



تاریخ ایران

www.javidiran.wordpress.com

ترجمہ: سید محمد تقی فرہادی کیلانی

تألیف: ژرنال ہیری سائیکس

فصل پنجاهم دوره ذهبی اسلام ۱

سید حسنی دیلم - سقوط برمکیان - مرک هارون الرشید - امین و مأمون - اعلان خلافت مأمون در شرق - لشگر کشی و مبارزات طاهر ذو الیمینین و مرک امین - آشوب در نیمه غربی قلمرو خلافت - ولیعهدی حضرت رضا - فوت ناگهانی امام رضا (ع) - طاهر نایب السلطنه شرق - سالهای اخیر مأمون و مرک او - علوم فنون و ادبیات در خلافت مأمون - سیاحت اکتشافی مسلمانان و جغرافی - فرقه معتزله - معتصم - و مملوکین و بنیان گذاشتن سامره - طغیان طایفه جات یا کولی‌ها - دستگیری بابک - جنک با یونانیان - سالهای بعدی معتصم - واثق.

فصل پنجاه و یکم انحطاط خلافت و تجدید استقلال ایران ۱۸

عکس العمل ارتودکس (تعصبات مذهب رسمی) در خلافت متوکل - قصر سامره و درخت سرو کشمیر - سلسله طاهریان - دوره آشوب و هرج و مرج - طلوع صفاریان - معتمد - فتنه زنج - کارهای برجسته یعقوب بن لیث - منشاء اسماعیلیه - قرمطیان - طلوع سلسله سامانی - حالات عمرو لیث - اوج ارتقاء سلسله سامانی - فساد و انحطاط و زوال - آل زیار - آل بویه یا دیلمیان - غزنویان.

فصل پنجاه و دوم ظهور ترکان سلجوقی ۳۸

اهمیت سلجوقیان - اصل و منشاء - مسعود سلطان غزنه - تأسیس سلسله سلجوق - شرح حالات طغرل بیک - ملک قاورد کرمان - آلپ ارسلان - اوج امپراطوری سلجوقی تحت ملکشاه - سقوط نظام الملک - مرک ملکشاه - ملاحظه الموت - سلسله فاطمی - حالات حسن صباح - شیخ الجبل - ترتیب ورود فدائیان در خدمت - محمود، برکیارق، ملکشاه دوم - محمد - سلجوقیان کرمان - جنک صلیبی و مبانی و اسباب آن - جنک اول صلیبی - شکست سپاه اولی بدست سلجوقیان - تصرف نیسه و انطاکیه بدست صلیبیان - حمله به بیت المقدس.

فصل پنجاه و سوم انحلال امپراطوری سلجوقیان ۶۳

سلطان سنجر در اوج شهرت - شرحی راجع به اساسن‌ها یا ملاحظه اسمعیلی - سلسله غوری - طلوع شاهان خوارزم - سلسله قراختائی - شکست سنجر از قراختائیان - اسارت سنجر بدست غزها - قتل و غارت یا شقاوت و بیرحمی غزها -

غارت و خرابی غزها در کرمان- استخلاص و مرک سلطان سنجر- خصال سنجر- تجدید حیات خلافت- دوره عظمت و اقتدار خوارزمشاهیان- اتابکان- پایان یک دوره باعظمت.

فصل پنجاه و چهارم ادبیات ایران پیش از حمله مغول ۷۸

پیدایش ادبیات مذهبی- رودکی- البیرونی- ابن سینا- فردوسی- سیاست نامه- ناصر خسرو- عمر خیام- قابوسنامه- غزالی- معزی- نظامی عروضی- انوری و خاقانی- نظامی- شیخ عطار- تقریظ.

فصل پنجاه و پنجم حادثه مغول ۹۶

ماهیت هولناک حمله مغول- اصل و تبار مغولها- یسوگای پدر چنگیز خان- ظهور چنگیز خان- انقراض سلسله قراختائی- اولین حمله مغولها در آسیای مرکزی- بروز عداوت با خوارزمشاه- حمله به ماوراء النهر- تعقیب خوارزمشاه و مرک او- محاصره اورگنج- ویرانی خراسان- خرابی مرو و نیشابور- جنک بر علیه جلال الدین- برگشت چنگیز خان به تتر- انهدام قسمت غربی و شمال غربی ایران- مرک چنگیز خان- خصال او و لیاقت و هوش زیاد.

فصل پنجاه و ششم انقراض خلافت بدست هولاکو خان ۱۱۹

تقسیم امپراطوری مغول- سه اردو کشی بزرک- میدان جلال الدین در هند- بازگشت به ایران- غیاث الدین- جنک با خلیفه- جنک اصفهان- جنک تن به تن جلال الدین- در ۶۲۶ هجری- فرار او از مغول و مرک او- حمله مغول به آسیای صغیر و سوریه- قتلغ خان کرمان- هیئت اعزامی مسیحی بدربار مغول- اداره شمال ایران پیش از هولاکو خان- ماموریت هولاکو خان به ایران- سلسله اسمعیلیه در اوج ارتقاء- انهدام فرقه اسمعیلیه- تاراج بغداد و اعدام خلیفه- سالهای اخیر هولاکو خان و مرک او.

فصل پنجاه و هفتم ایلخانان وحشی ایران ۱۴۰

اباقا خان- حمله و هجوم از طرف روسیه- هیتون پادشاه ارمنستان و بیبرس سلطان مصر- حمله به خراسان بدست براق- یوسف شاه اول اتابک لرستان- ویرانی خوارزم و ماوراء النهر بدست اباقا- جنک ابلستین- جنک حمص- مراده اباقا خان با اروپا- مسافرت مارکوپولو در ایران- احمد- حکمرانی ارغوان- ژون دومون کاروینو- گی خاتو- برگشت مارکوپولو به ایران.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۷

فصل پنجاه و هشتم غازان خان ایلخان بزرک ۱۵۵

جلوس غازان- اولین اردو کشی او بسوریه- حمله و تاخت و تاز به جنوب ایران از ماوراء النهر- شکست مغولان در سوریه- روابط غازان با بیزانس و دول مغرب- اصلاحات او- ابنیه و اوقاف- اولجایتو- ابو سعید- ایلخانان آلت دست- خاندان جلایری- آل مظفر- ملوک کرت هرات

فصل پنجاه و نهم تیمور لنک ۱۶۷

ماوراء النهر در میانی سده چهاردهم- شهرت تیمور لنک- ولادت تیمور و سالهای اول او- پیوستن به خدمت تغلق تیمور خان- اولین در بدری و آوارگی او- تاملان یا تیمور لنک- در جمع آوری خویشاوندان و اتباع پراکنده خود- محاربات با خواجه الیاس- تنازع و کشمکش بین تیمور و امیر حسین- تسخیر جته و خوارزم- تسلیم هرات- محاصره کلات نادری و ترشیز- اردو کشی به سیستان- اردو کشی به شمال ایران- اردو کشی به آذربایجان و گرجستان و فارس- تیمور لنک و حافظ- محاربات با تغتمش- لشکرکشی به فارس و عراق- محاصره تکریت- اردو کشی دوم به روسیه- حمله به هند- اردو کشی بر علیه ممالیک- شکست بایزید- نمایندگان سیاسی قسطلی بدربار سمرقند- مرگ تیمور لنک- خصال و کارهای او.

فصل شصتم سلاطین تیموری ایران ۱۹۴

خلیل سلطان- شاهرخ- الغ بیک پادشاه ستاره شناس- ابو سعید- شاهزادگان اخیر تیموری- سلسله قراقویونلو یا صاحبان گوسفندان سیاه- سلسله آق قویونلو یا دارای گوسفندان سفید- اتحاد اوزون حسن با ونیس- ظهور سلسله شیبانی- بابر- موفقیت های ادبی و علمی سلسله تیموری.

فصل شصت و یکم ادبیات و معماری در عصر استیلای مغول ۲۰۷

مورخین دوره اول مغول- تاریخ نویسان دوره بعد- یاقوت- نصیر الدین حکیم و عالم طبیعی و ریاضی- متصوفه یا اهل سیر و سلوک- جلال الدین رومی- سعدی- حافظ- جامی- قبر خدا بنده در سلطانیه- مزار امام رضا (ع) مسجد گوهر شاد- مدرسه خرگرد- مزار ماهون یا قبر شاه نعمه الله.

فصل شصت و دوم ظهور سلسله صفوی ۲۲۶

اصل و نسب صفویان- شاه اسمعیل اول مؤسس سلسله صفوی- شکست ازبکان بدست شاه اسمعیل- شاه اسمعیل و بابر- آخرین شکست بابر بدست ازبکان- قشون کشی سلطان سلیم مهیب- مرگ شاه اسمعیل و خصال او- طهماسب- سلیمان کبیر یا محتشم و حمله او به ایران- همایون امپراطور فراری- طغیان القاص میرزا- قرارداد صلح بین ایران و ترکیه- تسلیم کردن بایزید پسر سلیمان- سفارتهای آنتونی جنکینسون به بخارا و ایران- شرحی راجع بایران ازد. آلساندری- اسمعیل دوم- محمد خدا بنده.

فصل شصت و سوم شاه عباس کبیر ۲۴۶

حمله ترکان- هجوم و حملات ازبک- کناره گیری موقتی- ورود برادران شرلی در ایران- تجدید تشکیلات ارتش ایران- تشکیل قبیله شاهسون- سرآنتونی شرلی بعنوان یک سفیر- لشگرکشی موفقانه بر ضد عثمانیها- سفارت سررابت شرلی- نبوغ شاه عباس در اداره و انتظام امور- تشجیع و ترغیب زیارت- زندگانی داخلی او- مرک و خصال شاه عباس.

فصل شصت و چهارم کشمکش بر سر سیادت در خلیج فارس ۲۶۱

اثر دور زدن دماغه امید در تاریخ- اهمیت هرموز- اولین لشگرکشی پرتغالیها بر ضد هرموز- خراج خواستن ایرانیان- شکست لشکرکشی- اشغال نهائی هرموز بدست پرتغالیان- آغاز روابط دریائی انگلستان با مشرق- اولین کوشش انگلیسیها برای تجارت با ایران از راه دریا- مسافرت کونوک- مسئله ایران در آن زمان- سفارت اسپانیا بایران- نبرد جاسک- تصرف هرموز توسط انگلیسیها و ایرانیان- هلندیها- فرانسویها- سفارت سردود مورکوتون بدربار شاه عباس- سرمایه‌های انگلیسی

فصل شصت و پنجم معماری و صنعت و هنر در دوره سلسله صفوی ۲۸۲

اصفهان پایتخت سلسله صفوی- مسجد شاه- علی قاپی یا عالی قاپو- چهل ستون- چارباغ- مدرسه شاه سلطان حسین- پل الله‌وردی خان- کاشی‌ها- ظروف- قالی- نقاشی- فلزکاری-

فصل شصت و ششم انحطاط و زوال سلسله صفوی ۳۰۰

علل زوال- شاه صفی- سفارت هولستین- ازبکان- تصرف همدان بدست ترکان- لشگرکشی به ایروان- تصرف بغداد- شاه عباس دوم- پناهندگان ازبک- اولین سفارت روسیه بایران- سلیمان- جلوس شاه سلطانحسین- سفارتهای پطر کبیر- شکست در خلیج فارس- لباس ایرانی که چارلز دوم انگلستان آنرا اختیار نموده.

فصل شصت و هفتم غلجائیان قندهار ۳۱۱

مختصری از افغانستان- سکنه آن- ولایت قندهار- غلجائیان- تعیین گرگین خان- میرویس- قتل گرگین خان و قتل عام پادگان ایرانی- استحکام قدرت توسط میرویس- دو پیروزی او بر ارتش ایران- میر عبد الله- ظهور ابدالیهای هرات.

فصل شصت و هشتم انقراض سلسله صفوی ۳۲۰

اولین لشگرکشی محمود- خفت و رسوائی وزیر و لطفعلی خان- علائم و خبرهای بد و میثوم- دومین لشگرکشی محمود- لشگریان ایران و افغان- نبرد گلناباد- تصرف فرح آباد و تسلیم

جلفا- محاصره اصفهان- سکنه پهلوان بن اصفهان- مأموریت غیرموفقانه طهماسب میرزا- مرگ خواجه سفید- ملک محمود سیستانی- تسلیم اصفهان- انقراض سلسله صفویه.

فصل شصت و نهم اخراج افغانها ۳۳۱

اولین عملیات محمود- تسلیم قم، کاشان و قزوین به افغانها- وصیت نامه پطر کبیر- تصرف در بند بوسیله پطر- تصرف رشت و باکو بدست پطر- معاهده شاه طهماسب با روسیه- طغیان ایرانیان در قزوین- قتل عام اهالی در اصفهان- تصرف شیراز- یک حمله به بندرعباس- توطئه و دسائس افغانی- قتل عام شاهزادگان صفوی- مرگ محمود- خصائص جسمانی و خصال او- هجوم ترکها بگرجستان- معاهده عثمانی و روسیه برای تجزیه ایران- پیروزی ترکها بر ایران غربی- تاجگذاری اشرف- پیروزی اشرف بر ترکها- ملحق شدن نادر قلی به شاه طهماسب- فتح خراسان بدست نادر- شکست افغانها در مشهد دوست- دومین شکست افغانها در مورچه خوار- تصرف مجدد اصفهان- ریشه کن کردن قطعی افغانها- مرگ اشرف- فرار افغانها- وصیت نامه پطر کبیر

فصل هفتمادم عروج نادر قلی به تخت سلطنت ایران ۳۵۵

مولد و منشاء نادر قلی- اسارت و فرار او- خدمت های او تحت ریاست ملک محمود- تصرف کلات و نیشاپور بدست نادر- رؤیاهای او- پاداش برای اخراج افغانها- اولین لشگرکشی نادر بر ضد ترکها- لشگرکشی فلاکت آور طهماسب بر ضد ترکها- خلع طهماسب از سلطنت- نبرد کرکوک- پیروزی ایرانیان بر توپال عثمان- فتح بغاوند ایرانیان- تخلیه ولایات خزر از روسها- تسلیم باکو و در بند به نادر قلی- جلوس نادر قلی بتخت سلطنت- الغاء اصول عقائد شیعه- تاجگذاری نادر شاه.

فصل هفتاد یکم فتوحات نادر شاه ۳۶۸

لشگرکشی برای تنبیه بختیارها- لشگرکشی به افغانستان- لشگرکشی رضا قلی میرزا بر ضد بلخ وضعیت هندوستان- مذاکرات- هجوم به هندوستان- نبرد کرنال- تسلیم دهلی و غنائم آن- قتل عام- نتایج لشگرکشی هندوستان- لشگرکشی به سند- لشگرکشی بر علیه بخارا- فتح خیوه- نادر شاه در اوج قدرت خود.

فصل هفتاد و دوم سالهای آخر نادر شاه ۳۸۴

لشگرکشی بر علیه لزگی ها- کور کردن رضا قلی میرزا- طغیانها و یاغیگریها در ایران- آخرین لشگرکشی بر ضد ترکیه- مسافرت های پیشقدمانه التون- حوادث یاسر گذشت جوناس هانوی- بسته شدن تجارت بریتانیا از راه دریای خزر- علو نظر نادر شاه در قسمت نیروی دریائی- قتل نادر شاه- صفات او.

فصل هفتاد و سوم سلسله بی دوام زند ۳۹۷

حمد خان درانی - عادل شاه - شاهرخ - اصل و منشاء ایل قاجار - محمد حسین خان قاجار - آزاد افغانی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۰

و علی مردان خان بختیاری - کریم خان زند - مبارزه سه جانبه برای بدست آوردن قدرت - آخرین لشکرکشی - سلطنت کریم خان - تصرف خارک بدست هلندیان - تاسیس نمایندگی تجارتی بریتانیا در بوشهر - لشکرکشی بر ضد بصره - زکی خان - ابو الفتح، علی مراد و صدیق - سلطنت علی مراد - جعفر - جلوس لطفعلی خان به تخت - لشکرکشی لطفعلی خان بر علیه کرمان - حاجی ابراهیم - توطئه موفقانه او - لشکرکشی لطفعلی خان بر علیه آغا محمد خان - آخرین پرده این نمایش - سرنوشت کرمان - سقوط سلسله زند.

فصل هفتاد و چهارم تاسیس سلسله قاجار ۴۱۹

اخراج نیروهای اعزامی روس توسط آغا محمد خان - ولایات مستقل ایران - کشورهای همسایه - هجوم به گرجستان - تاجگذاری آغا محمد خان - گرفتن خراسان - حمله روس ها - قتل آغا محمد خان - صفات او - جلوس فتحعلیشاه - مدعیان مختلف.

فصل هفتاد و پنجم هیئت های اعزامی انگلیس و فرانسه بدربار فتحعلیشاه ۴۳۳

مسئله افغان - هیئت اعزامی مهدی علی خان - تهدید هندوستان توسط فرانسه - اولین هیئت سر جان ملکم - هیئت اعزامی ایران به هندوستان - سقوط حاجی ابراهیم خان - دومین شورش حسین قلی خان - قتل نادر میرزا - اخراج افغانها از نرماشیر و سیستان - پیشنهادهای فرانسه جهت بازرگانی با ایران - اولین هیئت فرانسوی - معاهده فینکن شتاین - هیئت گاردان - جنک در افغانستان برای بدست آوردن قدرت - دومین مأموریت ملکم - میسیون سرهارفورد جونز - سومین مأموریت سر جان ملکم - سفارت حاجی میرزا ابو الحسن خان - تعیین سرگور اوزلی - پیمان قطعی

فصل هفتاد و ششم جنگهای پر از نحوست و بلای ایران با روسیه ۴۵۱

الحاق گرجستان به روسیه - دو لشکرکشی بر ضد روسیه - قشون ایران تحت فرمان عباس میرزا - جنک ایروان - حمله کردن روس ها به گیلان - نبرد اصلاندوز - معاهده گلستان - شورش در ایران - سفارت ژنرال یرمولوف - لشکرکشی های افغان - مخاصمات با ترکیه - نزاع بر سر گوگچه و تصرف آن بدست روسیه - موفقیت های اولیه ایران - جنک شمکور - جنگ گنجه - حرص و طمع فتحعلیشاه - تصرف ایروان - تسلیم تبریز - معاهده ترکمان چای - تعدیل و تغییر جزئی معاهده قطعی با بریتانیای کبیر - قتل گری بایدوف.

فصل هفتاد و هفتم تجاوز ایران به افغانستان ۴۶۷

خط مشی ایران- لشگرکشی عباس میرزا در خراسان- خصومت انگلیس و روس در آسیای مرکزی- محاصره هرات و مرک عباس میرزا- مرک فتحعلیشاه- جلوس محمد شاه بر تخت- دومین میسیون نظامی بریتانیا- حاجی میرزا آقاسی- روبه محمد شاه درباره افغانستان- قیام دوست محمد خان- میسیون برنز- تعهدات ویتکاوویچ- دومین محاصره هرات- اولین جنک افغان- میسیون بریتانیا به هرات-

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۱

تصفیه حساب با ایران- شورش آقا خان- مناسبات ایران با ترکیه- مرک محمد شاه.

فصل هفتاد و هشتم آخرین تصفیه حساب ایران و افغانستان ۴۸۸

جلوس ناصر الدین- میرزا تقی خان امیر نظام- شورش سالار- باب- اصول عقائد باب- سرگذشت با بیان- توطئه و شورش‌های با بیان- تأسیس ایستگاه دریائی روسی در آشورده- سقوط امیر نظام- مسئله هرات- مذاکرات روسیه با ایران- بهم خوردن روابط دوستانه با بریتانیای کبیر- اتحاد انگلیس و افغان- تغییر حکمرانان در هرات- اشغال هرات بدست ایرانیان- دومین معاهده بریتانیا با دوست محمد- عملیات بریتانیا بر ضد ایران- تصمیم به صلح- حکمران جدید هرات- برقراری نفوذ ایران در ناحیه ساحلی خلیج فارس.

فصل هفتاد و نهم فراگرفتن یا احاطه کردن ایران ۵۰۹

پیشرفت روسیه در آسیای مرکزی- اولین لشگرکشی به خیوه- پیشرفت روس‌ها بطرف دریای اورال- تصرف دره سیرداریا- مناسبات روسیه با بخارا- فتح خیوه- لشگرکشی‌های ایران بر ضد ترکمان‌ها- خورد شدن ترکمانان بدست روس‌ها- تأثیر آن در ایران- تصرف هرات بدست دوست محمد- کمیسیون سرحدی مکران- مسئله سیستان، مرحله اول- کمیسیون حکمیت سیستان- کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان- دومین کمیسیون حکمیت سیستان- سرحد ایران و ترکیه- خلاصه.

فصل هشتادم بیداری ایران ۵۲۷

مسئله ارتباط تلگرافی بین انگلستان و هندوستان- اولین خط تلگرافی در ایران- خطوط تلگرافی هندو اروپا- نفوذ و تأثیر آنها در ایران- تیپ قزاق- امتیاز رویتر- افتتاح کارون- بانک شاهنشاهی ایران- امتیاز تنباکو- قتل ناصر الدین شاه- اشکالات مالی مظفر الدین شاه- بانک روس- قروض ایران- اداره گمرکات بلژیکی- تعرفه گمرکی جدید- تجزیه تعرفه جدید- اقدام حکومت بریتانیا- علی اصغر خان اتابک اعظم- رقابت انگلیس و روس.

فصل هشتاد و یکم وضعیت ایران قبل از انقلاب ۵۴۶

نظام قدیم و جدید- قدرت شاه- وظائف پادشاه- وزیر اعظم- ماشین دولت- عدالت و انصاف یا دادگستری- مجازات‌ها- عوائد و درآمدها- مالیات‌گذاری- یک دهات ایران- دهقان ایرانی- عشایر ایران.

فصل هشتاد و دوم اعطای مشروطه به ایران ۵۶۲

منشأ جنبش مشروطه‌خواهی- سید جمال‌الدین- پرنس ملکم‌خان- عین‌الدوله- سفر مظفرالدین‌شاه

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۲

به انگلستان- ایران قبل از انقلاب مشروطیت- اولین بست- مهاجرت به قم- بست بزرگ در سفارت انگلیس- فرمان مشروطه ایران- قانون انتخابات- افتتاح مجلس شورای ملی- امضای قانون اساسی

فصل هشتاد و سوم سوء قصد برای برانداختن مشروطه ۵۷۵

جلوس محمدعلیشاه- قتل اتابک اعظم- نمایندگان مجلس- انجمن- کابینه ناصرالملک- کودتای بی‌نتیجه دسامبر- قرارداد روس و انگلیس ۱۹۰۷- دست‌اندازی ترکیه- کودتای موفقانه- محاصره تبریز- پیشروی از رشت- بختیاری‌ها- حرکت بسوی تهران- تصرف تهران و خلع شاه از سلطنت.

فصل هشتاد و چهارم عدم موفقیت حکومت مشروطه ۵۹۵

سلطان احمد شاه- اختلاف داخلی- یک کابینه افراطی- مسئله نیابت سلطنت- کوشش شاه مخلوع- میسیون مالی آمریکائی- اولی‌تاتوم روس‌ها- بمباران مزار مشهد- مطالعه در نظامات جدید- خاتمه دوره تسلط و نفوذ بختیاری‌ها- سالارالدوله- فعالیت‌های آلمان در خلیج فارس- ایران قبل- از جنگ بزرگ.

فصل هشتاد و پنجم اولین سال جنگ بزرگ (بین المللی) ۶۱۳

وضعیت ایران در شروع جنگ بزرگ- تجاوزات روس و ترک در آذربایجان- عملیات روس و ترک در آذربایجان و ماوراء قفقاز- تصرف بصره- عملیات در حوالی اهواز برای محافظت لوله نفت- سیاست آلمان در خاورمیانه- فعالیت‌های واسموس- دستجات آلمانی در کرمانشاه، اصفهان، یزد و کرمان- مقدرات ایران در این موقع باریک و بحرانی- عملیات موفقانه روس در همدان، قم و کاشان- عملیات روس و انگلیس در ایران شرقی- میسیون اعزامی آلمان به افغانستان- راجع به اوضاع ایران در اواخر ۱۹۱۵.

فصل هشتاد و ششم ۱۹۱۶ یکسال پرچذرومد ۶۳۳

کشمکش بین روس و ترک در مغرب ایران- یک هیئت اعزامی به جنوب ایران- سربازگیری در بندرعباس- قتل در لنگه، پنج کور و سقوط کوت‌العمار- حرکت یک میسیون به مکران- خط جنگی شرقی ایران در ۱۹۱۶- موفقیت قوام

الملک و مرک ناگهانی او- اوضاع سیاسی در کرمان- فرار میسیون آلمانی از کرمان و دستگیری آنها در شیراز- حرکت بسوی کرمان- عزیمت به یزد- حرکت به اصفهان- وضعیت اصفهان- گشایش جاده اهواز- حادثه سیرجان- وضعیت فارس- حرکت بسوی شیراز.

فصل هشتاد و هفتم اعاده نظم در جنوب ایران ۶۵۸

منشاء ژاندارمری سوئدی- افسران سوئدی، مشی و رویه و عدم موفقیت آنها- تحویل ژاندارمری

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۳

نوامبر ۱۹۱۶- مسئله ارتباطات- شورش در کازرون- اسرای آلمانی- برسمیت شناختن پلیس جنوب مارس ۱۹۱۷- ورود قوای امدادی آوریل ۱۹۱۷- تشکیلات پلیس جنوب- قشقائی‌ها- ایلات خمسه- تغییر در سیاست ایران ژوئن ۱۹۱۷- عملیات بر ضد ایلات راهزن در ۱۹۱۷.

فصل هشتاد و هشتم اضمحلال روسیه و مأموریت ژنرال دنسترویل ۶۷۹

لشگرکشی موفقانه بهار روس‌ها در ۱۹۱۷- تجزیه یا انحلال ارتش روس در ایران- سقوط و اضمحلال روسیه به منزله تهدید جدی برای امپراطوری هندوستان- ارمنستان، گرجستان و جمهوری آذربایجان- سبب اعزام میسیون دنسترویل- حمله به انزلی از راه ایران- کوچک خان و جنگلی‌ها- عقب‌نشینی بسوی همدان- ژنرال باراتوف و بیچراکوف- محافظت خطوط ارتباطی دنسترویل- سربازگیری- ورود کمک و لشکرکشی بر ضد جنگلی‌ها- کوشش برای دفاع باکو- فرار ارمنه آشوری از ارومیه- میسیون نظامی در تحت فرمان سرلشگر سرویلفرید مالسون.

فصل هشتاد و نهم محاصره شیراز توسط قشقائی‌ها و آخرین شکست آنها ۶۹۶

ابراز خصومت به انگلیس‌ها در جنوب ایران- مبادله یادداشت بین دولتین انگلیس و ایران- فرار افراد پلیس جنوب- تنبیه و مجازات عشائر در سر خطوط مواصلات- اوضاع در ماه مه ۱۹۱۸- اشکالات تهیه آذوقه- اردوگاه شیراز- شروع تعرض توسط صولت الدوله- عملیات ده شیخ- شورش در خانه زینیان- عملیات احمدآباد- تصرف مراکز مهم در شیراز- انتصاب ایلخانی جدید و متفرق شدن دشمن- عملیات چنار راهدار- تعاقب صولت الدوله- دفاع آباده- استخلاص آباده- آخرین شکست ایل قشقائی- رفتار پلیس جنوب- ناخوشی عمومی بزرگ آنفلوانزا (ذات الریه)- موقعیت در کرمان- افتتاح جاده بوشهر و شیراز- نتیجه.

فصل نودم ایران پس از جنگ بزرگ (۱۹۱۴) ۷۲۰

نمایندگان ایران در کنفرانس صلح- قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۱۹- مالیه و تعرفه گمرکی- هیئت نظامی ایران و انگلیس- جمهوری آذربایجان- هجوم بلشویکها بایران- ارمنستان- مواصلات و حمل و نقل- راه آهن- حمل و نقل

موتوری- بنادر- اداره تلگراف هند و اروپا در ایام جنگ بزرگ- بانک شاهنشاهی ایران- شرکت نفت انگلیس و ایران-
بازرگانی- اوضاع فعلی- یک استدعا.

آخرین مقاله ۷۴۹

قرارداد پوتسدام ۱۹۱۱- اطلاعات جدید راجع بفعالیت‌های جنگی آلمانیها در ایران- صعود رضا خان به تخت سلطنت-
سیاست رضا خان- الغاء قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۲۱- دومین هیئت مالی آمریکا ۲۵- ۱۹۲۲- ایران و روسیه- روابط
ایران و ترکیه- ایران و افغانستان- ایران و عراق- الغاء کاپیتولاسیون ۱۹۲۸- تعرفه گمرکی ۱۹۲۸- راه آهن سرتاسری
ایران- ایران و مسئله هوانوردی- راه هوایی به هندوستان- اوضاع مالی- موقعیت ایران در ۱۹۳۰.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۴

آباقا

فهرست تصویرها

شرح صفحه

گنبد قابوس ۳۱

قبر سلطان سنجر ۷۰

منظره فازمحل ولادت فردوسی ۸۳

قبر عمر خیام ۸۹

شیرین و فرهاد ۹۳

یکنفر صحرائشین مغول دوره چنگیز خان ۱۰۰

قراختائی، اندکی پیش از زمان چنگیز خان ۱۰۳

محاصره اورگنج ۱۰۹

حصار طوس ۱۳۰

محاصره بغداد بدست هولاکو ۱۳۴

پل زاب ۱۵۹

سکو یا منبر سنگی در سیرجان ۱۶۳

تیمور لنک ۱۷۰

مدرسه شیردار در سمرقند ۱۸۹

آرامگاه تیمور لنک ۱۹۰

قبر تیمور لنک ۱۹۳

حمله پادگان محاصره شده بر محاصره کنندگان نزدیک سمرقند ۱۹۹

بابر (مؤسس سلسله مغولیه هند) بر تخت ۲۰۵

گنبد خدابنده در سلطانیه ۲۱۷

مسجد گوهرشاد ۲۲۱

قبر شاه نعمت الله در ماهون ۲۲۳

شاه اسمعیل آغای جانیزی (ینکی چری) ها را در میدان جنک چالدران بقتل میرساند ۲۳۳

مجلس ضیافت شاه طهماسب از همایون ۲۳۶

قلعه هرموز ۲۶۶

شرح صفحه

کاخ سلطنتی در اشرف مازندران ۲۷۹

مسجد شاه اصفهان ۲۸۳

مجلس ضیافت شاه طهماسب ۲۸۵

چهل ستون ۲۸۸

مدرسه شاه سلطانهحسین در اصفهان ۲۹۰

پل الله وردی خان ۲۹۲

خرابه یک قصر در سلطانیه ۳۴۷

نادر شاه ۲۶۷

نادر شاه به محمد شاه حمله میبرد ۳۷۴

جوناس هانوی و دو هرمان از سرهای بریده در نزدیک استراباد ۳۹۲

کریم خان ۴۰۳

لطفعلی خان ۴۱۲

حاج ابراهیم پادشاه ساز ۴۱۴

آغا محمد خان ۴۲۸

فتحعلیشاه ۴۳۱

عبد البها ۴۹۶

کلک رانی در دریاچه سیستان ۴۲۲

ناصر الدین شاه ۵۳۲

عکس گنبد طلای مزار امام رضا (ع) در بمباران روس ها که علامت گلوله در گنبد نمودار است ۶۰۲

دسته افسران روسی و انگلیسی در اصفهان ۶۴۹

ملاقات با قشقائی ها ۶۷۱

فرمانفرما ۷۰۱

افراد ستاد نظامی پلیس جنوب ۷۱۱

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۵

بسمه تعالی

مقدمه مترجم

کتابی که اکنون از نظر خوانندگان گرامی میگذرد جلد دوم تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس یکی از نویسندگان و ایران‌شناسان انگلستان است که بواسطه این کتاب یعنی تاریخ ایران که یکی از تألیفات او بشمار می‌آید در تمام محافل علمی اروپا و نیز در خاورمیانه معروف می‌باشد. این بنده در مقدمه خودم بر جلد اول کتاب که در سال ۱۳۲۳ ش بطبع رسیده شرح حال مؤلف و سیر و سیاحت شرق خاصه ایران و نیز عده تألیفات او را به تفصیل نوشته تکرار آنرا در اینجا زاید میدانم و لذا توجه خود را به طرف مجلد حاضر معطوف داشته و قبلاً برای روشن شدن ذهن خوانندگان مینویسم که تاریخ ایران در بخش حاضر از ۱۷۰ ه. ق (۷۸۶ م) دوره پنجمین خلیفه عباسی آغاز شده و بتاریخ معاصر یعنی دوره حاکمیت پهلوی و بالاخره تا ۱۹۳۰ م خاتمه می‌پذیرد و در حقیقت مؤلف، سرگذشت زیاده از سیزده قرن کشور را مطابق روایات مورخین شرق و غرب و آثار مکتشفه در دسترس طالبان تاریخ گذارده است.

از غور در مآخذ «۱» کتاب که ما آنرا در آخر این بخش آورده‌ایم بخوبی میتوان دانست که این نویسنده در جمع‌آوری مدارک و اسناد، مجاهدت نموده است. آری او بیشتر منابع قدیم و جدید و مخصوصاً کتابهایی را که زیاده از دو قرن باینطرف خاورشناسان و فضلا و محققین اروپا نوشته‌اند از نظر گذرانیده بعلاوه سالها در خاک ایران مشغول مسافرت و سیاحت بوده رسوم و عادات و آثار و یادگارهایی که در هر کجا بوده بدقت مشاهده و مطالعه نموده و از هر کدام برای هدف منظور خود استفاده کرده است. او در یک مورد مینویسد که نگارنده با کمال جرئت ادعا میکند که از نسل حاضر هیچ انگلیسی حتی هیچ اروپائی دیگری بیشتر و بهتر از اینجانب بسیر و سیاحت نواحی

(۱) - از دوست دانشمند جناب آقای سعید نفیسی استاد معظم دانشگاه تشکر میکنم که نظر به عجله‌ای که در کار طبع کتاب بود فهرست مآخذ را که به چند زبان بوده بی‌هیچ منتهی ترجمه نموده و در اختیار ما گذاشتند.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۶

شرقی و جنوبی ایران موفق نگردیده و از طرفی موقعیت و رتبه رسمی نویسنده «۱» بهترین وسیله برای ملاقات طبقه منوره اهالی و کسب اطلاعاتی بوده است که خود این نعمت کمتر نصیب دیگر سیاحان رجی میشود. با اینهمه، همواره باید در نظر داشت که وی یکی از کارگزاران دولت انگلیس در ایران بوده و همین امر، در تحلیلهای وی، تأثیراتی به سود دولت مربوطه داشته است.

تجزیه و تحلیل کتاب حاضر و شرح مطالب و مسائل مندرجه و اظهار نظر در هر یک از حوصله ما خارج است. چه یک کتاب بدین قطوری و درعین حال مهم که در آن از تاریخ پر از حوادث هزار و سیصد ساله اخیر ایران مفصلاً بحث و تحقیق شده چگونه با ضیق مجال و کمی سرمایه میتوان از عهده آن بیرون آمد. علینذا این قسمت را بعهدہ خوانندگان محقق میگذاارم و میروم برای روشن شدن ذهن قارئین گرامی کلمه‌ای چند در پیرامون کتاب بعرض میرسانم:

باید دانست که کتاب دارای خصوصیات و مزایائی است که از جمله یکی روش نگارش و رعایت اسلوب جدید تاریخ‌نویسی است. توضیح اینکه مؤلف در شرح احوال سلاطین و وضع دربارها از شرح و بسطهای زیاد یا ذکر افسانه و خطابه‌های تاریخی و امثال آن حتی الامکان احتراز نموده و در نقل وقایع و حوادث که غالباً آنها را مورخین پشت سر یکدیگر قطار کرده‌اند بذکر وقایع برجسته و حوادث مهم پرداخته و سخن اینجاست که آنها را هم‌چنانکه وظیفه اساسی مورخ است تلخیص می‌کند و نیز در موارد کثیره نظر به جنبه عملی تاریخ خواسته بین حوادث ایجاد رابطه معنوی نماید و اما حوادث مهم جنگی و میدان‌های نبرد را او چون خود متخصص در فن نظام و جنگ آزموده است برخلاف غالب تاریخ‌نویسان ما که به جزئیات نپرداخته‌اند اکثراً تشریح نموده آئین صف‌آرایی، تدابیر نظامی، طرز حملات و استعمال نوع اسلحه و آلات حرب و غیره را به تفصیل نگاشته، عوامل و جهات غلبه و شکست را در نظر خواننده ظاهر و مجسم میسازد.

(۱) - سرپرسی سایکس چندین سال در خراسان و کرمان سرکنسول بود و نیز در بلوچستان و سیستان بطوری که در مقدمه جلد اول ذکر شد تصدی مشاغل مهم و عالی داشته‌اند.

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۷

خوانندگان از مطالعه فصل اول کتاب حاضر و غور در مطالب و مندرجات آن راجع به روش نگارشی که گفتیم زمینه روشنی بدست آورده بقیه کتاب را میتوانند به آن مقایسه کنند. چه اینکه مؤلف حالات یک عده از خلفای عباسی که از شخصیت‌های برجسته آن خاندان محسوبند و نیز حوادث و واقعات عصر آنها را که هر یک دفتر ضخیمی میشوند با همان روشی که در فوق ذکر شد موجز و مفید و در یکی چند صفحه نقل کرده است، لیکن موضوع تطور منطقی یا انقلاب ادبی عصر مأمون را که یک موضوع مهم تاریخی و مکمل عصر طلایی اسلام بشمار می‌آید شرح و بسط داده مطالب و نکاتی ذکر نموده که بسیار دقیق و عالی و درعین حال دلچسب و شیرین میباشند. در اینجا او در خاتمه بیانات راجعه به اسفار اکتشافی مسلمانان شرحی نگاشته که ما یک قسمت آنرا که حاکی از وسعت نظر و آزادی قلم نویسنده است برای جلب نظر خوانندگان ذیلا نقل میکنیم:

«اروپائیانی که شرق را از روی جهالت به حقارت نگاه می‌کنند خوبست شرقی و پیشرفتی را که در هر یک از رشته‌های علم و ادب و نیز صنایع و فنون که در آن قرن در میان مسلمانان وجود داشته است با ظلمت جهل و نادانی که سراسر اروپا را فراگرفته بود مقایسه کنند و باید گفت که شرق در تمام شعبه‌های فعالیت عقلانی بر غرب گرفتار تاریکی جهالت

بطور غیر قابل مقایسه‌ای تفوق و برتری داشته است و این جهالت و نادانی حقیقه تا مدت پانصد سال دوام داشت و تا سده دوازدهم دنیای مسیحیت نتوانست طوق تقلید شرق را از گردن دور بيفکند».

دیگر از خصوصیات یا تازگیهای کتاب مباحث ادبی، فنی و بالاخره اجتماعی کتاب است و شرح این اجمال آنکه مؤلف در فصل ۵۴ تحت عنوان ادبیات ایران پیش از حمله مغول از سخنوران و نویسندگان و نیز حکما و فلاسفه و در فصل ۶۱ در ادبیات و معماری در عصر استیلای مغول از تاریخ‌نویسان و سخنوران، عرفا و متصوفه و نیز ابنیه و آثار تاریخی و در فصل ۶۵ تحت عنوان معماری و صنعت و هنر در دوره صفویه از تمام شاهکارهای معماری عصر مزبور و نیز از صنعت کاشی و کاشی‌کاری، ظروف، قالی، نقاشی و فلزکاری با قلم آزاد و بیطرفانه و در عین حال محققانه مفصل و مشروح بحث نموده و داد سخن داده است و مخصوصا در صنعت قالی بیاناتش تازه و متین و در عین

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۸

حال شیرین و جالب و جاذب است. این دانشمند مینویسد که قالی از سه هزار سال پیش از میلاد در ایران معمول بوده است و در قبال آنهایی که معتقدند که آن اصولا از روز اول تاکنون در ایران تغییری نکرده میگوید ورود اسلام بایران در نقش قالی تأثیر مهمی داشته که او آنرا چنانکه ملاحظه خواهید نمود بدو قسمت متمایز و جالب توجهی تقسیم نموده است.

او در همینجا مینویسد که پیشرفت حیرت‌انگیز ایران در کشیدن صورت گلها، اشکال هندسی، نقوش درهم عربی ما را مدیون خود ساخته، چنانکه بسیاری از نقوش پرده‌ها، کاغذهای دیواری (نقشه‌دار) و بعضی دیگر از اشیاء کارخانه‌های امروز انگلستان از نقوش قالیهای ایرانی اقتباس شده است.

این دانشمند نیروی معنوی ایرانیان و روح نبوغ ایرانی را در هر چیز ستوده و سر زمین ایران را ثابت می‌کند که مردزای و هنرنامی است. در پایان دوره عباسیان در یک مورد میگوید که راستی برای هر فردی که علاقمند به سعادت ایران است از این جالب تر چیزی نیست که می‌بیند در این دوره یعنی دوره عباسیان که عصر طلایی اسلام است چگونه روح نبوغ ایرانی برتری خود را در همه امور نشان داده و صنایع و فنون ایام صلح چطور باوج کمال رسیده است و در جای دیگر مینویسد که با وجودیکه زبان عرب تا چندین نسل زبان علمی و ادبی ایران شمرده میشد قسمت مهم این ادبیات و علوم نتیجه افکار و تراوش قلم فضلالی ایران بوده است و محققین و دانشمندی که گذشته‌اند اکثرا ایرانی و از فرزندان نامی ایران بوده‌اند.

این را هم نباید نهفته گذاشت که مؤلف همانطور که از ذکر محاسن در هیچ مورد خودداری نکرده معایبی هم در هرجا که بنظرش رسیده روی آئین و اصول انتقاد با صراحت لهجه آنرا گوشزد نموده است، ولی باید در نظر داشت که او منقد اعمال طبقات عالی و حکومت ناصالح وقت است و دولت‌های خودسر را انتقاد میکند، توضیح اینکه مؤلف از سال ۱۸۹۲ از مدتی قبل از مشروطیت ایران تا ۱۹۱۸ آخرهای جنگ بین الملل اول در ایران و بلوچستان مسافرت میکرده و

معلوم است که با طبقات عالی و حکام و خوانین تماس داشته و اوضاع کشور را از نزدیک مشاهده می نموده است. چنانکه در پایان کتاب تحت عنوان «یک استدعا» شرحی نگاشته که ما برای

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۱۹

روشن شدن ذهن خوانندگان چند قسمت آنرا ذیلا می نویسیم:

«برای من واضح است تا وقتی که طبقات عالی جامعه ایران خود را اصلاح نکنند و مثل دیگر کشور آسیائی یعنی ژاپن از امتیازات خود دست نکشند ترقی حقیقی نصیب ایران نخواهد شد. مثل ترکی است که میگویند «ماهی از سر میگذرد» بنابراین مادامی که اشراف ایران از غارت هموطنان خود دست برندارند و نخواهند که از ثمره آن روستا بر روی روستا به ثروت خود بیفزایند و مادامی که دسته های کثیر نوکرهای بیکاره خود را از خدمت نرانند و خودشان با امانت و درستی برای اعتلاء ایران بکار نپردازند محققا روزگار تیره تری در پیش دارند ... در قرون وسطی اروپا نیز زیر فشار خوانین دزد مثل ایران امروز شده بود و با وجود این با متانت گرچه بکندی انجام گرفت و بجانب روشنائی و آزادی رهسپار شد، دلیلی نیست که ایران نیز پیروی از این راه نکند. اما وقت تنگ است.»

«من مطالب را آنطور که هستند نگاهشتم و با این عمل خود ممکن است افراد شاخص و ممتازی را که در صحنه ایران هستند آزرده باشم، ولی سالها قبل ماتیو پاریس پیر عاقل گفته است که عمل نویسندگان تاریخ بسیار دشوار است. چه اگر راست بنویسند باعث برانگیختن مردم میشوند و اگر آنچه که نقل میکنند دروغ باشد خدا را بخشم می آورند. من هر چند که اوضاع کنونی مبهم باشد از امیدواری دست بردار نیستم و از ایران استدعا میکنم که حقیقت آنچه نگاشته ام از جانب یک دوست قدیمی و صادق به پذیرد و در این دوران جدیدی که اکنون طالع است وظیفه خود را چنانکه شایسته گذشته درخشانش باشد انجام دهد.»

ما باز تذکر میدهیم که آنچه در کتاب مورد انتقاد است اعمال طبقه حاکمه قاجاریه است که حساب آنرا باید از حساب ملت جدا کرد و اینک یکی از آن موارد را ما برای نمونه ذیلا ذکر میکنیم:

در فصل ۸۱ تحت عنوان وضعیت ایران قبل از انقلاب (مشروطیت) اصول حکمرانی دربار و سایر مسائل اجتماعی عصر قاجاریه را مؤلف تحت مطالعه آورده و در هر یک مبسوطا صحبت داشته مدلل میدارد که بواسطه فقدان هر نوع تشکیلات و ضعف و فساد قوه حاکمه هرج و مرج در همه جا غالب بوده است، در یک جا میگوید «سلسله

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۲۰

قاجار یک نیروی نظامی تشکیل دادند ولی بعلل رواج رشوه و ارتشاء و از بین رفتن روح نظامی در طبقات عالی از روی نومیدی بقدری بی کفایت و نالایق شده بودند که ایام انقلاب یعنی مشروطیت مشکل بود اسمی از آنها برد و قدری پایین تر میگوید «بی عدالتی وحشت زار و رشوه و ارتشاء محاکم دولتی مانند محاکم مذهبی است و تا زمانی که این

اصطبل‌های اوژین (مقصود محاکم دوره قاجاریه است) پاک نشده هیچ امیدی برای اصلاحات داخلی ایران نمی‌توان داشت».

ما این بیان را در همینجا ختم میکنیم و میرویم سر اصل مطالب و مینویسیم که از مسائل مهمه کتاب حاضر مسئله روابط سیاسی اروپا با دربارهای ایران است که مؤلف در این قسمت و نیز در باب سیاحان و جهانگردان اروپا که از زمان مغول و تاتار تا تاریخ معاصر، ایران را به عناوین مختلف سیاحت کرده‌اند شرح و بسط داده و در هر کدام به تفصیل سخن رانده و نکته‌ای فروگذار نکرده است. همینقدر مینویسم که در این مباحث مطالب و نکاتی ذکر شده که بسیار سودمند و در کمتر کتابی نظیر آن یافت می‌شود.

برای مزید اطلاع خوانندگان می‌نویسم که این ترجمه نقل از نسخه اصل انگلیسی از چاپ سوم آخرین چاپ کتاب است، چه اینکه نسخه اصلی سه بار: ۱۹۱۵ و ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰ بطبع رسیده و سخن اینجاست که در طبع دوم و سوم مسائل زیادی بر کتاب افزوده شده است. توضیح اینکه در طبع دوم حادثه جنگ بین الملل اول تا آنجا که تماس و ارتباط بایران داشته و سایر حوادث و واقعاتی که در دنباله آن تا حدود ۱۹۱۹ رخ داده همه را مؤلف مشروحاً در کتاب آورده و نیز در طبع سوم تحت عنوان «آخرین مقاله» مسائل و واقعات مهمه‌ای از جمله کودتای اسفند ۱۲۹۹، سقوط و انقراض سلسله قاجاریه و صعود رضا خان بر تخت سلطنت و تأسیس حکومت پهلوی و مسائل و حوادث مهمه دیگری تا ۱۹۳۰ م مطابق ۱۳۰۸ شمسی تماماً در کتاب ضبط شده است. مؤلف محترم تا اواخر جنگ بین الملل دوم حیات داشته و مطابق شرحی که بخود اینجانب در اثناء چاپ جلد اول کتاب نوشتند با علاقه و اشتیاق مفرطی میخواستند چاپ چهارم کتاب را شروع کنند و دنباله این تاریخ یعنی حوادث و واقعات بعدی از آنجمله شرح جنگ بین

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۲۱

الملل دوم را هر مقدار که مربوط بایران بود ضمیمه نموده و تاریخ ایران را تا زمان خویش یعنی تا قریب ۱۹۴۵ بیاورد ولی بدبختانه عمرش وفا نکرد و در ژوئن ۱۹۴۵ از اینجهان در گذشت. ضمناً تذکر میدهم که در هریک از چاپهای مزبور دیباچه‌ای است بقلم مؤلف که همه در مقدمه جلد اول گذشت و خوانندگان میتوانند بآنجا مراجعه کنند.

ما از بیان فوق نتیجه گرفته میگوئیم که مؤلف در چاپ سوم کتاب سرگذشت مفصل این کشور را از قدیمترین اعصار یعنی از دو هزار و چهارصد و پنجاه سال پیش از میلاد مطابق جدیدترین کشفیات تا عصر حاضر بطور مسلسل باز نموده است او خود در آخر دیباچه چاپ سوم چنین مینویسد «در خاتمه امیدوارم که چاپ سوم کتاب برای ملت ایران همان ملتی که لذیذترین ایام و بانشاطترین سالهای زندگانی خود را در میان آنها بسر برده‌ام مفید و سودمند افتد و آنگاه که این نگارش به اروپائیان کومک نماید تا پی بتاثیر عمیقی برند که ایران در تمدن و صنایع و فنون ما در ادوار گذشته داشته - است اینوقت است که من حقا به پاداش خود رسیده‌ام».

ترجمه حاضر نظیر ترجمه جلد اول طابق النعل بالنعل مطابق با نسخه چاپ سوم - است و آنچه در اصل بوده متنا و هامشا ما همه را در نقل آورده‌ایم، حتی تشکیلات پلیس جنوب در حدود ۱۹۱۷ و زد و خورد هائی که در آن ایام با ایل نجیب

و دلاور قشقائی روی داده هر چند این قسمت را در خور حذف دانسته و نمیخواستم که در این ترجمه بیاید لیکن از نظر رعایت اصل و اینکه مسئله مزبور امروز جزء تاریخ ایران قرار گرفته و حذف آن بیفایده و خلاف امانت است خواهی نخواهی تمامی آنرا باقی گذاشتم. اما راجع به تصاویر کتاب ما بیشتر از تصاویر نسخه چاپ دوم استفاده کرده‌ایم، زیرا مؤلف در چاپ سوم کتاب بواسطه ضمیمه کردن مسائل زیاد از عده تصاویر کاسته است. نقشه بزرگ و الوان و فوق العاده حساس کتاب که در مقدمه جلد اول وعده دادیم که آنرا در این مجلد ضمیمه نمائیم افسوس که مطابع فعلی ما از عهده ترسیم و چاپ آن بطوریکه بایست برنیامدند و وسائل مراجعه بخارج و تهیه آن از مطبعه خود کتاب در لندن هم برای ما فراهم نبود ناچار در این چاپ از آن صرف نظر نمودیم. با وجودیکه در تصحیح و چاپ این کتاب نهایت دقت و اهتمام را مرعی

تاریخ ایران، مقدمه ج ۲، ص: ۲۲

داشته با کمال تأسف اغلاط زیادی پیش آمده که آنرا در غلطنامه قید کرده‌ایم، رجاء واثق آنکه خواننده گرامی به پاداش رنج ممتدی که در ترجمه و طبع این تاریخ برده شده قبل از مطالعه کتاب زحمت مراجعه بغلطنامه را که ما آنرا در آخر کتاب آورده‌ایم بر خود گوارا ساخته ساعتی به تصحیح کتاب پردازد. مع الوصف باید اعتراف کنم که این ترجمه خالی از نقائص و خطا و لغزش نیست، در انگلیسی مثل است که میگویند «آنکس که اشتباه نکرده کار نکرده است» ولی امید دارد که در چاپهای بعد بتدریج از نقائص آن کاسته شود

وظیفه اخلاقی خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت فرهنگ سپاسگذاری کنم زیرا که ترجمه حاضر در وزارت جناب آقای دکتر عیسی صدیق بوجود آمد و اینک در زمان جناب آقای دکتر سنجابی وزیر دانش پرور صورت اتمام پذیرفته و هدیه اهل ادب و دانش میگردد. در اینجا ذکر این نکته نیز لازم است که انجام این خدمت فرهنگی با مساعدت گرانبهای عده‌ای از دوستان فاضل و دانشمندان گرانمایه پایان یافته است و این بنده بسهم خود مساعی جمیله کلیه آن دانش پژوهان را سپاسگزار میباشم و چون ذکر اسامی آن بزرگواران موجب تطویل خواهد شد لذا فقط بعنوان بیت القصیده و برای حسن ختام یادآور می‌شود که جناب آقای سید حسن تقی‌زاده رئیس دانشمند مجلس سنا پس از طبع، قسمت اعظم اوراق این کتاب را با کمال لطف و مهربانی مرور فرمودند و این، شایسته سپاس مخصوص است. من اینمقدمه را با اظهار قدردانی از حسن مراقبت کارکنان محترم چاپخانه رنگین در خوبی و حسن جریان طبع و مسئلت دوام توفیق جگر گوشه دلبندم محمود فخر داعی که در اینکار بزرگ همواره دستیار من بوده ختم میکنم.

تهران - دی ماه ۱۳۳۰

سید محمد تقی فخر داعی گیلانی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱

سکه مأمون و امام رضا (ع)

الا انها كانت دولة كثيرة المحاسن. جمه المكارم اسواق العلوم فيها قائمه و بضائع الاداب فيها نافقه و شعائر الدين فيها معظمه و الخيرات فيها داره ... و الثغور محصنه. «۱» (گفتار الفخری درباره سلسله عباسی) شکوه و جلال هارون الرشید- ۱۷۰-۱۹۳ هجری (۷۸۶-۸۰۹)

در کنار دجله و نزدیک بقاع زر اندود بغداد و باغهای قدیمی و با حضارت آنجا که دیوارهای بلند دارند زادگاه منست، من مسلمانی پاک اعتقاد هستم و کلمه شهادت بر زبانم جاری گشته است، زیرا در دوره طلایی هارون- الرشید روزگار می برده ام.

شرح فوق (ترجمه اشعار تینسون «۲» شاعر شهیر انگلیسی) که براساس کتاب غیر قابل زوال «هزار و یک شب» قرار دارد شکوه و جلال عصر طلایی اسلام و تماس نزدیک آن با هارون، سلیمان سلسله عباسی هردو را بر ما ظاهر میسازد. این خلیفه نامی که معروف بجسارت و فعالیت است در جنگ‌هایی که بر ضد امپراطوری روم شرقی تقریباً هر سال جریان داشت شرکت کرده و در خلافت او نیروی دریایی مسلمانان در مدیترانه با موفقیت کامل جنگیده و در همه جا پرچم اسلام در اهتزاز بود.

چیزی که پیش از همه جالب توجه است اینکه شارلمان هیئتی مرکب از دو

(۱)- چون عبارت اصل عربی فوق از حیث فصاحت و شیوایی و نیز جامعیت از ترجمه انگلیسی آن بنظر بهتر و برتر آمد لذا آنرا ترجیح داده و بدرج آن مبادرت نمودم. (مترجم)

Tennyson-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲

نفر مسیحی و یک نفر یهود که شخص اخیر احتمال دارد سمت ترجمانی را دارا بود بسفارت نزد هارون گسیل داشت که تسهیل وسایل آسایش زائرین مسیح و دستیابی بقبر مقدس و نیز افتتاح باب تجارت و بازرگانی را از مقام خلافت تقاضا نماید. خلیفه هدایائی در مقابل که برای شارلمان فرستاد از جمله یکی فیل بوده است که آن در مدت چندین قرن اول دفعه ایست که در اروپای غربی دیده میشود «۱». باری برحسب دستور خلیفه اسقف بزرگ بیت المقدس کلیدهای مزار شریف را برای شارلمان فرستاد و نیز در تعقیب تقاضای نمایندگان فرنگ هارون نه فقط از زائرین غربی حمایت کرده و منظور آنها را تأمین نمود بلکه مسافرخانه‌ای هم برای پذیرائی و آسایش آنها دستور داد بنا کردند و این خود گواه صادقی است بر وسعت نظر و آزادیخواهی این خلیفه.

از منابع چینی مستفاد میشود که هیئتی بسفارت از جانب هارون بدربار امپراطور چین فرستاده شده، لیکن اعزام هیئت مزبور بطور تصادف و اتفاق بوده است، زیرا وقایع نگاران عرب که خوش داشتند عظمت و جلال دربار خلافت و تعداد دانشمندان و فقیهان و نیز شاعران و ادیبان و دیگر صاحبان فضل و هنر را گزارش دهند که در آنجا مانند پروانه دور شمع گرد آمده و عصری را تشکیل داده بودند که آن در دوره مأمون باوج کمال رسید متعرض این فقره نشده و در این باب چیزی نوشته‌اند. از سخا و جود افزون از حد هارون می‌نویسند بیک شاعری در آزاء غزلی که گفته بود پنجهزار سکه طلا و ده دختر مملو که یونانی و یک اسب و یک دست لباس فاخری که برای رفتن بدربار می‌پوشیدند انعام داد. هرچند دادن یک چنین پاداش عظیمی بیک نفر شاعر در خور این خلیفه و شایسته مقام وی بوده اما او تا اندازه‌ای در اینگونه موارد از پدرش مهدی تقلید میکرد.

سید حسنی دیلم ۱۷۶ هجری (۷۹۲)

قضیه یحیی از اولاد حسن بن علی و طرز رفتار هارون با او نشان می‌دهد که این خلیفه با همه سجایای اخلاقی از وصمت خدعه و غدیری که در خاندان او وجود داشت خالی و مبرا نبود. توضیح اینکه یحیی یکی از

(۱) - تأثیر عمیقی که این جانور کوه پیکر در اروپا بخشیده از اینجا معلوم میشود که جسد شارلمان را که در اکس لاشپل دفن کردند در پارچه‌ای از ابریشم پیچیدند که با تصاویر و نقوشی از فیل تزئین کرده بودند (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳

نواحی طرف غرب رشت را موسوم به دیلم که حالیه طالش می‌نامند بتصرف در آورده و بر نفوذ خود بتدریج افزوده تا اینکه حکومت مقتدری تشکیل داد که محسود خلیفه واقع گردید و لذا فضل برمکی که امور ایالت ایران واگذار باو بود مأمور شد با سپاه زیادی به یحیی حمله‌ور شود، لیکن موافقت و سازشی حاصل شده و نوشته‌ای تنظیم و بامضا رسید که بنابراین یحیی می‌باید به بغداد رفته مورد عنایت شایان قرار گیرد. اگرچه در ورودش بآنجا همه نوع از او احترامات بعمل آمده و خلیفه این علوی را بعطایای فاخر نوازش نمود، ولی بعد از چندی بهانه‌ای در عهدنامه بدست آورده عهدش را نقض و بیچاره یحیی را بحبس انداخته زندانی کرد.

سقوط برمکیان

سقوط و برپادی برامکه که در کفایت و لیاقت و نیز در سخا و جود ممتاز بودند یکی از واقعاتی است که در تاریخها و افسانه‌ها شهرتی بسزا یافته ولی باید در نظر داشت که نفوذ و اقتدار آنها بجائی رسیده بود که منجر باندیشه و ترس و بیم خلیفه گردیده و این اقدام هارون را باید گفت خردمندانه بوده - است. شرح قضیه بطور اجمال اینست که یحیی فرزند خالد همه اعمال دولتی را بدو فرزندش فضل و جعفر واگذار کرده و خود در رأس آنها کلیه قلمرو خلافت را اداره میکرد.

جعفر مورد توجه و علاقه تام خلیفه واقع شده و از مقربین خلافت و مصاحبین خاص قرار گرفته بود و از طرف دیگر خلیفه خواهری داشت عباسه نام که ویرا فوق العاده دوست میداشت و میل داشت که هر وقت جعفر با او در خلوت خاص بسر میبرد عباسه هم حضور داشته باشد، اما اینکار با رسوم و عادات مسلمانی وفق نمی‌داد و لذا بانوی نامبرده را بعقد ازدواج ولی صوری «۱» جعفر در آورد مشروط بر اینکه از مضاجعت و همخوابی با وی احتراز جوید و متأسفانه از شرط مزبور چنانکه غیر از این انتظاری هم نبود تخلف شده و عباسه که شیفته شوهرش بود در یک موقع مناسبی بلباس یک کنیز با جعفر هم بستر شده و از وی آبستن شد. هارون که از قضیه آگاه گردید آنرا حمل بر نقض عهد نمود و

(۱) - من یک نمونه عجیبی در کرمان از ازدواج صوری دیدم که شرحش بدینقرار است: یک بانوی هفتاد ساله که اموراتش را شخصا اداره میکرد ناظر خرجی داشت که بواسطه محرم نبودن مجبور بود همیشه جلو او خود را بپوشاند و از اینجهت در زحمت بود و لذا برای اینکه محرم ناظرش بشود برای طفل شیرخواره او صیغه شد و از اینراه عروس وی گردید. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴

خیانتی عظیم دانست و در خشم شد بطوری که نتوانست خود را ضبط کند، فرمان قتل جعفر را داده «۱» سپس یحیی و فضل را زندانی نمود و آنها هر دو پیش از اربابشان مردند.

خاندان بزرگی که در مصائب و بدبختیهای خود این اندازه حس همدردی و دلسوزی مردم را برانگیخته باشد باید گفت نیست و در ذلت و بدبختیهای این خاندان چیزهایی که سخن سرایان و وقایع نگاران آن عصر گفته و سروده‌اند و آن بما رسیده موجب اندوه و ملال هر خواننده است.

مرگ هارون الرشید ۱۹۳ هجری (۸۰۹)

خلیفه در ۱۹۳ هجری (۸۰۹) بطرف سمرقند حرکت نمود تا فتنه‌ای که در آنجا تحت ریاست یکنفر رافع نام برپا شده بود فروبشاند. اگرچه آنوقت از عمر هارون بیش از چهل و سه سال نگذشته بود، ولی برخلاف عادت آثار شکستگی و پیری در وی ظاهر بوده است و همینطور که به تانی بطرف مشرق قطع مسافت می‌نمود حالش روزانه بدتر میشد. او پزشکش را از بیماری خویش آگاه ساخته و ضمنا بوی چنین گفت «مواظب باش که آن را مستور داشته و بکسی اظهار نکنی، چه فرزندانم ساعت مرگم را انتظار میکشند، چنانکه خودت شاید به‌بینی که آنها از سوار کردن من بر اسب سخت رو بر علیلی و ضعف و ناتوانی من خواهند افزود».

کلمات بالا واقعا رقت آور است، ولی وقتی که دیده میشود که در آخرین عملیات خود برادر رئیس شورشیان را حکم داد در حضورش پاره پاره کردند این رقت از میان میرود.

بعد از این عمل چیزی نگذشت که این خلیفه نامی از این جهان در گذشت و در همان محلی که وفات کرده بود در میدان باغی بخاک سپردند. چند سالی بعد از این امام رضا (ع) را هم در همانجا پهلوی قبر هارون دفن کردند و اطراف این قبور بعدها عمران و آبادی شده و بتدریج شهرستانی گردید که آنرا حالیه مشهد می‌نامند و من در این ساعت که دارم این سطور را می‌نویسم در جنرال قونسولگری «۲» انگلیس نشست‌ام که فاصله آن به قبر هارون الرشید سه هزار پا می‌باشد.

(۱) - داستانی را که ما ذکر کردیم بطور کلی مورد تردید واقع شده ولی باید دانست که آن برای هارون در برانداختن خاندانی که بوسیله وصلت و ازدواج ممکن بود هوای خلافت در آنها پیدا بشود یک دلیل اضافی است. (مؤلف).

(۲) - مؤلف از ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۳ سرکنسول انگلیس در خراسان بود (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵

امین و مأمون ۱۹۳-۱۹۸ هجری (۸۰۸-۸۱۳)

این یکی از خطاهای مهلک هارون شمرده میشود که مثل کوروش کبیر مملکت را بین فرزندان خود تقسیم نمود.

امین که از زبیده بود در حیات پدر بولیعهدی تعیین گردید و عبد الله ملقب به مأمون که مادرش کنیزی بود ایرانی جانشین دیگر اعلام شد که بعد از امین خلافت با او باشد و حکومت قلمرو خلافت طرف مشرق همدان و آگدار باو گردید، درست مثل بردیا برادر کامبیز «۱» که بفرمانفرمائی ولایات شرقی امپراطوری هخامنشی تعیین گردید امین پیش از وصول خبر مرگ هارون قشونی تحت فرمان یکنفر معتمد و امین بخراسان گسیل داشته و نماینده مزبور پس از انتشار فوت هارون دو نامه سربمهری از امین در آورد، در نامه اول به مأمون دستور داده بود که بعهد و پیمانی که از هردو برادر گرفته شده- است ثابت مانده و از آن تخلف نوزد و در نامه دیگر بقشونی که تحت فرمان مأمون بود امر شده بود که بطرف بغداد مراجعت نماید و چون فامیل و زن و فرزند این سربازان در بغداد سکونت داشتند معلوم است که تحت نفوذ بوده‌اند امریه مزبور بفوریت و بدون معطلی بموقع اجرا گذاشته شد.

مأمون خلیفه شرق اعلام میشود ۱۹۶ هجری (۸۱۱)

بالاخره بین این دو برادر نقاری پدید آمد و مأمون تحت تعلیمات فضل بن سهل که تازه اسلام آورده بود موقع خود را تحکیم و استوار نمود و خون ایرانی که در عروق وی بود سبب گردید که از همه طرف این صدا بلند شد که «او فرزند خواهر ما و یکی از ماها است و او یکنفر عباسی است که باید از وجودش استفاده نمود و از وی بهره‌مند باشیم». سردار کافی و لایق او سمرقند را گرفته و رافع قبول اطاعت نمود و قوه و اقتدار مأمون بجائی رسید که خود را خلیفه مشرق اعلام نمود و از طرف دیگر امین که مردی ضعیف و بوالهوس بود عایدات و درآمدهای خلافت را صرف هوسرانی و

عیاشی‌های ناشایست مینمود، لیکن در بغداد بواسطه بذل و بخششهای زیاد محبوبیت داشت برخلاف مأمون که بواسطه تمایلات ایرانی وی، مورد بغض و تنفر بوده است.

(۱) - Cambyses.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶

لشکرکشی و مبارزات طاهر ذو الیمینین و مرگ امین

در تحت امریه یک درباری که خواجه‌سرایان و بانوان در آن حکومت می کردند معلوم است وضع سپاه رو بخرابی نهاده و کوششهای امین در حمله برادرش پیوسته بطور یکنواخت بی نتیجه بوده است. قشونی را که او در آخر بمنظور هجوم و حمله بایران فرستاد بدون هیچ معارضی وارد خاک ری گردید، ولی در آنجا از یک سپاه کمتری زیر فرمان طاهر شکست خورده و سردار آنرا که علی نام داشت طاهر با دست چپ خود بقتل رسانید.

طاهر نسلای ایرانی و از تخمه غلامی است که برای تأمین آزادی خویش تحت تبعیت عشیره خزاعی درآمد و اینمرد سلسله طاهری را تأسیس نمود که در خراسان کارهای بزرگ‌نمایی کردند و امیر حالیه قائن مدعی است که از نسل او می‌باشد.

بعد از فتح فوق طاهر بنای تعرض و حمله را نهاد و بکمک هرثمه از راه اهواز بطرف مرکز خلافت پیش رفت و در تمام خط سیرش سپاهیان دشمن را یکی بعد از دیگری شکست داده و همه را تارومار ساخت. امین یکی بواسطه شورش که در شام برپا شده و بکلی او را مشوش ساخته بود و دیگر توطئه‌ای که بر علیه او بعمل آمد و در یک مورد کامیابی هم حاصل شده بود نتوانست پایداری نماید. طاهر واسط را بتصرف درآورده و از عربستان برای اربابش بیعت و قول وفاداری گرفت و برای امین که خلیفه مغرب بود فقط بغداد باقی ماند، تا بعد از یک محاربه‌ای که یکسال طول کشید بشهر یورش برده و آنرا بتصرف درآورد و امین که در ارک پناهنده بود تسلیم شده و بدست سربازان خراسانی بقتل رسید.

آشوب در نیمه غربی خلافت ۱۹۸ - ۲۰۱ هجری (۸۱۳ - ۸۱۶)

نزاع و جدال بین ایرانی و عرب دو نیمه قلمرو خلافت بعد از قتل امین هم جریان داشت و آن تا مدتی باقی بوده است. طاهر بعد از اینهمه فتوحات بواسطه یک حرکت احمقانه یعنی موافقت و طرفداری از حسن برادر فضل بن سهل وزیر ایرانی از مقام بلند سرداری افتاد و اگرچه با اینحال حکومت شام و بین النهرین باو واگذار شد، ولی چون طبعاً افسرده بود و رغبت بکاری نمی کرد در رقه متوقف گردید و حوادث جاریه را با دیده عبرت می‌نگریست.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷

مأمون ظاهرا بر آن شد که مرو «۱» را پایتخت قرار دهد و به بغداد توجه ننمود، در نتیجه فتنه و آشوبی در کوفه برله خاندان علی و طرفداری علویان برانگیخته شد و نیز طغیان های دیگری در آسیای صغیر و حجاز بظهور رسید. هرثمه که نسبت به مأمون وفادار بود بطرف مرو حرکت نمود تا از جریان امور و اوضاع آنوقت که بسی خطرناک بود ویرا مستحضر سازد، لیکن نفوذ وزیر کاری کرد که او نه فقط اجازه صحبت نیافت بلکه با قدم سریعی به محبس شتافته و بالاخره مقتول گردید.

اعلام ولیعهدی حضرت رضا ۲۰۱ هجری (۸۱۷)

مأمون برای مواجهه با این بحرانها و موقع خطرناک دست بیک کار فوق العاده ای زد. او بامید خاتمه دادن بفتنه و طغیانها امام رضا (ع) رئیس خاندان علی را ولیعهد و جانشین خویش تعیین و اعلام نمود، هرچند که بیست و دو سال از خودش بزرگتر بوده است. او در فرمانی که در این باب صدور یافت نوشت که امر ولایت عهد مسلمانان تفویض به علی الرضا شده است، ضمنا برای تنجیز امر اشعار داشت که از این تاریخ به بعد رنگ سبز شیعه بجای رنگ سیاه عباسی اختیار میشود.

جماعت شیعه «۲» از این حسن پیش آمد خوشحال گردیده لیکن در بغداد، اهالی یکدفعه بر علیه مأمون شورش کردند و ابراهیم برادرش را بخلاف برداشته و با او بیعت کردند.

خبر این شورش که بمرو رسید امام رضا (ع) در نتیجه اصالت و شرافت ذاتی، مأمون را از حقایق امور واقف ساخته و از خط مشی و سیاستی را که پیش گرفته بود نکوهش نمود و اظهار داشت که اگر تغییر سیاست ندهد هرآینه خلافت او مختل و مملکت تجزیه خواهد شد.

مأمون در آخر پی بحقیقت امر برده فوراً فرمان حرکت بیغداد صدور یافت. فضل بن سهل را در سرخس میان حمام بقتل رساندند و احتمال دارد که آن بتحریک و اشاره اربابش بوده است.

فوت ناگهانی امام رضا (ع) ۲۰۳ هجری (۸۱۸)

خلیفه یکی از دخترانش را بزنی حضرت رضا در آورد و دختر دیگرش را به پسر آنجناب داد و برای تشدید مبانی محبت و

(۱) - یاقوت این سخن را به مأمون نسبت میدهد که گفته در مرو سه چیز وجود دارد که غنی و فقیر هر دو (بالسویه) از آن برخوردار و لذت میبرند. فاضل مشار الیه آن سه چیز را چنین نام میبرد «الطبیخ النار نک و الماء - البارد لکثرة لثلج بها و القطن اللین» (مؤلف).

(۲) - من در کتاب «افتخار عالم شیعه» در صفحه ۲۳۷ اینواقعه را مبسوطا ذکر نموده ام. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸

و داد ریاست حاج را در آنسال یکی از برادران او واگذار نمود، ولی فهرست امتیازات او ناگهانی بسته شد. امام رضا (ع) از خوشه انگور بگته رحلت فرمود و زیر گنبد هارون که ذکر آن در بالا رفت مدفون گردید. در میان شیعیان شهرت دارد که آن انگور مسموم بوده و آن حضرت را شهید کردند، البته اینرا نمی توان انکار نمود که غیبت یعنی مرگ ولیعهد فوق العاده بهنگام و بموقع بوده است و با اینحال بسیاری از خاورشناسان و از آن جمله بوریج «۱» معتقدند که او به اجل طبیعی از دنیا رفت. در هر صورت امروز زائرین شیعه وقتی که اطراف ضریح امام رضا (ع) طواف میکنند بصدای بلند میگویند «لعنت بر مأمون «۲» و هارون» و از اینرو سالانه هزاران نفر باین دو خلیفه که از شخصیتهای فوق العاده و ممتاز خاندان عباسی بشمار میآیند بدینسان نفرین میکنند که در غیر اینصورت شاید از وجود آنها هیچ خبر نداشتند.

طاهر نایب السلطنه شرق ۲۰۴-۲۰۷ هجری (۸۱۹-۸۲۲)

طغیان ابراهیم فرونشست و مامون بیایان و شورشیان عفو عمومی داد و طاهر نایب السلطنه مشرق تعیین گردید، ولی او خیانت و بیوفائی بروز داده و در نتیجه مسموم گردید و محتمل است که آن بدست یکنفر نماینده خلیفه صورت گرفته باشد و چون قدرت و نفوذی که او یعنی طاهر بدست آورده بود زیاد بوده است لذا به پسرش اجازه داده شد که بجای وی بر قرار باشد و این انتخاب و انتصاب سبب گردید که خراسان یک سلطنت نیمه مستقلی برای خود تحصیل نماید.

سالهای اخیر مأمون و مرگ او ۲۱۸ هجری (۸۳۳)

مأمون بعد از آنکه پایه حکومتش را در بغداد مستحکم نمود مقام و حیثیت و اعتبارش طوری بالا گرفت که با پدرش برابری میکرد و درعین حال صلح و آرامش در مملکت خیلی کم بود، از جمله در مصر آتش فتنه‌ای روشن گردید که خاموش کردن آن مدت دوازده سال طول کشید و دیگر یکنفر قهرمان موسوم به بابک که قائل بتناسخ و دیگر تعالیم و احکام باطنی بود برای مدت بیست سال ولایات شمالی را مورد تهدید قرار

Beveridge-(۱)

(۲)- امروز از طبقه فهمیده و روشن فکر تصور نمیرود این عمل صادر شود. (مترجم).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹

داده و آذربایجان را هم در تصرف داشت و درین میانه نیروهائیکه برعلیه او پشت سر هم فرستاده میشد شکست میخوردند.

مأمون مثل پدرش جدی و فعال بود، چنانکه در آخر دوره حکمرانی خود بر ضد یونانیان نزدیک به طرسوس بجنگ پرداخته و در آنجا او مانند اسکندر کبیر از آب سرد کوهستان چائیمان کرده و بیمار شد، اما اقبال آن یونانی بزرگ را نداشت، چه بر اثر این بی احتیاطی از اینجهان درگذشت.

علوم، قنون و ادبیات در خلافت مأمون

از صرف گزارش و نگارش وقایع عمده خلافت مأمون هیچوقت درخشندگی غیر معمول و یا موفقیت مهم نمایانی بنظر نمیرسد و معهدا همه نویسندگان اتفاق دارند که ایندوره در فعالیت عقلانی و بکار انداختن قوای دماغی درخشنده ترین ادوار و در واقع عصر طلائی اسلام بوده است. اقسام علوم و فنون و ادبیات و طب و دواسازی جزو برنامه آموزش و تعلیمات عالیه قرار گرفته و با حرارت و جوش زائد الوصفی بتعلیم و تعلم آنها پرداختند و بدرجه ای در این راه اهتمام ورزیده و مجاهدت نمودند که اروپای گرفتار جهل و نادانی بوسیله زبان عرب از میراث پرافتخار علوم و فلسفه یونان که از آن بکلی بی خبر بود علم و اطلاع حاصل نمود.

صاحبان علم و هنر و دانشمندان هرکیش و نژاد از مسلمان، یهود و مسیحی یا صابئین «۱» نما از طرف این خلیفه بخشنده جلب شده و با جوش و حرارتی فوق العاده در جستجوی کتب مورخین، فلاسفه و طبیعی و ریاضی دانهای یونان افتادند که بزبان عربی نقل کنند.

این مطلب جالب توجه است که چگونه با وجود تعلیم و تعلم قرآن این علوم کم و بیش مستقیما در میان مسلمانان پدید آمدند. نخست آنکه داخل شدن هزاران ایرانی و اقوام مغلوبه دیگر در اسلام تولید احتیاج فوری به صرف و نحو و نیز کتب فرهنگ نمود، سپس بعلم تاریخ ضرورت پیدا شد، نه تنها تاریخ خود عرب بلکه از تاریخ ایران و یونان

(۱) - رجوع کنید بشرح جالب توجه برون راجع به صابئین دروغی حران در جلد اول کتاب مزبور، صفحه ۳۰۲ و نیز رجوع بشرحی راجع به نستوریها در فصل ۳۸ این کتاب (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰

هم ناگزیر شدند اطلاع حاصل کنند که تا اشارات و کنایات قرآن و اشعار جاهلیت را که مردمان دیگر آنرا دیده و همه را جمع کرده و بنظر انتقاد شرح نوا در کلمات و الفاظ و لغات مشکله را سؤال می کردند بتوانند برای آنان شرح داده و حالیشان کنند لیکن باینقدر از علوم و مطالعاتی که ذکر شد اکتفا ننموده در پژوهش و برای بدست آوردن معلومات تازه و بسط و توسعه آن از اطراف و اکناف بوسائل مختلف با پشتکار خستگی ناپذیری بنای مجاهدت و کوشش را گذاشتند. سوم آنکه اطلاع بر مسائل جغرافی نهایت درجه ضرورت پیدا نمود و آن نه فقط برای مطالعه کلام الله مجید بلکه برای انتظامات عملی ممالک محروسه که روزانه توسعه و بسط پیدا مینمود مجبور بودند که از اینرشته علم هم باخبر باشند.

سیاحت اکتشافی مسلمانان و جغرافی «۱»

شرح جهانگردی مسلمانان هرچند که آن بمنظور تجارت و بازرگانی بوده بسی جالب توجه است، خاصه سفرهایی که از دریا بخارج مرز کرده‌اند. ولی باید در نظر داشت که آن دنباله همان دریانوردی قدیم است که اعراب و ایرانیان داشته‌اند و در ثبوت این مدعا ما میخوانیم که مابین ۶۱۸ و ۶۲۶ میلادی اسلام در کانتون در میان بیگانگانی بیشتر مرکب از عرب و ایرانی بنای نشر و انتشار را گذاشته بود. بعبارت دیگر این دین جدید قبل از هجرت بچین رسیده و همین باعث گردید که مرابطه و مرآوده قابل ملاحظه‌ای بین چین و عرب پیدا شد.

باید دانست که اولین روابط تجارتهی عرب با چین از سده نهم میلادی شروع میشود و شرح آن بر سیل اجمال اینست که سلیمان در نیمه اول سده نامبرده و ابن وهاب بصرآوی در نیمه دوم آن با کشتی‌های تجارتهی حرکت نموده و از بعضی مآخذی که بما رسیده برمیآید که آنها از خلیج فارس روانه شده و از راه مسقط و جزائر نیکو بار به کاله واقع در جزیره نمای مالائی رسیدند که از آنجا تا کانتون قریب سی منزل راه با آب است

(۱) - مراجع ما در اینقسمت عبارتند از: «آغاز جغرافی جدید» تالیف ریموند بیزلی. «سرزمینهای خلافت شرقی» گی لواسترانج و کتاب شاوژو کوا (Chu Ju - Kua)، شرح و بیان راجع به اقوام وحشی» ترجمه و طبع ف، هیرث و و. و. رکھیل. دو کتاب فوق از کتب گران بها بشمار آمده و کتاب اخیر را نیز نفیس یافتیم. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱

و تا ایندرجه این مستعمره خارجی دارای اهمیت بود که بنا بقول سلیمان یکنفر مسلمان در کانتون از طرف چینی‌ها برای پذیرائی و انتظامات امور هم‌کیشان او تعیین گردید.

اقیانوس هند را نیز جهانگردان اسلام پیموده و محتمل است آنها خودشان را به مداگاسکار در طرف جنوب رسانیدند و اما در قسمت شمالی آن که حدود روسیه باشد بعد از چندی همان بازرگانان تا بداخل دشت‌های آنجا راه یافتند. راجع بسفرهای دریائی چیزی که بما رسیده کتاب «سرگذشت سندباد ملاح» است که تصویر دنیائی را که آنروز بر جهان گردان و سوداگران اسلام معلوم بوده در لباس یک سلسله حکایات جالب و جاذبی بنظر مجسم میسازد. باید دانست که این حکایات فقط از لحاظ مزبور قابل ملاحظه و مطالعه است و بس.

در میان جغرافی دانان اسلام سه نفر فاضل زیر را میتوان جزو مشاهیر آنها بشمار آورد: یکی اصطخری ساکن اصطخر فارس و دیگری ابن حوقل و آندیگر مقدسی می‌باشد و مقدم بر این سه نفر دانشمند ابن خردادبه «۱» رئیس کل پست و چاپار خلافتی - است که در سده پیش چیزی تدوین کرده که بهترین نامی که میتوان بآن نهاد همانا «کتاب راه» می‌باشد، او در این مجموعه مقدار مسافت جاده‌های مختلفی که از دار الخلافه بغداد خارج میشده و سایر اطلاعات مربوطه را بشکل جداول در آورده و همه را بخوبی نشان داده است. جغرافی نویسان با قاعده و دارای اسلوب قرن دهم در کتابهای خودشان هر یک از ممالک و بلاد خلافتی را مبسوطا و مطابق اصول علمی بیان نموده و نیز جاده‌های عمده و اساسی را

که در هر جا بوده ضمنا نشان داده‌اند. کتاب ابن حوقل تهذیبی است جدید از کتاب یک جغرافی‌نویس ایرانی با جزئی تصرفات و تغییرات.

اصطخری فقط ولایت فارس مولد و موطن خویش را بشرح و بسط قابل ملاحظه‌ای ذکر نموده است، ولی ابن حوقل تمامی بلاد را بترتیبی که در بالا اشاره شد بیان کرده است.

(۱) - آغاز جغرافی جدید، جلد اول صفحات ۴۲۵. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲

مقدسی، معاصر آنها، جغرافی خودش را با قلمی کاملا مستقل و آزاد نوشته - است و آن مخصوصا مبتنی است بر مشاهدات شخصی او که از بلاد چندی نموده، کتاب او شاید مهمتر و محققا از همه تألیفات جغرافی‌نویسان عرب بیشتر بکر و تازه است (۱).

افسوس که بواسطه ضیق صفحات، طرق و راههای تجارتی را که خلافت اسلام را بهر یک از نقاط اروپا و آسیا متصل میساخت نمیتوانیم تفصیلا بیان نمائیم. ولی «ری» را، بدون اینکه ذکر از آن بعمل آید نمی توان گذاشت و گذشت. محل مزبور سر راه عمده از مغرب بمشرق واقع شده سوداگران اسکانندیناوی و اسلاو که از شمال داخل ولگا میشدند سوداگران و بازرگانانی را که از لوانت (سواحل شرقی مدیترانه) حرکت کرده بودند در اینجا ملاقات می کردند. نگارنده در جای دیگر راجع بایران مخصوصا این نکته را یاد آور شده‌ام که آن «شاهراه ملل دنیا» است و همین خود، ما را از هر شرح و بیانی مستغنی میسازد.

الحال برمیگردیم بعلم جغرافی که موضوع بحث ماست و میگوئیم که مأمون امر کرد که مدرسه‌ای در این علم تأسیس کردند که آن اولین مدرسه با قاعده‌ای است که از زمان انطونینس (۲) تا آن زمان دیده شده و رصدخانه‌ای هم در بغداد بنا نمود که میل کلی منطقه البروج یعنی مدار خورشید را در آن سعی کردند که با کمال صحت استخراج نمایند.

همچنین در سوریه و عراق یعنی بین النهرین نیز بامر مأمون فاصله دو درجه نصف النهار را با کمال دقت تعیین نمودند (۳).

اروپائینی که در بعضی اوقات مشرق را از روی جهالت بنظر حقارت نگاه میکنند خوبست ترقی و پیشرفتی که در هر یک از رشته‌های دانش و ادب و نیز صنایع و فنون که در آن قرن میان مسلمانان وجود داشته آنرا با ظلمت جهل و نادانی که سراسر اروپا را فرا گرفته بود مقایسه کنند و باید اینرا گفت که مشرق در تمام شعبه‌های فعالیت عقلانی بر غرب گرفتار در ظلمت نادانی بطور غیرقابل مقایسه‌ای تفوق و برتری داشته است.

(۱) - سرزمین‌های خلافت شرقی صفحه ۱۳ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳

و این جهالت و نادانی حقیقه تا مدت پانصد سال دوام داشت و بالاخره تا سده دوازدهم دنیای مسیحیت نتوانست طوق تقلید شرق را از گردن دور سازد. «تجمل و شکوه شرق سابق (۱)» هیچ سخن کوتاهی یک حقیقت مسلم را بدین روشنی جلوه گر نمیسازد.

فرقه معتزله

در شرح و بیان عصر ذهبی اسلام هر قدر هم بنا بر ایجاز و اختصار باشد اصول و عقائد مخصوص آن عصر را که جلب توجه و هواخواهی خلیفه و دربارش را کرده بود (۲) نمی توان گذاشت و گذشت. حضرات معتزله تعلیمات مذهب رسمی غالب یعنی اشاعره را ظالمانه و مخالف باهوش و ادراک انسانی نشان داده و عقائد و اصول آنان (معتزله) یک درخواستی برای آزادی و استقلال آدمی در کار و کردار بوده اند. آنها با عقائد اشعریها که قائل بجزیر و معتقد بودند که خدا آدمی را از گناهی که خود در ارتکاب آنها ویرا مجبور ساخته است عذاب میکند بنای ضدیت را گذاشتند و همچنین در مسئله قدم قرآن و همذات بودن با خدا که اشعریان معتقد بودند سخت مخالفت ورزیدند. مأمون، معتصم و واثق سه خلیفه متوالی طریقه معتزله را به حسن قبول تلقی نموده و با شاعت و ترویج آن پرداختند. اما مسلمانان، تابع اکثریت یعنی پیروان مذهب اشعری را بعوض اینکه آزاد بگذارند تعقیب نموده با کمال تعصب و عناد با آنها رفتار نموده و بالاخره اذیت و آزاری که در حق آنها روا میداشتند منجر بعکس العمل غیر قابل احتراز گردیده و معتزله که نفوذ سیاسی آنها در دوره خلفای بالا بدرجه کمال بود پس از مدت کمی یعنی در دوره متوکل دهمین خلیفه عباسی نفوذ و اقتدار مزبور را بکلی از دست دادند.

معتصم ۲۱۸-۲۲۷ هجری (۸۳۳-۸۴۲)

مأمون پیش از مرگ خود فرمانی صادر کرد که برادرش ابو اسحق ملقب به معتصم بعد از وی خلیفه خواهد بود. حکمرانی او نظیر حکمرانی برادرش بود و همان رویه و سیاست را تعقیب مینموده است. مجالس بحث و مناظره کماکان آزاد مگر راجع بمذهب معتزله که هر کس با آن مخالفت می نمود و یا از قبول آن سر باز میزد مجازاتش اعدام بوده است.

(۱) - باید جزو امثال زبان های اروپائی باشد. (مترجم)

(۲) - بفصل هشتم کتاب مهم برون رجوع شود (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴

در آغاز خلافت هارون یک جنرال ترک از طرف خلیفه بفرماندهی کل قوای که در غرب مشغول جنگ بودند منصوب گردید و این در چهل و هشت سال قبل از خلافت معتصم بود که در ظرف اینمدت هزاران غلام ترک هر سال از آسیای مرکزی وارد شده داخل قشون میشدند و یا جزو قراولان خلافتی قرار میگرفتند. بسیاری از اینان منظور نظر خلیفه واقع شده بتدریج استیلای این غلامان بجائی رسید که اعراب را از جا بیرون کرده و خود جانشین آنها گردیدند و اعراب ناچار بغداد را ترک گفته بطرف ریگستان برگشتند. البته اینکار عیش از ابتدا معلوم و عواقب وخیم آن بر همه ظاهر و آشکار بوده است، لیکن هر قدر که اعراب نسبت باین قراولان بیگانه اظهار تنفر می نمودند همانقدر بر تمایل و حسن اعتماد خلیفه معتصم نسبت بآنها میافزود و اتکاءش بر ترکان بیشتر میشد تا کار بجائی رسید که زمام حکومت و کلیه اقتدارات و اختیارات را خود بدست گرفته و بنای مداخله در امور را گذاشتند و سرانجام، آنها سلسله مملوکین مصر را بنیاد نهادند.

نقل میکنند روزی خلیفه در بغداد سواره از راهی میگذشت که یکدفعه مواجه بشیخ عرب کهنسالی گردید، شیخ خطاب بخلیفه کرده و با زبان ساده ولی با لحن شدیدی لب بشکایت گشود و گفت جسارت و گستاخی و تعدی و غارتگری ترکان بجائی رسیده که دیگر نمی توان از آن خلاصی جست. این سخن خلیفه را مشوش ساخته مینویسند که سواری بیرون شهر را بعد از آن موقوف کرد.

طغیان طایفه جات یا کولی ها

در آغاز سده هشتم میلادی بموجب فرمان ولید عده زیادی از جات (یا باصطلاح عرب زط) با گاو میش های خودشان از رود سند سفلی بسواحل فرات کوچانده شدند و آنها همینکه در آنحدود مستقر گردیدند براه زنی و قتل و غارت پرداختند و بواسطه مسدود کردن راه بصره و بغداد قیمت خواربار در پایتخت بالا رفته و مردم در مضیقه و فشار افتادند. خلفائی که پشت سرهم میآمدند هر کدام مجبور بوده قوای برای سرکوبی آنها اعزام دارند. از مضمون آیات زیر که طبری آنرا ضبط کرده میتوان تهور و جسارت آنها را فهمید تا چه پایه بوده است. «ای اهل بغداد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵

بمیرید! وحشت و هراس شما ممکن است طول بکشد. ما کسانی هستیم که شما را شکست دادیم پس از اینکه مجبور ساختیم که با ما در صحرای باز جنگ کنید، ما شما را مانند گله لاغر و ضعیف از جلو رانندیم».

سرداران مأمون در جنگ با این طایفه غدار و نابکار نتوانستند کامیاب گردند و معتصم اول اقدامی که کرد این بود که عجیف یکنفر امیر لشکر عرب را که محل اعتماد بود مأمور سرکوبی آنها نمود و بالاخره در سال ۲۲۰ هجری (۸۳۴) عجیف بر آنها بواسطه قطع کردن راه ارتباط غالب آمد و جات ها تسلیم شدند. برای این که این فتح را باهالی دلشاد بغداد

نمایش داده باشند امر شد آنها لباس مخصوص خودشان را بپوشند و با آلات طرب خود در قایقها نشسته بساز و آواز مشغول گردند و بعد همگی را بطرف خانقین که حالیه منزلگاهی است سر راه تهران و نیز بمرزهای سوریه تبعید کردند.

باید دانست این جماعت بهر کجا که رفتند گاو میشهایشان را هم با خود بردند و از اینرو می توانند ادعا کنند که این حیوان کثیر الفائده را آنها در شرق نزدیک و نیز در اروپا وارد و آشنا کردند.

دستگیری بابک ۲۲۲ هجری (۸۳۷)

افشین که یکی از سرداران بسیار لایق و کافی معتصم بشمار می آمد بابک (قهرمان معروف) را بعد از دو سال جنگ و پیکار های سخت و خونین در حوالی اردبیل شکست داده و تمام قوای او را تارومار ساخت.

بابک در مدت بیست سال یکدشمن بزرگ خلافت بشمار آمده و در ظرف این مدت شش لشکر خلیفه را شکست داد و سبب گردید که دویست و پنجاه هزار تن بقتل رسیده و هزاران مرد و زن اسیر و زندانی شدند. وی در آخر بدست افشین شکست خورده و فرار کرد و بدست یکی از امرای ارمنستان که باو پناهنده شده بود دستگیر و تسلیم خلیفه گردید و بطور بیرحمانه ای کشته شد.

شرح اعدام بابک و برادرش کتاب تاریخ گرانهای طبری را پایان میرساند.

خود این مورخ نامی دو سال بعد از این واقعه دنیا آمده است، ولی او واقعات زمان خویش را بطور خیلی مختصر برشته تحریر در آورده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶

جنگ با یونانیان ۲۲۳ هجری (۸۳۸)

معتصم مثل برادرش مامون جدی و فعال بود، هنگامیکه شنید که سوریه را یونانیان محل تاخت و تاز سپاهیان خود قرار داده اند از محکمترین قلاع آنها استفسار نموده عموریه را باو نشان دادند و فوراً با سپاه جراری بدان سمت شتافت. تنوفیلوس امپراتور یونانی در میدان جنگ شکست خورد. این امپراتور که دید سپاهش نتوانست در مقابل مسلمانان پایداری کند نومید شده و دست از عملیات کشید. در این اثناء عموریه را مسلمانان حصار دادند و پس از قریب دو ماه پایداری موفقانه دشمن یک نقطه غیر محکم و سستی از حصار بکمک یکنفر عیسوی تازه مسلمان کشف شده و بالاخره قلعه ویران گردید و رفتاری که با قشون مستحفظ آن شد بسیار سخت و بیرحمانه بوده است.

سالهای بعدی معتصم

در سالهای بعد بواسطه سازشی که بریاست عجیب علیه معتصم شده بود اغتشاش و اضطراب حکمفرما بوده است، توضیح اینکه عجیب نفوذ و اقتدار روزافزون ترکان را بنظر رقابت دیده نتوانست خود را ضبط کند، ولی این فتنه با

قساوت وحشیانه‌ای دفع شد. کمی از این واقعه که گذشت افشین از نظر خلیفه افتاد و بقتل رسید. اگرچه در بدو امر بجرم خیانت و اختلاس توقیف شده ولی تعصب مذهبی معتصم سبب گردید که او را بمحاکمه کشید و بجرم اعتقاد باصول دیانت زردشت و بیزاری از اسلام محکوم باعدام گردید.

واثق ۲۲۷-۲۳۲ هجری (۸۴۲-۸۴۷)

واثق در سال ۲۲۷ هجری (۸۴۲) بجای پدرش معتصم جلوس نمود، مادر او کنیزکی بود یونانی که بواسطه کتاب مشهور و قابل ملاحظه بیکفورد «۱» گویا نزد همه ما معروف باشد. این خلیفه در بدو خلافت عمالش را گرفته مصادره کرد و مال وافر از ایشان ستاند و بعضی‌ها را چوب زد تا دیگران هراسناک شوند. دوره او در ایران اغتشاش و آشوب شروع شد و اکراد بنای سرکشی و یاغیگری را گذاشتند و نیز در فلسطین و سوریه علم طغیان خطرناکی برافراشته گردید ولی تمام اینها بدست فرماندهان ترک فرونشاند شد.

Bickford-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷

بر اثر تعصب و عدم تساهل «۱» مذهبی خلیفه توطئه‌ای که بر علیه او شد بی نتیجه و عقیم ماند.

واثق ممکن بود عمرش طولانی شده و سالهای زیادتری خلافت کند و در سیاحت و اکتشاف اماکن و بلاد طرف شمال که بآن فوق العاده علاقمند بود «۲» پیشرفت نماید ولی در نتیجه اسراف و زیادروی در عیش و خوشگذرانی صحتش را از دست داده و مزاجش علیل شد.

او بمرض استسقا و عطش دائمی مبتلا گردید و دوائی که برایش تجویز شد نشانیدن در میان تنور گرم بوده است و ظاهراً خود او حکم میداد که تنور را زیاد گرم کنند و بدین طریق واثق مرد و با حکومت کوتاه و افتضاح آمیز او دوره ذهبی اسلام خاتمه پیدا نمود.

منظره‌ای از شکار ایرانی

(۱)- کسانی را که در عقیده با او مخالف بودند سخت تعقیب نموده و آسیب میرسانید. (مترجم)

(۲)- کتاب طلوع جغرافیای جدید جلد اول صفحه ۴۱۴ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸

سکه عمرو لیث

فصل پنجاه و یکم انحطاط خلافت و تجدید استقلال ایران

«هرگاه زنده ماندم بین من و تو این شمشیر حاکم است. اگر غالب شدم آنچه مرا پسند آمد همانرا بکار خواهم بست و اگر تو فاتح در آمدی نان خشکیده و پیاز غذای من مییاشد.»

(پیغام یعقوب لیث بخلیفه معتمد)

عکس العمل ارتودکس در خلافت متوکل ۲۴۷-۲۳۲ هجری (۸۶۱-۸۴۷)

اهمیت خلافت متوکل مخصوصا از این جاست که آن دوره عکس العمل تعصبات مذهب رسمی را پدیدار می سازد یعنی علمای ظاهر و قشری در ایندوره تفوق پیدا نموده و ارتجاع بتمام معنی عرض وجود میکند. اصول و تعالیم معتزله منهدم شده و استادان و بزرگانشان (بنوبت) از هر طرف مورد تعقیب سخت قرار گرفته و با کمال قساوت و بیرحمی باذیت و آزار آنان پرداختند و همینطور عداوت و کینه این خلیفه جدید نسبت باولاد فاطمه و علی سخت و شدید بوده است. او حتی مسخره اش را وامیداشت که بلباس «شیر خدا» که از القاب علی (ع) است در آمده این عبارت (الانزع البطین و الاصلع خلیفه المسلمین) را بطور استهزاء بخواند. مزار و بارگاه حسین بن علی (ع) را حکم داد خراب کنند و حتی زمین آنرا شیار کردند، بعلاوه متوکل با یهود و نصاری از روی تعصب دشمن بوده و قوانین و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹

احکام منسوخه و متروک را بر علیه آنها تجدید و بموقع اجرا گذاشت. آنها مخصوصا مکلف بودند که در چهارچوب درب خانه شان صورت شیطانرا نقش کنند و نیز مالیات خاصی بر آنها تحمیل نمود و لباس زردی که لباس ذلت و خواری بود معین شد پوشند و از حق استخدام در دوائر دولتی بکلی محروم گردیدند و این مسلم است که فرزندان ایشان از تحصیل زبان عربی ممنوع بودند.

قصر سامره و درخت سرو کشمیر

این خلیفه خودش هرزه و منتها درجه عیاش و شهوتران بود. در نزدیکی سامره کاخ جدیدی بنا کرد و مبالغ هنگفت بی حسابی برای آن مصرف نمود. ما در فصل نهم محل ملاقات زردشت را با گشتاسب شهریار ایران مذکور داشتیم. نقل میکنند که پیغمبر ایران برای یادبود این ملاقات شاخه سروی را در آنمحل غرس کرد و آن بتدریج قد کشیده و زیاده از حد بزرگ شد. زردشتیان آنرا مقدس شمرده و فوق العاده احترام مینمودند. این خلیفه آندرخت را که در آنوقت معتقد بودند هزار و چهارصد و پنجاه سال عمر دارد حکم داد بیندازند و با وجودی که مبالغ هنگفت زیادی برای جلوگیری از اینعمل و نجات درخت تقدیم شد معهدا آنرا انداخته و قطعه قطعه نموده و قطعات آنرا ببغداد حمل کردند ولی در این حکایت مسطور- است که درست در همانروز که این الوار و چوبها را وارد قصر مزبور کردند متوکل بدست پسرش کشته شد. نکته جالب توجهی که در حکایت مزبور ملاحظه میشود اینست که دیانت زردشتیان در آن نواحی معروف

بقهستان نفوذ خود را تا آن عصر حفظ کرده بوده است، آن محل را از دست نداده و تا به امروز در آن نقطه که بعدها معروف به قهستان گردید باقی می‌باشند.

سلسله طاهریان ۲۰۵-۲۵۹ هجری (۸۲۰-۸۷۲)

ما راجع به طاهر سردار معروف مامون که در خراسان حکمرانی نموده است شرحی در سابق مذکور داشتیم. اما فرزنداننش بجای مرو که در مدت پنجاه سال مرکز حکمرانی نیمه مستقل بود نیشابور را مرکز و کرسی نشین قرار دادند. امرای این سلسله از خود دارای افکار و خیالات بلند نبودند و نتوانستند در مقابل حوادث و پیشآمدهای سخت پایداری کنند و لهذا در موقع حمله صفاریان در ۲۵۹ هجری (۸۷۲) بعد از مقاومت کمی سقوط کرده و منقرض شدند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰

نگارنده در ۱۹۰۹ میلادی در ترشیز طرف جنوبی نیشابور بدسته کوچکی از قبیله طاهری برخوردیم که در آنجا سکنی داشتند و نیز اطلاع یافتیم که چند تنبوشه آبیاری بطور اتفاق پیدا شده که در آنها نام این سلسله منقوش می‌باشد.

دوره آشوب و هرج و مرج ۲۴۷-۲۵۶ هجری (۸۷۰-۸۶۱)

متوکل پسر بزرگش منتصر را بواسطه دشنام دادن و ناسزا گفتن سخت از خود متنفر و بیزار ساخته سازشی بین افسران ترک برله این ولیعهد بعمل آمده و در نتیجه خلیفه را هنگامی که در خواب بود کشتند. منتصر بجای پدر بر مسند خلافت نشست، لیکن پس از یکسال حکمرانی درگذشت و بعد از او دوره هرج و مرج شروع شد و بغداد برای بار دوم محصور گردید و کار بجائی رسید که ارتش ترک خلفا را بدلخواه خود تعیین میکردند و بقتل میرسانیدند.

پرچم طغیان و سرکشی در تمامی مملکت برافراشته شد، مراکز پادگان و فرماندهی بواسطه هرج و مرجی که در همه جا حکمفرما بود از سرکوبی یاغیان و ماجراجویان عاجز شده و عمال ولایات و استانها بی‌یار و یاور ماندند و بالنتیجه خلافت سرعت رو بتقسیم و تجزیه را نهاد.

طلوع صفاریان

در دوره متوکل یکنفر موسوم به صالح بن نصر به بهانه دفع خوارج و جلوگیری از فتنه و فساد آنها جمعی را در سیستان دور خود جمع کرده و آن ولایت را گرفت. امیر طاهری شخصا حرکت به سیستان نموده جنگ بین صالح و خوارج را موفق شد خاتمه دهد. لیکن بعد از برگشت او دوباره صالح وارد معرکه گردید و بقرار معلوم بوی اجازه داده شد که سیستانرا در تصرف نگاه دارد اما بخارج دست‌اندازی نکند. از تابعان فوق العاده لایق و زبردست او عمرو لیث معروف بصفار یعنی رویگر بود و مدتها برویگری اشتغال داشت. او بی‌نهایت حادثه‌جو و در اوایل سن که هنوز طفل بود به بلندهمتی و جوانمردی معروف و وقتی که بمردی رسید بشغل راهزنی پرداخت که آن در آنکشور اکثر وسیله برای

تحصیل شهرت و نام بوده است و بالاخره در اندک زمانی صیت جوانمردی و دلاوری باعث موفقیت و پیشرفت او گردیده و پیروان زیادی برای او فراهم ساخت که اینمرد همه آنها را تحت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱

اختیار صالح گذارد تا آنکه در ۲۴۷ هجری (۸۶۱) که متوکل کشته شد او در تحت جانشین صالح فرمانده کل قوای سیستان گردید. اول موفقیت او همانا گرفتن هرات در ۲۵۳ هجری (۸۷۶) بوده است. او به کرمان حمله برده و آنرا ضمیمه نمود و سپس به فارس حمله ور شد و چیزی نگذشت که حکمران قلمروی وسیع گردید. اینمرد تأسیس سلسله‌ای ولی کم دوام نمود که ایرانیان آنرا با مهر و علاقه خاصی یاد میکنند و این مهر و علاقه دو جهت دارد: یکی اینکه آن بعد از فتح و غلبه عرب اولین سلسله بشمار می‌آید و دیگر آنکه از سیستان موطن رستم قهرمان و سلسله کیان برخاسته است.

معمد ۲۵۶-۲۷۹ هجری (۸۷۰-۸۹۲)

پس از مدت نه سال هرج و مرج فرزند ارشدی که از متوکل باقی بود بخلافت منصوب گردید و دربار هم بیغداد انتقال یافت که نفوذ ترکان در آنجا کمتر بوده است. موفق برادر خلیفه که اداره امور در حقیقت با او بود سر و صورتی بدربار داده مقام خلافت که در حال سقوط بود یکباره استحکام و اعتبار پیدا نمود.

فته زنج ۲۷۰-۲۵۵ هجری (۸۸۳-۸۶۹)

این سخن را که «تاریخ تکرار میشود» باید اذعان داشت که از سخنان بسیار درست و سنجیده است. چه آنکه فتنه زنج یا غلامان زنگباری کاملاً شبیه و همانند است بجنک غلامان در تحت ریاست اسپارتکوس (۱) که آن جمهوری روم را در قرن هفتم قبل از میلاد متزلزل ساخته و بحال اختناق انداخت.

شخص ایرانی که در رأس این فتنه و آشوب قرار داشت مدعی بود که از اولاد علی بن ابیطالب میباشد و در بادی امر خود را یکنفر پیشوای روحانی نشان داد، ولی اینمدعی آنرا بزودی فراموش کرده فقط ملتجی بغلامان شده و قول آزادی و چپاول و غارت بآنها داد. از بهره‌مندی مختصری که در حجاز نصیب وی گردید نواحی باطرافی اطراف بصره شامل قسمت سفلی دره کارون را اشغال نمود و هزاران غلام زنگی و نیز اعراب صحرا نشین زیاد زیر لوای او جمع شدند. نیروهای خلافتی مکرر در مکرر شکست خورده تا آنکه خود بصره بدست زنج مورد حمله و هجوم قرار گرفته و زنگیان دست

Spartacus-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲

بغارت و کشتار عمومی گشودند. این جماعت سپس از بصره در آمده در امتداد دو طرف ساحل خلیج فارس سمت جنوب و نیز در طرف شمال منتشر گردیده تا آنکه واسط را قبضه کرده و اهواز را بیاد یغما دادند. موفق که تا وفات یعقوب در ۸۷۹ نمیتوانست هم خود را به فرونشاندن این طغیان هولناک مصروف دارد در آخر سپاه عظیمی فراهم آورد و بدفع زنگیان فرستاد و در نتیجه آن گروه بی‌باک در آن ناحیه سخت باطلاقی تسلیم شده و پس از پانزده سال خونریزی و تاخت‌وتاز خبیث بقتل رسیده و هزاران مردم بدبخت که زندانی بودند آزاد گردیدند.

کارهای برجسته یعقوب بن لیث

اکنون برمیگردیم بطرف یعقوب لیث و شمه‌ای از حالات و و کارهای برجسته و نمایان او را تا هنگام وفات بنظر خوانندگان میرسانیم. در ۲۵۷ هجری (۸۷۱) او قاصدی بنزد موفق فرستاد و پیغام داد که وی خود را یکی از غلامان پست خلیفه میدانند و مصمم گشته که شرائط خدمت را بجا آورده و شئون و احترامات خلیفه را کاملاً حفظ نماید. چون در خصوص یعقوب اینطور صلاح اندیشی شده بود که حتی الامکان بگذارند دور از بغداد باشد لهذا خلیفه حکومت بلخ و طخارستان و سایر نواحی و قطعات دوردست شرق را باو واگذار نمود. یعقوب از این انتصاب و ورود خودش در عداد مأمورین عالیرتبه خلیفه تقویت یافته و در همه جا پیروز و بهره‌مند بوده است و حتی کابل را که دوردست بود بتصرف در آورده و پادشاه آنجا را که ترک و بودائی بود دستگیر نمود. در آخر این حادثه جوی سیستان آماده شد به امیر طاهری حمله‌ور شود که از دور تماشا میکرد که قسمت مهم از متصرفاتش از دست رفته و مقاومت و پایداری مایوسانه‌ای ننموده است. خلاصه یعقوب بر خراسان استیلا یافته و از آنجا بعزم تسخیر طبرستان مجاور شتافت. او در ساری حسن بن زید را که حکومت مقتدری با اسم آل علی تاسیس کرده بود شکست داد ولی در نیمیان که حسن را سمت گیلان تعاقب میکرد در اثنای طریق قسمت اعظم از نفراتش را بر اثر بیماری طاعون از دست داد و ناچار برای گرفتن سربازان تازه به سیستان برگشت.

یعقوب در آنوقت نصف ایران را مالک بود بعلاوه بسیاری از ولایات شرق هم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳

در تصرف وی بوده است. اینمرد از جنگ‌های فاتحانه متوالی مغرور و تهییج شده در سال ۲۶۲ هجری (۸۷۵) تصمیم گرفت که با خلیفه دست‌وپنجه نرم کند. او برای اجرای این مقصود بدوا فارس را از دربار خلافت تقاضا نمود ولی معتمد علاوه بر اینکه این تقاضا را رد کرد از حکومت خراسان هم او را معزول ساخت. در اینجا یعقوب هم فوراً بطرف بغداد پیش رفت و در نزدیکی دار الخلافه با موفق مصاف داد ولی با تلفات و خسارات زیاد شکست خورد و حتی تمامی اردوی او هم بدست دشمن افتاد و با اینحال اندیشه‌ای بخود راه نداد و با کمال قوت قلب به فارس عقب کشیده در آنجا بجمع‌آوری سپاه تازه مشغول گردید. یعقوب بدرجه‌ای اعتماد بنفس داشت که وقتیکه رئیس زنگیان باو پیشنهاد معاضدت و همراهی نمود با کمال تحقیر آنرا رد کرده و این آیه را خواند «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ»

سه سال بعد از این یعنی در ۲۶۵ هجری (۸۷۸) خلیفه سفیری برای مؤاخذه دوستانه یا استمالت بنزد یعقوب اعزام داشت. در ورود سفیر این حادثه جوی بزرگ در بستر مرگ افتاده و شمشیرش در کنار وی گذارده شده و قدری نان خشک با پیاز غذای درشت و خشن او را هم حاضر کرده بودند. جوابی که او بخلیفه توسط سفیر داد همانست که عنوان فصل جاری را تشکیل میدهد.

منشأ اسماعیلیه

چنانکه در فصل چهل و هفتم گذشت از جمله عقائد فرقه امامیه یکی آنست که باید یکی از فرزندان علی از جانب خدا بریاست عالیه روحانی منصوب شود و معتقدند که او متصف بصفات ربانی و دارای معجزات و همه نوع خوارق عادات میباشد و این در میان شیعیان یکموضوع اساسی و از اصول عقائد شمرده میشود. مابین دوازده امام شش امام اول که ششمین آنها امام جعفر صادق و در ۷۶۵ میلادی زمان خلافت منصور رحلت نمود عموماً مورد قبول میباشند. لیکن امام جعفر که فرزندش اسمعیل را ابتدا به جانشینی خود تعیین کرده بود بعد ویرا از این منصب محروم ساخته پسر کوچکش موسی کاظم را امام بعد از خود اعلام کرد و جهتش را هم مینویسند که اسمعیل در یک هنگام دیده شد که شراب نوشیده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴

چیزی نگذشت یعنی در حیات حضرت صادق، اسمعیل جانشین معزول از دنیا رفت و این پیش آمد شیعه را بدو فرقه متفرق ساخته هر چند اکثریت با پیروان امام موسی کاظم است ولی یک اقلیت معتنا بهی نسبت به اسمعیل وفادار مانده و در صورتیکه او هیچوقت امام نبود فرزندش محمد را بامامت برگزیده جمعی معتقد شدند که او امام هفتم و آخرین امام میباشد.

قرمطیان

اول کسی که در عراق زمان خلافت معتضد به ترویج مذهب اسمعیلی پرداخت یکنفر حمدان نام معروف به قرمط بود و بعد از او پیروان این اصول را از روی تحقیر قرمطیان نام نهادند. قرمط با چند هزار نفر به رئیس زنگیان که خبیث میگفتند پیوست ولی پیروانش در اصول عقائد متفرق شده بچندین فرقه یا قسمت منقسم گردیدند و بالاخره نتوانستند اتفاق و اتحاد حاصل کنند. از حالات قرمط خیلی کم در دست است مگر او بدست یکنفر از حشاشین یا فدائی کشته شد و بعد فرزندان یکنفر زکریا نام و پس از دستگیری و قتل آنها خود زکریا لیدر این طائفه گردیده و بجنگهای خونین وحشیانه‌ای پرداختند «۱» در آغاز مائه چهارم هجری سلیمان یکمرد متعصب دیگری به بصره هجوم برده و بعد در کوفه دست بقتل و غارت گشوده و این هرج مرج منجر باینجا شد که در ۳۱۷ هجری (۹۲۹) مکه بغارت رفته و حجر الاسود را از جا کنده بغارت بردند. پس از چندی این آشوب تخفیف یافته و این فرقه بواسطه اختلاف مابین خودشان رو بزوال نهادند ولی بطوریکه مینویسند در ۳۹۶ هجری (۹۸۵) حکومتی در ملتان بدست یکی از قرامطه تشکیل یافته و این خود بسط و توسعه نفوذ آنها را نشان میدهد تا کجا بوده است.

فرق نامبرده که همگی بر ضد اجتماع بودند تاریکترین و مخوفترین احزاب را در دیانت اسلام تشکیل داده و موجب مخاطرات عظیمه بوده‌اند و چنانکه

(۱) - الیورنی در کتاب آثار الباقیه فصلی را تخصیص به انبیاء کاذب داده است و من خوانندگان کنجکاو را بانجا حواله میدهم ولی بهترین شرحی که در موضوع قرامطه نوشته شده همانا در آنسیکلوید یا جلد سوم صفحه ۲۲۲ موضوع مذهب و اخلاق است.

(مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵

پائین تر خواهد آمد تبلیغ اصول عقائد آنها در ایران ادامه پیدا نمود.

طلوع سلسله سامانی

سلسله سامانی که یکصد و بیست و پنج سال دوام کرد اقتدار و اعتبارشان نسبت بخاندان طاهری یا صفاریان که در یکصورت قریب به پنجاه و در صورت دیگر پنجاه سال تمام در شهرت و ترقی بودند خیلی بیشتر بوده است.

مؤسس سلسله مزبور یک نجیب‌زاده ایرانی سامان نام است که ساکن بلخ و نسبش به بهرام چوین میرسد. اینمرد از شهرستان مولد و موطنش اخراج شده ناچار به اسد بن عبد الله که در خلافت مهدی عامل خراسان بود شکایت برد و نامبرده از وی جدا حمایت نمود.

سامان در حق شناسی از این کمکی که باو شده بود نه فقط کیش قدیمی را که تا آنوقت در آن کیش باقی بود ترک گفته داخل اسلام گردید بلکه برای جلب نظر و خوشامد حامی خودش فرزندش را اسد نام نهاد. وی چهار فرزند داشت که به هارون خدمت کردند و در خاموش کردن فتنه رافع کمک مادی و اساسی نمودند. در پاداش این خدمات مامون حکومت سمرقند، فرغانه، شاش و هرات را باین چهار برادر داد و این انعامات و عطایای شاهانه را طاهریان تصدیق و برقرار داشتند.

مقتدرترین حکمران این سلسله احمد بود که بعد از وی پسرش نصر بجای او نشست. سامانیان چنانکه معلوم خواهد شد بعد از طاهریان جاه و مقامشان را از دست ندادند و شاید آن بوسیله قراری است که با عمرو بن لیث شده گرچه جزئیات آن مبهم و ناروشن است، بهرحال در سال ۲۶۱ هجری یا دو سال بعد از برانداختن سلسله طاهری بدست یعقوب لیث نصر و برادرش اسمعیل ولایات تا آنطرف جیحون را متصرف بودند و همین سال مخصوصا تاریخ تاسیس این سلسله گرفته شده است. اسمعیل در امور لشگری از خود ابراز لیاقت و کفایت غریبی نمود، لیکن بین این دو برادر نزاع برخاسته و

جنگ و جدال داخلی شروع گردید که در آن جنگ اسمعیل فاتح گردید، ولی رفتارش با نصر فوق العاده جوانمردانه بوده اجازه داد تا زمان وفاتش که در ۲۷۹ هجری (۸۹۲) اتفاق افتاد زمام حکمرانی را در دست داشته باشد.

حالات عمرو لیث ۲۶۵-۲۹۰ هجری (۹۰۳-۸۷۸)

بعد از مرگ یعقوب برادرش عمرو با خلیفه صلح نمود و از طرف وی مدت شش سال در خراسان و ولایات دیگر حکمرانی کرد ولی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶

بعد معتمد که پس از قلع و قمع زنگیان حس کرد که می‌تواند به مهم عمرو پردازد ویرا معزول ساخت و او بعد از این نیشابور را که بآن علاقه زیاد داشت برای اقامت خود برگزید ایات زیر که منسوب باوست علاقه او را نسبت بآنجا معلوم می‌دارد چه اندازه بوده است «سنگهای آن فیروزه، بوته‌های آن ریواس- و گل آن خوردنی «۱» است و با اینحال چگونه می‌توانم از آن دل کنده و ترکش گویم»

هرچند استان مزبور با سپاه آن به رافع بن هرثمه واگذار شده و او صفاری را شکست داده بطرف سیستان موطن اصلی وی راند. در سال ۲۷۹ هجری (۸۷۰) معتمد که بجای معتمد نشست اینرویه برادرش را تغییر داده و دوباره عمرو را بحکومت خراسان منصوب داشت.

این خلیفه که خود را عاجز می‌دید عمرو را آلت اجرای مقاصد خود کرده بر ضد رافع نیرومند و نیز اسمعیل که هنوز قوه و اقتدار زیاد داشت تحریک نمود. در سال ۲۸۳ هجری (۸۹۶) عمرو نیشابور را گرفته و رافع را مغلوب و دستگیر نمود و بعد بقتل رسانیده سرش را ببغداد فرستاد. این فاتح از این باده پیروزی که حاصل کرده بود سرمست شده از خلیفه جدا درخواست کرد که اسمعیل را از حکومت ماوراء النهر معزول سازد و خلیفه بقرار معلوم با مزوری و دورویی که در نهادش بود ویرا تحریک نمود که به امیر سامانی حمله‌ور گردد و درعین حال اسمعیل را تشجیع نمود که در مقابل پایداری نماید. این جنگ بعد از کشمکش و زدو خوردی سخت باینجا منتهی شد که در ۲۸۸ هجری (۹۰۰) بلخ محاصره و تسخیر شده و عمرو اسیر گردید. اینجا حکایت میکنند یکی از فراشان در چینی که مقداری گوشت برای پیشوای اسیر می‌پخت و ظرف را (گویا سطل آسبی بود) گذاشت و بطلب مقداری نمک رفت؛ ناگهان سگی برای ربودن گوشت سر در سطل مزبور کرده دهانش سوخت، آن حیوان سر بتعجیل برآورده و دسته در گردنش افتاد و میدوید و سطل را میبرد. عمرو که آنحالت را مشاهده نمود فریاد برآورد و گفت: «امروز

(۱)- این گل در نقاط مختلف خراسان یافت می‌شود و مردم بالخصوص زنان حامله آنرا می‌خورند نگاهی به «ششمین سفر در ایران» (انجمن جغرافیائی آسیائی) ژانویه ۱۹۱۱ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷

صبح سیصد شتر آشپزخانه‌ام را حمل می‌کردند و امشب یک سگ دارد آنرا میکشد». در شکل و ترکیب عمرو و آن بطوریکه در قابوس نامه «۱» در یک حکایت مربوط بچوگان بازی ذکر شده معلوم میشود که او از یک چشم محروم بوده است. اسمعیل حاضر شده بود که با اسیرش جوانمردانه رفتار کند ولی خلیفه باو فشار آورد که عمرو را زنده بیغداد بفرستد که در آنجا او در ۲۹۰ هجری (۹۰۳) بقتل رسید. بعد از وی پسرش روی کار آمد و سیستان را فقط مدت یکسال در تصرف داشت و در پایان آن اقتدار این سلسله کم عمرو بی‌دوام بغتتا خاتمه پیدا نمود. اگرچه در سیستان تا چند طبقه و نیز در بلوچستان برای چند قرن از خویشان و ترکه و تبار صفاری حکمرانی داشته‌اند. «۲»

اوج ارتقاء سلسله سامانی

بعد از مرگ نصر، اسمعیل بر تخت نشست و شروع بیک سلسله فتوحاتی نمود که آن رتبه و مقامش را بالا برده از امارت و قلمرو کوچکی که داشت بمقام سلطنت رسانید. اولین میدان جنگ او بطور عجیب جنگ مقدس یا جهادی بود که بر ضد مهاجرنشین مسیحی طراز رویداده است که آن منتج بفتح و پیروزی شده امیر و سایر رؤسا و زعمای آنجا بدین اسلام گرویدند. شکست و اسارت عمرو در ۲۸۸ هجری (۹۰۰) که در بالا ذکر شد از موفقیت‌های درخشان وی بشمار می‌آید، چنانکه در پاداش آن، فرمان مخصوص از طرف خلیفه با اسم او صادر شده و حکمرانی خراسان، ترکستان، ماوراء النهر، سند و هند و کرمان باو واگذار گردید. اگرچه وامبری «۳» در کتاب تاریخ بخارای خود مینویسد که در اینجا از هند و سند فقط روی یک لاف و گزاف بیهوده‌ای اسم برده شده است. ولی در این شک نیست که قلمرو اسمعیل وسعتی بسزا داشته است، و با اینصورت اکتفا بآن نکرده لشکر کشیهای مظفرانه‌ای بر علیه ترکان طرف، مشرق نمود.

اسمعیل بخارا را پایتخت خویش برگزید. لقب «شریف» بخارا اساسا باو مدیون

(۱) - «ده هزار میل» صفحه ۳۳۹ مؤلف

(۲) - نگاهی به «ده هزار میل» صفحه ۲۲۹ مؤلف

(۳) - Vambery

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸

میباشد و نیز تاریخ قلعه آن منتهی بزمان این پادشاه بزرگ سامانی میشود که هیئتی از مورخین و شعرا و فقهای نامی زبردست را در آنجا جمع کرده و عصر طلایی آنشهرستان واقعه در کنار رودخانه زرافشان را پدید آورد.

بعد از اسمعیل - احمد بجای او نشست که پس از یک حکمرانی غیر شرافتمندانه در ۳۰۱ هجری (۹۱۳) کشته شد و پسرش نصر که هشت ساله بود بر تخت نشست، وی در مدت سی سال فرمانروائی بر متصرفات این سلسله افزوده ری، قم، اصفهان را هم بنا بخواش خلیفه ضمیمه نمود که باو این سلسله دست بیعت داده و اظهار اطاعت مینمودند. نصر دوم

در حقیقت مأمون سلسله سامانی شمرده میشود، چنانکه در معالی و مفاخر دربار او، عبد الملک نام یکی از معاصرین که از اهل نیشابور است چنین مینویسد «بخارا تحت سلطه این سامانی کانون عظمت و شکوه، مطاف امپراطوری، مجمع بزرگترین و برجسته ترین عقلای عصر، مطلع ستارگان فضل و هنر دنیا و جلوه گاه عالیقدرترین حکما و دانشمندان زمان بوده است.» (۱)

فساد و انحطاط و زوال

بعد از نصر - نوح پادشاه شد و در زمان او دولت سامانی رو بضعف و خرابی را نهاد و جهتش هم این بود که پادشاهان آن تحت نفوذ غلامان ترک رفتند که دارای مشاغل و مناصب عالی بوده اند.

بعد از نوح، عبد الملک ولی نعمت آلپتگین پادشاه شد و پس از هفت سال حکمرانی هنگام چوگان بازی هلاک گردید، برادرش منصور نفوذ و اعتبار سلسله را بواسطه ستادن باج از دیلمیان فارس و عراق تجدید نمود. نوح دوم که بعد از منصور بر تخت نشست دچار حوادث و پیش آمدهای زیاد گردیده و بیشتر شهرتش از اینجاست که ابو علی سینا حکیم بزرگ ایرانی ویرا معالجه کرده است. اعیان و زعمای مملکت بر علیه او سازش کرده بغرا خان را از کاشغر که پایتخت او بود و بر یکعده قبائل و عشائر متحده فرمانروائی میکرد دعوت کردند که به خاک سامانی حمله کند. بغرا خان بخارا را تصرف نمود ولی طولی نکشید که از دنیا رفت و نوح فراری دوباره به پایتخت

(۱) - اقتباس از کتاب برون صفحه ۳۶۵ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹

خویش برگشت. نجبا و اعیان کشور بطرف خراسان فرار کرده و از امیر دیلمی یاری خواستند. نوح در حال نومییدی از سبکتگین که حکومتی در غزنه مقابل سامانی تاسیس کرده بود امداد طلبید و او قشونی بکمک نوح فرستاد که در نزدیکی هرات فتح قطعی حاصل نمود. جنگ مزبور بیشتر از اینجهت قابل ملاحظه است که محمود پسرش غازی آینده اسلام در آن میدان جنگیده است و بدینوسیله از نوح حق شناس برسم پاداش و انعام ولایت خراسان را گرفت و پیروزیهای دیگری هم یکی در طوس و آندیگر در نیشابور نصیب وی گردید.

منصور دوم فرزند و جانشین نوح دارای طبع موزون بود و قطعات چندی از او محفوظ مانده که از آنجمله یکی این است که وقتی از وی پرسیدند که چرا هیچوقت پادشاه لباس رزم را از خود دور نمیسازد در جواب میگوید:

گویند مرا چون سلب خوب نسازی	مأوی گه آراسته و فرش ملون
با نعره گردان چه کنم لحن مغنی	با پویه اسبان چه کنم مجلس گلشن
جوش می و نوش لب ساقی بچه کار است	جوشیدن خون باید بر عیبه جوشن
اسب است و سلاح است مرا بزمگه و باغ	تیر است و کمانست مرا لاله و سوسن

این پادشاه رزمجو و جنگی در حیات نبود که زوال سلسله خود را بچشم ببیند، لیکن جانشین وی عبد الملک که آخرین پادشاه این سلسله است بدست ایلک خان از سلسله ترکان که در بالا ذکر شد دستگیر و زندانی گردید و در محبس هم درگذشت. دستگیری عبد الملک در ۳۸۹ هجری (۹۹۹) وقوع یافته و در این تاریخ سلطنت سلسله سامانی زوال پیدا نمود، اما بعد از یکدوره درخشان یکصد و بیست و پنج سال، گو که این درخشندگی یکنواخت و متوالی نبوده است.

آل زیار ۳۱۶-۲۳۴ هجری (۱۴۰۲-۹۲۸)

در زمان حکمرانی نصر دوم ولایت طبرستان مجدداً به اسم خاندان علی بدست حسن بن علی اطرش فتح شده ولی پس از چند سال یعنی در ۳۱۶ هجری (۹۲۸) یکنفر مرداویج نام بن زیار آن ناحیه را با تدابیر شخصی قبضه کرده سپس اصفهان و نواحی اطراف همدان را بتصرف درآورد و تأسیس

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰

سلسله‌ای نمود که معروف بفرهنگ دوستی و ترویج از علم و ادب می‌باشد و مدت یکصد سال بلکه بیشتر دوام کردند. اگرچه بجز بانی اولی، باقی افراد این سلسله نقش مهمی در ایران بازی نکرده‌اند. در میان جانشینان او بالاتر و معروف‌تر از همه قابوس ۴۰۳-۳۶۶ هجری (۱۰۱۲-۹۷۶) حامی و سرپرست البیرونی می‌باشد که کتاب آثار الباقیه معروف خود را باو اهداء کرد. وی سالیان زیادی در دربار او بسر برده است.

اینمرد گذشته از اینکه حامی و سرپرست علم و هنر بود خود دارای طبع موزون و شاعر بوده است

در عربی و فارسی هردو چیز مینوشت و از تراوش طبع او یکی رباعی آبدار زیر است.

گل شاه نشاط آمد و می میر طرب	زانروی بدین دو میکم عیش طلب
خواهی که درین بدانی ایماه سلب	گل رنگ رخت دارد و می رنگ دو لب

زندگانی قابوس مشحون بحوادث و تقلبات زیاد است. او به فخر الدوله دیلمی بر علیه دو برادرش عضد الدوله و مؤید الدوله مقتدر یاری نمود و در نتیجه از مملکت خود رانده شد و تا چندین سال متواری بود و در بازگشت با اینکه در علم و ادب، بذل و بخشش، دینداری، عقل و تدبیر و فراست و هوش بی‌مثل بود معهداً نجبا و امرای کشور از جور و بیرحمی او بستوه آمده ویرا از سلطنت خلع کرده و بعد بقتلش رسانیدند.

نگارنده در ۱۹۰۸ گنبد قابوس را دیدار کردم و آن بطوریکه اسفندیار می‌نویسد:

در خارج گرگان سر راه خراسان واقع است و چنانکه تصویر مندرجه در کتاب نشان میدهد گنبد مزبور یک ساختمان ده ضلعی مرتفعی است با بام مخروطی شکل آن که از چندین میل در زمین هموار و مسطح نمایان می‌باشد و از کتیبه کوفی آن بصورت آجرکاری دورور معلوم میشود که این کتیبه مجلل و عالی طبق دستور امیر شمس المعالی فرزند امیر قابوس

پسر و شمشگیر در زمان حیات او در ۳۷۵ هجری (۹۹۷) بنا شده است «۱» و آن یکی از قدیمترین ابنیه بشمار میآید که دارای تاریخ معین و معلوم و در شمال واقع است.

نوه قابوس، کیکاوس بن اسکندر بن قابوس مؤلف قابوس نامه میباشد و آن کتابی

(۱) - ششمین سفر در ایران «جریده د. ج. س. ژانویه ۱۹۱۱ «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱

گنبد قابوس

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲

است معروف که در اصول و قواعد زندگانی با بیانی شیوا نوشته شده و بوسیله ترجمه فرانسه در دسترس اروپائیان گذارده شده است.

آل بویه یا دیلمیان ۴۴۷-۳۳۰ هجری (۱۵۰۵-۹۲۲)

مؤسس آل زیار از روی غفلت و بی وقوفی مساعدت کرده تأسیس سلسله دیگری نمود که اقتدارش بمراتب بیش از سلسله خویش بوده است، توضیح اینکه او حکومت کرج یکی از مضافات غربی همدان را بعلی بن بویه بخشید و نامبرده بکمک دو تن از برادران مستعد و لایق خودش حوزه حکمرانی خویش را با قدم سریعی تا حدود غربی استان فارس توسعه داد و بالاخره فارس را اشغال کرد. این خاندان از یکی از طوائف ایرانی ساکن دیلم برخاسته و مدعی بودند که از نسل بهرام گور «۱» میباشند و مخصوصاً شیعه مذهب و پیرو اصول و عقائد امامیه بودند. علی معلوم میشود که یکمرد خوش اقبالی بود، چه بعد از گرفتن فارس یکروز در کاخ شاهی شیراز بر تخت خوابی دراز کشیده بود ناگه چشمش بمراری افتاد که سرش را از سوراخ بیرون کرده خیره نگاه میکند، فوراً بنا و عمله طلبد آن دیوار را داد خراب کردند و در نتیجه حجره‌ای که در آنجا مخفی بود مکشوف و بدستش آمد که تمامی اموال و نقود یاقوت حکمران محروم در آن حجره جمع و ذخیره شده بود. نامبرده از طرف خلیفه نماینده بوده است.

کمی که از این قضیه گذشت او خیاطی را برای دادن سفارشی امر کرد حاضر سازند و خیاط که وارد شد چوبی را برای اندازه گیری لباس اشاره نمود بیاورند ولی خیاط همینکه اسم چوب را شنید خیال کرد میخوانند او را چوب کاری کنند فوراً خودش را پپای وی انداخته بنای لابه و زاری را گذاشت و گفت اگر امانم بدهید همه لباس های فاخر یاقوت را که نزد من است تسلیم خواهم نمود، او همه را آورد و تحویل داد احمد یکی از برادران بسیار معروف علی داخل در یک دوره کشورگشائی گردیده و شرح کارهای

(۱) - البیرونی چاپ) Sachan (صفحات ۴۶-۴۵ این ادعا را رد کرده و صحت آنرا تصدیق نمی‌کند. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳

نمایان او را در ولایت کرمان میتوان در تواریخ محلی جمع آوری کرد «۱». بقرار معلوم شهر کرمان بواسطه یکنفر راهزن موسوم به محمد بن الیاس ولی معروف به ابو علی که خدمت آل بویه را کرده بود تصرف شده و هنگامی که احمد سیرجان را می‌گرفته کرمان را حصار داده و ابو علی روزها بروش غیر متعارفی می‌جنگید و شبها تحف و هدایا برای احمد می‌فرستاد و آن نتیجه‌ای که داد اینکه باو اجازه داده شد که کرمان را بشرط دادن خراج در تصرف نگاهدارد. این امیر بویه در یک لشکرکشی به جیرفت در تنگه دلفارد مورد حمله ناگهانی واقع شده و برطبق بیان وقایع نگار، او فقط با چند تن از مردان خود فرار کرده و از یک دست هم خسارت و زیان دید، اما آن یک ادبار و شکست موقتی بوده و او بطرف غرب روانه شده و به برادرانش ملحق گردید و با کمک هم فارس را در ۳۲۲ هجری (۹۳۴) ضمیمه نمودند.

خلیفه مجبور گردید این فاتحین را جزو نایبان و سرهنگان خود بشناسد.

احمد پس از تمشیت و انتظام امور ممالک متصرفه ابتدا بطرف غرب عزیمت کرده و خوزستان را ضمیمه نمود و بالاخره در سال ۳۳۴ هجری (۹۴۵) وارد بغداد گردید.

خلیفه هم ناچار ویرا بحسن استقبال پذیرفته و لقب معز الدوله و منصب امیر الامرائی را باو ارزانی داشت که تا چندین پشت منصب مزبور در این خانواده باقی بوده است.

(۱) - من در تاریخ کرمان دو کتاب را بدقت مطالعه و موشکافی کرده‌ام و از آن دو یکی تاریخ افضل الدین معروف به افضل کرمانی است که در ۵۸۴ هجری (۱۱۸۸) برای ملک دینار که در آن تاریخ حکمران کرمان بود نوشته شده است. نسخه خطی این کتاب در ۱۸۷۶ میلادی در طهران با چاپ سنگی بطع رسیده است و اساسا تاریخ مزبور راجع است به سده ششم هجری و مشتمل بر بعضی اطلاعات مهم می‌باشد و آن دیگر تاریخ محمد ابراهیم است که بطوریکه نشان می‌دهد در ۱۰۲۵ هجری (۱۶۳۶) به سیستان سفر کرده است. نسخه اصل خطی آن بوسیله Houtsma - در ۱۸۸۶ میلادی طبع و نشر شده است. تاریخ مزبور راجع بسلاجقه کرمان و وقایع عمده آن ولایت از ۴۳۳ هجری (۱۰۴۱) تا ۶۱۹ هجری (۱۲۲۲) یعنی تا زمان قتلوغ خان برشته تحریر درآمده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴

عاقبت خلیفه بدبخت از خلافت خلع شده و جانشینان وی دستخوش امرای بویه بوده که تا یکصد سال باقتدار خود باقی بوده‌اند.

شرح حالات خاندان سه‌گانه عراق و فارس و ری بتفصیل خارج از گنجایش کتاب است ولی من سعی میکنم که از رئوس مطالب و وقایع مهمه آن‌عصر شرحی بطور مختصر از نظر خوانندگان بگذرانم.

معز الدوله در ۳۵۶ هجری (۹۶۷) در گذشت و بعد از او بزرگترین افراد این سلسله عضد الدوله است که وزارت خلیفه بازیچه را بعهدہ داشت و فرمانفرمائی فارس و عراق نیز با او بود. عملیاتش بر علیه برادر خود فخر الدوله چنانست که سابقاً در شرح حالات قابوس ذکر شد. وی بطور استثناء یک امیر روشنفکر و فاضل دیالمه بشمار آمده و از کسانی است که اماکن مقدسه مدینه و کربلا و نجف را تعمیر نموده و از اینراه زائرین را تشویق نموده است، بعلاوه بیمارستانی برای فقرا و بینوایان بغداد بنا کرده و پزشکیانی با حقوق و شهریه‌های مرتب و با قاعده تعیین و داروخانه و سایر حوائج و ضروریات بیماران را کاملاً فراهم ساخت و نیز در فارس خدمات زیادی بامور عام المنفعه نموده و قدمهای وسیعی در فوائد عامه برداشت که از آنجمله یکی سد رودخانه کر میباشد که من در سال ۱۹۱۶ میلادی از آنجا عبور کرده‌ام و آن در چند میلی غرب پرسپلیس واقع است و هنوز آنرا بند امیر مینامند و این همانست که مور «۱» بدان اشاره کرده میگوید «در اطراف بند میر آلاچیق و سایبانی است از ازهار و ریاحین و گرداگرد آن هزار دستان در تمام روز مشغول نغمه‌سرائی میباشد»

بعد از فوت عضد الدوله این سلسله بسرعت رو بانحطاط نهاد و محمود غزنوی مہیای حمله به وی گردید که در آنوقت چون مجد الدوله صغیر بود تحت حکمرانی مادرش اداره میشد. این زن با شہامت و جسور به سفیری که محمود نزد وی فرستاده بود که باید از وی اطاعت کند چنین جواب داد «هرگاه در زمان حیات صاحب متوفی من چنین پیغامی میرسید هرآینه آن باعث تولید فتنه و فساد عظیمی میشد، اما امروز

Moore-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵

اینطور نیست، من البته بحال سلطان محمود معرفت کامل دارم و بخوبی میدانم که تا او خسارت و نفع یا سود و زیان یک لشکرکشی را باهم نسنجد هرگز اقدام به آن نخواهد نمود. چنانچه او در جنگ با یک زن بی سرپرست غالب آید برای او افتخاری نبوده و بر جلالش چیزی نخواهد افزود برخلاف اگر نتوانست مقاومت کند و شکست خورد در بقیه ایام حیات سرافکننده و شرمسار خواهد بود.» محمود از این بیان منطقی متأثر شده و از عزمش منصرف گردید. تا وقتیکه مجد الدوله بحد رشد رسید آنوقت یعنی در سال ۳۸۷ هجری (۹۹۷) نیروئی بخاک وی فرستاد و بالاخره با غدر و خیانت امیر مزبور را دستگیر نموده و خراسان و قم را اشغال کرد، اگرچه بعد از این تاریخ هم این خاندان حدود جنوبی ایران و عراق را یک چند در دست داشته تا آنکه سلجوقیان هجوم آورده حکمرانی این سلسله ایرانی را خاتمه دادند.

غزنویان ۳۸۲-۳۵۱ هجری (۱۱۸۶-۹۶۲)

در دوره عبد الملک سامانی یکنفر آلپتگین نام غلام ترک فرمانده کل نیروی خراسان گردید و بعد از مرگ این امیر او طرف غزنه در کوههای سلیمان که در آنجا پدرش فرماندار بود کناره گرفته اینمرد و پسرش و نیز غلام او بلقایتگین هرکدام بنوبت خود حکمرانی کردند ولی در ابهام و گمنامی، مؤسس واقعی این سلسله معروف سبکتگین یکنفر غلام دیگر ترک بود و او دختر آلپتگین را بحاله نکاح خود در آورد و از اینراه بمقام سلطنت رسید. این شخص مبرز نامی حوزه محقر خویش را در اندک زمانی غربا و شرقا توسعه داده از یک سمت راجپوتها را شکست داده و پیشاور را بتصرف در آورد و از سمت دیگر چنانکه در سابق گفته شد خراسان را در ۳۸۴ هـ. (۹۹۴) از ید نوح پادشاه سامانی خارج ساخت.

بعد از سبکتگین محمود یکی از شخصیت‌های مهم صحنه آسیای مرکزی بجای وی قرار گرفت. او دوازده بار بهند لشکر کشید و این لشکر کشیها و نیز جوش و حرارتش برای اسلام لقب «بت شکن» را برای او تحصیل نمود. شرح لشکر کشیهای مزبور خارج از موضوع این کتاب است، لیکن تصرف خراسان او که در بالا بآن اشاره شد جزء تاریخ ایران میباشد. این فاتح در سیستان به خلف نام نوه عمرو لیث که یک چند کرمانرا در

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶

دست داشت برخورد و درباره او مینویسند که برای اینکه سیستانیها را ترغیب کرده باشد او در اجرای منویاتش در خصوص آنولایت کمک کنند طرحی ریخته و مقدمات کار را طوری فراهم آورد که نماینده سیاسی او را در کرمان مسموم ساختند و بعد قشونی به بهانه انتقام بدانجا اعزام داشت.

طبق اقوال نویسندگان ایران محمود خلف را که چون ویرا سلطان خوانده و از اینراه خاطرش را جلب کرده بود بخشیده و از قتل وی در گذشت و او بقیه عمرش را در خدمت محمود بسمت امیری اصطبل بسر برد. بعد از این یعنی در ۳۹۸ هجری- (۱۰۰۷) خراسان مورد هجوم و حمله ایلک خان واقع گردید. نامبرده آن کس- است که سلسله سامانی را معدوم ساخت و اکنون میخواهد از غیبت محمود از آسیای مرکزی استفاده کند، لیکن این سرباز بزرگ با عجله و شتاب برگشته و در یک جنگ مغلوبه سختی که در نزدیکی بلخ رویداد فتح قطعی حاصل نموده و مهاجمین را بطرف جیحون راند. او بخارا و سمرقند را نیز چند سال بعد ضمیمه نمود و آخرین لشکر کشی محمود بر علیه دیلمیان بود و بعد از تصرف اصفهان او به غزنه مراجعت نمود و در سال ۴۲۱ هجری- (۱۰۳۰) از اینجهان در گذشت.

این مطلب جالب توجه است که محمود نظر بتمایل زیادش باینکه از طرف خلیفه شناخته شود شرح فتوحات خود را با تحف و هدایای نفیس و گرانبهائی بعنوان پیش- کش بیگداد فرستاد و در عوض القابی باو اعطاء شد که بی نهایت موجب خشنودی وی گردید در یکی از حکایات مشرق مسطور است که در فرمان اولی محمود بجای «امیر» (میر) خوانده شده که بمعنای رئیس یا غلام هردو ممکن است باشد. در اینجا یکنفر درباری ایرانی بارباب متغیر خود توضیح داد که حذف الف یا (ا) کنایه است از یک خواهش با نزاکتی از وزیر خلیفه برای یکهزار سکه طلا و «الف» نشانه آن می باشد. خلاصه مبلغ مزبور ارسال شد و در نتیجه فرمان جدیدی صادر که بموجب آن محمود ملقب به امیر گردید. باید دانست که این

اعتبار خلیفه و شناسائی از طرف او تمامی نفوذ و اقتداراتی را تشکیل میداد که برای او باقی مانده بود ولی این نیز یک قوه‌ای بود برای او که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷

از این راه کمکهای مادی بوی شده و دستگاه خلافت اداره میشد. بعد از فوت محمود چیزی نگذشت که تمامی ولایات غربی این سلطنت وسیعه بتصرف سلاطین سلجوقی درآمد و نتیجه این شد که شاهان غزنوی در جبران آن متوجه مشرق گردیده و از آن بعد تا این اندازه با هند تماس پیدا کردند که لاهور پایتخت امرای اخیر غزنوی انتخاب گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸

سکه طغرل بیک

فصل پنجاه و دوم ظهور ترکان سلجوقی

زمانی که اپولیه «۱» و سی سیلی با سرنیزه نورمن‌ها تحت اطاعت درآمدند گروهی از گله‌بانان شمالی در تمام قلمرو ایران منتشر شده و امرای این طایفه سلطنت با شکوه و پایداری تشکیل دادند که از سمرقند گرفته تا حدود یونان و مصر امتداد داشته است.

«گبن»

اهمیت سلجوقیان

پوشیده نماند که فصل پیش مجموعه‌ای بود از سرگذشت سلسله‌های عدیده کم عمر و بیدوامی که ولایات مختلف قلمرو خلافت فرسوده را گرفته و بعد بیشتر در نتیجه منازعات داخلی تجزیه شده و از بین رفته‌اند.

ولی ظهور یکدولت جدید یعنی ترکان سلجوقی یک دوره مهم و قابل ملاحظه‌ای را در تاریخ خاورمیانه و نزدیک تشکیل داده نخست سلسله‌های بی‌اهمیت و ناقابل مختلفی که بودند همه را برانداخته و ممالک اسلامی را بار دیگر تحت حکومت مقتدر واحدی درآورد که از ترکستان تا دریای مدیترانه دامنه آن وسعت داشته است. گذشته از این سلجوقیان چون تازه داخل اسلام شده بودند روح تازه‌ای بآن دمیدند، درست همانطور که اسکاندی-ناویها مذهب مسیح را روح تازه‌ای بخشیدند. هنگامی که اروپائیان تحت رؤسا و سرداران

Apulia-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹

نورمان با تشویق و ترغیب قاندین و پیشوایان صلیب حمله بخاور بردند فقط چابک سواران سلجوقی بودند که با سرداران سنگین اسلحه صلیبی روبرو شدند «۱»

اصل و منشاء

سلجوقیان شعبه‌ای از ترکان غز و لیکن متمائز از آنها بوده‌اند. مؤسس این خاندان شخصی بود موسوم به تفاق بمعنی کمان پدر سلجوق که با ایل خود از ترکستان گذشته داخل ماوراءالنهر گردید و در آنجا با حرارت و جوشی قبول اسلام نمود. اولاد و اعقاب او بعد از خودش در محاربات و جنگهای آنزمان حصه گرفته و زود با محمود تصادف کردند مینویسند که این فاتح بزرگ از اسرائیل پسر سلجوق پرسید که در هنگام ضرورت چقدر نیرو میتواند در میدان جنگ حاضر سازد. رئیس چادر نشین جواب داد که اگر او تیری بطرف خیامش روانه کند یکصد هزار تن برای نبرد حاضر و آماده میگرددند، لیکن اگر کمان او دیده شود دویست هزار تن ملحق نیروی بالا میگرددند.

سلطان از این استعداد و قوای شگرف مضطرب شده اسرائیل را در بند کرد و شاید خیال می کرد که در صورت تخته قاپو کردن و انتقال ایل مزبور بجای دیگر از قوه آنها خواهد کاست و لذا آنان را از محل خود کوچانیده و در ناحیه نینسا «۲» و در ایبورد نزدیک قهقهه کنونی بالای خط آهن آسیای مرکزی مسکن داد، این واردین جدید تحت رئیس خود میکائیل سر بطغیان و عصیان برداشته و در سال پیش از مرگ محمود آنها کوشیدند که خراسان را مورد تهاجم و تاخت و تاز قرار دهند ولی بعقب رانده شدند.

مسعود سلطان غزنه

مسعود از همان ابتدا بدبخت بود. او بعد از خلع برادرش نه فقط خراسان محل تاخت و تاز غزهای وحشی گردید که مقدر بود نقش میثوم شیرانه‌ای در ایران بازی کنند بلکه شورش هم در همان اوان در هند برپا گردید

(۱) - مراجع و اسناد ما در این فصل عبارتست از: ۱- برون جلد دوم. ۲- قلب آسیا اثر اسکرین (Skryne) و راس (Ross) ۳- وقایع نگاران محلی که در فصل پیش اشاره بآنها شده در این فصل نیز مورد استفاده قرار گرفته‌اند. ۴- بخلاصه‌ای که بقلم برون از کتاب تذکره سلاطین تألیف نجم الدین که در ۵۹۹ هجری (۱۲۰۲) تألیف شده است نیز مشورت کرده‌ام. مراجعه شود به آرتیکل شماره ۲۷ مجله انجمن آسیائی همایونی سال ۱۹۰۲. (مؤلف)

(۲) - نینسا در ده میلی طرف جنوب غربی عشق‌آباد واقع است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰

و گذشته از همه مردم خراسان بواسطه عدم ایمنی و محفوظ نبودن از غزها علم طغیان برافراشته بنای آشوب را گذاردند و در این گیرودار امیر زیاری گرگان و طبرستان و نیز عامل خوارزم هردو از موقع استفاده نموده سر از اطاعت باززدند،

لیکن مسعود عاجز و بی قوه نبود، چنانکه در ۴۲۶ هجری- (۱۰۳۵) قوای زیادی از هند وارد کرد و غزها را از طوس و نیشابور خارج ساخت و بعد حمله بطبرستان برده و آنجا را باطاعت درآورد، ولی او بعد از این خراسان را گذاشت و خود را با متصرفاتی که در هند داشت مشغول ساخت.

آری بلاد متصرفی آنکشور بیش از پیش اهمیت داده و دلبستگی خاصی به آنها نشان داد و یکجهت آن شاید این باشد که آن‌ها مالیات بیشتری باو می‌دادند.

تاسیس سلسله سلجوق ۴۲۹ هجری (۱۰۲۷)

حال قلم را بطرف سلاجقه معطوف داشته و میگوئیم که میکائیل برادر اسرائیل دو فرزند داشت معروف به طغرل (یاقوش) و چغری که مسعود در جنگ با غزها از آنها استمداد نموده و ایشان هم کمک و یاری نموده غزها را از خاک خراسان بیرون کردند ولی اینان یاران وفادار خوبی نبودند، زیرا که درست در سال بعد، پس از حرکت مسعود، چغری بیک سردار غزنوی نزدیک مرو حمله برده و او را شکست داد. در سال ۴۲۹ هجری- (۱۰۳۷) طغرل نیشابور را گرفت و بدین طریق خراسان بتصرف او درآمد. تاریخ تأسیس این سلسله را لین پول از همین واقعه مهم دانسته است مسعود نظر باغشاشاتی که در هند برپا بود نمیتوانست توجه خود را درست بدفع مهاجمین معطوف دارد و بالاخره او بمنظور جنگیدن و پیکار برای خراسان مراجعت کرده و در ۴۳۱ هجری- (۱۰۴۰) حمله بدشمن برده ولی بطور خیلی بدی شکست خورد. او برای جمع آوری سپاه بهند بازگشت ولی آنجا لشگریانش شورش کرده و در نتیجه او را از سلطنت خلع و بعد بقتلش رسانیدند.

سه سال بعد از این مودود پسر مسعود در یک جنگی شکست خورده و سلجوقیان بعد از این جنگ قوت گرفته و در خراسان تشکیل سلطنت دادند و غزنویان تمام هم خودشان را از این تاریخ بهند و متصرفات آنجا مصروف داشتند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱

شرح حالات طغرل بیک ۴۵۵-۴۲۹ هجری- (۱۰۳۷-۱۶۰۳)

ما در بالا گفتیم که سلطان محمود تصویب سلطنت خویش و اعطاء لقب را از مقام خلافت جدا درخواست مینماید و اینک دیده میشود که فاتحین سلجوق بعد از شکست پسر مسعود عین همین تقاضا را از دربار خلافت مینمایند. چنانکه در یک نامه‌ای بعنوان خلیفه بعد از اظهار اطاعت و صمیمیت درخواست میکنند که خلیفه آنانرا برسمیت شناخته و سلطنت سلجوقی را تصویب نماید. حاجت بدکر نیست که خلیفه القائم بامر الله این درخواست را پذیرفته امر کرد در مساجد خطبه بنام طغرل بخوانند، بعلاوه مقرر داشت که اسم او در سکه جلو اسم رئیس سلسله منحطه بویه نقش شود.

سلجوقیان فاتح اینوقت در سرتاسر ایران منتشر گردیدند که آن در میان شعبه‌های مختلف خاندان‌هایی که حکمرانی داشته‌اند تقسیم شده بود. در ۴۴۷ هجری (۱۰۰۵) طغرل بیک از دیدار با دبدبه و شکوهی که از بغداد کرد فتوحاتش را کامل نمود. راجع بمراسم و تشریفات که در این موقع تاریخی بعمل آمده شرحی بما رسیده که آن بسیار جالب توجه

است، چه از آن میتوان دریافت که اعتبار و نفوذی که هنوز اختصاص بخلافت دارد تا چه اندازه بوده است. خلاصه این فاتح سلجوقی با عده‌ای از ملتزمین خود از نجبا و اعیان‌زاده‌ها پیاده و بدون سلاح حرکت کرده تا بجایگاه مقدس خلیفه رسید. خلیفه ویرا بار میدهد در حالتیکه بر تختی از زر که از پوشش‌های نفیس گران‌بها مستور بود نشسته و رداء سیاه عباسی بر دوش کرده و عصای پیغمبر در دست راست داشت. اینجا طغرل بحال خضوع بخاک افتاده و تخت خلیفه را بوسید و پس از اندکی اشاره شد روی تخت پهلوی خلیفه جای گیرد. فرمانی که قبلاً نوشته شده بود قرائت شد و بموجب آن طغرل به منصب نیابت خلیفه رسول و امام مسلمانان تعیین گردید. هفت خلعت فاخر و هفت غلام که اشاره بهفت کشور خلافتی بود بوی اعطاء میشود، رداء زربفت نفیسی که با مشک و عیبر معطر کرده بودند بدوش او انداخته و تاج دوشقه که علامت سلطنت ایران و حجاز بوده بر سرش گذاردند و برای مزید بر احترامات وی دو شمشیر که اشاره به سلطنت مشرق و مغرب بود بکمر او بستند. ممکن است بعضی خوانندگان چنین خیال کنند که خلیفه در اینجا فقط خواسته است بوسیله نمایشات بالا ضعف و انحطاط خودش را

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲

از انظار پنهان کند. چه آن بیشتر شبیه بیک مسخره‌ای است که چهره‌اش را با برقع پوشیده باشد، اما از روی قیاس و عقل چنین تصور می‌رود که سلطان سلجوقی چندان متوجه این نکته نبوده است، بلکه او بعد از انجام این مراسم و تجلیلی که از او بعمل آمد پیش خود خیال می‌کرد که از حالا بواسطه رئیس مذهب اسلام و بدست او سلطنتش رسمیت پیدا نموده و تاج او صورت حقیقت و حقیقت بخود گرفته است.

باری طغرل قریب بیک سال در بغداد توقف نمود که درین میانه برادرزاده‌اش خواهر آلپ ارسلان را بعقد نکاح خلیفه درآورد و بعد بفتوحات خود ادامه داده و تا گرجستان و ایبری منتهی ساخت و با قوای روم شرقی روبرو گردید. گبن «۱» در اینجا چنین می‌نویسد: «این شبان یکنفر مأمور یا یکی از نسقچیان خودش را در قسطنطنیه بنزد امپراطور فرستاد و از وی مطالبه باج و خراج نمود این فاتح دائمی سلجوقی در برگشتش ببغداد به پاس فتوحاتی که کرده بود لقب بلند آوازه «سلطان الخاقین» باو اعطاء شد. او یکی از خواهران خلیفه را بزنی خواستار شد و این افتخار بزرگ برای او با بی میلی مورد قبول واقع گردید ولی قبل از آنکه این امر انجام گیرد او از این جهان درگذشت.

رکن الدین ابو طالب طغرل بیک در مرحله هفتاد سالگی از دنیا رفت، وی قائد و پیشوای ترکان دلیر بشمار می‌رود که از مشرق برخاستند و هر چند همگی مسلمان بودند، لیکن تمامی سلطنت و امارت‌های اسلامی را برانداختند، همان سلطنت و امارت‌هایی که تابع خلافت و قول وفاداری بخلیفه داده بودند. او که از شخصیت‌های برجسته بشمار می‌آید طائفه خود را سر بلند کرده از گله‌چرانی و راه‌زنی بجائی رسانید که دارای امپراطوری وسیع گردیدند. از حالات این مرد فوق العاده کم بر ما معلوم است، جز اینکه مینویسند که او در هنگام ضرورت تند و خشن یا سخت دل بود. در آئین و رسوم مذهبی خود سخت و دقیق و بالاخره رازپوش و سرنگهدار بوده، لیکن زیاده از قدریکه تربیت و پرورش او و نیز اوضاع و حالات اقتضا کند دارای فتوت و جوانمردی بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳

ملک قاورد کرمان ۴۶۵-۴۳۳ هجری (۱۰۷۲-۱۰۴۱)

اگرچه دوره زندگی و کارهای برجسته طغرل بیک بود که در دولت و اقبال خاندان سلجوق تأثیر داشته معهذا ممکن است اینجا را برای لحظه‌ای گذاشته و قلم را بطرف سلسله کرمان معطوف و شرحی در اطراف سلاجقه آنجا مذکور داریم که از ۴۳۳ تا ۵۸۳ هجری (۱۱۸۷) دوام کرد، هرچند که اهمیت این سلسله محدود بزمان حیات بانی آن عماد الدین قره‌ارسلان قاورد پسر بزرگ چغری بیک بوده است. این نوباوه خاندان سلجوق مردی قوی و مستعد و لایق بوده و لذا توانست بدون برخورد بمشکلات زیاد آن استان را از چنک حکمرانان بویه که بواسطه منازعات داخلی ضعیف شده بودند خارج سازد. محمد ابراهیم وقایع نگار مینویسد هنگامی که ابو کالنجار عماد الدین برای دفاع استان مزبور از فارس حرکت کرد او بدست کنیزی که طرف علاقه وی بود مسموم گردید، ولی ظاهراً بعد از مرگ او هم کوششهای زیادی در دفاع از این ایالت بعمل آمد. باری امیر سلجوقی نامبرده از هم‌اکنون بفکر گرمسیرات افتاد و جدا بمهم آن صفحات که در آن وقت مستقل بود پرداخت. در اینجا باز غدر و خیانتی در کار بوده و او یعنی ملک قاورد نه فقط این نواحی را بتصرف در آورد بلکه فرماندار هرمز را مجبور ساخت که تهیه نیروی دریائی دیده و بدینوسیله خود را به عمان رسانید و در نتیجه این قشون کشی و تسریع در عمل ناحیه عربستان تا چندین سال خراج گذار کرمان بوده است.

ملک قاورد یک چند که از حکمرانی وی گذشت بطرف سیستان عطف توجه نمود. او چسبیده بیک تنگه سر تنها راهی که این دو ولایت را بهم متصل میساخت قلعه‌ای بنا کرد و نیز ستونهایی در بیابان برای علامت و نشان برافراشت. من یکی از دو ستون را فقط بوسیله تاریخ محمد ابراهیم توانستم معلوم دارم که آن بدست نخستین امیر یا حکمفرمای سلجوقی کرمان ساخته شده است (۱)

حبّ شهرت و جاه‌طلبی ملک قاورد پایان نداشت و او فارس را هم زود بمتصرفات خود اضافه کرد، لیکن مجبور گردید که آنرا به آلپ‌ارسلان که کرمان را محاصره

(۱) - رجوع کنید به کتاب ده هزار میل. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴

نمود تسلیم دارد و آخر الامر بعد از جلوس ملک شاه او در نتیجه دعوی تخت و تاج نقد حیاتش را بجرم این ادعا از کف داد.

آلپ ارسلان ۴۶۵-۴۵۵ هجری (۱۰۷۲-۱۰۶۳)

طغرل در حیاتش عضد الدین ابو شجاع آلپ ارسلان فرزند چغری بیک برادر کوچک ملک قاورد را به جانشینی خود تعیین نمود و بعد از وفات طغرل وزیرش الکندری (۱) از روی حماقت سلیمان برادر ارباب اخیرش را عبث کمک نمود و خودش بقتل رسید. پیغامی که او هنگام مرگ به آلپ ارسلان می‌دهد بدینقرار است:

پادشاه بگو خدمتی که شما بمن کردید به بین چه خدمت بزرگ و شایسته‌ای بوده- است، زیرا عم تو دنیا را بمن داد و تو اینک مرا شهید ساخته آخرت را بمن می‌دهی و بنابراین من در ملازمت شما دارای دنیا و آخرت هر دو گردیدم. آلپ ارسلان گو اینکه سلطان مقتدری بوده ولی نامی که از او مانده بیشتر بواسطه پیوستگی و اتصالی است که با علی بن حسن اسحق معروف به نظام الملک دارد. این سیاست مدار بزرگ در رادکان که تقریباً در پنجاه میلی شمال مشهد واقع است متولد شده و او بعد از تکمیل دوره تحصیلات مورد توجه چغری بیک واقع گردیده و سفارش او را به آلپ ارسلان نمود و بالتیجه وزیر او گردید، این مرد همیشه نمونه یک وزیر ماهر و عالی مقام می‌باشد و بعضی آثار او دست کم تا با امروز پایدار مانده است، چه علم سیاق و طریق دفترداری ایرانی که امروز رایج است از ابتکارات او شمرده میشود. از جمله کسانی که زیر سرپرستی او بوده‌اند یکی عمر خیام شاعر ایرانی- است که در انگلستان معروف می‌باشد.

مدرسه عالی که در بغداد تأسیس نمود مدرسه اشخاص مهم و برجسته‌ای گردید که از آنجمله یکی غزالی استاد و میرز در الهیات است که شایسته ذکر خاص می‌باشد.

مرزهای امپراطوری سلجوقی تحت سلطنت آلپ ارسلان توسعه پیدا نمود، چنانکه از سمت مشرق هرات را مسخر ساخته، سپس جند واقع در ماوراء النهر بتصرف درآمد. او از هوایی که ملک قاورد برادرش در سر داشت جلوگیری کرده و در اینکار چنانکه در

(۱)- کندر یکی از نواحی نیشابور و او از اهل آنجا بوده است (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵

بالا گذشت موفق گردید. در حجاز فاطمیون را مغلوب ساخت و بر حرمین (مکه و مدینه) دست یافت و از این رو بر ابهت و جلالش افزود. در سال ۴۶۴ هجری (۱۰۷۱) سپاه عظیم بیزانس را در قسمت غربی آسیای صغیر شکست داد. جنگ منزقار نقطه برگشت تاریخ بیزانت تلقی شده است. دیوژن رومانوس در این جنگ اسیر گردید. مینویسند وقتی که رومانوس را که دلیرانه جنگیده بود بحضور آلپ ارسلان آوردند پادشاه سلجوقی از وی پرسید چه رفتاری گمان میکند که درباره‌اش بعمل خواهد آمد؟ در جواب گفت که غیر از قتل یا گرداندن و نمایش دادن در تمامی مملکت انتظار دیگری ندارد.

چه هیچ احتمال داده نمی‌شد که او مورد عفو و بخشش قرار گیرد. شاه دوباره پرسید که اگر او فاتح میشد با حریفش چه معامله میکرد، گفت میدادم تو را برهنه کنند و آنقدر با شلاق بزنند تا زیر شلاق جان بسپاری. اینجا آلپ ارسلان بزرگواری و بلند همتی فوق العاده‌ای نشان داده بعد از انعقاد یک قرار داد صلح و گرفتن خون بها رومانوس را آزاد کرد.

لیکن او بدست توطئه‌چیان و دسیسه‌کاران دستگیر شده و از دو چشم محروم‌ش ساختند و بالاخره در محبس مرد. در این جنگ بطوریکه مذکور است دسته‌ای از قشون مزدور فرانسه و نورمانها تحت فرماندهی «۱» اورسل بالیول حاضر بوده‌اند. فرمانده نامبرده ممکن است از خویشان یا اجداد سلاطین اسکات بوده باشد.

آخرین لشکرکشی این سلجوق جنگجو بر علیه خوارزمیان و اتراک بود. هنگامی که قشون خواست از رود جیحون بگذرد اسیری را که در یکی از قلاع خوارزم با شجاعت جنگیده بود وارد کردند و او امر کرد ویرا زنده گنج بگیرند. آن سرباز متهور بیباک به آلپ ارسلان برای اینکه ویرا محکوم بچنین قتل وحشت‌ناکی کرده بود بنای دشنام و فحاشی را گذاشت. پادشاه در غضب شده و اطرافیانش را یکسو کرده خود تیری بسوی او انداخت، ولی خطا در آمد و قبل از آنکه بتوانند آن اسیر را بگیرند او زخمی مهلکانه پپادشاه بزرگ سلجوق وارد ساخت و بدین طریق آلپ ارسلان در اوج شهرت و مردی از

Ursel of Baliol-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶

این جهان در گذشت. او در مرو مدفون گشت و این سطور بر لوحه مزارش منقوش بوده است «ای کسیکه آلپ ارسلان را دیدی که سرش از رفعت و بلندی بر آسمان می‌سائید اینک بمر و آمده نگاه کن همان سر را چگونه با کمال ذلت در خاک خوابیده است.»

آلپ ارسلان بلند قامت و در تیراندازی مشهور و معروف بود. سیل‌های درازی داشت که در هنگام جنگ آنرا از عقب سر بهم گره میزد. او که تمامی روزگارش بکار زار گذشته بشجاعت و دلاوری و فتوت و جوانمردی و نیز دیانت و تقوی موصوف و معروف می‌باشد و در توصیف او همینقدر بس که بقابلیت و لیاقت نظام الملک در اداره و حسن انتظام کاملا پی برده و لذا تمامی اختیارات مملکت را بکف کفایت او گذارد و در نتیجه عدل و داد، نظم و ترتیب و بالاخره امنیت و آرامش در سراسر امپراطوری حکمفرما بوده- است. از علم و هنر ترویج شده و سعادت و کامرانی بار دیگر بایران رو آورد و آن باندازه‌ای بوده است که خاندان سلجوقی را در زمان اعتلاء وی بهیچیک از اسلاف آن نمی‌توان مقایسه کرد.

اوج امپراطوری سلجوقی تحت ملک شاه ۴۸۵-۴۶۵ هجری (۱۰۹۲-۱۰۷۲)

جلال‌الدین ابو الفتح ملک‌شاه در خراسان پیش از آخرین لشکرکشی پدرش به ولیعهدی اعلام گردید. هنوز هفده سالش تمام نشده بود منصب خطیر سلطنت و زمامداری محول باو گردید. البته جلوسش بر تخت خالی از معارض نبود، اولاً عمش قاورد بطرف ری روانه شده و در کرج «۱» قسمت جنوبی همدان جنگ سختی روی داد که سه شبانه‌روز دوام داشت و بالاخره مدعی تاج و تخت مزبور شکست خورد و در همین اثناء خان سمرقند ایلتگین بمملکت بنای تاخت و تاز را گذاشت و در ناحیه دیگر ابراهیم سلطان غزنه عمش عثمان را دستگیر کرد. لیکن ابراهیم تعقیب شده و بدست امیر

گومشتگین که نوکرش انوشنگین مقدر بود سلسله خوارزمشاهیان یا سلاطین خیوه را تأسیس نماید قلع و قمع. گردید. بالاخره ملکشاه با حسن سیاست و تدبیر خواجه نظام الملک بتمامی این طوفان سهمگینی که از هر طرف متوجه سلطنت وی شده

(۱)-Karaj

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷

با آشوب و شورش که از ناحیه برادرش پیا شده بود غالب آمد و پس از پنجسال از جلوس ملکشاه استحکام بنیان سلطنت وی بجائی رسید که توانست بخارج مرز متوجه شده و بر وسعت مملکت بیفزاید. سرداران و سران لشکر او در غرب قسمت اعظم شام و مصر را تحت اطاعت آورده و نیز در شرق نه فقط بخارا و سمرقند را بتصرف درآوردند بلکه از امیر کاشغر هم باج و خراج گرفتند و نامبرده ناگزیر گردید که در سکه‌های خود تفوق سلجوقیان را تصدیق و اعتراف نماید.

سعادت و کامرانی داخله کشور تحت تعلیمات و هدایات مدبرانه نظام الملک رو بفرزونی نهاد. از حکایاتی که راجع باین دستور عالیمقام نقل شده حکایتی است که وسعت امپراطوری و نیز کفایت و لیاقت شخص وزیر هردو را از نظر ما میگذراند و آن این است که او (نظام الملک) حقوق کرجی بانان رود جیحون را حواله میداد که در انطاکیه بانها پردازند و نتیجه این سیاست مالی او از اینجا معلوم میشود که حواله‌های مزبور بی معطلی پرداخت میشدند. از دانش و هنر در زمان این سلطان که خود از اهل ادب و فرهنگ بود ترویج شده و در نیشابور رصدخانه‌ای بنا کرد که در آنجا عمر خیام با جمعی از فضلا و دانشمندان به مشاهدات نجومی پرداختند و تقویم جدیدی بنام جلالی استخراج نمودند که آن جزو افتخارات وی شمرده میشود.

بعلاوه این سلسله مردی خود را نگاهداشتند. خود سلطان علاقه زیادی بچوگان بازی داشت تا اینحد که در بغداد روز بعد از ورودش بآن پایتخت در مسابقه چوگان حاضر شده و با حریفش در میدان بازی کرد و همچنین به تیراندازی و شکار عشق و علاقه داشت و مخصوصا راجع به چنته و خرچین شکاری او یادداشت‌هایی باقیمانده است.

ملکشاه، اغلب در حرکت و خیلی کم در یکجا متوقف بود، ولی از بین تمام شهرستانهای امپراطوری، اقامت‌گاه محبوب او شهر اصفهان بود و این همان شهرستانی است که بعد از وی تحت سلاطین صفوی پایتخت ایران قرار گرفت. در اینجا او کاخهای مجلل و عالی بنا کرد و بساتین و باغهای نشاطانگیزی تربیت نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸

سقوط نظام الملک:

نفوذ و اقتدار این وزیر نامی بپایه‌ای رسیده بود که غیر قابل انحطاط بنظر می‌آمد. وقتیکه سنین عمرش بالا رفت کتاب سیاست‌نامه را تألیف نمود و آن مورد تحسین اربابش ملکشاه واقع شد و بر او آفرین خواند، ولی با همه اینها یک‌دفعه از مرتبه و مقام بلندی که داشت افتاد. ملکشاه که در حسن طالع شباهت به هارون الرشید داشت بشهرت و نامش هم بواسطه عزل این دستور عالی‌مقام صدمه وارد آمده و در نظر ما از مقام منیعی که داشت پائین آمد. هرچند فجایعی که با سقوط برامکه همراه بود نظیر آن در اینجا اتفاق نیفتاد.

بقرار معلوم شکایتی بر علیه یکی از نوادگان نظام الملک شده بود و این وزیر معمر بر اثر غلبه سن معلوم است که حال تحمل و بردباری را از دست داده و متغیر شده بسطون در مقابل عتابی که نموده بود جواب سخت گفت و این قضیه شاید همینطور مسکوت مانده ترتیب اثری بآن داده نشد، ولی چون ترکان خواتون زوجه محبوبه ملکشاه با خواجه بد بود بالاخره بواسطه او خواجه از وزارت افتاد و از خدمت منفصل گردید، البته محکوم بقتل یا حبس و زندانی نشد، لیکن کمی بعد از سقوطش بدست یکنفر فدائی در خفیه بقتل رسید که مشهور است او از طرف حسن صباح باینکار نامزد شده بود. در یکی از حکایات قدیم مسطور است که نظام الملک و عمر خیام و نیز حسن صباح در مدرسه نیشابور باهم تحصیل میکردند و این سه محصل جوان باهم عهد مودت دائمی بسته با یکدیگر پیمان کردند که هر کدام توانا شدند آن دو همقدم دیگر را در رسیدن بمال و جاه یاری و کمک کنند. نظام الملک و وقتیکه بوزارت رسید وفا بعهد نموده اولاً عمر خیام را بحکومت نیشابور تکلیف کرد ولی او رد کرد و تقاضای مدد معاش و مستمری نمود و آنهم دربارهاش منظور گردید و نیز شغل مناسبی به حسن صباح داده شد ولی اینمرد بنای دسیسه و غدر را در کارهای منعم خود گذاشت و چون بمقصود نرسید کینه خواجه را در دل گرفت. این حکایت بدرجه‌ای شهرت یافته که نمی‌توان آنرا از نظر انداخت لیکن تفاوت و اختلافی که در عصر و دوره آنها وجود دارد خود عدم صحت و کذب این حکایت را مدلل میدارد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹

مثل سقوط برامکه سقوط این وزیر هم حس شفقت و همدردی مردم را شدیداً برانگیخته و مخصوصاً پایان اسفناک و خاتمه مصیبت آمیز او مزید بر غم و اندوه گردید و اینک ما این ابیات بلند را که یکی از مرثیاتی است که در عزای او گفته شده است بطور نمونه در زیر از نظر خوانندگان میگذرانیم که در آن آغاز و انجام وی با بیان شیوایی خاطر نشان شده است:

نفسه ضاعها الرحمن من شرف

فردها غیره منه الی الصدف

کان الوزير نظام الملک لؤلؤة

عزت فلم تعرف الايام قيمتها

مرگ ملکشاه ۴۸۵- هجری (۱۰۹۲)

ملک شاه پس از فوت نوکر وفادارش کمتر از یکماه در اوج شهرت و نام بعد از بیماری کوتاهی پیش از آنکه سنش به چهل برسد از این جهان درگذشت و با مرگ او در حقیقت بهترین بخش طلایی سلجوقی خاتمه پیدا نموده و آنچه بود

تماما با او رفت، چه آنکه در ازمنه تاریخی هیچوقت یک امپراطوری وسیع‌ای دیده نشده که بهتر از سی سالی که حالا
بآخر رسیده اداره شده باشد.

ملاحظه الموت

ما در فصل پیش راجع باصل و منشاء اسمعیلیان و نیز فروع و شاخهای بلا واسطه یا اولیه آنان مختصری مذکور داشتیم.

اعضاء اینفرقه در این دوره و نیز در اثناء دو قرن بعد تحت نام اروپائی «اساسن» «۱» در صحنه شرق نزدیک و ایران
نمایش‌های زیادی داده و نقش‌های مهمی بازی کردند و بواسطه فعالیت‌های محنت‌آور و اندوه‌بار شعبه شامی آنها در
اروپا شهرت یافته و آوازه پیدا کردند و از اینرو لازم میدانم که راجع بعقائد و اصول مذهبی و نیز عملیات اینفرقه در آن
عصر شمه‌ای مذکور دارم و باید دانست که اهمیت سیاسی این طائفه از زمان تاسیس سلسله فاطمیه شروع میشود که
مدعی بودند که از نسل فاطمه دختر پیغمبر می‌باشند.

آری اسمعیلی‌ها بالتیجه خود را به فاطمه و علی منسوب داشته و متمسک

Assassins-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰

باین بودند که از نسل و تبار آنها میباشند ولی مخالفینشان آنها را باطنیه و ملاحظه میخوانند و لفظ اخیر کلمه «ملحت»
مارکوپولو را بخاطر می‌آورد.

این سلسله که موضوع بحث ماست بوسیله تبلیغات یکنفر کحال اهوازی ایرانی الاصل موسوم به عبد الله بن میمون
القداح که آن در ۲۶۰ هجری شروع گردید بوجود آمد و این مرد فوق العاده تشکیل یک جمعیت سری داد که ایرانی،
عرب، یهود، مسیحی و در حقیقت تمام نوع بشر را در مکتبی بهم مرتبط و متحد ساخت که شخص او را تعبدا و بی‌هیچ
شرطی پیشوای خود شناخته و از وی کاملا اطاعت نموده و صرفا آلت اجرای آمال و مقاصد جاه طلبانه او بوده‌اند. نظیر
تبلیغات عباسیان در اینجا دعا و مبلغین بفرخور ذوق یا دانش و مشرب هرکس و هر طائفه‌ای نویدی می‌بخشیدند، یعنی
آنکه بمسلمین ظهور مهدی موعود و بجهودان قیام مسیح منتظر و بفلاسفه ایجاد خردی تازه و بعوام رهائی از قیود و
بندهای اخلاقی را وعده میدادند. جهت خواص یک طریقت و روش خاصی وجود داشت که بقول برون «روشی فلسفی
و درعین حال مذهبی- ای بود که قسمت زیادی از طریقه ایرانیان قدیم و سامیها اقتباس و عاریه شده و مقداری هم از
نتایج افکار فلاطونی جدید و نیز حکمت فیثاغورثی جدید بوده است. در تمام مظاهر آن عدد «هفت» و وظیفه مرموزی
داشت، مثلا هفت دوران ظهور پیغمبری یا تشریحی بود و هریک از پیامبران هفتگانه بزرگ هفت امام جانشین داشته‌اند

«۱»

وظیفه «داعی» این بود که از یک رشته سئوالات نظیر سئوالات زیر حس کنجکاوی طرف را برانگیزاند. مثلاً می‌پرسید چرا خداوند عالم را در هفت روز خلق کرد؟ علت اینکه افلاک هفت تاست چیست؟ زمین برای چه هفت طبقه شده؟ چرا دریاها به هفت انحصار پیدا کرده است؟ فاتحه‌الکتاب چرا هفت آیه بیشتر نیست؟ و دقیق‌تر از همه سؤال زیر بود که «فلسفه عذابهای جهنم چیست؟ چگونه میتوان اینرا باور کرد که «کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها» یعنی هرچه پوست‌های آنها (اهل جهنم) بسوزد بیوست دیگر مبدل سازیم، در صورتیکه پوست‌های تازه گناهی ندارند.

(۱) - جلد دوم کتاب مزبور صفحه ۱۹۷ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱

چرا باید در شکنجه و آزار باشند: بعد از اینکه یکنفر داخل آئین جدید میگردید باو القا میکردند که باید به «داعی» چون نماینده امام است سوگند اطاعت و فرمانبرداری یاد کند و وجوهی که مال امام است بوی به‌پردازد.

سلسله فاطمی ۴۹۷-۵۶۷ هجری (۹۰۹-۱۱۷۱)

بانی سلسله فاطمی که در واقع اولین سلطنت فرقه شیعه را بنیان نهاد نوه کحال اهوازی بود که در بالا گفته شد. او که به ابو محمد عبد الله نامیده شده قسمت اعظم شمال افریقا را بتصرف خود درآورد و مهدیه قرب تونس کنونی را پایتخت قرار داد. شصت سال بعد مصر هم ضمیمه گردید و کاخ مجلل بارودار قاهره روی خرابه‌های فسطاط بنا نهاده شد و در آخر مائه دهم میلادی قسمت شامات بانضمام بیت المقدس بدست سلاطین فاطمی افتاد و آن بهمین طور باقیماند تا آنکه سلطان صلاح الدین ایوبی در ۵۶۷ هجری (۱۱۷۱) این سلسله را منقرض ساخت.

از شخصیت‌های معروف به بدنامی این سلسله که بدینطریق تأسیس یافته بود.

الحاکم بامر الله میباشد که مدعی بود منصوص از طرف خداست. ممکن است او در تاسی از امام دوازدهم از این عالم غایب شده و یا در خفیه بقتل رسیده باشد. ذکر این نکته جالب توجه است که از پیروان او معروف به دروزی‌ها که نام‌شان را از الدرزی وزیر حاکم بامر الله گرفته‌اند تا امروز در لبنان و خارج لبنان موجود و یک فرقه معروف بشمار می‌آیند.

حالات حسن صباح

حسن صباح که ما او را در بالا در دوره سلطنت ملک‌شاه از دشمنان نظام الملک نشان دادیم فرزند یکنفر از اهل کوفه و مولد وی قم بوده است.

او تا وقتی که تحت تأثیر ناصر خسرو معروف به «حجه» که در فصل چهل و چهارم اشاره بآن شد و سایر دعاة و مبلغین واقع نشده بود مثل پدرش دوازده امامی بود. چون با اشاره شد که بطرف مصر رهسپار گردد لذا عزیمت بآندیار نموده و در آنجا از وی پذیرائی گرمی بعمل آمد. در بازگشت بایران در یزد و کرمان و نیز در طبرستان جدا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲

باشاعت و ترویج مذهب فاطمیان پرداخت، لیکن از آمدن به ری احتراز مینمود. زیرا که رییب نظام الملک در آنجا حکومت داشت و در صدد بود که او را بچنگک بیاورد.

او قدم دیگری که برداشت این بود که قلعه کوهستانی الموت متصل به جبال البرز را بحیله متصرف گردید. قلعه مزبور قرب جاده‌ای است که از قروین برشت میروند و آن در ۴۸۳ هجری (۱۰۹۰) باتمام رسید و چندین فتوحات دیگری نظیر آن در جاهای دیگر نصیب وی گردید. خاصه در ولایت قهستان، طبس، تون، قائن، زوزن، غورو خوست که تماما از مراکز قدرت و نفوذ حضرات اسمعیلی گردیدند.

شیخ الجبل

حسن صباح موقع خود را محکم و استوار کرده و بعد از فوت خلیفه مستنصر در ۴۸۷ هجری (۱۰۹۴) از فاطمیان مصر جدا شده و بنای حمایت و ترویج از اصول مذهبی نذار را گذاشت، همان مدعی ناکامی که برادرش مستعلی بجای وی بر تخت خلافت قاهره استقرار یافت.

حسن صباح در این موقع بکار تنظیم و تشکیل سلسله خود دست برد. او خویشان را به عنوان معلم بزرگ یا مرشد اعظم در رأس فرقه اعلام داشت و بعد از خودش در سلسله مراتب شیخ الشیوخ یا داعی الکبیر منطقه «۱» مخصوص با اعضاء خویش از مبلغین و دعاة قرار داشته و در دون این رتبه‌های عالی رفقا یا لاصق و آخر از همه فدائیان معروف بودند که بی پروائی تعصب‌آمیز آنها بحیات متنفذترین و مقتدرترین سلاطین روی زمین را مرعوب آنها ساخته بود.

بین صلیبیان با شعبه فاطمیان شام و سوریه تماس و اتصال پیدا شده چنانکه رایمون کنت طرابلس در ۱۱۴۹ میلادی و کنزادمونفرا پادشاه اسمی بیت المقدس در ۱۱۹۲ میلادی از شکارهای خیلی معروف اروپائی این فرقه بوده‌اند و در ۱۲۷۲ میلادی شاهزاده دورد یا از آن پس ادورد اول انگلستان در عکامورد سوء قصد واقع شده ولی مطابق روایات همسرش با مکیدن زخم از مرگ او را نجات داد.

(۱) - رئیس این شاخه را در سوریه شیخ الجبل مینامیدند و این لقب باروپا رفته و آن به شکل Le Vieux یا مرد پیر کوهستان در آمد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳

ترتیب ورود فدائیان در خدمت

مارکوپولو که کمی بعد از سقوط قلعه الموت بدست هولاکو در ۱۲۵۲ میلادی شرحی بطور وضوح در آئین دخول فدائیان در خدمت نوشته که آن از اینقرار است «این مرد پیر یا شیخ-الجبل دره‌ای را مابین دو کوه داده از اطراف محصور و بصورت باغی درآورده‌اند که بزرگترین و قشنگترین باغهایی است که تا آنوقت دیده شده بود. باغ مزبور دارای انواع و اقسام اشجار و اثمار و نیز انهار مختلف از شراب و عسل و شیر و آبهای صاف و زلال در آن جاری بوده، بعلاوه عده زیادی از زنان و کنیزان ماهرو و دختران عذیم المثال از حیث رعنائی و زیبایی در این بوستان جمع بودند، زیرا که منظور این پیر کوهستان آن بوده که به پیروانش کاملاً حالی کند که آن در حقیقت همان بهشتی می‌باشد که به مؤمنین وعده داده شده است.

«غیر از کسانی را که او در نظر گرفته بود که از حشاشین خودش باشند احدی این وقت اجازه ورود بی‌باغ را نداشت، آنوقت هم از میان آنها چهار یا شش تا ده تن را در یک وقت داخل می‌کرد، ولی اول یکنوع داروی منوم بآنها داده میشد که آن یکخواب خیلی سنگینی در آنها می‌آورد و وقتی که می‌خواستند امر میشد آنها را بهمان حالت توی باغ ببرند و بعد از مدتی که بیدار میشدند و خود را در یک مکان فریبنده‌ای میدیدند چنین خیال میکردند که در بهشت واقعی میباشند و چنانکه این مرد یا شیخ الجبل میخواست است که امیر یا وزیری را بقتل برساند بیکی از آن جوانها میگفت برو فلان و فلان را بقتل برسان و پس از انجام این خدمت فرشتگان من تو را بهمین بهشت خواهند آورد» مشروب یا معجون مزبور از شاهدانه یا بوته شاهدانه معروف به حشیش ترکیب یافته و بلا تردید مبدء لفظ «اساسن» همان کلمه «الحشیش» می‌باشد و باید دانست که فدائیان بندرت بعد از شکارهاشان زنده می‌ماندند، چه آنها که خودشان را برای شهادت حاضر کرده بودند می‌کوشیدند تا مأموریت خود را بطور علن و آشکار و بوضع حیرت‌انگیزی بانجام برسانند.

حقیقه عقیده پیروان این مذهب به نعیم آخرتی که بآنها وعده داده شده بود بدرجه‌ای بوده است که مادرها وقتی که می‌دیدند فرزندشان از مأموریتی که از طرف شیخ الجبل به

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴

آنها محول شده بود زنده برگشته‌اند ملول شده گریه می‌کردند.

محمود ۴۸۵ هجری (۱۰۹۲) برکیارق ۴۸۷ هجری (۱۰۹۴) ملکشاه دوم ۴۹۸ هجری (۱۱۰۴) محمد ۴۹۸-۵۱۱ هجری (۱۱۱۷-۱۱۰۴)

فوت ملکشاه باب رقابت و جنگهای داخلی را از همه طرف مفتوح ساخت. وی چهار پسر داشت که عاقبت همه آنها سلطنت کردند و آخرین آنها سنجر میباشد که از همه بالاتر و معروف تر بود.

ترکان خواتون با محمود پسر چهارساله‌اش در موقع بیماری شوهرش در بغداد بوده است. او بیدرننگ بخلیفه مقتدی فشار آورد که با فرزندش همراهی کرده تاج و تختش را تأمین نماید و در تعقیب این امر خود بجای پسرش زمام امور را

بدست گرفته مأمور عالی رتبه‌ای چاپاری به اصفهان فرستاد که بر کیارق پسر بزرگ ملک‌شاه را که از زن دیگر زبیده نام بود دستگیر نماید، ولی فرزندان نظام الملک در این باب پیشدستی کرده و قبل از این بر کیارق را که دوازده ساله بود حرکت داده به ری بردند و در همانجا او را بر تخت نشاندند. ترکان خواتون پشت سر مأموری که فرستاده بود حرکت کرد و اصفهان را اشغال نمود؛ اما چیزی نگذشت که مورد حمله حامیان بر کیارق واقع شد، هرچند با پرداخت مبلغی پول قضیه به مسالمت انجامید و دشمن از قصدش منصرف گردید. کمی بعد از این قضیه ترکان خواتون ملک اسمعیل برادر زبیده را بوعده ازدواج تحریک کرد که به رقیب پسرش حمله ببرد، لیکن نامبرده شکست خورد و بر کیارق دو سال بعد از فوت ملک شاه در بغداد رسماً معرفی گردید، اما آن خاتمه به شاداید و محن نداد، چه توتوش عم پدری و بانی سلسله شامات علم طغیان برافراشته و بالاخره این پادشاه جوان را دستگیر کرده با خود باصفهان برد و زندانی کرد و تصمیم گرفته شد که کورش کنند لیکن برادر صلبی وی محمود بمرض آبله ناگهان درگذشت، بر کیارق در نتیجه دوباره بر تخت نشست و در واقع یک قسمت این موفقیت بواسطه ناپدید شدن ترکان خواتون از این صحنه بوده است که کمی قبل از این بقتل رسیده بود.

بر کیارق در مکتب فلاکت و ادبار درس‌هایی که آموخته بود مینماید که از آن

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵

استفاده کرده توتوش را در سال بعد مغلوب و مقتول ساخت و عم یاغی دیگرش هم بدست یک غلام بچه‌ای بموقع از میان برداشته شد و در جریان این واقعات مهیج حیات بر کیارق مورد سوء قصد یکی از فدائیان اسمعیلی واقع گردید ولی او از خطر جسته و جان سلامت در برد.

در ۴۸۹ هجری (۱۰۹۶) سنجر بسطنت خراسان تعیین گردید، لیکن در ۴۹۲ هجری (۹۹۰۹) سال تصرف بیت المقدس بدست صلیبیان محمد فرزند دیگر ملک شاه بنای شورش و طغیان را گذارد و مؤید الملک لایق‌ترین فرزند نظام الملک هم که بر کیارق ویرا معزول ساخته و او تبدیل بیک دشمن جانی شده بود با او همدست شده بنای کمک و همراهی را گذاشت. چندان جای تعجب نیست که حمله و هجومی که آنوقت از طرف اروپا به بیت المقدس شد از بغداد (مرکز خلافت) جوابی شنیده نشد و احساساتی از خود بروز نداد، چه در تمام دوره سلطنت بر کیارق بد طالع جنگ داخلی دوام داشت.

در آخر صلح شده اما کمی بعد از آن بر کیارق درگذشت و برادرش محمد بواسطه گرفتن و کور کردن ولیعهد، ملک شاه دوم طفل پنج ساله، قدرت تام و تمامی بدست آورد. محمد اکنون سلطان بلا معارض قلب امپراطوری گردید و در سلطنت او جنگ و پیکار با اساسن‌ها لا ینقطع دوام داشته است. در فوتش جانشین وی محمود جوانی چهارده ساله ولی احمق به سنجر عم مقتدر خود حمله برد ولی در ساوه طرف غربی قم شکست خورد. سنجر با او بزرگواری و علو همت رفتار نمود که در آنزمان نایاب بوده است، چه علاوه بر اینکه صدمه بچشمهای او نزد حکومت عراق را بوی داده و دخترش را هم بعقد او در آورد.

در ظرف این مدت جدال و نزاع برادرکشی، امپراطوری سلجوقی رو به تجزیه رفته کرمان، سوریه، آسیای صغیر بدست سلسله‌هائی افتاد که مستقل بودند، هرچند سیطره و سیادت خاندان اصلی را برای نام قبول و اعتراف داشتند. سنجر اگرچه عملاً با ایالات غربی ایران هیچگونه تعلقى نداشت و سلجوقیان روم بطوری که آسیای صغیر بدین نام خوانده میشد کلیتاً مستقل شمرده شده و آنها سلسله خودشان را نگاهداشتند تا وقتی که عثمانی‌ها در آغاز قرن چهاردهم میلادی برخاستند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶

سلجوقیان کرمان ۴۳۳ و ۸۳- هجری (۱۱۸۷-۱۰۱۹)

سابقاً ذکری از سلجوقیان کرمان بعمل آمده و از حالات مؤسس آنها ملک قاورد شرحی نقل شد، ولی در اینجا لازم میدانیم که از سرگذشت یا موفقیت‌های بعدی این سلسله که مدت یکصد و چهل و شش سال در جنوب شرقی ایران فرمانروائی داشتند شمه‌ای بنظر خوانندگان برسانیم. بعد از اعدام ملک قاورد برادرزاده فاتح او ملک شاه بر آن شد که تمام خانواده او را از بیخ براندازد و بدینقصد طرف کرمان حرکت نمود و آن بلد را محاصره کرد ولی ملک قاورد چهل دختر از خود گذاشته بود. وقتی که به فاتح مزبور پیشنهاد کردند که برای یکنفر سربازی مثل ملک شاه شایسته نیست که دستش را بخون دختران و زنان آلوده کند او بتمامی آن فامیل امان داد و از خون همه درگذشت و کرمان به سلطان شاه فرزند قاورد که پس از شکست پدر فی الجمله از بینائی محروم‌ش ساخته بودند ولی گریخته و دوباره برگشته بود واگذار گردید.

حکمران دیگر توران شاه بانی مسجد کرمان بود و پسرش ایران شاه که یک مرد خیلی شیریری بود کشته شد، بعبارة اخری او متهم بود که طرفدار اصول و عقائد مذهب اسمعیلی است. تحت سلطنت عادلانه و فاضلانه عمش ارسلان شاه که مدت چهل و یکسال یعنی از سال ۴۹۴ تا ۵۵۶ هجری (۱۱۴۱-۱۱۰۰) حکمرانی نمود مردم آن سامان در نهایت درجه سعادت و کامرانی بوده‌اند و اگر اقوال مورخین را قبول نمائیم کاروان‌ها از آسیای صغیر، خراسان و عراق عبور نموده و به حبشه و زنگبار و چین می-رفتند. ارسلان شاه سلطان استان مجاور یعنی فارس هم بوده است و در عمان نماینده داشته است.

جنگ صلیبی و مبادی و اسباب آن

در اینجا من از راه اختتام و اتمام این فصل در نظر گرفته‌ام شرحی مختصر راجع بجنگ‌های صلیبی مذکور دارم که در مدت قریب دویست سال بر علیه اسلام که تحت سلاطین سلجوقی و فاطمی اداره میشد دوام داشت.

اگرچه تأثیر این جنگها در اوضاع ایران بطور غیر مستقیم بوده معذکک گذشتن از اینجا بدون اینکه ذکری از آنها بشود این بیان ناتمام خواهد بود. اولاً زیارت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷

بیت المقدس را میتوان گفت که از سفر معروف سن هلنه «۱» مادر قسطنطین شروع میشود. او صلیب حقیقی را بنا بگفته خویش در ۳۳۶ میلادی کشف کرده و از آنوقت زائرین بنای مسافرت به بیت المقدس را گذاردند. بیزلی «۲» در موضوع زائرین اولیه بیت المقدس شرحی از سن سلویه «۳»، جروم «۴» و کسان دیگر نوشته است.

از جمله یکی مسافرت سن ولی بالد «۵» از ساکسون‌های مغرب میباشد که آن برای ما بخصوص دلچسب و جالب توجه است. اینمرد اول انگلیسی بشمار می‌آید که شرق را دیدار کرده است. وی با رفقا و همراهان خود از همبل موت «۶» نزدیک سوت هامپتون «۷» روانه شده بدین قصد که از روم جلوتر نروند ولی پس از چندی توقف در آنجا در بهار ۷۲۲ میلادی مصمم گشتند که خودشان را بحصار شهر مطلوب و فرح‌بخش بیت المقدس برسانند و بچشم آنجا را به بینند و لذا از طریق ناپلس به سیراکوس و جنوب یونان حرکت کرده تا به افسوس و بالاخره به قبرس رسیدند.

بندر آنها در سوریه تورسه «۸» بود. در اینجا آنها پیاده شده و از خشکی بطرف حمص طی طریق مینمودند که آنها را به بهانه اینکه بیگانه و ناشناسند گرفته زندانی کردند

یک دوست اسپانیولی برادر حاجب یا رئیس خلوت خلیفه مراتب را باطلاع رسانیده در نتیجه امر باحضرار شده و آنها را بنزد یزید دوم می‌برند. خلیفه پرسید از کجا آمده‌اید؟ آنها در جواب گفتند که «از کنار مغرب، جایی که آفتاب فرو میرود و ما خارج از آنجا سرزمینی نمی‌شناسیم - چیزی نیست جز آب» ملاحظه کنید جزائر انگلستان قبل از کشف امریکا تا این اندازه دور بوده‌اند! خلیفه که اینرا شنید فریاد کرد چرا آنها را که خلافتی نکرده‌اند آزار میرسانید. آزادشان کنید و بگذارید هر کجا که میخواهند بروند. ولی بالد که تقریباً امروز از خاطرها رفته

(۱)-St .helena

(۲)-Beazley

(۳)-St .silvia

(۴)-Jerome

(۵)-St .Willibald

(۶)-Hamble Mouth

(۷)-Southampton

(۸)-Tortosa

با این مسافرت و سیاحت در حقیقت پیشرو یک نهضت جهانگیری بوده است.

خوانندگان کتاب باید در نظر داشته باشند که ما در حالات هارون الرشید شرحی از سفر او و نمایندگان سیاسی که بین او با شارلمان ردوبدل شده مذکور داشتیم. آری از طرف شارلمان هیئتی مرکب از سه نفر به نمایندگی بداربار خلافت اعزام شده و خلیفه هم در مقابل سه نفر نماینده باروپا گسیل داشت. «۱» یکدفعه دیگر در خلافت مامون، لوی پیوس «۲» فرزند شارلمان هیئتی بسفارت فرستاد که آن جواب مطابقی از مامون شش سال بعد تحصیل نموده آورد. باید دانست که موقع فرنگیان در بیت المقدس بواسطه موافقت و مساعدت هارون و حقوق و امتیازاتی که در باره آنان منظور داشته بود بسیار رضایت بخش و محکم و استوار بوده است. لیکن قبل از آنکه سده نهم پایان برسد نیمه تحت الحمايه آنها (بیزلی اینرا اصطلاح کرده) به بیزانت منتقل گردید.

در اثنای قرن دهم میلادی دنیای مسیحیت علاقه و جوشی که برای زیارت از خود اظهار داشت باندازه‌ای بود که تصور آن امروز شاید برای ما مشکل باشد و حتی از بلاد بعیده و نقاط خیلی دوردست زیارت بیت المقدس می‌شتافتند. اینمطلب مخصوصا که در سنه ۹۸۷ م صورت دو نفر از اهل ایسلند، در این نمایش ظاهر میشود اولین ثمره قبول مذهب مسیح در میان نروژی‌ها بوده است با همه نتایج دور و دراز آن. در قرن یازدهم میلادی مسئله زیارت بیت المقدس عمومیت پیدا کرده که حتی زنان هم در این امر شرکت میکردند. خلاصه علاقه‌ای که در اینخصوص نشان میدادند دائم التزاید بوده و روزانه بر اهمیت آن میافزود و دامنه‌اش بسط پیدا مینمود که ناگهان در ۱۰۱۰ میلادی الحاکم بامر الله سلطان دیوانه فاطمی که ذکرش در بالا رفت ابنیه مزار مقدس را امر کرد خراب کردند و تقریباً ده سال بعد دوباره بناهایی را که خراب کرده بودند از نوساخته لیکن در اینمیان عالم مسیحیت از اینواقعه تکان سخت خورده و مسیحیان

(۱) - طلوع جغرافی جلد دوم صفحه ۱۲۰ (مؤلف)

Louis the Pious-(۲)

بممتها درجه متاثر گردیدند، چنانکه از همین تاریخ شالوده جنگ صلیبی ریخته شده هر چند برای تهیه وسایل و اسباب آن هشتاد سال هم طول کشید.

جنگ اول صلیبی ۱۰۹۹-۱۰۹۵ میلادی

باید گفت باین خرابی مزار مقدس اولین جواب در جزیره ساردنیا داده شد که بواسطه اهالی پیزا از ید مسلمانان خارج گردید. در ۱۰۶۰ میلادی نورمن‌ها شروع بگرفتن سی سلیلی نمودند ولی سی سال این قضیه طول کشید تا صورت اتمام

پذیرفت و ممکن است همین را هم تا یک اندازه جزء جنگ صلیبی پنداشت. بهرحال فتح مزبور بر نیروهای دریائی اروپائیان در مدیترانه افزوده و طوائف جنوا، پیزا، نورمن، وینس سفاین جنگی مسلمانان را منهدم ساخته و بدینوسیله باید گفت که موفقیت نظامی اروپائیان در شرق نزدیک صورت امکان پیدا کرد و یک کار شدنی بشمار آمد.

در ۱۰۹۵ میلادی پاپ اربن دوم «۱» مجلسی در کلرمون منعقد ساخت و خطابه قابل یادداشتی در آنجا ایراد نمود و به سامعین خود از جمله چنین گفت که از قسطنطنیه مورد تهدید و بیت المقدس ستمدیده فریاد و فغان‌هایی بگوش او طنین انداز است.

اراضی و ولایاتی را که قوم ملعون ایرانی «۲» از امپراطوری شرقی گرفته است برای عبور و گذشتن از آنها دو ماه وقت لازم دارد. نطق پاپ در دماغ شنوندگان که از اول آماده آن بودند آنا تأثیر بخشیده یکدفعه صدای «رضای الهی همین است، رضای الهی همین است» از آن جمعیت عظیم بلند گردید و بدرجه‌ای بر علیه اسلام در اینجا جوش و خروش راه انداختند که نظیر آن هیچوقت قبلا دیده نشده بود. صلیب‌ها توزیع شده و بوسیله وعاظ و مبلغین سیار از آنجمله پترهرمت مطالب نطق مذهبی اربن بجاهای دور و دراز منتشر شده و بالاخره دنیای مسیحیت به هیجان آمده برای جنگ صلیبی مهیا و آماده گردید.

Urban-(۱)

(۲)- مراد ترکان سلجوقی هستند که در اینجا اشتباها ایرانی خوانده شده.

(مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰

شکست سپاه اولی بدست سلجوقیان

دستجات اولیه قشون که از هر تجربه و نظم و ترتیبی عاری بودند از اروپا حرکت کرده و بطرف مقصد پیش رفتند. ولی آنها چنانکه انتظاری غیر از این نبود دست بقتل عام یهود گشوده و بطور عموم بنای دستبرد و غارت و تاراج را گذاردند تا آنکه جماعت کمی از آنها وارد قسطنطنیه گردیدند. الکسیوز «۱» امپراطوز به آنها نصیحت داد که صبر کنند تا قشون منظم از پشت سر برسد، لیکن در خلال احوال او از حرکات وحشیانه و تعدیات آنها وحشت کرده ناچار وسایل حرکت آنها را بطرف آسیا فراهم آورده و بالاخره آنها را روانه داشت.

در میان مجاهدین صلیبی دسته ژرمنی بطرف بقیه واقع در دریای مرمره تاخت و تاز بردند، لیکن بدست قلیچ ارسلان داود امیر سلجوقی روم محاصره و دستگیر گردیدند و امیر نامبرده بسپاه عمده ولی غیر منظم صلیبی نیز حمله برده بغیر از

معدودی که بداخل قلعه‌ای پناهنده شده و بواسطه سپاهی که از قسطنطنیه اعزام شده بود نجات یافتند بقیه را تار و مار ساخت.

تصرف نیقیه و انطاکیه بدست صلیبیان

مجاهدت و پیکارهای صلیبیان بعد از این بیشتر دارای نظم و ترتیب و از روی اصول و آئین نظام بوده است، صاحبان رتبه عالی و مقام بلندتری از قبیل «۲» ریموند تولوزی و دوک رابرت نرمندی در آن شرکت داشتند. آنها دریای مدیترانه را که در دست مسلمانان بود گذاشتند و هر کدام از راهی روانه شده و بالاخره در خارج دیوارهای قسطنطنیه بهم ملحق گردیدند، داخل آسیای صغیر شده و پیش قراول سپاه به نیسه حمله برده ولی در مقابل، مورد هجوم قلیچ ارسلان واقع شد که وی احتمال دارد بانتظار اینکه مواجه با جمعیت انبوه دیگری خواهد شد چندان اهمیتی بآن‌ها نداد، لیکن این صلیبیان قوایی بکلی متبائن و غیر قابل مقایسه با پیش بودند، چنانکه در همان میدان اول فاتح درآمدند. نیسه در آخر به الکسیوز تسلیم گردید و لشگریان صلیبی از قلب آسیای صغیر

(۱)-Alexius.

(۲)- Remond of Toulouse

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱

متوجه سوریه شدند، اما این راه راهی نبود که آرتش بتواند از آن سالما عبور کند چنانکه در دوری لیوم دو یا سه منزلی جنوب شرقی نیسه مورد حمله‌ای سخت واقع شده و به صعوبت توانستند از چنگ دشمن خلاص شوند. آسیای صغیر از وحشیان ترک یکسره ویران شده و صلیبیان از بی آبی و کمی خواربار فوق العاده در مرارت و رنج بوده و با مشکلات زیاد توانستند خودشان را بشام برسانند. آنها در اکتبر ۱۰۹۷ انطاکیه را محاصره نمودند و پس از بخت آزمائیهای خیلی زیاد و تحمل خسارات و مصائب فوق-العاده آنرا بتصرف درآوردند.

حمله به بیت المقدس ۴۹۲ هجری (۱۰۹۹)

برای جلب توجه خوانندگان تذکر این مطالب را لازم میدانیم که مجاهدین صلیبی قبلا با خلیفه فاطمی که سفیرش را در عوض باردوی انطاکیه فرستاده بود وارد در عقد قراردادی شده بودند و بقرار معلوم او فقط سیصد نفر زوار آنهم بدون سلاح را که اجازه میداد داخل شده قبر مقدس را زیارت یا پرستش کنند از دادن هر نوع اجازه و امتیازی ابا و استنکاف داشت.

ولی صلیبیان آنرا بطور تحقیر و استهزاء کرده و در ۴۹۲ هجری (۱۰۹۹) بیت المقدس مورد هجوم و حمله ناگهانی قرار گرفت. نصاری که سینه آنها مملو از تعصب و عناد اسفناک مذهبی بود و اینک مجال یافته دست بقتل عام یهود و

مسلمانان گشودند و هزارها نفوس را از دم شمشیر گذرانیدند. اخبار تصرف این شهر که مسلمانان از دو نظر یکی آنکه محل معراج پیغمبر بوده و دیگر اینکه مسجد عمر در آنجا واقع است مقدس می‌شمرند ب بغداد رسید و بعد هم جماعت زیادی از فراریان وارد آنجا شده و با غریو و غوغا مردم را بجنگ با کفار تحریص نمودند، ولی سلجوقیان همانطور که در فوق معلوم داشتیم بجان یکدیگر افتاده و باهم بز دو خورد مشغول بودند و بجای اینکه باهم اتحاد کنند مسجد اعظم آنجا مورد حمله واقع شده و بدین جهت نه سلجوقیان و نه فاطمیان هیچ کدام در این باب اقدامی نکردند و صلیبیان بحال خود گذارده شدند که به نظم و آرامش متصرفات خود پردازند. بدین طریق جنگ اول صلیبی در یک هاله افتخاری پایان رسید و مسجل داشت که ملت پراکنده مسیحی روح تجمعی بخود گرفته دارد تجدید حیات میکند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲

چنانکه بیزلی مینویسد: «جنگهای صلیبی سرچشمه این حیات جدید میباشد، گرچه در پاره‌ای از مقاصد عاجلی که داشت شکست خورده ولی در برانگیختن حس میهن پرستی و حرارت و غیرت مذهبی عملی یا مبادرت بکارهای مهم بی انتها که بوسیله آنها دنیای غرب در آخر نائل با کتشافات، فتوحات، استعمار و بالاخره پیدا کردن روابط تجارته با بهترین نقاط دنیا گردید موفق و کامیاب بوده است.»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳

سکه آلپ ارسلان

فصل پنجاه و سوم انحلال امپراطوری سلجوقیان

ایشان باد را می پرستیدند، در صحرا و بیابان بسر میبردند، محروم از نان و مشروب بوده و بگوشت خام تغذی میکردند و نیز از بینی محروم بودند و فقط از دو سوراخ کوچکی تنفس مینمودند.

(رابی بنجمن تیودله)

سلطان سنجر در اوج شهرت

باید دانست که معروفیت سنجر در تاریخ تنها مبنی بر قدرت و فتح و پیروزی او نیست که آن بجائی رسید که گمان مغلوبیت در وی برده نمیشد، بلکه بجهت سقوط غم‌انگیز ناگهانی او نیز میباشد که آن ملازم با سقوط سلسله وی بوده است. بنا بگفته مورخین محلی در ظرف مدت چهلسال سلطنت او در خراسان نوزده فتح نصیب وی گردید. پس از شکست برادر زاده اش او کارش بالا گرفته و در ردیف یکی از سلاطین بزرگ سلجوقی قرار گرفت، فتوحاتش را ادامه داد در ۵۲۴ هجری (۱۱۳۰) برای سرکوبی احمد خان که از دادن خراج سرپیچی مینمود حمله بماوراء النهر برد، سمرقند را محاصره نموده و یاغی نامبرده را اسیر گرفت، لیکن دوباره او را بحکومتی که داشت برقرار کرد. شش سال بعد بهرام شاه از سلسله غزنوی پرچم خودسری برافراشت، اما بزودی سرکوبی شد و قبول اطاعت نمود. در ۵۳۵ هجری

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴

(۱۱۴۰) سمرقند دوباره سر بطغیان برداشت و سنجر پس از شش ماه محاصره آنرا به تصرف درآورده و نسبت باهالی بطور فوق العاده و غیر معمول آنزمان رحم و شفقت بروز داد.

لشگرکشی‌ها و جنگهای او در شمال بر ضد امیر خوارزم یا خیوه که سربلند کرده بود آن امارت و سلطنت را بجای خود نشانیده جرئت و جسارتی در وی باقی نگذاشت.

محمد ابراهیم در تاریخ خود مینویسد: سنجر که بخیال گرفتن کرمان افتاده بود به مأمور سیاسی ارسلانشاه اظهار داشت که او شنیده در کرمان بلوکی است که در آنجا گل نرگس زیاد میروید. مأمور مزبور در جواب گفت آری ای پادشاه ولی خارهای تیز هم در آنجا وجود دارد. اینکه سنجر بآن ایالت حمله برده باشد چیزی نوشته نشده است و خود مورخ نامبرده صریحا مینویسد که این سلجوقی بزرگ بیان فوق را اعلان خطر دانسته و چنین پنداشت که اگر به آنجا دست‌درازی کند مورد ضدیت و مخالفت سخت واقع خواهد شد، ولی با وصف احوال شعبه سلجوقی کرمان تفوق او را اعتراف داشته است.

شرحی راجع به اساسن‌ها یا ملاحده اسمعیلی

راجع به برخاستن قوه محنت‌بار اساسن‌ها یا ملاحده اسمعیلی ما در فصل پیش شرحی مذکور داشته‌ایم و باید دانست که دوام آنها با وجود این همه جنایات و شکار اشخاص خیلی زیاد خود ثابت میکند که وضع سلطنت سلجوقی رضایت‌بخش نبوده است، در دوره سلطنت برکیارق این جماعت موقع خود را محکم و استوار ساختند. این سلطان متهم بود که متمایل باصول مذهب اسمعیلی است و شاید برای برائت و بیزاری از این طریقه و اثبات تدین و ایمان خود بوده که حکم کرد که این فرقه را قتل‌عام کنند که بسیاری هم به عنوان کیفر و قصاص بوده است و نیز ایران‌شاه امیر سلجوقی کرمان که در بالا گفته شد متهم بود که از پیروان این فرقه است. چیزیکه زیاده از همه غم‌انگیز و ملال‌آور است همانا تولید بیم و هراس جانی است. چه کلیه صاحبان جاه و مقام خاصه امر او سلاطین دائما از جان خود خائف و هراسان بوده‌اند و تخم سوء اعتماد و بدگمانی شدید در میان تمامی طبقات پاشیده شده و هرکس برای جاننش از دیگری مظنون و در ترس و بیم بسر میبرده است و عجب در این است که گرفتاری و دستگیری هریک از فدائیان و آدم‌کشان هم هیچوقت نیروی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵

آنها را برای سوء قصد و قتل خاتمه نمیداد. برای شاهد مثال میگوئیم که بعد از قتل فخر الملک پسر نظام الملک شخص فدائی متهم را گرفته بامر سلطان سنجر استنطاق کردند او در جواب چندین تن از افسران عالی رتبه دربار را متهم نمود که هر چند احتمال داشت بی تقصیر باشند ولی بالتلیجه همه آنها را بقتل رسانیدند.

یکی از موارد موحش و هیبت‌ناک این رویه و طریقه فجیع آنها همانا قضیه ابن - عطاش است که هزاران نفر را در اصفهان داخل اینفرقه نموده است و شرح آن بر سیل اجمال این است که در آن ایام پرمالال هرروز عده‌ای از مردم

بطریق غیرقابل وصف و با خوف و هراسی که غالب بوده گم و ناپدید می‌شدند و کسی از راز آن باخبر نبود، تا یک روز بتوسط یک زن گدائی این راز مکشوف گردید. توضیح اینکه آن زن هنگام عبور از یک خانه‌ای ناله‌های سوزناکی از درون خانه شنید بشبه افتاد که جنایتی دارد واقع می‌شود. در این هنگام جنایت کاران خواستند او را داخل خانه کنند امتناع نموده دفعه فریاد کرد و بر اثر آن مردم ازدحام نمودند و درب خانه را شکسته داخل گردیدند. منظره بس هولناکی بنظر آنها رسیده چهارصد الی پانصد نفر اشخاص بدبخت را دیدند که دستگیر کرده و بیشترشان را بدار آویخته‌اند و بعضیها هنوز زنده میباشند. آنها این عده مردم را بدست یکنفر کوری شکار کرده بودند که کارش این بود سر کوچه همانخانه میایستاد و صدا میزد خدا رحمت کند کسی را که دست مرا که کور و بینوا هستم گرفته بخانه‌ام که در همان کوچه واقع است برساند. خلاصه صاحب‌خانه و همدستانش را گرفته بسزای خودشان رسانیدند و بعد این عطاش را در اصفهان گردانیده سپس بدارش آویختند و برای اینکه بر شکنجه و عذابش بیفزایند روی دار تیربارانش کردند و حقیقت این است که اگر معجزات سخت و عقوبت‌های شدید روا باشد که نسبت به یک نفر مجرم بعمل آید بدون تأمل باید گفت که این عطاش از همه جهت استحقاق آنرا داشته است. با اینحال بواسطه فوت سلطان محمد در ۱۱۱۸ میلادی این ملاحظه گمراه بیخ کن نشده برعکس قلاع و مستحکاماتی در سوریه و در هر یک از مراکز و نقاط ایران بتصرف درآوردند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶

نقل میکنند که سلطان سنجر بقصد تسخیر قلعه الموت حرکت کرده و چند منزل هم طی نمود که یک روز صبح از خواب برخاسته خنجری را دید کنار بسترش بزمین فرو برده‌اند و نگاه کرد مکتوبی هم بدینمضمون بآن ضمیمه شده است که «ای سلطان سنجر برحذر باش و اگر این نبود که در تو خصائل نیکو وجود دارد همان دستی که این خنجر را بزمین سخت فروبرده است البته برای وی آسانتر بود که آنرا بسینه نرم تو فروبرد» معلوم است این تهدید نتیجه‌ای که مطلوب بود بخشیده و سلطان در عزیمت خود بکلی منصرف گردید.

سلسله غوری ۵۴۳-۶۱۲ هجری (۱۱۴۸-۱۲۱۵)

اینک میرویم در اطراف سلسله غوری که در جبال بین هرات و غزنه تأسیس سلطنت نمودند شرحی بطور اختصار مذکور میداریم.

محمود ولایت غور را بتصرف درآورده و از آن به بعد امرای آنجا تحت سلاطین غزنه حکمرانی مینمودند و آنها با غزنویان مخالفت و مزاجت میکردند تا اتفاق افتاد بهرام شاه سلطان غزنه یکی از اعضاء خاندان غوری را بقتل رسانید. اینجا غوریان در صدد انتقام برآمده در ۵۴۳ ه (۱۱۴۸) غزنه را گرفته و بهرام شاه اخراج گردید. هرچند این پادشاه دوباره پایتخت خودش را بدسیسه بدست آورد و با سیف الدین برادر امیر با نهایت بیرحمی و نیز بی‌احترامی و هتاک‌های رفتار نمود، چه امر کرد او را در تمام شهر گردانیده و سپس بدار آویختند. شش سال بعد از این مقدمه علاء الدین امیر غوری از این رفتار فجیع کاملاً انتقام گرفته و بلقب هولناک «جهان‌سوز» ملقب گردید.

او از اینجا لقب مزبور را دارا شد که تمام کاخهای مجلل و عالی و زیبایی محمود و جانشینان او را با کمال قساوت منهدم و ویران نمود و با خاک همه را یکسان کرد و با وجود این چکامه‌ها و اشعاری که در توصیف این ابنیه و عمارات باشکوه گفته شده بود همه را با طلا خرید و در کتابخانه خویش ضبط کرد.

علاء الدین بعد از این بدست سلطان سنجر زندانی گردید و او که در سال ۵۵۶ هـ (۱۱۶۱) فوت کرد غزها به افغانستان هجوم برده و آنجا را بباد غارت دادند و حکمرانان غوری و غزنوی هر دو تا مدتی از انظار غایب بودند. هر چند غوریان دوباره

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷

قوت گرفته تا مدتی خراسان را در تصرف داشتند. ما با شما در اینباب باز صحبت خواهیم داشت.

طلوع شاهان خوارزم

جد بزرگ شاهان خوارزم انوشنگین یکی از پیاله‌داران محبوب ملک‌شاه بود که از او در باب جلوس سلطان نامبرده اسم برده شد.

جانشین انوشنگین قطب الدین محمد بود، نامبرده مواجه با حمله قراختائیان گردید، هر چند سپاه عظیمی بمقابلی آنان فرستاد ولی در آخر شکست خورده و ناچار به قبول خراج گردید. قطب الدین در سال ۴۹۰ هـ (۱۰۹۷) درگذشت پسرش آتسز مدتی در دربار سنجر می‌سالار بود، لیکن در ۵۳۳ هـ (۱۱۳۸) از سنجر اجازه خواسته به خیوه رفت و در آنجا بلافاصله پرچم خودسری برافراشت. اگر چه سنجر او را شکست داده و فراری ساخت اما طولی نکشید که دوباره بخیه برگشت و مقام حکمرانی خود را بدست آورد.

سلسله قراختائی

بانی سلسله قراختائی ترکستان چین یکنفر امیر حادثه‌جوی موسوم به یلوی تاشی «۱» از خویشان نزدیک امپراطور ختا بود.

تاشی امپراطور ختای را در محاربه با نوچین «۲» ها که سلسله‌ای روی خرابه‌های امپراطوری ختا تأسیس کرده بوده کمک نمود ولی این مرد (تاشی) چون دید که موقعیت امپراطور وخیم و بالاخره رو بزوال میرود ناچار خود در سال ۱۱۲۳ میلادی بطلب بخت و اقبال روانه طرف شمال غربی شانسی گردید و در آنجا بواسطه نسب عالی که داشت مردم از هر طبقه تحت لوای وی جمع شدند و او با سپاه زیادی به ترکستان چین حمله کرده و آنجا را بتصرف درآورد و یک حکومت بودائی در حوزه رود تارم تأسیس کرد، سپس به خوارزم حمله‌ور شده و چنانکه در سابق گفته شد سالی سی هزار سکه طلا در آنجا خراج تعیین نموده و دو سال بعد او دامنه حکومتش را تا حوالی سبیری رسانید و لقب گورخانی (آقای جهان) اختیار کرد و آن فاتح بزرگ در ۱۱۳۶ م درگذشت و این موقعی اتفاق افتاد که مشغول تهیه مقدمات حمله به نوچین‌ها بود. جانشینان اولیه گور خان صغیر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸

و نیابت سلطنت آنها بعهده اناث خویشاوندشان بوده است ولی با وجود این تا چندین نسل این طایفه تفوق و تسلط نظامی و جنگی خود را بر حکومت آسیای مرکزی نگاهداشتند.

شکست سنجر از قراختائیان ۵۲۶ هجری (۱۱۴۱)

آتسز یک شخص با استعداد و دارای همه نوع وسایل بود و البته باینقدر که سلطنت خود را پس از اخراجش بدست سنجر دوباره بدست آرد اکتفا نمیکرد بلکه توانست در صدد انتقام و کینه جوئی برآمده قراختائی را تحریک و حاضر کند که به خاک ولینعمت او حمله نماید.

جنگ سخت و خونین ما بین سنجر و قراختائیان در دره ضرغام (در قسمت ماوراء سیحون) در گرفت و سنجر که تاکنون همه جا با فتح و ظفر قرین بود برای اولین بار شکست خورد.

در این شکست که بطوریکه معتقدند یکی از بزرگترین و هولناک ترین شکست مسلمانان در آسیای مرکزی می باشد. تلفات سلجوقیان یکصد هزار نفر بوده است و نتیجه این شد که قراختائیان مرو و نیشابور را یک چند اشغال کرده و آتسز بعنوان یکنفر فرمانروای مستقل بخیه برگشت. دو سال بعد سنجر قدرتی پیدا کرده به خیه حمله برد ولی موفقیتی چندان نصیب او نشده و صلح نمود. آتسز در حدود یک سال قبل از سنجر دشمن بزرگ خود در گذشت و یک امپراطوری وسیعی به پسرش وا گذاشت که در طرف مشرق تا جند بالای سیحون امتداد داشته است. آخرین فتح سنجر شکست و آسیر گرفتن جهانسوز غوری بوده است که بخراسان حمله کرده بود.

اسارت سنجر بدست غزها ۵۴۸ هجری (۱۱۵۳)

ما اینرا سابقا در یکمورد بمناسبت تذکر داده ایم که یکی از علل عمده سقوط و بر افتادن سلسله های بزرگ در حرکت و مهاجرت های عشائر صحرائشین یافت میشود که در فرار از یک دشمن قوی و زبردست و بدست آوردن اراضی سرسبز یا علفچر در ملک بیگانه برای سکونت خود مایوسانه و تا آخرین لحظه حیات جنگیده اند. قراختائیان پس از تأسیس سلطنت باهالی مقیم و متوطن آزاری نرسانند برعکس ترکان غز را که چادر نشین بودند از علفچر های خودشان راندند و غزها از رود سیحون گذشته سنجر بانها اجازه داد تا در حوالی دره بلخ اقامت نمایند و بر تمام طایفه غز که چهل هزار خانوار میشدند سالی چهل هزار

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹

گوسفند مقرر شد برسم خراج بدهند و آنها هم قبول کردند، لیکن بر سر تعیین جنس گوسفند اختلاف و نزاع برخاسته که فرماندار بلخ آنچه کرد نتوانست غائله را رفع کند و سنجر چون از این قضیه باخبر شد خود در سال ۵۴۸ هجری (۱۱۵۳) با یکصد هزار سرباز بقصد سرکوبی غزها روانه گردید. غزها اول مرعوب شده سر تسلیم فرود آوردند و حتی حاضر شدند که غرامت و جریمه سنگینی هم بدهند ولی سنجر پیشنهادات و تعهدات ایشان را رد کرده و آنها هم (روی اضطرار و ناچاری) دست از جان شسته مبادرت بجنگ نمودند و در این پیکار که یک پیکار مایوسانه‌ای بود فاتح درآمده سنجر را زنده اسیر گرفتند.

قتل و غارت یا شقاوت و بیرحمی غزها

غزها از این فتوحی که نصیب آنها شده بود مست باده غرور شده بمر و شاهجهان حمله بردند و تمام ذخائر و خزائن و اموالی را که سلجوقیها اندوخته بودند به یغما بردند، ایشان بغارت و تاراجی که میکردند اکتفا ننموده دست باذیت و شکنجه و آزار اهالی بدبخت گشودند، رسمشان برای شکنجه اسرا اغلب بر این بود که دهان آنها را از خاک و گل پر کرده و با چوب آنها را در حلقشان فرومیردند و این معجون سیاه و کثیف معروف به «قهوه غز» بوده است.

بهر حال از مروانها به نیشابور تاختند و در انجا بقدری کشتار کردند که اجساد کشتگان در زیر خون دیده نمیشدند. جنایات و عملیات سبعانه و وحشیانه آنها را انوری بطور خلاصه بنظم درآورده که ویلیام کرک «۱» در ۱۷۸۵ م آنها را ترجمه کرده که قسمتی از آن این است:

از سمرقند اگر بگذری ای باد سحر	نامه اهل خراسان به بر خاقان بر
قصه اهل خراسان بشنو از سر لطف	چون شنیدی ز سر رحم در ایشان بنگر
این دل افکار جگر سوختگان میگویند	کای دل دولت و دین را ز تو شادی و ظفر
خبرت هست کز این زیروزیر شوم غزان	نیست یکتن ز خراسان که نشد زیروزیر
شاد الابد مرک نیابی مردم	بکر جز در شکم مام نیابی دختر
بر مسلمانان زان شکل کنند استخفاف	که مسلمان نکند صد یک آن با کافر
رحم کن رحم بر آنها که نیابند نمد	از پس آنکه بهر اطلسشان بود بطر

(۱) William Kirk Patriek-

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰

غارت و خرابی غزها در کرمان

در کرمان نیز توحش زیادی بروز داده و خرابی بسیار کردند. بدوا اطراف شهرستان کرمان را بسرعت غارت کرده و سپس شهرهای آباد جیرفت و نرماشیر را بکلی ویران نمودند. در سال ۵۸۱ هجری (۱۱۸۵) ملک دینار از خراسان وارد شده و بغزها پیوست و بکمک آنان ایالت کرمان را مسخر ساخت و چند سال بعد از این ملک دینار به جزیره هرمز رفت و از حاکم آنجا مبلغی پول و چندین رأس اسب گرفت، از آنجا نیز به جزیره قیس رفته و مبالغی از آنجا دریافت داشت. قیس آنوقت مرکز بزرگ تجارتهی شمرده شده و بنیامین از تودیلا «۱» چند سال قبل از این آن شهر را دیده بود.

بعد از مرگ ملک دینار شبانکاره به غزهای کرمان حمله برده و به آنها ضربتهای سخت زدند تا اینکه اتابک سعد بن زنگی آنانرا مغلوب و نابود ساخت.

استخلاص و مرگ سلطان سنجر ۵۵۲ هجری (۱۱۵۷)

سنجر مدت چهار سال در حبس غزها بود، در این مدت غزها با او با کمال احترام رفتار میکردند، ولی درعین حال کاملا مراقب او بودند که فرار نکند، معروف است که غزها سنجر را روزها بر تخت مینشانند و شبها او را در قفس آهنین میکردند بالاخره سلطان سنجر در یک موقع که غزها بشکار رفته و او را هم با خود برده بودند تدبیر کرده هنگام اشتغال بشکار گریخت، ولی چون بشهرستان مرو رسید ویرانی شهر و اوضاع آشفته و خراب آنجا را دید چنان متأثر و دل شکسته گردید که دیگر از حیاتش بیزار شده و بالاخره در هفتاد و سه سالگی درگذشت. سنجر را در مقبره بزرگی که خود در موقع حیات ساخته بود دفن کردند و مقبره مزبور اکنون نیمه ویرانه است و نگارنده انرا دیده است. راستی وقتی که آن از نظرم گذشت روحم را فشار داد، چه آخرین پادشاه مقتدر سلجوقی بیاد آمد که در پایان یک سلطنت با عظمت و جلال مدتها بی خانمان و در حال اسارت و بدبختی بوده است.

خصال سنجر

مورخین عموما سنجر را پادشاهی دلاور و دادگستر و مقتدر و بالاخره مهربان و جوانمرد میدانند. عامه مردم تا ایندرجه او را دوست میداشتند که تا یکسال بعد از مرگش در مساجد و منابر اسم او را در خطبه

Benjamin of Tudela-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱

مقبره سلطان سنجر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲

ذکر مینمودند و این در حقیقت یک تشریف بی سابقه بوده است. بهترین نمونه صفات سلطان سنجر طرز رفتار او با رشید الدین و طواط است، توضیح اینکه سنجر وقتی که آتسز را در قلعه هزار اسپ محاصره کرده بود به انوری امر کرد ایاتی

که موجب هراس و تشویش خاطر دشمن باشد بگوید، بعد آنرا بدنباله تیری نوشته بداخل قلعه انداختند و آن ابیات این است.

وز دولت و اقبال جهان کسب تراست

«ایشاه همه ملک زمین حسب تراست

فردا خوارزم و صد هزار اسپ تراست

امروز بیک حمله هزار اسپ بگیر

ولی وطواط که در خدمت آتسز بود چنین گفت:

اعدای ترا ز غصه خون باید خورد

شاهها که بجامت می صافی است نه درد

یک خر ز هزار اسب نتواند برد

گر خصم تو ایشاه بود رستم گرد

سنجر از این جواب که زخم نیشی باو بود در غضب شد و فرمان داد تا وطواط را دستگیر کنند، وقتیکه او را گرفته بحضور آوردند امر شد او را هفت پاره کنند، چنانچه این امریه بموقع اجرا میرسید شاید لکه‌ای بجوانمردی او وارد میشد، ولی اینجا یکی از ندیمان شفاعت از وطواط کرده و گفت شهریارا وطواط مرغی است کوچک و خرد و نمیشود او را هفت پاره کرد پس خوب است او را بدو نیم سازند. سنجر از این حرف خندید و از تقصیر شاعر در گذشت.

تجدید حیات خلافت

خلافت خلفای عباسی در دوره اقتدار و عظمت پادشاهان سلجوقی جز اسم چیزی نبوده است. تا آنکه المسترشد بروی کار آمده وی در دوره خلافت هیفده ساله‌اش چون سلاجقه گرفتار جنگهای داخلی بودند از موقع استفاده کرده به تحکیم مبانی خلافت و استقلال آن پرداخت ۵۱۲ ه (۱۱۸۰ م). المسترشد تا اندازه‌ای بمقصودش نائل آمده ولی طولی نکشید که گرفتار حمله زنگی «۱» گردید که دشمن زبردست صلیبیان بشمار می‌آمد، او تسلیم شده و در آخر بقتل رسید و باید دانست که رشید پسر و جانشین او هم همین سرنوشت را پیدا نمود، لیکن در زمان مکتفی بالله استقلال خلافت پیاپی رسید

Zengi-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳

که جالب توجه بوده است. ناصر که در ۵۷۵ ه (۱۱۸۰) بر سریر خلافت نشست با تکش خوارزمشاه قرارداد بست و او را بر علیه طغرل حکمران سلجوقی عراق برانگیخت. او در این جنگ فاتح درآمد و طغرل را کشته سرش را برید به بغداد فرستاد. تکش که چند ولایت از ملک ایران را گرفته تسلیم خلیفه کرده بود در عوض از طرف خلیفه بلقب سلطان مطلق شرق مفتخر گردید، اما این اتحاد هم دوامی نکرد و چون علا الدین محمد در صدد خلع خلیفه برآمد نامبرده نیز از

چنگیز خان که فرسنگ‌ها دور بود استمداد نمود، آری این رئیس اسلام را معتقدند که وحشیهای تاتار را دعوت کرده و وا داشت که به ممالک اسلامی حمله‌ور شوند.

دوره عظمت و اقتدار خوارزمشاهیان

مرگ سلطان سنجر مقدمه انحلال و تجزیه قلمرو و ممالک متصرفی او بوده است. پس از مرگ آتسز ایل ارسلان پسرش در حیوه بر تخت نشست ولی او نیز مانند پدر در سال ۵۶۸ هجری (۱۱۷۲) بدست قراختائیان مغلوب شد. ایل ارسلان سال بعد مرد و بین دو پسرش تکش و سلطان شاه محمود بر سر جانشینی جنگ و نزاع در گرفت، مؤید حاکم نیشابور بکمک شاه محمود برخاست، ولی تکش او را مغلوب نمود و شاه محمود بنزد شاهان غور پناهنده شد و مؤید اسیر گردید و تکش فرمان داد تا او را دوباره کردند. در سال ۵۸۸ هجری (۱۱۹۲) تکش مامور قراختائیان را که برای وصول خراج آمده بود کشت و این مسئله بهانه بدست گور خان داده تا به حمایت از سلطان شاه محمود به تکش حمله نماید، تکش حيله بکار برد و آب سیحون را در مقابل سیل دشمن رها کرد و حمله گور خان به نتیجه نرسید، هرچند سلطان شاه در یک حمله به سرخس باو کمک داده شد و آنجا را بتصرف در آورد، بالتبجیه غزها از اینجا رانده شده بکرمان هجوم آوردند سلطان شاه بقیه عمر را در نیشابور سلطنت کرد و در سال ۵۸۹ هجری (۱۱۹۲) درگذشت. تکش چون از شر سلطان شاه محمود آسوده شد. در سال ۵۹۰ هجری (۱۱۹۴) طغرل سوم آخرین پادشاه سلجوقی را مغلوب ساخته و قسمت عمده خاک غرب ایران را ضمیمه قلمرو خود ساخت.

در سال ۵۹۶ هجری (۱۲۰۰) علاء الدین محمد که حالات او شبیه بحالات سنجر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴

میباشد بسطت رسید. این مرد از هر طرف به بسط حکومت خود پرداخت و طولی نکشید که حدود ممالک او از یکطرف به بلخ و از طرف دیگر به کرمان منتهی گردید.

علاء الدین تا اینحد کارش بالا گرفته بود که پنداشت میتواند آنوقت با اربابان بزرگ قراختائی خود دست و پنجه نرم کند، بالاخره قتل یکنفر مأمور وصول خراج باعث تولید نزاع و دعوت بچنگ شده و او بخاک قراختائی گور خان حمله برد ولی در همان وهله اول شکستی سخت خورد. هرچند در سال بعد بهمدستی عثمان حکمران سمرقند بواسطه غدر و خیانت گوجلوق که شرحش در فصل ۵۵ به تفصیل گذشت نصرت یافته افتخارات یا جاه و جلال از دست رفته را دوباره بدست آورده ولایات غربی قراختائیان را تواتست بتصرف در آورد. در ۶۰۷ هجری (۱۲۱۰) یکسال بعد از این فتح او سمرقند را گرفت و عثمان را که از در اطاعت در آمده ولی بعد سر بطغیان برداشته بود بقتل رسانید و سمرقند را به پایتخت برگزید.

اما باید دانست که کشور گشائیهای محمد تا اینجا ختم نمیشود، زیرا که او ولایات هندوستان سلسله غور را ضمیمه قلمرو خود ساخته و دو ولایت غور و غزنه را نیز متصرف شد. علاء الدین وقتی که غزنه را تصاحب نمود در آرشیو آنجا نامه‌هایی از خلیفه بدست آورد که در آنها سلاطین غوری را خلیفه باتحاد با قراختانیان بر علیه خوارزمشاه اغوا کرده بود.

محمد از این حس کینه‌جوئی خلیفه نسبت بخودش برآشفته در ۶۱۲ هجری (۱۲۱۶) شورائی در خیوه تشکیل داده و ناصر را باتهام اینکه جزو ملاحده اسمعیلی و برضد اسلام است از خلافت خلع نموده و یکی از فرزندان علی (ع) را بخلافت منصوب داشت و به پشت گرمی مدارک و دست‌آویزهای مشروع و قانونی بطرف ایران پیش رفت و سعد اتابک فارس را دستگیر کرده و اتابک آذربایجان را هم منهزم و متواری ساخت. خلیفه سفیری نزد علاء الدین فرستاد و او سفیر را تحقیر نموده از همدان عازم بغداد بود که آن اینوقت کاملاً تحت تسلط و اختیار وی بود که آنچه میخواست میتواند درباره آن بموقع اجرا بگذارد، از قضا برف فوق‌العاده‌ای بارید و هوا بشدت سرد شد ناچار از

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵

عزیمی که داشت منصرف گردید و دارالخلافة از حمله او مصون ماند

اتابکان

ما در ضمن صحبت از سلسله‌های متعددی که در ایندوره حکمرانی کرده‌اند لازم میدانیم سلسله اتابکان را نیز ذکر کنیم. اتابک اصلاً بمعنای «الله» است و سلسله مزبور اساساً از نسل غلامانی بوده‌اند که ابتدا سمت الله‌گی داشته و بعداً نفوذ و اقتداری پیدا کرده و علم استقلال برافراشته‌اند. اتابکان فارس نواده سلغر رئیس یکی از قبایل ترکمان میباشند که داخل خدمت طغرل بیک گردید.

از اعضاء این خاندان که در حقیقت بانی سلسله است سنقر است که در ۵۴۳ ه (۱۱۴۸) فارس را گرفت و در مقابل سلاجقه استقلال خود را اعلام داشت. وی پادشاهی بود عالیقدر و بشیر از علاقه مفرطی داشت. بعد از سنقر دو اتابک دیگر بسطنت و حکمرانی رسیده ولی از آنها چیز قابلی در دست نیست، لذا ما قلم را بذکر اتابک سعد معطوف میداریم. او حمله بطائفه غز برده و کرمان را در ۶۰۰ هجری (۱۲۰۴) ضمیمه نمود.

کمی بعد از این واقعه سپاهی از خیوه باین ولایت ستمزده حمله برده و شهر را محاصره کرد ولی بی‌نتیجه، آخر الامر شرایط و قراردادی بسته شده و خیوه‌ای‌ها مستقر گردیدند. سعد باصفهان نیز حمله موفقیت‌آمیز برد. او در نزدیکی ری مواجه با لشکر علاء الدین شده و خراجگذار وی گردید و این هنگامی بود که شاه خوارزم بطرف بغداد پیش میرفت این اتابک فقط با هفتصد سوار حمله برده و سپاه عظیم خیوه را شکست داد، ولی در حین نبرد از اسب در غلطیده و بدست دشمن اسیر گردید. او برای این حرکت جنون‌آمیزش عذری که آورد گفت این سپاه را نمی‌شناخت که سپاه خیوه است. عاقبت قرار بر صلح شده و حاضر گردید خراجی سالیانه به پادشاه خوارزم بدهد، بعلاوه دخترش را هم به نکاح جلال الدین که ولیعهد بود درآورد. علاء الدین نیز اتابک را با عزت و احترام مرخص نمود.

سعد در ۶۲۳ هجری (۱۲۲۶) درگذشت و ابو بکر بجای وی نشست. شهرت و معروفیت این امیر بیشتر از اینجاست که حامی شیخ سعدی و ممدوح او بوده است و شیخ تخلص خود را از نام سعدیدر ابو بکر گرفته است. ابو بکر خود را بعقل و تدبیر معرفی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶

نموده با مغولان از در اطاعت درآمده و از این حسن سیاست خاندانش را محفوظ داشته و فارس را از بلا و مصائبی که بسائر بلاد ایران رسید نجات بخشید. این اتابگان فارس در ایران دارای اقتدارات زیاد بودند و دسته‌ای هم از اتابگان در آذربایجان از سال ۶۲۲-۵۳۱ هجری (۱۲۲۵-۱۱۳۶) حکومت کردند، ولی در خارج نام و شهرتی نداشته و حدود قلمروشان محدود به آذربایجان بوده است، بعلاوه سلسله دیگری از اتابگان در لرستان بواسطه قشونی که از فارس فرستاده شد تأسیس یافته و از ۵۴۳- تا ۷۴۰ هجری (۱۱۴۸-۱۳۲۹) حکومت داشته‌اند. یکی از همین اتابگان با مغولان قرارداد صلح بست آباقا خان (چنانکه در فصل ۵۷ ذکر خواهد شد) حیاتش را به یکی از این اتابکان مدیون بوده است.

پایان یک دوره با عظمت

کشف کردن خط فاصل صحیح در تاریخ یعنی تعیین پایان یک- دوره و آغاز دوره دیگر چنان نیست که همیشه سهل و آسان باشد.

لیکن حمله تاتار که سرتاسر آسیا را نیست و نابود کرد در اینخصوص واضح و روشن می‌باشد، چه آن آسیب و صدمه‌ای که بعالم اسلام وارد ساخت بدرجه‌ای بود که تمدن اسلام از آن تاریخ دیگر نتوانست قد علم کند. نه تنها این سیل مرگبار عده عظیمی از نفوس را بدیار عدم رهسپار ساخت بلکه منتهی به قتل عام و تاراج بغداد و اعدام خلیفه گردید که بعد از این هائله بساط خلافت که مرکز روحانی عالم اسلام شمرده میشد کلیتا برچیده شده و از بین رفت و این حادثه پایان امری را نشان می‌کند که آن یک دوره با ابهت و عظمتی بوده است:

راستی برای هر فردی که علاقمند بسعادت و صلاح ایران باشد چیزی از این جالب تر نیست که می‌بیند در این دوره یعنی دوره عباسی روح نبوغ ایرانی برتری خود را در همه امور نشان داده. صنایع و فنون ایام صلح و آرامش چگونه بدرجه کمال رسیده و بالاخره تفوق ایرانی ثابت و برقرار گردیده بعد از چندی سلسله‌هائی از خود ایران شروع بفرمانروائی نموده‌اند.

نسبت بوضع توده مردم ایندوره کمتر اطلاع در دست است ولی قدر مسلم اینکه بهبود و عدم بهبود اوضاع توده بسته بضعف یا قوت و عدل و دادگستری با ستمگری سلاطین

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷

و عمال آنها بوده است و بطور کلی میتوان گفت که همیشه ظلم و جور حکمفرما و مردم در فشار و زحمت بوده‌اند، چه در مشرق زمین تحت حکومت‌های آسیائی اساسا ظلم یک امر عادی شمرده میشود و در عین حال نباید از آن چنین نتیجه گرفت که توده مردم از این وضع ناراضی بوده‌اند. در بسیاری از موارد خاصه در آنمورد که دهات و بلوکات یا مشمولین مالیات شانه از زیر بار دادن مالیات خالی نموده و یا میتوانند از مالیات گذار یا مأمورین بازدید را تطمیع کرده رشوت بدهند میزان پرداختی مالیات از حد نصاب واقعی آن بطور فاحشی تنزل کرده پایین می‌آید و همیشه ایرانیان تحریکی را که از حادثه پرابهام جمع مالیات فراهم میشده دوست میداشته‌اند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸

مر اهل فضل و خرد را نه عام و نادانرا
ز حال من بحقیقت خبر مر ایشانرا
بمکر خویش خود اینست کار کیهانرا
که او وفا نکند هیچ عهد و پیمانرا

سلام کن ز من ای باد مر خراسانرا
خبر بیاور ازیشان بمن چو داده‌ای بو
بگوشان که جهان سرو من چو چنبر کرد
نگر که تان نکند غره عهد و پیمانش

مأخوذ از دیوان ناصر خسرو چاپ تبریز در موزه بریتانی

فصل پنجاه و چهارم ادبیات ایرانیان پیش از حمله مغول

پیدایش ادبیات مذهبی

نظر با اهمیت موضوع فوق ما بار دیگر توجه خوانندگان را بطرف آن معطوف داشته مینویسیم که با وجودیکه زبان عرب از بدو غلبه اسلام تا چندین پشت زبان علمی و ادبی ایران شمرده میشد قسمت مهم این ادبیات تراوش افکار فضیلتی ایران بوده است، تا سالها از اینمیان گذشت و ایران از هجوم عرب خلاصی یافت زبان اصلی وی بنای احراز مقام اولیه خود گذاشت، بعینه در چند قرن بعد از این در انگلستان که زبان ساکسون بجای فرانسه نورمان‌های غالب شروع به استعمال نموده و بتدریج بر آن تقدم یافت.

شرح نفوذ و استیلای زبان و ادبیات فارسی در آسیا بطور مبسوط خارج از گنجایش کتاب است. من در اسلامبول و ترکستان حتی پامیر که دوردست واقع شده است دیده‌ام که زبان فارسی را بخوبی میفهمند و مسلمانان هند و افغان مخصوصا آنرا در مدارس خودشان تحصیل میکنند و بالاخره نفوذ و وسعت دامنه زبان فارسی در خاور نزدیک و میانه بیش از نفوذی است که فرانسه در اروپا داشت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹

ظهور شعر و ادب فارسی را بعد از اسلام معتقدند که از زمان صفاریان آغاز گردید و آن باعث شده که این سلسله محبوبیتی بسزا پیدا کنند. دولت شاه در کتاب مشهورش در ضمن یک حکایت جالبی مینویسد که اول شعر فارسی از زبان پسر کوچک یعقوب لیث جاری شده است. گرچه ممکن است که آن افسانه باشد اما از اینجهت که نماینده عقاید ملی است قابل ملاحظه است. اینحرف که در دوره ساسانی چکامه و شعر وجود داشته قابل قبول بنظر میآید، چنانکه افسانه‌هایی هم از ترانه‌های زبان فارسی به بارید شاعر دربار خسرو پرویز نسبت میدهند، اما بطوریکه در فصل چهل و یکم گفته شد اثری از اشعار ایندوره در دست نیست بلکه قدیمترین نمونه ادبیات منظوم که امروز در دست ماست از هزار سال قبل یعنی از زمان حکمرانان نیمه مستقل شهرستانهای ایران میباشد.

باید دانست که زبان فارسی در طی مدت هزار سال مع التعجب خیلی کم معرض تحول و تغییر واقع شده است. شما در ادبیات انگلیسی ملاحظه کنید که هرکس نمیتواند چو سر و ادبیات آندوره را بخواند و از آن لذت به برد، چه الفاظ و محاورات زیادی است که کهنه و متروک شده امروز نامأنوس بنظر میآیند. لیکن در اینجا عکس آن بنظر میرسد، چه آنچه از ادبیات فارسی در دست مانده سیر تکامل خود را پیموده و بدرجه کمال رسیده است و گوئی ادبیات قدیم بیشتر در سادگی طبیعی و فهم آن نسبت به تراوشهای پر از تکلف و رنگ آمیزیهای مصنوعی دوره‌های بعدی که متدرجا میزان معمول زبان فارسی قلمداد شده بمراتب آسان‌تر میباشد. در انگلستان شاید ما ادبیات یا اشعار و تصنیف‌های قدیم را فقط در تماشاخانه‌ها بشنویم در صورتیکه در ایران عکس آن حکمفرماست. آری، ایران طبعاً شاعر و حتی چهارپاداران آنکشور هم اشعاری از گویندگان قدیم حفظ دارند چه رسد به طبقه روشن فکر و تحصیل کرده ایران.

یکی از نویسندگان بزرگی که پروفیسور ادوارد برون باو علاقه مخصوصی داشته نظامی عروضی سمرقندی است. این فاضل شرحی مدققانه در تعریف شعر و شاعری نوشته که آن بشرح زیر است «شاعری صنعتی است که شاعر بدان صنعت اتساق مقدمات موهمه کند و التیام قیاسات نتیجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ کند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰

و بزرگ را خرد نیکو را در لباس زشت و زشت را در حلیه نیکو جلوه دهد و با ایهام قوه غضبانی و شهوانی را برانگیزد تا بدان ایهام طبایع را انبساطی و انقباضی بود و امور عظام را در نظام عالم سبب گردد». آنچه بظاهر برمیآید نویسنده شهیر در اینجا علم بدیع را بجای شعر تعریف کرده است.

منظور نگارنده در این فصل البته بحث از دوره ادبیات کامل زبان فارسی در چند صفحه نبوده بلکه در اینجا ما تنها بذکر چند تن از بزرگترین نویسندگان و شعرای زبان فارسی خواهیم پرداخت و از بیان تفصیلی ادبیات این کشور باستانی که مطالعه آن کار عمری است درمیگذریم.

رودکی

نخستین شاعر بزرگ دوره ادبیات بعد از اسلام ایران رودکی است.

او در نیمه اول قرن دهم میزیست، معروف است وقتی امیر نصر سامانی از بخارا پایتخت خود به حوالی هرات اردو زده و مدتی در آنجا متوقف بود سران سپاه را دل برای بخارا تنگ شده از رود کی که همراه سلطان بود تقاضا کردند شعری بگویند که سلطان را به بخارا روانه سازد و او این قصیده را سرود:

بوی جوی مولیان آید همی	یاد یار مهربان آید همی
ریک آموی و درشتیهای او	زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون با همه پهناوری	خنک ما را تا میان آید همی
شاه سرو است و بخارا بوستان	سرو سوی بوستان آید همی
شاه ماه است و بخارا آسمان	ماه سوی آسمان آید همی

چون امیر نصر این اشعار را شنید بر اسب یکی از قراولان سوار شده با عجله و شتابی عازم پایتخت گردید که چکمه سفرش را نپوشیده بلکه آنرا بعد بین راه باو رسانیدند. راستی کمتر سرودی است که اینگونه اثر فوری داشته باشد.

البیرونی

چنانکه در فصل پنجاه و دو ذکر شده است کشور ایران در اواخر سده دهم میلادی در میان سلسله‌های مختلفی تقسیم شده که همگی سرپرست علم و ادب بوده خاصه از شعرا و سخن‌سرایان زیاد ترویج و تشویق مینمودند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱

و از میان آنها انجم فضل و هنری که زینت بخش دربار محمود بودند در رونق و شکوه از همه برتری داشته‌اند. محمود نه فقط صاحبان فضل و هنر را از همه جا جلب و تشویق مینمود بلکه به امرا و سلاطین ضعیف بمنظور دست آوردن ستارگان فضل و هنر آنان همه نوع اعمال نفوذ مینمود و ما در اینجا امیر خوارزم را برای شاهد مثال ذکر میکنیم که از او خواست البیرونی و ابن سینا را بدربار وی اعزام دارد، البیرونی این دعوت را قبول کرده بغزنه رفت، لیکن ابن سینا از آن استنکاف ورزید و بدربار قابوس و شمگیر پناهنده گردید.

محمود که گاهگاهی اطوار کودکانه از خود بروز میداد با ابو ریحان «۱» خوب رفتار نکرد ولی بهرحال اینمرد در همانجا اقامت گزید و پس از مرگ سرپرست خود شاهکار بزرگ دیگر خود را که «کتاب الهند» باشد منتشر ساخت و اما آثار الباقیه و او آنرا در سی سال قبل از این انتشار داده بود. البیرونی را میتوان گفت که علاوه بر تبحر و احاطه‌اش باقسام علوم دارای روح انتقاد نیز بوده و در استنتاج مسائل آنرا بکار برده است. نوشتجات این دانشمند شبیه و همانند یکنفر نویسنده متبحر اروپائی است.

ابن سینا

ابو علی بن سینا به سال ۹۸۰ میلادی در نزدیکی بخارا بدنیا آمد. در هیفده سالگی نظر بمهارت و شهرتش در علم طب بدربار امیر نوح پادشاه سامانی راه یافت و پس از سقوط سلسله مزبور بدربار خوارزمشاهیان رفت، ولی در آنجا انقدر نماند، چه محمود فشار آورد که او خودش را بدربار غزنه معرفی نماید و چون مایل برفتن آنجا نبود ناچار خوارزم را ترک گفته از راه طوس به گرگان فرار کرد و بنزد قابوس و شمشگیر رفت. این امیر دانش دوست هم مقدم این دانشمند بزرگ را گرامی شمرده و او را با احترام پذیرفت و چون سلسله آل زیار منقرض گردید از آنجا بدربار آل بویه توجه نمود و در خدمت علاء الدوله در اصفهان بود تا در پنجاه و هفت سالگی از اینجهان رخت بر بسته و بعالم باقی شتافت.

ابو علی سینا یکی از بزرگترین و مشهورترین فرزندان برجسته ایران که زیاد

(۱) - برون در تاریخ ادبیات ایران جلد اول صفحه ۹۷ یک حکایت شیرینی در سرگذشت بیرونی در ایام اقامت غزنه نقل کرده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲

میباشند بشمار میآید، بواسطه تبحر و احاطه اش بعلوم بقراط و گالن و نیز فلسفه ارسطو و افلاطون و توسعه و ترقی دادن آنها او در بهترین و عالیترین دماغهای شرق و غرب نفوذی بسزاییدا نموده نه فقط در زمان حیات بلکه بعد از مرگش هم این نفوذ تا چندین پشت باقی بوده است، چه کتابهای او بزبان لاتین ترجمه شده و از سده دوازدهم تا هیفدهم در مدارس تدریس شده و مورد مراجعه ارباب علم و تحقیق بوده است.

فردوسی

بزرگترین شاعر دربار غزنه حکیم ابو القاسم فردوسی مؤلف شاهنامه است. عروضی در چهار مقاله مینویسد که فردوسی اصلا اهل قریه باژ واقع در طابران از بلوکات «۱» طوس میباشد. قریه نامبرده که نگارنده آنرا موفق گردیده با نام کنونی آن باژ یا فاز معلوم و مشخص داشته واقع در دوازده میلی شمال مشهد و سه یا چهار میلی جنوب رزان میباشد که در پائین ذکر شده است. فردوسی شاهنامه را در ظرف مدت ۲۵ سال تألیف کرده و در سال ۹۹۹ میلادی پایان رسانید و ده سال بعد آنرا بخدمت سلطان محمود آورده است و چون کتاب مزبور موافق ذوق درباریان و اطرافیان سلطان نبود مورد پسند محمود قرار نگرفته و او که قبلا وعده کرده بود بهر بیتی یک دینار طلا بدهد بجای آن بیست هزار درهم نقره (معادل چهارصد لیره) به فردوسی داد. شاعر شهیر از این واقعه فوق العاده متأثر شده تمامی این مبلغ را بیکنفر حمامی و یک فقاع فروش بخشیده از آنجا بهرات و بعد به طبرستان گریخت و آتش درون خودش را بگفتن اشعار هجائی تسکین داد که چند بیت آن این است:

که ماند ز تو در جهان یادگار

نبد حاصلی سی و پنج مرا

یکی بندگی کردم ای شهریار

چو بر باد دادند گنج مرا

اگر شاه را شاه بودی پدر
و گر مادر شاه بانو بدی
بسر بر نهادی مرا تاج زر
مرا سیم و زر تا بزانو بدی
و گر چند دارد پدر شهریار
پرستار زاده نیاید بکار

(۱) - رجوع کنید به یادداشت‌های تاریخی نگارنده درباره خراسان «مجله انجمن آسیائی همایونی» اکتوبر (۱۹۱۰) ...
(مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۳

منظره فاز محل ولادت فردوسی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۴

فردوسی دربار محمود را با خاطری رنجیده گذاشت و رفت. سالها از این واقعه گذشت و سلطان محمود عزیمت بهند نمود و در آنجا قلعه‌ای را در یک موقع محاصره کرده و قاصدی بنزد یاغی محصور فرستاده بود، اینجا بوزیرش متوجه شده گفت نمیدانم از قلعه چه جواب خواهد آمد، وزیر این بیت را از شاهنامه بخواند:

اگر جز بکام من آید جواب
من و گرز و میدان افراسیاب

سلطان پرسید این شعر مال کیست که در آن روح مردی وجود دارد؟ در پاسخ گفت که آن متعلق به فردوسی است. سلطان متأثر شده و گفت من او را از خودم آزرده ولی در بازگشت بغزنه جبران خواهم نمود. او وقتیکه بغزنه مراجعت کرد حکم داد تا معادل هشت هزار دینار امتعه بار شتران دولتی کرده به طابران برای فردوسی به‌برند و از او عذر خواهی کنند، اما هنگامی که کاروان حامل هدیه سلطان از دروازه شهر موسوم برودبار داخل گردید جنازه فردوسی را از دروازه رزان از شهر بیرون میبردند. دختر فردوسی از قبول هدیه سلطان ابا نموده و جامی در پنج قرن بعد بدین واقعه اشاره کرده میگوید:

خوش است قدرشناسی که چون خمیده سپهر
سهام حادثه را عاقبت کند قوسی
برفت شوکت محمود در زمانه نماند
جز این فسانه که نشاخت قدر فردوسی

نگارنده مکرر ابیاتی در این کتاب از شاهنامه نقل کرده‌ام، ولی باید اعتراف نمود که این حماسه بزرگ رزمی در ترجمه از هیمنه و جلال بلند آوازه‌اش میکاهد.

گذشته از تاریخ ایران کتاب مزبور حاوی تمام داستانهای باستانی است که بر مؤلف معلوم بوده و او همه آنها را از کتب و نوشتجات ساسانی مأخوذ داشته و در اسانید خود نهایت وفاداری و امانت و دیانت را بخرج داده است و در نتیجه منظومه‌ای بدست آمده که احساسات هر فرد ایرانی را بیدار و آنرا با آتش مفاخر نیاکان مشتعل میسازد و در پرتو غرور و افتخارات نژادی بطور مؤثری متحد میکند بقسمی که تاکنون هیچیک از منظومه‌های فارسی دارای چنین تأثیر عمیقی نبوده و نیست. خود نگارنده در ایران دیده‌ام که یک ایلپاتی وحشی که نه میتواند بخواند و نه بنویسد ابیات شاهنامه را با حرارت و نطقانه ادا میکند در این هنگام ایرانی منجذب شده مملو از احساس میگردد.

پروفسور برون شاهنامه را مطابق ذوق خود نیافته و کمالات آنرا صریحا انکار میکند،

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۵

لیکن مرحوم پروفسور کاول «۱» در اینجا ثناخوانی شرافتمندانه کرده که آن بقرار زیر است:

«او گوست امپراطور روم گفته است من شهر روم را با آجر بدست آورده و با مر مر آنرا وا گذاردم. فردوسی کشورش را فاقد ادبیات دیده و در مقابل منظومه‌ای از خود باقی گذاشت که تمامی شعرای بعد از او فقط توانستند از وی تقلید کنند، اما هیچکدام نتوانستند بر او تفوق یابند و آن در واقع حتی با سبک‌های مختص بآن شعرا میتواند همسری نماید و میتوان گفت تنها کتابی است در آسیا که همانند اشعار رزمی هومر است در اروپا ... ابیات کتاب در ترکیب و ساختمان نهایت درجه خوش آهنگ و هرگز با واژه‌های خشن و اصطلاحات ناهنجار آمیخته نیست و کلمات شدید اللحن در آن راه ندارد و آن از آغاز تا پایان مانند صدای امواج آب یک رود روان ملایم فوق-العاده دلچسب و خوش آهنگ و با هم آهنگی دلپذیری جریان دارد و هریک از ابیات نظیر صدای دلنواز جریان آب بقوه سامعه لذت تازه‌ای می‌بخشد و گوئی ما در کرانه‌ای ایستاده و با نظر حیرت بجهانی از احساس و اندیشه و عمل مینگریم که خود آن جهان برای همیشه از میان رفته و در زیر خوابیده است لیکن کاخها و قهرمانان آن مانند دریاچه سحرآمیز الف لیل در زیر بطور مبهم بنظر میرسند» خوشا به فردوسی که خودش را شایسته چنین تمجیدی کرده است.

سیاست‌نامه

ما در فصل پنجاه و دوم به خواجه نظام الملک وزیر سیاستمدار معروف دوره سلجوقی و کتاب معروف این وزیر بی‌نظیر یعنی سیاست‌نامه اشاره نمودیم.

این کتاب مشتمل بر پنجاه فصل و حاوی وظایف و تکالیف پادشاه و طرز اداره کشور میباشد و آن بزبان فارسی ساده نوشته شده مؤلف در ضمن به حکایات بی‌شماری از سلاطین و سیاستمداران بزرگ اشاره نموده و الحق میتوان آنرا در نوع خود بیمانند دانست.

ناصر خسرو

در این کتاب قبلا نیز در ضمن نهضت اسماعیلیه به ناصر خسرو اشاره نمودیم. او شاعر و سیاح نیز بوده و در سفرنامه خود شرح مسافرت‌های خود را از مرو به نیشابور، تبریز و آسیای صغیر و حلب بفارسی ساده

Cowell-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۶

نگاشته است. او آنوقت از طریق بیت المقدس زیارت بیت الله رفته و از آنجا در سال ۴۳۹ هـ (۱۰۴۷) به قاهره آمده است. در مصر، او به فرقه اسماعیلیه پیوسته و بانجمن سری و اصول و عقاید مرموز آنها کاملا راه یافته لقب «حجت خراسان» بوی اعطاء گردیده است. ناصر خسرو مدت دو سال در مصر اقامت نموده و در سفرنامه خودش حکومت فاطمیون را ستوده و از عدالت، حسن انضباط و ثروت و دولت فاطمیان شرحی ذکر نموده که بسیار جالب توجه است. در بازگشت از مصر به خراسان راه جنوب را پیش گرفته و از طریق اصفهان، قائن، طبس، تون، سرخس بوطن خود مراجعت کرده- است و از میان این شهرستانها دو شهر تون و طبس دو مرکز عمده اسماعیلیه گردید.

دیوانش در میان سخنان منظوم او معروف میباشد. این دیوان اساسا روی تأویل و تفاسیر مرموز مذهب اسمعیلی تشکیل یافته و در اینباب مخصوصا اصرار میکند. قطعه‌ای که عنوان این فصل قرار گرفته است از تراوشهای طبع ناصر خسرو میباشد و چون بیشتر فضلا و نویسندگان و مردان بزرگ از خراسان برخاسته‌اند من آنرا بدینطریق در این جا نقل کردم.

عمر خیام

در میان شعرای ایران عمر خیام نظر به نبوغ فیتز «۱» جرالده (مترجم آن) در انگلستان و امریکا شهرتی بسزا دارد. معروف است نود درصد بانوانی که در موزه بریتانیا قدم میگذارند از عمر خیام سؤال میکنند. اما اغلب ایرانیان او را بنام فیلسوف و ستاره‌شناس میشناسند. بعبارة دیگر اهمیت عمر خیام میان ایرانیان چنانکه در فصل پنجاه و دو اشاره شد بواسطه زحماتی است که در فلسفه و نیز در تقویم جلالی کشیده است نه از جهت رباعیات «۲» معروف او. چنانکه سابقا ذکر

(۱)- کاوول میگوید «ترجمه فیتز جرالده بنظرم از اصل رباعیات عمر خیام بهتر و شیرین تر و در واقع میتوان آنرا با ادبیات چوسر و شکسپیر برابری داد» شاید این مقایسه در بدو امر بنظر اغراق بیاید ولی نگارنده نیز همین نظر را دارد. (مؤلف)

(۲)- معروف است یکدفعه سرمر تیمردوران (Sir Mortimer Durand) ناصرالدین شاه را ملاقات میکند و از طرف کلوب عمر خیام تقاضا مینماید که مقبره این شاعر ایران مرمت گردد، شاه از این تقاضا تعجب میکند و میگوید «مگر کلوبی هم بنام کلوب عمر خیام وجود دارد؟ عمر خیام هزار سال است فوت نموده و ما در ایران چه بسا شعرائی از او بزرگتر داریم. حتی خود من هم از خیام بهتر شعر میگویم-» او آنوقت سکوت کرده دیگر چیزی نگفت. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۷

شده عمر خیام همدرس نظام الملک بود و وزیر نامبرده بدین مناسبت برای او مستمری برقرار کرد. قدیمترین تذکره‌ای که از خیام یاد کرده چهار مقاله عروضی در فصل منجمین و ستاره شناسانست. در اینجا نظامی از قول این شاعر مینویسد که او میگفت قبرم در موضعی خواهد بود که سالی دو بار درختها شکوفه‌هاشان را روی من بریزند، بعد مینویسد که در سال ۵۳۰هـ (۱۱۳۵) نظر بحق استادی که خیام بر من داشت زیارت قبر او رفتم و دیدم قبر او را که در پای دیوار باغی واقع شده که درختان گلابی و هلو سر از دیوار باغ بیرون کرده چندان برگهای شکوفه بر سر خاکش ریخته بودند که اثری از خاک پدیدار نبود، از همین جاست که برای بعضی این عقیده غلط پیدا شده است که خیام را در زیر سایه بوته گل سرخی مدفون ساختند. بدیهی است در فلات خشک و کم‌آب ایران تأثیر شاعرانه گل‌های درخت گلابی و هلو بمراتب عمیق‌تر است تا در انگلستان که بعلت رطوبت هوا درخت و گل و سرسبزی بیشتر میباشد.

نگارنده دو بار از شهر نیشابور عبور کرده و در هر بار قبر خیام را زیارت کرده‌ام و آن پهلوی مقبره امامزاده محمد محروق یکی از منسوبان امام رضا (ع) که بدست شاه عباس صفوی ساخته شده واقع است. صحن امامزاده دارای چهار باغچه و در یکطرف مقبره خیام پوشیده از گچ سفید و بدون سنگ و کتیبه قرار دارد و باغچه‌ها پر از درختان میوه و هنوز بر سر مزار خیام گل و شکوفه میریزند. از مشاهیر شعرای ایران و حتی از ابن سینا لاقلاً یک رباعی که معروف می‌باشد در رباعیات مزبور راه یافته است. ترجمه عمر خیام در ادبیات زبان انگلیسی بی‌تأثیر نبوده و در واقع ادبیات خشک و مادی غربی را با نوشتجات شاعرانه و خیالی مشرق زمین وفق داده است.

قابوس‌نامه

در میان کتب ایرانی که من از آنها اطلاع دارم قابوس‌نامه تألیف کیکاوس بن قابوس زیاری در ۱۰۸۲ میلادی را میتوان در واقع یکی از بهترین نمونه ادبیات اخلاقی و اجتماعی ایران دانست. در این مجموعه کلیه اصول اخلاقی و اجتماعی از وظایف نسبت بوالدین، پیر و جوان، مراسم شکار، چوگان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۸

مقبره عمر خیام

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۹

بازی، عروسی، تعلیم یا آموزش و پرورش و علوم مختلف از طب و نجوم و ریاضی بطرز دلنواز و شوخی شرح و بیان شده است. فی الواقع کمتر موضوعی است در این کتاب فرو گذار شده باشد و ما از اینجا از نظر شرقی یک سلسله اطلاعات صحیح و درستی می‌آوریم، چه کلیه مسائل اجتماعی و فرهنگی مشرق زمین را مؤلف قبل از پیدایش کتاب پولونیوس شکسپیر و همچنین ایجاد کتابخانه بدمیتون «۱» بزبانی فوق العاده ساده و درعین حال محققانه و موشکافانه در دسترس ما گذارده است. ضمناً در حدود پنجاه حکایت دارای ارزش زیاد تاریخی بر اهمیت کتاب افزوده و آنرا ثروتمند نموده است.

سرزمین خراسان که مهد پرورش نواغ بوده است از جمله مردان عالیرتبه و نامی آن یکی الغزالی متکلم و فیلسوف بزرگ طوس- است که دارای مقامی بلند و ارجمند می‌باشد. پروفیسور برون میگوید که «غزالی بیش از همه کوشش نمود که حکومت فلسفه را در اسلام پایان داده و بجای آن عرفان الهی را که شالوده و چکیده اصل اولیه مذهب اسلام است برقرار سازد. این پیشوای عالیمقام مذهبی در سال ۴۵۰ هـ (۱۰۵۸) بدنیا آمد. او مورد توجه نظام الملک قرار گرفته و او را بسمت استادی دانشگاه بغداد برگزید که ما شرحی از آن در سابق مذکور داشتیم. غزالی بعد از چند سالی که غائب بود به نیشابور و بالاخره به طوس موطن خود برگشت و در پنجاه و یک سالگی در طوس درگذشت، وی در جامعه اسلامی احترامات خاصی داشت و او را حجّه الاسلام می‌گفتند و این شایسته ذکر است که در سال ۱۹۱۲ میلادی اولیای امور موزه بریتانیا یک نسخه منحصر بفرد از یکی از تألیفات غزالی را در باره اصول فلسفه اسلامی و فرق مختلف آن بدست آورده که باید برای فضلا و محققین فوق العاده قابل استفاده باشد.

ما اکنون می‌آئیم بدوره آخر سلجوقی یا باصلاح برون «دوره سلطان سنجر» که نویسندگان آن در نثر و نظم هر دو مثل نویسندگان دوره پیش عالی و برجسته بودند، راستی در این قسمت مشکل است حکمیت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۰

کرد که کدام یک از این دو دسته بیشتر شایسته ذکر می‌باشند. امیر معزی شاعر برجسته و ملک الشعراى سنجر بود و اینک ما ابیات چندى از قصاید او جهت نمونه ذیلا نقل میکنیم تا معلوم داریم چگونه منظومه و اشعار مصنوعی و تفننی جانشین اشعار ساده و بعقیده‌ام دلکش و زیبای رودکی گردیده است:

«حور دیدار است لیکن بر سر دیدار او	سحر هاروتست و لیکن فتنه اهریمن است»
«سروجویان و قمرخواهان بسیار شدند	که بیالا و برخسار چو سرو و قمر است»
«حلقه شده است بر دو بناگوش او دو زلف	گوئی که بر دو زهره دو هاروت ساحر است»
«سازد از زلف و زنج هر ساعتی چوگان و گوی	تادل و پشت مرا چون گوی و چون چوگان
	کند»

پروفیسور برون مینویسد «در ابیات مزبور صورت زیبا به ماه، موی سیاه به مشک، قامت بلند رعنا به سرو، گونه‌های سرخ بشقایق، زرخدان و قلب هریک در جای خود بگوی، قامت خمیده به چوگان، لب به یاقوت و چشم طنناز به هاروت فرشته مغضوب مقایسه و تشبیه شده است که در چاه بابل محبوس و بکسانیکه در طلب اویند جادو می‌آموزد. این تشابیه

هر کدام در جای خود که ملاحظه میشود عادی و معمولی است و قدرت‌نمائی شاعر و ید و بیضائی که کرده فقط در تعبیر و طرز ادای آنست و شاید از جمله عللی که اروپائیان اشعار شرقی را اهمیت نمیدهند و یا نمی‌پسندند یکی همین باشد که گفته شد.

نظامی عروضی

در این کتاب مکرر از چهار مقاله عروضی نام برده شده است.

کتاب مزبور که کانون اطلاعات مفیده است زندگانی ایامی را که در دربارهای آسیای مرکزی بوده بر ما روشن میسازد. قید «عروضی» شاید برای این باشد که تا از نظامی گنجوی فرق پیدا کند، وی در سمرقند و نیشابور بوده و مکرر در اینجا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۱

به ملاقات عمر خیام رسیده و نیز قبر فردوسی را در طوس زیارت کرده است، ولی شغل و مقامی که داشت و آن در دربار سلاطین غوری بوده است. در چهار مقاله از «جهانسوز» طوری یاد میکند که گوئی هنوز حیات دارد و این در تعیین تاریخ کتاب معروف او کمک میکند که بر طبق نظریه برون ۱۱۵۵ میلادی میباشد.

انوری و خاقانی

حال می‌آئیم سر طبقه قصیده‌سرایان که بزرگترین آنها انوری ملک الشعرا و ستاره‌شناس دربار سنجر میباشد. این شعرا چنانکه برون مینویسد از روی صنعت و حرفت شاعر بوده و در اختراع الفاظ و واژه‌های جور واجور و نیز آهنگ و صدا اعجاز میکنند. آری صنعتگر ادبی هستند که در هوش و استعداد فوق العاده و در ابداع و اختراع یدبضا و قدرت‌نمائی میکنند و بدین جهت هم نمیشود اشعار آنها را بطوریکه هستند بزبان دیگر ترجمه نمود، چه لطف و زیبایی‌شان بیشتر در عبارات و الفاظ است نه مطلب و معنی. از ابیات طعن و سخریه‌ای که در هزار اسپ بامر سنجر بقلعه دشمن پرتاب شده و ما آنرا در سابق مذکور داشتم و نیز از دو قطعه قشنگ و عالی راجع بخرابی وارده از غزهای وحشی ثابت میشود که این شاعر نسبت بقصائد مدحیه رسمی و صوری اشعار بهتر و مرغوبتری هم میتوانست بگوید.

اما خاقانی و او موطنش گنجه «۱» و از یک خانواده پست بوده است. وی زیر دست یکی از شعرای سالخورده تعلیم و پرورش یافته و بتدریج کارش بالا گرفته ستاره درخشان آسمان شعر و ادب گردید. اشعارش بکلی مصنوعی است و در مشکل فهمی معروف میباشد.

عمده اشعارش قصائد مدحیه است ولی یکی از قصائد او در موضوع خرابه طاق کسری گفته شده که آهنگ آن بسیار بلند و پر هیمنه است و ذکر آن در فصل چهل و یکم کتاب گذشت.

نظامی

نظامی شاعری است که از همکارانش بکلی متمایز و متفاوت و منظومه‌اش بدوق یک اروپائی نزدیک و باسانی آنرا درک میکند.

این شاعر نامی هم از اهل گنجه است، ولی از دربار سلاطین دوری مینمود. حکیم مزبور پنج

(۱) - الیزابت پول کنونی واقع در قفقاز

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۲

منظومه بشکل افسانه معروف به پنج گنجینه نوشته است.

این شاهکارها قبولی عام پیدا کرده و امروز در تمام روی زمین معروف میباشند.

خاصه داستان خسرو و شیرین و لیلی و مجنون که وقایع و گزارشهای این دو داستان اغلب بدست هنرپیشگان قابل بمعرض نمایش گذارده شده و عامه از آنها اطلاع دارند.

من قسمتی از داستان چوگان‌بازی خسرو را با شیرین معشوقه‌اش ذکر نموده ولی باید دانست که اساس این افسانه عشق فرهاد به شیرین است، توضیح اینکه معشوقه نامبرده از عاشق خود میخواهد که کوه بیستون را برای او بکند و عاشق هم این امر ناممکن را برای خاطر معشوق آغاز کرده و تقریباً آنرا به پایان میرساند که ناگهان خبر دروغین مرگ شیرین را باو میرسانند و این عاشق مستمند خود را از اینخبر میکشد و در اینجا نظامی چنین گفته است.

دریغا آن دل امیدوارم	دریغا هرزه رنج روزگارم
نشد کارم میسر مشکل این بود	مر ازین کوه کندن حاصل این بود
چمن خالی شد از شمشاد و از بید	جهان خالی شد از مهتاب و خورشید
نه شیرین کافتاب از من نماند شد	چراغ عالم افروز از جهان شد
چو شیرین رفت من اینجا چرایم	چرا از روی آن دلبر جدایم
زمین بر یاد او بوسید و جان داد	صلای درد شیرین در جهان داد

شیخ عطار

آخرین شاعر دوره قبل از مغول شیخ فرید الدین عطار است. او در اواسط قرن دوازدهم میلادی در نیشابور بدنیا آمده و معروف - است که در واقعه نیشابور بدست مغولها بقتل رسید. راجع بمرگ عطار مینویسند یکی از مغولها ویرا گرفته و

میخواست او را بکشد، ولی میگوید اگر هزار درهم یکی بمن بدهد از سر خونت میگذرم. شاعر سالخورده میگوید تو اندکی صبر کن من بتو هدیه بهتری خواهم داد. در این اثناء مغول دیگری وارد معرکه شده یک گونی پر از کاه جلو مغول اول گذارده و میگوید من این پیرمرد را باین جوال کاه میخرم. عطار میگوید راست گفت، بهای من همین است فوراً مرا بفروش. آن مرد خونخوار از این تناقض

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۳

شیرین و فرهاد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۴

گوئی خشمگین شده عطار را میکشد. این شاعر تالیفات بسیار دارد که معروفتر از همه پندنامه است. هرچند شهرت او بیشتر روی منظومه منطق الطیر میباشد و آن حکایتی - است بطریق تمثیل که در آن مرغانی از انواع مختلف باهم انجمن میکنند و پس از مشاوره و تبادل نظر تصمیم میگیرند که در طلب و جستجوی سیمرغ، عقاب افسانه‌ای که در فصل دوازدهم ذکر آن رفت حرکت کنند و طی طریق نمایند.

باید دانست که در اینجا مرغان و حرکت و طی طریق آنها اشاره است به صوفی عارف و منازل و وادیهای عرفان و سیمرغ عبارت از حقیقت میباشد. در آخر، مرغان خودشان را بوسیله کوشش و آزمایش تصفیه نموده حقیقتی را که در طلب آن بودند بآن واصل و نائل آمدند.

پاک گشت و محو شد از سینه‌شان»

«کرده و ناکرده دیرینه‌شان

جمله را از پرتو آن جان بتافت»

«آفتاب قربت از ایشان بتافت

چهره سی مرغ دیدند آن زمان»

«هم ز عکس روی سیمرغ جهان

بیشک این سی مرغ آن سیمرغ بود»

«چون نگه کردند آن سی مرغ زود

این ندانستند تا خود آن شدند»

«در تحیر جمله سرگردان شدند

بود خود سیمرغ سی مرغ تمام»

«خویش را دیدند سیمرغ تمام

تقریظ

نگارنده در خاتمه این بیان مختصر راجع به بعضی از نویسندگان بزرگ ایندوره در این قسمت اصرار میکنم که تأثیر آب و هوا و مناظر ایران در شعر و ادب آن از جمله مسائلی است که از منابع علمی اروپا کاملاً تحت مطالعه گرفته نشده است. حوزه نیشابور که شاید نمونه اغلب نقاط فلات ایران است از طرف شمال بیک رشته جبال ممتد محدود گردیده

که سرچشمه رودخانه‌های قسمت جنوبی این ناحیه میباشند، دشت وسیع و هموار نیشابور از اشجار خالی و درختکاری فقط در باغات دیده میشود که محتاج به آبیاریست. بساتین و باغهای ایران اگرچه شاید ظاهراً شهرتی داشته باشند ولی اساساً از یک سلسله اشجار تشکیل میشوند که در میان آنها چند حاشیه و خیابان و اطراف آنها با گل‌های سرخ و نسترن که محبوب بلبل میباشند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۵

پوشیده شده، راست است که این باغها بواسطه آبیاری زشت و بدنمای شهرها و نیز فقدان گلها بنظر اروپائینها قشنگ نیستند اما برای مسافری که دورتادورش را منظره کوههای سخت و بیابان خشک فراگرفته دیدن انبوه درختان سبز در یک جا که سر بهم آورده و نیز آب جاری با نغمات بلبل بی‌نهایت زیبا و دلکش جلوه کرده و بیننده را از نواقص آن غافل میسازد. درست است که قسمت‌های شمالی ایران و سواحل دریای خزر همیشه سرسبز و خرم و از گل‌های لاله و شقایق پوشیده است، ولی ایرانیها هرگز این مناطق مرطوب و باطلاقی و مالاریائی را دوست نداشته و ندارند، چنانکه شاردن «۱» و تاورنیه «۲» هر دو در سفرنامه خود اینمطلب را تأیید کرده مینویسند «مردم معتقدند حاکمی که بگیلان فرستاده میشود قطعاً کسی را کشته یا سرقتی کرده که شاه او را مأمور این نواحی ساخته است.»

بطور کلی تمام شعرای ایندوره از اهالی خراسان یا آسیای مرکزی بوده و برسوم و آداب این مناطق تربیت شده و از جلگه‌های خشک و غیر مزروع، کوههای صخره‌دار و سخت و بالاخره صحاری لخت و عور متأثر بوده‌اند و درعین حال آنها این مزیت و وضعیت مساعد را هم داشته‌اند که در یکی از لطیف‌تر و عالیتر و شرف‌آورترین آب و هوای روی زمین با وفور هوای باز و آفتاب تابان و نبودن سرما و گرمای بیش از اندازه و بالاتر از همه در هوا و فضائی بسیار مهیج و نشاطانگیز زندگی میکردند که آن به فرزندان با استعداد ایران کمک داده به شخصیت بارز و برجسته‌ای آنان را متصف ساخته که در تمامی ادوار آنرا میراث داشته‌اند.

Chardin-(۱)

Tavernier-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۶

سکه منگو

فصل پنجاه و پنجم حادثه مغول

آمدند و کندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند.

تاریخ جهانگشا

تاریخ ایران چنانکه قسمتی از قاره آسیا و اروپا را تشکیل میدهد از نظری همواره حملات طوایف و قبایلی را نشان داده است که بدین سرزمین هجوم آورده و دست بکشتارهای عظیم و فجیعی زده‌اند، ولی هیچیک از این حملات مانند حمله مغول نبوده و اثرات و نتایج وخیم آن بدین پایه نمیرسیده است.

حمله مغول سرتاسر آسیا را فراگرفته و در بعضی قسمتها مدنیت را نیست و نابود و برخی را بکلی خالی از سکنه ساخته دامنه آن حتی به اروپای شرقی نیز امتداد پیدا نمود «۱».

مغولها روسیه را فتح و ضمیمه نموده سیلیری و مرویه را بعد از شکست لهستانیها در جنگ لیگ نتر «۲» در سال ۱۲۴۱ میلادی بباد غارت دادند و دسته دیگر از قشون مغولان دشت‌های هنگری را بفرماندهی باتو ویران کرده و پادشاه آنجا را در پست «۳» شکست

(۱) - اسناد و مدارک ویژه ما راجع باین دوره بشرح زیر است. تاریخ مغولها تالیف د. اوسون.

تاریخ مغولان تالیف هنری هوارت. تاریخ نامبرده مخصوصا از منابع موثق و طرف اعتماد مسلمانان از آنجمله ابن الاثیر و تاریخ جهانگشا بقلم علاء الدین منشی هولانگو خان گرفته شده است. نگارنده بتاریخ مغولهای آسیای مرکزی بقلم نی الیاس و دینسون رؤس نیز مراجعه کرده و از آن استفاده کرده‌ام (مؤلف)

(۲) - Lignitz

(۳) - Pesth

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۷

دادند و چیزی نمانده بود که سیل حمله مغول اروپا را نیز فرا بگیرد، لیکن مرگ اوکتای و مناطق کوهستانی اروپای مرکزی و بعد مسافت و دوری آن، از توسعه این سیل مهیب بدین حدود جلوگیری کرده و تمدن آنرا که در حال نمو و رشد بود از خطر نجات داد. ولی از طرف دیگر آسیای مرکزی و ایران. و حتی قسمتی از روسیه چنان پایمال خرابیهای مغول گردید که هنوز اثرات آن پس از هفت قرن باقی و پدیدار است و تا این اواخر در بعضی از کلیساهای اروپای شرقی در پایان دعا از خداوند مسئلت میکردند که آنها را از شر حمله مغولان مصون بدارد. د. اوسون «۱» اینموضوع را خلاصه کرده و چنین میگوید:

«حمله مغول نقشه آسیا را بکلی عوض کرد، بعضی سلسله‌ها منقرض، امپراطوریهای قدیم محو، اقوام و ملل تاریخی نابود و برخی مستهلک شدند و رویهمرفته هر کجا پای مغولها رسید جز ویرانه و استخوان کشتگان چیزی باقی نماند. این قوم خونخوار با طرزی وحشیانه و با کمال خونسردی زن، مرد، بچه و پیر و برنا همه را از دم شمشیر میگذرانیدند. آنها شهرها

را آتش میزدند. خرمن‌ها را میساختند و شهرهای آباد را به بیابانهای بی‌آب و علف مبدل میساختند، ولی با اینهمه هرگز با حس کینه‌جوئی و انتقام‌آلوده نبودند و حتی اسامی بعضی از اقوام را که نابود ساختند نمی‌دانستند.

اصل و تبار مغولها

در فصل بیست و نهم اشاره شد که هونها در سال دویست قبل از میلاد با طائفه ایوچی جنگیده و آنانرا بطرف مغرب راندند و بطوریکه از بهترین مآخذ مستفاد میشود مغولان از نسل هونها هستند و اوغورها از دودمان ایوچی، لیکن این بیان مأخوذ از تاریخ قدیم است و برای شناسائی این «تازیانه جدید خدا» بهتر آنست که به نویسندگان معاصر رجوع کنیم.

مغولها یا باصطلاح عموم تاتارها «۲» بواسطه نویسندگان چینی بسه دسته بترتیب

(۱) - D'Ohsson

(۲) - استعمال صحیح این کلمه تاتا نام قدیم مغولهاست ولی صدای آن شباهت تامی به تارتاروس دارد که اشخاصی مانند ماتیوپاریس، فردریک دوم، اینوسنت چهارم و سن‌لوی آنرا بکار برده‌اند و فردریک دوم نامه خود را خطاب به هانری سوم پادشاه انگلیس بدین عبارت *ad sua Tartara Tartari detrudentur* - خاتمه داده است. بالنتیجه کلمه تارتار عموماً اختیار شده است. مغولها نامشان را از مونغ بمعنی جسور و بی‌باک گرفته‌اند. نویسندگان اسلام بجای منغول «مغول» استعمال میکنند که اغلب بسلسله بزرگی که در هند تاسیس یافت اطلاق میشود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۸

ذیل تقسیم شده‌اند. تاتارهای سفید، سیاه، وحشی و درجه تمدن هر یک باندازه فاصله و دوری مأوا و مسکن آن از دسترس و نفوذ اهالی متوطن و شهرنشینان چینی نقصان و کاهش می‌یافته است. هرگاه از حدود داستان و افسانه بگذریم و بتاریخ واقعی مراجعه کنیم می‌بینیم مغولها یکی از قبائلی بوده‌اند که در قسمت شمالی صحرای گوبی و جنوب دریاچه بايقال «۱» سکنی داشته‌اند. زندگی و معاش آنها مانند سایر بدویان و صحرائشینان از رمه‌داری و غارتگری میگذشت و بدوا خراجگذار سلاطین قسمت شمالی چین بوده‌اند که اصلاً از همین تیره بوده ولی بعداً پایه تمدنشان بالا رفته و این طوائف صحرانورد و بیابان‌گرد را بچشم حقارت میدیدند. درجه تمدن آنها خیلی پست بوده و ابن‌الاثیر که یکی از منابع عمده د. اوسن میباشد درباره تاتارها چنین میگوید:

«اما مذهب تاتار، آنها آفتاب را هنگام طلوع می‌پرستیدند و هیچ چیز در نزد آنان حرام نبود، زیرا گوشت سگ و خوک را هم می‌خوردند» دکتر ریموند بیزلی در کتاب کارپینی «۲» و روبروکی «۳» نیز که سفارت و مأموریتی که بعهد گرفته بود قریباً ذکر خواهد شد عادات و سیرتهای منفور و زشتی به مغولها منسوب داشته و درعین حال حسن انضباط، شجاعت، استقامت و سواری و تیراندازی آنان را تحسین نموده است. مغولها پس از آنکه به فتوحات نائل آمدند مثل اعراب بعد از جهانگشائی نخوت و غروری نامحدود پیدا کردند، بطوریکه در تواریخ روسیه مینویسند خاقان مغول هر موقع اراده میکرد

شاهزادگان و فرمانروایان آنسرزمین مجبور بودند فوراً بخدمت حاضر شوند و از جمله اهانت و تحقیری که نسبت بآنها میشد یکی این بود که موقعی که خان شراب مینوشید قطراتی که از دهانش میریخت آنها مجبور بودند با زبان بلیسند. مغولها فوق العاده - کثیف بودند و شستشو نمیدانستند و میگویند چنگیز خان میگفت اصلاً نباید لفظ چرک و کثیف را بکار برد. نگارنده در طی مسافرت در سی سال قبل که از لاداخ «۴» میگذشتم اهالی آنجا میگفتند در اینجا اصلاً حمام معمول نبوده و نیست، تنها وسیله برای تمیز کردن اطفال همانا استحمام از حرارت آفتاب روی پشت بام بود که گاهگاهی بآن عمل میشده است.

Baikal-(۱)

Carpini-(۲)

Rubruquis-(۳)

Ladakh-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۹۹

در آسیای مرکزی و ایران که اغلب مغولها مسلمان شده‌اند هنوز آثار چرکی و کثافت اولیه را بیادگار باقی دارند ولی البته شدت احکام اسلامی نسبت بمسئله وضو و غسل تا حدی آنانرا به نظافت وا داشته است.

مغولهای خالص مردمی هستند دارای چشمان بادامی، قامت کوتاه، مو و ریش و سیل کم ولی با اینحال یک نژاد قوی و محکم و سخت و صلب میباشند، اگرچه پاهایشان خلقتاً ناقص اما گوئی سواره کار بدنی آمده‌اند. در کسب و تجارت و تحصیل ثروت معمولاً از ایرانیان خیلی عقب ترند و در خراسان وضعیت آنان نسبت بایرانیان نظیر ایتالیائیها و مردمان اروپای شرقی در امریکا میباشد.

یسوگای پدر چنگیز خان

نیاکان چنگیز در پشت پرده‌های ضخیم افسانه مستور و از آنها اطلاع صحیحی نداریم، لیکن اجداد بلا واسطه یا نزدیک او بنا به گزارش مبسوط د. اوسون آنها خراجگذار نوچینها (هیاطله) فاتحین طوائف ختائی بوده‌اند که بسلسله قین نیز معروف میباشند، از قضا یکی از کسان قبیله چنگیز یکنفر از افسران در بارقین «۱» را بقتل رسانیده در عوض نوچینها یکی از افراد خاندان چنگیز را روی خرک چوبی میخ کوبی کردند و این مجازات سخت نسبت بصحرانوردان یاغی سبب شد که قبیله نامبرده سر بطغیان برداشته و در مقام تلافی و کینه جوئی برآمدند، چنانکه رئیس قبیله قویبلای لشکر کشیده و قشون قین را شکست داده غنائم فراوان گرفت و در اینجا ما برای دفعه اول اسم یسوگای را می شنویم. برادر قویبلای بارتام بهادر چهار فرزند داشت که سومین آنها یسوگای بهادر بریاست قبیله انتخاب گردید. بارتام بهادر رئیسی

شجاع و مدبر و فعال بود، اینمرد قبائل اطراف را مطیع ساخت و از آنان در جنگها استمداد نمود. وقتیکه سلسله قین توسعه اقتدار او را دریافتند. در صدد نابود ساختن او برآمده و بدین قصد تاتارهای بویرنور را بر علیه او برانگیختند و یسوگای که گوئی بر علیه یک مهاجم و حمله سخت ناگهانی می جنگید در گذشت.

ظهور چنگیز خان ۱۱۷۵-۱۲۰۶ میلادی

در سال ۱۱۷۵ میلادی برای یسوگای فرزندی بوجود آمد که او را بیاد یکی از رؤسای طوائفی که بدست یسوگای کشته شده بود تموچین نام نهاد. در سال ۱۱۷۵ م تموچین سیزده

Kin-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۰

یکنفر صحرائشین مغول دوره چنگیز خان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۱

ساله بود که بجای پدر بر مسند خانی قرار گرفت. طولی نکشید که رؤسای قبایل از اطاعت وی بملاحظه صغر سن سرپیچیدند و تموچین پس از زدوخوردها و تحمل متاعب و مصاعب زیاد بالاخره دستگیر و بزندان افتاد، اما چون ستاره اش بلند بود چیزی نگذشت که خود را از زندان خلاصی بخشیده بمدد جنه شگرف و بنیت قوی و نیز تحمل و بردباری در مقابل مشکلات بفتوحاتی پشت سرهم نائل آمده تا اینکه آوازه اش همه جا پیچیده و از پدر فرسنگها جلو افتاد.

بویر «۱» نورها پس از حمله به یسوگای حمله بچین برده و امپراطور کین قبیله مقتدر قرائت «۲» را که از نصارای نسطوری بود وادار کرد تا با آنها جنگ کنند. طغرل «۳» رئیس قرائت ها معروف به وانگ که خودش را وانگ خان میخواند شخصیتش از پادشاه افسانه ای معروف قرون وسطی یعنی پرستر جان «۴» کمتر نبوده است.

این امیر خویشان را مرهون جوانمردی یسوگای میدانست، چه او را زمانیکه از عمش فراری و متواری بوده حمایت نمود و کمک کرد که عم غاصبش را از قلمرو خود بیرون کرده و ریاست و امارت از دست رفته اش را دوباره بکف آرد. بنابراین، وقتیکه چندین سال از این قضیه گذشت او بدست برادرش که از نایمان «۵»- بازیک قبیله عیسائی کمک باو رسیده بود بار دیگر رانده شده و متواری گردید. او تموچین را بخاطر آورد و لذا باو توسل جسته و از وی استمداد نمود، خان جوان او را بگرمی پذیرفته چنانکه ما میخوانیم که در سال ۱۱۹۴ م تموچین با یکدسته از لشکریان خود بر علیه تاتارهای بویرنور تحت امپراطور قین که خود فرماندهی سپاه را در جنگ داشت حمله کرد. او طوایف دشمن را تارومار

کرده و نام و شهرتی بدست آورد و در سال ۱۲۰۲ م با همدست و دوست سابق خود طغرل مصاف داده و در بدو امر شکست خورد ولی در سال ۱۲۰۳ م او را مغلوب و دست‌نشانده و خراجگذار خود ساخت.

یک چند که از این فتح نمایان گذشت تی‌یانگ خان پادشاه نایمانها کوشید که بر آلاقوش تکین امیر اونکت‌ها یا تاتارهای سفید دست یافته او را حاضر کند تا متفقا

Buyr Nurs-(۱)

Keraits-(۲)

Toghril-(۳)

Presterjon-(۴)

Naiman-(۵)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۲

بر علیه تموچین پیش از آنکه قوت بگیرد لشکر کشی نمایند. آلاقوش، تموچین را از قصد قبیله مزبور مطلع ساخت و تموچین غفلتا بر آن قبیله حمله برده و آنان را شکست داد. پادشاه آنها کشته شد ولی گوجلک پسرش فرار کرد و بطرف مغرب گریخت. از اسیرانی که بدست تموچین افتاد یکی تاتاتونگو وزیر تی‌یانگ بود. تموچین او را بخدمت خود پذیرفت. این شخص اصلا از اهل اویغور و بر طبق روایات مبانی تمدن اولیه مغول مرهون افکار بلند و عالی و لیاقت اینمرد نامی است. تاتاتونگو پسران چنگیز را زبان و خط اویغوری آموخت و تا زمان اوگتای پسر و جانشین تموچین بر مسند خود باقی بود. در سال ۱۲۰۶ م تموچین چندان قوت و قدرت یافت که شورائی تشکیل داد و در آن لقب چنگیز خان برای خود اختیار نمود.

انقراض سلسله قراختائی

گوجلک فرزند خان قبیله نایمان پس از شکست پدرش مدتی متواری بود تا بالاخره بدربار گور خان رفت. گوجلک در دربار گور خان مذهب بودا را قبول نمود و گور خان دخترش را بزنی باو داد و از او پشتیبانی نمود، اما همینکه قدرت و قوتی یافت یاران و لشکریانی جمع کرد و بکمک سلطان محمد خوارزمشاه و عثمان امیر سمرقند بر علیه گور خان ولینعت خود عصیان ورزید.

گوجلک در بدو امر شکست خورد ولی طولی نکشید که لشکریان عثمان و خوارزمشاه بکمک رسیدند. گور خان بدست گوجلک اسیر گردید ۶۰۸ هـ (۱۲۱۲) و بجای او این خائن بر یک قلمرو محدود بحوزه تاریم با شهرهای کاشغر،

یارقند و ختن سلطه و استیلا پیدا نمود، قلمرو خوارزمشاه نیز تا قلب ترکستان پیشرفت و بعدها عثمان سمرقند بدست خوارزمشاه کشته شد و نامبرده سمرقند را به پایتختی اختیار کرد.

اولین حمله مغولها در آسیای مرکزی (۶۱۲-۶۱۵ هـ) (۱۲۱۵-۱۲۱۸)

چنگیز خان سه بار بر علیه سلسله قین اردو کشی کرده و در هر بار موفقیت حاصل نموده معموره ترین و زیباترین ممالک آنها را بتصرف درآورد. شرح این حملات و پیکارها از گنجایش این کتاب خارج و تنها نکته ای که باید در نظر داشت این است که مغولهای وحشی در ضمن همین جنگها بود که فن محاصره را تمرین کرده آموختند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۳

قراختائی، اندکی پیش از زمان چنگیز خان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۴

که بعدها آنها در همه جا با اثرات فوق العاده ای بکار بردند و از آن نتایج زیادی گرفتند. در سال ۱۶۱۶ م چنگیز خان متوجه مغرب گردید و در دشت قرقیز با طائفه مرکیت «۱» ها روبرو شد و آنها را نابود ساخت. کمی پس از این فتح مغولها با یک دسته از سربازان خوارزمشاه که بجنگ طوائف قبیچاق میآمدند روبرو شدند، مغولها مایل به جنگ نبودند ولی سران سپاه خوارزم اصرار به نبرد داشتند، اما بالاخره جنگی میان آنها درنگرفت زیرا شبانه لشکر مغول عقب نشینی کردند، در سال ۱۲۱۸ م چنگیز به آسیای مرکزی لشکر کشید و گوچلک لشکری بالغ بر بیست هزار تن در میدان جنگ حاضر ساخته ولی بدون هیچ مقاومتی فرار کرده لیکن دستگیر گردید و کشته شد.

بروز عداوت با خوارزمشاه

چنگیز خان با سلطان خوارزم در ابتدا روابط دوستانه داشت.

خان مغول سفرائی با هدایا بدربار خوارزمشاه فرستاد و پیغام داد که «امید دارم همیشه بین ما صلح و مسالمت برقرار باشد و من تو را مانند عزیزترین فرزندان خود می شمارم، سلطان خیره پس از اینکه از یکی از سفرا که اصلا از اهل خیره بود از قدرت و قوت ارتش چنگیز استفسار نمود هیئت سفرا را که مرگب از سه نفر بود با جواب دوستانه مرخص نمود، هر چند او متوجه باین نکته بود که چنگیز از اینکه او را فرزند خویش خوانده است می خواهد تفوق مغول را ضمنا خاطر نشان نماید. بعد از سفارت مزبور طولی نکشید که چنگیز خان از سه نفر از بازرگانان خیره مقدار زیادی کالا خریداری کرد و همراه آنان چند نفر از بازرگانان مغول را با مقداری پوست به خوارزم فرستاد تا پوستها را فروخته بجای آن کالای خوارزم خریداری کنند. کاروان ثروتمند مغول چون به شهر اترار «۲» رسید فرماندار آنجا بمال بازرگانان طمع کرده و آنان را دستگیر نمود و به خوارزمشاه گزارش داد که آنها جاسوسند و کسب تکلیف نمود و خوارزمشاه هم فرمان داد تا بازرگانان را بقتل رسانند. فرماندار مزبور فرمان بالا را اجرا کرد. چنگیز خان که شاید قبلا هم بتحریک ناصر خلیفه که

شرح آنتریک‌های او را در فصل ۵۳ مذکور داشتیم مترصد بهانه‌ای برای سرکوبی خوارزمشاه بود از موقع استفاده کرده سفیری بدربار خوارزمشاه فرستاد تا فرماندار خوارزم را تسلیم

(۱)-Merkites

(۲)-Otrar

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۵

نماید، سلطان نامبرده که از فتوحات اخیر خود مست نخوت و غرور بود سفیر چنگیز را کشت

حمله به ماوراء النهر ۶۱۶ هجری (۱۲۱۹)

در سال ۶۱۶ ه درست یکسال بعد از آنکه چنگیز خان تصمیم بجنگ با خوارزمشاه گرفته بود سیل انهدام و بر بادی بحرکت آمده و بطرف شهر اترار سرازیر گردید. سلطان محمد با چهار صد هزار تن لشکر بمبارزه با چنگیز آمده بود ولی در بین ناحیه اوش و اترار از جوجی پسر چنگیز با تلفات زیاد شکست خورد و سلطان محمد پس از این شکست سخت مصمم گشت از مواجهه با لشکر مغول احتراز نموده بجای آن شهرهای عمده کشور خود را سنگر به‌بندد و با خود تصور میکرد مغولها همینکه مقداری غنیمت گرفتند به حمله بر شهرهای مستحکم نخواهند پرداخت و با غنائم بکشور خود مراجعت مینمایند.

این نقشه غلط زمینه خوبی برای حمله بدست چنگیز خان داد، زیرا او حالا میتوانست با فراغ بال لشکریان خود را تقسیم و دسته‌بندی کرده بدون اینکه بیم روبرو شدن با یک سپاه سنگین دشمن داشته باشد هر کدام را از یک طرف روانه حمله بیک شهر نماید.

چنگیز دو پسر خود جغتای و اوگتای را مأمور تسخیر اترار نمود. جوجی پسر دیگرش ابتدا خوارزمشاه را شکست داده سپس از آنجا بطرف جند طرف شمال متوجه و یک سپاه پنجهزار نفری نیز مأمور تسخیر خجند گردید، چنگیز خود نیز بهمراهی پسر کوچکش تولی با قشون اصلی روانه تسخیر بخارا شده و برای مبارزه با خوارزمشاه در صورتیکه برای نگاهداری سلطنت خود بخواهد جنگ کند خود را حاضر و آماده ساخت. محاصره اترار مدت شش ماه طول کشید و چون حاکم شهر میدانست چنگیز انتقام سفرای خود را از او خواهد کشید تا آخرین لحظه پایداری کرد ولی چون بالاخره از طرف سلطان جبان و بزدل خیوه باو کمک نرسید شهر با وجود ابراز شهامت و شجاعت مایوسانه به تصرف دشمن درآمد و حاکم آن زنده دستگیر و بحضور چنگیز آوردند. چنگیز فرمان داد تا نقره داغ کرده در گوش چشم او بریزند. جوجی پسر چنگیز شهر سیگناک «۱» را پس از هفت روز محاصره تسخیر و شهر جند هیچگونه مقاومتی بخرج نداد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۶

شهر بخارا بیست هزار نفر پادگان داشت و آنها چند روزی هم استقامت کردند و یک بار نیز سربازان محصور صف سپاه مغول را شکسته و از شهر بیرون آمدند، مغولها گویا اینکه اختلالی در آنها پیدا شده بود دوباره تحت نظم درآمده آن جماعت را بسختی منهزم و تعقیب کرده در حوالی رود سیحون آنان را کشته و تارومار نمودند و بخارا در نتیجه تسلیم گردید. چنگیز خان سواره در مسجد جامع راند که در آنجا مغولها برای این پیروزی که نصیب آنها شده بود مجلس جشن برپا کرده و بعیش و نوش مشغول بودند. کلیه سکنه و اهل شهر را جمع کردند و اشخاص متمول و ثروتمند تمامی دولت و ثروتشان را با کمال منت بمغولها تسلیم نمودند که مینویسند «در حین فرار جز جامه‌ای که در تن داشتند چیزی دیگر نتوانستند با خود ببرند» آنگاه شهر بیاد چپاول و غارت رفت و بعد طعمه حریق شده و تلی از خاکستر گردید. توده مردم بیچاره و بدبختی که بودند بین فاتحین وحشی تقسیم شدند که معمولشان این بود آنهایی که بدر کار میخوردند برای پناه دستجات هنگام حمله و یورش، برای نقب زدن، برای نصب کردن آلات محاصره و در موقع ضرورت برای پر کردن خندق یک شهر را از چوب و الوار و غیره بکار میانداختند که در صورت کسر داشتن با بدنهای خود ایشان آنکسری را تکمیل میکردند یعنی خود آنها را توی خندق میریختند. اما زنان حاجت به بیان نیست که آنها شکار فاتح و اسیرکنندگان وحشی و دیو سیرت بودند.

پس از فتح بخارا چنگیز عازم دره حاصلخیز زرافشان و از آنجا متوجه سمرقند شد که چهل هزار نفر پادگان داشت. سمرقند استقامتی بخرج نداد، زیرا سپاهیان ترک بدین امید که نسبت بآنها رفتار خوب خواهد شد بزودی تسلیم شدند ولی لشکر مغول ترکان را هم قتل عام کردند. در اینجا سی هزار نفر از صنعتگران را لشکر مغول بین خود تقسیم نمودند و سی هزار نفر دیگر نیز برای بیگاری در ارتش اختصاص داده شد، پنجاه هزار نفر نیز با پرداخت خونبها آزاد ماندند ولی از همین عده نیز جماعتی را بکارهای نظامی گماشتند، در واقع در شهر سمرقند پس از حمله مغول دیگر کسی باقی نماند.

لشکریان مغول از این مسئله فراغ خاطری حاصل کردند زیرا دیگر احتمال بیم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۷

قطع خطوط ارتباط از میان رفت.

تعقیب خوارزمشاه و مرک او ۶۱۷ هـ (۱۲۲۰)

اکنون خامه را بطرف علاء الدین محمد بزدل معطوف داشته میگوئیم که او در سمرقند تا وقتی که از تهاجم و استیلای مغول ایمن بود دوام آورده ولی همینکه خطر محاصره شهر را نزدیک دید از آنجا بطرف بلخ فرار کرده و قصد داشت به

غزنه پناهنده شود ولی در راه از این خیال منصرف شده راه نیشابور را پیش گرفت و با خود تصور میکرد مغولها پس از بردن غنائم شهرهای ثروتمند او مراجعت خواهند کرد. جلال الدین پسر شجاع و دلاور او عبث التماس کرد که به او اجازه داده شود در مقابل سیحون با لشکر مغول روبرو شود. او با یک حرارت جوانمردانه‌ای فریاد میکرد و به پدرش میگفت که برای احتراز از دشنام و نفرین رعایا هم شده لازم است با مغول مبارزه کنیم، زیرا که آنها خواهند گفت که ایشان تا حالا بواسطه مالیات و باج و خراج سنگین در فشارمان گذاشته. و اینک که روز بلا و مصیبت است ما را ترک گفته به تاتارهای وحشی و درنده واگذاشتند، ولی علاء الدین زیر بار نمیرفت، نه خود جنگید و نه اختیار لشکر را بدو سپرد و همینکه شنید مغولها از سیحون گذشته‌اند از نیشابور و از همان خطی که داریوش از جلو اسکندر فرار کرده بود از جهت مقابل فرار کرد.

از سمرقند چنگیز دو دسته قشون که هریک مرکب از ده هزار نفر بود بدنبال محمد فرستاد و آنها دستور داشتند که با او در صورت تمایلش بجنگ جنگ کنند و اگر فرار کرد تعقیب نمایند. لشکریان جبهه از نیشابور گذشته قوچان، اسفراین و دامغان را غارت نموده و در شهر ری با قشون سبتای بیکدیگر پیوسته و آن شهر را قتل عام نمودند.

سلطان محمد در اینموقع وارد قزوین گردید و در آنجا در صدد مبارزه با مغولها بود ولی در حینیکه مشغول گردآوری لشکر بود خبر سقوط ری در یکصد میلی او منتشر گردید. اینجا روحیه ضعیف و ترس و وحشت سلطان در لشکریانش تأثیر کرده همگی متفرق گردیدند و سلطان بعد از اینکه نزدیک بود بدست مغولها اسیر شود فرار

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۸

کرد و از آنجا به مازندران رفت و در یکی از جزائر ساحل خزر پناهنده شد و در همانجا جان سپرد و از خود نامی خیلی ننگین بیادگار گذاشت.

محاصره اورگنج ۶۱۷ ه (۱۲۲۰)

پس از مرگ علاء الدین سه نفر از فرزندانش از طریق دریا به شبه جزیره منقشلاغ «۱» رفته و از آنجا بطرف پایتخت خوارزم رهسپار شدند. در خوارزم مردم از آنها استقبال نمودند و جلال الدین مشغول جمع‌آوری قشون گردید، اما طولی نکشید که توطئه بر علیه او چیده شد و جلال الدین ناچار از خیوه فرار کرد و با سیصد نفر سپاهی از راه کویر پس از طی شانزده روز راه به شهر نسا در چند میلی شمال غربی عشق‌آباد فعلی آمد، در نسا در اینموقع هفتصد نفر پادگان مغول پاس میدادند. این شاهزاده دلاور و پهلوان با تهور تمام سپاهیان مغول را شکست داده و از آنجا سالما به نیشابور رفت. دو نفر دیگر از برادرانش چون خبر جمع‌آوری لشکر جلال الدین را شنیدند بدنبال او روانه شده، ولی بدست مغولها گرفتار و کشته شدند.

چنگیز خان بعد از این فتوحات فرزندان خود جوجی، جغتای و اوگتای را مأمور تسخیر پایتخت خوارزمشاه نمود، چون لشکر چنگیز بدروازه‌های شهر رسید پادگان شهر آنها را دنبال نموده و در بنگاهائی که قبلا با کمال دقت تهیه نموده

بودند آورده تلفات سخت به آنان وارد آوردند. اما همینکه عمده قوای مغول جلو اورگنج رسید تاجیک‌های «۲» بیچاره و بدبخت که آنها را از شهرهای مغلوبه جمع کرده بودند مجبور ساختند که حندق‌ها را پر کنند و سپس ستون عمده قوا متوجه شهر گردید و با اینهمه مغولها موفق نشدند پلی را که دو قسمت شهر را بیکدیگر متصل میساخت تصرف نمایند و بالاخره بعلت اختلافی که بین جوجی و جغتای پیش آمد عملیات مغولها عقیم ماند.

چنگیز اینجا اختیار تام لشکر را به او گتای سپرد و نامبرده فوراً فرمان حمله و یورش داده و آن بموفقیت انجام یافت. اهالی شهر پس از شش ماه استقامت و پایداری مأیوسانه بالاخره تقاضای امان نمودند، مغولها تمامی اهل را شهر را جمع کردند و به استثنای

(۱) - Mangishlak

(۲) - تاجیک یعنی شهرنشین و این کلمه در مقابل ترک بمعنی چادرنشین استعمال شده، لفظ تازی عرنی امروز نیز ظاهراً از همین ریشه است و سگ تازی را نیز اول دفعه فاتحین عرب بایران آوردند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۰۹

صنعتگران بقیه مردان را عموماً قتل عام و زنان و بچه‌ها را باسارت بردند، سپس رود سیحون را بر روی خرابه‌های شهر باز کردند و بار دیگر این رودخانه مبدأ اصلی خود را پیموده به بحر خزر سرازیر گردید «۱»

محاصره اورگنج

ویرانی خراسان ۶۱۷ هـ (۱۲۲۰)

چنگیز خان تابستان را در مرغزارهای نخشب گذرانید، سپس از آنجا عازم ترمذ گردید. ترمذ در ساحل سیحون و در سر راه بلخ واقع بود، شهر ترمذ پس از ده روز تسلیم شد و کلیه باشندگان

(۱) - فصل دوم جلد اول صفحه ۲۲ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۰

آنجا را قتل عام کردند، آنوقت از ترمذ، چنگیز به نقاط سردسیر واقع در آن نزدیکی عزیمت نموده و بدخشان که مجاور بود بتاراج رفت، در اول بهار چنگیز متوجه بلخ شد و سکنه آن بدون استقامت و پایداری تسلیم شدند، اما این فاتح چون شنید جلال الدین در غزنه مشغول جمع‌آوری قوا میباشد شهر را ویران و اهالی را قتل عام نمود و هزاران نفر از مردم شوره‌بخت را از دم تیغ گذرانید تا در موقع پیشروی از پشت سر خود کاملاً فراغت خاطر داشته باشد و خطوط ارتباط او

قطع نگردد، تولی در این ضمن مأمور شده بود که کار انهدام و خرابی و چپاول و غارت خراسان را با تمام برساند که سابقاً قسمت‌هایی از آن بدست جبه و سبتای تصرف شده و حکامی در بعضی شهرها گذارده بودند. اهالی طوس چون دیدند که فرماندار مغول تنها مانده برعلیه او قیام کرده و سر بشورش برداشتند ولی این آشوب بدست یک‌عده سیصد نفری از مغولها که در استوا قوچان کنونی، توقف داشتند فرونشاندند و حتی اهالی بیچاره شهر را واداشتند که تمامی برج و باروهای شهر را بدست خودشان ویران سازند. در پاییز سال ۱۲۲۰ م تولی با یک نیروی جلودار مرکب از ده هزار نفر راه خراسان را پیش گرفت. ابتدا نسا را محاصره و بانتقام خون حاکم آن که با تیر از بالای حصار کشته شده بود تمام سکنه آن با زن‌ها و بچه‌ها همه را قتل عام نمود، شهر نیشابور در کوشش اولی تسخیر نشد و طغاچار داماد چنگیز کشته شد ولی سبزوار بغتتا مورد حمله قرار گرفته و هفتاد هزار سکنه آنجا رهسپار دیار عدم شدند.

خرابی مرو و نیشابور

نخستین نبرد مهم تولی در خراسان محاصره مرو شاهجهان بود.

مرو پایتخت معروف سلطان سنجر بوده پس از ویرانی غزها دوباره رونقی بسزا گرفته و در اوج ثروت و زیبایی بود و شاهد بر این مدعا شرح مؤثر و رقت‌آور است که یاقوت جغرافی‌دان عالیمقام آنرا در موصل نوشته است. او مرو را در اینموقع دیده و از جلو حمله مغول با مخاطرات زیاد خود را سلامت بآنجا رسانیده است.

فاضل مشار الیه عده علما و دانشمندان و نویسندگان و کتابخانه‌های مرو را توصیف میکند و درباره مردمان آن با یک جوش و خروش غریبی فریاد میزنند و میگویند «بچه‌های آنان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۱

همچون مردان، جوانانشان قهرمان و پیرانشان امام بودند» پس از این او بشرح ذیل زاری و سوگواری میکند «کفار مغول و آن اهریمنان دیوسیرت به خانه‌های شهر ریختند و تمامی مردم را پایمال، قصور و عمارات شهر را چون خطوطی که از صفحه تاریخ محو شود محو و نابود ساختند و آنها را به لانه‌های جغد و کلاغ مبدل نمودند بطوریکه جز ناله بوم و طنین باد صدائی از آن ویرانه‌ها شنیده نمیشد».

این شاهزاده مغول با نیرنگ و تزویر و وعده‌های دروغ بر اکابر و رؤسای شهر دست یافته و پس از ورود بشهر کلیه اهالی را از کوچک و بزرگ و پیر و برنا همه را از دم شمشیر گذرانید. ابن الاثیر شماره کشتگان مرو را هفتصد هزار و جهانگشای جوینی بیش از این قلمداد کرده است. البته در این هنگام عده زیادی از اهالی شهرهای دیگر خراسان فرارا بمرو آمده و با این ترتیب بعید نیست جمعیت شهر بدین عدد رسیده باشد.

پنجهزار نفر از مردم مرو که از شهر فرار کرده بودند در راه گرفتار یک دسته از لشکریان مغول شده آنها نیز بقتل رسیدند و بدین ترتیب این شهر آباد و زیبا تبدیل بویرانه خالی از سکنه گردید و بهمان حال باقی بود تا آنکه یک قرن بعد دوباره شاهرخ آنرا از نو بنیاد گذاشت.

تولی پسر چنگیز از ویرانه‌های دودی مرو به نیشابور رفت. اهالی نیشابور در اینموقع آماده دفاع شده سه هزار سنگر یا بالیستا «۱» برای پرتاب کردن زوبین و غیره در دور شهر ساختند و پانصد منجنیق کار گذاشته بودند. مغولها هم در مقابل وسائل قویتری برای تسخیر شهر بکار بردند، از آنجمله هفتصد منجنیق بکار انداختند و با آنها نفت سوزان بداخل شهر پرتاب نمودند، لیکن آنها در اینواقع شهر را بقهر و غلبه گرفتند و تمامی جانداران حتی سگ و گربه را بقصد گذراندن قربانی بروح چغاتار قتل عام کردند و اینکه از این فتح نمایان خودشان یک یادگار مخوف و دهشتناکی باقی گذارده باشند مناره‌هایی از کله‌ها بنا کردند، کلیه ابنیه و عمارات را کوبیده و با خاک یکسان نمودند و سراسر آنرا جو کاشتند. نگارنده مرغ سنگخواره‌ای در داخل دیوارهای مدروس نیشابور قدیم شکار کرده‌ام «و مخصوصا آنجا را دیدم که از مغولها ندانسته تقلید شده

Balistae-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۲

و جو کشت کرده‌اند. آخرین شهر بزرگ خراسان که مورد هجوم قرار گرفت هرات بود.

مقاومتی نومیدانه در اینجا برای مدت هشت روز بعمل آمد، لیکن پس از کشته شدن حکمران، اهالی از در تسلیم درآمده. و قبول اطاعت نمودند و تولی فقط بقتل پادگانهای آنجا قناعت نمود و از کشتن سکنه درگذشت.

جنگ بر علیه جلال الدین ۶۱۸ هجری (۱۲۲۱)

جلال الدین پس از تارومار کردن یک دسته از بهترین سواران مغول در نسا روانه نیشابور گردید. فتح نمایان مزبور در حقیقت نخستین فتح بر لشکریان مغول را در ایران تشکیل می‌دهد.

او سه روز در آنجا توقف کرده و بعد هزیمتش را بطرف غزنه ادامه داد و یکساعت بعد از عزیمت او از نیشابور یکدسته از سپاهیان مغول وارد آن صحنه شده و بلافاصله بدنبال وی روانه گردیدند، جلال الدین با سرعتی فوق العاده حرکت نموده و یکصد و بیست میل مسافت در روز سواره راه پیمود، لیکن در ورودش به زوزن طرف جنوبی خواب دید که دروازه‌های شهر را بروی او بسته‌اند، ناچار بطرف هرات حرکت خود را ادامه داد.

مغولها او را در خارج زوزن تا مسافتی تعقیب کردند ولی او بسلامت خود را بغزنه رسانید.

در سراسر این بلد هرج و مرج غالب بود ولی مردم از هرطرف زیر لوای او گرد آمدند و بالاخره در اندک مدتی نیروئی فراهم کرده و در بهار ۱۲۲۱ میلادی روانه طرف شمال نزدیک با میان گردید. در اینجا بیک موفقیت ابتدائی نائل آمده یکهزار تن مغول را کشت، ولی اینعمل سی هزار تن مغول را تحت فرمان شیقی قوتو کو «۱» بسرعت در مقابل او آورد. نامبرده را چنگیز بعجله تمام فرستاده بود که تا قشون اصلی را در قبال عملیاتی که از ناحیه جلال الدین میشود حمایت و

تقویت نماید و این اقدام یعنی قرار دادن نیروی محافظ و حامی خود ثابت میکند که چنگیز نه فقط در پیکار و صف‌آرایی یا حرکت در جلو دشمن ماهر و زبردست بود بلکه موقعیت قشون را هم از لحاظ استراتژی و مخاطرات احتمالی در نظر گرفته و احتیاطات لازمه را از دست نمیداده است.

خلاصه این دو لشکر وقتیکه بهم در آویختند میمنه قوای جلال‌الدین که پیاده با مغول کارزار میکرد شکافته شده و تفرقه و پراکندگی در سپاهیان رویداد ولی بواسطه

Shikikutucu-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۳

رسیدن قوای امدادی دوباره جمع شده و تحت نظم درآمدند. جنگ در تمام روز بدون اینکه نتیجه آن معلوم باشد دوام داشت، روز دیگر سرکرده مغول حکم داد که هر یک از مغولان تمثالی از شکل خود ساخته بر پشت اسبها نصب کنند تا دشمن بتوهم اینکه بآنها نیروی کمکی رسیده است مرعوب شده و فرار اختیار کند و این حيله نزدیک بود مؤثر واقع گردد، ولی جلال‌الدین که سلطانی متهور و جنگجو بود اتباعش را تشجیع نموده قوت قلبی بآنها بخشید که پس از اینکه پیاده لشکریان مغول را عقب راندند شیپورها بصدا درآمده فرمان جلو رفتن دسته جمعی بآنها داده شد و بالاخره دشمن وحشی و منفور را بکلی منهزم ساختند و بسیاری از آنان بدست ایرانیان فاتح قطعه‌قطعه گردیدند.

بدبختانه سر تقسیم غنائم نزاع و اختلاف پیدا شد و در نتیجه دستجات غوری سلطان را تنها گذاشته متفرق گردیدند. جلال‌الدین چون شنید که چنگیز بطرف غزنه پیش می‌آید و دید در او آن قدرت و توانائی نیست که خط هندوکش را نگاهدارد ناچار راه سند را پیش گرفت.

فاتح مغول در بامیان بانتقام خون نوه محبوبش (موتوجن پسر جغتای) حکم کرد آن بلد را از تمامی جانداران صاف و پاک نموده احدی را زنده نگذارند و حتی از چپاول و غارت منع نموده و بالاخره آنچه بود و نبود همه را به نیت تقدیم قربانی بروح شاهزاده مقتول رهسپار دیار عدم ساختند. آنگاه بطرف غزنه پیش رفت که جلال‌الدین پانزده یوم قبل آنجا را تخلیه کرده بود. خان مغول در این حرکت شتاب بخرج داده بطوری که در کناره‌های سند بسطان فرارسید که در آنجا او بجمع‌آوری سپاه مشغول و دستجاتی را امید داشت بوی ملحق گردند. در اینجا جلال‌الدین مایل بجنگ نبوده و در صدد برآمد که رود سند را بین سپاه کوچک خود با قشون تعاقب‌کننده حایل قرار دهد، لیکن در حرکت خیلی بطیئی و کند بوده و بالاخره چنگیزیان در سپیده‌دم باو مصادف شدند. وی با رشادت و جلادت مایوسانه‌ای حمله بقلب سپاه دشمن برده و کوشش نمود که راهی برای خود باز کند ولی نتوانست. او هنگام ظهر سوار بر اسب تازه‌ای شده بر لشکریان چنگیز تاخت و همینکه اندکی ایشان را عقب راند یکدفعه عنان برگرداند و از یک کناره مرتفعی جستن کرده خود را با تهور بی نظیری بآب سند زد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۴

و شناکنان خودش را با نظرف رسانید. چنگیز در اینموقع از خود علو همت نشان داده نه فقط غدقن نمود هیچکس تیری بطرف او نیندازد بلکه به فرزندانش او را نمونه بارز و برجسته شجاعت و دلاوری نشان داده و بدین صفت ویرا ستود.

دو واحد از لشکریان خود را چنگیز برای تعقیب جلال الدین فرستاد ولی آنها نتوانستند بر وی دست یابند. آنوقت در صدد تسخیر ملتان برآمدند، لیکن شدت گرما و هوای سوزان از اینکار بازشان داشت و بالاخره تمامی اماکن و نقاط دور و دراز را غارت کرده دوباره بقشون اصلی که به تاتار بر میگشت پیوستند.

در بهار سال بعد شهر غزنه را مغولها بعلل و جهات نظامی و لشکری ویران کردند و درعین حال نیروئی برای انهدام هرات اعزام گردید که از خبیر فتح بامیان جلال الدین شورش کرده بود و آن بلد مقاومت نومیدانه‌ای بخرج داده لیکن بعد از شش ماه و هیفده روز محاصره، شهر سقوط کرد و نقل میکنند زیاده از یک میلیون و نیم (یک عدد باور نکردنی) سکنه آن استان را قتل عام کردند. کمی که از این هائله گذشت دسته‌ای از لشکریان مغول بخرابه‌های آن شهر فرستاده شد تا تفحص کنند اگر کسی زنده مانده باشد کارش را بسازند و آنها دو هزار نفر را در گوشه و کنار پیدا کرده و بدیاری عدم فرستادند.

برگشت چنگیز خان به تاتار

چنگیز قبل از مراجعت از هند بطرف شمال حکم داد که اسرا مقدار هنگفت زیادی برنج برای مصرف قشون پاک کنند و بعد از اینکه آن شوره‌بختان از اینکار فارغ شدند همه آنها را بقتل رسانیدند. او در ابتدا تصمیم داشت که از راه تبت به تاتار برگردد ولی وقتیکه از مشکلات آن راه باخبر شد از تصمیمی که گرفته بود منصرف گردید و دوباره از هندو کش عبور کرد و بالاخره به بخارا رسید. در اینجا او از اصول عقائد اسلام اطلاع حاصل نموده و حکم کرد خطبه بنام شخص او بخوانند. در حدود یکسال در آسیای مرکزی توقف کرده و بعد آهسته بسرزمین خود برگشت و در ۱۲۲۵ م به یورت اصلی خویش رسید.

انهدام قسمت غربی و شمال غربی ایران

ما اینک خامه را به لشکریان جیته و سبتای (دو سردار مغول) معطوف میداریم که ری را تسخیر و محمد خوارزمشاه را بطرف خزر تعاقب کرده بودند و مینویسیم که هدف ثانوی آنها قم بوده-

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۵

است. همدان در وهله اول از قتل و غارت نجات یافت، لیکن با زنجان و قزوین به فجیع‌ترین وضعی که معمول مغول بود رفتار شد. تبریز در عوض مبالغ هنگفت زیادی که داد از قتل و غارت خود را خلاصی بخشید و مغولان متوجه صحرای مغان نزدیک بزایوه جنوب غربی خزر گردیدند. آنها برخلاف انتظار متوقف نشده بلکه در وسط زمستان به گرجستان شتافتند و با دستجات ترکمان و اکراد قوای خودشان را تجدید نموده تمامی آن نواحی را تا تفلیس بیاد غارت دادند و از آنجا آنها برگشته مراغه را که مقدر بود آینده پایتخت هولاکو قرار گیرد محاصره کردند و با اینجا هم رفتارشان همان

رفتاری بود که با سایر شهرها کردند. سران لشکر قصد داشتند که بطرف بغداد سرازیر شوند و خلیفه ناصر از اینخبر هراسان شده در صدد افتاد نیروئی فراهم آرد، ولی موفق نگردید و جهتش هم تا حدی تسخیر دمیاط بدست سن لوی بوده است که قسمتی از حامیان عمده‌اش را این بلیه از او ربوده بود، خلاصه صعوبت عبور از کوهستان گرجستان بغداد را در اینمورد از این بلا نجات داد و مغولها بهمدان برگشتند و اکنون سراسر آنرا غارت کردند و از اینجا آنها روانه اردبیل شدند و آن بلد را بیاد یغما دادند و بعد به تبریز برگشتند که بار دیگر آنجا را با گرفتن مبالغ هنگفت زیاد از قتل و غارت معاف داشتند. گرجستان را دوباره ملاقات کرده و قشونش را به بهانه عقب‌نشینی در کمینگاهی نابود ساختند و بعد از این فتح نمایان به بحر خزر طرف شماخی قرب با کورو آورده و تا در بند را مورد تاخت و تاز و تجاوز و تهاجم قرار دادند. این وحشیان آدمخوار قناعت باینحدود نکرده و متوجه ماوراء قفقاز شدند و قبیچاق‌ها را اخراج کردند و آنها با حال وحشت و خوف بطرف دانوب فرار کردند. امیران و شاهزادگان مسکوی قشونی فراهم آورده و بدفع مهاجمین پرداختند، ولی نزدیک دریای آزو شکست خوردند و همه را گرفته اعدام کردند بدینطریق که آنها را زیر الوار و تخته‌های ضخیم گذارده و روی آنها نشسته بعیش و نوش پرداختند. تمامی بلوکات و نواحی نزدیک دریای آزو به تاراج رفت و مغولان بطرف مشرق روانه شده و ولگای علیا را قطع کرده یک لشکر بلغار را شکست دادند و بعد از این اردو کشی و مسافرت جنگی غریب و فوق‌العاده آنها دوباره بقشون اصلی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۶

در تاتار ملحق گردیدند.

پیش از آنکه شرح این انهدام و تباهی وحشت‌ناک را که ایران شمالی و بلاد و نواحی طرف شمال آن تحمل کرده پایان دهیم باید ملتفت بود که دسته دیگر از مغولها در ۶۲۱ هـ (۱۲۲۴) ری، ساوه، قم، کاشان و همدان را مورد تجاوز و تهاجم قرار دادند و سکنه و باشندگانی که در حمله اولی سلامت جان در برده بودند تمامی آنها را قتل عام کردند.

باری بشهادت تمام مورخین معاصر هر جا که پای مغولان بآنجا رسید نفوس آن منهدم و زمین مبدل بصحرا و بیابان گردید. صاحب تاریخ جهانگشا مینویسد «یک هزارمین نفوس هم جان در نبردند» باز در همان کتاب درج است که «هنوز تا رستخیز اگر توالد و تناسل باشد غلبه مردم بعشر آنچه پیش از حمله مغول بود نخواهد رسید» و این کلمات با همه مبالغاتی که در آن معمولاً بکار برده شده (رویه‌مرفته) آخرین درجه بیچارگی و فلاکت و بدبختی انسانی را (در این حادثه) نشان میدهد بطوریکه فکرهای محدود ما که نتیجه تمدن عصر حاضر است از درک معنای کامل آنها قاصر میباشد. خوشبختانه جنوب ایران از این حادثه مرگبار مغول نجات یافته و شاید همین پیش‌آمد مسعود سبب شد که ترمیم و بهبود ایران (از این تهلکه‌ها و بلیات و آفات) زیاده از حدیکه انتظار میرفت سریع و تند بوده است.

مرگ چنگیز خان ۶۲۴ هـ (۱۲۲۷)

آخرین اردو کشی چنگیز خان حمله و هجوم بولایت تانگوت واقع در شمال تبت بوده است، که پس از جنگ عظیمی پادشاه آنجا مغلوب و کشور بیاد غارت رفت. این فاتح بزرگ بعد از این واقعه حس کرد که مرگش نزدیک شده و لذا

او گتای سومین فرزندش را جانشین خود اعلام نموده و بفرزندانش نصیحت داد که از نزاع و جدال داخلی احتراز جویند و بالاخره در شصت و ششمین سال حکمفرمائی خود مرد و جهانی را از وحشت و عذاب راحت و فراغت بخشید. لاشه‌اش را باردوی وی حمل کردند و برای جلوگیری از اشاعت فوتش سربازان هر که را در اثنای راه دیدند بقتل رسانیدند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۷

خصال او و لیاقت و هوش زیاد

بدین ترتیب چنگیز خان از میان یک رودخانه خون عبور کرده وارد خانه قبر گردید. وی زیاده از هرفاتح جنگجویی که نام آنها را تاریخ ضبط نموده قتل نفوس کرده و وسیعترین ممالک و بلاد را گشوده است. خوانندگان تصور نکنند که اینمرد بواسطه عطش و حشمتی که به کشتار و خونریزی داشت از لیاقت و کفایت محروم بوده است، برعکس باید گفت که او در دوران اولیه حیاتش و مخصوصا در عنفوان ایام جوانی ذکاوت و هوش فوق العاده غیر قابل تردیدی ابراز داشته است. او در هنگام اشتغال بجنگ و پیکار از پیش آمدهای ناگوار اضطراب یا یأس و نومیدی بخاطر راه نمیداد. تا بتدریج بنیان سلطنتی نهاد که یکمشت صحرانوردان وحشی و آدمخوار تاتار را تا این حد بالا برده که آنها را مالک آسیا قرار داد.

نظم و انضباط در امور پایه و اساس شمرده میشد و نظام لشکری روی واحد ده نفری (دهه) قرار داشته که رئیس آن از افسر دسته صد نفری (صده) اطاعت میکرد و او هم در نوبه خود از فرمانده دسته هزار نفری (هزاره) فرمان میرده است و همینطور تا میرسد بفرماندهان لشکرها. سیاست او حيله و تزویر و زور و عنف ولی مظفر و کامیاب بوده است.

او وقتیکه میخواست بشهری حمله ببرد احکامی چند میفرستاد و یاغی را بشرح زیر باطاعت و انقیاد میخواند «اگر شما تسلیم نشدید ما چه دانیم فقط خدای قدیم داند چه اتفاق خواهد افتاد» و چنانچه حکمران شهر تسلیم میشد مکلف بود مبالغ هنگفتی پول ضمیمه یکدهم از هر چیزی منجمله از رعایای خودش به خان تسلیم کند. آنوقت فرمانداری از مغول برای آنجا معین میشد و در نتیجه تحمیلات و عوارض جابرانه و شرارت های فوق العاده کشور در اندک زمانی مخروبه میگردد و اگر حاضر بمقاومت و ایستادگی میشد و شهر هم مستحکم و نیرومند بود نقاط و نواحی حول و حوش را ویران کرده دست بخیانت و غدر و حيله و تزویر میزد و در این عملیات بسا میشد که از یک جنگ و گریز یا کمین کردن و حمله بردن برطرف مقابل ظفر مییافت و اگر هنوز شهر تاب آورده مقاومت و پافشاری بخرج میداد خندق‌هائی دور شهر بدست اسرا حفر میکردند و نیز اسرا را جلو

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۸

انداخته پشت سرهم یورش میبردند و بحملات و ضربات سخت محصورین را بستوه میآوردند، بعلاوه مغولان هر نوع ماشین آلات محاصره جنگی آنروزی را دارا بوده و حتی هیئتی از مهندسين و نقب زنان همراه داشتند و این خود بتنهائی

استعداد مغولان را برای جنگ که آن سبب امتیاز و برجستگی پیشوای آنها گردیده ثابت میکند تا چه اندازه بوده- است. آنها از فنون جنگی مثل جنگ و گریز یا بهانه کردن و عقب نشستن و نیز حرکت گازانبری و بالاخره شیخون زدن و دشمن را غافلگیر کردن بخوبی آگاه بوده‌اند و بعد بر اثر جنگ‌های زیاد یکی بعد از دیگری و غلبه و پیروزی بر اقوام طریقه‌های گوناگون و تجاری آموختند که بالنتیجه آنها را در دنیا شکست‌ناپذیر و مغلوب نشدنی قرار داده بود.

اما ساختمان روحی و افکار و احساسات خود چنگیز خان و آن از بیان زیر که منسوب بخود اوست معلوم می‌گردد چیست «بالاترین لذایذ و خوشیها همانا فتح و غلبه کردن بر دشمنان، تعقیب و دنبال کردن آنها، گرفتن دارائی و هستی آنها، دیدن چشمان پر از اشک عائله و خانواده و بالاخره تملک و تصرف زنان و دختران آنهاست»^(۱)

(۱)- جامع التواریخ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۱۹

سکه هولاکو

فصل پنجاه و ششم انقراض خلافت بدست هولاکو خان

بر زوال ملک متعصم امیر المؤمنین	آسمان را حق بود گر خون بگرید بر زمین
سر بر آور و این قیامت در میان خلق بین	ای محمد گر قیامت می بر آری سر ز خاک
ز آستان بگذشت ما را خون چشم از آستین	نازنینان حرم را موج خون بین بی دریغ
در خیال کس نگردد آنچنان و آن چنین	زینهار از دور گیتی و انقلاب روزگار
قیصران روم سر بر خاک و خاقانان چین	دیده بردار ایکه دیدی آنکه در بیت الحرام
هم بر آنجائی که سلطانان نهادندی جبین	خون فرزندان عم مصطفی شد ریخته

(سعدی در سوگواری بر قتل مستعصم)

تقسیم امپراطوری مغول

چنگیز خان امپراطوری عظیمی را که بنیان نهاده بود بین چهار پسر خود یا اولاد آنها (چنانکه در مورد جوجی که پیش از پدر مرده بود بهمین نحو عمل شد) بمیل خاطر تقسیم نمود ولی بدینطریق که بجای دادن ممالک تنها و تحدید حدود بیشتر عشایر و اقوامی را که بر آنها استیلا و سلطه پیدا کرده بود بین آنان بطور تملک و تملیک توزیع و تقسیم نمود، پسر سومش اوگتای، خاقان یعنی خان اعظم تعیین گردید. برای توضیح اینمقال اینک شرحی روشن و دقیق

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۰

که بقلم لین پول در این موضوع نگارش یافته است ما آنرا در زیر بنظر خوانندگان میرسانیم: ۱- خاندان اوگتای بر عشائر و اقوام ذونگاریا «۱» حکمران بوده و تا بر افتادن ایشان بدست تولوی عنوان خاقان یا قآنی داشته‌اند: ۲- خاندان تولوی حکمران اقوام و عشایر مغولستان مملکت اجدادی چنگیز که از بعد از برافتادن و سقوط خاندان اوگتای تا زمان تفوق قوم منچو خود را خاقان (قآن) میخواندند. ۳- شعبه ایرانی خاندان تولوی: ایلخانان ایران، هولانگو و جانشینان او. ۴- خاندان جوجی سلاطین قبائل ترک دشت قبیچاق شامل خان‌های طوائف زرد و سفید ... و بالاخره خوانین خیوه و بخارا. ۵- خاندان جغتای یعنی سلاطین ماوراء النهر.

در شورای اعیان (قوریلتای) که در ۱۲۲۹ میلادی دو سال بعد از مرگ چنگیز خان منعقد گردید اوگتای بعنوان خاقان (قآنی) منتخب شده و تمامی رؤسا و عشیره‌ها ریاست کل او را بر خود پذیرفتند. وی جلوسش را جشن گرفته و در این جشن چهل دختر قشنگ باکره مغول را برای خدمتگزاری چنگیز به انعام فرستاده و نیز اسبان زیادی را قربانی کردند، سپس جوایز و انعامات نفیس و گران‌بهای بین سران و افسران خود توزیع نمود.

سه اردو کشی بزرگ

در شورای بالا از جمله تصمیم گرفته شد که برای خاتمه دادن بعملیات کشورگشائی سه اردو تهیه شده و هر کدام بطرفی فرستاده شود و اول از همه اعزام یک اردوی سی هزار نفری تحت فرماندهی جرماغون جهت حمله به سلطان جلال الدین و سرکوبی قطعی او، دوم اردویی معادل آن برای تسخیر روسیه مرکزی و جنوبی که در آن زمان از طوائف بلغار و قبیچاق و سوقاسن «۲» ها مسکون بود معین گردید. اردوی سوم و آن تحت فرمان مستقیم اوگتای برای ادامه تسخیر چین شمالی روانه گردید. گرچه در این بسیج و اردو کشی‌ها آنچه با ایران ارتباط مستقیم دارد همانا بسیج و اردو کشی برعلیه سلطان جلال الدین میباشد، لیکن ممکن است نتایج دو اردو کشی دیگر را در اینجا مذکور دارم اولاً اردو کشی در تحت قیادت اوگتای و آن باین نتیجه رسید که امپراطوری قین کاملاً مسخر گردید که در حیات چنگیز خان فقط

Zungaria-(۱)

Sukassines -(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۱

قسمتی از آن فتح شده بود، لیکن سلسله سونک چین جنوبی تا زمان سلطنت قویلیای مقاومت بخرج داده نتوانستند مهاجمین آنها را تحت اطاعت بیاورند.

در اروپا مغولان از تاریخ ۱۲۳۶ تا ۱۲۴۱ میلادی سراسر روسیه تا لهستان و مجارستان را با آهن و آتش زیرورو کرده و بطوری وحشت و هراس تمامی آنحدود را فراگرفت که مطابق گفته ماتیوپاریس در ۱۲۳۸ میلادی مردمان گوت‌لند و فریس‌لند جرئت نمیکردند برای صید شاه ماهی به یر «۱» موت بروند. «۲»

مرگ او گتای در ۱۲۴۱ میلادی انعقاد شورای جدیدی را ایجاب نمود و این قسمت بضمیمه ناهمواری اراضی اروپای مرکزی که برای عملیات تاتاریان نامساعد بود و نیز دوری آن نسبتاً از چین و ایران، اروپای غربی را از آسیب حمله مغول محفوظ داشت، لیکن روسیه را مغولان تحت اطاعت و انقیاد آورده و حیات ملی وی تا دو قرن متوقف و از رشد و نمو افتاده بود. «۳» در صورتی که آن رنگی از شرق بخود گرفته که آن به اروپائیان غربی تا چه اندازه ظاهر و آشکار و یا بطوریکه گبن اشعار داشته که «آن اثری است عمیق و شاید زایل نشدنی که تغییرات و تبدلات مدت دو بیست سال آنرا در اخلاق روسها مرکوز ساخته است.

میدان جلال الدین در هند ۶۱۹ هـ (۱۲۲)

جلال الدین پس از اینکه خود را بوسیله شنا در رود سند از چنگک چنگیز خان نجات داد باقیمانده سپاهش را تا حدود دو هزار نفر جمع کرده و آنها در اینوقت بکلی مستأصل و پریشان و جز شهامت و جسارت دارای چیزی نبودند ولی از برکت همین صفت توانستند خودشان را مجهز ساخته بار دیگر سوار بر اسب گردند و جلال الدین وقتیکه دانست لشکریان مغول به دنبال او میآیند و تاب مقاومت ایشان را ندارد از مقابله با آنها رو برگردانده ناچار بطرف دهلی عزیمت نمود. سلطان آنجا شمس الدین آلتمش «۴» از مشهورترین و قابلترین افراد

(۱)-Yarmouh

(۲)-Chronica Majora جلد سوم صفحه ۴۸۸ (مؤلف)

(۳)- در حدود پنج میلیون تاتار هنوز در روسیه اروپائی سکنی دارند و این برابر است با عده یهودیانی که در آن نواحی مسکن گزیده‌اند (مؤلف)

(۴)- «طبقات سلاطین اسلامی» ص ۲۹۵

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۲

سلاطین مملوک هند تحف و هدایای قابلی برای جلال الدین فرستاد و ضمناً باو رسانید که چون هوای دهلی بمزاج سلطان سازگار نیست بهتر این است که حدود ملتان را برای اقامت اختیار کند. جلال الدین وقتیکه دید دهلی حاضر برای مهمان‌نوازی نیست ناچار از عزیمت خود برگشته بکمک نیروی امدادی که از ایران برای او رسیده بود به سند حمله برد، لیکن سلطان مملوک مصمم گشت که نگذارد یکنفر سرباز قوی و مهیب حتی در سرزمین رقیبش خود را مستقر سازد و لذا مجمعی از امیران و شاهزادگان هند تشکیل یافته تصمیم گرفتند که او را بیرون کنند، بنابراین جلال الدین چون دید نمیتواند با چنین اتحادیه‌ای گلاویز شود و یا در مقابل آنها مقاومت کند مصمم گشت بایران مراجعت نماید.

بازگشت بایران ۶۲۰ هـ (۱۲۲۳)

این سلطان متهور و بیباک از راه مکران عازم ایران شده و کم‌وبیش از اسکندر کبیر متابعت نموده راه خطرناک مزبور را پیمود و مثل اسکندر قسمت اعظم لشگریانش را از دست داد و فقط با چهار هزار نفر از اتباع خود بکرمان رسید، ورودش مصادف با موقعی شد که براق حاجب حکمران سابق آن ایالت را بقتل رسانیده و مرکز را محاصره کرده بود و لذا شهر دروازه‌های خود را بروی او باز کرده براق حاجب که باز از او در آتیه صحبت خواهیم داشت ابتداء با پادشاه خود از در اطاعت درآمده و از وی احترام مینمود ولی پس از تصرف کرمان توطئه‌ای بر علیه او نمود. جلال‌الدین از این سوء قصد و خیانت و غدر او باخبر شده ولی برای اینکه مبادا در اول ورودش بایران تأثیرات بدی به‌بخشد تجاهر کرده سازش مزبور را ندیده انگاشت و بعد از یکماه توقف در آن شهرستان روانه فارس گردید و در آنجا از طرف اتابک سعد رفتاری که با او شد ناپسند بوده ولی بعداً او را بدامادی خود برگزید.

غیاث‌الدین

مغولان وقتیکه از قسمت ایران شمالی کناره گرفتند یک برادر کوچکتر جلال‌الدین موسوم به غیاث‌الدین خراسان، مازندران، اراک را بتصرف درآورده ولی بواسطه سستی و بیحالی و نیز عیاشی و هوسرانی مردی نبود که بتواند این بلاد نیمه خرابه را مرمت و اصلاح نماید و لذا قشون از او سر برتافته

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۳

تحت لوای برادرش جمع شده و در سلک متابعتش درآمد و او اینوقت پادشاه ولایات شمالی ایران گردیده که غیاث‌الدین ناچار شد از وی اطاعت نماید.

جنگ با خلیفه ۶۲۲ هـ (۱۲۲۵)

جلال‌الدین پس از تحکیم مبانی قدرت خود بعنوان شاه خوارزم عازم جنگ با خلیفه ناصر دشمن پدرش گردید. او بدوا شوشتر را محاصره کرد ولی بعد معلوم شد که آن مستحکم و غیر قابل تسخیر میباشد، آنوقت بطرف بغداد حرکت کرد و قشون خلیفه را در کمین گاهی شکست داده فتح قاطعی از این راه حاصل و دشمن مغلوب را تا دروازه‌های پایتخت تعقیب نمود، ولی برای گرفتن بغداد کوشش نکرد بلکه بطرف شمال روانه شد و بآذربایجان حمله برده و آنرا اشغال کرد، ولی باید دانست که جلال‌الدین هیچوقت در این صدد نبود که از نتایج فتوحات درخشان خود استفاده نموده به نظم و ترتیب یا اداره بلاد متصرفی خود به‌پردازد. این مرد همینکه تبریز را گرفت حمله به گرجستان برده تفلیس را در دو جنگ در ۶۲۳ (۱۲۲۶) قبضه نمود.

فتح درخشان دیگر او همانا ریشه کن کردن یکی از ایلات وحشی غارتگر ترکمان بود و در سال بعد قلمرو اسماعیلی‌ها را بباد قتل و غارت داد و نیز قوای مغول را در دامغان واقع در مشرق ری مغلوب ساخت.

جنگ اصفهان ۶۲۵ هـ (۱۲۲۸)

مغولان بعد از این شکست با عده خیلی زیادتری ظاهر گردید و سپاهیان ایرانی را، مأمور دادن اطلاع از احوال مهاجمین، بطرف اصفهان مرکز اردوی جلال الدین تعاقب نمودند. نیروی مغول که از هفت لشکر ترکیب یافته بود بر آن شد که شهر را محاصره کند ولی سلطان از شهر خارج شده و مصمم گشت که در صحرای باز با مغول‌ها پیکار کند، هرچند جلال الدین را برادرش غیاث الدین در میدان جنگ تنها گذارده پی کار خویش رفت معذکک این سرباز متهور و بیباک که در میان سلاطین عصر فقط اوست که با مغولان مخوف و آدمخوار روبرو شده و سرگرم جنگ با دشمن گردید. جناح راست لشگریان او جناح چپ قشون مغول را مغلوب ساخته و تا کاشان آنها را راند و جلال الدین چنین پنداشت که جنگ را برده است، ولی وقتی که بنای جلو رفتن را گذاشت یکدفعه مورد حمله یکدسته از لشگریان زبده مغول که در کمین گاهی پنهان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۴

بودند واقع شده و آنها جناح چپ او را شکست دادند. جلال الدین مردانه جنگ و گریز کرده تا بالاخره در وسط جمعیت دشمن راهی باز کرد و رو بهزیمت نهاد. گرچه خبر مرگ او انتشار یافته ولی بعد از عقب‌نشینی مغولان با تلفات زیاد دوباره در اصفهان ظاهر گردید.

جنگ تن بتن جلال الدین

جلال الدین اینوقت برای مبارزه و پیکار با یک اتحادیه‌ای از طوائف گرجی، آلان، لزکی و قبچاق خوانده شد. او بعد از مواجهه با حریف بطایفه اخیر یعنی ترکان قبچاقی که در زمان سلطنت پدرش آنها را از مرگ نجات داده بود از این سابقه محبت و حق خدمتی که داشت یادآور شده در نتیجه آنان را از متحدین شان جدا ساخت (یعنی آنها بعد از متذکر شدن باینقسمت از جنگ با جلال الدین احتراز جستند) و بعد برای نمایش دادن به لشگریان هردو طرف به پهلوانان گرجی پیشنهاد مصاف داده و حاضر برای جنگ تن به تن با آنها گردید و در این پیکار یکی از مبارزان را به سه پسرش یکی بعد از دیگری بخاک هلاک انداخت. وی مورد حمله یک پهلوان غول‌پیکری گردید، اسبش اینوقت خسته و فرسوده شده بود ولی این سرباز رشید بدون هیچ خوف و هراس یا یأس و نومیدی از اسب بزمین جسته حریفش را خلع سلاح نموده و بقتل رسانید و این یک شاهکار نظامی حیرت‌انگیزی بوده است! آنوقت سوارانش بفرمان وی بر سر قشون گرجستان تاخت آورده و همه را متفرق و منهزم گردانیدند.

در ۶۲۶ هـ (۱۲۲۹)

جلال الدین با خلیفه صلح کرد و قرار بر این شد که نام خلیفه را در ولایات ایران که از خطبه حذف شده بود دوباره ذکر نمایند و خلیفه هم در عوض باو خاقان و شاهنشاه لقب داده و در نوشته‌ها بدین لقب یاد میکرد.

فرار او از مغول و مرگ او ۶۲۸ هـ (۱۲۳۱)

لشکریان مغول تحت فرماندهی جرماغون که ما راجع به اعزامشان شرحی در سابق مذکور داشتیم جلال الدین را بی تهیه دیده شبانه در صحرای مغان که در انجا انتظار میکشید سپاهیان متفرق و پراکنده خود را جمع آوری نماید دفعه بر چادر و خرگاه او زدند و او همینقدر موفق شد سلامت جسته و رو بهزیمت نهد و بعد از این واقعه اورلی که داشت فقط

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۵

رل یکنفر فراری بود و بالشکر مغول که سر کرده آن در صدد دستگیری وی بود دیگر نمیتوانست مواجه گردد. تا یکمدت گنجه را در دست داشت و بعد از چندین دفعه که از چنگ مغولان سلامت جسته و جان مفت بدر برد بدست یکنفر از ایلات کرد که فراریان را در پی بود لخت کند مقتول گردید و بدین ترتیب حیات یکی از شجاعترین سربازانی که دیده شده و نیز فوق العاده متهور و جسور خاتمه پیدا نمود. چنانچه جلال الدین با این شهامت و جسارت دارای عقل و تدبیر هم بود یقیناً قشونی تشکیل داده که بتواند مغولها را شکست داده و از تاراج بغداد بدینوسیله جلوگیری میکرد. او آنطور که در تاریخ یاد شده است مانند یک شهاب ثاقب بود و میتوان ویرا نمونه اول یا نسخه اصلی شارل دوازدهم سویدی بشمار آورد.

حمله مغول باسیای صغیر و سوریه

جرماغون وقتیکه از ناحیه جلال الدین فراغت خاطر حاصل نمود و دانست که دیگر در او قوه مقاومت نیست بین النهرین، کردستان، آذربایجان، ارمنستان، گرجستان را بیاد قتل و غارت داده و مرتکب فجایع و سفاکیها و بیرحمیهای نظیر همانهایی که در سابق گفته شد گردید.

ابن الاثیر مینویسد وحشت و هراسی که مردم دهات و قصبات را فرا گرفته بدرجه ای بوده است که آنها را بکلی از جرئت و جسارت انداخته بود. چنانکه یکنفر مغول مردی را در یک موقع میخواست بکشد ولی حربه برای کشتن او نداشت، بوی گفرت را بر زمین بنه و از جای حرکت نکن تا من بروم حربه ای بکف آورده برگردم. شکار مزبور که خون در عروق و اعصابش بکلی منجمد شده بود واقعا همین کار را کرد و چنانکه در آتیه دیده خواهد شد در سده هیجدهم افغانها نظیر همین کار را با مردم اصفهان کردند و آنها یعنی مردم شهر اصفهان یک چند بکلی از حرکت بازمانده جرئت اقدام به هیچ کاری حتی گریز را هم نداشتند.

لشکریانی که ابتداء در تحت فرمان جرماغون و بعد هم تحت بایدو بوده اند در مدت بیست سال اخیر ممالک و بلاد غرب ایران را زیرورو کرده و سواران آنها تا حلب را معرض تجاوز و تهاجم قرار دادند و بنا بگفته ماتیوپاریس امیر نصرانی انطاکیه و سایر اربابان مسیحی باج و خراج بمغولان میدادند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۶

قتلغ خان کرمان ۷۰۳-۵۶۱۹ (۱۲۲۲-۱۳۰۳)

چنانکه در فصل پنجاه و سوم ذکر شد فارس و لرستان در این تاریخ بدست امرای مستقلی که بنام اتابک خوانده میشدند اداره شده و با سیاست عاقلانه آنها که از در اطاعت داخل شدند آن استان‌ها از آسیب حمله مغول محفوظ ماندند و اینک برمیگردیم به کرمان استان باقیمانده و شمه‌ای در اطراف آن سخن میرانیم. اگرچه دوردست بودن این استان انرا مثل فارس از حمله مغول نجات داد، اما آن بشرحیکه گذشت مگرر پایکوب سم ستوران غزهای درنده شده و ویران گردیده است و بعد امرای ریگ یا ملوک شبانکاره برای مدت کمی بر انجا استیلا یافتند، لیکن در ۶۰۰ هجری (۱۳۰۳) قشونی از فارس آن ایالت را گرفته و کمی که از اینواضعه گذشت سرزمین مزبور که بکلی از هستی ساقط شده بود در تحت یکنفر عامل و فرماندار فرستاده از اتابک فارس رو به بهبود و عمران و آبادی را نهاده بود که یک قوه تازه نفس یا شخصی بنام خواجه رضی الدین زوزنی با لشکری از خوارزم در این صحنه پدیدار شده که آنچه را که نیروهای مهاجم دیگر باقی گذارده بودند یکسره نابود کرد.

در آخر حکمرانان فارس که شاید بواسطه ارتباط و مناسبات حسنه‌شان با دربار اعظم خوارزم قشون خود را بیرون برده و رضی الدین بعد از دیدن حادثات و سوانح چندی آن دیار را مالک شده و بعد از مرگ وی ملک شجاع الدین پسرش بجای او قرار گرفت.

اکنون یک شخصیت جدیدی که عبارت از براق حاجب باشد در کرمان پدید آمد.

اینمرد سابقا در دستگاه قراختائیان دارای شغل و مقام بوده و بعد بدربار خوارزم انتقال یافت و خوارزمشاه بر مقام و منزلتش افزوده وی بهمراهی یک عده از امرای خوارزم بقصد ملحق شدن به جلال الدین عزیمت بهند نمود و ملک شجاع الدین سر راه بر آنها گرفته ولی شکست یافته و بقتل رسید. براق حاجب اینرا خلاف عقل دانست که یک چنین موقع مناسبی را از دست داده و از آن استفاده نکند و لذا وارد در عملیات گردید و با کمک فوق العاده جلال الدین بر آن ولایت استیلا یافت و از اینوقت باصلاحات داخلی پرداخته و اساس شالوده سلسله قراختائیان کرمان را ریخت. او حیات پادشاه خود را چنانکه سابقا اشعار داشتیم مورد سوء قصد قرار داد و غیاث الدین را دستگیر کرده و طنابش انداخت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۷

این حادثه جوی دورو و خائن ولی کامیاب با بودن رئیس فعلی خود با مغولان راه پیدا کرده و جلب مساعدت و معاضدت آنان را نمود و او گتای نه فقط او را بمقامی که داشت ابقا کرد بلکه لقب قتلغ خان را باو اعطا نمود. این سلسله چون در خارج کرمان نقشی بازی نکرده‌اند بیش از این لازم نمیدانیم در اینموضوع سخن رانیم و لذا آنرا در همینجا ختم مینمائیم «۱»

هیئت اعزامی مسیحی بدربار مغول ۱۲۵۳-۱۲۴۵ میلادی

قتل و غارت مغول و مخصوصاً خرابی هولناکی که بدست آنها به لهستان و هنگری وارد آمد تولید وحشت و اضطراب در تمام دنیا نموده اگرچه آن برای قطع منازعات داخلی عامل کافی نبوده است.

وقتی که این امر بظهور پیوست که آنها (مغولان) برای تسخیر اروپای غربی کوشش نخواهند نمود رعبی که اروپا را فراگرفته بود از میان رفته و در عوض این امید پیدا شد که آنها اسلام را از اساس خواهند برانداخت و درینمیان شایع شد که در میان مهاجمین جدید از طوائف عیسوی موجود میباشند.

در شورای مذهبی که در ۱۴۴۵ میلادی در لیون انعقاد یافت قرار بر این شد که دو میسیون یا هیئت‌های اعزامی برای تبلیغ مغول و داخل کردنشان بآئین مسیح بدربار خان بزرگ فرستاده شوند، ولی باید دانست که از این دو هیئت فقط یکی که ریاست آن با جوهن د. پلانو کارپینی «۲» یکنفر فرانسیسکان بود بمقصد رسید، او یک سفر غربی نموده باینمعنی که از طریق اردوی باتو واقع در ولگا به قراقورم پایتختی که اوگتای در دره اورغون بنا نهاده بود رفته و در ۱۲۴۶ میلادی موقع مهمی به آنجا رسید. چه اوگتای در گذشته و برای انتخاب پسرش گیوک به خانی قوریلتا یا مجلس شوری تشکیل شده بود.

دو نفر از وزیران گیوک مسیحی بوده‌اند و این سبب شد که از سفیر پاپ پذیرائی

(۱) - راجع باین سلسله من در کتاب ده هزار میل صفحات ۶۰ و ۶۲ بتفصیل سخن رانده‌ام (مؤلف)

John de Plano Carpini-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۸

دوستانه شده که آن با رفتاری که با نمایندگان خلیفه و ملاحظه اسمعیلیه شد فرق و تفاوت زیاد داشته است، زیرا که نمایندگان مزبور را با خفت و تهدید مراجعت دادند. به هیئت تبلیغیه لاتین یا فرستادگان پاپ مراسلاتی داده شد و آنها از اشاره باینکه مأمورین تاتار را با آنها همراه کنند چشم پوشیده و آنرا نادیده پنداشتند و بازگشت سفر طولانی خودشان را که با موفقیت انجام داده بودند شروع نمودند. ژون کمی بعد از مراجعت درگذشت، لیکن اطلاعاتی که با خود بارو یا آورد بسیار گرانها و آن از منابع مهم شمرده میشود.

هیئت تبلیغیه دیگری که فرستاده شد (مرکب از چهار نفر روحانی) تحت دومینیکان «۱» فریار انسلم بوده است که دستور داشتند نزدیکترین اردوی تاتار را جستجو کرده و بمحض ورود مأموریت خود را ابلاغ نموده نامه‌ای را که از پاپ با خود داشتند برسانند. در این نامه پاپ بمغولان نصیحت کرده بود که دیگر تاخت و تاز و غارت و خرابی ممالک عیسوی را تجدید نکنند و از کردار زشت و گناهان خودشان توبه و انابه کنند. این هیئت روحانی مسیحی در ۱۲۴۷ میلادی باردوی بایدو در ایران رسیدند و چون پیش کشیهائی با خود نیاورده بودند بعلاوه از تعظیم و کرنش و اظهار اطاعت و دوستی خودداری نمودند رفتاری که با آنها شد مثل رفتار با کلاب و پراز اهانت و تحقیر بوده است. مراسلات آنها اول

بفارسی و بعد بزبان تاتار ترجمه شده پیش بایدو خوانده شد و از طرف این مغول خشمناک راهب‌های مزبور را بانتظار جواب نگاهداشتند که مینویسند سه بار فرمان قتل آنها را داد، ولی در آخر با جوابی در الفاظ و عبارات عمومی ذیل چنگیز رخصت مراجعت یافتند.

«هرکه از ما اطاعت و فرمان‌برداری کرد بگذارید او را که آب و خاک وارث و میراث او در دستش باقی باشد ... ولی هرکس که با ما از در مخالفت درآید بگذارید او را که نیست و نابود شود» پاپ مخصوصا امر شد که شخصا حضور یافته تقدیم مراسم خدمت و اطاعت نماید. این راهب‌های متهور و جسور بعد از سه سال و نیم غیبت سالما بروم برگشتند.

Dominican Friar Anselm-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۲۹

اکنون میرویم از هیئت معروفی سخن میرانیم که بریاست یکنفر روحانی بنام ویلیام روبروکی (۱) بسفارت از طرف سن‌لوی فرستاده شده است. هیئت مزبور در ۱۲۵۳ میلادی زمانی که گیوک در گذشته و منگو فرزند تولی بامپراطوری یا خاقانی برگزیده شده به قراقروم رسیده است. منگو سفیر لوی را مکرر بحضور پذیرفته و با او بلطف و مهربانی رفتار نمود و مراسلاتی توسط او برای اربابش فرستاد. اما منگو دائم الخمر بوده هیچوقت در خط اعتراف بمذهب مسیح چنانکه انتظار میرفت نبوده است.

باید دانست که ژون د. پلانو کارپنی و ویلیام روبروکی هردو از جهانگردان بزرگ و از اهل بصیرت و اطلاع و نیز صاحب دقت نظر بوده‌اند و جرئت و جسارت آنها در مقابل خطر دائمی و همینطور استیصال و گرسنگی الحق قابل توصیف و تحسین است.

علاوه بر اینهائی که گفته شد یک جهانگرد دیگری است که لایق مقام شهرت و شایسته ذکر میباشد و او هیتون (۲) پادشاه ارمنستانست که کمی بعد از حرکت روبروکی بدربار منگو حضور یافته است.

اینمرد از طریق اردوی باتو مسافرت (۳) نموده و خاقان او را با احترام پذیرفت.

وی در مراجعت از ماوراء النهر عبور کرده و نیز شمال ایران را طی نموده و پس از تکمیل یک مسافرت دو سره وارد قلمرو خود شده است. شرحی راجع بمسافرتی که گفتیم نوشته شده و آن خوشبختانه بما رسیده است.

اداره شمال ایران پیش از هولاکو خان

زمانیکه جرماغون از طرف اوگتای برای حمله و جنگ با جلال الدین فرستاده شد بفرماندار خوارزم مغول موسوم به چتتمور دستور رسید که با او در اشغال خراسان همکاری و توحید مساعی نماید و نتیجه این شد که اماکن و نقاط یا

نواحی و بلوکاتی که سابقاً از خرابی و بر بادی جسته بودند اکنون تمام آنها بترتیب بغارت رفته و همگی ویران گردیدند و این عملیات البته تا یک چند بواسطه دو نفر از افسران جلال الدین که از کوههای

(۱)- William of Rubruquis

(۲)- Hayton

(۳)- توضیح اینکه او از راه دربند قفقازیه بخدمت با تو آمد و باتو و پسرش عده بعنوان بدرقه باو دادند تا به قراقورم رسید. مترجم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۰

حصار طوس

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۱

نیشابور با قوای غیر منظم جنگ میکردند مشکل بوده ولی ایشان هم در آخر در نزدیکی سبزوار پس از پیکاری که سه روز دوام داشت و مغولان در آن دو هزار نفر تلفات دادند شکست خوردند و مانع و اشکالی که در میان بود برطرف گردید.

چشمور در ۱۲۳۵ م مرد و گرگوز دبیرش بجای وی منصوب گردید. اینمرد- نهایت درجه لایق و کاردان، باداره و انتظام امور پرداخته و از عملیات ناروا و عوارض جابرانه خیلی سختی که دهقان بدبخت زیر فشار آن خرد و تباه میشد جلوگیری کرد و بعدها او پس از آنکه خود را پیش قاآن از افتراآت و تهمت‌هایی که باو زده بودند درآورد حکومت تمامی ولایات غربی سیحون واگذار بوی شده و توانست کلیه این نواحی و نقاط را از عملیات بیرویه و تعدیات و مظالم خانه برانداز عمال و افسران جورماغون خلاصی بخشد. اینمرد طوس را مقر خویش قرار داد که در آنجا فقط پنجاه خانه مسکون باقیمانده بود، لیکن اشراف و رجال ایرانی فوراً در جوار او بخرید زمین و ساختن مساکن و منازل پرداختند ولی بعد از مرگ او گنای بیوه‌اش برای تغییر و توقیف این مامور کافی و شایسته ارغون را اعزام داشته و بالاخره او را بوضع فجیعی کشتند، توضیح اینکه حکم شد حلق و دهانش را از خاک انباشته و بعد فشار و زور داده تا آنکه خفه‌اش کردند. در حکومت ارغون مالیات‌هایی که در ابتدا با نظر مترجم مسلمانش گرفته میشد فوق العاده سخت و غیرقابل تحمل بود، لیکن بعد از مرگ او نامبرده باصلاحات پرداخته و در حسن اداره و انتظام امور از هیچ اقدامی فروگذار نشد و مخصوصاً با عموم مردم برفق و عدالت رفتار شد. گیوک بعد از جلوس خود ارغون را بشغل و مقامی که داشت باقی گذارده و منگو نیز طرز اداره او را تصویب نمود و برای اینکه از زیاده روی‌هاییکه شاهزادگان بلافصل در مورد بدست آوردن حواله‌های دیوانی میکردند جلوگیری کند تصمیم گرفته شد که مقدار و مبلغ مشخص و معینی پرداخته شود و بیش از آن چیزی صادر نگردد.

منگو در ۱۲۵۱ میلادی به قآنی منتخب گردید و در جلوس او تصمیم به دو اردو کشی بزرگ گرفته شد که یکی بریاست برادر وسطی او قویلای بچین فرستاده شود و آندیگر تحت برادر کوچکترش

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۲

هولانگو خان بایران اعزام گردد، بنابراین هولانگو با سپاه زبده چنگیزی و جماعتی از استادان چرخ انداز و نطفانداز چینی از قراقروم در ۱۲۵۲ میلادی بصوب مأموریت خود روانه گردید و دستور داشت که ملاحظه اسمعیلیه را قلع و قمع کرده و نیز خلافت را براندازد. این شاهزاده مغول (حتی زیاده از حد معمول) به تانی و آهسته راه پیموده تا بعد از سه سال و نیم طی طریق بحدود مأموریت خود رسید. درکش ارغون برسم اطاعت بخدمت رسیده و ضمناً عطا ملک جوینی مورخ آینده ایرانی را که همراه داشته باو معرفی کرد که در خدمت خان باشد. این ایرانی لایق به هولانگو در ظرف مدت لشکرکشی و جنگهای مهمی که شرح آن در پائین بیاید بسمت دبیری خدمت میکرده و از اینراه توانست تاریخی از منابع مستقیم تألیف نماید که از شاهکارهای مهم بشمار میآید.

سلسله اسمعیلیه در اوج ارتقاء

ما سابقاً در دو مورد شرحی از فدائیان یا سلسله اسمعیلیه که هدف اولی هولانگو بود مذکور داشته‌ایم و اکنون پیش از ورود به بیان قلع و قمع این فرقه مضر و آسیب‌رسان لازم میدانیم که از سر گذشت و حالات بعدی آنها شمه‌ای بنظر خوانندگان برسانیم.

حسن صباح عمر طولانی کرد. وی دو پسرش را مقتول ساخته و کیابزرگ امید همکارش را جانشین خود تعیین نمود و اهمیت این فرقه در دوره اینمرد رو بفرزونی نهاد و او در ۱۱۶۲ میلادی در گذشت و پسرش حسن بجای وی نشست و اینمرد (تا یک اندازه) فوق العاده اصل و نسب خودش را انکار کرده و مدعی شد که خود از نسل فاطمی نزار میباشد و در نتیجه حب شهرت و جاه‌طلبی قدمی بالاتر گذارده مجمعی در ۵۵۹ ه (۱۱۶۴) منعقد ساخت و در این مجمع نه فقط خودش را امام اعلام نمود بلکه نسخ شریعت را خبر داده مدعی شد که مراد از آن احکام همانا معانی استعاری و درونی میباشد.

مینویسند که آنها را از همین ادعای جدید بوده است که ملاحظه نامیده و هنوز هم در حدود خراسان بدین اسم خوانده میشوند. حسن پس از چند سال حکمرانی در خفیه مقتول گردید، لیکن پسرش از پدر متابعت نموده و همان رویه او را تعقیب کرد. در ۱۲۱۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۳

میلادی جلال الدین وارث مقام امامت و پیشوائی کل گردید. او خط مشی و رویه این فرقه را بکلی تغییر داده خودش را یکنفر مسلمان ارتدوکس اعلام داشت و با ناصر خلیفه و سایر امیران مسلم مجاور ارتباط دوستانه پیدا نمود و نیز با جلال الدین شجاع خیره بعدا خود را دوست و متفق ساخت، لیکن از سطوت و هیبت چنگیز در ترس و بیم بوده و لذا هیئتی بسفارت بنزد او فرستاد. در ۱۲۲۰ میلادی او ناگهان مرد و احتمال دارد که مسمومش کرده باشند. جانشین او و آخرین (استاد بزرگ) سیدنا موسوم به رکن الدین طفلی نه ساله بود. او در ۱۲۳۸ میلادی هیئتی بسفارت باروفا فرستاد (تا از آنجا برای دفع مغول کمک گیرد) لیکن بنا بگفته ماتیوپاریس با نمایندگان مزبور با کمال سردی و بی‌اعتنائی رفتار شد و پیشنهادات آنها رد گردید. یک مأمور سیاسی بدربار هنری سوم انگلستان حضور یافت و برای دفاع طریقه اسمعیلی یاری خواست ولی اسقف منچستر که اینخبر را شنید شرحی بقرار زیر بیان نمود که آن گوئی حاکی از احساسات عمومی میباشد «بگذارید این سگان همدیگر را بدرند و نسل هم را کاملاً براندازند، آنوقت ما بر خرابه‌های بلاد ایشان بنیان آئین عمومی کاتولیک را پی بگذاریم، در آنصورت دنیا یک چوپان و یک گله بیش نخواهد داشت.»

انهدام فرقه اسماعیلیه ۶۵۴ هـ (۱۲۵۶)

هولاگو قوه و قدرت آنها داشت که تمامی قلاع و مستحکمات اسماعیلیان را جزئا و کلا مورد حمله و هجوم قرار دهد و چون سیدنا عملا دارای قشون صحرائی نبود طبعاً فرقه مزبور محکوم بزوال و فنا گردید. این حمله و هجوم از خاف و تون شروع شده و منتهی به تسخیر هر دوی آنها گردید و تمامی سکنه باستانی دختران خوبصورت چندی بقیه را قتل عام کردند.

رکن الدین در حال یأس و نومیدی که سزاوار آن بود بسیاری از قلاع خود را تسلیم نموده و در آخر پایتخت خویش الموت و شخص خودش تسلیم شده و مغولان باآسانی توانستند آنها را ریشه کن کنند. در خراسان و نیز در ایالت کرمان چند صد تن از پیروان این مذهب هنوز باقی هستند که تا اندازه‌ای تحت حمایت مأمورین انگلیسی قرار دارند. «۱»

(۱) - در فصل هفتاد و هفتم شرحی راجع به یاغی‌گری آقا خان لیدر اسماعیلیان در (میانی) قرن نوزدهم ذکر شده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۴

تاراج بغداد و اعدام خلیفه ۶۵۶ هـ (۱۲۵۸)

هولاگو از همدان که آنها مرکز ستاد ارتش قرار داده بود پس از سرکوبی و قلع و قمع فرقه اسمعیلیه پیغاماتی به خلیفه المستعصم بالله فرستاده و تقاضای قبول ایلی از وی نمود و بنزد خویش او را طلبید تا در پائیز ۱۲۵۷ میلادی یا بعد از یکسال از اتمام حجّه اولی، خود این شاهزاده مغول پس از تردید و تامل زیاد و شور و مشورت با ارباب هیئت و نجوم بالاخره بطرف غرب روانه گردید تا با معاونت و همکاری بایدو از سمت شرق به بغداد حمله‌ور گردد، چه بنا برده دستور داده شده بود که از طرف شمال حرکت کرده و از سمت غرب حمله به برد و منظور از این نقشه و عملیات هم

آن بود که نگذارند خلیفه بطرفی فرار کند. باید دانست که المستعصم بالله مردی نالایق و بی‌عزم و اراده و نیز پر از غرور و نخوت بیجا بود. او بجای اینکه از این وقت زیاد و فرصتی که عیش پسندی و راحت‌طلبی هولاکو باو داده بود استفاده کند، نه در تهیه قوا و فراهم کردن سپاه قدم مناسبی برداشت و نه درهای خزانش را برای مصارف قشون گشود و بالاخره باید گفت که آخرین سلسله عباسی یک شخص ناقابل و پست و فاسدی بوده است.

دو لشکر فوق‌الذکر مغول بالغ بر یکصد هزار تن بوده در صورتیکه خلیفه در نتیجه خست و لثامت و نیز ابله‌ی و حماقت نتوانست بیش از یک پنجم نیروی مزبور برای خود نیرو تهیه کند. لشکریان خلیفه در تکریت که در آنجا پل دجله را خراب کرده بودند مقاومتی بخرج داده و باز در دجیل مقابل دشمن ایستادگی و پایداری نموده، لیکن مغولان در شب مثل بلای ناگهانی به اردوی مسلمانان هجوم برده و همگی را تارومار کردند و فقط معدودی توانستند از بلا جسته بطرف بغداد فرار کنند. آنگاه مغولها بطرف بغداد قلب اسلام پیش رفتند و قسمتی از دیوارهای شهر را بحمله و یورش گرفتند.

اینجا خلیفه ناچار برای صلح یا جلب نظر پیشوای مغول دست با اقداماتی زده و بالاخره مثل بسیاری از دیگر شکارهای گمراه و فریب‌خورده نیرنگ مغول بدام افتاده و تسلیم گردید و در خصوص مرگ او مطابق اقوال مورخین اسلام ویرا در جوالی پیچیده زیر سم اسبان پایمال و یا با چوب و چماق انقدر زدند تا له گردید و این روایت نباید دور از

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۵

محاصره بغداد بدست هولاکو

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۶

حقیقت باشد، چه ریختن خون شاهزادگان و سلاطین مخالف عادات و رسوم مغول بوده- است. معذک شرحی که درینخصوص در کمبلولانگفلو «۱» درج است نمیشود آنرا نادیده گذاشت و گذشت و برطبق این گفتار، خلیفه در حمله ناگهانی وی بر محاصره‌کنندگان از بغداد خارج شده و در کمین‌گاهی گرفتار و بدست هولاکو اسیر افتاده است. پس از آن منظومه مزبور چنین میسراید.

«هنگامی که ما دم دروازه سوار شدیم، برجی را دیدیم که آنرا برج طلا میگفتند! چه خلیفه دولت و ثروت بی‌پایانش را در آنجا پنهان کرده بود، مانند کیسه‌های گندم در انبار غله او آنها را توده کرده و بروی هم انباشته و تلی بلند تشکیل داده بود.

در آن مکان این لئیم آهسته می‌خرامید که آن توده‌های زر را احساس کند و از آن صحت و سلامتش را برقرار نماید، با چشمان گرسنه‌اش جواهرات را که مثل تابش کرمک شب‌تاب یا مانند چشمهای پلنگ در تاریکی میدرخشید نگاه خیره و حسرت- آمیز کند!!»

«من به خلیفه گفتم تو پیر شدی و نیازی باینهمه زر و سیم نیست، لازم نبود تو آنها را در اینمکان توده کرده و مخفی سازی تا اینکه معرکه جنگ گرم و نزدیک شود، بلکه لازم بود این ذخائر بيمصرف را در سراسر کشور بریزی تا تیغهای آبدار درآمده و عزت و شرافت و احترام را بطور کامل نگاه داری، این دانه‌ها دانه‌های گندم نیست و شمشهای سیم را نمیتوان خورد. این جواهرات و مروارید و دانه‌های قیمتی نمیتوانند دردهای استخوان تو را بهبود بخشند و نیز نمی‌توانند پای اجل مرگ را از صعود به بالای این برج مانع شوند.

پس زنبور نر عسل را در سیاه‌چال او محکم بسته و یکه و تنه‌اش گذاشتم که بخورد و زنده ماند، در خانه‌های عسل کندوی طلائی او نه هیچ خواهش و تمنا و نه داد و فریاد یا ناله و زاری برخاست و نه خلیفه را کسی بار دیگر زنده دید

«۲»

(۱) - کمبلو نام منظومه است و آن از تراوشهای طبع لانگفلو شاعر معروف انگلیسی است. مترجم

(۲) - گوئی گذارشهای مارکوپولو راجع به بغداد است که به لانگفلو القاء شده و این منظومه را گفته - است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۷

غارت بغداد مدت یک‌هفته دوام داشت که در ظرف اینمدت یک میلیون از سکنه آن مقتول و رهسپار دیار عدم گردیدند. صاحب کتاب الفخری که در چهل و چهار سال بعد از این واقعه آنرا تألیف نموده چنین مینویسد «پس از آن دست بیک کشتار عمومی سریع و نهب و غارت عظیم و شکنجه و عذاب بیحد و حصری زده شد که هیچ گواهی تاب شنیدن اجمالی از آنرا ندارد پس چه گمان می‌برید به تفصیل و جزئیات آن!! وقایعی رخ داده که من میل ندارم آنها را ذکر کنم و بنابراین هرطور که می‌خواهی خیال کن ولی از من شرح قضیه را مپرس!» همچنین قصیده مطولی که در مرثیه مستعصم گفته شده و آن عنوان فصل قرار گرفته است هرچند که آن بیشتر جنبه رسمی دارد معهدا بسیار سوزناک و تألم‌آور میباشد. باید دانست که بغارت رفتن بغداد یکی از مخوف‌ترین و وحشت‌انگیزترین وقایع تاریخ اسلام بشمار آمده و ابدا نمیتوان آنرا با غارت مرو و هرات طرف نسبت قرار داد، زیرا که این شهر مرکز مسلمانان روی زمین شناخته میشد و بواسطه برانداختن خلافت زیاده از ششصد سال بعد از تأسیس اسلام و نیز بواسطه تباهی و بربادی گنجینه‌های نفیس علمی و فنی و بالاخره بواسطه قتل عام همه ارباب علم و هنر از هر طبقه و صنف صدمه و زیان غیر قابل جبرانی که به تمدن اسلامی وارد شد بدرجه‌ای بوده که آن خارج از شرح و بیان میباشد. آفتاب تمدن اسلام در آنوقت در تمام روی زمین تابان و درخشان بوده است و از این ضربت مهلکی که بر پیکر او وارد آمد دیگر نتوانست بخود آمده و بهبود یابد و این طوفان سهمگین که تمام درهای ترقی و پیشرفت را بروی مسلمانان بست و آنها را بقهقرا سوق داد مشکل است آنرا تشریح و تحقیق نمود و هرقدر در اطراف آن مبالغه شود کم است و مناب مثال می‌گوئیم زبان عرب که در اروپا با لاتین همدوشی میکرد بتدریج اهمیت و مقامش را از دست داد.

سالهای اخیر هولاکو خان و مرگ او ۶۶۳ ه (۱۲۶۵)

هولاگو بعد از تسخیر بغداد (که مخصوصا بهمین عنوان نامش در خاطرها مانده) مدت هفت سال زنده بود. وی در اینمدت پادشاه مسلم ایران شمرده میشد. او بعلاوه حلب را گرفته و تا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۸

حدود شام تاخته تا در ۱۲۶۰ میلادی بعد از حرکت وی لشکریان مغول بدست مملو کین مصر شکست خوردند و این شکست چنانکه هوارت «۱» مینویسد مصر آخرین پناگاه فرهنگ و ترقی و تهذیب اسلامی را از حمله مغول نجات داد.

مراغه واقع در زاویه شمال غربی ایران کنونی از طرف این شاهزاده مغول پایتخت انتخاب شده و نظر بعلاقه و عقیده‌ای که بعلم نجوم داشت که طالع امیران و پادشاهان را از آن معلوم میداشتند رصدخانه معروف را که خرابه‌های آن هنوز پیدا و نمودار- است در آنجا بنیاد نهاد. در جریان سالهای اخیر هولاگو طغیانی در فارس رویداد، لیکن اتابک سلجوق شاه در کازرون بین راه بوشهر و شیراز دستگیر شده و بسرعت تمام اعدام گردید. در شمال ایران صلح و آرامش حکمفرما بوده است و جهتش هم این است که سرزمین مزبور بکلی ویران شده و (بقیه السیف) خائف و ترسوئی باقی گذارده شده بود و بنابراین هولاگو در صلح و آرامش درگذشت و در جزیره طالا «۲» واقع در دریاچه رضائیه که در آنجا اموال و دولت‌های بی‌پایان اسمعیلیه و خلافت را جمع کرده بود مدفون گردید. کمی بعد از این زوجه اصلی او دوقوز خاتون که از طائفه کرائیت و یکنفر مسیحی نسطوری بود از دنیا رفت و این بواسطه نفوذ این زن و رعایت خاطر وی بوده است که هولاگو از عیسویان حمایت میکرده و آنها را بکارهای مهم میگماشت. بیشک در نتیجه همین حمایت و محترم داشتن عیسویان بود که در ۱۲۶۰ میلادی پاپ نامه‌ای به هولاگو نوشت و از تمایلی که او نسبت بمذهب کاتولیک ابراز داشته بود اظهار شغف و شادمانی کرد.

از خصائل و صفات ممیزه هولاگو چیزیکه خوب و پسندیده باشد هیچ خبر نیست، محققا او مثل سایر افراد نژاد خویش ستمگر و بیرحم و محیل و دغا پیشه بوده است و بقرار معلوم بغایت هوسران و معتاد بعیش و عشرت بود، چنانچه در اینموقع یک خلیفه قوی و ثابت و محکمی در بغداد حکمرانی میکرد ظن قوی میرود که لشکریان او یعنی

(۱)-Howorth

(۲)-Tala

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۳۹

تاتارها شکست خورده و برمیگشتند، لیکن از خوش اقبالی او در الموت و بغداد هردو سروکار با اشخاصی پیدا نمود که سست و ضعیف و بی کفایت و نالایق بودند و این یک اتفاق خاصی است که هولاگو خان مؤسس یک سلسله در ایران با اسم فاتحی شهرت پیدا نموده که خط سیر تاریخ عمومی دنیا را تغییر داده و بکلی آنرا عوض کرده است.

فصل پنجاه و هفتم ایلخانان وحشی ایران

داود برادر بدربار ما حضور یافت و مراسلاتی را که توسط نمایندگان سیاسی شما به پدر روحانی و دیگر سلاطین فرنگ فرستاده شده بود تقدیم داشت، در این نامه‌ها بدین نکته متوجه شدیم که شما به مذهب کاتولیک علاقه پیدا نموده و در نظر گرفته‌اید که ارض مقدس را از چنگ دشمنان مذهب مسیح خارج سازید، ما دعا میکنیم که شما توفیق یافته این مرام عالی و مقصد بزرگ را بموقع اجرا بگذارید.

ما نمی‌توانیم در این هنگام موقع ورود خودمان را در ارض مقدس و نیز راجع بحرکت مسیحیان خبر قطعی بشما بدهیم، زیرا از طرف پاپ اعظم هنوز چیزی در این باب مقرر نشده است. (جواب ادوارد اول انگلستان به اباقا خان. مورخه ۲۶ ژانویه ۱۲۷۵) ۱۲۷۴.

اباqa خان ۶۶۳ هـ ۶۸۰ هـ (۱۲۶۵ - ۱۲۸۱)

اباqa خان فرزند ارشد هولانگو با همان تشریفات و آداب و رسومی که در جلوس خاقان بعمل آمده بود بجای پدر نشست ولی تا وقتی که تصویب انتخاب او از طرف قویلای نرسید او جلال و شکوه خانی و سلطنتی اختیار نمود. اولین کار او این بود که دختر طبیعی امپراطور روم شرقی پالئولوگوس «۱» را که مریم نام داشت بعقد ازدواج خویش درآورد.

(۱)-Paleologus

مشار الیها را پدرش برای هولانگو عروس کرده روانه داشت و او بعد از شنیدن خبر فوت هولانگو مسافرت خود را بدربار مغول ادامه داد. «۱» وی به دسپنا «۲» یا شاهزاده خانم، معروف میباشد. این اتحاد و ائتلاف یک نشانه بارز و برجسته این اوان بوده است.

حمله و هجوم از طرف روسیه ۶۶۴ هـ (۱۲۶۶)

کمی بعد از جلوس اباqa خان «۳» ولایاتش مورد تجاوز و تهاجم واقع گردید. جنگی سخت و مایوسانه در وادی کر روی داد ولی مهاجمین در آخر مراجعت کردند و اباqa خان برای حفاظت مدخل و معبر شمالی که دشمن نتواند از آنجا داخل خاک او بشود حکم کرد در خارج

(۱) - توضیح اینکه هولاکو در اواخر عمر از امپراتور روم شرقی میخائیل پائولوگوس خواست که یکی از دختران خود را بزوجیت باو بدهد. امپراتور روم باین ازدواج رضا داد و مریم دختر خود را با چند نفر همراه و مقداری هدایا از قسطنطنیه بطرف ایران فرستاد. همینکه ایشان بشهر قیساریه از بلاد اناتولی رسیدند هولاکو مرد و چون مراجعت بقسطنطنیه صعوبت داشت فرستادگان امپراتور روم شرقی بایران آمدند و اباقا آن دختر را بعقد خود درآورد و چنین شهرت یافت که اباقا نیز قبل از ازدواج بخواش آندختر آداب تعمید بجا آورده و قبول دین مسیح نمود. مأخوذ از تاریخ مفصل ایران تألیف آقای اقبال (مترجم)

(۲) - Despina

(۳) - اینک برای روشن کردن نسبت و خویشی بین ایلخانان مختلف، جدول زیر را که ماخوذ از طبقات سلاطین اسلام است بنظر خوانندگان میرسانیم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۲

کر خندقی عظیم حفر کنند و بعد آنرا محصور کرده و مستحفظ و پادگان گذاشت.

هیتون پادشاه ارمنستان و بیبرس سلطان مصر ۶۶۵-۶۶۴ ه (۱۶۷-۱۲۶۶)

اباقا خان نیز سیاست تدافعی اختیار نموده به پادشاه ارمنستان عملا کمک و مساعدتی نمود و نامبرده اخیر ناچار گردید مطابق شرائط و قراردادش با بیبرس سلطان مملوک بحری عمل کند.

سلطان مملوک بعد از پیروزی یافتن بر صلیبیان و گرفتن قیساریه و دیگر ولایات و شهرها از آنها حمله به کلیکیه برده و یک لشکر ارمنستان را شکست داده ولیعهد ارمنستان را اسیر گرفت. قرارداد صلح در آخر بواسطه تسلیم داشتن ولایات مختلف چندی بسته شد و اباقا آن به هیچکدام از آنها اعتراضی نکرد، چه از مشرق تجاوز و تهاجمی بخاک او شده و ناچار بود تمام قوای خود را برای مواجهه با حریف بدانطرف سوق دهد.

حمله به خراسان بدست براق ۶۶۸ ه (۱۲۷۰)

در ۱۲۶۵ میلادی قویلای ماوراء النهر را به براق نوه جغتای بدین شرط واگذار کرد که او به قید و نوه او گتای که از شناسائی وی بخاقانی استنکاف کرده بود حمله به برد. چهار سال بعد از این قضیه این دو شاهزاده باهم صلح کرده و ضمنا تصمیم گرفته شد که براق با کمک قیدو به خراسان حمله ور شود، نامبرده تا نیشابور پیشرفته و آن ولایت را بدون معارض یا مقاومت سختی به باد غارت داد.

لیکن اباقا در این میانه به تهیه و جمع آوری قوا اشتغال داشته و بزودی او از همان جاده اصلی که بخراسان می‌رود طرف شرق روانه گردید، او در ورودش به ناحیه بادغیس قسمت شمال هرات سفرائی بنزد براق فرستاد و در ضمن پیشنهاد صلح ولایات غزنه و کرمان را باو واگذاشت ولی این پیشنهاد رد گردید. اباقا اینوقت دست به نیرنگ و حيله زده و چنین بدشمن وانمود کرد که برای دفاع مرزهای غربی عازم بازگشت است، این تدبیر او بدین اردو کشتی نتیجه قطعی بخشیده و مقصودی که بود حاصل گردید، باین معنی که آنها مورد تعقیب واقع شده و یک جنگ سخت مایوسانه‌ای در نزدیکی هرات بین فریقین

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۳

در گرفت. جناح چپ اباقا شکست خورده و رو بهزیمت نهاد، لیکن جناح راست و قلب لشکر او بر مغولان جفتای حمله سخت برده و آنها را از هم پراکنده و منهزم ساخت.

براق از اسب بر زمین افتاده و نزدیک بود گرفتار و دستگیر شود، لیکن از خطر جسته و سلامت خود را به بخارا رسانید و در آنجا داخل دین اسلام گردید. او برای سرکوبی و انتقام کشیدن از لیدران و افسرانی که باو خیانت کرده ویرا تنها گذاشتند بجمع آوری سپاه پرداخت، ولی هرگز نتوانست از صدمه و خسارت شکستی که خورده بود بیرون آید. وی چند ماهی بعد از این شکست درگذشت.

یوسف شاه اول اتابک لرستان

اباقا فتح و پیروزی خودش را دنبال نکرد، بلکه بلافاصله بطرف آذربایجان برگشت. هنگامیکه از نزدیکی قزوین عبور میکرد ناگهان مورد حمله جمعی از دیالمه گردید. یوسف شاه اتابک لرستان که بشکست براق مادتا کمک کرده بود فوراً به مهاجمین حمله برده ارباب بزرگش را از خطر نجات داد و ارباب بزرگ هم روی قدردانی و حق شناسی سه ولایت سرحدی لرستان را بحوزه امارت او اضافه نمود.

ویران خوارزم و ماوراء النهر بدست اباقا ۶۷۱ هـ (۱۲۷۲)

بعد از مرگ براق و آشوب و فتنه‌هایی که در آن نواحی بروز کرد اباقا بصوابدید وزیرش قشونی بخوارزم و ماوراء النهر بقصد تاخت و تاز و قتل و غارت فرستاد، چه وزیر نامبرده خاطر نشان ساخت که این اقدام برای حفاظت خراسان بهترین طریق میباشد، خلاصه شهرهای آسیای مرکزی که از طوفان سهمگین مغول میرفت جانی بخود گرفته و قد علم کند بار دیگر خراب و ویران گردید و چون چوپا و قیان دو پسر الغو سه سال بعد- از این بخارا را بباد غارت دادند این شهرستان شوره‌بخت تا هفت سال ویران و خراب افتاد.

جنگ ابلستین «۱» ۶۷۵ هـ (۱۲۷۷)

حال برمیگردیم بطرف غرب و مینویسیم که جنگهای موفقانه بیبرس بالاخره اباقا را مجبور ساخته برخلاف میل خود نیروئی از مغول برای دفاع ولایات غربی فرستاد. بیبرس با تمام لشکریان

Abulistin-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۴

خود حمله به آسیای صغیر برده و از حلب بطرف شمال پیش رفته و در ابلستین به نیروی مغول که بالغ بر یازده هزار نفر که جماعتی از ترکان و نیز دسته‌ای از گرجیان وی را حمایت میکردند مصادف شده و بالاخره جنگ بین دو لشکر شروع گردید ولی بدین ترتیب که جناح چپ مغول حمله بقلب مصریان برده که آن در نتیجه بجناح راست فشار و زور آورده در صورتیکه در همین هنگام جناح چپ مصری از نظم و ترتیب افتاد و دچار اختلال گردید. اینجا بیبرس فرمان حمله عمومی و دسته جمعی داد، مغولان از اسب پیاده شده و بارش تیرهای کشنده آنها بنای باریدن را گرفت ولی مسلمانان بانک جهاد بر آورده و برای کسانی که کشته میشوند مژده بهشت و نعیم ابدی داده بمغولان حمله سخت بردند و با دادن تلفات بیش از یک نیمه از عده خودشان مغولان را از میدان خارج ساخته و همه را تارومار کردند.

بیبرس «۱» با تشریفات فتح و پیروزی وارد قیساریه شد و در آنجا انتظار داشت که شاید امرای آسیای صغیر بخدمت او بیایند ولی وقتیکه معلوم گردید که از خوف اباقا جرئت اینکار را ندارند بدمشق برگشت و در همانجا مرد. اباقا دید دیگر موقع گذشته که این مصیبت و بلا را جبران نماید از وسط آسیای صغیر حرکت کرده کسانی که در انجام وظایف خود تعلل ورزیده بودند بطرز خیلی سخت و فجیعی تنبیه و مجازات کرده و در بازگشت بایران حکمران آسیای صغیر را بملاحظه رنجش و خشم زنان بیوه سربازان شکست خورده و تشفی قلب آنان قربانی کرد.

جنگ حمص ۶۸۰هـ (۱۲۸۱)

اباقا که با کمال بی‌صبری درصدد بود که شکست فلاکت‌بار ابلستین را تلافی کرده و از دشمن انتقام بکشد از اغتشاش و آشوبی که در مصر رویداد استفاده کرده و بسوریه حمله‌ور گردید و در نزدیکی حمص قرب مقبره خالد سردار بزرگ اسلام جنگ بزرگی در گرفت. اینجا هم نظیر ابلستین پیکار با حمله به جناح یسار مغول آغاز شد که آن هرچند دفع گردید ولی مصریان به نوبت خود حمله برده جناح یسار مغول را منهزم و پراکنده ساختند، لیکن در مقابل این

Baybars-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۵

مظفریت جناح یسار آنها بدست جناح راست مغولان شکستی سخت خورد و تا دروازه-های حمص از طرف مغولان تعقیب شدند. در این هنگام مغولان مشغول غارت گردیده و منتظر قشون عمده گشتند که در غلبه و پیروزی آنان جای

حرف نبوده است. ولی در اینمیان قلب لشکر مغول تحت فرمان منگوتیمور شکست فاحشی خورده و مغولان رو بهزیمت نهادند و بالتیجه مصریان غالب آمدند. تلفات مغولان در تعقیبی که از آنها از طرف دشمن شد خیلی سنگین بود (۱) و این آخرین اردو کشی تحت فرمان اباقا خان بوده و او در سال بعد مرد.

مراوده اباقا خان با اروپا

دنیای مسیحیت که نماینده آن پاپ بود همانطور که سابقا ذکر نمودیم با مغولان که از مسیحیان علنا حمایت میکردند مراوده دوستانه را آغاز نهاد و در تعقیب آن در این دوره مکاتبات زیادی با اباقا شده که بیشتر آن نگهداری شده و در دسترس ما میباشد و از جمله نامه‌ای - است که از طرف ادوارد اول انگلستان نوشته شده و آن نظر باهمیت خاصی که دارا میباشد عنوان فصل قرار گرفته است. در تعقیب این رویه پاپ در ۱۲۷۸ میلادی هیئتی مرکب از یک عده رهبان بسفارت بدربار اباقا و نیز دربار خاقان فرستاد. اگرچه هیئت مزبور در ایران تصور می‌رود که در نتیجه بذل مساعی بموفقیت‌هایی نائل آمده ولی در شرق اقصی نتوانست رسوخ یافته و موفقیتی حاصل کند.

بیشک مسلمانان دشمن مغولان و مسیحیان هردو بوده‌اند و چون هیئت پادشاه ارمنستان و گرجیان از متحدین وفادار ارباب بزرگ خود بودند که لاقفل یکی از زنان وی مسیحی بوده است در این تردیدی باقی نمی‌ماند که یگانه منظور و مقصود آنها از این ارتباط و مراوده این بود که باهم بر علیه اسلام و منابع نفوذ و اقتدار آن توحید مساعی نمایند.

(۱) - راجع باین جنگ یک گزارش معاصر و جالب توجهی که شکست مغولان را مینماید چندان سخت نبود از یک نامه‌ای بدست آمده که جوزف د. کانسی یکنفر راهب نظامی که برای ادوارد اول پادشاه انگلستان نوشته است، ترجمه‌ای از نامه مزبور و نیز جواب آن در کتاب هوورث جلد ۳ صفحه ۷۶۳ درج میباشد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۶

مسافرت مارکوپولو در ایران ۱۲۷۱ میلادی

یک نتیجه خوب کشورگشائی مغول (که شاید آن تنها نتیجه باشد) این است که وقتی که اخلاف و نسلهای این فاتحین رو به تمدن نهادند مایل شدند که خرابیهای پدران و اجداد خودشان را مرمت کنند، تقریبا تمامی آسیا اینوقت بروی مسافرین و جهانگردان دنیا باز بوده - است. در اینجا ما میسیون کارپینی و روبروکی را بطور شاهد مثال ذکر میکنیم که از ممالک و نقاط بعیده در آسیا و نیز از اروپا قطع مسافت کرده وارد قراقورم شده‌اند، این هیئت‌های تبلیغی بطور حتم باید از اوضاع همدیگر بیش ازپیش مطلع شده باشند. باید دانست نمونه‌ای که آنها داده بودند بعدا بازرگانان متهور و سانحه جوی که بزرگترین ایشان مارکوپولو (۱) معروف «پدر جغرافی» میباشد پیروی از آنها نموده و همان نقشه و مرام و منظور را تعقیب کرده‌اند. اینمطلب جالب توجه است که سه نفر از جغرافی دانان دوره‌های باستان از ایران سخن رانده‌اند که عبارتند از: ۱- هیرودوت که در مائه پنجم قبل از میلاد میزیست. ۲- شانگک‌قین (۲) که در سده دوم پیش از میلاد حیات داشت.

۳- مارکوپولو که در قرن سیزدهم میلادی زنده بود ولی کلام اینجاست که نامبرده اخیر زبان آنکشور یعنی ایران را میدانست و بخوبی تکلم میکرده است و قطع نظر از هر تطبیقی که میتوان در اینجا برقرار نمود «۳» ارزش واقعی اطلاعاتی که بما داده قابل ملاحظه میباشد. چنانکه از همین اطلاعات و مواد حاصله از این دو جهانگرد و سیاح اروپائی است که

(۱)- از کتابهای راجعه باینموضوع که مستند باشد «مسافرت مارکوپولو» یول (Yule) است که بهترین و جالبترین کتابی است تاکنون در اینموضوع نوشته شده است. چاپ سوم کتاب بوسیله پروفیسور هنری کوردیر انتشار یافته که گفتارش درباره چین سند است ولی درباره ایران نه، من در کتاب ده هزار میل فصل ۲۳ راجع بمسافرت مارکوپولو در داخل ایران صحبت داشته‌ام و در مجله انجمن جغرافیائی همایونی شماره ۲۶ (۱۹۰۵) اینمستله را مطرح بحث قرار داده‌ام که آیا او بغداد را دیدار کرده است، چنانکه یول و کوردیر بر آن رفته‌اند. بنظرم که او دیدار نکرده باشد و این از طرف بیزلی در کتاب خودش جلد سوم صفحه ۴۹ تأیید شده است. مارکوپولو در واقع با پدر و عمش سفر کرده است. (مؤلف)

(۲)- Changkien

(۳)- یعنی آنچه را که درباره ایران آنروز گفته با امروز میتوان تطبیق کرد. مترجم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۷

یک تصویر حسّاس و روشنی میتوانیم از این کشور کشیده تقدیم خوانندگان کتاب نمایم.

مارکوپولو سفر معروفش را در داخل آسیا بچین از (لاذقیه) «۱» خلیج اسکندرون شروع کرده بود و در نزدیکی تبریز آنجائی که چند سال قبل از این یک نوآباد ونیسی در آنجا دایر شده داخل ایران گردیده است. او مینویسد که سکنه آنجا از طریق بازرگانی، صنعت و حرفت و اقسام هنرهای یدی گذران میکنند. انواع پارچه‌های ابریشمی و زری بسیار نفیس و گرانبها میافند. وضع شهر چنان خوب و شایسته است که از هند، بوداس «۲» (بغداد) و گرمسیر و بسیاری از بلاد دیگر مال التجاره وارد آنجا میشود و از سوداگران و بازرگانان لاتین خاصه ژنوا برای خرید کالا و معاملات دیگر، بسیاری باین شهر رو می‌آورند. مارکوپولو تبریز را در ضمن توصیف بغلط جزو عراق بشمار آورده و همینطور اشتباهات تصور کرده که آن خارج از ایران میباشد. درباره ایران او چنین مینویسد:

«ایران کشوری است پهناور که در سالف ایام دارای نام بلند و مشهور و نیز مقتدر بوده- است ولی حالا تاتارها آنرا خراب و نیست و نابود کرده‌اند. او شهر دیگری را نیز توصیف میکند که آن سبا است و این همان ساوه کنونی و نظر شباهت این نام بلفظ «شعب» محتمل است سه نفر مجوسی از آنجا بستایش منجی نوزاد (مسیح) رفته باشند. «۳»

مارکوپولو گمان کرده که در ساوه داخل ایران شده است و او آن سرزمین را توصیف کرده مینویسد که آن به هشت حوزه اقتدار یا قلمرو تقسیم شده است و باید دانست که این قسمت از بیان او بکلی غلط است که آن حتی احتیاج بشرح و بیان هم ندارد.

مخصوصا او شرحی راجع به حیوانات سواری کشور از قبیل اسب و الاغ نوشته و میگوید که از مال سایر ممالک دنیا مرغوب تر و قشنگ تر میباشند. در دنباله این بیان او چنین مینویسد «در هر شهری پیشه‌وران و هنروران زیادی هستند که از محل پیشه و هنرهای

Lajazzo-(۱)

Boudas-(۲)

(۳)- کثرت شتران و جمازگان مدیان و عیفه ترا خواهند پوشانید جمیع اهل شبع خواهند آمد و طلا و بخور آورده به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد، جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای بنا پوت ترا خدمت خواهند نمود بمذبح من با پذیرائی بر خواهند آمد و خانه جلال خود را زینت خواهیم داد باب ۶۰ اشعیا آیه ۶ و ۷ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۸

که دارند زندگی میکنند. پارچه‌های زری و ابریشمی از هررقم مییافتند. پنبه بحد وافر وجود دارد و در خود کشور هم تولید میشود و نیز گندم، جو، ارزن، شراب و اقسام میوه‌جات بکثرت تربیت میشوند.

از سابه باسبا این جهانگرد ونیسی به کاشان رفته که در مخمل و حریرآلات معروف بوده و آنجا را گردش کرده است و از آن مرکز بازرگانی او به یزد رفته است. از یزد به کرمان دو راه وجود دارد که نگارنده از هر دو راه سفر کرده‌ام و بطوریکه تشخیص داده‌ام سیاح ونیسی و همراهان او از جاده زیادتر شرقی یعنی از راه بافق یا بافد بکرمان رفته‌اند.

در اینراه نه فقط نخلهای خرما که مارکوپولو اشاره بآن کرده است امروز وجود دارد، بلکه جاده دیگر یعنی جنوبی ارتفاعش بدرجه‌ای است که نخل خرما ممکن نیست در این ارتفاع تربیت شده و بشمر برسد. از کرمان که او دوبار و حتی سه بار دیدار و سیاحت کرده است مبسوطتر از سایر شهرهای ایران صحبت داشته است. شرحی از معدن فیروزه و فولاد آن ذکر شده که امروز در هیچیک از دو معدن مزبور کسی کار نمیکند، لیکن «سوزن کاری قشنگ و زردوزی پارچه‌های ابریشم رنگارنگ با تصاویر حیوانات، طیور، اشجار، ازهار و ریاحین و الگوهای مختلف دیگر» هنوز رواج دارد. باید دانست که شالهای زرکاری کرمان کنونی در همه جا مشهور میباشد.

از کرمان به کامادی (۱) واقع در دره جیرفت که سیاح ونیسی بآن اشاره کرده یول (۲) جاده‌ای را که این سیاح از آن عبور کرده نتوانسته است تعیین کند و تمامی این بلوک در نقشه سفید بوده تا در ۱۸۹۵ میلادی نگارنده جاده مارکوپولو

را کشف نموده و معلوم داشتم که آن از وسط اراضی مرتفع کوهستانی ساردو (۳) به تنگه سربیزن (۴) کشیده شده و از آنجا بسرعت از وسط دلفارد بشهر قدیمی جیرفت سرازیر میشود و راجع باین قسمت گزارشی که داده کاملاً درست و آن بدینقرار است «شما وقتی که هفت روز سواره در یک جلگه طی مسافت گردید آنوقت بیک کوه بزرگی میرسید و هنگامی که بالای

(۱)-Camadi

(۲)-Yule

(۳)-Sardu

(۴)-Sarbizan

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۴۹

گردنه رسیدید یک نشیب و سرازیری طولی بنظر میرسد که تا به پائین دو منزل میشود یعنی در حدود دو روز سواره باید راه پیمود ... وقتی که شما به پائین کوه رسیدید آنوقت خودتان را در یک جلگه وسیعی می بینید که در اوایل آن شهریست موسوم به کامادی که در سالف ایام بزرگ و معتبر بوده و اکنون از اهمیت و اعتبار وی کاسته است» هنگام نزول و فرود آمدن باین جلگه، سیاح ونیسی و همراهانش مورد حمله راهزنان و دزدان واقع شده با اشکال و زحمت زیاد فرار میکنند. او آنوقت زنجیره کوههای پست را طی نموده تا در دشت و بندر هرمز که در فصل ۵۴ بآن اشاره شد سر درمیآورد که در اینجا بازرگانان از هند با کشتیهای حامل ادویه جات، احجار قیمتی، مروارید، پارچه های ابریشمی و زری، عاج و بسیاری از اجناس و اشیاء دیگر آمده و کالاهایشان را به بازرگانان هرمز میفروختند.

در اینجا بملاحظه اینکه کشتیها قابل سواری در دریا نبوده و یا بواسطه اختلال در صحت مزاج، بیکی از این دو جهت جهانگرد ونیزی ما از یک جاده دیگر برگشته و از طریق سیرجان یا ارزو بکرمان برگشته است، لیکن حقایق و اطلاعاتی که داده شده کم و ناکافی هستند.

مارکو از کرمان و از سمت شمال روانه کوهبنان گردیده که آن هنوز باسم قوهبنان خوانده میشود و در اینجا او در کناره جنوب لوت بوده است و اینک ما باز شرحی را که او ذکر نموده ذیلا نقل میکنیم «مسافر وقتی که از کوهبنان خارج میشود بار دیگر بیک بیابان چولی میرسد که هشت منزل میشود. در این صحرا نه از جنس میوه و نه از سبزه و درخت چیزی یافت نمیشود و آبی هم که بدست میآید تلخ و غیر قابل شرب و لذا مسافر مجبور است تمامی مایحتاجش را از غذا و آب با خود حمل کند ... خلاصه پس از هشت روز طی مسافت شما داخل ولایتی میشوید که به تونوکین موسوم است» لفظ تونوکین بظاهر باید همان تون و قائن باشد، لیکن در نقشه محل مزبور مستقیماً بطرف شمال امروز طبس میباشد و این بنظر موجه میآید که بگوئیم سیاح ونیسی راه آن بلاد را پیش گرفته است، هرچند از استفسار و تحقیق

نگارنده در این شهر در ۱۹۰۵ میلادی معلوم گردید که از کوهبنان جاده تجارتي یا کاروان رو هیچ وجود نداشته است و تمامی کاروانها از

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۰

راه چاهقوره به نائند و تون سفر میکردند و بالنتیجه با مطابقت و عینیت جاده اخیر الذکر که من در ۱۸۹۳ میلادی از همین جاده صحرای لوت را از شمال بجنوب طی کرده‌ام موافق میباشم، هرچند در اینقسمت هم قاطع باشم نیستم. مارکو بعد از توصیف تونوکین که میگوید آن دارای دهات و قصبات قشنگ زیاد میباشد. چنار مشرق یا درخت آفتاب را که «ما مسیحیان آنرا اربرسک» (۱) مینامیم» وصف کرده است. من به قلت اشجار در ایران اشاره مخصوص کرده‌ام و بهمین جهت است که دیده میشود درختی که بدون آب و آب یاری از زمین بالا آمده رشد و نمو میکند محترم یا باصطلاح نظر کرده شناخته شده توده مردم باین نوع درختها معمول است توسل میجویند و نذر میکنند که اگر حاجت و مرادشان برآورده شد گوسفندی برده پای آندرخت قربانی کنند و بعد از تکه و پاره لباس خود برای اینکه علامت باشد بدرخت مزبور وصل میکنند و بدین ترتیب آندرخت پس از چندی منظره غریبی پیدا کرده و صورت عجیبی بخودش میگیرد.

تون جزو ناحیه قهستان بوده و آن چنانکه در فصل پیش گفته شد از طرف سرداران هولانگو خان در اردو کشی برعلیه اسماعیلیه بیاد غارت رفت و شاید بدینواسطه - است که مارکوپولو بعد از ذکر «زنان فوق العاده قشنگ» آنجا شرحی از «شیخ الجبل» سخن رانده که ما آنرا در فصل پنجاه و دوم از قول سیاح و نیزی نقل کردیم. احتمال دارد که اینجا بواسطه اینکه در نسخه خطی باز و خالی بوده لذا دیده میشود که از سفر این جهانگرد معروف بطرف جلو گزارشی داده نشده است که قاعدتا باید از سرخس و نیشابور گذشته و محل بعدی که از آن اسم برده ساپورگان یا شیرقان واقع در ترکستان افغان است. بهر حال چون مارکو در اینموقع از مرزهای ایران کنونی گذشته است لذا ما او را عجالتا تودیع مینمائیم.

احمد ۶۸۳-۶۸۰ ه (۱۲۸۴-۱۲۸۱)

مرگ اباقا سبب شد که دسایس و فتنه‌هایی برخاسته و در آخر تگودار اوغلو برادر ایلخان متوفی بجای او انتخاب و از ارغون پسر بزرگ اباقا صرف نظر گردید. تگودار که از پیش برسم

Arbresec-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۱

و آئین مسیحی غسل تعمید یافته و نامش را نیکولاس گذارده بود پس از جلوس، خود را مسلمان اعلام نموده و به احمد موسوم گردید. او هیئتی بسفارت بنزد قلاوون پادشاه مصر فرستاد که قضیه اسلامش را خبر داده و از نیات و احساسات دوستانه‌اش و عملیات و اقداماتی را که در ترویج شعائر اسلام نموده او را مستحضر سازد. سلطان مملوک نیز هیئتی در

مقابل حامل پیغامات دوستانه و محبت آمیز گسیل داشته هر چند که او نمایندگان مغول را مجبور ساخت که شبانه حرکت کنند و جدا مانع آمده و نگذاشت که با رعایای وی تماس پیدا کنند.

ارغون از نتایج این انتخاب سخت ناراضی بوده و بالاخره علم طغیان برافراشت و بر علیه سلطان احمد قیام نمود، ولی شکست خورد و به دژ (قلعه) طبیعی کلات نادری که مدخل سمت غربی آن هنوز به دربند ارغون معروف می باشد پناهنده گردید. معهذ او فریب عمش را خورده و خود را بوی تسلیم داشت که در ابتدا از وی پذیرائی گرم بعمل آمده ولی بعد امر داد او را توقیف کنند. در اثناء این احوال یکدسته از لشکریان که از اسلام آوردن احمد و حمایتش از مسلمانان در خشم بودند مصمم گشتند که این شاهزاده جوان را از قید نجات بخشند و بالاخره ارغون را قشون به ایلخانی برداشته و احمد گریخت ولی دستگیر شده و بطریقه مغول کشته شد باین معنی که پشتش را درهم شکستند.

حکمرانی ارغون ۶۹۰-۶۸۳ هـ (۱۲۹۱-۱۲۸۴)

باید دانست که فرمانروائی ارغون متضمن حوادثی نبود و تا چند سالی چیزیکه قابل ذکر باشد بوقوع نرسید جز اینکه بوقا که خلاصی ارغون از دست عمش بوسیله او صورت گرفته و نیز وسایل خانی و سلطنت او را فراهم کرده بود توطئه ای بر علیه ارغون چیده و آن کشف گردید. بوقا، و خانواده اش با تمامی سازش کنندگان بقتل رسیدند و این سیاست شدید سبب گردید که در خراسان که تیول یا حوزه حکمرانی دائمی غازان پسر ارغون بود شورشی برخاست، یکی از امرای غازان از بیم آنکه مبادا ویرا بجرم دوستی با توطئه کننده اخیر بقتل برسانند سر بطغیان برداشت. او به غازان که در سواحل کشف

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۲

رود- رودخانه طوس و مشهد بود حمله برد ولی این شاهزاده فقط موفق بفرار گردید، لیکن بعدها در نزدیکی طوس شکست خورد. غازان سپاهیانش را در قالبوش نزدیک ناردین «۱» جمع آوری کرده و یک عده قوای امدادی هم باو پیوسته توانست امیر یاغی را از خاک ایران خارج سازد.

ارغون در ایام حکمرانی خود با مسیحیان همه نوع مساعدت و محبت نموده و در ۱۲۸۹ میلادی و باز در دو سال بعد از این به پادشاهان مسیحی پیشنهاد کرد که با وی توحید مساعی کرده و متفقا حمله بارض مقدس (بیت المقدس) به برند، لیکن سقوط عکا در ۱۲۹۱ میلادی سرنوشت سیطره و سلطه اروپائی را در سوریه، پس از دوست سال انقلابات و تغییرات، از بین برده و مهر و مومش ساخت.

نظیر آنچه در سلف او گفته شد مراسلاتی بین او با امرا و سلاطین اروپا ردوبدل شده و اینها البته ارتباط فیمابین را زیاد کرده اما آنچه که از این مراسلات منظور بود و نقشه ای که داشتند کمتر جامه عمل پوشید و یا هیچ بموقع اجرا نرسید.

جوهرن یا جان د. مونت کارینو

یکی از مبلغین زبردست اینعصر جوهرن د. مونته کاروینو (۲) یکنفر راهب فرانسیسکانست که در آلمان در لوانت (۳) کار
میکرده و گزارشی به پاپ داد که او امید دارد ارغون را بدین مسیح داخل کند و در نتیجه از طرف پاپ مامور اینکار
گردید. او از راه تبریز به چین، اقصی البلاد رفته و در آنجا کلیسای با شکوه و مزینی بنا نهاد.

گیخاتو ۶۹۴-۶۹۰ه (۱۲۹۵-۱۲۹۱) و بایدو ۶۹۴ه (۱۱۹۵)

بعد از فوت ارغون امرائی که راه خلاف رفته بودند رسولی بنزد غازان پسرش و گیخاتو برادرش و نیز بنزد عمش بایدو
فرستادند. اولین تصمیم و قطع نامه آنها این بود که به گیخاتو پیشنهاد جانشینی نمایند ولی بعد از چندی از این انتخاب
نادم گردیده بر آن شدند که بایدو را به ایلخانی بردارند، لیکن بایدو احتیاط نموده پیشنهاد مزبور را رد کرد و زیر این بار
نرفت و در نتیجه گیخاتو به ایلخانی انتخاب گردید. او

(۱)-Nardin

(۲)-John de Monte Corvino

(۳)-Levant

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۳

در مصارف و مخارج دست اسراف گشوده و در عطایا و انعامات بافراط رفت، وقتی که خزائن خالی شد در تقلید از
قوبیلای به تهیه و نشر پول کاغذی (اسکناس) پرداخته ولی کار آنهم بجائی نرسید یعنی مردم از قبول پول کاغذی سر
باززده و بالاخره رواج نیافت تا آنکه فرمان نسخ آن صادر گردید.

حماقت گیخاتو و دست درازیها و حرکات بیرویه و بالاخره زیاد روی او در هر قسمت امرا و سر کردگان مغول را از او
بیزار ساخته و هنگامیکه بایدو بواسطه خشمی که در یکموقع باو رانده و دشنامی که باو داده بود طغیان کرد. این ایلخانی
بدبخت تنها مانده و بالاخره او را دستگیر و خفه کردند و باید دانست که بایدو جانشین او هم زیاد خوشبخت نبود، زیرا
که او کمتر از یکسال ایلخانی بوده و بعد سران و افسران بنفع غازان بر علیه او قیام کرده و بالاخره او را دستگیر و بقتل
رسانیدند و با مرگ او دوره ایلخانان منفور یا وحشی به پایان رسید. این نکته جالب توجه است که همانطور که پیش از
دوازده سال احمد بواسطه تمایل و علاقه‌اش بدین اسلام تاج و تخت را از دست داد حالا هم خلع از ایلخانی و مرگ
بایدو بواسطه ضدیت او با اسلام و تمایل و علاقه‌اش بدیانت مسیح بوده است.

برگشت مارکوپولو بایران ۱۲۹۴ میلادی

امیر ارغون هیئت بنزد قوبیلای فرستاد که خواهش کند شاهزاده خانمی از همان خانواده بدربار او گسیل دارد. این مسئول
بوضع خوشی صورت انجام پذیرفته و بانوی بسیار زیبایی قوقاچین نام انتخاب و بمصاحبت فرستادگان ارغون و همراهی

بازرگانان ونیسی در ۱۲۹۲ م عازم ایران گردیده و خدمت مخاطره‌آمیز مراقبت و محافظت بانوی مشار الیها از چین تا ایران به مارکوپولو محمول گردید. قویلای هنگام مرخصی ونیسی نامبرده دو پایزه طلائی جهت توصیه بوی سپرده و پیغامهایی نیز توسط ایشان جهت پادشاهان فرانسه، انگلیس، اسپانیا و سایر سلاطین مسیحی فرستاد. آنها راه خشکی را که بسیار خستگی آور بود ترک گفته با سیزده کشتی و ملتزمین و همراهان زیادی از راه آب روانه ایران گردیدند، لیکن این مسافرت آنها دو سال بطول انجامید و در ظرف اینمدت جز هیجده نفر که زنده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۴

ماندند بقیه همراهان همگی مردند. در ۱۲۹۴ میلادی به بندر هرمز رسیدند، در اینجا به مارکو خیر رسید که ارغون مرده است و لذا ورود خود را به گیخاتو گزارش داده و در جواب دستور رسید که شاهزاده خانم را بنزد غازان خان به برد که در آن اوان در قهستان توقف داشت و بنابراین محتمل است که او همان جاده را تعقیب نمود که در ابتدا از هرمز به تون رفته بود، اما از اردوی غازان به تبریز میتوان بجرأت گفت که او از همان جاده اصلی که از دامنه‌های جبال البرز میگذرد عبور کرده است. در این مرکز از او با کمال احترام پذیرائی شده و این مسافرت‌ها و سیاحت‌های سازنده عصر او منتهی بیک نتیجه سودمند و عاقبت مسرت‌بخشی گردید و این بازرگانان ونیسی پس از ۲۵ سال غیبت در ۱۲۹۵ میلادی یا سال بعد به میهن خویش رسیدند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۵

سکه غازان

فصل پنجاه و هشتم غازان خان ایلخان بزرگ

چیزیکه بی‌نهایت قابل تعریف و تمجید بوده است اینکه در یک هیکل بدین خردی صفات و خصال بزرگ و خجسته‌ای زیاده از آنچه که بتوان تصور کرد وجود داشت. در میان نفرات قشون بندرت یکی پیدا میشد که باندازه او خردوریز یا در صورت بقدر او زشت باشد، لیکن در سجایای اخلاقی و زهد و پارسائی و پاکدامنی از همه بزرگتر و برتر و نالاتر بوده است

(گفتار هیتون پادشاه ارمنستان نسبت به غازان خان)

جلوس غازان ۶۹۴ هـ (۱۲۹۵)

غازان در جلوس بر مسند ایلخانی، خودش را مسلمان اعلام نمود و بدینجهت مقام سیادت و صاحبی خاقان‌ها که پیشک منفور بودند و اطاعتی که ایلخانان ایران از آنها داشتند از این تاریخ از میان رفت. برای تثبیت این قدمی که برداشته بود و آن در حقیقت آغاز یک دوره جدید بوده است او کلمه شهادت را بجای نام و القاب خاقان روی سکه‌ها امر داد نقش شده و در آخر، او و سران و افسران عمامه را بجای کلاه اختیار نمودند، علاوه بر اثر این تبدیل مذهب و جوش

مذهبی، او حکم کرد کلیساها و کنائس مسیحی و یهود و بودائی را ویران و منهدم کردند تا اینکه پادشاه ارمنستان پیش وی شفاعت و وساطت کرده و در نتیجه بهمان تخریب و انهدام معابد و بتخانه‌های کفار و مشرکین اکتفا نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۶

قسمت اول سلطنت کوتاه نه ساله او پر بود از یاغی‌گری‌ها و آشوب و اغتشاشات که از آنجمله واقعه حمله و هجوم بخراسان از طرف ماوراء النهر بوده است. دو تن از حامیان عمده او یکی طغاچار و دیگر نوروز بوده ولی او نسبت بوفاداری هردوی آنها ظنین شده و لذا تصمیم بقتل آنها گرفت. قتل اولی بطریق غدر و خدعه صورت گرفت، ولی نوروز باخبر شده گریخت و به ملک فخرالدین کرت حکمران هرات پناه برد، لیکن او به نمایندگان و مأمورین غازان تسلیم گردیده و بلافاصله بقتل رسید و باید دانست که در سلطنت غازان سران و افسران زیادی اعدام شدند.

اولین اردو کشی او بسوریه ۶۹۹ ه (۱۲۹۹)

غازان پس از موفق شدن بسرکوبی متمرذین و فرونشاندن طغیانها و آشوبهایی که سرنوشت او آنها را فراهم کرده بود از ضعف سلطنت ممالیک که گرفتار جنگ‌های داخلی و آشوب و اغتشاشات بودند استفاده نموده با نود هزار قشون از فرات عبور کرده و راه حلب را پیش گرفت و بجای اینکه آنجا را محاصره کند بسمت دمشق برای مواجهه با لشکریان مصر شتافت. در حمص همانجائی که لشکر مغول در سابق دچار آفت و بلای ناگهانی شده بود جنگ قاطعی رویداد، در این معرکه سپاه سنگین اسلحه مصری قلب لشکر غازان را که خود در آن قرار داشت تقریباً درهم شکست، لیکن ایلخان فرمان داد سوارانش از اسب پیاده شوند و اسبان را سنگر قرار داده و از عقب، دشمن را بشدت تیرباران کنند. این تدبیر جنگی مفید واقع شده لشکریان مصری را باختلال و پریشانی انداخت چه عده زیادی از اسب‌های آنها بهلاکت رسیدند. وقتی که جناحین مغول مصریان را دفع کردند فرمان حمله عمومی داده شد که یک عده تیراندازان ماهر در رأس آن قرار داشتند و همین فتح را تکمیل نمود.

تغییراتی که اسلام در رسوم و عادات مغول وارد ساخته بود از رفتار غازان نسبت بدمشق ظاهر و آشکار میگردد. او بعد از تسلیم شهر و اطاعت و انقیاد سکنه بیانیه‌ای حاوی اقتباسات زیادی از قران صادر نمود بدینقرار که او آمده تا سوریه را از چنگ سلطان مردود و خارج از رحمت الهی نجات بخشد و نباید در این شهر باحدی اذیت و آزاری وارد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۷

آید، بعلاوه قشونش را در خارج شهر نگاهداشته و حتی نگذاشت به باغهای آنجا که بدان مشهور میباشد خسارت و زبانی وارد آید و با وصف احوال دمشق بعلی رغم نیت نوع پرورانه غازان بواسطه کینه متحدین ارمنستانی ایلخان و اشکال جلوگیری سربازانی که عادت بغارتگری داشته از آسیب و آزار سخت خلاصی نیافت. غازان توقف کرده تا اینکه اعاناتی که از طرف او مقرر شده بود کاملاً پرداخت شود و بعد بطرف فرات باز گشت. او قوائی هم برای نگاهداشتن

متصرفات و ولایات مفتوحه خود پشت سر باقی گذاشت، ولی چیزی نگذشت که در نتیجه تهیه و فراهم آمدن قوای دیگری در قاهره مغولان رو بهزیمت نهاده و سوریه به اربابان مصری برگشت.

حمله و تاخت و تاز به جنوب ایران از ماوراء النهر

در ایام غیبت غازان در سوریه قتلغشاه چغتای امیر ماوراء النهر لشکری بالغ بر ده هزار نفر بجنوب ایران بقصد تاخت و تاز فرستاد.

ولایت کرمان آنوقت ویران افتاده و چون محمود شاه امیر دائم الخمر آن سر بطغیان برداشته بود و سربازان غازان مدت یکسال در آنجا اقامت داشته‌اند راستی آن سرزمین بقدری ویران و کم جمعیت بود که فقط با یکهزار افغان برخورد کردند که همگی مورد حمله واقع شده خانواده‌ها و دارائی و اموال آنها معرض دستبرد و چپاول و غارت واقع گردیدند. در شیراز چون پادگانی برای حفاظت شهر وجود نداشت اهالی خودشان مسلح گردیده و برای دفاع از شهر آماده و مهیا شدند. مهاجمین یکبار در کمینگاهی مخفی شده تا آنها را فریب داده از مأمن و پناه دیوارهاشان بدام بیاورند موفق نشدند و بالتیجه آن غارتگران از حمله به کرسی نشین فارس منصرف گردیده و دفعتا در کازرون سر در آوردند، ایلات و صحرائشینان آنحدود را غارت کرده و داخل خوزستان گردیدند. عاقبت این قوا در هرمز واقع در خوزستان برای بازگشت بدور هم جمع شده لیکن بواسطه هزاران حیوانات سخت بزحمت و مرارت افتادند و این مهاجمین ضایعات و خسارات خیلی زیاد دیده تا مجبور شدند غارتی‌ها و غنائم‌شان را پشت سر بگذارند و بروند.

شکست مغولان در سوریه ۷۰۲هـ (۱۳۰۳)

غازان در ۷۰۰ هجری (۱۳۱۰) بار دوم حمله بسوریه برد، ولی آن بواسطه بدی هوا یعنی بارانهای متوالی و گل‌ولای زیاد بی نتیجه مانده و پس از تحمل خسارات سنگین در قسمت حمل و نقل

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۸

خود بالاخره مجبور بمراجعت گردید. دو سال بعد از اینواقعه او بار دیگر از فرات عبور کرده ولی همینکه موفقیت و کامیابی مختصری حاصل شد عقب کشیده تا از یسار دجله مراقب و ناظر وقایع باشد. قتلغشاه که بر پنجاه هزار نفر قشون او فرمان میداد در «مرج-الصفیر» نزدیکی شام با قشون مصری روبرو گردید. این پیکار نیز گوناگون و رنگ‌برنگ شده، توضیح اینکه جناح راست مصری در یک هنگام بکلی درهم شکسته و یک وحشت و هراس عمومی در دمشق تولید کرد، لیکن جناح چپ ثابت و محکم ایستاده تا آنکه مهاجمین را مجبور ساخت که عقب بنشینند و شب را در کوههای مجاور پناهنده شوند.

هنگام صبح پیکار تجدید گردید، ولی نتیجه‌ای که داد این بود که مغولان دچار مضمیقه کم‌آبی شدند و بالاخره بجان آمده تا اینکه کوشیدند راهی برای خود باز کرده و رو بهزیمت نهادند، مصریان هم آنها را راه داده ولی بعد تعاقب نمودند و بالاخره همه را تارو-مار کردند.

در ۷۰۲ هـ (۱۳۰۲) هییتی از طرف اندرونیکوس «۱» ارشد بدربار غازان حضور یافته و پیشنهاد ازدواج یکی از شاهزاده خانم‌های یونان را باو نمود و التماس کرد که به ترکان آسیای صغیر غدقن شود که تهاجم و تجاوزشان را در خاک او موقوف دارند. اما این امپراطور نمیدانست و متوجه باین نکته نبود که همین ترکان که طلوع آنها در آن زمان شروع میشود مقدر شده است که سلطنت روم شرقی را تصاحب کرده و ممالک اروپا را تحت تسلط و سیطره خود بیاورند.

غازان روابط دوستانه‌اش را با دول غربی اروپا که بطور توارث باو رسیده بود بر قرار داشته و مراسلاتی از او مفادا نظیر همانهایی که در سابق ذکر شد در آرشیو دولت‌های مختلف محفوظ مانده است. حقیقت این است که مصر نماینده دولت اسلامی دشمن عمده او شمرده شده و این عقیده را تقویت مینموده است که او در دل مسیحی یا دارای عواطف و احساسات مسیحیت میباشد. در دوره حکمرانی او ادوارد اول انگلستان جو فری د. لانگلی «۲» را با اعتبارنامه مخصوص بمعیت دو نفر از وجوه و اعیان دربار خود بدربار

(۱)-Andronicus

(۲)-Geoffre de Langley

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۵۹

پل زاب

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۰

ایران فرستاد. طومار یا اوراق سیر و سیاحت آنها موجود میباشد و نیز صورتی راجع بمخارج و مصارف آنها که از جمله خرید ظروف نقره، خرقة خز و فرش قالی میباشد باقی مانده است. آنها از راه ژنوا به طرابوزان و تبریز سفر کرده و در برگشت به میهن خود یک پلنگ زنده که در قفس بوده است با خود آورده و غیر از این چیزی راجع بسفارت و مأموریت‌شان در دست نیست.

اصلاحات او

غازان وقتی که بسطنت رسید و زمام امور را بدست گرفت از جمله وضع مالیه و اداره عوائد و درآمد کشور را دید بقدری آشفتته و ضایع و خراب است که چیزی عاید دولت و حکومت مرکزی نمیشود و در نتیجه این وضعیت او از عهده پرداخت حقوق قشون برنمیآید چه رسد به انعامات و مستمریات و در عین حال دهاقین از عوارض جابرانه و تحمیلات سخت ظالمانه بستوه آمده دهات و آبادی‌های خودشان را ترک گفته جلای وطن مینمایند و هر وقت مأموری پیدا میشد آنها برای اینکه از شر وی ایمن باشند فرار کرده بسردابها و جاهای پوشیده و مخفی پناه میبردند.

برای اصلاح این وضعیت ناگوار و جلوگیری از تمام سوء استفاده‌هایی که میشد یک اداره مسّاحی تأسیس یافته و قرار بر این شد که تمامی اراضی و املاک را مساحت و ممیزی کنند و روی این اصل یک طریقه جدید مالیاتی برقرار گردید که برطبق آن هرآبادی مالیات خودش را در دو قسط میپرداخته و نیز میزان و مقدار پرداختی خود را کاملاً میدانست که چیست و چه باید پردازد. تمامی میعادها برای وصولی مالیات (توضیح اینکه در عرض یک سال ده و بعضی اوقات هم بیست مرتبه از رعایا مطالبه مالیات مینمودند. مترجم) که آن مفسد و خرابی بیحد و حصری بارآورده بود و نیز تمامی مالیات‌های ناروا و خلاف قانون یا باجها و پولهای بیحسابی که از مردم میگرفتند همه آنها منسوخ و ممنوع گردیدند و سزای متخلف هم اعدام بوده است. برای جلوگیری از دسیسه کاری و تقلبات مأمورین وصول مالیات و اینکه از مقدار بدهی که برای هر جا تعیین و قید شده چیزی زیادتر از ده‌هاقین و مؤذیان مطالبه نکنند مأمورین و معتمدین موظف بودند از دفتر صورت عایدات یا اقلام ریز بدهی و مالیات آنرا بر لوحه‌ای ثبت و در جانی نصب کرده و در دسترس

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۱

رعایای هرآبادی بگذارند. یک سوء استفاده یا رسم دیگری که در این زمان صورت بسیار زشتی پیدا کرده این بود که تمامی مأمورین و شخصیت‌های بزرگ دیگر از هر طبقه که باطراف روانه میشدند نه فقط از اسبان پست دولتی استفاده میکردند بلکه باهالی دهات و آبادیهای سر راه نیز دست تعدی گشوده و همه نوع تحمیلات ناجائز و ناروا بآنها میکردند.

آنها با همراهان و ملتزمین زیاد خودشان که بعضی اوقات عده‌شان به سیصد نفر میرسید در قصبات و دهات ریخته در خانه‌های رعایا منزل میکردند و آنچه میخواستند و میل‌شان بود از مردم بیچاره میگرفتند بدون آنکه دیناری پول بدهند و این نیز مرسوم شده بود که یک عده خیلی زیادی ایلچی به دربار و نیز از دربار از اطراف متصل در آمدوشد بودند و آنها از رعایای بیچاره سیورسات و خواربار مجانی میگرفتند و در موقع ضرورت مرکوب‌های آنها را میبردند (آری بگله اسب هر که میرسیدند هر قدر میخواستند از آن میان میگرفتند) و نتیجه این شد که جمعیت حول و حوش جاده‌ها پراکنده شده و آبادی‌هایی که بوده رو بویرانی نهادند. غازان باصلاح این رسم ناستوده پرداخته و اول قدمی که برداشت یک سرویس پستی از اسب دائر نمود ولی جهت ایلچیان خاص ایلخانی که غیر از آنها احدی مأذون نبود از اسبان مزبور استفاده کند. او بعد این رسم کهنه قدیم را منسوخ داشته و بواسطه غدغن اکید از استفاده کردن از مأمورین باسب قاصد یا پیک و وسایل و وسایط دیگر به کلیه این مفسد و اجحافات و تعدیات که میشده خاتمه داد. در اداره عدل و داد (که قبل از او صورت زشت منفوری بخود گرفته بود) قدمهای وسیعی برداشته امر مرافعات و انتخاب قضات و سایر امور مربوطه را به بهترین طرز اصلاح و مرتب و منظم نمود. فلاحت و کشاورزی را تشویق و ترویج کرد. تیولات نظامی را تأسیس یعنی برای سپاهیان اقطاع شخصی تعیین نمود و نیز برای اوزان و پیمانها مقادیر و اندازه‌ای معین کرد. برای بهبود حال دهقان و کشاورز که بکلی پامال شده بود آخرین درجه مساعی را مبدول داشت و بالاخره تاریخ این ایلخان جدید «۱» که در ۱۴ مارس ۱۳۰۲ میلادی آغاز میشود برای جلوگیری از خلاف قاعده و بیحسابیهای امور مالی تمهید و گشایش یافته است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۲

ابنیه و اوقاف

غازان پایتخت خود تبریز را با ابنیه و کاخهایی زینت داده بود که هریک در شکوه و جلال از بارگاه مشهور سلطان سنجر در مرو برتری داشته است. او یک بارگاه یا قبه مجلل، یک مسجد با عظمت و شکوه، دو مدرسه عالی، یک دار الشفاء، یک کتابخانه و یک رصدخانه در همان ردیفی که گفتیم بنا نمود و معروفترین استادان عصر و حکما و دانشمندان با حقوق عالی برای تدریس و خدمت باین مؤسسات تعیین و برقرار نمود و اراضی و املاک زیادی برای حقوق استادان و مصارف نگاهداری این ابنیه و مؤسسات وقف کرده و محصلین مدارس هم فراموش نشده لوازم و اسباب تحصیل و وسایل آسایش خیال آنها را هم از همه جهت فراهم ساخت و باید دانست که تمامی این نقشه‌ها و طرحهایی که گفته شد روی قاعده و اصول صحیح و با تمامیت و کمالی فوق العاده ریخته شده و جای بسی تأسف است که یک چنین شخصی با این نبوغ در اداره و انتظام کسیکه جانشین او شد بازچه دست خان‌ها بوده است و ایران در زمان او به هرج و مرج و آشوب و اغتشاش برگشت.

اولجایتو ۷۱۶-۷۰۳ ه (۱۳۱۶-۱۳۰۴)

جانشین ایلخان بزرگ برادرش محمد خدا بنده بود که عموماً به لقب اولجایتو «۱» معروف می‌باشد. او وقتیکه از مرگ غازان باخبر گردید آنرا مخفی نگهداشته و از اظهار و اشاعت آن خود - داری نمود تا اینکه رقیب احتمالی تاج و تخت را که شخص الافرنک پسر گیخاتو باشد با حامیان او را غافلگیر کرده و بقتل رسانید. این سومین فرزند ارغون خان از طرف مادرش مسیحی بار آمده و بنام نیکلا غسل تعمید یافته بود، لیکن بر اثر نفوذ زوجه‌اش او به دین اسلام در آمده و رسماً مسلمان شد. او مباحثات مذهبی را خیلی دوست میداشت، یقوت از شنیدن این حرف که اسلام نکاح با مادر و دختر و نیز خواهر را اجازت داده است تکان سخت خورد و فوق العاده متغیر شد و این احساس مخالف از اینجا شدت پیدا نمود

(۱) - اولجایتو خوش بخت را گویند، این سلطان از مادر هنگامیکه از بیابان بین مرو و سرخس عبور میکرد دنیا آمد. ملازمین و همراهان ناچار شدند که مکث کنند و خائف بودند که همه از تشنگی هلاک خواهند شد که رگبار شدیدی باریدن گرفت و وحشتی که از کم آبی بود رفع گردید و اینرا از قدم مولود جدید دانسته باین مناسبت اولجایتو لقب نهادند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۳

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۴

که موقعی که از اران باذربایجان بر میگشت طوفان شدیدی برخاست که یکعه از همراهان او از اعضای دربار در این جریان از صاعقه هلاک شدند و جماعتی اینرا بنظرش چنین وانمود کرده و گفتند که آسمان از قبولی اسلام ایلخان متغیر و خشمناک است این سلطان مدتی فکر میکرد که بعقاید و آداب دیرین مغول برگردد ولی او زیارت مشهد نجف رفته و در آنجا خوابی دید که بر اثر آن مذهب شیعه را قبول نمود.

از جمله واقعات دوره حکمرانی او یکی اردو کشی و هجوم بگیلان است که تا آنزمان از دستبرد مغولان محفوظ و مستقل مانده بود و این هجوم بقیمت جان هزاران مغول تمام شد و نیز حمله ای بدست مغولان جغتای بخراسان شده که آن دفع گردید.

اولجایتو مانند اسلاف خود با سلاطین اروپا مکاتبه داشته و ذکر اینمطلب جالب توجه- است که آنها او را مخالف و معاند اسلام خیال میکردند.

ابو سعید ۷۳۶-۷۱۶ ه (۱۳۳۵-۱۳۱۶)

ابو سعید پسر خدابنده وقتیکه بر تخت نشست فقط دوازده سال داشت. (گرچه او تا آنوقت) رسماً حکمران خراسان بوده که آن تا یک اندازه قلمرو ولیعهد بالاستحقاق شمرده میشده است.

وی در اوایل سلطنت گرفتار منازعات امرا و نجبای بزرگ شده که جوانی و تازه کاری او را غنیمت دانسته برای سلطنت و تاج و تخت تقلا میکردند. در میان ایشان امیر چوپان از همه مهمتر بود که خواهر سلطان را بزوجیت خود در آورده و باوج اقتدار رسیده بود.

طغیان پسرش که او را دستگیر کرده و اسیر بسطانیه (شهری که خدابنده آنرا بنیان نهاده بود) آورد فقط موقع او را تقویت و تحکیم کرده و ممکن بود آنرا از دست ندهد و نگاهدارد، لیکن اتفاق افتاد که ابو سعید فریفته حسن و جمال دخترش بغداد خاتون شد که ویرا برای یکی از نجبای مغول تزویج کرده بود و امتناع او که دختر را واگذارد باعث تغیر خاطر ایلخان گرفتار عشق گردید و بالاخره چوپان را دشمن داشته تا اینحد که نامبرده برای حفظ جانش مجبور شد سر بطغیان بردارد و بجرم این عمل هم او نقد حیاتش را از کف داده و بقتل رسید. در دوره حکمرانی ابو سعید چیزیکه قابل ذکر باشد نیست، او بدون اینکه از خود اولادی بگذارد از دنیا رفت و کشور را بحال اختلال و اغتشاش گذارد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۵

ایلخانان آلت دست

بقیه ایلخانان بازیچه و آلت دست امرای متخاصم گردیدند که هر کدام از ایشان یکی را برای انجام مقاصد خویش مستحق این منصب و مقام اعلام میکردند. ارزش و اهمیت این ایلخانان تا ایندرجه کم میباشد که مناسب میدانیم آنها را (دسته جمعی) بفهرست زیر که آن مأخوذ از طبقات سلاطین اسلام است ارجاع و احاله دهیم.

ارپا ۷۳۶ هجری (۱۳۳۵)

موسی ۷۳۶ هجری (۱۳۳۶)

بازیچه‌های جلایریه ایلخانان متخاصم و رقیب یکدیگر

بازیچه‌های امیر جلایر محمد ۸-۷۳۶ ه (۸-۱۳۳۶)

طغاتی‌مور ۵۲-۷۳۹ (۵۱-۱۳۳۸)

جهان تیمور ۴۱-۷۳۹ (۴۱-۱۳۳۹)

بازیچه‌های امرای چوپانی ساتی‌بک (شاهزاده خانم) ۴۰-۷۳۹ (۱۳۳۹)

سلیمان ۴-۷۴۰ (۴۳-۱۳۳۹)

نوشیروان ۷۴۵- (۱۳۴۴)

خاندان جلایری ۸۱۴-۷۳۶ ه (۱۴۱۱-۱۲۳۶)

در کشمکش و نزاعی که اینک سر تاج و تخت در امپراطوری ایلخانان در گرفته خاندان امیر حسین جلایر که دختر امیر ارغون را بزنی گرفته بود مهمترین خاندان شمرده میشود.

در تحت شیخ حسن بزرگ که سه تن از همان بازیچه‌ها را که در فهرست بالا ذکر شد به- حکمرانی و سلطنت برداشته و در آخر خود عنوان سلطنت و شاهی اختیار نمود، عراق (اراک) اشغال شده و بغداد بار دیگر پایتخت قرار گرفت. فرزند او او ایس بعد از جلوسش در ۷۵۷ هجری (۱۳۵۶) آذربایجان را که بدست طایفه اوزبک ضمیمه شده بود تصرف کرده و پس از چندی موصل و دیار بکر را هم بقلمرو جدید التاسیس خود اضافه نمود. بعد از او ایس حسین بجای پدر نشست. او با آل مظفر ایران جنوبی و قراقویونلو از ترکمانان طرف غرب جنگید. او بعد از مرگش در ۷۸۴ هجری (۱۳۸۲) آذربایجان

و عراق را برای پسرش سلطان احمد باقی گذاشت که ضربه و آسیب حمله تیمور را دیده و چون عاجز بود از اینکه در مقابل این جهانگشا پایداری کند بمصر گریخت و در بقیه عمرش او پیوسته در تلاش و جستجوی این بود که ممالک خود را دوباره بدست آورد.

در ۸۱۳ هجری (۱۴۱۰) او بغداد را پس گرفته ولی در حمله بآذربایجان از قراقویونلو شکست خورد و نامبرده بجای این سلسله ناقابل قرار گرفت.

آل مظفر ۷۹۵-۷۱۳ ه (۱۳۹۳-۱۳۱۳)

بانی سلسله قسمت جنوبی ایران یکنفر شرف الدین مظفر را باید نام برد که بحکومت میبد شهر کوچکی که در شمال غربی یزد است. پسرش مبارز الدین محمد در ۷۱۳ هجری (۱۳۱۳) از طرف ابو سعید بحکومت یزد و فارس منصوب و بواسطه ازدواج قتلغ ترکان یگانه دختر شاهجهان از قتلغ خانهای کرمان نفوذ و اقتدارش تا ایندرجه بالا گرفت که در ۷۴۱ هجری (۱۳۴۰) او آن ولایت را بتصرف خویش درآورد. در ۷۵۴ هجری (۱۳۵۳) بعد از یک سلسله اردو کشیها و محاربات ابو اسحق اینجو او فارس و سه سال بعد اصفهان را ضمیمه نمود. او وضعیت را مساعد دیده این مرد جنگی کامیاب قشونش را بطرف تبریز سوق داد، لیکن هنگامیکه بظاهر در اوج شهرت و اقتدار بود فرزندانش بر علیه او توطئه کرده و کورش کردند. جانشینان او بین خود بنزاع و جدال پرداخته و چیزیکه قابل ذکر باشد نیست مگر اینکه شاه شجاع که او نیز تبریز حتی بغداد را گرفت امتیازش باین است که حامی و مشوق خواجه حافظ بوده است.

ملوک کرت هرات ۷۹۱-۶۴۳ ه (۱۳۸۹-۱۲۴۵)

برای تکمیل بیان راجعه به سلسلههای کوچک و کم پایه لازم میدانیم که از ملوک کرت نسل غور شرحی مذکور داریم که هرات را تحت مغولان از اواسط مائه سیزدهم میلادی در تصرف داشتند.

چنانکه در بالا گفته شد فخر الدین بواسطه تسلیم داشتن نوروز نظر غازان را جلب نموده و این خاندان بواسطه داشتن قلعه منیع بلند تا چندین سال بعد از تسخیر هرات بدست تیمور در ۷۸۳ هجری (۱۳۸۱) خود را نگاهداشتند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۷

سکه تیمور

فصل پنجاه و نهم تیمور لنگ

من وقتی که جامه شاهی بر تن کردم از سلامت و استراحت که در بستر فراغت پیدا میشود چشم پوشیدم.

و از دوازده سالگی بممالک و بلاد سفر کردم و با مصائب و مشکلات مبارزه نمودم و بکارهای بزرگ و مهم مبادرت کردم. تشکرها مغلوب ساختم. مواجه با مخاطرات گردیده و با مرگ دست بگریبان شدم تا سلطنتها و امپراطوریهها را برانداخته عظمت و شهرت و نامم را در جهان ثبت و برقرار نمودم.

(از توزک تیمور)

ماوراء النهر در میانی سده چهاردهم

سلسله‌هائی که بتوسط چنگیز خان تاسیس شدند در میان آنها کمتر از همه در شهرت و امتیاز خاندان جغتای بود که در آسیای مرکزی «۱» سلطنت داشتند. در دوره‌ای که بواسطه فصل قبل طی گردید یک حمله و هجوم اتفاقی در خراسان تمامی تاریخ آنرا تا جائیکه مربوط بایران- است تشکیل داده و ماوراء النهر در قسمت بیشتر آندوره در حال آشوب و هرج و مرج بوده- است. در ۷۴۶ هجری (۱۳۴۵) قزغن خان حکمران جغتای غربی در نتیجه قساوت و

(۱)- از جمله منابع و مدارک این فصل عبارتست از: تاریخ ایران سرجان ملکم: Geschichte de Osmanichen Reiches، بقلم جوزف فن هامر. تاریخ مغولهای آسیای مرکزی (تاریخ رشیدی)، ترجمه فن الیاس و دینسون راس. ظفرنامه رشید الدین یزدی. تاریخ بخارا تألیف آ. و مبری. توزک تیمور و غیره‌ها. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۸

بیرحمی خود انقلاب و آشوبی برانگیخته امیران و فرماندهان در تحت یکنفر امیر قازان خان نام برای خلع او از خانی باهم دست‌بیکمی شدند و آنها در این نقشه‌ای که کشیده بودند در سال بعد موفقیت حاصل نمودند. امیر قزغن بعد از این انقلاب تا زمان فوتش در ۷۵۹ (۱۳۵۷) بواسطه خانان دست‌نشانده و آلت دست حکمرانی کرده و بعد از او پسرش عبد الله بجای پدر نشست. سارایی در نتیجه نفوذ سالی وزیر جدید، از کار افتاده و سمرقند بار دیگر پایتخت یک امپراطوری قرار گرفت. عبد الله عاشق زوجه خان بازیچه شده و آن بیچاره را بقتل رسانیده و تیمور شاه اوغلان را بجای او بتخت نشانید و این عمل سبب آشوب شده جمعی بریاست امیر بیان سلدوز و نیز حاجی برلاس امیر کش (شهر سبز کنونی واقع در جنوب سمرقند) متحد شده و برعلیه او قیام کردند و این قوای متحده امیران، عبد الله را شکست دادند و او فرار از جیحون گذشته و از این صحنه ناپدید گردید. فاتحین باداره امور حکومتی پرداخته، لیکن بواسطه بی کفایتی بیان سلدوز که دائم الخمر بود مملکت بایالات کوچکی تقسیم گردید و حاجی برلاس کاری غیر از این نتوانست بکند که موقعیت خویش را در کش نگاهدارد.

حکمران منگولیا یا جته در اینوقت تغلق تیمور خان بود و او این هرج و مرج و آشوب را که دید در ماوراء النهر حکمفرماست عازم شد که آنرا ضمیمه قلمرو خود کند و لذا قشونی در ۷۶۱ ه (۱۳۶۰) فراهم کرده و روانه کش گردید. اینجا حاجی برلاس حریف را قویتر دیده و دانست که نمیتواند در مقابل او پایداری کند بخراسان گریخت و در آنحدود بدست راهزنان کشته شد.

شهرت تیمور لنگ

باید دانست که تیمور بیش از هر فاتح آسیائی در اروپا تأثیر بخشیده- است. چنگیز خان در یکصد و پنجاه سال پیش مستقیماً با خاور نزدیک یا اروپا تماس پیدا نکرد بلکه ممالک و بلادی را دور از مدنظر غرب و غربی فتح نمود و این بعد از مرگ او بوده است که اخلاف و نسل‌های او روسیه را طرف شمال و بین-النهرین را طرف جنوب بتصرف آوردند برعکس تیمور لنگ ایران و مزوپوتامیا (بین-النهرین) را تسخیر کرده و در آخر داخل روسیه گردید و به قبیحاق دره سفلائی ولگا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۶۹

حمله برده و مسکو را نیز بباد غارت داد و بعد توجه خود را به هند گنج خانه جهان معطوف داشته و بآن کشور پهناور حمله ور گردید. اینجا او حدود کشور گشائی اسکندر کبیر و چنگیز خان هر دو را طی نمود که اولی در بیاس متوقف شده و دومی از رود سند تنها گذشت. از سمت مغرب نیز او دمشق را گرفته و ممالیک را زبون ساخت و بالاخره سلطان بایزید اول سلطان ترکیه را در میدان انقوره شکست داده و اسیرش گرفت. حال میگوئیم که در آسیا جهانگشائی در تمامی ادوار تاریخ پیدا نمیشود که نایل بچنین شاهکار- های جنگی و فتوحات برجسته درخشانی شده باشد و بالنتیجه هیچکس بپای شهرت و نام تیمور لنگ نمیرسد.

ولادت تیمور در ۷۳۶ هجری (۱۳۳۵) و سالهای اول او

مورخین تیمور نسب او را بیکنفر قراچار خان نام وزیر جغتای میرسانند که با خاندان اربابش قرابت داشته و بعبارت دیگر از تخمه چنگیز خان بوده است. این ادعا و نسبی که گفتیم مورد اختلاف واقع شده ولی باید دانست که صحت و سقم آن چندان حائز اهمیت نیست. ما میدانیم که او فرزند امیر ترغای رئیس شعبه گورگان برلاس یک طایفه اصیل و نجیب ترک و پسر برادر حاجی برلاس بوده است. از همان اوایل سن و ایامیکه در تحت امیر قرغن خاصه در خراسان خدمت میکرده است هم در عقل و تدبیر و هم در جنگ و پیکار استعداد غریبی از خود نشان داده و ثابت نمود که آتیه درخشانی در جلو دارد، او همچنین در کیاست و هوش و نیز تحمل و بردباری در تعقیب مقصود خویش فوق العاده بوده و در اینقسمت به اسکندر کبیر شباهت داشته است.

پیوستن بخدمت تغلق تیمور خان

تیمور بواسطه فوت پدر اخیراً در زمان فرار حاجی برلاس به خراسان رئیس خاندان خود شده بود و این، بحرانی در زندگانی این امیر جوان ایجاد کرده و او را در مخاطره انداخته بود، چنانکه تاریخ رشید الدین چنین میگوید «پدرش مرد و عمش هم گریخت، عشیره اش معرض دستبرد و غارت اجانب قرار گرفته و طایفه اش را دشمنان آن در خطر انداخته و آن یک عقاب بی پروا بالی گردیده بود» تیمور برای اینکه از این موقعیت باریک رهائی یافته باشد مصمم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۱

گشت بخدمت امیر تغلق تیمور خان در آید و بالاخره او به خان مشار الیه پیوست و مورد توجه خاص قرار گرفته بحکومت ماوراء النهر تعیین گردید. سال بعد خان جته «۱» سمرقند را بتصرف درآورده و حکومت تمامی ماوراء النهر را به پسرش خواجه الیاس اوغلان واگذار کرد و تیمور را وزیر مشاور قرار داد، اگرچه اختیار مطلق با شخصی موسوم به امیر بگجیت «۲» بوده است. اینجا قهرا دسیسه و انتریک شروع شده که آن منجر بفرار تیمور از سمرقند گردید.

اولین درگیری و آوارگی او

او مورد تعقیب واقع شده و لذا بطرف دشمنان خود برگشته و شکست شان داد، سپس بسراغ برادر زنش امیر حسین افتاد که اخیرا بدست تیمور تغلق شکست خورده و در بیابانها متواری بوده است و بالاخره با او همدست شده و این دو مرد حادثه جومعا بطرف خیوه پیش رفتند.

حکمران آن بلد در صدد برآمد که آنها را بحیله دستگیر کند و لذا هر دوی آنها برای حفظ جان خود مجبور شدند باز بصحرا پناهنده گردند. ایشان یکچند حیات آمیخته بخوف و خطر و مرارت و تعب خودشان را در بیابان ادامه داده و در یکموقع هم تیمور با زوجه اش بدست ترکمانان اسیر و محبوس شده که بزحمت توانست خود را از این تهلهکه نجات بخشد.

تامرلان یا تیمور لنگ.

و این در همین اوان بود که تیمور در سیستان باسم عاریه اش یعنی لنگ شهرت یافت و شرح قضیه بطور اجمال این است که در ۷۶۴ هجری (۱۳۶۳) در قسمت جنوبی افغانستان آواره میگشت که جلال الدین محمد کیانی «۳» امیر سیستان که رعایایش بر او شوریده بودند از وی کمک خواست. اینجا تیمور و امیر حسین هر دو بلافاصله این مسئول را اجابت نموده و بیاری او شتافتند و با کمک اتباع خودشان از بین هفت قلعه ای که شورشیان در تصرف داشتند سه قلعه را بتصرف آوردند که آنوقت یاغیان بامیر خودشان از در تسلیم درآمده ولی باو خاطر نشان ساختند که چنانچه تیمور را آزاد بگذارد که بقیه دژها را تسخیر کند هرآینه سیستان

(۱)-Jatah

(۲)-Begjit

(۳)- رجوع شود به جلد اول صفحه ۱۷۸. (مؤلف)

بدست او خواهد افتاد. جلال الدین از بیان منطقی آنها مرعوب و تحریک شده نیروئی فراهم کرده و به متحدین خود حمله برد. اگرچه او (تیمور) موفق شده قلب سپاه سیستان را شکافته و گریخت، لیکن در این گیرودار دو زخم تیر یکی بشانه و آندیگر به پاشنه پای او اصابت کرد و سبب گردید که او بطور دائمی لنگ شده و معروف به تیمور لنگ یا (باصطلاح فرنگان) لان گردید- دو کلمه‌ای که در زبان اروپائی باهم ترکیب یافته بشکل خوش صدای تیمورلان درآمد و اما کلمه تیمور و آن بمعنای آهن میباشد

در جمع آوری خویشاوندان و اتباع پراکنده خود

شرحی در یناب در توزک «۱» تیموری مسطور است که آن نشان میدهد که چگونه اتباع و بسنکان پراکنده‌اش دوباره تحت لوای وی جمع شده‌اند. شرح مزبور بسیار شیرین و جالب توجه و اگر فقط برای اینهم باشد که آن حکایت از خصال و صفات این حادثه‌جوی بزرگ میکند شایسته- است در اینجا آنرا بنظر خوانندگان برسانیم- او چنین مینویسد «هنوز از دعا فارغ نگشته بودم که فوجی از دور نمودار شد که از برابر بلندی میگذرد و من سوار شده از عقب آنفوج درآمدم تا احوال ایشان را معلوم نمایم که ایشان چه مردمند و ایشان همگی هفتاد سوار بودند. از ایشان پرسیدم که بهادران شما چه کسانند؟ آنها گفتند که ما نوکران امیر تیموریم که بطلب او میگردیم و او را نمی‌یابیم و من بدیشان گفتم که منم یکی از نوکران امیرم خوب است که شما را رهبری کرده بامیر برسانم (یکی از ایشان اسب تاخته و رفته خیر بسرداران برد ... و ایشان عنان اسبان خود را کشیده و حکم باحضر من نمودند ...) چون نظر ایشان بر من افتاد بیخود شده از اسبان پیاده شدند و زانو زده رکاب مرا بیوسیدند و من هم از اسب فرود آمده هر کدام را در بغل گرفتم و مندیل خود را بر سر تغلق خواجه نهادم و کمر بند خود را که بسیار پر کار و زرباف بود بکمر امیر سیف الدین بستم و جامه خود را بر توقوب بهادر پوشانیدم و ایشان رقت کردند و مرا هم رقت شد و وقت نماز در رسید و بجمعیت نماز را ادا کردیم»

(۱)- توزک تیمور و ملفوظات کتابهائی هستند که صحت و اعتبار آنها عموماً مورد تردید میباشد، ولی با همه اینها چون نماینده اخلاق و روحیات و نیز افکار تیمور هستند فوق العاده نفیس و ذقیمت میباشند. (مؤلف)

محاربات با خواجه الیاس

بعد از عملیات و جنگ‌های آنها در سیستان این دو رفیق یا دو امیر همدست با سلاح رزم راه قندوز را پیش گرفتند و در ۷۶۵ هجری (۱۳۶۳) آنها در یک جنگی بر ضد قوای جته بوسیله یک مانور نظامی بر علیه مؤخره قشون دشمن و نیز بواسطه افروختن آتش‌های خیلی زیاد که آن دفعتاً وحشت و هراس در میان آنها تولید کرده فاتح درآمدند و در نتیجه این فتح تیمور کش را دوباره بدست آورد و هزاران تن از باشندگان آن ناحیه زیر لوای وی جمع آمدند و در خلال احوال تغلق تیمور در گذشت و خواجه الیاس پسرش که در خارج بود بمقر پدر برای عروج بر تخت عزیمت نموده و در

عرض راه مورد حمله این دو امیر واقع شده و آنها بعد از پیکار خیلی سختی فاتح در آمدند و سمرقند را گرفتند، لیکن در سال بعد یعنی در ۷۶۶هـ (۱۳۶۵) خواجه الیاس این دو امیر متحد را شکست داده و سمرقند را محاصره نمود، هر چند بواسطه تلفات سنگینی که بر اسبان او وارد آمد مجبور بعقب‌نشینی و مراجعت گردید.

تنازع و کشمکش بین تیمور و امیر حسین ۷۱-۷۶۷ هجری (۱۳۶۶-۱۳۶۵)

این دو فاتح بعد از موفقیت اولی بر امیر جته یکنفر قایل شاه اوغلان نام را از دودمان چنگیز خان که معلوم میشود هنوز در انظار گرامی و محترم شمرده میشدند بسطنت برداشته ولی کلیه اختیارات را خود در دست داشتند. دوستی و یگانگی بین آنها چون مولود ایام نکبت و ادبار بود نتوانست در دوره عزت و اقبال هم دوام آورده پایدار بماند و لذا آن بخصومت و عداوت تبدیل یافته باهم آشکارا بنای جدال و نزاع را گذاشتند. البته تیمور در ابتدا ناکام بوده نتوانست بر حریف فایق آید، لیکن از یک شاهکار نظامی ولی بسیار شگفت‌انگیز که آن شایسته است یکی از بهترین نمونه جسارت و شجاعت و نیز نبوغ جنگی این فاتح مشهور قلمداد شود آنچه که از دستش رفته بود باو باز گردید و شرح آن بطور اجمال این است که قرشی شهر واقعه در چند میلی جنوب غربی کش را حریفش از او گرفت و او برای حفظ حیثیت و مقام خود لازم دانست که قلعه قرشی را از دشمنان پس بگیرد ولی قوائی که تحت فرمان داشت برای انجام این منظور کافی نبود و امیر حسین هم با سپاه زیاد و نیرومندی در آن نزدیکی‌ها توقف داشت، اما یارای اینکه ویرا مورد تعرض قرار

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۴

دهد نداشت. در اینجا او شهرت انداخت که بطرف خراسان حرکت کرده است و از آب آمویه (سیحون) گذشت. تا وقتی که مطمئن شد دشمنانش فریب خورده و کاملاً اغفال و از هم پراکنده شده بساط عیش و عشرت گسترانیده‌اند «چون برق خاطف بقرشی راند و شبانه بلب خندق قلعه فرود آمد و آب خندق بسیار بود و از آب گذشته بخاکریز آمد، نردبانها نهادند و ببالای بارو آمدند و با شمشیرهای کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگاهبانان را مست یافته تیغ از ایشان دریغ نداشتند و یکی را زنده نگذاشتند و بی توقف با سپاه در قلعه تاختند و به غریو داروگیر زلزله در آن حصار انداختند» و باید دانست مردانی که این تاکتیک و شاهکار مکمل نظامی بدست‌شان انجام یافت عده آنها از یکصد و چهل و سه نفر تجاوز نمی‌کرد. امیر حسین وقتیکه آگاه شد فوراً باین عده قلیل حمله‌ور گردید.

تیمور در اینجا دشمنانش را مبهوت ساخته پشت‌سرهم بآنها حمله برد و از حملاتش تلفاتی وارد ساخت که نیروئی که شماره‌اش چقدر زیاد بود بستوه آمده و مجبور بعقب‌نشینی و هزیمت گردید و بعد از این واقعه طولی نکشید که امیر حسین در بلخ ناچار تسلیم شده و بقتل رسید.

تسخیر جته و خوارزم ۷۸۲-۷۷۱ هجری (۱۳۸۰-۱۳۶۹)

تیمور در نتیجه این موفقیت و پیروزی که در نزاع و جدال با امیر حسین بدست آورد نظارت و اختیاراتی تمام بر ماوراء النهر پیدا کرد و در ظرف ده سال کامل او به تسخیر ممالک و بلاد مجاور جته در طرف مشرق و نیز بلاد مجاور خوارزم در طرف مغرب اشتغال داشت.

تسلیم هرات ۷۸۲ هجری (۱۳۸۰)

در ۷۸۲ ه (۱۳۸۰) او لشکر کشیهای مشهورش را در ایران آغاز نهاده و اولین هدف منظورش هم خراسان بوده است. غیاث الدین پیر علی امیر کرت را بحیله در خواب غفلت انداخته و خاطر جمعش ساخت و بعد یکدفعه مورد حمله قرار گرفته و ناچار از در اطاعت درآمده تسلیم شد و این اطاعت و انقیاد او مورد قبول واقع گردید، لیکن مبلغی که باسم اعانه و امداد بر هرات و سایر شهرها تحمیل شد بقدری سنگین بود که بعد از این مردم آن بلاد بگدائی و استیصال افتادند. یک چند بعد از این قندهار و کابل نیز قبول اطاعت نموده لیکن در نقاط مختلفی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۵

که امروز جزو افغان محسوب میشوند قلاع و استحکاماتی که بوده مقاومتشان را ادامه دادند.

محاصره کلات نادری و ترشیز

قلعه طبیعی معروف بکلات نادری که ما آنرا در سابق مذکور داشتیم شهرت فناپذیری یافت. بواسطه اینکه بعد از یک حمله ناگهانی که بی نتیجه «۱» ماند آنچه که با یورش و حمله کوشیدند نتوانستند بر آن دست یابند. تیور لنگ خود شخصا در بند «۲» نطفه را حصار داده و سران لشکر او به دیگر مدخلها حمله ور شدند و بعضی کوه گردهای بدخشانی راهی به صخره پیدا کرده باب مذاکره برای تسلیم مفتوح گردید ولی این مذاکرات داشت پیشرفت میکرد که مدافع محیل و زیرک آن راه و جای را محو ساخته و رخنهها را مرمت و اصلاح نمود چنانکه چهارده مرتبه حمله برده شد ولی همه آنها بی نتیجه ماند. تیمور لنگ بزرگ اعتراف بشکست خود نمود. هر چند او نیروئی در آنجا گذارد که راه قلعه را به بیرون مسدود نماید و در آخر قلعه مزبور بواسطه شیوع مرض طاعون تسلیم گردید.

شهر ترشیز که نگارنده محل آنرا معاینه «۳» کرده بقهر و غلبه گرفته شد و آن بواسطه خندق عمیق و دیوارهای بلند غیر قابل تسخیر تصور میشد، لیکن بوسیله حفارها و نقب‌زنان ماهر زبردست آبها را کشیده و بعد نقبی زیر دیوار زده و آن تسلیم گردید.

از قتل مستحفظین و پادکانهای آن صرف نظر شده و آنها در لیست قشون تحت تیمور درآمدند که در ترکستان مشغول خدمت کردند.

اردو کشی بیستان ۷۸۵ ه (۱۳۸۳)

مقایسه بطئی و کندی پیشرفت این دوره بدست تیمور با سرعت و تندی و نیز سهولتی که مغولها ایران را مورد تجاوز و تهاجم قرار دادند قابل ملاحظه و شایان دقت نظر است. هرات بیشک قبول اطاعت و انقیاد نمود لیکن مقاومت و پایداری کلات نادری و سایر دژها و استحکامات باید

(۱) - رجوع به «پنجمین سفر در ایران» مجله انجمن جغرافیائی همایونی. دسامبر ۱۹۰۶ (مؤلف)

(۲) - عبارت است از گردنه‌ای که مدخل طبیعی قلعه را تشکیل میدهد. (مؤلف)

(۳) - مجله انجمن جغرافیائی همایونی شماره فوریه ۱۹۱۱ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۶

به مهمات و منابع و ذخائر این فاتح خسارت و زیان زیادی وارد کرده باشد، بعلاوه جته احتیاج مبرم بمواظبت و مراقبت داشته و بالتیجه چهارمین سال شروع اردو کشی تیمور بوده است که تازه توانست حمله به سیستان به برد. از وسط ولایت هرات و سبزوآر عبور کرده سوارانش سرتاسر آن نواحی را خراب کردند به «قله زاره» واقع در شمال پایتخت بدون اینکه بعملیات محاصره احتیاج افند رخنه کرده و آنرا بیورش و حمله ناگهانی گرفتند.

تیمور لنگ اینوقت شخصا بطرف زرنج که آنوقت معروف بشهر سیستان بود برای بازدید و تحصیل اطلاعات مقدماتی پیش رفت. ظفرنامه چنین مینویسد «من طرف یک دروازه راندم و وقتی که نزدیک رسیدم بیک پشته که تغلق خوانده میشد بالا رفتم تا به قله آن رسیده توقف کردم و از روی احتیاط دو هزار نفر از مردان مسلح را با ساز و برگ تمام در کمینگاهی جا دادم، وقتی که مردم بلد مرا دیدند که بالای تپه ایستاده‌ام آنها کسی را که سروکارشان با او بود شناختند و شاه قطب الدین امیر سیستان، شاه شاهان و تاج الدین سیستانی را که رئیس تمام سردسته‌ها بودند بحضور ما فرستاد» زاهدان که اکنون این خرابه‌ها بدین اسم خوانده میشوند ت «۱» از آن نقشه‌ای درست کرده و در این نقشه او در نزدیکی زاویه جنوبی این دیوارها تپه کوچکی را نشان داده و بیشک این همان تپه‌ای بوده است که از بالای آن بطوریکه گفته شد این فاتح، شهر را معاینه و بازدید کرده است.

در این اثناء جمع کثیری از جهال سیستان غافل از قوائی که در کمینگاه مخفی شده و بدون توجه بسلامتی و ایمنی هیئت اعزامی خودشان «با تیر و کمان بر بالای بارو برآمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیر انداختند» و بطور حمله و هجوم پیش رفتند.

اینجا حيله هميشگی یعنی بهانه کردن فرار و حمله ناگهانی ولی بواسطه سربازان مخفی طبقه رعایا و دهقانان تربیت نشده و مشق نکرده را با تلفات زیاد بطرف حصارهاشان عقب رانند، اما آنها با کمال رشادت جنگیدند و از دشمن عده زیادی را کشته بودند و خصوصا اسبان آنها را با کارد و چاقو هلاک کردند. سیستانی‌ها بعد بدون هیچ خوف و اندیشه‌ای

(۱) Tate-سیستان» قسمت اول تا سوم صفحه ۵۵ این کتاب سودمند تالیف ج. پ. ت رئیس اداره نقشه برداری حکومت هند میباشد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۷

مبادرت بیک حمله شبانه کردند که آن در ابتدا موجب اختلال و پراکندگی شد، لیکن سربازان منظم تربیت شده جمع آوری گردیده و تلفات سختی بر دشمن وارد ساختند. این وقت فرمان حمله عمومی بشهر داده شد. امیر حکمران آنجا دانست که بیش از این نمیتواند مقاومت کند ناچار حاضر برای تسلیم گردید. در اثناء مذاکرات راجع بشرايط و مواد صلح تیمور لنگ با یکعده ملتزمین و سپاه کمی برای سرکشی بیکی از لشکرهای خود حرکت کرده دوباره سیستانیها بر او حمله آوردند و از برج و باروهاشان پائین آمدند و این حرکت خصمانه تیمور را بخشم آورده فرمان حمله جدید داد و بالاخره شهر را گرفتند.

مستحفظین و پادگانها را از دم شمشیر گذرانیده و اهالی را قتل عام کردند. امروز مساحت و عرصه وسیع پهناور آن بکلی خرابه و بیروح افتاده و من وقتیکه اینرا مشاهده کردم سطور و کلمات زیر اشعیا نبی بخاطر آمد که میگوید «و از قصرهایش خارها خواهد روئید و در قلعههایش خسک و شترخاره و مسکن گرگ و خانه شتر مرغ خواهد شد و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و غول برفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا مأوا گزیده برای خود آرامگاه خواهد ساخت (۱)»

اردو کشی بشمال ایران ۷۸۶ هجری (۱۳۸۴)

تیمور در سال بعد از تسخیر سیستان و تحکیم مبانی قدرت خود در خراسان دست به لشکر کشی زد که میتوان آنرا اولین لشکر کشی او به ممالک بعیده و دوردست دانست، چه او تا اینزمان در اماکن و بلادی بچنگ و جدال میپرداخت که بوضع آنها آشنا بوده و از مرکز چندان دور نبودند، چنانکه با لشکریان زیاد و با ساز و برگ تمام از سیحون عبور کرده و داخل دره جرجان را پیموده بنزدیک استرآباد اردو زد. حکمران آنجا که قبول اطاعت کرده ولی بعد طغیان ورزیده بود تا مدت یکماه مقاومت بخرج داد و بعد چون از موفقیت خود مأیوس شد کشورش را در معرض چپاول و غارت گذارده و رو بهزیمت نهاد. پس از تسخیر مازندران او بطرف ری و سلطانیه جلو رفت و این دو شهر سلطنتی را گرفته بطرف سمرقند برگشت.

(۱) - باب ۳۴ آیه ۱۳ و ۱۴. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۸

اردو کشی به آذربایجان و گرجستان و فارس ۷۸۸-۷۹۰ هجری (۱۳۸۸-۱۳۸۶)

دو سال بعد از این تیمور لنگ بیک اردو کشی دیگر و حتی بمسافت بسیار دوری اقدام کرده که در جریان آن آذربایجان را اشغال و از ارس گذشته گرجستان را مورد هجوم و تاخت و تاز قرار داد و امرای گیلان، مغان، لزیکی‌ها و نیز امیر شروان بخدمت حاضر شده و همگی قبول اطاعت نمودند. هدف دیگر او کرسی نشین سلسله قراقویینلو یاغی بود که علم طغیان برافراشته بودند و آن بغارت رفته و امیر آنجا قرايوسف آن ولایت را بمقدرات خود واگذاشته جلای وطن نمود و در تبعید باقی بود تا وقتی که این فاتح آن ولایت را ترک گفت.

زین العابدین پسر شاه شجاع از سلسله آل مظفر اینوقت بر تخت جالس بوده است.

او سیاست پدرش را که از در اطاعت داخل شده بود پیروی نکرد بلکه نماینده سیاسی تیمور را بزندان فرستاد و بالتیجه این فاتح بزرگ فرمان حرکت باصفهان را داد که جزو متصرفات آل مظفر بوده است. شهر مزبور تسلیم گردید و مبلغ هنگفت زیادی پول برسم اعانه از مردم تقریباً جمع آوری شده ناگاه صدای طبلی بلند شد و بر اثر آن مردم ازدحام کرده بنای حمله را گذاردند و سه هزار تن تاتاری را که در آن شهر اقامت داشتند کشتند. تیمور لنگ در انتقام از این طغیان قساوت و سنگین دلی از خود نشان داده برای دادن درس عبرت ولی هولناک هفتاد هزار سر را حکم داد هرمانی ساختند.

تیمور لنگ و حافظ

شیراز دروازه‌های خود را بعجله بروی مهاجمین باز کرد. تیمور وقتیکه وارد شد کس بطلب خواجه حافظ فرستاد و او را نزد خود خواست و این مصاحبه و ملاقات مشهور را دولت شاه چنین نقل میکند: - من اکثر ربع مسکون را با این شمشیر مسخر ساختم و هزاران جای و ولایت را ویران کردم تا سمرقند و بخارا را که وطن مألوف و تختگاه من است آبادان سازم، تو مردک بیک خال هندوی ترک شیرازی سمرقند و بخارای ما را میفروشی درین بیت که گفته:

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را بخال هندوش بخشم سمرقند و بخارا را

خواجه حافظ زمین خدمت را بوسه داد و گفت ای سلطان عالم از آن بخشنده‌گی است

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۷۹

که بدین روز افتاده‌ام» تیمور را این لطیفه خوش آمد و پسند فرمود و باو عتابی نکرد بلکه عنایت و نوازش فرمود.

محاربات با تغتمش ۷۹۳-۷۹۰ هجری (۱۳۹۱-۱۳۸۸)

تغتمش رئیس طایفه اوزبکیه شرقی یا سفید در صحنه روسیه از شخصیت‌های مهم و بزرگ شمرده میشد و مسکو در ۱۳۸۲ بدست او بباد غارت رفت، دولت معظم اردو غربی یا اوزبک زرد هم متدرجا بخاندان او تبدیل و بدینواسطه دو شاخه خاندان جوجی باهم متحد شدند. تیمور لنگ باو در ایام فرار و پناهندگی کمک کرده بود، ولی اینمرد حق‌شناس با کمال حماقت غیبت او را در فارس غنیمت دانسته بماوراء النهر حمله برد و در اینجا او قوائی را که مواجه با آن گردید

شکست داده و آن نواحی را بیاد غارت داد. جهانگشای بزرگ (تیمور) با آسیای مرکزی برگشته و پس از یک مسافرت و حرکت طولانی و خسته کننده‌ای از داخل یک دشت غیر مسکون و چول در آخر بواسطه خیانت بیرق‌دار تغمش نسبت به اربابش این نماینده خاندان جوجی را در ترک «۱» شکست داده و تلفات سنگینی باو وارد ساخت.

لشکرکشی بفارس و عراق ۷۹۵-۷۹۴ هـ (۱۳۹۳-۱۳۹۲)

در ۷۹۴ هجری (۱۳۹۲) تیمور جریان امور را در ایران شنید که رضایت‌بخش نیست و یا با احتمال قوی میخواست که کشورگشائی خود را بغرب اقصی بسط و توسعه بدهد لذا به اردو کشی دیگری به ایران عزیمت نمود. او مثل سابق از راه استراباد (گرگان) و آمل حرکت کرده قلاع و استحکامات مختلفی را که در مقابل او تاب آورده بودند بتصرف درآورد و آشیانه اسماعیلیه را که از قتل عام هولاکو جسته بود بکلی ریشه کن کرد.

در آغاز سال بعد او بطرف خرم‌آباد و شوشتر جلو رفت. به قله سفید که از جهت انتساب آن به رستم که بحیله آنرا گرفت «۲» معروف میباشد حمله برده و آنرا تسخیر کرد.

او بعد از این روانه شیراز گردید و در آنجا با کمال تعجب دید شاه منصور امیر خاندان مظفر که چهار هزار سوار زره‌پوش تحت فرمان داشت بجلوی او تاخته و برسی هزار قشون جراروی زد. شرف‌الدین که در این جنگ حاضر بود شرحی حساس و جذاب ذکر نموده

Terek-(۱)

(۲)- به تاریخ ملکم رجوع کنید. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۰

که آن بدینقرار است «شاه منصور شمشیر کین کشیده همچون شیر خشمناک بی‌باک می‌آمد، لیکن قضای الهی پرده غرور بدیده بصیرت او گذاشت و در گود پاتیله وقت نماز جمعه بر قلب سی هزار سوار ترک پر خاشجوی کشورگشای حمله کرد و قشونها برهم زده وصف سپاه بشکافت و بکوتلها که در عقب لشکر واداشته بودند رسید. پس او برگشت و مثل یک اژدهای غضبناک بجنگ پرداخت، ظاهر بود که تصمیم گرفته نقد حیاتش را از کف بدهد. تیمور صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظاره جلادت آن امیر پهلوان میفرمود که شاه منصور جرأت کرده بجانب آنحضرت حمله آورد. (تیمور خواست بضرر نیزه سنان گداز دمار از روزگار او برآورد، پولاد جنگ که نیزه آنحضرت داشت از صدمه جنگ هزیمت نموده بود و نیزه نبود، صاحب قران ... پای ثابت و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود نجنبید) تا شاه منصور رسید و دو نوبت شمشیر بر خود خجسته آنحضرت رسانید ولی هیچ ضرری بوجود ایشان نرسید و چون کوه راسخ بر جای خود متمکن و ثابت ایستاد و هیچگونه تغییر باوضاع همایون راه نیافت»

بشاه منصور در این حمله دلاورانه او از هیچ جا حمایت و همراهی نشد و دو جناح نیروی کوچک و مختصر او گریخته و دشمنان از هرسو او را محاصره کردند و بدست شاهرخ فرزند معروف تیمور لنگ کشته شده و سرش را آورد جلو صاحب قرانی بخاک افکند و زبان بشاشت بدعا برگشود که:

«سر دشمنان تو استغفر الله
که خود دشمنان ترا سر نباشد»
«نثار سم مرکبت باد اگرچه
نثاری از این بی بهاتر نباشد»

چنانکه در فصل گذشته سمت ذکر یافت این کار مهم و خطیر جنگی سلسله آل مظفر را محکوم بانقراض ساخت و تمامی افراد این خاندان بقتل رسیدند. بغداد هدف منظور دیگر این فاتح بزرگ بوده و این شهر معظم چون تاب مقاومت نداشت بعد از فرار امیر آن ناچار قبول اطاعت نموده و تسلیم گردید.

محاصره تکریت ۷۹۶ هـ (۱۳۹۳)

از این پایتخت سابق خلافت، تیمور لنگ روانه طرف شمال گردید و دژ تکریت را که دست حسن نام رئیس زبردست دزدان و راهزنان بود محاصره نمود. حسن نظر باطمینان و اعتمادی که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۱

باستحکام قلعه داشت مصمم گشت که تا آخرین لحظه مقاومت کند. این محاصره یکی از کارهای فوق العاده مهم و برجسته آنروز بوده است. دیوارهای مرتفع و بلند این دژ روی صخره صعب و سخت یا تخته سنگ های وصل بهم قرار داشته و غیر قابل تسخیر بنظر می آمد، لیکن قشون تیمور لنگ از آن رو برگردان نبودند، هفتاد و دو هزار نفر به نقب آن صخره مشغول گردیدند و پس از انجام این عمل آنها را از مواد منفجره پر کرده و بعد باهم در یکموقع آتش زده و در نتیجه قسمت زیادی از محکمترین برجهای قلعه فرو ریخت، حسن با کمال رشادت جنگیده و بیک دژ داخلی عقب نشست و آنجا هم مانند اولی مورد حمله و هجوم قرار گرفته تا اینکه محاصره به اسارت و دستگیری مستحفظین و پادگانها پایان یافت. این پادگانها بین نفرات قشون تقسیم شده تا همه را بطور شکنجه و عذاب معدوم ساختند. تیمور با یک غرور قابل عفو حکم کرد که قسمتی از قلعه را بحال اول باقی بگذارند تا در نسل های آتی نمونه شجاعت و دلاوری او بوده باشد.

اردو کشی دوم بروسیه ۷۹۷ هـ (۱۳۹۴)

دیگر از کارهای بزرگ تیمور حرکت از خط قیچاق بقلب روسیه بوده است. مسکو بیاد تاراج رفت و تگتمش که جرأت کرده به شروان حمله برده بود باز کشورش را بحال ویرانی مشاهده نمود.

در سال بعد حاجی طرخان را این فاتح بزرگ بیاد غارت داد و تسلطش را بر قفقاز تثبیت و تقویت نمود. او از مراجعت خود بسمرقند از راه شمال این اردو کشی را خاتمه داد.

حمله به هند ۸۰۱-۸۰۰ ه (۱۳۹۹)

نقشه حمله تیمور به هند در ابتدا بلحاظ عظمت امر که از آن وحشت داشتند مورد مخالفت بعضی سران و افسران قرار گرفته تا اینکه به قرآن مجید تفأل زده این آیه آمد «یا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ» و آن جلوی تمام اعتراضات را گرفته و همه را مجاب و خواموش ساخت. تیمور لشکریانش را که بالغ بر نود و دو هزار تن بودند بسه قسمت تقسیم نمود؛ قسمت اول را از کابل بر علیه ملتان فرستاد و یک قسمت دیگر مأمور حمله به پنجاب و حفظ دامنه‌های تلال همالیا گردیده در صورتیکه خودش با قشون عمده عازم حرکت بصوب مقصود گردید، بنزدیک دهلی که رسیدند تیمور لنگ بعضی محاصره و تحمل مضار و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۲

متاعب و مصاعب آن بیشتر مایل بیک جنگ قطعی بوده است. او اطرافش را بکندن خندق مستحکم ساخته و جنگ تدافعی را اختیار نمود و با این تدابیر حربی سلطان محمود را کاملاً فریب و لشکرش را شکست داد و از این فتح غنائم و ثروت‌های دهلی را که آن بیاد غارت رفت برای خودش تأمین کرد.

اردو کشی بر علیه ممالیک ۸۰۳ هجری (۱۴۰۱)

تیمور پس از بازگشت از هند که سنش آنوقت قریب بهفتاد بود خوب میتوانست که باتکاء فتوحات درخشان خود بر مسند عظمت و جلال بیار آمد و سرپرستی امپراطوری وسیع‌اش را بفرزندان خود واگذار و ولی جهانگشایان دنیا مثل اکتورها و بازیگران نمایشگاه‌ها خیلی کم از پیشه و شغل‌شان دست کشیده و از صحنه کناره میگیرند. باری این قائد کهنه کار بمجرد اینکه شنید که سلطان احمد جلایر به بغداد برگشته است بسرعت هرچه تمامتر بطرف آذربایجان عزیمت نمود که آن زیاده از هزار میل دور از سمرقند است. احمد بمنظور تقویت و تحکیم موقع خویش یک عده از اهالی بغداد را که مظنون بطرفداری از دشمن بودند بقتل رسانید، لیکن بر اثر شورش که برخاست او بخارج پایتخت رانده شده و به قرايوسف پناهنده گردید. تیمور بطرف آسیای صغیر پیش رفته سیواس را محاصره کرده و بتصرف درآورد و پس از این موفقیت متوجه طرف جنوب سوریه گردید. تا از قتل مأمور سیاسی خود بمصر انتقام بکشد. حلب و دمشق هر دو را شکار کرده و بعد بطرف شرق برگشته بغداد را بغلبه گرفت و از آنجا روانه تبریز شده و قشونش را استراحت داد.

شکست بایزید ۸۰۴ هجری (۱۴۰۲)

آخرین جنگ تیمور شاید از بزرگترین جنگ‌های او بشمار می‌آمده- است و باید دانست که در آسیای مرکزی، در ایران و بالاخره در هند او با یک ملت صلب و قوی که پادشاه آن رزمجو و جنگی باشد مواجه نگردید و با عده زیاد تربیت شده و نیز تجارب جنگی وافر که داشت شاهد فتح و پیروزی را بدست آوردن یک امر قهری بوده است.

عثمانلی‌ها که اکنون او با آنها مواجه میشود از تخمه طائفه‌ای از ترکان بوده‌اند که از حول وحوش مرو پیش از تاتارهای چنگیز خان در رفته و درست در یکصد سال قبل

سلسله‌ای قوی و نیرومندی تأسیس نمودند. بیان فتوحات اولیه این طائفه خارج از گنجایش کتاب است و کافی است همینقدر گفته شود که در میدان جنگ فلاکت‌بار قوصوه «۱» در ۱۳۸۹ میلادی صربیه و مسیحیان متحد آنها را بواسطه شجاعت و دلادری بایزید شکست سخت داده و هفت سال بعد از این واقعه در نکوپولیز «۲» دسته شهسواران اروپا در مقابل قدرت جنگی و جلادت و رشادت سلطان شکست یافته رو بهزیمت نهادند و همین سرعت عمل و فعالیت جنگی برای او لقب ایلدرم (صاعقه) تحصیل کرد.

تیمور وقتی که به سیواس حمله برد یکی از فرزندان سلطان را کشت، بایزید که آنوقت بمحاصره قسطنطنیه میپرداخت همینکه شنید بعجله با آسیای صغیر بقصد مواجهه با مهاجم آمده ولی درینمیان تیمور لنگ بسوریه حرکت کرد تا بعد از یکسال که از این قضیه گذشت این دو فاتح بزرگ در میدان جنگ باهم روبرو شدند.

بایزید مینماید که بعد از فتوحات درخشان خود تنبل و سست شده گذشته از این او بطور خیلی بدی طماع و حریص بوده است که در مشرق زمین عیبی بزرگ و مهلک شمرده میشود و بالتیجه مرد میدان حریف مقابلش که مثل همیشه لایق و مستعد و آماده برای جنگ و پیکار بود نبوده است. جنگ قطعی در آنقره رویداد و آن شکست آخری مهرداد را بدست پمپی و اولین فتح عثمانلی‌ها را در تاریخ بعدی حکایت میکرد. بایزید مردانش را وارد میدان کارزار نمود در حالیکه خسته و از تشنگی در تعب و زحمت بودند، بعضی دستجات او با اعتماد بخشنده‌گی و جوانمردی مهاجمین که بدین صفت شهرت داشته و و کلا و نمایندگانشان در فعالیت بودند ویرا ترک گفته گریختند. دستجات ینگجیری «۳» و مسیحی مردانه جنگیدند، لیکن در آخر لشکریان تیمور که در شمار بیشتر بودند غالب آمده و بطوریکه نولز «۴» سالخورده مینویسد او با دردسر و زحمت و هایهوی زیاد فاتح درآمده و بایزید را اسیر گرفت. سلطان اسیر در یکموقع برای فرار کوشش نموده و در نتیجه شبها زنجیرش میکردند و این کیفیت و نیز واقعه زیر که این اسیر شاهی با تخت روان از میله

(۱)–Kosovo

(۲)–Nicopolis

(۳)–سرباز پیاده‌نظام. (مترجم)

(۴)–Knolles.

های آهنی مسافرت میکرده قصه حبس در قفس آهنی «۱» او را پدید آورده است. خلاصه تیمور از ثمرات و نتایج این فتح استفاده نموده آسیای صغیر بضمیمه بنادر بروسه «۲»، نیقیه «۳» و سمرنه را اشغال نمود و از شهر اخیر الذکر از میر

سن جان را خارج ساخت. اینمطلب جالب توجه است که تیمور لنگ نامه‌ای به هنری چهارم پادشاه انگلستان نوشته مرآده آزاد تجارتی را برای رعایای او در این نامه پیشنهاد کرده است و در جوابش که رونوشت آن محفوظ و باقیمانده تیمور لنگ را هنری در فتحی که بر ترکان حاصل نموده تبریک و تهنیت گفته است. دو نامه مزبور توسط ژان گرینلا «۴» یکنفر انگلیسی فرانسیسکان یا راهب مبلغی فرستاده شده که مقیم تبریز بوده است.

نمایندگان سیاسی قسطلیلی بدربار سمرقند

هنری سوم پادشاه قسطلیه ریب «تیم آنرد لانکاستر» «۵» از اینجا شهرت پیدا کرده که هیئت‌هائی بسفارت به ممالک و بلاد دوردست جهان اعزام داشته است و مقصود عمده‌اش تصور می‌رود این بوده که اتحادیه‌هائی برای جلوگیری از تجاوزات ترکان و مسلمانان مجاور تشکیل بدهد، ولی این نکته را هم در نظر داشته که اسپانیا را در همه جا معروف ساخته و از ممالک و بلاد دیگر شناسائی حاصل کند.

ما میدانیم که دو نفر از مأمورین سیاسی او در جنگ آنقره حاضر بوده و تیمور ایشان را بعد از فتح مرخص کرده و با سفیر خودش حامل جواهرات گرانبها و نیز زنان خوبصورت روانه داشته است. در ادامه این ارتباط و مرآده سیاسی هیئت دیگری بعنوان سفارت بسر کردگی ری کانزلزدی کلاویجو «۶» در ۱۴۰۳ میلادی بدربار تیمور فرستاده شد، جای بسی خوشوقتی است که در نتیجه یادداشت‌های بادقت این سرکرده قدیم مورد اعتماد

(۱) - بایزید در پیسی که مارلو (Marlowe) با اسم تمبورلین نوشته است ظاهر میشود. او سرش را به میله آهنی قفس آنقدر میزند که مغزش پریشان و خودش را هلاک می‌سازد. (مؤلف)

Brusa-(۲)

Nicaea-(۳)

(۴) - رجوع به اصل نامه‌ها تاریخ مصور انگلیس (دوره سوم جلد اول صفحات ۵۸-۵۴) بقلم سر هنری الز. نگارنده از الز برای این اسناد اظهار تشکر میکنم (مؤلف)

Time -honour'd Iancaster-(۵)

. Ruy Conzalez -di Clavijo-(۶)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۵

یک گزارش روشن و جالب توجه معاصر را جمع باین فاتح بزرگ در دسترس ما گذارده شده است.

این هیئت از قادس «۱» به‌مراهی نماینده سیاسی تیمور که بدربار قسطلیل فرستاده شده بود روانه شده در راه با انقلاب هوا و طوفان و سایر مخاطرات جاری گلاویز شده و در ورود به رودس «۲» هر قدر تفحص کردند نتوانستند از محل توقف تیمور اطلاع صحیحی بدست آرند، بالاخره قصد کردند به قراباغ واقع در آذربایجان بروند و برای اجرای این مقصود آنها در طرابوزان پیاده شدند و از جاده معروف رهسپار خوی شهرستان سرحدی گردیدند و در اینجا ایلچی‌های سلطان مصر را ملاقات کردند که هدایائی برای تیمور می‌بردند که از آنجمله یکی حیوان عجیبی بنام جر نوفه یا زرافه بوده است و این دو هیئت باهم بطرف مشرق روانه شدند.

کلاویجو مساجد قشنگ تبریز را توصیف کرده مینویسد که «آنها با کمال مهارت و استادی با خاتم کاری و خطوط و نقوش طلائی و آبی زینت و آرایش یافته‌اند. جمعیت و آمار نفوس آنجا را بدویست هزار خانه یا یک میلیون نفوس تخمین کرده و مخصوصاً این نکته را یادآور شده که شماره نفوس آن در سابق بیش از این بوده است. ذکری از سلطانیه شده و آنرا از مراکز مهمه شمرده و نیز از گیلان شرحی را که جزو مسموعات اوست نقل کرده است. در طول شاه‌راه تاریخی که مکرر در این کتاب ذکر شده آنها مسافرت‌شان را ادامه داده و از شهرستان تهران اسم برده‌اند که تا جائیکه نگارنده اطلاع دارد این اولین دفعه است که از شهر مزبور ذکری دیده میشود. از اینجا آنها منحرف شده به لاریلاق مطلوب انگلیسی‌های سکنه می‌روند و در آنجا دوباره در نزدیکی دامغان داخل جاده مشهد میشوند.

این نمایندگان از مشقت سواری متوالی زیاد و نیز از شدت گرما و هوای سوزان بیمار شده به نیشابور که رسیده‌اند یکی از ایشان مرده است. در مشهد اجازه گرفته آستان رضوی را دیدار کرده و از گنبد بزرگ باشکوه آن مستور از نقره مطلا شرح جالبی گزارش داده‌اند.

از اینجا به بعد آنها از کناره مرو خط سیرشان را ادامه داده و در بیابان قبل از رسیدن

Cadiz-(۱)

.Rhodes-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۶

بمرغاب دچار کم‌آبی شده و از تشنگی مشرف بمرگ گردیده‌اند. رود سیحون را نوشته‌اند که باز یکی از آن رودهایی است که میگویند از بهشت سرچشمه میگیرد و آن پهنایش یک لیگ «۱» و با قوت زیاد و سرعت عجیبی از میان یک سرزمین کاملاً مسطح و هموار جاری ولی خیلی تیره و گل آلود است.

این مسافرت در نزدیکی ترمذ «۲» بوسیله پلی از الوار از آب گذشته و از «دروازه‌های ایران» در بند شرقی عبور کرده و در اینجا کلاویجو از قدرت پادشاه سخن میراند که معابر و گردنه‌های معروف موسوم باین اسم و نیز معبر و گردنه واقع در مغرب بحر خزر معروف به «دربنت «۳» که مکرر بآن در سابق اشاره شده است مالک و صاحب هر دوی آنها میباشد.

شرحی از گش وطن تیمور ذکر شده و سفالهای شفاف و براق آن برنگ‌های جذاب طلایی و آبی تأثیری عمیق در قسطلی‌ها بخشیده و توجه ایشان را کاملاً جلب نموده است.

بالاخره آنها وارد سمرقند شده و پس از هشت روز که انتظار کشیده‌اند نمایندگان مزبور برطبق آداب و رسوم آنروز از طرف تیمور لنگ پذیرفته شده‌اند. درباره این فاتح بزرگ و نیز در ترتیب باریافتن بحضور وصف و بیانی که شده است بسیار جالب و جذاب و دارای ارزش و اعتبار تاریخی میباشد و بهتر آنست که از زبان خود کلاویجو و الفاظ و عبارات او ذکر شود و آن بدینقرار است. «تیمور لنگ» در یک سردر قشنگی که جلو مدخل آن کاخ مجلل و باشکوهی بود جا داشته است. او روی زمین نشسته و در مقابلش فواره‌ای بود که آب را تا مسافت زیادی بالا میزد و سیب‌های قرمز چندی در میان آب دیده میشد. صاحب قران روی فرشهای ابریشمی زرباف در میان بالشهایی که چهاردور آن گذارده شده بود چهار زانو نشسته، جامه‌ای از ابریشم بر تن و کلاه بلند سفیدی بر سر داشت که بر نوک آن یکدانه یاقوت سرخ با مروارید و جواهرات گران‌بهای زیادی در اطراف آن بوده- است. همینکه نمایندگان چشم‌شان به خداوندگار میافتد با خضوع تمام خم شده و

(۱)- لیگ قریب یک کیلومتر و نیم است. (مترجم)

Termiz-(۲)

(۳)- در اصل بهمین املاء یعنی با تاء ضبط شده است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۷

زانو بر زمین میزنند و دستها را روی هم بر سینه میگذارند، سپس جلو رفته بار دیگر به خاک میافتند و در دفعه سوم که بخاک افتاده و زانو بر زمین میگذارند بدین حال باقی میمانند تا از طرف خداوندگار امر میشود بآنها که بلند شده جلو بروند «در این هنگام سه نفر «میرزا» که جلو خداوندگار ایستاده‌اند آمده بازوی نمایندگان سیاسی فرنگ را میگیرند و بجلو راهنمایی میکنند تا اینکه باهم جلو خداوندگار میایستند و این عمل برای آن بوده که تا خداوندگار بهتر بتواند آنها را ببیند، چه باصره او بر اثر کهولت و سن زیاد آنقدر ضعیف و فرسوده شده بود که پلک‌های چشم بکلی پائین افتاده بود. او دستش را بآنها نداد که ببوسند، زیرا بوسیدن دست هیچ خداوندگاری مرسوم نبود، لیکن از پادشاه (یعنی پادشاه اسپانیا) جو یا شده پرسید: فرزندم پادشاه در چه حال است مزاجش خوب هست؟. نمایندگان که جواب پرسش را دادند آنگاه تیمور بیک بطرف بهادران و سرکردگانی که در اطراف او نشسته بودند که از آنجمله یکی از فرزندان تغتمش امپراطور سابق تاتار و چندین تن از شاهزادگان بزرگ امپراطور اخیر سمرقند و دیگر از فامیل و خاندان خود او بودند متوجه شده فرمود «نگاه کنید اینان سفرا و نمایندگان هستند که از طرف فرزندم پادشاه اسپانیا فرستاده شده‌اند که بزرگترین سلطان فرنگ شمرده شده و در آخر قطعه جهان زیست میکند. این فرنگان واقعا مردمان شایسته‌ای هستند، من

برای فرزندم پادشاه اسپانیا دعای خیر می‌طلبم، لازم نبود او شما را با هدایا و تحف بفرستد بلکه همان مراسلات و نامه‌ها کافی بوده است و اینک چقدر خرسندم که از صحت و سلامت او و دولت کامکار او اطلاع بهم میرسانم.

کلاویجو در اطراف بساتین و باغهای قشنگ با کاخهای سفالپوش آنها که در آنجا ضیافت و میهمانی داده شده بود شرحی سخن رانده است و این سفیر که جزو مدعوین بوده از چادرهای مجلل و محتشمی که دیده برافراشته‌اند که بعضی بقدری بزرگ و مرتفع و بلند بوده که از یک فاصله خیلی دوری مثل یک قلعه بزرگ نمایان بوده است فوق العاده تعجب کرده و منظر آنرا مینویسد بسیار حیرت‌انگیز و نیز در زیبایی و قشنگی از وصف و بیان خارج می‌باشد راجع به جشن عروسی یکی از شاهزادگان و مراسم و تشریفات که در این مجلس بعمل آمده شرحی صحبت داشته می‌گوید در تمامی شب عیش و نوش ادامه داشته است. این نکته جالب

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۸

توجه است که شرف الدین حضور این نمایندگان را در جشن مزبور ذکر نموده است، چه او مینویسد «حتی ریزترین ماهیها در دریا جای خودشان را داشته‌اند» حقیقتا چه تعبیر لطیف و قشنگی است!!

از عدل و داد تیمور این اسپانیولها مثالهایی داده می‌گویند وقتی که یک شخص بزرگ محکوم بقتل میشود بدارش میزنند ولی اشخاص پائین تر را سر میبرند. او پیر محمد پسر جهانگیر را هم که منصوب بولیعهدی پدر بزرگش بود ملاقات کرده شرحی راجع به لباسش که سنگین و گرانبها بود نوشته می‌گوید جامه‌ای که بر تن داشت از اطلس آبی زردوزی شده با مليله دوزیهای طلائی از عقب و روی سینه و نیز آستین‌ها بوده است. او در یک مسابقه کشتی نگاهش به پهلوانان و کشتی‌گیران بوده چندان اعتنائی باین نمایندگان نکرده است.

در آخر، سمرقند مورد علاقه تیمور لنگ را ذکر نموده نوشته‌اند که «آن از صقیله بزرگتر و بساتین و باغها و تاکستانهای زیاد ویرا از اطراف احاطه نموده‌اند» و باید دانست که بیان مزبور حتی امروز هم بر آن صدق میکند. «سکنه و باشندگان آن مخصوصا اسرائیلی هستند که از هر قسمت از ممالک امپراطوری با آنجا آورده‌اند و عده آنها بالغ بر یکصد و پنجاه هزار نفر و مرکبند از هر فرقه و نژادی از ترک، عرب، مور، مسیحی، ارمنی، یونانی، کاتولیک و جاکوبی و آنهاییکه با آتش روی صورت تعمید یافته‌اند که مسیحی‌اند ولی دارای عقاید و آداب و مراسم عجیب و غریب میباشند.

در اینجا ما بایست این سرکردگان قسطلیلی را ترک گوئیم ولی با حق شناسی عمیق، زیرا که یک رشته مطالب گرانبهائی از تیمور لنگ در دسترس ما گذارده‌اند و اینرا هم نباید از نظر دور ساخت که ملاطفت و مهربانی و سخاوت و بلند نظری او یعنی تیمور نسبت باین نمایندگان که غرق بخشش و انعامات و سایر نعمت‌های او بودند با رنج گرسنگی کارپینی و متاعب و مصاعب دیگر او در ایامیکه نظیر همین مأموریت را در دربار نوه چنگیز خان داشته بکلی مخالف و مبین می‌باشد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۸۹

(۱) - ایوان شرقی مدرسه شیردار در سمرقند که در سال ۱۰۲۸ ساخته شده و نقش شیر و خورشید دارد (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۰

مرگ تیمور لنگ ۸۰۷ هجری (۱۴۰۵)

تیمور لنگ بعد از شکست بایزید با ابهت و جلالی تمام بسمرقند برگشت. از روایت معلوم میشود که خیلی پیر و فرسوده بوده لیکن آتش حرص جهانگشائی او فرونشسته بود، چنانکه در تاریخ ۸۰۷ هجری (۱۴۰۴) او مجلس بزرگ (قوریلتا) را منعقد ساخته و نقشه تسخیر چین در آن مجلس طرح و تصمیم حمله بآن مملکت گرفته شد. در این تصمیم او دو منظور داشت، یکی بیرون کردن اولاد چنگیز از آن کشور و دیگر جهاد و اشاعه دین اسلام در آن سرزمین و بالاخره قوایی بالغ بر دویست هزار تن با ساز و برگ تمام فراهم نموده و این نیروی عظیم بحرکت درآمد. او از ماوراء النهر به اترار شهری که اول از همه لشکریان چنگیز خان را دیده است عزیمت نمود و در آنجا اردو زد. ولی در اینجا بیماری و مرگ ناگهانی تیمور بتمام اینکارهای مهم و خطیر خاتمه داد.

خصال و کارهای او

تیمور لنگ، صاحب قران از بزرگترین جهانگشایانی است که در تاریخ بشر مقام شهرت را حائزند. این فرزند یک قبیله کوچک نه فقط شجاع ترین شجاعان بشمار میآمده بلکه بمنتها درجه مدبر و عاقل، بخشنده و جوانمرد، مجرب و کارآزموده و بالاخره جدی و با پشت کار بوده است. جمع شدن این صفات باهم ویرا پیشوای مردمان و خدای جنگ قرار داد، ولی پیشوایی که نتواند کسی بر او تفوق جوید و خدای جنگی که تمامی سربازان باو عشق ورزیده ویرا ستایش کنند.

ملکم او را مورد ملامت قرار داده و توبیخ میکند که در دهلی اسرا را قتل عام کرده است. ما تصدیق داریم که آن یک عمل مخوف و هولناک بوده اما ضرورت قطعی نظامی آنرا ایجاب کرده و روی اصل احتیاج چنین دستوری داده شده است. آیا ناپلیون در سال آخر سده هیجدهم نظیر همین عمل را مرتکب نشد؟. مخصوصاً در توزک درج است سربازانیکه تسلیم و اسیر میشوند باید همه نوع مورد توجه و احترام باشند و برفق و مدارا با آنها رفتار و اظهار عاطفت و ملاطفت نمود و این دستور او که مخالف است با آنچه که در آنزمان متداول بوده برای عاطفه انسانی او قابل ملاحظه میباشد.

تیمور مقصودش از فتوحات تحصیل شهرت و نام بود و مثل سایر جهانگیران دنیا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۲

خواه قدیم و خواه جدید حیات او مشحون بخونریزیهای هولناک میباشد. او بعضی اوقات روی تلافی و انتقام حکم قتل عام داده است، ولی مواردی که صرف وحشی‌گری سبب صدور این حکم شده باشد خیلی کم است. بعلاوه تیمور لنگ یک نفر مسلمان دینداری بوده که هرچند او اصول و عقاید اسلام را که برای پیشرفت و ترقیات خودش مورد استفاده قرار داده معهدا او مشوق و حامی و سرپرست ارباب علم و هنر و مؤسس مدارس و مساجد و تا یک اندازه نویسنده و بالاخره دوستدار بازی شطرنج بوده است. به سوغلی‌ها و زنان محبوبه‌اش در امور مداخله نمیداد، بلکه کارهای مهم را خود شخصا رسیدگی میکرده است. «۱»

اما کارهای او و آن تقریباً چنین بنظر می‌آید که از حدود طاقت انسانی خارج بوده- است او در طول مدت عمر طولانی خود لشکریان خود را بتمام اکناف و ممالک و بلاد سوق داده و در هیچ جنگی مغلوب نشده است و هنگامیکه از دنیا رفته از ارتش «۲» و ولگا تا خلیج فارس و از گنجه تا دمشق و مجمع الجزائر و بالاخره تمامی آسیا در تصرف او بوده است.

تیمورلان در سمرقند در یک بقعه گنبدی عالی مدفون و خود ضریح از یک پارچه سنگ یشم ساخته شده که معتقدند بزرگترین سنگ‌های یشم روی زمین میباشد و اصل قبر در زیر سرداب واقع شده است و نگارنده اینرا جزو امتیازات خود می‌شمارد که قبر این سازنده تاریخ را دیدار کرده است که در آنجا با اقربا و ارحام خود بخواب ابدی فرورفته و هنوز معروف به امیر میباشد.

(۱)- او در توزک خود چنین مینویسد «باید که کردار و گفتار پادشاه از خود باشد یعنی سپاه و رعیت بدانند که آنچه پادشاه میگوید و میکند خود میکند و دیگر را در آن دخلی نیست پس باید که پادشاه بگفتار و کردار دیگران بنوعی که شریک مرتبه سلطنت گردند عمل نکند ... (مؤلف)

Irtish-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۳

آرامگاه تیمور لنگ

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۴

سکه شاهرخ

بابر بچندین صفات پسندیده متصف و مخصوصا شجاعت و جوانمردی را بمنتها درجه دارا بود. در ترکی شعر میگفت و در اینقسمت نسبت به امیر علی در درجه دوم بوده ... اما در موسیقی و هنرهای زیبا از او برتری داشت و حقیقت این است که در میان خاندان او یکنفر که دارای چنین استعداد و ذوق و قریحه‌ای باشد نیامده و دیگر در نژاد او یکی مثل او که کارهای بزرگ و عجیب و غریبی کرده باشد و یا حادثه‌جوئی مانند او پیدا نشده است.

(تاریخ رشیدی ترجمه نی‌الیاس «۱» ۱ و دنیسون «۲» ۲ راس)

خلیل سلطان ۸۱۲-۸۰۷ هـ (۱۴۰۹-۱۴۰۴)

تیمور لنگ پیر محمد پسر جهانگیر ارشد فرزنداناش را بولیعه‌دی برگزید که در آنوقت عمرش بنا بگفته کلاویجو در حدود ۲۲ سال بوده است. زمانی که خبر فوت این فاتح بزرگ بسمرقند رسید او در قندهار بود، عمش خلیل سلطان پسر میران شاه که اسمی از جانشینی او نبود موقع را مغتنم دانسته بدستیاری امیران بزرگ و قشون پایتخت را متصرف شده و خویشتن را پادشاه اعلام کرد. در این اثناء شاهرخ «۳» چهارمین فرزند تیمور که چون حکومت هرات را داشت و از کلاویجو دعوت مجلانه‌ای کرده بود بعزم پایتخت حرکت نموده ولی چون شنید که رقبایش با او از در مسالمت و اطاعت درآمده‌اند بقندهار برگشت و به تحکیم و

(۱)-Ney Elias

(۲)-Denison Ross.

(۳)- حکایت میکنند تیمور لنگ مشغول بازی شطرنج بود که خبر ولادت این پسر باو رسید. برای اینکه اشاره‌ای باشد باین بازی باستان او حکم داد نام وی را شاهرخ بگذارند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۵

استوار کردن موقع خویش در خراسان و مازندران پرداخت.

خلیل سلطان که سمرقند را در تصرف داشت به خزائن و گنج‌های بیشماری که جدش صاحبقران اندوخته بود برای خاطر زن محبوبه خود شادی ملک دست اسراف گشوده و بنای هوسرانی و افراط را گذاشت و کار بجائی رسید که دو نفر از امرای عمده و مهم سر بمخالفت و طغیان برداشتند، هرچند این آشوب برای یک چند فرو نشانده شد، ولی در ۸۱۲ هجری (۱۴۰۹) خلیل سلطان بطور خدعه و فریب اسیر شده و از سلطنت خلع گردید. شاهرخ دوباره بجنگ برخاسته ماوراء النهر را بتصرف درآورد و بالاخره بهرات برگشته و آنجا را پایتخت کرده و پسرش الغ بیگ را گذاشت که در سمرقند حکومت کند.

سلطان شاهرخ در صحنه خراسان که در آنجا یک چند پیش از فوت پدر حکومت داشت از دور خیلی بزرگ و مجلل بنظر میرسد.

او برای قریب به نیم قرن در ایران و آسیای مرکزی بعنوان وارث و جانشین تیمور حکمرانی نموده و در تمامی اینمدت او مشغول مرمت و اصلاح خرابیهائی بود که اخیرا در نتیجه فتوحات و ملک گیری وارد شده بود. هرات و مرو بطور خاص بیش از همه جا از این احسان و نیکوکاری بهره مند بوده اند. گوهرشاد آغا زوجه اش مسجد مجلل و باشکوه و نیز ساختمانهای عالی دیگر در مشهد بنا کرده که در فصل بعد به بیان آن خواهیم پرداخت.

دربار شاهرخ در شکوه و جلال مشهور بوده و او مانند فرزندش الغ بیک در سمرقند صاحبان علم و هنر را از همه جا جلب نموده و آن مرکز فضلا و دانشمندان شمرده میشده- است. اعزام هیئت های سیاسی بخارج از خصوصیات و ممیزات این سلطنت بشمار می آید. در ۱۴۱۹ هجری او نمایندگانی بدربار امپراطور چین فرستاد و آنها حامل مراسلات و نامه های از طرف او بودند که هنوز موجود میباشند. «۱» در ۸۴۵ هجری (۱۴۴۲) هیئتی بسفارت به ساموری «۲» واقع درد کن فرستاد که رئیس آن یکنفر عبد الرزاق نام بود و

(۱)- مجموعه مطالب گوناگون آسیائی جلد یکم چاپ کلکته ۱۷۸۵ (مؤلف)

Samuri-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۶

خوشبختانه یک سلسله یادداشت های ذیقیمت و جالبی از او با مساعی «انجمن هکلت «۱»» از دستبرد زمانه محفوظ مانده است.

شاهرخ با وجود عشق و علاقه اش بفنون و هنرهای ایام صلح از جنگ و پیکار هم گریزان نبود، بلکه یکمرد مبارز و جنگجوی بشمار می آمد. او قرايوسف قراقویونلو را شکست داده و پس از مرگ آن امیر پسرش اسکندر را از مرتبه و مقامی که داشت تنزل داده و حکمران خراجگزار آذربایجان قرار داد و همچنین ما میخوانیم که او در ۸۲۴ هجری (۱۴۳۱) از وسط ولایت کرمان پیش رفته با سلطان اویس پسر امیر ادوگی «۲» از طایفه برلاس تلافی نمود که از دادن خراج امتناع کرده بود. بدوا قصد داشت که او را زنده پوست بکند ولی بعد از تقصیرش گذشته و مورد عفو قرار داد.

اگر یک پادشاه بزرگ بمعنای واقعی را در نظر بگیریم شاهرخ را باید در درجه اول و بزرگترین پادشاه ایران دانست. ما اینرا از تاریخ ایران و نیز از مسکوکات میدانیم که دامنه سلطنت او نه تنها تا گرگان و اصفهان وسعت داشته بلکه تا شوشتر در طرف غرب فرمانش نافذ بوده و نیز در مشرق مرزهای مملکت او امتداد داشته است.

الغ بیگ پیش از اینکه بجای پدر قرار گیرد مدت سی و هشت سال در سمرقند حکمرانی داشته است که آن یک دوره مشعشع و فرخنده‌ای برای این کشور که مکرر دستخوش غارت و خرابی گردیده محسوب میشود.

تشویق از صاحبان هنر و ترویج از علم و دانش که خود دوستدار واقعی آن بود نامش را بعنوان مؤلف جداول معروف نجومی منتها درجه صحیح و مکمل که آن از شرق بغرب رسیده برای همیشه باقی نگهداشته است. این کتاب بوسیله ژان گریوس «۳» از اهالی صقلیه و پروفیسور هیئت و نجوم در اکسفورد در لاتین انتشار یافته و بعد هم تجدید چاپ شده است.

الغ بیگ بعلاوه کسی است که ایران تقویمی را که در آنجا تا بامروز رایج و مورد استفاده است مدیون او میباشد. در این تقویم مبدء تاریخ سیچقان نیل نام دارد و دوائر

Hakluyt-(۱)

Adugui-(۲)

John Greaves-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۷

دوازده ساله‌ای هستند که هر سال آن بنام یک حیوانی خوانده شده است. اسامی ماهها عبارت از بروج دوازده گانه‌اند و برای مثال ۲۱۰ مارس ۱۹۱۳ سال گاو نر شروع میشود و نام ماه اول معروف به حمل (بره) است و ماه دوم ثور یعنی گاو نر است و بهمین ترتیب تا آخر.

الغ بیگ از لحاظ یک پادشاه بدبخت بوده است، چه بعد از جلوسش برادرزاده وی علاء الدوله هرات را قبضه کرده و پسرش عبد اللطیف را نیز زندانی نمود و بمحض اینکه مدعی نامبرده شکست خورد هرات بدست ترکمانها بیاد غارت رفت و نیز مقارن این احوال سمرقند را اوزبکان تاراج کردند. برای تکمیل این مصائب و بلاها عبد اللطیف خلاصی یافته و سر بطغیان برداشت و بالاخره پدرش را اسیر کرده در ۸۵۳ هـ (۱۴۴۹) بقتلش رسانید.

ابو سعید ۸۷۲-۸۵۵ هـ (۱۴۶۷-۱۴۵۲)

این پدر کش سلطنتی را که بدینطریق فجیع بدست آورده بود از آن چندان تمتعی نبرد، چه ابو سعید از احفاد تیمور سمرقند را قبضه کرده و هرچند عبد اللطیف او را در یک میدان شکست داده ولی خودش بعد از این بمدت کمی مقتول و از این صحنه ناپدید گردید. ابو سعید برای تخت خالی با یک عمش ابو بکر میرزا جنگیده و بالاخره او را بدستیاری

اوزبکان بقتل رسانید، آنوقت برای تحصیل قوه وارد در یک کشمکش و منازعات طولانی شده و در حدود ۸۷۰ هجری (۱۴۶۵) حکومتی در ماوراء النهر قسمت شمالی ایران و افغانستان تأسیس نمود و دو سال بعد با سپاه جراری حمله باذربایجان برده او زن حسن یا امیر حسن رئیس ترکمانان (صاحبان گوسفندان سفید) منابع خواربار او را قطع کرده و کاملاً شکستش داد و اسیر گرفت و بعد امیر ترکمان او را بدست یادگار میرزا پسر شاهرخ و گوهرشاد داد و او هم بانتقام خون اخیر الذکر حکم داد سرش را بریدند.

شاهزادگان اخیر تیموری

سلطان احمد ارشد فرزندان ابو سعید و جانشین او مواجه با آشوب و طغیانهای زیاد شده کلیه ولایات جنوبی طوق اطاعت او را دور انداخته بنای عصیان را گذاشتند، در این اثناء برادرش عمر شیخ پدر بابر در فرغانه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۸

با او مخالفت ورزیده و در اینکار موفقیت هم حاصل نمود و با وصف احوال خاتمه یافتن سلطنت طولانی ۲۷ ساله او بعد از مرگش خاصه در بخارا که کاخهای مجلل و باشکوهی در آنجا بنا کرده بود با تحسر و تأسف تلقی میشده است.

سلطان حسین حامی و سرپرست جامی، میر خوند و بهزاد نقاش امیر استرآباد گرگان فعلی و بعد هم امیر هرات بوده است. او در یک جنگ با شیبانی خان رئیس اوزبک که اخیراً در این صحنه پیدا شده بود بابر را بیاری خود خواست و ما از همینجا مدیون یک گزارش حساس و روشنی هستیم که درباره این پادشاه و دربار او بعمل آمده است. در تزوگ بابر از سلطان حسین شرحی سخن رفته که برطبق آن او یکمرد سرزنده و مطبوع و خوش مشرب ولی عجول و تندخو و زبانش هم مطابق خلق و خوی او بوده است. او اکثر شمشیر بدست و بجنگ و جدال اشتغال داشت و هیچیک از افراد خاندان تیمور بقدر او شمشیر بکار نبرده است. دارای طبع موزون و در مواقعی شعر هم میگفته است و بسیاری از اشعار او حاشا که بد باشد این پادشاه با همه جلال و وقارش به پرورش و نگاهداشتن قوچهای جنگی عشق و علاقه مفرط داشت و با پراندن کفترها و جنگ خروسان خود را مشغول و سرگرم میساخت. بابر جلوتر رفته مینویسد عصر سلطان حسین عصری عجیب بشمار آمده و اشخاص برجسته و عالیقدر و آفری داشته است که بعضی از آنها در فصل بعد بنظر خوانندگان خواهد رسید.

سلسله قراقویونلو یا صاحبان گوسفندان سیاه ۸۷۴-۷۸۰ هجری (۱۴۶۹-۱۳۷۸)

راجع به طایفه ترکمانی که شکل گوسفند سیاه را روی پرچم هاشان نقش میکردند ما شرحی مذکور داشته و گفتیم که آنها در آخر سده چهاردهم در قسمت‌های جنوب دریاچه وان برخاستند، طایفه مزبور موسوم به قراقویونلو بر اثر دوستی و اتحاد با آل جلایر تقویت شده در ارمنستان و آذربایجان اساس فرمانفرمائی برقرار ساخته و بالاخره وارث تاج و تخت آل جلایر گردید. قرايوسف رئیس دوم این طایفه چندین بار از طرف تیمور لنگ بخارج تبعید شده و یکی از عوامل

جنگ بر علیه بایزید، که ویرا تحت حمایت خود داشت، بوده است. او در آخر یعنی در ۸۰۸ هجری (۱۴۰۵) متصرفاتش را دوباره بدست

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۱۹۹

حمله پادگان محاصره شده بر محاصره کنندگان، نزدیک سمرقند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۰

آورده و سه سال بعد از این ولایات و متصرفات آل جلایر را ضمیمه نمود و سلطان احمد ایلکانی را شکست داده و بقتلش رسانید.

بعد از قرایوسف که خواهرش گوهرشاد زوجه شاهرخ بود پسرش اسکندر بجای وی نشست. برادرش جهانشاه سربازی که همیشه قرین با ظفر بود گرجستان را در شمال و نیز فارس و کرمان را در طرف جنوب تسخیر کرد. او خراسان را گرفته و در هرات تاجگذاری کرده بود که دو پسرش اینوقت سر بطغیان برداشته و مجبورش ساختند که از تمامی آمال و نقشه‌هایی که داشت صرف نظر کند و کمی بعد از این مورد حمله ناگهانی شده و بدست اوزن حسن از طایفه آق‌قویونلو بقتل رسید، مسجد آبی تبریز از بناهای همین پادشاه است.

سلسله آق‌قویونلو یا دارای گوسفندان سفید ۹۰۸-۷۸۰ هجری (۱۳۷۸-۱۵۰۲) «۱»

سلسله آق‌قویونلو یا صاحبان گوسفندان سفید که از اجداد و نیاکان دوری با اسم بایندری نیز معروف بوده‌اند بواسطه اراضی و زمین‌هایی که از طرف تیمور لنگ با آنها در ارمنستان و بین النهرین در پاداش خدمتی که کرده بودند اعطا شد در همان سال مثل طائفه رقیب‌شان یعنی صاحبان گوسفندان سیاه تأسیس یافته و کرسی نشین آنها دیار بکر بوده است. اقتدار آنها در اول نسبت بطایفه رقیب کمتر و پست‌تر بود که عداوت و دشمنی سخت و شدیدی با آنها داشته‌اند و این عداوت هم ناشی از این عمل اسکندر شد که هنگام فرار از جنگ شاهرخ اتفاقاً قراعثمان جد حسن بیگ معروف به اوزن یا حسن دراز را گرفته و در ارزروم این رئیس را زندانی ساخته و در حبس هم او مرد و پس از چندی او لاشه‌اش را از قبر بیرون آورده سرش را برید و با آئین فیروزی آنرا برای سلطان مصر فرستاد. اوزن حسن بعد از غلبه بر شاه جهان پسرش حسن علی را شکست داده و اسیرش گرفت و بعد او را با تمام افراد خانواده‌اش به تقاص این عمل فجیع و حشیانه بقتل رسانید. چنانکه در بالا ذکر شد ابو سعید به آذربایجان حمله برده و بدست اوزن حسن اسیر شد و اینمرد در سایه این فتوحات خیره‌کننده سلطان بتمام معنای ایران گردید. مرگ این شخصیت

(۱)- لو در ترکی بمعنی تملک و دارا بودن چیزی است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۱

مقتدر و متنفذ در ۱۴۷۸ میلادی اتفاق افتاد و بعد از او پسرش یعقوب پادشاه شد و او بعد از هفت سال شاهی مسموم گردید و پس از مرگ وی مملکت در نتیجه کشمکش و منازعات داخلی بر سر سلطنت تجزیه شده و راه برای آمدن سلسله بومی صفوی بازگردید.

اتحاد اوزن حسن با ونیس

رلی را که جمهوری ونیس در آسیا نه فقط در تجارت و بازرگانی بلکه در سیاست و دیپلماسی هم بازی کرده «۱» مطالعه آن بسیار جالب و جذاب است. شما در فصل پنجاه و هفتم دیدید که چگونه مساعی اروپا در تحریک ایلکانی‌ها برای حمله به مصر و در آوردن ارض مقدس از چنگ سلاطین مملوک بی‌ثمر مانده و جز تبادل سفرا نتیجه‌آنی از آن گرفته نشد. در حدود دو قرن از تبادل این سفرا و نمایندگان سیاسی گذشت و در ظرف اینمدت ترکان عثمانی نه فقط بزرگترین و مقتدرترین دولت اسلامی بشمار می‌آمده بلکه بواسطه تسخیر قسطنطنیه در ۱۴۵۳ میلادی دنیای مسیحیت زیاده از تمامی ازمنه و دوره‌های قبل مورد تهدید قرار گرفت. این واقعه هرچند که تأثیر عمیق باروپا بخشیده ولی جنبشی بطرف اتحاد و تشریک مساعی در مسیحیان ایجاد ننمود، چه همانطور که آنیاس سلویوز «۲» (مطابق شرحیکه از گبون اقتباس شده) مینویسد «دنیای مسیحیت مانند بدن بی‌سر و جمهوری بدون قوانین یا هیئت داد رسان می‌باشد، پاپ و امپراطور شاید تجلی میکنند اما نظیر جلوه عناوین و القاب بلند و رفیع و نیز مانند تصاویر و مجسمه‌های باشکوه و عالی ... هریالت و کشوری امیری جداگانه دارد و هر امیری هم دارای منافع جداگانه است».

در این گیرودار و یا قدری بعدتر ونیس در بهم آوردن این شکاف یا رفع نفاق و شقاق قدم برداشته برای متحد ساختن دولت‌های مسیحی بر علیه دشمن مشترک بذل مساعی نمود، ولی با موفقیت کمی، مگر در آسیای صغیر او خیلی خوش بخت بود. اوزن حسن چون با ادعاهای امیر کارامانیا (سلیسی آنوقت بدین نام خوانده میشد) بر علیه قرمان مساعدت و همراهی کرده و شکست خورده بود لذا بدین نکته پی برد که بدون همکاری

(۱) - رجوع به «سیاحت‌نامه‌های ونیزی‌ها» که بدست انجمن هکلت (Hakluyt Society) چاپ و نشر شده است.
(مؤلف)

(۲) - Aeneas Sylvius

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۲

نیروی دریائی آن جمهوری یعنی ونیس نمیتوان انتظار موفقیتی داشت و بنابراین هیئتی بسفارت به ونیس فرستاد و این بی‌نهایت موجب مسرت و خوشوقتی رئیس‌جمهور و مشاورین او گردیده در عوض تصمیم گرفتند که یکنفر مأمور عالیمقامی را بسفارت نبرد اوزن حسن اعزام دارند، توضیح اینکه او یعنی اوزن حسن، تیودرا «۱» یکی از بنات کالو جوهانیس «۲» از آخرین امپرا-طوران طرابوزان «۳» را بعقد نکاح خود در آورده بود و دختر دیگر امپراطور مزبور به ازدواج نیکولو کرسپو «۴» دیوک مجمع الجزائر در آمده و در میان دامادهای او یکی هم کاترینوزنو «۵» یکنفر امیر

بازرگان ونیس بوده است و همین شخص انتخاب شد که بدربار «صاحبان گوسفندان سفید» رفته پادشاه آنرا حاضر کند که به محمد دوم فاتح قسطنطنیه حمله به برد.

در دربار اوزن حسن از کاترینوزنو با نهایت گرمی پذیرائی شده و مسئله خویشاوندی و انتساب او با ملکه آنچه را که او میخواست درست کرده و بالاخره شاه بدون هیچ اشکالی حاضر شد بمعیت نیروی دریائی ونیس که در ساحل کارامانیا بکار انداخته میشد بر علیه سلطان عثمانی حمله ور گردد و بالاخره در ۱۴۷۲ میلادی منازعات آغاز شده و یک دسته از سواران سبک اسلحه آسیای صغیر را مورد تجاوزات و تهاجمات قرار دادند ولی یک ستون طیار تحت فرماندهی مصطفی نام یکی از فرزندان سلطان یک لشکر ایرانی را شکست داد و در سال بعد یک سپاه نیرومند عثمانی بایران حمله برده لیکن در یک کوشش مایوسانه‌ای برای عبور از فرات دفع شد و عقب کشید و اوزن حسن که دشمن را تعقیب و دنبال کرده بود در عوض شکست سخت خورده و با تلفات زیاد مجبور بفرار گردید و بعد از اینواقع کاترینوزنو بسفارت از طرف اوزن حسن فرستاده شد تا امرا و شاهزادگان دنیای مسیحی را باهم متحد ساخته و بر علیه عثمانیان قیام دهد و بعد از او جوزفاباربرو «۶» بجای او برقرار گردید، لیکن اوزن حسن چون از اروپا هیچگونه کومکی باو نرسید عقل کرده از تعرض و حمله بدولت قوی و مهیب عثمانی بعد از این صرف نظر نمود.

پایدارترین نتیجه این هیئت‌های سیاسی و نمایندگان همانا اقامت یکعهده از

Theodora-(۱)

Calo Johannes-(۲)

Trebizond-(۳)

Nicolo Crespo-(۴)

Caterino Zeno-(۵)

Josafa Barbaro-(۶)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۳

صنعتگران فلز کار ایران در ونیس بوده است. ایشان در آنجا از هنرهای خودشان مسطوره و نمونه‌های عالی و برجسته‌ای رواج دادند. این نقشه‌ها و طرحها تا نورمبرگ و اگسبرگ اشاعت و انتشار یافته و کتابهایی در آنجاها از این الگوها نوشته شد که در آنها طرحهای عجیب مشبک کاری و درهم را به زرگری وفق داده و با آن منطبق ساختند. این کتابها مخصوصا کتاب ویرجیل سولیز «۱» نورمبرگ بتمام اطراف واکناف انتشار یافته و حتی بانگلستان رسید، چنانکه کارهای زرگری زمان ملکه الیزابت شاهد صادقی است بر نفوذ صنایع ایران.

در آغاز فصل پنجاه و ششم، ما شرحی از جوجی پسر چنگیز خان مذکور داشتیم. فرزند پنجم او موسوم به شیپان که در ۱۲۴۰ میلادی با باتو در هنگری همراه بود سرزمین ما بین جبال اورال و رودخانه‌های الک «۲» و ارغیز «۳» با اسم تیول مادام العمر باو اعطاء شد که در آنجا ایل و عشیره وی بارور گردیده رو باز دیاد نهادند، چنانکه بسده پانزدهم میلادی که می‌آیم در میان اولادهای او یکنفر ابو الخیر نام را می‌بینیم که به خوارزم و ترکستان حمله برده است. پسرش محمد شیپانی و نیز معروف به شاهی بیگ خان تقریباً آخرین جنگجوی نامی نژاد خود پس از اینکه یک چند خدمت سلطان احمد را میکرد آخرین شاهزادگان تیموری را بواسطه گرفتن هرات از دست دو پسر سلطان حسین در ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷) برانداخته و آن سلسله را منقرض و خاندان ازبک را تأسیس نمود تا زمان تألیف کتاب دوام دارد، چه امیر بخارا و خان خبوه هردو از نسل شیپان و از همان تخمه بشمار می‌آیند و نام ازبک از خان بزرگ ازبک قبیله تاتار زرد گرفته شده است.

بابر

چون بدون دادن از گزارشی ظهیر الدین مشهور به «بابر» تاریخ ایران مکمل نخواهد بود لذا قلم را بطرف او معطوف میداریم.

وی پسر عمر شیخ میرزا و نوه ابو سعید بوده است. این فاتح هندوستان در سال ۸۸۸ هجری (۱۴۸۳) بدینا آمد. فقط دوازده سالش بود که بجای پدر بامارت فرغانه نشست.

(۱) Virgil Solis of Nuremberg.

(۲) Ilek.

(۳) Irghiz.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۴

دو عمش با او بر سر مقامی که ارثا باو رسیده بود بنزاع و جدال برخاستند ولی بعد از مذاکرات چندی آنها عقب کشیده و برگشتند و این شاه خرد سال از هرج و مرجی که حکمفرما بود استفاده کرده در سال ۹۰۳ هجری (۱۴۹۷) بسوی سمرقند حرکت کرد و آنرا بتصرف درآورد. «۱» ما میخوانیم که مسجد جامع و عمارات و کوشک‌هایی که در باغات ساخته شده با سفالهای قشنگ آنها و نیز خیابانهایی که از دو طرف درختان نارون، تبریزی و چنار سر بهم آورده فوق العاده نظر او را جلب نموده و مورد تحسین او قرار گرفته‌اند و همچنین خربزه‌های لذیذ و آلوی برغانی آنها مورد پسند او واقع و توصیف از آنها شده است ولی بواسطه غدر و خیانتی که در داخله او در کار بود از ثمرات این پیروزی محروم مانده و سپاهیان او را ترک نمودند و لذا قوای تازه‌ای فراهم آورده و در سال ۹۰۶ هجری (۱۵۰۰) دوباره سمرقند را

گرفت، لیکن بعدها بواسطه محمد شبیانی مغلوب شده و برای نجات خویش مجبور گردید از رودخانه کوهک «۲» با شنا عبور کند و وقتی که وارد سمرقند شد فاتح نامبرده راه او را سد نموده و عاقبت، بابر از ماوراء النهر ناگزیر بکناره گیری گردید.

اتفاقا در همان اوان کابل بحال هرج و مرج افتاده و حکمران آنجا عم بابر مرده بود و نجبا و سران آنجا زمام حکومت را بدست گرفته بودند. بابر برای بدست آوردن آن ایالت متروک و بیصاحب کوشش جسورانه نمود و در سال ۹۰۹ هجری (۱۵۰۳) آنجا را قبضه کرد. دو سال بعد بابر اولین نقشه حمله معروف خود را به هند بموقع عمل گذارد که آن منجر به تأسیس سلسله قوی و نیرومند مغول در هند گردید.

موفقیتهای ادبی و علمی سلسله تیموری

سلسله تیمور لنگ که تقریباً مدت یکقرن و نیم دوام کرد در میان آن افراد زیادی هستند که مربی و سرپرست علم و هنر بودند.

در مشرق زمین نفوذ تیمور خیلی زیاد است و ما از جمله صنعت نقاشی را که مورد علاقه و دوست داشتنی است مدیون اینمرد میباشیم. از حیث کتاب دوستی و ایجاد کتب کسی بالاتر از آنها نیست و حتی معروفترین فرهنگ خواهان اروپا

(۱) - رجوع شود به واقعات بابری بقلم و، ارسکین چاپ ۱۸۲۶. (مؤلف)

(۲) - Kohik.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۵

بابر (مؤسس سلسله مغولیه هند) بر تخت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۶

با فرهنگ خواهان سلسله او نمیتواند رقابت و همسری نماید. بر اثر حمایت و تشویق او بود که زیباترین نقاشیها، کتابها، قالیهها، اسلحه و آلات حرب و دیگر چیزهای صنعتی ایجاد گردید. تربیت و تهذیب و خدمات شایان این امیران و شاهزادگان باقسام دانش و هنر روشنترین و هوشمندترین مردان عصر را بخود جلب میکند و در نظر آنها بخصوص نگارنده که افتخار مسافرت در آسیای مرکزی را نیز دارا میباشد نام سمرقند و بخارا خاطرات شیرین محو نشدنی از این سلسله مفخم و معظم بر میانگیزد و مشاهده عمارات باشکوه آنها با اینکه امروزه در حال خرابی و فروریختن است فوق العاده ما را بحیرت انداخته بی اختیار زبان به تحسین و آفرین میگشاییم.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۷

فصل شصت و یکم ادبیات و معماری در عصر استیلای مغول

مورخین دوره اول مغول

ما در طی فصول مربوط به مغولها از مورخین معروفی که تاریخ مغول روی اساس تألیفات آنها قرار گرفته نام برده‌ایم، بنابراین آنچه مطلوب بنظر می‌آید آنستکه تجدید نظر اجمالی در ادبیات عصر مغول را به مختصری از زندگانی و کتب آنها آغاز نمائیم. مقدم بر همه عزالدین ابن الاثیر نویسنده شاهکار بزرگ معروف به الکامل میباشد که مشتمل بر تاریخ عالم (معلوم بر مسلمانان) از بدو خلقت تا ۶۲۸ هجری (۱۲۳۰) د، اسن «۱» اساس مراجع کتاب خود را بر نوشتجات ابن الاثیر قرار داده و از کلیه کتابهای مرجع خود الکامل را در درجه اول قرار میدهد. د، اسن از تاریخ جهانگشای جوینی «۲» نیز استفاده نموده است. تاریخ جهانگشا تألیف علاء الدین (عطا ملک) جوینی منشی هولاکو و مورد علاقه مخصوص او بوده است.

(۱) - D'Ohsson.

(۲) - جوین یکی از قصبات خراسان است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۸

تاریخ مزبور اصل و منشاء قوم مغول، فتوحات چنگیز خان، خوارزمشاهیان و جنگ هولاکو را با اسماعیلیه تشریح نموده است. عطا ملک خود در این نبرد ملتزم رکاب هولاکو بوده است. دیگر از تواریخ این عصر جامع التواریخ رشید الدین فضل الله میباشد که در زمان سلطنت غازان خان نوشته است. رشید الدین تاریخ سلسله مغول و سلسله‌های معاصر (قبلی) آنرا بیان نموده و بنظر ادوارد برون این کتاب بهترین تاریخی میباشد که تاکنون در ایران نوشته شده است. چهارمین مورخ این عصر ژاکوبی «۱» مسیحی معروف به بارهبرو یا ابن العبری «۲» میباشد که کتاب خلاصه تاریخ سلسله‌ها و پادشاهان را نوشته است. تاریخ ابن الیهود تا جلوس ارغون میباشد و حائز اهمیت زیاد است.

آخرین مورخ این عصر شهاب الدین محمد نسوی وزیر جلال الدین خوارزمشاه میباشد که در سال ۶۳۹ ه (۱۲۴۱) یعنی ده سال بعد از فوت جلال الدین نوشته شده و در آن شرح حوادث زندگی و جنگهای جلال الدین را مؤلف شرح داده است.

تاریخ‌نویسان دوره بعد

از جمله مورخینی که بعدا تاریخ مغول را نوشته‌اند یکی میرخواند و دیگری نوه‌اش خواندمیر است. میرخواند در اواسط سده پانزدهم میلادی متولد و در خدمت حامی و سرپرست خود علی شیر وزیر سلطان حسین در دربار هرات بوده است.

میرخواند تاریخ مفصل ایران را بنام روضه الصفا در هفت جلد از خلقت تا سال ۱۴۷۱ م برشته تحریر در آورده است. روضه الصفا مانند سایر تواریخ این عصر ضمن شرح تاریخ حکایات متعددی نقل نموده، و بدین نحو از خشگی عبارت کاسته- است. خوندمیر ملخص روضه الصفا را تألیف کرده ضمنا کتاب دیگری در تاریخ مغول نوشته است. خواندمیر هنگام شورش اوزبکان در سال ۱۵۲۸ م خراسان را ترک و بدربار بابر بهندوستان رفت.

یاقوت

یاقوت بن عبد الله در میان علمای جغرافی مقام و مرتبه اول را حائز مییابد. او در سال ۱۱۷۹ میلادی از یک خانواده یونانی اصل بدنیا آمد و در همان کودکی او را به غلامی فروختند اما با این همه یاقوت به

Jacobite-(۱)

. Barhebraeus-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۰۹

کسب معارف و علوم پرداخته و سرتاسر ایران را مسافرت کرد. اینمرد از جمله کسان معدودی بود که از قتل عام مروجان بدر برد. یاقوت قسمتهای شمالی ایران را تا موصل طی کرد و در سال ۱۲۴۴ میلادی کتاب معجم البلدان را نوشت که قسمتی از آن بوسیله مستشرق لایق مستعد فرانسوی باریبر دومینار «۱» در دسترس فضلی اروپا گذارده شده و آن در میان اسناد و مراجع نگارنده نفیس تر و گران بهاتر از همه مییابد.

نصیر الدین حکیم و عالم طبیعی و ریاضی

نصیر الدین فیلسوف معروف طوس جزو درباریان آخرین استاد بزرگ حشاشین بود که بزور جلبش کردند تا بعنوان یکنفر معلم و مستشار بآنها خدمت کند و هم او بود که اربابش را واداشت تا به مغولان تسلیم شود. از طرف هولاکو خان نسبت بوی با کمال احترام رفتار شده و او هم در مزاجش فوق العاده نفوذ داشت و همین او بود که هولاکو را بفتح بغداد وادار ساخت. باری خواجه مشار الیه در کلام و، فلسفه، ریاضی، طبیعی و هیئت و نجوم ماهر بوده و در همه این فنون کتابهایی تألیف نموده و از کارهای برجسته او همانا تاسیس رصدخانه مراغه است.

متصوفه یا اهل سیر و سلوک

در میان شعرای بسیار معتبر و معروف ایران سلسله عرفا و یا صوفیان یعنی پشمینه پوشان بوده اند. باید دانست که در ادبیات ایران و طرز فکر ایرانیان روح تصوف ریشه دوانیده و نفوذ فوق العاده ای پیدا کرده است «۲»، اصل و منشاء تصوف ایرانی را دست دادن مشکل است.

ممکن است بگوئیم که آن یک تراوش جدیدی است از افکار فلاسفه قدیم خاصه فلاطونی جدید و مانویت. جماعتی معتقدند که تصوف عکس العملی است که فکر آریائی آنرا در مقابل آداب و قیود خشک مذهب اسلام بوجود آورده است و بعضی دیگر آنرا زائیده افکار هندی دانسته و میگویند از فلسفه هند سرچشمه گرفته است. بانی اصول تصوف را اصلاً به ابو سعید ابو الخیر نسبت میدهند که در اواخر سده دهم میلادی

(۱) Barbier de meynard

(۲) - نظامی و عطار از شعرای قبل از عصر مغول هردو صوفی و عارف بوده‌اند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۰

بدنیا آمده است. از ابو سعید معنای تصوف را پرسیدند در جواب چنین گفت «از آرزوهای خود در گذر و آنچه در دست داری فروگذار و به آنچه پیش می‌آید تن درده» پروفوسور برون عقائد اینمرد فوق العاده را که از مطالعه اشعار او بدست آورده است خلاصه نموده افکار صوفیان را بنحوی روشن بیان کرده که از این بهتر چیزی بنظر نمیرسد که عین عبارت او را در اینجا بنظر خوانندگان برسانم «در طریقه تصوف خدا نه تنها قادر مطلق و خیر محض است بلکه یگانه منبع حیات و جمال است (و جز او هستی و جمالی نیست). آنچه که ناپیدا و نهان است در او مغمور و آنچه که مشهود و عیان است بارقه‌ای است از انوار تجلیات او، با این عقائد اصطلاحات مخصوصی نیز که وجه امتیاز آنهاست همراه است. (مثلاً) خدا را تقریباً همه صوفیان براستی جیب، محبوب، معشوق، یا دلدار میگویند و محویت خویش را در ذات او به شراب و مستی اشاره میکنند، ظهور و تجلی ذات و اختفاء و احتجاب او را به صورت و زلف سیاه تعبیر میکنند، و غیره و غیره. حالت کیفی و معنوی را از کمی و صوری برتر و بالاتر می‌شناسند. آئین و قوانین شرع را مانند پیروان اسماعیلی به جلوه‌های روحانی در می‌آورند (شاید اینقسمت را صوفیها از اسماعیلیان اقتباس کرده باشند). بزرگترین وجه تصوف جنبه آزاد فکری آنست که صوفی صافی حقیقت را در همه مذاهب می‌بیند و معتقد است که راههای وصول بخدا به تعداد افراد انسانی است، تا آنجا که حافظ میگوید هرپرستشگاهی بهتر از خودپرستی است (۱)».

جلال الدین رومی

جلال الدین رومی بزرگترین شاعر طریقه تصوف است. او در اوائل سده سیزدهم میلادی در بلخ دنیا آمد و در واقع یکی از رجال فوق العاده دیگری است که خراسان حقاً میتواند بوجود او افتخار کند.

پدرش بهاء الدین متخصص در حکمت الهی چون جلال الدین پنجاه ساله شد موطن خود بلخ را ترک گفت و در نیشابور عطار را ملاقات کرد. عطار که آن طفل را دید دعا کرد و آتیه درخشان او را به پدرش خبر داد و گفت این کودک بدرجه ارشاد و امامی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۱

خواهد رسید. بهاء الدین در قونیه سکنی گزید و بدین سبب جلال الدین به رومی ملقب گردید.

مثنوی جلال الدین در ایران و ترکیه مشهور و بیش از هر کتابی که در این زمان نوشته شده نفوذ دارد و برخی آنرا قرآن فارسی خوانده‌اند. پروفیسور کاوول «۱» میگوید «حکایات مثنوی معمولاً سهل و با زبانی ساده تشریح گردیده ولی طرز استدلال و استنتاج حکایت گاهی بسیار مفصل و درک آن راستی معجزه است، بطوریکه حتی ایرانیان تحصیل کرده و فاضل نیز در بعضی موارد محتاج به حاشیه و شرح میباشند نسبت به آنقسمت از اشعار مثنوی که صورت ساده و سلیس دارند هیچیک از شعرای ایران در عمق فکر و زیبایی تصور بیای جلال الدین نمیرسند. در این قسمت‌ها معانی و افکار نغز و دلکش مانند جریان ملایم آب رودخانه که پشت سرهم جاری میباشند.

سر لوحه کتاب جلال الدین حکایت معروف نای است که میگوید؛

وز جدائی‌ها شکایت میکند	بشنو از نی چون حکایت میکند
از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند	از نیستان تا مرا ببریده‌اند
تا بگویم شرح درد اشتیاق	سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
باز جوید روزگار وصل خویش	هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
جفت خوشحالان و بدحالان شدم	من بهر جمعیتی نالان شدم
از درون من نجست اسرار من	هر کسی از ظن خود شد یار من
لیک چشم و گوش را آن نور نیست	سر من از ناله من دور نیست
لیک کس را دید جان دستور نیست	تن ز جان و جان ز تن مستور نیست

شهرت دیوان جلال الدین یا مجموعه غزلیات او هرگز بیای مثنوی نمیرسد.

ولی معروف است که وقتی ابی بکر بن سعد از سعدی می‌پرسد «بهترین و عالیترین غزل زبان فارسی کدام است» سعدی در جواب یکی از غزلهای جلال الدین را میخواند که مطلعش این است؛

هر نفس آواز عشق میرسد از چپ و راست

ما بفلک میرویم عزم تماشا که راست

میگویند سعدی این غزل را برای سعد فرستاد و پیغام داد «هرگز اشعاری بدین شیوائی سروده نشده و نخواهد شد ای کاش به روم میرفتم و خاکپای جلال الدین را بوسه میزدم» جلال الدین مؤسس فرقه درویش های مولوی است که عملیات رقص و وجد مخصوص آنها در اسلامبول مشهور و تماشائی است.

سعدی

با همه اختلاف نظری که در اغلب مسائل بین ایرانیان وجود دارد ولی هر فرد ایرانی معتقد است که سرزمین فارس یکی از شهرستانهای با عظمت ایران و از مفاخر برجسته و بی نظیرش همانا پرورش دو شاعر معتبر حافظ و سعدی میباشد که تا ابد نامشان باقی است. مشرف الدین معروف به سعدی که این تخلص را از نام سعد بن ابی بکر بن سعد بن زنگی گرفته است.

این شاعر نامی از لحاظ ذوق و سلیقه اجتماعی و دیگر نوع پرستی و رحم و مروت شایسته- است که شاعر برگزیده و محبوب ایران باشد. سعدی مانند جلال الدین و عطار پارسا نبوده بلکه باید گفت که نیم پارسا و نیم دنیا دار بوده است. سعدی را نمی توان در واقع یکی از شعرای متصوفه نامید، بلکه میتوان گفت که او الفاظ و اصطلاحات تصوف را بمنزله لباسی برای ادای معانی و عبارات بکار برده و از آن قصد انشاء و دعوی تصوف نداشته است. مشرف الدین در اواخر قرن دوازدهم میلادی متولد و چنانکه در بوستان نیز خود اشاره نموده در کودکی پدرش فوت کرده و یتیم مانده است. او چنین گوید:

چو بینی یتیمی سرافکنده پیش

مزن بوسه بر روی فرزند خویش

یتیم گر بگرید که نازش خرد

و گر خشم گیرد که بارش برد

سعدی پس از فوت پدر چندی در مدرسه معروف نظامیه بغداد تحصیل کرده و سپس مسافرتی به کاشغر نمود. این مسافرت بطوریکه خود شاعر اشاره کرده در سال ۱۲۱۰ میلادی بوده است. سعدی مسافرت های طولانی نموده و در هندوستان به معبد سومنات رفته و در آنجا با راهب هند و داستانی دارد و در فلسطین بچنگ صلیبیان اسیر شده و بالاخره

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۳

آشنائی او را خرید و از اسارت نجات داده است. بنابر روایتی میگویند سعدی پانزده بار زیارت مکه رفته و همین خود با ملاحظه دوری راه و وسائل مسافرت آنروز بهترین نمونه عزم و همت سعدی در انجام مسافرت است. او مصر و حبشه و آسیای صغیر را نیز دیده است. اینمرد چون بسن کمال رسیده مسافرتهاى خود را موقوف کرده بشیر از وطن مالوف بازگشته و در آنجا بوستان و گلستان را نوشته است. گلستان از کتابهائی است که هر مبتدی زبان فارسی آنرا میخواند، اگر چه خود فصاحت و بلاغت سعدی فهم معانی این کتاب را دشوار ساخته است. ولی با این حال بعد از قرآن این کتاب

در ایران بیش از هر مجموعه‌ای خواننده دارد. سعدی در صفحات گلستان حوادث مسافرتها و زندگانی خود را در نزد ما مجسم می‌سازد و هر لحظه خواننده را از زیر کی و زبردستی سعدی خنده می‌گیرد. کتاب گلستان بخوبی نشان می‌دهد که مشی و سیاق اخلاق عمومی مشرق زمین چگونه با مغرب تفاوت دارد. مثلاً در حکایت اول کتاب، سعدی نتیجه می‌گیرد «دروغ مصلحت‌آمیز به از راست فتنه‌انگیز است» و در حکایت سربازی که جیره نگرفته و حقوقش عقب افتاده از جبهه جنگ فرار می‌کند سعدی او را معذور می‌دارد. نوع و روش فکر عمومی مردم ایران حتی امروز هم در قضایای اخلاقی از زمان سعدی تاکنون فرق نکرده و هرگاه خواننده اروپائی متوجه این نکته نباشد بطور قطع منظور و مقصود سعدی را درک نخواهد کرد. پروفیسور برون می‌گوید «نوشتجات سعدی یک آئینه سرپا نمائی است از خاور و او جنبه‌های اخلاقی و زندگانی شرقی را تشریح و همه شئون آنرا از اعلی و ادنی مجسم ساخته و برابر چشم ما گذاشته است» ما از اشعار گلستان این چند بیت را که توسط ای. بی. ایست و یک (۱) ترجمه شده ذیلاً نقل می‌کنیم:

عمر برف است و آفتاب تموز	اندکی مانده خواجه غره هنوز
ای تهی دست رفته در بازار	تر سمت پر نیآوری دستار
هر که مزروع خویش خورد خوید	وقت خرمنش خوشه باید چید
پند سعدی بگوش جان بشنو	ره چنین است مرد باش و برو

E .B .Eastwick-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۴

دیگر از غزلیات زیبای شیخ غزلی است که در وصف شیراز سروده پروفیسور برون آنرا بنظم انگلیسی درآورده و اصل اشعار از این قرار است:

ز رنگ و بوی تو ای سروقد و سیم اندام	برفت رونق نسرين و باغ نسترنش
یکی بحکم نظر پای در گلستان نه	که پایمال کنی ارغوان و یاسمنش
خوشا تفرج نوروز خاصه در شیراز	که بر کند دل مرد مسافر از وطنش
عزیز مصر چمن شد جمال یوسف گل	صبا بشهر در آورد بوی پیرهنش
بدین روش که توئی گر بمرده در گذری	عجب نیاید اگر نعره آید از کفنش
نماند فتنه در ایام شاه جز سعدی	که بر جمال تو فتنه است و خلق بر سخنش

حافظ

پس از سعدی نخستین شاعر بزرگ فارس خواجه شمس الدین محمد ملقب به حافظ است و این لقب بدین مناسبت است که تمامی قرآن را حفظ داشت. او در آغاز سده چهاردهم میلادی در شیراز بدنیا آمده و تمام عمر را در وطن بسر برده است و اینکه گفتیم در آغاز سده چهاردهم برای این است که تاریخ صحیح ولادت در دست نیست. حافظ در جوانی به خوشگذرانی و عیاشی میپرداخته و بامی و معشوق یا ساده و باده قرین بوده است ولی در سن پیری از آن بیزاری جسته و به زهد و تقوی و تصوف گرویده است. حافظ برخلاف سعدی مرد سفر نبود، زیرا که او مانند اغلب ایرانیان از دریا میترسیده است، چنانکه یک بار محمد شاه بهمنی او را بهندوستان دعوت نمود و حافظ به بندر هرمز رفته و در کشتی شاهی نشست ولی از انقلاب مختصر دریا هراسان شده فسخ عزیمت نمود و بشیراز برگشت و غزل جالبی در این باب سرود که دو بیت آن این است:

بس آسان می نمود اول غم دریا بیوی سود
برو گنج قناعت جوی و کنج عافیت بنشین
غلط کردم که یک طوفان بصد گوهر نیارزد
که یک دم تنگدل بودن به بحر و بر نیارزد

حکایت مصاحبه تاریخی حافظ را با تیمور لنگ من در جای دیگر همین

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۵

کتاب نقل کرده‌ام. او یکی دو سال بعد از این مصاحبه در گذشت و در باغی خارج شهر شیراز موطن محبوبش ویرا بخاک سپردند. مینویسند که دشمنان حافظ بعد از وفاتش میگفتند که او چون علنا شراب میخورده و خوردن آنرا ترویج میکرده است کافر است و نباید بآئین مسلمانی دفن شود. برعکس دسته‌ای با این نظریه مخالف و طرفدار اسلامیت حافظ بودند و بالاخره از دیوان خود شاعر فال گرفتند و این بیت شاهد آمد:

قدم دریغ مدار از جنازه حافظ
که گرچه غرق گناه است میرود بهشت

و آن در بدخواهان شاعر شهیر تاثیر زیاد بخشیده و همه را مجاب و خاموش ساخت.

ولی هم اکنون گاهی بعضی ملایان متعصب هنگامه جو برای کسب شهرت دست بخرابی قبر و مزار دراز میکنند، چنانکه در چند سال قبل در یک تابستانی که در شیراز بسر میبردم واقعه‌ای نظیر آن اتفاق افتاد. در سال ۱۹۱۶ میلادی که بشیراز رفتم سنگ مرمر قبر را دیدم صحیح و سالم است، ولی یک نرده آهنین زشتی بدور آن کشیده بودند «۱».

حافظ بزرگترین شاعر غزلسرای ایران و یک ایرانی نمونه عصر خویش بوده- است. شما اگر شیراز را ببینید عشق و علاقه او را باینکه روزها در باغهای سبز و خرم بسر به برد و بامی و معشوق در کنار جوی آب بنشیند خوب میتوانید درک کنید. اگرچه در اغلب نقاط ایران نفوذ مذهب اسلام مردم را صورت ظاهر خشک بار آورده و در امور دینی متظاهر و سخت گیر قرار داده است، عکس آن در شیراز که شخص خود را در میان مردمی می بیند که همگی خوش مشرب و بشاش و دوست داشتنی هستند.

کتاب عمده حافظ همان دیوان یا مجموعه غزلیات اوست که در وصف آن از این بهتر چیزی نیست که اشعاری از آن بطور نمونه که بقلم کاوّل ترجمه شده در اینجا بنظر خوانندگان برسانم. اصل اشعار این است:

(۱) - این وضعیت مربوط به دوره‌های پیش است ولی امروز بارگاه حافظ به بهترین طرز تعمیر و مجلل و عالی ساخته شده است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۶

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها	الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها
ز جعد زلف مشکینش چه خون افتاد در دلها	ببوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید
که سالک بیخبر نبود ز راه و رسم منزلها	بمی سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید
کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها	شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل
جرس فریاد میدارد که بر بندید محملها	مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم
نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها	همه کارم ز خود کامی به بدنامی کشید آخر

جامی

عبد الرحمن جامی اصلاً اهل تربت شیخ جام واقع بین مشهد و سرحد «۱» افغان آخرین شاعر بزرگ ایران در قرن پانزدهم میلادی بوده است. جامی ابتدا در سمرقند بتحصیل علوم عصر خود پرداخت. سپس بهرات نزد امیر علیشیر مربی علم و ادب رفته و مورد نوازش قرار گرفت. او بزودی در تمام دنیای اسلامی شهرت پیدا کرده و از جمله کسانی که با او مکاتبه داشته و باو ارادتی خاص میورزیدند یکی سلطان بایزید دوم بوده است.

معروف است وقتی با یکی از شعرای همکار و رقیب ملاقات اتفاق افتاده و مدت سه روز باهم بمنظره و مشاعره میپرداختند و هر کدام میکوشیدند تا تفوق ذوق و استعداد خود را در گفتن اشعار نغز و مرغوب بر دیگری ثابت نمایند، ولی جامی از این رقابت و هم چشمی تحریک شده و هنر را از حد گذراند و ذوق مافوق بشری از خویش نشان داد. حریف جامی پستی خود را احساس و شرمنده شده سر بزیر افکند، چون خواستند

(۱) - رجوع به «پنجمین سفر در ایران» (مجله انجمن جغرافیائی همایونی) دیسامبر ۱۹۰۶ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۸

پس از لحظه‌ای از او جواب بگیرند دیدند در دم جان سپرده است.

کتب و دواوین جامی نیز مانند مولای رومی مربوط به فلسفه اخلاق و عرفان و تصوف است. معروفترین کتاب جامی در زبان انگلیسی «سلامان و ايسال» است که فیتز «۱» جرالڈ آنرا ترجمه نموده. در زبان فارسی بهترین کتاب او شاید همان یوسف و زلیخای معروف باشد. مضمون این داستان شرح عاشق شدن زلیخا زن فرعون به یوسف است و چون یوسف از معاشقه با او امتناع داشته است زلیخا چندان گریه میکند تا کور می‌شود، آنگاه بر حال او شفقت آورده بدرگاه خدا دعا میکند تا نور بصر و جمال و زیبایی او برمیگردد و او را بعقد خود درمیآورد. سرویلیام جونز قسمتهائی از یوسف و زلیخا را به نظم انگلیسی درآورده و ما یک قسمت آنرا در زیر نقل می‌کنیم و اصل فارسی آن بشرح زیر است:

سحر چون زاغ شب پرواز برداشت	خروس صبحگاه آواز برداشت
عنادل لحن دلکش برکشیدند	نقاب غنچه از دل بردیدند
سمن از آب شبنم روی خود شست	بنفشه جعد عنبربوی خود شست
زلیخا همچنان در خواب نوشین	دلش را روی در محراب دوشین
نبود آن خواب خوش بیهوشی بود	ز سودای شبش مدهوشی بود
کنیزان روی در پایش نهادند	پرستاران بدستش بوسه دادند
نقاب از لاله سیراب بگشاد	خمار آلوده چشم از خواب بگشاد
گریبان مطلع خورشید و مه کرد	ز مطلع سر زد و هرسو نگه کرد

قبر خدابنده در سلطانیه

تفصیل معماری این عهد و بیان نکات و جزئیات آن از حدود توانائی نگارنده و گنجایش این اوراق خارج میباشد و لذا در نظر دارم شرحی مختصر از ابنیه و عمارات چندی که اغلب آنها را شخصا دیده و از آنها اطلاع دارم در اینجا بنظر خوانندگان برسانم و باید دانست که مهمترین شهرهای ایلخانان مغول شهر سلطانیه واقع در یکصد میلی مغرب

Fitz Gerald-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۱۹

قزوین است که بدست سلطان محمد خدابنده اولجایتو در سال ۷۰۵ هجری (۱۳۰۵) بنا گردید. او در نظر داشت که خاک جسد حضرت علی بن ابی طالب و امام حسین (ع) را از کربلا و نجف به سلطانیه منتقل سازد و بدین منظور مقبره بزرگی در آن شهر بنا نمود که چون بانجام آرزوی خود موفق نگردید مقبره مزبور عاقبت مزار خود او شد و جسد او در همانجا مدفون گردید. طرح و نقشه بنا مثنی یا هشت گوشه و در هر گوشه آن یک مناره بلند نصب و در وسط، گنبد بزرگ اصلی است که قطر آن هشتاد و چهار پا و بزرگترین گنبدهای ایران است. جوزافاباربرو «۱» سیاح ونیسی میگوید این گنبد از گنبد سان جوانی پولو «۲» در شهر ونیس نیز بزرگتر است. «۳» در این جای تردید نیست که گنبد مزبور قشنگترین بنائی است که در دوره سلاطین مغول و تحت نظر آنها ساخته شده- است. کرسول «۴» میگوید بنای سلطانیه یعنی گنبد خدابنده برخلاف گنبد ایاصوفیه در قسطنطنیه و پانتئون «۵» در روم بواسطه افزودن یا روی هم انباشتن بناهای فرعی چند بر روی بدنه اصل بنا مناظر قشنگ و زیبای خودش را از دست نداده است.

مزار امام رضا (ع)

مزار حضرت رضا (ع) در مشهد که امروز زیارتگاه بزرگ عموم شیعیان است مانند بسیاری از کلیساهای معظم گوتیک در اروپا در طی قرون بسیار و بدستهای مختلف تعمیر و تکمیل گردیده است.

قدیمترین قسمت این بنای عظیم اطاق مقبره است که معتقدند آن همان حرم واقعی- است که بدست مامون روی بقایای قبر هارون ساخته شده و چند سال بعد مورد استفاده قرار گرفته جسد حضرت رضا در اینجا مدفون گردیده است. گنبد اصلی مزار از قرار معلوم کوتاه و آن بر بالای اطاقی افزاشته شده بود که مساحت کف آن در حدود سی و سه

(۱)- رجوع به «سفرهای ونیسیها در ایران» صفحه ۶۸ (مؤلف)

San JoannePaulo-(۲)

(۳)- رجوع به «تاریخ و تکامل گنبد در ایران» بقلم آ. ث. کرسول(Creswell) (مجله انجمن آسیائی همایونی). (مؤلف)

(۴)- نگاهی به «یادداشت‌های تاریخی درباره خراسان» (مجله انجمن آسیائی همایونی) اکتبر ۱۹۱۰. (مؤلف)

.Pantheon-(۵)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۰

پای مربع بوده است. مینویسند که گنبد طلایی که امروز مشاهده میشود بعدها در بالای گنبد اصلی که هم‌اکنون در زیر آن وجود دارد بنا شده است. تا مدت دو بیست سال در تعمیر این بنا اهمال شده تا آنکه در اوایل سده یازدهم سلطان محمود بر اثر خوابی که دید به فرماندار نیشابور فرمان داد تا بر وسعت مزار افزوده و دیواری بدور آن بکشد. بطوریکه

معلوم میشود باز تا زمان سلطان سنجر توجهی در تعمیر این بنای مقدس نشد و مراقبتی از آن بعمل نیامده است، چنانکه از یک کتیبه‌ای که برای خود نگارنده رونوشت شده برمیآید که این پادشاه در سال ۵۱۲ ه. (۱۱۱۸) دستور داد تا مزار را مرمت کنند.

بعلاوه کتیبه دیگری بتاریخ سال ۶۱۲ ه. (۱۲۱۵) میرساند که مغولها با طاق مقبره آسیبی نرساندند و خرابش نکردند هرچند که آنرا عرصه غارت قرار دادند و بالتیجه میتوان اینرا تصدیق نمود که مزار اصلی همانست که اکنون باقی است و این یک حقیقتی است که حائز اهمیت میباشد. بنای اصلی مزار با کاشی پوشیده شده بود و آثار آن در بعضی قسمت‌ها هنوز دیده میشود.

مسجد گهرشاد

در میان بزرگترین بنیان خیر این معبد گهرشاد زوجه شاهرخ بوده است و ما این مسجد مجلل موسوم بنام او را که آن روی بهترین و برجسته‌ترین نمونه معماری مغول ساخته شده است در حقیقت از دینداری و خداترسی او داریم. شکل بنا چهارگوشی است باشکوه و عالی که بر فراز آن چهار طاق بزرگ قرار دارد. طاق قسمت جنوب غربی معروف بایوان مقصوره میباشد و با یک گنبد آبی پوشیده شده و هم اینجا محل انجام وظایف مذهبی و نماز جماعت است.

گراوری که در کتاب مشاهده میشود قسمت کاشی کاری و گچ کاری قشنگ و زیبای داخل ایوان یا رواق را نشان میدهد و منبر و عطف و خطابه نیز در همین گراور دیده میشود که بنا بعقیده شیعه امام دوازدهم در روز داوری بر آن جلوس خواهد کرد. حقیقت این است که وقار و شکوه و دقت و ظرافت این مربعی شکل باضافه تناسب کامل آن و کاشی کاری قشنگ و زیبا آنرا از مجلل‌ترین و عالی‌ترین مسجد آسیای مرکزی قرار داده است.

در قسمت جلوی ایوان مجلل و باشکوه کتیبه‌ای است با حروف بسیار درشت سفید روی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۱

مسجد گهرشاد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۲

زمینه آبی سیر رنگ که آن از حیث زیبایی نظرم را بی‌اختیار بخود جلب کرد و چون این کتیبه از جهت نمونه بودن و نیز از نظر تاریخی نفیس و ذقیمت است لذا ماعین آنرا (که عربی است) ذیلا از نظر خوانندگان میگذرانیم. «قد انشأت هذا المسجد الجامع الاعظم و البيت المحرم فی ایام دولت السلطان بن السلطان مظفر شاهرخ بن تیمور گورگانی بهادر خان خلد الله ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین بره و عدله و احسانه الحضرة العلیا و الجلیلة الکبراء شمس سماء العفة و السداد الموصوفة بالشرف و العزة و الرشاد گهرشاد ابدت عظمتها و دامت عصمتها و کثرت برکاتها بالنیة الصادقة القصوی و العقیده الراسخة العظمی لحصول المأمول راجیه من الله باحسن القبول من عین مالها لحسن مآلها و اصلاح بالها

یوم تجزی کل نفس اعمالها ابتغاء لوجه الله و طلبا لمرضاته و شکرا علی آلائه و حمد اعلی نعماته فتقبلها ربها بقبول حسن و خیر بها باحسن اجر المحسنین و خصها باکمل ما اعده بعباده الصالحین. کتبه راجیا الی الله بایسنقر بن شاهرخ بن تیمور گورگانی فی سنه ۸۲۱ (۱۴۱۸).

چون شرح و بیان این مسجد بزرگ وقتی صورت اتمام می‌پذیرد که از مسجد پیر- زن هم ذکر می‌باید عمل آید لذا قلم را بطرف آن معطوف می‌داریم. حکایت میکنند که بانوی سالخوردی قطعه زمینی در آن حوالی داشت که مورد نیاز گوهرشاد بود ولی او بهیچ قیمتی حاضر نشد که آنرا بفروشد مگر اصرار و پافشاری کرد که یک مسجد جداگانه‌ای روی آن ساخته شود و اینجا برای اینکه یک یادگار جاودانی برای همسر سلطنت باشد این مسئول نامعقول مقرون به اجابت گردید، چنانکه «مسجد پیرزن» گواهی است بر اینمعنی. نگارنده سمرقند و مساجد آنرا دیده‌ام ولی من خود مانند وامبری «۱» معتقدم که مسجد گوهرشاد از مساجد سمرقند بسی زیباتر است.

مدرسه خرگرد

در نزدیکی خواف در مرز ایران و افغانستان مدرسه‌ای است که بنا بمندرجات کتیبه‌های آن بطوریکه نگارنده استنباط نموده در زمان شاهرخ ساخته شده است. این بنا مستحکم و قطور ساخته شده و تقریباً در حدود یک

. Wambrey-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۳

مقبره شاه نعمت الله در ماهون

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۴

پنجم جریب جمعا مساحت دارد و بطوریکه نویسنده مشاهده کرده‌ام خیلی خوب باقی مانده است. بنای اصلی چهارگوش دارای در ورودی بزرگ و در داخل چهار رواق بزرگ دارد، هنگامی که من این مدرسه را دیدم کاشی کاری الوان آن صحیح و سالم ولی قسمت‌های موزائیک بطور بدی آسیب دیده بود. رنگ کاشی‌ها آبی آسمانی، سبز، زرد، و سفید و طرح زمینه موزائیک‌های آن بتقلید حروف کوفی بود، دیوارهای مدرسه سابقاً با کاشی‌های آبی سیررنگ دارای گل‌های سفید و آبی پوشیده شده بود ولی متأسفانه از این کاشیها چیزی باقی نمانده و تمام آنرا برده بودند. در دو طرف در ورودی یک گنبد زیبا قرار دارد که از اطراف با گل و بته‌های برجسته تزئین شده و دیوارهای اطراف گنبدها با کاشیهای آبی پررنگ و سنگ مرمرهای هشت گوش مستور میباشد.

این بنای مجلل اکنون متروک و در شرف خرابی است ولی تنها مشاهده آثار آن معلوم میداشت که جلوه خیره‌کننده رنگ با شکوه آبی آن در وقت اكمال و اتمام بنا در ۸۴۸ ه (۱۴۴۵) تا کجا و چه اندازه بوده است.

مقبره سید نور الدین معروف به شاه نعمت الله در ماهان کرمان واقع و در دوره سلطنت تیمور لنگ و شاهرخ بنا گردیده است.

در ورودی این مقبره بسیار زیبا و دو طرف آن دو مناره آبی رنگ قرار دارد. دو چنار کهن بلند در صحن این آرامگاه نمایان و بر قشنگی منظره و کاشی کاری آن در مقابل اشعه آفتاب افزوده است. حیاط مستطیل جلو و در ورودی در زمان آقا محمد خان قاجار ساخته شده. حیاط عقب صحن دارای اطاق‌های قدیمی ساز و توسط سید نسا یکی از مریدان شاه نعمت الله بنا گردیده است. منظره گنبد آبی از صحن دوم بخوبی نمودار و خود صحن دارای یک اطاق مرکزی و چند رواق مجاور می باشد. رواق غربی عمارت که مدخل آن از حیاط عقب است بامر شاه عباس در سال ۹۹۹ هـ (۱۰۶۱) ساخته شده؛ دیوارهای داخلی این رواق دارای کاشی و گل و بوته کاری بسیار زیباست.

پوشش مقبره از سنگهای مرمر و بطوریکه کتیبه آن نشان میدهد بامر احمد شاه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۵

بهمنی از امراء دکن و مریدان شاه نعمت الله در سال ۸۴۰ هـ (۱۴۳۷) بنا گردیده، درهای صحن از چوب صندل ولی اکنون پوسیده شده. مزار شاه خلیل الله نواده شاه نعمت الله نیز در همین جا و اطراف آن با نرده آهنی محصور است. درهای رواق شرقی صحن نیز رو به حیاط دیگری باز میگردد و در دو طرف آن دو مناره کوچک برپاست. این حیاط دارای گلکاری قشنگ و درخت‌های سرو و یک حوض زیبا و آب جاری است.

منظره زاویه شاه نعمت الله فریبندگی مخصوص دارد. زیبایی کاشی‌ها، سرسبزی درختان و گل و آب جاری در زیر آسمان شفاف و بدون ابر ایران تاثیر عمیقی در دل مسافر دارد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۶

سکه شاه اسمعیل اول

فصل شصت و دوم ظهور سلسله صفوی

چنان پندار که سپاهیان تاتار از دشمنان روسی خود در هشتار خان هزیمت یافته و دشت‌های پوشیده از برف را برای رسیدن به سر منزل خویش گزاره میکنند. یا شهریار صفوی از برابر هلال ترک روی برکاشته قلمرو علاء الدوله را با خاک یکسان میسازد و به تبریز و یا قزوین باز میگردد.

بهشت گمشده «میلتون» کتاب ۱۰ ابیات ۶-۴۳۱

اصل و نسب صفویان

صفویها اصلا از اولاد امام موسی کاظم (ع) برادر کوچک اسمعیل اند (رجوع به فصل پنجاه و یکم). خاندان صفوی تا چندین پشت در اردبیل اقامت و محبوبیت خاصی داشتند، بخصوص یکی از افراد خانواده ملقب به شیخ صفی الدین (که این سلسله نام خود را از وی گرفته‌اند) مقامی بس ارجمند داشت و بعد از او پسرش صدر الدین همان مقام و اعتبار را دارا بوده است. امیر تیمور از شیخ صدر الدین ملاقات کرده و به شیخ گفت تا از او تقاضائی کند. صدر الدین درخواست نمود تا اسرای ترک را که از دیار بکر آورده بودند آزاد سازد. امیر تیمور تقاضای او را پذیرفت و چون اسراهایی یافتند همه به حلقه مریدان صدر الدین درآمدند و بعدها هزاران نفر از فرزندان همین اسرا به گیلان مهاجرت نمودند و بالاخره خانواده صفوی را بسطنت رسانیدند.

بعد از صدر الدین خواجه علی بریاست خاندان رسید. او به اورشلیم مهاجرت کرد و چنانکه ملکم مینویسد مقبره‌اش در اورشلیم تا یک قرن پیش بنام مزار «شیخ ایران» معروف بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۷

پس از خواجه علی جنید جای او را گرفت. جنید چندان مرید داشت که جهانشاه قره‌قویونلو از نفوذ او وحشت کرد و او را تبعید نمود. جنید بدیار بکر نزد اوزن حسن رفت، اوزن حسن از او بگرمی پذیرائی نموده و یکی از خواهرانش را بزوجیت وی درآورد. جنید مدتی در شیروان بسر می‌برد تا آنکه در همانجا در یکی از منازعات داخلی کشته شد. حیدر فرزند جنید خوی جنگجویی را از آق‌قویونلو بارث برده بود. اوزن حسن دائی حیدر دختر خود مارتا را (که از زن یونانی داشت) بزوجیت او درآورد. حیدر از او سه پسر داشت، سلطانعلی، ابراهیم میرزا و شاه اسمعیل. همین شخص اخیر بود که مؤسس سلسله صفوی گردید، که از یک طرف یعنی از طرف مادر بطوریکه گفته شد یونانی بوده است.

حیدر عاقبت کشته «۱» شد و پسران او در استخر محبوس گردیدند. پسران حیدر پس از چندی از زندان رهائی یافتند. سلطان علی کشته شد و ابراهیم میرزا نیز بعد از چندی در گیلان درگذشت. و بنابراین اسمعیل تنها فرزندی است که از پدر باقی ماند.

شاه اسمعیل اول مؤسس سلسله صفوی (۹۰۵-۹۳۰ ه ۱۴۵۲-۱۴۹۹)

مرکز اصلی نفوذ و تبلیغات موفق‌آمیز خاندان صفوی گیلان بود.

اسمعیل بدوا در گیلان نیروی کوچکی بدور خود جمع کرد، سپس شهرهای باکو و شماخی را تصرف نمود که این اولین کار مهم او بوده است. فتوحات اسمعیل بر عده پیروانش افزوده و این دفعه با شانزده هزار لشگریان خود بر سر الوند امیر آق‌قویونلو تاخت و او را مغلوب ساخت. از آنجا به تبریز رفت و در همانجا عنوان شاهی اختیار کرد. سال بعد شاه اسمعیل مراد برادر الوند را در نزدیکی همدان شکست داده و کشت و بعد از این الوند نیز بطریق خدعه و خیانت دستگیر شده و بقتل رسید.

عشق و علاقه ایرانی به خاندان علی (ع) مکرر در این تاریخ ذکر شده است و بالاخره آرمان و آرزوی ملی در شخص این پادشاه کاملاً برآورده شده و او مورد علاقه خاص ایرانیان قرار گرفت، چه او رئیس یک قبیله جنگجوی خالی نبود که عروجش بر تخت

(۱) - در کیفیت قتل حیدر اقبال زبیدی است که باهم اختلاف دارند و حقیقت این است که وقایعی که پیش از قیام اسمعیل رویداده خیلی ابهام دارند. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۸

میباید قهرا تولید رشک و حسادت کند بلکه انتساب واقعی به خاندان علی (ع) را نیز داشت که آن یعنی اصل و نسب مزبور قبائل و عشائر را باهم متحد ساخته و همه را برای خدمت زیر لوای او حاضر نمود. همکاری هفت طایفه ترک به نصرت و یاری او نوید میداد که عصر جدیدی آغاز شده است. قزلباش یا سرخ سر «۱» نامی است که طوائف استاجلو، شاملو، تکلو، بهارلو، ذو القدر، قاجار و افشار بدین نام مفتخر بودند هم قسم شدند که مذهب شیعه را جدا حمایت کنند و سردارشان را مرشد و پیرو نیز پادشاه هردو بشناسند که آن در مشرق از مشاغلی است که باهم جمع میشوند.

اسمعیل جوان دعوی تاج و تخت خود را استوار کرده و خویشان را شاه اعلام نمود.

بغداد و موصل را ضمیمه نموده و بعداً دیار بکر را نیز گرفت و بالاخره تمام قلمرو وسیع آق‌قویونلو را بتصرف خویش درآورد. عملیات جنگی و فعالیت شاه اسمعیل بنظر غیر معمول آمده چه ما میخوانیم که او در یک هنگام از باکو واقع در شمال تا شوشتر در جنوب بلشکر کشی و عملیات جنگی میبرداخته است.

شکست ازبکان بدست شاه اسمعیل ۹۱۶ هجری (۱۵۱۰)

شاه اسمعیل بعد از آنکه دامنه نفوذ و اقتدار خود را در ایران غربی و شمال غرب استوار ساخت متوجه خراسان گردید. استان مزبور (بطوریکه قبلاً در فصل شصتم اشاره شد) در این هنگام در دست ازبکان افتاده بود. شاه ایران ابتدا سفیری بنزد شیبانی خان رئیس ازبکان فرستاد و باو پیغام داد تا دست از تهاجمات و تجاوزات خود بردارد. شیبانی خان پاسخ داد «اگر شاه اسمعیل از متصرفات پدری خود چیزی از دست داده است ما ممکن است تمام آنرا باو پس بدهیم» ضمناً (بقصد تحقیر) یک تبرزین و کشکول برای شاه پیشکش فرستاد و در مقابل آن یک دوک و نخ پیچی از طرف شاه ایران برای پادشاه ازبک فرستاده شد که آن اشاره است باینکه حربه زنان حرف و گفتار است!!

در ۹۱۵ هجری (۱۵۱۰) قشون شیبانی خان با قزاقهای دشت قیچاق پیکار کرده و پادشاه ازبک در یادداشتی که آنرا داده کنده بودند ادعا کرده بود که دشمن را

(۱) - این قبائل کلاهی از سقرلاط که پارچه قرمزی بود بر سر داشتند. «مؤلف»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۲۹

در گردنه‌ای واقع در شمال مشهد که نگارنده آنرا دیده است شکست داده و فتح نصیب وی گردیده است (۱) و در هر حال قسمت بیشتر خراسان در تصرف ازبکان بوده است.

شاه اسمعیل با شتاب و سرعت فوق العاده‌ای بر علیه دشمن پیش رفته و در نزدیکی مرو سپاه ازبک را تلافی نمود. در اینجا ایرانیان که عده‌شان هیفده هزار نفر بود با کمین کردن مظفرانه‌ای بیست و هشت هزار نفر ازبک را مغلوب و متواری ساختند. شیبانی خان به حوالی رودخانه مرغاب فرار کرد و در آنجا سر تصرف پناه‌گاه وی هنگامی که میکوشید اسبش را از دیوار به‌پراند بر زمین خورد و بدست سپاهیان صفوی کشته شد. سرش را بریده پیش فاتح آوردند و او هم حکم داد تا استخوان جمجمه را در طلا نشانده و از آن جامی جواهرنشان بسازند. بلخ و هرات بعد از این فتح اشغال شده و شاه اسمعیل برای ادامه عملیات جنگی و دنبال کردن فتحی که نصیب وی شده بود نیروی عظیمی باقی گذارده و خود با آیین پیروزی بایران برگشت.

شاه اسمعیل و بابر

از جمله اسرایی که در مرو بدست شاه اسمعیل افتاد یکی خواهر بابر بود. سلطان صفوی با این شاهزاده ملاطفت نموده و او را نزد برادرش فرستاد. بابر از این جوانمردی بی‌اندازه خوشوقت گردید و این خود مقدمه ایجاد الفت و اتفاق شده و بابر از مرگ شیبانی خان استفاده نمود و حمله به ماوراء النهر برد. او ازبکان را شکست داده و تا درب بزرگ آهنین آنها را تعاقب نمود. اینمرد قوای خود را از سپاهیان ایرانی تجدید نموده و موفقیت خویش را دنبال کرد. او تمام ضدیت‌ها و مقاومت‌هایی که بود درهم شکسته بار دیگر در میان غریو و هلهله شادی داخل سمرقند گردید، لیکن مقدر نبود که او بر تخت تیموری استقرار یابد، زیرا که اعتراف او به نفوذ و اقتدار ایرانی با وجود عداوتی که در آسیای مرکزی بر علیه شیعیان ایرانی احساس میکرد اهالی را خیلی زود دلسرد کرده و از علاقه و محبتشان نسبت بوی کاست و در این اثناء ازبکان از تشویش و اضطراب درآمده دور عبید الله جانشین شیبانی را گرفتند. بابر با چهل هزار تن بر سپاه دشمن که شماره آن سه هزار نفر بود حمله برده ولی این نیروی قلیل مأیوسانه تا آخرین

(۱) - خواندمیر و مورخین دیگر مینویسند که ازبکان در این جنگ شکست خوردند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۰

لحظه پیکار کرده و بالاخره فاتح درآمد و بابر بعد از این هائله که تاریخ آن ۹۱۸ (۱۵۱۲) بود بحصار طرف جنوب شرقی سمرقند عقب کشید.

آخرین شکست بابر بدست ازبکان ۹۱۸ (۱۵۱۲)

بابر با سپاه عظیم ایرانی بار دیگر خود را مجهز ساخته روانه سمرقند گردید، لیکن در غجدوان واقع در شمال بخارا در یک جنگ خونین هولناکی شکست خورد و این شکست را او شکست آخرین و قطعی دانسته از صحنه آسیای مرکزی خارج شد. برای نشان دادن این اتحاد و ائتلاف او با ایرانیان شیعه که در میان اهالی تا چه اندازه منفور بودند نگارنده شرحی از تاریخ رشیدی نقل میکنم که نویسنده آنرا باید در نظر داشت که عم بابر بوده است. فاضل نامبرده واقعه جنگ غجدوان را بشرح زیر بیان میکند؛

«پادگان ازبک از هر گوشه‌ای بنای تیرباران را گذاشتند تا اینکه در مدت خیلی کمی چنگال‌های اسلام دست‌های کفر و زندقه را بهم بسته علائم فتح و پیروزی برای دین حق ظاهر و آشکار گردید و نسیم فاتحانه اسلام را یات اعلام رفض و اعتزال را واژگون ساخت و ترکمانان بکلی از پا درآمده و قسمت اعظم‌شان در میدان جنگ نابود شدند، چاک و شکافهائی که بواسطه شمشیرها در قرشی پیدا شده بود تمامی آن حالا با دوخت تیرهای انتقام جبران شده و ایشان میرنجم و سایر امرای ترکمان را بجهنم واصل کردند و امپراطور نومید و دل شکسته بسوی حصار برگشت»

در این گزارش نکته قابل ملاحظه آن است که سپاهیان شاه اسمعیل نظر باتسایشان بسلسله آن قویلو ترکمان خوانده شده است. میرنجم یکنفر فرمانده ایرانی و لقب کامل او «نجم ثانی» است. نتیجه‌ای که از این جنگ حاصل شد اینکه ماوراء النهر به- ازبک‌ها برگشت که از این تاریخ تا چندین سال خطر بزرگی برای ایران بشمار می‌آمدند آنها در خاطره سکنه خراسان تأثیری که کرده‌اند گوئی ثابت و محو نشدنی است، چنانکه چمن بزرگ قرب چناران (بتقلید نام شیبانی خان که به «شاهی بیگ» نیز معروف بود) هنوز با اسم او لنگ‌شاهی یا چمن‌شاهی خوانده میشود. پادشاه ازبک عموماً در تابستانها در آن نزدیکی برای خاطر مراتع آن بسر میرد و او جیوک باغ یا باغ آبی را بنا نمود

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۱

که من در حدود دوازده سال پیش در آنجا اردو زده‌ام (۱)

قشون کشی سلطان سلیم مهیب ۹۲۰ هـ. (۱۵۱۴)

سلیم مهیب از فاتحین بزرگ خاندان عثمانی (۲) و سلطانی بیرحم و فوق العاده سفاک و خونریز بود و با وجود این نویسنده قصاید فارسی و مربی و سرپرست صاحبان فضل و هنر بوده است. عداوتی که در ماوراء النهر نسبت بایرانیان شیعی مذهب وجود داشت از عدم موفقیت بابر و اینکه نتوانست بواسطه ائتلاف با اهل رفض و اعتزال پیروزی حاصل کند ظاهر و آشکار میگردد.

در اینجا نباید فهم این مطلب مشکل باشد که سلیم و مشاورین او که همگی متعصب بودند برای چه تصمیم گرفتند که این دولت تازه بنیان و مذهب رفضی را که احداث کرده قبل از اینکه ریشه بدواند از بیخ برکنند، گذشته از این سلیم گویا از این قضیه که هیئت از ایران برای ایجاد روابط سیاسی بدربار مصر و هنگری فرستاده شده باخبر بوده است.

ساختمان روحی و اخلاقی سلیم را میتوان از اینجا بدست آورد که او جمعی را در خفا مأمور کرد تا شماره نفوس شیعه رافضی را در خاک عثمانی بدست آرند، چنانکه از میان هفتاد هزار نفر شیعه‌ای که بودند او چهل هزار نفر را حکم داد قتل عام کردند و بدین طریق کشور خود را از همدردان احتمالی با دشمن صاف و پاک نمود، سلیم نامه‌هایی بشاه اسمعیل نوشت که سبک انشاء آنها آمیخته با تکبر و غرور و موهن و زننده بوده است که در جواب آن پادشاه صفوی نوشت که تحریک از طرف او نبوده و تمایلی بجنگ نداشته- است و اضافه نمود که از مضمون مراسلات و لحن نامه‌ها برمیآید که نویسنده آنها افیونی و گرفتار این عادت مذموم میباشد و لذا برای منشی همایونی یک جعبه دارو فرستاده شد و نظر باینکه سلیم خود عادت بشرب افیون داشت و در ایران هم گویا این قضیه معروف بوده معلوم است که این کلمات طعنه آمیز و نیشدار (اشاره بشخص او) بسیار مؤثر و کارگر واقع شده است.

(۱)- رجوع به ژورنال انجمن همایونی جغرافیائی، شماره جنوری ۱۹۱۱ (مؤلف)

(۲)-

The account of the relations between persia and turkey is mainly based on the monumental work by Joseph von Hammer Purgstall

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۲

شاه ایران که قسمت اعظم قشونش در آسیای مرکزی مشغول بود تصمیم بجنگ تدافعی گرفت و او بعد از اینکه ولایات طرف غرب را ویران کرد در چالدران واقع در طرف شرقی ارومیه رضائیه فعلی موضع گرفت. نیروی ترک مرکب بود از یکصد و بیست هزار سرباز تربیت شده و منظم و قسمت عمده آن سواره نظام ولی مشتمل بر چندین گروهان تفنگدار و توپخانه قوی بوده است. تدابیر حربی ترکان این بوده که سواره نظام ایرانرا بکشند و در تیررس توپچیان و تفنگچیان خود بیاورند و لذا تفنگها و توپها را پشت سر پیاده نظام مخفی و پنهان کردند. شاه اسمعیل از این حيله دشمن باخبر شده قشونش را که عبارت از همان سواره نظام و تقریباً بالغ بر شصت هزار تن بود بدو قسمت تقسیم نموده یک قسمت آنرا خود تحت فرمان گرفته و قسمت دیگر را زیر فرماندهی رئیس استاجلو قرار داد و نقشه جنگی وی این بود که هر دو جناح دشمن را باهم مورد حمله قرار دهد.

حمله‌ای را که خود او بجناح چپ دشمن برد بموفقیت انجام یافته و لشکریان عثمانی را مجبور ساخت به پس قراول قشون عقب بنشینند، لیکن در جناح راست ترکان، پیاده نظام کنار رفته و توپخانه ظاهر گشته و بطور فوق العاده بفعالیت پرداخت. اینجا سردار ایرانی بخاک هلاک افتاد و لشکرش از هم پاشیده و رو بهزیمت نهاد. ینگچریها که آنها را بطور ذخیره نگاهداشته بودند داخل میدان گردیده و بطرف سوارانی که تحت فرماندهی شخص شاه بودند بنای تیراندازی را گذاشتند و شاه پس از ابراز شجاعت و مقاومت سختی جراحت برداشته از اسب بر زمین افتاد و نزدیک بود دستگیر شود

و وقتی که دوباره بر اسب سوار شد رو بفرار نهاد و سپاهیان افسرده و دلسردش هم بمتابعت او منهنزم و متفرق گردیدند و سلیم این جنگ هولناک را برد. اردوی ایران جزو غنائم فاتح گردیده و تمامی اسرای مرد را حکم شد قتل عام کردند و تبریز تسلیم ترک گردید.

در این جنگ چون قشون متمرّد و سرکش ترک از جلو رفتن امتناع ورزید بقلب ایران تعقیب نشد و سلیم مجبور گردید تبریز را تخلیه کند و بهمان الحاق کردستان و دیاربکر قناعت نماید. او گرجستان را نیز ضمیمه نموده ولی بعدها آن ولایت بدست شاه اسمعیل پس گرفته شد. این مخاصمات و پیکارها بصلح خاتمه نیافت و حملات و تاخت و تازهای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۳

شاه اسمعیل آغای جانیزی هارا (در میدان جنگ چالادان) بقتل میرساند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۴

مرزی تا چندین سال دوام داشته است.

در اردو کشی مهم بعدی در ۱۵۱۶ سلیم قشون نیرومندش را بر علیه مصر سوق داده و آنجا را تبدیل بیک ایالت ترکی نمود و خلیفه بازیچه را ناگزیر ساخت که از امتیازات و اختیارات روحانی خود دست بردار شده و همه را با بیرق و ردای پیغمبر «۱» بفاتح تسلیم دارد و بعبارت دیگر خاندان عثمانی بر مسند خلافت و بجای خلیفه قرار گرفتند و این کار سلطان اگر بالاتر و مهمتر از فتح مصر نباشد لاقلاً در همان ردیف خواهد بود، چنانکه امروز خاندان عثمانی از طرف تمام مسلمانان سنی روی زمین رئیس روحانی اسلام شناخته میشود «۲» ولی البته فرقه شیعه در این امر مستثنی است.

مرگ شاه اسمعیل و خصال او

شاه اسمعیل بلحاظ اینکه ایران را بار دیگر استقلال بخشیده و یک دولت و ملت مستقل جداگانه‌ای تأسیس نمود و نیز اصول و عقائد شیعه را مذهب ملی قرار داد مورد محبت ایرانیان میباید و در حیاتش هم از نظر مرشدی و سمت ارشادی که داشت ویرا ستایش میکردند. رعایایش روی تعصب و کمال عقیدت و اخلاص برای او جنگیده و بسا اتفاق میافتاد که از پوشیدن اسلحه در میدان جنگ ابا و امتناع مینمودند. انجیلتو «۳» شرحیکه در خصایص و صفات او نوشته بشرح زیر است:

خوبصورت و خوش مشرب و مطبوع بود، اندام متناسب و قامت موزون داشت، نسبتاً تنومند بود، شانه‌های پهن داشت. موی سر سرخ فام بود. او تنها سبیل میگذاشته است. بجای دست راست از دست چپ کار میگرفت، مانند یک خروس جنگی شجاع بود و از هر کدام از لردهای خود قوی‌تر و محکم‌تر بوده است» در ۱۵۲۴ میلادی در اردبیل از این جهان در گذشت و در مرگش تمامی کشور غرق در سوگواری بود و رعایایش ماتم‌زده و سوگوار بودند.

طهماسب فرزند ارشد شاه اسمعیل در سن ده سالگی در ۹۳۰ ه (۱۹۲۴) بر تخت نشست و معلوم است که تحت استیلای رؤسای عشائر

(۱)- این موضوع در مقاله مقدماتی جلد حاضر ذکر شده است. (مؤلف)

(۲)- باید دانست که در ۱۹۲۴ میلادی خلافت بکلی ملغی گردید. (مترجم)

(۳)- مسافرت‌های و نیزی‌ها در ایران صفحه ۱۱۱ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۵

قزلباش بوده است که هر کدام بر سر تفوق و اقتدار بر علیه دیگری مشغول آنتریک و دسیسه بوده‌اند. اولین جنگ او بر علیه ازبکها بود که آنها را سردارش در میدانی قریب تربت شیخ جام که آنها در یکی از سفرهایم بمن نشان دادند مغلوب ساخت و بعد بر اثر بروز یک آشوب و طغیان، شاه به بغداد خوانده شد که در آنجا یکی از رؤسای ایل کلهر که تا بامروز در نزدیکی کرمانشاه باقی هستند حکومت را تصاحب کرده بود. او یاغی نامبرده را گرفته بقتل رسانید و معهدا باز ازبکها بایران حمله آورده و هرات را مدت هیجده ماه در محاصره داشتند تا آنکه طهماسب رسیده و برسیدن او ازبکان محاصره را برداشته و عقب نشستند.

سلیمان کبیر یا محتشم و حمله او بایران

در ظرف مدت طولانی سلطنت سلیمان دولت عثمانی تهدید خطرناکی بوده است. این خلیفه که از مرگ شاه اسمعیل و جلوس پسرش آگاهی یافت نامه‌ای مشتمل بر تهدید و نیز همه نوع توهین و بی‌احترامی بوی نوشت. پادشاه ایران عهد کرد که جواب آنها ندهد ولی سفرائی بنزد پادشاه هنگری و نیز امپراطور شارل هفتم فرستاد و پیشنهاداتی برای عقد قرارداد تهاجمی و تدافعی بآنها نمود. حسن اتفاق برای ایران، که دوری مسافت و فقر و بی‌چیزی و بالاخره قلت منابع ثروت آن نسبت بممالک معتبر و قشنگ هنگری و اطیش آنها چندان مورد توجه یا طعمه و شکار مرغوب قرار نداد و بالاخره از آن صرف‌نظر شد. باوجوداین در ۹۴۰ (۱۵۳۴) قشون ترک بآن کشور حمله‌ور شد و بعد از فتح بین النهرین تبریز را گرفت. سلیمان بواسطه این فتح و پیروزی و نیز از تسلیم و اظهار اطاعت پادشاهان شیروان و گیلان تشجیع شده و یا بخيال پیشی گرفتن بر کارهای پدرش تا سلطانیه جلو رفت. او سپس با از دست دادن قسمتی از توپخانه خویش از زنجیره جبال زاگروس گذشته بغداد را بتصرف درآورد. چهار سال بعد از این دوباره او بایران حمله کرده و تبریز را گرفت و در آخر قلعه غیر قابل سقوط و ان را تسخیر کرد. طهماسب «صوفی باختری» که رویه تدافعی او در اشعار میلتون (که آن عنوان فصل حاضر قرار گرفته) یادآوری شده است مهاجمین را هنگام عقب‌نشینی تعقیب نموده و هرچند ایرانیان بواسطه حيله

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۶

مجلس ضیافت شاه طهماسب از همایون

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۷

زیرکانه ترکان و رم برداشتن و فرار یک روزه از اسبان خسارت و تلفات سخت هنگفتی دیدند نتایج حاصله از این جنگ غیر قاطع بوده است.

همایون امپراطور فراری

شرح تأسیس امپراطوری مغول در هند بدست بابر که انگلستان سده هیجدهم با وی تماس نزدیک داشت خارج از حدود کتاب- است. آن پادشاه نامی در ۱۵۳۰ میلادی از اینجهان در گذشت و جانشین او همایون از هند بر اثر آشوب و طغیانی رانده شده و بایران پناهنده گردید. طهماسب سوابق مودت و اتحاد این دو خاندان سلطنتی را بخاطر آورده نه فقط ویرا با کمال صمیمیت و جوانمردی پذیرفت بلکه باو برای استرداد تاج و تخت با قشون کافی کمک داد. راجع بسر گردانی این سلطان فراری هنوز در یک کتیبه‌ای در تربت شیخ جام اثری بشرح زیر موجود میباشد:

ایخدائی که رحمت تو توبه گناهکاران را می پذیرد

ضمیر هر کس بحضرت تو ظاهر و آشکار است

آستانه درت قبله تمام خلایق است

بخشش و انعام تو همه را شامل است

در اینجا چیزیکه بر اهمیت این یادگار تا یک حد رقت آور میافزاید همانا اطلاع باین مطلب است که همایون حمیده بیگم از اولاد شیخ جام را بزوجیت خود درآورد و اکبر معروف از او بدنیا آمد.

طغیان القاص میرزا ۵۹۴-۹۵۵ ه. (۱۵۴۷-۱۵۴۸ م.)

سلیمان از طغیان القاص میرزا برادر شاه که بدربار وی پناهنده و مورد پذیرائی گرمی واقع شده بود ترغیب و تشجیع گردیده در صدد حمله دیگری بایران افتاد. او لشکری بایران فرستاد که آن تبریز و اصفهان را گرفت لیکن القاص میرزا با متحدین خود بنای مخاصمه و منازعه را گذاشت و از این لشکرکشی نتیجه قطعی حاصل نشد.

قرارداد صلح بین ایران و ترکیه ۹۶۲ ه، (۱۵۵۵)

از زمان تأسیس سلسله صفوی بین ایران و ترکیه حالت عداوت و خصومت، یا جنگ و پیکار و یا در حال بی‌تکلیفی باقی بوده است. در آخر هر دو دولت از جدال و قتال خسته و مانده شدند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۸

تا در ۹۶۱ ه (۱۵۵۴) سفیری از ایران که رئیس گارد مخصوص سلطنتی بود وارد ارز روم گردید و درخواست متار که جنگ نمود و آن از طرف خلیفه مورد قبول واقع و پذیره گردید. در سال بعد سفیر ایرانی دیگری باردوی عثمانی رسیده و او حامل نامه‌ای دوستانه بوده است که در آن نامه تقاضا شده بود که بزائرین ایرانی اجازه زیارت اماکن مقدسه (یعنی مکه و مدینه) داده شود. در جواب آن سلیمان نوشت که از این تاریخ صلح بین دو دولت تا وقتیکه ایرانیان آنرا نقض نکرده‌اند باقی خواهد بود و دیگر بحکام و فرمانداران ولایات مرزی تعلیمات لازمه داده میشود که زائرین حرمین شریفین را حراست و حفاظت کنند. این معاهده صلح یک سلسله جنگهای اولیه بین ایران و ترکیه را که در آن جنگها دولت نامبرده اخیر بطور کلی مهاجم بوده و ایران اساساً رویه دفاعی داشت خاتمه داد.

تسلیم کردن بایزید پسر سلیمان

بایزید پسر سلیمان در ۹۶۷ ه (۱۵۵۹) سر بطغیان برداشته و بالاخره بدولت ایران پناهنده گردید که از او با مراسم و تشریفات زیاد در تبریز پذیرائی شده ولی سربازانش از باب احتیاط در میان دستجات ایرانی تقسیم گردیدند. سلیمان با دربار ایران برای تسلیم داشتن پسرش بنای مکاتبه را گذاشت و شاه طهماسب با فرومایگی منفور وانمود کرد که حاضر است مهمانش را بفرشد. قریب دو سال صرف تنظیم شرایط و مواد این تسلیم شده لیکن در ۹۶۹ (۱۵۶۱) بایزید و چهار پسرش تسلیم مأمورین مخفی دولت عثمانی شده و اعدام گردیدند و بهاء پرداختی به شاه طهماسب برای تسلیم داشتن مهمانان خود بدشمن چهارصد هزار سکه طلا بوده است.

سفارتهای آنتونی جنکینسون به بخارا و ایران ۱۵۶۲-۱۵۵۸

روابط انگلستان با پادشاهان ایران که در فصول گذشته ذکر شد در اینموقع بیک مرحله وسیعتر و مهمتری رسیده «۱» بود. در تحت سلطنت سلاطین خاندان «تودور» هموطنان ما یک فصل پرافتخاری

(۱) - رجوع شود به کتاب «مسافرتهاى خشکی و دریائی بروسیه و ایران» از انتشارات مرگان و کوت (انجمن هکلویت). (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۳۹

در کتاب شهرت و نام می‌نوشتند و آن مربوط بود باکتشاف منطقه قطبی که در آن صلیب «سنت جرج» راه را نشان داد. از سفرهای خیلی پیشین دریائی و فوق العاده مفید همانا سفر دریائی اکتشافی «ریچارد شانسلر» بود که منجر بکشف

دریای سفید شد و بدین ترتیب باب تجارت پرسودی با روسیه افتتاح گردید. این روابط بوسیله یک بازرگان حادثه جوی آندوره موسوم به «آنتونی جنکینسون» توسعه و بسط یافت. در سال ۱۵۵۷ پس از فوت «شانسلر» او بریاست کل کشتیهای شرکت «مسکوی» که بسوی روسیه حرکت مینمود منصوب گردید. بدون شک او خیلی مایل بود که تعلیماتی را که اربابانش باو داده بودند اجرا نماید. این تعلیمات بدین قرار بود «شما بایستی با تمام وسائل ممکنه که در دسترس شماست اطلاع حاصل کنید که چگونه ممکن است یک نفر از روسیه از راه دریا و خشکی به ختا برود» چنانکه نتیجه کار او نشان داد که این شخص توانست در این خصوص اطلاعات زیادی بدست بیاورد.

«اوان مخوف» تزار روسیه کاملاً مجذوب این انگلیسی شد و بهمین سبب در سال ۱۵۵۹ میلادی او را با عنوان سفارت خود ببخارا روانه داشت. این عمل «اوان» خود دلیل بارزی است بر لیاقت و شخصیت جنکینسون.

«جنکینسون» در طی مسافرت خود در میان سیاحان و مکتشفین بزرگ انگلیسی مقام مهمی را بدست آورد، زیرا او اولین انگلیسی است که از ولگا سرازیر شده و موفق بیدار خیره و بخارا گردیده است. راستی میتوان او را اولین جهانگرد بزرگ انگلیس در خشکی محسوب داشت.

در تمام مدت مسافرت، او وقایع روزانه را (در دفتر یادداشت) بدقت ضبط مینمود، چنانکه ما در ضمن مطالب دیگر می فهمیم که او زمانیکه ببخارا رفته (یعنی در سال ۱۵۵۹ میلادی) امیر ازبک موسوم به «عبید الله» عازم اولین حمله از حملات بزرگ خود بخراسان بوده است. جنکین سن سلامت بروسیه بازگشت، او نه تنها در این مسافرت مأموریت خود را بخوبی انجام داد بلکه درعین حال اطلاعات زیادی درباره راه بطرف

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۰

ختا بدست آورد. او مدتی بعد به انگلستان برگشت.

در سال ۱۵۶۱ میلادی جنکین سن دوباره برای مسافرت جدیدی خود را حاضر نمود. او در این سفر دستور داشت که با کشور ایران از راه روسیه رابطه بازرگانی برقرار سازد که آن بواسطه اینکه دولت اخیر الذکر درست در همان موقع خود بتنهائی کنترل ناحیه ولگا را بدست آورده بود یک نقشه پرجرت و جسارتی بود. باید دانست که در این زمان مسئله ارتباط با ایران از راه هرمز خارج از موضوع بود، چه تجارت و سوداگری مدیترانه شرقی در آنوقت در انحصار بازرگانان ژنو و ونیز قرار داشته و این در نیم قرن دیگر بود که پرچم انگلستان در خلیج فارس نمایان میشود و بنابراین چون اوان (Ivan) از تمام حقوق گمرکی صرف نظر نموده بود این بخت آزمائی و اقدام آمیخته بخطر در نظر انگلیسیهای شیردل آن زمان ارزش داشت که در مقابل آن بمقاومت پردازند.

جنکین سن که تزار بعضی مطالب مهم و محرمانه ای بوی سپرده بود که آنرا در ورود بآن ممالک صورت دهد با سفیر ایران مسکو را ترک گفته و از راه ولگا بدون هیچ حادثه ای بحاجی طرخان رسیدند، لیکن در دریای خزر مواجه با یک طوفان سهمناک و مهلکی شدند و این در قصیده هوراس «۱» نام بد آنرا شهرت جاوید داده است. این شخص انگلیسی

در نزدیکی‌های شمال باکو پیاده شده و بعد بسوی شماخی پیش رفت و خوشبختانه توانست دوستی عبد الله خان امیر شیروان را جلب نماید. او توصیفی که از امیر مزبور کرده بشرح زیر است: دارای قامتی متوسط و قیافه و سیمائی مهیب و خونخوار میباشد، بلباسهای بلند و گرانبها از ابریشم و پارچه‌های زرباف که با مروارید و سایر جواهرات قیمتی مليله‌دوزی شده بودند ملبس و عمامه‌ای که بر سر داشت بشکل مخروط و تیز و بارتفاع نیم یارد «۲» که انتهای باریک آن بطرف بالا بود و در طرف چپ آن یک دسته پر قیمتی که در لوله طلا و جواهر نشان کار گذارده بودند نصب شده بود»

جنکین سن بعدا عبد الله خان را وداع کرده به اردبیل و بعد به غور رفته و از آنجا نیز

(۱) - شاعر شهیر رومی طوفان سهمناک و تلاطم دریای خزر را در کتاب یازدهم، چکامه نهم متعرض شد، و آنرا بی‌اندازه موحش و خطرناک جلوه داده است. مترجم

(۲) - یارد معادل است با ۱۴ گره. مترجم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۱

حرکت کرده و مطابق بیان خودش «از اراضی سرسبز و میوه‌داری عبور کردم که مردمانیکه با علف‌زار و چراگاه جهت مواشی خود سروکار دارند در آن سکنی داشتند. این مردم در موسم تابستان در کوهستانها بسر برده و در زمستان به جلگه‌ها و دره‌ها مراجعت مینمایند بدون اینکه بشهرها و دهات برای سکونت پناهنده شوند» در شهر اردبیل او از مقبره مجلل در یک مسجد قشنگ و زیبا یا مسجد شاه اسمعیل مؤسس این سلسله تعریف میکند ولی دیگر از مسافرت خودش بطرف جلو گزارشی نمیدهد جز اینکه میگوید او از کوهستانهای لخت و خالی از اشجار عبور کرده و بالاخره به قزوین که در آنزمان پایتخت بود رسید.

چون در آنموقع شاه طهماسب مشغول تهیه مقدمات بود که بایزید را بسلطان بفروشد امید موفقیت این شخص انگلیسی خیلی کم بوده است. معهدا جنکین سن بحضور باریافت، چنانکه خودش میگوید «بحضور آن پادشاه بار یافته با ادب و تواضعی که شایسته مأموریت من و مقام آن پادشاه بود نامه‌ها و هدایای ملکه را بوی تسلیم نمودم. پادشاه آن هدایا را پذیرفته از من پرسید از کدامیک از کشور فرنگستان می‌آئی و کارت در آنجا چیست؟. جواب دادم که من از مردم شهر معروف لندن از کشور آراسته انگلندم و از طرف اعلیحضرت الیزابت ملکه آنکشور برای عقد مناسبات دوستی و تحصیل اجازه برای عبور و مرور بدون مزاحمت بازرگانان و مردم آنکشور مأموریت دارم که در قلمرو ایران مسافرت کنند و بخرید و فروش و حمل امتعه دو کشور پردازند و بدینوسیله بر شهرت هردو پادشاه و ثروت رعایای آنها بیفزایند و عباراتی دیگر در اینمورد بعرض رساندم که اینک در خاطر من مانده است».

بدبختانه در این هنگام مسئله چاره‌ناپذیر مذهب مطرح شده جنکین سن در جواب میگوید که او پیرو مذهب مسیح و عیسوی است، فوراً گفته شد «ای کافر ما را هیچ حاجت و نیازی بدوستی با کفار نیست و از من خواست که خارج بشوم.

من از این خوشم آمد که با احترام تمام در حالیکه عده بسیاری از نجبا و سران دیگر او مرا مشایعت میکردند خارج شدم و در همان حال شخصی با یک سینی بزرگ پر از خاک از عقب من

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۲

روانه شده و تمامی راه مرا در داخل کاخ از جلو شاه گرفته تا درب حیاط بهر کجا که قدم میگذاشتم برای تطهیر خاک میریخت.» باید در اینجا باین انگلیسی خیلی سخت گذشته باشد و چنانچه توصیه عبد الله خان نبود احتمال کلی داشت که سر او را بعنوان هدیه نزد سلطان (یعنی سلطان عثمانی) بفرستد، ولی عبد الله خان نوشته بود که «اعلیحضرت برای احترام شخص خویش هم شده نباید جنکین سن را اذیت و آزار برساند و یا اسباب رنجش او را فراهم کند، زیرا در اینصورت هیچ بیگانه‌ای بکشور او رو نخواهد آورد» و همین شاه طهماسب را متقاعد ساخته و جنکین سن بسلامت بشیروان مراجعت نمود و در آنجا از او پذیرائی گرمی بعمل آمد. بخت و اقبال همه‌جا با این پیشقدم بزرگ مساعدت و یاری نموده با امتعه و کالاهای خود که شامل ابریشم خام و پارچه‌های الوان برای شرکت مسکوی و زربفت‌های ابریشمی و نیز احجار کریمه برای تزار بود بسلامت وارد مسکو گردید.

راه تجارتنی که بدینطریق با ایران باز شده بود بنظر موفقیت آمیز می‌آمد، اما اغتشاشات و هرج و مرجی که در کشور رویداد باضافه خسارات و صدماتی که از طوفان خزر و دزدان دریائی بشرکت انگلیسی وارد شد شرکت را پس از سفر ششم متوجه باین ساخت که خسارات وارده قابل تحمل نیست و بالتیجه در سال ۱۵۸۱ میلادی دیگر کوششی در این باره بعمل نیامد، اما شکست و عدم موفقیت در این کار بزرگ افتخاراتی را در برداشته است، چه این کار، انگلیسی‌هائی را که در آن شرکت کرده بودند مشق جسارت و شهامتی داد که خاص عصر درخشان الیزابت بزرگ بوده و چشم‌انداز ملت انگلیس را وسیع کرد و این از اشعار تمبورلین مارلو «۱» که ظاهرا بکار بزرگ جنکین سن اشاره میکند هویداست:

«بازرگانان مسیحی که با وجود مقاومت روسها امواج دریای خزر را با کشتیهای خویش میشکافند باید در برابر ما که خداوندان دریاچه‌ایم بادبانها را بعلامت کرنش فرود آرند».

Marlowe's Tamburlaine-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۳

میلتون نیز بایستی پایه اطلاعات اشعار عنوان فصل جاری را از این پیشقدمان بدست آورده باشد.

شرحی راجع بایران از د، آلساندری «۱»

سالهای اخیر زندگی شاه طهماسب نسبتاً بدون حادثه گذشت.

تهاجمات و تاخت و تازهای ازبکها بخراسان نباید او را که در قزوین بود چندان بزحمت انداخته باشد، اما قحطی موحشی که در سال ۹۵۷ هجری (۱۵۷۱) رویداد و بروز طاعون در دنباله آن احتمال دارد که در تمام کشور سرایت کرده و همه را متأثر کرده باشد.

چندی پیش از مرگش وینس تیوا، د، الساندری (۲) سفارت از ونیس بدربار او در قزوین فرستاده شد. وی مأمور بود شاه را تحریک و متقاعد کند باینکه ترکان مهبای گرفتن قبرس از ونیزی‌ها میباشند و اگر شاه ایران حمله بخاک عثمانی نکند خود شکار بعدی ترکها خواهد شد. این مسیون نظر بمقصودی که داشت مواجه بعدم موفقیت گردید، اما در سایه آن ما یک شرح جالب توجهی راجع بایران بقلم یکنفر معاصر دقیق النظر مشاهد بدست آورده‌ایم، د، آلساندری در ضمن بیان مطالب دیگر میگوید راهی که از هرمز بود بکلی از آن غفلت و اهمال شده و راه عمده از طریق حلب نیز متروک و خراب مانده است. این شخص از آنتونی جنکین سن نیز ذکر کرده است. بیان راجعه به شاه طهماسب که خالی از مداهنه میباشد بدینقرار است «دارای قامتی متوسط، هیكلی زیبا و خوش قیافه بود، هر چند چهره‌ای تیره و لبهای ضخیم و ریش مهیبی داشت و مخصوصا مینویسد که او (شاه) مدت یازده سال قصر خود را ترک نکرده بود و مردم در نتیجه قادر نبودند عرایض شان را بوی برسانند. میگوید جاده‌ها ناامن و قضاوت و دادرسان رشوه‌خوار بودند و رویهمرفته مطابق گفته او سلطان، کشور خود را فراموش کرده و جز به پول و زن بچیز دیگری اعتنا نمیکرد.

(۱) - رجوع به «مسافرت‌های ونیزی‌ها در ایران» (مؤلف)

D. Alessandri - (۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۴

اسمعیل دوم ۹۸۴ هجری (۱۵۷۶)

رسم شاهان صفوی این بود که فرزندان‌شان را تحت محافظت و سرپرستی رؤسای بزرگ قبائل قرار میدادند و از اینرو بعد از مرگ طهماسب که بدست مادر یکی از همان رؤسا که حیدر نام داشت مسموم گردید رقبای خطرناک از حبس آزاد شدند. حیدر آنوقت در پایتخت بود و قبیله استاجلو او را نامزد سلطنت نمودند ولی قبل از اینکه موافقین و همدستانش دور او جمع شوند بقتل رسید. بالاخره اسمعیل فرزند چهارم شاه که مدت بیست و پنجسال بدست پدرش زندانی بود بر تخت نشست. این شاه جدید بواسطه طول زمان حبس و قید خوی سبعی پیدا کرده بود و از اینرو پس از بدست آوردن قدرت و تحکیم مبانی سلطنت خود هشت تن از شاهزادگان خانواده سلطنتی را که در قزوین بودند باضافه هیفده نفر از سران عمده را میل کشید و یا کشت. محمد میرزا که بلقب خدابنده معروف و فرزند ارشد شاه بود چون از دو چشم تقریبا محروم بود نامزد سلطنت نگردید، وی با اینحال حکمران خراسان بود و بعدا بحکمرانی فارس منصوب گردید و بنابراین فرزند خود عباس را بحکومت اسمی خراسان در تحت حفاظت و نگهبانی علیقلی خان رئیس ایل شاملو باقی گذارد. شاه اسمعیل عده‌ای را با دستورات لازم برای قتل خدابنده و عباس روانه داشت، اما درست قبل از آنکه آنها

فرمان وحشیانه خود را بموقع اجرا بگذارند خبر رسید که شاه جدید بر اثر شرب زیاد و افراط در استعمال تریاک در گذشته است.

لیکن بنا بر روایت دیگر پانزده مرد که بلباس زنان درآمده بودند او را بقتل رسانیده‌اند.

محمد خدابنده ۹۸۵ هجری (۱۵۷۸)

مرگ اسمعیل نه تنها جان محمد را نجات داد بلکه او را بتخت سلطنت ایران نیز رسانید. اما او بزودی نشان داد که از عهده اداره کردن امور مملکت برنمی‌آید و لذا چیزی نگذشت که امرای خراسان بمخالفت برخاسته و عباس را شاه خواندند. در طی جنگ داخلی که بعداً رویداد شاه ضعیف النفس وزیر خود میرزا سلیمان را ترک گفته و برؤسای قزلباش واگذار و آنها هم ویرا بقتل رسانیدند، پس از این واقعه موقعیت او (شاه) بواسطه قتل برخلاف سیاست رئیس ایل تکلو ضعیف تر گردید و وقتی که ترکان بایران حمله آوردند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۵

تمام رعایای او ویرا ترک نمودند. شجاعت‌های حمزه میرزا ولیعهد فقط این دوران تیره و تاریک را روشن می‌سازد. اولین کار بزرگ او نابود ساختن پیش قراولان ترک در نزدیکی خوی بود، ترکها برای بلیه‌ای که رخداده بود نیروی تازه‌ای فرستادند و آن نیز نیست و نابود شد، ولی با وجود این موفقیت‌های درخشان ایرانیان، آرتش مهاجم بسوی تبریز پیش رفت و آنجا را بتصرف درآورد و شهر در نتیجه عصیان و نافرمانی قزلباش بیاد غارت رفت، لیکن حمزه میرزا را هنوز نبایستی از نظر دور داشت. او با حمله‌ای که در سال ۹۹۳ هجری (۱۵۸۵) بدشمن برد بیست هزار تن از آنها را کشت و در یک ماه بعد دوباره تلفات و خسارات بر باد دهنده‌ای بمهاجمین وارد آورد، اما بزودی خودش هم به بلای سختی دچار شد، چه سه هزار نفر از مردانش در مرداب بهلاکت رسیدند. با اینحال ایران جسور بی‌باک ابداً مأیوس نشده و در سرتاسر ارس بحمله پرداخت. سلماس و ایروان را غارت کردند، اما اختلافات داخلی نگذاشت که این فتوحات و پیروزیها بارور گردد و تبریز در دست ترکان باقی ماند. برای محروم ساختن حمزه میرزا از سلطنت توطئه و سازشی افراد قبائل باهم نموده ولی نتیجه‌ای نبخشید، لیکن این شاهزاده دلاور و شجاع بدست یکی از محبوبانش در سال ۹۹۵ هجری (۱۵۸۷) کشته شد و با مرگ او هر نوع امید عاجلی برای بیرون کردن مهاجمین از بین رفت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۶

عین دستخط شاه عباس که در سال ۱۰۱۲ هجری (۱۶۰۳) تحریر و امضا شده است.

(باجازه و لطف عبدالمجید بلشاه)

فصل شصت و سوم شاه عباس کبیر

اما شخص او آنوقت و آن از اینقرار است: اندامش چنان برازنده است که گوئی نقشبند صنع که میدانسته است ویرا برای چه کاری نامزد خواهد کرد همه تناسب و جمال و قوت و چابکی را بوی عنایت کرده است، رنگ گندم گون و چهره مردانه اش بیشتر بر اثر نوازش آفتاب تیره گشته است.

او را دلی بزرگ و شاهانه است و خرد و دلاوری و گشاده دستی و عطوفت و مدارا و بالاخره حق پرستی از صفات ممیزه اوست.

(گفته انتونی شرلی درباره شاه عباس)

باید دانست که قرن شانزدهم، هم در اروپا و هم در آسیا، بواسطه پروردن شهriاران بزرگ با بخشش های وافر یک عصر تاریخی شگفت آمیزی بوده است. از میان این شهriاران یکی شارلز پنجم و دیگر الیزابت در اروپا هستند که سلطان سلیمان سلطان ترکیه، اکبر مغول امپراطور هند و شاه عباس که موضوع این فصل است اگر بالاتر نباشند لاقول در همان ردیف قرار میگیرند. معهدا آن طفلی که مقدر شده بود روزی شاه عباس کبیر گردد و وضعش در ایام کودکی هیچ امیدبخش نبود و کسی خیال

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۷

نمیکرد که او روزی شاه عباس کبیر خواهد شد. در کوچکی او را حاکم اسمی خراسان کردند و او دوره صباوت خود را در حالیکه بازیچه دست رؤسای قبائل رقیب بود گذراند.

نگهبان یا الله او علی قلی خان رئیس ایل شاملو بود که با مرشد قلی خان رئیس ایل استاجلو اسما برای اینکه حقوق این طفل را محفوظ نگاهدارد متحد شده بود، ولی در حقیقت منظور او ترقیات شخصی خودش بود. همانطور که انتظار میرفت این دو نفر خان با یکدیگر بخصومت برخاستند و در جنگی که متعاقب آن رویداد علی قلی خان که همراه سلطان جوان بجنگ رفته بود مغلوب شد، اسب عباس تیر خورد و خودش هم شخصا با خطر عظیمی روبرو شد ولی در همین موقع فاتحین دست از تعقیب کشیده خود را بدست و پای او انداختند، در نتیجه مرشد قلی خان با سرنیزه خود را مستحفظ و نگهبان وی نمود، همانطوریکه قبلا دیدیم امراء خراسان عباس را بسلطنت اعلام کرده بودند و خدابنده آن توانائی را نداشته که قدرت و نفوذ خود را در آن ولایت برقرار سازد، کمی بعد از این، اغتشاشی که از مرگ حمزه میرزا رویداد مرشد قلی خان را تشجیع کرد که بطرف قزوین پیش رفته و آنجا را اشغال نمود. خدابنده در آن موقع بفرورنشاندن شورشی در فارس اشتغال داشت، بنابراین مرشد قلی خان از غیبت او استفاده نموده اعلامیه ای انتشار داد که املاک و خانه هائیرا که سربازان خدابنده در قزوین متصرفند در صورتیکه برای ادعای تملک آنها بزودی برنگردند تمامی آنها توقیف و ضبط خواهد شد. انتشار این اعلامیه قدرت خدابنده را معدوم ساخت، چه ارتش او وی را تنها گذارده پایتخت مراجعت نمودند. از این تاریخ یا خدابنده بمرگ طبیعی مرده و یا کشته شده است - دیگر برای ادعای شاه عباس در ایران مخالفی وجود نداشت. شاه عباس هم بزودی مرشد قلی خان را کشته و بدین ترتیب زمام قدرت را در دست گرفت.

حمله ترکان ۹۹۸-۹۹۵ (۱۵۸۷-۱۵۹۰)

مرگ حمزه میرزا و آشوب و اغتشاشات داخلی که موجب ضعف و ناتوانی ایران شده کاملاً بنفع سرداران تجاوزکار سلطان بود.

مذاکرات برای عقد یک متارکه بوسیله خدابنده بعمل آمده ولی چون ترکان تقاضای استرداد شهرستان قراباغ را نموده بودند و تقاضای آنها رد شده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۸

بود بسرعت مخاصمت آغاز شده و در ۹۹۵ ه (۱۵۸۷) در نزدیکی بغداد جنگی بین دو دولت بوقوع پیوست و فرهاد پاشا یک ارتش ایران را که بالغ بر ۱۵۰۰۰ نفر بودند پس از یک کشمکش و جنگ مایوسانه‌ای که سه روز طول کشید غافل گیر نمود. در دنباله این موفقیت و تصرف شهر تبریز ترکان ولایات غربی ایران را که شامل قسمت بزرگی از عراق عجم، لرستان و خوزستان بود ضمیمه خاک خود نمودند. در سال ۹۹۶ ه (۱۵۸۸) فرهاد پاشا نیروهای خود را بنیروی حاکم شیروان ملحق نمود و بقراباغ حمله برد و گنجه را متصرف شد و بعجله حصارى در اطراف شهر کشید و یک عده ۳۰۰۰ نفری را در آنجا مستحفظ گذاشت و بدین طریق شهر را مستحکم ساخت.

موقعیت شاه عباس بواسطه تجاوزات و تهاجمات ازبک‌ها در نهایت درجه ضعف بود، بنابراین او بلحاظ مصالح وقت تصمیم گرفت برای جمع آوری ذخائر و منابع خود برای جنگ بر علیه ازبکان، با ترکان صلح نماید. پس از مذاکرات طولانی که بسرپرستی حیدر میرزا فرزند حمزه میرزا بعمل آمد پیمان صلحی در سال ۹۹۸ هجری (۱۵۹۰) منعقد شد و مطابق آن شهر تبریز و شیروان و بنادر آن واقع در بحر خزر و گرجستان و لرستان بترکها واگذار گردید.

هجوم و حملات ازبک

سلطنت ازبک در زمان عبد الله دوم به متتها درجه بسط و قدرت خود رسید. این شخص با شاه عباس معاصر بود و مرزهای امپراطوری خود را از هر طرف توسعه میداد. در مشرق فرغانه، کاشغر، ختن و در جنوب بلخ، طخارستان و بدخشان از ولایات سرحدی او شدند. در طرف مغرب استرآباد را بطور غافلگیری تصرف نمودند و شاهزاده حاکم گیلان را که با سلطان عثمانی متفق بود بکلی از کشورش بیرون راندند. در زمان شاه عباس نیز بر هرات پس از سه ماه محاصره دست یافتند و باین وسیله شاه عباس را مورد تهدید قرار دادند. شهر مقدس مشهد بعداً نیز به محاصره درآمد. شاه جوان برای نجات آنجا حرکت نمود ولی ناخوشی وی باعث تأخیر شد. در نتیجه شهر بتصرف آنها درآمد و بباد غارت رفت و سکنه شهر را قتل عام نمودند و ثروتها و خزائن مزار مقدس تماماً چپاول شد. شهرهای دیگر خراسان از جمله

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۴۹

نیشابور، سبزوار، اسفراین، تون، طبس همگی دچار سرنوشتی مشابه مشهد شدند.

این استان مهم بیک حالت فلاکت بار و تأثر آوری افتاد، و تا آنکه در سال ۱۰۰۶ ه (۱۵۹۷) بر این دشمن حیلہ گر و مکار پیروزی بزرگی در حوالی هرات حاصل گردید و پس از آن تا چندین سال حملات سالیانه از بکها قطع و موقوف شد.

شاه عباس برای محافظت این قسمت از مرز باز و بلاد فاع چندین هزار نفر از اکراد کردستان را با خانواده و گله های آنها کوچ داده و آنان را در شمال خراسان سکنی داد و تقریباً آنها را محافظ و مانع پیشرفت از بکها گردانید. این تازه واردین قادر نبودند دارائی و اموال خود را در سرزمین های حاصلخیز شمالی سلسله جبال که در فصل یکم ذکر شد نگاه دارند بدین جهت آنها به دره اترک رفته و ترکهای جرایلی (۱) را از آنجا بیرون کرده و موقعیت خود را محکم و استوار ساختند. امروزه آنها یک جامعه مترقی و کامیابی شده اند، هر چند که هنوز بزبان خودشان تکلم میکنند و حکومتشان عموماً با رؤسای قبائل میباشد.

کناره گیری موقتی ۱۰۰۰ ه، (۱۵۹۱)

شاه عباس بستاره شناسی و نجوم عقیده زیاد داشت و چون در این موقع منجمین او پیش بینی نمودند که خطرهای بزرگی متوجه اشغال کننده تاج و تخت میباشد لذا موقتا برای مدتی از تخت کناره گیری نمود و یوسف نامی را که گویا مسیحی بود و یقیناً مسلمان نبوده بر تخت نشاندند و مدت سه روز چون پادشاه با او رفتار میکردند. در روز چهارم او را بقتل رسانیدند و بدین طریق تأثیر کواکب یا احکام آنها صورت انجام پذیرفت. شاه عباس در حالیکه ستاره شناسان او را نوید سلطنت طولانی و پرافتخاری میدادند دوباره بر تخت نشست.

پیروزی بر ازبکها که ذکر آن در بالا گذشت پس از این واقعه فوق العاده اتفاق افتاد.

ورود برادران شرلی در ایران (۱۵۹۸ میلادی)

کوشش دلیرانه ای که جنکین سن در سلطنت طهماسب برای افتتاح باب بازرگانی با ایران از راه روسیه بعمل آورد یک حادثه و واقعه متروک و مهجور بود که هیچگونه اثری در این

Jeraili-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۰

کشور باقی نگذاشت و ذکر آن فقط بسبب شجاعت و پشت کاری است که او از خود نشان داده است. در زمان شاه عباس کبیر ابتدا مردان انگلیسی بصورت نجبای حادثه جو در صحنه ظاهر میشوند، نفوذ آنها در سیاست ایران قابل ملاحظه بود. سرانتهونی شرلی که قبلاً بعنوان ریاست یک هیئت اکتشافی در دریای اسپانیا ممتاز و معروف بود و برادرش سررابرت شرلی با بیست و شش نفر از همراهان خود در سال ۱۵۹۸ بقزوین رسیدند، پس از برگشت شاه عباس از پیروزی بر ازبکها این دو برادر خود را بعنوان شوالیه های انگلیسی که شهرت پادشاه ایران را شنیده و مایل به ورود در

خدمت او میباشند معرفی نمودند. آشنائی و اطلاع آنها از رسوم ایرانی از هدایای عالی آنها معلوم میگردد که عبارت بود از «شش جفت گوشواره زمرد فوق العاده قشنگ و زیبا، دو قطعه جواهر یاقوت نشان، یک جام زرین میناکاری که مرکب از سه قطعه بود، یک نمکدان، یک ابریق بلور بشکل اژدها مستور از یک نوع نقره کاری که روی آن از طلا آب داده شده بود».

شاه جوان نیز که ظاهرا از تملق رئیس هیئت خوشش آمده بود در عوض، هدایای شاهانه‌ای باو داد، از آنجمله «چهل اسب با زین و یراق کامل، دو اسب که زین‌های آنها قیمتی بود و روکش طلا داشت و یاقوت و فیروزه‌نشان بود» علاوه بر اینها قاطرها، شتران و چادرها و مبلغی وجه نقد هم بوده است.

تجدید تشکیلات ارتش ایران

نیروئی که در تحت اختیار شاه بود رویهمرفته شامل شصت هزار سوار قزلباش بود که جز رؤسای خودشان از هیچکس اطاعت نمیکردند، در نتیجه شاه نمیتوانست جز بر رؤسای قزلباش بدیگری فرمان دهد و بدین جهت معلوم میشود که قدرت کلی در دست آنها بوده است. شاه عباس برای رفع این اشکال افراد دستجات قبیله‌ای یعنی عده نفراتی که هر قبیله مسئول بود تحویل بدهد دو قسمت کرد و نیروئی که شامل ده هزار سواره نظام و دوازده هزار پیاده نظام بود و بوسیله شخص شاه اداره و مقریشان پرداخت میشد تشکیل داد. این عمل او مخصوصا تقلیدی از جانیزی (۱) (ینکی چری) بود و بنام تفنگچیان نامیده میشدند»

(۱) - سرباز پیاده نظام که در زمره پاسبانان سلطان عثمانی بود. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۱

این نیرو از گرجستان و ارمنستان داخل دین اسلام شده بود.

اللهوردی «۱» فرمانده معروف کل قوای ایران از هیئت شرلی بسرعت استفاده نمود. بین اعضای هیئت شرلی یک ریخته گر توپ وجود داشت. با کمک او و برادران شرلی صنف توپخانه مانند رژیمان منظم پیاده نظام تشکیل شد. در حقیقت بیشتر بوسیله کمک صمیمانه هم‌میهنمان در تشکیلات نظام ایران انقلابی بوقوع پیوست و بجای نیروی اسب سوار دوران ملوک الطوایفی، ایران دارای ارتشی شد که میتوانست با ارتش ترکیه در میدان جنگ مقابله نماید. یک کتاب سیاحت‌نامه انگلیسی قدیم چنین مینگارد: «عثمانی قوی که زمانی مایه ترس و وحشت دنیای مسیحی بود از ترس شرلی میلرزد و از رسیدن بسرنوشت و تقدیر خود ناامید شده است. ایرانی مسلط اکنون فنون جنگی شرلی را یاد گرفته و او که وقتی طریق اجرای یک فرمان را نمیدانست اکنون پانصد عراده توپ برنج و شصت هزار تفنگچی در اختیار دارد. بنابراین ایرانیان وقتی که شمشیر داشتند ترکها از آنان میترسیدند و حالا که ضربات آنها جدی‌تر و با صنایع گوگردی آمیخته شده مخوف‌تر و وحشتناک‌تر شده‌اند.»

یک نیروی دیگر در مقابل قزلباش گردنکش آن بود که شاه از اعضاء تمام قبایل دعوت نمود که برای اسم‌نویسی آزاد بنام «شاهسون» یا دوستدار شاه حاضر شوند. این سیاست و حسن تدبیر کاملاً به موفقیت انجامید و هزاران نفر از مردان باین قبیله جدید پیوستند و بدین‌طریق شاه از این بستگی و اتکال بر قزلباش آسوده شد. قبیله شاهسون تا امروز قوی باقی مانده‌اند و ساکن ناحیه وسیعی از نواحی بین تبریز و اردبیل و جنوب شرقی قزوین میباشند

سرآنتونی شرلی بعنوان یک سفیر

مسئله مهمی که باعث اضطراب و نگرانی دربار بوده است اینکه به عثمانی که هنوز از سربازان او در تبریز مستحفظ گذاشته شده است آیا باید اعلان جنگ داد یا نه؟ شرلی خیلی مایل بود

(۱) - ملکم ابن خان معروف را علی وردی نام میرد ولی اللهوردی که بمعنی خداداد در زبان ترکی است صحیح‌تر - است. سبب عجیب مرگ او در «افتخار عالم شیعه» صفحه ۲۲۶ ذکر شده است (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۲

که با ملاقات سلاطین اروپا برای جلب همکاری آنها بر علیه دشمن مشترک بر خدمات خود بیفزاید. شاه عباس هم که در تحت تأثیر فوق العاده این انگلیسی قرار داشت با این پیشنهاد موافقت نمود. بطوریکه ملکم ذکر میکند «اعتبارات و اختیاراتی که به شرلی داده شد شاید بزرگترین اعتبارات و اختیاراتی است که عموماً تا بحال بیک نفر نماینده داده شده است» برای اثبات این مطلب کافی است فقره زیر را نقل نمائیم:

«و شما ای تمام پادشاهانی که آئین عیسی مسیح را پیروی میکنید بدانید که واسطه دوستی بین من و شما او (شرلی) بوده است. البته پیش از این هم دوستی شما را آرزو داشتیم ولی راه دوستی را او نشان داد و پرده بیگانگی را او از میان برداشت، این مرد برضای خویش نزد ما آمد و ما با صوا بدید و رضای او یکی از رجال دربار خود را همراه وی نزد شما میفرستیم. در ایران او را چون برادر عزیز میداشتیم و با او در یک ظرف غذا میخوردیم و از یک جام شراب می نوشیدیم، پس چون این مرد نزد شما رسید باید او را نماینده شخص ما بدانید و آنچه میگوید و میخواهد انجام دهید»

در این زمان بتجار مسیحی که مایل به تجارت با ایران بودند حقوق و امتیازاتی که اعطا شد فوق العاده رضایت‌بخش و جالب توجه بوده است. هیچ جا کسی حق مداخله در کار آنان نداشت و هیچ نوع عوارض و رسومی بر آنها تحمیل نمیشد و نیز هیچ آدم مذهبی یا ملائی نمی توانست موجب تشویش و اضطراب خاطر آنها بشود، خلاصه برای اینکه بیگانگان حس کنند که از آنان در ایران حسن استقبال شده و با آغوش باز آنها را خواهند پذیرفت تمام وسائل ممکنه فراهم آمده بود. این روح صمیمیت و رفاقت هنوز در قرن بیستم قابل ملاحظه است و اروپائیان را که در بیشتر نقاط آسیا اگر بآنها سخت‌گیری نکنند منفورشان دارند در ایران محبت مینمایند.

سفارت سرآنتونی شرلی باعث برانگیختن حس رقابت و حسادت مسکو شد، چه سیاست آن دولت از زمان جنکین سن تا آنوقت تغییر کلی نموده بود. نه فقط با مصاحب ایرانی شوالیه انگلیسی مانند یک سفیر رفتار نمودند بلکه خودش را تا مدتی نیز زندانی کردند. در آخر کار وسائل معافیت و آزادی خود را فراهم ساخته و بدربار امپراطور

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۳

راه یافت، در اینجا او را با نهایت احترام پذیرائی نمود. چه معلوم گردید که یک لشکر کشی موفقانه‌ای بدست شاه عباس واکنش بسیار مطلوبی در موقعیت اروپا خواهد داشت.

از دربار پراک شوالیه انگلیسی مسافرت خود را بروم ادامه داد، در آنجا ایرانی نجیب‌زاده‌ای با او از در مناظره درآمد بود بایران مراجعت نمود. سرآنتونی شرلی بالاخره در اسپانیا متوطن گردید و در خدمت شاه آنجا وارد شد و شاه هم او را بسفارت بمراکش فرستاد. او ظاهراً ارتباط خود را با ایران قطع نمود و در همانجا در سرزمین مورد علاقه خود مرد.

لشکر کشی موفقانه بر ضد عثمانیها (۱۰۱۱-۱۰۳۶) (۱۶۲۷-۱۶۰۲)

هنوز ۱۵ سال تمام از جلوس شاه عباس نگذشته بود او خود را تا این اندازه قوی دید که حس کرد میتواند با سلطان دست بگریبان شده و ایالات ایرانی را که توسط دولت بزرگ و مقتدر سنی اشغال شده بود پس بگیرد. بروز مخاصمات واقعی بواسطه حمله پادگان ترک آذربایجان بشهر سلماس بود. شاه عباس که از مدتی پیش تصمیم گرفته بود قرار صلح را بهم بزند بسرعت از اصفهان بدانصوب حرکت نمود. پس از مغلوب ساختن ارتش ترک شهر تبریز را محاصره نمود و شهر در ۲۱ اکتبر سال ۱۶۰۳ تسلیم شد و پس از ۱۸ سال این قسمت دوباره بشاهنشاهی ایران ملحق گردید و شاه بعداً بطرف ایروان حرکت کرد و آنجا را پس از شش ماه محاصره بتصرف درآورد. بعلاوه شاه عباس شیروان و قارص را نیز تصرف نمود. در همین اوان سلطان محمد سوم درگذشت و پسر جوانش احمد پس از تاجگذاری سپاه عظیمی برای جنگ با ایران فراهم نمود.

دو ارتش در حوالی دریاچه ارومیه (رضائیه فعلی) باهم مواجه شدند. ارتش ترک بالغ بر صد هزار تن بود در صورتیکه ارتش ایران از شصت و دو هزار نفر تجاوز نمیکرد. ولی باید دانست که ترک‌ها شجاعت و تربیت نظامی خود را از دست داده بودند در حالیکه ارتش ایران کاملاً تربیت شده و برای اولین بار دارای توپخانه بوده است. ترکها مطابق معمول خود بشکل ستونهای سواره‌نظام که پیاده‌نظام و توپخانه از آنها حمایت می‌نمود بنای پیشرفت را گذاردند و بلاتردید امید داشتند اسب‌سواران دشمن را در تیررس توپهای خود

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۴

بکشند ولی شاه عباس نقشه جنگی آنها را خنثی کرده به اللهوردی دستور داد که با یک حرکت عریض دورانی از طرف عقب جبهه دشمن سر درآورده و ارتش خود را چنان نمایش دهد که دشمن گمان کند که نیروی اصلی ایرانیان میباشد. این مانور بطور تحسین آمیزی به نتیجه رسید و ترکان همانطور که تصور مینمودند یک دسته بزرگی از قشون خود را

برای مقابله با سپاه ایران بطرف عقب فرستادند و این باعث اختلال و بینظمی لشکر شد. در اینجا یک یورش و حمله ناگهانی، که در آن سر رابرت شرلی در سه جا مجروح شد، باعث وحشت و هراس و سراسیمگی در دشمن گردید. فرماندهان ترک برای جبران و اعاده حیثیت و دست یافتن بر حریر با منتهای دلاوری جنگیدند ولی نتیجه‌ای نداد و بیش از بیست هزار سر در پای شاه افتاد و شاه عباس بوسیله این جنگ قطعی کشور و سلطنت خود را از لکه بدنامی و پستی نسبت بترکان نجات بخشید. نه فقط آذربایجان، کردستان، بغداد، موصل و دیار بکر بدست ایرانیان افتاد بلکه بواسطه تصرف مجدد کربلا و نجف و دیگر مشاهد مقدسه احساسات مذهبی آنها را کاملاً جلب نموده و همگی را خشونود ساخت، همانطور که میتوان تصور کرد در این لشکر کشیها دامنه مجادلات مذهبی خیلی بالا گرفت، چنانکه یکی از سخنان مفتی بزرگ باینجا خاتمه می‌یافت «من از درگاه خداوند امیدوارم که در روز حشر شما رافضی‌ها را بجای خر بخدمت یهودیان بگمارند و آن ملت بینوا و بیچاره‌ایکه مورد تحقیر دنیاست بر شما سوار شده و با شما بسرعت هرچه تمامتر بجهنم بروند» جواب ایرانیان از اینهم بمراتب توهین آمیزتر بوده است، حتی چون خیلی بی‌ادبانه است. نمی‌توان آنرا بقلم آورد. پس از مذاکرات زیاد پیمان صلحی در سال ۱۶۱۲ بسته شد و عثمانی قبول نمود که مرزهای ایرانرا همانطور که در زمان سلطان سلیم بود بشناسد. مطابق این پیمان «باب عالی» از تمام ادعاهای خود نسبت بفتوحات مراد و محمد سوم دست برداشته و شاه عباس نیز در مقابل قبول نمود که سالیانه دویست عدل ابریشم بسطان بدهد.

این صلح آنقدر طول نکشید بلکه مدت کمی طبق این پیمان عمل نمودند.

شاه عباس ابریشم قید شده را نفرستاد و یک نیروی اکتشافی هم بگرجستان که در منطقه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۵

ترکها بود فرستاد. در سال ۱۶۱۶ یک ارتش معظم ترک که دستجات شهرستانهای آسیای صغیر بآن پیوسته بودند از حلب حرکت نموده و شهر ایروان و دیگر شهرها را محاصره نمود. این جنگ با بدبختی و شکست ترکها خاتمه یافت، چه شهر ایروان را نتوانستند تصرف کنند و بعلاوه ارتش ترک موقع عقب‌نشینی دچار خسارات زیادی از سرما شد دو سال بعد به تبریز حمله‌ای کردند اما چون استاندار تبریز در کمین آنها نشسته بود در نتیجه دچار تلفات زیادی شدند. بعدا ارتش اصلی آنها شروع به پیشرفت نمود و شاه عباس برای شروع مذاکرات صلح حاضر گردید. در سال ۱۰۲۷ هـ (۱۶۱۸) معاهده‌ای با همان شرائط و مواد معاهده قبلی بسته شد فقط با این فرق که شاه عباس قبول نمود بجای دویست عدل یکصد عدل ابریشم بفرستد.

هفت سال بعد یک سپاه ترک با چهار توپخانه سبک صحرائی بغداد را محاصره نمود.

محاصره مدت شش ماه طول کشید. شاه عباس برای نجات آنجا حرکت کرد و پس از جنگهای شدیدی که به هردو طرف تلفات زیادی وارد آمد در بین سپاه ترک شورش بوقوع پیوست و فرماندهان آنها مجبور به عقب‌نشینی شدند و بدین وسیله هزاران نفر از آنها از گرسنگی مردند.

این لشکرکشی‌ها اولین عملیاتی بود که در آنها مزیت بطور محسوسی با ایران بوده است. هرچند که سلطان مهاجم بود ولی سربازان شاه همیشه توانستند ثابت نمایند که بجلوگیری از ترکان قادر میباشند.

سفارت سررابت شرلی

سررابت شرلی بریاست کل فرماندهی ارتش ایران منتخب شده و او وقتی که در این مقام بود بواسطه جنگهای با عثمانی امتیازاتی بدست آورده بود، شاه نشان و یادگارهای زیادی حاکی از علاقه و محبت خود به این انگلیسی شجاع داده که از آنجمله نانخانه‌ای برای شصت سال باو مرحمت شده بود. چنانکه نوشته‌اند «نان شصت ساله او پخته شده است». با وجود عدم موفقیت میسیون آنتونی شاه تصمیم گرفت رابرت شرلی را بسفارت بدربار دول اروپائی بفرستد. شرلی ایران را در سال ۱۶۰۶ ترک نمود و لهستان، آلمان، روم را دیدن کرد. در سال ۱۶۱۱ به انگلستان رسید

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۶

و پادشاه از او بخوبی پذیرائی کرد ولی منظور از ماموریت او افتتاح روابط بازرگانی مستقیم ایران با انگلستان بود مورد مخالفت لوانت واقع شد، و بنابراین اجازه این امر در آن زمان بدست نیامد.

شرلی مدت یکسال در انگلستان ماند و با یک کشتی انگلیسی از راه هندوستان بایران بازگشت. در سال ۱۶۲۳ رابرت شرلی با مأموریت دوم خود بانگلستان رفت، در این مرتبه بواسطه رسیدن یک سفیر دیگر از طرف شاه عباس بنام نقد علی بیگ «۱» از اعتبار افتاد، چه نقد علی بیگ وقتی شرلی را دید باو حمله نمود و سیلی سختی بر رویش زد و اعتبارنامه‌های او را که جعلی می‌شمرد از هم درید. شوالیه انگلیسی بالاخره با «سرداد مورکاتن» که در فصل بعد راجع باو صحبت خواهیم کرد بایران مراجعت نمود. نقد علی بیگ با همان دسته جهازات مراجعت نمود. ولی نظر باینکه در آن موقعی که شرلی پیاده میشد باو اجازه پیاده شدن ندادند خود را در این سفر دریائی هند مسموم نمود.

در اعطاء مستمری و حقوق تقاعدی برادران شرلی که از بزرگترین جهانگردان آن عصر بشمارند اشاره‌ای در «شب ۲» دوازدهم دیده میشود، فایان میگوید «من این قسمت از ورزش و تفریح خود را بهزاران از حقوق تقاعدی که از طرف صوفی پرداخت شود نخواهم داد».

نبوغ شاه عباس در اداره و انتظام امور

شهرت شاه عباس تنها مربوط بکارهای نظامی او نیست، بلکه بیشتر زاده عواملی از جمله نبوغ اداری و بخصوص کمال سعی و اهتمام او در بهبود راههای ارتباطیه در تمام کشور شاهنشاهی است. او بقدری کاروانسرا و پل ساخته است که هرکار قدیم را هم امروزه باو نسبت داده و جزو

(۱) - ما از یادداشتهای درباری کمپانی هند شرقی میفهمیم که به نقد علی بیگ قبل از عزیمتش تصویری از او که بدست

مستر گرین توری با کمال دقت و مهارت کشیده بود تقدیم شد. نقاش نامبرده نسخه دیگری از آن تصویر کشیده که در اداره هند نصب است. (مؤلف)

(۲) - این پیس در بین سالهای ۲-۱۶۰۱ نوشته شده و در آن روز ممکن است خبر پذیرائی باشکوه شاه عباس از شوالیه‌های انگلیسی بانگلستان رسیده باشد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۷

افتخاراتش می‌شمارند. حتی در سرزمین گل و لای گیلان و مازندران جاده سنگفرش او یک شاهراهی است که ایالت خزر را از شرق به غرب متصل میکند و هنوز مورد استفاده - است. هرچند که آنچه من در نزدیکی استرآباد (گرگان) دیده‌ام محتاج به تعمیر می‌باشد.

برجسته‌ترین و مهمترین عملیات اداره او تبدیل اصفهان به پایتخت میباشد، در آنجا یعنی در مرکز امپراطوری ایران بر روی تقریباً تنها رودخانه فلات ایران شهری با شکوه بنیان نهاد. در آنجا خیابانهای دوطرفه زیبا بطرز شرقی با پلهای مجلل بنا نمود و نیز ابنیه و عمارات عالی که هنوز مورد استفاده ما قرار می‌گیرند بنا کرد. باید ممنون این سیاحان بود که بیشتر آنها کتبی نوشته و جلال و عظمت سلسله صفوی را بیش از هر دوره‌ای در تاریخ ایران تشریح نموده‌اند. لرد کرزن میگوید «پیترو دولوال، «۱» هربرت، «۲» الثاریوس، «۳» تاورنیه، «۴» شاردن، «۵» سانسون، «۶» دولیه دسلاند، «۷» کمپفر، «۸» و لوبرون، «۹» بترتیب هریک مذاقه و تحقیقی در این کشور نموده و بادیات کشورهای خود ایتالیا، بریتانیای کبیر، آلمان، فرانسه و هلند افزوده‌اند» «۱۰»

شاه بزرگ مضرات تعصب خشک و سیاست کناره‌گیری را درک نمود، بنابراین اروپائیان را استخدام نمود و برای تقویت نمودن کشور خویش از صنایع آنها کمک گرفت.

وسعت نظرش از رفتار او نسبت به ارامنه ظاهر می‌شود. بعوض اینکه با این اسرای مسیحی بطور اسیر و برده رفتار کند پنج هزار خانوار آنها را باتمام مایملکشان از جلفای ارس به جلفای جدید نزدیک اصفهان کوچ داد. ارامنه در آنجا بسرعت جایگزین شده و پس از ترقی وسیله‌ای برای افتتاح باب تجارت با ممالک خارجه شدند. بقدری این مرکز مسیحیان ترقی نمود که حتی در این اواخر تمام اروپائیان چه هیئت‌های مبلغین و چه بازرگانان که در اصفهان کار داشتند در این قصبه ارامنه سکنی میکردند. یک کوشش

(۱) -Pietro della Valle.

(۲) -Herbert

(۳) -Olearius

Tavernier-(۴)

Chardin-(۵)

Sanson-(۶)

.Daulier Deslandes-(۷)

Kaempfer-(۸)

Le Brun-(۹)

(۱۰)-مراجعه شود به جلد دوم ص ۲۲ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۸

دیگر برای تهیه یک کلنی دیگر از ارامنه در مازندران بعمل آمد، ولی چون آب و هوای آنجا مالاریائی بود در نتیجه بواسطه مردن صدها از ارامنه این کار بعدم موفقیت منجر گردید.

تشجیع و ترغیب زیارت

در هیچ قسمتی بنوع عملی شاه عباس بیشتر از عملی که او سعی می نمود بین مردمان و قبائل مختلفی که در ایران سکونت داشتند اتحاد برقرار سازد نمودار نمیگردید. برای اجرای این منظور مردم را ترغیب میکرد که مشهد را یک مرکز زیارتی ملی و افتخار بخصوص دنیای شیعه بشناسند. چون او معتقد بود که کار و عمل از توصیه و گفتار یا دستور اخلاقی برتر میباشد. او مزار امام رضا را شخصا زیارت کرد و در یکموقع او واقعا تمام مسافت بین اصفهان و مشهد را که بالغ بر هشتصد میل است پیاده پیمود. او وظیفه نوکری و چاکری خود را در آراستن آن مزار مقدس با هزاران شمع که آنجا را منور سازد بعمل آورد و این واقعه باعث شد که شیخ بهائی تحت تأثیر قرار گرفته و این اشعار را بسراید:

پروانه شمع روضه خلد آئین

ترسم ببری شهپر جبریل امین

پیوسته بود ملایک علیین

مقراض باحتیاط زن ای خادم

در بین هدایائی که این پادشاه بآن مزار تقدیم نموده است یکی کمان اوست که روی آن اسم او منقوش است. این کمان یک گنج گرانبھائی است، هرچند که ایرانیان انرا کم ارزش میدهند. او به نجف نیز رفته قبر جد خود علی (ع) را زیارت نمود و بهر وسیله ای که ممکن بود او احساسات مذهبی را بخصوص در خور این زیارت گاهها ترغیب و تهییج می نمود.

اما این حقیقت که او آزادی شراب می نوشید برای دینداری و تقوای ضرب المثل او یک مانع و محظوری است، ولی علم اخلاق مسلمین در چنین مسائل با مردم غرب فرق دارد «۱»

(۱) - در کتاب «افتخار عالم شیعه» جلد دوم صفحه ۱۳۹ نظر ایرانیان را در این باب ذکر نموده - است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۵۹

زندگانی داخلی او

ما اکنون توجه خود را (برحسب لزوم) از عظمت کارهای عمومی شاه عباس منعطف داشته بذکر بیرحمی‌ها و وحشیگریهای حیات داخلی او می‌پردازیم، ولی باز باید این نکته را در اینجا رعایت نمود که موقعیت پادشاه در ایران طوری است که همیشه بدخواهان او کوشش میکنند فرزندان او را آلت اجرای سیاست خود قرار دهند. خلاصه حقایقی را که در اینجا باید ذکر کنیم بدینقرارند:

شاه عباس چهار پسر داشت، وقتی که آنها برشد و کمال رسیدند شاه به وجهه ملی آنها حسادت ورزیده و مشاورین آنها را بنظر دشمن شخصی خود می‌نگریست و آیا او دلایل صحیحی برای این ترس خود داشت ما از آن مطلع نیستیم. صفی میرزا پسر ارشدش اولین قربانی او بود. شاه اینرا باور کرد که این شاهزاده که صفات فریبنده‌ای مانند شجاعت و آزادیخواهی دارا بود در فکر توطئه‌ای بر علیه او برای انتقام خون یک نفر محبوبی که بقتل رسیده بود می‌باشد. او برای فرار از چنگال نفرت‌انگیز قتل فرزند عزیزش ظاهرا توطئه‌ای چید و شخصی را بنام بهبود خان مأمور کرد که پسرش را با کارد بکشد و این عمل را بانتقام از یک اذیت و صدمه شخصی نسبت بدهند قاتل در اصطبل بست نشست و نه تنها او را عفو نمودند بلکه بمقام عالی نیز برقرار گردید. اما چنان ندامت و پشیمانی بر شاه غلبه نمود که برای تخفیف آلام خود به بهبود خان بدبخت دستور داد سر پسرش را برای او بیاورد، فرمان شاه اطاعت شد و این مکالمه بین آنها ردوبدل گردید: شاه پرسید حالت چگونه است؟ جواب داد «بینوا شده‌ام»، دوباره شاه گفت «تو باید خوشحال باشی، چه تو یک آدم جاه‌طلبی هستی و اکنون تو در این احساسات خود با پادشاهت همشأن شده‌ای!» پسر دومش طهماسب میرزا خوشبختانه به اجل طبیعی مرد، ولی پس از قتل صفی میرزا بفاصله کمی دو پسر باقیمانده مورد حسادت مخوف پدرشان واقع شدند، خدابنده پسر ارشد در یک قشون‌کشی به عربستان بواسطه مهربانی و خوشروئی، بخشش، وفاداری، شجاعت و تجارب زیادش در جنگ چه در خارج و چه در داخل شهرت نیکوئی کسب کرده بود «۱» و او را

(۱) - رجوع شود به کتاب هربرت (Herbert) صفحه ۱۷۸ که شرح این جنایات را با کمال صراحت و وضوح نوشته است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۰

مردم بصورت وارث تاج و تخت مینگریستند، شاه با قتل معلم شخص شاهزاده نارضایتی خود را ظاهر ساخت. خدا بنده بسرعت بدربار رفته و با کمال تندی پدرش را عتاب نمود، حتی شمشیر خود را از نیام کشید و بنا برین پدرش او را میل کشید. شاهزاده نیمه دیوانه شد و برای انتقام دوشیزه‌ای را بنام فاطمه که مورد علاقه و عشق پدرش بود کشت و بعد خود را مسموم نمود. چشم پسر چهارمیش را نیز میل کشید و شاه عباس با این عمل فرزند آخرین خود را از تاج و تخت محروم ساخت.

مرگ و خصال شاه عباس

این اعمال و حرکات ظالمانه روزهای آخر حیات شاه عباس را علامت گذاشت و او در سن هفتاد از یک مرض مولم و دردناکی در کاخ مورد علاقه خود در مازندران پس از یک سلطنت پرافتخار و طولانی چهل و دو سال از اینجهان درگذشت. در انتقاد از خصائل و صفات. این شاه مناسب این است که با حساسات مردمان خود او مراجعه کرده و به داوری آنان قدر و قیمت بگذاریم و در اینصورت ممکن - است فوراً اظهار نظر نموده و گفت که هیچیک از پادشاهانی که در ایران سلطنت نموده‌اند باندازه او محترم و محبوب نمیشدند. تصویر او (که درج کتاب است) او را با سیمای نیکو و چشمان نافذ و کنجکاو و سیل‌های بلند و تابیده و بالاخره بسیار خوبصورت نشان میدهد. در تمام مدت عمرش بشجاعت و فعالیت و نیز تحمل و بردباری در مقابل متاعب و مصاعب مشهور و افکار و خیالاتش فوق افکار و خیالات زمان خود بوده است. منظر و چشم‌اندازش بطور برجسته‌ای وسیع و درعین حال معقولانه ولی نباید آمادگی او را برای قتل و اعدام بمحض کوچکترین بهانه از نظر دور داشت و من اینرا ترجیح میدهم که خیال کنم تراژدیهای داخلی مخوفی که روزهای آخر سلطنت او را تاریک کرده بیجهت نبوده بلکه در هر کدام لااقل چیزی برای حقیقت خود در دست داشته است، چه نمیتوان اینرا باور کرد که امیری با آن عظمت خاصه با آنهمه عدالت‌خواهی فرزنداناش را بدون دلیل مقنع و یا عذر موجهی بقتل برساند. ما شرح حال بزرگترین سلاطین ایران بعد از فتوحات مسلمین را در اینجا مناسب میدانیم با این اظهار نظر شاردن ختم کنیم، «از وقتی که این پادشاه بزرگ بدرود حیات گفت ترقی و پیشرفت ایران نیز متوقف گردید»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۱

سکه شاه سلیمان

فصل شصت و چهارم کشمکش بر سر سیادت در خلیج فارس

ابلیس و الامقام بر فراز تخت شاهانه‌ای نشسته بود که در شکوه و جلال از ثروت و مال هرمز و هند و جواهر و مروارید بیحسابی که دست سخاوتمند شرق با طنطنه بر پای پادشاهانش میریزد سبق میبرد.

فردوس گمشده، کتاب ۲، بیت ۱ (میلتون)

اثر دور زدن دماغه امیدواری در تاریخ

دور زدن دماغه امیدواری توسط بارتولومی دیاز «۱» در سال ۸۸-۱۴۸۷ «۲» میلادی یکی از مهمترین وقایع تاریخی می باشد.

در نتیجه این اقدام یک راه بازرگانی جدید مستقیمی بین اروپا و هندوستان افتتاح گردید. تا قبل از انجام این کار برجسته اروپا مجبور بود که ادویه و دیگر محصولات و امتعه شرقی را از بازرگانان مسلمان خریداری نماید که

Bartholomew Diaz-(۱)

(۲)- برای اطلاعات بیشتر راجع باین زمان رجوع شود به «سفرهای دریائی دیاگو کایو و بارتولومی دیاز در سالهای ۱۴۸۲-۱۴۸۸» بقلم راونستن(Ravenstein) مندرجه در مجله انجمن جغرافیائی همایونی، شماره ۱۶، صفحات ۵۵-۶۲۵. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۲

فرمانروایان آنها مستقیماً بواسطه بستن گمرک زیاد بر این محصولات و بطور غیر مستقیم از کامیابی و پیشرفت این تجارت سود هنگفتی میبردند. اما ایجاد و تأسیس راه مراوده مستقیم دریائی با اروپا این اوضاع را دگرگون ساخت. در دو شریان تجارت که خلیج فارس و بحر احمر بودند جریان بازرگانی قطع شد. از آن تاریخ ثروت و قدرت کشورهای مسلمان چون عثمانی و مصر رو بانحطاط گذاشت، هرچند که چند نسل دیگری بایستی بگذرد تا این راه دریائی کاملاً استقرار یافته و نتایج آن کاملاً بظهور برسد. درحقیقت این سودها بدون جنگهای سختی بدست نیامد ممالیک مصر با سلطان کجرات پیمان اتحاد بسته و بمبارزه پرتغالیها برخاستند، ولی نیروی دریائی آنها با وجود موفقیت جزئی که در سال ۱۵۰۷ بدست آورده بود. دو سال بعد کاملاً منکوب و مغلوب شد. در سال ۱۵۳۸ دوباره یک خطر شدیدتری پرتغالیها را مورد تهدید قرار داد و آن یک نیروی اعزامی عثمانیها بعده بیست هزار نفری و شصت و شش کشتی بود. این نیروی دریائی قوی قلعه «دیو» را محاصره نمود و بواسطه بمباران شدید و سنگین و حملات متعدد تقریباً آنرا تصرف نمودند. اما درست در موقعی که پرتغالیها آخرین منابع خود را از دست میدادند یکدفعه محاصره مرتفع شده و علتش هم این بود که عثمانیها با سلطان کجرات منازعه نمودند و بدین سبب بسوی بحر احمر مراجعت کرده و اقیانوس هند را در تصرف کامل پرتغالیها باقی گذاشتند. «۱»

اهمیت هرمز

بندر هرمز که همان اورمز میلتون می باشد و مارکوپولو از آن (در فصل پنجاه و هفتم) نام برده، در شش میلی جنوب غربی میناب واقع شده و دارای اهمیت بازرگانی عظیمی می باشد. پس از رفتن ونیزیها این مرکز تجارت و بازار بزرگ برای اطمینان و امنیت بیشتر به همسایگی جزیره جرون انتقال یافت. در آنجا نیز نام قدیم خود را از دست نداده و مدت دو قرن در تحت فرمانروایان

(۱) - رجوع شود به «طلوع قدرت پرتغالیان در هند» تألیف ویت وی (Whiteway). مقاله‌ای نیز تحت عنوان «پرتغالیها و ترکان در اقیاس هند در قرن شانزدهم» بقلم م. لانگورت دیمز در مجله انجمن آسیائی همایونی مورخ ژانویه ۱۹۲۱ بطبع رسیده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۳

رب که دامنه تسلط آنها شامل مسقط و دیگر متعلقات آن بود بطور حیرت آوری پیشرفت نمود. پدروتکسیرا «۱» که این جزیره را در سال ۱۵۸۷ سیاحت کرده توصیف جالب توجهی راجع بآنجا دارد که ذکر آن شایسته است. «جزیره جرون زائیده یک آتش فشان قدیمی است و بهمین سبب سطح آن بقدری ناهموار و پست و بلند است که یک سیاح از داخله آن دچار تعجب و حیرت میشود. در آنجا یک سلسله تپه‌های مرتفع وجود دارد که از مشرق بمغرب کشیده شده و از هردو طرف بدریا منتهی میگردد. از پای این تپه‌ها تا دماغه شمالی که شهر مستحکم در آنجا قرار دارد یک دشت نسبتا مسطحی وجود دارد، اما در پشت این سلسله کوههای بلند جز یک رشته کوههای پست، تپه‌های مجزا و یک بیابان ناهموار چیز دیگری وجود ندارد. تکسیرا باز ذکر میکند که در جزیره آب آشامیدنی تازه پیدا نمیشد و آب آنجا منحصر بآب بارانی بود که در آب‌انبارها جمع میشد. بنظر می‌آید که ترقی و پیشرفت شهری با این موانع و مشکلات باید خیلی خارق العاده باشد. ولی این شهادت در این موقع نیز بی‌غرضانه میباشد. برای مثال باز ذکر میکنیم که در سال ۱۴۴۲ میلادی عبد الرزاق که توصیف و تشریح او از این دریا در فصل دوم ذکر شده میگوید که هرمز «بندری است واقع در وسط دریا که در تمام روی زمین نظیر ندارد» در سال ۱۵۰۴ لودویکودی و ارتما که انجمن هکلیوت جریان مسافرت‌های او را انتشار داده بآن بندر اشاره کرده و میگوید «شهر عالی که بی‌نهایت زیباست» اما خود ایرانیان در توصیف آنجا ضرب المثلی بدین مضمون دارند «اگر دنیا انگشتی بود هرمز نگین آن میشد»

اولین لشگرکشی پرتغالیها برضد هرمز ۱۵۰۷

در میان دریاسالاران پرتغالی‌ها از همه معروفتر آلفونسود، «۲» آلبوکرک «۳» بود که در سال ۱۵۰۷ با هفت فروند کشتی برای

(۱) - «سفرهای پدرو تکسیرا» (Pedro Teixeira) صفحه ۱۶۴. بهمت سینکلر و فروسن جمع آوری شده و بتوسط انجمن هکلیوت بطبع رسیده است. ترجمه تاریخ پادشاهان هرمز و نیز تاریخ میر خواند را که در فصل شصت و دوم ذکر آن رفت ما مرهون این مسافر میباشیم. (مؤلف)

Alfonso D'Albuquerque-(۲)

(۳) - «یادداشت‌های آلفونسو دالبوکرک» بهمت بیرچ برای انجمن هکلیوت جمع آوری و چاپ شده است. (مؤلف)

حمله هرمز از سقوطه حرکت نمود. وی از سواحل عربستان عبور کرده بنادر آنجا را که مسقط هم جزو آنان بود خراب ساخت. بی‌رحمی و قساوت او با مقایسه بعقاید و افکار امروزی نفرت‌انگیز می‌باشد، چه او برای ایجاد وحشت و ترس اسرارا چه زن و چه مرد مثله می‌کرد. از هر کجا که او عبور نمود با موفقیت مواجه شد و پس از عبور از موسندام که در تفسیر نامه‌ها دماغه ماسیند ذکر شده با پرچم‌های افراشته و توپخانه آماده به هرمز رسید. آنها از دو نقطه بطرف ساحل روانه شدند. وقتی ناخدایان د، البوکرک کشتی‌های زیادی را که بوسیله نیروی قوی که در ساحل اقامت داشت پشتیبانی میشد دیدند مأیوس شدند، ولی آلبوکرک دلاورانه به آن کشتی‌ها حمله نمود. ملوانان ترسوی آن کشتی‌ها فرار کرده و کشتی‌ها بدست پرتغالیها افتاد. پس از این موفقیت و پیروزی آسان این شخص بسوی ساحل رفته و نیروی کوچک خود را پیاده نمود، در نتیجه امیر آنجا که کودکی دوازده ساله بود تسلیم شد و با پرداخت خراجی سالیانه بمبلغ پنج هزار لیره موافقت نمود.

خراج خواستن ایرانیان

چند روز پس از امضای قرارداد امیر هرمز به آلبوکرک خبر داد که نماینده شاه اسمعیل بساحل مقابل جزیره هرمز رسیده و مطالبه پرداخت خراج معموله را نموده است. آلبوکرک جواب داد که فرستاده مزبور میتواند بشاه اسمعیل بگوید که خطه هرمز پادشاه پرتغال تعلق دارد، چه نیروی دریائی و سربازان او آنجا را گرفته‌اند و امیر البته باید بداند که اگر بنا باشد خراجی بهر پادشاهی غیر از د. مانوئل پادشاه او پرداخته شود وی امارت آن ناحیه را گرفته و به کسی خواهد داد که از شاه اسمعیل هراسی نداشته باشد. بعدا او گلوله توپ، توپ و تفنگ فتیله‌ای و خمپاره را از کشتی‌های خود آورده و گفت که بشاه بگوئید که او تمام این چیزها را میتواند نزد کاپیتان شاه اسمعیل بفرستد چه او یگانه نوع پولی است که پادشاه پرتغال دستور پرداخت خراج آن قلمرو را بوسیله آن به ناخدایان خود داده و اکنون قلمرو مزبور تحت تسلط و فرمان او میباشد «۱» بدینسان با سلطنت

(۱) - «یادداشت‌های آلبوکرک» جلد اول، صفحه ۱۴۵ (مؤلف)

شاه اسمعیل بین پرتغال و ایران روابطی آغاز شد و در کمی بیش از یک قرن بعد هم بطرز فصاحت‌آوری برعلیه فاتحین خاتمه یافت.

شکست لشگر کشتی

آلبو کرک مصمم شده بود که یک قلعه مستحکمی در این مکان بنا کند و حتی مقدمات آنرا نیز فراهم نمود ولی دسائس و اختلافاتی که بین ناخدایان او پدید آمد در موقعیت سیاسی واکنش بدی نمود و این اقدام متوقف ماند. بمباران و محاصره دریائی هردو بعدم موفقیت و شکست انجامید.

بنابراین وقتی که سه فرزند از هفت کشتی او حرکت نمودند برای او هیچ گریزی جز حرکت بطرف سقوطه باقی نماند. آلبو کرک بعدا به هرمز مراجعت نمود، اما نیروی او برای اینکه بتواند تأثیر مهمی در اوضاع آنجا نماید کافی نبود. از آن بیعد نیز این جزیره اتحاد خود را با ایران دوباره دنبال کرده و امیر آنجا برای خشنود ساختن شاه اسمعیل مذهب شیعه اختیار نمود.

اشغال نهائی هرمز بدست پرتغالیان ۱۵۱۵ میلادی

هفت سال گذشت تا آلبو کرک که در آنوقت نائب السلطنه متصرفات اسپانیا در هندوستان شده بود توانست که بالاخره با یک نیروی قوی بهرمز حمله نماید. آلبو کرک با بیست و هفت فرزند کشتی که سه هزار نفر جنگجو را حمل میکرد با تسلیحات کافی از «گوآ» حرکت نمود. وضعیت محلی هرمز در آنموقع کاملا تغییر یافته بود. یک پادشاه دست نشانده ایران بر آنجا حکمرانی میکرد و تمام قدرت و حکومت در دست فرقه ایرانی بریاست شخص ممتاز و برجسته‌ای موسوم به رئیس حامد بود ولی ممکن نبود در مقابل پرتغالیها کسی بتواند مقاومت علنی کند، بنابراین تقاضای پرتغالیها برای اتمام ساختمان قلعه در جزیره مورد موافقت قرار گرفت. رئیس حامد وقتی با آلبو کرک ملاقات نمود بقتل رسید و بدین طریق شاه از نفوذ او آسوده شد و برای قبول تقاضاهای فاتحین آماده گشت.

ساختمان این قلعه در سرتاسر تابستان ادامه داشت و وقتی که خاتمه یافت معلوم شد که یک شاهکاری بوقوع پیوسته است. در حقیقت ساختمان آن بقدری محکم انجام

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۶

قلعه هرمز

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۷

یافته بود که وقتی که در بیست سال پیش من آنرا دیدم هنوز در ارکانش خللی راه نیافته بود. درباره آن من چنین یادداشت کرده بودم. «این قلعه قدیمی بزرگ هنوز عملا سالم و بی‌عیب است، دارای در بزرگی است که در آن گل میخهای آهنین بکار رفته است.

از طرف جلو بوسیله یک قورخانه‌ای محافظت میشود، در جناح قورخانه یک قورخانه دیگری وجود دارد و بعد از آن قراول‌خانه قرار دارد، در پشت آن، قسمت سفالی قلعه دیده میشود، خود قلعه از یک میدان که در آن یک مخزن بزرگ آب که اکنون خالی - است تشکیل یافته، دور میدان سربازخانه‌ها، انبارها قرار دارد که در دیوار ضخیم چهل پائی قلعه بنا

شده. سرایشی تندی ما را بقسمت داخلی قلعه هدایت میکرد. در آنجا یک انبار عالی دیدیم که بشکل بیضی و بابعاد چهل پا بلندی و پنجاه پا درازی آن بود.

یک راهروی دور این انبار را احاطه کرده بود که بیست پا از کف انبار بلندتر بود، اینجا نیز خالی بود، یک جاده سربالائی دیگری ما را به منتهای بلندی قلعه که شصت پا از سطح زمین ارتفاع داشت هدایت میکرد. از آنجا بخوبی منظره مخروبه شهر که کاخ مجلل آن باقی مانده بود بنظر میرسید و اینطرف و آنطرف توپهائی افتاده بود که خود شاهد بی‌زبانی از گذشته پرآشوب شهر میباشد»^(۱)

آغاز روابط دریائی انگلستان با مشرق

ارتباط انگلیسی‌ها با هندوستان از زمانی شروع شد که سفاین اسپانیائی شکست خوردند و این واقعه فوق‌العاده باعث تهییج نیاکان ما گردیده بود. باری پس از آنکه خطر اسپانیا برطرف شد در عرض یکسال عده‌ای از بازرگانان انگلیسی از ملکه الیزابت درخواست کردند که باب تجارت را با هندوستان مفتوح سازند. ملکه هم فوراً مسئولشان را اجابت کرد.

با آنکه کوشش‌ها و مساعی این پیشاهنگان با عدم موفقیت مواجه شد، اما در ضمن عملی بودن نقشه آنان ثابت گردید و اولین مسافرت اکتشافی هلندی‌ها به بنتام باعث ازدیاد توجه عمومی گردید و آن مسافرت بالاخره منجر باعطای فرمانی شد که بموجب آن شرکت تجارتمی بازرگانان لندن در هند شرقی منضم به فرمانفرما گردید.

(۱) - کتاب ده هزار میل بصفحه ۲۸۸ مراجعه شود (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۸

اولین مسافرت این کمپانی جدید در سال ۱۶۰۱ میلادی شروع شد و فرماندهی جمز لنکاستر^(۱) دریانورد عالیمقام شروع شده و دو سال بعد با محمولات گرانبهائی شامل یک میلیون پوند فلفل مراجعت کرد. در این مسافرت‌های اولیه و بازرگانانی در آن مسافرتها شرکت کرده بودند تغییرات و انقلاباتی که روی داده شرح آن در نامه‌های دریافتی از شرکت^(۲) هند شرقی ثبت شده است و ما بوسیله آن میفهمیم که چگونه باب مراوده با ایران افتتاح شده است.

اولین کوشش انگلیسی‌ها برای تجارت با ایران از راه دریا ۱۶۱۶

وقتی که نمایندگان تجارتی انگلیس برای اولین بار بدربار مغول هند رفتند ماهوتهای آنان بخوبی فروش رفت و فوراً سفارش مقدار وافر بانگلستان داده شد. اما وقتی ماهوتهای سفارشی وارد شد تازگی و رونق آن از بین رفت و در انبارها بی‌مشتی ماند.

بنابراین تجار فوراً در فکر پیدا کردن بازار تازه‌ای برای فروش آنها افتادند، رئیس تجارتخانه یکنفر انگلیسی موسوم به «اسئیل» را که از طریق خشکی از حلب بهند رفته بود ملاقات کرد و از او اطلاع یافت که در ایران میتوان خاطر جمع بود

که مصرف ماهوتهای انگلیسی بواسطه سرد بودن هوا خیلی زیاد و اینکه مردان، زنان و اطفال در آنجا مدت پنجمه تمام در سال لباس سنگین میپوشند. غرض این جوان از استعداد ایران برای تجارت شرکت هند شرقی سخن بگزارف گفت، بعلاوه اظهار داشت که بازار فروش ابریشم در ایران پنجاه درصد ارزانتر از حلب میباشد و از اینرو نماینده شرکت در سورت با مقدمات قابل تحسینی تصمیم گرفت استیل را با نماینده دیگری موسوم به کروتر برای تحصیل فرمان بازرگانی از شاه عباس باصفهان روانه کند. بعلاوه آنان برای سررابت شرلی که

(۱) James Lancaster.

(۲) - این دفترهای ضخیم بیشتر بسعی و اهتمام و، فوستر دبیر لایق و مستعد اداره هند تهیه و طبع شده است و دوره آن در مراکز نمایندگی تجارتهی انگلیس در هند مدتها ادامه داشت. فوستر شرح سفارت سرتوماس رو بدربار مغول کبیر (امپراطور هند) را نیز جمع و طبع نموده که آن مشتمل بر گزارش قابل توجهی از افتتاح باب تجارت با ایران میباشد* (مؤلف)

(*)-

I have Consulted the Calendar of the State Papers, ed, by Noel Sainsbury

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۶۹

اخیرا بایران مراجعت کرده بود سفارشنامه‌هایی از شرکت داشتند. در سال ۱۶۱۴ میلادی این پیشاهنگان بازرگانی از هندوستان حرکت نمودند. اینجا بایستی از شرلی متشکر بود که توانست سه فرمان مشابه هم از شاه عباس برای آنان بگیرد، در این فرامین شاه بفرمانداران بنادر فرمان داده بود که بسفاین بریطانیائی از هرگونه کمکی مضایقه نمایند. یکی از این فرامین به بندر جاسک فرستاده شد و علت انتخاب آن وجود پرتغالی‌ها در بندر هرمز بود.

مسافرت «کونوک ۱۶۱۷ ۱۶۱۶ میلادی

برای این مسافرت مهم خطیر جمز «۱» (کشتی تجارتهی) انتخاب شد و کونوک «۲» بریاست هیئت اعزامی تعیین گردید، وی از بندر سورت روانه شد و با وجود مشکلات زیادی که در راه با آن مواجه بود سلامت به بندر جاسک رسید. و از آنجا یکسره عازم اصفهان گردید و پس از ورود، برخلاف انتظار او معلوم شد که شاه از پایتخت بیرون رفته و در مرز عثمانی مشغول جنگ میباشد ولی بدون اینکه فتوری بخود راه بدهد یکنفر انگلیسی بنام ویلیام روبنز را که در اصفهان مقیم بود و به تجارت جواهرات اشتغال داشت حاضر کرد که با او به اردوگاه شاه برود. شاه عباس نماینده شرکت انگلیس را بملاطف و مهربانی پذیرفت و سلامتی کینک جمز شراب نوشید و روی زانوی خم کرده خود یک فرمان

کاملاً رضایت‌بخشی نوشته بانان داد. و در مقابل کونوک قول داد که طاوس و بوقلمون را که در ایران وجود نداشت و نیز یکنوع سگهای ریز اسباب تفریح و بازی بان کشور بیاورد.

مسئله ایران در آن زمان

از نظر انگلیسی‌ها مسئله مهم ایران در آن دوره مسئله ابریشم بوده است. ابریشم متاعی بود که در انحصار شاهانه قرار داشت و شاه خیلی مایل بود که آنرا از راه خلیج فارس بخارج صادر کند و علت آن دو مسئله بود یکی آنکه میخواست ترک‌ها را بواسطه عوارض گمرکی سنگینی که بر آن می‌بستند محروم نماید

(۱) James-

(۲) Connock-

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۰

و دیگر اینکه امید داشت آنرا بقیمت بهتری بفروش برساند. سررابرت شرلی کوشیده بود که فیلیپ سوم (که بایستی بخاطر داشت که بر اسپانیا و نیز بر پرتغال «۱» هردو حکمرانی میکرد) او را وادار نماید که ابریشم را بخرد ولی نامبرده با پیشنهاد او روی موافقتی نشان نداد. در انگلستان هم تجار شرکت هند شرقی راجع بتجارت ابریشم ایران چنین اظهار داشته بودند «راه خیلی طولانی و خطرناک است. آتیه تجارت نیز نامعلوم و بعلاوه ما می‌بایستی تمام تجارت و دادوستد خود را با ترکها قطع کنیم»

وقتی که استیل به اصفهان رسید شرلی تازه بایران مراجعت کرده بود و مشغول تدارک برای دومین مأموریت خود به دربار اسپانی بود. رو «۲» سفیر بریتانیا در دربار مغول هند چون معتقد بود که مکلف است نتیجه بگیرد مخالف بود که برای استفاده از فرمان سابق الذکر قدمی بجلو برداشته شود. معذکک در سال ۱۶۱۶ میلادی نمایندگان شرکت در سورت مجلسی تشکیل داده و تصمیم گرفتند که بواسطه عزیمت شرلی (آنها باو اعتماد نداشتند) و حالت جنگی که بین ایران و عثمانی موجود است و احتیاج بفروش ماهوت‌هایشان بایستی برای تجارت کوشش بعمل آورند و وقایع بعدی ثابت کرد که آنها در تصمیم خود محق بوده‌اند.

سفارت اسپانیا بایران ۱۶۱۹-۱۶۱۸

ایامیکه شرلی برای انجام مأموریت خود در مادرید توقف داشت دولت اسپانیا دون گارسیا «۳» دوسیلوای فیگورا را بریاست هیئتی بعنوان سفارت بایران روانه نمود. این شخص راجع به مسافرت خود چندین جلد تألیف دارد، سفیر مزبور در هرمز از کشتی پیاده شده و از راه شیراز و اصفهان سفر خود را ادامه داده در قزوین بدربار ایران حضور یافت. از او

پذیرائی بسیار گرمی بعمل آمد و مورد توجه و صحبت شخصی شاه واقع گردید. ولی در مقصود عمده از مسافرت خود که تحصیل وثیقه و تضمیناتی برای بندر هرمز بود باعدم موفقیت مواجه گردید.

(۱) - از سال ۱۵۸۰ تا ۱۶۶۰ پرتغال یک قسمتی از امپراطوری اسپانیا بود و این الحاق هم یکی از اولین عوامل از بین رفتن قدرت او در مشرق شده. (مؤلف)

(۲) - Sir Thomas Roe.

(۳) - Don Garcia de Silva y Figueroa.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۱

نبرد جاسک ۱۶۲۰ میلادی

ایامی که کونوک در ایران توقف داشت یکدسته از سفائن پرتغال با سازوبرگ از هرمز بطرف جاسک در تفحص کشتی جمز که خوشبختانه بسورت برگشته بود مسافرت کرد. در سال ۱۶۱۸ میلادی دوباره انگلیسیها تصمیم گرفتند تجارت با ایران را ادامه دهند، بنابراین تمام نیروی دریائی را که در سورت جمع شده بود بسوی جاسک روانه نمودند و در آنجا دیدند که پرتغالیها برای جلوگیری آنها آماده میباشند. زدوخورده مختصری بین آنها بوقوع پیوست و بالاخره وقتی انگلیسها ملتفت شدند که دشمنان آنها مایل به حمله نیستند بسوی پرتغالیها هجوم برده و نبرد تاریخی در مشرق جاسک در ۲۸ دسامبر ۱۶۲۰ بوقوع پیوست. کشتیهای انگلیسی مرکب بود از کشتی «لندن» «گوزن نر» «رابوک» «۱» «عقاب» در صورتیکه نیروی دریائی پرتغالیان دو نبرد ناو از نوع «پورتینگال گالیون» «۲» که از لندن هم بزرگتر بود و بعلاوه دو نبرد ناو از نوع «فلمش» «۳» که یکی مساوی گوزن و دیگری کوچکتر از رابوک و عقاب بود «۴».

در اینجا وقایع نگار بیانش را چنین ادامه میدهد. «در حدود ساعت ۹ صبح خداوند باد شرقی تندی فرستاد، بادبان کشتیهای ما پرباد گشتند و همه چیز برای جنگ آماده شد. کشتی لندن و کشتی هارت یعنی گوزن نر بالای قسمت توپخانه کشتی آنها بفاصله یک زنجیر و نیم لنگر انداختند و بدین ترتیب سنگینترین بار رزم روز دوم را تحمل کردند، زیرا هنوز از لنگراندازی فارغ نشده بودند که باد آرام گرفت و تمام روز همانطور ماند، بقسمی که کشتی «رابوک» و کشتی «عقاب» که در عقب کشتی «گوزن» بودند و برای لنگر انداختن جلوی کشتی دریاسالار پرتغال و معاون وی بطرف ساحل حرکت میکردند با وجود تمام کوششها نتوانستند مسافت یکساعت و نیم راه را به پیمایند و خدمتی انجام دهند و بمحض اینکه ما در حدود مرکز فرماندهی خودمان نسبت بآنان قرار گرفتیم.

(در این هنگام کمترین نسیمی نمیوزید و جریان هم بر ضد ما بود) مجبور شدیم لنگر بیاندازیم یا دورتر برویم ولی شلیک توپخانهها که یک دفعه از تمام

(۱)-Rabuche.

(۲)-Pertingall gallions

(۳)-Flemish

(۴)- کتاب مراکز نمایندگی تجار تی انگلیس در هند ۲۱-۱۶۱۸ صفحات ۱۲۳ و ۲۲۴. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۲

کشتی‌ها شروع شد چنان سرعت پیش‌رفت کرد که بدون شک اگر معلومات مردان ما با تمایل و تصمیم آنان برابر بود یکی از کشتی‌های آنها نجات نمی‌یافت مگر اینکه دیوارهای آنان غیرقابل نفوذ می‌گشت. نزدیک سه بعد از ظهر دشمنان ما دیگر نخواستند از همان ناهار گرمی که صرف کرده بودند شام هم صرف نمایند لذا زنجیرها را بریدند و با جریان جزرومد (آن هنگام بطرف مغرب حرکت میکرد) بقسمی تند رفتند که توپهای ما دیگر بآنان نمی‌رسید. سپس ناوهای کوچک آنها آمد و بطور عجیبی کشتی‌های پاره و درهم گسیخته را بدنبال خود بست و برد. چون دریا سالار آنها در بحبوحه جنگ ناچار گردید کشتی خود را برگرداند تا سوراخهای آنرا بگیرد و دگل بزرگ روی سطح کشتی و همین قسم سردگل را اصلاح نماید. شراع بالا و دکل و دیرک کشتی فلمینک بزرگ تیر خورده بود. کشتی فلمینک کوچک نه طناب داشت و نه شراع.

بدین سان نبرد خاتمه یافت. تلفات انگلیسها از نفرات کم بود، ولی کاپیتان شیلینگ فرمانده شجاع «لندن» کشته شد. من هربار که در جاسک پیاده شده‌ام فکر کرده‌ام که آیا میشود در آنجا یک یادگاری از پیروزی او برپا کرد، و این یادگار یک نشانه‌ای از دلاوری پیشینیان ما خواهد بود و بعلاوه باعث تهییج و تحریک بازماندگان آنان خواهد شد.

پس از این پیروزی قطعی بازرگانان بتجارت خود مشغول شدند و پانصد و بیست عدل ابریشم بار کرده به سورت مراجعت کردند.

تصرف هرگز توسط انگلیسها و ایرانیان ۱۶۲۲ میلادی

در اواخر سال ۱۶۲۱ اسکادران انگلیسی مرکب از پنج کشتی و چهار زورق بزرگ بی‌شراع هنگام وصول به جاسک باو دستور رسید که به کوهستک (بندری واقع در چهل میلی جنوب میناب) برود. در آنجا دو کاپیتان که در فرماندهی کشتی‌ها بودند عمال و نمایندگان شرکت را ملاقات نمودند و به آنها اطلاع داده شد که موقعیت آنها باریک و وضعیت تجارتی در حال بحران است.

در آن ایام بین ایرانیان و پرتغالیها خصومت‌هایی پدید آمده و از پرتغالیها بنادری را که ایرانیان از عهده دفاع آن برنمی‌آمدند چپاول و غارت میکردند. بعلاوه یک ارتش ایران

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۳

در قشم استقرار یافته و مشغول محاصره قلعه پرتغالیها بود ولی واضح بود که ایرانیان تا زمانیکه انگلیسی‌ها را برای همکاری دعوت نمی‌نمودند قادر نبودند به هر مز حملہ نمایند.

امام قلی خان پسر اللهوردیخان که حاکم فارس بود و عملیات جنگی را اداره مینمود از خود در سیاست ابراز لیاقت و فطانت و مهارت نشان میداد. او به نمایندگان شرکت انگلیسی وعده داد که اگر در جنگ شرکت کنند بآنان پاداشی خواهد داد و بعلاوه متذکر شد که اگر آنها در جنگی که برای امتیازاتی که بآنها داده شده همکاری نکنند این امتیازات لغو و بلا اثر شده و ابریشمی که در ترانزیت دارند توقیف خواهد شد.

این مسئله مورد بحث و مذاکره مفصل قرار گرفت. در آن زمان بین دربار انگلستان و پرتغال که نماینده اسپانیا بود در اروپا صلح برقرار بود، هر چند که در آبهای شرقی بین این دو کشور همیشه جنگ و زدو خورد بوده است. رؤسای شرکت که این ضربت بر آنها وارد می‌آمد اگر کینک جیمز مقتضی میدید که سپر بلا گردد، یقیناً این کار را تصویب نمیکردند. در عین حال تجار و سوداگران ابدامایل نبودند تجارتی را که با چه زحمتی بدست آورده‌اند قربان کنند و آنها مردان انگلیس زمان خود بوده و حاضر بودند که با خطرات عظیم مواجه شوند.

در آخر آنها موافقت نمودند و حاضر به همکاری شدند و بزودی با امام قلی خان پیمانی بشرح زیر بسته شد.

الف- غنائم جنگی بتساوی میان هر دو طرف تقسیم شود. ب- وقتی که هر مز تصرف شد عوائد گمرکی آن جزیره بعد از آن باید بطور تساوی میان دولتین ایران و انگلیس تقسیم شود و همه کالای تجارتی انگلیسی نیز پس از آن از پرداخت حقوق گمرکی و عوارض دیگر معاف گردد. ج- اسرای انگلیسی به انگلیس‌ها و اسرای مسلمان به ایرانیان واگذار شوند. د- دولت ایران باید نصف هزینه کشتی‌ها و خوراک و حقوق کارکنان آنها را بر عهده بگیرد. این مواد مقدماتی را مرتب کرده و ضمناً مجبور بودند ملاحان را جلب کنند، چه آنها زمزمه مخالف آغاز کرده و اظهار داشتند که «اقدام بجنگ ربطی بکار تجارت ندارد و بعلاوه آنها برای چنین کاری استخدام نشده‌اند»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۴

ولی با وعده و وعیدهای زیاد این مشکل هم حل شد و در ژانویه ۱۶۲۲ دسته سفاین و ناوگان بطرف دریا پیش رفت.

کاپیتانهای انگلیسی اول بسوی هر مز حرکت کردند و گمان داشتند که نیروی دریائی پرتغالیها به مبارزه آنان خواهد شتافت ولی وقتی که معلوم گردید که دشمن از جنگ خودداری دارد بجزیره قشم که در ۱۵ میلی آنجا قرار دارد حرکت نمودند. در آنجا روی فری‌یرا «۱» را که قبلاً با آنها جنگیده بود دیدند به سمت فرماندهی برقرار می‌باشد. پس از مذاکرات بی‌فایده‌ای برای عقد صلح از طرف فری‌یرا قلعه بمباران شد ولی اثرش کم بوده و به نتیجه قطعی نرسید. آنوقت توپخانه‌ای مرکب از پنج عراده توپ در خشکی نصب کردند، توپخانه تیراندازی خود را خیلی خوب انجام داد و گلوله اول توپخانه یکی از توپهای دشمن را روی دیوار قلعه هدف قرار داده و آنرا از کار انداخت و با همین ضربه بخط

محاصره رخنه کردند و پرتغالیها تسلیم شدند، تلفات این زدوخورد زیاد نبود، ولی یکی از مقتولین ویلیام بافین (۲) معروف بود که بواسطه مسافرتهاى قطبى خود شهرت داشت و در آن موقع فرماندهى ناو «لندن» را بر عهده داشت پارکاس (۳) در کتاب خود بنام (پیلگریمس) (۴) درباره بافین چنین مىگوید «بافین با دستگاههاى مساحى خود بساحل رفت تا ارتفاع و مسافت دیوار قلعه را تعیین نماید، اما همینطور که مشغول این کار میبود گلوله کوچکی از بالای قلعه بشکمش خورد» میگویند چون بافین گلوله خورد سه بار بدن خود را روی زمین زد و درجا جان سپرد (۵).

پس از این فتح که البته تأثیر عمده‌ای در روحیه متفقین داشت نیروی اعزامی متوجه سواحل هرمز گردید و در آنجا لنگر انداخت. ایرانیان فوراً نیروی عظیمی گرد آورده شهر را در تصرف گرفتند. توپخانه دولت انگلیس از دریا و خشکی بر روی قلعه و نیروی جزیره بمباران نمودند، ولی آنها ظاهراً دست بجنگ و حمله نگذاشتند. سان پدرو (۶)

Ruy freire-(۱)

William Baffin-(۲)

Purchas-(۳)

Pilgrimes-(۴)

(۵) - جلد دوم کتاب مزبور صفحه ۱۷۹۲. (مؤلف).

San Pedro-(۶)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۵

بزرگترین کشتی پرتغالیها آتش گرفت و طولی نکشید که سایر کشتی‌های پرتغالیها نیز یکی بعد از دیگری طعمه حریق واقع شد. نیروی ایران نیز قسمتی از دیوار قلعه را منفجر نموده ولی حمله آنها با وجود اینکه با شجاعت زیادی آغاز گردید ولی با موفقیت انجام نیافت، بلکه مجبور بعقب‌نشینی شدند. اما با وجود این، وضعیت محصورین قلعه پیوسته وخیم‌تر میشد و عاقبت پرتغالیها تسلیم نیروی انگلیس گردیدند. پنجسال پس از این واقعه سرتماس هربرت (۱) بجزیره هرمز مسافرت کرده و درباره قلعه آن چنین مینویسد «این قلعه از داخل و خارج خیلی خوب ساخته شده و با خندقها و خاکریزها و توپخانه دفاعی که هم بشهر و هم ساحل هر دو مسلط است مجهز میباشد و استحکامات آن در تمام خاور زمین نظیر ندارد» (۲).

چنانکه دیدیم قلعه معروف هرمز که پرتغالیها بیش از یک قرن آنرا مرکز بازرگانی خود قرار داده و از آنجا تجارت هند اروپا را از طریق خلیج فارس در دست گرفته بودند مسخر گردید، ولی پرتغالیها از آنجا بمسقط رفتند و در مسقط نیز موقعیت‌شان بقدری مستحکم گردید که نیروی انگلیس مجبور شد برای مبارزه با آنان با هلندیهای خلیج طرح اتحاد

بریزد و در سال ۱۶۲۴ نیز بین نیروی متحد انگلیس و هلند و قشون پرتغال جنگ سختی در گرفت که نتیجه قطعی از آن حاصل نگردید.

در سال ۱۶۲۵ بوتلو «۳» فرمانده نیروی پرتغال پادگان انگلیس را مورد حمله قرار داد. پرتغالیها وارد ناو «شیر» شدند ولی انگلیسها مهاجمین را عقب رانده و کشتی را به بندرعباس که در آنموقع آنرا گمبرون «۴» مینامیدند «۵» منتقل ساختند در آنجا روی فریرا فرمانده به کشتی حمله کرد و آنرا موفق شده آتش زد، سرنشینان کشتی تمام بدست

(۱)- Sir Thomas Herberth

(۲)- سفرنامه سرتماس هربرت، صفحه ۱۰۶ شرحیکه راجع به هرمز و محاصره نوشته ذی قیمت و جالب توجه است
(مؤلف)

(۳)- Bothelho

(۴)- Gombroon

(۵)- گمبرون تحریف لفظ ترکی گمرک است و اصل این لغت از زبان یونانی اقتباس شده و بمعنای تجارت میباشد.
(مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۶

پرتغالیها و بجز یک نفر که موفق بفرار گردید بقیه را پرتغالیها قتل عام کردند.

اما طولی نکشید که قدرت و قوه پرتغالیها رو به تحلیل نهاد و در سال ۱۶۳۰ نیروی اعزامی آنها که بقصد تسخیر جزیره هرمز فرستاده بودند با شکست سختی مواجه گردید. در سال ۱۶۵۱ مسقط را امام عمان متصرف شد و طولی نکشید که پرتغالیها همه نفوذ و اقتداری را که البوکرک در نتیجه همت و فعالیت خود بدست آورده بود بواسطه بی کفایتی جانشینان او از دست دادند و از آثار پرتغالیها بجز چند قلعه خرابه و لفظ پرتغال که بزبان فارسی یکی از مرکبات را میگویند چیزی باقی نماند. تسخیر جزیره هرمز برای انگلیسها بزرگترین موفقیت آنها در مشرق بشمار میرفت و چون خبر این فتح بهندوستان رسید قدرت و نفوذ دولت انگلستان بمنتهی درجه بالا رفت.

در ایران نیز انگلیسها در اثر این فتح رونق و اعتبار بیشتری یافتند، زیرا گرچه شاید فرمانده نیروی ایران نقش عمده‌ای را که نیروی انگلیس در پس گرفتن هرمز از دست پرتغالیها بازی کرده بود در نظر شاه کوچک و بی‌اهمیت جلوه میداد ولی خود شاه عباس بخوبی تشخیص میداد که انجام این فتح بدون کمک انگلیسها هرگز میسر نمیگردید و بهترین مؤید این مطلب آنکه هنگامی که در سال ۱۶۳۵ میلادی دولت انگلیس با پرتغالیها قرارداد صلح در مشرق منعقد نمود (این

قرارداد هرگز از آن بی‌عده ملغی نگردیده است) ایرانیان بواسطه هرگز متوحش و هراسان بودند و از این جا میتوان باهمیت نقش عمده‌ای که اجداد جنگجوی ما در آبهای شرق بازی کرده‌اند پی برد.

هلندیها

دو سال بعد از اعطای امتیاز شرکت هند شرقی هلندیها نیز برقابت با کمپانی مزبور تشکیل شرکتی در خلیج فارس داده و در ظرف مدت بیست سال بر نفوذ خود افزوده موقعی که پرتغالیها خلیج را ترک میگفتند آنها جانشین پرتغالیها شده مراکز آنانرا بتصرف در آوردند. در سال ۱۶۲۳ هوبرت ویس‌نیخ «۱» باصفهان آمد و فرمانی از شاه عباس گرفت و بعد در بندرعباس کارخانه‌ای بنا نمود که

Hubert Visnich-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۷

بنای آن هنوز باقی و محل سکونت فرماندار ایران است.

در سال ۱۶۵۲ و باز در ۱۱۶۶ هیئت اعزامی هلندی‌ها باصفهان آمدند و بطوریکه شاردن مینویسد در این موقع قسمت عمده تجارت ایران در دست هلندیها بود و انگلیسها در درجه دوم قرار داشتند.

اساس عمده نفوذ تجارتهی آنان بعلت قراردادی بود که با دولت ایران برای خرید ابریشم منعقد نموده بودند. هلندیها بموجب این قرارداد ابریشم را در تمام نقاط ایران خریداری نموده بدون پرداخت عوارض گمرکی صادر مینمودند. هلندیها بدو این اختیار را در سال ۱۶۴۵ از دولت ایران گرفته و کم‌کم در سالهای بعد حق صدور ابریشم ایران را بخود منحصر کرده بودند، در این موقع موقعیت انگلیس در خاک ایران چندان خوب نبود، زیرا این اوان مقارن با جنگهای داخلی انگلستان و اعدام شارل اول بود و بالتیجه شاه عباس و دربار او این مسئله را با تنفر تمام تلقی مینمودند. در قرن هیجدهم وضعیت بکلی دگرگون شد و نفوذ تجارتهی هلند منحصر بخريد و فروش ادویه گردید و کلیه مستعمرات آسیائی بدست انگلیسها افتاد و بالتیجه پرچم دولت هلند دیگر در آبهای خلیج دیده نمیشد.

فرانسویها

آخرین دولت اروپائی که خود را از طریق خلیج فارس بایران نزدیک نمود دولت فرانسه بود. دولت فرانسه تا سال ۱۶۶۴ نفوذی در ایران نداشت، در این سال کلبرت «۱» وزیر خارجه معروف دولت فرانسه ضمن مساعی عمده‌ای که در بسط روابط سیاسی خارجی دولت فرانسه بروز داد هیئتی بسفارت بدربار شاه عباس ثانی فرستاد. دولت ایران نسبت باین هیئت چندان خوش بین نبود، زیرا تصور میرفت وضع و مقام سفرای دولت فرانسه درخور اعزام بکشوری مانند ایران نباشد یعنی اسباب تحقیر ایران شمرده میشد و معهدا دربار ایران آنها را با ملاطفت و مهربانی پذیرفت. باین هیئت نیز حقوق

تجارتی نظیر آنچه را که بدیگر ملل اروپائی اعطاء شده بود و نیز معافیت از پرداخت مالیات و حقوق گمرکی تا مدت سه سال برطبق

Colbert-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۸

یک فرمان اعطاء گردید و بموجب همین فرمان فرانسویان مؤسسات و بنگاههایی در بندرعباس و اصفهان بنا کردند. در سال ۱۷۰۸ لوئی چهاردهم عهدنامه‌ای با شاه سلطان حسین منعقد نمود و از آن تاریخ تا حمله افغانه فرانسویان در ایران بتجارت مشغول بودند و پس از حمله افغانها فرانسویان ایران را ترک گفتند. در زمان سلطنت کریمخان نیز یکبار جزیره خارک بفرانسویان واگذار گردید ولی عملیات کمپانی هند شرقی فرانسویان عقیم ماند و جزیره خارک را فرانسویان موفق باشغال نشدند. در زمان سلطنت فتحعلیشاه نیز چند صباحی دوباره بر نفوذ و قدرت خود در دربار ایران افزودند و در سال ۱۸۰۷-۸ جزیره خارک مجددا بآنها واگذار گردید ولی این بار نیز این اقتدار طولی نکشید و در سال ۱۸۰۹ هیئت اعزامی فرانسه از ایران رانده شده و این امتیاز نیز طبعاً ملغی گردید.

سفارت سردود مورکوتون بدربار شاه عباس ۱۶۲۷ «۱»

تسخیر جزیره هرمز بدست نیروی مختلط ایران و انگلیس نتایج بیشماری در برداشت که از آنجمله یکی تغییر سیاست بازرگانی دولت ایران بود، چنانکه قبلاً نیز متذکر گردیده.

منظور عمده شاه ایران صدور محصول ابریشم بود و با آنکه سررابرت شرلی در مأموریت اول خود (بحهاتی) موفق نگردید راجع بصدور ابریشم از طریق جزیره هرمز با دولت ایران پیمانی منعقد نماید معهداً شاه ایران از نقشه اولی خود دست برداشت، اخراج پرتغالی‌ها از بازار جزیره هرمز وضع را بکلی تغییر داد. دو سال بعد سررابرت شرلی دوباره بدربار ایران مأموریت یافت. این بار شرلی با ملتزمین بسیار و اعتبار وافر روانه شد و این خود در انگلستان انعکاس عجیبی داشت. سررابرت شرلی در گزارش رسمی در توصیف ثروت سرشار ایران مبالغه نمود و با آنکه همین مبالغه از درجه اعتبار گزارش او کاست معهداً دولت انگلیس شرلی را یکبار دیگر سوم باتفاق سردومور کوتون و هربرت دانشمند بایران روانه نمود. هیئت اعزامی در گمبرون پیاده شد «در اینجا بورود هیئت صدای توپهای قلعه بغرش درآمد و ده بار طنین انداز گردید» این هیئت مانند

Sir Dodn :ore Cotton-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۷۹

کاخ سلطنتی در اشرف مازندران

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۰

هیئت‌های قبلی از جاده لار و شیراز روانه مرکز گردید. این جاده همان است که جاده فعلی بوشهر و اصفهان در مسیر آن ساخته شده است. اتفاقاً شاه ایران در این موقع در پایتخت حضور نداشت و هیئت اعزامی ناچار بشهر اشرف (بهشهر فعلی) رهسپار شده در آنجا در دربار عام بحضور شاه رسیدند. در شهر مزبور هیئت وارد قصر شده ابتدا از اطاقهای متعددی که تمام آنها از اوانی و ظروف طلا مزین شده بود عبور نموده بخدمت شاه عباس راه یافتند. سردومور کوتون به شاه عباس عرض کرد چاکر رنج این مسافرت طویل را تحمل نموده‌ام تا شاهنشاه را از غلبه بر ترکان دشمن مشترک آنها تبریک گوید و نیز روابط تجارتي بین ایران و انگلستان برقرار و یک عهدنامه دوستی دائمی این دو کشور منعقد سازد و در پایان سررابت شرلی نیز می‌خواهد تا در حضور چاکر از تهنتهائی که نقد علی بیک باو زده از خود دفاع نماید.

شاه بطوریکه از یک فرزند حقیقی ایران انتظار میرفت جواب داد ترکها مردمان ناچیزی هستند و وجود آنان برای ما چیزی بشمار نمی‌آید، چنانکه در جنگهای اخیر پیروزی‌های ما بر ایشان این قضیه را بثبوت رسانید، معهدا من میل دارم همیشه پادشاهان عیسوی با یکدیگر متفق و متحد باشند، زیرا فتوحات دولت ترک در نتیجه اختلاف و نفاق آنها باهم بوده است. چون میل ندارم ابریشم ایران را از طریق عثمانی صادر کنم بنابراین حاضرم در ژانویه هر سال ده هزار عدل ابریشم در بندر گمبرون بدولت انگلیس تحویل و در برابر آن پارچه انگلیسی بگیریم. شاه ایران نسبت به سررابت شرلی فوق العاده ملاحظت نمود و سپس جام شراب خود را بافتخار پادشاه انگلستان نوشید.

هنگامیکه شاه ایران جام خود را بلند کرد سفیر دولت انگلستان کلاه خود را بلند کرده و شاه ایران نیز در مقابل عمامه خود را از سر برداشت.

البته پذیرائی شاه از شرلی فوق العاده رضایت‌بخش بود، ولی نتیجه از این مأموریت گرفته نشد، زیرا سررابت شرلی در این مأموریت بنا باو امر جیمز پادشاه انگلستان بیشتر منافع شخصی خود را در نظر گرفته و بدین جهت علیه او تحریکاتی صورت گرفته قضایا بهمین جا خاتمه یافت. درباریان، سفیر دولت انگلستان را فراموش کردند و دیگر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۱

بآنان بار داده نشد و چون سفرا بقزوین رسیدند سردومور کاتون و سررابت شرلی هردو مردند.

سفارت «۱» دوم مأمورین دولت انگلیس بایران بدینسان پایان پذیرفت و فرستاده پادشاه انگلیس را در قبرستان آرامنه بخاک سپردند، در حالیکه کشیش‌های ارمنی و عده‌ای از آرامنه با کمال ادب و احترام در مراسم تدفین شرکت جستند.

اگرچه این مأموریت نیز تا حدی بشکست مقرون بود ولی بدون شک همین خود بر منافع و درجه علاقه دولت بریتانیا را نسبت بایران افزود و بهمین لحاظ بود که چندی بعد چارلز اول پادشاه انگلستان که از علاقه‌مندان علم و دانش بشمار میرفت از شرکت هند شرقی خواست که چند قطعه خطوط فارسی برای او بفرستد.

در خاتمه باید چند کلمه نیز از سرمایه‌های انگلیسی از زمان سلطنت پادشاهان آخر صفوی در ایران ذکر کرده ب‌موجب قراردادی که با شاه صفی منعقد شده بود مقرر بود دولت انگلستان سالی ۱۵۰۰ لیره بعنوان پیشکشی بعلاوه معادل ۶۰۰۰۰ لیره بابت بهای ابریشم بدولت ایران پردازد، از این ۶۰۰۰۰ لیره یک ثلث آن وجه نقد و دو ثلث دیگر بجنس تحویل میگردد، ولی دولت ایران در مقابل از همان روز اول از پرداخت قسمت عوارض گمرکی بندرعباس که قید شده بود خودداری مینمود. نسبت باین مسئله متصل شکایت میشده ولی ایرانیها که تصور مینمودند انگلیسها از این معامله استفاده هنگفتی مینرند مسئله را جدی تلقی نمیکردند، تا اینکه کمپانی هند شرقی قدیم و جدید در ۱۷۰۸ یکی شد و این موضوع از ایجاد یک اصطکاک و تصادم داخلی جلوگیری کرد و وضع شرکت تا موقع حمله افغانه استوار و خوب بود.

(۱) - سفارت اول در دوره سلطنت ارغون در سال ۱۲۹۱ بود که در فصل ۵۷ کتاب بدان اشاره شد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۲

اصفهان نصف جهان

فصل شصت و پنجم معماری و صنعت و هنر در دوره سلسله صفوی

اصفهان پایتخت سلسله صفوی

قسمت اعظم شاهکارهای معماری پادشاهان صفوی در شهر اصفهان یافت میشود و بدین لحاظ ما در اینجا به توصیف شهر اصفهان و بناهای عمده‌ای که خود نگارنده دیده است میپردازیم «۱» اصفهان را در واقع میتوان شهر طلائی صنایع زیبای ایران در قرون وسطی نامید. این شهر هنوز زیبایی خود را از دست نداده و تا بامروز بمنزله شهر نمونه‌ای از هنرهای زیبای ایران بشمار میرود. مگر در قسمت شمال ایران که در اینجا خانه‌های مطابق سلیقه و طرح و نقشه روسها از طرف فرزندان مقلد ایران اختیار شده است.

میدان شاه اصفهان در سمت چپ یا ساحل شمالی زاینده‌رود روی قطعه زمینی هموار و حاصلخیز واقع و حداکثر جمعیت آن در دوره منتها ترقی این شهر سیصد هزار نفر میرسیده است. در وسط شهر اصفهان میدان شاه میباشد. دو طرف این میدان را یک رشته عمارات دو طبقه فراگرفته. هربرت میگوید «میدان شاه فسادارترین و دلگشاترین،

(۱) - من علاوه بر یادداشتهای شخصی خودم در اینقسمت به کتابهای زیر مراجعه کرده‌ام: کتاب «ایران» لرد کرزن، «آثار

تاریخی ایران جدید» تألیف کوست (Coste) (همچنین از دائرة المعارف مذهب و اخلاق جیمز هستیک) James

Hastings) (استفاده نموده‌ام. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۳

مسجد شاه اصفهان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۴

فرح‌افزاترین و دلکش‌ترین بازارهای روی زمین است» طول این میدان ۵۶۰ یارد و عرض ۱۷۴ یارد و چون اینجا میدان چوگان‌بازی سلطنتی بوده است ارقام فوق تا حدی جالب توجه «۱» میباشد. چوگان‌بازی در این عصر، عصری که ما حالا صحبت میداریم بیش از هر زمان و موقعی معمول بوده و شاردن و شرلی هر دو مسابقه‌های چوگان‌بازی را در نوشتجات خود شرح داده‌اند «۲». دروازه‌های سنگ مرمر که مخصوص چوگان‌بازی میباشد هنوز در این میدان پابرجاست و چند سال قبل هنگامی که در اصفهان بودم یک روز صبح زود بمیدان رفته یک گوی از وسط دروازه‌ها بیرون کردم. شاید تا آنروز بیش از دو قرن بود که این دروازه‌ها رنگ گوی ندیده بودند. من آنروز این عمل را بپاس احترام گذشته مجلل ایران انجام دادم و کشور تاریخی ایران را برای چنین بازی بی‌نظیری در دل خود ستودم.

مسجد شاه

مشرف بمیدان مزبور بنای متوازی الاضلاع مجلل مسجد شاه واقع است که یکی از زیباترین نمونه موجود معماری ایران میباشد. کرزن شرحی که با قلم استادانه نوشته است ما عین آنرا در پائین نقل میکنیم:

«در انتهای میدان طاقی بلند که بر روی دهلیزی بنا شده و سقفش با مقرنس و کاشی‌های مینادار و آیات قرآنی مزین و در دو طرفش دو مناره بلند که روی بدنه آن همان تزیینات بشکل ماریچ بکار رفته است برپاست. اینجا از یک هشتی یا دالانی که در وسط آن سنگ آب بزرگی از سنگ سماق بکار رفته داخل صحن مسجد میشویم، در این هنگام طرز ویژه معماری و ساختمان مخصوص مسجد که از بیرون نیز پیداست کاملا نمایان میشود. چون میدان تقریبا بموازات محور جنوب و شمال ساخته شده معمار مجبور بوده است محور عمارت مسجد را منحرف نموده و بطرف جنوب شرقی تمایل دهد تا محراب مسجد درست محاذی قبله و خانه خدا واقع باشد. سلیقه معمار

(۱) - مساحت میدان چوگان‌بازی امروز ۳۰۰ یارد در ۲۰۰ یارد میباشد. مؤلف

(۲) - رجوع کنید به «ده هزار میل» صفحه ۲۴۲، در آنجا شرح مسافرت این مسافرین ذکر شده - است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۵

مجلس ضیافت شاه طهماسب بافتخار عبدالمجید ازبک، از یک نقاشی روی دیوار چهل ستون برداشته شده است

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۶

این منظور را چنان خوب انجام داده است که بسادگی و عظمت بنا میافزاید. صحن مسجد با سنگهای مرمر مفروش و در وسط آن حوضی بزرگ برای وضو ساخته شده است در هر چهار ضلع صحن غرفه‌های دو طبقه ساخته شده است که بر بدنه آنها هیچگونه زینتی جز آیات قرآن که بخط کوفی روی زمینه آبی با خط سفید نگاشته شده نیست.

این غرفه‌ها مخصوص مدرسین و طلاب و خدام مسجد است. در دو طرف غربی و شرقی صحن ایوان و طاق بزرگ کاشی است که به محوطه مسقف که روی آن گنبدی است انتها می‌پذیرد. در سمت مقابل دهلیز ورودی ایوان دیگری است که دو مناره بلند در دو طرف آن قرار گرفته و قسمت مخصوص مسجد و گنبد بزرگ آنرا تشکیل میدهد. جدار خارجی گنبد که با کاشی‌های نیلی‌رنگ و اسلیمی‌های سبز روی زمینه لاجوردی مزین - است یکی از مناظر زیبا و مهم این شهر را تشکیل میدهد. در دو طرف مقصوره مسجد صحنهای دیگری است که هر یک دارای حوض و طاق‌نماست و روزهای جمعه برای مردم باز است. طرز تزئین این بنای بسیار مجلل و عالی که هر چند مانند سایر آثار هنری ایرانی رو بویرانی و خرابی می‌رود هنوز یکی از نمونه‌های بسیار عالی و برجسته سلیقه و ذوق پادشاهان صفوی ایران است.

علی قاپی یا عالی قاپو

در طرف مشرق میدان شاه عالی قاپو (دروازه بزرگی) قرار دارد که آن مدخل قصر سلطنتی بوده است. این بنا عبارت از یک طاق‌نمای بزرگی است که روی آن یک تالار بزرگ بر روی ستونهای چوبی قرار گرفته و یکی از نمونه‌های خاص معماری عصر صفوی است. در این تالار پادشاهان صفوی با لباس تمام رسمی سلطنتی روز عید نوروز را بارعام میدادند. شاردن میگوید «این تالار زیباترین تالاری است در نوع خود که من در تمام دنیا دیده‌ام» و از همین عمارت بود که شاه صفوی مسابقه‌های چوگان‌بازی، اسب‌سواری، و جنگ حیوانات وحشی را در حضور هزاران رعایای خود تماشا میکرد.

چهل ستون

علی قاپو به باغهای وسیعی هدایت میکند که در آن کاخ‌های متعددی قرار داشته و مهمتر از همه کاخ چهل ستون

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۷

است. «۱» این تختگاه مجلل با بام آن از تنه درختان عظیم چنار بنا شده و بر بیست ستون ساخته شده از همان درخت یعنی درخت چنار نگاهداشته‌اند. اطراف این ایوان سابقا از سنگ مرمر سفید پوشیده شده بود و روی آن آئینه‌کاری کرده بودند. جایگاه واقعی سریر سلطنت در عقب این ایوان واقع شده و از آنجا به شاه‌نشینی تکیه‌گاه سریر راه داشت در هر طرف اطاقهای کوچکی برای وزیران و کار آنها تعبیه شده بود و پشت سر که در تمام طول ساختمان امتداد دارد، راهرو و یا غلام‌گردش درازی با سه تابلو نقاشی روغنی بسیار بزرگ و نفیس در هر طرف آن وجود دارد که هر سه‌تای آنها در این کتاب گراور شده است. لرد کرزن شرحی که در این باب نوشته ما آنرا ذیلا نقل میکنیم:

«این تابلوها دوره مجلل سلطنت شاه عباس و اسلاف و اخلاف او را در نظر ما مجسم میسازد. در این تابلوها شاه ایران در حال جنگ و یا در مجلس بزم با پیاله شراب مشاهده میشود، سیل‌های بلند و ضخیم، چانه‌های صاف و عمامه‌های که در

این تابلوها بنظر میرسد نماینده یکنوع آرایشی است که مدتهاست از مد افتاده و منسوخ گردیده است، سلاح و لباس جنگجویان، آلات طرب مطربان و حرکات رقاصه‌ها درهای بسته گذشته را بروی ما باز و تاریخ روزگار پیشین را در پیش چشم بیننده مصور مینمایند و گوئی بی‌اختیار هر بیننده‌ای خود در این مجالس پرشور و مجلل بزم و رزم پادشاهان صفوی شریک و سهیم است» کروزینسکی (۲) میگوید عمارت اولیه چهل ستون طعمه حریق شده و این بنای فعلی را دوباره شاه سلطان حسین بجای آن ساخته است.

چهارباغ

اینها بودند کاخهای عمده قسمت مرکزی این شهر و اینک از ابنیه مزبور گذشته بچهارباغ میرسیم، (میگویند چهار تاکستان در این محل بوده که بامر شاه عباس خیابان‌بندی گشته و چهارباغ نامیده شد) و آن

(۱) - از عدد «چهل» در اینجا معنی ظاهری مراد نیست (و معمولاً باید از اغراق‌های شایع در زبان فارسی باشد) و نظیر آن یکی عمارت تخت جمشید است که آنرا «چهل ستون» هم گفته‌اند. (مؤلف)

Krusinski-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۸

چهل ستون

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۸۹

دارای چهار خیابان باشکوه که پهنای آن یکصد و پنجاه پا و حاشیه‌های آنرا مخصوصاً درختان چنار مشرق فرا گرفته است. آب از مجراها و جدولهای سنگی عبور میکرده و در حوضهای قشنگی که سر چهار راهها (محل تقاطع جاده‌ها) تعبیه شده بود جمع میشده- است، اطراف خیابانها سردرهای کاشی کاری باغهای اشراف و درباریان قرار داشت.

دکتر فریر (۱) در کتاب «هند شرقی و ایران» میگوید «تمام عظمت اصفهان را در واقع میتوان در چهارباغ مشاهده کرد. در اینجا بزرگان و اعیان شهر به هواخوری مشغول و هریک با اتباع و هواخواهان خود آهسته آهسته قدم زده پیوسته کوشش دارند تا در جاه و جلال و سخاوت و عظمت بر دیگران سبقت گیرند. فضای باغ را درختان سرسبز و گل‌های معطر، چشمه‌ها و جویبارها فرا گرفته دل‌وجان هر رهگذر و تماشاچی را زنده میسازد، در دو طرف حوض‌ها قصرهای تابستانی با تمام لوازم تفریح و زیبایی ساخته شده است.

مدرسه شاه سلطان حسین

در کنار چهارباغ مدرسه مجلل شاه سلطان حسین واقع است که دیدنش نگارنده را سخت مفتون ساخت. سردر مدرسه دارای یک طاق مقرنس و کاشی کاری بسیار زیبا (بشکل شان عسل) و این سردر بوسیله یک دالان یا سرپوشیده‌ای بصحن بزرگ مدرسه متصل میگردد. کاشی کاری داخل عمارت بسیار نفیس و قشنگ و در بعضی قسمت‌ها بر روی زمینه سنگ مرمر قدری برجسته نمودار میباشد، رنگ آمیزی و نقاشی‌های مدرسه فوق العاده دلکش و منظره آب، گل‌ها و سایه مخصوصا بر زیبایی بنا می‌افزاید «۲» «کست» این مدرسه را خیلی خوب تشریح نموده و چنانچه درخور آن بوده است آنرا توصیف کرده است.

پل الله وردی خان

خیابان باشکوه چهارباغ از یکطرف به پل الله وردیخان کشیده میشود که با اینکه حالیه روی بویرانی نهاده معهدا از پل‌های

Freer-(۱)

(۲)- ولی بطوریکه لرد کرزن در کتاب خود مینویسد با کمال تأسف قسمتی از دالان این دانشکده مذهبی اخیرا اصطبل غلامان ظل السلطان شده بود. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۰

مدرسه شاه سلطان حسین در اصفهان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۱

درجه اول عالم بشمار می‌آید، اینجا از یک شاهراه سنگ‌فرش شده وارد مدخل عمومی پل میشوند، شکل فوق العاده و شگفت آور این پل که ۳۸۸ یارد طول آنست مقابل یک جاده سنگ‌فرش شده سی پا عرض بدینقرار است که در آن سه معبر در سه سطح مختلف تعبیه شده که یکی از آنها راه معمولی روی پل است که در دو طرف آن طاق‌نماهای سرپوشیده ساخته‌اند. طاق‌نماها از طرفی برودخانه و از طرفی بهمین جاده مشرف میباشند، در بالا و پائین این طاق‌نماها هر کدام یک پیاده‌روهائی است که با پله کانه‌ها باین راه اصلی وصل میشود و در کنار سطح رودخانه معبر دیگری است که بطول رودخانه امتداد مییابد. تنها انتقاد مخالفی که برای ساختمان این پل میشود کرد و آن از تصویر هم نمایانست آنکه پل مزبور در مقابل جریان ضعیف و باریک زنده رود در بیشتر فصول سال بیش از اندازه جنبه ظرافت دارد!!

کاشی‌ها

عمل کاشی کاری ساختمانها در دوره صفویه به منتها درجه ترقی رسید و کاشی کاری پل زنده‌رود موضوع مناسبی است که باید راجع بمحصول کوره‌های مشهور ایران در آن باب چند تذکری بعمل آورد. کوره‌پزی یا فن سفال‌سازی در

معماری هخامنشی‌ها محققاً نقش مهمی بازی کرده و تصویر تیراندازان شوش که در فصل پانزدهم همین کتاب ذکر آن گذشت بهترین نمونه کاشی‌کاری آن عصر می‌باشد. در عصر اسلامی نیز اشیاء و ظروف سفالی لعاب‌دار ایران نخستین نمونه ظروف باستانی بوده است و آنچه دیده میشود معلوم میگردد که از آن اقتباس شده است و نمونه آن بطور کلی در فسطاط یا قاهره قدیم دیده میشود مربوط بقرن دهم می‌باشد.

کاشیهای دیگری از همین عصر در سلطان‌آباد کشف شده است، قدیمترین نمونه آن که در ایران پیدا شده یک ستاره هشت گوش می‌باشد که بسال ۵۱۵ ه (۱۱۳۷) منتسب است، دوره طلایی کاشی‌کاری ایران قرن دوازدهم و سیزدهم بوده و کاشی‌های ظریفی که از این عصر پیدا شده بخوبی میرساند که آنها را برای سلاطین و درباریان ساخته‌اند.

کاشی‌های این عصر بقدری زیبا و ظریف است که بدون اغراق آنها را میتوان بهترین وسیله تزئین و زیبایی معماری نامید، چیزی که بیشتر باعث اهمیت این صنعت گردیده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۲

پل الله وردی خان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۳

آنست که صنعت کاشی اکنون از صفحه تاریخ محو شده و آنرا فقط میتوان یک صنعت باستانی و مرده نامید. طرز تهیه کاشی آنست که خمیر و گل را بلعاب‌های الوان کاشی اندوده و آنرا در کوره گذاشته می‌پختند، در بعضی موارد روی کاشی پخته مجدداً لعابهای مخلوط به مس، طلا، نقره یا سایر فلزات مالیده آنرا دوباره در کوره میگذاشتند. از لعابهای فلزی رنگهای زعفرانی، طلایی، فیروزه‌ای و قهوه‌ای بر روی کاشی نقش می‌بست.

آنچه مسلم شده تاکنون نتوانسته‌اند کاشی‌های زیبای ایران را تهیه و تقلید نمایند.

بهترین نمونه کاشی که خود نگارنده دارد قطعه‌ایست بطول ۲۴ / ۲ / ۱۸ اینچ، متن این کاشی قهوه‌ای و در روی آن حروف آبی فیروزه بارتفاع ۳ / ۸ اینچ و بعرض یک اینچ و همچنین شاخ و برگهایی برجسته نمودار است. اگرچه قطعه‌های کاشیهای شکسته را مکرر برای نگارنده می‌آوردند ولی متأسفانه جور کردن و درست کردن یکقطعه کامل از آنها مشکل بود ولی همان خورده کاشیها هم بهمان حال زیبا و قشنگ بود.

کاشیهای بدون لعاب دوره تیموری و صفوی نیز در نهایت زیبایی و ظرافت ساخته شده است. در رنگ آمیزی کاشی هررنگی استعمال میشود ولی رویهمرفته طرز تعبیه کاشی و رنگ آمیزی بقدری زیبا و ظریف است که نقش هرگوشه طاق و ایوان در جلوی آسمان شفاف ایران هریننده را خیره می‌سازد. اینکه صنعت کاشی چگونه شروع شده و تا چه اندازه تحت تأثیر صنایع سایر ملل قرار گرفته قابل مطالعه می‌باشد. شکی نیست که کاشی‌سازی ایران تا اندازه‌ای اقتباس از صنایع چینی است که بوسیله استادان مغولی بایران آمده است. علاوه بر کاشی‌سازی نقاشی چینی نیز در نقاشی ایرانی

تأثیر نموده ولی با این حال باید دانست همیشه صنایع ایران جنبه اصیلت و امتیاز خود را در رنگ، شکل و نقش حفظ نموده است.

ظروف

استادان و صنعتگران ایرانی در ساختن ظروف نیز بمرتبه‌درجه استادی و مهارت رسیده‌اند. در ظرف چندین سال اخیر مقدار زیادی ظروف قدیم در حوالی تهران بدست آمده است، بعضی نمونه‌های آن دارای رنگ آمیزی‌های ظریف مانند مینیاتور کاریست و همچنین مجسمه‌های کوچک انسانی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۴

که بر روی تخت یا بالای اسب نشسته‌اند. زمینه این ظروف اغلب سفید و نقش‌های آن طلائی است. بعضی نمونه‌های آن نیز دارای زمینه سفید یا کم‌رنگ و نقوش شفاف و لعابی و برخی دیگر دارای متن آبی و رنگ آمیزی سیاه است. روی یکی از این ظروف تاریخ ۶۱۹ هجری (۱۲۲۲ م) ثبت شده است، حتی در قرون بعد و همچنین ظروف سفالی جدید ایران که دارای متن سفید (کرم) و گل‌های رنگین می‌باشد درخور مطالعه و دارای جنبه فنی و زیبایی است.

قالی

قالی ایران یکی از مسائل قابل ملاحظه و اگرچه تاکنون کتابها در این زمینه نوشته شده ولی باز در اطراف آن می‌توان بیش از این قلمفرسائی کرد، زیرا هنوز مجموعه کاملی در این موضوع منتشر نگردیده- است. قالی از خیلی قدیم در ایران معمول و برخی آنرا از سه هزار سال قبل از میلاد نیز دانسته‌اند. سرجرج بردود «۱» معتقد است صنعت قالی در اصول فنی و مواد صنعتی آن از روز اول تاکنون در ایران تغییری نکرده است، ولی با اینحال باید دانست که ورود اسلام بایران در نقش قالی تأثیر مهمی داشته و آنرا میتوان بدو قسمت متمایز تقسیم نمود:

الف- نقش‌های مخصوص فکر و ذوق اهل تشیع که عبارت از نقوش حیوانات، گلها و شکوفه‌ها، درختان، مارپیچ، بوته جقه، اسلیمی که در بعضی موارد متضمن خطوط و نوشته‌هایی نیز میباشد.

ب- نقوش مخصوص فکر خشک اهل تسنن که عبارت از اشکال هندسی و کثیر الاضلاع میباشد، مانند نقش «بازوبند» «۲» قالی ترکمنی. پیشرفت حیرت‌انگیز ایران در کشیدن صورت انواع گلها، اشکال هندسی، نقوش درهم عربی ما را مدیون خود ساخته، چنانکه بسیاری از نقوش پرده‌ها، کاغذهای دیواری (نقشه‌دار)، قالیه‌ها و بعضی

(۱)- Sir George Birdwood

(۲)- بازوبند عبارتست از یک قوطی کوچک فلزی که قرآن را در آن جای داده برای حفظ از اجنه و شیاطین بر بازو می‌بندند. (مؤلف)

دیگر از اشیاء کارخانه‌های امروز انگلستان از نقوش قالیه‌های ایرانی اقتباس شده است.

بر دوود میگوید «نقش‌ونگار جدیدی که اکنون بشکل درخت زندگانی، یا غنچه و گل و یا خانه‌های چهار گوشه باب شده هر یک نمونه‌های معمولی را طی میکند و با اینکه نقش‌ها قدری آزاد و دیگرگون شده و شکل طبیعی تری بخود گرفته است هنوز هم نقوش سبک ایتالیائی در قالیه‌های شاه عباسی ایران متداول میباشد.»

در دوره سلطنت ساسانی قالیه‌های معروف به سوسن گرد در مغرب زمین شهرت و اهمیت مخصوصی داشت و موقعی که سعد وقاص شهر تیسفون را تصرف کرد در میان غنائم آن یک تخته از این نوع قالی از ابریشم خالص بطول ۶۰ ذراع بدست اعراب افتاد.

زمینه این قالی نقش فردوس برین بود. متن آن زری اصل، جویهای آب بوسیله بلور، برگهای درختان با ابریشم و شکوفه‌ها با سنگهای قیمتی منقوش و مجسم شده بود.

داستان این قالی عجیب که شاید چندین نمونه از آن بافته شده بود از خاطرها محو نگردیده و برخی میگویند یک تخته از این قالی را برای شاه عباس نیز بافته‌اند.

جنس این قالی از پشم و دو جوی آب یکی طولی و دیگری عرضی این قالی را بچهار قسمت تقسیم میکند. خانم ویلیر استوارت درباره آن می‌نویسد: «طول جویهای آب که نقش مبرز این قالی میباشد نامتساوی. اما رویهمرفته شکل آنها تصویر صلیب کامل باستانی را مجسم میسازد. نقش وسط قالی شبیه یک حوض کوچکی است فواره‌دار که چهار پرند در آن شنا میکنند. شکل این پرنده‌ها ترکیب عجیبی است از قو و طاوس شاهانه. این قالی خیابانهای معمول قدیم از سرو و درختان میوه شکوفه‌دار را با پرنده‌گان خیالی آنها جفت جفت که نوکهای خود را روبهم گرفته‌اند نشان میدهد و در حاشیه قالی جویهای آب و گل و لاله نمایان است. چهار درخت چنار در چهار گوشه زمینه آن قرار دارد که در واقع چهار خیابان را مجسم میسازد. مربع‌های اطراف حوض مرکزی را نیز درختان فرا گرفته‌اند»^۱. در اینجا لازم است درباره قالی معروف مقبره اردبیل که بنا به کتیبه متن آن در سال ۹۴۶ هجری (۱۵۴۰) در دوره سلطنت شاه طهماسب صفوی بافته شده

(۱) - «باغهای مغول کبیر» صفحه ۱۴۹. تألیف ث. م. ویلیر استوارت (C. m. Villier Stvart) که آن از کتابهای

ذیقیمت بشمار می‌آید. (مؤلف)

اشاره کرد. این قالی را میهن پرستی دولت انگلیس سبب گردید که آنرا برای ملت بخرد و امروز آن یکی از ذخائر نفیس موزه ویکتوریا و آلبرت میباشد. زمینه این قالی آبی تیره رنگ؛ بوته‌های آن زرد و گلها و حاشیه آن قرمز است. از اطراف مدالیونهای مرکزی (ترنج بزرگ میانه) چراغهایی آویزان و نقش و نگار و گل و بوته‌ها و ابرهای معلق آن بقدری زیبا است که راستی این قالی بیشتر شباهت بیک تابلوی نقاشی دارد. در ضمن باید در نظر داشت که قسمت ابر معلق از صنایع چینی اقتباس شده است. تاریخ بافت قالی که روی آن ثبت شده است قدیمترین تاریخ میباشد و اندازه آن ۳۴ پا و ۶ اینچ در ۱۷ پا و ۶ اینچ از حدود قالیهای معمولی بیشتر است و بدون شک این قالی بهترین نمونه صنعت قالی ایران در منتهای دوره کمال و عظمت آن می‌باشد.

یکی از مدارک مثبت ذوق و هوش اختراع ایرانی در قالی‌بافی تنوع نقش و نگار قالی است. هر ایل کوچ‌نشینی در قالی‌بافی نمونه خاصی دارد، ولی بین نقشهای روشن نشاط‌آور قالی‌های کرمان که نمونه تمایلات روح تشییع است با قالیهای تیره‌رنگ دستکار ترکمن‌های سنی فرق و تفاوت محسوسی وجود دارد و در عین حال قالی‌های ترکمن‌های سنی جامد از حیث رنگ آمیزی بی‌اندازه عالی است و هردوی این نوع قالیها برای کسیکه آنها را جمع میکند گنجینه گران‌بهایی است. بعلاوه نمونه‌های عالی گلیم و جاجیم ایران از کردستان در مغرب تا خراسان در مشرق بحد وافر یافت میشود. شاید این نکته قابل ذکر باشد که بی‌ترتیبی و بیقاعدگی در رنگ آمیزی و طرح و نقشه برای جلوگیری از چشم‌زخم می‌باشد و حیوانات و گلها هر یک اشاره بمعنای خاصی است. از جمله «درخت زندگانی» از زمان سومریها تا زمان حاضر باقی مانده- است. حتی نقش مخصوصی را که آنرا «مهر چنی» میگویند در حاشیه‌های قالی‌های ترکمن هنوز دیده میشود. علاوه بر صنعت قالی نمدمالی نیز بین عشائر ایران مرسوم است. بهترین نمدها نمد زرد کرمان است که چون از قالی سبکتر است برای مسافرت بسیار مناسب میباشد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۷

نمدهای ضخیم ایران را برای زین اسب بکار میبرند. نمد ایران صادر نمیشود.

شال‌های قلاب‌دوزی ایران در خاور زمین دارای اهمیت بسزائی است.

اروپائیان معمولا سوزن‌دوزیهای پرکار را دوست دارند. مارکوپولو مینویسد:

«خانم‌های ایرانی و دخترها روی پارچه‌های ابریشمی سوزن‌دوزیهای زیبا با نقوش حیوانات، گلها و درختان به نمونه‌های مختلف تهیه میکنند. پیش‌بخاریها، رولحاف، رومتکائی‌های دست‌دوخت که در منازل اشراف دیده میشود از عجائب صنعت دست‌دوزی محسوب میگردد.»

دیگر از صنایع ظریفه زریهای گلدار و مخمل‌های قدیم کاشان است که بسیار قشنگ و زیباست و راستی جای تأسف است که بانوان ایران صنایع زیبای وطن خود را تحقیر میکنند و صنایع ناچیز اروپائی را ترجیح میدهند. باید دانست که منسوجات ایران چه از حیث نمونه و چه از حیث مرغوبی جنس عالیتر بوده است. در میان منسوجات قدیم ایران از

قلمکارهای باسمةای اصفهان تا پارچه‌های روی زین قلاب‌دوزی رشت کمتر پارچه‌ای یافت میشود که در نظر کارشناسان امریکائی و اروپائی ارزش عالی نداشته باشد. حتی در قرون وسطی نیز اجناس و رنگهای ایران شهرت مخصوصی داشته و پارچه آبی کم‌رنگ را بزبان انگلیسی «پرس (۱)» گویند.

نقاشی

اگرچه مطابق شریعت اسلام کشیدن صورت انسانی ممنوع است.

ولی خوشبختانه این حکم در عمل استثناء پیدا کرده و در نقاشیهائی که در دمشق، بغداد، قاهره بدست آمده صورت انسانی مشاهده شده است. هرچند قسمت عمده آثار صنعتی این عصر از بین رفته ولی با اینصورت موسل (۲) جهانگرد اطریشی نقاشیهائی از قرن هشتم در وادی شام کشف کرده است. بزرگترین تابلوئی که از این عصر بدست آمده تابلوئی است که در آن امپراطور بیزانت، خلیفه و خسرو دیده میشوند.

در سامره نیز تابلوهائی از قرن نهم بدست آمده است. نقاشی‌های آب‌رنگی (روی

(۱)-Perse.

(۲)-Musil.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۸

گچ) که استین «۱» درختن کشف کرده نیز قابل ملاحظه میباشد «۲».

از قدیمترین نقاشیهای مینیاتور ایران یکقطعه نقاشی مدرسه عباسیان بغداد است، که متعلق بسال ۱۲۲۲ میلادی میباشد. این نقاشی بخوبی درجه نفوذ هنرهای زیبای روم شرقی را در فنون ایران نشان میدهد. قتل عام بغداد در سال ۱۲۵۸ میلادی بدست هولاکو خان بصنایع عرب که آن برپایه قدیم استوار بود ضربت مهلکی وارد ساخت و درعین حال صنایع ایران را بوجود آورد. مکتب جدید این صنایع ترکستان بود و در همین جا بود که استادانی که شاگرد هنرآموزان چینی بوده تجمع داشتند، در مینیاتورها که بعدا در سراسر ایران بطور مدل معمول گردید مناظر و مرایا چینی است و تماما از نقاشیهای چینی اقتباس شده. تصاویر نیز چینی‌هائی هستند که بلباس مغولی که تمام آن زردوزی شده ملبس میباشند. صورت‌ها همه گرد، متبسم و بچه‌گانه‌اند.

این هنر در اواخر قرن چهاردهم که تیمور ایران را گرفت به متنها درجه ترقی رسیده بود. میان نقشه و رنگ تعادل کاملی هست. نقاش منظره را طوری میسازد که در برابر چشم آری فقط در برابر چشم، مجسم گردد. بعبارت اخری تصویر اصولا روح ندارد و مهارت و استادی نقاش در آنست که با جور کردن یکعده الوان مختلف تصویر یا منظره‌ای را جلو چشم مرتسم سازد. حاشیه مینیاتور معمولا اشعاری است که آنها نیز با متن تصویر جور و متناسب و گوئی جزو نقاشی

است. نقاش ایران معمولاً خطاط ماهری نیز میباشد و کمتر قومی در جهان در صنعت خط تا این اندازه مهارت دارند. نقص این صنعت آنست که صورتها با اینکه بتدریج از حالت خشکی خارج شده و بنظر نرم و ملایم میآیند ولی هرگز حالت آنها از داستان منظره حکایت نمیکند. استاد ایرانی طبیعت را هرگز برای جمال طبیعی در منظره نمی آورد بلکه آنرا وسیله‌ای برای تشریح موضوع و تهیه یک زمینه جور و تعبیه مینماید.

Stein-(۱)

(۲)- من بکتاب نقاشی مینیاتوری و نقاشان ایران و غیره تالیف دکتر مارتین و نیز بکتاب هنرهای زیبای ایران تألیف گایت مراجعه کرده‌ام و از آقای دکتر دیتز استاد دانشگاه وین برای شرحی که راجع باکتشاف موسل نوشته و در دسترس ما گذاشته است باید تشکر کنم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۲۹۹

موضوعهای نقاشی مینیاتور معمولاً محدود بداستانهای معروف مانند لیلی و مجنون و خسرو شیرین میباشد. در دوره صفوی صورتهای اروپائیان نیز در مینیاتورها مشاهده میشود، داستانهای مذهبی کمتر در مینیاتورها دیده شده است.

نقاش ایرانی معمولاً مفردات را خوب میکشد ولی از عهده جور کردن برنمیآید.

مثلاً کشیدن کالبد و صورت خالی کم‌اهمیت‌تر از لوازم و چیزهای فرعی مثل لباس، اسلحه، جواهر میباشد و استاد ایرانی در کشیدن این جزئیات بی‌نهایت بخود رنج میدهد.

روبهمرفته در صنعت مینیاتور فن رنگ‌آمیزی ایرانی بسیار خوب و نتیجه فکر نقاش مطلوب و زیباست. اگرچه در بعضی موارد ممکن است در بدو امر بنظر بیننده اروپائی زنده بیاید.

فلز کاری

استعداد و روح نبوغ ایرانی نه تنها در کارهای بافندگی و کاشی کاری است بلکه در فلز کاری نیز این استعداد را بخوبی نشان داده‌اند. کارهای فلزی ایرانیها در نوع ساخت و طرز ریزه کاری بی‌نظیر و مخصوصاً اسلحه و شمشیر ایران شهرت و اهمیت خاصی داشته است. مارکوپولو میگوید «ایرانیها در ساختن اسبابهای جنگ فوق العاده استادند. زین و برگ، مهمیز، شمشیر و کمانهای ایران بسیار خوب ساخته شده است» ظروف مختلف از آبخوری کوچک ساده تا قدح-های بزرگ خانه‌های اعیان و اشراف دارای زیبایی و ظرافت مخصوص است. در صنایع کنونی ایران نقره کاری زنجان و خاتم کاری شیراز و قاشق‌های قلمزده آبادیه اهمیت مخصوصی دارند.

آنچه از مطالعه صنایع ایران در موزه «ویکتوریا و آلبرت» و سایر جاها مشاهده میشود آنست که ایرانیان اگرچه بسیاری از صنایع خود را از دیگران اقتباس نموده‌اند، ولی همیشه روح نبوغ خود را حفظ کرده اقتباسات خود را بصورت و قالب

ذوق و فکر ایرانی ریخته و درآورده‌اند و شک نیست که با مرور زمان پیوسته آثار صنعتی ایران در مرکز علم و هنر عالم روزبروز عزیزتر و گرانبهاتر خواهد گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۰

شاه سلطان حسین

فصل شصت و ششم انحطاط و زوال سلسله صفوی

یکی از معاونین اداره تشریفات سفیر را هدایت میکند و در صد قدمی در بزرگ قصر او را از اسب پیاده کرده و با عجله بتالاری که شاهنشاه در آنجا بوده برد، آنوقت حاجب دست ویرا گرفته برای پابوسی شاه هدایتش نموده و ترتیب سلام بشرح زیر است: «سفیر را بچهار قدمی شهنشاه و در مقابل او می‌برند و در آنجا توقف نموده ویرا بزانو درمی‌آورند و او باید با تن و سر سه مرتبه بخاک افتد به ترتیبی که پیشانیش بزمین تماس پیدا کند و بعد سفیر از زمین بلند شده نامه‌ای که برای شاه دارد بحاجب تسلیم میکند که او بشاه تقدیم نماید و شاهنشاه هم نامه را بدون آنکه نگاه کند در پهلوی راست خود میگذارد. آنوقت سفیر را در محلی که برای او معین شده می‌برند، شاردن ۳-۲۱۲

علل زوال

سلسله‌های خیلی کمی هستند که بقدر صفویان بعد از مرگ شاه عباس با عمر طولانی و شهرت و نام زیسته باشند. مسئولیت تنزل و انحطاط جانشینان او را تا اندازه‌ای باید متوجه پادشاه بزرگشان دانست زیرا که او شاهزادگان را امر داد در اندرون تربیت شوند و در عوض اینکه آنها را بفنون جنگ و نبرد آشنا کند با خواجگان و زنان محشور ساخت در صورتی که قبلاً اینطور نبود و شاهزادگان را بآموختن فنون جنگی و امیداشتند. بظاهر اینطور معلوم میشود که با این اقدام

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۱

خود میخواست از خطر احتمالی قتل بدست یکی از اعضاء مستعد و لایق فامیل خود مصون مانده باشد ولی در ضمن نفهمید و یا نخواست نتایج حتمی و غیرقابل احتراز رویه جدید را بفهمد.

باری این روش خیلی خوب بجریان افتاد و برطبق آن مبدا عمل شده بطوریکه در تمام قرن دومی که این سلسله در ایران بحکمرانی مشغول بود دیگر یک پادشاه قوی و توانائی وجود نداشت که بر تخت سلطنت پیشینیان خود جلوس نماید، ولی با این وصف چون مردم این خاندان را گرامی شمرده و از آنها احترام مخصوص مینمودند حکمرانی و تسلط آنها را قبول داشته تا آنکه حس مردمی ملت ایران فاسد گردید، آنوقت لازم شد که ایران جریمه سنگینی از خون و سرافکنندگی بجهت غفلت و فراموشی از احتیاطاتی که بر اثر آنها فقط مملکت حفظ میشود پردازد.

شاه صفی ۱۰۵۲-۱۰۳۸ هجری (۱۶۴۲-۱۶۲۹)

شاه عباس در موقع مرگ دستور داد که سام میرزا فرزند صفی میرزا بدبخت بجانشینی اعلام گردد. پادشاه جدید لقب شاه صفی گرفته و دوران سلطنت سیزده ساله او یک فصل طولی از کشت و کشتار بوده است. وی تمام شاهزادگان فامیل سلطنتی و حتی چند شاهزاده خانم را بقتل رسانید و باین هم اکتفا ننموده بدینسان اساس سلطنت خود را محکم ساخته سر فرصت و آزادانه تمام مشاورین و سرداران باوفای پدر بزرگش را بدیاری عدم فرستاد. در میان قربانیان او یکی امام قلی خان فاتح هرمز بود تاورینه و اولیا ریوس و نیز شاردن که ما این اطلاعات را از آنها بدست آورده ایم مینویسند که به امامقلی خان اطلاع دادند بدربار نرود ولی او که بخدمات طولانی و صمیمیت و وفاداری خود اطمینان داشت فرمان شاه را اطاعت نموده بدربار رفت و در همانجا بقتل رسید. فرزندان او نیز دچار سرنوشت میثوم پدر شدند تا مبادا که بزرگ شدند ب فکر انتقام خون پدرشان افتند.

سفارت هولستین ۱۶۳۷

بطوریکه در فصل شصت و دوم ذکر نمودیم کوشش های پیش قدمانه جنکین سن برای تجارت با ایران از راه روسیه منتهی ب عدم موفقیت گردید. در قرن هیفدهم از یک مرکز تازه ولی از همان راه، کوشش های جدیدی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۲

برای اجرای این منظور بعمل آمد، توضیح اینکه منسوجات ریشمی هولستین «۱» قابل ملاحظه بود و چون ابریشم خام ایران جلب توجه بازرگانان آنجا را نمود دوک مصمم گشت بروکمان «۲» یکی از بازرگانان هامبورک را که نقشه تجارت با ایران را کشیده بود بسفارت نزد شاه ایران روانه دارد.

این میسیون با گراندوک مسکوی برای ترانزیت آزاد قراردادهای بیفایده ای بسته و وقتی که وارد ایران شدند دیدند که مصارف و هزینه حمل و نقل و حقوق گمرکی ابریشم تمام منافع آنرا از بین میبرد. بروکمان چون نمیخواست با دست خالی برگشته باشد برای بستن یک قرارداد اتحاد بر علیه عثمانیها وارد مذاکره با ایران شد. شکست این مرد در نقشه اش و اشتباه بزرگ او بقیمت جانس تمام شد و در کتاب اولنار «۳» یوس ادام «۴» که منشی هیئت بود تمام این مطالب ذکر شده است. نتایج منفی این هیئت شاید دارای ارزش بود چه یکمرتبه دیگر ثابت نمود که بواسطه طرق ارتباطیه خراب و خطرناک و نیز بعد مسافت این تجارت سود نخواهد کرد.

ازبکان

درست در آخر قرن شانزدهم تغییراتی در سلسله ازبکها رخ داده و هنگامی که روسها بر خانات حاجی طرخان استیلا یافتند حکمران آنجا به بخارا پناه برد و اسکندر آخرین فرمانروای سلسله شیبانی آنجا از او بگرمی پذیرائی نمود. جانی خان فرزند امیر پناهنده با دختر اسکندر ازدواج کرد و بعد از قتل اسکندر سلطنت بوی پیشنهاد شده و او هم آنرا به پسر خود واگذاشت که سلسله حاجی طرخان را تأسیس نمود که آن تا آخر سده هیجدهم دوام داشت. روابط بخارا با ایران تغییری ننمود. ازبکها با کم و بیش موفقیت هائی هنوز بخراسان حمله مینمودند.

در سال ۱۰۱۷ ه (۱۶۰۸) پادشاه بزرگی بنام امامقلی ظاهر شد و سلطنت آنجا را تصاحب نمود و در مدت سلطنت سی و هشت ساله او بخارا قسمتی از ثروت و کامیابی

(۱)-Holstein.

(۲)-Brucman

(۳)-Relation de Voyage .Paris ,1639

(۴)-Adam

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۳

گذشته خود را بدست آورد. او در طی سلطنت خود بایران حمله‌ای ننمود، فقط مینویسند حمله‌ای بقصد غارت بخراسان برد که سرداران شاه صفی او را دفع نمودند، اما او در قندهار به پیروزی بزرگتری نائل آمد، چه حاکم ایرانی آنجا بمحض شنیدن خبر رسیدن ازبکها شهر را تخلیه نمود و با پادگان آنجا بدهلی رفته وارد خدمت امپراطور مغول گردید.

تصرف همدان بدست ترکان ۱۰۳۹ هجری (۱۶۳۰)

در طی سلطنت شاه صفی جنگ دیگری از همان جنگهای تقریباً دائمی با ترکها در گرفت. در آنموقع تخت سلطنت عثمانی در اشغال سلطان مراد چهارم بود که سیاست مهاجمانه او یک تهدید جدی نسبت بایران بوده و او خود آخرین سلطان جنگجوی عثمانی بود. باری این سلطان اولین لشگرکشی خود را متوجه همدان ساخت، ارتش ترک بسوی موصل حرکت نمود، ولی بر اثر بارانهای سنگین در آنجا متوقف گردید، پس از آن ارتش ترک وارد کردستان شده و پس از شکست یک لشگر ایران در سال ۱۰۳۹ هجری (۱۶۳۰) همدان را تصرف نمود. سکنه پایتخت قدیمی ماد دچار قتل عام شدند و شهر مدت شش روز گرفتار غارت و چپاول بود که در جریان آن ابنیه و عمارات ویران و حتی درختان نیز قطع شدند، ارتش عثمانی از صحنه این توحش و بربریت از راه زاگرس بسوی بغداد حرکت نمود. یک پادگان قوی و با عزم از این شهر دفاع مینمود و با وجود اینکه بمباران ترکان حصارهای شهر را با خاک یکسان ساخت ولی باز حمله متعاقب ترکها دفع شد در حالیکه هزاران ترک در خرابه‌ها مدفون گردیدند. ارتش عثمانی پس از این شکست بموصل عقب نشست، در سال بعد ترکها باز بیک لشگرکشی جدیدی اقدام نمودند ولی رسوائی وزیر اعظم عثمانیها بیک سلسله شورش و طغیانهای متعاقب آن فرصتی بایران داد که خیلی بآن احتیاج داشت.

لشگرکشی بایروان ۱۰۴۵ (۱۶۳۵)

سلطان مراد چهارم که در مدت سلطنت دوازده ساله اول خود از ادرنه در اروپا و در آسیا از بصری جلو تر نرفته بود اینک فرماندهی سپاه را شخصا در دست گرفته وارد جنگ گردید. او در لشگرکشی اول قشونش را بایروان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۴

سوق داد، که آن در سال ۱۰۴۵ ه (۱۶۳۵) با شرائطی تسلیم گردید. تبریز هدف بعدی نیز بدون مقاومت اشغال شد، اما باوجود این در معرض خرابی و غارت قرار گرفت و فقط «مسجد آبی» در اثر درخواست مفتی که گفته بود توسط یک سنی بنا شده از خرابی رهایی یافت. این پیروزی بعملیات رزمی یک مدت او خاتمه داد و سلطان با فتح و پیروزی به قسطنطنیه بازگشت. شاه صفی که جرات مقابله با ترکان را در میدان نداشت، در این موقع بمحض عزیمت سلطان ایروان را محاصره نمود. کوشش و مساعی عثمانیها برای کمک به پادگان آنجا عقیم ماند و پس از تسلیم آن در بهار سال ۱۹۳۶ شاه صفی باصفهان برگشت.

تصرف بغداد ۱۰۴۸ ه (۱۶۳۸)

سه سال بعد سلطان مراد از همان راه لشگرکشی قبلی یعنی از راه موصل بسوی بغداد حرکت نمود و برسیدن آنجا شروع بمحاصره شهر نمود. سلطان در رنج و مشقت با سربازان خود سهیم شد و در اثر هدایت شخصی او لشگرش پشت کار و استقامت خارق العاده‌ای از خود نشان داد. با آنکه وزیر اعظم در ضمن قیادت و راهنمایی بیک حمله‌ای بقتل رسید ولی ترکها دست بردار نبودند و بالاخره در چهلمین روز محاصره درست پس از پانزده سال از تصرف شهر بدست ایرانیان بغداد بدست آنها افتاد. سلطان مراد پادگان آنجا شرائطی برای تسلیم پیشنهاد نمود ولی چون آنها در برجهای مجزا بمقاومت خود ادامه دادند قشون عثمانی تمام آنها را قتل عام نمود. در زمان محاصره شهر شاه صفی با ۱۲ هزار نفر سپاهی در قصر شیرین ظاهر شده بود. ولی این نیرو خیلی کمتر از آن بود که بتواند کوچکترین تأثیری بنماید، کمی پس از آن عهدنامه صلح امضاء شد و ترکها که بغداد را با پادگان قوی مجهز نموده بودند آنجا را در تصرف خود نگاهداشتند و ایرانیان هم ایروان را از دست ندادند.

شاه عباس دوم ۱۰۷۷-۱۰۵۲ ه (۱۶۶۷-۱۶۴۲)

شاه عباس دوم فرزند شاه صفی در سن ده سالگی بجای پدر نشست و در تحت نفوذ وزرایش تا چند سالی ظاهرا یک رویه خیلی سخت‌تر و محکمی پیش گرفته و مداومت بخمر و شرب

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۵

دائم را منافی مقام و مانع بزرگ پیشرفت کارها دانسته اما همانطور که انتظار میرفت شاه جوان وقتی که اکثریتی بدست آورد خود را آلوده بشراتها و هوسرانیهای آنزمان نمود و حتی تمام مسافرین اروپائی بدون فرق و امتیاز دعوت میشدند که در مجالس عیش و عشرت او شرکت کنند. گذشته از این کشور ایران ظاهرا خوشحال و کامیاب بود و قندهار هم توسط آرتشی که شاه خود قائد آن بود پس گرفته شد. در مدت سلطنت او فن معماری توسعه یافت و ساختمان «صحن کهنه» در مشهد که ایوان و رواق آن نمونه زیبایی از معماری صفوی است توأم با صنعت کاشی کاری در اثر همت او میباشد (۱) و ما این قسمت را باو مدیونیم.

پناهندگان ازبک

در زمان شاه عباس ثانی یک شاهزاده ازبکی بشاه پناهنده شد و با او باحترام و سخاوت و جوانمردی فوق العاده‌ای رفتار نمودند.

بعدها نظر محمد سلطان ازبک خود را در دامان مهمان‌نوازی ایرانیان انداخت و با او هم با همان ملاحظت و مهربانی و بی‌غرضی رفتار شد، حتی یک ارتش در اختیار او گذارده شد تا بتواند حقوق خویشتن را استرداد نماید. در حقیقت بین سلاطین صفوی یک روح فتوت و جوانمردی غریبی موجود بود و بهترین طریق نمایش آنرا در این میدانستند که از پناهندگان و مسافرین خارجی به بهترین طرز پذیرائی کنند.

اولین سفارت روسیه باران ۱۶۶۴ میلادی

فهم این مطلب مشکل است که کشور روسیه که در این موقع مرزهایش در مغرب از آزارات گرفته و در مشرق تا کلات نادری و سرخس با ایران مشترک بود تا در حدود دو قرن و نیم پیش روابط و مناسباتی عملا با ایران نداشته است. اعزام اولین سفیر روسیه بایران که در تاریخ ثبت شده از طرف امپراطور الکسیس «۲» که غالبا گراندوک مسکوی خوانده میشود بوده است.

(۱) - رجوع به «به یادداشت‌های تاریخی نگارنده راجع به خراسان» در ژرنال انجمن آسیائی همایونی، شماره اکتوبر ۱۹۱۰. صفحه ۱۱۳۳ (مؤلف)

(۲) - Alexis) وی پدر پتر کبیر است و جای تعجب است که در همین سال سفرائی از جانب چارلز دوم پادشاه انگلستان بنزد خود پذیرفت. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۶

این سفارت از دو مأمور سیاسی و هشتصد همراهان تشکیل یافته بود و چون صفویها به مهمان‌نوازی عادت داشتند از مسکویها در یک قصر با شکوهی پذیرائی بعمل آمد ولی بزودی معلوم شد که این عده تجاری میباشند که برای اینکه از پرداخت حقوق گمرکی معاف شوند خود را بصورت سفرا درآورده‌اند. شاه عباس خیلی از این دورویی غضبناک شد و در حقیقت حق هم داشت، بنابراین با مسکویها به تحقیر و اهانت رفتار نمود و بدون اینکه بآنها جواب رسمی بدهد همگی را باز گردانید. گراندوک برای جبران این تحقیر و توهین، قزاق‌های جنوب روسیه را تحریک نمود تا بمازندران حمله نمایند. در اول قزاق‌ها موفق شدند و حتی فرح‌آباد مرکز آن ایالت را آتش زدند. پس از آن در شبه جزیره میان کاله که نزدیک بایستگاه دریائی فعلی روسها (آشوراده) میباشد خود را مستقر ساختند ولی ایرانیان آنها را از این نقطه بیرون راندند. این حمله اولین عمل مهاجمانه روسیه بر علیه ایران بوده است «۱».

صفی فرزند ارشد عباس در موقع مرگ پدرش بیست ساله بود.

چون وزرا نمیخواستند یک مرد بزرگ و بسن رشد رسیده بر آنها سلطنت کند چنین وانمود کردند که شاهزاده جوان که در اندرون محصور بود کور شده است و بدین ترتیب پیشنهاد نمودند که برادر کوچکتر او را پادشاه کنند. این تحریکات بر اثر وفاداری یک خواجه برهم خورد و صفی بالقب سلیمان بر تخت جلوس کرد.

سلسله صفوی در تحت سلطنت این پادشاه جدید که عیاش و شهوت‌ران بود و هیچگونه خصائل جنگی نداشت کم‌کم رو بزوال نهاد. تصرف قشم بدست هلندیها او را بعمل تحریک نمود، حتی وقتی ازبکها بخراسان حمله نمودند در حال او تشویشی روی نداد. بعلاوه علت مزاج او در سالهای اخیر عمرش وی را در اندرون نگاهداشته بود و در آنجا کاملاً در زیر نفوذ خواجهگان و زنان قرار گرفت. با اینوصف باز کشور ایران در آرامش قرار داشت و این سلسله از افتخارات گذشته خود هنوز لذت میبرد. سلیمان شکوه

(۱)- شاردن، کتاب «تاجگذاری شاه سلیمان سوم» صفحات ۵۴-۱۵۲. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۷

و جلال باستانی دربار را حفظ نمود و شاردن شرحی روشن و واضح از منظره میدان شاه در روز جشن ذکر نموده که آن بدین قرار است «۱»- در ساعت ۸ بامداد کاخ سلطنتی آب‌پاشی و بترتیب زیر تزئین شده بود. در نزدیکی در ورودی کاخ مزبور بفاصله ۲۰ قدمی ۱۲ اسب از بهترین اسبهای شاهی را نگاهداشته بودند که در هرطرف یک ردیف ۶ اسبه با مجلل‌ترین زین و یراق‌هاییکه در جهان یافت میشود مزین بودند. چهار زین و یراق آنها از زمرد، دوتا از یاقوت، دوتا از سنگهای الوان با الماس، دوتا از طلای میناکاری و بالاخره دوتای دیگر آن از زر ناب آرایش یافته بود. در سی قدمی اسبها حیوانات درنده که عبارت از دو شیر، یک ببر و یک پلنگ برای نبرد و گاومیش‌ها بسته شده بودند و هریک روی یک قالی بزرگ زمینه نیلی قرار داشتند در حالیکه سرهای خود را بطرف کاخ سلطنتی برگردانیده بودند».

سلیمان در مدت سلطنت طولانی خود سفرای زیادی را بدربار خود پذیرفت که مجلل‌تر و عالی‌تر از همه سفیر فرانسه بود که خود را «ژنرال سفیر پادشاه بزرگ اروپا» مینامید، بعلاوه سنن خانواده خود را ادامه داده و مطابق اظهارات شاردن گنبد طلائی مشهد را که بر اثر یک زلزله آسیب دیده بود تعمیر نمود. برای یادبود این خدمت مذهبی و کار خیر کتیبه‌ای است مورخ ۱۰۸۶ ه (۱۶۷۶) که در این کتیبه او خود را احیاکننده خرابه‌های پیشینیان خوانده است «۲».

مصلی در خارج مشهد نیز در زمان سلطنت او ساخته شده است. محراب اصلی با کلمات و عبارات طویلی از قرآن با حروف سفید روی زمینه آبی تزئین یافته و در هرطرفی نزدیک بزمین ده خط از یک کتیبه‌ای با حروف زرد روی زمینه آبی منقوش «۳» است. این عمارت با اینکه حالیه در حال خرابی میباشد باز جالب توجه است.

(۱) - جلد سوم صفحه ۲۱۹. (مؤلف)

(۲) - یادداشت‌های تاریخی و غیره صفحه ۱۱۳۷ (مؤلف)

(۳) - ای‌بید (Ibid) صفحه ۱۱۵۳. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۸

جلوس شاه سلطان حسین ۱۱۰۵ ه (۱۶۹۴)

میگویند و قتیکه سلیمان در بستر مرگ قرار داشت بخواجگان مشاور خود گفت «اگر راحتی و آسایش میخواهید حسین میرزا و اگر افتخار و عظمت ایران را طالبید عباس میرزا را انتخاب کنید. لازم بذکر نیست که نامبرده یعنی حسین میرزا انتخاب شد و بمحض جلوس بتخت از خود حلم و افتادگی و دینداری و خداترسی نشان داده درست صفات و مزایای او همانند ادوارد معترف «۱» بود. وی همچنین معروف به زن پرستی بوده است. دینداری و خدا پرستی شاه سلطان حسین لباس عمل پوشیده ملاها و خواجگان بر سر مسندهائی قرار گرفتند که بایستی تحت نظر و تصدی اشراف و نجای بزرگ باشند و بدینسان تمامی ملت بطور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید. تا آنوقت حق تحصن که به اماکن متبرکه اختصاص داشت از حالا بتمام مدارس سرایت کرد و بدین ترتیب ساکنین این نقاط قاتلین را بخود پناه میدادند و این یک امتیاز خطرناکی شده بود و سلطان هم خود فرمان قتل را در مورد متحصنین جانی و قاتل صادر نمینمود. مردم از صلح و سلامت لذت میبردند و ملت نمیفهمید که این سکون و آرامش قبل از طوفان است و وقتی که طوفان برخاست پیشوایان آنها قادر بمقابله با آن نبودند.

سفارتهای پطر کبیر ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵

در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۸) پطر کبیر هیئتی بعنوان سفارت بریاست یکنفر ارمنی موسوم به اسرئیل اوری «۲» بدربار ایران در اصفهان فرستاد. عده هفتصد نفری از بازرگانان که برای فرار از پرداخت حقوق گمرکی از این فرصت استفاده نموده با هیئت اعزامی براه افتادند. عده زیاد این هیئت و اخلاق مهاجمانه تزار در اصفهان خیلی باعث وحشت و هراس گردید و خبری انتشار یافت که تزار میخواهد گرجستان و ارمنستان را تصرف نماید. با وجودیکه این هیئت تجارت پیشه و مقاصد تجارتهای داشتند شاه سلطان حسین

(۱) - Edward the Con Fessor

(۲) - Israel Orii

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۰۹

آنها را با احترام تمام پذیرفت، زیرا قادر نبود که مانند پیشینیان خود که بسفرای الکسیس بی‌اعتنائی و توهین نمودند رفتار نماید. هفت سال بعد یک سفارت دیگری تحت آرتمی ولینسکی «۱» لایق و مستعد بایران رسید و بطوریکه در فصل آینده خواهیم نمود پطر کبیر ظاهرا در این موقع مشغول صاف کردن راه برای عملیات مهاجمانه خود بود.

شکست در خلیج فارس

در خلیج فارس موقعیت ایران رضایت‌بخش نبود. سلطان بن سیف دوم مطابق گفته تاریخ عمان «در دریا و خشکی شروع بجنگ نمود و در نقاط زیادی با ایرانیان مواجه شد. او هم چنین به بحرین «۲» حمله کرده و آنرا تصرف نمود» ایرانیان که با فقدان بحریه تارومار شده بودند از پرتغالیها تقاضای کمک کردند و آنها هم قبول نمودند که بایران کمک نمایند. پرتغالیها با اینکه موقعیشان با زمانی که مسقط را تصرف نموده بودند خیلی فرق داشت باز کوشیدند که از خلیج عبور کنند ولی مورد حمله قرار گرفتند و بوسیله نیروی دریائی امام «۳» مغلوب شدند. در نتیجه سردار ایرانی لطفعلی خان برادرزن فتحعلی خان وزیر مجبور شد که یک رویه کاملاً تدافعی اختیار و بندرعباس و دیگر بنادر خلیج فارس را در مقابل حمله امام که ممکن بود بمرور جدی‌تر شود دارای پادگان قوی نماید.

لباس ایرانی که چارلز دوم انگلستان آنرا اختیار نموده

برای اینکه نشان دهیم ایران تا چه اندازه در این موقع در انگلستان نفوذ داشته ممکن است بعضی صفحات کتاب «جان «۴» اوپلین» «۵» را در این دوره ملاحظه کنیم و شایسته است آنرا در این تاریخ درج نمائیم:

(۱)–Artemii Volinski

(۲)– «امام‌های عمان» صفحه ۳۹، بحرین در اینجا فقط همان جزیره مراد است. (مؤلف)

(۳)– بگفته کرونینسکی پرتغالیها از حمل نیروهای ایرانی امتناع نمودند، زیرا مبلغ پولی که وعده پرداخت آن به آنها داده شده بود ندادند. (مؤلف)

(۴)–John Evelan

(۵)– «دفتر وقایع جان اوپلین» نشریه ویلیام بری، جلد دوم. ص. ۲۱ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۰

وقایع نگار معروف که یک ایرانی را که ملبس بلباس گرانبھائی بوده و تزئین آلات دیگری نیز داشت و قدم میزد ملاقات کرده بود بسیار خوشش آمده سطور زیر را در دفتر وقایع روزانه خود ثبت نموده است «۱۸ اکتبر ۱۶۶۶– برای دربار اعلیحضرت نخستین بار لباس موقر و مجلل شرقی پوشیدند و یقه دوبر آهارای و بندها و جبه را بیک نوع لباس برازنده

مطابق مد ایرانی تغییر دادند با کمر بند و یا تسمه‌ها و بندهای کفش و زانوبندها توی قلاب‌هایی که پاره‌ای از آن با جواهرهای گرانبها مرصع بودند. اعلیحضرت قصد دارند پیوسته این نوع لباس بپوشند و مد فرانسوی را برای همیشه ترک کنند، مدی که با هزینه و زحمت زیاد فراهم شده بود، بسیاری از درباریان و اشراف مبالغی زر با علیحضرت بعنوان شرطبندی تقدیم کردند که در تصمیم خود اصرار نورزد، من نیز هنگامی پیش از این بر ضد آن بی‌ثباتی و دیگر مد جالب توجه فرانسوی خودمان با علیحضرت تویخ کردم و در ضمن فرصتی بدست آورده از برازندگی و سودمندی لباسهای ایرانی بطریقی که اکنون اعلیحضرت پوشیده‌اند شرحی بیان نمودم و عنوان این رساله را- «ستمگری یا مد» نام نهادم و برای مطالعه شاه فرستادم. تغییری که بزودی واقع شد من باین مقاله نسبت نمیدهم بلکه این موضوعی است که لازم دانستم آنرا تذکر بدهم».

لویی چهاردهم در این قسمت که آنرا گوئی یک کار بیربط و بی‌تناسبی میدانست خشمناک بوده است، چنانکه از روی کتاب معتبر پیپس معلوم میشود که او این مد جدید را مورد اهانت قرار داده و همان لباسهای آهاردار با زرق و برق خویش را میپوشید و بدرباریان خود امر داد که از وی متابعت کنند، ولی این بنظر چارلز خیلی ناپسند بوده که لباس جدید درباری را مانند یک آجر داغ (که ضرب المثل است) از دست رها کرده دورش انداخت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۱

محمود غزنوی

فصل شصت و هفتم غلجائیان قندهار

جنس غلجائی کمتر با همسایگان خود آمیزش مینماید و در حقیقت در بسیاری از جهات از حیث حکومت داخلی و رسوم ملی خود با دیگر نژادهای افغانستان تفاوت دارند ... طوایفی که در چراگاهها زندگی میکنند بشغل راهزنی و غارتگری معروف میباشند.

نژادهای افغانستان. اثر «بلو»

مختصری از افغانستان

من در نظر گرفته‌ام برای این فصل شرحی بر سبیل اجمال از سرزمینی که از اواسط قرن هیجدهم ببعده بنام دولت و سلطنت افغانستان معروف شده است ذکر نمایم «۱». مرگ «۲» ماهرانه نشان میدهد که افغانستان از نظر جغرافیائی سویس آسیا میباشد، چه در هریک از این دو کشور توده‌های جبال عظیم مرکزی وجود دارد که زنجیره کوههای فرعی دور و دراز از آنها منشعب میشود. کوه‌بابا که در شمال کابل واقع شده میتوان با کوه سن گوتار «۳» تشبیه کرد. هردو کشور در رأس

(۱) - بهترین و جامعترین گزارشی که درباره افغانستان عموماً داده شده مقاله‌ای است که در «دائرة المعارف اسلامی» بقلم. م. لانک‌ورث دیمز» نگارش یافته است. نامبرده با کمال ملاحظت این فصل را خواندند. نگارنده بعلاوه به کتاب معاصر «تاریخ انقلاب اخیر ایران» تألیف فادر کروزیسکی که دارای ارزش قابل ملاحظه‌ای میباشد رجوع نموده‌ام. (مؤلف)

Merk-(۲)

St. Gothard-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۲

شبه‌جزیره‌ای که بطرف جنوب امتداد مییابد واقع شده و هردو بواسطه سلسله جبال مرتفعی که تا اقصای مشرق و مغرب امتداد دارد از ممالک مرکزی واقع در شمال کشورشان جدا و مجزا شده‌اند. همانطور که جغرافی‌دانها نشان میدهند شباهت طبیعی باعث پیدایش شباهت سیاسی میگردد.

سکنه آن

کشور افغانستان بعلت داشتن خصوصیات طبیعی خود پناهگاه قبایل بومی بوده که از دشت‌های حاصلخیز رانده شده بودند، علاوه بر این چون این کشور در شمال غربی دروازه‌های هندوستان واقع شده عموماً از حمله اسکندر کبیر باینطرف در طی قرون متمادی صدای پای لشکریان را شنیده است تا آنکه «دور زدن از دماغه امیدواری» برای ملل غربی راه دیگری از دریا برای هجوم به هندوستان افتتاح نمود.

جمعیت عمده این سرزمین جالب توجه را پتان یعنی تکلم‌کنندگان به پشتو «۱» مینامند که در مرزهای هندوستان و در مغرب افغان یا اوغان «۲» که مأخذ اشتقاق این نام درست معلوم نیست بسر میبرند.

لانک‌ورث دیمز نشان میدهد که پتان نام اصلی و واقعی است و نام افغان اولین بار بوسیله خارجیان استعمال شد و بنظر میرسد که ریشه ادبی داشته باشد. امروزه طبقات عالی هندوستان همین نام را انتخاب نموده‌اند.

دو طایفه بزرگ آنجا عبارتند از دورانی که امروزه حکومت دارند و دیگری غلجائیان یا صحیح‌تر بگوئیم غیلزائیان (و بگفته بلو «۳» قلجی) و مازیدا از هردوی آنها ذکر خواهیم کرد.

بطور کلی میتوان گفت که این قبایل بترتیب در نواحی شرقی و جنوبی افغانستان ساکن شده‌اند. سکنه شمال هندوکش در اصل از بک میباشند. هزاره مغول، قایمانی و

(۱) - پشتو یا پختو نام زبان است. مردم آنجا را مفردا پشتون یا پختون مینامند. جمع آن پشتانا یا پختاناست و شاید آن ریشه پتان باشد. (مؤلف)

(۲) - Aoghan

(۳) - Bellew

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۳

چهار آیماک در قلب کشور سکنی دارند و در ولایت هرات از تاجیک‌های آریائی ساکن بوده و بالاخره در مشرق کابل، درواخان، روشن و علاوه بر اینها در کافرستان مجموعه‌ای از مردمان و اقوام جالب توجه شامل قبایل و طوایف آریائی‌های قدیم و طوایف پراکنده و رانده دیگری بسر میبرند که به دره‌های کوه‌های غیر قابل دسترس پناه آورده‌اند. نفوس افغان که شاید بالغ بر پنج میلیون نفر باشد بدو طبقه متساوی افغانی و غیر افغانی تقسیم میشوند. خود افغانی‌ها عقیده دارند که آنها از نسل خانواده سلطنتی یهودا هستند که باین کوه‌های دوردست تبعید شده‌اند، ولی آنهایی که در این موضوع اطلاعات وسیعی دارند این نظریه را قبول نمی‌نمایند و ما این نظریه را پسند نمیکنیم که عناصر خارجی در آنها غلبه داشته و دیگر آنکه افغانها نسلا آریائی هستند و بدین وسیله هندوستان را به مشرق و ایران را بمغرب اتصال دادند. افغان‌ها و نیز ازبک‌ها هر دو سنی بوده در صورتی که عناصر ایرانی و هزاره‌ای‌ها شیعه میباشند، بعلاوه پشتو زبان مخصوص یک طایفه است که بآن تکلم میکنند و الا زبان تحریری و ادبیات فارسی است و تمام افغانهای مهم بآن تکلم مینمایند.

ولایت قندهار

اکنون توجه خود را بطرف ولایت قندهار معطوف داشته و در اطراف آن سخن میرانیم - همایون با کمک قشون ایران در سال ۹۵۲ هجری (۱۵۴۵) قندهار را تصرف کرد و برای قدردانی از خدماتی که شاه طهماسب باو نموده بود وی این ولایت را بحامی خود واگذار نمود، ولی بعدا هدیه خود را پس گرفت. همانطوریکه در فصل سابق ذکر نمودیم چندی پس از این واقعه شاه عباس این ولایت را بخاک ایران ضمیمه نمود، اما بعد از مرگش بلافاصله بواسطه نقض عهد حاکم ایرانی ازبکها آنجا را تصرف نمودند. شاه جهان در سال ۱۰۲۱ هجری (۱۶۳۴) ازبکها را از این ولایت بیرون کرد و باز شاه عباس دوم آنجا را در سال ۱۰۳۷ هجری (۱۶۵۰) بتصرف درآورد. سلاطین مغولی هندوستان مکررا این ناحیه را که در حقیقت کانون نفاق و اختلاف شده بود محاصره نمودند. حتی یکبار اورنگ‌زیب خود شخصا اداره امور جنگی را در دست گرفته وارد معرکه کارزار گردید، اما قدرت و نیروی طبیعی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۴

شهر تمام کوشش‌های آنان را به‌در داد و در نتیجه این شهرستان تا زمان سلطنت شاه سلطان حسین قسمتی از امپراطوری ایران را تشکیل میداد.

غلیجائیان

طایفه غلیجائی یا غلیزائی که از یک نژاد مختلطی «۱» تشکیل یافته امروزه عده آنان شاید بالغ بر صد هزار خانوار باشد، ولی در آنروزیکه از آن صحبت میکنیم ایشان قویترین قبیله در ولایت قندهار بشمار می‌آمدند.

چنانکه از شرح موفقیت‌های این ولایت ثابت میشود که رؤساء و حکام آن همیشه در تغییر بوده‌اند. در آن موقع طایفه وحشی غلیجائی بدلائل موجهی مورد سوءظن مرکز قرار داشتند که با دربار دهلی بتوطئه و تحریک مشغول می‌باشند.

تعیین گرگین خان

بالاخره تصمیم گرفته شد که وختانگ که بنام گرگین یا شاهزاده گرجستان معروف بود برای حکومت این ولایت شورش طلب معین شود. وی با نیروئی مرکب از بیست هزار نفر ایرانی و گرجی بسوی حوزه مأموریت خود روانه گردید. در مقابل نیروی شکست‌ناپذیر او هیچ مقاومتی بعمل نیامد و او پس از تخویف و تهدید رؤسای غدار و ماجراجو نفوذ و اقتدار ایران را در آن ولایت بیش‌ازپیش مستقر و برقرار نمود. گرگین با سکنه آنجا مانند شورشیان مغلوب رفتار نمود و ظلم و تعدی نسبت بمردم و نیز روح تمرد و فتنه‌جوئی رؤسای آنها باعث شد که مخفیانه هیئتی را باصفهان فرستاده و از تجاوزات و تعدیات فرماندار شکایت نمایند.

میرویس

گرگین خان نیز از این توطئه کاملاً باخبر شده و لذا تصمیم گرفت برعلیه این اقدام ضربه سختی وارد کند و این ضربت را خواست بر سر میرویس که یکی از رؤساء مهم غلیزائی و کلاتر موروثی قندهار بود وارد آورد و بنابراین او را گرفته تحت الحفظ بپایتخت فرستاد و درعین حال نوشت که برای سکون و آرامش در آن بلد لازم است این آشوب طلب ماجراجو از خاک افغان

(۱) - بنظر میرسد که «غلیزائی‌ها» همان «خلج» که ادیسی ذکر نموده باشد، اما لانک ورث دیمز این مطلب را مشکوک میدانند (رجوع بمقاله «غلیزائی» او در قسمت بیستم دائرة المعارف اسلامی). (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۵

دور باشد. ملایمت و نرمی غیرعادی او (شاه سلطان حسین) در حقیقت باید یکی از علل اساسی سقوط ایران دانست، زیرا میرویس، بواسطه ثروت و نیز کفایت و کاردانی خود توانست در دربار ایران نفوذ پیدا کرده و بالاخره این شخص اسیر محبوب شاه گردید. میرویس بعداً برای اینکه بنفوذ خود در میان هموطنانش بیافزاید اجازه رفتن بمکه را از شاه تحصیل

نمود و در آنجا ایامی که مشغول انجام وظایف حج بود از مجتهدین و فقهای بزرگ اسلام احکامی بدست آورد دایر بر اینکه جنگ بر علیه طایفه شیعه و نابود ساختن آنها نه تنها جایز و رواست بلکه این عمل شایسته همه نوع تعریف و موجب خشنودی خدا میباشد. امروز یک چنین احکامی که در افغانستان ارزش زیاد دارد مسلما در دو قرن پیش اهمیت و قدر و قیمت آن بمراتب زیادتر بوده است. وقتیکه میرویس بدربار ایران برگشت سفیر پطر کبیر که در فصل سابق از او سخن رفت او را بطور غیرمستقیم در انجام نقشه‌ای که داشت کمک مینمود. میرویس مخصوصا بسفیر رسانید که پادشاه ایران قصد دارد ارمنستان و گرجستان را بحیثه تصرف در آورد و گرگین خان یکی از سران این توطئه و نقشه خطرناک میباشد. دربار ایران در این موقع بنهایت درجه دچار وحشت و هراس گردیده و جرأت نمیکرد گرگین خان را معزول و بمرکز احضار کند.

ولی مثل یک اقدام نیمه تمام میرویس را بشغل قدیمی خود منصوب و در سال ۱۱۲۰ هجری (۱۷۰۸) او را بقندهار روانه نمود.

قتل گرگین خان و قتل عام پادگان ایرانی ۱۱۲۱ ه (۱۷۰۹)

گرگین خان از این توهین نهایت درجه خشمناک شد و تصمیم گرفت خود شخصا از میرویس انتقام گیرد تا بدین وسیله قندهار را تهدید نماید و درعین حال دربار ایران را مورد اهانت قرار دهد، او شنیده بود که میرویس دختری دارد که بسیار زیباست، او یکدفعه از میرویس دخترش را تقاضا نمود. نامبرده رؤسای قبیله را جمع نمود و آنها که رنجیده خاطر و خشمناک بودند بنان و نمک و شمشیر و قرآن قسم خوردند که سزای این حاکم ظالم مسیحی را با مرگ بدهند. میرویس بنای تلبیس را گذارده برای اینکه دشمن خود را فریب بدهد و هرگونه سوء تفاهمی را نسبت بخود رفع کرده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۶

باشد دوشیزه زیبایی را نزد گرگین خان فرستاد و وانمود کرد که دختر خود اوست.

گرگین خان فریب خورده و چون دید که رئیس نامبرده ظاهرا رویه تسلیم را پیش گرفته و نرم شده با او بنای ملاطفت را گذارد و باین غلجائی محیل و زیرک فرصتی که در انتظار او بود داد. او گرگین خان را بیک باغی که در خارج شهر قندهار بود دعوت کرد و در آنجا ناگهان بر سر مهمان و اتباعش ریخته و همه را ناگهان بقتل رسانیدند. افغانها در تاریک و روشن بجای آنان وارد قلعه شدند در حالیکه میرویس لباس قربانی خود (گرگین خان) را در بر کرده و اسب او را سوار بود و بدون تولید سوءظنی همگی وارد قلعه شدند. در آنجا پادگان را غافلگیر ساخته و با کمک حمله هموطنان خود در همان موقع تمام ایرانیان را تا نفر آخر بقتل رسانیدند.

یک دسته از سواره نظام گرجستان بعده ششصد نفر که اتفاقا در آنموقع در قندهار بودند سه روز بعد در موقعیکه مراجعت مینمودند مورد حمله قرار گرفتند، این عده قهرمان از خود دلاوری و شجاعت بی نظیری ظاهر ساخته و توانستند

بخراسان عقب نشینند و در آنجا خبر بدبختی ارتش ایران را بگوش ایرانیان برسانند و این خبر تمام کشور را در یک حالت وحشت و هراس انداخت «۱».

استحکام قدرت توسط میرویس

پس از این موفقیت و پیروزی میرویس در تحکیم مبانی قدرت خود فعالیت و کاردانی از خود نشان داد، او فتاوی و احکامی را که در مکه تحصیل نموده بود انتشار داده و بعلاوه اعلام داشت که میخواهد از قید حکومت ایران خلاص شود و بدینسان قبایل مختلفه را بکمک خود طلبید.

دربار قابل استهزاء ایران در اصفهان بجای اینکه ننگ این بدبختی را با استعمال اسلحه و زور برطرف کند برای مصالحه کوشید و میرویس هم سفیر شاه را معطل نمود و باو گفت مطمئن باشید که ساعت انتقام فرارسیده و افغانهای دلاور تازیانه

(۱) - در کتاب «تاریخ گرجستان» جلد چهارم تألیف م. بروست، شرح متفاوت دیگری از این بدبختی داده شده است.
(مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۷

قهر خداوند برای مجازات ایرانیان رافضی میباشند. مشاورین شاه سلطان حسین بالاخره فهمیدند که چاره و گزیری جز جنگ نیست، اما برای آن هیچ گونه کوشش و اقدامی بعمل نیاوردند و حاکم خراسان هم که مأمور سرکوبی و مطیع کردن شورشیان بود مکرراً شکست خورد. این پیشرفت‌ها بر حیثیت و اعتبار میرویس افزود و به او موفقیتی برای تقویت موقعیت خود عطا نمود.

دو پیروزی او بر ارتش ایران

حکومت ایران چون مجبور شد که بالاخره دست به اقدامات شدیدتری بزند یک ارتش نیرومندی فراهم نموده فرماندهی آنرا به خسرو خان حاکم گرجستان و برادرزاده گرگین خان داد.

خسرو خان بسوی قندهار پیش رفته میرویس را مغلوب نمود و کرسی نشین او را محاصره کرد. افغانها هم تسلیم شدند مشروط بر اینکه عفو عمومی درباره آنان صادر شود، ولی چون سردار گرجی تشنه انتقام بود اصرار در تسلیم بلا شرط نمود. پادگان افغانی در ناامیدی خود را برای مقاومت تا دم مرگ حاضر نمودند. حملات ایران دفع شد و ارتش محاصره کننده که از دست دشمن بستوه آمده بود دچار کمی خواربار نیز گردید.

میرویس دوباره توانست وارد میدان جنگ شود و این مرتبه نیز موفق گردید. ارتش شاه مغلوب شده و سردار گرجی بقتل رسید و از بیست و پنجهزار نفر ایرانی فقط کمتر از یکهزار نفر توانستند فرار کنند. تاریخ این واقعه ۱۱۲۳ هـ (۱۷۱۱)

بود. یک نیروی دیگری تحت فرماندهی محمد رستم تجهیز کردند، ولی این نیرو هم شکست خورد و میرویس بر اثر این دو پیروزی بزرگ حاکم و فرمانروای بلا منازع شهرستان قندهار گردید. ظاهراً ایرانیان برای جمع‌آوری سومین ارتش کوششی بعمل نیاوردند و رئیس غلجائی تا سال مرگش ۱۱۲۷ هـ (۱۷۱۵) جدا مشغول ترتیب و تنظیم نقشه پیشرفتهای بعدی خود بود.

میر عبد الله ۱۱۳۰-۱۱۲۸ هـ (۱۷۱۵-۱۷)

میرویس از خود دو پسر باقی گذاشت. فرزند ارشد او محمود هیجده ساله بود ولی عم او عبد الله زمام حکومت را در دست داشت. این شخص بزودی نشان داد که مایل است با ایران صلح

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۸

نماید و بدین سبب سفرائی برای اجرای این منظور باصفهان فرستاد. شرایط پیشنهادی او بدینقرار بود. الف- ایران باید از مالیات و خراج صرفنظر کند. ب- هیچ نیروی خارجی نباید بقندهار فرستاده شود. ج- منصب حکمرانی در خانواده او موروثی گردد.

این مذاکرات افغانی‌ها را که بواسطه بدست آوردن استقلال با آن جنگ سخت و خونین بر خود میبایدند شدیداً عصبانی کرده و محمود نیز که دید احساسات عامه موافق با اوست با چهل تن از اتباعش میر عبد الله را بقتل رسانید. میگویند پس از قتل میر عبد الله نقاره‌خانه بصدا درآمده و رؤسا و خوانین جمع شده پس از مشاوره و تبادل آراء میر عبد الله را نظر به تعلیماتی که بسفرای افغان داده بود مستحق مرگ دانسته و محمود را حکمران قندهار اعلام نمودند.

ظهور ابدالیهای هرات

همانطور که انتظار میرفت موفقیت میرویس محرک ولایات دیگری که سکنه آنها سنی بودند گردیده و بشورش برخاستند.

از جمله یکی ولایت هرات بود که رئیس ابدالی «۱» آنجا اسد الله نام، خود را مستقل اعلام داشته و برای غارت و چپاول خراسان به ازبک‌ها پیوست. برای مقابلی با هجوم او در سال ۱۱۳۲ هجری (۱۷۱۹) یک ارتش ایرانی بعده سی هزار تن جمع‌آوری شده و در تحت فرمان صفی قلی خان بسوی هرات حرکت نمود. این ارتش در راه با دوازده هزار نفر ازبک تلاقی نموده و آنها را شکست داد و این پیروزی را بفال نیک برای پیروزی بعد که بمراتب مهمتر بود گرفتند.

اسد الله خان با ۱۵۰ هزار نفر افغان مصمم گشت با نیروی ایران که چند برابر قوای خود بود مقابلی نماید. جنگ خیلی سختی در گرفت و در حین پیکار اتفاقاً توپخانه ایران بر اثر ارتکاب یک اشتباه عده‌ای از خود ایرانیان را در زیر آتش گرفت. این اشتباه باعث شد که تصور شود کسی در ارتش خیانت نموده و همین خیال در تمام ارتش تأثیر بزرگ و شدیدی نموده و سپاهیان را بحال سراسیمگی و اختلال انداخت. افغان‌ها

(۱) - این طایفه که نامش از یکنفر ابدال یعنی ولی مأخوذ می‌باشد با همان درانی عینا یکی است. احمد شاه در نتیجه خوابی که دید این نام را تغییر داده و لقب شاه در دران را اختیار نمود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۱۹

موقع را مناسب دیده و با یک حمله دلاورانه‌ای بر ایرانیان پیروزی حاصل نمودند.

ایرانیان یک سوم از آرتش خود با توپخانه و سردار و تمام باروبنه خود را از دست دادند.

تلفات افغانی‌ها سه هزار نفر یا یک پنجم تمام آرتش‌شان بود ولی ابدالی‌ها مانند رقبای همسایه خود غیلزائی‌ها آزادی خود را بدست آوردند و از این بیعد در مرز شرقی ایران دومین ایالت مستقل تشکیل گردید. روابط و مناسبات آنها با غلجائی‌ها دوستانه بود و حتی وقتی که نامبرده اخیر اصفهان را گرفتند اینان شهر فره را از دست آنان درآوردند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۰

شاه سلطان حسین

فصل شصت و هشتم انقراض سلسله صفویه

(از مطالعه در اطراف شاه سلطان حسین) باسانی این نتیجه بدست می‌آید که او بعضی صفات که برای یک شخص منزوی و فارغ از مشاغل عمومی زیبا و پسندیده می‌باشد متصف بوده است، ولی باید گفت که او هیچیک از صفاتی را که برای یک پادشاه لازم و ضروری است دارا نبود. وی یک آدم خوش طینت و رئوفی بود و این خوش طینتی پایه‌ای بود که تحمل هر چیزی را مینمود و احدی را مجازات نمیکرد. بهمین واسطه مردم شرور و تقصیر کار از عدم مجازات خود مطمئن بودند در صورتیکه اشخاص شرافتمند امید همه نوع عدالت را از دست داده بودند. وی هیچکس را آزار نمیرسانید و همین سبب شد که بتمام بشریت صدمه بزنند. (فادر کروزینسکی)

اولین لشکرکشی محمود ۱۱۳۳ هجری ۱۷۲۰

اولین لشکرکشی «۱» افغان بایران بیشتر جنبه تاخت و تاز و غارت و چپاول را داشت تا یک جمله. محمود در جنوب سیستان از لوت عبور نموده و پس از غارت و خرابی نرماشیر بسوی کرمان پیشرفت.

(۱) - از جمله مأخذ و اسناد ما یکی «شرح تاریخی بازرگانی بریتاننا در بحر خزر بقلم جوناس هانوی «تاریخ انقلاب اخیر ایران» بقلم فادر کروزینسکی، «جهانگشای نادری» تألیف میرزا مهدی خان منشی کل نادر شاه. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۱

محمود این شهر را با کمک سکنه زردشتی آن قبضه کرد. لطفعلی خان که شکست او را در مسقط در آخر فصل شصت و ششم ذکر نمودیم در این موقع برای بدست آوردن شهرت از دست رفته خویش در آتش اشتیاق اینکار میساخت. وی صبر نکرد تا قشون عمده‌اش برسد و فقط با یک‌عده از افراد نخبه و برگزیده خود افغان‌ها را شکست داده اردوگاه آنان را تصرف نمود و سواره‌نظام او مهاجمین قلع و قمع شده را تا قندهار تعقیب نمود و بدینسان اولین کوشش محمود به بدبختی و شکست خاتمه یافت. کرمان اینوقت دارای پادگان قوی و قلاع مستحکمی گردید و برای جلوگیری از خطر احتمالی هجوم و استیلای افغانها همه گونه احتیاطات لازم بعمل آمد، بعلاوه لطفعلی خان یک ارتش نیرومندی در تحت اختیار خود قرار داد و بدینطریق دیگر احتمال تکرار چنین حمله‌ای از طرف افغانها متصور نبود.

خفت و رسوائی وزیر و لطفعلی خان

در این اثناء شاهنشاه ایران غافل از اینکه فنا و نابودی او نزدیک شده است هنوز از سعایت‌های درباری اغفال شده و بکلی گیج و دیوانه شده بود، چنانکه فتح علی خان وزیر متهم بخیان و تحریک عده‌ای از کردها بقتل شاه در شب گردید. شاه از خواب بیدار شده و دچار وحشت و اضطراب گردید و در همان شب حکم قتل وزیر را صادر کرد. چشمان این مرد بیچاره را درآوردند و برای اینکه بفهمند ثروت خود را کجا پنهان کرده بشکنجه و عذاب او پرداختند، ولی در همان موقع شاه ملتفت شد که گول خورده است فوراً عده از نجبا دعوت شدند و وزیر خود را در حضور آنان تبرئه نمود، ولی چه فائده صدمه و آسیب وارد شده بود. لطفعلی خان برادرزن او که برای هجوم به قندهار نیروی عظیمی گرد آورده و آنها را تعلیم میداد از شغل خودش معزول گردید و چنانکه معمول این مواقع - است تمامی سپاه او متفرق گردید و بالتلیجه ایران در یک چنین موقع بحرانی خطرناک در تاریخ خودش بواسطه حماقت و ابله‌ی پادشاه ضعیف النفس خود تقریباً بیدفاع گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۲

علائم و خبرهای بد و میثوم

سال ۱۱۳۴ هـ (۱۷۲۱) پر از مصیبت و بلا بود: افغان‌های ابدالی بدون مانع و معارضی خراسان را غارت کردند. در مغرب هم‌لذگی‌ها شماخی کرسی نشین شیروان را بباد غارت و خرابی دادند، ولی ظهور علائم بود و خبرها و فال‌های میثوم بیش از هجوم و غارت و خرابی شهرها موجب وحشت و اضطراب مردم گردید. یک زمین‌لرزه‌ای شهر بدطالع تبریز را خراب کرد و در همین هنگام هوای صاف معمول یک‌دفعه تاریک شده و خورشید مانند گلوله سرخ‌فام و بشکل خون نمودار گردید و ایرانیان خرافاتی وحشت‌زده شدند و ستاره‌شناسان با پیشگوئی خود درباره خرابی و تباهی اصفهان بر ترس و وحشت مردم افزودند. بروز این فجایع، وحشت و بزدلی شاه، زن صفتی درباریان و بالاخره کمیابی سردار و سرباز اینوقت دست بدست هم داده بقدری روحیه ملی را تنزل دادند که شاید هیچ کشوری در مرحله بحرانی خود بقدر ایران ضعیف و عاجز نشده بود.

دومین لشگرکشی محمود ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

غلجائیه‌ها از حمله و هجوم لطفعلی خان بخاک خودشان خیلی ترسان بودند ولی بمحض شنیدن خبر سقوط و عزل او درباره جرأت پیدا کرده مصمم گشتند برای بار دوم بایران حمله ببرند، محمود در وسط زمستان قندهار را ترک گفته و مجدداً از بیابان عبور نموده به نرماشیر و کرمان رفت. در اینمورد او شهر کرمان را بتصرف درآورد ولی قلعه آنجا بقدری مصرانه مقاومت و پافشاری نمود که او از این قسمت خیلی خوشحال شد که پنج هزار لیره بگیرد و محاصره را ترک نماید. محمود پس از آن از راه یزد بسوی اصفهان حرکت نمود. او به یزد حمله برده ولی کامیاب نشد و لذا مستقیماً راه پایتخت را پیش گرفت. در بین راه سفر او نمایندگانی را ملاقات نمود که با او وعده دادند که اگر خود با دستجاتش بافغان برگردد سی هزار لیره باو بدهند. محمود از این بیان که نشانه‌ای از ضعف و ناتوانی در قلب امپراطوری بود تشجیع شده و بالاخره مهاجمین تا گلناباد که دهکده‌ای است واقع در یک دشت مسطح و هموار در یازده میلی اصفهان پیش رفتند و در این نقطه متوقف شدند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۳

لشکریان ایران و افغان

لشکر افغان اکنون شاید بالغ بر بیست هزار نفر میشد «۱» چه عده‌ای از سربازان تلف شده و عده‌ای دیگر در کرمان و یزد محمود را ترک گفته بودند و سربازان داوطلبی که بآنها پیوسته بودند فقط معدودی از زردشتی‌ها بودند. توپخانه آنها از یکصد زنبورک یا توپ کوچک تشکیل یافته که بر شتر سوار نموده بودند و این توپ‌ها گلوله‌ای بوزن کمتر از دو پوند می‌انداختند.

لشکر ایران که در اصفهان جمع شده بود از حیث عدد دوبرابر آنها بود و بعلاوه دارای توپخانه منظم و صحیحی بودند و نیز مرکز آنها یک شهر پرجمعیت بوده و یک مزیت دیگرشان این بود که از زادوبوم خود دفاع مینمودند و گذشته از همه اینها سرنوشت کشور ایران وابسته بشجاعت و دلاوری آنان بوده است. در شورای نظامی ابتدا عقیده بر این شد که پایتخت را نگاهداشته و افغانان را بگذارند در پیرامون حصارهای شهر تا خودشان را خسته کنند (یعنی رویه دفاعی پیش بگیرند) ولی در آخر کسانی که پیشنهاد نبرد دفاعی مینمودند پیشنهادشان رد شد، والی عربستان اصرار داشت که میگفت اگر شاهنشاه از مقابلی با یک عده افغانی غارتگر ترس و بیم بخود راه دهد بر حیثیت و مقام او لکه وارد شده و از اعتبار خواهد افتاد. در کشور ایران بیش از همه جا بتظاهر و خودپنداری اهمیت داده میشود و سخنان والی مورد ستایش قرار گرفت و همه در آنروز با او موافقت نمودند. برای اینکه از بروز حسادت بین سران لشکر جلوگیری بعمل آید فرماندهی سپاه را بین عده‌ای تقسیم کردند و ارتش ایران بعده پنجاه هزار نفر که با بیست و چهار عراده توپ تقویت میشد بسوی دشت گلناباد حرکت نمود «۲».

جناح راست سپاه بفرماندهی یک شخص بدطالع یعنی رستم خان ژنرال گارد سلطنتی و جناح چپ بفرماندهی وزیر واکذار شد. عده‌ای سپاه در تحت فرمان والی

(۱) - کروزینسکی عده آنها را دوبرابر آن نوشته ولی من گفته ملکم را نقل کرده‌ام. (مؤلف)

(۲) - نگارنده در چند سال قبل که در محل وقوع این جنگ اردو زده بودم. در این هنگام متوجه شدم که چگونه ایرانیانی که با اسلحه عالی و قیمتی مسلح بودند و زین و یراق و نیز افسار اسبهای آنها تماما مطلا بوده از روی استهزا بافغانهای آفتاب سوخته و دارای لباس مندرس و پاره میخندیدند، در اینجا یکدفعه بقهقری برگشته فکرم بجنگی رفت که بین سلاطین ساسانی بر علیه اعراب رخ داد و شباهت تامی که بین اوضاع و حالات این دو جنگ وجود داشته در نظرم جلوه گر شد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۴

لرستان وجود داشت که تحت فرمان والی عربستان بودند. والی هم عده اسب سوار عرب با خود داشت. این عده همگی در زیر پرچم رستم خان بودند. این دو جناح که دقیقا سی هزار نفر بودند سواره نظام بوده‌اند. قلب سپاه از بیست هزار پیاده نظام با توپخانه تشکیل مییافت و بنظر میرسید که یک سپاه نیرومندی تشکیل دهد. افغانها در چهار قسمت قرار داشتند. محمود با بهترین افراد جنگجوی خود در وسط قرار داشت. در طرف راست او امان الله خان و در طرف چپش زردشتی‌ها موضع گرفته بودند. در طرف عقب صد عراده توپ قرار داشت.

نبرد گلناباد ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

جنگ گلناباد که سرنوشت ایران را معین نمود در دو یا سه میلی مغرب قصبه کنونی اتفاق افتاد و آن با حمله جناح راست ایران شروع شد که موفقیت کمی هم بدست آورد. در همان حین والی عربستان بسوی جناح چپ افغانها روی نمود و خود را باردوگاه آنان رسانیده و آنرا غارت کرد. عربها از این ببعده در پیکار هیچ شرکت نکرده و اوقات خود را بغارت و چپاول مصروف نمودند. جناح چپ ایران نیز بحمله پرداخت ولی افغانها بر اثر یک مانور ماهرانه پرده از روی شترهای توپ کش خود برداشتند و این عمل باعث وحشت ایرانیان شد و در همان لحظه بستون ارتش ایرانی که در حال حرکت بود حمله نمودند، جناح چپ از هم پاشیده شده منهزم گردید و افغانهای تعقیب کننده بعقب توپخانه ایران که مدافع و محافظی نداشت پیش رفتند. توپچی‌ها همگی کشته شده و افغانها توپها را بسوی پیاده نظام ایرانی برگرداندند و در نتیجه پیاده نظام هم متفرق شده فرار نمودند. افغانها هم سرگرم غارت اردوگاه ایرانیان شدند و این سبب شد که از تعقیب دشمن صرف نظر نمودند ولی بنا بروایتی علت عدم تعاقب ترسی از حمله غافلگیری ایرانیان بود.

بدین طریق یک ارتش نیرومند ایران که برای آنچه که هرملتی عزیز میدارد میجنگیدند در حالیکه فقط ده هزار نفر تلفات داده بود با فضاحت و رسوائی فرار نمود و دیگر جرأت مقابله با افغانها را در جبهه جنگ ننمود، ملت ایران در این موقع مردی خود را از دست داده بود و البته وقتیکه یک ملت جبون و نامرد شد بفتوای تاریخ محکوم بزوال

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۵

بوده و حقا باید سقوط کند.

تصرف فرح آباد و تسلیم جلفا

رئیس غلجائی هرچند یک امپراطوری را که در دنیا دارای عظمت و مقام بلندی بود برانداخت، اما یک فاتح بزرگی نبود، زیرا او پس از خاتمه جنگ باردو گاه و سنگرهای خود عقب نشست و در آنجا کاملاً بحال سکون و عدم فعالیت باقی ماند، حتی بایرانیان اجازه داد که بجبهه جنگ مراجعت نموده و توپهای از دست رفته خود را جمع آوری نمایند. ظاهراً او تصمیم بعقب نشینی گرفته بود، ولی جاسوسان او ویرا از وحشتی که در پایتخت بر همه مستولی شده بود آگاه ساختند و آنوقت محمود از موقعیت حقیقی خود باخبر شده جرأت و جسارت خود را دوباره بدست آورده بسوی اصفهان حرکت کرد. تقریباً در سه میلی شهر اصفهان فرح آباد قرار داشت که شاه سلطان حسین آنرا مبدل بقلعه نموده و نیروی زیادی در آنجا تمرکز داشت، ولی ایرانیان بجای آنکه بجای عقب انداختن پیشرفت افغانها از این قلعه استفاده نمایند در حال وحشت و هراس پادگان آنجا را با خود بردند. پس از آنکه جلفا که در ساحل راست رود زاینده رود واقع است مورد حمله قرار گرفت ارمنی‌ها مقاومت سختی از خود نشان دادند و حتی از والی عربستان که در اینموقع بفرماندهی عالی ارتش انتخاب شده بود تقاضای کمک نمودند ولی او یا بعلت تعصب و یا خیانت از کمک به آنها خودداری نمود. بالاخره در خطوط آنها رخنه وارد شده و آرامنه تسلیم شدند. به آنها فرمان داده شد که معادل یکصد و چهل هزار لیره پول و پنجاه تن از زیباترین دوشیزگان باکره به افغانها تسلیم کنند و آرامنه هم بهر دو شرط تن دردادند.

محاصره اصفهان

محمود در مقابل پلهای زاینده رود اردو زد و قصور و باغهای زیبائی را که پادشاهان صفوی و امراء و نجبای آنها در آن قسمت ساخته بودند تصرف نمود. برای حمله مستقیم به اصفهان افغانها کوشیدند که بر یکی از پلهای با شکوه زاینده رود تسلط حاصل کنند. دفعه اول محمود شکست خورد ولی در کوشش ثانوی او تقریباً پل را بتصرف درآورده بود که محمد آغا نامی از خواجه‌های

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۶

سفیدپوست به نجات آن اقدام نمود و افغانها را عقب راند. محمود از این شکست مأیوس شد و مصمم گشت بقندهار مراجعت کند بشرطی که کرمان بحکومت مستقل او تسلیم شود و با یک شاهزاده خانم ایرانی ازدواج نموده و بالاخره معادل ۱۰۰ هزار لیره باو تسلیم گردد. ایرانیان این شروط را قبول نکردند و محمود که امید هرگونه حمله‌ای را در حال حاضر از دست داده بود مشغول غارت آن نواحی شده و برای سپاهیان خود آذوقه و خواروبار تهیه مینمود. ایرانیان ترسو و جنون حتی باو فرصت چنین کاری را دادند در صورتی که میتوانستند نیروهای کوچک او را مغلوب ساخته و مانع عملیات او در جمع آوری خواروبار گردند. محمود پس از آنکه قصبات پر نعمت و حاصلخیز اطراف اصفهان را خراب نمود و ساکنین آن نواحی را پایتخت راند، مجدداً بیکی از پلهای زاینده رود حمله کرد و در این بار پادگان گرجی آن مأیوسانه جنگیده و در آب غرق شدند.

پس از آن افغانها منظمًا شهر را محاصره نمودند. امان الله خان نیز قافله خواربار را که از لارستان و بختیاری فرستاده شده بود سر راه گرفته و مانع شد (۱).

سکنه پهلوان بن اصفهان

در چنین موقعی فقط یک شعاع ضعیف جبن و بزدلی خالص ایرانیان را کمی تسکین می‌دهد، بن اصفهان که قصبه‌ای در ده میلی پایتخت بود از تسلیم امتناع نمود و علاوه بر آن ساکنینش کار دیگری نیز کردند. توضیح آنکه وقتی که امان الله خان در حالیکه قافله لارستان را زده و با اموال آنان در حال بی‌نظمی مراجعت مینمود اهالی این قصبه بر سر او تاختند. محمود برای امان الله خان کمک فرستاد ولی دهقانان پیروزی کاملی بر آنها حاصل نمودند و عده بسیاری از سپاهیان دشمن را بقتل رسانیدند و یک برادر و یک عمو و دو پسر عم محمود را اسیر گرفتند. پیشوای افغانی بمحض شنیدن این هائله نماینده‌ای را پیش

(۱) - ملکم میگوید که بن اصفهان در سه میلی پایتخت واقع شده ولی «اسقف ستیل مان» که در این موضوع تحقیق و رسیدگی نموده بمن اطلاع داد که آن قصبه یکی از دهات معروف «سه ده» است و در ده میلی شمال غربی اصفهان واقع شده رئیس این دهات موسوم به وارنوس فدران است که عوام بن اصفهان میگوید (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۷

شاه فرستاد تا برای آزاد نمودن زندانیان ترتیبی بدهد. شاه این مسئله را قبول نمود ولی قاصد شاه وقتی که به قصبه بن اصفهان رسید دید که افغانهای اسیر همگی بقتل رسیده‌اند. محمود بدین‌طریق تمام زندانیان خود را بقتل رسانیده و با حالت وحشت و هراس به فرح آباد عقب نشست. اهالی این قصبه یا بر اثر بی‌کفایتی و یا در نتیجه خیانت نتوانستند در حمله بعدی خود بر افغانهای مایوس موفقیت حاصل کنند. علاوه بر آن از دست رفتن سومین قافله خواربار تمام امیدهای ساکنین اصفهان را نقش بر آب نمود و یک ضربه بزرگ دیگری باز در این‌موقع بر ایران وارد شد. توضیح اینکه امیر گرجستان بلحاظ اینکه نگذاشتند که اولزگی‌ها را تنبیه کند عصبانی شده بود قسم خورد که دیگر برای خاطر ایرانیان شمشیر نکشد.

مأموریت غیر موفقانه طهماسب میرزا

طهماسب میرزا سومین فرزند شاه را در این موقع از اندرون بیرون آوردند و اعلام ولیعهدی او بعمل آمد. وی با یک عده ملتزمین ششصد نفری از پایتخت خارج شده بسوی قزوین حرکت نمود و در آنجا برای جمع‌آوری یک ارتش بکوشش پرداخت، ولی حتی شاهسون‌ها قسمهائی که خورده بودند نقض کردند و در نتیجه مأموریت او که توأم با جدیت کمی بود بشکست قطعی مواجه گردید.

مرگ خواجه سفید

قحطی در اینموقع حیات مردم شهر را سخت قبضه کرده بود.

عده بسیاری از مردم جلوی اندرون شاه جمع شده و اصرار مینمودند که شاه آنها را برای نبرد با دشمن رهبری کند. احمد آغا خواجه قهرمان غضب و خشم جمعیت را متوجه افغانها نموده و با کمک آنها با چنان فشاری بدشمن حمله برد که بعضی از مواضع مهم را بتصرف درآورد. لازم بگفتار نیست که کسی از او پشتیبانی نمود و حتی وقتی که این اقدام را بعرض شاه بی‌حمیت و ترسو رسانید او را متهم نمودند که او فضولی کرده و بکارهایی که باو مربوط نیست مداخله نموده است.

این نوکر باوفا درحالی که قلبش شکسته بود بشاه گفت که فریب یک سردار خائن را خورده بود و پس از آن بخانه مراجعت کرده خود را مسموم نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۸

ملک محمود سیستانی

در بین حوادث موفقانه این دوره یکی حادثه ملک محمود میباشد که از نوادگان خانواده کیانی سیستانی بود. ملک محمود از ایالت بومی خود بیرون رانده شد و او هم نیروئی در ناحیه تون فراهم کرد. فرماندار افشار مشهد در آنجا با سپاه زیادی باو حمله کرد. رئیس کیانی با عده کمی از ملازمان خود بدشمن حمله برد و سردار ایرانی را بقتل رسانید و نیروهای او را ریشه کن کرد.

پس از این موفقیت ملک محمود حکمران مستقل ناحیه تون گردید.

زمانیکه افغانها سرگرم محاصره اصفهان بودند ملک محمود قوایی بعدد ده هزار نفر فراهم آورده و بسوی گلناباد حرکت کرد. اینجا روح امید ایرانیان بار دیگر قوت گرفت، ولی وقتی که رئیس کیانی وعدهائی از خراسان و سیستان و نیز تحف و هدایائی گران‌بها رشوت گرفت از اصفهان رو برگردانید و تمام امیدهای مردم مجدداً نقشی بر آب شد و ملک محمود کشور خود را درحالی که نهایت درجه چشم بکمک او دوخته بود ترک گفته و برای تصاحب ولایت خودش حرکت نمود.

تسلیم اصفهان ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

شاه کوشید که مهاجم را با قبول شرائطی را که افغانها در ابتدا پیشنهاد کرده بودند راضی کند ولی محمود متذکر شد که اوضاع کاملاً بنفع او تغییر نموده است و بالاخره آنرا رد کرد. هنگامیکه این مذاکرات در جریان بود ملک محمود در آن صحنه نمودار گردید، ولی وقتی که او ایران را ترک نمود خاتمه کار ایران آغاز شد. اصفهان در این موقع بطرز وحشتناکی از قحطی در رنج و زحمت بود. گوشت انسانی خورده میشد و شهر پر از اجساد مردگانی بود که دفن نشده بودند. آخر الامر شاه تصمیم به تسلیم گرفت و در حالیکه ملبس بلباس عزا شده بود اتباعش را از قصد خود مبنی بر

استعفا و کناره‌گیری از سلطنت آگاه ساخت و در روز بعد قرارداد تسلیم را امضاء نمود و مطابق شرایط آن استعفا داده و تاج سلطنت را بفتح وا گذاشت.

شاه سلطان حسین بسوی فرح‌آباد حرکت نمود و افغانی ناصل و بی‌فتوت او را مدتی در انتظار نگاهداشت، ولی بالاخره ویرا بار داد. شاه سلطان حسین بمحض اینکه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۲۹

حضور یافت به محمود چنین گفت: «فرزند، چون خداوند جهان نمیخواست که من بیش از این سلطنت نمایم و زمانی که او برای عروج تو بر تخت ایران معین نموده بود فرارسیده بنابراین من امپراطوری ایران را بتو واگذار میکنم. امید است که سلطنت تو نیک و فرخنده باشد!» پس از آن جغه سلطنتی را روی عمامه فاتح گذارده و گفت:

«با صلح و سلامت حکمرانی کن!» محمود که تا آنوقت ساکت مانده بود. بالاخره اظهار فروتنی نموده و چنین جواب داد: «شکوه و عظمت انسانی اینطور تزلزل‌پذیر است و خداوند سلطنت را بهر که میخواهد منتقل میکند، ولی من قول میدهم که شما را بچشم پدری بنگرم و هیچ عملی را بجز صلاح‌دید شما انجام ندهم.» در روز بعد فاتح افغان با آئین و تشریفات پیروزی وارد اصفهان شد و شاه مخلوع و نجای او نسبت بوی اظهار عبودیت نمودند.

انقراض سلسله صفویه

بدین سان سلسله باشکوه صفویه بافتضاح و رسوائی سقوط نمود.

مؤسس سلسله، اسمعیل یکم مرد بزرگی بود و شاه عباس حتی از او هم بزرگتر بوده است ولی نکته مهم و قابل ذکر این است که در هیچ مورد رویه این سلسله کشورستانی و تجاوز بخاک دیگران نبوده است. منتهای آرزو یا جاه‌طلبی آنان در مرزهای غربی استرداد آذربایجان و دیگر ایالات غربی ایران از ترکها بوده و هرگز کوششی برای هجوم بخاک ترکیه بعمل نیاورده‌اند. در عملیات برعلیه ازبکها هم ظاهر است که آنها هرگز خیال اشغال دائمی آسیای مرکزی را نداشتند، بلکه میخواستند خراسان را از حملات ازبکان محافظت نموده و بالاخره کشور ایران را بمرزهای قدیمی خود برسانند. قسمت (جنوب دورتر) قندهار برسم هدیه بایران داده شد. منتها همینجا رویه ایران را میتوان به تجاوز تعبیر نمود، اگر بخواهیم این مطلب را بعبارت دیگر ادا کنیم باید بگوئیم هیچوقت ارتش ایران قسطنطنیه را تهدید ننمود و هیچوقت ترکها در نتیجه سیاست و خط مشی ایران دچار اضطراب نشدند. با وجود آنکه ایران همیشه آرزومند بود بغداد و ایروان را از ترکها پس بگیرد معهذا جز تهاجم و تاخت و تاز بمغرب این قلاع و استحکامات کوشش دیگری بعمل نیامد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۰

در آنطرف مرز شرقی ایران سمرقند در شمال و دهلی در جنوب از خطر حمله ایرانیان کاملاً مصون بود. بنابراین صفویان را نمیتوان با هخامنشیان و ساسانیان در یک ردیف قرارداد. چه آنها امپراطوری جهانی تشکیل دادند، ولی صفویان در

صحنه تاریخ نقش درجه دوم را بازی نموده و فقط همشان مصروف بر این بود که حدود مرزهای ایران را نگاهدارند و به همینقدر قانع بودند. معذکک حیثیت و اعتبار این سلسله در نزد ایرانیان یکی بواسطه صبغه مذهبی و ملی آن و نیز شاید شناسائی و اعتراف به عظمت و شکوه آنان توسط نویسندگان اروپا خیلی زیاد است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۱

اشرف

فصل شصت و نهم اخراج افغانها

طرز لباس آنها پاسخی است بخشونت غذا و خوراک آنان، ایشان یک جامه بلندی بر تن میکنند که تا پنجه پا میرسد و جای کمربندی دارد که برای بالا یا پائین بردن آن مفید است، در زیر این لباس یک شلوار ساده نازکی ولی خیلی گشاد میپوشند که تا زیر زانو را میگیرد و از آنجا پائین عموماً برهنه است. طبقات عالی آنها از کفش یا سرپائی استفاده میکنند آنهم در موقعی که بر اسب سوار میشوند.

بعلاوه یک نوع چکمه‌هایی از چرم بسیار خشن و سخت دارند که وقتی که بپا کردند آنرا درنمی‌آورند تا آنکه پوسیده و پاره شود.

«کروزیسکی» درباره افغانها. جلد اول ص ۱۴۷

اولین عملیات محمود

سلطنت محمود با میمنت و فرخندگی شروع شد، ولی بصاحب منصبان ایرانی اجازه داد که در مشاغل خود باقی بمانند، فقط برای مراقبت منافع خودشان افغانها را بر آنها گماشت. علاوه بر این یک قاضی یا امین صلح کل که یک افغانی معروف به دیانت و صحت عمل بود انتخاب کرد او برای ترمیم خرابیهائی که در مدت محاصره بشهر وارد شده بود جدا بکار پرداخت. محمود با اروپائیان باحترام رفتار نمود و تمام امتیازات گذشته آنان را تجدید نمود. فقط کسانی را که نسبت به شاه سلطان حسین بیوفائی نموده بودند مجازات کرد. والی خائن عربستان بقتل نرسید، ولی محمود چون ظاهراً او را بقید قسم بجان امان داده بود درباره او خفت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۲

روا داشته و شغل و املاک او را به برادر کوچکترش بخشید. خلاصه بقدری محمود بالیاقت و کاردانی و عدالت حکومت مینمود که بنظر میرسد ایران ناشاد و محنت‌زده بتواند دوباره از نعمت صلح و امنیت برخوردار گردد.

تسلیم قم، کاشان، و قزوین به افغانها

کمی پس از امضای قرارداد تسلیم، امان الله خان با پنج هزار نفر برای حمله بشاه طهماسب و تصرف قزوین بدانسوی روانه شد. قبایل بی‌روح و بی‌وفا دور طهماسب جمع نشده بودند و لذا در مقابل امان الله خان مقاومتی بعمل نیامد و قم، کاشان و قزوین دروازه‌های خود را بروی او گشودند. در این بین که این عملیات انجام می‌گرفت، محمود خبردار شد که خزانه‌های معادل ۳۰۰ هزار لیره که برای مصرف گرفتن سربار جدید بقندهار فرستاده بود بدست یکی از رؤسای سیستان غارت شده است. هیچ چیز تا آنوقت بیش از این قضیه باعث دست‌پاچگی و آشفتگی سلطان افغانی نشده بود.

وصیت‌نامه پطر کبیر

از جمله اسرار تاریخ اروپائی یکی که از همه مهمتر می‌باشد وصیت‌نامه مشهور پطر کبیر است. عموماً گمان می‌کنند که آن بوسیله «شوالیه دئون (۱)» مشهور به بدنامی، در اروپا انتشار داده شده است. باری او در نزد کاترین بزرگ وانمود میکرد که بمطالعه علاقه‌مند است و در سال ۱۷۵۵ آنرا بدست آورد. ممکن است این وصیت‌نامه جعلی و ساختگی باشد، لیکن بسیاری از ایرانیان و روسها در صحت آن تردیدی ندارند. حتی اگر هم آنرا ما یک وصیت‌نامه سیاسی پطر ندانیم چون شامل آمال و امیال روسیه از نیمه اول قرن هیجدهم است شایسته «۲» مطالعه است. لحن این وصیت‌نامه کاملاً مهاجمانه است و روسیه را جدا بر آن داشته است که تسلط و حکومت (تقریباً) کلی و جهانی را هدف منظور قرار دهد.

(۱) Eon-D.

(۲) - این وصیت‌نامه بتمام و کمال در آخر این فصل درج شده است. سفرای روسیه تزاری همیشه در بین اسناد محرمانه خود یک نسخه چاپی از این وصیت‌نامه با خود داشتند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۳

در اینجا سروکار ما مخصوصاً با موادی است که بایران مربوط می‌باشد و آنها بدین قرارند- «برانگیختن جنگهای دائمی و پردامنه نه تنها در عثمانی بلکه در ایران و باز سوند بایستی تجزیه شود و ایران هم مطیع و منقاد گردد و غیره» این کلمات بر هر یک از فرزندان تحصیل کرده ایران معلوم و مانند یک ناقوس در گوشش طنین انداز- است. بدینسان وصیت‌نامه پطر کبیر هر چند در اروپای غربی کمتر کسی از آن آگاهی دارد تا آنجا که بایران مربوط است یک وسیله و آلتی از سیاست و رویه روسیه بدست می‌دهد که نمیتوان نفوذ و تأثیر آنرا از نظر دور داشت.

تصرف دربند بوسیله پطر ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۲)

در اینموقع پطر کبیر بالاخره بر سوئد غلبه یافته و برای سوق دادن قوای خود بجای دیگر آزادی کامل یافته بود. بنابراین برای استفاده از ضعف ایران بسوی این کشور شتافت و در عین حال میخواست از نزدیک شدن ترکها به بحر خزر جلوگیری کند. در وقتی که سلسله صفویه در حال احتضار بود پطر سفیری بدربار سلطان حسین فرستاده بود، ولی این سفیر در ورودش خود را بافغانهای فاتح معرفی نمود و تقاضای جبران تعدیات و خساراتی را که بر اتباع روس در

شماخی وارد شده بود نمود. محمود که معلوم میشود در سیاست خارجی اطلاعاتی نداشته است بسفیر مسکوی اطلاع داد که نمیتواند نه بر ازبکها و نه بر لزگی‌ها نظارت داشته باشد. این مطلب روشن بود و احتیاج بدلیل نداشت ولی اعتراف قضیه تجاوز را تأیید و تقویت نمود و پتر هم معلوم است که برای اقدامات بعدی خود را محق یافت. او یکدسته از سفاین خود را حامل بیست و دو هزار نفر پیاده نظام از راه ولگا فرستاد و با سواره‌نظامی که از حاجی طرخان «۱» حرکت نموده بودند در داغستان بهم پیوستند. در اینجا پتر اعلامیه‌ای انتشار داد مشعر بر اینکه هیچگونه خیال توسعه

(۱) - «پ. ح. بروس» یک سرباز اسکاتلندی دولتمند که در این لشکر کشی شرکت داشته در کتاب «خاطرات خود» در این باره شرح نیکویی داده است. همچنین کتاب «فتوحات روسیه در قفقاز» بقلم «جان ف. بدلی» را که خیلی ذی قیمت میباشد و از روی وقایع مضبوطه خود روس‌ها تألیف شده و «قارص و ارضروم» تألیف ژنرال و. مونتیت را مورد استفاده قرار داده‌ام. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۴

ارضی ندارد بلکه میخواهد شاه ایران را از ظلم و ستم افغانها نجات بخشد، پس از آنکه بسوی جنوب حرکت کرد بعد از مغلوب نمودن یک نیروی داغستانی، دربند را بتصرف درآورد که اهمیت آن قبلا در همین تاریخ ظاهر و مبرهن شده است. بنا بر روایتی تزار در شرف حرکت بسوی باکو و شماخی بود که سفیری از عثمانی در آن صحنه ظاهر شد و خبر تصرف شماخی را بدست نیروی ترک باو داد و بعلاوه اظهار داشت اگر از این نقطه روسها پیشروی کنند بمنزله (اعلام جنگ) خواهد بود. پتر در اینموقع مایل نبود با ترکیه به مخاصمت پردازد بنا بر این بروسیه عقب نشست و یک پادگان سه هزار نفری در دربند بجای گذارد. مطابق گفته روسها علت این عقب نشینی آن بود که یک کاروان دریائی روسیه که تزار بدان وسیله انتظار ورود اسلحه و مهمات داشت بر اثر طوفان از بین رفته بود و همین باعث گرفتن آن تصمیم شد. ممکن است هر دوی این واقعه راست بوده باشد، زیرا باب عالی توسط محمود مجبور شده بود که بر ضد روسیه اعلام جنگ کند و پتر درحالی که مهماتش در دریای خزر غرق شده بود بمشکل میتوانست با ترکها وارد در جنگ شود.

تصرف رشت و باکو بدست پتر

در زمستان سال بعد افغانهای مهاجم، رشت را محاصره نمودند.

حاکم آنجا سفیری بحاجی طرخان فرستاد و پیشنهاد کرد که دروازه شهر را بروی ارتش روسیه بگشاید. پتر در این موقعیت نیکو حداکثر استفاده را نمود، نه تنها رشت بلکه مراکز دیگر را نیز تصرف نمود. روسها در اداره این شهرستان هیچ مداخله ننمودند و آنرا در دست خانهای محلی باقی گذاشتند. در طی تابستان سال ۱۷۲۳ باکو گلوله باران شده و تسلیم گردید و پتر از این مسئله خیلی رضایت حاصل نمود.

معاهده شاه طهماسب با روسیه ۱۷۲۳ میلادی

شاه طهماسب چون دید نمیتواند با مهاجمین مقابله نماید از پطر تقاضای کمک و همراهی نمود. روسیه متعهد شد افغانها را از خاک ایران خارج کند و در مقابل شاه طهماسب قبول کرد شیروان، داغستان، گیلان، مازندران و استرآباد را بروسیه واگذار کند، ولی پطر برای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۵

اخراج افغانها هیچ کوششی بعمل نیاورد و جز گیلان هیچ ایالت دیگری تصرف نشد.

شاید باین علت بود که هیچیک از دو طرف قصد نداشت که نسبت باین معاهده وفادار باشد و بشرايط آن عمل کند.

طغیان ایرانیان در قزوین ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۳)

افغانها در قزوین با مردمی سروکار داشتند که مردی آنها از اهالی اصفهان بیشتر بود و چون مهاجمین از این قضیه بی اطلاع بوده و یا نسبت بآن بدیده بی اعتنائی مینگریستند با اهالی بظلم و جور رفتار میکردند، در نتیجه در یک مدت کمی نقشه طغیانی که با دقت طرح شده بود بموقع اجرا گذارده شد. افغانها در همان هنگام مورد حمله قرار گرفته از شهر بیرون رانده شدند. در حالیکه دو هزار نفر از افراد و تمام بار و بنه خود را از دست داده بودند اشرف پسر میر عبد الله با سیصد نفر به قندهار مراجعت نموده و بقیه سپاه او درحالی که از سرما تلفات زیادی دیدند به اصفهان عقب نشستند.

این مصیبت و بلا و عصیانهای دیگر از سپاهیان در این موقع بحرانی فقط پانزده هزار نفر سپاهی در دسترس محمود گذاشت. نسبتاً عده بسیار کمی برای پر کردن دستجات خالی شده محمود از قندهار بایران آمده در صورتی که عده زیادی از سپاهیان او با بارهای پر از غارتی به زادوبوم خود مراجعت نمودند.

رویهمرفته دو کاروان بزرگ در طی سلطنت محمود باصفهان رسید. در آخرین کاروان مادر محمود قرار داشت که «به دروازه اصلی قصر پادشاه جدید درحالی که نیمه برهنه بود آمد و آنچه لباس هم که بر تن داشت کاملاً تکه پاره شده بود، بعلاوه یک ترب بزرگ در دست داشته و مشغول جویدن آن بود و بیشتر بیک عجوزه و جادوگر شباهت داشت تا بیک مادر پادشاه بزرگ» (۱).

قتل عام اهالی در اصفهان ۱۷۲۳ میلادی

محمود میخواست اصفهان را بهر قیمتی که شده در دست نگاهدارد. او مصمم گشت عده زیادی از مردم شهر را قتل عام

(۱) - کتاب کروزینسکی (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۶

کند و خیال میکرد که بر یک شهر مفتوح و سقوط کرده و بدون پیشوا بوسیله ترور و القاء رعب شدید بهتر میتواند حکمرانی کند. محمود برای اجرای نقشه پلید خود در روز بعد از مراجعت افغانهای مغلوب از قزوین و وزیرای ایرانی و نجبای بزرگ را بجز چند نفر همگی را بیک مهمانی دعوت نمود و در آنجا تمام آنها را بقتل رسانید و اجسادشان را بعدا در میدان بزرگ انداختند. پس از آن محمود سه هزار نفر پلیس ایرانی را که خود شخصا استخدام نموده بود قتل عام کرد. چندی بعد فرمانی انتشار داد دائر بر اینکه هر ایرانی که بشاه سلطان حسین خدمت کرده بقتل برسد. صدور این فرمان موحش باعث یک قتل عام غیر مشخص و بدون تمیزی گردید که مدت پانزده روز تمام ادامه داشت و هیچ کوششی برای مقاومت با آن بعمل نیامد و بدین ترتیب شهر سلطنتی اصفهان از جمعیت خالی شده بکلی ضعیف و بیقدرت گردید. با عمال بازرگانی انگلیسی و هلندی با خشونت رفتار شده و آنها را وادار پرداخت مالیات و اعانات اجباری نمودند، ارامنه جلفا نیز مجبور پرداخت یک مالیات دیگری شده و بالاخره بازرگانان هندی را غارت کردند.

تصرف شیراز ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۴)

پس از آن محمود عده از کردهای وحشی را داخل ارتش کرده و آنها چون سنی بودند حاضر بورود در خدمت محمود شدند.

محمود بر اثر کمک آنها شهرهای کاشان و خونسار را که پس از هائله قزوین شورش کرده بودند مجددا بتصرف درآورد. در همان موقع نیروئی بگرفتن فارس مشغول ولی شیراز مقاومت میکرد. نصرالله فرمانده سربازان داوطلب زردشتی در طی حمله‌ای که بشهر شد بقتل رسید و برای احترام او در تشییع جنازه‌اش تمامی غلامان و اسیران او را بقتل رسانیدند. جانشین او زبردست خان از او خوشبخت‌تر بود. وی نیروئی را که برای نجات شهر از محاصره مأمور شده و در تحت فرماندهی یکی از برادران والی عربستان قرار داشت عقب راند و پس از آن مذاکره تسلیم شروع شد. هنگامی که مذاکرات در جریان بود افغانها دیدند که سربازان پست‌های خودشان را ترک کرده‌اند، بدین جهت مذاکرات را قطع نموده و شهر را تصرف کردند. با وجودی که قحطی علت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۷

اساسی تسلیم شهر شده بود، معذک یک انبار حاوی غله که کفاف سه ماه اهالی را میداد کشف شد و صاحب آنرا برسم مجازات به یک چوب بسته و او را رها کردند تا از گرسنگی در انبار غله خود جان دهد. حتی امروز این قضیه را برعلیه شیرازیان بخاطر می‌آورند.

یک حمله به بندر عباس

پس از آن دسته‌ای برای حمله به بندرعباس بدانصوب روانه شد، و اهالی فرار کردند، اما نمایندگان تجارتهی اروپائی که در سالهای گذشته عده زیادی از قبایل بلوچ را شکست داده بودند در این موقع خیلی نیرومند بودند و مقابله با آنها مشکل بود. افغانها که از بدی آب‌وهوا تلفات زیادی داده بودند سیورساتی گرفته و با خوشحالی عقب نشستند. محمود از

تصرف شیراز تشجیع شده و خود فرماندهی جنگ را در دست گرفته به ناحیه کوه گلو در شمال بهبهان پیش رفت، اما اعراب بدوی ارتش او را بستوه آوردند و نیز گرمای نزدیک ساحل آنها را صدمه بسیار میزد، بنابراین محمود مجبور شد باصفهان مراجعت کند و شبانه وارد شهر گردید.

توطئه و دسائس افغانی

این لشگرکشی بدون موفقیت محمود و نیز شکستی در حمله به یزد لطمه سختی به حیثیت و اعتبار او وارد ساخته و بالاخره بر اثر اصرار نجبا و بزرگان خود مجبور شد اشرف را از قندهار طلبیده ولیعهد خود نماید.

بعلاوه امان الله خان شغل خود را ترک کرده بود و با آنکه وانمود میکرد که مایل باآشتی و مصالحه است اما ظاهر و آشکار بود که در اظهارات خود صادق و صمیمی نیست.

محمود برای راحت ساختن فکر و خیال خود بمنظور اعتکاف و سیر و سلوک قلبی بسردابه‌های که معروف به تپسیه «۱» میباشد رفت و پس از چهارده روز اقامت در آنجا از اختلال

(۱) - تپسیه(Tapassia) یک واژه سانسکریت است و مشتق از تپ یعنی پرستش میباشد. در اویش مسلمان آنرا از هندیان اقتباس نمودند. معنی آن این است که روح از بدن خارج شده و با مقام کبریائی میآمیزد در کتاب شسترا فصلی در این باب موجود است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۸

حواس بیرون آمده و راحت شد.

قتل عام شاهزادگان صفوی

تا این موقع در قتل عام‌های موحش و هولناک از خانواده سلطنتی صرف نظر نموده بودند، اما وقتی محمود شایعه دروغ فرار صفی میرزا را شنید فرمان داد تا خانواده سلطنتی بااستثنای شاه سلطان حسین بیچاره همگی را قتل عام کنند. محمود با دست خود باین انهدام خانواده دست زد و در طی آن میگویند سی و یک نفر از اعضاء بدبخت این سلسله معدوم شدند.

مرگ محمود ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۵)

این آخرین عملی است که از محمود ثبت شده است. پس از اجرای کامل این عمل خونین، جنون و دیوانگی او رو بشدت نهاد.

نجبای افغان که از حمله طهماسب تهدید میشدند با عجله اشرف را پادشاهی انتخاب نمودند و محمود کمی پس از آن واقعه مرد، شاید هم بامر اشرف بقتل رسیده باشد.

خصائص جسمانی و خصال او

کروزینسکی که بدون شک محمود را دیده است. شرح برجسته زیر را درباره او ذکر میکند «محمود متوسط القامه و خیلی فربه بود. صورتش عریض، پیشانی پهن و چشمانش آبی و کمی لوچ و بالاخره نگاهش خشن و وحشیانه بود، از لحاظ قیافه‌شناسی، ظاهری خشن و نامطبوع داشت که ظلم و قساوت طبعش را نشان میداد. گردنش مانند حیوانات بقدری کوتاه بود که گمان میرفت سرش از شانهایش بیرون آمده باشد. ریشش کم پشت بود باندازه‌ای که گوئی چند موی بیش بر صورت نداشت. چشمانش معمولاً پائین انداخته شده بود و همیشه بنظر می‌آمد که متفکر است.

«در انضباط نظامی بینهایت جدی بود. سربازانش بعوض اینکه دوستش بدارند بیشتر از او میترسیدند. سربازان محمود او را بواسطه آنکه بزرگترین خطرات را با دلاوری استقبال میکرد قدرت و قیمت مینهادند و ویرا قادر بانجام کارهای مهمی که تهور و جسارت فوق العاده لازم دارد میدانستند و تهور و جسارت او همواره بموفقیت و کامیابی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۳۹

او تمام میشده است (۱۱)»

باید دانست که این فتوحات، گو اینکه کم بوده اما برای شخصی مثل محمود خارق العاده بوده است. فاتحین قبلی ایران مانند چنگیز و تیمور لنگ قبل از ورود در عمل سپاه عظیم و نیرومندی را تهیه کرده بودند، اما محمود اصفهان و در نتیجه بیشتر ایران مرکزی و جنوبی را فقط با بیست هزار نفر افغانی بدون حمایت و پشتیبانی زیاد از طرف قندهار تصرف نمود، علت حقیقی سقوط سلسله صفویه جین و بزدلی، بیکفایتی و رشوه و ارتشائی بود که در ایران جریان داشت و بطوریکه ملکم میگوید امپراطوری ایران شباهت زیادی بیک ساختمان عظیمی داشت که در شرف فرو ریختن بوده است.

از خود محمود بااستثنای چند ماه اولیه حکومت عادلانه او بعد از تسلیم اصفهان چیزی که قابل تعریف و پسندیده باشد خیلی کم بلکه هیچ نیست. وی مردی خائن، کوتاه‌فکر، خسیس و واجد تمامی صفاتی بود که یک فاتح بزرگ را لکه‌دار میکند.

از طرف دیگر باید گفت که او شجاع و جدی و فعال بوده است و رویهمرفته محمود مانند تمام افغانها فاقد صفات اداری بوده و فکرش هیچ پرورش نشده بود و بالاخره این مرد مسئول قتل عامهای زیادی است که نامش را مستحق لعنت ساخته است.

هجوم ترکها بگرجستان ۱۳-۱۷۲۲ میلادی

پس از مرگ مراد چهارم روابط بین ایران و ترکیه تقریباً یک قرن دوستانه بوده است، ولی وقتی که افغانها بایران حمله بردند دولت سنی در نظر گرفت که از ضعف و ناتوانی کشور شیعه استفاده کند و برای اجرای این منظور مقدمه ولایت شیروان هدف قرار گرفت که آن بنظر بسیار معقول و پسندیده بوده است چه در آنجا بنا باوامر شاه سلطانحسین متعصب جماعت سنی بطور بی رحمانه‌ای مورد شکنجه و آزار قرار گرفته بودند. سلطان عثمانی تصمیم گرفت حاکمی برای این ولایت تعیین نماید. وقتی که خبر لشکرکشی پطر بزرگ رسید افسر مأمور اجرای اوامر سلطنتی بدان سمت روانه شد. پس از مذاکرات چندی که در قسطنطنیه بین روسیه و ترکیه بعمل آمد ترکها تصمیم گرفتند بر علیه

(۱) - جلد دوم کتاب کروزینسکی صفحه ۱۵۹ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۰

ایران اعلان جنگ بدهند، بعلاوه سه فتوی از مفتی بزرگ انتشار داده شد که در آنها بتمام مؤمنین امر شده بود که رافضی‌ها را معدوم و نابود کنند در این هنگام که روسها در ناحیه ساحلی بحر خزر مشغول عملیات جنگی بودند نیروهای ترک وارد گرجستان شدند و تفلیس در ۱۱۳۵ هجری (۱۷۲۳) تسلیم شد. بعداً گنجه بدون موفقیتی محاصره گردید. در باکو روسها بر ترکها پیشدستی نمودند

معاهده عثمانی و روسیه برای تجزیه ایران ۱۷۲۴ میلادی

دوباره مذاکراتی بین عثمانی و روسیه شروع شد و آن منجر بعقد قراردادی برای تجزیه گرانبهاترین ایالات ایران گردید.

واگذاری ایالات خزر در شمال تا ملتقای دو رود غور و ارس توسط شاه طهماسب از طرف دو دولت تصدیق گردید. عثمانی خط مرری جدیدش را اشغال کرد و این خط از ملتقای دو رود نامبرده شروع شده تا مغرب اردبیل امتداد مییافت. بنابراین تبریز، همدان و کرمانشاه با تمام نواحی مابین آنها تا مرز خاک ترک ضمیمه امپراطوری عثمانی میگردد. تازه برای اینکه حریف را به تله انداخته باشند موافقت نمودند که چنانچه طهماسب باین شرایط تن درداد بایستی باو کمک نمود که سلطنت خود را مجدداً بدست آورد و الا اگر سختی و لجاجت نماید دولتین برای آنکه در آتیه از بابت ایران فراغت و آسایش خاطر داشته باشند هر که را که شایسته‌تر دیدند سلطنت ایران خواهند برگزید

پیروزی ترکها بر ایران غربی ۲۵-۱۷۲۴ میلادی

پس از امضاء معاهده‌ای که بواسطه آن قسمتی از ایران تجزیه میشد ترکها میبایستی مقسومه خود را تصرف نمایند. چه روسها قبلاً نواحی عربی سهمیه خویش را تصرف کرده بودند. ارتش ترک اول بسوی همدان حرکت نمود و پس از یک محاصره کوتاه آنجا را در سال ۱۱۳۶ هجری (۱۷۲۴) بتصرف درآورد. در همان موقع یک نیروی دیگر ترک بسوی ایروان که آنرا قوی‌ترین دژ کشور ایران میشمردند پیش رفت. عملیات با نهایت عزم و ثبات آغاز شد و با وجود اینکه

ترکها بر اثر چهار حمله و بروز بیماری بیست هزار نفر تلفات داده بودند شهر را پس از سه ماه محاصره در سال ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۴) تصرف نمودند،

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۱

پادگان آنجا با افتخار جنگی از شهر خارج شد.

ارتش فاتح در این موقع بسوی تبریز روانه شد، یک نیروی ده هزار نفری ایرانیان در خارج شهر شکست خورد و چون بر اثر زلزله حصارهای شهر خراب شده بود باید این پیروزی بدون اشکال بدست آمده باشد. اما پادگان دلیر شهر جلوی یکعده از سپاهیان را که با یک قافله از حلب میآمدند گرفتند و بالاخره چون حملات ترکها بعدم موفقیت انجامید در سپتامبر سال ۱۷۲۴ دست از محاصره شهر برداشتند. در تابستان سال بعد یک ارتش ترک بعد هفتاد هزار نفر دوباره در این صحنه ظاهر شد، دفاع شهر خیلی قهرمانانه بود، ایرانیان سی هزار نفر و ترکها بیست هزار نفر تلفات دادند ولی عاقبت محاصره کنندگان تقریباً تمام شهر را تصرف نمودند فرار شد که تبریزیان با خانواده‌ها و اموال خود از شهر خارج شده و مساکن خالی خود را بفاتحین واگذار نمایند.

اگر اهالی اصفهان هم یک دهم شجاعت و دلآوری که تبریزیان که نژادشان بیشتر ترک است تا ایران از خود نشان داده بودند هجوم و حمله محمود بدون شک منتهی بشکست میشد. ترکها آخر الامر پس از آنکه تمام ناحیه غربی ایران را قبضه کردند بفتوحات خود خاتمه دادند.

تاجگذاری اشرف ۱۱۳۷ هجری (۱۷۲۵)

اشرف از لحاظ استعداد دماغی با محمود فرق داشته و از بسیاری جهات با عمش میرویس شباهت داشته است. او در میان هم قبیله‌های خود نفوذ و اعتباری زیاد داشت و وقتیکه بر تخت نشست روحیه‌اش تغییر کرد. اولین کار او قتل امان الله خان بسیار قابل وعده دیگر از رؤساء مقتدر قبائل بود و بعد اموال و دارائی آنان را ضبط کرد. اشرف برای اینکه ایرانیان را با خود همراه و از آنها استمالت کرده باشد خود را یک سلطان کریمی که مایل است کفار را بدکار بیهیای سلطنت خود را بدهد و انمود کرد و در تعقیب این سیاست او مادر محمود را مجبور ساخت که یک شب را در میدان شاهی در جوار اجساد شاهزادگان صفوی بسر برد و بعد آن اجساد را با شکوه و جلال تمام در مزار مقدس قم مدفون ساخت. برای تکمیل این نقشه خود اشرف از شاه سلطان حسین تقاضا نمود که تاج شاهی را

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۲

از او مسترد دارد و آخر الامر پس از چندین بار تقاضا سلطان مخلوع صفوی تاج را گرفته بر سر گذاشت، در طی سلطنت محمود، اشرف بطور خدعه و تزویر با طهماسب بمذاکره پرداخته و کوشید که او را بدام خود بیاورد و تا اندازه‌ای هم در انجام نقشه خود موفقیت حاصل نمود، اما طهماسب مخفیانه از خیال شوم او آگاه شده و فرار نمود و جان خود را نجات داد و اشرف اینرا بهانه نمود نجای ایرانی را که از قتل عامهای سابق فرار کرده بودند بقتل رسانید و پس از آن بتحکیم

موقعیت و قدرت خود پرداخته و یک قلعه مستحکمی در اصفهان ساخت که هم پناهگاه و هم نقطه اجتماع افغانها و فامیل آنان بود. بعلاوه آنجا را خزانه خود کرد.

پیروزی اشرف بر ترکها ۱۱۲۸ هجری (۱۷۲۶)

اوضاع ایران و جریان امور کشور در این زمان جالب توجه بود، اشرف اصفهان، شیراز و جنوب شرقی ایران را کلیه در تصرف داشت، ولی نمیتوان گفت که او این کشور را اداره کرده بود.

ارتش او از قندهار که تحت حکومت حسین برادر محمود قرار داشت معدودی سرباز جدید فراهم آورده و در نتیجه خود را بیک رویه دفاعی محدود کرده بود.

شاه طهماسب در مازندران بود، هنوز مجبور بود در آنجا باقی مانده و ناظر وقایع باشد. گرچه فتحعلی خان با بخت او شریک و سهیم شده و نیز یاران تازه‌ای بتدریج فراهم نمود. دولت روسیه در تحت حکومت کاترین مصمم گشت که موقعیت خود را در ایران حفظ کند، ولی برای انجام رسانیدن شرائط معاهده با عثمانی‌ها هیچ اقدامی نکرد و تنها حکومت عثمانی سیاست جلو رفتن یا تجاوز کارانه خود را تعقیب مینمود.

اشرف هیتی بعنوان سفارت بدربار عثمانی فرستاد تا از دولت مزبور بازخواست و مؤاخذه کند که چرا با یک دولت مسیحی همکاری نموده و برعکس خیال حمله بهمسایه سنی خود و برقراری سلسله شیعه در آن کشور دارد. با وجود اینکه در قسطنطنیه احساسات موافقی بر له افغانها ابراز شد، ولی سفرای اشرف را که با لحنی درشت و خارج از نزاکت صحبت داشته بودند بیرون کرده و بایران اعلام جنگ داده شد. یک ارتش ترک پس از تصرف مراغه و قزوین راه اصفهان را پیش گرفت. اشرف که دارای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۳

صفات نظامی قابل ملاحظه‌ای بود یک نیروی اعزامی دو هزار نفری ترک را محاصره نمود و همه را نابود ساخت و این موفقیت در روحیه ترکان تأثیری بسزا بخشید و بعلاوه احمد پاشا سردار ترک را مجبور ساخت که متوقف شده و اطرافش را سنگربندی کند. اشرف بعدا برای اینکه بین دشمن تفرقه ایجاد کند چهار نفر از ملایان محترم را نزد احمد پاشا روانه داشت که از وی سؤال کنند چرا با مسلمانانی که احکام و تعالیم حقه همان دیانت را در برانداختن دولت شیعه رافضی پیروی میکنند بجنگ برخاسته است. در جواب این سؤال خام و ناهنجار احمد پاشا گفت که وی اطاعت از امر خلیفه مینماید که باو یعنی خلیفه باید اشرف زیر رنج احساس تفوق و برتری او تسلیم شده و قبول اطاعت نماید.

ترکان بقدری از مأموریت این ملایان عصبانی و برآشفته شدند که عده زیادی از آنها با سربازان کرد ارتش را ترک نمودند. احمد پاشا که اکنون شصت هزار نفر مرد جنگی و هفتاد توپ در اختیار داشت تصمیم گرفت بدون تأخیر بیشتری وارد یک نبرد قطعی شود. افغانها که از حیث عده ثلث آنها بودند و فقط چهل توپ زنبوری کوچک در اختیار داشتند مردانه جنگیده و پس از آنکه دوازده هزار نفر ترک را در میدان کشتند فاتح درآمدند. اشرف فاتح با یک

سیاست پخته و عاقلانه‌ای اجازه تعقیب دشمن را نداد و حتی اسرای آنها را آزاد ساخته و اموال شخصی مقتولین را پس داد. این اعتدال و میانه‌روی ماهرانه باعث تولید احساسات شدیدی بنفع او شد، و در نتیجه در ۱۱۴۰ هجری (۱۷۲۷) معاهده‌ای بامضاء رسید که بموجب آن اشرف مقام خلافت سلطان را اعتراف نموده و در عوض سلطان هم او را پادشاهی ایران شناخت. ایالاتی که عثمانی آنها را در تصرف داشت بسططان واگذار شده و بعبارت دیگر ایران تجزیه گردید. تعیین سرزمین دولت عثمانی و روسیه بعدا بوسیله دو دولت انجام گرفت.

ملحق شدن نادر قلی بشاه طهماسب ۱۱۲۹ هـ (۱۷۲۷)

پادشاه افغانی همینکه خیالش از ناحیه ترک‌ها راحت شد با یک خطر جدیدتری مواجه گردید، یکی از منابع ضعف فوق العاده او شکستش در بدست آوردن شهر قندهار بود. این امر سیل سربازان جدید افغان را اگر جلوگیری نکرده باشد لاقلاً آنرا ضعیف و کم کرده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۴

واقعا ذکر این مطلب تعجب‌آور است که حتی بعد از تصرف اصفهان هم عده سربازانیکه از قندهار بایران فرستاده شده کم بوده است، و در یک چنین موقعی نادر قلی که مقدر شده بود شهرت ابدی خود را در اینکه آخرین فاتح بزرگ آسیائی باشد بدست بیاورد به طهماسب که دربار خود را در این موقع در فرح‌آباد مازندران تشکیل داده بود پیوست.

فتح خراسان بدست نادر

نادر شاه جوان را وادار کرد که اول بسوی خراسان که شهرهای مشهد و هرات بترتیب در دست ملک محمود و افغانهای ابدالی بود حرکت نماید. در موقع این حرکت نادر رقیب خود فتحعلی خان پدر «۱» بزرگ مؤسس سلسله قاجار را بقتل رسانید و من مقبره او را در نزدیکی مشهد دیدن کرده‌ام. ظاهراً این عمل نادر مورد تصویب شاه قرار گرفت، چه او را فوراً بفرماندهی کل قوای خود تعیین نمود، در این لشکرکشی فتح و پیروزی به ارتش صفویه برگشت و مشهد و هرات هر دو بطوریکه در فصل آتیه ذکر خواهد شد بتصرف درآمدند، بعلاوه از جمله تشریفات و احتراماتی که درباره نادر بعمل آمد یکی لقب طهماسب قلی خان بود که باو اعطاء گردید. قلی بمعنی غلام است.

شکست افغانها در مشهد دوست ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹)

در این اثنا اشرف به تهیه نیرو پرداخته و کاملاً باین نکته متوجه بود که باید خود را باتمام قوا برای یک نبرد قطعی آماده گرداند، اما بعلت گرفتاری‌های داخلی و دیگر لزوم گذاشتن پادگان در مراکز مهم فقط سی هزار نفر نیرو برای میدان جنگ حاضر ساخت، نیمی از این نیرو از افغانیها تشکیل مییافت و روحیه جنگجویان او بایستی بر اثر پیروزی مشعشعی که بر ترک‌ها حاصل نموده بود خیلی عالی بوده باشد.

نادر عاقلانه شاه را ترغیب نمود که نیروی افغان را مجبور کند که از اصفهان خارج شوند و پیش آمد وقایع بعدی، هوش و ذکاوت او را ثابت نمود، اشرف دید که ارتش ایرانیان روزبروز بر عده‌اش افزوده میشود و بدین جهت مصمم گشت قبل از آنکه

(۱) - «یادداشت‌های تاریخی راجع به خراسان» ژرنال انجمن آسیائی همایونی اکتبر سال ۱۹۱۰ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۵

این نیرو قوی تر شود بسوی خراسان حرکت نماید، دامغان نزدیک هکاتوم پیلوس پایتخت پارتیها (اشکانیان) صحنه اولین پیروزی بود که نیروهای ایران پس از یک کسوف و تاریکی موهنی بر دشمن خارجی دست یافتند. افغانها با نعره‌های وحشیانه‌ای بحمله پرداختند ولی این حملات و نعره‌ها در جنگجویانی که نادر تربیت کرده بود تأثیری نبخشید و تفنگداران و آتش توپخانه نادر تلفات زیادی بر آنها وارد آوردند. اشرف فوراً دو ستون را مأمور کرد که از چپ و راست دور دشمن حلقه بزنند و در همان هنگام خود شخصا در قلب بحمله پرداخت اما تجارب سرداری مثل نادر بیش از آن بود که بگذارد یک چنین مانوری در مورد او اجرا گردد. او این حمله را باسانی دفع و فرمان جلو رفتن دسته جمعی را داد و بر اثر آن افغانها که از مرگ پرچمدار فرمانده خود دلسرد و مأیوس شده بودند شکست خورده و با حالت وحشت زده‌ای اردو و چادرهای خود را ترک نموده و در حالی که از شماره آنها خیلی تقلیل یافته بود در امتداد جاده تهران فرار نمودند و مینویسند که مسافت دویست میل را در ظرف دو روز طی کردند. این نبرد موسوم به نبرد مهماندوست است و مهماندوست نام رودخانه‌ای بود که دو ارتش را از هم جدا میکرد.

دومین شکست افغانها در مورچه‌خوار ۱۱۴۱ هجری (۱۷۲۹)

ارتش شکست خورده باصفهان عقب نشست. اشرف در اینجا تمام فامیلهای افغان و اموال آنها را در قلعه جمع کرده و پس از آن یک موضع مستحکم و محفوظی را در مورچه‌خوار سی و شش میلی شمال شهر انتخاب نمود و مهیای یک نبرد قطعی برای حفظ سلطنت خود گردید.

نادر طهماسب را وادار کرد که در دامغان بماند و خود راه جنوب تهران را پیش گرفت. هزاران نفر از مردم که مایل بودند در مرگ و نابودی مهاجمین شرکت داشته باشند او را استقبال نموده و بوی پیوستند. نادر افغانها را در یک موضع مستحکمی یافت ولی عده آنها را کم دید، بعلاوه مردمان قبائل فاتح نادر از نبرد هیچ امتناعی ننمودند. افغانها دلیرانه جنگیدند ولی بعد از دادن چهار هزار تلفات از هم پاشیده شده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۶

باصفهان فرار کردند. از آنجا خود را برای فرار آماده ساخته و قبل از طلوع آفتاب یک کاروان عظیمی حامل عائله‌ها و ثروتهای آنان بسوی شیراز حرکت نموده اشرف قبل از حرکت، شاه سلطان حسین بیچاره و بی کمک را بقتل رسانید.

نادر بعللی که معلوم نشده دشمن مغلوب را باصفهان تعقیب ننمود، اما وقتی که خبر فرار افغانها را شنید یک عده از نیروهای خود را برای تصرف کاخ سلطنتی بدان شهر فرستاد و ورود خود را بیایتخت تا سه روز پس از آن بتأخیر انداخت. ورود او علامت انهدام مقبره عالی و باشکوهی بود که برای محمود بنا کرده بودند. بعلاوه جسد او را از خاک بیرون انداخت نادر امر کرد که مقبره را به مستراح مبدل سازند، ولی هیچ فکر نمیکرد که روزی نظیر همین رفتار را درباره آرامگاه او معمول خواهند داشت. طهماسب که دنبال ارتش ایران بتهران آمده بود چندی پس از نادر وارد اصفهان شد و میخوانیم که او وقتی کاخهای از شکل برگشته صفویه را دید بگریه افتاد. شاه جوان در یک انباری ناگهان موفق بملاقات مادر خود گردید. وی خود را بشکل یک کنیز درآورده بود و مدت هفت سال بدون اینکه کسی از هویت او مطلع گردد نقش خویش را بازی میکرده است.

ریشه کن کردن قطعی افغانها ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰)

باافغانها در شیراز فرصت کافی برای جمع آوری نیرو داده شد طهماسب به نادر اصرار مینمود که آنها را تعقیب کند، ولی سردار زیرک از او تقاضا نمود که باو اختیاراتی برای وضع مالیات بدهد آنوقت برای خروج از اصفهان موافقت خواهد کرد. تا مدتی شاه در واگذاری چنین حق و امتیازی که فرمانده کل قوا را تقریباً دارای قدرت و اختیار پادشاهی میکرد خودداری و اشکال تراشی مینمود، اما بالاخره تسلیم شد و نادر یکمرتبه دیگر برای جنگ با افغانها که در زرقان در بیست میلی شمال شیراز آخرین مقاومت و ایستادگی را مینمودند حرکت کرد. غلجائیان بحمله پرداختند، اما آتش شدید تنگنادران نادر حمله آنها را دفع نمود و وقتی که نادر بحمله پرداخت از هم متفرق شده و پس از چند ساعت با بی نظمی کامل بشیراز رسیدند. اشرف مایل بود که با تشریفات جنگی عقب نشینی کند. اما نادر جواب

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۷

خرابه یک قصر در سلطانیه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۸

داد که تمام افغانها بقتل خواهند رسید مگر آنکه فرمانده خود را تسلیم کنند. خانهای قلزائی عموماً با این پیشنهاد موافقت نمودند ولی اشرف ناگهان با دوستانش گریخت و این علامت تجزیه و پراکنده شدن ارتش بدستجات کوچک بود و این دسته‌ها در تحت ریاست رؤساء خود هرکدام از راهی بسوی قندهار حرکت نمودند، تعاقب ایرانیان با موفقیت انجام گرفت، چه آنها از روی لاشه شتران که از پا افتاده و مرده بودند و حتی لاشه پیرمردان و اطفال پس از آنکه خسته شده بودند آنها را کشته بودند تا از انتقام سواران ایرانی نجات یابند افغانها را تعقیب مینمودند.

مرگ اشرف ۱۱۴۲ هجری (۱۷۳۰)

لار و کرمان بعدا قیام نمودند و اشرف که ملاحظه کرد تمام امیدهایش برای نگاهداری موقعیت خود حتی از این شهرستانهای دوردست از دست رفته کوشید که خود را از راه سیستان بمرزوبوم خود برساند اما بلوچی ها که موقعی با او متحد بودند در اینموقع حاضر شدند افغانهای مغلوب و مرعوب را غارت و چپاول کنند. یکی از افغانهای بلوچ اشرف را با دو نفر از همراهان در حال سرگردانی در بیابان لوت دید و فوراً او را بقتل رسانید. سر او و همچنین الماس بزرگی که در نزد او یافت برسم هدیه نزد شاه طهماسب فرستاد، و او در آن موقع باید از مجازاتی که درباره قاتل پدر بدبختش بعمل آمده بود و جدو ذوق کرده باشد.

اشرف نقش خود را در صحنه خوب بازی کرده بود و بدبختی های او بر اثر خطاهای وی نبود، بلکه بیشتر در نتیجه اوضاع و احوالی بود که بر آنها نظارت و حکومت نداشت.

چون شکست خورده بود خیلی خوش بخت بود که بزودی کشته شد. یک لشگر کوشید از راه دریا فرار کند ولی وقتیکه در بحرین پیاده شد همگی بقتل رسیدند جز معدودی که سالها با حال بیچارگی در مسقط زندگی میکردند.

فرار افغانها

بدینسان افغانها در یک سیلاب خون غرق شدند. آنها با وسائل کم و وضعی بیک فتح قابل ملاحظه ای نائل شده و اگر از هم قبیله هایشان عده کافی بآنها پیوسته بودند ممکن بود با وجود دوباره قوت گرفتن روح ملی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۴۹

ایران تا مدتی موقعیت خود را حفظ کنند. اما تشکیل وحشیانه آنها برای فتح، قتل عام و خرابی کافی بود ولی برای اداره کردن قلمروی که آنها بآن آسانی بدست آورده بودند قابل نبوده است و بنابراین مهاجمین نامبرده یکدسته کوچکی از خارجیان بودند که مورد تنفر باقی مانده و حتی در تحت قیادت یک پیشوای خوبی مانند اشرف نتوانستند در مقابل نیروهای نادر ایستادگی کنند.

وصیت نامه پطر کبیر

شرحی بطور مقدمه

بنام ثالوث فوق العاده مقدس و غیر قابل تقسیم. پطر اول امپراطور و سلطان مطلق العنان تمامی روسیه خطاب بتمام اخلاف و جانشینان ما و حکومت های ملت روسیه. خداوند قادر و توانا که ما وجود خود را باو مدیونیم ما را برگزیده که ملت روسیه را که همیشه بنور الهی مستنیر و بتأییدات آسمانی مؤید بوده است طوری نمائیم که یک نژاد فرمانروای اروپا گردد و این خیال از آنجا در ما پدید آمده که می بینیم قسمت اعظم ملل اروپائی پیرو فرتوت شده رو بضعف و فساد گذاشته- است، در هر حال این ضعف با قدم بلند سریعی متوجه آنان گردیده و از اینجا چنین نتیجه میگیریم که آنها باسانی بدست یک ملت جوان و جدید مغلوب میشوند بشرطی که این ملت تمام قوت و قدرت خود را تحصیل کند.

من هجوم ملل غربی و مشرق زمین را در آتیه نزدیک از طرف شمال یک جنبشی میدانم که خداوند با قدرت و مشیت خود نقشه آنرا کشیده و اجرای آنرا بما محول فرموده است. همانطور که تجدید حیات ملت روم بوسیله هجوم برابره بعمل آمد.

مهاجرت و هجوم ما از طرف قطب بجنوب مانند جزر آب رود نیل است که در بعضی مواقع معین با گل ولای خود سرزمین غربی مصر را پر قوت میسازد، من اینرا دریافته‌ام که روسیه یک چنین رودخانه است و من اینطور آنرا ترک میکنم، جانشینان من بایستی آنرا بیک دریای ژرفی مبدل سازند که مقدر شده اروپای ضعیف و بینوا را معمور

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۰

و آباد کنند و اگر جانشینان من ندانند که چگونه آبهای این دریا را راهنمایی کنند امواج آن از سواحل مخالف فرو خواهد ریخت. بهمین دلیل است که من تعلیمات زیر را از خود باقی گذارده و بازماندگان و اخلاف را توصیه میکنم که آنها را محط نظر و مورد توجه قرار دهند.

۱- بر دولت روس واجب است که ارتش را همیشه مانند شمشیر آخته حاضر بجنگ دارد، و بر ملت روس لازم است که همواره خود را در برابر جنگاوران دشمن با شمشیر کشیده حاضر ساخته تا بدین شیوه بجنگ و خونریزی الفت گیرند و در زمان صلح باصلاح امور مالیه و افزایش درآمد پردازند تا لوازم جنگ را آماده و تجهیزات کامل ارتش را چنانکه شاید و باید فراهم دارند و چنان مستعد قتال باشند که گوئی در جبهه جنگ دست باسلحه حاضر و مستعد و فقط گوش بلحظه فرمان دوخته‌اند.

اکنون که زمان صلح و آرامش است روسیه باید استعداد و تجهیزات خود را چنان قوی دارد که اگر غفلتا جنگ و جدالی پیش آید ابدان نیازی به تهیه و تدارک نباشد و همچنین در حین جنگ باید برای هنگام صلح چنان مستعد باشد که عنان جنگ و صلح را در قبضه اقتدار و اختیار خود نگهدارد تا برای ازدیاد قدرت و نفوذ و منافع خود بکار برد.

۲- در هنگام جنگ از اهم واجبات است که بجمع وسائل ممکنه متخصص و فرمانده و سپاهی از ملل و اقوام مختلف بویژه تربیت یافتگان اروپائی بداخله کشور جلب کنند، چنانکه در زمان صلح هم لازم است ارباب معارف و صنایع را از خارج بکشور خود جلب و جذب نمایند و بطور کلی ملت روس علاوه بر کسب منافع و فوائد سایر اصول و محسنات حیاتی را از ملل و ممالک دیگر بدست آورد. این بهترین شیوه پیشرفت است که سودش مستقیماً بکشورشان میرسد.

۳- هنگام فرصت مانند صیادی که از چپ و راست نگران حالت صید باشد در تمامی امور و مصالح حاربه اروپا و اختلافات و منازعات اروپائیان مداخله نماید بویژه در حوادث کشور آلمان که بواسطه قرب و جوار ممکن است مستقیماً منشاء استفاده و فوائد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۱

بزرگ گردد.

۴- برای القاء فساد و دشمنی و حسادت و کینه دائمی واجب است اصول رشوه را در داخله کشور لهستان رواج داده، نفاق و اختلاف در میان آنان انداخته بزرگان آن قوم را بیدل مال و استمالت احوال بطرف خود جلب نمایند. چون باین مقصود رسیدید پادشاه آنجا را از ملت و دست پرورده روس انتخاب کنید تا سپاهیان روسی را برای حمایت و حفاظت پادشاه در داخل آن کشور جای دهید (وسایل توقف این سپاهیان را در وقت فرصت میتوان تحصیل کرد) و اگر از طرف دول مجاور ابراز مخالفتی شود فوری وانمود کنید که لهستان را با آنان تقسیم خواهید کرد و بدین وسیله آتش فتنه و فساد را فرومی‌نشانید، ولی منتظر نشوید که آنها بشنیدن لفظ (تقسیم) بخوانند مداخله کنند، بدرند و بشکافند و حق خود دانند، سهم و حصه آنان را پس از معاملات بنحو عطیه بآنان واگذارید.

۵- بر شما واجب است که بر بعضی از قسمتهای کشور سوئد (اسکاندیناوی) استیلا حاصل کنید و این را وسیله اكمال مداخلات خود در آنجا بدانید و این استیلا وقتی میسر است که دولت روس بدولت سوئد اعلان جنگ داده و از هرطرف بر آن هجوم و از پای درآورد و سپس همت گمارد که القاء فساد و نفاق در میان مردمان سوئد (در آن زمان تمام شبه جزیره اسکاندیناوی را که شامل سوئد و نروژ امروزی است بنام سوئد میخواندند) و دانمارک دائما استوار و آنان را از یکدیگر منفور دارد، چون ایجاد کینه و نفاق در میان این دو قوم کردید مراقب احوالشان باشید که همیشه این کینه در میانشان برقرار باشد.

۶- بر امپراتور روس و اعقاب او لازم و واجب است که زوجه‌ای از بنات خاندان ملوک آلمان اختیار کند. ارتباط بزوجیت و اتحاد موجب شراکت و دخالت در نفع و ضرر زن و شوهر خواهد شد و محض منافع خود و بمناسبت خویشی ممکن است ارتباط خود را در داخله آلمان زیاد و در آنجا نفوذ حاصل کرده و از منافع و مصالح آنجا سود برند.

۷- انگلیس دولتی است که اکثر دریاها را بخود محتاج کرده و در امور دریاداری

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۲

قدرتی بکمال دارد که در نتیجه منافع و نتایج هنگفتی عایدش میشود و پیوسته بازدیاد نیروی دریائی خود میکوشد.

بنابراین حسن مناسبات و یاری و اتفاق با آن دولت بر روسیه لازم و از سایر دول ترجیح دارد و مخصوصا در بازرگانی و فروش محصولات ممالک روسیه در انگلستان از قبیل انواع چوب و کالاهای دیگر سود فراوانی نصیب روس خواهد شد و همچنین پول انگلیس را بکشور خود جلب و هم در ضمن تجارت مناسبات و روابط میان ایندو کشور افزون شده وسیله شناسائی و دوستی میان بازرگانان و کشتیرانان طرفین فراهم و دائره کشتیرانی و بازرگانی روسیه در آن کشور وسعت خواهد یافت.

۸- بر دولت روس لازم است که روز بروز نیروی نظامی و دریائی خود را از طرف شمال بسواحل دریای بالتیک و از طرف جنوب بر سواحل دریای سیاه منتشر و مستقر سازد.

۹- نزدیک شدن باسلامبول و هند را حتی المقدور بر خود واجب و لازم شمارید.

چونکه از قضایای مسلم است که هر کس بر اسلامبول دست یابد ممکن است بر تمام دنیا مستولی شود. بنابراین لازم است جنگهای پی در پی و بی انقطاع با دولت عثمانی و دولت ایران ایجاد کنید و بتدریج در ضبط دریای سیاه بکوشید و کارخانجات کشتی سازی در آنجا برپا کنید و با این اقدامات استیلای خود را بر دریای بالتیک نیز تقویت میکنید.

در این موقع برای شما لازمتر از هر چیز است که بضعف و نابودی دولت ایران کوشش و تقلا نموده و هر قدر ممکن شود خود را زودتر بخلیج فارس برسانید و تجارت مشرق را چنانکه سابقا در بلاد شام رواج داشته بدانجا بازگردانید تا بدانوسیله بهندوستان نزدیک شده بدین ترتیب از طلای انگلیس بی نیاز و مستغنی از تمام گنجهای دنیا خواهید شد.

۱۰- روسیه باید بکوشد با دولت اتریش اتحاد و اتفاق حاصل کند و از آن حفاظت نماید و خود را مدافع منافع آنان وانمود کند، با این مداخله و اتحاد با اتریش برای نفوذ

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۳

در آلمان مؤثر خواهد بود.

اما در باطن بجنگ اعصابی و کینه و دشمنی اتریش با سایر حکمرانان آلمان سعایت و کوشش کنید و آنان را هم بصدیت و دشمنی با اتریش برانگیزانید و افراد هریک از طرفین را وادار کنید که برای ستیزه با یکدیگر از دولت روس کمک و یاری بخواهند و در اینوقت لازم است خود را حامی دول مذکور و خیر خواه مقاصد آنان جلوه دهید طوریکه در آینده در میانشان حکمیت کنید.

۱۱- لازم است که خاندان سلاطین اتریش را تحریک کنید ترکها را از اروپا طرد و بیرون کنند و چون آتش حسادت وی یعنی اتریش هنگامیکه اسلامبول را فتح میکنیم زبانه کشید میتوانید بدین ترتیب آن آتش را فروبشانید که او را بگلاویز شدن و جنگ با اروپا مشغول سازید و یا حصه ای از سرزمین هائی که در پیش مسخر کرده اید باو بدهید و البته همانرا هم پس از مدتی از او پس خواهید گرفت.

۱۲- بایستی بکوشیم که همه مسیحیان ارتودکس را که مطیع کلیسای ما نمیشوند و در مجارستان و عثمانی و وسط لهستان متفرق و پراکنده هستند دور خود جمع نموده تا بمنزله محور آنها باشیم، تا اینکه پیش از وقت بواسطه یک نوع ریاست طبعی یا کلیسایی برتری عمومی را برپا داشته و خود را دوست هر دشمن معرفی کنیم.

۱۳- چون روزی فرارسید که اهالی سوئد را پراکنده و ایرانیان را مغلوب و لهستانیان را مطیع و ممالک عثمانی را ضبط کرده باشید بر شما لازم است سپاهیان خود را جمع آوری کنید و نیروهای دریائی را برای محافظت دریای سیاه و دریای بالتیک در یکجا متمرکز و حاضر دارید و در این هنگام تفصیل تقسیم امپراطوری دنیا را اول با دولت فرانسه و بعد با دربار وین، هریک جداگانه و در پرده و نهانی، بمیان آرید که بین خود و آنها قسمت کنید. پس اگر یکی از این دو

دولت قبول مقصود شما نمود که این بنظر حتمی میآید با کمال مدارا با او سلوک نمائید و با نهایت مهارت و کاردانی (مداهنه) او را دستخوش خود و آلت اضمحلال و نابودی آن دیگری که از مقصود شما سرپیچیده است قرار دهید. در آخر برای از میان بردن دولت دیگری که باقیمانده است نزاع و جنگی آغاز کنید که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۴

ممکن نیست خطرناک باشد و روسیه هم اکنون تمام سرزمینهای خاوری یا قسمت اعظم اروپا در تصرف اوست.

۱۴- بر فرض محال که هیچیک از دو دولت نامبرده تقاضای شما را قبول نکردند آنوقت بر شما که روس هستید لازم است که قوه متصرفه خود را در افکار آنان بکار برده آتش نزاع و اختلاف در میان آنها روشن کنید، لابد به یکدیگر درمیآویزند. و یکطرف را ضعف و خستگی دامنگیر میشود، در اینوقت بر دولت روسیه واجب است فرصت عظیم را از دست نداده با نیروی ارتش خود، چون که حاضر و آماده است، بر آلمان از هرسو بتازد. در عین حال قسمت بزرگی از نیروی دریائی خود را با سازوبرگ کامل در دریای آرف فراهم و آماده دارد و همچنین قسمت دیگر را حدود ارکانجل «۱» با قشون آسیایی مهیا کنید. این سفاین و ناوگان مرتب را در دریای مدیترانه و دریای شمال و بالتیک سوق و مرور دهید و مانند سیل از یکطرف بر فرانسه و از طرف دیگر بر آلمان هجوم آورید. وقتی که این دو مملکت مغلوب و مسخر شما شدند بقیه اروپا بدون جنگ و خونریزی بمتصرفات شما ملحق میشود و باسانی بانقیاد شما درمیآید و بالاخره کلیه سرزمینهای فرنگستان باین ترتیب مفتوح و مسخر شما خواهد شد.

(۱)-Archangel.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۵

نادر شاه

فصل هفتم عروج نادر قلی به تخت سلطنت ایران «۱»

ما شخصی را میبایم که اصل و نسب و آغاز حیاتش بطوری تاریک است که با اشکال میتوان آنرا تشریح کرد. او یک جریانی را با عزم و ثبات رهبری کرده و در طی فرصتهایی که بدست آورد نقشه‌هایی برای ساختمان بخت و اقبال آینده‌اش با تأمل و پیش‌بینی کشیده و با یک پشتکار خستگی ناپذیری نقشه‌های خود را اجرا نمود و بهمین سبب او نیز مانند دیگر فاتحین قبلی خود برای آسیا و حشمتناک شده و بدون شک فرمانروای مشرق گردید. از گفتار هانوی درباره نادر شاه.

مولد و منشأ نادر قلی

نادر شاه آخرین فاتح آسیائی در خراسان متولد شده و در همانجا نشوونما یافت و او این ایالت را همیشه به مثابه خانه خود می‌نگریست.

(۱) - از جمله مآخذ این دوره عبارتست از: شرح تاریخی تجارت بریتانیا در دریای خزر، مشتمل بر شرح زندگانی نادر شاه، بقلم ژ، هانوی. «حیات نادر شاه و یک رمان تاریخی بنام قزلباش، بقلم ژ، ب.

فریزر. یک نوشته در مجله انجمن آسیائی همایونی، ژانویه ۱۹۰۸. یک رمان تاریخی بنام نادرشاه، بقلم سرمور تیمر دوراند. کتاب Historien Armeniens تألیف م، بروسه. در این کتاب شرح معاصر از زندگی نادر شاه بقلم ابراهام افریطشی درج است. در جلد پنجم «تاریخ گرجستان» بقلم همان مؤلف نامه‌ای است که هراکلیوس دوم بخواهرش نوشته و در آن لشکرکشی هندوستان را تشریح کرده است. در میان نویسندگان شرقی مانند «جهانگشای نادری» قلم میرزا مهدیخان بسیار ذقیمت است. بعد از آن «خاطرات عبد الکریم - است، و بالاخره من از سید علی خان شاپشدر دره گزی که جد او از سرداران محبوب نادر شاه بود یادداشت‌هایی دریافت نموده‌ام. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۶

من شخصا زادگاه او و همچنین کلات نادری و دیگر نقاط مربوط باین افشاری بزرگ را دیدن کرده‌ام. من حالیه بعضی از اعقاب این شخص را نیز میشناسم و بنابراین میتوانم حکایات و افسانه‌های این قهرمان را که نامش هنوز در خراسان از دور هویداست بیان نمایم که دوستان مختلف ایرانی بمن گفته‌اند.

نادر قلی پسر امامقلی یکی از افراد پست قبیله قیرخلو بود. کلمه نادر اسم صفت و ان یکی از اسماء متعدد خداوند است. باری این قبیله نظر باینکه ضعیف بوده با قبیله مقتدری بنام افشار ائتلاف نمودند. امامقلی در دهکده‌ای موسوم به قوپکان مسکن داشت که آن در قسمت جنوبی زنجیره جبال الله اکبر و در جاده‌ای که از قوچان به دره گز امتداد دارد واقع شده است. او از پوستین‌دوزی و نیز از پرورش گوسفندان و بزهای چندی که داشت تحصیل معاش میکرد. این مرد اغنامش را در تابستان در همان دهکده خودش و در زمستان‌ها در نقاط گرمسیر طرف شمال میچرانید.

امامقلی و زوجه‌اش با دیگر افراد قبیله در پائیز سال ۱۱۰۰ ه (۱۶۸۸) از ارتفاعات سلسله جبال الله اکبر به حوالی تپه‌های پست ایورد کوچ می‌کردند و وقتی که در نزدیکی شهر محقر محمد آباد «۱» چادر زدند. اینجا بود که شاه آینده متولد شد.

اسارت و فرار او

جوانی نادر شاه بگله‌داری و حمل هیزم روی الاغ و شتر که یگانه ارث فامیلی او بعد از مرگ پدرش بود میگذشت. وقتی که نادر بسن ۱۸ سالگی رسید طوایف ازبک بوطن آنها حمله کرده او و مادرش را باسارت به خیوه بردند. مادر نادر پس از چهار سال بسر بردن در اسارت مرد. نادر قلی جوان موفق بفرار شد و با جیب خالی بخراسان مراجعت کرد. در

آنجا با ورود در خدمت بابا علی بک، احمدلو افشار فرماندار ایبورد که در آن تاریخ کرسی نشین آن ناحیه «۲» بود بولین پله نردبان موفقیت بالا رفت.

(۱) - اینجا اکنون موسوم به «قلعه کهنه» است و شاید در یک میلی شهر جدید است (مؤلف)

(۲) - ایبورد یا بوارد اکنون خرابه است و در حوالی قهقهه واقع در راه آهن آسیای مرکزی است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۷

ملک محمود همانطور که در فصل ۶۸ ذکر شد پس از ترک اصفهان و حرکت بسوی سرنوشت خود بزودی موقع مناسبی بدستش آمده مشهد را که بحال هرج و مرج افتاده بود قبضه کرد. وقتی که او این شهر مقدس را در تصرف کامل خود گرفت تاجی بطرز تاج کیانیان برای خود مهیا کرد و خویشتن را حکمران مستقل قرار داد و ارتش منظمی مرکب از سواره نظام و پیاده نظام و توپخانه تشکیل داد. اتفاقاً در غیبت بابا علی بیک یکی از مأمورین او به ایبورد آمده و نسبت بخانواده فرماندار بدرفتاری کرد. نادر قلی فوراً بحمايت و استخلاص خانواده فرماندار شتافته و مأمور را بقتل رسانید. ارباب نادر در برگشتش که از قضیه باخبر شده دچار وحشت و اضطراب گردید. اما نادر با یک جرئت و شهامت قابل ملاحظه ای باو پیشنهاد کرد که باید خودش شخصاً برای رفع این غائله بمشهد برود. او در آنجا بدین بهانه متوسل گردید که چون نوکر وفاداری بود مجبور بدفاع از شرافت ارباب خویش بوده است و ملک محمود نه فقط او را عفو نمود بلکه خلعتی هم باو بخشید. کمی بعد از این واقعه نادر با دختر ارباب خود ازدواج کرد و بدین ترتیب این دختر مادر رضا قلی بدبخت گردید.

پس از مرگ بابا علی که برطبق بعضی روایات نادر مسئول آن بود او وارث حکومت ایبورد گردید.

خدمات‌های او تحت ریاست ملک محمود

ترقی یک رئیس زرننگ با عزم و اراده قوی و رسیدن بقوت و قدرت در آنروزهای تیره و آشفته سریع و تند بوده است و نادر قلی هم بدینسان بزودی از طرف ملک محمود مأمور حمله بازبکهای غارتگر شد. نادر در این جنگ‌ها فاتح گردید و اهمیت و شهرتی بسزا یافت ولی در پاداش این خدمت باو وعده نیابت ایالت خراسان داده شده بود، لذا با آزادی تمام در مقام مطالبه حق خود برآمده و ایفای عهد را جدا خواستار گردید، ولی او را گرفته کتک زدند و بعد معزول ساختند.

تجربیات او در اینموقع که فرمانده افراد سواره بود با کمک توپخانه و پیاده نظام دارای تفنگ‌های بطرز قدیم بایستی در تهیه و تدارک او برای زندگانی آتیه بسیار مفید و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۸

سودمند اتفاق افتاده باشد.

تصرف کلات و نیشابور بدست نادر

پس از آنکه بخت بدین ترتیب از نادر روی گردانید وی هم مانند نسخه اصلی بزرگ خود یعقوب بن لیث بدزدی و راهزنی پرداخت. قدرت و موفقیت نادر سبب شد که در اندک مدتی افراد زیادی بدور او جمع شوند و او هم در طی دوره هرج و مرجی که پس از تسلیم اصفهان پیش آمده بود نیروی زیادی جمع آوری کرده و مشغول گرفتن باج و خراج در خطه خراسان گردید. او همچنین کلات «۱» را که مقدر شده بود به «کلات نادری» موسوم شود تصرف نمود و وقتی که او خود را در این دژ نفوذناپذیر مستقر ساخت موقعیت او با دیگر رؤسای دستجات راهزن فرق کلی پیدا کرد و نفوذش در اطراف بفاصله زیادی بسط یافت. اما نادر راضی نبود که فقط یک نفر راهزن باقی ماند. بنابراین پس از آنکه خود را در کلات مستقر ساخت تصمیم گرفت به نیشابور که در آنوقت در تصرف نیروهای ملک محمود بود حمله کند. نادر اول وهله دسته‌ای را که خواربار و علیق حمل میکرده و بعده ششصد نفر بودند تارومار کرده و بعدا پادگان اصلی شهر را بدام انداخته در کمینگاهی آنها را نابود ساخت. نیشابور دروازه‌های خود را بروی او باز کرد و نادر شهر را بنام شاه طهماسب که بعدا وارد خدمت او گردید اشغال کرد.

رؤیاهای او

در اینموقع رئیس افشار تقریبا بآرزوهای خود رسیده بود، شبی در خواب دید که ماهی که چهارشاخ داشته گرفته است و این ماهی چهارشاخ دلالت بر چهار سلطنت میکند. علاوه بر آن بخواب دید که حضرت علی (ع) یک شمشیر بکمر او بسته و ویرا برای نجات ایران روانه میکند و باو وعده تخت ایران را می‌دهد.

تصرف مشهد و قتل محمود

تصرف مشهد یک خدمت بزرگی بود که نادر نسبت بخانواده صفوی انجام داد. در این صحنه نبردهای زیادی بوقوع پیوست که

(۱) - سید علی خان که از منابع محلی ماست میگفت که حکایتی که طبق آن کلات در تصرف عم نادر بود کاملا بی‌اساس است و من هم نظریات او را در این باب اختیار نموده‌ام. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۵۹

نادر در یکی از آنها پیروز شد، اما مشهد با این وسائل ممکن نبود فتح شود، ولی خیانت و غدر باین افشار خوشبخت خدمت کرده او با تسلیم شدن یک دروازه بقلب شهر راه یافت. ملک محمود با ناامیدی می‌جنگید، اما مغلوب شد و وقتیکه مشهد بتصرف دشمن درآمد او خود را تسلیم کرد.

در ابتدا باو اجازه دادند که در یک حجره در حرم مطهر سکنی گزیند ولی چون وی مرکز یک سلسله توطئه‌هایی شد نادر فرمان داد او را کشتند.

پادشاه برای اخراج افغانها

طهماسب ظاهراً درباره اخلاق و صفات سردار بزرگ خود دچار اشتباهات چندی شده بود. اخراج افغانها بدست نادر که بطور مشروح در فصل اخیر ذکر شد چنین خدمت قابل ملاحظه و نمایانی بود که نمی‌شد آنرا بطرق معمولی پادشاه داد و شاه از روی اجبار خراسان، سیستان، کرمان و مازندران را باو بخشید و لقب سلطان را باو عطا نمود، اما نادر خیلی باهوش‌تر از آن بود که این لقب را قبول کند ولی بنام خودش سکه زده و با همان پول هم بارش خود حقوق می‌داد. در صورتیکه در مشرق این عمل در حکم صعود بر تخت شاهی است.

اولین لشکرکشی نادر بر ضد ترکها

نادر پس از قلع و قمع مهاجمین افغانی توجه خود را بسوی ترکها معطوف داشت. موقعیت نظامی خیلی بحرانی بود، چه سلطان عثمانی تمام آذربایجان و قسمت اعظم عراق را در تصرف خود داشت. در حقیقت موقعیت ایران در آن زمان خیلی از وضعیتی که شاه عباس با آن روبرو شده بود بدتر بود، در صورتی که شاه عباس بواسطه پادشاهی خود بر تمام منابع ایران دسترسی داشت، ولی نادر گرفتار شاه طهماسب بود، با این وصف لشکرکشی او موفقانه خاتمه یافت.

نادر یک ارتش ترک را در نزدیکی همدان مغلوب ساخته و بدین طریق هم آذربایجان و هم عراق را بتصرف درآورد، ولی وقتی که می‌خواست ایروان را محاصره کند خبر شورش در خراسان به گوشش رسید و تا مدتی او را از هدف اصلی خود منحرف ساخت. نادر محاصره را ترک گفته و برای محاصره هرات یکهزار و چهارصد میل راه پیمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۰

لشکرکشی فلاکت آور طهماسب بر ضد ترکها ۱۱۴۴ هجری (۱۷۳۱)

شاه طهماسب که در اثر موفقیت‌های نادر تهییج شده بود تصمیم گرفت اداره عملیات بر ضد ترکها را شخصا در دست گیرد، شکست قبلی ارتش عثمانی در موقعیت قسطنطنیه تأثیر سوئی بخشیده بود و در آنجا نیگی چیزی‌ها سلطان احمد سوم را از تخت پائین آورده و بجایش محمود پنجم را بر تخت سلطنت نشاندهند. نادر قلی نماینده سیاسی بدربار سلطان جدید روانه ساخت، ولی قبل از اینکه نتیجه مأموریت او معلوم شود طهماسب شروع بمحاصره مجدد ایروان نمود. اما از جلوی آن قلعه عقب‌نشینی نموده و یک ارتش ترک او را در کورویجان نزدیک همدان مغلوب ساخت و تلفات زیادی به او وارد کرد. در حقیقت آنچه را که نادر بدست آورده بود او در ظرف یک ماه از دست داد.

در سال بعد طهماسب با ترکها قراردادی بست که مطابق شروط آن رود ارس مرز ایران گردید. طهماسب شهرهای گنجه، تفلیس، ایروان، نخجوان شماخی و داغستان را واگذار و در عوض تبریز، اردلان، کرمانشاه، همدان و لرستان را

بدست آورد. این معاهده درباره زائرین اماکن مقدسه، تجارت، کنسولگریهای در قسطنطنیه و اصفهان و مطالب دیگر بحث مینمود، ولی برای آزادی اسرای ایرانی هیچگونه ماده‌ای قید نشده بود.

خلع طهماسب از سلطنت ۱۱۴۵ هجری (۱۷۳۲)

شکست شاه طهماسب بهانه‌ای را که نادر تا اینوقت در پی آن میگشت فراهم ساخت. در اولین وهله نادر اعلامیه‌ای انتشار داده و بمعاهده‌ای که مواد آن مورد سنجش قرار نگرفته بود اعتراض نمود. جهانگشا راجع بآن چنین میگوید: «چون مواد مصالحه مغایر رضای جناب سبحانی و مخالف مصلحت دولت ابد مدت خاقانی بود لهذا مقرون بامضا نفرمودیم.

از آنجا که سرپنجه شوق طواف ملایک مطاف حضرت امیر مؤمنان و مولای متقیان غالب کل غالب علی بن ابی طالب علیه السلام گریبان گیر دل و توفیق استخلاص اسرای مسلمانان را از درگاه احدیت سایل میباشد...»

گذشته از همه نادر بحکام ولایات مختلف نامه‌هایی فرستاده و معاهده جدید را

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۱

باطل قلمداد نمود و شیعه‌ها را تهدید نمود که اگر برای جنگ حاضر نشوند آنها را بقتل رسانیده و یا از ایران تبعید نماید.

در همان زمان نادر قدم رسمی دیگری برداشته و نماینده‌ای به قسطنطنیه فرستاد و با لحن قاطعی چنین پیغام داد «یا ایالات ایران را پس بدهید و یا برای جنگ آماده شوید» نادر پس از آنکه ساکنین ایران را بدینطریق بر ضد شاه تحریک کرده بود بسوی اصفهان حرکت کرد. در آنجا طهماسب را مورد سرزنش و ملامت قرار داد، بعدا او را دستگیر کرده و در خراسان زندانی ساخت، اما چون حس می کرد برای تصاحب سلطنت موقع مناسب نیست فرزند او را سلطان پوشالی و خودش را نایب السلطنه اعلام نمود.

نبرد کرکوک ۱۱۴۶ هجری (۱۷۳۳)

دومین لشکرکشی نادر با محاصره بغداد شروع شد. مدافع این شهر احمد پاشا پس از آنکه در میدان مغلوب شد خود را آماده مقاومت ناامیدانه‌ای ساخت. وقتی یک ارتش زورمند ترک تحت فرماندهی توپال عثمان «۱» بدانطرف روانه شد موقعیت کاملا تغییر یافت.

نادر شاه از روی نادانی نیروی خود را دو قسمت نمود و دوازده هزار نفر برای تصرف سنگرهای بغداد باقی گذاشته و خود برای مواجهه با ترکها در کرکوک یا قیرکوک نزدیک سامره حرکت نمود.

این نبرد یکی از شدیدترین جنگهایی بود که تا آنوقت بین این دو ملت واقع شده بود. در اول ایرانیان موفق بشکست سواره نظام ترکها شدند، ولی فرار اسب سواران پیاده نظام سخت و مهیب ترک را بی حرکت باقی گذارد و پیشرفت بعدی آنها موقعیت را بحال اول برگردانید. نادر از یکعده از عربها انتظار کمک داشت، ولی آنها بیکی از جناحهای ارتش او

حمله کردند. بتدریج جنگ بر ضد ایرانیان پیش رفته اسب پیشوای ایران دو مرتبه تیر خورد و پرچمدار ایرانیان که خیال کرد نادر کشته شده فرار

(۱) - «توپال» یعنی چلاق. عثمان وقتی که جوان بود پایش بسختی مجروح شده و وقتی بهبود یافت یک پایش کوتاه تر شده بود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۲

کرد و همین جنگ را خاتمه داده پس از هشت ساعت جنگ مایوسانه ارتش ایران قلع و قمع گردید.

این اخبار سرعت بیغداد رسید و در آنجا لشکر مجزای ایران هم نابود شد. ارتش اصلی ایران با چنان بی‌نظمی و حالت اختلال فرار مینمود که تا وقتی که بهمدان دویست میل دورتر از جبهه جنگ نرسید اصلاح و جمع‌آوری نشد.

وضعیت نادر بعد از این مصیبت و بلا باید نهایت درجه بحرانی و خطرناک شده باشد و او بجای اینکه سربازانش را سرزنش کند با تدارک و جبران تلفات و خسارات و دیگر وسائل ممکنه آنها را تشویق و تشجیع مینمود. شخصیت و شهرت نادر آنقدر فوق العاده بود که از تمام نواحی و اطراف ایران نفرات جدید و سربازان تازه‌نفس هجوم آورده و او در مدتی کمتر از سه ماه بعد از آن شکست تباه‌کننده توانست بار دیگر خود را برای جنگ با یک ارتش قوی آماده سازد.

پیروزی ایرانیان بر توپال عثمان ۱۱۴۶ هجری (۱۷۲۳)

پس از آنکه سردار عثمانی این پیروزی درخشان را بدست آورد دستخوش دسائس و توطئه‌هایی در قسطنطنیه شد و بر اثر آن، هم پرداختن پول و هم کمک و امداد برای ارتش او متوقف گردید. در نتیجه او در یک وضعیتی بود که در افتتاح جنگ جدید پستی او نسبت بدشمن آشکار بوده است، اما سردار عثمانی جبان و ترسو نبود. او سواره‌نظام خود را برای مواجهه با دشمن به لیلان «۱» نزدیک دجله روانه ساخت. در نبرد پیش ترکها در مقابل نیروی سواره ایران که بعدد زیادتر بود قادر بمقاومت نبودند، ولی در این موقع در ضمن فرار خودشان پیاده‌نظام را با خود از بین بردند. توپال عثمان که در یک هودجی حمل می‌شد بقتل رسید و ارتش ترک تارومار شد.

نادر پس از آنکه با این پیروزی درخشان خود ننک گذشته را برطرف کرد بسوی بغداد حرکت نمود، اما چون خبر شورش فارس را شنید با احمد پاشا صلح کرد.

نادر پس از آن با یک پیشرفت سریع میرزا محمد تقی خان بلوچ را که طغیان کرده بود

(۱) - هردوی این نبردها در نزدیکی کرکوک بوقوع پیوست. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۳

غافلگیر کرده مغلوب ساخت و بعداً او را گرفته در شیراز بزدان انداخت. عرب نامبرده نیز در آنجا انتحار نمود «۱».

فتح بغاوند ایرانیان ۱۱۴۸ ه (۱۷۳۵)

سلطان عثمانی از امضاء معاهده‌ای که فرماندار بغداد بسته بود امتناع نمود و فوراً یک ارتش جدیدی تحت فرماندهی عبد الله پاشا کپرولو بدانصوب فرستاد. نادر فوراً برای اینکه پیشوای ترک را بیک نبرد کلی مجبور سازد شهرهای تفلیس، ایروان و گنجه را محاصره نمود و در این قسمت او کامیاب شد، چه عبد الله اردوگاه مستحکم خود را در نزدیکی قارص ترک کرده بفرماندهی هشتاد هزار تن سپاه راه ایروان را پیش گرفته بارتش ایروان که موضعی را در جلگه‌های بغاوند «۲» انتخاب کرده و آنجا کشیده بودند حمله برد. قوای ایران با آنکه در عدد پست تر بودند فتح کاملی بدست آوردند، ترکان پس از دادن تلفات سختی فرار کردند. سردار عثمانی جزو کشتگان جنک بوده است. تفلیس، گنجه و ایروان جزو غنائم این فتح بودند و دربار عثمانی از این تجربه بسیار تلخ درس گرفته با مواد عهدنامه صلح بغداد موافقت نمود.

تخلیه ولایات خزر از روسها

بعد از مرگ پتر کبیر رویه تجاوز و جلو رفتن روسیه متروک ماند و مشاورین ملکی آن ملتفت شدند که موقعیت ایران کاملاً بر علیه آنها تغییر یافته است و بنابراین تصمیم گرفته ولایات خزر را تخلیه کنند. مازندران و استراباد که هرگز اشغال نشده بودند باضافه گیلان طبق عهدنامه رشت در سال ۱۷۳۲ بایران برگشت.

مطابق گفته ایرانیان نادر اولتیماتومی بژنرال روسی داده و از او استفسار نمود که آیا کشور ایران را ترک میکند یا اینکه مایل است فراشان سلطنتی او را بیرون کنند. از مسکو یک نماینده برای بستن معاهده با نادر بمشهد آمد ولی نادر از دادن

(۱) - بارون دو بود در کتاب خود موسوم به «مسافرت‌های لرستان» (جلد اول صفحه ۲۳۹ یک تپه کوچکی را نزدیک

مهلیان قرب بهبهان نام برده و آنجا را مرکز وقوع این عمل میدانند. (مؤلف)

(۲) - Baghavand.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۴

جواب فوری خودداری نمود. این نماینده سیاسی ملازم اردوی ایرانیان بود و یک روز از طرف فاتح بزرگ درحالی که پیروزی جدیدی بدست آورده بود فراخوانده شد.

سفیر نامبرده نادر را دید روی زمین نشسته درحالی که البسه‌اش بوی خون می‌داد با دست غذا می‌خورد. وقتی سفیر از علت احضار خود پرسید نادر باو گفت که می‌خواهد سفیر به‌بیند او چگونه با دست‌های آلوده بخون خشن‌ترین غذا را می‌خورد و البته او می‌تواند به آقايش بگوید که چنین شخصی هرگز گیلان را تسلیم نخواهد کرد

تسلیم باکو و دربند به نادر قلی (۱۷۳۵)

روس‌ها سه سال پس از تخلیه ایالات خزر دیدند جنگ آنها با ترکیه غیرقابل اجتناب است. نادر چون موقعیت را چنان دید روسها را تهدید نمود که اگر شهرهای باکو و دربند را باو تسلیم نکنند با ترکها متحد خواهد شد. روسیه از روی اضطرار تسلیم شده و آخرین ولایات مفتوحه پطر کبیر را در آن ناحیه واگذار کرد. هنوز این رویه تزار بزرگ که نگذارد ترکیه بدریای خزر دست پیدا کند حکمفرما بود و چون نادر قلی بر ایران حکمرانی میکرد این مسئله موجب نگرانی و اندیشه و خوفی نبوده است.

جلوس نادر قلی بتخت سلطنت ۱۱۴۸ هـ (۱۷۲۶)

نادر که در اینموقع با نیروی نظامی خود باوج قدرت و قوت رسیده بود مرگ فرزند کوچک شاه را غنیمت شمرده موقع را برای اجرای نقشه خودش در تصاحب تاج و تخت مناسب دید و لذا سران عمده ایران را برای اجرای مراسم عید نوروز در دشت موقان دعوت کرد. این دشت معروف از حوالی اردبیل تا دهانه غور امتداد دارد. وقتی که نادر فاتح بزرگ تمام نجبای کشور و صاحبان نفوذ را در آنجا جمع دید مکون خاطرش را بوسیله معتمدان اظهار داشته و گفت که از میان اعضاء خانواده سلطنتی یکی را که لایق و برازنده پیشوائی میدانند بسلطنت بردارند. همانطور که نادر پیش‌بینی کرده بود همگی آن جماعت باتفاق آراء از او درخواست کردند که ایران را تحت حمایت و فعالیت خود گرفته و بر تخت عالی سلطنت صعود نماید. او روزانه تا مدت یکماه از قبولی این تقاضا ابا و امتناع مینمود، سرانجام چون

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۵

مبالغه از حد گذشته و مردم را پابرجا دید تاج و تخت را (بشروطی) پذیرفت و بدین ترتیب باین نمایش مضحک خاتمه داده شد «۱».

الغاء اصول عقائد شیعه

یکی از شرایط قبول سلطنت آن بود که ملت ایران طریقه رافضی و رفض را که بوسیله مؤسس سلسله صفوی در ایران رواج یافته بود ترک گفته و بمذاهب قدیم برگردد. نادر در فرمان خود چنین نوشت «چون از وقتی که این طریقه شیعه یعنی طریقه رافضی و سب رواج یافته این مملکت متصل مرکز فساد و آشوب گردیده و امنیت و آرامش بکلی از این سرزمین رخت بر بسته است و لذا بهتر آنست که همگی سنی شده و این قضایا خاتمه یابد، اما چون مذهب ملی باید پیشوائی داشته باشد بگذارید امام جعفر (ع) که از خاندان پیغمبر بوده و ما همگی نسبت باو احترام داریم رئیس ما باشد.»

مطابق گفته هانوی رئیس مجتهدین بمخالفت برخاسته و نادر را نصیحت نمود که خود را فقط بسطنت دنیوی محدود سازد. اما مرگ ناگهانی این شخص عالیمقام اخطاری بهمقطاران او بود که خود را از مخالفت بازدارند. این تغییر رسماً در یک جلسه بزرگی مورد تصویب قرار گرفت. هرچند که اکثریت ایرانیان حاضر از این تغییر قلباً نفرت داشتند، نادر برای آنکه از نامطوعی و ناپسندی این مذهب جدید بکاهد تصمیم خود را برای افزودن یک فرقه جدید بچهار فرقه سنی بنام فرقه جعفری اعلام داشت.

بوسیله این تغییر اساسی که برای آن رضایت رسمی نیز بدست آمده بود نادر بدون شک امیدوار بود که ایرانیان خاندان درخشان صفویه را فراموش کنند. شاید هم رؤیای حکومت بر یک امپراطوری متحده اسلامی را که قلمرو عثمانی جزو آن بود میدید. اما هرچند که یک روز همه خیال میکردند که نادر به تنهایی برای سلطنت ایران موزون و مناسب است معذللک هیچوقت کسی نسبت بفامیل او اظهار علاقه نمی نمود و در زمان مرگش کسانی که برای تأیید و پشتیبانی این نظریه جمع شده بودند بسیار معدود و انگشت شمار بودند.

(۱) - ابرام) Abraham) که جزو نجای مدعو دشت مغان است صورت این مجلس و خلاصه مذاکرات را مذکور داشته است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۶

تاجگذاری نادر شاه

در یک سالون باشکوهی که برای همین منظور در نظر گرفته شده بود و در یک ساعت میمون و خجسته‌ای که توسط ستاره شناسان زبردست تعیین شده بود تاج ایران بر سر سرباز بزرگ گذارده شد. نادر شاه که از این بعد بهمین نام خوانده می شود اظهار عبودیت اتباع خود را پذیرفته و بر تختی مکمل بجواهر آبدار و لثالی شاهوار جلوس نمود و برای اینکه این ساعت بیادگار باقی ماند دستور داد سکه‌هایی ضرب کنند که روی آن منقوش باشد:

«سکه بر زر کرد نام سلطنت را در جهان» «نادر ایران زمین و خسرو گیتی ستان»

بدین ترتیب چوپان افشار در کمال شکوه و جلال بر اثر نبوغ نظامی خود ایران را از دست افغان‌ها، ترکان و سایر مهاجمین آزاد ساخته بود به جاه و شهرت خیره کننده‌ای که آنرا طلب مینمود رسیده و بر تخت کورش، انوشیروان و شاه عباس جلوس نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۷

نادر شاه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۸

عین دستخط و امضای نادر شاه

فصل هفتاد و یکم فتوحات نادر شاه

ما که خود خواستار چنین روزی بودیم، پس از تعیین محافظینی برای اردوگاه خودمان و طلب پشتیبانی از خالق سوار شده به حمله پرداختیم، مدت دو ساعت تمام جنگ بنهایت شدت رسیده بود در حالیکه آتش سنگین توپخانه و تفنگ ادامه داشت، پس از آن با کمک خداوند قهرمانان شیرشکار ما خط دفاع دشمن را شکافته و آنها را در میدان جنگ تعقیب نمودند و بهرطرف متفرق ساختند.

از شرح جنگ کارنل بقلم خود نادر شاه.

لشکرکشی برای تنبیه بختیاریان

نادر شاه مدتها قبل از آنکه بر تخت جلوس کند بی شک یک زندگانی پر از فتوحاتی را برای خود در نظر گرفته بود. گذشته از حرص جاه و شهرت طلبی که داشت او مقام و موقع خود را یقیناً مدیون ارتش میدانست و برای حفاظت و نگهداری آن موفقیت‌های دیگری لازم بود بدست

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۶۹

بیاورد، علاوه بر آن که منابع ایران طاقت پرداخت هزینه ارتش زیاد و حاضر السلاح را نداشت.

نادر شاه پس از تاجگذاری اولین لشکرکشی که کرده بر علیه بختیارها بود، مردان این قبیله چند سال پیش فرماندار خود را کشته بودند و نادر سرزمین آنها را مورد حمله قرار داده تاریخ جهانگشای نادری درباره این لشکرکشی چنین می‌نگارد «اگر قلم میخواست که از جاده بدان سرایشی و دشواری ذکری بمیان آرد یقیناً در وادی حیرت و سرگردانی گم شده و در بیابان ضعف و ناتوانی سرگشته میشد»

در آنموقع چون بختیارها قادر بمقاومت در برابر نیروهای مغلوب‌کننده‌ای که برضد آنها بکار برده شده بود نبودند تسلیم شدند و برای مجازات و تنبیه آنان سه هزار خانوار بخراسان کوچ داده شد.

اما در این موقع نادر بیک قسمت از قبیله‌ای که یاغی شده بود حمله‌ور شده و ارتش خود را بهر گوشه و کنار کوهستانها وارد ساخت و شاید فهمید که بختیاری‌ها بر اثر فقر و استیصال براهزنی پرداخته‌اند این بود که پس از کشتن رئیس آنها و بعضی از زندانیان اراضی بهتری بآنها در بعضی نواحی غیرقابل دسترس اعطا نمود.

مسئله راهزنی که بر اثر فقر و فاقه پیش می‌آید امروزه هم در طوائف شمال غربی مرز هندوستان وجود دارد. نادر علاوه بر آن عده‌ای از جنگجویان قبیله را در ارتش خود وارد نمود و همانطوریکه بعدها ثابت شد این عمل او کاملاً سیاستمدارانه بود (۱).

لشکرکشی بافغانستان ۱۱۵۱ - ۱۱۵۰ ه (۳۸ - ۱۷۳۷)

در آن موقع حسین نامی که برادر محمود فاتح اصفهان بود بر قندهار حکمرانی میکرد. این شخص چون خود را قادر بمقابله با ارتش هشتاد هزار نفری نادر در جبهه جنگ نمیدید خود را بداخل شهر کشیده و تصمیم گرفت در آنجا که بخوبی مستحکم و دارای آذوقه و مهمات

(۱) - نظر به نفوذ سردار اسعد که برسم گروگان در تهران میزیست (سردار اسعد در پاریس مقیم بود).

مترجم) و مانند میرویس از ضعف حکومت مرکزی باخبر بود با بختیاری‌ها در انقلاب سیاسی ایران برای گرفتن مشروط سهم عمده‌ای گرفته و آنها قدمهای مؤثری برداشتند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۰

فراوان بود و بعلاوه یک پادگان نیرومندی از آن محافظت مینمود مقاومت نماید.

نادر شاه پس از اکتشافاتی از موقعیت حریف بدین نتیجه رسید که بدون داشتن توپخانه سنگین نمیتواند شهر را محاصره نماید، بنابراین تصمیم گرفت که ارتباط شهر را با نقاط دیگر قطع سازد. نادر این منظور را با مهارت و کاردانی بسیاری انجام داد، دورتادور شهر بامر او برج‌هایی ساخته شد و در آنها که به محیط ۲۸ میل شهر را احاطه می‌نمود پیاده نظام خود را که با تفنگ‌های سر پر مجهز بودند قرار داد و بدین طریق رابطه قندهار عملاً از نواحی مجاور خود کاملاً قطع شد، اما با این حال شهر مدت یکسال مقاومت نمود و آنوقت نادر مصمم شد که برای تصرف آن قدمهای جدی‌تری بردارد. قندهار در مقابل تپه‌ای قرار داشته و یک دیوار و عده‌ای برج و بارو که استحکامات خارجی شهر را تشکیل میداده از آن دفاع مینمودند.

محاصره کنندگان بالاخره توانستند بر بعضی از این برجاها دسترسی پیدا کرده و با مشکلات خیلی زیاد توپها را به بالای برج کشیده سوار کنند، بختیاری‌ها نیز در آنموقع با تصرف یک برج که بر قلعه مسلط و مفتاح آن مکان بود بر امتیاز و اعتبار خود افزودند.

بدین طریق قندهار باختیار نادر درآمده و تحت شفقت و ترحم وی قرار گرفت و او هم با کمال مروت و عقل و سیاست با اهالی رفتار نمود و بعضی از ایشان از وفادارترین سربازان او شدند. حسین فرار کرده ولی بعداً تسلیم و در مازندران

زندانی شد. نادر عده زیادی از افراد غلجائی را بحوالی نیشابور کوچ داد و در عوض طوایف ابدالی را بجای آنها بحوالی قندهار آورد.

محاصره قندهار چیزی بر جلال و بزرگی یا افتخار نادر شاه نیفزود، زیرا او آنجا را مدت یکسال در محاصره داشت، بدون اینکه برای تصرف آن بوسائل دیگر کوششی بعمل آورد. و حوادث بعدی ثابت نمود که آنجا غیرقابل تسخیر نبوده و در مقابل حمله‌های سخت و شدید بسرعت مغلوب میشد.

لشکرکشی رضاقلی میرزا بر ضد بلخ

در زمان محاصره قندهار رضاقلی میرزا فرزند ارشد نادر با دوازده هزار نفر سرباز زبده از خراسان برای حمله به بلخ بدان سوی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۱

روانه شد. زیرا عامل آنجا به حسین وعده کمک داده بود. پس از یک حمله شدیدی که بدون وقفه مدت سه شبانه‌روز ادامه داشت «ام البلاد» مادر شهرها تسلیم شد. پس از آن شاهزاده از رود جیحون عبور نموده و یک لشکر از بک را بعده چهل هزار نفر مغلوب کرد. در این موقع نادر فرزندش را احضار نمود، زیرا نمیخواست در چنین موقعی خود را گرفتار لشکرکشی دیگری نماید. نادر بیادشاه بخارا نوشت که به پسرش فرمان داده مزاحم ممالکی که جزو میراث اعقاب چنگیز خان و نژاد ترکمن میباشد نشود.

وضعیت هندوستان در ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸)

در ظرف ماههای خسته‌کننده‌ای که جلو قندهار صرف شده یقیناً نادر یک لشکرکشی بدهلی را که آن نتیجه عادی اردوکشی مظفرانه بافغان است مکرر طرح کرده و در اطراف آن سخن رفته است و از اینرو در نظر گرفته‌ام که راجع بوضعیت آنروزه هند چند کلمه صحبت دارم.

آخرین امپراطور بزرگ مغول اورنگ زیب بود. در هنگام مرگ او یعنی در سال ۱۷۰۷ مسیحی امپراطوری وی از کابل تا خلیج بنگال وسعت داشت. در حقیقت تمام هندوستان باستانی رأس زاویه دکن از او اسما اطاعت میکردند، هر چند که در جنوب قدرت و نفوذ او منحصر بقلاع و شهرهائی بود که مستحفظ و پادگان داشتند، لیکن پس از مرگ او امپراطوری مغول شروع به تجزیه نمود. مراتهای «۱» فریبنده محیل که تمام مساعی خود را برای عقیم کردن کوشش‌های اورنگ زیب بکار برده بودند در اینموقع بطور ثابت و محکمی شروع بازدیاد قدرت و توسعه اختیار خود نمودند تا آنجا که امپراطور مجبور شد بآنها باج بدهد.

محمد شاه حریف یا رقیب نادر در سال ۱۱۳۱ هجری (۱۷۱۹) بتخت سلطنت نشست. او یکی از اعقاب بی‌ارج و بی‌مصرف مغولهای بزرگ و سست و تنبل و شهوت‌پرست و عیاش و بالاخره همیشه با ساده و باده قرین بوده است. بعلاوه این سلطان، دنی و قابل

(۱) - مراتا (Maratha) نام طایفه‌ایست از هند که بر مغول چیره شده و بالاخره امپراطوری این سلسله را بر باد دادند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۲

نکوهش و ابد قابل مقایسه با نادر جوانمرد نبود و نیروهای جنگ ندیده او بهیچوجه برای مقابله با جنگجویان ایرانی مناسب نبودند. گذشته از اینها خدعه و خیانت نیز در کار بود و بعضی از نجبای مهم هند با نادر شاه مراوده و مکاتبه داشته و عملیات فرماندهان قلاع را ضعیف و خنثی میساختند.

مذاکرات

نادر شاه دربار دهلی را از لشکرکشی بافغانستان آگاهی داده و درخواست نمود که بهیچ یک از فراریان اجازه ندهند که بآنطرف مرز پناهنده شوند.

بمأمور سیاسی نادر علی مردان شاملو اطلاع دادند که بافسران مربوط در این باب دستورهای لازمه داده شده است. دومین نماینده سیاسی نادر نیز همین پاسخ را دریافت نمود، اما با این وصف فراریان آزادانه و بدون هیچ رادع و مانعی بشهرهای غزنه و کابل فرار می‌کردند و معلوم شد برای ممانعت از فراریان هیچگونه دستور مؤکدی صادر نشده است. نادر برای تذکر دادن این موضوع سفیر دیگری بدهلی روانه ساخت اما او را در آنجا نگاهداشتند. این بود وضعیت و جریان امور پس از تصرف قندهار و افشار بزرگ هم که در آن موقع برای حرکت ارتش خود بهرجهت و سمتی که پیش می‌آمد حاضر و آماده بود سه نماینده سیاسی دیگری را با دستورهائی برای اخذ جواب صریح و قاطعی بآنسوی روانه ساخت و باز بی‌نتیجه ماند و از دربار دهلی جواب مقنعی نرسید و لذا نامه‌ای با تغییر و خشم بامپراطور نوشت ولی قاصد او بدست ولد میر عباس حاکم جلال‌آباد بقتل رسید. بنظر میرسد که مشاورین امپراطور از اهمیت موقع بی‌خبر بوده‌اند. بعلاوه آنان امیدوار بودند که حصار قندهار غیرقابل تسخیر باشد و حتی وقتی هم که آن شهر بدست ارتش ایران افتاد یقین داشتند که ایرانیان بکشور خود مراجعت مینمایند درست مانند محمد خوارزمشاه که خیال می‌کرد طوائف مغول هرگز از جیحون عبور نخواهند کرد.

هجوم بهندوستان

نادر از قندهار متوجه کابل گردید و در راه شهر غزنه را تصرف کرد. کابل که کلید تنگه خیبر و یگانه دروازه کشور پهناور

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۳

هندوستان است با آنکه مقاومت بسیار سختی نمود آخر الامر بتصرف ایرانیان درآمد.

غنائمی که بدست نادر آمد بسیار گرانها بود که آن گذشته از اسلحه و جواهرات پول نقد زیادی هم بود و این پول در این موقع برای نادر اهمیت و ارزش زیادی داشت، چه بآن وسیله توانست حقوق سربازانش را بپردازد. پس از این موفقیت پیشرفت مهاجمین خیلی کند و بطئی بود، زیرا قبایلی که در حوالی تنگه خیبر سکنی داشتند جلوی راه را گرفته اغلب باعث مزاحمت میشدند، با این وصف قبل از آنکه اشخاص سست عنصر و منافق دهلی بفهمند چه اتفاقی رخ داده نادر پیشاور را تصرف کرد، و از رود سند در ناحیه اتوک عبور نموده بود.

نبرد کرنال ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۸)

محمد شاه در این موقع حقیقه متوحش و هراسان شده هر قدر نیرو که میتوانست فراهم کرده بسوی دشت کرنال که در ساحل راست رود جمنا و در شصت میلی دهلی واقع است پیش رفت، در آنجا او اردو زد و اطرافش را سنگربندی کرده و با سستی و کاهلی بانتظار مهاجمین که بسرعت در پنجاب پیش میرفتند نشست. نادر استحکام موضع خود را تشخیص داده و مردد بود که چه روش و خطی را پیش گیرد سعادت خان یکی از شاهزادگان مهم هندوستان در آنموقع با سی هزار نفر بکمک محمد شاه آمد. او ورودش را بشاه گزارش داده و فشار آورد هر چه زودتر جنگ را شروع نماید، چه بواسطه کمی خواربار و مهمات ممکن بود ارتش هند تجزیه شود. سعادت خان وقتی شنید که یک نیروی کرد شش هزار نفری از ایرانیان مشغول حمله و غارت میباشند نیروهای خود را از آن دشت خارج ساخته بطرف دشمن پیش رفت. هردو طرف به تکمیل تجهیزات خود میپرداختند و وقوع نبرد بزرگی انتظار میرفت. نادر شاه تاکتیک همیشگی خود را که عبارت از حمله غافلگیرانه بود با موفقیت انجام داد و سعادت خان مغلوب شده اسیر گردید. یک ژنرال فرمانده دیگر نیز زخمی شد و فیلهای هندی از گلوله‌های آتشبار ایرانیان متوحش شدند و بدین طریق با آنکه از هردو طرف نیروی کمی در کارزار شرکت کرده بود ارتش عظیم هندیان تارومار شد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۴

نادر شاه به محمد شاه حمله میبرد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۵

نادر در نامه‌ای که برای فرزندش نوشته و خوشبختانه تاکنون باقیمانده شرحی راجع باین نبرد ذکر کرده و با آنکه طولانی میباشد قابل ذکر است «۱».

«این نبرد دو ساعت طول کشید و دو ساعت و نیم دیگر سربازان فاتح ما مشغول تعاقب دشمن بودند، تا وقتی که فقط یکساعت بغروب مانده بود تمام جبهه جنگ از وجود دشمن کاملاً پاک شده بود، اما چون سنگرهای اردوگاه دشمن و استحکامات آنها قوی بود ما نمیتوانستیم بارتش خود فرمان حمله بدهیم.

«پادشاه فیروزی ما گنجهای گرانبهایی بود که از جمله عده‌ای فیل بود که جزو توپخانه امپراطور بود. غنائم گرانبهای دیگر از هر نوع بدست ما آمد. بیش از بیست هزار نفر از دشمن در جبهه جنگ کشته شده و عده زیادتری اسیر شدند. فوراً پس از اتمام این نبرد ارتش امپراطور را محاصره کرده و برای بستن راه ارتباط و مرادده آنها با نواحی مجاور همه نوع احتیاطات را بعمل آوردیم. درعین حال توپخانه و خمپاره‌اندازهای خود را حاضر نمودیم تا استحکاماتی را که حریف ساخته بود با خاک یکسان نماییم.

«در اردوی امپراطور اغتشاشی بمنتهی درجه حکمفرما شده و انضباط نظامی بکلی از بین رفت و امپراطور بلحاظ احتیاج میرم و سخت پس از یک روز مجبور شد نظام الملک را در روز پنجشنبه هیفدهم ذی القعدة (۱۹ فوریه) باردوگاه همایونی ما روانه سازد. روز بعد هم خود محمد شاه با حال پریشان و آزرده‌ای در حالیکه عده‌ای از نجبا و شاهزادگان او را مشایعت مینمودند بحضور ما مشرف شد. وقتی که امپراطور میخواست به پیشگاه ما حضور بهم رساند چون ما خودمان از فامیل ترکمن بوده و محمد شاه نیز ترکمن است و بنابراین هردومان از نوادگان خانواده نجیب گورکان میباشیم ما فرزند عزیز خود نصر الله میرزا را برای استقبال او تا آنطرف اردوگاه خودمان فرستادیم، امپراطور وارد سراپرده ما شد و ما خاتم امپراطوری خودمان را باو عطا نمودیم، او آنروز در چادر شاهانه ما بعنوان مهمان ماند. چون ما با ترکمن‌ها قرابت و خویشی داشته و هم‌چنین بواسطه بخاطر آوردن شرافت و افتخاری که مناسب و درخور اعلیحضرت

(۱) - بسرفصل یعنی فصل حاضر نیز رجوع شود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۶

شاهنشاه است ما بامپراطور مراحم خود را ارزانی داشتیم و امر نمودیم که چادرهای شاهی و خانواده و فامیل سلطنتی و شاهزادگان او را حفاظت نموده و از هرگونه تعرضی مصون دارند و ما با او بطریقی که شایسته مقامش بود رفتار نمودیم»

ایرانیان خیلی دوست دارند اینرا نقل کنند که نادر شاه در ضمن بالیدن از زندگانی پر مشقت خود به محمد شاه قسم یاد کرد که لباسش را از اول شروع به لشکرکشی تا آنموقع عوض نکرده است و او برای اثبات این مطلب قبای خود را گشوده و پیراهنش را که مندرس و پاره شده بود نشان داد.

تسلیم دهلی و غنائم آن

نادر پس از آن بسوی دهلی راند و در آنجا محمد شاه بطرزی فوق العاده مجلل و باشکوه از او پذیرائی نمود، اموال و نفائس و نقودی را که اجدادش اندوخته بودند باو واگذار کرد. در میان غنائم جنگی تخت طاوس مشهور و معروف بود که تاورنیه آنرا بشرح زیر توصیف کرده است «۱»

«این تخت که بزرگتر از همه است و در میان تالار حیاط نخستین گذاشته‌اند تقریباً بهمان شکل و بهمان اندازه تخت خوابهای سفری ماست یعنی تقریباً شش پا طول و چهارپا عرض دارد در روی چهارپایه آن که بسیار کلفت است و بیست تا بیست و پنج شصت دست ارتفاع دارد چهار میله کار گذاشته‌اند که تخت روی آنها قرار دارد و روی این میله‌ها ۱۲ ستون است که از سه طرف روپوش تخت روی آن قرار گرفته و طرفی که روبروی حیاط است روپوش ندارد. چه پایه‌ها و چه میله‌هایی که بیش از ۱۸ شصت دست عرض دارند همه پوشیده از طلای میناکاری است و مقداری الماس و یاقوت و زمرد در آن نشانده‌اند. در میان هر میله‌ای یاقوت درشتی دیده میشود که در وسط و در اطراف آن چهار زمرد است که بشکل چلیپا درآورده‌اند. بعد از اینطرف و آنطرف در طول میله‌ها جابجا از همین چلیپاها دیده می‌شود و طوری آنها را قرار داده‌اند که در یکی از آنها یاقوت در وسط است و چهار زمرد در چهار طرف آن جا دارد و در دیگری

(۱) - من شرح مزبور را نظر باهمیت آن برای ما ایرانیان، از خود کتاب تاورنیه که مشروح‌تر و مفصل‌تر است گرفته‌ام.
(مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۷

زمرد در وسط است و چهار یاقوت در چهار طرف. زمردها را مسطح تراشیده‌اند و در جاهائی که در میان یاقوت‌ها و زمردها است الماسهائی گذاشته‌اند. بزرگترین آنها بیش از ده تا دوازده قیراط نیست و همه آنها نگین‌های مسطح هستند. در بعضی جاها هم مرواریدهایی است که در طلا کار گذاشته‌اند و در یکی از اضلاع طول تخت چهار پله - است که از آن بالا میروند. از سه پستی یا بالشی که در روی تخت است یکی را که در پشت شاه میگذارند درشت و گرد است مانند متکاهای ما و اندو پستی دیگر که در دو طرف او میگذارند پهن است، گذشته از این شمشیری و گریزی و طبری و کمانی و ترکش با تیر باین تخت آویخته‌اند و تمام اینها مانند بالشها و پله‌ها و قسمت دیگر تخت مرصع از جواهرهایی است که کاملاً با جواهرهای دیگر تخت هم‌آهنگ است. من یاقوت‌های درشتی را که در اطراف تخت کار گذاشته‌اند شمردم تقریباً صد و هشت دانه است که کوچکترین آنها تقریباً صد قیراط وزن دارد، اما بعضی از اینها بنظر می‌آید که دویست و بلکه بیشتر هم وزن داشته باشد، اما زمردها تا اندازه‌ای خوش رنگند ولی بعضی از آنها یخ زیاد دارند و بزرگترین آنها ممکن است تقریباً شصت قیراط و کوچکترین سی قیراط باشند. من تا یکصد و شصت از آنها شمردم و بهمین میزان یاقوت یا بیشتر از آنها است. عقب روپوش تخت پوشیده از الماس و جواهر است و در دور آن ریشه‌ای از مروارید آویخته‌اند و در بالای روپوش که بشکل گنبد است و چهار دانه دارد طاووسی دیده میشود که دم خود را بلند کرده و آن دم از یاقوت کبود و جواهرهای رنگ دیگر است. بدن آن از طلای میناکاری و چند تیکه جواهر است، از آنجمله یاقوت درشتی است که در جلو شکم آنست و از آن مرواریدی بشکل گلابی آویزان است که پنجاه قیراط تقریباً

وزن دارد و زردرنگ است. در دو طرف طاوس یک دسته گل بزرگی است که بقصد همان پرنده است و از چندین نوع گل‌های طلای میناکاری با چند قطعه جواهر ساخته‌اند. در آنطرف تخت که رو به حیاط است شبکه‌ای از جواهر و الماس که هشتاد تا نود قیراط وزن آن میشود آویخته است و در اطراف آن یاقوتهایی است و وقتی که شاه روی تخت نشسته است این شبکه درست روبروی چشم اوست، ولی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۸

آنچه بنظر من در این تخت مجلل گرانبهاست این است که دوازده ستونی که روپوش آنرا نگهمیدارند رشته‌های زیبایی از مرواریدهای خیلی گرد و خیلی درشت دور آنها پیچیده‌اند و هردانه‌ای از آنها ممکن است از شش تا ده قیراط باشد. بفاصله چهارپا از تخت در چهار طرف دو چتر است که در زمین کار گذاشته‌اند و میله آنها که هفت تا هشت پا ارتفاع دارد مرصع از الماس و یاقوت و مروارید است. این چترها از مخمل سرخ است که زردوزی کرده‌اند و در اطراف آنها ریشه‌ای از مروارید است. این بود آنچه من توانستم به‌بینم از این تخت معروفی که تیمور آنرا شروع کرده و شاهجهان آنرا تمام کرده است و کسانی که حساب جواهرهای شاه و ارزش اینکار را دارند بمن تأکید کردند که صد و هفت هزار لک روپیه تمام شده است که معادل پانصد هزار لیره به پول ما باشد (۱).

هانوی ارزش غنائم را ۸۷ میلیون لیره تخمین میزند و کمترین تخمین ۳۰ میلیون لیره است. در هر صورت این مبلغ بی‌نهایت زیاد بود اگر نادر شاه آنرا بمصرف ارتش خود و کارهای عام المنفعه رسیده بود خیلی باعث ترقی و پیشرفت ایران فقیر میشد. اما این ثروت او را به یک شخص خسیس و لئیم تبدیل کرده و کشور ایران هرگز از این ثروت هنگفت و گنج عظیم در مدت زندگانی او استفاده نکرد و پس از مرگش نیز این گنج پراکنده شده از دست رفت (۲).

قتل عام

بواسطه شورش که در دهلی برخاست و عده‌ای از ایرانیان کشته شدند خاتمه صلح آمیز این لشگرکشی بهم خورد. نادر اول خواست بدون بروز سانحه‌ای این شورش را بخواباند ولی آخر الامر مجبور شد که مهار

(۱) - کرزون (جلد اول صفحات ۲۲-۳۱۷) ثابت میکند که تخت طاوس تهران در زمان فتحعلی شاه ساخته شده است.
(مؤلف)

(۲) - چندین سال پیش من یک گردن‌بند مرجان ساخت هند از یکی از نوادگان فقیر نادر شاه خریدم، قرائن و دلایلی در دست است که از آن میتوانیم باور کنیم که این گردن‌بند جزو غنائم دهلی بوده - است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۷۹

سربازان خود را رها کند و آنها اهالی را قتل عام کرده مساکن و منازل را غارت نمودند و طعمه حریق ساختند تا اینکه محمد شاه واسطه شده و قتل عام موقوف گردید، اما در اینموقع نیمی از شهر از آتش منهدم شده بود.

من شخصا مسجد روشن الدوله را در دهلی دیدن کرده‌ام و نادر شاه در آنموقع در این مسجد روی سکوئی ایستاده و نفرات خود را برای حمله بسه طرف فرمان داد. نزدیک این مسجد «خونی دروازه» قرار دارد که قتل عام از آنجا شروع گردید. امروزه در بازار دهلی «نادرشاهی» بمعنی قتل عام استعمال میشود.

ازدواج نصر الله میرزا

برای تشیید مبانی اتحاد بین دو پادشاه یکی از دختران امپراطور مغول بعقد ازدواج نصر الله میرزا فرزند دوم نادر درآمد. مطابق روایات میگویند که از داماد نسب‌نامه هفت پشت او را خواستند جواب مهیب و وحشت آور نادر چنین بود «او فرزند نادر شاه، پسر شمشیر، نوه شمشیر و بهمین ترتیب تا هفتاد پشت عوض هفت پشت فرزند شمشیر بود.»

نتایج لشگرکشی هندوستان

نادر شاه بواسطه این لشگرکشی چند ماهه خود چنان ضربتی زد که در تمام جهان انعکاس یافت، تا آنزمان هرچند او فتوحات زیادی کرده بود ولی فقط توانسته بود ایالات از دست رفته شاهنشاهی ایران را پس بگیرد، اما در این لشگرکشی مساعد و میمون خواسته بود «دولت و ثروت افسانه‌ای هند» را بدست آورده و برای خود شهرت و معروفیت ابدی کسب کند. بعدا نادر از خود دوراندیشی سیاستمداران‌ای نشان داده و محمد شاه را مجددا بر تخت جای داده کسانیرا که بخواهند از فرمان او سرپیچی کنند تهدید نموده که مورد حمله و گوشمالی واقع خواهند شد.

نادر دانست که نگاهداشتن دهلی کاریست صعب و مشکل و خارج از قدرت اوست، بعلاوه در آن موقع تمام ایالات ساحل راست رود سند را که زمانی جزو امپراطوری ایران بوده مجددا بدست آورد. بدین طریق این فاتح با قدرت و شهرت و ثروت مجددا از رود سند عبور نمود. در وقت مراجعت خود بفلات ایران نادر بطوایفی که در تنگه خیبر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۰

سکونت داشتند باج یا (باج سبیل) داد تا از هرگونه مخاطره و بیم ضرر آنها نسبت باموال و خزاینی که همراه داشت مصون بماند و بدین ترتیب او آن گنجهای گرانبها را بسلامت بکابل رسانید.

لشگرکشی بسند ۵۲- ۱۱۵۱ هجری (۱۷۳۹)

ارتش نادر مدتی در نقاط کوهستانی افغانستان مانده زمستان بعد صرف لشگرکشی بسند گردید. در اینجا نادر خواست ممالکی که تازه بدست آورده خود بتصرف درآورد. با مقاومت کمی روبرو شده و یا مقاومتی در مقابل او بعمل نیامد.

خدایار خان عباسی که این لشگرکشی اساسا بر علیه او متوجه بود به بیابان فرار کرد، اما بر اثر تعقیب نادر اسیر شده تسلیم گردید.

عبد الکریم میگوید وقتی صورتی از اموال و نقود او برداشتند بسیاری از اشیائی که افغانها در اصفهان بغارت برده بودند در بین آنها یافت شد. افشار بزرگ نواحی مفتوحه را بسه قسمت تقسیم نمود و پس از برقراری نفوذ و قدرت خود در آن نواحی از راه پیشین و قندهار بطرف نواحی مرتفع مراجعت نمود ارتش او مدت چهل روز در هرات استراحت نمود. در اینجا نادر شاه غنائم دهلی را که از جمله یکی تخت طاوس معروف و دیگر یک خیمه‌ای بود نمایش داده موجب حیرت و شگفت جمعیت گردید. در وصف خیمه مزبور چنین نوشته‌اند «آستر خیمه از اطلس بنفش رنگ درست شده و روی آن شبه تمام پرندگان و حیواناتی که در روی زمین وجود دارند و نیز درختان و گل‌های قشنگ کشیده شده بود. تمام این نقوش و تصاویر از مروارید، الماس، یاقوت قرمز، یاقوت کبود و انواع سنگ‌های قیمتی دیگر تشکیل یافته بود»^(۱) فاتح افشار بعلاوه نمایشات زیادی داده و از سران و افسران پذیرائی‌هایی بانواع مختلف بعمل آورد.

لشگرکشی بر علیه بخارا ۱۱۵۳ هجری (۱۷۴۰)

لشگرکشی نادر بر ضد ازبک‌های بخارا و خیوه نتیجه لشگرکشی موفقانه او بر هندوستان بود. همانطوریکه در فصل شصت و شش ذکر شد این ایالات و استانها بوسیله سلسله‌های مجزا ولی از یک

(۱) - عبد الکریم صفحه ۲۷ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۱

قوم و خویش اداره میشدند.

دستجات غارتگری سالیانه از هردوی این کشورها بخراسان تاخته و آنجا را غارت میکردند، لیکن چنانکه در سابق گفته شد یکی از همین دستجات غارتگر بود که نادر شاه را در ایام جوانیش باسارت برده بود. البته چون این کشورها قادر بمقاومت در برابر ارتش ایران نبودند بیان اینکه چه چیز فاتح دهلی را وادار نمود که بر فتوحات خود یک پیروزی دیگری بیافزاید مشکل نمیشد.

این لشگرکشی از بلخ بکار انداخته شد. در آنجا مقدار زیادی جنس انبار شده بود. این سیورسات و خواربارها را در قایق‌ها گذاشته و ارتش ایران در هردو طرف ساحل جیحون پیشرفت تا در چارجوی پلی از قایق درست کرده و از آن عبور نمودند. ابو الفیض خان پادشاه بخارا چون فهمید که قادر بمقاومت با جنگجویان ایرانی نمیشد تسلیم شد و بسوی اردوگاه نادر جلو رفت. نادر پیروزمند اول با نواده چنگیز خان بطور نخوت و غرور و اهانت رفتار نمود ولی بعد او را بمقام و سلطنتی که داشت ابقاء کرد بدین شرط که رود جیحون مانند پیش خط مرزی ایران را تشکیل دهد.

معاهده مزبور بوسیله دو وصلت و ازدواج تحکیم گردید و آن یکی ازدواج نادر با خواهر شاه بخارا و دیگر ازدواج برادرزاده اش با دختر شاه بخارا بوده است. در آخر بر طبق سابقه هشت هزار نفر از بک در ارتش ایران نام نویسی کردند.

فتح خیوه ۱۱۰۳ هـ (۱۷۴۰)

نادر شاه پس از آنکه نام پیروزی بخارا را بر فهرست فتوحات خود افزود مصمم گشت نقشه تسخیر خیوه را بموقع اجرا بگذارد.

ترکمن ها نزدیک بود بتصرف پل قایقی ایرانیان و انهدام کاروان خواربار که وجود ارتش ایران وابسته بآن بود موفق آیند، اما بر اثر یک حرکت و پیشرفت خیلی تند و سریع اقدامات آنها عقیم ماند.

ترکمن ها بطور مایوسانه جنگیدند و حتی در یک موقع که ارتش ایران که از تشنگی در مرارت و زحمت بود چنین مینمود که شکست خواهد خورد ولی نادر سربازان خود را تشویق و تهییج نمود و جنگ را برد. پس از این جنگ ارتش در چهار

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۲

قسمت با کمال احتیاط حرکت در آمد، بدین ترتیب که قسمتی جلو حرکت کرده و قسمتی از عقب و دسته دیگر مراقب جناح بوده در صورتیکه محافظت از قایق های پربهای خواربار بر عهده توپخانه که سوار نظام آنها محافظت میکرد محول شده بود. ایرانیان اول دژ معروف هزار اسپ را محاصره نموده اما وقتی که معلوم شد آیلبارس خان حکمران خیوه در قلعه جایوک است نادر محاصره را ترک کرده و خان را محاصره نمود و او هم بر اثر فشار مجبور به تسلیم شد. نادر شاه قبل از اقدام باین لشگر کشی سفرائی بدربار خان خیوه فرستاده که تقاضا کند تمام ایرانیانی را که ببردگی توقیف و بازداشت شده اند آزاد کند، ولی نمایندگان سیاسی او را به قتل رسانیده و فقط یکی را با دست و پای بریده مراجعت داده بودند. ایلبارس خان میبایستی مجازات آن عمل وحشیانه خود را به بیند و بنا برین با بیست نفر از مشاورین خود بامر نادر بقتل رسید. چون معلوم بود که مردم بیگنایند لذا آنها را از چنگ ارتش نجات داده نگذاشت آسیب و آزادی به آنها برسانند.

در بین زندانیانی که نادر در این لشگر کشی گرفت دو نفر انگلیسی از اعضای هیئت هانوی بنام تامپسون و هاگ بودند و با آنها با نهایت ملاحظت و مهربانی رفتار شده و گذرنامه بایشان داده و قول دادند که اگر بآنها ضرر و خسارتی وارد بشود جبران نمایند هانوی شرح مسافرت ها و حوادث و سوانح وارده بر آنها را که بدین وسیله در پرستشگاه شهرت بمقام بزرگی رسیده ذکر نموده است. از نظر بازرگانی این تهور و سانحه جوئی آنها بشکست خاتمه یافت، چه تقاضاهائی برای خرید اجناس آنها نشد و نسبت بخطرهای بزرگی که به آنها مواجه شدند منافی بدستشان نیامد.

عده زیادی از ایرانیان و روس ها از غلامی آزاد شدند. ایرانیان در دهی بنام مولود گاه در ناحیه دره کز سکنی گزیدند که آن بدستور نادر و بیاد بود او بنا شد و بنا بر اطلاعی که از عبد الکریم بما رسیده مسجدی نادر در آنجا بنا کرد که بوسیله

سه گلدان زرین بزرگ که رویهم قرار داشتند اهمیت و برجستگی یافته بود. بر فراز آنها مخصوصاً یک شمشیر از طلا قرار داشت که آن اشاره بود که شمشیر از همین نقطه بخارج

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۳

انتشار یافته است» وقتی من در سال ۱۹۱۳ خرابه‌های آنجا را دیدن مینمودم بمن اطلاع دادند که مؤسس سلسله قاجار دستور داده بود که مسجد و سایر ابنیه را با خاک یکسان کنند. (۱)

نادر شاه در اوج قدرت خود

نادر پس از مراجعت از خیوه بسوی کلات محبوب خود رفت و در آنجا دستور بنیان کاخی برای خود داد و نیز امر کرد خزانه‌ئی برای غنائم دهلی بسازند، پس از آن بمشهد رفته و در آنجا با آئین تمام جشن فتوحات خود را گرفت.

نادر در این موقع به منتهای شهرت و قدرت خود رسیده بود. در مدت پنجسال توانسته بود اشرف و حسین رؤسای غلجائی را مغلوب ساخته و قندهار را تصرف نماید.

پیروزی او بر محمد شاه و تصرف دهلی خود یک پیروزی بسیار باشکوهی بود و فتوحات نادر با لشگرکشی‌های موفقانه بر علیه بخارا و خیوه تکمیل گردید. اما این هنوز تمام فتوحات او نبود. ترکها دو مرتبه مغلوب شده و ایالات از دست رفته شاهنشاهی ایران را پس داده بودند و بدین ترتیب مرز ایران بار دیگر از جیحون طرف شمال به ایندس یا رود سند طرف جنوب بسط و امتداد یافت و شاهنشاهی ایران از زمان صفویه خیلی معظم تر گردید. اما اگر نادر استعداد و لیاقت اداری داشت میتوانست بواسطه بکار انداختن وسایل و منابع مادی بی‌شماری که در دسترس خود داشت سعادت و خوشی و کامرانی را بایران برگرداند. اما اخلاق او بواسطه موفقیت‌ها و پیروزی‌ها ضایع شد و سالهای آخر زندگانش پر از ظلم و جور و خست و لثامتی بود که روزانه بر شدت آن میافزود و این صفات او را یک ظالم خونخوار نمود و مورد نفرت و اکراه مردمی که او آنها را از یوغ غیرقابل تحمل افغانها آزاد نموده بود قرار گرفت.

(۱) - بمن اوراقی چند داده شد که حاوی عایدات مالیاتی ناحیه دره گز در سال ۱۱۵۹ هجری (۱۷۴۶) میباشد.

در بین آنها یک فقره حاوی مخارج مولودگاه و مقبره امامقلی بوده است. این اسناد را من بانجمن همایونی آسیائی اهدا کردم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۴

نادر شاه

فصل هفتاد و دوم سالهای آخر عمر نادر شاه

جز ایرانیان چه کسی شاهنشاهی ایران را مجدداً تأسیس کرد؟ بجز ایرانیان چه کسی شاه را در فتح هندوستان کمک نمود؟ اما نادر اکنون نیروی خارجی دارد و بوسیله یک ارتش تاتار بر ما سلطنت میکند.

گله و شکایت یک ایرانی به هانوی.

لشگر کشی بر علیه لزگی ها ۴۲- ۱۴۲۱ میلادی

در ایران یک ضرب المثلی است که میگویند «اگر شاه ایران احمق است بگذار بجنگ لزگی ها برود» و مقدر شده بود که نادر صدق این گفتار را ثابت نماید. قبائل وحشی لزگی که در یک ناحیه غیر مزروع و غیر قابل دسترسی در گودی های داغستان سکنی داشتند بشیروان و دیگر نواحی مسکون حمله کرده و آنجاها را غارت مینمودند.

آنها در زمان لشگر کشی هندوستان ابراهیم خان یگانه برادر نادر را بقتل رسانیدند.

نادر برای حفظ حیثیت و شرافت مجبور بود انتقام خون برادرش را بگیرد. در عملیاتی که بدین منظور انجام گرفت او در ابتدا پیشرفت هائی هم نمود. نیروی جلودار او

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۵

که از افغانها تشکیل یافته بود یک موضع مستحکم دشمن را گرفت. این موفقیت و نیز شهرت نادر سبب شد که بعضی از طوایف و قبایلی که در نواحی غیر قابل مدافعه سکنی کرده بودند تسلیم شوند و بعداً اینها را با خانواده هایشان بخراسان انتقال دادند.

پس از آن نادر داخل زنجیره جبال داغستان گردید و هشت هزار نفر را برای حفظ خطوط ارتباطی خود گذاشته با قشون عمده اش لزگیهای گریزپا و فراری را در جنگلهای کوهستان در میان انبوه درختان تعقیب نمود. آخر الامر لزگیها موقع را مناسب دیده به ارتش نادر و نیز به نیروهای مواصلاتی او حمله کرده خسارات و تلفات زیادی وارد کردند، حتی بسوی خیمه شاهی دست یافته و جواهرات و زنان چندی را با خود بردند.

نادر از این شکست خشمناک شده و بطور مایوسانه ای جنگید، ولی بواسطه نرسیدن آذوقه و خواربار مجبور شد به دربند عقب نشینی نماید. در آنجا اگر خوارباری که از حاجی طرخان با کشتی حمل شده بود باو نرسید ارتش از هم گسیخته و سربازان از گرسنگی میمردند. هانوی متذکر میشود که این تجربه تلخ اهمیت و قدر و قیمت یک نیروی دریائی را بر نادر ثابت نمود.

دولت روسیه از این عملیات متوحش شده نیرویی بدانسوی اعزام داشت و لزگیها را تشویق کردند برای تحت الحمایگی روسیه عریضه ای «۱» بآن دولت بدهند، شاه پس از آنکه حس کرد مغلوب شده و شکست او باعث خواهد شد که

دشمنان زیادی که تا آنوقت بواسطه تصور شکست‌ناپذیری او جرأت عرض اندام نداشتند حال در مقابل او بکین خواهند برخاست با قیافه عبوس و حالت عصبانی عقب نشست.

کور کردن رضاقلی میرزا

نادر بعد از مجالس جشن مشهد برای جنک با لزگیها حرکت نموده و از راه استرآباد و مازندران عازم شیروان گردیده بود، هنگامی که از جنگلهای ایالت مزبور میگذشت مورد سوء قصد دو نفر افغانی قرار گرفت.

(۱) - هانوی در کتاب چهارم صفحه ۲۲۶ خود عریضه مزبور را بشرح زیر ترجمه نموده است: ما مصمم هستیم که مرز طلائی ردای امپراطوری امپریس یعنی ملکه را محافظت و نگهداری کنیم و با وجود هرشیطانی که بخواهد ما را تهدید کند از تصمیم خودمان نخواهیم برگشت. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۶

گلوله‌ای که یکی از این دو نفر بسوی او شلیک کرد بازوی راست او را خراشیده دستش را زخمی نمود و به سر اسبش اصابت کرد. آدم کشان از پشت درختان انبوه فرار کردند.

نادر بحق یا ناحق چنین تصور کرد که رضاقلی میرزا مسبب و محرک این توطئه بوده است، شاهزاده جوان محاکمه شد و حتی با قول دادند که اگر اعتراف کند او را معاف خواهند داشت، اما او به بیگناهی خود مصر بود. پس از خاتمه لشگرکشی لزگیها حکم شد شاهزاده جوان را کور کردند. صفات و اخلاق این شاهزاده کاملاً به پدرش شباهت داشت، چنانکه یکمرتبه شایعه مرگ نادر را در هندوستان که شنید شاه طهماسب را بقتل رسانیده وضع شاهی بخود داد، اما وقتی که نادر برگشت با او بخشونت رفتار نمود و او را مورد کم‌میلی و تنفر قرار داد و بهر صورت ممکن است که او در آن قضیه مقصر بوده باشد.

از طرف دیگر نادر بر اثر شکست خود در جنک لزگیها اخلاقش بهم خورده و بکلی از حال عادی بدر رفته بود و برای محکوم کردن تأمل نمی نمود، بلکه بصرف سوءظن اکتفا میکرد. نادر بی شک بعد از این عمل نادم و پشیمان شد و چنانکه نقل شده است همه آن کسانی را که در زمان کور کردن شاهزاده حضور داشتند بقتل رسانید و بهانه او این بود که آنها برای نجات چشم‌های شاهزاده که مایه افتخار ایران بود میبایستی جان خود را فدا کرده باشند. ایرانیان هنوز این گفتار را که بشاهزاده کور نسبت داده شده بیاد دارند و آن چنین است «این چشمان من نبود که شما کور کردید بلکه چشمان ایران بود».

طغیانها و یاغی‌گریها در ایران ۱۷۴۴-۱۷۳۳

دفع حمله نادر در داغستان و ناامنی و مخاطره‌ای که بر اثر جور و ستمگریهای روزافزون او ایجاد شده بود سبب عمده طغیان و آشوب در شیروان، فارس و استراباد بوده است. در شیروان یکنفر مدعی موسوم به سام که خود را فرزند شاه سلطان حسین مینامید آن ناحیه را تصرف کرده و با کمک لزگیها یک نیروی دو هزار نفری ایرانیان را مغلوب ساخت. نادر نیرویی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۷

بعده بیست و پنجهزار نفر بدانسوی فرستاد و این نیرو پس از جنگهای بسیار سخت و خونریزیهای زیاد شورش را فرونشاند و مدعی اسیر شده و از یک چشم کور شد و بعدا با پیام زیر بقسطنطنیه روانه‌اش نمود «نادر از قتل یک شخص بدبخت زبون اکراه داشته هرچند که ارباب بزرگ از او طرفداری مینمود» (۱).

علت اغتشاش شیراز شکست تقی خان حاکم فارس در بعضی لشگرکشی‌های در خلیج فارس بود، وقتی تقی خان شنید که بر اثر عدم موفقیت میخواهند او را دستگیر ساخته و زندانی کنند طغیان کرد. اما یک لشکر هیجده هزار نفری، شیراز را تصرف کرده و طغیان و شورش او را با تلفات وحشتناکی خوابانید. تقی خان دستگیر شده و از یک چشم کور شد و خانواده او همگی بقتل رسیدند. درباره شورش قجرهای استراباد در آنجا که بشرح سرگذشت هانوی میپردازیم صحبت خواهیم داشت. محمد حسین خان رئیس آنان بدست یک نیروی هزار و پانصد نفری مغلوب شد و شهرستان استراباد بواسطه کشتارها و بر بادی ضیاع و عقار اهالی منهدم و ویران گردید. هانوی در این باب شرح جالب توجهی گزارش داده است.

آخرین لشگرکشی بر ضد ترکیه ۱۷۴۵-۱۷۴۳

آخرین لشگرکشی نادر بر علیه عثمانیان بواسطه امتناع سلطان در شناختن فرقه جعفری بوده است که راجع بآن علماء و رؤساء مذهبی چنین فتوی داده بودند. «چون فرقه جدید یعنی شیعه رافضی مخالف با دیانت حقه اسلام میباشد کشتن و اسیر کردن ایرانیان جائز و رواست».

سلطان ایران در کوشش خود برای متحد ساختن مجدد ایران و عثمانی کاملاً با عدم موفقیت مواجه شد و چون تمام شیعه‌های صالح و متقی از او نفرت داشتند موقعیت او بهیچوجه قابل غبطه و رشک‌انگیز نبود.

در هرصورت نادر هنوز قادر بود که یک شکست تباه‌کننده دیگری بترکها وارد سازد و آنها هم که از وقایع داخلی ایران تحریک شده بودند برای قدرت آزمائی

(۱)- این شرحی بود که هانوی ذکر کرده ولی در جهانگشا پیغام دیگری نقل شده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۸

مایل بودند یکبار دیگر خود را بخطر اندازند برای مدت زیادی جنگ قطعی روی نداد و ترکان در موصل، قارص و نقاط دیگر از خود موفقانه دفاع میکردند در حالیکه ایرانیان در حمله‌های بی‌نتیجه خود هزاران نفر از افراد خویش را از دست میدادند.

بالاخره در سال ۱۱۵۸ هجری (۱۷۴۵) یک ارتش بزرگ ترک تحت فرماندهی یکن محمد پاشا برای یک نبرد قطعی از قارص حرکت نمود. نادر که هنوز مهارت سوق الجیشی خود را از دست نداده بود تصمیم گرفت این میزبان بزرگ را در همان جایی که عبد الله پاشا را مغلوب ساخته ملاقات نماید.

فرمانده ترک که در رأس یکصد هزار نفر سوار نظام و چهل هزار نفر پیاده‌نظام پیش میرفت در مقابل ارتش ایران توقف نموده و با استحکام اردوگاه خود پرداخت. روز بعد بین دو ارتش تلاقی حاصل شد و ایرانیان پس از یک سلسله نبردهای پرمنازه با ترکها که چهار روز ادامه داشت پیروزی نهائی بدست آوردند. ترکها بار دوگاه خود رانده شده و آنها فرمانده خود را بقتل رسانیده در حال بی‌نظمی و ناامیدانه‌ای فرار نمودند. نادر تمام توپخانه و ذخائر نظامی دشمن را تصرف نمود و هزاران نفر از نیروی دشمن بقتل رسیده و یا اسیر شدند. پس از این فتح درخشان فاتحین برای صلح پیشنهادهای تازه‌ای نمودند. نادر حاضر شد که از ادعاهای خود درباره فرقه جدید صرف‌نظر کند. اسرا آزاد شدند و معاهده صلح بهمان شرائطی که در معاهده با سلطان مراد چهارم بسته شد امضاء گردید.

مسافرت‌های پیش‌قدمانه التون ۱۷۴۲-۱۷۳۹

در فصول شصت و دوم و شصت و چهارم مختصری از کوشش‌های بریتانیا را برای تجارت با ایران از راه روسیه در سده‌های شانزده و هیفده نشان دادیم. پتر کبیر وقتی فهمید که اتباع او برای تشکیل تجارت با ایران قابل نیستند بانگلیسی‌ها پیشنهاد نمود که این امر را تقبل نمایند، ولی مرگ او مانع اجرای این منظور گردید. در چند سال بعد در سال ۱۷۳۸ یعنی درست یکصد سال پس از هیئت هولستین «۱»، جان التون «۲» برای اجرای آن نقشه کوششی بعمل آورد. این انگلیسی بی‌باک در لشکرکشی ارنبورگ «۳» بدولت روسیه خدمت کرده

(۱)-Holstein.

(۲)-John Elton

(۳)-Orenburg

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۸۹

بود و در طی آن لشکرکشی کشورهای گمنام بسیاری را سیاحت نموده و هم‌چنین در باب تجارت با خیوه و بخارا تحقیقاتی بعمل آورده بود.

در سال ۱۷۳۹ التون برای رفتن به خیوه و بخارا به مسافرت پیش آهنگانه‌ای دست زده و بسوی ولگای سفلی حرکت نمود، اما از همان هنگام شنید که ایرانیان آن دو کشور را مورد حمله و هجوم قرار داده‌اند، بنابراین مصمم شد که کالاهای خود را برشت حمل کند، در آنجا پذیرائی دوستانه جالب توجهی از او بعمل آمد. او با شور با فرماندار ایرانی آنجا از رضا قلی میرزا که در آنوقت نائب السلطنه ایران بود استدعای یک «فرمان» نمود و باو اعطاء گردید. فرمان مزبور حاوی مواد بسیار مساعدی بود.

التون از این موفقیت بر خود بالیده و بانگلستان برگشت و در آنجا با بیانی غرا و جالب، منافع افتتاح باب تجارت با ایران را امیدبخش نشان داد و طرفداران زیادی جلب کرد (۱).

التون یادآور شد که مشهد اکنون کرسی نشین است و بواسطه اینکه از خلیج فارس برای عملیات شرکت هند شرقی خیلی دور افتاده از راه دریای خزر دسترسی بآنجا ممکن است. بعلاوه این شهر می‌تواند یک انبار عالی برای تجارت با خیوه و بخارا باشد.

در مقابل این منافع بایستی حالت فقر از روی بیچارگی ایران خسته و وامانده را ذکر نمائیم، بعلاوه باید متذکر شد که افتتاح این راه تجاری، جدید نبوده بلکه ارمنی‌هایی که بین هلند و ایران تجارت میکردند آنرا راه مورد استفاده قرار داده بودند. در ضمن باید گفت که آنها از زبان و رسوم ایرانی باخبر بوده و بازرگانان تازه وارد با نظر خصومت می‌نگریستند. گذشته از همه این جاده از جاده‌ایکه از راه حلب عبور مینمود طولانی‌تر بود و در نیمی از سال بیشتر باز نبود. از طرف دیگر ارمنی‌ها مجبور بودند مالیاتهای غیرقانونی سنگینی بپردازند، در صورتیکه انگلیسی‌ها از آن مستثنی بودند. با این ترتیب عملاً هیچ نوع پارچه انگلیسی از سمرنه بشمال ایران نرسید.

(۱) - در مجله «جتلمن» سال ۱۷۴۲ چهار کاغذیست که با این موضوع مربوط میباشد و دوتای آنها گزارش شخص التون است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۰

رخصت و اجازه لازم برای بازرگانی از دولت روسیه گرفته شد و در شهر غازان در سال ۱۷۴۲ دو کشتی ساخته شد و بآب انداخته شد. التون بریاست هیئت انتخاب شده و وودروف نامی فرماندهی کشتی را بر عهده داشت.

التون بعد از ورود برشت زود با کنسول روس بنای نزاع را گذاشت. در سال بعد در نتیجه پیشنهادات مقدماتی که توسط مقامات ایرانی بعمل آمده بود التون ناگهان وارد خدمت نادر شاه شد.

حوادث یا سرگذشت جوناس هانوی ۱۷۴۳

عملیات التون طبعاً باعث تشویش خاطر عمال و نمایندگان انگلیسی در پترو گراد گردید و خیال کردند که آنها حس عداوت روسها را نسبت بخود خواهند برانگیخت. بنابراین جوناس هانوی را برای تقبل امر و جلوگیری از محذور بایران روانه داشتند. هانوی وقتی که از حاجی طرخان عبور مینمود دریافت که روسها با فعالیت بازرگانی انگلیسها که بازرگانی خودشان را تهدید میکرد مخالف میباشند. بعلاوه باید ذکر نمود که کشتیهائی که در غازان ساخته شده بود از تمام کشتی های دیگری که در دریای خزر بحریمائی مینمود عالی تر و بزرگتر بودند.

هانوی پس از مشاوراتی با التون درباره موفقیت خویش تصمیم گرفت مال التجاره خود را باستراباد و مشهد ببرد و بدین منظور بسوی خلیج استراباد روانه شد. هانوی بدون هیچ حادثه ای بآن شهر رسید. اما قبل از اینکه بتواند آنجا را ترک کند محمد حسین خان قاجار آن شهر را تصرف نمود. ترکمن ها که در لشگرکشی قاجار شرکت کرده بودند نه تنها با تحویل دادن امتعه این بازرگانان انگلیسی حاضر نشدند بلکه درخواست نمودند که خود بازرگانان را برای گله بانی بآنها تسلیم کنند. در هر صورت خان قاجار هانوی را از این سرنوشت شوم نجات داد و با اجازه داد که از استراباد خارج گردد. هانوی بعداً تصمیم گرفت برای گرفتن حق خود شکایت نزد نادر شاه برد. پس از عبور از مازندران که با نهایت اشکال و سختی انجام گرفت به لنگرود رفت. در آنجا التون باو کمک کرده و برشت رفت و در آنجا خود را برای سفر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۱

بعدی حاضر نمود. هانوی بسلامت باردوگاه سلطنتی به همدان رسید و فوراً باو فرمانی برای استرداد و اعاده امتعه اش داده و مخصوصاً در فرمان ذکر شده بود که در صورت از بین رفتن امتعه بهای آنرا بپردازند، بدین جهت مسافرت دوم او باستراباد ضرورت پیدا کرد. هانوی در آنجا ناظر مجازات و وحشتناکی شده که نسبت بیایگان بعمل آمده بود و شخصاً دو هرمان را که از سرهای بریده تشکیل شده بود دیده است.

بسته شدن تجارت بریتانیا از راه دریای خزر ۱۷۴۶

حکومت روسیه بی جهت بر اثر عملیات التون دچار هراس شد و اولین قدمی که در مقابل آن برداشت جلوگیری از حمل امتعه ای بود که از راه روسیه برای او فرستاده میشد.

کمپانی روس باین انگلیسی خیره سر مبالغ زیادی پول داد تا ایران را ترک کند، ولی نتیجه ای نگرفت. التون در جواب فرمانی را که در سال ۱۷۴۵ از نادر شاه گرفته و خروج او را منع نموده بود نشان داد.

در سال بعد دولت روسیه اعلامیه ای منتشر ساخته و بکلی تجارت بریتانیا را از راه خزر قدغن نمود و علت آنرا طرز رفتار التون خاطر نشان کرده بود. این عمل یک ضربه مهلک به قماری بود که انگلیسی ها شروع کرده بودند. در سال بعد پس از قتل نادر شاه نمایندگی تجارتی انگلیس ها در رشت غارت شده و کالاهائی به بهاء هشتاد هزار لیره از بین رفت و این خسارت هیچوقت هم جبران نشد.

نمایندگان تجارتي، شهر رشت را ترک گفتند و بدین ترتیب دومین کوشش بریتانیا برای تجارت با ایران از راه روسیه منجر بعدم موفقیت گردید. ولی در خصوص جرئت و جسارت و حوادث اولیه تاریخچه و وقایع ایام ما با کارهای مهم انگلیس‌هایی مانند هانوی «۱»، التون، «۲» و ودروف که در جهانگردی و سیر و سیاحت اکتشافی بطور پیشقدم شهرتی بسزا حاصل کردند مکمل گردید.

علو نظر نادر شاه در قسمت نیروی دریائی

ایرانیان که بواسطه سدهای سلسله جبال از دریا محروم شده‌اند ناسازگاری و عدم تمایلی که همیشه نسبت بدریا نشان داده‌اند بهترین گواه بر صدق این مطلب میباشد که اوضاع طبیعی

(۱)-Hanway

(۲)-Elton

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۲

جوناس هانوی و دوهرمان از سرهای بریده در نزدیک استرآباد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۳

در اخلاق مؤثر میباشد. این ناسازگاری و تنفر از دریا امروزه نیز در آنها بهمان مثابه که حافظ را از سفر هند بازداشت استوار میباشد. نادر شاه اولین پادشاه ایران است که ارزش نیروی دریائی را درک نمود و از این حیث شایسته احترام میباشد. دریا سالار سواحل (دریاییگی) با آنکه وقتی که باین شغل تعیین شد هیچ کشتی ندیده بود معهذاً از سیاست و رویه دریائی نادر شدیداً پشتیبانی میکرد. در ژانویه سال ۱۷۴۳ التون بریاست کل کشتی‌سازی تعیین و بلقب جمال‌بک «۱» ملقب گردید.

التون بساختن کشتی تنها قانع نشد، بنابراین در تحت او امر ارباب خود ساحل شرقی دریای خزر را بسوی شمال تا جزیره چلکن «۲» مساحی «۳» نمود. نقشه نادر آن بود که ترکمن‌های غارتگر را متوقف ساخته و بوسیله تأسیس یک ایستگاه مستحکم ادعاهای ایران را بر این سواحل قوی‌تر سازد. علاوه بر آن نادر خیال داشت بوسیله نیروی دریائی جناح چپ ارتش را در جنگ بر علیه لژیونها پیش برده و به ارتش خود بدانوسیله آذوقه و مهمات برساند. هانوی در این مورد میگوید: «محرک نادر در قسمت تأسیس نیروی دریائی عشق و علاقه او در بدست گرفتن تجارت و سلطه دریائی خزر بوده است».

التون یک داهیه‌ای بود. او مراکز و ستاد خود را در لنگرود بندر لاهیجان که دارای آب و هوای طاعونی بود تأسیس نمود و برای از بین بردن تمام مشکلات جدا مشغول کار شد. الوارها را از جنگل بریده و بساحل رسانید، پارچه‌های

بادبان را از پنبه بافته، طنابها را از لیف کتان درست کرد و چون در آن نواحی لنگری پیدا نمیشد به تجسس و جستجوی آن پرداخت. اهالی محل که بدون دریافت مزد کار میکردند نسبت باین بیگاری و کار اجباری بدون اجرت سخت دشمن بودند، اما التون که فقط یک نجار

(۱) - استعمال ترکی آن «گمال» است و بایستی بخاطر داشت که زبان مادری نادر ترکی بوده است (مؤلف)

(۲) - Cheleken

(۳) - شرح جالب توجه کاپیتن و ودروف در کتاب هانوی جلد اول صفحه ۳۸ - ۱۳۰ داده شده در صفحه ۱۶۱ نقشه‌های نادر را ذکر نموده و کوششی که التون بعمل آورده نشان داده است (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۴

انگلیسی، چند روسی و چند هندی در اختیار داشت یک کشتی که بیست و سه پارو داشت بآب انداخت. حکومت روسیه فعالیت‌های دریائی ایران و نادر شاه را با نظر خصمانه مینگریست، اما التون پس از قتل ارباب خود در آنجا باقی ماند تا اینکه در شورش سال ۱۷۵۱ کشته شد. پس از مرگ او تمامی نقشه ایجاد نیروی دریائی از بین رفت.

نادر در خلیج فارس نیز برای تشکیل نیروی دریائی بذل مساعی نمود. او بیست فروند کشتی که پرتغالیها و هندیان آنرا اداره مینمودند بآب انداخت و نفوذ و نیروی ایران را در آن منطقه که شبحی بیش نبود بشکل حقیقت درآورد، علاوه بر آن نادر در آنجا یک اسکله هم ساخت و برای حمل الوار از سرتاسر ایران تا آنجا برای استفاده کشتی‌سازان تلفات انسانی زیادی وارد شد. در اینجا نیز پس از قتل نادر این نقشه در بوته فراموشی گذارده شد و نیروی دریائی ایران راه عدم پیش گرفت، فقط یک کشتی نیمه تمام در اسکله بوشهر که مسافری بعدی از آن نام برده‌اند باقیمانده که معلوم دارد اینجا یکوقت محل ساختن و تعمیر سفائن بوده است.

قتل نادر شاه ۱۱۶۰ هجری (۱۱۴۷)

وقایع سال‌های آخر سلطنت نادر شاه در صفحات جهانگشا باختصار ذکر شده و معلوم میشود که بربریت و وحشیگری نادر از تمام ستمگران خونخواری که اسامی آنها در تاریخ ضبط شده بیشتر بوده است. از هر کجا که نادر عبور میکرد از سرهای مردم هرمانی میساخت و باقیمانده رعایای بیچاره خود را میراند که بدرون غارها و بیابانها بسر برند.

تقریباً در تمام کشور علیه این ظالم شورش عمومی برخاست. علی قلی خان برادرزاده نادر که مأمور سرکوبی و مطیع کردن سیستانی‌ها شده بود بشورشیان پیوسته و خود را شاه کشور اعلام نمود و بدین ترتیب بر هرچ و مرج کشور بیافزود. در بین مردم دیگر کردهای قوچان شورش نمودند. نادر بسوی قوچان حرکت نمود و در دو فرسخی آنجا در اردوگاه خود بدست یکی از افراد قبیله خویش بسرنوشتی که داشت رسید. شکی نیست که قاتلین او بمنظور دفاع شخصی به قتل

او اقدام نمودند، چه شنیده بودند که آنها را گرفته و بقتل خواهد رسانید. سرپرده شاه بر روی یک تپه پستی نصب شده بود و آنجا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۵

را بمن در مسافرت خودم نشان دادند. باری در آخر شب محمد صالح خان و محمد قلی خان افشار وارد محوطه سلطنتی شدند، پس از جستجویی نادر را پیدا کرده و باو حمله بردند و نادر در ضمن پیکار و جنگ کشته شد. با آنکه قاتلین، او را در خواب غافلگیر ساخته بودند معذک قبل از آنکه صالح خان او را نقش زمین کند نادر دو نفر را بقتل رسانید.

صفات او

تجزیه و تحلیل اخلاق و صفات نادر شاه اشکالی ندارد، وی هیکلی با شکوه با ظاهری زیبا و صدائی رعدآسا داشت، دلاوری بی باک و ثابت عزم و نیز پیشوا و فرماندهی مادرزاد بود و با تیر جنگی خود بطرف شهرت و نام قطع طریق نمود. دارای حافظه‌ای شگفت‌انگیز و مردی وافری بود. بعلاوه ثابت نمود که در فنون جنگی مهارتی بسزا دارد. در اوائل عمر خود طبعی کریم و بخشنده داشت و بطوریکه ابراهام کرت میگوید از خطایای زیردستان حاضر بود چشم پوشی کند، او پس از بچنگ آوردن غنایم دهلی یک آدم خسیس و لثیمی گردید، در لشکر کشیهای اولیه خود رویه معتدلی داشت ولی بعدا تغییر رویه داده و بخونریزیهای بی جهت و بی سبب دست میزد و در اواخر عمر شدیداً تشنه خون شده بود، بعدا بر اثر شکست از لرگیها و نیز کور کردن پسرش چنانکه میرزا مهدی خان میگوید او را در یک افراط هولناکی انداخت که ذکرش از خاطرها نخواهد رفت، او پرورش شده یک فامیل سنی بود و بدین سبب نسبت برؤسای مذهبی فرقه شیعه خصومت شدیدی ابراز نموده و عایدات زیادی که آنها داشتند همه را گرفته ضبط مینمود. برای اتحاد اسلام بوسیله الغاء عقائد و اصول شیعه سعی بلیغ نمود ولی کاملاً غیر موفق و ناکامیاب بود. نادر بعدا خواب تشکیل یک مذهب جدید را دیده و در اواخر عمرش در تعقیب این نظریه خود دستور داد کتب عهد عتیق و جدید (تورا و انجیل) را ترجمه کنند. از حیث سیاست و اداره کشور نیز کاملاً شکست خورد، هرچند که مایل بود بی عدالتیها را شدیداً تنبیه و مجازات کند ولی ملتفت نبود که برای استقرار موقعیت خود باید ایران را خوش و کامران دارد. نادر در جشن پیروزی خود در هندوستان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۶

مالیات سه ساله ایران را بخشید ولی بعدا مرتکب خطای باور نکردنی شده و اعلان بخشش مالیات را لغو نمود و فرمان جمع آوری مالیات را تا دینار آخر صادر نمود، هانوی میگوید که چاپارها و قاصدهای او در نظر مردم مانند مأمورین عذاب و لعنت بودند، دهات و قصبات را برای جلوگیری از ورود آنان از هرطرف محصور و مستحکم میکردند، فی الواقع مثل اینکه تمامی ایران فاتح بدست دشمنی ویران شده و نفوس آن ناپدید شدند.

بر میلیونها پولی که در کلات ذخیره شده بود نادر مرتبا مبلغ دیگری میافزود، بعلاوه آنچه جواهر در کشور موجود بود بهانه اینکه در دهلی دزدیده شده بزور از مردم گرفت.

اگر نادر شاه عاقل بود و قفل های خزائن خود را باز نموده و میلیونها پولی که از هندوستان بدست آورده بود از ارتش خود پشتیبانی مینمود یقینا ایران کامیاب و خوشبخت شده و سلسله او طولانی میشد.

سر مور تیمر دوراند (۱) «مشابهت غریب بین نادر آخرین فاتح بزرگ آسیا و ناپلئون بزرگترین فاتح اروپا را از لحاظ فتوحات و فساد اخلاق آنان نشان داده و میگوید علت آن خرابی نتیجه نیرو و قدرت غیرقابل ضبط آنان بوده است. اگر نادر شاه پس از فتح هندوستان و بخارا و خیوه مرده بود تا ابد قهرمان ملی ایران میشد، بدبختانه او زنده ماند تا مورد تنفر ملتی که آنان را از تجزیه نجات داده بود واقع گردد.

Sir mortimer Durand-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۳۹۷

سکه کریمخان

فصل هفتاد و سوم سلسله بی دوام زند

چقدر خوش آیند است نقل عملیات یک پیشوائی که با اینکه در یک محیط پست زائیده شده بدون جنایت و خونریزی صاحب قوه و قدرت گردید، آنکه اقتدارش را طوری بملایمت و اعتدال اعمال نمود که آن در عصری که او میزیست همان اندازه خارق العاده است که عدالت و بشردوستی او.

از گفته سرجان ملکم درباره کریمخان.

احمد خان درانی

قتل نادر شاه غلامت تجزیه و انحلال ارتشی بود که بدست او تشکیل یافته بود. تمام سران سپاه نادر عمل توطئه کنندگان را تصویب نمودند غیر از احمد خان درانی فرمانده سپاهیان ازبک و افغانی که با نیروی ده هزار نفری خود در صدد برآمد انتقام پیشوای مقتول خود را بگیرد و شکست خورده به قندهار عقب کشید و در آنجا برای خود سلطنتی تشکیل داد. احمد خان خوشبختانه موفق شد که یک قافله گنج های نادر را که شامل قسمتی از غنائم دهلی بود تصرف کند.

در بین جواهراتی که بتصرف او درآمد یکی الماس معروف موسوم به «کوه نور» بود که اکنون زینت بخش تاج سلطنتی انگلستان است. باری احمد خان بدین وسیله توانست به ارتش خود سروصورتی بدهد. او تمام افغانستان را در تحت انقیاد خود درآورد و

هرات و مشهد را نیز تصرف نمود، بعلاوه مکرر به هندوستان حمله کرده کشمیر و سند و قسمتی از پنجاب را ضمیمه قلمرو خود ساخت و حتی مدتی دهلی را در ید تصرف خود داشت. مهمترین جنگ او شکست و مغلوب ساختن مراتاهای پانی پات در سال ۱۷۶۱ میلادی بوده است.

عادل شاه ۱۱۶۱-۱۱۶۰ هجری (۱۷۴۷-۱۷۴۸)

برادرزاده نادر بنام عادلشاه پس از او به تخت نشست. اولین عمل او انتشار اعلامیه‌ای بود که در آن اعلامیه شخصاً مسئولیت قتل یک ظالم جباری را که «از خون لذت برده و با بربریت و وحشیگری ناشیندنی از کله‌های اتباع خود منارهایی میساخت» بر عهده گرفت. بعداً او نیروئی به کلات نادری فرستاد و تمام اعضای خاندان افشار بزرگ را قتل عام و گنجهای او را تصاحب نمود. فقط از قتل شاهرخ میرزا فرزند چهارده ساله رضا قلی میرزا بدبخت از فاطمه دختر شاه سلطان حسین صرف نظر نمود. عادلشاه پس از کمی سلطنت بدون افتخار بدست برادرش ابراهیم مخلوع شده کور گردید. ابراهیم نیز بنوبه خود توسط سربازان و افراد خویش اسیر شده و در طی مسافرت بشهر بقتل رسید. عادلشاه هم نیز در همین موقع کشته شد.

شاهرخ

پس از آن شاهرخ به تخت جلوس نمود. بنظر میرسید که چون او بازمانده نادر و دارای خصال نیکوئی بود در تمام ایران با سلطنت او موافقت نمایند، اما رقیبی بنام میرزا سید محمد فرزند یکی از مجتهدین مشهد در مقابل او پیدا شد. این مجتهد با خواهر شاه سلطان حسین ازدواج نموده بود و پسرش صدا بلند کرده و میگفت شاهرخ قصد دارد سیاست پدر بزرگش را ادامه داده و مذهب شیعه را براندازد. بدین ترتیب نیروئی گرد آورده و شاهرخ را مغلوب ساخت. پادشاه اسیر شده و کور گردید. یوسف علی ژنرال شاهرخ که در هنگام جنگ غائب بود و بهمین جهت بر ضعف شاهرخ افزوده شده بود در اینموقع ظاهر شده مدعی جدید را که نام سلیمان بر خود گذارده بود دستگیر کرده خود و دو پسرش را بقتل رسانید.

(۱) - هانری جلد دوم ص ۴۵۱ (مؤلف)

شاهرخ دوباره به تخت سلطنت عودت داده شد و یوسف علی نایب السلطنه گردید کمی بعد از این واقعه دو تن از رؤساء قبایل یکی میر عالم خان فرمانده عده‌ای از اعراب و جعفر خان فرمانده عده‌ای از کردها یوسف علی را مغلوب ساخته و البته بعداً او را کور کردند و شاهرخ بد طالع را بزندان انداختند. لازم به گفتن نیست دو رئیس باهم به نزاع برخاستند. میر عالم فاتح شد و نام جعفر خان مغلوب را بر فهرست طویل مردان کور شده افزود.

احمد شاه که پایه قدرتش را سرعت محکم کرده بود در سال ۱۷۴۹ میلادی از سیستان بسوی هرات حرکت نمود. شاهرخ برای مواجهه با او یوسف علی را بدانسوی روانه ساخته و در مدت غیبت او برای انجام این خدمت بود که شاه مغلوب شده و اسیر گردید. احمد شاه پس از تصرف هرات روانه مشهد شد. میر عالم بسوی او شتافت ولی شکست خورد و بقتل رسید و مشهد تسلیم شد. احمد شاه با یک اعتدال و ملایمت شایسته و نادر و عاقلانه‌ای پس از آنکه سیستان و هرات را به قلمرو خود افزود تصمیم گرفت که خراسان را یک ایالت مجزائی کرده و در تحت سلطنت شاهرخ قرار دهد بشرطی که نامبرده تفوق و نفوذ افغان را اعتراف نماید. در اینجا ذکر این مطلب خالی از اهمیت نیست که افغانها هرگز فراموش نخواهند کرد که زمانی پل ابریشم که در هفتاد میلی مغرب سبزوار در جاده مشهد- تهران است مرز غربی امپراطوری آنان بوده است.

اصل و منشأ ایل قاجار

ایل قاجار از نژاد ترک است. اینان مدت‌های متمادی در ارمنستان سکنی داشتند و تیمور لنگ آنها را بایران کوچ داد. همانطوریکه قبلاً تذکر داده شد یکی از قبایلی که از صفوی‌ها پشتیبانی مینمود قزلباش بود. شاه عباس ایل قاجار را بسه دسته تقسیم نمود، یکی در مرو مستقر شده و دومی در گرجستان، دسته سوم بدو قسمت کوچکتر بنام یوخاری باش (بالائی) اشاقه‌باش (پایینی «۱») منقسم شده و در سواحل رودخانه گرگان ساکن شدند. ما در اینجا فقط با قسمتی که در گرگان مسکن گزیدند سروکار داریم.

(۱)- مراد سکه آن سر رودخانه و سکنه این سر رودخانه است (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰۰

محمد حسین خان قاجار

پس از آنکه نادر فتحعلی خان را بقتل رسانید بالطبع شاخه بالائی آن قبیله را آن سردار بیشتر مورد توجه قرار میداد.

محمد حسین خان فرزند فتحعلی خان بسوی ترکمن‌ها فرار کرد. در آنجا وی با کمک آنها برای مدتی استرآباد را تصرف نمود و در ضمن مال التجاره هانوی را نیز غارت کرد که ما در فصل گذشته ذکر از آن بمیان آوردیم. اما قبل از مرگ نادر شاه او قادر نبود که هیچگونه تأثیر مهمی در اوضاع بنماید، ولی بمحض قتل آن ظالم نیروئی گردآورده و موفقانه بمخالفت احمد شاه برخاسته ولایات خزر را تصرف کرد. بدین ترتیب وی در حالتی قرار گرفت که برای بدست آوردن تاج و تخت بجنگ پردازد.

آزاد افغانی و علی مردان خان بختیاری

در این موقع آزاد یکی از سرداران افغانی نادر آذربایجان را تصرف کرده و پس از مغلوب ساختن شاهزاده گرجی قراردادی با او منعقد ساخته و قرار شد که مرز ایران همان رود ارس باشد.

در ایران مرکزی یک مدعی دیگری موسوم به علی مردان خان از رؤسای بختیاری بنام یک شاهزاده پوشالی صفوی موسوم به اسمعیل اصفهان را تصرف کرده و خود را بتخت نشانده.

کریم خان زند

مدعی چهارم کریمخان فرزند آیماق زند شعبه‌ای از قبیله لاق بود (۱).

وی در یک محیطی که عالی نبود متولد شده و در ارتش نادر بدون هیچ امتیاز خاصی با همان سمت سربازی خدمت میکرد. حتی بارها نقل میکرد که زمانی پول احتیاج مبرمی داشت و از دکان زین فروشی یک زین طلاکاری شده سرقت نمود ولی وقتی فهمید که زین فروش بجرم از دست دادن زین محکوم باعدام شده وجدانش او را آزرده ساخته و زین را بازگردانید. در همان هنگام با خوشوقتی تمام شنید که زن زین فروش دعا کرده و از خداوند میخواهد که کسی را که زین را بازآورده آنقدر زنده نگاهدارد تا مالک صد عدد زین طلا گردد. در این زمان که این حکایت از او نقل میشود کریم خان

(۱) - چراگاههای این قبیله قدیمی آریائی در حوالی شیراز است. من شخصا یکی از قسمت‌های قبیله لاق را در جنوب کرمان دیده‌ام. رجوع شود به ده هزار میل ص ۴۲۸ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰۱

یک سرباز عادی بوده ولی وقتی ما برای اولین بار در تاریخ از او نام میبریم زمانی است که در اصفهان، وی فقط بر اثر نیروی صفات خود بقدرت رسیده و به سران بختیاری بشرايط متساوی ملحق شده است. چنانکه بارها در اینگونه ائتلافات اتفاق افتاده حس حسادت برانگیخته شده و علی مردان خواست کریمخان را بقتل برساند، اما او با عده‌ای از اتباعش سوار شده گریخت و کمی بعد از این تفرقه رئیس بختیاری بقتل رسید و بدینسان کریمخان فرمانروای ایران جنوبی گردید و بوسیله عاطفت، سخاوت و عدالت خود موفق به جلب و جذب تمام قلوب گردید.

مبارزه سه جانبه برای بدست آوردن قدرت

موقعیت ایران در این موقع نهایت درجه عجیب و غریب بود.

خراسان بدون اختلال و اغتشاش در تصرف شاهرخ بود، در حالیکه کریم خان، حسین خان و آزاد خان برای بدست آوردن تخت با یکدیگر میجنگیدند. بهرکدام که توجه میشد بنظر میرسید جنگ را خواهد برد، ولی بالاخره پیروزی نهائی نصیب رئیس محبوب زند گردید.

نبردی که بین زند و قاجار اتفاق افتاد در مرزهای مازندران بود. پس از یک نبرد سختی قجرها فاتح شدند، اما بجهت رسیدن نیروی افغانی نتوانستند پیروزی خود را دنبال کنند.

افغانها به گیلان حمله نمودند ولی وقتی خبر فتح قاجاریه را شنیدند عقب نشستند.

از همین هنگام کریمخان بقوای خود سروصورتی داد و خود را برای حمله حاضر ساخت.

همه کس گمان میبرد که محمد حسین خان مورد حمله واقع خواهد شد، ولی کریمخان به آزاد حمله برد. این شخص در قزوین موضع گرفته و اطرافش را مستحکم نمود و توانست از این مرکز رئیس زند را عقب براند. کریمخان دوباره باصفهان عقب نشسته و بار دیگر از آنجا پیش رفت. در این بار نیز در سال ۱۱۶۶ هجری (۱۷۵۲) او مجددا مغلوب شد و در سراسر ایران مورد تعقیب دشمن قرار گرفت و تا اصفهان و شیراز او را تعقیب نمود. کریمخان حتی در پایتخت خود نتوانست پناهگاهی یابد بلکه بطرف بوشهر فرار نمود، در آنجا رستم سلطان رئیس ایل خشت را ترغیب کرد که بیاری او

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰۲

بباید. افغانها در یکی از معابر صعب العبور کوهستانی کوتل کمارج کریم خان را تعقیب نمودند. در حالیکه او در دره پائین بانتظار آنان نشسته بود و همینکه افغانها بسوی دره سرازیر شدند رستم سلطان بآنها حمله کرد. افغانها در یک تپه‌ای گیر افتادند و با آنکه دلاورانه جنگیدند ولی ارتش آنها تقریباً نابود گردید و فقط یک عده فراری جان سلامت دربردارند. کریمخان بوسیله بعضی از مشایخ عرب تجدید قوا کرده زود بشیراز مراجعت نمود.

آخرین لشگرکشی ۱۱۷۱ هجری (۱۷۵۷)

پس از مغلوبیت آزاد قجرها بآذربایجان لشگرکشی کرده و مراکز مهم آن ایالت را تصرف نمودند. نام آزاد خان از فهرست مدعیان افتاد و وی پس از آنکه مدت زمانی فراری بود بالاخره به کریمخان تسلیم شد. اعتماد فوق العاده و اطمینان او بچوانمردی و صفات فاضله رقیبش که این تسلیم آنرا نشان داد کاملاً صائب و درست درآمد، چه همانطور که انتظار میرفت با آزاد بنهایت ملاحظت و سخاوت رفتار شد.

در سال بعد محمد حسین خان با ارتش نیرومند خود که تازه از پیروزیهای آذربایجان برگشته و خود را از همه جهت مظفر و منصور میدید برای جنگ با رئیس زند بطرف جنوب حرکت نمود، کریم خان که قادر بمقابله با او در میدان جنگ نبود شیراز را نگاه داشته و دستجات مأمور سیورسات و خواربار دشمن را بستوه آورد. کریمخان تمام مصارف خواربار شهر را تهیه نمود و دهات اطراف را نیز از آذوقه خالی نموده بود.

پس از آن کریم خان کوشید تا با دادن رشوه رؤساء لشگر دشمن را بطمع انداخته و آنها را منحرف سازد و در این کار او کاملاً موفقیت یافت و محمد حسین خان در حالیکه دستجاتش یکی بعد از دیگری او را ترک میگفتند بدون هیچ

جنگی مجبور بمراجعت گردید. آخرین ضربه این لشکرکشی بدست شیخ علی خان وارد شد که رئیس سربازان زبده پیشوای زند بود.

محمد حسین خان بواسطه نزاعش با رئیس شاخه رقیب قجرها بخسارت و زیان افتاده نیرو و توانائی او کاهش یافت. او مجبور بجنگ شده و تا وقتی که امید بود

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰۳

کریمخان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰۴

جنگیده و محلش را نگاهداشت و آنگاه رو بهزیمت نهاده اینجا یکی از رؤساء شاخه بالائی او را شناخته و بقتلش رسانید. بدینسان این نبرد سه جانبه بین سه مدعی خاتمه یافت و کریمخان بدلیل محبوبیت شخصی خود با آنکه مکرر در جنگ شکست خورده بود فاتح و پیروز گردید.

سلطنت کریمخان ۱۱۹۳-۱۱۶۳ ه (۱۷۷۹-۱۷۵۰)

تمام مدت سلطنت کریم خان بیست و نه سال بود و بیش از مدت بیست سال حکمران بدون رقیب و بلا منازع ایران بود.

کریمخان از قبول لقب شاه خودداری نمود و اسمعیل آلت دست را در آباده زندانی نموده خود لقب «وکیل» یا نائب السلطنه را اختیار کرد.

شیراز پایتخت او بود و همان او عمارات زیبایی را که هنوز شیراز بدان می‌بالد بنا نمود.

نام کریم خان هنوز در شیراز مورد احترام و محبت مردم است و من ایامیکه در آن شهر توقف داشتم حکایات زیادی درباره عدالت گستری، روح بذله گوئی و محبت او شنیده‌ام و برای شاهد مثال در اینجا بذکر این حکایت اکتفا میکنم.

کریم خان بقدری مایل بود که رعایایش خوشحال و شاد باشند که اگر از یک محله شهر صدای ساز بلند نمی‌شد او بدون تخلف رسیدگی میکرد و از علت آن می‌پرسید و بعد خود نوازندگان را مأمور میکرد که در آنجا بنوازند. یک نویسنده ایرانی درباره او میگوید «اهالی شیراز در دوره کریم خان منتهای درجه آرامش و آسایش خاطر و شادی و خوشی را داشته‌اند، مردم اوقات بیکاری خود را در کنار ماهرویان سیمین تن گذرانیده و جام‌های درخشان شراب در میان آنها در گردش بود، بر هرقلبی عشق و شادی حکمفرما بود» کریم خان دائما در تماس با مردم بود و هیچگونه مقام و شأن و یا دبدبه و شکوهی برای خود قرار نمیداد و درعین حال زیرک و قابل و بدین ترتیب بایران خسته شده یک استراحت بیست ساله که کاملاً و شدیداً بدان احتیاج داشت اعطا نمود و وقتی هم که در سن پیری مرد مردم ایران برای پیشوای بی‌آلایش زند

بطور بی‌ریا و عمیقانه عزاداری نمودند «۱»

تصرف خارک بدست هلندیان

در مدت هرج و مرجی که در ایران حکمفرما بود و نسبت بنمایند دولت هلند «بارون نیفوزن «۲»» بدرفتاری شده و او را در بصره زندانی نموده بودند. دولت هلند جزیره خارک را که در رأس خلیج فارس است تصرف نمود. این عمل نیفوزن را قادر نمود که بتواند شط العرب را مورد محاصره دریائی قرار داده و فرماندار بصره را مجبور سازد که خطاکاری‌های خود را جبران نماید. باید از هلندیان ممنون شد چه آنها این جزیره خشک و لم‌بزرع را که فقط در آن یکصد ماهی‌گیر فقیر و بینوا زندگی میکردند مورد حمایت قرار داده و آنجا را بصورت یک مرکز تجارتي مرفعی درآوردند و شهر را ترقی داده و جمعیتش را بدوازده هزار نفر رسانیدند. هلندیان مدت چند سالی خارک را در تصرف داشتند تا اینکه یک دزد دریائی معروف بنام میر محضای بندر ریگی آنها را از دست آنها گرفت و از آن زمان ترقی و جمعیت آن باهم رو به نیستی نهاد.

تأسیس نمایندگی تجارتي بریتانیا در بوشهر ۱۷۶۳ میلادی

حمله افغانها و دوران اغتشاشی که متعاقب آن در ایران روی داد سبب گردید که اغلب نمایندگی‌های بازرگانی اروپائی در ایران بسته شد که اغلب آنها دوباره افتتاح یافت.

تجارخانه و نمایندگی‌های بازرگانی بریتانیائی در بندر عباس در سال ۱۷۶۱ بواسطه اخاذی و تعدیات فرماندار لار بسته شد. در سال ۱۷۶۳ بوشهر که بندر شیراز- است برای مرکز فعالیت بازرگانی جدید انتخاب گردید. کریم خان خلیلی مایل بود که تجارت بریتانیا را دوباره رواج دهد و فرمان او که در اینجا نسخه آنرا ذکر میکنیم کاملاً شرائط مساعدی را دربر داشت «۳».

(۱)- در کتاب «مسافرت بشیراز» بقلم ای. اس. وارینگ در سال ۱۸۰۸ شرح جالب توجهی از کریم خان و بعداً شاهزادگان زندیه داده است. (مؤلف)

Baran Kniphausen-(۲)

(۳)- طبق این امتیازنامه شاهانه کریم خان پادشاه ایران حقوق و امتیازات مختلفی را به انگلیسها اعطا نموده و بآنها اجازه میدهد که در بوشهر نمایندگی بازرگانی خود را تأسیس نموده و در خلیج فارس بازرگانی مشغول

در سال ۱۷۷۰ نمایندگی تجارتي بریتانیا بصره انتقال یافت، ولی سه سال بعد در حالیکه نمایندگی بصره بجای خود باقی مانده، این مرکز دوباره افتتاح شد. از آن روز ببعده بوشهر مرکز فعالیت بازرگانی بریتانیا در خلیج فارس قرار گرفت. تجارت انگلیسها در اوائل خیلی کم بود و فقط سالی یک کشتی از بمبئی بایران روانه میشد و تا سال ۱۷۹۰ میلادی شرکت با ضرر سالیانه بکار خود ادامه میداد ولی از آن سال ببعده روزبروز بر رونق تجارت بریتانیا با ایران افزوده شد.

شوند.) Schyraash (. دوم ژوئیه ۱۷۶۳

فهرست مندرجات ماده اول: شرکت انگلیسی میتواند از هر نقطه بوشهر یا در هر بندر دیگر که در خلیج فارس انتخاب نماید آنقدر زمینی که برای ساختمان یک نمایندگی تجارتي لازم باشد تصرف کند. آنها میتوانند آنقدری که مایلند توپ در این مرکز کار بگذارند، ولی توپها نباید از شش پوندی (یعنی گلوله وزنش از ۳ کیلو بیشتر نباشد) بیشتر باشد و بعلاوه آنها میتوانند که در هر نقطه از کشور ایران که مایل باشند نمایندگی بازرگانی تأسیس نمایند»

۲- بر مال التجارهائی که در بوشهر یا جاهای دیگر صادر یا وارد میشود نباید حقوق گمرکی بسته شود.

۳- هیچ ملت اروپائی دیگر اجازه وارد کردن امتعه پشمی را ندارد.

۴- قروض بازرگانان انگلیس و دیگران بایستی پرداخت شود.

۵- انگلیسها حق خرید و فروش کالاها را دارند.

۶- هیچگونه بازرگانی زیر جلی و مخفیانه بایستی انجام گیرد.

۷- اجناس آب افتاده بایستی بایران وارد شود.

۸- آزادی مذهبی بانگلیسها اعطا میشود.

۹- سربازان یا ملاحان فراری تسلیم شوند.

۱۰- معافیت دلالتها، مستخدمین و دیگران که در نمایندگی کار میکنند از پرداخت مالیات یا عوارض گمرکی.

۱۱- در هر کجا که انگلیسها هستند بایستی یک زمینی برای قبرستان آنها اختصاص داده شود و اگر آنها زمینی را برای باغ بخواهند اگر آن از اراضی خالصه و متعلق بشاه باشد مجاناً بآنها داده شود و اگر متعلق بافرد باشد بایستی بهای آن پرداخت گردد.

۱۲- خانه‌ای که قبلاً در شیراز به کمپانی انگلیسی تعلق داشت من اکنون آنرا با باغ و آب و متعلقات آن بایشان واگذار میکنم. نقل از «معاهدات هرتس لت» (Hertslet). (صفحه ۱۱). (مؤلف)

کریم خان از اهمیت روزافزون بصره که تجارت هندوستان را که در بنادر خلیج فارس استقرار یافته بود بسوی خود جلب نمود در حسادت و رشک افتاده و نیز در ارتش خود با عدم رضایت مواجه گردید تصمیم گرفت نیروئی باین مرکز تجارتری ترکها روانه دارد و چون برای این اقدام پی بهانه‌ای میگشت از دولت عثمانی درخواست نمود که سر والی بغداد را به مجازات مالیاتی که جرأت کرده بر زائرین ایرانی کربلا ببندد برای او بفرستد.

البته ترکها در مقابل ابا و امتناع نموده و در نتیجه ارتش ایران بسوی بصره بحرکت درآمد و پس از سیزده ماه محاصره برادر نایب السلطنه صدیق خان آنجا را گرفت، نامبرده با شهرنشینان بعدالت و بخصوص با مهاجرین انگلیسی برفاقت و صمیمیت رفتار نمود.

ترکها برای پس گرفتن بصره هیچگونه کوششی بعمل نیاوردند، ولی چند سال پس از مرگ کریم خان ایرانیان آنجا را تخلیه نموده و بصره دوباره بدست ترکها افتاد.

زکی خان

پس از مرگ وکیل در سال ۱۷۷۹ رقابت‌های شدید و جاه‌طلبی‌ها بار دیگر مهارشان گسسته گردید. نه تنها خانواده زند بر اثر کینه و عداوت‌های خانوادگی و قتل‌های زیاد ضعیف شده بود بلکه منازعه طولانی برای بدست آوردن قدرت بین آنها و قاجاریه دوباره تجدید شده و بالاخره به پیروزی قجرها خاتمه یافت و آنها تا زمان حاضر بر ایران سلطنت میکنند «۱».

کریم خان علاوه بر صدیق خان فاتح بصره برادر ناتنی از طرف مادر بنام زکی خان هم داشت.

این شخص یکبار سر بطغیان برداشته و مورد عفو واقع شده بود. بعدا او را بفرماندهی یک سپاه تعیین نموده بدامغان که حسینقلی خان قاجار «۲» در آنجا شورش نموده بود فرستادند. زکی خان شورش را با منتهای قساوت و بی‌رحمی و بربریت فرونشاند.

زندانیان را دستور داد بچوب‌هائی بسته و آنانرا وارونه در زمین بنشانند. زکی خان

(۱)- مقصود زمان تألیف کتاب است (مترجم)

(۲)- حسینقلی خان پدر فتحعلی شاه بود. (مؤلف)

در جاهای دیگر نیز سببیت و وحشیگری‌های مشابهی از خود نشان داده بود و در نتیجه نام او در تمام ایران مورد نفرت و وحشت قرار گرفت.

پس از مرگ کریم خان زکی خان فوراً زمام دولت را بگصب دست گرفت. عده‌ای از رؤساء زند قلعہ شیراز را تصرف نموده و میخواستند ابو الفتح خان پسر وکیل را شاه کنند. زکی خان نیز که برادرزاده‌اش علی مراد از او پشتیبانی مینمود خود را هواخواه ابو الفتح خان اعلام نمود و بر اثر قوت این عمل با رؤسای این قبیله در قلعہ صلح نمود، ولی بمحض اینکه آنها تسلیم شدند زکی خان همه را بدست میر غضب داد.

صدیق خان پس از شنیدن مرگ برادرش بصره را ترک گفته و خود را برای جنگ و بدست آوردن سلطنت آماده نمود، زکی خان باو اعلام داشت که در صورت مخالفت تمام خانواده سربازان و اتباع او را در شیراز بقتل خواهد رسانید، در نتیجه افرادش او را ترک نمودند و صدیق خان بقلعه بم در ایالت کرمان فرار کرد.

زکی خان پس از آنکه از گرفتاریهای داخلی فراغت یافت علی مراد را با نیروی برگزیده‌ای برای جنگ با مدعی جدید قاجار بنام آغا محمد خان که مقدر شده بود سلسله‌ای تأسیس نماید روانه ساخت، ولی شاهزاده جوان که از زکی خان متنفر بود نیروهای خود را بشورش تحریک نمود و بدین ترتیب اصفهان را بنام وارث کریم خان گرفت. زکی خان فوراً نیروئی فراهم کرده بسوی اصفهان حرکت کرد. در قصبه شایان تصویر یزدی خاست زکی خان از اهالی تقاضای تسلیم پولی را که آنها پنهان کرده بودند نمود. وقتی که اهالی از این قضیه اظهار بی‌اطلاعی نمودند زکی خان دستور داد هیچ‌کس نفر از پیشوایان قصبه را از فراز قلعہ بیائین در یک گودالی پرت کنند. بعداً یکی از سادات قصبه را مسئول دانسته و خیال کرد در آن قضیه دست دارد احضارش کردند.

هرچند که سید اعتراض نموده و بیگناهی خود را اعلام داشت ولی با این وصف او را مجروح ساخته و از بالای پرتگاه بیائین رها کردند و زن و دخترش را هم بدست سربازان وحشی دادند. همان شب زکی خان بدست افسران خودش بقتل رسید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۰۹

ابو الفتح، علی مراد و صدیق

در اینموقع ابو الفتح که جوانی ضعیف و فاقد حس جاه‌طلبی بود بر تخت جای داده شد، ولی عمش صدیق که از بم برگشته بود بر ضد او توطئه چیده و او را کور کرد. علی مراد که باز در این صحنه ظاهر شده بود به هواخواهی از منافع ابو الفتح شروع بجنک نمود، ولی در آخر علنا خود را مدعی تاج و تخت قلمداد نمود. علینقی فرزند صدیق خان سپاه علی مراد را شکست داده منهزم ساخت. بعد از آن شاهزاده جوان سرمست این موفقیت و پیروزی سهل و ساده شده وقت خود را به بطالت و هوسرانی در قصور اصفهان گذرانید.

در صورتیکه علی مراد مشغول جمع آوری سپاه نیرومندی گردید. در نبرد دوم علی مراد در جنگی که در نزدیکی همدان رویداد موفقیت کاملی بدست آورده و بسوی شیراز حرکت نمود و پس از هشت ماه محاصره آنجا را در سال ۱۱۹۵ ه (۱۷۸۱) بتصرف درآورد. بمحض تصرف شیراز صدیق خان را با تمام فرزنداناش باستثنای جعفر که قبلاً با او قراردادی بسته بود بقتل رسانید.

سلطنت علی مراد ۱۱۹۹-۱۱۹۶ هجری (۱۷۸۵-۱۷۸۲)

علی مراد در اینموقع فرمانروای ایران گردید و مقر حکمرانی را باصفهان انتقال داد. از این مرکز او دستور عملیات جنگی برعلیه قاجاریه میداد. در بادی امر فرزند او شیخ ویس موفقیت یافته ساری را گرفته و رئیس قاجار را شکست داد، ولی وقتی که به تعقیب دشمن شکست یافته رفت در سلسله جبال بدام افتاده و سپاهش تارومار گردید. این بلا باعث وحشت زیاد تمامی قشون شده و در نتیجه ساری را ترک و مازندران را در حال بی‌نظمی تخلیه کردند.

علی مراد پس از تنبیه فراریان ارتش دیگری برای عملیات در مازندران گرد آورد، ولی وقتی که شنید جعفر شورش نموده و از زنجان بسوی اصفهان در حرکت است خود شخصاً فرماندهی ارتش را در دست گرفت. هرچند که علی مراد مریض بود و موسم زمستان بشدت رسیده بود اصرار داشت که باصفهان مراجعت نماید، ولی در راه مورچه‌خوار که صحنه دومین شکست افغانها از نادر بود فوت نمود. آغا محمد خان نهایت درجه از علی مراد حساب میبرد و اغلب میگفت «بگذار ما تا زمانی که این

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۰

شخص محترم کور (علی مراد یک چشمش را از دست داده بود) در راه ما قرار دارد صبر کنیم و پس از مرگ او نه قبل از آن، ممکن است ما در پیشرفت خود بسوی عراق موفق شویم»

جعفر ۱۲۰۳-۱۱۹۹ هجری (۱۷۸۵-۸۹)

جعفر در اینموقع بیهانه اینکه مایل باعاده نظم و ترتیب است جلو رفته از شیخ ویس دعوت نمود که باصفهان آمده بتخت نشیند.

پرنس جوان با حماقت خارق العاده‌ای نسبت بمردی که پدرش را پدر خودش بقتل رسانیده بود اعتماد نموده بفرماندهی سپاه وارد اصفهان شد، در آنجا او را گرفته و کور کردند.

در اینموقع بازیگران عمده برای ربودن تاج و تخت ایران جعفر و آغا محمد خان بودند. آغا محمد خان بطرف جنوب تا کاشان پیش رفته و پس از مغلوب نمودن ارتشی که بمقابله او فرستاده شده بود بسوی اصفهان حرکت نمود. بمحض وصول او بآن شهر جعفر بشیراز گریخت.

آغا محمد خان در این هنگام منظور اصلی خود را متروک داشته و مصروف به عملیات کوچکتری در سرزمین بختیاری گردید و آخر الامر با کمال بی‌نظمی به تهران رانده شد. بدین ترتیب جعفر دوباره بسوی شمال حرکت نمود و اصفهان را مجدداً بتصرف درآورد.

اسمعیل پسر عموی جعفر که فرماندار همدان بود در اینموقع شورش نمود، ولی جعفر در سال ۱۲۰۱ هجری (۱۷۸۶) مغلوب شده و مجبور به عقب‌نشینی گردید.

بعلاوه جعفر در حمله به یزد که فرماندار آن از طبس که ناحیه نیمه‌مستقلی در خراسان بود کمک گرفته بود بعدم موفقیت برخورد کرد. آغا محمد خان که در این موقع توانسته بود تمام قسمت‌های قبیله خود را متحد سازد دوباره جعفر را از اصفهان بیرون کرد و او را تا شیراز تعقیب نمود، ولی چون نتوانست آن شهر را تصرف نماید به اصفهان برگشت. جعفر فرزندش لطفعلی را مستقلاً برای انقیاد و اطاعت شهرستان لار روانه داشت و او پس از انجام این امر بسوی کرمان حرکت نمود. اصفهان بار دیگر بتصرف

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۱

جعفر درآمد و باز تخلیه گردید و بالاخره جعفر بشیراز عقب نشست. در آنجا در نتیجه یک توطئه‌ای غذای مسموم باو دادند و بدین طریق ساده در مرگ او عجله و شتاب شده و اسرا را آزاد کردند.

جلوس لطفعلی خان بتخت

لطفعلی اینوقت برای رهائی از سرنوشت پدرش مجبور شد از ارتش خود در کرمان فرار کند. او برئیس عربهای بوشهر پناه برده و در نتیجه کمک و همراهی او توانست داخل شیراز شود، لطفعلی پس از ورود بدانجا حکمران آنجا را سید مراد خان که خود را شاه اعلام نموده و به تخت نشسته بود بقتل رسانید. آغا محمد خان بزودی بسوی جنوب حرکت کرد و شاهزاده جوان باو حمله نمود ولی لطفعلی بعلت نقصی که در یکی از دستجات قشون او بود مجبور شد بشیراز عقب‌نشینی کند، شیراز مانند همیشه غیر قابل تسخیر ماند و آغا محمد خان بتهران برگشت.

لشگرکشی لطفعلی خان بر علیه کرمان ۱۲۰۵ هـ (۱۷۹۰)

در سال بعد آغا محمد خان وقت خود را مصروف لشگرکشی به آذربایجان نمود. لطفعلی خان با بی‌میلی و حتی ممکن است بگوئیم که قادر هم نبود به پشتیبانی ارتشی که بخرج استان فارس جمع‌آوری نموده بود بسوی کرمان حرکت کرد. حکمران آنجا قبول کرد که خراج پرداخته و تسلیم شود، ولی از حضور در خیام سلطنتی امتناع نمود. لطفعلی از قبول این تسلیم نیمه تمام خودداری نمود و کرمان را محاصره کرد، اما زمستان آن سال اتفاقاً خیلی شدید بود و لطفعلی بر اثر کمبود خواربار مجبور شد محاصره را ترک کرده عقب‌نشینی کند.

یکی از شخصیت‌های مؤثر و قابل توجه این زمان که حتی میتوان او را شاه‌ساز نامید حاجی ابراهیم بود. او فرزند حاجی هاشم امین صلح شیراز بود. وی به جعفر خدماتی نیکو نموده و زمانی که رئیس زند از اصفهان فرار کرد او را در بدست آوردن شهر موطن او کمک نموده بود و جعفر هم به پاداش این خدمت باو شغل کلانتری فارس را اعطا نمود که خاندان او هنو

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۲

لطفعلی خان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۳

این شغل را از دست نداده‌اند (۱). وقتی جعفر بقتل رسید حاجی ابراهیم اهالی شیراز را با طرف لطفعلی جلب کرد و بدین طریق نامبرده سلطنت خود را باو مدیون بوده است.

قبل از آنکه لطفعلی بسطنت برسد در بین مردم بشرافت و مهربانی و سخاوت و جوانمردی معروف بود و این خصائل و صفات با مهارت عظیم النظیر او در پیشوائی و سربازیش دست بدست داده و باعث شد که همه او را دوست بدارند. اما وقتی که بسطنت رسید خوی آمرانه و غیرقابل تحملی پیدا کرد. ایامی که در کرمان بود تهمت‌های زیادی به حاجی ابراهیم خان زده ولی این مرد که دارای یک شخصیت ثابت و محکم و زیرکی بود و میتوان گفت که سیاستمداری از نوع بیسمارک بشمار می‌آمد بارباب خود خدمات عظیمه‌ای نمود که بعزت آنها بسیار خطیر بودند قضیه‌ای که باعث شد حاجی ابراهیم خان از ادامه خدمت نسبت به لطفعلی خودداری کند این است که یک حسابدار ارتش بنام میرزا مهدی از طرف جعفر متهم باختلاس شده محکوم بقطع دو گوش گردیده بود. وقتی که جعفر بقتل رسید و سرش را بریده از ارک سلطنتی بیرون انداختند چنین شایع شد که میرزا مهدی انتقام بریدن گوش‌هایش را از سرارباب خود گرفته است. حاجی ابراهیم اظهار کرد که این شایعه مجعول و نمیتواند آنرا باور کند و علاوه بر آن لطفعلی را ترغیب نمود که میرزا مهدی را عفو نموده و خلعتی هم باو ببخشد، ولی مادر بیوه لطفعلی فرزندش را ملامت و سرزنش نمود که چرا با شخص مجرمی که چنین جسارت و اهانت عظیمی را نسبت به جعفر مرده مرتکب شده اینگونه رفتار میکند. بنابراین لطفعلی بیدرنگ میرزا مهدی را محکوم بسوزاندن در آتش نمود. حاجی ابراهیم به ملکم گفته بود که این واقعه سبب شد که او لطفعلی خان را ترک گوید، ولی محتمل است که خیانت او یک دلیل مشخص دیگری داشته است و میخواست - است برای آن یک عذری بتراشد.

(۱) - کلانتر یعنی امین صلح کشوری و لقب رئیس خانواده اکنون قوام الملک است. مرحوم قوام الملک شعری را که حافظ سروده و بحاجی قوام الدین اشاره نموده بمن نشان داد، و گفت که آن اشاره به نیاکان اوست، ولی این مطلب در بعضی مقامات تکذیب و انکار شده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۴

حاجی ابراهیم پادشاه ساز

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۵

توطئه موفقانه او

در سال ۱۲۰۵ هجری (۱۷۹۱) لطفعلی برای مقابله با ارتش آغا محمد خان بطرف شمال حرکت نمود. حاجی ابراهیم از غیبت او استفاده نمود و فرماندهان مستحفظین شیراز و ارگ سلطنتی را دستگیر ساخت.

بعدا با یکی از برادرانش رابطه یافت و او در ارتش شورشی ایجاد نمود. لطفعلی در حالیکه افسران او را ترک گفته بودند بشیراز عقب کشید و امید داشت که شهر را مجددا بدست بیاورد، ولی چون تمام سربازانش هم از دورش پراکنده شده بودند مجبور گردید بطرف بنادر فرار کند. شیخ بوشهر که قبلا باو یاری کرده بود در اینموقع از دنیا رفته و جانشین او نسبت به لطفعلی رویه خصمانه‌ای پیش گرفته بود و با وصف احوال لطفعلی مرعوب نشده در بندر ریک نیروی کوچکی جمع آوری نمود و پس از مغلوب ساختن شیخ بوشهر و بعدا حاکم کازرون دوباره در جلوی شیراز پدیدار گردید.

لشگر کشی لطفعلی خان بر علیه آغا محمد خان

خصائل و خصائص نظامی لطفعلی از جدال و نبردهای نامساوی و بیمانندی که از این بیعد نموده بطور درخشانی جلوه گر مییاشد.

او در اول بر قوائی که آغا محمد خان برای کمک و پشتیبانی حاجی ابراهیم خان بشیراز روانه داشته بود موفقیت یافت.

یک ارتش نیرومند دیگری برای انتقام از این مصیبت بجنگ او روانه شد و حتی شاهزاده زند را در حقیقت مغلوب ساختند، ولی در وقتی که قاجارها مشغول تاراج و چپاول خیام او بودند مردان خود را جمع آوری کرده و بر آنها حمله نمود و پیروزی قطعی بدست آورد. بالاخره آغا محمد خان شخصا اداره عملیات جنگ را در دست گرفت، ولی باز لطفعلی خان شجاع باو حمله کرده و نیروی او را که پیشرفت کرده بود پراکنده ساخت. بعدا شبانه بقلب ارتش قاجار زده و آنرا شکافته تا اندازه‌ای پراکنده و منهزم ساخت و در آنموقع میتوانست داخل چادرهای سلطنتی شود ولی چون مطمئن بود که دشمن فرار کرده مصمم شد تا بامداد صبر کند که بهتر بتواند خزینه و نفایس ویرا بدست بیاورد، اما بدبختانه بانک مؤذن برخاست و این حاکی از آن بود که آغا محمد خان فرار نکرده و معلوم شد که اعراب ارتش او در تلاش غارت و چپاول باطراف پراکنده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۶

شده‌اند، شاهزاده نگون‌بخت مجبور شد عقب‌نشینی کند و بدین ترتیب تاج سلطنت ایران را از دست داد.

لطفعلی بمحض رسیدن بایالت کرمان مشغول جمع‌آوری نیروی جدیدی شد، ولی چون تعاقب‌کنندگان قاجار از حیث عده خیلی زیاد بودند وی به طبس فرار نمود و میر حسن خان (۱) در آنجا او را در تحت حمایت خود قرار داد.

لطفعلی با یک نیروی کوچک دویست نفری از لوت گذشته به یزد رفت و پس از مغلوب ساختن فرماندار آنجا به ابرقو در مرزهای شمالی فارس حرکت نمود. در اینجا اتباعش باو ملحق شده و دارابگرد را محاصره نمود ولی یک ارتش قاجار او را مجبور به عقب‌نشینی بطبس نمود. فرماندار طبس باو اندرز داد که از تیمور شاه امیر درانی یاری بخواهد. لطفعلی خان نصیحت آن شخص را پذیرفته و حقیقتاً عازم حرکت بسوی قندهار بود که خبر مرگ امیر افغان باو رسید.

آخرین پرده این نمایش ۱۲۰۸ هجری (۱۷۹۴)

وقتی شاهزاده دربدر زند مردد بود که چه راهی را تعقیب نماید دو تن از رؤسای نرماشیر نامه‌ای باو نگاشته و وعده کمک و پشتیبانی باو دادند. لطفعلی برای قبول این پیشنهاد بموقع عجله نمود و مصمم گشت که با مردانی که گرد خود فراهم میکند کرمان را غافل‌گیر سازد. در حالیکه لطفعلی خان با عجله بدانسوی رهسپار بود عمش عبد‌الله خان را با نیروئی قبلا به کرمان روانه ساخت تا یک حمله صوری بآن شهر ببرد و وقتی که توجه مدافعین کاملاً مشغول شد وی قبل از اینکه اعلام خطری شود از دیوار قلعه با نردبان و طناب بالا رفت. پادگان‌های آنجا با عزم و شجاعت زیادی جنگیدند ولی بالاخره مغلوب شده و در اثر جنگ مشعشعانه او کرمان بدستش افتاد. آغا محمد خان باهمیت و جدی بودن موقع پی برده و باتمام قوائی که میتوانست جمع کند برای نبرد با او حرکت نمود و بطوریکه ثابت شد این جنگ آخرین جنگ او با رقیبش بوده است.

در چند میلی مغرب کرمان اردوگاه محصورى قرار داشت که مرکز ستاد

(۱) - ملکم نام او را حسین ذکر کرده ولی من با مشورت رئیس کنونی حسن نوشته‌ام. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۷

محاصره‌کنندگان بود، لطفعلی خان قهرمان مدت چهار ماه شهر را نگاهداشت و در این مدت، قحطی نیمی از ساکنین شهر را تلف کرده بود. بالاخره نیروهای قاجار بطریق خیانت و غدر وارد شهر شدند، لیکن بعقب رانده شدند ولی دوباره بشهر راهشان دادند و در این موقع عده سپاه زیاد و غیرقابل مقاومت بود. لطفعلی خان وقتی که دید تمام راههای امید از دست رفته و دانست که دروازه‌های شهر مورد مراقبت دشمن قرار گرفته تا اول شب جنگید و آنوقت شبانه بوسیله تخته‌های ضخیم از روی خندق گذشته و تنها با سه نفر از اتباع خود از خطر محاصره عبور کرده به بم که در یکصد و بیست میلی مشرق کرمان است فرار کرد.

برادر رئیس بم جزو کسانی بود که در کرمان از لطفعلی خان پشتیبانی نموده بود و چون رئیس بم از برادر خود خبری نیافت چنین نتیجه گرفت که برادرش بدست قجرها افتاده است و بالاخره او تصمیم گرفت که برای جلب خاطر آغا محمد خان میهمانش را دستگیر کند و لطفعلی با آنکه او را از این خطر آگاه کرده بودند احتمال چنین خیال نگفتنی را نمیداد. در آخر کار لطفعلی برای فرار سوار اسبش شد ولی پای حیوان را قطع کرده و بدین ترتیب آخرین قهرمان ایرانی زخمی شده بدست دشمن کشته خود افتاد. فاتح نیز هیچگونه ترحمی با او نکرد، آری لطفعلی دلاور کور شد و برطبق یک حکایت، خود آغا محمد خان وحشی بدست خود او را از چشم محروم ساخت. بعلاوه نسبت باو اهانت و بی احترامیهای دیگری روا داشت و بعدا او را بطهران فرستاد و در اینجا ویرا بدار آویختند.

سرنوشت کرمان

با کرمان با نهایت قساوت و بیرحمی که بتصور نمی گنجد رفتار شد. نه تنها زنان آنجا را تسلیم قشون کرده و سربازان را تشویق نمودند که ناموس آنها را هتک کنند و بعد به قتل شان برسانند بلکه فاتح دستور داد که بیست هزار جفت چشم باو تقدیم نمایند. آغا محمد خان بدقت چشمها را میشمرد و بافسر مأمور اجرای این عمل وحشیانه گفت اگر یک جفت از چشمها کم باشد چشمان خودت کنده خواهد شد! بدینطریق تقریبا تمام جمعیت ذکور شهر کور شده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۸

و زنانشان مانند برده تحویل قشون داده شد. آغا محمد خان بعدا برای اینکه خاطره دستگیری لطفعلی خان بشکل مناسبی محفوظ بماند دستور داد ششصد نفر اسیر را گردن زده و سرهای آنها را بتوسط سیصد نفر اسیر دیگر که آنها را نیز بعد کشتند به بم حمل کردند و در آنجا در نقطه ای که لطفعلی دستگیر شده بود از سرهای آنان هرمانی ساختند. پتن گر «۱» در سال ۱۸۱۰ مسیحی این هرمان را شخصا دیده است. کرمان از آنروز ببعده دیگر بهبودی نیافت. امروز بیش از هر شهر ایران در آنجا گدا وجود داشته و از فقر رنج میبرند.

سقوط سلسله زند

قتل عام وحشتناک و ریشه کن نمودن خاندان زند بسلسله بیدوام و کم عمر زندیه خاتمه داد. لطفعلی خان دارای صباحت منظر قابل ملاحظه ای بود و نیز شهامت و شجاعتی داشت که بندرت در کسی نظیر آن یافت میشود، بعلاوه در پیشوائی و فرماندهی و اداره امور جنگی ماهر و زبردست بود.

بدبختانه خوی آمرانه و شدت و سختگیری و بالاخره کبریائی و غرور او اجازه نمیداد که از کسی استمالت و دلجوئی کند و این خصلت باعث شد که خانواده های بزرگی از پشتیبانی او دست بکشند.

وی برای جلو افتادن بر حریف با اینکه امیدی نبود دلاورانه جنگید و مدت ها نبردش را ادامه داد، ولی در آخر تاج ایران را بحریف خود رئیس قاجار باخت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۱۹

آغا محمد خان

فصل هفتاد و چهارم تأسیس سلسله قاجاریه

آغا محمد خان را عادت این بود که نوکران و خدمتگزارانی که مورد خشم او واقع میشدند فرمان میداد شکمشان را پاره کرده امعاء و احشاء آنها را بیرون می‌ریختند و از اینجا ما می‌توانیم زندگانی او را تشریح کنیم که تا چه اندازه این مرد قساوت قلب داشته است.

«مسافرت ایران» بقلم اولیویه.

از میان ایرانیان، آنهایی که خاطره و یادشان پس از مرگ مثل خاطره و یاد آغا محمد خان آمیخته به نفرت و لعنت باشد معدود و انگشت‌شمار هستند. وی فرزند ارشد نه پسر محمد حسین خان بود. وقتی که طفل و پنجساله بود عادلشاه او را گرفته و مقطوع النسل کرد.

این بدبختی برای کینه‌جوئی و قساوت و بیرحمی او که این پادشاه خواجه را در تمام مدت معیوب و لکه‌دار ساخته کافی خواهد بود «۱». کریم خان که بطور برجسته‌ای صلح‌جو و دارای روح مسالمت‌آمیز بود با خواهر آغا محمد خان ازدواج نمود و با

(۱) - صفات و اخلاق آغا محمد خان را جیمز موریه در رمان تاریخی بنام «سهراب گروگان» بخوبی نشان داده است. ج. ا. اولیویه (A. Olivier). G. نیز در جلد پنجم کتاب «مسافرت ایران» خود گزارش معاصر بس جالب توجهی داده است. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۰

برادرزنش که در دربار او بعنوان گروگان بسر میبرد با ملاطفت و مهربانی خاصی رفتار مینمود. بعلاوه چون از عقل و کیاست و کفایت او آگاه شد در غالب امور با او شور کرده و حتی او را برسم تعارف و تمجید بلقب پیران ویسه وزیر افراسیاب پادشاه افسانه‌ای توران مینامید. غرض از هیچگونه محبت و مهربانی درباره او فروگذار مینمود.

ولی این قاجار کینه‌جو مهربانیهای او را بدین طریق پاداش داد که قالیهای را که او در دربار عام روی آن می‌نشست قطعه‌قطعه کرد.

آغا محمد خان وقتی که از خواهرش شنید که کریم خان در حال مرگ است شیراز را بیهانه تفریح و گردش در خارج شهر با باز شکاری ترک نمود. هنگام برگشت در دروازه شهر شنید که نائب السلطنه ایران مرده است و بنابراین او با عجله باز را رها کرد و بعد بیهانه انتظار از باز و جستجوی آن از نظر ناپدید شده و بطرف شمال حرکت نمود. او باصفهان که سیصد و شصت میل مسافت دارد در عرض سه روز رسید و تقریباً بدون اینکه مکث کند مسافرت خود را بسوی مازندران ادامه داد و یک کاروانی را در راه که حامل مالیات بود تصرف کرد. وقتی او بولایت اصلی خود رسید عده زیادی از افراد قبیله اش دور او جمع شدند، ولی ناپرداری او مرتضی قلی «۱» با او بمخالفت برخاسته و خود را شاه اعلام کرد. او بعد از دیدن حوادث و تغییرات زیاد که در جریان آن یکبار هم دستگیر و زندانی گردید همین قدر توانست که بر ولایت بحر خزر دست یافته و خود را فرمانفرما معرفی کند.

اخراج نیروهای اعزامی روس توسط آغا محمد خان ۱۷۸۱ میلادی

آغا محمد خان در طی مدت انقلابات و تحولات او با یکدسته اعزامی از روسیه که در چهار کشتی سه دگلی و دو کشتی یک دگلی بودند تماس حاصل نمود. این عده در سال ۱۷۸۱ در بندر اشرف لنگر انداخته و بزور میخواستند اجازه تأسیس یک

(۱) - یگانه برادر تنی او حسین قلی خان پدر فتحعلی شاه بود که بواسطه تحریکات قجر خان شاخه دیگر رقیب آنها پس از فرارش از دامغان بدست ترکمن ها بقتل رسید. این موضوع را در فصل گذشته بیان نموده ایم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۱

بنگاه یا دفتر نمایندگی بازرگانی را بگیرند. وقتی که این بنگاه را باتمام رسانیدند آغا محمد خان افسران روسی را به مهمانی دعوت نمود و همگی را دستگیر کرد و بیکی از این دو امر آنها را مخیر ساخت که یا قلعه شان را خراب کنند و یا بدار آویخته شوند.

البته آنها شق اول را اختیار نموده و قلعه را فوراً خراب نمودند و مسکویها با نهایت تحقیر و بی احترامی با کشتی هایشان رانده شدند.

ولایات مستقل ایران

یک سلسله لشکرکشی هائی که منتهی به مصیبت هیبت ناک شهر کرمان شد ما آنرا در فصل قبل ذکر نمودیم و البته آن آغا محمد خان را فاتح ساخت، ولی نتوانست او را فرمانفرمای بلامنازع ایران قرار دهد و در اینجا ما قبل از شروع به بیان اقداماتی که او در تحکیم مبانی قدرت خود نمود لازم میدانیم که راجع به ولایات مستقل ایران و نقاط مجاور آن شرحی بر سبیل اجمال مذکور داریم.

خراسان اسما در تحت فرمان و اداره شاهرخ بود ولی در حقیقت آنجا بین عده‌ای از رؤساء قبایل مستقل تقسیم شده بود. در شهر مشهد دو پسر پادشاه نصر الله میرزا و نادر میرزا بودند که هر یک برای بدست آوردن قدرت با دیگری در جنگ و جدال بودند و همین کینه و عداوت خانوادگی آنها بغارت مزار امام رضا منجر شده و هر یک از این دو شاهزاده بنوبه خود قسمتی از ذخائر قیمتی آنرا بچپاول بردند.

چون نصر الله میرزا مغلوب شد از کریم خان کمک خواست، لیکن این مسئول او مقرون باجابت نشد و بعد چیزی نگذشت که مرد.

بعدا قمیش خان چنارانی که یک رئیس کوچک کرد بود مشهد را تصرف نمود و تا مدت پنجسال که نفوذ شاهرخ بوسیله تیمور شاه سلطان درانی عودت داده شد آنجا را در تصرف داشت.

این شخص اعتبار و نفوذی را که بواسطه پدرش برقرار شده بود نگهداری کرد.

در بین حکام مستقل از همه معروف تر اسحق خان قرائی بود. او از حیث تخمه و نژاد پست بود و در هشتاد میلی جنوب مشهد تربت حیدری را اشغال کرده و با پولی که از رئیس قبیله‌اش بدست آورده بود در آنجا کاروانسرائی ساخت. قبل از اینکه این عمارت که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۲

قلعه‌بندی مستحکم هم شده بود با تمام برسد بواسطه توطئه‌های ارباب او بقتل رسید و فرزندانش باطراف گریختند. بنابراین اسحق خان بتدریج در آن ولایت املاکی را تصرف نمود و در آن قسمت صاحب نفوذ و قدرت گردید.

در جنوب این ولایت میر حسن خان طبسی از نواده‌های بنی شیبان که به لطفعلی خان کمک کرده بود یک ناحیه‌ای را که در سرحد لوت واقع شده در دست داشت و در ناحیه خراسان نقش مهمی را بازی کرد. در جزو نواحی دیگر نیشابور تحت حکمرانی یکنفر موسوم به بیات مستقل بود. قاین در تحت حکمفرمائی عربی از اعقاب خزیمه اداره میشد و ترشیز در تحت اداره خانواده دیگری از عرب جزء قبیله میشد مست بود.

کردهای زعفرانلو در قوچان و کردهای شادیلو در بجنورد استقلال داشته، سبزوار در دست یک رئیس غیلی‌چی که از یک قبیله ترک بود قرار داشت و بالاخره سیستان در دست یک رئیس جزوی بود که ادعا میکرد از نسل کیانیان است.

اکنون ما توجه خود را بجانب غرب یعنی کردستان معطوف میداریم. اعقاب قاردوچی قدیم استقلال کامل این ولایت را در طرف مرز ایران تثبیت کرده بودند و در طرف مرز ترکیه فقط شعبه‌هایی از پاشای بغداد اطاعت مینمودند. از قوی‌ترین رؤساء کرد طرف خاک ایران یکی خسرو خان والی اردلان بود. از سینا که پایتخت او بود بر یک ناحیه بزرگی حکمرانی مینمود. در همین شهر بود که پسر او از ملکم در سال ۱۸۱۰ بطرز شاهانه‌ای پذیرائی نمود. والی اردلان

در اول از ادعای کریم خان پشתיانی میکرد، ولی بعدا چون از اسمعیل خان طرفداری نمود و جعفر خان را مغلوب ساخت قسمتی از اموال غارت شده را بنزد آغا محمد خان فرستاد و از آن وقت ببعد قلبا حامی و پشתיان او گردید.

بلوچستان در این زمان بوسیله ناصر اول که لقب کبیر داشت اداره میشد. او در سال ۱۷۵۰ تا ۱۷۹۳ میلادی بر ناحیه‌ای که تا انتهای ناحیه غرب یعنی تا بمپور امتداد داشت فرمانروائی می نمود. او کاملا مستقل بود. بقیه ایران نیز مرکز اشخاصی بود که برای تاج و تخت میکوشیدند و از منتهای شمال ایران یعنی بحر خزر تا منتهای جنوب یعنی خلیج فارس

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۳

در جنگ و جدال بودند.

کشورهای همسایه

در بین کشورهای خارجی و بیگانه افغانستان در تحت سلطنت تیمور شاه در صلح و صفا بسر میبرد. پسر او زمان شاه در ابتدای سلطنت خود بقدری گرفتار اغتشاشات داخلی بود که فرصت اینکه یک همجوار تجاوزکار و مهاجمی باشد نداشت. بخارا بدست درویشی از خانواده سلطنتی بنام بگی جان «۱» اداره میشد و او دامنه کشور ازبک را در تمام نواحی که بین آمودریا و سیر دریا بود بسط و توسعه داده بود و سقوط مرو راه را برای هجوم بخراسان باز نمود. در سال ۱۲۰۹ هجری (۱۷۹۴) بگی جان اسب سواران خود را تا دروازه‌های مشهد برد، ولی چون فتح پایتخت خراسان را خارج از قوه خود دید به ارتش خود چنین اظهار داشت که امام رضا در خواب باو ظاهر شده و امر کرد که از شهر مقدس مشهد صرف نظر کند. خیلی عجیب است که ازبکها در خراسان بحمله و غارت قناعت نموده ولی هیچوقت برای فتح آنجا کوشش یا جرأت نمیکردند.

ترکیه که قرن‌ها قوی‌ترین دشمن و همسایه مهاجم بود در این زمان بقدری گرفتار سیاست‌های اروپا بود که نمیتوانست بایران پرداخته یا برای استفاده از امور آن کشور فعالیتی ابراز کند. قدرت عثمانی بوسیله سلیمان آقا پاشای بغداد که از بصره در مقابل کریم خان دفاع کرده بود ارائه داده شد و معلوم شد که آن تا چه اندازه است. رویه ترکیه نسبت بایران یک رویه ثابت دوستانه‌ای بود که بیشتر بسود آغا محمد خان بوده است.

هجوم به گرجستان ۱۲۰۹ هجری (۱۱۹۵)

حال ما توجه خود را به مسئله گرجستان معطوف میداریم. پس از مرگ نادر شاه هراکلیوس که باو صادقانه خدمت کرده بود نه فقط خود را از قید اطاعت ایران آزاد ساخت بلکه همانطور که قبلا ذکر شد قسمتی از خاک ایران را تا حدود ارس ضمیمه کرده بود، ولی او بقدر کافی فراست و هوش داشت و میدانست بمحض اینکه ایران دوباره سروصورتی پیدا کند گرجستان مورد حمله واقع خواهد شد. برای جلوگیری از یک چنین پیش آمدی هراکلیوس در سال ۱۷۸۳ با روسیه معاهده‌ای بست و در آن از تمامی ارتباطات خود

(۱) - ملکم درج ۲ صفحه ۲۴۳ از این مرد زیرک توصیف جالب توجهی نموده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۴

با ایران چشم پوشیده و بعلاوه داخل در یک قرارداد تهاجمی و تدافعی با دولت شمالی گردید.

امپراطور یس کاترین بنوبه خود و جانشینان او را موظف ساخت که از استقلال و تمامیت ارضی گرجستان دفاع نمایند، ولی چون وضعیت سربازان روسیه طوری نبود که بتوانند از این کشور دفاع کنند بنابراین نتیجه این قرارداد بخشم آوردن دولت ایران بوده است.

در سال ۱۷۹۵ پس از آنکه آغا محمد خان، هراکلیوس را باطاعت خواند با ارتشی مرکب از شصت هزار نفر از اردبیل در سه ستون شروع به پیشرفت نمود.

قسمت اول از دشت مغان برای گرفتن باج و خراج عقب افتاده حرکت نمود. قسمت دوم بسوی ایروان که دارای پادگان پانزده هزار نفری از گرجی‌ها بود پیش رفت و قسمت سوم در تحت فرمان شاه مصمم به فتح شیشه که قلعه بر روی تپه و در ساحل چپ ارس واقع بود گردیدند. آغا محمد خان چون نمیتوانست این قلعه را تصرف کند نیروئی برای محاصره آنجا گذاشته و خود با بقیه ارتش خود در جلوی ایروان بقسمت دوم سپاه پیوست.

این دژ معروف نیز خیلی مستحکم بود و تصرف آنجا بدست دشمنی که مجهز به ماشین آلات قلعه خراب کن نبود اشکال داشت. آغا محمد خان دوباره مجبور شد عده‌ای از سپاهیان خود را برای محاصره پادگان آنجا باقی بگذارد، سپس بطرف گنجه حرکت نمود که در آنجا با ستون اول که بدون مقاومتی از دشت مغان گذشته بود متصل گردد.

هراکلیوس بجای آنکه بر دژهای خود اعتماد نموده و منتظر کمک از روسیه باشد با آنکه دشمنانش از حیث عده بر او مزیت داشته و به نسبت چهار بر یک بودند بدون هیچ ملاحظه‌ای با مهاجمین روبرو شد و گرجی‌ها پس از یک جنگ قهرمانانه از پا درآمده مغلوب شدند. تفلیس بدون هیچ مقاومتی از طرف ایرانیان تصرف شد. پیران و مردمان علیل و نیز تمام کشیشان قتل عام شدند و مردم سالم و تندرست را از زن و مرد به عده بیست هزار نفر به بردگی بردند. ایروان پس از سقوط تفلیس تسلیم شد ولی شیشه بمقاومت خود ادامه داد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۵

تاجگذاری آغا محمد خان ۱۲۱۰ هجری (۱۷۹۶)

آغا محمد خان هنوز رسماً تاجگذاری ننموده بود، ولی پس از مراجعت از لشکرکشی موفقانه گرجستان نظر به التماس و درخواست‌های مکرر مردم راضی شده و حاضر گردید که مراسم تاجگذاری را بعمل بیاورد. او از روی کیاست حاضر

نشد که تاج چهار پر نادر شاه را بر سر بگذارد بلکه خود را با یک دیهیم مدور که بنام «کلاه کیانی» نامیده میشد اقناع نمود. او هم چنین شمشیر مخصوص صفویها را در اردبیل بکمر بست.

گرفتن خراسان ۱۲۱۰ هجری (۱۷۹۶)

پس از آنکه بواسطه تاجگذاری بر حیثیت و مقام آغا محمد خان افزوده شد مصمم گردید که خراسان را مطیع سازد. او از راه استرآباد که آنجا را با بناهای زیادی که هنوز باقی است زیبا و قشنگ کرده بود حرکت نمود و پس از تنبیه و سرکوبی ترکمنها بسوی مشهد حرکت نمود. با هیچ مقاومتی روبرو نشد و رؤسای خردی که فوقا ذکر شد همگی قبول اطاعت و انقیاد نمودند. نادر میرزا بافغانستان گریخت و والد کور خود را برحم و شفقت دشمن آبا و اجدادی خود واگذارد.

منظور و هدف اصلی آغا محمد خان تصرف خراسان و تحکیم آنجا بر علیه ازبکها بود. بعلاوه او در جواهرات عالی و گرانبهائی که در تملک شاهرخ بوده و میدانست که آنرا از همه پنهان داشته طمع کرده بود.

این مرد بدبخت که در این موقع سنش بالغ بر شصت بود قسم خورد که چنین جواهراتی پیش او نیست، ولی به قسمهای او اعتنا نشد و قاجار بی رحم دستور زجر و شکنجه را صادر نمود. او روز بروز بر اثر در دو الم شکنجههای وارده ذخائر و نقودش را که رویهم انباشته بود نشان میداد. وقتی که دور سر او سریش یا خمیر گرفته و سرب گذاخته ریختند فقط اینجا شاهرخ محل یاقوت مشهور اورنگ زیب را بروز داد. آغا محمد خان که دیوانه جواهر بود بواسطه بدست آوردن این سنگ گرانبها از خوشحالی نزدیک بود دیوانه شود. او فرمان داد که شکنجه را موقوف سازند، ولی دیگر دیر شده بود و نواده نادر شاه بواسطه اثرات آن بزودی مرد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۶

حمله روسها ۱۲۱۰ هجری (۱۷۹۶)

در آنجا که ما مناظرات آغا محمد خان و نابرداری او مرتضی قلی خان را بر سر سلطنت مذکور داشتیم و گفتیم که مرتضی پس از مغلوبیت بروسیه گریخت. در اینجا با او بخوبی رفتار شده و ظاهرا خیال داشتند که برای پیشرفت جاه طلبی و آمال روسیه او را آلت کرده و مورد استفاده قرار دهند. کاترین از اینکه نتوانسته بود برطبق معاهده به گرجستان کمک کند بی شک دچار حسرت بود. بنابراین مصمم شد که انتقام حمله و هجوم ایرانیان را بگیرد و ممکن است علل و موجبات دیگری هم برای این عمل او بوده است. «۱»

باری در سال ۱۷۹۶ یک ارتش چهل هزار نفری روس در بند، باکو و دیگر نقاط مستحکم را تصرف نمودند. ژنرال روس در زمستان در دشت مغان در حالیکه تمام ناحیه شمالی آنرا در تصرف داشت اردو زد.

آغا محمد خان مصمم بود که در بهار با آنها روبرو شود، ولی در این موقع امپراطریس کاترین درگذشت. جانشین او پل «۲» رویه مخالف مادرش را پیش گرفت. ارتش روسیه عقب نشست و احتمال خطر روسها از بین رفت.

شاه از این حسن اقبال خوشوقت شد و تصمیم گرفت دوباره به گرجستان حمله ببرد. او هنگامی که در شصت میلی ارس بود مردم شیشه که فرماندار آنجا را بیرون کرده بودند از او درخواست نمودند که قلعه را در تصرف خود بگیرد و بعد از یک حرکت و پیشروی تند و سریع، او رود ارس را در حال طغیان دید ولی لشگریانش قسمتی با قایق و قسمتی بوسیله شنا از آن گذشتند و بالاخره قلعه شیشه بدست آنها افتاد.

قتل آغا محمد خان ۱۲۱۱ هجری (۱۷۹۷)

سه روز پس از تصرف این قلعه مستحکم شاه از صدای نزاعی که بین دو نفر از نوکرهای شخصی او واقع شده بود مضطرب شد و

(۱) - رجوع شود به کتاب «تصرف قفقاز بدست روسیه» صفحه ۹۵. (مؤلف)

aul-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۷

دستور داد هر دوی آنها را بقتل برسانند.

صدیق خان شقاقی بیهانه اینکه آن شب جمعه و شب عبادت است توسط کرده و اجرای حکم اعدام را به صبح روز بعد عقب انداخت. آغا محمد خان با منتها درجه حماقت که اختلال فکری او را ظاهر میسازد بآن دو نفر محکوم بمرگ فرصت داد که در این میانه تکلیف خودشان را درباره شخص او انجام دهند و در نتیجه در اثناء شب با کمک یک همدست دیگر ارباب خود را بقتل رسانیدند. آغا محمد خان نیز مانند شاهرخ شکار خود در سن شصت و سه سالگی درگذشت.

صفات او

باید از ملکم ممنون بود که یک تصویر حساس و جاننداری از این شاه خواجه برای ما کشیده است. از دور هیکل لاغر او بیک جوان شباهت داشت، ولی اگر از نزدیک مورد دقت قرار میگرفت معلوم میشد که یک شخص بی ریش با قیافه چروک خورده‌ای بود که مطالعه آن باعث وحشت میگردد.

معهدا او یک مرد برجسته‌ای بود. کیاست و فراست، کفایت و لیاقت، صبر و تحمل و بالاخره جرأت و جسارت او تاج و تخت ایران را با وجود ناتوانیهای جسمی اش برای او تأمین نمود. ملکم میگوید سه تا از هوا و هوس و ذمائم نفسانی او

عبارت از قدرت و ثنات و انتقام بود، ولی او تمام خواهش‌های نفسانی خود را برای بدست آوردن قدرت فدا مینمود. این قضیه بدوا در مورد شخص خودش بود، اما بعد او را متوجه باین ساخت که قبیله قاجار را خانواده سلطنتی نماید. او کاملاً باین نکته متوجه شده و دانست که تا یک قبیله متحدی از او پشتیبانی نکند نمیتواند بآمال خود جامه عمل بپوشاند. بنابراین برای انجام این منظور تمام رؤسای قبیله را که پدرش را کشته و یا نسبت باو جسارت ورزیده بودند عفو نمود و بواسطه محبت و ملاطفت‌های پی‌درپی همگی را وادار باتحاد نمود.

آغا محمد خان با آنکه بجانشین خود گوزرد نمود که حاجی ابراهیم خان قدرت زیاد دارد و صلاح نیست که زنده بماند، ولی خود نسبت باو اطمینانی که لایق نبود ابراز میداشت. او با سربازان خود بعدالت رفتار مینمود و هر وقت که سیاست ایجاب میکرد از خود اعتدال نیز نشان میداد، در صورتی که در بین پادشاهان مستبد این صفات

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۸

آقا محمد خان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۲۹

بندرت یافت میشود، چنانکه در رفتار او با شاه‌رخ دیده شد حرص و طمع از صفات بارز و غریزی او بود. از جمله وسائلی که او بدان وسیله پول بدست می‌آورد یکی این بود که قربانی خود را برای بدست آوردن آخرین سکه‌ای که دست آن بدبخت بود میفروخت. راستی او در این کار یعنی تحصیل پول حالت بچگی نشان میداد که این صفت در سلاطین مستبد بندرت پیدا میشود. او یکمربته از یک دهقانی که امر بقطع گوش او داده بود شنید که به میرغضب میگفت که اگر فقط سر گوش او را ببرد چند عدد پول نقره باو خواهد داد، ولی مقصر بسیار متعجب شد وقتی که شاه باو اطلاع داد که اگر آن پول را دوبرابر کند و به اعلیحضرت بدهد گوش او کاملاً سالم خواهد ماند.

از قساوت آغا محمد خان نمونه‌های کافی داده شده است. برای نشان دادن خدعه و غدر او کافی است که مثال زیر را ذکر نمائیم.

برادر او جعفر قلی خان که سالها در نزد او با رشادت و شجاعت نمایانی خدمت مینموده در مقابل خدماتش از او تقاضای فرمانداری اصفهان را نمود و این تقاضا رد شد. چون او بعداً با مهارتی کناره‌گیری کرده و هیچگونه تقاضا و خواهشی از دربار نمود آغا محمد خان جدا مرعوب شد، چه میترسید که برادرش ضد او نیروئی بکار برد. او مادر جعفر قلی را وادار کرد به پسرش اطلاع دهد که شاه حاضر است حکومت اصفهان را بدو تفویض نماید مشروط بر اینکه او از راه طهران عبور کند و بخشش خود را از این رفتار و سلوکی که نسبت باو شده بود اعلام دارد، علاوه بر این پیشنهاد، او ببرادرش امان هم بقید قسم داد و آن شاهزاده باو اعتماد نموده و قسمش را باور داشت، اما بامر برادرش بقتل رسید. آغا محمد خان برای اینکه قسم قرآنش را «که باید برادرش فقط یک شب در تهران بماند» نگاهدارد دستور داد جسد او را نقل مکان دهند.

این عمل ناجوانمردانه او اعمالی را که به لوئی یازدهم پادشاه فرانسه نسبت میدهند بیاد میآورد.

آغا محمد خان در سیاست زجر و شکنجه و نفرت و ضدیت با تظاهر و نمایش و شدت حرارت و عصیبت شباهت نزدیکی به لوئی داشته است. او با موانع و مشکلاتی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۰

مانند نادر شاه مواجه نبود و مخصوصاً از این حیث که دو همسایه مهم او ترکیه و افغانستان رویه تجاوز و تهاجم نداشتند خیلی خوشبخت بود. هر چند که او سرباز بزرگی نبود ولی بواسطه درایت و کفایت عملی خویش اساساً بر تمام رقبای خودش غلبه نمود و بعلاوه او توانست یکبار دیگر ایران را متحد سازد.

شعار او بایستی *Oderint dum metuant* - بوده باشد، چه او در عصری میزیست که حق با قدرت بود. بعلاوه باید متذکر بود که وقتی نفوذ و قدرت او در کشور برقرار و ثابت گردید راهها امن شد و تجارت ترقی نمود در صورتی که در زمان نادر شاه نفوس کشور تقلیل یافته بود.

جلوس فتحعلی شاه

بدن آغا محمد خان در اغتشاشی که پس از مرگ او روی داد دفن نکرده روی زمین باقی ماند. قسمت عمدۀ ارتش سر بطغیان برداشته و پراکنده شدند، ولی نفوذ حاجی ابراهیم خان باعث شد که یک عده کافی را نگاهداشته و برای پیشروی بسوی تهران بطرفداری فتحعلی شاه برادرزاده و وارث سلطان مقتول آماده نماید. یکی از خوانین قاجار پایتخت را برای او نگاهداشته بود و فتحعلی شاه که آنوقت فرماندار فارس بود حرکت نموده پس از ورود بطهران خود را شاه اعلام کرد.

مدعیان مختلف

صادق خان شقاقی که پس از قتل آغا محمد خان جواهرات تاج سلطنتی را تصاحب نمود و پانزده هزار کرد فراهم کرده و برای بدست آوردن تخت سلطنت به کوشش پرداخت. او بسوی قزوین پیش رفت ولی بوسیله فتحعلی شاه شکست خورد، در صورتی که ارتش فتحعلی شاه نصف نیروی رقیبش بود. صادق خان فرار نمود و عفو خود را بیک مرتبه بلکه دو مرتبه بوسیله جواهرات تاج خریداری نمود. مدعی دیگر زکی خان که زنده بود و اصفهان را قبضه کرد، ولی بزودی بکوههای بختیاری رانده شد. در آنجا با کمک عده‌ای از کردها خواست یک ارتش ایران را که در تحت فرماندهی محمد ولی خان بود غافلگیر سازد ولی شکست خورده پس از اسارت کور شد. مدعی سوم حسین قلی خان برادر شاه بود. باین شاهزاده پیاداش عملیاتش

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۲

برضد صادق خان حکومت فارس داده شد و او در آنجا وقت خود را بخوشی و هوسرانی میگذرانید، ولی وقتی که از تهران سرداری برای فرماندهی نیروی فارس معین شد قبول نمود و یاغی گردید. محمد ولی خان هم نیز باو پیوست. در این موقع شاه نیز در عین حال بواسطه شورش سلیمان خان قاجار والی آذربایجان بر ضعفش افزوده شده بود. سلیمان خان مترصد بود که بر هریک از دو برادر که فاتح شدند حمله برده در نتیجه تاج و تخت را بدست آورد، ولی دو برادر بواسطه میانجیگری مادرشان باهم آشتی کردند.

سلیمان خان هم چون امیدش مبدل بیأس گردید در اصطبل شاهی در تهران بست نشست.

مردانگی و سخاوت شاه انقدر بود که نه فقط او را عفو نمود بلکه دوباره بحکومت آذربایجان منصوب داشت.

آخرین مدعی مهم نادر میرزا بود که بمحض شنیدن خبر مرگ آغا محمد خان از افغانستان بخراسان آمده و مشهد را متصرف شد. شاه برای انفاذ و اثبات حکومت خود بطرف خراسان حرکت کرد. نیشابور که دروازه‌های خود را بروی شاه بسته بود بحمله گرفته شد و تربت حیدری نیز تصرف گردید. بمحض رسیدن ارتش ایران بدروازه مشهد نادر میرزا تسلیم شده و مورد عفو واقع گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۳

فتحعلی شاه

فصل هفتاد و پنجم هیئت‌های اعزامی انگلیس و فرانسه بدربار فتحعلیشاه

بنابارت از موقعیت قرارداد تیل سیت «۱» ماهرانه استفاده نموده و الکساندر را وادار کرد در بهار آینده سپاهی بایران بفرستد تا با سپاه فرانسوی متحد شده و از قسطنطنیه و آسیای صغیر بمقصد ایران عبور کنند و بدین ترتیب نیروی مسلحی در اصفهان بمنظور تهیه مقدمات عملیات خصمانه بر ضد نفوذ کمپانی هند تشکیل داد.

از یکی از اسناد و منابع آن زمان.

مسئله افغان

سراغ گرفتن آغاز مناسبات پایدار «۲» بریتانیا با ایران تقریباً از یک قرن پیش مهم و جالب توجه است، ولی اینرا امروز مشکل - است محقق نمود که علت فرستادن اولین هیئت انگلیسی بدربار تهران این امید بود که اقدام نظامی ایران، زمانشاه امیر کابل را که پس از تقویت و محکم کردن جا و مقام

(۲)- تاریخ ملکم در این قسمت خاتمه مییابد. از میان کتب زیادی که من بآنها رجوع نموده‌ام عبارتند از «انگلیس و روسیه در شرق» بقلم سر. راولینسون. «تاریخ ایران» بقلم ر. ج. واتسون. «جنگ در افغانستان» - «زندگانی سر جان ملکم» بقلم ژ. و. کی) Kaye. - میسیون بدربار ایران» بقلم سر جونز هر فورد بریجز. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۴

خود در داخل در این صدد بود نقش تجاوز و تهاجمی را که احمد شاه آغاز نموده بود ادامه دهد از عملیات بازدارد. در سال ۱۷۹۸ لردولسلی «۱» که در آنوقت فرمانفرمای بنگال بود از شاهزاده افغانی مکتوبی بدین مضمون دریافت داشت که باو قشون کشی معهود خود را بهند تذکر داده و تقاضا نموده بود که ارتش انگلستان در بیرون راندن «مهراتاها» از نواحی شمال هند با او به دکن همکاری نماید.

فرمانفرما در این موقع با تیپو صاحب در جنگ بود که نامبرده بر اثر کمک‌های فرانسویان میکوشید که انگلیس‌ها را از هند بیرون کند و در تعقیب همین منظور خود از زمانشاه درخواست کرده بود که به پنجاب هجوم ببرد. تیپو خوشبختانه در موقع سقوط سرینگاپاتام در سال ۱۷۹۸ کشته شد. این موفقیت سبب آن شد که لردولسلی از پیش‌بینی‌ها و احتیاطات لازم راجع بشمال انصراف حاصل کند. زیرا او مخصوصا از مذاکراتی که بین امیر افغان بوسیله وزیر علی اود و دیگر هندیان مقتدر منجمله راجه‌های هندو بعمل آمده بود مطلع بود، بنابراین برای مقابله با این تحریک و توطئه‌های خطرناک، فرمانفرما بیک ایرانی تبعه هند موسوم به مهدی علی خان که نماینده مقیم شرکت در بوشهر بود دستور داد که با دربار ایران وارد مذاکره شده و ترغیب کند که زمانشاه را بدون آنکه با او ابراز مخاصمتی نمایند در حالت حاضر باش برای جنگ نگاهدارند و نیز او را از برگشت به هند جلوگیری کنند. اینهم نهفته نماند که قبلا از موفقیت این سیاست و رویه که ایران را وادار نمایند که در امور افغانستان مداخله کند اطمینان حاصل بود، چه زمانشاه مقارن این ایام به وزیر خود دستور داده بود که یک نماینده سیاسی نزد حاجی ابراهیم خان فرستاده و از دولت ایران درخواست کند که ایالت خراسان را بافغانستان واگذار نماید.

این تقاضا طبعاً باعث رنجش و خشم و غضب شاه جوان گردیده که در مقابل جوابی بدین مضمون دیکته نمود که او در این صدد است که مرزهای شرقی ایران را بوضعی برگرداند که در دوره صفویه وجود داشت. معنای این عبارت آن بود که باید استقلال

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۵

افغان از بین برود، چه هرات، قندهار و کابل همگی در جزو امپراطوری صفوی بوده است. فتحعلیشاه از دو برادر زمانشاه استفاده خوبی نمود. این دو برادر محمود و فیروز نام به «آستان جهان پناه» پناهنده شده بودند. در سال ۱۷۹۸ نیروئی با این دو شاهزاده بافغانستان فرستاده شد، ولی نتیجه‌ای از آن گرفته نشد. در سال بعد فتحعلیشاه خود اداره عملیات را بدست گرفت. او با یکعهده سپاه برای سرکوبی فرمانداران و رؤسائی که علم طغیان برافراشته بودند بطرف خراسان حرکت کرد و در آنجا سفیری از طرف زمانشاه وارد شده و درخواست نمود که شاه به تهران مراجعت نماید و در مقابل او هم قبول میکند که در افغانستان با برادران فراری بخوبی رفتار کند.

نتیجه واقعی عملیات نظامی ایران خیلی مختصر و جزئی بود ولی نتیجه آن شد که زمانشاه از لاهور به پیشاور باین منظور عقب نشست که تا در موقع لزوم بتواند آماده جنگ باشد. بدین ترتیب هندوستان از فشار افغان رهائی یافت.

هیئت اعزامی مهدی علی خان ۱۷۹۹ میلادی

مهدی علی خان یکنفر دیپلمات ماهر مکتب ایرانی قبلا از بوشهر نامه‌هائی بدربار تهران نوشته بود. در این نامه‌ها او از تعدیات و شرارت‌هائی که افغانهای سنی نسبت به شیعیان لاهور مرتکب شده‌اند یادآور شده و نوشته بود که هزاران نفر از شیعیان به مناطقی که تحت تصرف کمپانی هند شرقی است پناه برده‌اند. بدین طریق خشم و تنفر شاه را برانگیخت، بعلاوه اظهار داشته بود که اگر جلوی عملیات زمانشاه را بگیرد خدمتمانی برای خدا و خلق انجام داده است و در آخر او خاطر نشان کرده بود که فرمانفرما ابد از حمله افغانها به هندوستان بیم و هراس ندارد، چه شهرت توپخانه انگلیس بر همه آشکار است. برای اثبات اینکه نیروهای انگلیسی قادر بعملیات میباشند کافی است همین قدر ذکر شود که فقط هفتصد نفر از آنان ارتش سیصد هزار نفری سراج الدوله را شکست دادند!! در پائیز سال ۱۷۹۹ مهدی علی خان شخصا از طرف شاه پذیرائی شد. چون او مبالغ هنگفتی صرف هدایا برای شاه نموده بود موفق شد که پادشاه را تحریک کند تا مخاصمات خود

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۶

را بر علیه افغان ادامه دهد. بعدا او به بوشهر برگشت و در آنجا کاپیتان ملکم را که اخیرا برای اولین میسیون مشهور قابل تذکار خود در آنجا پیاده شده بود ملاقات کرد.

تهدید هندوستان توسط فرانسه

اخلاق وهمی و غریب و عجیب ناپلئون بناپارت باعث شد که ایران در مدار سیاست اروپائی واقع شود. یکی از نقشه‌های بعید و دوردست ناپلئون آن بود که شاه ایران را بمنزله آلت دست در سیاست‌های جهانی خود خصوصا برای هجوم به هندوستان بکار برد. در این موقع نیز افکار حکمرانان بریتانیائی از آن سرزمین از ترس چنین حمله‌ای دچار خوف و هراس شده بود. برای ما که نقشه‌های بزرگ را مطالعه کرده و بر خشکی و بیحاصلی ایران و افغانستان آشنا هستیم اجرای چنین نقشه‌ای را غیر عملی خواهیم یافت، ولی در سال ۱۸۰۰ هم ناپلئون و هم پل «۱» امپراطور روسیه جدا این نقشه را

طرح کرده و مشکلاتی را که با آن مواجه میشدند در مدنظر نیاوردند. فی الواقع در سال ۱۸۰۱ پل به قزاق‌های دن «۲» فرمان حرکت بسوی هندوستان را صادر نمود. این لشکرکشی بدون تهیه آذوقه و مهمات و بعلاوه بدون کشیدن نقشه بود. بنابراین بمحض فوت تزار در نزدیکی ولگا متوقف گردید. اگر هم تصمیم بانجام این نقشه میگرفتند با یک وضع فلاکت‌باری خاتمه می‌یافت، چه علاوه بر کمبود آذوقه و مهمات و ناخوشی در تمام راه ارتباط که از فرانسه و ولگا تا هندوستان ادامه داشت مورد حملات طوائف و قبایل سر راه قرار میگرفتند.

ممکن است بگوئیم که سیاستمداران ما در هندوستان میبایست ملتفت این حقایق و نکات شده باشند، ولی باید در نظر داشت که حرکت بسوی هندوستان واقعا توسط روسیه شروع شده و تنها بواسطه قتل تزار نقشه مزبور واژگون گردید. علاوه بر این نبوغ ناپلئون بقدری خیره‌کننده بود که نمیشد باور کرد که نقشه‌ای باشد که او نتواند بانجام آن موفق آید و بالنتیجه حس تناسب و تطبیق بطور کلی از بین رفته بود. بعلاوه موقعیت بریتانیا در هندوستان چندان قوی نبود و ظهور نیروهای فرانسه و روس در ایران

Paul-(۱)

Don-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۷

بدون شک ممکن بود باعث واکنش‌های مخالفی در وضعیت عمومی آنجا بنماید.

اولین هیئت سرجان ملکم ۱۸۰۰ میلادی

قبل از اینکه خبر موفقیت هیئت مهدی علی خان بکلکته برسد تصمیم باعزام هیئت دیگری بریاست کاپیتان ملکم گرفته شد و آن اول هیئت اعزامی در زمان شارل دوم بوده است و او دستور داشت که شاه ایران را وادار نماید که بر فشار خویش بر زمان شاه بیافزاید و در مقابل عمل فرانسویان واکنشی از خود بروز داده و بالاخره تجارت انگلستان و هند بریتانیا را با ایران ترقی دهد.

این افسر جوان اسکاتلندی که در ارتش درجه مهمی نداشت و شاید ایرانیان او را بنظر یک افسر عالیمقام می‌نگریستند در انجام وظیفه مشکل خود کاملا موفق گردید.

او با دقت کاملی ایرانیان را مورد مطالعه قرار داد و آنها را در تحت تأثیر شخصیت نافذ خود درآورد. بعلاوه بواسطه توزیع و تقسیم هدایای نفیس و گرانبها توجه ایرانیان را بخود جلب نمود. او بمحض رسیدن بتهران بواسطه لیاقت و کاردانی قابل ملاحظه خود گزارش خوبی که قبل از او رسیده بود تائید کرد.

برای عقد یک معاهده سیاسی و بازرگانی بین ملکم و حاجی ابراهیم خان وزیر مذاکراتی بوقوع پیوست. شاه ایران قبول نمود که با پادشاه افغان هیچ پیمان صلحی نبندد مگر آنکه زمانشاه ادعاهای خود را درباره متعلقات بریتانیا در هند پس بگیرد.

نمایندگان سیاسی بریتانیا نیز در مقابل قول دادند که اگر ایران مورد حمله افغانها و یا فرانسویان قرار گیرد مهمات جنگی لازم را بایران برسانند. در این معاهده مواد بسیار سختی برای اخراج و استیصال اتباع فرانسوی که مایل بسکونت در ایران بودند گنجانیده شده بود. در قسمت بازرگانی تصریح شده بود که بازرگانان انگلیسی و هندی میتوانند بدون پرداخت مالیات در بنادر ایران سکونت نمایند و امتعه انگلیسی از قبیل ماهوت، آهن، فولاد و سرب بدون پرداخت گمرک وارد ایران کنند، بدین طریق اولین هیئت ملکم با موفقیت خاتمه یافت، ولی راولینسون آنرا یک شکست میدانند که میگوید «از آن زمان بعد دولت ایران نگرانی ما را راجع بجاده هندوستان فهمید» و این تا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۸

اندازه‌ای هم درست است.

با اینکه ایرادات راولینسون خیلی قوی است ولی من فکر میکنم ایرانیان که در فطانت و ذکاوت سیاسی بسیار برجسته و قابل ملاحظه‌اند هنوز از زمان سلطنت نادر شاه بی‌عده رویهمرفته هیچگونه تقاضای شهرییه و مواجب معینی برای حفاظت و سرپرستی این جاده ننموده‌اند و ما اگر برای افتتاح مناسبات خود با ایران تأخیر نموده و یا اگر ب فکر چنین مناسباتی نمی‌افتادیم خیلی اشتباه بزرگی کرده بودیم، ولی در همان حال چون مواد این معاهده بر ضد فرانسویان بود بواسطه آنکه در آن منتهای سختی و خشونت را نسبت بفرانسویان رواداشته باعث ایجاد انتقادات مخالفی گردید.

هیئت اعزامی ایران به هندوستان ۱۸۰۲ میلادی

فتحعلیشاه بنوبه خود هیئتی بعنوان سفارت به ریاست حاجی خلیل خان بیمبئی فرستاد، ولی بدبختانه بر اثر نزاع بین نوکرهای شخصی او و مستحفظینی که در خدمتش بودند این مأمور سیاسی بقتل رسید. زمامداران انگلیسی که از وقوع این واقعه مولمه خیلی متأثر و پریشان شدند فوراً در مقام تدارک و جبران بسیار نیکوئی برآمدند «۱». شاه هم میگوید فرموده بودند اگر بدین بهاء جبران میکنند ممکن است سفرای دیگری نیز گسیل داشت.

سه سال بعد برادرزن سفیر مرحوم بنام آقا نبی خان بعنوان نماینده دولت ایران به هندوستان رسید، ولی فرمانفرمای پر جبروت هند از آن کشور رفته بود و خونسردی و بی‌علاقگی زیادی خاصه بعد از خاتمه قشون کشی فلاکت بار فرانسه در مصر و سوریه نسبت بایران در کلکته حکمفرما بود و آقا نبی خان در ژانویه ۱۸۰۷ با حال مایوسی بوطن خود مراجعت نمود. این رویه بی‌علاقگی یا سکون و عطالت که بموقعیت جدیدی که بر اثر پیشرفت‌های فرانسویان و روس‌ها پیدا شده بود توجهی نداشت خیلی اسفناک و بعداً باعث تلخی گشت.

(۱) - به اسمعیل خان فرزند این پیک سیاسی یک مقرری دو هزار روپیه در ماه در تمام مدت عمرش داده شد و تا سن ۶۵ سالگی که در پاریس مرد از این حقوق استفاده میکرد و در آنجا در مدت پنجاه سال برای تماشای تمام برنامه‌های اپرائی حضور داشت. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۳۹

سقوط حاجی ابراهیم خان

فتحعلیشاه که تاج و تخت خود را مدیون حاجی ابراهیم خان میدانست بر اثر قدرت و نفوذ فوق العاده او دچار ترس و هراس گردید. آری او ترسید که مبادا این قدرت باعث خلع او گردد. شاید هم این فکر بر اثر نصایح عمش بود که برای او پیدا شد. در هر صورت تصمیم گرفته شد که به قدرت این رجل شاه‌ساز خاتمه داده شود. بر اثر یک نقشه و توطئه قبلی تمام اعضاء خانواده حاجی ابراهیم خان که شاغل مقامات مهم دولتی بودند در یک زمان دستگیر و همگی بقتل رسیدند، بعلاوه خود حاجی ابراهیم خان را نیز گرفته و در یک دیک روغن مذاب انداختند، فقط از قتل یگانه فرزند بیمار او صرف نظر نمودند و او با وجود علت مزاج زنده ماند و خانواده قوام الملک را تشکیل داد. حاجی ابراهیم خان دارای یک شخصیت ممتاز و یک ایرانی نمونه آن دوره بود، او ممکن است یک آدم بی‌پرنسیپ و فاسدی بوده باشد، لیکن به ارباب خود بخوبی خدمت کرد و لایق یک سرنوشت بهتری بود.

دومین شورش حسینی‌لی خان

برادر شاه که حاکم خراسان بود برای بدست آوردن تاج و تخت یکبار دیگر سر بطغیان برداشت. او بر اثر ارائه یک فرمان تقلبی و ساختگی اصفهان را در تحت تصرف درآورده و پس از آن برای بدست آوردن یک ارتش از نواحی بختیاری به کوشش و جدیت پرداخت. فتحعلیشاه با کمال چالاکی و سرعت شروع بعمل نمود و مسافت ۲۸۰ میل تا اصفهان را سواره در مدت چهار روز پیمود و بمحض ورود نیروئی برای محاصره آنجا گذاشت و خود به تعقیب برادرش روانه شد. چون شنید که شورش کم کم بطرف مرزهای ترکیه سرایت میکند نیروئی را برای جلوگیری از رسیدن شورش بدان نقاط فرستاد. در اینموقع مدعی که ناامید شده بود بقم فرار کرد و بست نشست.

قتل نادر میرزا ۱۲۱۶ هـ (۱۸۰۲)

حماقت نادر میرزا باعث از بین رفتن تمام خانواده‌اش گردید.

همانطور که در فصول قبل ذکر کردیم پس از عفو او شاه با کمال ملاطفت دوباره حکومت خراسان را باو واگذار نمود، ولی رؤسای آن ناحیه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۰

بقدری از ظلم او شکایت نمودند که فتحعلیشاه مجبور بمداخله گردید. وقتی که شهر محاصره شد نادر میرزا برای پرداخت حقوق افراد خود مزار امام رضا را غارت کرد و یک سید پیشوائی را که بر این عمل توهین آمیز بمقدسات اعتراض نموده بود با تبرزین جنگی خود بقتل رسانید، ولی این آخرین سفاکی او بود، چه تمام شهر بر ضد او شورش نموده و ویرا گرفته به تهران فرستادند و در آنجا بواسطه مرگ وحشیانه‌ای کفاره جنایات و گناهانش را داد.

اخراج افغانها از نرماشیر و سیستان

ناحیه بم که صحنه سقوط لطفعلی بود و نیز سیستان و ناحیه خرماخیز خبیص بدست رئیس قبیله غلجائی اداره میشد. این حکمران نیمه مستقل در زمان فتحعلی شاه شورش نمود. اما با زحمات و مشکلات زیاد او را از آن ناحیه بیرون کردند و بار دیگر نواحی بم و نرماشیر و خبیص بایالت کرمان منضم گردید. تصرف این نقاط بدست افغانها هنوز فراموش نشده و من از برجی که آنها در نرماشیر ساخته بودند ذکر نموده‌ام.

پیشنهادهای فرانسه جهت بازرگانی با ایران ۱۸۰۴-۱۸۰۲ میلادی

نقشه‌هایی که راجع بآن مذاکراتی بین تزار و اولین کنسول او واقع شده بود بزودی برای عملیات فرانسویان مورد استفاده قرار گرفت. در سال ۱۸۰۲ دولت فرانسه توسط مأمورین فعال کنسولگری خود چنین تقاضاهائی از دولت ایران نمود. راولینسون راجع بآنها چنین گوید: «این مأمورین پس از تخلیه سوریه از ارتش فرانسه در آنجا باقی مانده و سالهای زیادی باعث بروز حوادث سیاسی شده و بفعالیت‌های خود ادامه داده و توطئه‌ها و دسته‌بندی‌های عظیمی در تمام کارهای آسیای غربی ایجاد مینمودند. در ایران فعالیت‌های آنان را بسرودی میپذیرفتند ولی در سال ۱۸۰۴ دولت فرانسه پیشنهاد اتفاق برضد روسیه را بایران نمود.

فتحعلیشاه قبلاً بوسیله مأمور سیاسی مقیم بغداد از انگلیس درخواست کمک نمود و بعلاوه هیئت دیگری به هندوستان فرستاده بود، بنابراین به هیئت فرانسوی هیچ جواب قطعی داده نشد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۱

اولین هیئت فرانسوی ۱۸۰۶ میلادی

در سال ۱۸۰۵ بین روسیه و فرانسه جنگ واقع شد و در ماه مه ۱۸۰۶ یک مأمور سیاسی فرانسوی بنام مسیو ژوبر با تقاضاهای بیش از پیش وارد تهران شد. ناپلئون چون میدانست که از دست رفتن ایالت گرجستان خیلی باعث تأثر و ملال خاطر ایرانیان شده پیشنهاد نمود که اگر شاه دست از اتحاد با انگلستان بردارد و هندوستان با قشون متحد ایران و فرانسه مورد حمله واقع گردد دولت فرانسه در مقابل نیروئی برای تصرف گرجستان فرستاده و نیز هزینه ارتش ایران را تقبل مینماید. فتحعلیشاه که بهیچ وجه مایل باتحاد با چنین ملت شاه‌کشی نبود در اولین برخورد با نماینده فرانسه از او پرسید «احوال شما چطور است؟. بناپارت چطور است؟ چرا شما پادشاه خود را کشتید؟» در این موقع فقدان طرق ارتباطیه سریع بین کلکته و لندن و تعلل و مسامحه حکومت بریتانیا باعث تعویق و تأخیر زیادی شد. کابینه انگلستان مباحثات زیادی در

مورد دادن کمک بایران در مدت دو سال نمود بدون آنکه به نتیجه قطعی برسد و فرمانفرمای هندوستان نیز این قضیه را به لندن تذکر داده بود. خلاصه نتایج نیکوی سرجان ملکم تا اندازه‌ای داشت بهدر میرفت.

معاهده فینکن‌شتاین ۱۸۰۷ میلادی (۱)

وقتی که فتحعلیشاه که امید کمک و تقویت از انگلیس داشت ناامید گردید و از طرفی چون سفیر بریتانیا برای برقراری نفوذ انگلیس در تهران حضور نداشت و بعلاوه شاه هم از وخامت تهدید روسیه آگاه شد به تقاضای فرانسویان و فرستادگان امپراطور جواب مثبت داد و با نامه جوابیه خود میرزا رضا را بعنوان نماینده سیاسی بدربار فرانسه فرستاد و او هم به تیلست رسید. در دستورهای تعلیماتی که شاه داده بود چنین ذکر شده بود که شاه ایران روسیه را نه تنها بنظر یک دشمن رسمی مینگرد بلکه او را بطور تساوی دشمن دو پادشاه ایران و فرانسه دانسته و انهدام و نابودی او را وظیفه دو پادشاه میداند. فرانسه بایستی از ناحیه خود و ایران از اینطرف باو حمله نماید. از تعلیمات دیگری که داده شده بود بخوبی ظاهر میشود که شاه چگونه به انگلیس‌های مسامحه کار پشت نموده بود، چه اظهار داشته بود که

Finkenstein-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۲

«اگر فرانسویان قصد هجوم بخراسان را دارند شاه ارتشی از راه کابل و قندهار بدان ناحیه خواهد فرستاد» عبارت دیگر شاه حاضر بودن خود را برای هجوم بهندوستان تاکید نموده- است و درعین حال به میرزا رضا قدغن شد که یک بندر را بفرانسویان «برای عبور آنها بهندوستان» واگذار نماید.

یک معاهده مقدماتی معروف بمعاهده فینکن‌شتاین و حاوی شرایط مذکوره فوق در ماه مه ۱۸۰۷ بسته شد و به تهران ارسال گردید.

هیئت گاردان ۱۸۰۸-۱۸۰۷ میلادی

چند ماه بعد یک هیئت مهم نظامی بریاست ژنرال گاردان و هفتاد نفر افسر نظامی و غیرنظامی در ایران ظاهر شده و برای تعلیم دادن ارتش ایران بطرز اروپا شروع بکار نمودند. باین ژنرال فرانسوی بدون شک دستور داده شده بود که ارتش ایران را طوری مجهز و آماده سازد که در موقع هجوم به هندوستان یک نیروی کمکی برای ارتش فرانسه باشد.

شرحی که در بالا تحت عنوان فصل، مذکور داشته‌ایم منتهای وسعت نظر و دور اندیشی ناپلئون را نشان میدهد. در تأیید آن اخباری از قسطنطنیه رسید که مطابق آن برای عبور ارتش فرانسه از ممالک عثمانی در «باب عالی» مذاکراتی بوقوع پیوسته است. اتفاقاً در همین اوان قرارداد تیلست (۱) بسته شد و عموماً عقائد بر آن بود که در ملاقات تاریخی ناپلئون از

الکساندر موضوع تقسیم مشرق مورد مذاکره قرار گرفته- است و این قضیه که او یعنی ناپلئون برادرش لوسین «۲» را مأمور دربار تهران کرده حاکی از این بود که او جدا در مقام معارضه با تفوق بریتانیا در هند برآمده است.

فتحعلیشاه از قرارداد تیلست دچار حسرت و اندوه فوق العاده شده بازگشت گرجستان که او چقدر بآن امیدوار بود حتی اسمی هم از آن برده نشده بود و چون فرانسه با روسیه صلح کرده بود دوائر دوستانه‌ای داشت جانشین ارتش فرانسه میشدند و با وجود این ناپلئون که خوش‌بینی او خیلی قابل ملاحظه بود بی‌شک میل داشت که با ایران یک قرارداد تهاجمی و تدافعی داشته باشد.

(۱)-Tilsit

(۲)-I. ucien

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۳

جنگ در افغانستان برای بدست آوردن قدرت ۱۸۰۸-۱۷۹۹ میلادی

حال باید ما توجه خود را بطرف افغانستان معطوف داریم که تا جنگی که در آنجا در سر امارت و سلطنت رویداده باضافه قیام رانجیت‌سینگ که باعث تغییر کلی در اوضاع آن کشور شده و به نیستی کامل ویرا تهدید مینمود شرحی بنظر خوانندگان برسانیم. زمانشاه مقام خود را به سردار پاینده خان مدیون بود که از وی طرفداری و حمایت نموده و او را بامارت کابل رسانیده بود و چون وضعیت در افغان برای سردار مساعد نبود ناچار بر ضد اربابش توطئه نموده و در نتیجه دستگیر شده بقتل رسید. نامبرده از خود بیست و دو پسر باقی گذاشت که بنام «برادران بار کزائی» معروف بودند، بزرگترین آنها فتح خان به ایران فرار کرده و به محمود برادر زمان شاه پیوسته ویرا تحریک بدست آوردن تاج و تخت نمود. فره «۱» در حمله اول تصرف شد و بواسطه کمک‌های برادران بار کزائی قندهار بالاخره سقوط کرد. محمود بعد بسوی کابل پیش رفت و در سال ۱۸۰۰ زمان شاه را شکست داده و کورش کرد. این مرد بدبخت بالاخره به لودیانا گریخت و در آنجا از طرف کمپانی هند شرقی یک حقوق تقاعدی برای او معین و تصویب شد که مرتباً میگرفت. محمود شاه آنوقت تخت سلطنت کابل را تصاحب نمود. هرات را برادرش فیروز الدین و قندهار را ولیعهد بالاستحقاق او کامران میرزا در تصرف داشتند.

در سال ۱۸۰۳ بواسطه حمایتی که فتح خان از شیعیان کابل نموده و از قتل عام آنها جلوگیری کرد توطئه‌ای بنفع برادر امیر، شجاع‌الملک بوقوع پیوست و شجاع‌الملک هم او را گرفته زندانی کرد، ولی از کور کردن وی صرف‌نظر نمود. فتح خان تسلیم غاصب شده و شاه شجاع هم (چنانکه او را بهمین نام نامیده‌اند) با کمک یکی از سران لایق بار کزائی چندین سال حکمرانی کرد. او نیروهائی به سند و کشمیر فرستاد ولی موفقیتی بدست نیاورد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۴

دومین مأموریت ملکم ۱۸۰۸ میلادی

دولت بریتانیا و حکومت هند هردو از نفوذ فرانسه که سرعت در تهران بر نفوذ بریتانیا تفوق یافته بود و در نتیجه تهدید فرانسویان را به هند زیادتیر کرده بود وحشت نمودند «۱».

سرجونز هر فور «۲» که بعدها هم بریجز «۳» خوانده میشد و یک مدتی مقیم بصره بوده و در آنجا خدمت میکرد بسمت نماینده مخصوص از طرف پادشاه در سال ۱۸۰۷ از لندن با کمیسیونری از راه دماغه امید بایران فرستاده شد و با آنکه نامبرده تحت تبعیت لردمین تو «۴» فرمانفرما قرار داشت معهدا باو برای مذاکرات راجع بعقد پیمان بین پادشاه بریتانیا و شاه ایران اختیارات کامل داده شده بود و مخارج او هم بعهده حکومت هند بوده است. در این اثناء لردمین تو که ابتدا بی خبر از این تعیین و انتصاب بود بضرورت و فوریت قضیه پی برده عینا برای همان شغل و خدمت ژنرال ملکم را تعیین نمود و نامبرده با یک اسکادران نیرومندی در ماه مه ۱۸۰۸ در موقعی که نفوذ ژنرال گاردان «۵» به منتهای درجه رسیده بود بخلیج فارس رسید. گاردان مشغول تعلیم قشون و ساختن قلاع بود و انتظار میرفت که بر اثر نفوذ فرانسویان گرجستان بایران مسترد گردد. در این احوال بنماینده سیاسی بریتانیا که سخنش شاید قاطع و بی چون وچرا بود با احتراماتی که در خور مقام او بود پذیرائی نشد و وزرای فتحعلی شاه باو دستور دادند که پیشنهادات خود را بفرمانفرمای فارس تقدیم نماید و بدینوسیله از ورودش بطهران ممانعت شد.

ملکم از بی احترامی که بشخص او و کمپانی هند شرقی شده بود سخت

(۱)- از جمله اقداماتی که بعمل آمد همانا اعزام مونستوارت الفینستون Mountstuart Elphinston در همان سال به پیشاور بود. نامبرده با شاه شجاع قراردادی بست که بموجب آن در صورت هجوم فرانسه و ایران بافغانستان دولت بریتانیا از حیث پول بآن کشور کمک کند. شاه شجاع در عوض قبول نمود که در مقابل متحدین (ایران و فرانسه) مقاومت نموده و تمام فرانسویان را برای همیشه از خاک خود خارج سازد. متکالف نیز بمأموریت مشابهی به نزد رانجیت سنگ فرستاده شد. (مؤلف)

(۲)-Sir Ilar Ford Jones

(۳)-Brydges

(۴)-Lord Minto

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۵

عصبانی شده به هند برگشت و اصرار داشت که جزیره خارک بایستی توسط قوای هندی اشغال شود.

لردمین تو این پیشنهاد را برای پاره ملاحظات قبول نمود، ولی وقتیکه نیروها برای حرکت آماده شدند معلوم گردید که بواسطه موقعیت حاضره اروپا فرانسه نخواهد توانست برای ایران قشون بفرستد و بنابراین حکم قشون کشی مزبور نسخ گردید.

میسون سرهارفورد جونز ۱۸۰۸-۱۸۰۹ میلادی

خط مشی و رویه بریتانیا در موفقیت و پیشرفت آنوقت ضرب المثل شده بود و وقتیکه در پائیز همان سال پس از کناره گیری ملکم سرهارفورد جونز وارد صحنه شده و با همان عبارات پرآب و تاب زمانش که «مقدرات مخاطره آمیز هند را تحت حمایت و صیانت پادشاه بریتانی قرار دهد» دست با اقدامات زد و یک عکس العمل و واکنشی بر علیه فرانسویان در تهران شروع گردید. ایرانیان فهمیدند که ژنرال گاردان آنچه را که قول داده بود نتوانست انجام دهد، حقیقت این است که او آنچه از دستش برمیآمد کوتاهی نکرده بود. باری جونز بایرانیان حالی کرد که داشتن ادارات خوب برای جلوگیری از نفوذ روسها کافی نیست. عاقبت او بایران اتحاد با انگلستان را بدین شرایط پیشنهاد نمود که دولت نامبرده تا زمانی که با دولت روسیه در حال جنک است سالیانه مبلغ ۱۶۰ هزار تومان یا ۱۲۰ هزار لیره بایران بپردازد و افسران انگلیسی را برای تربیت قشون ایران استخدام نماید. پس از اینکه این شرایط پیشنهاد شد آنوقت فتحعلی شاه با دادن گذرنامه به ژنرال گاردان موافقت نمود. این نماینده سیاسی انگلیس که از طرف جرج سوم یک الماس قشنگی بعنوان هدیه آورده بود باعث برانگیختن حس طمع شاه شد و بدینجهت از او پذیرائی شایانی بعمل آمد، معلوم است با این ترتیبات و شرایط و حالات مساعد دیگر جای تأخیر و تعویق نبود، بنابراین در ماه مارس ۱۸۰۹ مذاکرات اولیه برای عقد پیمان بعمل آمد و چون شرایط آن مورد تصویب حکومت انگلستان و هندوستان هر دو واقع شد پایه و اساس یک پیمانی گذارده شد که آن بزودی منعقد گردید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۶

همانطور که تصور میشد این اقدام سرهارفورد جونز که تابع فرمانفرما بود بعدم توافق برخوردارده مناسبات او با حکومت هند بقدری بهم خورد که لردمین تو او را از مقام و شغلش انداخته و لوایح او مورد اعتراض شدید قرار گرفت.

بطوریکه گزارش میدهند او دست بعملیاتی زده بود که از حیثیت و اعتبار فرمانفرما میکاست، ولی نظر باینکه او از طرف شاه نمایندگی کرده بایرانیان وقتی که بلوایح او اعتراض شدید شد نسبت شرکت هند شرقی را بدولت انگلیس توضیح میداد مشکل بود برای او، اگر آنها عقب بهانه و رنجش میگشتند، که باعث رنجش نشود «۱». باری پس از انقضای چند

سالی آثار کارهای خوبی که بوسیله ملکم و جونز انجام شده بود باقیمانده و اصطکاک‌کی که از وقوع آن نمیشد جلوگیری کرد گوئی از خاطر‌ها رفت.

معاهده مقدماتی بوسیله جیمز موریه «۲» مؤلف کتاب جاودانی حاجی‌بابا که منشی این هیئت بود بانگلستان حمل شد. لردمین تو با مواد قراردادی را که با شاه بسته شده بود موافقت نمود ولی از رفتار مذاکره‌کنندگان راضی نبود، بعلاوه او اصرار داشت که اجرای این معاهده بایستی بعهدہ افسری که خودش او را نامزد کرده بود محول شود.

سومین مأموریت سرجان ملکم ۱۸۱۰ میلادی

بنابراین ملکم بسومین مأموریت خود که با نهایت موفقیت پایان رسید انتخاب گردید. میسیون او بهترین و مجهز شده بود. این نماینده سیاسی با خود یک ستاد بزرگی از افسران ارشد داشت که بین آنها اشخاصی مانند مونتیث «۳» و لیندسی «۴» وجود داشتند.

لیندسی حقیقتاً غولی بود، یعنی طول قامت او ۶ پا و ۸ اینچ بود. او افسر توپخانه بود و بقدری در ایرانیان نفوذ پیدا کرد که او را تشبیه به رستم می‌کردند و در نتیجه او بفرماندهی کل قوای ایران رسید و بنام لیندسی‌بتون او چندین سال با نیکنامی

(۱) - جونز در کتاب «میسیون» خود صفحه ۲۰۹ تمام وضعیت و حالات را تشریح کرده است. (مؤلف)

James Morier-(۲)

Monteith-(۳)

Landsay-(۴)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۷

زیاد اشتغال بخدمت داشت. ملکم با احترام و صمیمیت فوق العاده‌ای پذیرائی شد و اخلاق نیکو، عدالت و حق‌شناسی و بالاخره اطلاعات او درباره دنیا بقدری ایرانیان را مجذوب خود ساخت که هنوز انگلیسی‌های مقیم ایران از خصائل نیکوئی که نماینده آنها از خود نشان داد استفاده میکنند و بافتخار همین شخص بود که نشان «شیر و خورشید» در ایران تشکیل شد و درعین حال نبایستی فراموش کرد که آنوقت سرجونزهارفورد در تمام ایران کنترل مناسبات سیاسی و دیپلوماسی را در دست داشته است.

پوتین جر «۱» و کریستی «۲» بنا بدستورات ملکم بیک مسافرت اکتشافی در بلوچستان پرداختند. کتاب معروف پوتین جر بنام «مسافرت‌های افغانستان» هنوز یک کتاب مفیدی در این رشته بشمار است و او در این کتاب نتایج سفرهای خود را بسلک تحریر کشیده است.

کتاب مزبور یگانه نتیجه ادبی میسیون بریطانیائی نبود بلکه کین نیر «۳» کتاب معروف «خاطرات جغرافیائی» و ملکم کتاب ذیقیمت «تاریخ ایران» و نقشه‌های ساده و مطبوع ایران را نوشتند.

سفرات حاجی میرزا ابو الحسن خان ۱۸۱۰-۱۸۰۹ میلادی

فتحعلی شاه در مقابل این سفارت‌ها و نمایندگان سیاسی حاجی میرزا ابو الحسن خان را بسفارت بدربار سن جیمز فرستاد.

منظور اساسی او این بود که معین نماید کمک خرجی که قرار بود برطبق عهدنامه بایران داده شود چگونه بایستی دولت ایران آنرا دریافت کند. نام این فرزند متلون ایران را جیمزموریه که با او در مسافرت بخارجه و داخل ایران همراه بود در کتاب حاجی بابا در انگلستان «۴» جاودانی کرده است.

(۱)-Poitinger.

(۲)-Christie

(۳)-Kinneir

(۴)-چارلزلمب(Charles lamb) راجع بسفیر ایران مینویسد که «این شخص اکنون موضوع عمدۀ صحبتها است. من کسانی را در ساعت شش و نیم صبح فرستادم که او را به‌بینند آفتاب را پرستش میکند ولی او بیرون نیامد ... عامه او را یک آدم پوچ و مهمل میدانند، تصویر او که بقلم سرویلیام بی‌چی نقاشی شده در اداره هند موجود است. این سفیر در مراجعت به میهن خود کتابی بنام «حیرت نامه نوشت» (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۸

تعیین سرگور اوزلی ۱۸۱۱ میلادی

قراردادی که بواسطه سرهار فورد جونز منعقد شده بود در انگلستان بطوریکه بایدوشاید به تصویب رسید و مأموریت عاقد آن در طهران تأیید گردید. دولت وطنی یعنی انگلستان تصمیم گرفت که روابط و مناسباتش را با ایران بطور ثابت نگاهدارد، ولی چون او از این مقام در سال ۱۸۱۱ استعفا داد بجای او سرگور اوزلی «۱» که در آرتش موسوم به ماژور د، آرشی «۲» و معروف به د، آرسی تود «۳» بود منصوب گردید و هم‌چنین یکدسته از سر جوخه‌های انگلیس رژیمان ۴۷

برای همراهی با او تعیین شدند. سرویلیام اوزلی «۴» که نوشتجات او راجع بایران خیلی ذیقیمت است با این هیئت همراه بوده است.

پیمان قطعی در سال ۱۸۱۴ میلادی

بزودی پس از پیمان «گلستان» که در فصل آتی راجع بآن صحبت خواهیم داشت سرگوراوزلی با دولت ایران برای عقد پیمان نهائی و قطعی که برپایه مذاکرات و موافقت‌های اولیه سرهرفورد جونز قرار داشت شروع بمذاکره نمود. یکسال بعد مستر الیس با جیمز موریه بایران وارد شده و عهدنامه انتهائی را در ۲۵ نوامبر سال ۱۸۱۴ امضا کردند. طبق شرائط این سند مهم سیاسی که مخصوصا جنبه دفاعی داشت قرار شد که تمام قراردادهای دولت ایران با ملل اروپائی که رویه متخاصمانه‌ای نسبت بانگلیس داشتند ملغی شده و از بین برود و کلیه ارتش‌های ملل اروپائی در صورت دشمنی با انگلستان از ورود بایران ممنوع باشند، بعلاوه شاه ایران قبول نمود که حکمرانان خوارزم، تاتارستان، بخارا و سمرقند را وادار نماید که در مقابل هراتش بیگانه‌ای که بمنظور هجوم بهندوستان بخوانند از قلمرو آنها عبور کنند مقاومت نمایند. همچنین قرار شد که در موقع تجاوز بایران قراردادهای دوجانبه بسته شود. حدود روسیه و ایران نیز مقرر شد که با «۵»

(۱) Gore Ouseley-

(۲) D. Arcy-

(۳) D. Arcy Todd-

(۴) Sir William Ouse Ley-

(۵) «معاهدات ایچسون» (Aitchison) شماره ۷. مقدمه آن بدینطریق شروع میشود «این ورق‌های مسرت‌بخش گلدسته‌ای است که از باغ بیخار یگانگی چیده و بوسیله دستهای وزرای مختار بسته شده است» الی آخر. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۴۹

مشارکت بریتانیا، ایران و روسیه معین شود. دولت بریتانیا با گذشت فوق‌العاده‌ای این کمک هزینه بایران را بمبلغ ۲۰۰ هزار تومان (معادل ۱۵ لک روپیه یا ۱۵۰ هزار لیره) ترقی داد و قبول نمود تا موقعی که ایران در یک جنگ مهاجمانه‌ای شرکت نکند این کمک خرج پرداخت شود. بعلاوه در قرارداد تذکر داده شده بود که این مبلغ در تحت نظارت سفیر انگلستان بمصرف رسانیده شود. در یکی از مواد قرارداد سعی شده بود که ایران را در انعقاد هرگونه پیمان صلح بین بریتانیای کبیر و یک دولت اروپائی که با ایران در حالت جنگ است شرکت دهند و در صورت نبودن جنگ بایستی کمکهای مالی و نظامی کرده شود و اما راجع بافغانستان بریتانیای کبیر قبول کرد که در صورت بروز جنگ بین ایران و

امیر دخالت نکند و ایران هم در مقابل قبول نمود که اگر افغانستان با انگلستان وارد جنگ شود ایران فوراً با آنجا حمله کند.

در اطراف مواد و فقره‌های مختلف این معاهده میتوان به آسانی انتقاد و اظهار نظر نمود. مثلاً ماده‌ای که در آن ذکر شده انگلستان برای حل و عقد حدود و مرزهای مورد بحث بین ایران و روسیه دخالت نماید و یا اینکه شاه ایران میتواند بر امیر و حکمران تاتارستان نفوذ یافته ویرا برای مواجهه با ارتش مهاجم آماده سازد نشان میدهد که از جغرافیای سیاسی خیلی بی‌اطلاع بوده‌اند. این سند سیاسی را برای آنکه منصفانه در آن قضاوت شده باشد لازم است رویهمرفته تحت مطالعه قرار دهیم. اولاً باید در نظر داشت که دولت فرانسه برای اغوا کردن دربار ایران و ایجاد مخاطره از ناحیه آن کشور تا چه اندازه بذل مساعی نمود ولو اینکه این مخاطره و تهدید فرانسه از دور خیلی بیش از آنچه که در حقیقت بود بنظر مردان سیاسی می‌آمد، بعلاوه ما نیاستی تهدیدی که از طرف افغانستان متوجه هند بود از نظر دور داریم، چنانچه همه اینها را در نظر بگیریم نمیتوانیم اذعان کنیم که این قرارداد تمام این نکات مهم را بطور سیاستمدارانه و رضایت‌بخشی پیش‌بینی و حل نموده است. تنها انتقادی که نگارنده بجرئت میتواند بکند این است که آن، دولت جدیدی را که در افق سیاست پدیدار شده بود و اینکه روسیه از آنوقت ببعد بطور احتمال یا مسلم قادر بود که هند را تهدید نماید هیچ در

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۰

نظر نگرفته است. این مطلب معلوم بوده است که در سال ۱۷۹۱ در روسیه نقشه‌هایی برای هجوم به هند از راه ارنبورک، بخارا و کابل کشیده شده بود. بعلاوه نقشه‌های فتوحات دیگر روسها در آسیای مرکزی انتشار یافته بود، لیکن باین نکته که تجاوزات روسها به گرجستان و قزاق یک وضعیت جدید ثابتی در امور پدید آورده است هیچ متوجه نبودند. گزارشهای افسران انگلیس که سران ارتش ایران بوده و با روسها جنگیده بودند، تعیین یک هیئت دائمی در تهران، مسافرت‌ها و نوشته‌های انگلیسهای با استعداد آن زمان تماماً حاکی از اطلاعات دقیقی بود که لازمه و پایه و اساس یک سیاست صحیحی بشمار میرفت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۱

فتحعلیشاه

فصل هفتاد و ششم جنگهای پر از نحوست و بلای ایران با روسیه

اعلیحضرت شاه ایران بنام خود و وارثان و جانشینان خود خانات ایروان در دو طرف رود ارس و خانات نخجوان را با تمامی املاک آن بامپراطور روسیه واگذار مینماید.

معاهده ترکمان‌چای ماده (۳).

الحاق گرجستان بروسیه ۱۸۰۰ میلادی

ما مراحل اولیه روابط و مناسبات روسیه و ایران را در فصول گذشته تشریح نمودیم که آن در اینموقع برای دولت اخیر الذکر منحوس و مصیبت آور ثابت شد. پس از مرگ کاترین و جلوس پل «۱» امپراطور بر تخت کشمکش بر سر گرجستان تا یک چند موقوف شد، ولی پس از مدتی دوباره این کشمکش شروع گردید.

گیورگی دوازدهم در سال ۱۷۹۸ بتخت نشسته بود، وی طبعاً مایل بود که از مخاصمه و دشمنی با ایران اجتناب کند ولی وقتی که فتحعلی شاه باو امر کرد که پسر ارشد خود را بعنوان گروگان به تهران بفرستد ناچار او بطرف روسیه برگشت و دولت روسیه هم قول داد که از او حمایت کند و بدین جهت ژنرال لازارف را بریاست لشکری

Paul-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۲

با سازوبرگ بسوی گرجستان روانه داشت. سردار نامبرده آوارس «۱» را که یک حمله سختی بدینخیال برده بود که ایران هم در آن هنگام حمله به برد شکست داد، چه حمله‌ای که در آن حین انتظار میرفت هیچ واقع نشد. گیورگی که بسختی مریض بود وادار شد که تاج و تخت خود را به پل واگذار نماید و پل هم با کمال میل آنرا قبول نمود.

اعلامیه‌ای که قبولی تزار را باین امر در برداشت در دسامبر ۱۸۰۰ میلادی انتشار یافت و گیورگی چند روز بعد از این، زندگانی را بدرود گفت و بدین سان ولایت گرجستان رسماً بامپراطوری روسیه ضمیمه شد و بنابراین روسیه با ایران مستقیماً تماس پیدا نمود.

دو لشکر کشی بر ضد روسیه

جنگهایی که ایران از این ببعده با روسیه نموده بدو دوره تقسیم میشود. دوره اول قشون ایران تحصیل موفقیت‌هایی نموده لیکن در سال ۱۸۱۲ بالاخره شکست خورد و در سال ۱۸۱۳ معاهده صلحی که معروف به عهدنامه گلستان است بسته شد. مدت سیزده سال تمام در عملیات نظامی وقفه حاصل شد، ولی در سال ۱۸۲۶ ناحیه گوگچه را دولت روسیه ادعا کرده و آن منجر بجنگی جدید گردید. ایرانیان دشمن‌شان را غیر مجهز یافته و از اینرو پیروزیهای ابتدائی چندی بدست آوردند، اما در آخر روسها داخل آذربایجان شده و شهر تبریز را گرفتند. این لشکرکشی که برای ایران کاملاً فلاکت‌بار بود با معاهده ترکمان‌چای در سال ۱۸۲۸ میلادی خاتمه یافت.

قشون ایران تحت فرمان عباس میرزا

فرماندهی قشون ایران به عباس میرزا ولیعهد فرمانفرمای آذربایجان واگذار شده بود و او تعلیم و تشکیل ارتش ایران را روی اصول اروپائی شروع کرد. در ابتدا مشاقان روسی بکار گماشته شدند و برای غلبه کردن بر تعصبات هم‌میهنانش این

شاهزاده خود لباس متحد الشکل نظامی اروپائی پوشیده در تمرین‌های روزانه شرکت مینمود. چندین سال بعد همانطور که سابقا اشاره رفت میسیون نظامی فرانسوی در این صحنه ظاهر شده و آنها سربازان

(۱)-Avars

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۳

زیادی بشکل سربازان اروپا تعلیم داده و اقسام حرکات و عملیات نظامی حتی رژه رفتن را بآنها آموختند. پس از اینکه نفوذ فرانسویان از میان رفت معلمین انگلیسی جای آنها را گرفتند. این مجاهدت و کوشش که ایرانیان را باصول و تعلیم نظام اروپا آشنا سازند قاعده قابل تمجید بوده ولی همین قسمت بخرابی کشور آنها کمک نمود. قدرت نظامی ایران همیشه اوقات در سواران عشائر و ایلات واقع شده که بواسطه سرعت و فرزی حرکت خود میتوانستند در اطراف یک نیروی منظم دشمن در صحرا حلقه زده و به دستجات کوچک لشکریان سواره پیاپی حمله میبردند و از دسترس پیاده‌نظام کند حرکت، خود را دور نگاه میداشتند. بوسیله همین نیروها بود که نادر شاه پس از مغلوب ساختن ترکها بوسیله حملات مشعشع بسوی دهلی راند و هیچ چیز جز این ارتش امید نمیرفت که بتواند یک قشون اروپائی را برهم بزند. راولینسون (۱) که در دوره بعد معلم نظام ایران شد چنین مینویسد: «ارتش ایران در پرداخت حقوق، ملبوس، غذا، وسائل نقلیه، تجهیزات، مباشرت و ترفیعات یا فرماندهی قشون و خلاصه در تمام شئون فاقد اصول و نظم و ترتیب بوده است ... چنانچه ما یک ارتش منظم با قاعده‌ای بایران تقدیم نمائیم که تا خود را از قید دوستی‌های غیرقانونی فرانسه بازدارد برآستی آنوقت میتوان گفت که ما باو لباس بلند نسوس (۲) پوشانیدیم.»

جنگ ایروان

الحاق گرجستان بدست روسیه لطمه فراوانی به حیثیت و اعتبار ایران وارد آورد، چه آن کشور مدتها جزو کشورهای خراجگذار ایران بوده است، لیکن مخاصمات بین ایران و روسیه وقتی شروع شد که ژنرال سی سیانوف ظاهرا بدون اعلان جنگ بسوی ایروان حرکت نمود که با دلایلی که در دست داشت معتقد بود که آنرا حاکم و فرماندار خائنش بوی واگذار خواهد کرد.

اولین جنگ در حوالی شهر اچمیازین که مرکز اقامت خلیفه بزرگ ارامنه بود رویداد، ولی نتیجه قطعی بدست نیامد. چندی بعد اردوی ایران غافلگیر شده و قشون ولیعهد منهزم گردید. پس از این پیروزی شهر ایروان محاصره شد و فرماندار آنجا که از

(۱)-Rawlinson

(۲)-Nessus

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۴

واگذار کردن قلعه امتناع نموده بود مجدداً باب مذاکره را مفتوح ساخت. فتحعلی شاه اینوقت با قوای امدادی نیرومندی شخصا در این صحنه ظاهر شد. نبردهای غیر قاطعی رویداد و فتحعلی شاه از رسیدن مهمات و آذوقه به ارتش روس جلوگیری مینمود، بدین ترتیب ژنرال سی سیانوف مجبور شد از محاصره دست برداشته و عقب‌نشینی کند. در این هنگام سوارنظام سبک اسلحه ایران او را بستوه آورد.

حمله کردن روسها بگیلان

مهمترین عملیات بعدی همانا فرود آمدن روسها برشت بوده است.

مسافرینی که به تهران سفر میکنند میدانند که بندر دریای ایران در شمال، بندر انزلی (پهلوی فعلی) است. در عقب این بندر یک مرداب کم عمقی بعرض ۱۲ میل وجود دارد که فقط قایق‌های کوچک میتوانند در آن حرکت کنند. پس از عبور از این ناحیه بیک رودخانه باریکی وارد میشوند که قایق‌ها میتوانند تا پیره بازار که در مسافت چهار میلی کرسی نشین گیلان واقع است پیش بروند.

ژنرال روسی که قادر نبود توپخانه خود را بوسیله قایق‌ها که فقط معدودی حاضر و آماده بودند حمل نماید کوشید که این مرداب را دور زده و از یک راه شوسه‌اس که هنوز مورد استفاده است عبور نماید، اما چون زمین‌های این ناحیه باطلاقی و بعلاوه حملات و یورش‌های قبائل ساکن این حدود موانع سترک هولناکی بودند باو دستور رسید که به انزلی عقب‌نشینی کند. این نیروی اعزامی بعداً از دریا بطرف باکو رانده و آنجا را بمباران نمود.

فرماندار باکو دعوت به تسلیم شد، ولی در کنفرانسی که در پای دیوار شهر بعمل آمد سی سیانوف را بطور خدعه و تزویر کشتند و جانشین او مجبور بعقب‌نشینی گردید. در همین اوقات شهر گنجه به عباس میرزا تسلیم شد ولی روسها دوباره آنرا گرفتند. این لشکرکشی دامنه‌اش به نتایج غیر قطعی کشیده شد و با آنکه روسها قسمت اعظم سرزمین‌های مورد بحث را تصرف نموده بودند، باز برای بار دوم با تلفات زیاد از ایروان بعقب رانده شدند. ایرانیان خیلی مایل بودند که ژنرال ملکم را برای این جنگها استخدام کنند ولی اجازه آن داده نشد. ملکم معهداً بآنها مشورت خوبی داد که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۵

توپخانه و پیاده‌نظام جدید الاحداث خود را فقط برای دفاع از قلاع نگاهدارند و برای ستوه آوردن دشمن دستجات سواران سبک اسلحه را بکار برند.

نبرد اصلاندوز ۱۸۱۲ م

در سال ۱۸۱۲ یک نبرد قطعی بوقوع پیوست. سرگوراوزلی در اینموقع چون شنید دولت بریتانیا با روسیه یک معاهده صلح بسته کوشید که بین ایران و روس میانجی شود و بدین ترتیب بافسران انگلیسی دستور داد که از خدمت دولت ایران خارج شوند، ولی بر اثر درخواست‌های جدی ایرانیان مجبور شد اجازه دهد کریستی و لیندسی در خدمت ایران باقی بمانند. آرتش ایران در اصلاندوز در کنار رود ارس موضع گرفته بود و یک نیروی روسی شامل ۲۳۰۰ نفر و شش عراده توپ در روز روشن ایرانیان را غافلگیر نمود. کریستی پیاده‌نظام را جمع‌آوری کرده و خودش آنرا تحت فرمان گرفت، ولی عباس میرزا وقتیکه تصور کرد که تمام امیدواریها از بین رفته باو دستور عقب‌نشینی داد. کریستی باین عمل، اشکال و تردید نموده و از عقب‌نشینی تعلل داشت که ولیعهد ایران خودش تاخت کرده بیرق‌های یک رژیمان را ربوده و به نفرات و افراد فرمان عقب‌نشینی داد. توپخانه ایران نیز مجبور به متابعت و عقب‌نشینی گردید. اما راجع به عملیات لیندسی که بروس‌ها هجوم آورده و مهمات معتناهایی به غنیمت گرفت معلوم است که آن بی‌نتیجه ماند. عباس میرزا با دادن فرامین متناقض هم بر فلاکت آرتش افزود و در شب هنگام بر اثر یک حمله ثانوی قشون او تماماً نابود شد. کریستی شجاع از گردن زخم برداشت و چون از تسلیم امتناع نمود توسط دشمن بقتل رسید. لنکران که هدف بعدی روس‌ها بود در آخر آن سال تصرف شد. ایرانیان پس از این دو مصیبت و بلا دلسرد و مأیوس شده و در صدد صلح برآمدند.

معاهده گلستان ۱۸۱۳ میلادی

در مقابل درخواست فرمانفرمای روسی گرجستان سرگور-اوزلی مساعی جمیله خود را بکار برده و در ۱۲ ماه اکتبر ۱۸۱۳ یک معاهده صلح بامضا رسید. شرائط این معاهده برای ایرانیان شوم و مصیبت‌آور بود. ایران دربند، باکو، شیروان، شکی، قراباغ و قسمتی از طالش را بروسیه واگذار کرده و از تمامی ادعاهای خود در گرجستان، داغستان، مین گریلیا، ایمریشیا و ابخاسیا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۶

صرف نظر نمود. هم‌چنین ایران بطور غیر مستقیم قبول نمود که در دریای خزر نیروی دریائی نداشته باشد (۱). روسیه در عوض ظاهراً خود را مکلف باین دانست که عباس میرزا را برای بدست آوردن تاج و تخت کومک نماید و بدین‌سان ولیعهد برای منافع شخصی خود تمام سرزمین‌های مورد بحث را بروسیه واگذار نمود. دولت مزبور هم بواسطه حمله و تاخت و تازه ناپلئون نمیتوانست باین لشکرکشی‌ها ادامه دهد و شاید به کمتر از این هم حاضر بود قبول کند. ایران از پیش خود امیدوار بود که بوسیله افسران انگلیسی موقعیت خود را مستحکم نموده و بار دیگر بجنگ پردازد و بخت خود را بیازماید. بعبارت دیگر این صلح موقتی بود و نه تسویه حساب آخرین.

شورش در ایران

فتحعلی شاه بواسطه شکست‌هایی که از روس‌ها خورده بود مواجه با شورش و آشوب‌هایی در چندین نقطه مملکت شده و بعلاوه از خارج نیز حملاتی شروع شد. خوانین خراسان که همیشه با تفوق ایل قاجار مخالف بودند بر ضد پسر شاه

محمد ولی میرزا شورش کردند. شورشیان موفق بتصرف مشهد گردیدند، ولی بعد باهم بنای نزاع را گذاشته و پراکنده شدند. در نتیجه این شورش اسحق خان رئیس مقتدر ایل قرائی بدست فرمانفرما بدار آویخته شد. در همین اوقات امیر بخارا بر اثر دعوت شورشیان بخراسان حمله کرد، ولی چون دید که اقتدار شاه دوباره در آنجا برقرار گردیده پوزش خواسته و عقب نشست. خان خیره نیز در این صحنه ظاهر شد و نسبت بفرستاده سیاسی او بی‌احترامی کرده و او را مجبور ساختند که در حضور سران آرتش ایران یک آلت موسیقی را بنوازد. بعد از این بی‌احترامی شدید آرتش او شکست یافت.

ترکمن‌ها نیز دوباره بشورش برخاستند. در دومین بار رئیس آنها یکنفر از نجای قاجار بود ولی شکست خورده و نامبرده اسیر گردید.

(۱) - وقتی که درباره این ماده در تهران مذاکره میشد حاجی میرزا آقاسی که بعدها وزیر محمد شاه شد این مطلب را خلاصه کرده چنین فریاد کرد «ما از آب شور چه می‌خواهیم!» این معاهده در ضمیمه ۵ کتاب «معاهدات اچی‌سون» ذکر شده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۷

سفارت ژنرال یرمولوف ۱۸۱۷ میلادی

پس از امضای قرارداد صلح ایرانیان بیهوده امیدوار بودند که شاید در اثر میانجی‌گری دولت بریتانیا قسمتی از ممالک از دست رفته را مسترد دارند. تزار ژنرال یرمولوف حکمران عظیم الجثه و فرمانده کل قوای قفقاز را بسفارت به تهران فرستاد. ولی او بجای تسلیم نمودن حتی یک متر مربع از بلاد و سرزمین‌های واگذار شده بروسیه، بایران تکلیف کرد که بر ضد ترکیه با روسیه متحد شود. تقاضاهای دیگری که شد یکی آن بود که دولت ایران بیک آرتش روسیه اجازه دهد برای هجوم به خیره از راه استراباد و خراسان عبور نماید، بعلاوه درخواست نموده بودند که یک نمایندگی روسیه در رشت برقرار شود، هم‌چنین خواسته بودند که افسران روسی برای تعلیم ارتش ایران استخدام شوند.

ایرانیان با کمال ادب تمام این درخواست‌ها جواب رد دادند. نماینده سیاسی پس از آنکه از او پذیرائی شایانی بعمل آمد در حالیکه با خود بارهای هدایا داشت و کاملاً دشمن ایران شده بود تهران را ترک گفت.

لشکرکشی‌های افغان ۱۸۰۵ و ۱۸-۱۸۱۷ میلادی

اکنون توجه خود را برای لحظه‌ای باید بطرف افغانستان معطوف داریم. در سال ۱۲۲۲ هجری (۱۸۰۵ میلادی) فیروز میرزا حکمران هرات که سابقاً مهاجر و پناهنده بود کوشش کرد که غوریان را یک دژی که در مرز و در دست دولت ایران بود تصرف نماید.

نامبرده مغلوب و تا دروازه‌های هرات تعقیب شد. بنابراین حاضر شد که خراج‌های عقب‌مانده را در عرض دو سال بدولت ایران بپردازد و پسر خود را برسم گروگان بایران تسلیم کند. دوازده سال بعد در سال ۱۸۱۷ حسن علی میرزا یکی از پسران فتحعلی شاه بسوی هرات حرکت نمود تا حمله مجددی که به غوریان شده بود تنبیه و سیاست کند.

فیروز میرزا دوباره بوسیله پرداختن پنجاه هزار تومان و دادن دستور بخواندن خطبه و سکه زدن بنام فتحعلی شاه جلوی مهاجمین را گرفت. پس از خروج ارتش ایران او از عواقب و نتایج احتمالی اقدامات خود هراسان شده و از کابل درخواست کمک نظامی نمود. محمود شاه که از زندان خارج شده و شاه شجاع را به لودیانا تبعید نموده امیر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۸

اسمی افغانستان گردیده بود، لیکن وزیر او فاتح خان بار کزائی بسیار قوی بود و برحسب تقاضای او فیروز میرزا را خائنانه دستگیر ساخته و به کابل روانه نمودند. خوانین خراسان در اینموقع تحریک شده و بر ضد شاه قیام کردند و خان خیره را نیز اغوا کردند که بآن ایالت به منفعت افغانستان حمله و هجوم ببرد.

حسن علی میرزا موقعیت بحرانی را با خونسردی تلقی نمود. در سال ۱۸۱۸ او به فاتح خان حمله برد و او را شکست داده و مجروحش ساخت. چندی بعد فتحعلی شاه با نیروی زیادی در این صحنه وارد گردید و محمود شاه با موافقت به کور کردن وزیرش که بعد از آن بطرز فجیعی اعدام شد مصونیت خود را از حمله و هجوم ابتیاع نمود.

این عمل باعث سقوط و از بین رفتن سلطنت او شد، چه دوست محمد برادر و انتقام گیرنده شخص مقتول سلاح بدست گرفته و پس از هشت سال هرج و مرج سلطنت افغانستان را تصاحب نمود که هنوز بدست اولاد و اعقاب او میباشد. لیکن هرات به محمود و پس از فوت او نسبت به کامران میرزا پسرش وفادار ماند «۱».

مخاصات با ترکیه ۱۲۳۸-۱۲۳۶ هجری (۱۸۲۳-۱۸۲۱)

آخرین جنگی که بین ایران و ترکیه اتفاق افتاد ظاهرا و اسما بواسطه عمل فرماندار ارزروم بود که دو تن از سران قبائل بدوی را که از آذربایجان گریخته بودند در تحت حمایت خود قرار داد، ولی واقعا آن بواسطه آنتریک‌های مازاروویچ سفیر روس در تهران بود که چون از طبیعت جاه‌طلبانه و لاف‌زن عباس میرزا آگاه شده بود او را اغوا کرد که به ممالک ترک حمله کند. چون ترکان ضعیف بودند تمام نواحی متصل بآذربایجان که کردستان نیز شامل آن بود همگی به تصرف ایران درآمد. کمی جنوبی‌تر پاشای بغداد سعی نمود که بایران حمله‌ور شده ولی محمد علی میرزا فرزند ارشد شاه او را شکست

(۱) - کامران میرزا با فاتح خان عداوت خانوادگی داشت و بهمین سبب پدرش را که خیلی از او ترس داشت وادار نمود که حکم اعدام او را صادر نماید. بعد خودش شخصا فاتح خان را به هرات آورده و او را بقتل رسانید. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۵۹

داد (۱). آرتش تارومار شده پاشا تا دروازه‌های شهر که امید به ترحم شاهزاده داشت تعقیب شد. اما ناخوشی او ویرا بر آن داشت که عقب‌نشینی کند و وقتیکه به تپه‌ها و اتلال رسید فوت کرد.

در همین اوقات مخاصمات در قسمت شمال ادامه داشت. یک دسته اعزامی از ترکان بعده هزار نفر بوسیله نیروهائی که در ایروان به عملیات مشغول بودند اسیر شدند، ولی عباس میرزا که در تمام مدت مایل نبود زیاد فشار بیاورد آنها را بدون گرفتن خون بها آزاد ساخت. در یک میدان نبرد ایرانیان با وجودیکه در شماره پست تر بودند بعد از جنگ سختی پیروزی مهمی بدست آوردند و این لشکرکشی خاتمه یافت. در قسمت جنوب تمام عملیات نظامی بواسطه شیوع مرض و با در میان قشون متوقف ماند و میگویند این بیماری مسری در این موقع برای اولین بار در ایران بروز کرد. بالاخره جنگ با انعقاد معاهده ارز روم که آن در ۱۲۳۸ هجری (۱۸۲۳) بامضا رسید خاتمه یافت.

شرائط و مواد این عهدنامه متضمن هیچگونه تغییرات ارضی نبود.

نزاع بر سر گوگچه و تصرف آن بدست روسیه ۱۸۲۵ م

مواد عهدنامه گلستان بقدری مبهم بود که سه ناحیه‌ای که بین ایروان و دریاچه گوگچه قرار داشت و مهمتر از همه شهر گوگچه بود تکلیفی بر ایشان معین نشده بود و بر سر آنها نزاع جریان داشت. بین ژنرال یرمولوف و عباس میرزا مذاکراتی در این باره بوقوع پیوست، ولی چون به نتیجه قطعی نرسید نیروی روس گوگچه را تصرف نمود. در نتیجه این دست درازی احساسات شدید و خصمانه ایرانیان که بر اثر فتوحات روسیه و هم‌چنین رفتار تحقیرآمیز وی نسبت به اتباع جدید مسلمان خود به هیجان آمده بود باعث شد که یک نمایش ملی بنفع جنگ وقوع یابد.

عباس میرزا شخصا خیلی مایل بود که شهرت از دست رفته خود را دوباره بدست آورد،

(۱) - چنین روایت میکنند که وقتی محمد علی میرزا کودک بود آغا محمد خان از او پرسید اگر شاه شود چکار خواهد کرد. محمد علی میرزا جواب داد «من شما را خواهم کشت» این جواب جدی باعث شد که عباس میرزا که پسر دوم بود بولیعهدی فتحعلیشاه انتخاب شود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۰

از تمام ایالات ایران هزاران سرباز جدید زیر لوای او جمع شدند. در جلوس تزارنیکلا به تخت یک نماینده سیاسی روسی بنام شاهزاده منچیکوف به تهران فرستاده شد. انتظار میرفت که با شاه صلح جوی ایران قرار رضایت‌بخشی داده شود، ولی شاهزاده روسی دستوراتی برای واگذاری گوگچه نداشت و میسیون او برای ترضیه خاطر توده ایران که کاملاً تحریک شده بود کاری صورت نداد.

موفقیت‌های اولیه ایران

اولین اقدام مخاصمت‌آمیز ایرانیان حمله رئیس موروئی طالبش بیک سپاه روس بود که زوجه‌اش بدست آنها افتاده بود. پس از این، حمله دیگری به لنکران شد و مستحفظین آن مجبور به تخلیه آنجا شدند.

در صحنه اصلی نبرد روس‌ها حاضر و آماده نبودند و ایرانیان آنها را در اول از جلو راندند. یک رژیم کامل روسی که بطرف شوشی رهسپار بود اسیر ایرانیان شد و نصف افراد آن بخدمت شاه ایران درآمدند. مسلمانان شهر گنجه پادگان روسی آنجا را قتل عام نمودند و ایرانیان تا به دروازه‌های تفلیس تاخت و تاز کردند. ایرانیان بقدری در عملیات خود پیروزمند بودند که در عرض کمتر از یکماه تمام شهرهای شیروان، شاخی، طالبش، گنجه همگی دوباره بتصرف نیروهای شاه ایران درآمدند. ولی شوشی در مقابل تمام کوششهای عباس میرزا مقاومت کرد.

جنگ شمکور

روسها در ضمن، یک ارتش خود را در تفلیس تمرکز داده بودند.

اولین جنگی که بین دو دولت رویداد در حوالی گنجه بود و یک ستون روسی مرکب از دو هزار نفر بیک نیروی ایرانی که از حیث عده خیلی بیشتر بود حمله‌ور شد. سوارنظام ایران بر اثر آتش توپخانه روس از هم پاشیده رو بهزیمت نهاد و قزاق‌های روسی آنها را در پشت خطوط پیاده‌نظام ایران تعقیب نمودند. قشون اصلی روس‌ها که وضعیت را بدین منوال دید بنای پیشرفت را گذاشت. ایرانیان تارومار شده و توپخانه خود را بدست دشمن دادند. در این جنگ محمد میرزا (بعدها محمد شاه شد) که فرماندهی قوا را داشت بدست قزاق‌ها اسیر شد ولی بر اثر شجاعت رئیس شاهسون‌ها نجات یافت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۱

جنگ گنجه ۲۶ سپتامبر ۱۸۲۶ میلادی

عباس میرزا فوراً برای ترمیم و جبران این مصیبت و فلاکت با سی هزار نفر بسوی شمال حرکت نمود ولی در ۱۸ میلی شهر گنجه بالای رود آکستفه «۱» با ژنرال پاسکیویچ که سپاهش نصف سپاه او بود روبرو شد. توپخانه ایران که بوسیله افسران انگلیسی اداره میشد باعث شد که یک لشکر روسی عقب نشیند و دو رژیمان قره‌داغ مورد حمله سخت واقع شد. اگر ایرانیان در این قسمت همگی پیشرفت میکردند جنگ را برده بودند، چه توپخانه روس بد اداره میشد و قادر بفعالیت نبود. بدبختانه برای ایران عباس میرزا همان رفتاری را که در اصلاندوز کرده بود نمود و فرزندانش فرمان مراجعت و عقب‌نشینی دریافت نمودند.

این اقدامات باعث دلسردی تمام ارتش ایران شد و بسیاری از رژیمان‌ها بدون آنکه یک تیر شلیک کنند متفرق شدند. عباس میرزا که شخص جبانی نبود منتهای کوشش خود را برای جمع‌آوری مردانش بکار برد، ولی آصف الدوله وزیر

باولین علامت خطر میدان جنگ را ترک گفته و در همان شب خود را به رود ارس که صد و پنجاه میل دور از میدان جنگ بود رسانید.

حرص و طمع فتحعلیشاه

حرص و طمع یکی از غرائز و جزو طبیعت فتحعلی شاه بود و از این حیث با آخرین خلفا (۲) شباهت داشت. او توده کردن جواهرات و طلاآلات را بر صرف پول در دفاع ملی ترجیح میداد و بدینجهت اقداماتی که برای تجهیز و جمع آوری یک ارتش جدید نمود کافی نبود. بعلاوه پسران او حاضر نشدند که در تحت فرماندهی عباس میرزا مسلوب الاعتبار کنونی خدمت نمایند. قورخانه تبریز در واقع خالی شده بود و مبالغ پولی که برای آنجا اختصاص داده شده بود باختلاس و دستبرد از بین رفته، حتی گلوله‌های توپ آنجا با کالیبر توپ‌ها فرق داشت و قابل استعمال نبود. برای خرید سرب در محل کوشش‌هایی کردند ولی مقدار خیلی کمی بدست آمد. در همین اوان زمستان فرارسید و چون شاه از دادن پول برای تجهیز خودداری

Akastofa-(۱)

(۲)- باید مراد مستعصم عباسی باشد که بدست هولاکو کشته شد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۲

نمود ارتش ایران منحل گردید. روس‌ها از نیروهای امدادی که بآنها میرسید منتهای استفاده را مینمودند. پس از اینکه لشکر حاجی طرخان نیروهای شاه را از دربند خارج ساخت یک لشکر دیگر از رود ارس عبور نموده و تبریز را که در اختیار یک دشمن مصمم گذارده شده بود تهدید نمود ولی ژنرال روس از شهر تبریز صرف نظر نموده و بدون اخذ نتیجه مهمی مراجعت کرد.

تصرف ایروان ۱۸۲۷ م

در سال ۱۸۲۷ ژنرال پاسکویچ که در اینموقع بفرماندهی کل قوای روس انتخاب شده بود ایروان را محاصره نمود و این دژ برای سومین بار با نیروی روس به مبارزه برخاست، کمی بعد نخجوان و بعدا عباس آباد که یک ناحیه مستحکمی بالای ارس و نزدیک نخجوان بوده بتصرف روسها درآمدند. این ضربت اخیر ایرانیان را مأیوس و دلسرد ساخت و از اینوقت برای بستن پیمان صلح کوششهای بیفائده‌ای از طرف آنها بعمل آمد.

در این موقع عباس میرزا در نزدیکی اچمیازین بر یک نیروی روس که تحت فرماندهی ژنرال کراسوفسکی بود و دارای پنج هزار پیاده و یک هزار سوار نظام و دوازده عراده توپ بوده ظفر یافت. ایرانیان در پیاده‌نظام با روسها مساوی بودند ولی در قسمت توپخانه و سوارنظام بر آنها برتری داشتند. توپخانه ایران بخوبی انجام وظیفه نمود و نیروهای ایرانی که

میخواستند شهرت از دست رفته را دوباره بدست بیاورند دلاورانه حمله کردند. ژنرال روسی زخمی شد و اگر ایرانیان که میخواستند سر دشمنان خود را از بدن جدا کنند وقت را تلف نمیکردند آرتش روس نابود میشد. همانطور که انتظار میرفت نیروی زیادی از ایرانیان به اچمیازین رسیدند ولی روسهای محصور یک حمله دلاورانه‌ای نموده و ایرانیان را عقب راندند.

با وجود این پیروزی فتحعلی شاه از دادن پول و تهیه ضروریات برای نگهداری قشون امتناع نموده و در آخر ژنرال پاسکیویچ ایروان را تصرف کرده و به لقب کنت ایروان ملقب شد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۳

تسلیم تبریز ۱۸۲۷ میلادی

دوره این لشکرکشی اینوقت قریب باتمام بود. چون فرمانده روسی نخجوان فهمید که روحیه ایرانیان خراب شده و استان تبریز قادر بدفاع از خود نمیشد تصمیم به تصرف آنجا گرفت و با یک نیروی کوچک مرکب از پنج هزار نفر بدانسوی شتافت. شهر تبریز بدون کشمکش و جنگ توسط پیشوایان خود بروسها تسلیم شد. بواسطه این موفقیت روسها بر زرادخانه شهر و تقریبا تمام ذخائر توپخانه ایران و همچنین بر خانواده‌های سران و پیشوایان شهر استیلا یافتند، ولی دیگر ادامه این کشمکش و نبرد ناامیدانه سودی نداشت و دیکته شرائط صلح هم واگذار بروسها بوده است.

معاهده ترکمان‌چای ۱۸۲۸ م

فاتحین بواسطه خصومات و تدارک جنگ با ترکیه گرفتار و دست پاچه بودند و خواهش‌ها یا مطالبات و تقاضاهای آنها را اگرچه سبک نبود ولی نمیتوان خیلی سخت و شدید هم دانست. شرائط و مواد عمده عبارت از این بود که ایرانیان ایالت حاصلخیز ایروان و نخجوان را بروسها واگذار نموده و مبلغ ده کرور تومان که مساوی سی میلیون روبل نقره و یا سه میلیون لیره بود بعنوان غرامت بپردازند.

سرحد بین دو دولت مطابق ماده چهار این عهدنامه معین گردید، «۱» و آن از رود ارس شروع شده و تا طول شرقی ۴۸ درجه امتداد می‌یافت. از این نقطه مرز بطرف جنوب تمایل یافته پس از اینکه نواحی طالش را که شامل لنکران نیز بود بروسه واگذار میکرد دوباره بطرف مشرق تا بحر خزر و آستارا میرسید. طبق ماده هفتم عباس میرزا رسماً به ولیعهدی و وراثت تاج و تخت ایران شناخته شد. مطابق ماده دهم دولت روسیه حق تعیین کنسول‌ها و نمایندگان و حامیان تجارتنی «در هر جا که مصلحت بازرگانی دولت اقتضا کند» را بدست آورد. مسئله «تجارت و حفاظت اتباع» موافق معاهده جداگانه مورد تصدیق قرار گرفت. مطابق شرائط آن قبول شد که از صادرات و واردات مبلغ پنج درصد بعنوان حقوق گمرکی دریافت شود. هم‌چنین افسران

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۴

روسی که برای مصرف و استفاده شخصی خود کالاهائی وارد مینمایند از پرداخت حقوق گمرکی معاف باشند. هم چنین بآنها اجازه داده شد که از کارمندان و اعضاء ایرانی خود حمایت و حفاظت نمایند، بالاخره آنها برای حمایت اتباع خودشان اقتدار و اختیاری بدست آوردند.

این معاهده افتتاح یک عصر جدیدی را در تاریخ ایران نشان گذاشت. دولت ایران از آن ببعد دیگر آن دولت مستقل سیاسی که با فرانسه و انگلستان رابطه داشت نبود.

دولت فرانسه این صحنه سیاست را ترک کرده بود و انگلستان هم آنقدر کند نبود که این تغییر را ملاحظه ننماید. این معاهده از لحاظ دیگری مهم میباشد، چه پایه سیاستی شد که ملل غربی مناسبات خود را با ایران روی آن قرار دادند و حقوق و امتیازات بیشمار ارضی که مطابق آن بدولت روسیه واگذار شد راه را بدول دیگر اروپائی نشان داد و این مسئله تا امروز به قدرت و قوت خود باقی است. «۱» مذاکراتی که در ماه نوامبر ۱۸۲۸ شروع شده بود بواسطه امتناع شاه سالخورده از گشودن درهای خزانه خود تا ماه فوریه ادامه داشت.

یک علت ترس او این بود که مبادا ژنرال پاسکیویچ این پول را برای تدارک لشکرکشی دیگری بمصرف رساند. خوشبختانه سفیر بریتانیا سرجان مکدونلد «۲» توانست که شاه ایران را از بابت این مسئله مطمئن سازد و بدین طریق بالاخره معاهده بامضاء رسید. شاه ایران بموقع راضی شد، چه ژنرال پاسکیویچ در اینموقع خود را برای حرکت بسوی تهران آماده میساخت و رؤسای خائن آذربایجان نیز باو وعده دادند که ۱۵ هزار قشون سواره بکمک او روانه سازند.

تعدیل و تغییر جزئی معاهده قطعی با بریتانیای کبیر

دولت ایران معتقد بود که تصرف ناحیه گوگچه بدست روسها باعث بروز جنگ شده و بنابراین بریتانیای بزرگ مطابق عهدنامه قطعی ۱۸۱۴ موظف بود که به کمک ایران بیاید. اما نظر

(۱) - این عهدنامه (کاپیتولاسیون) در دوره سلطنت رضا شاه کبیر در حدود ۱۳۰۵ شمسی ملغی گردید. مترجم

Sir John Macdonald-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۵

انگلیسها مبنی بر این بود که دولت ایران در اول به جنگ تجاوزکارانه قیام نموده است، ولی اگر ثابت میشد که دولت روسیه دولت متجاوز بوده و نیروهای او خاک ایران را مورد هجوم قرار داده اند بریتانیای کبیر در یک موقعیت بسیار دشواری واقع شده و مجبور بود با دولتی جنگ کند که با او روابط دوستانه داشت. سرجان مکدونلد که به نجات عباس

میرزا آمده و باو در موقع احتیاج مبرم پول قرض داده بود موفق شد که یک قراردادی به بندد که بموجب آن با پرداخت دوست هزار تومان ماده سه و چهار قرارداد سابق باطل و ملغی گردد «۱».

مبلغ مزبور مورد احتیاج ضروری و فوری «عباس میرزا» بود. بهمین سبب بمحض وصول آن ژنرال پاسکیویچ تبریز را تخلیه نمود. لغو نمودن این دو ماده بوسیله سرجان مکدونلد نشان میدهد که دیپلمات‌های زبردست از تغییر وضعیت ایران که آن در بالا ذکر شد آگاه شده بودند. این تغییر بواسطه انتقال دادن مرکز تصفیه مهام امور در طهران از لندن به کلکته بخوبی آشکار میگردد. بوسیله این حکم و اصلاح معاهده‌ای که آن مستلزم تهیه سیورسات و مخارج قشون ایران بود و با موقعیت جدید غیرقابل اجرا بوده است او یک خدمت شایان و درخشانی به بریتانیای کبیر نمود. در حالیکه این مبلغ نقد برای متفق از پا درآمده‌اش بی‌بها بود.

قتل گری بایدوف ۱۸۲۸ م

سالی که معاهده ترکمان‌چای بامضاء رسید برای ایران یک سال بی‌نهایت شومی بود. مطابق شرائط عهدنامه قسط سوم غرامت بایستی در تاریخ ۲۷ اوت به نماینده روسیه تحویل شده و اگر تأخیری در آن روی دهد

(۱) - معاهدات اچی سون صفحه ۵۷. ماده سوم معاهده قطعی پس از اظهار مقصود آن که «کاملاً دفاعی میباشد» و بیان مواد و منظور که «تجاوزات دشمنان را دفع نمایند» چنین اشعار میداشت که «حدود ارضی دو کشور روسیه و ایران بایستی با نظر دولت بریتانیای کبیر و ایران و روسیه معین شود»

ماده ۴ شرط نموده بود که اگر یک دولت اروپائی ایران را مورد حمله قرار دهد دولت بریتانیای کبیر در صورتیکه دولت ایران تقاضای کمک نماید «نیروهای مورد لزوم» را از هندوستان روانه نماید و یا بجای آن کمک خرجی بملغ ۲۰۰ هزار تومان سالیانه برای مخارج آرتش ایران به پردازد. ولی اگر جنگی واقع شود که تجاوز و حمله از طرف ایران باشد این کمک خرج پرداخت نمیشود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۶

دولت روسیه حق خواهد داشت که آذربایجان را ضمیمه کند. از روی بی‌حالی و غرور جلی ایرانی هیچگونه اقدامی برای پرداخت این پول بعمل نیامد و امید آن بود که بواسطه اقدامات دوستانه سفیر بریتانیا وقایعی پیش نیاید.

در موسم پائیز یک میسیون فوق العاده از طرف تزار بریاست م. گری بایدوف به تهران وارد و با عزت و احترام زیاد پذیرائی شد، ولی چون نماینده سیاسی مزبور تقاضای تسلیم دو زن ارمنی را که به آصف الدوله پناه برده بودند نمود باعث هیجان احساسات مردم گردید. این زنان باو تسلیم شدند، لیکن فتوای رئیس مجتهدین که نجات آن زنان را از دست کفار شرعا واجب میدانست یک شورش بزرگی پیا نمود، بازارها بسته شده و جماعت زیادی به سفارتخانه ریخته و نماینده سیاسی روس و اطرافیان او را بقتل رسانیدند. شاه در کمال ناامیدی نوده خود خسرو میرزا را برای طلب پوزش از

طرف دولت ایران و ابراز تأسف از این عمل از دولت روسیه بآن کشور اعزام داشت. روسیه در این موقع گرفتار منازعات با ترکیه بود و هیچ مایل نبود که ایرانرا با رفتار سخت و شدید از خود رانده و در دامن ترکیه بیندازد. در نتیجه نه تنها دعاوی روسیه فقط به تبعید رئیس مجتهدین و مجازات افراد مقصر محدود گردید بلکه تزار نیکلا سخاوتمندانه از مبلغ سیصد هزار لیره غرامت جنگی هم صرفنظر نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۷

محمد شاه

فصل هفتاد و هفتم تجاوز ایران بافغانستان

ما بتمام دعاوی و تقاضاهای دولت بریتانیا رضایت میدهیم. ما وارد جنگ نخواهیم شد و اگر برای خاطر دوستی نبود ما هرگز از محاصره هرات صرفنظر نمینمودیم.

از اظهارات محمد شاه.

خطمشی ایران ۱۸۵۷-۱۸۳۲ م

مطالب فصل اخیر کتاب عبارت از شکست‌ها و خسارات هنگفت زیادی بود که از طرف روسیه بایران وارد شده بود. اما فصل حاضر و نیز فصل متعاقب آن همانا حاوی مجاهدات و کوشش‌های مصرانه ولی غیر موفقانه‌ایست که از طرف دولت شکست خورده بعمل آمده که تا برای تدارک و جبران خسارات سخت و سنگینی که باو در غرب وارد آمده است ممالک و بلادی در سرحدات شرقی مملکت بدست بیاورد. فرمانفرمایان انگلیس در هند این لشگرکشی‌ها و جنگهای برعلیه افغانستان را با نظر بدینی نگاه میکردند و کاملاً باین نکته متوجه بودند که اگر ایران در این خطمشی و رویه خود موفقیت یافته نائل بمقصود گردد هرآینه نفوذ روسیه و جاسوسان او تا نواحی جنوب هندوکش نیز برقرار خواهد شد، بنابراین حکومت هندوستان منتها درجه کوشش مینمود که افغانستان را از منطقه نفوذ ایران و روسیه خارج نگاهدارد. دولت انگلیس برای پیشرفت منظور خود نه تنها از جنگ با افغانستان جلوگیری میکرد، بلکه میسیونهای پرخرجی اعزام و حتی از نبرد با متفق قدیم خود

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۸

ایران ابا نداشت. در مدت بین سالهای ۱۸۳۲ تا ۱۸۵۷ که راجع بآن گفتگو میکنیم هدف اساسی ایرانیان هرات بود که یکبار برای مدت کمی تصرف شد ولی بیش از یکبار مورد محاصره قرار گرفت.

لشگرکشی عباس میرزا در خراسان

مصائب و بلایائی که بر اثر جنگ با روسیه متوجه ایران شده بود در اوضاع داخلی آن کشور خاصه در خراسان تأثیر بسزائی نمود.

در این ایالت سلسله قاجار مخصوصاً مورد نفرت و انزجار مردم واقع شده بود. اعاده امنیت و دفاع از حقوق ایران در این ناحیه این بار برعهده عباس میرزا محول گردید. او جدیت و مهارتی که در این قشون کشتی اخیر از خود نشان داد باید آنرا بر علیه شکست و ناکامیهای قبلی او قرار داد. وی اول بسوی یزد که سر بطغیان برداشته بود حرکت نمود و بعداً بسوی کرمان رهسپار شد و در هر دو ایالت موفق به تجدید اطمینان و اعتماد مردم نسبت به دولت گردید. در ایالت خراسان خسرو میرزا لشکر کشتی خود را با محاصره ترشیز شروع نمود. سقوط این دژ باعث شد که بسیاری از سران یاغیان تسلیم شوند، ولی ایلخانی قوچان با هرگونه مصالحه‌ای مخالفت نمود. امیرآباد یک نقطه مستحکم کردی در نزدیک چناران گرفته شد و عباس میرزا برای جلوگیری از قتل عام سکنه آنجا کوشش زیادی بعمل آورد. بعداً قوچان محاصره شد و آخر الامر ایلخانی یاغی تسلیم شده و به نفع فرزندش معزول گردید.

هدف بعدی ایرانیان شهر سرخس بود. خان خیوه در حوالی این شهر پیش آمده بود، ولی پس از شنیدن اخبار موفقیت آمیز قشون ایران مراجعت نمود و سالار ترکمان سرخس را ترک گفت. این شهر تاریخی که بواسطه واقع بودن در گذرگاه تجن روی جاده بزرگ بین نیشابور و مرو اهمیت بسیار داشت مرکز مشهور تجارت برده شده بود و چنین شهرت داشت که در داخل حصارهای آن سه هزار نفر شیعه در اسارت بسر میبردند.

عباس میرزا پس از یک سلسله مذاکرات بی فایده‌ای برای تسلیم بلا شرط آن دژ یک ساعت ضرب الاجل معین نمود. پس از انقضای زمان مقرر یورش برده و آنرا تصرف نمود. ترکمن‌ها قتل عام شدند، بردگان آزاد شده و اموال غارت شده بسیاری

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۶۹

جمع آوری گردید.

این ضربه بزرگی که بر ترکمن‌ها وارد شد در تمام آسیای مرکزی انعکاس بخشید. به خان خیوه بعداً اجازه داده شد که خون‌بهای پنج هزار نفر سالور اسیر در دست قشون ایران را از قرار سری ده تومان پردازد. ولی عباس میرزا علاوه بر آن تصریح نمود که این سالورها باید همراه قشون ایران آمده و مسئول سلامتی کاروان ایرانی باشند. هم‌چنین ترکمن‌ها بایستی قول دهند که منبع دیگر به برده‌فروشی اقدام نکنند و بالاخره باید آنها خراج و باج پرداخته و یک دسته سوار لدی الاقتضاء مجهز و آماده کنند.

خصوصت انگلیس و روس در آسیای مرکزی

باید دانست که لشکر کشتی بر ضد هرات که در اینموقع ایران بدان مبادرت ورزیده بود علت غائی جنگ اول افغان می‌باشد و لذا بی‌مناسبت نیست که قبل از بیان عملیات در این ناحیه شرحی راجع بوضعیت عمومی آسیای مرکزی بنظر

خوانندگان برسانیم. شکی نیست که روسیه و بریتانیای کبیر هردو در آسیای علی‌ال‌حال بواسطه احساسات خصومت و عداوت مشترک در جنب‌وجوش افتاده بودند. هرچند که روسیه هنوز خیره را ضمیمه نکرده بود و سرحد هندوستان بریتانیا سوتلج بود معهذا منافع دو امپراطوری مخالفت آمیز تصور میشد.

پیروزی‌های روسیه بر ایران، دولت شکست خورده را تحریک نموده بود که حیثیت از دست رفته را در جای دیگر بدست بیاورد. دشمن قبلی او هم ویرا در این تمایل طبیعی اغوا مینمود.

در سواحل نوا «۱» اینطور فکر کرده بودند که اگر ایران هرات را در تحت تصرف داشته باشد باآسانی میتواند قندهار و کابل را تسخیر کند و در اینصورت دولت روسیه بدون آنکه برایش اشکالی داشته باشد میتواند نفوذ خود را در افغانستان مستقر سازد و بدین وسیله یک قید محکمی بر گردن بریتانیای کبیر انداخته میشود و مواجهه با

(۱) - نوا رودخانه‌ایست که از شهر مسکو میگذرد و مقصود زمامداران روس است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۰

مطالبات و تقاضاهای روسیه در یک چنین موقعیت تازه‌ای خواهد گردید. از طرف دیگر اگر دولت بریتانیا برای نجات هرات مداخله کرد هرآینه سد راه جاه‌طلبی‌های طبیعی و منصفانه ایران شده و بدینطریق او را کاملاً در دامان دولت روسیه میانداخت. در اینجا نباید تصور نمود که عباس میرزا در حمله بافغانستان خیال هتک احترام نسبت به بریتانیای کبیر را داشته است. عباس میرزا در نظر خود اینرا منطقی میدانست که بر ایالات قدیمی ایران دست یافته و آنها را بکشور خود برگرداند و غیرممکن است که ما بتوانیم از اظهار همدردی با آرزوهای او خودداری کنیم.

محاصره هرات و مرک عباس میرزا ۱۸۳۲ میلادی

هرات در اینموقع مانند یک حوزه مستقل بوسیله کامران میرزا فرزند محمود شاه اداره میشد. وزیر محیل او یار محمد خان به مأموریتی نزد ولیعهد ایران فرستاده شد و باو ابلاغ گردید که اگر اربابش قدرت شاه ایران را بر قلمرو خود اعتراف نکند و خراج نپردازد هرآینه هرات محاصره خواهد شد. کامران میرزا جواب طفره آمیزی داد و بدین ترتیب لشگرکشی افغانستان شروع گردید.

عباس میرزا در این موقع بدربار احضار شد، فرماندهی نظامی قشون به محمد میرزا محول گردید و او هم در غوریان شروع به پیشرفت نمود و چون موفق به تصرف این نقطه مستحکم نشد آنرا در پشت سر رها کرده هرات را محاصره نمود. یک افسر لهستانی موسوم به بروسکی شاهزاده جوان را یاری مینمود و او درحالی که حلقه محاصره را تنگ‌تر مینمود خبر مرک عباس میرزا رسید. حقیقتاً مرک نابهنگام این شاهزاده برای ایران ضایعه بزرگی بود. بنابراین با عجله معاهده‌ای بسته شد که برطبق آن کامران میرزا قبول نمود که بشاه ایران خراج پرداخته و استحکامات غوریان را نیز

خراب کند. محمد میرزا با عجله بطهران حرکت کرده و در آنجا بولیعهدی اعلام شد، ولی او قبل از ترک خاک افغان قسم جدی یاد نمود که بازگشته و انتقام عدم موفقیت خود را از نژاد افغان بگیرد.

مرک فتحعلی شاه ۱۸۲۴ میلادی

در سال بعد فتحعلی شاه پس از یک سلطنت ۲۷ ساله در سن شصت و هشت سالگی دنیا را بدرود گفت. اگر از حرص و طمع او که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۱

ذکر آن رفت و همان باعث بروز مصائب و بلایائی در جنگ ایران با روسیه شد صرفنظر کنیم او یک حکمران لایقی بود. در بعضی مواقع در آخرین سالهای عمرش کارهای او ما را بیاد حضرت سلیمان میاندازد. او قطعاً سرباز نبود. ایرانیان او را بیشتر بواسطه اولاد زیاد و ریش بلند یاد میکنند. من حکایات بسیاری راجع باین پادشاه از رفقای ایرانی خود شنیده‌ام و بعضی از آنها را نیز ممکن است جعل کرده باشند.

فتحعلی شاه خیلی از زیبایی خود مغرور بود. میگویند یک خالی در زیر چانه داشت که دیده نمیشد ولی او به نقاش دربار اصرار میورزید که آنرا بر روی گونه‌اش بکشد.

یک حکایت دیگری که راجع باو نقل میکنند آنست که وقتی که قشون روس از مرز ایران عبور نمود نجبا و افسران با علاقمندی زیاد منتظر شدند که به بینند چه اقدامی باید بکنند.

شاه ظاهر شد در حالیکه «لباس غضب» پوشیده که تمام آن سرخ بوده است. شاه تاجی بر سر داشت که مرصع به یاقوت بود و یک یاقوت درشت در دسته خنجرش نشانده شده بود.

نجبا گمان داشتند که شاه فرمان مرگ کسی را صادر خواهد نمود، چه رسم بود که در چنین موقعی شاه این لباس را بر تن میکرد.

بنابراین همگی با ترس و بیم بگفتار شاه گوش فرادادند. اعلیحضرت بطرز جدی اظهار داشت که روس‌های بدبخت بخاک مقدس ایران تجاوز نموده‌اند. اگر ما سوارنظام گارد شخصی خود را برای حمله بآنها بفرستیم چه پیش خواهد آمد؟ در جواب عرض کردند قربان! آنها ممکن است روس‌ها را تا دروازه مسکو عقب برانند. شاه دوباره پرسید اگر ما خودمان برویم چطور خواهد شد؟ نجبا جوابی ندادند اما خود را با سینه روی زمین انداخته و بر مصیبت و بدبختی که بر روس‌ها در آنموقع وارد خواهد آمد گریه کردند! هرچند این مسئله باور کردنی نیست، ولی فتحعلی شاه امیدوار بود که روس‌ها بفهمند که شاه با لباس غضب بر تخت نشسته وحشت کرده و عقب‌نشینی کنند، ولی بدبختانه برای شاه، روس‌ها شجاع و دلیر بوده و مخصوصاً مردمانی که خیالاتی باشند نیستند.

سررابرت کرپورتر «۱» که در ایران در سال‌های ۲۰-۱۸۱۸ مسافرت نموده راجع

Sir Robert Ker porter-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۲

به وضع و صورت ظاهر فتحعلی شاه شرح جالب توجهی ذکر نموده که آن بدینقرار است «۱»:

او لمعاتی از جواهر بود که بچشم بیننده در نظر اول میدرخشید، اما راجع به لباس او و آن بشرح زیر است:

یک جقه دارای سه شقه بالای سر شاه بود و شکل آن جقه مخصوصا نسبت به تاج پادشاه بزرگ دراز بنظر میرسید. این جقه بطور کلی از دانه‌های الماس، مروارید، یاقوت و زمردهای بزرگ تشکیل مییافت که بطور انبوهی پهلوئی هم چیده شده بود و بقدری ماهرانه آن جواهرات را کار گذارده بودند که هنگام انعکاس نور از سطح درخشان آن، یک اختلاط و امتزاجی از زیباترین رنگها را تشکیل میداد. چندین پر سیاه مانند دم حواصیل با جقه درخشنده او درهم آمیخته بود. منتها الیه یا نقطه انحنائی این دیهیم شاهی، مرواریدهای گلابی شکل بسیار درشت خاتمه می‌یافت. جامه‌اش زربفت و تقریبا مانند تاج او مزین بانواع جواهرات بود. روی دو شانهاش دو رشته مروارید قرار داشت و شاید بزرگترین مروارید در نوع خودش بوده است من ملبوس او را جامه نام میدهم زیرا از گردن تا پائین کمرش را بطور چسبانی پوشانده بود و شکل براننده‌ای باو میداد که با مقام و هیئت و سیمای او کاملا برازندگی داشت.

از آن نقطه به پائین مبدل بیک دامن گشاد و بازی میشده که جنس آن عینا از همان جنس قیمتی بالاتنه بوده است، اما از حیث زرق و برق و شکوه هیچ چیز با بازوبندی که بر بازوی او بود و نیز کمری که بر کمرش بسته بود نمی‌توانست برابری کند. اینها حقیقتا وقتی که در مقابل نور خورشید قرار میگرفتند مانند آتش از آنها شعله برمیخاست».

جلوس محمد شاه بر تخت ۱۸۳۴ م

مرگ فتحعلی شاه باعث بروز رقابت‌های شدیدی گردید و معلوم شد که دو فرزند او فرمانرما و ظل السلطان که به ترتیب حکمران فارس و تهران بودند خود را برای تصاحب تاج و تخت آماده ساخته بودند.

خوشبختانه برای وارث بالاستحقاق با کمک معنوی و مادی سفیر بریتانیا سرجان کامپل

(۱) - مسافرت «گرجستان، ایران و غیره» جلد اول صفحات ۳۲۶-۳۲۵ (چاپ لندن ۱۸۲۱). (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۳

که آنوقت در تبریز بود و همچنین کمک نمایندگان روس شاه جدید توانست با یک نیروی نسبه زیادی که در تحت فرماندهی سرهبری لیندسی بتون قرار داشت بسوی تهران حرکت نماید. این قضیه که وزرای مختار بریتانیای کبیر و روسیه با شاه همراه بودند سبب شد که اتباع ظل السلطان او را ترک نمایند و این مدعی برای تسلیم عجله نمود و در تاجگذاری برادرزاده اش در تهران حاضر بود، ولی فرمانفرما یک رقیب خیلی خطرناکی بود. ژنرال انگلیسی فوراً برای حمله باو روانه شده و با یک حرکت سریع و تند باصفهان رسیده و کمی پس از آن قوای یاغیان در هوای مه‌دار و تیره‌ای در نزدیک قمشه غافلگیر شدند.

من محل این میدان جنگ را دیده‌ام، در اینجا توپخانه، جنگ را خاتمه داد و سواران بدوی و ایلپاتی در مقابل آن نتوانستند مقاومت کنند. فرمانفرما گریخت ولی دستگیر شده و در عرض راه زندان اردبیل فوت کرد.

در این موقع خراسان نیز طغیان کرده بود ولی رؤسای یاغیان و گردنکشان تسلیم شدند. در لرستان و عربستان نیز طغیان‌هایی بوقوع پیوست، ولی تمام اینها فرونشاندند، در هر صورت یک قسمت آنرا بایستی ممنون راولینسن بود که اخیراً بایران ورود کرده بود.

دومین میسیون نظامی بریتانیا

در سال ۱۸۳۳-۱۸۳۲ بقدری منافع هندوستان با ایران تماس پیدا کرده بود که حکومت هند مقداری اسلحه و مهمات نظامی بشاه تقدیم نمود. در سال ۱۸۳۴ متعاقب این هدیه عالی یک میسیون نظامی مهمی بایران وارد شد که از هر یک از سرویس‌های نظام و صنوف حربی در آن نماینده‌ای وجود داشت. در بین افسرانی که در ایران امتیازی بدست آوردند راولینسون، ستودارت، شیل و د. آرثی.

تود بودند، از همان اول کار، ایرانیان نسبت بافسران انگلیسی با حسادت و خصومت رفتار مینمودند. این افسران هیچگونه کنترلی در پرداخت حقوق یا ترفیعات افراد ایرانی نداشتند و شاه جوان هم از آنها پشتیبانی مینمود. در سال ۱۸۳۶ افراد میسیون انگلیسی را با حسادت و توهین از اردوگاه سلطنتی بیرون کردند، در سال ۱۸۳۸ وقتی که سرجان م. نیل بیرق.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۴

خود را پائین آورد و مناسبات خود را با ایران قطع نمود تمام افسران بریتانیایی، ایران را با او ترک نمودند.

حاجی میرزا آقاسی

بمحض اینکه محمد شاه بتخت نشست وزیر خود قائم مقام را از تبریز بطهران احضار نمود. این شخصیت ممتاز بر ارباب خود تسلط و نفوذ خارق العاده‌ای بدست آورده بود، اما چون اصرار کرد که تمام رشته‌های اداری کشور حتی دستگاه خراب دولت ایران را شخصا اداره نماید لذا در عملیاتش وقفه ایجاد شد. وقتی محمد شاه از این وضعیت آگاه شد وزیر بدبخت را داد خفه کردند.

حاجی میرزا آقاسی که معلم سرخانه شاه بود بجای او به صدارت منصوب شد. این شخص علاوه بر نادانی، بسیار متعصب بود مشی و روش او نسبت به تمام بیگانگان عبارت از یک سوءظن شدید و عمیق بوده است.

رویه محمد شاه درباره افغانستان

مرگ فتحعلی شاه که با بریتانیای کبیر مناسبات صمیمانه داشت و تاجگذاری محمد شاه که تقریباً بکلی در تحت نفوذ روس‌ها قرار داشت برای سیاست بریتانیا چنانکه بزودی ثابت شد مضر بوده است.

همینکه شاه جدید بر تخت استقرار یافت برای دومین لشکرکشی به افغانستان سپاه عظیمی فراهم کرد. کامران میرزا خراج مقرر را نپرداخته بود و نیز استحکامات غوریان را خراب نکرده و علاوه بر این بواسطه قتل عده‌ای از ایرانیان بیشتر باعث رنجش شاه شده بود.

گذشته از مسئله هرات، دولت ایران سیستان را یکی از ایالات خود میدانست و ضمیمه شدن آنجا را بدست کامران میرزا نسبت بخود یک توهین و هتک احترامی میدانست. موقعیت سیاسی بریتانیا خیلی ضعیف بود، چه در معاهده قطعی با ایران بریتانیا موافقت نموده بود که در صورت وقوع جنگ بین ایران و افغانستان از مداخله خودداری نماید، با وجود این چون وسعت یافتن قلمرو ایران باعث میشد که جاسوسان روسی نزدیک هندوستان مستقر گردند سفیر بریتانیا تمام نفوذ خود را برای متوقف ساختن این

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۵

لشکرکشی بکار برد.

قیام دوست محمد خان

پس از اخراج قطعی محمود از کابل محمد عظیم برادر فاتح خان به سمت وزارت یک امیر سادوزائی آلت دست، حکمرانی مینمود. پس از مرگ او برادرش دوست محمد خان که فرزند یک زن قزلباش و از نژاد پست بود بتدریج ثابت نمود که قوی‌ترین عضو این خانواده است. چنانکه این قضیه تقریباً بطور ثابت در افغانستان جریان دارد برادران او خونین‌ترین دشمنان او بودند، بخصوص سلطان محمد که پس از عدم موفقیت در محاصره کابل شهر پیشاور را بعنوان حوزه پادشاهی سیک گرفت. با وجود تغییرات و تبدلات زیاد باز دوست محمد خان در سال ۱۸۲۶ کابل را بلا منازع بتصرف درآورده بود. در طی هشت سال بعد او در حال نسبه صلح جویانه و با آرامشی حکمرانی مینمود. در این مدت او نه تنها در تشیید مبانی حکومت خود بذل مساعی مینمود بلکه در ترقی فرهنگ ناقص و محدود خود نیز قدمهایی برداشت. در سال ۱۸۳۴ شاه شجاع پس از اینکه از حکومت هند مبلغی از مستمری خود بعنوان مساعده گرفت برای بدست آوردن امارت و سلطنت مجدد کوشش مایوسانه نمود. او کوهندل خان برادر دوست محمد را شکست داد و قندهار را محاصره نمود ولی بالاخره بوسیله قشونی که خود دوست محمد شخصا فرماندهی آنرا بر عهده داشت حملاتش دفع گردید.

در سال ۱۸۳۶ میلادی لرداو کلند فرمانفرمای کل هندوستان الکساندر برنز را بریاست یک مسیون تجارتي به کابل روانه ساخت. دوست محمد خان که این شخص را در یک سفری در چهار سال قبل ملاقات کرده بود با گرمی پذیرفت. امیر مایل بود که پیشاور را در مشرق و هرات را در مغرب دوباره به قلمرو خود ملحق نماید و امیدوار بود که بوسیله اتحاد با بریتانیا بتواند لاقلاً یکی از این دو ناحیه را بدست آورد.

بزودی پس از رسیدن برنز یک نماینده بازرگانی بنام کاپیتان ویتکاوویچ به

Burnes-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۶

کابل وارد شد. این شخص از ایران از راه قندهار مسافرت نموده بود و در شهر قندهار کوهندل خان را که به برادرش راه خیانت و بی حقوقی را میپیمود اغوا نموده بود که قول دهد که با ایرانیان در حمله بر ضد هرات همکاری کند.

دوست محمد خان توجهی باین شخص روسی ننمود و حاضر شد قوائی بیاری یار محمد خان وزیر کامران میرزا حکمران واقعی هرات بفرستد و در عوض او قید کرد که دولت هندوستان او را بامیری کابل برسمیت بشناسد و برای نگاهداری نیرو و سپاه باو کمک مالی نماید. برنز که بطور مساعدی مجذوب این امیر افغانی شده بود دانست که تقویت این شخص یک مشی صحیح و عاقلانه‌ایست لذا از تقاضاهای او مبنی بر دادن کمک مالی و برسمیت شناختن او هر دو حمایت و پشتیبانی نمود، اما راجع به مسئله پیشاور برنز صلاح دانست که با رانجیت سنگه قرار بگذارد که دوست محمد آن شهر را در تصرف نگاهداشته و مانند برادرش خراجی به لاهور بفرستد. اما لرداو کلند با این شروط معقول و عادلانه مخالفت نموده و تقاضا کرد که دوست محمد کاپیتان ویتکاوویچ را بیرون کرده و ادعاهای خود را نسبت به نواحی و ایالاتی که رانجیت سنگه فتح کرده- است پس بگیرد. در تمام این مدت فرمانفرما کلیه نتوانست موقعیت خطیر را درک کند و او برنز را برای اینکه به کوهندل خان قول داده بود در صورت حمله ایرانیان کمک نماید ملامت نمود. سلاطین شرقی به مسئله تحفه و هدایا خیلی اهمیت میدهند و این نه فقط برای ارزش و قیمت آنهاست بلکه بیشتر از این جهت است که آن مقام گیرنده را در مقابل چشم دربارانش میافزاید. در این مورد این مسیون هدایای ناچیز و ناقابلی همراه داشت که بهیچ وجه با پیش کشی های باشکوهی که الفینستون به شاه شجاع داده بود قابل مقایسه نبود.

در آخر برنز با آنکه هیچ خطائی مرتکب نشده بود مأموریتش عقیم و بی نتیجه ماند. کی «۱» انصافاً تقصیراتی را که بالاخره بگردن برنز انداخته و او را مسئول عدم موفقیت مسیون دانسته بودند رد مینماید. در یک رومانی که برای کشف کارهای بزرگ

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۷

الدرد پوتینجر «۱» نگاهشته شده برنز را با کمال بی‌انصافی در پشت این قهرمان، زمینه تاریک او قرار داده‌اند، یعنی از او بدگویی شده است. کی چنین مینگارد «اگر برنز را گذارده بودند که پیشنهادات خود را عملی کرده و تجربیات خود را بمورد عمل بگذارند شاید میتوانست سردارهای قندهار و امیر کابل را آشتی داده و برج و باروی محکمی در افغانستان در مقابل حمله ایران و آنتریک‌های روسیه برپا دارد «۲»».

در خاتمه این را هم باید اضافه کرد که نظریات م. نیل راجع باین مسئله عملاً با آن بعینه یکی است.

تعهدات ویتکاوپیچ

دوست محمد خان چون فهمید که حکومت بریتانیا حاضر نیست باو پیشنهاد معقول عادلانه‌ای بکند در این موقع بطرف ویتکاوپیچ که باو وعده کمک از طرف روسیه داده بود متوجه شد از جمله موافقت‌هایی که با او شد یکی آن بود که روسیه شاه را در لشکرکشی بر ضد هرات کمک نماید. معهداً مأموریت او مانند مأموریت برنز بی‌نتیجه ماند و عاقبت دولت روس او را طرد کرده و او هم از این صحنه ناپدید گردید «۳» دوست محمد خان چون از کمک و استظهار نامعلوم و مبهم دولت روسیه راضی نبود بوسیله بستن یک معاهده با محمد شاه بر ضد کامران میرزا موقعیت خود را محکم ساخت «۴» بدین ترتیب بواسطه ناموزونی و بی‌لیاقتی مأمورین بریتانیا دوست محمد مجبور باقدماتی شد که آن برای سیاست بریتانیا فوق‌العاده زیان‌آور بود.

دومین محاصره هرات ۱۸۳۸-۱۸۳۷ میلادی

در ۱۸۳۶ شاه تمامی موقع مناسب خود را برای عملیات بی‌نتیجه‌ای بر ضد ترکمان‌های خدعه‌گر و گریزپا تلف نمود. در سال ۱۸۳۷ شاه آرتش خود را در شاهرود جمع‌آوری کرده و از راه خراسان

(۱)-Eldred Potinger

(۲)- کتاب موصوف الذکر. جلد اول صفحه ۳۱۱. (مؤلف).

(۳)- او بالاخره انتحار نمود. برای بدست آوردن حقائق راجعه به ویتکاوپیچ به کتاب «انگلیس و روسیه در مشرق» صفحه ۱۵۲ رجوع شود. (مؤلف)

(۴) - در سفرنامه‌ها و ژورنالهایی که در دبیرخانه بمبئی محفوظ مانده شرح جالب توجهی از سفارت افغان به نزد محمد شاه بقلم خود سفیر که اصلاً ایرانی بوده تحریر یافته است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۸

متوجه هرات گردید. یار محمد خان چون قبلاً از این طوفان قریب الوقوع باخبر شده بود مقدار زیادی از محصولات را برداشته و بشهر حمل نمود و مابقی را معدوم ساخت. او هم‌چنین تمام قصبات و آبادیهای را که در شعاع دوازده میلی شهر هرات بود آتش زد و بعد به ده هزار نفر سوار دستور داده شد که در صحراها مانده و دشمن را بستوه آورند.

علاوه بر آن در نقاط مستحکم مختلف و محصور آن ایالت پادگان‌هایی گماشت.

برج و باروهای شهر را مرمت نموده و گودال‌ها و خندق‌ها را پاک و عمیق‌تر نمود. اما عمده پشت گرمی و مایه اعتبار و استظهار آنها همانا وجود یک افسر توپخانه انگلیس بنام الدرد پوتین جر بود که با قیافه مبدل بشهر وارد شده و هویت خود را افشا نموده و بزودی جان و روح دفاع شهر گردیده و آنرا از هجوم مهاجمین نجات داد. اتفاقاً پوتین جر بر حیثیت و اعتبار بریتانیا در آسیای مرکزی افزود. خان خیوه به ماژور آبوت که ما بعداً در طی کتاب به او تصادف خواهیم کرد اطلاع داد که شجاعت این افسر، اولین معرفی بریتانیا بود و وی تا آنوقت راجع باین شخص چیزی نشنیده بود.

آرتش ایران در ماه نوامبر به هرات رسید و فوراً به عملیات جنگی پرداخت. دستجات مامور تهیه علیق و خواربار بهمه نوع شرارت و سفاکی و بیرحمی دست زدند. شاه هم برای نشان دادن روحیه‌ای که با همان روحیه جنگ میگرد فرمان داد اولین اسیر جنگی را در حضور خود با سرنیزه بقتل رسانند. در حدود یک ماه پس از شروع محاصره یکی از برج‌ها تصرف شده ولی آن بزودی پس گرفته شد. در طی زمستان عملیات ماه به ماه بدون نتیجه قطعی ادامه داشت. سرداران ایرانی هر یک مستقل و برای خود کار میکردند و اگر یک سردار رقیب شکست میخورد دیگران بجای هم‌دردی و کمک با او بیشتر خوشحالی مینمودند.

در بهار سال ۱۸۳۸ میلادی م. نیل وارد اردوگاه ایرانی شد و کوشید شاه را که دل‌سرد شده بود وادار نماید که از محاصره دست بردارد. بنا بخواش شاه او داخل هرات شده و با یار محمد خان معاهده‌ای از طرف محمد شاه بست. بدبختانه در این موقع نماینده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۷۹

سیاسی روسیه کنت سیمونیچ ورود نمود و یک افسر روسی را برای ورود در خدمت معرفی کرد. شاه مانند یک فرزند خلف ایران از این تازه‌وارد همه‌گونه امید داشت، بدین مناسبت برای دو هفته از امضای معاهده‌ای که سفیر انگلیس بسته بود امتناع مینمود. چون هرات سقوط نکرده بود شاه دوباره بفکر تسخیر آن افتاد، چه او هنوز امید موفقیت داشت و نمیتوانست خود را حاضر کند که حیثیت و اعتبارش بواسطه این عدم موفقیت از دست برود، لذا از جزئی‌ترین فائده یا وضعیت مساعد هم استفاده مینمود.

چون از قندهار باو وعده کمک داده شده بود تصمیم بادامه محاصره گرفت و درعین حال سفیر بریتانیا را مورد بی‌اعتنائی قرار داده و وقتیکه یکی از قاصدهای سفیر را توقیف کردند ابا در مقام جبران آن برنیامد. آری، شاه باین عقیده بود که بریتانیای کبیر بدوستی با ایران بقدری اهمیت میگذازد که حتی به بی‌اعتنائی و بی‌احترامی که به نماینده‌اش شده وقعی نمی‌نهد.

جریان اوضاع چنانکه ملاحظه شد بد و برخلاف مطلوب بود که در این هنگام شاه در یک مجمع خصوصی موافقت نمود که طبق شرائط عهدنامه عمل کند بشرطی که سفیر بریتانیا رسماً او را مطمئن ساخته و بنویسد که در صورت ادامه محاصره دولت بریتانیا خشمگین خواهد شد. منظور از این عمل بطوریکه توضیح داده شد آن بود که شاه بهمه ثابت نماید که علت برداشتن محاصره شهر آنست که نمیخواهد بریتانیای بزرگ را برنجاند. پادشاه بی‌ثبات بعد کوشش کرد که در مقابل موافقت با تقاضاها و خواهشهای بریتانیا وجه نقد زیادی دستی بگیرد. چون به اسراف کاری و مصارف و مخارج فوق العاده میسیون‌های قبلی نظر افکنیم می‌بینیم که او حق داشت که انتظار کمک مالی را داشته باشد. معهداً این تقاضای شاه رد شد. او همه اینها را از چشم سفیر و از ناحیه او دیده فوراً شرحی برای وی با عجله فرستاد دایر بر اینکه مفاد ابلاغیه او یک تجاوز و تخطی بحقوق مستقله سلطنتی شاهنشاه بوده است. این سند با روح مخاصمتی که در بین درباریان شاه وجود داشت موجب شد که سفیر بریتانیا اردوگاه شاهی را ترک نماید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۰

در شاهرود تعلیماتی از انگلستان به او رسید که عدم رضایت شدید دولت علیا حضرت ملکه انگلستان را در موضوع الحاق هرات به خاک ایران بشاه اطلاع داده و تذکر دهد که تصرف آن شهر را بریتانیا بمنزله یک عمل خصومت‌آمیز می‌پندارد.

در آخر باو خاطر نشان شده بود که نیروهای بریتانیائی جزیره خارک را تصرف نموده‌اند.

بزودی پس از عزیمت سفیر بریتانیا ارتش ایران آخرین کوشش خود را برای تصرف شهر بعمل آورد. مدت شش روز خطوط دفاعی شهر کوبیده میشد و آنوقت ژنرال پروسکی نقشه یک حمله عمومی را کشیده بموقع اجرا گذارد. سه مرتبه شکاف در حصار شهر بتصرف ایرانیان درآمد، ولی در هربار شمشیربازان افغانی محاصره‌کنندگان را عقب رانده و در حدود دو هزار نفر از آنها را کشته و یا زخمی نمودند. ژنرال پروسکی بقتل رسید و سامسون فرمانده سربازان فراری روس مجروح گردید.

شاه کاملاً مأیوس و دلشکسته گردید، گرچه او مانند یک ایرانی خود را تسلی میداد باین که نقشه حمله‌ای که بعدم موفقیت انجامیده بود توسط یک افسر روسی کشیده شده بود. شایعات در این موقع وسعت عمل انگلیس‌ها را در خلیج فارس بصورت اغراق آمیزی درآورده بود. بالاخره شاه حاضر شد که نصایح کلنل ستودارت (۱) را به‌پذیرد.

این شخص را م. نیل نزد شاه فرستاده بود. شاه پس از اصغای پیام ستودارت جوابی که داد ما آنرا جزء عنوان فصل جاری مذکور داشتیم. شایعاتی که در این موقع راجع به اعزام قشون برای بازگرداندن شاه شجاع به تاج و تخت در جریان بود به پیشرفت سیاست بریتانیا کمک نمود. سیمونچ تمام نفوذ خود را از دست داد و شاه آخر الامر هرات را بدون هیچ قراردادی با حکمران آنجا ترک نمود و محاصره مشهور هرات بدینسان خاتمه یافت.

اولین جنگ افغان ۱۸۴۲-۱۸۳۸ م

وقتی که هرات محاصره شد همه گمان میکردند که آن شهر بدست ایرانیان خواهد افتاد و در دنبال آن تسلیم و تصرف قندهار و

(۱) - بعدها سرجان م. نیل، کلنل ستودارت را برای بستن یک معاهده و آزاد ساختن اسرای روسی به بخارا فرستاد. شاید بواسطه توطئه و دسیسه‌های یار محمد خان او اول محبوس شده و بعد بدست امیر بقتل رسید. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۱

شاید کابل بوقوع پیوندد. باید دانست که این مسئله عکس العمل بسیار نامطلوبی در موقعیت سیاسی هندوستان بخشید. شایعات زیادی راجع به لشکر کشی مسلمین بازارهای هند را پر کرد و بهاء وثیقه‌های عمومی و ملی تنزل نمود. همه پیش‌بینی میکردند که بزودی حکومت هندوستان از دست انگلیسها خارج خواهد شد. لرداو کلند و مشاورین او در مقابل این وضعیت مخالف تصمیم گرفتند یک ضربه متقابله‌ای وارد نمایند و چون آنها با دوست محمد خان دشمن بودند برای پیش بردن سیاست خود شاه شجاع را آلت دست خود نمودند.

در اولین وهله تصمیم گرفتند که رانجیت سینگه را وادار نمایند با شاه شجاع همکاری نموده و از تنگه خیبر به طرف کابل حرکت کند. در همان موقع قرار شد شاه شجاع در رأس قوایی که خود آنها را تازه فراهم کرده بود از قندهار بسوی پایتخت پیش برود. دو شخص مذکور فوق با این نقشه موافقت نمودند. ولی در همان هنگام به لردار کلند تذکر دادند که اگر یک نیروی بریتانیایی با آنان همکاری نکند یقیناً موفق باجرای این نقشه نخواهند شد. کی راجع باین قضیه چنین اظهار نظر میکند «چون در همین اوان محمد شاه هرات را محاصره کرده بود بریتانیای کبیر تصمیم گرفت که از طرف دیگر با دوست محمد بجنگ به پردازد و همین بود منشأ جنگ اول افغان که بیش از تمام جنگهایی که بریتانیای کبیر در آسیا کرده بالاستحقاق مورد توییح و ملامت است.»

بالاخره نقشه‌ای که اختیار شد آن بود که حرکت بسوی هرات کرده و پس از مرتفع ساختن محاصره آنجا دوست محمد را از کابل رانده و شاه شجاع را بجای او بر تخت نشانند. این سیاست و خط مشی که قشون ایران را از هرات عقب برانند درست و معقول بنظر میرسید. لیکن از نظر نظامی این لشکر کشی، بطوریکه از ابتدا که نقشه کشیده شد، دیده میشد که آن تقریباً از عهده قشون انگلیس در هندوستان خارج بوده - است. مرکزی که این قوا در آنجا مجتمع بودند کارنال بود.

فاصله این سرحد محل توقف نظامیان تا قندهار یک هزار و صد میل بود. مسافت از قندهار هم تا هرات زیاده از چهارصد میل بوده است. قشون بریتانیائی فقط بیست هزار نفر بودند و آنها هم بواسطه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۲

هزاران نفر از اتباع، زیر بار و گرفتار بودند. بنابراین آنها مجبور بودند که یک مسافت طولانی یک هزار و پانصد میلی را از یک سرزمین فقیر و خشک و بی آب و شاید هم مخالف و خصومت آمیزی عبور نمایند. این آرتش پس از عبور از قسمت‌هایی که گفته شد میبایست با یک دشمنی روبرو شود که چندان قوی نبوده است، لیکن محتمل بود که اگر دستجات روسی در کار نباشند بوسیله افسران روسی و پول‌های آنان تقویت شده و نیرومند گردد.

چنانچه تلفات از مشقات و سختی‌های راه، گماشتن مستحفظین و پادگان‌ها در اماکن و نقاط سوق الجیشی و بالاخره احتمال حمله و هجوم از طرف افغانان، همه اینها را در نظر بگیریم باید اعتراف نمود که اجرا و انجام این لشکرکشی از نظر نظامی صعب و مشکل بوده است. خوشبختانه قبل از شروع باین حرکت اخباری به هندوستان رسید که محمد شاه اقدام خود را در مقابل هرات بی نتیجه دیده و به ایران مراجعت نموده است.

در آنموقع باید اینطور فکر کرده باشند که با از بین رفتن این تهدید جدی و واقعی به هندوستان، دیگر بجنگ واداشتن یک آرتش انگلیسی در افغانستان مورد لزوم نبود.

هرچند تصمیم گرفته شد که دوست محمد نماینده خاندان سلطنتی بار کزائی را از افغانستان بیرون کرده و شاه شجاع را که از فامیل سادوزائی بود بجای او بر تخت نشانند و علتی هم که در این باب اظهار میشد این بود که خصومت دوست محمد خان صلح و آرامش هندوستان را تهدید میکند، اما باید دانست که تا زمانیکه محمد شاه هرات را در محاصره داشت دلایل قوی برای یک لشکرکشی بدانسوی موجود بود، ولی وقتیکه او با عدم موفقیت مواجه گردید دیگر عذر موجه و یا دلیل ارجداری برای این لشکرکشی باقی نماند. گذشته از آن لشکرکشی به افغانستان به منظور جانشین کردن یک حکمفرمای نالایق بجای یک حکمفرمای فوق العاده لایق و مستعدی خود دور از انصاف بوده است.

حتی بعد از تصمیم باینکه این نیروهای اعزامی را تقلیل دهند باز آنوقت مسئله خواربار و آذوقه و وسائل حمل و نقل بر موقعیت نظامی تحکم و سلطه پیدا کرد. بعلاوه تلفات افراد و شترها در معبر بولان خیلی سنگین بود. قندهار خوشبختانه بی دفاع بود و این

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۳

آرتش توانست در آنجا که یک سرزمین نسبتاً حاصلخیزی بود استراحت نماید.

فی الواقع تا زمانی که به غزنه رسیدند هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد.

سرهنری دورانند (آنوقت در صنف مهندسين بنگال درجه ستوانی داشت) با شجاعت و دلاوری دروازه کابل نام شهر را که با آجر تنها ساخته شده بود منفجر ساخت.

پادگان شهر با حال وحشت زده‌ای فرار نمودند، این ارتش که در آنوقت بواسطه مشکلات و سختی حمل و نقل گرفتار کمبود آذوقه شده بود بار دیگر مقداری زیاد آذوقه بدست آورد، افغان‌ها که تصور میکردند حصار شهر غزنه قابل شکاف نیست بر اثر این شکست دچار حیرت شدند. در نتیجه در ماه اوت سال ۱۸۳۹ این ارتش فاتحانه وارد کابل شده و دوست محمد بالاخره مجبور به تسلیم گردید.

دو سال بعد عکس‌العملی بدست پسر دوست محمد بنام اکبر خان پدید آمد.

قوایی که در کابل پادگان گذاشته شده بود بطور بدی اداره و رهبری میشد و بالاخره آنها هم در نیمه زمستان مجبور شدند اردوگاه خودشان را تخلیه نمایند و نتیجه این عمل آن شد که چهار هزار سپاهی جنگجو و دوازده هزار نفر از اتباع آنها وقتیکه در جلال‌آباد عقب می‌نشستند تارومار شدند.

در بهار سال ۱۸۴۲ پولوک از تنگه خیبر عبور نموده و جلال‌آباد را رها کرد.

در ماه سپتامبر لرد الن بورو که بجای لرداو کلند فرمانفرمای هندوستان شده بود به پولوک که در جلال‌آباد و نات که در قندهار بودند اجازه داد که بسوی کابل روانه شوند.

کابل هم پس از جنگهای چندی بوسیله این دو ژنرال تصرف شد.

در همین موقع شاه شجاع مقتول شد و بالاخره به دوست محمد که احساسات او نسبت به بریتانیای کبیر مخصوصا بایستی خیلی تند و شدید باشد اجازه داده شد که مراجعت نماید و آنوقت ارتش بریتانیا افغانستان را تخلیه نمود. باین طریق یک کار خطیر پرتهوری که دور از انصاف و عدالت بوده و مقرون بصلاح نیز نبود در حالیکه بطور بدی هم اداره میشد خاتمه یافت. منظور اساسی و عمده از این لشکرکشی بیرون کردن دوست محمد بود ولی چنانکه دیده شد خود بریتانیا او را آزاد و معاف کرده و به قدرت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۴

اولیه خود رسانید. درعین حال خیلی آسان است که اهمیت نظامی انهدام و نابودی یک لشکر را زیاده از حد شرح داد، ولی انتقام این خسارت و زیان گرفته شد و در نتیجه زود فراموش خواهد شد. رویهمرفته ما اگر مسافت زیاد و کمبود آذوقه و آب و بدی وسائل ارتباطیه را در نظر بگیریم میفهمیم که انگلستان خیلی خوشبخت بود که فقط گرفتار یک مصیبت و بلا شده و از آن تجاوز نکرد.

میسون بریتانیا به هرات ۴۱-۱۸۳۹ م

یار محمد خان «۱» اولین شخصی بود که شاه شجاع را بواسطه تصرف مجدد تاج و تخت تبریک گفت. بعدا چنین تصمیم گرفته شد که از هندوستان به هرات برای بستن پیمانی با حکمران آن فرستاده شود. ماژورد. آرئی تود که با م. نیل در موقع محاصره شهر همکاری مینمود برای اینکار انتخاب شد. این میسیون از طرف امیر و وزیرش با نهایت احترام و شکوه پذیرائی شد. معاهده‌ای با این امیر بسته شد که طبق مواد آن، دولت هندوستان تعهد نمود ماهیانه مبلغ بیست و پنج هزار روپیه باو بعنوان کمک خرج بدهد بشرطی که کلیه مذاکرات یا رابطه و مراوده با ایران بوسیله بریتانیا بعمل آید، با اینحال همانطور که میتوان انتظار داشت این وزیر نمیتوانست از توطئه و آنتریک دست بردارد، چه طولی نکشید که تود توسط سفارت بریتانیا در تهران نسخه یک نامه‌ای که یار محمد خان به محمد شاه نگاشته بود دریافت کرد که در آن نامه اشعار داشته بود تمام امیدهای ما به شهریار جهان پناه است و تذکر داده بود که اینکه با انگلیس‌ها همراه شده‌ایم به اقتضای وقت و مصلحت روزگار میباشد.

دولت انگلیس در این قضیه چشم‌پوشی نمود، ولی تود پس از ۱۸ ماه اقامت در آنجا کشف کرد که یار محمد خان میسینی به مشهد روانه داشته است. بنابراین او فوراً پرداخت کمک‌خرج را مقطوع ساخته و در نتیجه روابط دوستانه بهم خورد.

چندی بعد هم چون نماینده بریتانیا فهمید که این وزیر با انگلیس‌ها شدیداً مخالف است

(۱) - در کتاب «مسافرت با کاروان» بقلم ژ. پ. فریر شرح مبسوطی درباره این آدم رذل بی‌سر و بی‌پا داده شده است (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۵

از هرات خارج شد.

تصفیه حساب با ایران

حال خوبست توجه خود را بطرف ایران معطوف داریم.

همانطوریکه قبلاً نیز ملاحظه شد وقتی که محمد شاه مجبور به ترک محاصره هرات گردید به دست‌پاچگی قبول کرد که تمام تقاضاهای دولت بریتانیا را انجام دهد. لیکن او از این قسمت که نواحی غوریان و سبزوار افغان را تخلیه نماید فوق العاده ناراضی بود، هم‌چنین مایل نبود که از سفیر بریتانیا بواسطه حمله‌ای که بقاصد وی شده بود عذرخواهی کند و خلاصه بواسطه عدم موفقیت و شکست در جلو هرات کاملاً از حال طبیعی خارج شده بود.

در همین اثناء محمد شاه، حسین خان نامی را از ایران به انگلستان فرستاده بود که در آنجا عزل و احضار م. نیل را فراهم سازد. این مأمور سیاسی نامه عجیب و شگفت‌انگیزی همراه خود داشت، در این نامه شاه اشعار داشته بود که یگانه

منظورش از این لشکرکشی نجات اتباع ایرانی از قید اسارت و بندگی بوده است و از سفیر بریتانیا شدیداً شکایت کرده بود. که چرا باو نسبت ظلم و تعدی داده است. بدبختانه برای نماینده ایران که در آنموقع لرد پالمستون وزیر امور خارجه بریتانیا بود و او در شهر وین به نماینده ایران ابلاغ نمود که او را یک نماینده سیاسی نمیشناسد و اما در خصوص احضار سفیر بطوریکه اشعار داشته‌اید دولت علیا حضرت ملکه انگلستان دلائل زیادی در دست دارد که حاکی است از اینکه سرجان م نیل با کمال وفاداری و قدرت و وظائف خود را انجام داده است. نماینده ایران با کوشش زیاد توانست با پالمستون حضوراً ملاقاتی نماید. دیپلمات انگلیس بالاخره راضی شد که تقاضای دولت بریتانیا را تحت فرمول درآورد و آن شامل ۹ ماده بود که از آن جمله تخلیه غوریان و دیگر نقاط مستحکم افغانی و نیز یک عذرخواهی کتبی از بدرفتاری نسبت به قاصد سفیر بوده است. در آخر ذکر شده بود که امضای معاهده بازرگانی باید با برقراری مجدد مناسبات دیپلماسی همراه باشد.

نماینده سیاسی که در مأموریت خود هیچگونه موفقیتی بدست نیاورده بود در بازگشت خود چوب زیادی خورد. بعبارت دیگر او را شدیداً فلک کردند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۶

شورش آقا خان ۴۱- ۱۸۴۰ م

قوه زیست و نیروی حیاتی فرق مختلفه مذهبی واقعا قابل ملاحظه- است و محمد شاه در شورش آقا خان محلاتی یک نشان یا تذکاریه ناگواری از این حقیقت بدست آورد. وی از اعقاب و اخلاف اسمعیل بود و فرقه اسمعیلی در صحنه ایران رل مهمی را بازی نموده بودند و این وضع تا زمانی که هولاکو خان «۱» ریشه این فرقه مضره را از ایران برانداخت ادامه داشت و این موضوع به تفصیل در فصل شصت و یکم ذکر شده است. آقا خان که از نجبا و ملاکین ایرانی بشمار میرفت در سال ۱۸۴۰ شورش نموده و حاکم یزد را که در سرحد کرمان واقع است مغلوب ساخت. آقا خان پس از موفقیت‌های دیگری از کرمان خارج شده و قلعه بم را تصرف نمود. آخر الامر این شخص بهندوستان گریخت و بریتانیائی‌ها را در رفع غائله‌های سند کمک نمود و بعداً در شهر بمبئی اقامت گزید. در سالهای ۴۵- ۱۸۴۴ برادر او ابو الحسن که به سردار معروف بود به بلوچستان ایران حمله‌ور شده ولی در آخر اخراج گردید. نماینده فعلی «۲» این خانواده یکی از مسلمانان برجسته و نیز منور الفکر هندوستان می‌باشد. پیروان او به «خوجا» معروف‌اند.

مناسبات ایران با ترکیه ۴۳- ۱۸۴۲ میلادی

از زمان قطع مخاصمات بین ایران و ترکیه برای شکایت آن دو دولت از هم علل و اسباب زیادی جمع بوده است و این همانطور است که انتظار میرفت، چه سرحد دو دولت بخوبی معین و تصریح نشده بود و بعلاوه در دو طرف مرز یک مشت قبائل بدوی گردنکش و شورش طلب مسکن داشتند.

در سال ۱۸۴۲ والی کرد اردلان بحمايت پاشای معزول سلیمانیه که دولت ایران این قضیه را با جزئی موفقیتی تعقیب کرده بود، سواران خود را جمع نمود. برای روبرو شدن با این نیرو سربازان ترک در سرحد جمع شدند. دسته‌ای از اکراد برای تصرف گردنه‌ای در پشت مواضع ترکان فرستاده شد، ولی این مانور بواسطه شکست والی اردلان بی‌فائده ثابت شد. در تهران این قضیه را بد جلوه دادند و شاه فرمان بسیج یک آرتشی را صادر نمود و بروز مخاصمت و جنگ آشکار بنظر میرسید، ولی بریتانیای کبیر و دولت روسیه با بذل مساعی جمیله از بروز جنگ جلوگیری نمودند. در نتیجه برای تجدید

(۱) - رجوع شود به «ده هزار میل و غیره» صفحات ۷۰-۶۸ و صفحه ۱۰۵ (مؤلف)

(۲) - مراد آقا خان فعلی است. مترجم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۷

حدود مرز دو کشور کمیسیون تشکیل و بدین طریق بر ارکان صلح خللی وارد نشد. در سال بعد بواسطه حمله به کربلا و قتل عام سکنه آنجا به احساسات مذهبی مردم ایران توهین وارد شد. با آنکه این شهر در خاک ترکیه واقع بود، ولی فریادهای مردم برای جنگ عموماً بلند بود و برای جنگ هم تدارکات وسیع نظامی بعمل آمد، اما دولت ترکیه تأسف خود را از این واقعه ابراز داشته و قول داد که در مقام تلافی و جبران قضیه برآید و بدین طریق باز از بروز جنگ جلوگیری بعمل آمد.

مرگ محمد شاه ۱۸۴۸ م

محمد شاه از طفولیت گرفتار ناخوشی نقرس بود. وقتی که سنین عمرش به چهل رسید مورد حمله امراض پیچیده و صعب‌العلاجی گردیده و تسلیم آنان شد! اختلافات او با بریتانیای کبیر و شکست او در جلو هرات با مزاج علیل او دست بدست هم داده او را که بی‌رحم و متعصب بود تند و ترشرو گردانیده بود، ولی با همه این نقائص او شاه بدی نبود. حالت و وضعیت کشور ایران رضایت‌بخش نبود، چه حاجی میرزا آقاسی که مدت سیزده سال حکمران و فرمانفرمای حقیقی ایران بود کاملاً از سیاستمداری و فنون نظامی بی‌خبر و درعین حال بقدری خودبین و مغرور بود که حاضر نبود از کسی تعلیماتی قبول کند، بعلاوه آنقدر حسود بود که ممکن نبود شخصی را برای معاونت و همکاری او اختیار نمود. در تکلم و زبان خیلی وحشی و در رفتار و کردار خیلی گستاخ و بی‌پروا بود، در حرکات و عاداتش تنبلی و و کاهلی کاملاً مشهود بود. وی خزانه کشور را بحدود افلاس و ورشکستگی و کشور را به مرحله انقلاب سوق داد موجب قشونی معمولاً سه تا پنج سال عقب‌افتاده بود و سوار نظام عشائری تقریباً از بین رفت.

این بود کلمات وزین راوینسون که درباره او گفته است و این بود وضع کشور ایران در اواسط قرن نوزدهم.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۸

فصل هفتاد و هشتم آخرین تصفیه حساب ایران و افغانستان

اعلیحضرت پادشاه ایران قبول میفرمایند که از هر نوع ادعا به سلطنت خاک و شهر هرات و ممالک افغانستان صرفنظر نموده و هیچوقت از رؤسای هرات و ممالک افغانستان هیچگونه علامت اطاعت از قبیل سکه و خطبه یا باج مطالبه ننمایند.

و نیز اعلیحضرت پادشاه ایران متعهد میشوند که من بعد از هرگونه مداخله در امورات داخله افغانستان احتراز کنند. اعلیحضرت قول میدهند که هرات و تمام افغانستان را مستقل شناخته و هرگز در صدد اخلاص استقلال این ایالات بر نیایند.

در صورتیکه مابین ایران و ممالک هرات و افغانستان اختلافی بظهور رسد دولت ایران تعهد میکند که اصلاح آنها باهتمامات دوستانه دولت انگلیس رجوع نموده و قوای جبریه بکار نبرد مگر آنکه اهتمامات دوستانه مثمر ثمری نشود.

از معاهده پاریس فصل ششم.

جلوس ناصر الدین ۱۸۴۸ م

پس از مرگ محمد شاه هیچگونه مخالفتی برای جلوس ولیعهد به تخت که در آنوقت ۱۶ ساله بود بعمل نیامد. هرچند که در ولایات اغتشاشات و ناامنی‌هایی روی داد. خصوصاً که پایتخت کانون توطئه و آنتریک‌هایی برضد حاج میرزا آقاسی گردید. بنا به صلاحدید سفرای بریتانیا و روسیه حاج میرزا آقاسی از کار کنار کشید. ناصر الدین شش هفته پس از مرگ پدرش از تبریز به تهران آمد و در نیمه شب تاج بر سر گذاشت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۸۹

میرزا تقی خان امیر نظام

باید دانست که در ایران وزیر تقریباً بطور ثابت یک نقش مهم‌تری را بازی میکند. بنابراین در این هنگام که بنظر میرسید کشور در حال انحلال است انتخاب وزیر اعظم از طرف شاه خیلی بجا و مهم بود. غالباً این مقام را شخصی از خانواده پست اشغال مینمود و میرزا تقی خان هم از این قاعده مستثنی نبوده است. پدر وی آشپز و بعداً هم ناظر قائم مقام اولین وزیر محمد شاه بوده است. این پسر بفرماندهی کل سپاه وارد خدمت شده و بنا بدخواست خودش در موقع سفارت خسرو میرزا به سنت پترزبورغ رفت. این شخص کارش بسرعت بالا گرفته تا آنکه وزیر لشکر آذربایجان گردید. بعداً نماینده دولت ایران در کمیسیون مرزی که در ارزروم تشکیل شد گردید. آخرین شغل و منصب میرزا تقی خان ریاست افسران شخصی ولیعهد بود و لذا وقتیکه ولیعهد به تاج و تخت رسید طبیعتاً او را بصدارت خود برگزید. میرزا تقی خان برای جلوگیری از بروز حسادت از قبول لقب صدراعظم یا نخست‌وزیری خودداری نمود، فقط لقب امیرنظام را برای خود انتخاب کرد.

این وزیر جدید مصمم گشت که دوائر پوسیده دولتی را اصلاح کرده به تجاوزات و سوء استفاده‌هایی که جریان داشت از قبیل خرید و فروش مشاغل و حکومتات، دادن وظائف و مستمریات زیاد باشخاص نالایق و بالاخره دزدی و غارتگری سربازان دولت از طرف افسران و صاحبمنصبان بهمه اینها خاتمه دهد، وی در ابتدا پیشرفتش کم بود، چه معدودی از ایران میتوانستند وجود یک وزیری را که هم صدیق و هم پاکدامن یعنی منزله از ارتشاء بود مغتنم و مایه افتخار بدانند و با اینحال این امر که رشاء و ارتشاء بیحاصل است بتدریج در همه جا منتشر و نافذ شد. خلاصه او به پشتیبانی افکار و احساسات عده‌ای موفق باصلاح مفاسد و خرابیها یکی پس از دیگری شده و مالیه کشور را روی پایه و اساس محکمی نهاد.

این اصلاحات قهرا عده زیادی را بدشمنی او برانگیخت که قوی تر از همه ملکه مادر پادشاه بوده است، لیکن شاه جوان با کمال وفاداری از او نگاهداری کرده و حتی خواهرش را به زوجیت او درآورد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۰

شورش سالار

در ایران ترکهای آذربایجان نقش مهمی را در سیاست بازی میکنند. ولیعهد مطابق رسوم «۱» جاری در این استان حکمرانی میکند تا وقتی که نوبت سلطنت باو برسد و باید بر تخت جلوس نموده به تهران حرکت کند، در حالیکه اتباع و اجزائی که دورش را گرفته‌اند از ترکها تشکیل یافته و زبان مادری آنها ترکی است. ارتش ایران نیز محققا قسمتی که زیادتر از همه محل وثوق میباشد از این استان گرفته میشود و هم‌چنین افراد و اجزاء توپخانه از همین استان تهیه میشوند.

در نتیجه کار بجائی رسید که سلسله قاجاریه با این ترکها شناخته شده و در بسیاری از شورشها و طغیان‌هایی که واقع شده بواسطه کینه و بغض این پادگان غریبه بوده است، چه اهالی آذربایجان خیلی کم بفارسی تکلم میکنند.

در اواخر سلطنت محمد شاه یکی از خوانین جوان قاجار بنام سالار فرزند آصف الدوله سر بطغیان برداشت. این شخص بسیاری از رؤسای خراسان را تحریک نمود که باو ملحق شوند ولی آنها ویرا ترک گفتند، ناچار او با جعفر قلی خان رئیس ایل بجنورد به ترکمن‌ها پناه برد، اما بزودی این دو یاغی بخراسان بازگشته و بجنورد را مجددا تصرف نمودند، ولی باز دوباره مورد حمله واقع شده و برای بار دوم فرار نمودند.

در این بار جعفر قلی خان به یار محمد خان حاکم هرات پناهنده شد.

مرگ محمد شاه باین مدعی تاج و تخت فرصت جدیدی داد و چون مردم از ترکها نفرت داشتند بزودی تمام سران خراسان باین خان جوان که دارای شخصیتی جذاب و دارای شجاعت و شهامت بسزائی بود پیوستند. یار محمد خان دو هزار سوار به امداد حمزه میرزا فرمانفرمای خراسان به مشهد آورده و حمزه میرزا هم در مقابل قول داده بود که بیست عراده توپ و دو پست سرحدی در ازاء این خدمت باو بدهد، ولی نیروهای سالار خیلی قوی بودند. بنابراین فرمانفرما

مجبور به تخلیه شهر شده و بسوی مرز افغان عقب نشست. در همین موقع سلطان مراد میرزا با شش هزار پیاده نظام از تهران بخراسان وارد شد. سالار خودش اساسا برای اینکه رئیس بجنورد او را ترک کرده بود مجبور

(۱) - این رسم فقط در دوره قاجاریه بود و برطبق آن عمل میشده است (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۱

به سکونت و توقف در مشهد شده بود، بنابراین مدت ۱۸ ماه در محاصره افتاد. آخر الامر سکنه شهر مقدس با محاصره کنندگان وارد مذاکره شده و در نتیجه مشهد و سالار هردو را تسلیم نمودند. این مدعی را برای افشای محل خزینه و چیزهای نفیسه به فحیح ترین طرزی شکنجه نموده و بالاخره او را بدار آویختند. بعدا او را در مقبره خواجه ربیع دفن کردند و در آنجا قبر او را بمن نشان دادند.

باب

آخرین مذهبی که آسیا آنرا بوجود آورده مذهب باب است.

بانی آن سید علی محمد در سال ۱۸۲۰ بدنی آمده و پسر یکنفر عطار شیراز بوده است. وی بواسطه تمایل و علاقه زیاد به مشاغل و امور مذهبی به کربلا فرستاده شده و در آنجا نزد مجتهدین معروف به تحصیل پرداخته و در ریاضت و اعمال سخت و عشق به علم و معرفت شهرتی بدست آورد. در سن ۲۴ سالگی او خود را باب یعنی «در» اعلام داشت و مراد از آن اینست که مردم بوسیله او و از طریق او میتوانند به دوازدهمین امام معرفت و شناسائی پیدا کنند. در همان سال باب که بعدا بهمین نام معروف شد بزیارت بیت الله رفت و در مراجعت از سفر مزبور در راه بوشهر توجه مردم را بطور قابل ملاحظه ای جلب نموده و عده زیادی بدور او جمع شدند. او از این حسن اقبال تشویق و تشجیع شده تصمیم گرفت که مردم شهرش را باصول و عقاید خود داخل نماید.

با وجودیکه نماینده اش را حسین خان حاکم (همان شخصی که در نمایندگی سیاسی خود بانگلستان مواجه با عدم موفقیت شده بود) داد بچوب بسته و مهارش کردند معهدا او یعنی باب داخل شیراز شد، در اینجا او با علما و مجتهدین مواجه شده صریحا اظهار کرد که دور رسالت حضرت محمد (ص) بآخر رسیده و اینک او خود را برای افتتاح یک دوره جدیدی ظهور نموده است. جماعت علما برآشفته از او خواستند که ادعاهای خود را روی کاغذ بیاورد، ولی وقتیکه آن کاغذ بآنها ارائه داده شد دیدند که خوانا نیست. بنابراین باب را دیوانه خوانده پس از ضرب با چوب توقیفش کردند.

عده پیروانش در این میانه زیاد شده بودند، ولی همگی مورد تعقیب و شکنجه و عذاب قرار گرفتند. مردم شیراز بخانه‌ای که باب در آنجا توقیف بود حمله بردند، ولی او

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۲

باصفهان فرار کرد و پس از مدتی او را تحت الحفظ به ماکو در انتهای شمال غربی ایران فرستادند. بعداً به چهریق در نزدیکی ارومیه (رضائیه فعلی) انتقال داده شد. باب در اینجا ادعا کرد که همان امام مهدی میباشد.

بالاخره در سال ۱۸۵۰ فرمان قتل او در تبریز صادر و بتوسط یک فوج سرباز در یک میدان بزرگی تیرباران شد، ولی وقتیکه دود محو شد باب را ندیدند و بلکه گلوله‌ها فقط ریسمان‌دار را پاره کرده و باب در رفته بود و اگر وی توانسته بود خود را بشهر برساند شاید خلاصی جسته و مذهبش بواسطه این معجزه چنانکه در اذهان متمرکز شده بود استحکام و استقرار مییافت. اما بدبختانه او را در اطاق مستحفظین که به آنجا پناهنده شده بود یافتند و بدینسان دوباره او را به میدان برده و تیرباران کردند.

اصول عقائد باب

اصول عقائد باب بطوریکه از کتاب بیان مسطور است مرموز و مبهم میباشد. شرحیکه ولاستون «۱» در این باب نوشته ما آنرا ذیلاً نقل میکنیم:

«خدا ابدی است و احدی غیر از ذات او معرفت و دسترسی باو ندارد. تمام اشیاء از او بوجود آمده و بواسطه او موجود میباشند. آدمی جز بوسیله بعض وسائط و فرستادگان مخصوص نمیتواند باو راه یابد و بنابراین یک مشیت اولیه‌ای مجزا از خدا وجود دارد که در پیغمبران ظاهر میشود. این مشیت اولیه در باب سخن گفته و آتیه در آن کسی که خدا او را ظاهر میسازد سخن خواهد گفت و بعد از او بوسیله مظاهر دیگر چه این ظهورات هیچوقت انقطاع پیدا نمیکند.»

برون خاطر نشان میکند که در این عقائد و تعالیم در صورت تجمع و انضمام یعنی وقتی که باهم ملاحظه شوند هر آینه از یک سیستم و طریقه جسور و بی‌باکانه و نیز بکر و اصلی که در نظر ایرانیها بطور غریبی جاذب و فریبنده است بنا شده‌اند. برعکس اگر هر یک جداگانه بنظر گرفته شود مشکل است بتوان از میان آن تعالیم یکی هم برای نمونه پیدا کرد که باب بتواند ادعا کند که موجد و مبتکر آن میباشد، حتی در این میانه

Wollaston-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۳

تعالیمی هستند که قدمت زیادی ندارند، ولی البته عده اینها خیلی زیاد نیست. او این بیان را ادامه داده مینویسد که لقب باب «۱» قبلاً از طرف نواب اربعه امام دوازدهم اختیار شده بود. دیگر عقائدی که اظهار داشته به اسمعیلیه منسوب میباشد، حتی اختیار عدد ۱۹ که عدد واحد «۲» است فکر جدیدی نبوده است.

نگارنده در موضوع با بیت مطالعات بخصوصی نکرده‌ام، چه برای یکنفر مأمور رسمی این امر مشکل بوده و روابط با پیروان این طریقه منحصر به در بردن جانیشان در ایام شکنجه و آزار بوده است، ولی صاحبان علم و اطلاع ملاحظه خواهند کرد که آن در مراحل تکمیلی کنونی (که بهائیت باشد) پیوستگی روزافزونی با عقائد و افکار مسیحی و اعمال آن در آسیای غربی دارد، در صورتیکه در ایران پیروان جدید عملاً مسلمان شیعه باقی میمانند و بمشکل حقیقت واقعی و مقصود غائی آئین جدید را درک میکنند.

سرگذشت با بیان

میرزا یحیی یک جوان نوزده ساله که به صبح ازل معروف بود و ظاهراً باب او را به وصایت خود انتخاب کرده بود پس از قتل باب جانشین او شد و مدت چندین سال (از سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۶۸ م) بدین مقام بی چون و چرا برقرار بود. در سال ۱۸۵۲ بواسطه شکنجه و عذاب با بیان که در زیر ذکر میشود وی به بغداد فرار کرد و بنا به تقاضای شاه ایران او با پیروانش به ادریانوپل انتقال داده شد.

صبح ازل بسیار آرام و صلح جو و نیز کم حرف بود و نمیتوانست یک هیئت پرحرارت و جوشی را اداره کند، بنابراین اداره کارها بتدریج کاملاً بدست نابرداری او بهاء الله افتاد. برای مدتی بهاء الله اسما از روی تعلیمات صبح ازل کار میکرد ولی در حدود

(۱) - شیخی‌های کرمان ادعا میکنند که پیشوای آنان شیعه کامل است (کتاب ده هزار میل و غیره صفحه ۱۹۶) که بین امام غایب و امت نقش یک «واسطه فیض» را بازی کرده یعنی مدعی است که واسطه دائمی فیض بین امام و امت است. من میترسم که پیشوای مرحوم شیخی‌ها را که خیلی باو احترام میگذاشتم رنجانیده باشم برای اینکه «واسطه فیض دائمی» اساساً با «باب» فرقی ندارد. (مؤلف)

(۲) - بحساب ابجد واحد عدد ۱۹ میشود (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۴

سال ۱۸۶۶ او خود را «من یظهره الله» اعلام کرده و از برادرش خواست که این مقام شامخ او را اعتراف نماید و بدین سبب یک نزاع سخت نومیدانه‌ای بین دو دسته در گرفت، ولی در آخر بهاء الله پیروز شد. فقط یک عده از اتباع نسبت به صبح ازل وفادار ماندند.

در سال ۱۸۶۸ دولت عثمانی تصمیم گرفت این دو رقیب را از هم جدا نماید، صبح ازل به قبرس فرستاده شده و پس از چندی در سن پیری مرد «۱». بهاء الله در عکا زندانی شد و در سال ۱۸۹۲ رحلت نمود و پسرش عباس افندی بجای او نشست. اینجا باز اختلافاتی بین پیشوای جدید و برادر کوچکترش میرزا محمد علی رخ داد. رئیس فعلی (یعنی زمان تألیف کتاب. مترجم) این مذهب معروف به عبد البها دنیای پهناورتری پدید آورده است.

او صلح و خدمت و محبت را در میان اهالی آمریکا و اروپا تبلیغ میکند و به مسائل اخلاقی بیشتر از مسائل متافیزیک ابراز علاقه میکند.

توطئه و شورش‌های با بیان ۱۸۵۲-۱۸۵۰ میلادی

در سال ۱۸۵۰ پیروان باب تصمیم گرفتند شهر متعصب یزد «۲» را بگیرند، ولی شکست خورده به کرمان فرار کردند.

یک توطئه برای قتل امیر نظام تشکیل شد، ولی آن کشف شده و توطئه‌کنندگان دستگیر شده بقتل رسیدند، ولی مهمتر از همه آشوب زنجان در همان سال بود.

زنجان شهری در مغرب قزوین واقع شده و بواسطه کارهای زرگری معروف است رئیس ملاهای شهر مذهب جدید را با آغوش باز پذیرفته و با مریدان و شاگردان خود

(۱)- وقتیکه من در کرمان قنسول بودم با صبح ازل مکاتبه داشتم، زیرا دخترا. در موضوع قطعه ملکی ادعا داشت. صبح ازل بمن نوشت که از تمام ادعاها صرفنظر نموده است. واقعا برای انسان ممکن نبود که درباره این پیرمرد کم حرف که عملا تمام پیروانش او را ترک گفته بودند اظهار شفقت و ترحم نماید. (مؤلف)

(۲)- در سال ۱۹۰۳ نزاعی در بازار برخاست و باعث تعقب و شکنجه و آزار شدید با بیان گردید.

هر که دشمنی داشت او را بایی مینامید و مجتهدین حکم قتل او را میدادند، در اثر این عمل، سفاکی وحشتناکی رویداد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۵

شهر را تصرف نمود. آنها به متابعت از خوارج تمام زندانیان را آنقدر شکنجه دادند که مردند. اینها با یک آرتش ایران به مدافعت برخاسته و امیدوار بودند که بزودی تمام دنیا را تصرف خواهند کرد. محاصره شهر در تمام تابستان طول کشید و بالاخره پیشوای آنان ملا محمد علی مجروح شده و درگذشت و موضع مستحکم آنها تصرف شد. مردان، زنان و بچه‌ها همگی بدست محاصره‌کنندگان قتل عام شدند.

دو سال بعد حیات شاه مورد سوء قصد چهار نفر بایی که عریضه‌ای در دست داشتند قرار گرفت. شاه از ران زخم برداشت و خبر مرگ او انتشار یافته مجازاتی که برای سوء قصد کنندگان معین گردید بسیار وحشیانه بود. در اول ده زندانی بقتل رسیدند.

اما در مورد دو نفر، حکم شد آنها را شمع آجین کردند. یعنی سینه هریک را سوراخ کرده چهار شمع گذاشتند و بعد از این همه زجر و شکنجه با یک تبر کوچک آنها را چهار شقه کرده و هر شقه را بیک دروازه تهران آویختند. پس از آن

یک دوران ترور ادامه یافت. صدراعظم برای آنکه انتقام با بیان را متوجه خود نسازد زندانیان را بین افسران کشوری پخش نمود و آنها هم همه را بطرز فجیعی بقتل رسانیدند «۱».

با بیان که شاعره معروف آنها قره العین نیز جزو آنها بود بقدری از خود شجاعت و دلاوری نشان دادند که نه فقط هموطنان آنها بلکه اروپائیان بر حال آنها رحمت و شفقت آوردند. بعضی از اروپائیان ساکن تهران نیز شاید بر اثر رفتار قهرمانانه آنها به دین جدید پیوستند.

تأسیس ایستگاه دریائی روسی در آشوره ده ۱۸۴۰ م

خاصیت یا غرابت سواحل جنوبی ناحیه ساحلی دریای خزر عبارت از اینست که یک عده دماغه‌های کم‌عرض تشکیل مرداب‌های نمک داده است. ما مرداب انزلی (پهلوی فعلی) بندر رشت را مذکور داشته‌ایم. در اینجا باید ذکر کرد که در استراباد نیز یک مرداب دیگری وجود دارد. در اینجا دماغه طویل و کم‌عرض از ساحل غربی سی میل دور شده و به سه

(۱) - دکتر فرانسوی شاه از قطعه‌قطعه کردن یک بابی عذر خواسته و گفت که من بطور حرفه قتل زیاد کرده‌ام و نمیخواهم بواسطه آدم‌کشی بر عده آنان بیفزایم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۶

عبد البها

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۷

جزیره کوچک منتهی و محدود میگردد. شرقی‌ترین آنها نزدیک بساحل شرقی دریای خزر است.

در سال ۱۸۳۶ دولت ایران برای از بین بردن دزدان دریائی ترکمان که بسواحل مازندران بدون هیچ رادع و مانعی حمله میکردند از تزار درخواست کمک دریائی نمود. این کمک بایران داده شد و روس‌ها که فهمیدند تأسیس یک ایستگاه دریائی همیشگی در جنوب شرقی دریای خزر دارای منافع زیاد است جزیره آشوره ده «۱» را در سال ۱۸۴۰ قبضه نمودند. دربار ایران در مقابل عدوانی خاک ایران اعتراض نمود ولی نتیجه‌ای نگرفت. سفیر دولت روسیه بدون اینکه صحت ادعای ایران را بر آن جزیره انکار نماید خاطر نشان نمود که در صورتی میتوان جلوی عملیات دزدان دریائی را گرفت که نیروهای دریائی از یک ایستگاهی بعملیات پردازند و اگر روسیه جزیره آشوره‌ده را تخلیه نماید هرآینه این تخلیه به فعالیت کمک‌بخش روسیه خاتمه خواهد داد. چون کشتی‌های روسیه هر وقت آن جزیره را ترک میگفتند ترکمن‌ها حملات خود را شروع میکردند. این منطق روسها معقول و حسابی درآمد.

ترکمان‌ها در مقابل این وضع جدید که از حملات آنها جلوگیری میکرد سکوت اختیار نمودند. در سال ۱۸۵۱ آنها جزیره را غافلگیر کرده و پادگان آنجا را قسمتی را بقتل رسانیده و بقیه را باسارت بردند. در این موقع چنین حدس زده شد که شاید دولت ایران برای جلوگیری از مقابلی با روسیه غارتگران را کمک نموده باشد.

بنابراین نمایندگان روسیه خلع برادر شاه را از حکومت مازندران درخواست نمودند.

در اول امیرنظام که این درخواست را کاملاً غیرعادلانه می‌پنداشت در مقابل آن مقاومت نمود ولی پس از آنکه شدیداً مورد اعتراض روسیه واقع شد او از روی عقل بقوه شمالی تسلیم شد.

(۱) - در سال ۱۸۹۳ من در این جزیره لنگر انداختم و از کوچکی آن بحیرت افتادم، چه آن بقدری است که در موقع طوفان امواج دریا آنجا را میشوید. آب و هوای آنجا مشهور به بدی است و زندگانی افسرانی که در آنجا مأمورند باید خیلی پرمشقت و شدید و سخت باشد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۸

سقوط امیر نظام

ناصرالدین شاه نسبت بوزیر اعظم خود کمال وفاداری را نشان داد، لیکن نظر به بسط نفوذ او که یگانه شخص محل انتظار بود خاصه در میان قشون و سربازان که دریافت حقوق مرتب و لباس‌شان را مدیون شخص او میدانستند محبوبیتی بکمال پیدا کرده و بالاخره آن باعث تشویش و اضطراب شاه گردید. در اطراف خانه‌اش یک عده مستحفظ گذاشته شد و قاصدی به نزد وزیرش فرستاد که ابلاغ کند که بشغل وزارت او خاتمه داده شده و فقط فرماندهی قشون با او خواهد بود.

امیر نظام این ابلاغ را بحسن اطاعت پذیرفت و میرزا آقاخان اعتمادالدوله بصدر اعظمی تعیین گردید. لیکن اقدام بی‌رویه و خارج از احتیاط سفیر روس که اعلام داشت امیر نظام معزول در تحت حمایت تزار امپراطور روس میباشد و بعد هم تغییر مشی داده از این مقام خود را کنار کشید ممکن است بیشتر باعث برافروختن شاه و شدت خشم و غضب او شده باشد، اما رویهمرفته این وساطت و توطئه‌های دشمنان او بالاخره شاه را مجبور ساخت که او را به کاشان تبعید نماید. در آنجا زوجه محبوبش از او مراقبت می‌نمود. مدت دو ماه امیر نظام در آنجا بسر برد، ولی بعد تصمیم بقتل او گرفته شد و او را با حيله بدست آورده در حمام قصر زیبای فین رگهای او را گشودند و بدین ترتیب وزیر اعظم ایران از دنیا رفت. میگویند هرملتی شایسته حکمرانانی است که دارد و اگر همین‌طور است که گفته شده برای ایران خیلی باید تأسف خورد، زیرا این کشور مانند اروپا در قرون وسطی بوسیله حکامی اداره میشود که یگانه منظور و آمالشان جمع کردن ثروت میباشد. Per fas aut nefas - در هر صورت وقتی یک مسافر باغهای فریبنده و غرفه‌های زیبای فین را تماشا میکند دچار تأسف و حسرت شده و مخصوصاً وقتی که فکر میکند اگر این وزیر مدت بیست سال در مقام خود باقی مانده بود میتوانست مردان شرافتمند وفاداری را تربیت کند که لیاقت جانشینی او را داشته باشند تحسر و تأسف

انسان زیادت‌تر میشود. واقعا قتل امیر نظام برای ایران یک مصیبتی بود، زیرا که آن جلوی ترقی و پیشرفت‌هایی که بزحمت و با رنج و محنت بآن نائل شده بود گرفت و همانطور که در آتیه نزدیکی معلوم میشود این عمل اثرات میثومی در روابط

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۴۹۹

و مناسبات خارجی دولت ایران داشت.

مسئله هرات ۱۸۵۳-۱۸۵۱ م

یار محمد خان که با کمال موفقیت توانسته بود استقلال هرات را در مقابل ایران و طایفه بار کزائی کابل و قندهار حفظ کند در سال ۱۸۵۱ در گذشت. صید محمد فرزند او که جوانی تقریباً کودن و هرزه بود بجای پدر بر تخت نشست و چون بواسطه بی‌لیاقتی او در کشور عده‌ای به دشمنی او برخاسته بودند صید محمد برای تحکیم موقعیت خود با ایران باب مذاکرات را مفتوح ساخت. این اقدام او در دولت بریتانیا تأثیر نموده و دو سال بعد یک معاهده‌ای بایران تکلیف شد که بموجب آن «دولت ایران متعهد شد که بهیچ اسمی نیرو به قلمرو هرات نفرستد مگر که آنجا از طرف یک دولت خارجی مورد حمله قرار گیرد»^۱ اگرچه ایران بامضای این معاهده تن درداد، اما شکی نیست که آن برای شاه نامطبوع بود و از آن هیچ رضایت نداشت، چنانکه در حوادثی که بعداً رخ داد معاهده مزبور بی‌تأثیر نبوده است.

مذاکرات روسیه با ایران ۱۸۵۳-۱۸۵۵ م

در پائیز سال ۱۸۵۳ پرنس دالگورکی «۲» پیشنهادات مخفیانه‌ای بشاه برای همکاری ایران با روسیه بر ضد ترکیه نمود، برای اجرای این منظور در وهله اول می‌بایست با قوایی که جمع - آوری شده بود ارز روم را از آذربایجان و بغداد را از عراق به ترتیب مورد تهدید قرار دهد، بعداً اگر موقع مقتضی شد به ترکیه اعلان جنگ داده شود و قلمرو عثمانی را از این دو مرکز مورد هجوم قرار دهند. قرار اینطور شد که در صورت موفقیت ایران سرزمین‌هایی را که به تصرف درمی‌آورد میتواند در تصرف خود نگاه دارد و یا آنها را به عثمانی در مقابل دریافت وجه پس بدهد. تزار برای ترغیب و تحریک ایران بکنگ قول داد که از مابقی غرامات معاهده ترکمان‌چای صرف نظر کند و اگر هم فقط بیک نمایش قوای نظامی قناعت شود مصارف و مخارج کلی آن از مبلغ غرامات کسر شود.

شاه این مواعید را باور کرده با پیشنهادات مزبور موافقت نمود. ولی سفیر روسیه خواست

(۱) - اچی سون، شماره ۱۷، صفحه ۷۱ (مؤلف)

Dalgoruki-(۲)

با صدراعظم تصفیه حساب نماید آن وزیر زیرک و محیل اظهار داشت که اگر راه همکاری ایران با روسیه باز باشد راه همکاری با ترکیه هم بهمان اندازه باز خواهد بود. بعلاوه تذکر داد که اگر دولت فرانسه و بریتانیای کبیر در آنموقع به نفع ایران در قضایا مداخله کنند ایران ممکن است بتواند کاملاً قرارداد توهین آمیز ترکمان چای را باطل ساخته و ایالات از دست رفته را بازستاند. شاه با این دلایل قانع شد و با آنکه در حقیقت برای احضار و جمع آوری قشون در ایالات آذربایجان و کرمانشاه اوامری صادر شده بود معهداً تصمیم گرفته شد که ایران در اینموقع ناظر وقایع باشد و بی جهت خود را لو ندهد. این تغییر رأی شاه بی نهایت پرنس دالگورکی را آزرده و متغیر ساخت و تلافی آنرا بر سر صدراعظم درآورد.

ناصرالدین شاه قضیه پیشنهاد را باطلاع بریتانیای کبیر و فرانسه رسانید و از طرف دولت های مزبور که در جنگ روس و ترکیه این وقت شرکت کرده بودند بوی نصیحت داده شد که بیطرف بماند. این مشورت و نصیحت که برای گیرنده آن بی نهایت رنجش آور بود سبب شد که صدراعظم پیشنهادات روسیه را با نظر مساعدتری مورد مطالعه قرار دهد. شاید او ملتفت این نکته بود که برای ایران خطرناک است با روسیه بهم بزند و نیز ممکن است بگوئیم که عدم جدیت و شدت بریتانیای کبیر در جنگی که از طرف آن دولت واقع شد و عدم استفاده از قشون هندی خود صدراعظم ایران را در همان جهت و سمت تحت تأثیر قرار داده بود.

بهم خوردن روابط دوستانه با بریتانیای کبیر ۱۸۵۵ م

ایران بی شک از بریتانیای کبیر آزرده بود. اما این مسئله جزئی که دو دولت را از یکدیگر جدا ساخت نبایستی باعث قطع روابط آنها شود. ممکن است که آنرا برای این منظور عمدا بهانه کرده باشند، ولی همینطور ممکن است گفت که قضیه بهم خوردن روابط دوستانه که دنبال این مسئله واقع شد از طرف دولت ایران پیش بینی نشده و اراده و قصدی در آن نبوده است. بهرحال در سال ۱۸۵۴ سفارت انگلیس شخصی را بنام میرزا هاشم خان که قبلاً در خدمت دولت ایران بود ولی چندین سال پیش، از خدمت دولت خارج شده بود

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۱

به سمت منشی گری فارسی استخدام نمود. صدراعظم به استخدام این شخص و برقراری او به پست مزبور اعتراض نمود و سفارت هم نیز در مقابل آن تسلیم شد، زیرا واضح بود که واسطه مابین دو دولت نبایست شخصی باشد که مورد نفرت وزیر وقت ایران بوده باشد.

در ابتدا صدراعظم که تمایل خود را در این موضوع نشان میداد اظهار داشت که میرزا هاشم میتواند بسمت یک نماینده انگلیس بشیراز فرستاده شود، ولی وقتی که نامبرده بدین سمت تعیین شد مشار الیه تغییر رویه داده اظهار کرد که چون این شخص از خدمت دولت ایران معافیت و انفصال رسمی حاصل نکرده نمی تواند زیر نظر انگلیس ها مصدر شغلی گردد و از این رو باو اجازه قبول نمایندگی داده نمیشود. این ایراد سست و بی پایه بنظر آمده چه تا آنوقت در ایران لفظ انفصال رسمی بگوش کسی نخورده بود.

صدراعظم بر اهانت و سوء رویه افزوده حکم توقیف و بازداشت زوجه میرزا هاشم را داد.

مستر موری «۱» سفیر تازه‌وارد بریتانیا برای ابقاء صلح و آرامش موافقت نمود که اگر چنانچه دولت ایران به میرزا هاشم شغلی بدهد که حقوقش بیش از حقوق شغل حاضر او باشد و نیز امان جانی باو داده و بالاخره زنش را باو برگرداند وی میرزا را از خدمت بریتانیا معاف خواهد ساخت. وزیر مشار الیه نه فقط باین پیشنهاد معقولانه جواب رد داد بلکه با کمال بی‌پروائی اظهار داشت که سفیر بریتانیا میرزا را محض خاطر زنش نگاهداشته - است و در تعقیب آن از طرف دولت ایران مراسله اهانت آمیزی رسید که بریتانیا را تهدید نموده بود که اگر پرچم دولت خود را برافرازد باعث بروز وقایع ناگواری خواهد شد. سفیر بریتانیا بالاخره مناسبات را قطع نموده و در انتهای سال ۱۸۵۵ تهران را ترک گفت و هفته‌ها و بعد ماهها گذشت بدون آنکه با انگلستان هیچگونه مرادده‌ای برقرار باشد. صدراعظم در نتیجه خیال کرد که مستر موری را مغلوب ساخته است.

بنابراین در این وجد و انبساط پیش از موقع خود تصمیم گرفت که به آرزوی ملی در تصرف هرات جامه عمل پوشاند.

اتحاد انگلیس و افغان ۱۸۵۵ م

وضع تهدیدآمیز ایران بطرف افغانستان ایجاب کرد که دوست محمد عقد یک پیمان اتحاد با بریتانیای کبیر را با

Mr Murray-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۲

دل و جان بپذیرد. در اوائل سال ۱۸۵۵ سر جان لارنس «۱» با نمایندگان دشمن قبلی ما یک معاهده‌ای بمنظور دوستی و صلح «۲» دائمی بست و بدین ترتیب به سوء تفاهمات و منازعات ۱۲ ساله‌ای که جنگ اول افغان به میراث گذاشته بود خاتمه داد.

تغییر حکمرانان در هرات ۱۸۵۵ م

تقریباً در موقع امضای این قرارداد موقعیت شهرستان هرات با یک تغییر اساسی مواجه شد. صید محمد که رویهمرفته برای حکمرانی نامناسب بود بدست اتباع خود معزول شده و محمد یوسف که از طایفه سادوزائی بود بجای او نشست و نامبرده بمنظور انتقام مرگ کامران میرزا رقیب خود را بقتل رسانید.

محمد یوسف که سال‌ها در حال تبعید در مشهد بسر برده بود مانند یک ایرانی شناخته میشد. دوست محمد نیز که اخیراً بواسطه مرگ کوهندل خان بر قندهار دست یافته بود خیلی شائق بود که برای دفاع منافع بریتانیای کبیر در هرات وارد عملیات شود و چون پیش از وقت باین عمل اقدام شد او اظهار بی‌میلی کرده و پیشنهاد نمود که خود شخصا با یک ارتش افغانی بشهر حمله نماید.

اشغال هرات بدست ایرانیان ۱۸۵۶ م

در این اثنا همانطور که قبلا اشاره شد دولت ایران با کمال بی پروائی هم خود را مصروف شکستن مواد عهدنامه ۱۸۵۳ نموده بود. در بهار سال ۱۸۵۶ یک ارتش ایران بسوی هرات حرکت نموده و در آنجا مورد استقبال محمد یوسف واقع گردید. اما پس از چندی بر ضد ایرانیان مغرور شورشی بوقوع پیوست.

محمد یوسف پرچم بریتانیا را برافراشته و خود را برای کمک به دوست محمد آماده ساخت. در نتیجه شورش ثانوی محمد یوسف دستگیر شده و مانند یک زندانی به اردوگاه ایرانیان فرستاده شد. معاون او عیسی خان شهر را مدت چند ماهی نگه داشت و بالاخره در ماه اکتوبر سال ۱۸۵۶ علم و مهارت مهندس فرانسوی موسیو بولر (۳) سقوط

(۱) Sir John Lawrence

(۲) - متن آن در کتاب راولینسون ضمیمه II ذکر شده است. (مؤلف)

(۳) Buhler

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۳

شهر را نزدیک ساخته و تصرف هرات بدست ایرانیان انجام گرفت.

دومین معاهده بریتانیا با دوست محمد ۱۸۵۷ م

بریتانیا در این موقع بر ضد ایران از دو راه وارد عمل شد.

یکی غیر مستقیم و آن عبارت از امضای معاهده دومی در ژانویه ۱۸۵۷ (۱) با دوست محمد خان بود و مطابق آن ماهیانه مبلغ یکصد هزار روپیه کمک خرج در طی جنگ به دوست محمد اعطا میشد بشرطی که تمام آن مبلغ را صرف ارتش خود نماید. علاوه مقدار زیادی تفنگ برای تجهیز او روانه شد. دوست محمد حمله‌ای به هرات نکرد و در جریان جنگ که فقط مدت کمی دوام داشت تأثیری ننمود.

عملیات بریتانیا بر ضد ایران ۱۸۵۶-۱۸۵۷ م

اما راجع باقدام مستقیم همانا اعلام جنگ بریتانیای کبیر ولی از روی بی میلی بایران بود. هیچ جنگی باین جنگ که بعدا اتفاق افتاد شباهت ندارد، چه مسئله معمول در جنگها آنست که بدشمن حتی المقدور تلفات سخت و خسارات سنگین وارد آورند. در صورتیکه در این مورد کوشش سیاستمداران ما متوجه آن بود که بدون وارد کردن ضربه قوی ایران را وادار به تخلیه هرات نمایند.

نقشه‌های مختلفی بمقامات نظامی بریتانیا عرضه شد. یکی آن بود که ارتش هند مستقیماً با یک ارتش دوست و متفق افغانی بسوی هرات حرکت نماید. نقشه دیگر که اجرای آن خیلی مشکل تر بود اینکه از بندرعباس بسوی هرات پیشروی بعمل آید.

این هردو نقشه محتاج به کوشش زیاد و مخارج هنگفت معتناهی بود. بالاخره تصمیم گرفته شد که در خلیج فارس و در محمره (خرمشهر فعلی) دست بعملیات زده شود و در وهله اول جزیره خارک را که در ۴ دسامبر گرفته بودند تصرف نمایند. قلعه قدیمی هلندی «رشیر» بوسیله عده‌ای از تنگستانی‌ها بطور ثابت و استواری دفاع میشد و در موقع یورش بدانجا چهار افسر انگلیسی بقتل رسیدند. بعداً بوشهر بمباران شده

(۱) - متن آن در کتاب راولینسن ضمیمه III ذکر شده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۴

و تسلیم گردید (۱).

در ژانویه سال ۱۸۵۷ سرجیمز اوترم (۲) فرماندهی قوای انگلیس را بدست گرفت و مصمم گشت که به نیروهای ایرانی که مطابق خبر واصله در برازجان واقع در ۴۶ میلی بوشهر طرف شیراز موضع گرفته بودند حمله ببرد. ستون نیرومند بریتانیائی این قلعه مستحکم را تخلیه شده یافته و دید که دشمن با حالت وحشت‌زده‌ای فرار کرده بدون اینکه فرصت حمل لوازم اردو و یا مهمات جنگی را داشته باشد.

اوترم دارای وسائل نقلیه نبود و حاضر نشد که خود را در خطر انداخته و گرفتار گردنه‌ها و کوه‌های صعب العبور نماید. در نتیجه پس از انفجار انبار مهمات ایران شبانه بسوی بوشهر حرکت نمود. سردار ایرانی که بواسطه انفجار چهل هزار پوند (در حدود ۱۸ تن) باروت از عقب‌نشینی آنها آگاه شد نیروی انگلیسی را در تاریکی تعاقب نموده و در خوشاب آنها را گرفتار ساخته با زرنگی تمام با آتش توپخانه به آنها حمله کرد (۳).

در سحر سوارنظام و توپخانه انگلیسی به پیشرفت پرداخت. این عمل بوسیله توپخانه انجام گرفت و ارتش ایران را دچار خوف و هراس نمود. سومین سوارنظام سبک اسلحه بمبئی به یک رژیمان ایرانی حمله کرده و از وسط آنها عبور نمود و افراد آن را بباد شمشیر گرفت. اوترم از اسب خود بزمین افتاده بیهوش شد و این حادثه سبب گردید که در پیشرفت پیاده‌نظام تأخیری روی دهد. هرچند که سوارنظام و توپخانه جنگ را واقعا برده بودند، ایرانیان با نظم تمام عقب نشستند و نظر به کمی

(۱) - یک دوست ایرانی که سنش بالغ بر هشتاد بود برای من چگونگی فرار خود را با مادر و خواهرانش از بوشهر شرح

داده و میگفت که چگونه سربازان فراری ایرانی او را در «احمدی» اولین منزل خارج شهر لخت کردند. پدر او که کارگزار بود به هندوستان برده شد و چنین بنظر میرسد که با او در آنجا بخوبی رفتار نموده‌اند. (مؤلف).

Sir James Outram- (۲)

(۳)- بهترین شرح راجع باین جنگ را ژنرال «بالارد» (در آنوقت ستوان بود) در مجله (جنگل سیاه) شماره سال ۱۸۶۱ داده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۵

سوارنظام و استعمال غیر لازم و بی‌پروائی آن بطور مؤثر تعقیب نشدند و اگر آن بطور صحیحی مصرف و استعمال شده بود ممکن بود شکست ایرانیان مبدل به تباهی و انهدام گردد.

عملیات بعدی بر ضد محمره (خرمشهر فعلی) متوجه بود. در ماه مارس نیروی اعزامی سوار کشتی شده و بسرعت تمام بسوی شط العرب رانند. محمره که مطابق عهدنامه ارز روم بدست ایران افتاده بود «۱» قویا سنگربندی شده و آتشبارهای سنگین در هر دو طرف رود کارون نصب شده بود. در نتیجه وظیفه اوترم خیلی سنگین و سخت بود و چنین بنظر میرسد که او وظیفه خود را با مهارت تمام بانجام رسانید. یک آتشبار و خمپاره‌ای روی الوارهای شناور تعبیه شده بود و شبانه ببالای رودخانه در نقطه مقابل آتشبار توپخانه ایرانی در ساحل راست کارون کشیده شد. از طرف ایرانیان هیچگونه ممانعتی از عبور آن بعمل نیامد.

در هنگام صبح روز بعد آتش توپخانه کشتی‌های بخار با کمک این آتشبار قلاع را خاموش ساخت و کشتی‌های نقلیه به کارون کشیده شده و نیروها در محلی از دو میلی بالای محمره پیاده شدند. ایرانیان فرار کرده توپ‌ها، مهمات و اردوگاه را در پشت سر جا گذاشتند. اوترم یک دسته سفائن جنگی کوچک در کارون تا به اهواز که تصرف شد روانه ساخت درحالی که ارتش ایران عقب می‌نشست و بدین طریق عملیات خاتمه یافت.

تصمیم به صلح ۱۸۵۷ م

دولت ایران پس از تصرف بوشهر مستقیماً درخواست صلح نموده بود و معاهده صلح در حقیقت قبل از لشکرکشی کارون بامضاء رسید. اما بواسطه نبودن وسائل مخابره تلگرافی خبر امضای معاهده بموقع به اوترم نرسیده بود.

طبق شرائط این معاهده که در پاریس صورت گرفت شاه قبول نمود که افغانستان را تخلیه نموده و استقلال و تمامیت ارضی آنجا را برسمیت بشناسد. علاوه بر آن شاه

(۱)- برای آگاهی از این معاهده به فصل هفتاد و نهم همین کتاب رجوع شود. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۶

موافقت نمود که در صورت بروز اختلاف بین دو دولت برای حل آن بایستی قبل از توسل به اسلحه به اهمات دوستانه دولت انگلیس مراجعه نماید. از سفیر بریتانیا عذرخواهی مناسبی شد و با میرزا هاشم آشتی نموده و تمام استنادات و تهمت‌های بر علیه زوجه‌اش پس گرفته شد. وی که علت اصلی قطع روابط شده بود در اینموقع ناپدید گردید.

ایرانیان در اینموقع از نجابت و علو همت انگلیس‌ها متعجب و متحیر شدند که نه گارانتی (وثیقه و کروی) از آنها خواستند و نه تاوان جنگ و امتیازی مطالبه کردند. غرض هیچگونه تحمیلی بر آنها نگردید. سرور و خوشحالی صدراعظم را نیز وقتی که دید هیچگونه تقاضائی برای عزل او نشده است میتوان حدس زد تا چه اندازه بوده است «۱».

از نظر انگلیس‌ها مناسبات آنها با ایران پس از جنگ بهتر شد و ایرانیان خیلی کم از این جنگ به تلخی یاد میکنند و چون در چند هفته بعد شورش هند شروع گردید خیلی خوب بود که نیروهای انگلیس در ایران و یا در افغانستان گرفتار نبودند.

حکمران جدید هرات

حکومت ایران که قبلاً از شرایط معاهده آگاه شده بود در تسلیم محمد یوسف به خویشاوندان صید محمد عجله نمود و آنها هم وی را گرفته بقتل رسانیدند. یک سردار مهاجر و پناهنده بار کزائی بنام سلطان احمد خان که برادرزاده و ناپسری دوست محمد بود بفرمانروائی هرات برگزیده شد بدین شرط که خطبه بنام شاه بخواند. سردار جوان با عجله و شتاب روانه حوزه حکمرانی خود شد و زمانی وارد هرات گردید که سردار ایرانی یکی از شاهزادگان اصیل هنوز از این قرارداد جدید خبر نداشت. این شخص یکدفعه از خواب بیدار و بواسطه سرزده وارد شدن و مزاحمت این افغانی مبرم متغیر شده امر کرد که او را گرفته

(۱) - میگویند که ما ابتکار لباس خاکی را مدیون این جنگ میباشیم. خاکی واژه فارسی است و چنین ظاهر میشود که بعضی از نیروهای ایرانی که در اونیفورم خاکی رنگ بودند از یک فاصله دوری دیده نمیشدند.

مقامات حکومتی هند بدین ترتیب این رنگ را برای اونیفورم سپاهیان اختیار کردند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۷

بجوب بستند. پس از این تنبیه مخصوص قضایا کما ینبغی شرح داده شد و سردار افغانی بر مسند امارت هرات جلوس نمود. بنابراین ایران با وجودی که شکست خورده بود میتوانست که هم طبق شرایط معاهده پاریس عمل کند و هم بوسیله سلطان احمد خان بر هرات حکمرانی نماید. سلطان احمد خان حتی تهران پایتخت را دیدار کرده و از صاحب

اقتدار بخشنده خود شاه خلعت گرفته بود. فهمیدن این مسئله مشکل است که چرا دولت بریتانیا در تسلیم این شهرستان به دوست محمد اصرار نمیورزید و چنین بنظر میآید که ایران باهوش و زرنگ بر طرف معامله بریتانیا پیشی جسته است.

در ظرف این مدت انتقال یا عبور و مرور، هیئتی از افسران بریتانیایی از میسیون تهران به هرات فرستاده شد. اما امیر افغانی به کمک معنوی انگلستان که عبارت از شناسائی و موافقت باشد و نیز چیزهای جزئی دیگر قانع نبود.

یک میسیون روسی در تحت خانیکوف که در سال ۱۸۵۸ با آنجا آمد چندان موفقیتی کسب نکرد. افغانها مجازات و صدماتی که دوست محمد بواسطه پذیرائی از ویتکاوویچ دیده بود بیاد داشتند و بعلاوه دولت ایران بهیچ وجه حاضر نبود که بهبند که نفوذ روسیه بر هرات غالب آید. در نتیجه میسیون خانیکوف نیز بعدم موفقیت مواجه شد.

برقراری نفوذ ایران در ناحیه ساحلی خلیج فارس

مکرر در این کتاب خاطر نشان نمودیم که ایران هیچ وقت یک دولت معظم دریائی نبوده است. نادر شاه همانطور که در فصل هفتاد و دوم ذکر شد برای برقراری نفوذ خود در خلیج فارس کوشش بعمل آورد، ولی چون از مشکلات گذاشتن مستحفظ و پادگان در بنادر این خلیج باخبر بود ناحیه بندرعباس و جزائر هرمز و قشم را بشیخ قبیلہ بنی معن واگذار نموده و در مقابل از او یک خراج سالیانه‌ای دریافت مینمود. در اواخر قرن هیجدهم یک حاکم جنگجوی عمان بنام سلطان بن احمد (۱) مشغول فتوحات خارجی شده چاه بهار اولین بار فتح شد و بعد قشم، هرمز، بحرین و بالاخره بندرعباس را باطاعت درآورد. در سال ۱۷۹۸

(۱) - رجوع شود به کتاب «امام‌های عمان» تألیف بدر جگر صفحه ۲۲۶ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۸

سلطان بن احمد از دولت ایران فرمانی گرفت که طبق آن بعوض پرداخت شش هزار تومان در سال ناحیه بندرعباس را آباد کند. در همان سال این حاکم با انگلیسها قراردادی بسته و بآنها اجازه داد مرکز نمایندگی تجارته خود را در بندرعباس مجدداً افتتاح نموده و یک پادگان ۷۰۰ نفری در آنجا بگذارند. در همان موقع ایستگاه دریائی بریتانیا در باسیدو (۱) (باسادور (۲)) در جزیره قشم با اجازه حاکم مسقط تأسیس یافت و هنوز آن ایستگاه در تصرف بریتانیا میباشد، هر چند که در زمان حاضر مستحفظ و پادگانی در آنجا وجود ندارد.

در اواسط قرن نوزدهم دولت ایران تصمیم گرفت که این بنادر را خود مستقیماً اداره نماید، بنابراین در زمان غیبت سید سعید مسقطی که به زنگبار رفته بود حاکم مسقط را بیرون کردند، اما یک نیروی اعزامی از مسقط آن بنادر را دوباره تصرف نمود.

ولی ایرانیان بواسطه رسیدن قوای امدادی زیاد در این موقع در مقابل سید سعید زیاد قوی شده بودند و از آنطرف انگلیس‌ها چون با حرکت دستجات مسلح او در دریا مخالفت مینمودند عملیات او را فلج ساختند. بالاخره در سال ۱۸۵۶ صلح برقرار شد، بدین شرط که امام مسقط آن بنادر را مدت ۲۰ سال اجاره کند و سالیانه مبلغ ۱۶ هزار تومان بدولت ایران پردازد و هرمز و قشم را جزو قلمرو خاک ایران بشناسد. در زمان حاضر «۳» یگانه مرکزی که در تملک مسقط باقی مانده در خارج عمان شهر کوچک گوادر- است که یکی از بنادر بلوچستان انگلیس است.

Basidu-(۱)

Bassadore-(۲)

(۳)- مراد زمان تألیف کتاب است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۰۹

ناصرالدین شاه

فصل هفتاد و نهم فراگرفتن یا احاطه کردن ایران

از مرو، آخرین منزل نیزه‌های آزاد، اعضای قبایل باطراف متفرق میشوند و اسب‌های ترکمانان با تفنگ‌های تزار روسیه مجهز شده‌اند.

«سرآلفرد لیاال» (۱)

پیشرفت روسیه در آسیای مرکزی

در نیمه اول سده نوزدهم مهمترین وقایعی که ایران را متأثر و مبتلا ساخت همانا پیشرفت روسیه در قفقاز و ضمیمه شدن تمام ایالات ایران که در منتهای ارس قرار داشتند پس از دو لشکرکشی موفقیت آمیز بآن دولت بوده است و نیمه دوم همان قرن کشور ایران شاهد یک پیشرفت بزرگتر نیروی شمالی در آسیای مرکزی بود. این پیشرفت باعث شد که مرز دولت روسیه و ایران در شرق بحر خزر مشترک شود. بنابراین نگارنده در نظر گرفته که شرحی راجع باین جنبش و حرکت و یا طرز پیشرفت فوق العاده جنوبی بنظر خوانندگان برساند «۲».

Sir Alfred Lyall-(۱)

(۲)- مآخذی که مورد استفاده قرار گرفته‌اند (علاوه بر کتبی که قبلاً ذکر شده) عبارتند از «شرح مسافرتی از هرات به خیره بقلم «ماژور جیمز آبت» در سال ۱۸۵۶، و از هرات تا اورنبورک بقلم «سروان سرر. شکسپیر» در

مجله) Blackwood (شماره ماه ژوئن ۱۸۴۲، «مسافرت با اسب به خیوه» بقلم سروان ف. برنابی) Burnaby، «زندگانی و مسافرتها» بقلم «آرمی نیوس و امبری» «واحه مرو» بقلم ی. اودونوان «ایران شرقی» بقلم سرف. گولد-سمید و «قلب آسیا» بقلم ح. سکرین و «ای. دی. راس» (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۰

ما در فصل شصت و دوم از اولین سفارت روسیه به خیوه و بخارا که توسط آنتونی جنکینسون در قرن شانزدهم بعمل آمد شرحی مذکور داشتیم. در اوائل قرن هیجدهم پتر کبیر با خان‌های خیوه و بخارا روابط و مناسباتی برقرار نمود. امیر حکمران خیوه حاضر شد در عوض حمایتی که دولت روسیه از او در مقابل بخارا مینماید طوق اطاعت آن دولت را بر گردن نهد. در سال ۱۷۱۵ یک ستون روسی تحت فرماندهی کنت بکوویچ «۱» بمنظور مسافرت اکتشافی با رضایت خان بدان سمت روانه شد ولی مرگ خان موقعیت را تغییر داد و این هیئت روسی مورد حمله جانشینان خان واقع شده و تمامی از بین رفتند.

برای جبران این حادثه شوم هیچگونه اقدامی بعمل نیامد. در طی سال‌های بعد روس‌ها بتدریج قرقیز (قبیله تاتار میانی) را بلع کرده و آنها در سال ۱۷۰۲ تسلیم شدند. بعداً اورنبورگ را بمنظور احداث پایگاهی برای حملات آینده مستحکم ساختند. در طی نیمه آخر قرن هیجدهم پیشرفت روسیه بکلی متوقف شده بود.

در قرن نوزدهم روسیه رویه تجاوز و پیشروی را دوباره از سر گرفت و در سال ۱۸۲۲ تاتارهای کوچک را با حکومت اورنبورگ متحد ساخت. در این موقع حس بدگمانی و سوءظن‌های خیوه و بخارا بواسطه این عمل برانگیخته شد.

موقعیت روسیه در سال‌های ۱۸۳۹-۱۸۳۸ یعنی درست پیش از اینکه پیشرفت عظیم آنها شروع شود بدینقرار بود. در سمت مغرب بحر خزر قفقاز هنوز مطیع نشده بود و در حدود یکصد هزار سرباز روسی به محاصره محلی مشغول گردیدند که «بزرگترین دژ عالم» خوانده میشد و آن بالاخره تا سال ۱۸۶۴ تسخیر نشد تا اینکه روسیه در آن نزدیکی یک خط مستقیم جدیدی برای پیشرفت بطرف شرق بدست آورد. در آسیای مرکزی که اکنون بیشتر مورد دقت نظر ما میباشد امتداد مرزهای روسیه بانتهای رود اورال و اورنبورگ و از آنجا به ترویتزکا «۲» رسید. از این مرکز مرز روسیه به پتر و پاولوسک «۳»

Count Bekovich-(۱)

Troitzka-(۲)

Petropavlovsk-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۱

و بهمین ترتیب امسک «۱» و بالاخره سمی پالاتینسک «۲» در مرز چین رسید.

اولین لشکرکشی به خیوه ۱۸۴۰-۱۸۳۹

اولین حرکت بطرف جنوب روس‌ها بر ضد ایالت خیوه بود.

این لشکرکشی تا یک اندازه جوابی به تصرف افغانستان از طرف انگلیس‌ها بوده است، ولی روس‌ها باین عمل با دلایل دیگری صورت حق‌بجانبی میدادند. سال‌ها بود که اوزبک‌ها مدام به پیش قراولان روسی حمله نموده اموال اتباع روسی را بغارت برده و عده زیادی از مسکوی‌ها را به اسارت میبردند.

کنت پروسکی «۳» فرماندار ارنبورک بر یک نیروئی شامل سه‌هزار پیاده‌نظام و دو هزار قزاق و بیست و دو عرابه توپ فرماندهی میکرد. در نوامبر سال ۱۸۳۹ او به پیشروی طولانی نهصد میلی خود دست زد. برای آذوقه و خواروبار و لوازم و احتیاجات این نیرو همه‌گونه انتظامات و ترتیبات داده شده بود، بنابراین ستون نقلیه آنها خیلی مفصل و زیاد بود. سرمای شدید اتفاقی باعث شد که صدها نفر از شتران تلف شدند و اسب‌ها هم قادر نبودند که در برف برای خود خوراک پیدا کنند. بنابراین کنت پروسکی در مقابل این اوضاع مخالف و ناگوار مجبور شد حتی قبل از رسیدن به فلانت اوست-اورت «۴» فرمان عقب‌نشینی دهد، دشت مزبور بین بحر خزر و دریا‌های اورال قرار داشت. این نیرو در ماه ژوئن ۱۸۴۰ در حالیکه تلفات سخت و شدیدی متحمل شده بود به ارنبورک مراجعت کرد.

این لشکرکشی با وجود آنکه بشکست و عدم موفقیت کامل مواجه شده بود باز بریتانیای کبیر را شدیداً دچار وحشت ساخت. ماژورد. ارسی تود «۵» با یک پیشقدمی که حیرت‌آور است در حالیکه بسوی مأموریت خود در هرات رهسپار بود کاپتان جیمز آبت «۶» و بعداً کاپتان شکسپیر را از راه بیابانی بطول هفتصد میل به نزد خان روانه ساخت تا باو خطر استهزاء و ریشخند روسیه را گوشزد نمایند.

Omsk-(۱)

Semipalatinsk-(۲)

Count Perovski-(۳)

Ust -Urt-(۴)

Mojor D'arcy Todd-(۵)

Captain James Abbott-(۶)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۲

میسون شکسپیر بطور قابل ملاحظه‌ای موفقیت یافت. برای اینکه او نه تنها خان را مجبور ساخت که بردگان روسی را رها سازد بلکه خود شخصا اسرای آزاد شده را که چهارصد نفر بودند و از مرد و زن و بچه تشکیل یافته بودند به ارنبورک راهنمایی نمود و این کار مهم و خطیر او بسیار قابل ملاحظه است.

در پائیز سال ۱۸۴۰ روسیه مشغول تجهیز یک نیروی بمنظور لشکرکشی بر ضد خیوه شد، اما چون رئیس اوزبک‌ها تسلیم شد عملی کردن این منظور دیگر لزومی نداشت.

بالاخره روسیه در سال ۱۸۴۲ با او قراردادی بست باین شرط که معامله بردگان در خیوه منسوخ شود و از تجاوز و تهاجم بخاک روسیه ممانعت بعمل آید.

پیشرفت روسها بطرف دریای اورال ۱۸۴۴ م

در طی ده سال بعد روسیه نقایص و معایب ارنبورک را برای ایجاد یک پایگاه ملتفت شد، بنابراین بتدریج ولی منظمًا برای تصرف بیابان بزرگ قرقیز که از رودخانه اورال تا دریای اورال ادامه داشت دست‌بکار شد. در سال ۱۸۴۴ روسیه قسمت مهم این آبها را تفحص نموده و در سال ۱۸۴۷ مصب سیرداریا (۱) را تصرف نمود. یک دژ در این نقطه و دژ دیگر در بندرگاه دریای اورال بنا گردید.

تصرف دره سیرداریا ۱۸۶۴-۱۸۴۹ م

روسیه با تصرف مصب سیرداریا با خانان خوقند تماس مستقیم حاصل نموده و خصومت و عداوت خان خوقند نیز نسبت بروسها که سرزمین او را مورد هجوم قرار داده بودند برانگیخته شده بود. در سال ۱۸۴۹ یکی از قلاع این ایالت کوچک به تصرف روسها درآمد. چهار سال بعد پیشرفت بیشتری بعمل آمد. آق‌مسجد در دویت و بیست میلی بالای رودخانه تصرف شده و بر روی خرابه‌های آن قلعه پروسکی برپا شد و بدینطریق خط سیرداریا تأسیس یافت. در سال ۱۸۴۵ یک لشکرکشی دیگری در طول دره ایلی (۲) بعمل آمد و در ورنو (۳) یک قلعه دیگری ساخته شد که بعدا آن قلعه کرسی نشین ایالت سمیرچیه (۴) شد.

در این موقع جنک کریمه روی داد و روسیه برای چند سالی دست از تجاوز و جلوروی

(۱)-Sir Darya

(۲)-Ili

(۳)-Vernoe

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۳

کشیده فقط کوشش خود را مصروف آن نمود که مواضع بدست آورده را در مقابل خوقند ببهترین وجهی مستحکم سازد.

در سال ۱۸۶۰ خان خوقند به مواضع روس‌ها در سیمرچی حمله کرد. روس‌ها در جواب آنها بسوی تاشقند پیش رفته و در سال ۱۸۵۶ آنجا را تصرف نمودند و پس از این موفقیت سرزمین بین دریای اورال و ایسیک‌قول (۱) مرز ایالت ترکستان گردید. این عمل خاتمه مرحله اول این پیشرفت عظیم بود و بوسیله آن نیروی شمالی در فاصله مؤثر سه خانان بزرگ خیوه، بخارا و خوقند قرار گرفت.

مناسبات روسیه با بخارا ۱۸۶۸-۱۸۴۲ م

در سال ۱۸۴۲ امیر بخارا از تصرف کابل بدست بریتانیای کبیر متوحش شده متوسل بروسیه گردید. این دولت نیز میسیونی در تحت کلنل بوتنف (۲) بدان صوب فرستاد و از آنها با احترامات زیاد پذیرائی کردند. اما فاجعه کابل در اوضاع بخارا تأثیر و واکنشی شدید نمود.

ستودارت (۳) و کونولی (۴) که بعدا باو پیوست در بخارا زندانی شدند. مأمور سیاسی روسیه که برای نجات ستودارت منتهای کوشش را بعمل آورده بود با بی‌احترامی شدید از طرف امیر که دیگر از انگلستان ترسی نداشت تبعید شد.

پس از زیاده از بیست سال یعنی در سال ۱۸۶۵ امیر بخارا علیه دولت بزرگ شمالی بنای تعرض و حمله را گذاشته و خجند را اشغال نمود و چهار مأمور سیاسی روسیه را که در آن شهر بودند زندانی کرد در سال بعد روس‌ها پس از یک پیروزی قطعی که در آریرقا بر بخارائی‌ها بدست آورده بودند خجند را مجددا تصرف کردند. در سال ۱۸۶۸ آرتش بخارائی‌ها دوباره مغلوب شده و سمرقند تصرف شد. چندی بعد با امیر پیمان صلح بسته شده و او سمرقند را بروسیه واگذار نمود و غرامات جنگ را پرداخت.

الحاق تمام حوزه خانی خوقند در سال ۱۸۷۶ به روسیه فتوحات روسیه را در صحنه عملیات شرقی خاتمه داد. اتفاقا یک نتیجه‌ای که از این عملیات گرفته شد استقرار

Issik Kul-(۱)

Colonel Butenef-(۲)

Stoddart-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۴

روسیه در چارجویی در کنار سیحون بود که او را همسایه ایران ساخته و بر نفوذش در تهران افزود. این لشگرکشی‌ها را ممکن است تشکیل دهنده مرحله دوم این پیشرفت دانست.

فتح خیوه ۱۸۷۳ م

سومین مرحله این پیشرفت فتح خیوه بود. در سال ۱۸۶۹ روسها خود را در کراسنودسک «۱» که امروزه نقطه شروع راه آهن آسیای مرکزی میباشد و بعدا در چکش لر «۲» نزدیک مصب رودخانه اترک مستقر ساختند.

دولت ایران بدون اخذ نتیجه اعتراضات شدیدی باین عمل نمود. این تازه واردین بتدریج نفوذ خود را بر ترکمن‌های یموت بسط و توسعه داده و راههای آن ناحیه را بداخل بازدید و نقشه برداری کردند. روسها اعتراف مینمودند که منظور اساسی آنها ایجاد یک جاده مستقیم به آسیای مرکزی است. بدون شک این رویه تا اندازه‌ای بمنافع ایالت ترکستان بود. فعالیت پیش‌آهنگان روسی طبعا در همه جا باعث پریشانی خاطر و ناراحتی گردید. خان خیوه خیال کرد که تقاضای روسها از همکاری با او و افتتاح رابطه و مراوده با دریای اورال از قلمرو کشور او استقلال ویرا تهدید مینماید. از مدت‌ها پیش نقشه اساسی حمله و هجوم به خیوه کشیده شده بود و چون خیوه‌ای‌ها را از بخارا پشتیبانی مینمودند دولت روسیه مجبور با اجرای این نقشه گردید. در سال ۱۸۷۳ ستون‌هایی در یک زمان معین از کراسنودسک، پروسکی، تاشقند و ارنبورک شروع به پیشرفت نمودند. سه تا از این ستونها «۳» بسلامت بآن واحه بزرک رسیدند. اینها با هیچگونه معارضه و مقاومتی مواجه نشدند و پایتخت را با یک حمله تصرف نمودند.

بدینطریق روسیه سرزمین واقع در ساحل راست آمودریا را بخاک خود ضمیمه ساخته و در آنجا دو قلعه احداث نمود. خان جوان دوباره به تاج و تخت خود مراجعه داده شد ولی یک

(۱)-Krasnovodsk.

(۲)-Chikishliar.

(۳)- ستون ودسک مجبور شد از کم‌آبی توپ‌های خود را در شن‌ها دفن کرده و مراجعت کند. (بورنی) Burnaby ذکر میکند که هیچگونه استفاده‌ای از وسائل نقلیه برای آب‌نشده، در صورتیکه کشتی‌های بخاری در آمودریا تا کنگراد در شمال واحه خیوه پیش رفته بودند. (مؤلف)

غرامت جنگی کمرشکنی بمبلغ ۲۵۰ هزار لیره استرلینک بر او تحمیل شد.

لشکرکشی‌های ایران بر ضد ترکمان‌ها ۱۸۶۱-۱۸۵۷ م

قبل از اینکه ما بشروع آخرین مرحله پیشروی روس‌ها پردازیم مناسب میدانیم که لحظه‌ای بمناسباتی که در این موقع بین ایران و ترکمان‌ها وجود داشت عطف توجه نمائیم. در سال ۱۸۵۷ سلطان مراد میرزا فرمانفرمای کل خراسان هشتاد نفر از سران ترکمان را برای شرکت در کنفرانسی در مشهد دعوت نمود، ولی همگی آنها را به خدعه و فریب دستگیر نموده زندانی ساخت. فرمانفرمای ایران پس از آنکه بدین وسیله از قدرت آدم دزدان کاست بسوی مرو حرکت نموده و در نتیجه پیروزی خود آنجا را تصرف نمود. سه سال بعد حمزه میرزا بجای او نشست و او برای بار دوم شهر مرو را بدون مواجهه با مقاومتی تصرف نمود.

اما در یک نبرد واقع در اردوگاه طق در نزدیک همان بلد که اطراف آن محصور بخندق بود شکست خورد. سپاهیان او با بی‌نظمی کامل فرار کرده درحالی که توپهای خود را بدست ترکمانان فاتح دادند «۱». در اثر این شکست و فرار قیمت برده در آسیای مرکزی پائین آمده و ارزان‌تر از زمان یک نسل پیش شد «۲». بعد از آن برای اعاده حیثیت از دست رفته ایران هیچگونه کوششی بعمل نیامد. فقط در اثر حمله‌ای از سرخس دژ مرزی ایران به ترکمانان شد عده‌ای از آن توپ‌ها مسترد گردید.

خورد شدن ترکمانان بدست روسها ۱۸۸۱ م

ما اکنون دوباره قلم را بشرح پیشرفت روس‌ها معطوف میداریم.

پس از اطاعت و انقیاد خيوه یگانه ناحیه مستقلی که در آسیای مرکزی باقی مانده بود ناحیه ترکمن‌ها بود که ایرانیان چنانکه دیده شد کنترل و نظارت مبهم و بی‌اثری بر آنها داشتند. هر سال روسها از چکش لر «۳» ستون‌های قوی بداخله آنجا میفرستادند و آنها بتدریج سواحل راست رودخانه اترک را تا

(۱) - رجوع شود به «واحه مرو» فصل دوم صفحه ۱۷۰ (مؤلف)

(۲) - و امبری در کتاب خود موسوم به «زندگانی و مسافرت‌ها» قیمت متوسط یک برده را در بخارا سه لیره تعیین نموده، ولی ذکر میکند که پس از پریشانی و بدبختی ایرانیان قیمت آن به سه شلینگ تنزل یافت. (مؤلف)

(۳) - Chikishliar

در سال ۱۸۷۷ ژنرال لوماکین «۲» بسوی قزل آروات پیش رفت ولی قبل از اینکه بتواند موقعیت خود را مستحکم سازد مجبور بعقب‌نشینی شد. شروع جنگ روس و ترکیه در این موقع نیز از بروز حوادث بیشتر جلوگیری نمود. اما در سال بعد او به گوک‌تپه باردوگاه خندق‌دار معروف طوق پیش رفت. توپخانه او به ترکمانان که در ناحیه کوچکی جمع شده بودند تلفات موحشی وارد آورد، ولی حمله او منجر بعدم موفقیت شده و با تحمل تلفات سنگین عقب‌نشینی نمود. این ضربه برای حیثیت روسیه خیلی وحشتناک بود و شاید بتوان این واقعه را با عقب‌نشینی انگلیس‌ها از کابل مقایسه نمود.

ژنرال سکوبلف «۳» در این موقع مأمور شد که شهرت از دست‌رفته روسیه را دوباره بحال اول بازگرداند. این شخص مسئله حمل و نقل را در درجه اول اهمیت یافت.

بنابراین مانند لرد کیچنر «۴» که بعداً با مسئله‌ای شبیه بآن مواجه شد به ساختن راه آهن در این جلگه وسیع دست زد با کمک راه آهن و قدرت تشکیلات خود او توانست که هشت هزار نفر سپاهی و پنجاه و دو عرابه توپ و یازده مسلسل را به گوک‌تپه برساند.

ترکمن‌ها مصمم شده بودند که آخرین ایستادگی خود را در این ناحیه بخرج دهند. در ژانویه ۱۸۸۱ با وجود حمله شدید محصورین طوق بر مهاجمین خندقهائی کنده شده و یک شکافی در خطوط دفاعی ترکمانان احداث نموده و از آنجا آتش مرگباری بداخل محوطه محصور ریخته شد. حمله آخری کاملاً موفقانه بود. اعلام شروع حمله با انفجار یک مین داده شد. این مین قسمت معظم دیوار قلعه را خراب نمود و روس‌ها که در چهار ستون پیش میرفتند بسرعت قلعه را تصرف نمودند. تعقیب فراریان مطابق آنچه که اودونوان «۵» از یک تپه مجاور دیده و ذکر نموده است از یک فرار بانهزام

(۱) - «واحه مرو» فصل سوم. همچنین «ده هزار میل» صفحه ۱۶ (مؤلف)

General Lomakin-(۲)

Skobeleff-(۳)

Lord Kitchener-(۴)

O'Donovan-(۵)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۷

قطعی منجر شد. بدین ترتیب آخرین موضع مستحکم بزرگ آسیای مرکزی سقوط نمود.

چند سال پس از این پیروزی وقتیکه برای احترام بشجاعت مهاجمین من در این خرابه‌ها گذر مینمودم از شجاعت نامیدانه‌ای که ترکمانان با آن در مدت بیست روز تمام این قلعه را که دارای دیوار ساده‌ای بود در مقابل آرتش روس حفظ نمودند حیرت نمودم.

این ضربه برای ترکمانان طق ساکن واحه آخال خردکننده و آخری بود. یک افسر روسی موسوم به آلیخانوف که اصلاً یکنفر مسلمان داغستانی بود طق مرو را وادار به تسلیم ساخت. در سال ۱۸۸۴ مرو یک قسمتی از امپراطوری روسیه گردید.

سارق‌های یولاتان «۱» که واحه‌ایست در طرف جنوب مانند دیگر قبائل کوچک باو تاسی نمودند. این لشکرکشی موفقیت‌آمیز چهارمین و آخرین مرحله پیشرفت روسها را تشکیل داد و بدین وسیله تزار آقای آسیای مرکزی گردید.

تأثیر آن در ایران

وقایع بالا در ایران دو گونه تأثیر بخشید: یکی اینکه دولت ایران قادر نبود از حملات دائمی ترکمانهای طق، یموت و گوکلان «۲» بخراسان جلوگیری نماید و بالنتیجه این اقدام و فعالیت دولت روسیه برای دهقانان بیچاره ایرانی به نهایت درجه مفید و نافع بود. اما در مقابل آن بایستی از دست رفتن قسمتی از خاک ایران در شمال و از بین رفتن نفوذ ایران بر اثر انضمام مرو و بروسیه را هم در نظر گرفت. مرز جدید نیز که در طول رودخانه اترک تاجات و از آنجا به سمبار «۳» امتداد داشت بطور غیر مساعد و نامطلوبی برای ایران در قسمت شرقی آن کشیده شده تمام ناحیه حاصلخیز اتک یا دامنه این رشته را روس‌ها ضمیمه ساخته بودند و دهقانان ایرانی مناطق مرتفعه اجازه نداشتند که بر وسعت اراضی متروک خود حتی یک متر بیفزایند و یا اینکه یک درخت جدید بنشانند. در صورتیکه دولت روسیه یک دولت قوی باقی مانده و مأمورین و افسران او بمیل خود و خودسرانه از مرز ایران گذشته هرگونه

(۱)–Yulatan

(۲)– بدبختانه در سالهای اخیر ترکمن‌های ساکن وادی گورگان حملات خونین و جنایت‌آمیز خود را شروع نموده‌اند.
(مؤلف)

(۳)–Sambar.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۸

تخلف و نقض در معاهده را از راه خراب کردن محصولات و یا بطریق دیگر سیاست و تنبیه می‌کردند.

تصرف هرات بدست دوست محمد ۱۸۶۳ م

اکنون برای مدتی میرویم از اوضاع افغانستان و امور جاری آنجا سخن میرانیم. سلطان احمد خان پس از تحکیم مبانی حکومت خود چنانکه در صفحه ۳۵۲ ذکر شد علیه اشغال فراه بدست دوست محمد خان که در سال ۱۸۵۶ انجام یافته بود شدیداً اعتراض نمود.

بریتانیای کبیر در این مورد عدم علاقه خود را برای مداخله نشان داد. در سال ۱۸۶۲ حکمران هرات از ناامنی و اغتشاش در کابل برای بیرون کردن پادگان افغانی استفاده نمود. دوست محمد نیز تقریباً بدون معطلی وارد کارزار شده پس از تصرف مجدد فراه بسوی هرات شروع به پیشرفت نمود و در ماه مه سال ۱۸۶۳ بدون اشکال و صعوبت زیاد آنجا را تصرف نمود.

سلطان احمد در هفته‌های آخر محاصره مرد و دوست محمد نیز بیش از چند روز نتوانست از فتح خود استفاده ببرد. دولت ایران وجود امیر را در سرحدات خراسان با تشویش خاطر و دل‌واپسی نگریسته و سقوط هرات آن دولت را هراسان ساخت. اما با مرگ دوست محمد این تهدید و خطر برطرف شد و در عین حال در افغانستان نیز در همان موقع موقعیت سیاسی مانند آسیای مرکزی کاملاً علیه شاه تغییر یافته بود.

کمیسیون سرحدی مکران ۱۸۷۱-۱۸۷۰ م

حال به پیشرفت امپراطوری هندوستان عطف توجه نموده و مینویسیم که در نیمه اول قرن هیجدهم نادر شاه بلوچستان را مبدل به یک ایالت و استان ایرانی نموده و در سال ۱۷۳۹ ناصر خان براهوئی بمقام بیگلربیگی یا حکمران آنجا تعیین شد. پس از قتل افشار بزرگ ناصر خان نسبت به احمد شاه اظهار تابعیت نمود، ولی بعداً استقلال خود را اعلام داشت. ناصر خان در سال ۱۷۹۵ در گذشت و پس از مرگش بلوچستان مبدل به یک هرج و مرج ممتد و طولانی شده و این ایالت بین عده‌ای از رؤسای قبائل تقسیم گردید و آنها هم دائماً با یکدیگر در زدوخورد بوده و بایران حملاتی میکردند. در سلطنت محمد شاه دولت ایران ادعاهای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۱۹

خود را بر آنجا تجدید نمود و بوسیله مداخله و وساطت ابراهیم خان بمی ناحیه پس از ناحیه را بخاک ایران ضمیمه ساخت.

سرفردریک گولدسمید «۱» که نخستین مدیر تلگرافات در ایران بود در ۱۸۶۴ متوجه شد که در مغرب گوادر هیچگونه مأمور رسمی ثابتی وجود ندارد که بتواند با او داخل مذاکره و قراری بشود و این حاکی از لیاقت و مهارت و کاردانی اوست که خط تلگراف در آن ناحیه تکمیل و بکار انداخته شد. بنابراین نه تنها از نظر کشیدن تلگراف و نیز حفاظت و نگهداری آن بلکه برای حفظ منافع استان تحت الحمايه کلات و بالاخره حفظ منافع خود ایران چنین صلاح دیده شد که مرز ثابت مشخصی تعیین گردد و برای اجرای این منظور باب مذاکرات مفتوح شده و منجر به توافق نظر برای یک کمیسیون مشترک از بریتانیای کبیر و ایران و کلات گردید. لیکن بواسطه اشکال تراشی و تعرضات دائمی کمیسر ایران و

خصوصیت ابراهیم خان باید گفت هیچگونه پیشرفتی حاصل نشد، تا آنکه ژنرال گولدسمید بسوی گوادر حرکت نمود. در آنجا ماژورلوت (۲) که مرز مورد بحث را بازدید و نقشه برداری کرده و میتوانست اطلاعات جمع شده قبلی را در این ناحیه کامل سازد باو پیوست. پس از آن کمیسر بریتانیا نظریه خود را داده باین معنی که مرز ایران را از یک نقطه‌ای واقع در مشرق کوتاتار (که نباید با گوادر اشتباه شود) تا کوهک محدود و معین نمود. شاه این خط سرحدی را که با نظریات و دعاوی ایران موافق و مساعد بود پس از کمی درنگ قبول نمود. گولدسمید از این موفقیتی که نصیب او شده بود مورد تحسین قرار گرفته و برای دست زدن بیک کار مشکل تری تشویق و ترغیب گردید.

مسئله سیستان، مرحله اول ۱۸۷۰-۱۸۶۳ م

یکی از مهمترین مسائلی که دولت انگلیس پس از امضاء معاهده پاریس مواجه با آن شد مسئله سیستان بوده است. این ولایت دلتائی اصلاً متعلق بایران بوده ولی بدست احمد شاه ضمیمه شده و قسمتی از قلمرو جانشین او را تشکیل میداد. در منازعات و کشمکش‌های داخلی برای

Sir Fredric Goldsmid-(۱)

Lovett-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۰

تحصیل قدرت و امارت که افغانستان را بعداً مختل و آشفته ساخت ولایت مزبور وقتی به قندهار و وقت دیگر به هرات منضم گردید. یار محمد خان در قسمت اعظم از ایام حیاتش آنجا را باج گزار و تابع در تصرف داشت. پس از مرگ او دولت ایران ادعاهای خود را بر این ولایت از دست رفته آغاز نمود. علی خان رئیس طائفه سربندی (۱) نسبت بایران اظهار تابعیت نموده و باز دواج با یک شاهزاده خانم ایرانی مفتخر گردید. این واقعه در سال ۱۸۵۷ اتفاق افتاد و در طی سلطنت دوست محمد خان هم علی خان و هم جانشین او تاج محمد تفوق ایران را اعتراف داشتند. شاه ایران در بین سالهای ۱۸۶۱ تا ۱۸۶۳ مکرراً از دولت بریتانیا دعوت نمود که وسط افتاده نگهداری سیستان را در مقابل تجاوز افغانها بر عهده گیرد. جواب دولت انگلستان این بود که چون آن دولت سلطنت شاه را در سیستان برسمیت نمیشناسد نمی‌تواند در این کار مداخله نماید. اشکال قضیه در این بود که ایران امکان داشت اجرای معاهده‌ای را که اخیراً بامضاء رسیده بود درخواست نماید. ولی چون حکومت هندوستان در این موقع شیر علی خان را که برای مستقر کردن خویش در کابل می‌جنگید برسمیت نشناخته بود مسئله حکمیت خارج از موضوع بود.

وزارت خارجه در سال ۱۸۶۳ وقتیکه برای دادن جواب صریح حاکی از نظریات وی اصرار شد نوشت که در مشاجره و نزاعی که بر طبق اطلاع بین ایران و افغانستان بر سر حکومت سیستان روی داده دولت علیا حضرت بهیچ وجه نمی‌تواند در آن مداخله نماید، بلکه بخود طرفین باید آنرا واگذاشت تا بزور شمشیر تملک خودشان را ثابت نمایند.

اعلام این سیاست و خطمشی بحال ایران نافع بود، چه شیر علی در آن زمان قادر نبود که از منافع مرز افغان دفاع نماید. در عین حال دولت شاه که از مؤاخذه و تعرض بریتانیا خود را ایمن دید سیاستش را بطور ثابت ادامه داد و این سیاست عبارت از این

(۱) - سربندی‌ها ساکنین قدیمی سیستان بوده‌اند، تیمور لنگ آنها را به بروجرد کوچ داد، ولی نادر شاه دوباره آنها را بوطن خود برگردانید. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۱

بود که نفوذ و قدرت ایران را آنقدر اعمال کند تا همه سکنه ایرانی سیستان را تحت کنترل و نظارت تهران در بیاورد. ولی شیر علی عاقبت خود را بر تخت امارت کابل مستقر ساخته و ایران را بجنگ تهدید نمود. در اینموقع دولت بریتانیا رویه عدم مداخله را که روی کیاست و مهارت بود ترک گفته به استناد ماده شش عهدنامه پاریس پیشنهاد حکمیت نمود و دو دولت مزبور نیز با آن موافقت نمودند.

کمیسیون حکمیت سیستان

سرفردریک گولدسمید پس از موفقیت در تعیین و تصویب سرحد مکران مطابق مشروحه بالا، مأمور سیستان شد که بآنجا رفته در موضوع دعاوی ایران و افغان قضاوت و حکمیت نماید. کمیسیون انگلیسی از بندر عباس حرکت نمود و در سیستان ژنرال پولوک «۱» که از طرف لردمایو «۲» فرمانفرمای هند نماینده بود و نیز دکتر بلو «۳» مستشرق معروف بآنها پیوستند.

میر عالم خان امیر قائن و مأمورین ایران هر دو نسبت باین کمیسیون به عداوت و خصومت رفتار نموده و این نکته بوضوح پیوست که در چنین مواقعی تهیه نکردن یک عده نظامی انگلیسی اشتباه است. ژنرال گولدسمید که تحمل و گذشتش قابل ملاحظه بود حتی الامکان معاینه و مساحی و نیز تحقیقات نموده و مثل سابق یعنی در مورد کمیسیون مرزی پیش، او بطهران مراجعت کرد.

ژنرال نامبرده در حکم داوری خود بین سیستان اصلی و سیستان رویی فرق گذاشته بود. او سیستان اصلی را از نینار واقع در شمال کانال اصلی در جنوب معین کرده و این ناحیه در آن موقع بوسیله رود هیلمند در طرف مشرق محدود بود. این قسمت که در حدود نهصد و پنجاه میل مربع مساحت آن میشد و دارای ۴۵ هزار نفر جمعیت بود به ایران واگذار شد. سیستان رویی یا ناحیه‌ای که در ساحل راست رود هیلمند بود بافغانستان داده شد.

از نقطه‌ای که کانال اصلی نزدیک سد بزرگ موسوم به بند سیستان شروع میشود سرحد اعلام شده و تا کوه ملک سیاه امتداد پیدا میکند. این محل که در آنوقت بازدید

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۲

کلک رانی در دریاچه سیستان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۳

و معاینه نشد امروز محل التقاء مرز دو کشور ایران و افغانستان با امپراطوری هندوستان میباشد. بیشک این قرار و تصمیم برای ایران مفید و نافع بود و تمام آنچه را که میتوانست حقا مطالبه کند باو داده شد. از طرف دیگر شیر علی از قطعه فوق العاده حاصلخیز چیزی نصیبش نشد و سیستان افغان نسبتا یک ناحیه عقیم و غیر مسکون بود. لیکن بطوریکه راولپنسون اظهار میدارد «سیستان در حقیقت جزو ممالک ایران بود و برخلاف قاعده در دوره‌های مختلف به هرات و قندهار ضمیمه شده است» قضاوت و داوری فاضل مشار الیه که این حقیقت را نشر و اعمال قوه و مجاهدت‌های ایران را نشان داده بسیار عادلانه و درست بوده هرچند که به مذاق شیر علی نامطبوع و تلخ میآمده است.

کمیسیون سرحدی ایران و بلوچستان ۱۸۹۶ م

سر فردریک گولدسمید بدینطریق سرحد ایران را اول از گواتار که بندری است در دریای عرب تا کوهک و بعدا از سیستان تا کوه ملک سیاه مشخص و معین نمود. بین این دو محل سرزمینی بطول سیصد میل واقع شده که بیشتر آن صحرا و بیابان و فقط دارای چند بیشه خرمای قابل بحث بوده که دولت ایران و خاران یک ناحیه لم یزرعی در بلوچستان انگلیس هردو ادعاهائی بر آن داشتند و روی همین‌ها در سال ۱۸۹۶ یک کمیسیون سرحدی در تحت ریاست کلنل هولدیج (اکنون موسوم به سرتوماس است) تشکیل شد. نگارنده افتخار خدمت در این کمیسیون را داشت «۱». پس از عزیمت ژنرال گولدسمید ابراهیم خان فعال کوهک را گرفت، ولی دولت بریتانیا هرگز انضمام آنها بایران برسمیت نشناخت. بنا بفتوای کمیسیون این ناحیه بایران تعلق گرفت، در صورتیکه بیشه‌های خرمای مشکل جنوبی که شامل لادگشت نیز بود به خاران داده شد. چند بیشه خرمای دیگر در انتهای شمال که شامل هوک سوتک بود بایران واگذار شد.

چون موسم سرما که فقط در آن موسم مساحی و نقشه‌برداری امکان‌پذیر است قبل از آنکه کمیسیون مشغول کار شود نزدیک باتمام بود کلنل هولدیج تصمیم گرفت که سلسله جبالی که از کوه ملک سیاه به جنوب امتداد دارد و به کجه کوه و کوه میر جاوه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۴

موسومند مرز ناحیه شمالی مساحت مزبور قلمداد نماید. چنانچه دست باقدمات و انتظامات دیگری میخواستند بزنند مجبور بودند که در زمستان سال دیگر شروع بکار نمایند که ترتیب و تنظیم آن خیلی دشوار بود. روی این تسویه و قراری که داده شد تعیین مرز ایران از بندر گواتار تا سیستان صورت اتمام پذیرفت. دشت هشتادان در خراسان که مورد مناقشه بود در سال ۱۸۹۱ بوسیله ژنرال مک‌لین تحدید حدود شد و بنابراین تنها جای خالی که امروزه باقی مانده و تحدید نشده از جنوب ستون‌های مرز هشتادان تا سیستان است که شاید بطول دو یست میل باشد.

دومین کمیسیون حکمیت سیستان ۱۹۰۵-۱۹۰۳

در سال ۱۸۹۱ رود هیلمند مسیر خود را تغییر داد. وقتیکه من در سال ۱۸۹۹ کنسولگری سیستان را تأسیس نمودم ترعه رودیکه بنام رود پریان موسوم است بطور قابل ملاحظه‌ای بطرف مشرق ترعه‌ای که ژنرال گولدسمید برای مرز معین نموده بود جریان داشت. این تغییر مسیر فرستادن دومین کمیسیون حکمیت را در تحت فرماندهی کلنل مک‌ماهون (اکنون سرهنری میباشد) ایجاب کرد. در این موقع نماینده بریتانیا با یک نیروی قوی و زورمندی بدرقه میشد که آن ویرا در یک وضع و مقامی قرار داده بود که با وضع و مقام سرفردریک گولدسمید تفاوت زیاد داشت. این مسئله مشکل بطور دقیق و جامع در یک هوای طاقت‌فرسا و سرما و گرمای شدید و فوق العاده مورد مذاقه و مطالعه قرار گرفت و ضمناً معلومات بسیاری از جغرافی این گوشه آسیا بدست ما آمد. سرحد مطابق فتوای این کمیسیون مانند سابق از کوه ملک سیاه تا بند سیستان سد اصلی کشیده شد و از آنجا در امتداد هیلمند تا نقطه‌ای که رودخانه به دو شعبه تقسیم میشود ادامه مییابد. مرز مزبور مانند سابق دنبال ترعه ناد علی را گرفته ولی خطی که تقریباً بشمال ادامه داشت با دقت و صراحت بیشتری نسبت به کمیسیون اولی معین شد.

سرحد ایران و ترکیه

مرزهای ایران فقط در مغرب در طی قرن اخیر عملاً تغییری نکرد.

در سال ۱۸۴۳ یک کمیسیون مرکب از نمایندگان بریتانیای کبیر و روسیه برای قضاوت و داوری درباره مرز ایران و ترکیه معین شدند. چون جمعیت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۵

این ناحیه از ایلیات کوچ‌نشین تشکیل شده و این ناحیه سرتاسر مرتفع و کوهستانی، تعیین مرز خیلی مشکل بنظر میآمد. این کمیسیون در سال ۱۸۴۷ از روی معاهده ارز روم شروع بکار نمود. مطابق شرایط این معاهده هر دو دولت همجوار

بعضی نواحی و خطه‌هایی را که نسبت بدان ادعاهائی داشتند ترک گفته و راضی شدند که کمیسرهای برای تحدید حدود تعیین کنند. این کمیسیون جدید در سال‌های ۱۸۴۹، ۱۸۵۰، و ۱۸۵۱ در محمره (خرم شهر فعلی) و بغداد جمع شده ولی به هیچگونه نتیجه قطعی نرسیدند. در سال ۱۸۵۱ لرد پالمستون «۱» پیشنهاد کرد که خط عمومی سرحد در قسطنطنیه معین شود و برطبق معاهده ارز روم نمایندگانی از پاریس و ترکیه با کمک کمیسرها بانجام این امر بپردازند. تعیین مرز در سرزمین‌های مشکوک نیز مطابق پیشنهاد او بایستی به قراردادهای آتیه واگذار شود. این پیشنهاد مورد قبول قرار گرفت و عملیات مساحی و نقشه‌برداری در یک دوره هشت ساله (از سال ۱۸۵۷ تا سال ۱۸۶۵) ادامه داشت. در نتیجه نقشه‌ای از این ناحیه بین آرارات و خلیج فارس قطعه و ناحیه‌ای بطول هفتصد میل و عرض بیست تا چهل میل تهیه شد. بعد از آن به باب عالی چنین اطلاع داده شد «بعقیده دولت‌های میانجی و واسطه خطوط سرحدی آتیه بین دو قلمرو سلطان ترکیه و شاه ایران تا آنجائیکه ممکن است بایستی از روی نقشه تعیین گردد. دو دولت مسلمان خودشان بایستی این خط را تعیین نمایند. اگر در طی وقایع آتیه اختلافاتی در مورد یک ناحیه معین و مخصوصی پیش آید دو دولت بایستی حل مواد مورد بحث را به تصمیم دولت‌های انگلیس و روسیه واگذار نمایند.»

در سال ۱۹۰۷ ترکیه از گرفتاریهای داخله ایران استفاده نموده و نه تنها «سرزمین‌های مشکوک» را تصرف نمود بلکه نواحی که بدون گفتگو متعلق بایران بود بخاک خود ضمیمه ساخت. چند سال بعد باز یک کمیسیون مختلط دوباره تشکیل شد و در ماه اکتوبر سال ۱۹۱۴ درست یکروز قبل از بروز مخاصمه و جنگ بین روسیه و ترکیه آخرین ستون سرحدی در پای کوه آرارات برپا شد و بدین ترتیب تعیین حدود ایران

Lord Palmerston-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۶

و ترکیه باتمام رسید.

خلاصه

در این فصل ما احاطه شدن ایران را از طرف شمال و نیز از طرف مشرق نشان دادیم. قوه بزرگ شمالی با نیروهای غیرقابل مقاومت که همیشه یک دولت منظم را بخرج همسایه‌های غیرمنظم ناتوان و غالباً بی‌میل از اینکه حتی اتباعشان را از غارت و تاخت و تاز جلوگیری کنند بزور و امیدارد که توسعه و بسط یابد جلو رانده و با گامهای وسیع و سریع از ارنبورک بطرف مرز ایران پیشرفت نمود. روسیه در این پیشرفت خود دره سیردریا، بخارا و سمرقند و خیره و بالاخره کشور ترکمان را که اکنون ایالت ماوراء خزر با کرسی نشین آن عشق‌آباد را تشکیل میدهد بتصرف درآورد. وی قدرت و نفوذ خود را در این جلگه وسیع پرجمعیت پراکنده محکم و برقرار ساخت و بوسیله راه آهن آسیای مرکزی در مرحله اول و ایجاد راه آهن بین تاشقند و ارنبورک در سال ۱۹۰۵ در مرحله دوم سلطه خود را بر آن ناحیه محکم و استوار ساخت. نقشه راه آهن‌های دیگری نیز کشیده شده است «۱» من زیاده از یک بار در آسیای میانی مسافرت کرده و میتوانم

پیشرفت یکنواخت ثابتی را که از همه طرف محسوس و مشهود است تصدیق نمایم و این پیشرفت بخوبی با فقدان امنیت، بی‌نظمی، بی‌عدالتی مختصه به رژیم‌های بومی بطوریکه قلم توانای وامبری توصیف نموده بکلی متباین است.

این پیشرفت روسیه باعث انتقاد شدید در انگلستان شد. اما بسیاری از منقدین که اطلاعاتشان ناقص و بدبآنها حالی کرده‌اند حاضر نیستند بفهمند که در همان موقع پیشرفت روسها بریتانیای کبیر هم ولایات و ایالات وسیع و حاصل خیز و پرجمعیتی را در هندوستان ضمیمه ساخته است. در خارج هندوستان نیز ایالت بزرگ بیابانی که بنام بلوچستان انگلیس موسوم است ضمیمه خاک انگلیس شد و مناسبات خارجی افغانستان در زمان حاضر نیز بوسیله حکومت هندوستان اداره میشود. در مرز غربی تنها تغییر اساسی که قابل ذکر باشد بعمل نیامد و مرز قطعی و درست بین امپراطوری ایران و ترکیه بوسیله یک کمیسیونی که اعضای آن بریتانیایی و روسی بودند معین شد.

(۱) - در زمستان سال ۱۹۱۵ من آخرین انگلیسی بودم که از آسیای مرکزی عبور کردم قبل از اینکه نظم قدیم جای خود را به ظلم و ستم حاضره که کشور را به خرابی و ویرانی میکشاند بدهد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۷

فصل هشتم بیداری ایران

سیل تجدد و اصلاح با کمال سرعت بطرف مشرق جاری میباشد،

سید جمال الدین.

مسئله ارتباط تلگرافی بین انگلستان و هندوستان

ما در فصل پیش نشان دادیم که با طی چه مراحل سرحدات ایران آنطوریکه امروز هستند معین گردید. در فصل حاضر قدم‌هائی که ایران بطرف استفاده از مزایای مادی و بازرگانی برداشته سخن خواهیم راند.

یک فرق بزرگ اساسی که بین غرب مترقی و شرق غیرمترقی وجود دارد در نوع ارتباط آنان میباشد. در کشور ایران همانطوریکه در فصل دوم مذکور داشتیم تا آنجا که خود ایرانیان مسئول میباشند از زمان کورش کبیر تا بحال «۱» در این رشته پیشرفت‌هائی که قابل ذکر باشد پیدا نشده خوش‌بختانه ایران در شاهراه ملل واقع شده و بواسطه مزیت موقعیت خود توانست که گیرنده یک رشته خطوط تلگرافی عالی شود.

قبل از اینکه ما بشرح این قضایا پردازیم خوبست نظری به یک مسئله بزرگتری که ارتباط تلگرافی بین انگلستان و هندوستان بوده و خطوط تلگرافی ایران جزئی از آنرا تشکیل میداد بیفکنیم. در زمان شورش بزرگ هند در انگلستان لزوم تأسیس یک رشته خطوط تلگرافی مستقیم جدا آشکار گردید. بنابراین در سال ۱۸۵۹ برای کشیدن

(۱) - یعنی تا زمان تالیف کتاب و الا امروزه پیشرفتهای خیلی زیادی در این قسمت بعمل آمده است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۸

یک کابل زیردریائی در بحر احمر کوشش بعمل آمد. منظور از کشیدن این کابل آن بود که آنرا با کابلی که از مارسیز تا اسکندریه کشیده شده بود مرتبط سازند. اما این عمل با عدم موفقیت کامل مواجه شد.

در همان اوان ترکیه نیز مزیت استفاده از خطوط تلگرافی را برای کنترل امپراطوری وسیع خود دریافت. بالاخره برای مقاصد خودش تصمیم گرفت یک خطی از قسطنطنیه از راه آسیای صغیر تا بغداد بکشد. ترکیه در آنموقع پیشنهاد کرد که دولت بریتانیا از آنجا این خط را تا هندوستان ادامه دهد و نظر باینکه مساعی بریتانیا برای کشیدن کابل زیر دریائی در بحر احمر به عدم موفقیت مواجه شده بود این نقشه را با کمال میل پذیرفت.

مدت چند سالی صرف مذاکرات و مساحی شد و بالاخره در سال ۱۸۶۳ «قرارداد تلگراف زمینی» در قسطنطنیه بامضاء رسید. چون دولت ترکیه بر قبائلی که در جنوب بغداد زندگی میکردند کنترل ضعیفی داشت و نیز آب و هوای مالاریائی (بعدها ثابت شد که این موانع آنقدرها که در اول بنظر میآمد مهم نبود) در آن خطه وجود داشت، بنابراین تصمیم گرفته شد که یک خط تلگرافی نوبه به نوبه از وسط ایران ساخته شده که در بوشهر با کابلی که در خلیج فارس کشیده میشود متصل گردد.

اولین خط تلگرافی در ایران ۱۸۶۴ م

بدین قرار مذاکرات برای بنا و ساختن خط تلگرافی پیچاپیچی توسط افسران انگلیسی با شاه شروع گردید. این خط قرار بود از مرز ایران در نزدیکی بغداد شروع شده به کرمانشاه، همدان و تهران کشیده شده و دوباره از تهران به بوشهر ادامه یابد. در اول این پیشنهاد با مخالفت و مقاومت شدید احزاب ارتجاعی مواجه شد، ولی شاه تصمیم گرفت از این نقشه استفاده کند، لذا در اواخر سال ۱۸۶۴ اولین سیم یک رشته‌ای تلگرافی بنا شد. موانعی که در پیش بود و میبایستی آنها را از میان برداشت خیلی بزرگ بود. این موانع شامل حملات و ترکتازی ایلات و اشکال تراشی‌های جاهلانه مأمورین محلی ایران بود. اما افسران انگلیسی و مأمورین غیرنظامی عده زیاد و قابلی بودند و بایستی مدیون لیاقت و استعداد آنها بود که در امتیاز اصلی خطوط تلگرافی تغییرات زیادی داده شده و پیشرفت‌های مهمی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۲۹

بعمل آمد.

خطوط تلگرافی هند و اروپا

در سال ۱۸۷۰ کمپانی زیمنس «۱» خطوط تلگرافی بین لندن تا شهر الکساندرسک «۲» در مرز روسیه را از دولتهای بریتانیا و آلمان اجاره نموده و از این نقطه آنها یک خط تلگرافی دورشته‌ای از راه اودسا، تفلیس و تبریز به تهران کشیدند و در اینجا این خط با خط سابق متصل شد. این خط که توسط کمپانی تلگراف هند و اروپا کار میکرد مخابره مستقیم را بین لندن و هندوستان انجام داد. بوشهر بوسیله کابل زیردریائی به جاسک مربوط بود و جاسک نیز به کراچی هم بوسیله کابل زیر دریائی و هم سیم زمینی اتصال داشت.

در سال ۱۸۷۳ یک قرارداد دیگری درباره خطوط تلگرافی منعقد شد و مطابق مواد آن سه رشته خط تلگرافی تهیه شد، دو رشته برای مخابرات بین المللی و یک رشته برای استفاده محلی. تا سال ۱۸۹۸ در این سیستم تغییر عمده‌ای حادث نشد، ولی در آن سال قرار شد که یک خط مستقیم تلگرافی زمینی (خشکی) از راه جنوب شرقی ایران به کراچی کشیده شود. در آن سال من برای تأسیس کنسولگری در سیستان از شیراز بدان صوب حرکت مینمودم. در اصفهان من با مرحوم مستر کینک‌وود «۳» که مأمور مساحی برای این خط بود ملاقات کردم و باهم به سیستان مسافرت نمودیم. مستر کینک‌وود بالاخره خط تلگرافی آسیای مرکزی را تا مرز بریتانیا کشید. در این موقع افسران ایرانی رویه دوستانه‌ای نسبت به انگلیس‌ها پیش گرفتند، ولی اشکالات طبیعی بجهت عبور از کویر لوت بیشمار بود، با وجود این اشکالات این خط تلگرافی با موفقیت تمام ساخته شد و یک یادگار دیگری بر آثار انگلیسها در ایران باقی گذارد.

نفوذ و تأثیر آنها در ایران

ایران علاوه بر داشتن این خط اصلی دارای خطوط دیگری- است که بوسیله وزیر تلگرافات اداره میشود. این وزیر یک مستشار انگلیسی در اختیار خود دارد. ایران سالیانه یک حق الامتیازی دریافت نموده

(۱)- Siemens Brothers.

(۲)- Alexandrovsk.

(۳)- Mr. Kingwood.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۰

و برای مخابرات داخلی و خارجی اجرت داده میشود. ولی علاوه بر استفاده‌های مادی هنوز فوائد و منافع بزرگتری هستند که ایران از آنها منتفع میشود. توضیح اینکه کشور مزبور قبل از اینکه دارای خطوط مواصلاتی الکتریکی شود بر ایالات دوردست کنترل مؤثری نداشت و تاریخ ایران بیشتر شامل شورش‌هایی است که بدست مدعیان یا رؤسای یاغی و گردنکش واقع شده، ولی وقتی که این خطوط برقرار شده و اخبار محلی روزانه به مرکز میرسید این اوضاع بکلی تغییر نمود. بعلاوه سیم‌های تلگراف را بطور شایع در میان عوام خیال میکنند که در پای سریر شاه در قصر سلطنتی خاتمه می‌یابد و بدین سبب ادارات تلگراف تحصن گاه یا بست شده است و از این رو دفاعی در مقابل ظلم و تعدی می‌باشد.

گذشته از این ایران سابقا از دنیا علیحده و جدا بوده و بحال انفراد میزیست، اما بدین وسیله کم کم وارد جرگه ملل دیگر شد و از این راه نه تنها بر مقام و حیثیتش افزوده شد، بلکه افکار و خیالات مترقی و اصلاح طلبانه بتدریج از خارج وارد ایران شده و در آنجا ریشه دوانیدند ولو بعضی اوقات زمینه برای این افکار ابداء حاضر نبوده است.

نقشی که افسران بریتانیایی در این قسمت بازی کردند قابل ملاحظه بوده است.

مخبر الدوله مرحوم که اولین وزیر تلگراف و زیاده از یک نسل شاغل آن پست بود یکوقت به نگارنده اظهار داشت که احترام و محبت او نسبت به افسران و مأمورین بریتانیایی عمیق بوده برای اینکه آنها را او از همقطاران نمونه کامل انسانیت و آدمیت یافته است و اضافه نمود که وی مدتهاست که گزارشهای آنها را خط نزده و جرح و تعدیل نمی نموده- است. در سرتاسر ایران افسران و مأمورین انگلیسی که با وسائل خوشی و سرگرمیهای کم منفرد زندگانی میکنند عناصری فعال و سودمند میباشند و در مواردی که اخبار صحیح قیمت زیاد داشته خدماتی که آنها در دادن اطلاعات و خبرهای دقیق گرانها بدولت ایران کردند خالی از وصف و بیان است. از خدمات مهم و ذیقیمت ایشان یکی آن بود که گاهی پیامهایی از دولت ایران به قبایل یاغی می رسانیدند.

تیپ قزاق

در فصول سابق شرحی راجع به میسیونهای نظامی بریتانیایی و فرانسوی گزارش رفت. این میسیونها میکوشیدند که آرتش

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۱

ایران را مبدل به یک ماشین جنگی مؤثری بنمایند. پس از بازگشت میسیون نظامی انگلیس در دوره سلطنت محمد شاه افسران فرانسوی دوباره در این صحنه ظاهر شدند.

بعدها افسران ایتالیایی بار دیگر افسران فرانسوی در ایران پدیدار شدند. در سال ۱۸۷۸ بریتانیای کبیر از کمک و مساعدت بایران مضایقه نمود و در نتیجه یک میسیون اطریشی بایران آمدند ولی آنها جز یک پیشرفت جزئی در آرتش کار دیگری نکردند و افسران آن بتدریج دست از کار کشیدند. روسها این وظیفه را بر عهده گرفته و درست در موقع حضور میسیون اطریشی رژیمانی بشکل قزاق تشکیل و مرتب شد. تزار یکهزار تفنگ بردان «۱» و چند توپ بایران هدیه نمود و بواسطه لیاقت و پشتیبانی افسران روسی این رژیمان به یک بریگاد (تیپ) توسعه یافت و این تیپ با توپخانه خود نمونه مؤثرترین واحد آرتش ایران گردید.

امتیاز رویتر ۱۸۷۲ م

در سال ۱۸۷۱ شاه سفیر و نماینده خود را در قسطنطنیه به مقام صدراعظمی که مدتی بود کسی عهدهدار آن نبود برگزید. میرزا حسین خان نخست وزیر جدید از روی صداقت خیال میکرد که نجات ایران فقط در انجام تعهدات مندرجه در

معاهده‌ای که با روس‌ها بسته شده قرار دارد، در صورتیکه اصلاح کشور را معتقد بود که باید به انگلیس‌ها بسپارد. بنابراین او برای تعقیب سیاست خود تصمیم گرفت که یک انحصار فوق العاده معظمی را برای ساختمان راه آهن، استخراج معادن و تأسیس یک بانک ملی ایجاد نماید. در مقابل آن حقوق گمرکی و در حقیقت تمام منابع عایدی امپراطوری را به گرو و وثیقه بگذارد. این امتیاز عظیم به بارون جولوس دورویتر (۲) که به تابعیت دولت انگلستان درآمده بود واگذار شد. این شخص نیز نقشه‌ای کشیده و تصمیم گرفت که اجرای این کار بزرگ را برعهده چند کمپانی بگذارد تا با یکدیگر شروع بکار نمایند.

شاه با بی‌اطلاعی کامل از سیاست اروپائیان در چنین زمانی شروع به اولین سفر اروپای خود کرد. در محافل پطرو گراد بر ضد اعطای این امتیاز عظیم فوق العاده رنجش شدیدی احساس نمود. علاوه بر این اعلیحضرت انتظار داشت در انگلستان استقبال و حرارتی

Bardan-(۱)

Baron Julius de Reuter-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۲

ناصرالدین شاه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۳

در این موضوع مشاهده کند، ولی در آنجا نیز نسبت باین مسئله با خونسردی و بی‌اعتنائی توجه نمودند. احساسات مردم ایران نیز با دادن چنین امتیازی به اروپائیان که تقریباً بر همه چیز نظارت داشته باشند مخالف بودند و در این مورد باید گفت که عقیده و نظر مردم کاملاً صحیح بوده است. بالتلیجه شاه به محض مراجعت به تهران این امتیاز را لغو کرد.

افتتاح کارون ۱۸۸۸ م

در میان امتیازاتی که از طرف ناصرالدین شاه داده شده یکی امتیاز افتتاح قسمت سفلی رود کارون برای بازرگانی بود. «۱» مطبوعات انگلیس از این امتیاز استقبال شایانی کردند، اما وقتی که خوب دقت شود و بفهمیم که قطعه رودخانه‌ای که به امتیاز داده شده فقط یکصد و هفتاد میل طول داشت و طول آن از راه خشکی فقط هشتاد میل بود کم‌اهمیتی این امتیاز آشکار میشود و حتی دستورات مخصوصی که داده شد کم‌ارزشی آنچه را که شاه با بی‌میلی داده بود تایید نمود. مطابق پیمان ترکمان‌چای اذن و اجازه داده شده بود که «اتباع اروپائی خانه برای سکنی و انبار و مکان برای وضع امتعه تجارت هم اجاره نمایند و هم به ملکیت تحصیل کنند». اما از مقررات معکوس و قهقرائی کارون ما می‌فهمیم که «ساختمانهای مانند انبار ذغال یا مال التجاره، دکانها کاروانسراها یا کارخانجاتی در سواحل رود کارون رسماً قدغن شده بود».

از اینجا ظاهر و آشکار میشود که شاه بطور بدی تحت تأثیر قرار گرفته بود و میخواست آنچه را که با یکدست به امتیاز میدهد با دست دیگر پس بگیرد.

آقایان برادران لینچ بایستی خیلی افتخار داشته باشند که در تحت چنین شرایط نامساعدی پیش قدم شده و انجام این امر را بر عهده گرفتند. نه تنها دولت ایران نسبت به بازرگانی انگلیس که در ایران نفوذ یافته و استفاده میبرد حسادت میورزید، بلکه رئیس موروثی اعراب کعب که نفوذ و سلطه او از خرمشهر تا ویس که قریه‌ای در شمال اهواز است امتداد داشت نظریه خصمانه شدیدی نسبت به انگلیس‌ها داشت، زیرا در تعقیب گشایش رود کارون یک عده پادگان ایرانی در خرمشهر و اهواز

(۱) - رجوع شود به کتاب «ایران» تألیف لرد کرزن فصل ۱۵ و ده هزار میل فصول ۲۱ و ۲۲ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۴

گذاشته میشد.

یک مسئله مشکل در رود کارون وجود سد اهواز است که کشتی‌های بخاری در اغلب فصول سال نمیتوانند از آن عبور کنند. علاوه بر آن فاصله آنجا تا شوشتر از راه خشکی شصت میل است. شاه خیال میکرد که این قطعه آب دارای قوه و توانائی زیادی میباشد و بهمین سبب آنرا برای استفاده اتباع ایرانی نگاه داشته بودند. اینها موظف بودند در عوض امتیازات مبالغ هنگفتی به کیسه شخص شاه بریزند. آقایان لینچ که دارای معلومات گرانبهایی از اوضاع ایران بودند این خار راه و مانع بزرگ را توانستند بوسیله تقدیم یک کشتی بخاری به شاه برطرف سازند. این کشتی بخاری که بتوسط عمال و نمایندگان اعلیحضرت در بین اهواز و شوشتر کار میکرد سالیانه ضرر هم میداد.

از زمانیکه من در سال ۱۸۹۶ حوزه کارون را دیده‌ام تا بحال پیشرفت‌های قابل ذکری در آنجا بوقوع پیوسته. استخراج معادن مهم نفت در دامنه جبال بختیاری مبالغ هنگفت و بیشماری پول آورده و بعلاوه یک جامعه انگلیسی اصلاح طلب بآن نقطه رفته‌اند. به رؤسای قبائل محلی نیز در کمپانی «۱» منافع نقدی داده میشود. باز افتتاح جاده اهواز و اصفهان بوسیله آقایان لینچ باعث عبور و مرور و توسعه امور تجارت شده- است. حسادت ایرانیان در آن منطقه نیز بتدریج از بین برده شد، چه بر آنها ظاهر شد که این ناحیه در تحت رژیم جدید منافع بیشتری خواهد داد. تاریخ اخیر حوزه کارون یک پیروزی آرامی را بر لیست پیروزی‌های گذشته افسران و بازرگانان بریتانیای کبیر علاوه میکند.

بانک شاهنشاهی ایران ۱۸۸۹ م

بارون دورویرتر در مقابل لغو امتیاز عریض و وسیعش هیچگونه پاداش یا غرامتی دریافت ننمود. حقیقتاً پول سپرده او که بالغ بر ۴۵ هزار لیره بود در نزد او باقی ماند. در سال ۱۸۸۹ شاه برای تلافی و جبران اقدام شدید خود یک امتیازی را برفع این شخص برای تأسیس بانک که موسوم به بانک شاهنشاهی ایران بود صحه گذاشت. این مؤسسه مهم بریتانیائی با یک

(۱) - این مسئله در انتهای فصل XC مورد بحث قرار گرفته است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۵

میلیون لیره استرلینک «۱» و نیز با حق طبع و نشر اسکناس شروع بکار نمود. بعلاوه امتیاز استخراج معادن قیمتی ایران باستثنای معادن احجار کریمه یا طلا و نقره «۲» بآن اعطا شد.

در اول مدیران و مباشرین این مؤسسه تجربه و آزمایش‌شان را بقیمت گزافی حاصل نمودند و ظاهراً کاهش دائم قیمت نقره باعث ضرر هنگفت آنها شد. اما امروزه پس از آنکه این بانک بیش از یک چهارم قرن به کار خود ادامه داده موقعیت مهم آن کاملاً و بخوبی شناخته شده و آن میتواند ادعا کند که یک مؤسسه ایرانی بوده که هم برای دولت و هم برای بازرگانان منتها درجه قدر و قیمت داشته است.

امتیاز تنباکو ۹۲-۱۸۹۰ م

باید دانست که طالع امتیاز تنباکو کمتر میمون بود تا بانک شاهنشاهی ایران. این امتیاز بد داوری شده کنترل وسیعی بر تمام محصول تنباکو در ایران و فروش و صادرات آن را بدست صاحب امتیاز میداد. در مقابل این حق مقرر شد که سالیانه مبلغ ۱۵ هزار لیره انگلیسی به شاه پرداخته شود و علاوه بر آن پس از وضع مخارج و کسر پنج درصد اعلیحضرت شاه میتواند باز یک چهارم از سود حاصله را دریافت کند. این امتیاز در وضع و حالت عمل آورندگان تنباکو و فروشندگان و نیز استعمال کنندگان تأثیر بخشید. در ایران چه زن و چه مرد همگی مرتباً استعمال دخانیات مینمایند. چون بسیاری از کارمندان و کارگران اداره این امتیاز از طبقه پست بودند و در رعایت حقوق مردم ایران و رفتار با آنها از خود بی‌عقلی و بی‌کفایتی نشان دادند غیرمنصفانه بودن این امتیاز بیشتر جلوه نمود. خلاصه در مرحله اول تنفر مردم و بعداً تعقیب آنها تحریک شد. حاجی میرزا حسن شیرازی سردسته مجتهدین استعمال تنباکو را تحریم نمود و تمام مردم کشور حتی کاخ و اندرون سلطنتی این حکم را اطاعت و اجرا کردند. بالاخره پس از پیا شدن اغتشاشات و بروز خصومت‌های شدید و سخت نسبت به اروپائیان شاه مجبور شد این امتیاز را لغو نماید و مبلغ نیم میلیون لیره استرلینک گرامت

(۱) - در زمان تأسیس بانک بارون دورویتر سپرده خود را مسترد داشت. علاوه بر آن از هر سهمی دو لیره صرف یا نفع دریافت نمود. من بایستی از مسترج نیول رئیس مرحوم بانک برای دادن این اطلاع فوق تشکر کنم. (مؤلف)

(۲) - حقوق استخراج معادن به «شرکت استخراج معدن بانک ایران» فروخته شده و آنها بعدم موفقیت برخوردارند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۶

بپردازد. این مبلغ از بانک شاهنشاهی ایران بقرض گرفته و میتوان گفت که این اول وام ملی ایران را تشکیل میدهد.

مطابق حساب سال هجری قمری تا سال ۱۸۹۶ ناصر الدین شاه مدت پنجاه سال سلطنت کرده بود. برای جشن این واقعه فرخنده در آن سال تهیه کامل دیده شده بود که ناگهان یک نفر قاتل از این عادت شاه که عریضه صاحبان عریض را شخصا از روی ملایمت دریافت میکرد استفاده نموده و بطرف او شلیک کرده ویرا بقتل رسانید. بدینسان ناصر الدین شاه که در نظر اتباعش تواناترین رجل کشور خود بود از دنیا رفت. وی دارای هیبتی مردانه و قیافه‌ای گیرنده بود و کلیه امور مهمه را خود شخصا اداره میکرد. در سال ۱۸۹۴ اعلیحضرت بمن افتخار یک مصاحبه را عطا فرمود و در ضمن مصاحبه تقریباً مدت یک ساعت پشت سرهم از من سئوالاتی راجع بمسافرت اخیرم در بلوچستان می نمود. حتی من بایشان عرض کردم که در این ایالت یک آتش فشان نیمه مشتعل وجود دارد. در اول اعلیحضرت از صحت اظهار من در شک و تردید افتاده بود. ولی وقتی که من ایشان را مطمئن ساختم که خودم شخصا گوگرد و املاح آمونیاک را از دهانه پردود آن برداشته‌ام از شک بیرون آمد. او بعد فرمود که «من باید از شما بخصوص از دادن این خبر که دال بر عظمت ایران است تشکر کنم و دیگر اینکه ثابت میکند که افسران انگلیسی اخباری را که بمن می دهند خیلی گرانبهاتر از مأمورین خود من میباشد».

برای اینکه از طبع شوخ او اطلاع حاصل شود ذکر حکایت زیر بی مناسبت نمی باشد. اعلیحضرت وقتی بتمشای طاق کسری معروف رفت. هنگامی که در وسط خرابه‌های این قصر ساسانی ایستاده بود از درباریان خود پرسید که بنظر آنها او عادل تر است یا نوشیروان. ایرانیان زیرک در این موقع کاملاً خودشان را گم کردند، زیرا اگر بشاه میگفتند که او از نوشیروان که در تمام دنیا بعدل معروف می باشد عادل تر - است شاه اظهارات آنها را حمل بر تملق و چاپلوسی مینمود و در صورتی که جواب مخالف می دادند ممکن بود شاه جواب آنها را بیدی دریافت کند. بالتیجه آنها با حال فروتنی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۷

تعظیم کرده و سکوت اختیار نمودند. پس از یک مکث طولانی شاه با ذوق چنین گفت:

من خودم این سؤال را جواب میدهم «من خیلی از نوشیروان عادلترم» درباریان از این جواب پادشاه نفس راحت کشیده همه باهم فریاد بر آوردند «بله قربان! بله قربان!!» شاه که در این موقع در حالت طعنه و نیش زدن بود دوباره لب به سخن گشوده و گفت شماها بدون اینکه انتظار بکشید من دلایلم را بگویم حرفم را تصدیق و تحسین نمودید و این کار احمقانه ایست. اکنون من دلائل خود را بشما ارائه میدهم نوشیروان دارای وزیری معروف بنام بزرگمهر بوده و هروقت که سلطان از طریق عدالت منحرف میشد وزیرش او را مؤاخذه کرده از انحراف بازش میگرددانید. اما وزیر من شماها هستید و با وجود این دارای شخصیت عادلانه‌ای هستم. و بنابراین من از نوشیروان عادلترم.»

اکنون یک تمایلی خاصه بین طبقه «جوانان ایرانی» در ملامت و بدگوئی از ناصر الدین شاه پیدا شده و حقیقت اینست که او جوانان را که میخواستند برای تحصیل به مدارس اروپا بروند ناامید ساخت. اما در این شکی نیست که سطح فکر شاه فوق فکر ملت خود بوده. مقاصد و مساعی او برای اصلاح هرچند که به موفقیت نه پیوست ولی آن در یک زمان بدون

شک مبنی بر حقیقت بوده است. ناصر الدین شاه البته یک شاه بزرگی نبود و مخصوصاً در اواخر سلطنت خود بی‌تعصب و لاقید و خودخواه و بالاخره مرتجع شد، ولی با این وصف او بهترین حکمرانی بود که سلسله قاجاریه بیرون داد.

اشکالات مالی مظفر الدین شاه

مظفر الدین شاه ولیعهد در زمان قتل پدرش در تبریز بود و در- مسافرت بطهران وی سفرای روس و انگلیس با او همراه بودند.

در این هنگام بیم آن میرفت که برادرانش با او بر سر تاج و تخت جنگ کنند. ولی آنها به عجله اظهار اطاعت و فرمانبرداری کردند. بدین ترتیب سلطان جدید بدون معارض وارد تهران شده و در صلح و صفا تاجگذاری نمود.

در آن موقع چنین گمان میرفت که ناصر الدین شاه خزانه پری برای جانشین خود باقی گذاشته، ولی بعد از تحقیق معلوم شد که پول خیلی کم و یا هیچ پولی باقی نمانده و شایعات اینکه میلیونها پول در آنجا جمع شده همگی مجعول درآمد. شاه جدید که حالت مزاجیش خوب نبوده تقریباً پس از تاجگذاری شوق مسافرت بارو با سرش افتاد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۸

وی می‌خواست خود را بوسیله مسافرت معالجه کند ولی بدون شک او نیز مانند پدرش می‌خواست از چیزهای فرح‌بخش و لذت‌آر و اروپا تمتعی بردارد، بعلاوه یک جماعت گرسنه‌ای از اتباع دور او را گرفته بودند که در خلال تبریکات و تهنیت‌هایشان امید پادشاهی‌های زیادی برای خدمات گذشته خود در دل می‌پروراندند. بنابراین تهیه وسائل و منابع عایدات از جمله مسائل فوری بود.

بانک روس

چون راجع به تأسیس بانک شاهی ایران شرحی گزارش رفته اکنون مختصری از بانک رقیب و همکار روسی او مذکور می‌داریم.

این بانک در اوائل موسوم به بانک استقراضی بود ولی حالیه به بانک تنزیلی (یا اسکنت) ایران نامیده میشود چیرول «۱» در کتاب گرانهای خود مینویسد که طریقه و اصولی را که روسها برای بدست آوردن قدرت مالی در ایران دنبال کردند مانند همان طریقه و اصول آنها در چین با موفقیت کامل مواجه گردید. بانک روس شعبه‌ای از وزارت مالیه روسیه می‌باشد و مثل یک آلت سیاسی مورد استفاده قرار میگیرد. عملیات این بانک از روی موازین مالی اداره نمیشود، بنابراین کسر عائدی سالیانه آن باید خیلی زیاد باشد. زیرا نه تنها عملیات و معاملات بانکی کسر زیادی دارد بلکه سالیانه مبلغ هنگفتی خرج ساختمان‌ها شده و به مدیران آن حقوق‌های گزافی داده میشود. روسیه بوسیله دادن وام‌های فراوان به صاحبان مستغلات و متدهای مالی دیگر توانسته است نفوذ مالی خود را در ایران کاملاً محکم و استوار سازد. بدین ترتیب نتیجه‌ای که از صرف چندین میلیون روبل بدست می‌آید رضایت‌بخش است. «۲»

مسئله قرضه بدولت ایران بدوا در انگلستان مطرح گردید، ولی درست در همین هنگام قضیه انحصار تنباکو و نیز اداره امتیاز استخراج معادن ایران در بورس لندن انعکاس بدی بخشید و در اینموقع امید آن نمیرفت که این قرضه بدون مداخله و پشتیبانی مستقیم دولت انگلستان صورت عمل بخود گیرد. وثیقه‌ای

(۱) - «مسئله شرق میانه» بقلم سر والتین چیروول چاپ سال ۱۹۰۳. (مؤلف).

(۲) - امتیاز بانک مزبور بعد از انقراض امپراطوری روس و تاسیس دولت اتحاد جماهیر شوروی جزو سایر امتیازات دوره تزاری در ایران بکلی ملغی شده و آن از بین رفت. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۳۹

که برای قرض جدید از ایران تقاضا شد حقوق گمرکات جنوب ایران بود که در مقابل قرض وثیقه کافی بود، ولی سرمایه‌داران انگلیس در عوض حق نظارت نهائی نسبت بحقوق و عوارض گمرکی در صورت عدم استهلاك قرضه نظارت فوری عوارض مزبور را جدا خواستار شدند و ظاهرا روی همین زمینه اساس قرضه مزبور بهم خورد.

این مسئله زمینه خوبی بدست روسیه داد و راه را برای دادن قرضه برای آن دولت باز کرد، چنانکه در سال ۱۹۰۰ حاضر شد که مبلغ ۳۲۵ میلیون روبل باربع پنج درصد بایران قرض دهد که بطریق وجوه استهلاكی پس داده شود. وثیقه این قرض تمامی گمرکات ایران باستثنای گمرکات بندر خلیج فارس بود. یکی از شروط قرضه جدید آن بود که دولت ایران بقیه قرضی را که به مبلغ نیم میلیون از بانک شاهنشاهی ایران گرفته بود و در مقابل خسارت امتیاز انحصاری تنباکو به گیرندگان امتیاز پرداخته بود از این پول کارسازی دارد و تمامی قروض دیگر را نیز در همان هنگام تادیه نماید علاوه بر این در قرارداد قرضه جدید قید شده بود که دولت ایران تا مدت ده سال از هیچ دولت خارجی قرض نگیرد و همچنین بدون رضایت دولت روسیه ایران حق ندارد که حقوق گمرکی را تنزل دهد. این قرضه اسما از قرار ۲/۳ با حق العمل ۱/۳ درصد انتشار یافت. در نتیجه وقتی که یک مبلغ از بابت انحصار تنباکو و دیگر قروض که به بانک داشتند از این محل پرداخته شد کمی بیش از یک میلیون لیره استرلینک باقی ماند و آنهم برای پرداخت حقوق‌های پس افتاده و مصارف و مخارج دیگر مورد استفاده قرار گرفت و نتیجه این شد که تمامی مبلغ قرضه اول در یک مصارف غیرانتفاعی ته کشید. در سال بعد دوباره قراردادی برای قرض دیگر بمبلغ ده میلیون روبل یا در حدود یک میلیون لیره استرلینک با همان شروط قبلی بسته شد. یک ماده دیگر در قرارداد قرضه جدید اضافه شد و آن امتیاز ساختن یک راه شوسه‌ای از جلفا شهر سرحدی در روی رود ارس تا تهران از راه تبریز بود. علاوه بر این حقوق و امتیازات دیگری برای استخراج نفت و ذغال سنگ تقاضا شده بود و این ثابت میکند که در موقعی که صحبت ساختمان راه مبدل به ساختمان راه آهن شده بود این مواد اضافی دارای ارزش زیاد بودند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۰

این دو قرضه برای ایران از نظر اقتصادی پرمسئولیت و منحوس بود. درآمد ایران در آنموقع سالیانه در حدود ۱/۵ میلیون لیره بود و با این وصف ایران در مدت سه سال مبلغی که تقریباً مساوی آن مقدار بود به وام گرفته و بدون آنکه از آن منافعی بدست بیاورد آنرا مصرف کرده بود. از این موقع به بعد قروض ایران روزبروز بطور ثابت در تزايد است و مطابق آخرین احصائیه این قرض اکنون به چندین میلیون بالغ شده است. اینموضوع در فصل ۹۰ به تفصیل ذکر شده است.

اداره گمرکات بلژیکی

بیست و هفت سال پیش که من برای اولین بار بایران رفتم سیستم وضع حقوق گمرکی مانند تمام رشته‌های اداری ایران خراب و پوسیده بود. هر یک از گمرک‌خانه‌های مهم از طرف حکومت مرکزی به یک شخص متمول و معروف و یا در بعضی مواقع به رؤسای محلی به اجاره واگذار میشد. وضع حقوق گمرکی بروی هیچ پایه معین و صحیحی استوار نبود. طریقه جاری و معمول آن بود که خود بازرگانان یا اجاره‌دار در این قسمت موافقت مینمودند. اروپائیان هیچ حاضر نمیشدند که اضافه بر نرخ مقرر که پنج درصد است مالیات بیشتری پردازند. اما بازرگانان ایرانی پس از آنکه در بندر یا گمرک معامله‌ای مینمودند وقتی وارد داخله خاک ایران می‌شدند مالیات‌های سنگینی بر آنها تحمیل میشد. برای اینکه از این وضعیت وقوف و آگاهی حاصل شود من جز اینکه یک واقعه‌ای را که برای خودم اتفاق افتاده نقل کنم کار دیگری نمیتوانم کرد. کمی پس از تاسیس قونسولگری در کرمان در سال ۱۸۹۵ من شرحی به اجاره‌دار گمرکات نوشتم که چون هندیها جزو اتباع بریتانیا میباشند و در بندرعباس حقوق گمرکی صدی پنج را پرداخته‌اند نایستی در داخله برای مالیات متعرض آنان شد. نامه مزبور مأمور ایرانی را سخت عصبانی کرده و از من مدرک و سند خواست. در جواب به «قرارداد» استناد نمودم. او یک دفعه فریاد زد گفت «چه قراردادی!» من قراردادی را امضاء نکرده‌ام!.

اما امروز تمام این اوضاع تغییر کرده است. در سال ۱۸۹۸ یک افسر بلژیکی بریاست گمرک‌خانه‌های کرمانشاه و تبریز برگزیده شد. این شخص در کار خود بقدری موفقیت پیدا کرد که بتدریج تمام گمرک‌خانه‌های ایران را (باستثنای گمرک‌خانه خرمشهر) در

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۱

تحت نظارت خود درآورد. در سال ۱۹۰۱ او موفق شد که درآمد گمرکی ایران را صدی پنجاه افزایش دهد. چون این ممر عائدی یگانه دارائی بود که بدان وسیله ممکن بود قروض ایران را پرداخت نمود، شاه مسرف از خدمات مستر نوز قدردانی نموده و او را بوزارت رسانیده حقوق گزافی بوی عطا نمود. گمرک‌ها هنوز در دست بلژیکی‌هاست و بوسیله یک دسته بلژیکی‌های توانا و ایرانیان باتجربه اداره میشود.

تعرفه گمرکی جدید

وقتی شاه از روسیه برای دومین بار تقاضای وام کرد تصریح شد که در قرارداد ایران و روس تجدید نظر شده و تعرفه کلی گمرک ازدیاد یابد. در آنموقع برای روسیه آسان بود که شاه را برای بستن یک قراردادی راضی کند که بوسیله آن

درآمد بیشتری تحصیل نموده و درعین حال مقدار گمرکات را برای وثیقه قروض آتیه زیادت‌تر نماید. تعرفه جدید بدست مستر نوز با کمک یک مأمور روسی تنظیم شد. این سر بقدری خوب نگاهداری شد که مستر نوز بلژیکی تا مدتی توانست یگانه اشکال و مانع واقعه در جلوی این قرارداد را از بین بردارد. این مانع همانا معاهده ارزروم بود، ولی مستر نوز توانست بوسیله گرفتن بعضی امتیازات بنفع ایرانیان با استظهار و پشتیبانی مستقیم روسیه مأموریت خود را بطور موفقیت آمیزی بانجام رسانده در نوامبر سال ۱۹۰۱ قرارداد بازرگانی بامضاء رسید و در ماه دسامبر سال ۱۹۰۲ تصویب قرارداد روس و ایران بدین جهت تغییر یافت. اما این سر تا فوریه سال ۱۹۰۳ که نتایج آن علنا اعلام شد در خفا نگاهداشته شده بود.

تجزیه تعرفه جدید

انتشار تعرفه جدید با ذوق و شوق زیاد در روسیه پذیرفته شد، ولی بازرگانان بریتانیایی بآن با چشم ترس و تعجب می‌نگریستند.

این تعرفه کاملاً به منافع روسیه و بر ضرر بریتانیای کبیر بوده و بدین لحاظ یک موفقیت دیپلماسی قابل ملاحظه‌ای برای روسیه بشمار می‌آید. در بین واردات مهم ایران از کشور روسیه نفت و شکر قابل ذکر میباشند. حقوق صدی پنج گمرکی در مورد نفت به ۱/۵ درصد و در مورد شکر به ۱/۴ درصد تقلیل داده شد. از طرف دیگر مالیات بر چائی که از واردات مهم ایران از بریتانیا بود از ۵ درصد به صددرصد ازدیاد یافت. وضع این مالیات غیر معقول

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۲

که برای وارد شدن چائی بود نتیجه معکوس داد، یعنی باعث تشویق قاچاق‌چیان شد، زیرا چائی هم جنس پرقیمت و هم کالای قابل حملی بود.

امروزه از معمول کردن این تعرفه جدید بیست سال میگذرد و آن کسانی که پیش‌بینی میکردند که بازرگانی بریتانیا از بین خواهد رفت متعجب میشوند وقتی که می‌بینند که بخطا رفته بودند. در یک گزارشی که توسط یک کمیسیون ویژه و صلاحیت‌داری در سال ۱۹۰۴ «۱» تهیه شده تجارت ایران را با امپراطوری بریتانیا چنین ذکر مینماید.

در صادرات ایران نیم میلیون و واردات دو میلیون است و این مقدار نیز حد متوسط بازرگانی در سال اخیر است. در سال ۱۹۱۱ مقدار واردات بر چهار میلیون افزایش یافته بود و صادرات نیز بهبودی محسوسی را نشان میداد.

اقدام حکومت بریتانیا

موقعیت حکومت بریتانیا در اینموقع سخت و مشکل بود. تقریباً مدت یک قرن بود که برای حفظ منافع تجارتهای بریتانیا هیچ نوع مذاقه و دوراندیشی بوسیله قرارداد بعمل نیامده بود. ما راضی بودیم که همان شرائطی را طلب کنیم که مطابق

عهدنامه ترکمان‌چای برای روس‌ها منظور شده بود. اما همانطور که چیرول متذکر می‌شود ما نفهمیده بودیم که «باقی این قرارداد منوط به نظر ایران و ما نیست بلکه بستگی به نظر ایران و روسیه دارد.»

بدین‌سان موقع یکی از مواقع اضطراری و محتاج به اقدام فوری بوده است. ما مواجه با یک تعرفه جدیدی شده بودیم که قرار بود از فوریه سال ۱۹۰۳ بموقع اجرا گذارده شود. دو راه باز بود: یکی آنکه به این تعرفه جدید اعتراض نموده و منتظر فرصت و موقع مناسبی باشیم که ایران در تحت فشار شدید مجبور به مذاکره برای عقد یک پیمان جدید بشود. اعتراضی که بر این طریق میشد آن بود که روسیه شاید از لحاظ تجربه‌ای که در بکار انداختن تعرفه جدید دارد ساکت نه‌نشسته و برای وارد کردن صدمه و لطمه بیشتری به تجارت بریتانیا وسائل دیگری پیدا کند. اما راه دوم آن بود که برای عقد یک پیمان جداگانه مذاکراتی نموده و این مسئله انجام یافته را برسمیت شناخته و از

(۱) - Cd 2146 Blue Book)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۳

بروز وقایع بدتر جلوگیری ننماید. این طریق بنظر می‌آمد که زیانش کمتر است و بنابراین بوسیله یک قرارداد بازرگانی که در ماه فوریه ۱۹۰۳ بسته شد در مقابل یک کار بد بهترین مساعی مبذول شد.

علی اصغر خان اتابک اعظم

پس از سقوط میرزا حسین خان در سال ۱۸۷۳ ناصر الدین شاه تا تعیین علی اصغر خان با لقب امین السلطان به صدارت عظمی فقط یک نفر دیگر را به صدر اعظمی انتخاب کرد. نامبرده فرزند یک آبدار شاهی و نوه یک آشنیز گرجستانی ساکن قریه‌ای نزدیک اصفهان بود. امین السلطان در موقع شناسی یا ذکاوت و زیرکی سیاسی، روش و آداب فریبنده و شیرین و بالاخره فقدان قابلیت و صفات مربوط باداره و کار نمونه کامل یک ایرانی بود.

در طی سلطنت ناصر الدین شاه او کاملاً و بتمام معنی نوکر آن پادشاه مستعد و قابل بود. برعکس در دوره مظفر الدین شاه ضعیف نفوذ و اقتدار خیلی زیاد داشته است و علت آنهم این بود که جلوس بلا منازع شاه بر تخت بیشتر مدیون ترتیبات و انتظامات برجسته‌ای بود که بدست این وزیر اعظم داده شده و او در این مورد نصیحت سرمور تیمر دوراند «۱» سفیر بریتانیا را عاقلانه گوش نموده بود. اما پس از یکسال از تاجگذاری شاه جدید صدر اعظم (چون باین لقب ملقب شده بود) در اثر سعایت و کوشش یک دسته‌ای تحت ریاست فرمانفرما از شغل خود افتاد. فرمانفرما پسرعمو و داماد و برادرزن پادشاه جدید بود و یقیناً از تواناترین مردم کشور بشمار می‌آمده است.

صدر اعظم بعد از یکسال که در تبعید بسر برد دوباره با لقب اتابک اعظم بشغل خود برقرار شده و مدت پنج سال بدین سمت باقی بود. در این مدت برای آنکه ایران از نظر مالی گرفتار و او اقدامی در این باب نکرد سخت مورد بی‌مهری بوده و معهداً شاه برای مصارف بی‌پایان و بیهوده و ناشایست خود دائماً احتیاج به پول داشته و از وی درخواست پول

مینمود. پس از آنکه این وزیر عدم امکان استقراض جدید را بعرض رسانید شاه طوطی وار فریاد برآورد «پول میخواهم»
اتابک اعظم می ترسید که در این راه مخوف

(۱)- Sir Mortimer Durand

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۴

و هولناک قدمی جلوتر بردارد و همین مسئله مقام او را نزد شاه متزلزل ساخت. علاوه بر این خبر رسید که در اغلب نقاط ایران اغتشاش و ناامنی هائی بروز نموده و این مسئله نیز از حیثیت و اعتبار او کاست. بالاخره مرک رقیب او حکیم الملک بوضع سوءظن آوری ظاهرا شاه را بوحشت انداخت. بهر صورت بعد از این واقعه انفصال خود او صورت وقوع پیدا نمود.

رقابت انگلیس و روس:

در ظرف مدتی که در این فصل راجع بآن سخن رانندیم رقابت بریتانیای کبیر و روسیه سال بسال شدیدتر میشد. هر دو دولت برای پیش بردن منافع مخصوص بخودشان زیرکانه با یکدیگر مشغول جنگ و نزاع بودند و در نتیجه اگر بین آنها موافقت محدودی پیدا نمیشد بدون تردید بینشان تصادم روی میداد.

ایرانیان همیشه بمن گفته اند که «انحصار تنباکو» یک ضربه سنگین به حیثیت و اعتبار معنوی بریتانیای کبیر وارد آورد. در تعقیب آن ضربه دو قرضه بود که هر دو را روسیه بایران داد، ولی ضربه خوردکننده واقعی تعرفه گمرکی جدید بود. این ضربات در موقعی وارد آمد که بریتانیای کبیر گرفتار جنگ آفریقای جنوبی بوده و برای جلوگیری از این ضربات دستش آزاد نبود.

اما در مقابل این ضربات شدید که مادتا و معنا بر حیثیت دولت بریتانیا وارد آمد بایستی مسافرت لرد کرزن را در خلیج فارس، کمیسیون سرحدی سیستان و گشایش راه نوشکی سیستان را ذکر نمود. ظهور نایب السلطنه هندوستان در خلیج فارس در زمستان ۱۹۰۳ درحالی که اسکادران (اسواران) هند شرقی با او همراه بود در موقعیت سیاسی انعکاسی بطور مطلوب بخشیده، چه آن سیاست بریتانیا را که لرد کرزن در بهار سال پیش اظهار داشته بود تأیید و تقویت نمود. وزیر امور خارجه بریتانیا در طی صحبت خود در مجلس لردها چنین اظهار داشته بود «من بدون تأمل می گویم که ما تأسیس یک ایستگاه دریائی یا یک بندر محصون و بارودار را در خلیج فارس بوسیله هر دولتی باشد باید یک تهدید جدی به منافع بریتانیا بدانیم و بایستی با تمام وسائل ممکنه ای که در دسترس داریم از وقوع آن جلوگیری نماییم» این گزارش بموقع بود و باعث

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۵

تشویق و تحریک افسران بریتانیایی در ایران شد. حاجت به بیان نیست که در زمان تصدی مقام نایب السلطنه گی هندوستان توسط لرد کرزن همیشه حکومت هند ازدیاد منافع را در ایران تحت نظر قرار میداد. بهمین سبب قسولگری‌های جدیدی در ایران تأسیس نموده و یک میسیون بازرگانی به جنوب شرقی ایران فرستاد و با تمام وسائل ممکنه تجارت بریتانیا را ترویج نمود و از آن پشتیبانی مینمود. بوسیله همین اقدامات بود که حیثیت و اعتبار بریتانیا در ایران بتدریج عودت نموده تا اینکه نتایج جنک روس و ژاپن سیاست روسیه را در سوق بیک توافقی نظر با بریتانیای کبیر تعدیل کرد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۶

پادشاه قبله عالم سلطان اعلیحضرت همایونی اعلیحضرت شهریاری شهنشاه اعلیحضرت ملوکانه اعلیحضرت ظلّ الله خاقان

القاب شاه

فصل هشتم و یکم وضعیت ایران قبل از انقلاب

نظام قدیم و جدید

راجع به نهضت جدیدی که بوسیله آن نظام قدیم جای خود را به نظام و مقررات جدید واگزارد ما در فصل آتی صحبت خواهیم کرد و در اینجا سروکار ما با وضع ایران پیش از مشروطیت است. یعنی از حالات زمانی مطابق علم و اطلاعی که دارم سخن میرانم که فکر یا عقیده تحصیل مشروطیت به تقلید اروپا در آن زمان ابداء در کار نبود.

قدرت شاه

پادشاه ایران دیکتاتور و مطلق العنان بوده است. این قول که «قانون مادیها و پارسیها لا یتغیر است.» باین عقیده سلطنت مطلقه یا دیکتاتوری در دوره هخامنشیان گواهی داده و القاب پر از غرور بلکه نخوت آمیز که ما آنرا عنوان فصل حاضر قرار دادیم عقیده و فکر ایرانی را نسبت بمقام پادشاه از قرنهای گذشته بطوریکه بارث گذاشته شده بنظر مجسم مینماید.

شخص شاه دارای سه وظیفه حکمرانی میباشد که عبارتست از: تقنینی، اجرائی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۷

و قضائی. پادشاه محوری است که تمام ماشین زندگی عموم مردم روی آن گردش میکند. «۱» برای نظارت در اختیارات شاه نه مجمع بزرگی از نجبا چنانکه در بین پارت ها بود وجود دارد و نه یک مجمع روحانی و معهدا اختیار پادشاه محدود بود. سلطان ترکیه خلیفه یا جانشین پیغمبر شناخته میشود و این ادعا باعث احترام آمیخته به ترس رعایا نسبت باوست ولی پادشاهان ایرانی یعنی شاهان فعلی ایران که مراد قاجاریه اند نمیتوانند چنین ادعائی کنند چه در نظر مقننین و

مجتهدین شیعه قدرت و اختیارات دنیوی و غیر مذهبی آنها غیرقانونی و صرف تحمیلی میباشد. بهمین نظر بود که آنقدر ملاها (در نهضت جدید) راغب به پیوستن به دستجات مشروطه خواه شدند. هرچند که بعضی از آنان بایستی ملتفت شده باشند که این نظامات جدید برای آنها شگون خوبی نخواهد داشت.

نفوذ و اختیارات مذهبی در دست مجتهدهای کربلا و نجف است که در خارج از ایران زندگی می کنند. این مطلب قابل تذکر است که همانطور که هیجان و آشوب بر ضد «رژمی تنباکو» ثابت نمود نفوذ آنها را باید یک قوه بزرگی بشمار آورد.

مسئله تعیین محدودیت‌هایی که شاه تابع آن باشد بطور صحیح صعب و مشکل است.

در مورد شورش و یا توطئه و سوء قصد بر ضد تاج و تخت سلطان میتواند صدها تن از رعایای خود را اعدام نموده و اموال آنها را مصادره کند.

بعلاوه افراد خانواده سلطنتی، وزرای کشور و تمام صاحب منصبان عمومی و اتباع کاملاً در تحت قدرت شاه قرار دارند و شاه میتواند حکم مجازات آنها را بدهد و مطابق قانون این مجازات فوراً بمورد اجرا گزارده میشود. در موارد دیگر که محکومیت جانی در پیش بیاید شرع و عرف کشور در آن رعایت میشود.

مالیات‌ها و وصول، امتیازات اعطا میشوند و هدایا و تحف توزیع و تقسیم میگردند تماماً به منفعت و سود پادشاه و درباریان او میباشد که اسراف و تبذیر آنان ایران را فقیر نموده- است. از طرف دیگر سلطان برای خاطر شخص خود مجبور بوده که آرتشی را برای حفاظت تاج و تخت سلطنت تشکیل دهد. پادشاهان مذهبی و روشن فکر هم مبالغ زیادی برای

(۱)-433, 1 Curzon

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۸

ساختن پل‌ها و کاروانسراها و بنای مساجد و مشاهد مقدسه صرف مینمودند.

سلسله قاجار یک نیروی نظامی تشکیل دادند ولی بعلل رواج رشوه و ارتشاء و از بین رفتن روح نظامی در طبقات عالیّه از روی نومییدی بقدری بی کفایت و نالایق شده بودند که در ایام انقلاب اخیر مشکل بود اسمی از آنها برد. هیچ کار عام المنفعه‌ای یافت نمیشود که بتوان آنرا به سلسله قاجاریه نسبت داد.

وظائف پادشاه

وظائف پادشاه سنگین بود. او در هرروز وزرای عمده را به نزد خود می پذیرفت که گزارشات و اطلاعات را بنظر او رسانیده و احکام شاهی را دریافت کنند. پس از آن شاه در دربار عام با حضور وزرا و افسران ارشد کشور حاضر میشد.

در اینجا که آنرا دیوان عام میگفتند هر کاری که جنبه عمومیت داشت صورت گرفته دستور پادشاه یا مجازات داده میشود و پادشاه نظریات خود را در هر موضوعی صلاح بود علنا اظهار میداشت. هنگام ظهر پادشاه به اندرون میرفت و بعد از ظهر این عمل تجدید شده و برنامه آن تقریباً همان برنامه صبح بود، با این فرق که عده واردین نسبت به صبح خیلی کمتر بوده است. این مجلس را بنام دیوان خاص یا محکمه خصوصی می شناختند.

پادشاه که وظائف خود را مطابق روشی که ذکر شد انجام میداد در تماس دائمی با رعایای خود بود و همیشه عده زیادی از آنها اجازه داشتند خدمت شاه برسند. بدون شک این دسترسی به شخص پادشاه خیلی باعث اعتبار این طرز حکومت بوده است.

شاه خیلی کم وقت پیدا میکرد که بکارهای مهم کشور برسد، چه بیشتر اوقاتش مصروف کارهای خیلی جزئی در محاکم مزبور بوده است. هم چنین بواسطه وزراء که هر روز چندین ساعت در حضور بوده اند وقت ضایع میشده است. در صورتیکه آنها بایستی در ادارات خودشان بکار مشغول باشند.

وزیر اعظم

موقعیت وزیر اعظم دارای اهمیت زیاد بوده است. معمولاً او تمام ادارات دولتی را شخصاً اداره میکرد. وی از حسن اعتماد اربابش برخوردار بود و کلید سیاست بدست اوست. چنانکه تصور نمود مرض توطئه و دسیسه بیشمار بود و نارضایتی پادشاه معنی سقوط او را میداده است. تقریباً تا این اواخر

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۴۹

سقوط یک وزیر اعظم زود منجر باعدام او میشد، ولی اکنون ممکن است جزای ملامتتری داشته باشد. مطابق معمول وزیر نباید از خاندان یا صاحب قبیله و طائفه باشد، چه چنین تصور میشد که تعیین یک شاهزاده یا یک نفر از اعیان مهم کشور بوزارت مخالف با سیاست است.

ماشین دولت

اداره کشور ایران با روشی مشابه همان سیستمی که در قسمت اصلاحات داریوش قبلاً ذکر شد انجام میگردد. امپراطوری ایران در قدیم و حال به ایالاتی تقسیم میشود که هر یک در تحت اداره و حکمرانی یک استاندار که از طرف پادشاه انتخاب میشود میباشد. این ایالات نیز خود به نواحی و بخشهای کوچکتری قسمت میشوند. مالیاتهای این ایالات به مقاطعه داده میشود است. مقاطعه کار بایستی دارای شخصیت و موقعیت ممتاز بوده و مسئولیت جمع عوائد و مالیات را مطابق قوانین موضوعه تقبل نماید، باضافه این شخص مجبور بوده پیشکش زیادی به شاه و پیشکش کوچکتری به نخست وزیر بدهد. شخص فوق بعد از ورود بحوزه مأموریت خود بنوبت تمام مشاغل را میفروخت، تا هم مخارج خود را تامین نماید و هم برای روز مبادا چیزی بیاندوزد. این رسم رشوه و ارتشاء است که بنام مداخل یا عوائد موسوم است و در بین تمام مردم ایران نفوذ نموده و روح سیاست ایران را فاسد نموده است.

در حقیقت هرشغلی به مزایده و حراج گذاشته میشود و تا زمانیکه موائد و پیشکشی ها بطور مرتب برسد استاندار را مؤاخذه نخواهند نمود و البته این عمل باعث کارهای بسیار ظالمانه و شقاوت‌انگیز میگردد. در بعضی از مواقع حاکم به ندما و نوکران خود دستور جنایت میداد و در بعضی مواقع دیگر حتی شخصا دستجاتی را برای راهزنی بمنظور استفاده شخصی میفرستاد.

در مواقع محاکمه حق نیز مانند چیزهای دیگر فروخته میشد. این مطلب همانطور که در جاهای دیگر ذکر نمودم نباید فراموش شود که ایران در یک مرحله تمدن قرون وسطائی بوده و مطالعه این قسمت از تاریخ ایران در نظر یک خواننده متمدن جدید در اروپا خیلی شایان توجه خواهد بود، چه صفحات مزبور پر از ظلم، حق‌کشی، رشوه و ارتشاء

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۰

میباشد. اینجا باید متذکر گردید که در ایران کسادی بازرگانی و کمبود کار در قسمت عمل آوردن مواد اولیه و خام برای تولید ثروت سبب شده که عشق به استفاده مطابق رسوم فقط در موردی انجام پذیرفته و ایفاء میشود که از زحمت و دسترنج دیگران بدست آید. طبقه حاکمه ایران که از شاهزادگان میباشند نه تنها در مطالبات جابرانه خود بدون رحم و شفقت میباشند، بلکه هیچ فکری برای بهبود اوضاع کشور خود نمی‌کنند.

وقتی من در حضور یک شاهزاده پیر ایرانی از فعالیت‌های حاکمی در اعاده نظم و امنیت و دستگیری و اعدام دزدان تمجید مینمودم شاهزاده جواب داد «حاکم کار خطائی نموده- است، ولی بایستی فقط به زندانی نمودن راهزنان قناعت نماید و از آنها پولی گرفته و در موقعیکه از حکومت منفصل میشود آنها را نیز آزاد نماید. چنانچه او در ایالت خود انتظام و امنیت را چنان برقرار کند که بعدا یک پسر بقال نیز بتواند باآسانی حکومت نماید پس او دشمن طبقه حاکمه میباشد.»

عدالت و انصاف یا دادگستری

در اینجا بدو لازم است تذکر داده شود که تئوری قوانین در ایران با اروپا فرق دارد. در غرب جنایت و بزه بمنزله تخطی و تجاوز در مقابل حکومت و علیه او نگریسته میشود و دولت موظف است که مطالبه جریمه و تاوان را بنماید، ولی در شرق جنایت تخطی به حقوق یک فرد بشمار میرود و آن فرد حق دارد مطالبه غرامت یا جبران آنرا بنماید.

در ایران دو قسم قانون وجود دارد: قانون شرع و قانون عرف. قوانین شرع یا مذهبی برپایه قرآن، اقوال و نظریات ائمه و تفاسیر فقه شیعیه یا فتاوی فقها و قانون دانان بزرگ بنا شده- است. این قانون به چهار قسمت اساسی تقسیم میشود که بترتیب مربوط به حقوق و اعمال و وظائف مذهبی، بیع و شری، امور و قضایای شخصی و مرافعات قضائی میباشد.

قوانین شرع در دست مجتهدین و ملاحا بوده و بوسیله آنها انجام میشود و تمام مسائل مربوطه به اراضی و املاک، ازدواج، طلاق و غیره مشمول آن میباشد. در حقیقت کمتر مسائلی پیدا میشوند که خارج از حوزه قضاوت و تئوری احکام شرع و قوانین دین اسلام باشند. دون همتی و بی‌انصافی این ملاحای قانون‌دان بطوریکه شخصا با تجربه در کرمان و خراسان دیده‌ام

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۱

آنقدر میباید که مال یتیمان و بیوه زنان را ربوده و در عرض چند سالی ثروت هنگفتی بدست میآورند. هر چند که رفقای ایرانی من بمن اطمینان میدهند که در میان آنها مردمانی شریف نیز استثنائاً وجود دارد. باید دانست که مجتهدین کربلا و نجف مردمانی هستند که درجه اخلاق آنها از این عده کمی بالاتر است. «۱»

طبقه حاکمه ایران هر چند که متدین به دین اسلام میباشند، ولی قوانین و رسوم پیشینیان خود را باز از دست نداده و این قوانین که تدوین نشده و با قوانین اسلام فرق دارد (ممکن است آنها را بنام قوانین دولت نامید) به عرف موسوم است. در ایران بعضی عصرهای تاریخی مانند دوره شاه سلطان حسین همه چیز را با قوانین مقدس شرع می‌سنجیدند، در صورتیکه در دوره نادر شاه تمام احکام از روی مراجع قوانین عرفی عمل میشد. در این دوره‌ای که ما از آن صحبت میکنیم دعاوی حقوقی داخله و قضایای مذهبی بوسیله یکی از علماء دین قطع و فصل میشود. در موارد قتل، دزدی و تعدی و جور متهم در محاکم عرفی محاکمه میگردد، اگر چه در شرع اسلامی حکم قتل را همواره بایستی حاکم شرع صادر نماید.

حکم قتل دزدان مشهور و قاطعان طریق معمولاً توسط حاکم صادر میشود و مجتهد نیز در این مورد اعتراضی نمی‌کند. اگر اتفاقاً قاتلی پول و دوستان خوبی داشت آنها به مجتهدی رو آورده و او واسطه شده بازماندگان مقتول را وادار میکرد که خون‌بها را قبول نمایند. در این مورد هم مجتهد و هم حاکم از قاتل یا بستگان او پول می‌گرفتند. هنوز قانون «النفس بالنفس» در ایران وجود دارد و اگر بستگان مقتول از گرفتن خون‌بها امتناع مینمودند قاتل را به بستگان مقتول تسلیم مینمودند تا آنها قربانی خود را به قتل برسانند، در چنین حالتی فرزندان مقتول تشجیع شده و قاتل را با خنجر ضربه زده و خود را با خون او می‌آلایند. بی‌عدالتی و وحشت‌زا و رشوه و ارتشاء محاکم دولتی مانند محاکم

(۱) - در اروپا در قرون وسطی رهبانان رل مهمتری را بازی نموده قسمتهای زیادی از املاک را تحت تصرف خود درمیآوردند. چون آنها مجرد بودند اموال و املاک را بنام جامعه و مردم در تملک نگاه میداشتند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۲

مذهبی است. و تا زمانیکه این اصطبل‌های «اوژین» «۱» پاک نشده هیچ امیدی برای اصلاحات داخلی ایران نمیتوان داشت.

در مسائل بازرگانی حکم و دعوی بوسیله دو نفر حکم که از طرفین انتخاب میشوند صادر میگردد و معمولاً رأی آنها قطعی است. طبقه بازرگانان قابل اعتمادترین طبقات ایران میباشند. در اینجا باید متذکر گردید که حکم محکمه شرع یا عرف و دلایل محکومیت هرگز و در هیچ محکمه‌ای به ثبت نرسیده و نمیرسد.

مجازات‌ها هنوز در ایران خیلی ظالمانه است و هر نوع شکنجه‌ای که تصور شود به موقع اجراء گذاشته میشود. يك حاکم جدید در ابتدا دسته دزدان و یاغیان را که دستگیر میکند مورد شکنجه قرار میدهد. این عمل نه از جهت قساوت است بلکه میخواهد بدین وسیله از سایرین زهر چشم بگیرد. به تدریج که اروپائیان در قوانین ایرانیان نفوذ انسانیت را بیشتر میکنند دیگر از شکنجه‌هایی مانند زنده گچ گرفتن، نعل کردن و مجازاتهای مشابه آن کمتر شنیده میشود. چوب و فلک در ایران تنبیه معمولی محسوب میشود و عموم اشخاص از وضع و شریف ممکن است لذت آنرا بچشند و آن هرگز شرافت و حیثیت کسی را لکه‌دار نمیسازد. بیست و پنج سال قبل قوام الملک فرماندار موروثی شیراز بدستور استاندار فارس فلک شده بود. موقع چوب زدن برای رعایت احترام يك قالی ابریشمین روی زمین پهن نمودند. در اصطلاح ایرانیان مردی که تنبیه میشود میگویند چوب میخورد. باری باید بخاطر داشت که در کشور فقیری مانند ایران غیرممکن است که زندانهای منظم داشت. در نتیجه مجازات هرچه سریع‌تر باشد بهتر است. بشرطی که رعایت عدل و انصاف در آن بشود و پول آنرا تحت نفوذ قرار ندهد.

(۱) - اشاره به طویله «پادشاه الیس» در یونان است. وی طویله‌ای داشت که سه‌هزار گاو در آن میزیستند و مدت سی سال صحن طویله و آخورهای آنرا پاک نکرده بودند. هر کول خدای قوت رود آلفوس را برگردانیده و طویله را شست. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۳

عوائد و درآمدها

برای تشریح موضوع مالیات بهتر است که برای مثال يك استان مخصوص را در نظر بگیریم و برای این منظور من خراسان را که با وضع آن خیلی آشنائی دارم (مؤلف چندین سال در خراسان قونسول بوده است. مترجم.) انتخاب میکنم.

مالیات در قدیم و حال «۱» از اقلام زیر گرفته میشود.

۱- مالیات غلات و صیفی‌جات.

۲- مالیات بر کسبه و صنوف.

۳- مالیات اغنام و احشام.

۴- مالیات سرشماری.

۵- مالیات معادن.

جمع مالیات و عوائد خراسان از منابع فوق در سال ۱۹۰۵ میلادی مبلغ یکصد و سی و هفت هزار و هفتصد و سیزده (۱۳۷۷۱۳) لیره نقد و بیست و یک هزار و هفتصد و هشت (۷۷۸ خ ۲۱) تن غلات (گندم و جو) جنسی بود. مقدار زیادی از غلات به جیره خوران و قشون داده میشد، فقط یک هزار و صد و شصت (۱۱۶۰) تن برای فروش باقی میماند. مسئله تعیین قیمت غلات اشکالات زیاد داشت و بدیهی است که در آخر از این طریق هم چیزی عائد دولت نمیشد. والی خراسان مبلغی در حدود سی هزار لیره بیش از حدنصاب مالیات خراسان جمع مینمود. بعداً چهارده هزار لیره به شاه و شش هزار لیره به صدراعظم بعنوان پیشکش می پرداخت. بدین طریق ده هزار لیره باقی می ماند که بین وزیر و والی (استاندار) تقسیم میگردد.

این مبلغ فقط چند صدم منافع والی را نشان میدهد و ارقام زیر را باید بدان افزود:

الف- چند درصد از حقوق کلیه مستمریات نقدی بعلاوه بیست درصد از وظائف

(۱)- تا سال ۱۹۱۳ مالیات توسط بلژیکی ها گرفته می شد. اکنون هم همان رویه با اصلاحاتی معمول است. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۴

و انعامات جنسی.

ب- منافی از محل دادگستری که فوقاً بدان اشاره شد.

ج- منافی از فروش حکومت های کوچک و بخشداریه ها و دیگر مشاغل. مثلاً شخصی چهارصد لیره می پرداخت تا به شغلی منصوب گردد. چند ماه بعد او را از آنکار منفصل مینمودند، جانشین او مبلغ دویست لیره برای همان شغل می پرداخت و امید داشت که آن پست را تا شب عید نگاه دارد.

د- فرستادن مأمورین مخصوص برای بازجویی در شکایات واقعی یا ساختگی که حکام محلی مبالغ زیادی باین مأمورین می پرداختند و آنها هم بنوبه خود می بایستی آن پول را به ارباب های خود پرداخته فقط صدی چند آنرا برای خود نگاه دارند.

ه- تمول های باد آورده مثلاً مرگ ثروتمندان که در چنین مواقع استاندار یا فرماندار بزور مبالغ زیادی از وراثت میگرفتند.

مالیات گزاری

از بین پنج نوع مالیاتهای بالا اول مالیات بر محصول و غله است واحد این مالیات از روی شخم است، یعنی از هر سه شخمی یک شخم بدولت تعلق میگیرد. هر شخمی بمقدار یک دهم محصول حقیقی خود یعنی شش هزار و پانصد پوند (در حدود ۲۹۲۵ کیلوگرم) گندم تقدیم میگردد و بدین ترتیب مالیاتی که گرفته میشود یک دهم میباشد و به عشر موسوم

است. اساس این مالیات از زمان خیلی قدیم بوده و اگرچه معمولاً پنجاه درصد بیش از حد معمول گرفته میشود معهداً چندان سنگین نبود. در بعضی دهات محصول بمرور ایام افزایش یافته بود و چون در میزان مالیات تغییری داده نشده بود بدین جهت میزان آن بسیار ناچیز و فقط اسمی از آن باقی بود.

مالیات بر کسبه و صنعتگران بر روی اصناف بسته میشد و هرصنف مسئول پرداخت مالیات خود بود. میزان مالیات سرشماری از هر خانواری هشت شلینگ بود، اصولاً مالیات بر درآمد جمع آوری میشد نه از هر خانواری. میزان مالیات گله از هر راس شش پنس بوده ولی این جا نیز طرز جمع آوری خیلی ناقص بود. ایلات و عشائر ایران که بزرگترین گله داران میباشند مالیات خود را توسط رؤسای ایل می پردازند. مالیات بر معادن فقط

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۵

شامل معادن مشهور فیروزه در نیشابور میگردد.

در ایران نه فقط مالیاتهای قانونی جمع آوری میشود بلکه در پاره‌ای موارد مالیاتهای عجیبی نیز اجرا و معمول میگردد. مثلاً دهی در یک قرن پیش برای تهیه گهواره برای پسر فرماندار مجبور به پرداخت مبلغی پول شده بود و این هنوز کماکان باقی بوده و هر ساله آن مبلغ بهمان نام دریافت میگردد. در بعضی نقاط دیگر مالیاتهایی به عنوان مخارج تهیه سوار برای مبارزه با ترکمن‌ها، تهیه فشنگ و نیز اسب برای طویله شاهی و غیره تا هم اکنون گرفته میشود.

یک دهات ایرانی

اکنون شرحی بطور نمونه از وضع یک ده و دهقان ایرانی مذکور میدارم و این فصل را به پایان میرسانم و قبلاً تذکر میدهم که من «۱» در اینجا قریه و زارع ایرانی را با مال پنجاب که از حیث پوشاک و خوراک بهتر و عالتر از سایر جاهای هندوستان است مقایسه نموده‌ام.

یک فرق اساسی بین یک دهات ایرانی و یک دهات پنجاب آنست که در دهات مذکور فوق یعنی ایران دهاتی میتواند همه نوع کاری را انجام دهد. در نتیجه او برخلاف دهاتی پنجاب مجبور به نگاهداری یک عده مردمان طفیلی برای پوست کندن احشام خود و یا انجام اعمال دیگری که مذهب یا رسوم او را از انجام آن منع نموده باشد نیست.

بعبارت دیگر مسئله اختلاف نژاد یا دستجات مذهبی در دهات ایران وجود ندارد.

دهات ایرانی اغلب محصور در یک دیوار گلی بلند میباشد. در داخل دارای خانه‌های کوچک ولی کثیف میباشد. این خانه‌ها معمولاً مساحت زیادی را اشغال می‌کنند. ضمناً هرده دارای یک عده باغات محصور بارور و خوش منظر نیز میباشد.

مرکز و در واقع کلوب ده حمام آنست. اغلب هزینه بنای حمام را مالک ده می‌دهد و در بعض موارد پول ساختن آنرا مردم ده مشترکاً پرداخته و بابت پول حمام مبلغ معینی از گندم سالیانه به حمامی می‌دهند. در ده‌های خیلی کوچک ساکنین سه یا چهارده یک

(۱) - اقباس از «گزارش کشاورزی خراسان» که بقلم نگارنده تهیه و در سال ۱۹۱۰ بوسیله حکومت هندوستان انتشار یافت. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۶

حمام را مشترکاً بنا می‌کنند.

قریه‌ای که من وضع آنرا مشاهده کردم متعلق به یک نفر تاجر بود. در آنجا سی و دو خانه مسقف از خشت خام در اطراف یک میدان محصور بنا شده بود. حمام، مسجد و کاروانسرای وجود نداشت. مساحت آن معادل یک جریب بود. دو باغ محصور و مشجر از درخت‌های میوه یا مو و درخت بید و غیره به ده متصل شده و رویهمرفته مساحت آن یک جریب و نیم میگردید (و جریب معادل ۴۸۴۰ یارد مربع است)

جمعیت ده از اینقرار بود.

مردان و جوانان ۲۰ نفر

زن‌ها ۱۵ نفر

اطفال (که قادر بانجام کارهای کشاورزی نبودند) ۱۵ نفر

جمع ۵۰ نفر

اغنام و چهارپایان:

الاغ ۱۴ رأس

گاو نر و ماده ۲۰ »

بز و گوسفند ۱۵۰ »

مرغان خانگی ۵۰

مساحت مجموع زمین‌های دایر ۹۴۶ جریب، از این مقدار مساحت ۳۴۶ جریب از آب قنات مشروب میشد و بقیه کشت دیمی است. جنس خاک مرغوب و خوبست. در ده فقط یک قنات وجود داشت که آنهم متعلق به مالک بوده است و او خود مرمت آنرا مراقبت مینماید. برای تعمیر قنات مالک ده رعایا را بکار گرفته مزد کمی بآنها میپردازد. هر دهقانی هرده روز یکمرتبه شش یا هفت ساعت آب دارد.

زمین‌های ده برسم اجاره بهر گاوبند واگزار میگردد. مالک ده نماینده‌ای در ده دارد. وظیفه او نظارت در پخش آب، جمع‌آوری مال الاجاره ارباب خود و معمولاً کار یک ناظر و نماینده دارائی را دارد. این ناظر ماهیانه حقوقی معادل ۱۲ شلینگ از ارباب دریافت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۵۷

میکند. بعلاوه او یک سهم کوچکی از محصول را بحساب خود از مستأجرین میگیرد.

دشتبان ده نیز سالیانه مبلغ ۲ لیره پول نقد، ۱۳۰۰ پوند (۵۸۵ کیلوگرم) غله و ۶۵ پوند (تقریباً ۳۷ کیلوگرم) پنبه دریافت میداشت.

کلیه مخارج کشت و تهیه بذر برعهده رعیت است. آب را مالک میدهد و نصف محصول از زمین‌های مشروب و غیر مشروب سهم مالک است. بهره مالکانه یا جنسی است و یا نقدی. بهره نقدی به نرخ بازار محاسبه و تعیین میگردد و این در مورد محصولی است که تقسیم آن مشکل باشد، این ده رویهمرفته ده نفر مستاجر یا گاوبند داشت. حد متوسط زمینی که آنها در دست داشته ۹۴ جریب بود و همگی دارای هشت جفت گاو میباشند. محصول عمده آنها گندم، جو، دانه‌های روغنی، تریاک و یونجه بوده و پنبه، ارزن، شلغم محصول شتوی آنهاست.

مالک قریه به تنهایی مسئول پرداخت مالیات دولت است. این مالیات در دو قسط جمع میشود: یکی در موقع برداشت محصول یعنی پائیز و دیگری محصول بهاره. مطابق قانون، مالیات بایستی نقدا پرداخت شود ولی ممکن است دولت قسمتی از مالیات را نقدی و قسمت دیگر را جنسی تعیین کند. مالیات این قریه ۸۶ لیره است ولی مبلغی که واقعا از آن وصول میگردد ۱۴۰ لیره در سال کمتر بوده است. رقم اخیر مقدار یک هفتم قیمت خالص کل محصول ده است، در صورتیکه من خیال میکنم در پنجاب یک ششم قیمت محصول را بابت مالیات دریافت مینمایند.

یکی از درآمدهای کوچک دهاقین فروش بوته است که از بیابان جمع نموده و برای مصرف سوخت بفروش میرسانند. پوستهای گوسفند را در شهرهای مجاور میفروشند.

زارع ایرانی در مدت زمستان چند روباه نیز با تله گرفته پوست هریک را به ۲ شلینگ بفروش میرساند. پشم هرگوسفند به مبلغ ۲ شلینگ فروخته میشود. تربیت مرغان خانگی از درآمدهای زارع ایران است. زنان قریه یک نوع البسه زبر و خشن و همچنین گونی می‌بافند که فقط برای مصرف خودشان کافی است.

دهقان ایرانی

اینجا لازم است خانواده دهقان ایرانی که واحد قریه و بالاخره ملت ایران را تشکیل می‌دهد مورد مطالعه دقیق قرار دهیم. لباس دهقان ایرانی و زنش که در آب و هوایی سردتر از پنجاب زندگی مینمایند از لباس زارع پنجابی بهتر و گرم‌تر است، اگرچه شاید این لباس هم برای آب و هوای سخت خراسان کافی نباشد. در عوض زارع ایرانی در مدت زمستان صبح زود از خانه بیرون نمی‌آید، مگر وقتی که باری برای فروش ببرد. در این صورت هم اگر هوا خوب نباشد در خانه میماند.

عده اطفالی که بواسطه نقصان لباس در هردو کشور میمیرند خیلی زیاد است.

دهاقین شلوار و پیراهن‌های پنبه‌ای می‌پوشند. این البسه از پارچه‌های آبی رنگی است که معمولاً در خود ده می‌بافند. دهقان ایرانی یک لباده بلندی هم با آستین‌های بلند روی لباسها دارد که آن تا زیر زانوی او را فرامی‌گیرد. این لباس از جنس متقال است که داخل آنرا پنبه‌دوزی کرده‌اند. یک شال از چلوار سفید این روپوش آبی را نگاه میدارد که در آن نان و چیزهای دیگر خود را می‌بندد. علاوه بر این زارع ایرانی یک جلیقه کوتاه پشمی قهوه‌ای رنگ نیز می‌پوشد که تا روی کمر را فرامی‌گیرد. در زمستان یک ملبوس دراز پشمی که تا زانو میرسد نیز بر تن می‌کند، چوپانان، شتربانان و بعضی دهاقین دیگر در زمستان نمدی میپوشند که آن خیلی گرم است و نیز یک کلاه نمدی دارند که تا جمجمه را می‌پوشاند و لبه ندارد، یا کلاه دیگری که سر را می‌پوشاند و یک عمامه مانندی دور آن می‌پیچند. زارعین در مواقع معمول کفش می‌پوشند و مچ پیچ را در موقع احتیاج و لزوم بکار می‌برند.

زن دهقان لباسی از همان جنس ولی معمولاً با رنگ‌های زیباتری می‌پوشد. زن دهاتی معمولاً یک شلوار گشاد تا زیر زانو، یک پیراهن بلند و یک ارخالق بلند بر تن می‌کند.

گاهی زنها چهارقد بر سر می‌کنند و بعضی اوقات بدور چهارقد یک دستمال دیگری محکم می‌بندند. بر روی آن یک چادر بلند، معمولاً آبی رنگ و گاهی سفید بسر می‌کنند.

مقدار غله خوراکی برای هرنفر در ماه بطور متوسط پنجاه پوند (۲۲ کیلو گرم) است. گندم غذای معمولی ایران است. جو و دیگر غلات در درجه دوم است.

و فقط مواقعی استعمال میشوند که گندم کمیاب باشد. نان را هفته‌ای دو مرتبه در تنور می‌پزند. ایرانیها به ماست، پنیر، تخم‌مرغ، لیو، شلغم، پیاز، سیر و سایر سبزیجات عادت دارند. نان را معمولاً با ماست و نعناع و ترخان می‌خورند. زارع ایران بندرت چای مینوشد. مصرف چای همه روزه بتدریج زیاد میشود، ولی فعلاً دهاقین متمول میتوانند آنرا بطور تجمل

مرتب مصرف نمایند. گوشت نیز از جمله تجملات است ولی در زمستان گاهگاه مصرف میشود. دهقان ایرانی معمولاً سه بار در روز غذا میخورد که صبح و ظهر و شب باشد و از این سه نوبت، غذای صبح سبک و دو وعده دیگر غذای کامل است. وی میتواند سالی یک لیره ذخیره کند، ولی اگر او مجرد باشد پس انداز او خیلی بیشتر میشود. دهاقین موقعی استفاده خوبی میبرند که نرخ گندم گران باشد.

در پنجاب دهاقین معمولاً با جو و ارزن گذارن نموده و گندم را بفروش می‌رسانند.

سطح زندگی زارع پنجابی خیلی پائین تر از زارع ایران است. وقتی یکنفر هندی بمن گفت که «در ایران نان و گوشت ورد زبان اهالی است ولی در هندوستان فقط نان خالی می‌باشد.»

بیشتر دهاقین ایران از زن و مرد دخانیات استعمال میکنند. توتون را معمولاً خودشان از زمین‌های خود بعمل می‌آورند.

زارع ایرانی در زمستان کرسی میگذارد و با لحاف و منقل خود را گرم میکند و گاهی بر اثر دود ذغال بعضی دهاقین خفه میشوند.

خرج عروسی فرزند یک دهقان ایرانی معمولاً از اینقرار است:

البسه و زینت آلات ۱۵ تومان یا ۳ لیره

مخارج پذیرائی مهمانان ۲۰ تومان یا ۴ لیره

جمع کل ۳۵ تومان یا ۷ لیره «۱»

(۱) - شرحیکه مؤلف راجع بمصارف عروسی و غیره در بالا ذکر نموده مربوط بدوره‌های پیش و زمان تألیف کتاب است ولی حالیه سطح زندگی بالا رفته مصارف مزبور بمراتب زیادت‌تر و هیچ طرف نسبت با سابق نیست. «مترجم»

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۰

والدین دختر مبلغ ۴ تا ۲۰ لیره بعنوان شیربهای دختر میگیرند و این مبلغ معمولاً صرف خرید لباس برای داماد و زینت آلات میگردد. در پنجاب برعکس صدها روپیه برای عروسی خرج میشود که گاهی خانواده داماد را برای ابد ورشکست میکند.

رویه‌مرفته وضع زندگی، لباس و خوراک یک دهقان ایرانی بویژه آنهایی که در نواحی سردسیر کشور زندگی میکنند از وضع طبقه دهاقین پنجاب بهتر است. در پنجاب اغلب دهاقین بدست رباخواران و صرافان گرفتار و زندگانشان در گرو آنهاست، در صورتیکه در ایران این قضیه به‌ندرت دیده میشود. عده زیادی از دهاقین خراسان در فصل زمستان برای کار

به ترکستان روسیه میروند و بدین ترتیب در آمدی برای خود تهیه میکنند. ایرانیان مانند توده مردم هند اشخاص صرفه‌جو نیستند. هندیها صرفه‌جوئی میکنند، ولی هستی خود را در راه عروسیها از بین میبرند.

دهقان ایرانی از حیث قوه بدنی و هوش از زارع پنجابی بالاتر است و با همه مظالمی که باو وارد میآید از بسیاری از جهات از هندیان آسوده‌ترند.

عشایر ایران

در تشریح وضع کامل ایران ناچاریم به عشایر ایران نیز که یک چهارم این کشور را تشکیل میدهند اشاره کنیم. در خراسان ایلات کرد، ترکمان، تیموری (که از نژاد عرب میباشند)، هزاره‌ای، بلوچی، ترک و عرب سکونت دارند. هرچند که در اغلب موارد بزبانهای متفاوتی تکلم میکنند، ولی در آداب و رسوم خود متشابه میباشند. این قبائل معمولاً در سیاه چادر زندگی نموده و گله‌های خود را در بهار بطرف کوهستانها برده میچرانند و در پائیز دوباره به دشت و جلگه برمیگردند. اینها عملاً هیچ باخارج از قبیله ازدواج نمیکند و در نتیجه خونشان پاک مانده و بهمین نسبت است که عادات و رسوم خود را تا این تاریخ حفظ نموده‌اند. این عشائر رسماً مسلمان میباشند. این فرزندان آزاده دشت‌های ایران از هیچکس بجز رئیس خود اطاعت نمیکند. رئیس ایل فقط در مواقع مهم شورائی از سران ایل تشکیل و با آنان مشورت مینماید.

نفوذ رئیس ایل بسته به شخصیت اوست. هرگاه وضع داخلی قبیله‌ای را از

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۱

نزدیک مطالعه کنیم به یک عده حسادت‌ها، رقابت‌ها و عداوتهای خانوادگی دیرین خواهیم خورد. فعلاً ایل بختیاری بواسطه رلی که در موقع مشروطیت ایران بازی نموده فوق العاده اهمیت دارد. ولی در داخله همین ایل اختلافات زیاد وجود دارد، حتی یک قسمت از آنها به نفع شاه مخلوع بر ضد اکثریت ایل بختیاری مبارزه نموده و جنگیده است.

آزادی زنان و روح پرشهامت و زنده‌دلی و سلامت و تندرستی مردان از خصائص عشائر ایران است و برای یک نفر مسافر انگلیسی این عشائر دوست داشتنی می‌باشند و رویهمرفته انسان می‌بیند که جنبه‌های خوب و پسندیده آنها بر نواقصشان برتری و رجحان دارد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۲

مظفر الدین شاه

فصل هشتماد و دوم اعطای مشروطه به ایران

هیچکس نمیداند که چگونه مشروطه را بدست آوردیم، بنظر میآید که مشروطه خودبخود از زمین سبز شده است. از گفته‌های عوام.

منشأ جنبش مشروطه خواهی

در فصول گذشته بیان نمودیم چگونه ایران که اوضاع آن بی‌شبهت با اوضاع اروپا در قرون وسطی نبود کم‌کم رو به بیداری رفت. این امر معلول علل چندی بود و مهمتر از همه تأسیس خطوط تلگرافی بود که اساساً بدست مأمورین انگلیسی اداره میشد. این مأمورین دائماً در تماس نزدیک با مردم بوده و برای بهبود اوضاع نیروی بزرگی بودند. بعلاوه مبلغین مذهبی انگلیسی و آمریکائی نیز با تعلیمات اخلاقی و جانفشانی‌های خود توانستند در بعضی نقاط هزارها جوانان و دختران ایرانی را با تعلیم و تربیت صحیح پرورش دهند. این مبلغین در مریضخانه‌های خود صدها نفر را معالجه نموده و با حسن اخلاق و فداکاری بهترین کمک و معاونت عمومی را به توده ایران نمودند. «۱»

(۱) - نگارش این فصل بیشتر برپایه تحقیقات نگارنده از عده زیادی از رفقای ایرانی بود که بیشتر آنها رلهای مهمی در انقلاب مشروطه بازی نموده‌اند. بعلاوه به کتابهای آبی نیز رجوع شده. پروفیسور برون در کتاب خود بنام «انقلاب ایران» نیز اطلاعات گرانبائی را جمع نموده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۳

ولی اینها تنها وسیله اشاعه تعلیمات اروپائی در ایران نبود، زیرا، در همین اوان ناصر الدین شاه مدرسه عالی دار الفنون را برای جوانان طبقات عالیه ایران تأسیس و در آنجا معلمین اروپائی از کشورهای مختلف تدریس مینمودند. بعلاوه ورود هیئت‌های نظامی سبب شد که اعضای آنها جوانان ایرانی را تحت تأثیر قرار داده و بالاخره نفوذ کارمندان بانک و کنسولگریهای انگلیسی که در تمام نقاط ایران پراکنده بودند نیز تأثیر عمده در روشن ساختن افکار عمومی ایران داشته است.

اما ایرانیان که شیفته تمدن اروپائی بودند عقیده داشتند که باید از تشکیلات عالی آنها تقلید صرف نمود، بدون اینکه کوچکترین تغییری در روش حکومت خود بدهند.

طبقه محدود منور الفکر تمام هم خود را مصروف مذهب، ادبیات و فلسفه مینمود. در حقیقت نمیتوان گفت که منشأ جنبش مشروطه خواهی در ایران فقط از آخرهای قرن نوزدهم سرچشمه گرفته است.

ناصر الدین شاه با آنکه شخصاً شیفته مسافرت باروپا بود و در آنجا هم با احترام تمام پذیرائی میشد اتباع کشور خود را از مسافرت باروپا باز میداشت و حتی فرزندان خود را نیز اجازه نمیداد که در خارجه تحصیل نمایند. این نظر شاه از موقعی که (سال ۱۸۷۶ م) جنبش مشروطه خواهی ترکیه منجر بعدم موفقیت گردید قوی تر شد و از آن تاریخ تا آخر دوران سلطنتش سعی مینمود ایران را در یک حالت عقب‌افتاده‌ای نگاه دارد.

شاه ایران نسبت باین مسئله بی‌نهایت مصر بود و معروف است که یک بار گفته بود «من مایلم درباریان من بی‌هوش و بی‌اطلاع باشند و حتی ندانند بروکسل نام شهر است یا کلم».

او اروپائیان را دوست میداشت، اما می‌ترسید که عقائد آنها مانند شراب تازه‌ای باشد که در کالدهای پیر اثر می‌بخشد و البته شاه ایران در این قضیه حق داشت و از نقطه نظر منافع شخصی او البته همینطور بود. در اواخر دوران سلطنت وی، شاه ایران و همچنین امین السلطان و رقیب او نایب السلطنه فرزند محبوب شاه مملکت ایران از هر طرف بوسیله دستگاه سلطنت مورد استثمار قرار گرفته بود. ایرانیان با چشم تنفر مشاهده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۴

میکردند که منابع ملی آنها برای تهیه مخارج مسافرت‌های پر عیش و نوش شاه به گرو بیگانگان رفته است. در نتیجه وقتی که ناصر الدین شاه بقتل رسید ملت ایران کاملاً از وضع گذشته ناراضی و خود را برای قبول انقلابات بیشتری مهیا ساخته بود. چون مظفر الدین‌شاه اصولاً ترسو و ضعیف‌النفس بود در دوره سلطنت او ترس و احترام از شاه از میان رفت. بعضی عوامل خارجی نیز مانند شکست روسیه از ژاپن ایجاد عکس‌العمل‌هایی در وضعیت داخلی ایران نمود و بالاخره احساسات شدید مردم در مقابل امتیازات و قرض‌های خارجی و نتایج وخیم آن ناشی از سوء سیاست دولت و همچنین حکومت مستبدانه عین الدوله مزید بر علت گردید.

در نتیجه این حوادث مردم تقاضای عزل عین الدوله را نمودند، ولی عین الدوله ناچار از ترس جان خود بست نشست. در اینموقع بود که یک عده از ایرانیان اروپارفته بتدریج فکر ایجاد حکومت مشروطه را ترویج و بتدریج آنرا تقویت نمودند. «۱»

سید جمال الدین

سرسلسله این جنبش مشروطیت سید جمال الدین بود که از مبلغین و مروجین اتحاد اسلام و یکی از نقادان پرحرارت حکومت فاسد استبدادی ایران و حامی افکار آزادیخواهی بود. سید جمال الدین فرزند یکی از سادات همدان و در سال ۱۸۳۸ در نزدیکی آن شهر متولد شده بود. سید پس از طی تحصیلات خود در نجف مدت چند سالی در افغانستان سکنی گزیده و از آنجا به لقب افغانی ملقب گردید. او مسافرت‌های زیادی به هند و مصر و قسطنطنیه نیز نموده است. در قسطنطنیه سید از در تسنن درآمد و بدین سبب شهرت زیادی یافت و یکی از مجتهدین فصیح و متبحر آن سامان بشمار میرفت، ولی بالاخره شیخ الاسلام ترک او را تکفیر کرد و سید ناچار آن شهر را ترک گفت.

نخستین وسیله ارتباط سید با ناصر الدین شاه مقالاتی بود که او در روزنامه عربی که ترجمه نام آن «حلقه زنجیر غیر منفصل»^۲ می‌باشد انتشار میداد. مقالات مزبور در طبع شاه ایران تأثیر کرد و سید به تهران احضار شده و به عضویت مجمع شورای سلطنتی

(۱) - شاید عده محدودی از ایرانیان مفهوم مشروطه را درک مینمودند. هنگام مشروطیت یک نفر ایرانی یک افسر انگلیسی را ملامت کرده بود که «ما سه روز تمام بست نشستیم و شما هنوز بما مشروطه را نداده اید!» (مؤلف)

(۲) - مراد مجله «عروۃ الوثقی» میباشد. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۵

انتخاب گردیده و عقائد او همواره در شخص شاه تأثیر زیادی داشت. این مسئله باعث تحریک حس حسادت امین السلطان گردیده و بدین جهت سفیر عثمانی را وادار کرد تا تقاضای تبعید سید را بکند. چون او میدانست که شاه از لفظ «قانون» متنفر است به شاه چنین گوشزد نمود که سید باعث اغتشاش و ناامنی شده و بواسطه اختیار و انتشار قوانین ثابت از هندوستان، مصر و ترکیه نیز تبعید شده است. باین ترتیب وجود چنین شخصی با داشتن عقائد انقلابی در ایران خطرناک است. شاه نیز با امین السلطان موافقت نمود و سید جمال الدین از ایران تبعید گردید.

سید جمال الدین ناصر الدین شاه را در سفر سومش در اروپا ملاقات نمود.

ناصر الدین شاه این باره فکر کرد که بودن سید در خارجه از اقامت او در ایران خطرناک تر - است و بهمین سبب او را همچون مهمان عزیزی با خود بایران آورد. سید این دفعه از موقعیت استفاده نموده شروع به انتشار عقائد انقلابی خود نمود و چنان بشدت عقائد سید انتشار یافت که نزدیک بود در اثر آن انقلابی ایجاد گردد. ناصر الدین شاه خواست او را دستگیر کند ولی او فرار کرده در شاه عبد العظیم بست نشست. وی مدت هفت ماه در آنجا مانده و شاه را تهدید نموده خلع او را تبلیغ میکرد. از جمله پیروان سید یکی میرزا رضا نوکی «۱» بود که بعدها ناصر الدین شاه را بقتل رسانید. سید جمال الدین بالاخره در منزل خویش که نزدیک حضرت عبد العظیم بود دستگیر و دوباره در سال ۱۸۹۰ از ایران تبعید شد. رفتار شاه ایران ظاهراً با سید و رویه‌ای که او اتخاذ نموده بود نسبت بوضع آنروزی ایران فوق العاده آرام و ملایم بوده است. خلاصه سید از ایران تبعید و به دولت ترکیه تحویل گردید. ترکها هم او را به بصره منتقل و در آنجا زیر نظر گرفتند.

سید با یک کشتی بخاری از بصره فرار کرده و در لندن نزد ملکم خان رفت. در آنجا هردو باهم روزنامه «قانون» را تأسیس کردند. پس از اندکی سلطان عثمانی از نفوذ تأثیر این روزنامه دچار وحشت شد و در صدد برآمد تا سید جمال الدین را مجدداً به قسطنطنیه

(۱) - نوک یک بخش کوچکی از شهرستان یزد است. اهالی کرمان از این اسناد که میرزا رضا کرمانی بود خیلی اظهار تنفر مینمایند. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۶

دعوت نماید و او را تحت نظر بگیرد.

به محض قتل ناصر الدین شاه دولت ایران تقاضای تسلیم فوری سید و سه نفر انقلابی دیگر را نمود. «۱» سلطان سه نفر اخیر را تسلیم نمود و آنها هم فوراً بقتل رسیدند، ولی از تسلیم سید جمال خودداری نمود. سید هم پس از مدت قلیلی فوت نمود. بدین ترتیب زندگانی یک نابغه ایرانی که دارای استعداد قابل ملاحظه و قوه انجذاب شخصی بود پایان رسید. سید جمال الدین هر چند که او نیز پای بند تردید و وسوسه بود، ولی در فداکاری خود برای اتحاد اسلام و در افکار انقلابی خود با ایمان و درستکار بود.

پرنس ملکم خان

از پیشقدمان و سردسته‌های کسانی که رژیم کهنه سلطنت ایران را انتقاد مینمودند ملکم خان بود که روش زندگانی او بکلی با دیگران تفاوت داشت. ملکم خان فرزند یعقوب خان ارمنی بود که بدین اسلام درآمده بود.

وی در یک مؤسسه ارمنی در پاریس تحصیل نموده و اولین بار بعنوان یک نفر جادوگر و شعبده‌باز وارد ایران شد و اعمال تردستی او ایرانیان ساده را دچار تعجب و حیرت ساخت.

همانطور که مانند قرون وسطای اروپا انتظار میرفت مهارت او در این اعمال باعث رنجش احساسات مذهبی شد و شاه هم که با او در سر مسائل دیگر «۲» ناراضی بود او را امر به خروج از ایران داد. چند سال بعد وی در سن شصت سالگی دوباره در تهران ظاهر شده و یک فراموش‌خانه تأسیس نمود. فراموش‌خانه «۳» چنانکه از نامش برمیآید چون تازگی داشت

(۱) - از مدتها پیش تقاضای تسلیم این اشخاص شده بود و بهمین جهت آنها را در طرابوزان محبوس نموده بودند، ولی تا قبل از قتل ناصر الدین شاه سلطان از تسلیم آنها به حکومت ایران خودداری نموده بود. (مؤلف)

(۲) - یکی از ایرانیان که خود ناظر این واقعه بوده میگفت که «روزی ملکم خان یک فرمان حقوق بمبلغ هزار تومان درآورده به شاه گفت «چرا حقوق مرا نپرداخته‌اید؟» شاه صدور چنین فرمانی را انکار نموده گفت با آنکه این سند رسمی درست و صحیح است ولی من سندی را قبول مینمایم که مهور به مهر شخص شاه بوده و در مرکب مخصوص شاه فروبرده شده باشد. ملکم خان فوراً از جیب خود فرمانی را که تمام شرائط مقرر را حاوی بود درآورد. پس از آن شاه ایران متوجه گردید که این مرد خیلی باهوش تر از آنست که بتوان در ایران او را نگاه داشت. (مؤلف)

(۳) - اگر از یک ایرانی راجع باسرار فراموش‌خانه سؤال کنید جواب میدهد که آنرا فراموش کرده است. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۷

و اسرارآمیز بود مردم را بخود جذب نمود و بسیاری از اعضای خانواده‌ها وارد آن انجمن شدند.

ناصر الدین شاه در اول این اجتماع مردم را بنظر یک رسم و آئین می‌نگریست و خیال میکرد پس از چندی از بین می‌رود ولی فرخ خان که در امضاء عهدنامه پاریس از طرف دولت ایران نمایندگی داشت شاه را ترسانیده و گفت اگر به مردم اجازه اجتماع بدهد ممکن است آنها بر علیه شاه توطئه‌ای به‌چینند. شاه بر اثر این حرف تکان خورده رئیس فراموش‌خانه را که یکی از شاهزادگان اصیل بود و دیگر اعضای آنرا گرفته زندانی نمود و ملکم خان را دوباره امر به خروج از ایران داد. اما طولی نکشید که ملکم خان به پشتیبانی میرزا حسین خان سفیر ایران در قسطنطنیه و در اثر نفوذ او در سال ۱۸۷۲ وزیر مختار ایران در لندن شد. در همین مأموریت بود که به لقب پرنس ملقب گردید.

در سال ۱۸۸۹ که ناصر الدین شاه به انگلستان رفت به ملکم خان امتیاز یک بخت آزمائی را در ایران داد. ملکم آنرا به مبلغ معتابهی فروخت و یک شرکت انگلیسی برای اجرای آن تشکیل شد. علمای اسلام با این لاطاری مخالفت نموده و گفتند که لاطار قمار است و قمار را هم قرآن منع نموده است. امین السلطان نیز طرف آخوندها را گرفت و سعی نمود که ملکم خان را به واگذاری این امتیاز وادار نماید، ولی ملکم خان ادعا نمود که آنرا فروخته است. در نتیجه امین السلطان بعدا تلگراف اهانت آمیزی به ملکم خان مخابره کرد و او هم معامله بمثل نمود. بدین ترتیب ملکم خان از شغل خود منفصل شده و در ردیف دشمنان امین السلطان و شاه قرار گرفت.

ملکم خان کمر به انتقام بربست و با همکاری سید جمال الدین روزنامه «قانون» را منتشر ساخت و در آن بدوا پیشنهاد تدوین قانون اساسی و مجلس شورای ملی را نمود ضمنا امین السلطان را نیز با عبارات شدید مورد حمله قرار داد. امین السلطان دستور داد تا روزنامه قانون «۱» را در دست هر کس به‌بینند او را مجازات نمایند. روزنامه قانون به زبان

(۱) - این جریده بطور قاچاق در لای عدل‌های قماش یا بوسیله اتباع خارجی وارد ایران میشد و به ندرت با پست فرستاده میشد. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۸

فارسی فصیح و بلیغی نوشته میشد و در مردم تأثیر فوق العاده داشت و ملکم خان که به وطن پرستی علاقه‌ای چندان نداشت بدین وسیله بیش از هر نویسنده قبلی در برانگیختن مردم ایران موفق گردید.

عین الدوله

در سال ۱۹۰۳ مظفر الدین شاه برای بار دوم علی اصغر خان اتابک اعظم را عزل نموده و یک مجمع پنج نفری از وزراء برای اداره امور کشور و دولت تشکیل داد. ولی طولی نکشید که عین الدوله داماد خود را بمقام وزارت داخله منصوب و زمام کلیه امور را در دست او داد. عین الدوله یک سال بعد به لقب صدراعظم ملقب گردید و تا ماه اوت سال ۱۹۰۶ باین مقام باقی بود. نهضت مشروطه طلبان ایران در این دوره پیشرفتهای زیادی نمود و اغلب ایرانیان معتقدند که علت این پیشرفت‌ها بیشتر همانا عکس العمل خود سری و رویه مستبدانه عین الدوله است.

عین الدوله در جوانی در دار الفنون تهران تحصیل میکرد. ولی او هرگز از معلمین خود فرمانبرداری نمی کرد. بالاخره استادان او عریضه‌ای به شاه نوشته و اظهار داشتند که این جوان را با هرگونه تنبیه از شلاق و گرسنگی مجازات نموده‌اند ولی هیچیک در او مؤثر نیفتاده است. در خاتمه تقاضا نموده بودند که او را از مدرسه خارج نمایند.

شاه موافقت کرد و شاهزاده جوان را نزد مظفرالدین به تبریز فرستاد. عین الدوله در نزد مظفرالدین بزرگ شده و به ریاست اصطبل منصوب گردید و بعدها مظفرالدین دختر خود را نیز باو داد. من عین الدوله را یکبار در حدود ۲۴ سال پیش وقتی که او رئیس اصطبل ولیعهد بود و بار دیگر وقتی که از مقام خود سقوط نموده بود ملاقات نمودم. بنظر من عین الدوله پیرمردی محافظه کار که جدا با هرگونه روشن فکری مخالف بود جلوه نموده ولی ایرانیان او را شخص مقتدر و مجربی می شناختند. بنظر نگارنده مسائل خارجی نیز خارج از قوه فهم و ادراک او بود.

سفر مظفرالدین شاه به انگلستان در ۱۹۰۲ میلادی

مظفرالدین شاه پس از اجرای دومین قرضه خود برای بار دوم باروپا سفر کرد و این بار سفری نیز به انگلستان نمود. «۱»

(۱) - در هنگام اولین مسافرت مظفرالدین شاه به اروپا دربار انگلستان عزادار بود. در نتیجه شاه ایران دعوت نشد.

(مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۶۹

مظفرالدین شاه پیه عبور از تنگه آب‌های انگلستان را که از آن بی اندازه وحشت داشت بر تن مالید، بدین خیال که مانند پدر خود بدریافت «نشان بند جوراب» «۱» مفتخر گردد.

دولت انگلیس در این سفر یک تصویر ادوارد پادشاه انگلستان را که در الماس نشانده بودند به شاه ایران داد. مظفرالدین شاه از قبول آن امتناع نموده و با کمال یاس خاک انگلستان را ترک گفت. شاه ایران از این سفر رنجیده خاطر بود و بهمین لحاظ نیز در سال بعد یک هیئت فوق العاده برای اهداء «نشان بند جوراب» بایران اهدا گردید. اتفاقاً و شاید هم عمداً اسرار تعرفه جدید گمرکی که مدت‌ها مخفی نگاه داشته شده بود درست در ایامی که هیئت نشان بند جوراب در تهران بود بوسیله دولت روس افشاء گردید.

ایران قبل از انقلاب مشروطیت

قبل از ذکر وقایعی که منجر به اعطای مشروطیت ایران. گردید در اینجا قسمتی از یادداشت‌های سفارت انگلیس «۲» راجع به وضع ایران قبل از مشروطه را نقل میکنیم.

«مدتها بود که وضع ایران روزبروز تحمل ناپذیرتر میشد. شاه کاملاً در دست یک دسته از درباریان فاسد بود که از یغمای دولت و کشور اعاشه مینمودند. ثروتهائی که شاه از پدر بارث برده بود و هم چنین بیشتر منابع ثروت سلطنتی و ملی را شاه

خرج کرده و ناچار مجبور به توسل به استقراض از دول بیگانه شده بود و آن پول‌ها را تماماً یا خرج مسافرت‌های اروپا نموده و یا با درباریان خود تبذیر نموده بود. هر ساله کسر عوائد مشهود بود و کسر بودجه روزبروز افزایش می‌یافت.

«دولت ایران تصور میکرد با انتخاب این صدراعظم جدید از قید نظارت دول بیگانه آزاد خواهد بود. اولین قدم او هم ظاهراً اقدام به بعضی اصلاحات اقتصادی و در نتیجه بی‌نیازی از استقراض از دول خارجی بود. اما همینکه بر مسند خویش استقرار یافت معلوم گشت منظور اساسی و اصلی او استفاده شخصی است. این صدراعظم با مشاور شاه تباری نموده و مشاغل حکومت را به معرض فروش می‌گذاشتند. گندم و جو احتکار و به قیمت

Order of the Garter-(۱)

(۲)- مراجعه شود به کتاب آبی شماره ۱ سال ۱۹۰۹ صفحه ۲. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۰

گزارف بفروش میرفت. املاک دولت حیف و میل میشد. ثروتمندان را از شهرستانها به تهران احضار و از آنها باج و رشوه میگرفتند. ظلم و تعدی رایج و اموال و دارائی و حتی جان ملت ایران در دست عمال دولت بود. بقراری که شایع بود مردم در صدد توطئه‌ای بودند تا بدان وسیله شاه ضعیف النفس ناتوان و ولیعهد را مخلوع و شعاع السلطنه پسر کوچک شاه را که حتی در ایران هم ضرب المثل ظلم و ستم بود بسطنت بنشانند.

«سیاست این اتابک و یاران او باعث دشمنی تمام طبقات ایران شده بود. سیاستمداران میهن پرست میدانستند کشور چگونه روبزوال میرود. آخرها حس مینمودند قدرت قدیم و اولیه آنها در شرف از بین رفتن است. توده عظیم مردم و طبقه تاجر هرروزه قربانی ظلم و جور عمال دولت بودند.»

اولین بست. دسامبر ۱۹۰۵ م

جنبش آزادیخواهانه‌ای که منجر به اعطای مشروطیت ایران گردید در بدو امر بصورت اعتراضی برویه عین الدوله آغاز شد.

مردم عین الدوله را مسئول قرض‌های خارج از استطاعت ایران، مسافرت‌های پرخرج و گزارف شاه و بخصوص مسئول فساد و ظلم و جور حکومت کشور میدانستند.

مقدمه این عمل بدین طریق آغاز گردید که حاکم تهران عده‌ای از سیدها و بازرگانان را که شکر احتکار نموده بودند فلکه نمود. در نتیجه عده از بازرگانان در مسجد شاه بست نشستند. در آنجا بعضی از بزرگان و آخوندها نیز بآنان ملحق شدند.

امام جمعه امام رسمی مسجد مخالف با این انقلاب بود و بنا به تقاضای عین الدوله آشوب گران را با عصا از مسجد بیرون کرد. این عده بعوض پراکنده شدن یگراست به حضرت عبد العظیم رفتند و عده آنها روز بروز بیشتر میشد. تعجب در اینجاست که محمد علی میرزا هم خود برای پشتیبانی از این آشوب مبالغی پول داد. نظر محمد علی میرزا این بود که عین الدوله را که شاه باو ظنین شده و خیال می کرد نقشه جانیشینی شعاع السلطنه را می کشد از کار بیندازد. بطوریکه یکی از رفقای ایرانی نگارنده نقل میکرد به محض آنکه والا حضرت همایونی از این جنبش اطلاع یافت آخوندهای تبریز را برای پشتیبانی از مردم احضار نمود. هواخواهان اتابک اعظم تبعید شده نیز جدا از این آشوب پشتیبانی کرده و بان کمک مالی مینمودند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۱

بالاخره شاه نماینده‌ای به حضرت عبد العظیم فرستاد و به مردم دستور تفرقه داد، ولی مردم مقاومت کردند. شاه در محظور افتاد و آخر الامر شاه تسلیم مردم شده نامه‌ای بآنها نوشته قول داد که عین الدوله را از کار انداخته و یک عدالت‌خانه‌ای تأسیس نماید.

سران انقلاب با این نامه در کالسکه‌های سلطنتی به تهران مراجعت نمودند. بدین طریق بست اول به نفع مردم پایان رسید، ولی تا این تاریخ هرگز تقاضای اعطای مشروطیت نشده بود.

مهاجرت به قم. سال ۱۹۰۶ م.

اختلاف و نفاق بین آخوندها و پیشوایان ملی و اجتماع عده‌ای از اشخاص طرف اعتماد بر علیه مشروطیت دولت را بر آن داشت تا تصور نماید خطر انقلاب مشروطیت از میان رفته است. بدین ترتیب دولت کوچکترین قدمی برای اجرای فرمان مشروطیت برنداشت. تنها در اعلامیه‌ای که منتشر گردید شاه وعده داد که به تشکیل محاکم دادگستری، تدوین قانون اساسی و شورای اصلاحات کشوری اقدام نماید.

در بهار سال ۱۹۰۶ از طرف مردم عریضه‌ای به شاه تقدیم شده و تقاضا نمودند تا اعلیحضرت به وعده‌هایی که در دستخط شاهانه داده بود دستور اجرا صادر نمایند. در اواسط ماه مه مظفر الدین شاه سکتته ناقص کرد و عین الدوله که در این موقع کلیه اختیارات را در دست داشت سیاست اختناق را بموقع اجرا گذارد. سید جمال از وعاظ درجه اول تهران به قم تبعید شد. سید محمد از مخالفین عین الدوله توقیف گردیده ولی مردم ازدحام نموده در نتیجه تیراندازی که منجر به قتل یک طلبه گردید آقا سید محمد مجتهد آزاد گردید. تشییع جنازه این طلبه که بدست قوای نظامی قربانی شده بود باعث اغتشاش بیشتری شد که منجر به مرگ ۱۵ نفر دیگر گردید. از این به بعد مسجد جمعه محل دومین بست شد. طولی نکشید که قوای دولت از رسیدن خواربار به آنجا جلوگیری نمودند و مشروطه‌طلبان در صدد مهاجرت به قم برآمدند. بالاخره دولت به مجتهدین اجازه داد تنها به قم مهاجرت نمایند. در راه علما یادداشتی به شاه نوشته و اظهار نمودند که اگر شاه وعده‌های خود را انجام ندهد دسته جمعی ایران را ترک خواهند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۲

گفت. چون غیبت آنها باعث وقفه مرافعات و معاملات حقوقی میگردید این تهدید خیلی جدی بود و برای کشور گران تمام میشد.

بست بزرگ در سفارت انگلیس. اوت ۱۹۰۶ م.

در زمان مهاجرت به قم دومین و مهمترین قسمت انقلاب شروع شد، هنگام مهاجرت علما کسبه و تجار دکانهای خود را بسته بودند.

عین الدوله بآنها امر کرد مغازه‌های خود را باز کنند و هر دکانی که بسته بماند اموال آن غارت میشود. چون این دستور صادر شد عده‌ای از بازرگانان و صرافان سفیر انگلیس را در قلعهک ملاقات نموده و استفسار نمودند که اگر آنها در زمینهای سفارت انگلیس در تهران متحصن شوند آیا آنها را بیرون خواهند نمود؟ سفیر انگلیس جواب داد آنها را البته بزور نمیتوان بیرون کرد. فوراً عده کمی از بازرگانان در باغ سفارت متحصن شدند. عده آنها روز بروز ازدیاد یافت تا آنکه در حدود ۱۲ هزار نفر در باغ سفارت چادر زدند. اینها تقاضا داشتند عین الدوله عزل، قانون اساسی اعلام و مهاجرین قم دعوت شوند. بالاخره شاه تسلیم گردیده عین الدوله را از کار انداخت و میرزا نصراله خان مشیرالدوله را که یکی از آزادیخواهان بود به جانشینی او منصوب کرد و مجتهدین را دعوت نمود که از قم مراجعت کنند. ولی مردم که بدست بعضی ایرانیان اروپا دیده تحریک شده بودند بدین هم راضی نشده و تقاضا نمودند که شاه مجلس شورای ملی را تشکیل دهد و قسم بخورد که مشروطیت را نقض نخواهد کرد.

فرمان مشروطه ایران

مردم تا مدتی حاضر به مذاکره مستقیم با دولت نمیشدند. تا اینکه آخر الامر در نتیجه اقدامات سفارت انگلیس باب مذاکرات بازو دستخط مشروطیت تهیه و مورد قبول مردم واقع شد.

فرمان مشروطیت ایران: محل صحه همایونی

جناب اشرف صدراعظم - از آنجا که حضرت باریتعالی جل شانہ سررشته ترقی و سعادت ممالک محروسه ایران را بکف کفایت ما سپرده و شخص همایون ما را حافظ حقوق قاطبه اهالی ایران و رعایای صدیق خودمان قرار داده لهذا در این موقع که رأی و اراده همایون ما بدان تعلق گرفت که برای رفاهیت و امنیت قاطبه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۳

اهالی ایران و تشیید مبانی دولت اصلاحات مقتضیه بمرور در دوائر دولتی و مملکتی بموقع اجرا گذارده شود چنان مصمم شدیم که مجلس شورای ملی از منتخبین شاهزادگان و علماء و قاجاریه و اعیان و اشراف و ملاکین و تجار و

اصناف بانتخاب طبقات مرقومه در دار الخلافه طهران تشکیل و تنظیم شود که در مهام امور دولتی و مملکتی و مصالح عامه مشاوره و مذاقه لازمه را بعمل آورده و به هیئت وزرای دولتخواه ما در اصلاحاتی که برای سعادت و خوشبختی ایران خواهد شد اعانت و کمک لازم را بنماید و در کمال امنیت و اطمینان عقائد خود را در خیر دولت و ملت و مصالح عامه و احتیاجات قاطبه اهالی مملکت بتوسط شخص اول دولت بعرض برساند که به صحنه همایونی ما موشح و بموقع اجرا گذارده شود. بدیهی است که بموجب این دستخط مبارک نظامنامه و ترتیبات این مجلس و اسباب و لوازم تشکیل آنرا موافق تصویب و امضای منتخبین از این تاریخ مرتب و مهیا خواهد نمود که به صحنه ملوکانه رسیده و بعون الله تعالی مجلس شورای مرقوم که نگهبان عدل ماست افتتاح و اصلاحات لازمه امور مملکت و اجراء قوانین شرع مقدس شروع نماید و نیز مقرر میداریم که مواد دستخط مبارک را اعلان و منتشر نمایند تا قاطبه اهالی از نیات حسنه ما که تماما راجع به ترقی دولت و ملت ایران- است کما ینبغی مطلع و مرفه الحال مشغول دعاگوئی دوام این دولت و این نعمت بی‌زوال باشند».

در قصر صاحبقرانیه بتاريخ چهاردهم شهر جمادی الثانی ۱۳۲۴ هجری در سال یازدهم سلطنت ما.

بتاریخ ۱۵ اوت ۱۹۰۶

مطابق این سند تاریخی که خطاب به صدراعظم ایران بود شاه وعده داد مجلس شورایملی و وزارت دادگستری تشکیل و عفو عمومی اعلام و برنامه اصلاحات را اجرا نماید. بدین ترتیب بالاخره ایرانی‌ها توانستند بدون خونریزی و جنک داخلی آنچه را که بوسیله سران خود تقاضا مینمودند لافل در روی کاغذ بدست آورند. فرمان مشروطیت در سفارت انگلیس برای مردم بصدای بلند خوانده شد و با شور و شعف فراوان استقبال گردیده سپس باغ سفارت تخلیه شد و چند روز بعد مهاجرین قم مراجعت نموده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۴

و مردم جشن ملی گرفتند.

قانون انتخابات

در اینموقع هنوز استبدادطلبان مایوس نشده بودند، زیرا در همین اثنا بود که ناگهان عین الدوله وارد معرکه شده و شاه را وادار نمود که قانون انتخابات را امضاء نکند. در محافل عمومی احتمال میدادند دوباره اغتشاش آغاز گردد. ولی بنابه توصیه نمایندگان روس و انگلیس عین الدوله مجبور شد به املاک خود در خراسان برود و در نتیجه قانون انتخابات امضاء شده انتشار یافت، این قانون شامل مواد زیر بود:

الف- ایران به یازده (یا سیزده) ناحیه انتخاباتی تقسیم میشود.

ب- مجلس بایستی از ۲۰۰ نماینده تشکیل گردد.

ج- انتخاب شوندگان بایستی مردهای بین ۳۰ سالگی تا ۷۰ سالگی باشند بشرطیکه باسواد بوده و در خدمت دولت نباشند و بعلاوه دارای هیچ نوع سابقه جنحه و جنایتی نیز نباشند.

افتتاح مجلس شورای ملی اکتبر ۱۹۰۶ م

مردم بقدری برای افتتاح مجلس شورای ملی ابراز احساسات و اشتیاق مینمودند که به مجرد انتخاب ۶۴ تن نمایندگان برای تهران مراسم گشایش رسمی مجلس از طرف شاه در حضور مجتهدین و نمایندگان سیاسی خارجی بعمل آمد. شاه در اینموقع سخت مریض بود، فقط توانست خود را بدون کمک به جایگاه سلطنتی برساند، ولی چنان ضعیف بود که قادر به نگاهداشتن نیقلیان که در اینگونه مجالس مرسوم بود میآوردند در دست خود نبود. خطابه افتتاح مجلس از طرف شاه به نظام الملک که مخاطب سلام است داده شد و او هم آنرا برای نمایندگان مجلس شوری خواند.

امضای قانون اساسی

اولین وظیفه مجلس شورای ملی انتخاب یک کمیته مرکزی برای تدوین قانون اساسی بود. وقتی که قانون اساسی تهیه شد این زمزمه آغاز گردید که البته قانون بایستی در مجلس سنا نیز رسیدگی شود که در آنجا دولت اکثریت خواهد داشت. و کلا از این قضیه ناراضی بودند و معتقد بودند که اگر چنین باشد حق مردم پایمال شده و بالتیجه رئیس مجلس را مورد حمله قرار دادند، ولی بالاخره قانون اساسی هم بامضای شاه و مجلس رسید و این آخرین عمل مظفرالدین شاه بود، چه چند روز بعد از دنیا رفت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۵

محمد علی شاه

فصل هشتماد و سوم سوء قصد برای برانداختن مشروطه

رفتار شما قلب هرمتدینی را جریحه دار ساخته و بمنزله محاربه با امام زمان میباشد. خداوند ستمگران را در قرآن لعنت کرده است. شما اکنون فاتح می باشید، ولی همیشه باین حال باقی نخواهید ماند.

پیام از مجتهدین نجف به محمد علی شاه.

جلوس محمد علی شاه در ژانویه ۱۹۰۷ به تخت سلطنت

سلطان جدید یکی از بدترین پادشاهان مطلق العنان، مستبد، بی پرنسیب، غیر قابل اعتماد و لئیم و طماع مشرق بود. خیلی کم احتمال داشت که او اساس مشروطه را که اختیارات او را محدود نموده بود و جلوی اسراف او را در خرج میگرفت استقبال کند. او نیت و قصدش را در موقع تاجگذاری نشان داد، یعنی نمایندگان مجلس را دعوت نمود. بعلاوه او باین حرکت خارج از نزاکت و ادب قناعت نموده از وزراء که در مجلس برای استیضاح حاضر نشده بودند پشتیبانی نمود. در

این زمان وقتیکه برای یک قرضه جدید بمبلغ ۴۰۰ هزار لیره کابینه ایران با سفارت خانه‌های روس و انگلیس مذاکره مینمود مجلس شوری را بالکل نادیده انگاشته و حال اینکه در قانون اساسی قید شده بود که بدون رضایت مجلس هیچگونه مالیاتی نمیتواند وضع شود و هیچگونه قرض یا امتیاز خارجی ممکن نیست تصدیق گردد. یگانه منظور شاه تحصیل پول بود و بنابراین مجلس از تصویب آن امتناع

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۶

نمود و بطور وضوح ثابت شد که نظم جدیدی بروی کار آمده است. پیشوایان ملت فهمیدند که اگر از قروض آتیه ممانعت بعمل نیاورند استقلال ایران زود از بین خواهد رفت.

در صورتیکه شاه در تحت نفوذ میشوم امیر بهادر جنگ منفور المله هیچگونه توجهی برای بهبود کشور خود نمی نمود و منظورش این بود که هر قدر بتواند پول قرض نموده و صرف خوش گذرانی و عیاشی‌های خود و درباریانش کند.

قتل اتابک اعظم. اوت ۱۹۰۷ م

محمد علی شاه زود ملتفت این نکته شد که ایران آنقدر بزرگ نیست که هم او و هم مجلس شوری هردو بتوانند در آن دوام بیاورند و بنابراین یکی از آنها بایستی برود. بدین جهت وی اتابک اعظم را که در سه سال اخیر در اروپا و آسیا به مسافرت میگذرانید احضار نمود. وی پس از مراجعت و تصدی شغل و مقام ملتفت شد که از او انتظار دارند که مشروطه را براندازد. بنابراین فوراً شروع کرد که موقعیت را در دست بگیرد. وی تمامی کشور را دید در حال هرج و مرج افتاده است.

در شیراز، اصفهان و تبریز شورش‌هایی برپا شده بود. سالار الدوله برادر شاه سر بطغیان برداشته ولی در محل تاریخی نپاوند شکست خورده و زندانی شده بود. خزانه کشور خالی و امید پر کردن آن بطریق معمولی خیلی کم بود.

در مجلس دو دسته اعتدالی و افراطی وجود داشت و دسته اخیر دارای نفوذ زیاد بود.

اتابک کوشید که پادشاه را بر ضد مجلس وارد معرکه نموده و رضایت دسته اعتدالی را برای گرفتن قرضه جدید بدست آورد. پیشوای دسته افراطی‌ها سعد الدوله سفیر اسبق ایران در بروکسل بود و بعداً او با موسیو نوز و چند بلژیکی دیگر برای تجدید تشکیلات گمرک استخدام شده بود. وی یک سیاستمدار مصلحت جو بود و قول او بقدری مورد سوءظن و بدگمانی بود که بالاخره مجبور شد از مجلس شوری کناره گیری نماید.

ممکن بنظر میرسید که اتابک محیل و مکار بتواند و کلاً را به لزوم چنین قرضه‌ای راضی سازد، ولی در ماه اوت وقتی که از عمارت مجلس شوری خارج میشد مقتول شد. این عمل سیاه خیلی مورد تکریم و تجلیل مردم واقع شد و چهلمین روز انتحار قاتل تعطیل همگانی گردید. شاه هیچ سوگواری برای اتابک نکرد و حتی خوشحال هم شد که یک چنین

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۷

آلت ضعیف سیاست او از بین رفته است. او یک وزیر خونخوار و آهنین میخواست. عمل اتابک برای تحیب و جلب اعتدالی‌ها بنظر او توهینی به مقام سلطنت بود. در نتیجه این قتل موضوع قرضه خارجی به حال وقفه افتاد و هیچ‌یک از نمایندگان مجلس جرئت طرح مجدد این مسئله را نداشتند.

نمایندگان مجلس

ذکر این نکته جالب توجه است که در صورتیکه در شمال ایران یک برنامه تقریباً معین سیاسی تنظیم شده و پیشوایان متنفذ لایق تماماً از آن پیروی میکردند، در جنوب این جنبش عمومی بیشتر متوجه مسائل مالی و شخصی شده و آنرا بطور جدی تلقی نمیکردند. در بین شهرهای شمال تبریز، تهران و رشت جزء پیشقدمان مشروطه بودند. ولی نمایندگان تبریز بیش از همه همقطارانسان از خود قدرت و اراده و عزم نشان دادند. پیشوای آنها تقی‌زاده یک شخص مستعد و کافی و ناطقی بلیغ بود و تفوق و غلبه شخصی او مجلس شورا را تحت نفوذ خود درآورده بود.

همقطارهای او نیز هر یک دارای وزن و مقامی بودند و شهرستان آذربایجان بیشتر از همه جا در پیروزی نهضت مشروطه افتخار دارد. در بین نمایندگان تهران از مجتهدین سید عبد الله بهبهانی، سید محمد و سید جمال از آغاز کار با احزاب ملی صمیمانه ارتباط داشتند.

اینها به عین الدوله اعتراض نموده و اولین کسانی بودند که بالای منبر به سلطنت و حکومت مطلقه و جور و استبداد بد گفته و آنرا مورد تهدید قرار دادند. پیشوایان دیگر ملک المتکلمین یک ناطق بزرگ و میرزا جهانگیر خان مدیر روزنامه بود که هر دو پس از کودتای موفقانه شاه بدار آویخته شدند. بسیاری از نجبا و اعیان به دستجات ملی پیوستند، معروفترین آنها جلال الدوله فرزند ارشد ظل السلطان و علاء الدوله و شیخ رئیس بودند.

رویه‌مرفته مجلس شورا نماینده طبقات عالی و پائین هر دو بوده است.

ایرانیان هنوز آموخته نبودند که باهم کار کنند. اختلافات داخلی، استفاده‌های شخصی، مسائل مادی و غیره و بالاخره دشمنی و عداوتهای شخصی در مجلس تأثیر نموده و از همکاری و کلاباهر کابینه‌ای ممانعت بعمل آورد. بعلاوه بیشتر از پیشوایان افراطیون بی تجربه و یا اشخاص خیال‌باف دارای عقائد و افکار هرج و مرج طلبی بودند. اینها روی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۸

هیچ عقیده‌ای استوار نبودند و حاضر بودند برای مستمعین‌شان در هر رشته‌ای سخنرانی کنند.

ایرانیان باسانی تحت تأثیر فصاحت و بلاغت واقع میشوند، بنابراین نظریات افراطیون در مجلس تفوق جسته و شانس‌هائی که آن برای موفقیت داشت همه را خراب کردند.

انجمن‌ها ستون فقرات انقلاب را تشکیل میدادند و اینها بر دو نوع بودند: یکی انجمن‌های رسمی شامل انجمن بلدی، اداری و نیز کمیته‌های ایالتی و ولایتی و دیگر انجمن‌های غیررسمی یا کلوب‌ها بودند. هیئت‌های رسمی سهم اساسی و افری در نظامات جدید داشتند، برعکس کلوب‌ها که عموماً سیاسی و اغلب هرج و مرج طلب بوده و یک شباهت قابل توجهی به کلوب‌های فرانسه در زمان انقلاب کبیر داشتند. شاه با دقت تمام مراقب هیئت‌ها یا انجمن‌های اخیر بود و مایل شد که با انجمن آدمیت که باو چنین وانمود شده بود که قوی‌تر از همه است رابطه پیدا کند.

در صورتی که این کلوب در واقع یک کلوب ساختگی بود. حقیقه این از در ماندگی انقلاب ایران بود که نتوانست خود را از قید پنجه آشوب و هرج و مرج که در این کلوب‌ها تبلیغ میشد نجات دهد و همین امر باعث عدم موفقیت انقلاب گردید، هر چند انجمن ملی بدون شک شهر تبریز را نجات داد. قاتل اتابک اعظم از خود کاغذی بجا گذاشت که در آن خود را بدین طریق معرفی کرد «عباس آقا، صراف آذربایجانی، عضو انجمن فدائیان ملی، شماره ۴۱» و ازه شوم «فدائی» ما را بیاد فدائیان اسماعیلی می‌آورد که شرح آن گذشت.

کابینه ناصر الملک

پس از قتل اتابک اعظم شاه با تشکیل یک دولت ارتجاعی موافق بود، ولی بعداً مجبور شد کابینه‌ای که مورد اطمینان مجلس باشد تشکیل دهد. این وظیفه مشکل بر عهده ناصر الملک که در این موقع مقدر شده بود که رل عمده‌ای را بازی کند گذاشته شد. حضرت والا که در آکسفورد تحصیل کرده بود قبلاً مشاغل مهمی را بعهده داشت. از حیث هوش و ذکاوت وی از تمام ایرانیان معاصر خود بالاتر و برتر بود. بعلاوه شخصی منزله از ارتشاء و میهن پرست و بی‌طمعی بود. صفات و مزایای فکری و عقلانی او باعث یک نوع کناره‌جویی و عدم تماس با توده هم وطنانش

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۷۹

شده بود و نتوانست درست آنها را شناخته یا قدردانی نماید. شاید او عزم و اراده قوی و ثابتی که برای یک نفر پیشوا در مواقع باریک و بحرانی لازم است فاقد بوده و معدلک او یگانه سیاستمدار زمان خود بود که حقیقه لیاقت کشور خویش را داشته است.

ناصر الملک که علاوه بر مقام نخست وزیری وزارت مالیه را نیز بعهده داشت فوراً شروع به تهیه اولین بودجه برای نظامات جدید یا دولت مشروطه نمود. این نکته بوضوح پیوست که افزایش مالیات‌های موجوده و یا وضع مالیات جدید در صورتی که بازدید و ممیزی منابع عایدی سالها وقت را می‌گرفته مقرون به مصلحت نیست. بنابراین برای راه نجات عاقلانه تصمیم گرفته شد که از هزینه کشور کاسته و در مخارج صرفه‌جویی کنند. خاصه مستمری و حقوق‌های گزافی که به اعضای خانواده سلطنتی، درباریان و به طفیلی‌های تمام طبقات داده میشد قطع شود. پس از مجاهدت و مرارت‌های

زیاد کسر معادل ۶۰۰ هزار لیبره مبدل بیک اضافه جزئی گردید ولی متأسفانه تمام زحمات ناصر الملک بواسطه بروز طوفان مخالفت در سراسر ایران بی فایده شد.

کودتای بی نتیجه دسامبر ۱۹۰۷ م.

در ایران غیرممکن است که بتوان از وقوع واقعات آینده بواسطه پیش بینی جلوگیری نمود. در پائیز محقق شد که شاه بواسطه آنکه مجلس اختیارات او را بکلی خنثی کرده است عصبانی شده و میخواید آنرا پایمال سازد. در ۱۲ نوامبر اعلیحضرت از قرار معلوم برای اغفال و فریب دادن مخالفین خود و اعطای یک نوع اعتماد دروغی بآنها و یا شاید از ترس قتل به مجلس رفته و در آنجا برای مرتبه چهارم به وفاداری خود نسبت به مشروطه ای که خیال برانداختن آنرا داشت قسم خورد. در ۱۵ دسامبر او ضربه خود را زده یعنی در پاسخ تقاضای انجمن برای عزل سعد الدوله و امیر بهادر شاه کابینه را که چند روز پیش استعفا داده بود احضار نموده و ناصر الملک را توقیف کرد، ولی بر اثر وساطت فوری سفارت انگلیس وی فوراً آزاد شد. او بعداً قزاق های ایرانی، سربازان محافظ خود، نوکران و عده ای از لوطی ها یا اجامر و اوباش را احضار نموده و با اینکه همه وسائل و اسباب کار جمع و حاضر بود برای عملیات بعدی بانتظار شب نشست و در نتیجه همین تعویق

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۰

مجلس وقت پیدا کرد که دست بیک رشته اقدامات بزند. انجمن ها خود را برای دفاع از دست یافتن شاه به بهارستان که مجلس در آنجا بود حاضر نموده و مسجد (مدرسه) مجاور را نیز در تصرف خود نگاه داشتند. از ولایات تلگرافات با حرارتی رسید مشعر بر اینکه همگی جانا و مالا حاضرند از آنها پشتیبانی کنند. اهالی کرمان مخصوصاً اظهار داشته بودند که آنها فعلاً کفن های خود را آماده ساخته و خود را برای مرگ حاضر ساخته اند. از قزوین دسته ای از مجتهدین مسلح شده و برای «جهاد» با عجله بسوی تهران روانه شدند. از تبریز نیز دسته ای سوار بدین منظور عزیمت نمود. غرض یک حمیت و غیرت و جوش و خروش فوق العاده ای از تمامی کشور برخاست که شاه مجبور به تسلیم شد.

آری شاه با فرستادن یک قرآن مهر کرده «۱» قسم خورد که مشروطه را نگاه دارد. در نتیجه این آزمایش قوت شاه در چنان حالت غیرقابل رشکی قرار گرفت که عهدشکنی و نقض قسم او مدلل و ثابت گشته و بعلاوه واضح شد که او بقدری احساسات تند و شدید مردم را برانگیخته که کنترل آن از عهده اش خارج است. اما او از سلطنت خلع نشد، شاید باین علت که بریتانیای کبیر و روسیه با این اقدام شدید مخالف بودند، درحالی که یقین بود که او با تمام وسائل برای برانداختن مشروطه در اولین فرصت اقدام خواهد نمود.

قرارداد روس و انگلیس ۱۹۰۷ م:

شکست روسیه از ژاپن نتایج و اثرات دورودرازی داشت و از میان آنها یکی حاضر شدن اندولت یعنی دوست شمالی برای تصفیه حساب با بریتانیا در آسیا بود و این بوسیله یک قراردادی صورت گرفت که آن بهترین و آخرین درجه

مساعی را برای برانداختن رقابت‌های انگلیس و روس در ایران، افغانستان و تبت نمایش میداد. از شرایط و مواد مندرجه در آن چنین تصور میرفت که آن، همه سوء تفاهم و اصطکاک را در آتیه مرتفع خواهد نمود.

نگارنده در این کتاب، قرارداد نامبرده را آنقدری که مربوط به ایران است در

(۱) - این عمل که شدیدترین لحن قسم در ایرانست مطابق اطلاعات نگارنده بارها بوسیله صاحب منصبان عالی رتبه شکسته شده است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۱

اینجا ضمیمه میکنم.

«نظر باینکه دولت بریتانیای کبیر و دولت روسیه خواهشمند پرهیز و اجتناب از موجبات مناقشات بین منافع و فوائد متعلقه بخودشان در بعض نواحی ایرانند که آن از یکطرف متصل یا مجاور مرز روسیه و از طرف دیگر مرزهای افغانستان و بلوچستان میباشد لذا در شرایط و مواد پائین باهم اتفاق نموده‌اند.

«دو دولت نامبرده باهم متعهدند که احترام استقلال و تمامیت ارضی ایران را کاملاً رعایت نمایند و نیز تاکید میکنند که آنها نه فقط صادقانه خواستار برقرار داشتن فوائد متساویه تجارت و صنعت ملل دیگرند بلکه ترقی صلح‌جویانه آن کشور را نیز مایل و خواستار میباشند. بعلاوه هر یک از دو دولت متعهد میشوند که از جلب و تحصیل هرگونه امتیاز از مناطقی که متصل یا مجاور منطقه دولت دیگر است خودداری نمایند.

«نواحی مصرحه در قرارداد مذکور فوق از آنجهت بطور وضوح تعیین میشوند تا در آینده از پیشامد هرگونه سوء تفاهمی اجتناب شود و همچنین بهیچوجه وضعیتی ایجاد نشود که در نتیجه برای دولت ایران اشکالی فراهم سازد. دولتین روسیه و بریتانیا قبول میکنند و عوائد مربوطه بوام دولت ایران را به بانک استقراضی و بانک شاهنشاهی در قرارداد ذکر مینمایند تا در آینده نیز بهمان منظور مربوطه دریافت شود و در صورت پس افتادن اقساط اصل و فرع سابق الذکر دولتین تعهد میکنند که برای اقدامات مشترک جلوگیری از عدم پرداخت نظریات دوستانه‌ای بین یکدیگر مبادله خواهند کرد و از هرگونه مداخله‌ای که منافی با اصول مندرجه در قرارداد باشد اجتناب کنند.

دولتین در امضاء قرارداد با کمال استحکام اصل اساسی استقلال و تمامیت ارضی ایران را مراعات کرده و کاملاً محترم داشتند. منتها منظور قرارداد اجتناب از هرگونه سوء تفاهم در موضوع کارهای ایران از نظر امضاکنندگان بوده است. دولت اعلیحضرت شاهنشاه قانع خواهد شد که قرارداد امضا شده بین روس و انگلیس بهیچوجه مانع پیشرفت و ترقی و امنیت و تعالی آتی ایران به نیکوترین وجهی نخواهد بود.

دو منطقه مصرحه بدین ترتیب میباشند:

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۲

خط منطقه روس‌ها از قصر شیرین شروع شده پس از عبور از اصفهان، یزد و خاف در منطقه‌ای که مرز ایران و افغان و روسیه یکدیگر را قطع میکنند خاتمه می‌یابد، خط منطقه انگلیس‌ها از مرز افغان شروع شده پس از عبور از قازیک، بیرجند، کرمان به بندرعباس منتهی میشود.»

در اروپا این را بطور کلی قبول داشتند که این قرارداد چون بجای رقابتهای شدید و تلخ بین دو قوه بزرگ آسیائی مناسبات دوستانه برقرار داشته است دارای اهمیت زیاد میباشد. اگرچه مأمورین رسمی قدیمی از طرف روسیه در تغییر وضع خصومت آمیز خود نسبت به دولت رقیب در هر صورت عجله‌ای نشان ندادند. من تصور نمیکنم که روسها در ایران از این قرارداد طرفداری کرده باشند، چه آنها ملتفت این نکته بودند که این قرارداد نه فقط جاه‌طلبی‌های آنها را برای تحصیل یک بندر در چاه بهار و بندرعباس مسدود کرده است، بلکه نقشه‌های آنها را در ایران خنثی کرده، چنانچه هروقت بخواهند قدمی برخلاف شرائط و قیود آن بردارند هرآینه مورد ایراد و سرزنش و ملامت قرار میگیرند.

من خیال میکنم که احساسات مخالف در روسیه در این موضوع بقدری شدید بود که وزارت امور خارجه انگلستان مجبور شد که در بعضی مواد تسلیم نظر روس‌ها شود مبادا که بواسطه تأخیر در امضای آن مذاکرات قطع شود.

از نقطه نظر انگلیس‌ها این قرارداد درستکارانه برای خاتمه دادن بر رقابتهای منحوس انگلیس با روسیه طرح و مرتب شده بود. بعلاوه چنین تصمیم گرفته شده بود که به ایران برای حفظ استقلال خود کمک شود و از مفاسد و مضار طریق حکومتی که داشت بکاهند، چه برطبق آن اگر هرگونه امتیازی به یکی از دو دولت رقیب داده می‌شد رقیب دیگر در اهمیت آنچه که داده شده مبالغه نموده و از دولت بدبخت ایران امتیازی مساوی آن تقاضا مینمود.

اجزاء و فقرات قرارداد هر یک قابل دقت نظر میباشد و شاید مهمتر از همه مساحت و اتساع کمی است که از طرف انگلیسها تقاضا شده و بیشتر آن صحراست که در مقابل ولایات شمالی نسبتاً حاصلخیز جزو منطقه روس‌ها فقیر بنظر میرسید. در آن زمان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۳

لرد کیچنر «۱» در هند سردار کل بود و عقیده داشت که این بصره ماست که بگذاریم روسیه و آلمان به خلیج فارس یا دریای عرب بیایند و دلیلش هم این بود که میگفت نیروی دریائی ما هنگام ضرورت باسانی میتواند به بندر روسی یا آلمانی در خلیج فارس حمله ببرد. او هم چنین معتقد بود که ما بایستی مسئولیت‌های خودمان را در اماکن و نقاط نیمه بیابان بلوچستان ایران، قاین، سیستان و کرمان کم کرده و تمام نیروهای کمکی و اعزامی خودمان را عقب بکشیم و بطور کلی چنین وانمود کنیم که ایران ارزشی ندارد.

اما راجع به نظریه اول لردمشار الیه میتوان چنین اظهار داشت که اگر روسیه از ایران گذشته و در خلیج فارس یک ایستگاه دریائی برقرار میکرد حکومت هندوستان مجبور میشد یک نیروی دریائی قوی و نیرومند در آن منطقه گرم و

آبهای ناسالم با مخارج هنگفت و زیاد نگاه دارد. بعلاوه از حیثیت و اعتبار انگلستان در آسیا کاسته میشود. اما در خصوص نظریه دوم او باید گفت که منطقه بیطرف در جنوب غربی ایران شامل تنها قسمت جنوبی ایران احتمالات تجارتي بسیار مهم را داشته و بایستی در منطقه نفوذ دولت بریتانیا گذارده شود. بدو جهت یکی آنکه معلوم بود که دیر یا زود امتیازات گرانبها در آن حدود جستجو خواهد شد و دیگر مسئله بیطرفی آنجا بود که دائما آلمان را اغوا و تحریک میکرد که آنرا که مطابق نظر وی در نواحی بسیار ثروت خیز و در جوار بصره بوده است درخواست نماید. ولی هنوز یک مسئله مهمتری باقی میماند که آن عبارت از ابقاء سیادت و تفوق بریتانیا در خلیج فارس بوده است.

حکومت هندوستان «۲» جدا اصرار داشت که این مسئله حائز نهایت درجه اهمیت- است که قسمت فوقانی خلیج فارس و کارون سفلی و همچنین بغاز یا تنگه کلارنس «۳» که اولیای امور دریائی تأکید زیادی درباره آن نموده اند بهر صورت بایستی در منطقه نفوذ بریتانیا قرار داده شود. این نمایش آنها بدون شک موجب تعدیل و تغییر منطقه بریتانیا

Lord Kitchener-(۱)

(۲)- لرد کیچنر در آرموچ در چیترا ل بود. بنابراین در موضوع نامبرده با او مشاوره نشد. (مؤلف)

Clarence Straits-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۴

گردید و شاید ممانعت کرد که خط فاصل انگلیس از جنوب ولایت قاین کشیده شود.

همانطور که قبلا نیز ذکر شد چون در روسیه برای نقض قرارداد دستهای قوی در کار بودند تمام مواد قرارداد را بدون اینکه دقت کافی برای مذاکره باشد به عجله ترتیب دادند.

این موضوع باقی میماند که ذکر شده که تأسیسات عظیم نفت در دره کارون خود به تنهایی کافی است که ثابت کند که نظریه حکومت هند صائب و درست بود. چنانکه راه آهن بغداد و وضع کویت از نتایج جنگ بزرگ در این مورد برای بریتانیای کبیر مفید و نافع ثابت میشدند.

حال ما به شرح اثرات این قرارداد در مناسبات بین ایران و دو دولت امضاء کننده می پردازیم. باید دانست که در آن زمان نفوذ و محبوبیت عامه بریتانیای کبیر بواسطه همدردی عمیقانه با آمال و آرزوی ایران برای تأسیس حکومت و دولت بهتری باوج کمال بوده، برخلاف روسیه را بنظر سوءظن و ترس می نگرستند، چنانکه دولت روسیه کوشید که از قرارداد استفاده نموده منطقه نفوذش را جذب و بلع کند. در صورتیکه بریتانیای کبیر که تمایل و آرزوی حقیقی او ابقاء استقلال ایران بود با موفقیت کمی سعی نمود که دولت روسیه را وادار نماید روح قرارداد را در نظر گرفته و درعین حال با یکدیگر درهم بیامیزند. وقتیکه تمایل واقعی سیاست روسیه فهمیده شد وظیفه سفیر بریتانیا در تهران منتها درجه مشکل و

سخت گردید، چه ایرانیان روی اصل ادغام جزء در کل معتقد شدند که مناسبات بین دو دولت هر وقت بهم بخورد منافع آنها کمتر دچار خسارت و ضرر میشود، البته آنها در نظریه خود محق بودند. چه دستورات مشابهی که به دو سفیر دو کشور داده شده بود آن بود که با یکدیگر همکاری نزدیک نموده و از بروز هرگونه اختلاف جلوگیری نمایند.

حال باید دید که ایران راجع به خود قرارداد چه فکر میکرد! هیچ کشوری هر چند ضعیف و ناتوان و زوال پذیر هم باشد دوست ندارد که او را مورد بی‌اعتنائی قرار دهند و سخن اینجاست که این قرارداد بدون مراجعه و مشاورت با ایران تنظیم شده بود. علاوه بر این مسائل دیگری هم در میان بود. ایرانیان سیاست خود را بر پایه رقابت دائمی بین

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۵

دو دولت مزبور بنا نهاده بودند و وقتیکه ترتیب مناطق نفوذ را دیدند یقین کردند که آن مرحله‌ای است از مراحل تقسیم ایران و وقتیکه روسیه تصمیم به تصاحب منطقه خود گرفت معلوم گردید که حق بجانب ایران بود و آن نتیجه‌ای که داد این بود که با وجود یک یادداشت از طرف سفارت انگلیس که ایران را از هدف و مرام و مقصود قرارداد مطلع ساخته و اطمینان داده بود که زبانی از آن متوجه ایران نیست انگلستان از موقعیت و مقامی که در ایران داشت بکلی افتاد و او را که به چشم یک دوست مورد اعتماد و حامی نگاه میکردند حال بنظر سوءظن نگریسته شد. برون با ذکر یک ضرب المثل ایرانی اینموضوع را گوشزد میکند «دشمنان آدمی سه گونه‌اند: دشمن، دوست و دوست دشمنان» شکی نیست که موفقیت قابل ملاحظه تبلیغات آلمان در مدت جنگ بزرگ ایران و خصومتی که ایرانیان نسبت به بریتانیا نشان دادند بیشتر بدان علت بوده که بریتانیا دوست روس‌های دشمن ایران بود. اشعار زیر خطاب به سرادوارگری (وزیر خارجه آنوقت) نظر ایرانیان را از یک حیث معلوم میدارد چه بوده است:

سوی لندن گذرای پیک نسیم سحری	سخن از من بیر گو به سرادوارگری
نه همین زیر پی روس شده ایران پست	بلکه افغانی ویران شده و کاشغری
ور همی گوئی روس از سر پیمان نرود	رو بتاریخ نگر تا که عجائب نگری
در بر نفع سیاسی نکند پیمان کار	این نه من گویم کاین هست ز طبع بشری
خاصه چون روس که او شیفته باشد بر هند	همچو شاهین که بود شیفته بر کبک دری
ورنه این روس ز مشروطه چرا در ایران	راند قزاق و نهاد افسر بیدادگری

گرچه خود بی‌ثمری نیست که این جیش کذی	سفری کردن خواهند بصد ناموری
سفر ایشان هند است و تمناشان هند	هند خواهند، بلی نرم تنان خزری

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۶

مقصود اصلی از این قرارداد که یقیناً جلوگیری از جنگ بین بریتانیای کبیر و روسیه سرآقائی آسیا بود حاصل شد و این قضیه که انگلستان از بسیاری از چیزها در هنگامیکه خصم و مدعی او ضعیف بود چشم پوشیده عشق و علاقه ویرا به صلح و سلامت ثابت مینماید. اما آن در ایران یک عائق و مانع مخوفی تشکیل میداد و مقدر شده بود که از آن من دچار زحمات سخت در ایام جنگ بین الملل گردم. خوشبختانه امروز آن خصومت و رنجش از بین رفته است.

دست اندازی ترکیه ۷-۱۹۰۶ م

ترکها همیشه آماده بودند که از گرفتاریهای ایران استفاده نمایند و از اینرو در ماه اوت ۱۹۰۶ یک نیروئی که عده آنها به ۶۰۰۰ تفنگدار تخمین زده میشد با توپخانه و نیروی سوار از مرز ایران گذشته و ارومیه را تهدید نمودند. در قسمت جنوبی تر که فرمانفرما فرمانده کل قوا بود و برای جلوگیری از آنها نیروی کافی نداشت مهاجمین ساوجبلاغ را تصرف نمودند. بدیهی است که ترکیه میخواست که معابر شمال را که به داخل ایران کشیده میشد در کنترل داشته باشد. چه اشغال آن معابر مزیت‌های نظامی معینی در مقابل روسیه باو میداد، مگر اینکه روسیه برای برقراری تعادل اقداماتی بعمل میآورد. ما راجع باین مسئله در فصل هشتاد و پنج باز صحبت خواهیم داشت.

کودتای موفقانه ۲۳ ژوئن ۱۹۰۸ م

بعد از کوشش غیر موفقانه اولی برای نابود کردن مشروطه یک خاموشی مطلق حکمفرما گردید برای بهبود مناسبات بین شاه و رعایای وی کوشش‌هایی بعمل آمد. از جمله یک کمیته آشتی تشکیل شد که آن در هدف و منظوری که داشت جزئی موفقیتی هم حاصل نمود، ولی خلیجی که بین دموکراسی و استبداد وجود داشت بقدری عریض بود که ممکن نبود روی آن بتوان پلی نصب نمود. در فوریه سال ۱۹۰۸ وقتیکه یک نارنجک در اتومبیل اعلیحضرت افتاده و یکی از راکبین را بقتل رسانید تمام امیدواریهائی که برای آشتی موجود بود از بین رفت، شاه خود در یک کالسکه‌ای بود و رو به گریز نهاد. بر اعلیحضرت مبرهن بود که این توطئه و سوءقصد بدست دشمنان سیاسی او که ویرا در مجلس و مطبوعات

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۷

مورد حمله قرار میدادند تنظیم شده بود. در اواخر ماه مه آخرین کوشش و اهتمام برای آشتی بعمل آمد. شاه راضی شد شش نفر از درباریان خود را تبعید نماید بشرطی که تمام حمله‌هایی که بوسیله پیشوایان ملی علیه او میشد فوراً موقوف گردد، ولی چون این درباریان مطرود از حوالی تهران دورتر نرفتند برای بهبود مناسبات پیشرفت صحیحی حاصل نشد. در ظرف این مدت نمایندگان روس و انگلیس در فعالیت بودند و سفیر روسیه بدون شک از پادشاه پشتیبانی مینمود. در صورتیکه نماینده ما (سفیر انگلیس) خیلی مایل بود که یک میانجی صحیح و واقعی باشد.

در اوائل ماه ژوئن شاه ناگهان تهران را ترک گفته به یکی از باغهای خارج حصار تهران رفت و علنا شروع به جمع آوری قوا نمود. شاه از آن محل امن و پناه یعنی باغ شاه چند نفر از خان‌ها و اصل زاده‌ها را که طرفدار ملت و مشروطه بودند طلبیده و بلافاصله امر داد سه نفر از ممتازترین آنها را توقیف کردند. این حرکت باعث وحشت عمیقی گردید.

پس از آن توسط سرهنگ لیاخوف فرمانده بریگاد قزاق حکومت نظامی برقرار شد.

چون با آن مقاومتی نشد به مجاهدینی که در مسجد سپهسالار متصل به عمارت مجلس مستحفظ و نگهبان گذاشته بودند فرمان داد پراکنده شوند. این امر مورد مخالفت شدید انجمن‌ها واقع شد، ولی رؤسا و لیدرها از این تقاضا پشتیبانی نمودند و در نتیجه دستجات مسلح به تفنگ و فشنگ متدرجا منحل شده به خانه‌های خود پراکنده شدند.

در اول صبح ۲۳ ژوئن بریگاد قزاق و قوای دیگر بهارستان را محاصره کرده و از توپهائی که در اطراف عمارت کار گذاشته شده بود بسوی عمارت بنای شلیک و تیراندازی را گذاشتند. تلفاتی بر محصورین وارد آمد و در نتیجه وحشت همه را گرفت. ملیون پراکنده شده و بعضی خود را به پناه سفارت انگلیس انداختند، ولی هفت نفر از هشت پیشوا دستگیر شدند. میرزا جهانگیر خان و ملک المتکلمین خطیب که بواسطه حملات سخت و زننده و دشنام و بدگویی خود را منفور شاه کرده بودند بدار آویخته شدند.

لیاخوف فرماندار نظامی تهران شده و حکومت نظامی در شهر برقرار گردید. بدین سان تا یک مدت چنین بنظر می‌آمد که شاه مرتجع مجلس را مغلوب کرده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۸

محاصره تبریز

باین ضربت موفقانه وارده بر پیکر مشروطه در تهران جوابی که داده شد از ناحیه آذربایجان بود و آن انقلابی بود که در تبریز برپا شد. چنانکه در این تاریخ نشان داده شده شهرستان مزبور در دلاوری ساکنین خود همیشه معروف بوده است. آنها از اخلاق شاه باخبر بوده و در ایامیکه شاه فرمانفرمای آذربایجان بود از جور و بیدادی او به تنگ آمده بودند. این انقلاب بواسطه اقدام بعضی از علما و روحانیون مستبد و مرتجع که در ۲۲ ژوئن تلگرافی بر ضد مشروطه به شاه نموده و تقاضای برهم زدن آنرا کرده بودند تسریع شد. ملیون بآنها حمله کردند و در ابتدا چنان فشار سختی بایشان وارد آوردند که مجبور به برافراشتن بیرق سفید شدند ولی ستار خان که با باقر خان مقدر شده بود وقایع تبریز را بر عهده بگیرند پیروان خود را تهییج نموده و سلطنت‌طلبان را عقب رانده و بدین ترتیب یکی از سی محله تبریز را بتصرف در آوردند.

پس از این موفقیت ابتدائی سلطنت‌طلبان را بتدریج از شهر بیرون کردند و جریان امور تا یک چند بروفق مرام بود. اخبار انقلاب موفقانه در ترکیه در ماه اوت طبعاً مشروطه خواهان را بغایت تهییج نموده و دانستند که از همسایگان غربی خودشان گذشته از اینکه جای هیچگونه نگرانی برای اظهار خصومت نیست تا اندازه‌ای از همدردی و حمایت آنها هم برخوردار خواهند بود.

در مدت پائیز و زمستان نفرات آرتش شاهی شروع به جمع آوری شده و بتدریج راهها یک یک مسدود و در آخر نیز جاده جلفا بسته شد. بالاخره در ماه فوریه ۱۹۰۹ محاصره شهر تبریز کامل شد. عین الدوله فرماندهی نیروهای محاصره کننده را بدست گرفت. این نیروها بیشتر از طوائف بدوی راهزن تشکیل میشد. در ماه اوت ۱۹۰۸ و بعداً ۴۰۰ قزاق ایرانی و شش توپ بعنوان کمک بآنها رسید ولی تصادمات سخت زورمندی بوقوع نه پیوست. منظور نظر آرتش شاه در جدیت هائی که بخرج میداد همانا بیشتر برای غارت و چپاول بوده است. ولی عاقبت تبریز را قحط فراگرفت. در این موقع شاه مابین دو فرمان مردد بود که کدام یک را صادر نماید و آن دو یکی فرمان گشایش مجلس جدید و دیگری اعلام اینکه مجلسی که توسط مجتهدین تأسیس شود مخالف با شرع اسلام است

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۸۹

بر تمام طبقات این مطلب معلوم بود که شاه قصد ندارد مطابق قانون مشروطیت حکمرانی کند و حتی سفارت انگلیس از این وضعیت دچار یاس و نومیدی شد. شاید حمایت و پشتیبانی علمای نجف بیش از هر عامل دیگری برای روشن نگاهداشتن آتش مشروطه خواهی و جنبش های ملی در بیشتر نقاط مانند اصفهان و مشهد مؤثر بوده است.

در اصفهان بختیارها در تحت ریاست صمصام السلطنه وارد صحنه شده و خود را طرفدار اصول ملیت و مشروطیت قلم دادند که آن برای شاه یک خبر بد شومی بود. رشت هم بزودی از اصفهان پیروی کرده و در تحت پیشوائی محمد ولی خان معروف به سپهدار اعظم قیام نمودند. نامبرده سپاهیان تحت فرمان عین الدوله را راهنمایی مینموده و تصور میروند که برای نجات املاک وسیع خود از غارت و چپاول به ملیون پیوست. او را یکمرد جبان و غیر قابل اعتماد توصیف نموده اند، ولی رویهمرفته چون از ملاکین درجه اول شمرده میشد پشتیبانی او خیلی گرانها بوده است.

وضعیت در تبریز تا آنجا که مربوط به عملیات نظامی است در حال رکود بود.

دو کشور اروپائی (روس و انگلیس) طبعاً برای اقلیت اتباع خود مضطرب بودند. بالاخره تصمیم گرفته شد که در آوریل ۱۹۰۹ آرتش روسی برای حفاظت اتباع بیگانه بدانجا فرستاده شود. این تصمیم بموقع اجرا گذاشته شد و بدین ترتیب محاصره خاتمه یافت.

این عمل نظامی روسها تمام امیدواریهای محمد علی شاه را از بین برد، چه نیروهای او با بارهای غارت پراکنده شده و به خانه های خود برگشتند.

پیشروی از رشت

دفاع طولانی ملیون از تبریز به نقاط و مراکز دیگر اجازه داد که قوائی ترتیب دهند. در میان آنها عمده رشت و اصفهان بود. در رشت عناصر اصلی جنگجویان مشتمل بر قفقازیها یا ترکهای مسلمان و ارمنی ها بودند.

مهمتر از همه یفرم یا پیرم یک ارمنی ترک بود که در انزلی (پهلوی فعلی) به شغل بنائی اشتغال داشت. چون هم شجاع و هم متدین و درستکار بود بزودی نفوذ زیادی پیدا کرد.

سپهدار با جان و دل هیچوقت با مشروطه همراه نبود، بلکه همان صورت ظاهر تنها بوده است، ولی او فهمید که اگر کوچکترین علامت تردد و دودلی از خود نشان بدهد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۰

انقلابیها او را خواهند کشت. ملیون که با اصفهان در مرآوده و ارتباط نبودند بتدریج راه قزوین را پیش گرفته و آن شهرستان را غافل گیر کردند. از آنجا آهسته بطرف تهران پیش رفتند. تعداد آنها زیاد نبود ولی هر کشتی بخاری که از بادکوبه میآمد یک عده جنگجو از کسانیکه از شدت یأس دیوانه و بیخود شده بودند با خود میآورد که فوراً برای امداد به خط جنگ فرستاده میشدند.

بختیارها

بازیگر مهم درام حاجی علی قلی خان سردار اسعد رئیس ایل بختیاری بود. او بعنوان گروگان در تهران بسر میرد و در آن اوان با بعضی از اعضای سفارت انگلیس دوستی پیدا کرد. نگارنده او را مانند یک شخصیت مردانه‌ای بخاطر میآورم که با او در بیست و پنج سال قبل صحبت‌های جالب توجهی داشته‌ام. وی در مسافرتش به پایتخت‌های اروپا تمدن آن نقاط را مورد مطالعه قرار داده و وقتی که آتش انقلاب در ایران مشتعل شد بایران مراجعت نمود و هر چند که قلباً مایل به استبداد بود ولی فهمید که اقدام و عملیات صمصام ویرا مجبور بورود در کار نموده و سرنوشت او معلوم شده است. وی به محرمه (خرمشهر فعلی) سفر کرده و در آنجا با شیخ خزعل یکی از رجال مقتدر قضایا را حل کرده و شیخ هم قبول نمود که بیطرفی دوستانه را رعایت نماید. بعداً او به اصفهان رفت و در آنجا چنین بنظر میرسید که وی راجع به رویه و خط مشی خود هنوز تصمیمی اتخاذ نکرده بوده است، ولی حقیقتاً او برای متحد ساختن رؤسای قبائل برله مشروطه و جمع آوری قوای آنها جدیت و کوشش زیادی بعمل آورد. در این کار او موفقیت هم حاصل نمود، (اگرچه طوائف بدوی طرفدار استقلال انفرادی میباشند) هر چند که یک نیروی کوچکی از طوائف او برله شاه جنگیدند. سردار اسعد بدون شک خیال داشت که مخفیانه سلطنتی از بختیاری تشکیل دهد، ولی در آخر ملتفت شد که خیالات جاه طلبانه‌اش عملی نمیشد. سزاوار است که هم عشیره‌های او خاطره ویرا همیشه در بین خود تازه نگاهداشته و بخیر یادش کنند، چه در سایه او توانستند پول‌ها و مهمات هنگفت زیاد و هزاران چیزهای نفیس دیگر بکوههای خود حمل کنند. رویهمرفته ایشان ایران را بیاد غارت دادند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۱

پس از مراجعت باصفهان دو رئیس بختیاری به سفارت تلگراف نموده و مراتب حق شناسی خود را برای آزادی تبریز ابراز داشتند، ولی در ضمن تمنا کرده بودند که بعد از این از هر گونه مداخله‌ای در آنجا خودداری نمایند. در خاتمه پس

از اعتراضات بی‌اساس صداقت و وفاداری، اخطار کرده بودند که اینک در جناح حرکت به تهرانند تا شاه را مجبور کنند عهد و موثیق خود را با ملت بانجام برساند. محمد علی شاه که در اینموقع به خطر جدی که تخت و تاج او را تهدید مینمود پی برده بود قول داد که مشروطه را دوباره «بدون هیچ تغییری» اعاده دهد، ولی دیگر وقت گذشته بود.

پیشوایان ملت دیگر به روسیه اعتماد و اطمینان نداشتند و فهمیدند که آندولت مایل به در دست گرفتن کنترل و نظارت نواحی شمالی است و شاه را برای این منظور آلت خود نموده. همچنین ملتفت شدند که بریتانیای کبیر با آنکه صمیمانه با مشروطه همراه و موافق است وی بواسطه «قرارداد انگلیس و روس» دست و پایش بسته و کاملاً در قید نفوذ روسها است. ایرانیان مخصوصاً مایل بودند که دیگر زیر بار هیچ قرضه‌ای نروند، زیرا باین نکته متوجه بودند که در ازاء آن وثیقه‌هایی که از منابع ملی داده میشود قهراً سلطه خارجی را در ایران زیاد میکند.

حرکت بسوی تهران ژوئن ۱۹۰۹ م:

پس از شور و مشورت و تردید زیاد بالاخره بختیارها حرکت خود را بطرف شمال که آن مقدر بود شروع نمودند. نمایندگان دو دولت به سردار اخطار نمودند که این اقدام «باعث کدورت و رنجش دو دولت شده و مقصودی را که او در نظر گرفته است به مخاطره میاندازد.» اما وی جواب داد که فشار عقائد عمومی او را مجبور به حرکت بطرف تهران نموده است. دولت روسیه در مقابل نیروهائی در باکو تمرکز داده تا در موقع لزوم بایران اعزام دارد.

وضع و ترتیب نظامی بدینطریق بود: شاه در چادری در خارج شهر تهران با پنج هزار نیروی ایرانی مهیا بود. از بین بریگاد قزاق هشتصد نفر مأمور نگاهداری تهران، سیصد و پنجاه نفر مأمور محافظت پل کرج واقع در ۲۵ میلی معذب تهران و یک دسته دویست نفری در طرف جنوب انتظار بختیارها را میکشیدند. یک دسته ۱۵۰۰ نفری با شش توپ

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۲

که در کاشان با بختیارها تصادم نموده بود در مقابل آنها به سوی تهران عقب می‌نشست.

عده افراد بختیاری دو هزار نفر با چندین عرابه توپ بود و نیروی نظامی رشتی‌ها شاید نصف این عده بود. در شاه آباد بریگاد قزاق با کمک بختیارهائی که برله شاه می‌جنگیدند با بختیارهای ملیون تصادم نمودند ولی بطرف تهران عقب رانده شدند. پس از آن سردار اسعد بطرف رود کرج پیشرفته با نیروی رشت تماس حاصل نمود.

تصرف تهران و خلع شاه از سلطنت ژوئیه ۱۹۰۹ م

قشون روس در اینموقع بعده سه هزار نفر در انزلی (پهلوی فعلی) پیاده شدند و بنابراین، وضعیت عملیات فوری را ایجاب میکرد، چه برای ملیون نهایت درجه مهم و حیاتی بود که قبل از اینکه در این نمایش ظاهر شوند شاه را از سلطنت خلع کنند. بین دو دسته در ۱۱ و ۱۲ ژوئیه زدو خورد و مصادمات غیرقاطعی بوقوع پیوست. بالاخره در شب هنگام ملیون از خط جبهه سلطنت‌طلبان کنار کشیده و بدون اینکه با مقاومت جدی روبرو شوند راه تهران را پیش گرفتند. شاه در روز از

یک مسافت یک میلی پایتخت را بمنظور حمله مقدماتی بتوپ بست و تا سه روز شلیک زیاد ولی نامرتب دوام داشت که باآسانی دفع شد.

در ۱۶ ژوئیه محمد علی شاه وقتی دید که بازی را باخته است در سفارت روس تحصن گزید و خلع او توسط فاتحین رسماً بعمل آمد. بدین ترتیب این لشکرکشی فوق العاده خاتمه یافت. بطوریکه برون تذکر میدهد این جنگ کاملاً از هر حیث مشابه با جنگی بود که یکسال پیش در ترکیه بوقوع پیوسته بود. این مسئله که ملیون در صدد تعقیب و اذیت و آزار سلطنت طلبان برنیامدند بر حیثیت و اعتبار آنها افزود و البته آنها هم بلافاصله از شاه مخلوع بنای بدگویی و مذمت و انتقاد را گذاشتند. برای حفاظت جان و مال اتباع اروپائی در اینموقع کوشش قابل ملاحظه و موفقانه‌ای بعمل آمد. در خاتمه باید یادآور شد که دولت روسیه خلع محمد علی شاه را قبول نمود و چون ناامنی و نیز تخطی و دست‌درازی نسبت به اتباع روس بعمل نیامد نیروهای آنها بتدریج عقب نشستند. در خاتمه مناسب میدانم که این فصل را با اشعار تفریحی زیر خاتمه دهم.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۳

گشت مشروطه پیا آخ چه کنم واخ چه کنم
معدلت بر رگ شریان ستم خنجر زد
مستبد گشت فنا آخ چه کنم واخ چه کنم

گفت شیطان دغا آخ چه کنم واخ چه کنم
مرغ مشروطه به گلزار وطن شهپر زد
نام مشروطه بچشم ظلمه خنجر زد

مستبدین همه مردند ز غم پیر شدم
گشتم انگشت‌نما آخ چه کنم واخ چه کنم
من که دیوانه شدم ای عقلا دور شوید
مستبدین همه گشتند فنا دور شوید
گفت شیطان دغا آخ چه کنم واخ چه کنم
پول‌ها از طرف بیوه زنان می‌بردیم
همه گشتیم گدا آخ چه کنم واخ چه کنم

من که شیطانم از این غصه زمین گیر شدم
راستی من که ز اوضاع جهان سیر شدم
گفت شیطان دغا آخ چه کنم واخ چه کنم
میزنم سنگ بسرهای شما دور شوید
زده مشروطه لوا آخ چه کنم واخ چه کنم
سال‌ها بود که خون همه را می‌خوردیم
دل ملت را بسیصد جور می‌آزدیم
گفت شیطان دغا آخ چه کنم واخ چه کنم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۴

زارعین را بدن از قمچی ما بود کبود

هفت مه بود که مشروطه در این ملک نبود

جوجه و مرغ و فسنجان ز سر خوان رنود
گفت شیطان دغا آخ چه کنم واخ چه کنم
گفت شیطان دغا آخ چه کنم واخ چه کنم
پرزد و رفت هوا آخ چه کنم واخ چه کنم
مستبد گشت فنا آخ چه کنم واخ چه کنم

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۵

سلطان احمد شاه

فصل هشتاد و چهارم عدم موفقیت حکومت مشروطه

تو منتظری رشوه ز ایران رود از یاد
تریاک برید عرق حمیت بجهنم
اسلام ز رمال و ز مرشد شود آزاد
هستی تو چه یک پهلو و یک دنده آکبلای
آخوند ز قانون وز عدلیه شود شاد
خوش باش تو با مطرب و سازنده آکبلای
یکدفعه بگو مرده شود زنده آکبلای

صور اسرافیل

سلطان احمد شاه

پس از محمد علی شاه فرزندش که ۱۲ ساله بود بجای او نشسته و عضد الملک که رئیس محترم و کهن سال ایل قاجار بود نایب السلطنه گردید. وی تشکیل کابینه وزراء داده و فاتحین پست‌های عمده وزارت را بعهده گرفتند. سردار اسعد وزیر داخله و سپهدار وزیر جنگ گردید. بپرم به فرماندهی پلیس منصوب شد و در رفع اغتشاش و ناامنی و جلوگیری از غارت و دستبرد جدیت‌های زیادی از خود بخرج داد. پس از چک و چانه زدن زیاد شاه مخلوع بالاخره قبول نمود که حقوقی بمبلغ یکصد هزار تومان یک میلیون ریال باو داده شود و بعد بطرف اودسا حرکت نمود. مخصوصاً قرار اینطور شد که هر وقت در آتیه معلوم شود که او دست به تحریکات سیاسی زده و باعث اختلال امور و اغتشاش و ناامنی شده مقرری او قطع گردد، بالجمله عزیمت و حرکت او اوضاع را روشن نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۶

مجلس جدید در نوامبر تشکیل جلسه داد و سپهدار از مقام سلطنت نطقی را که مشعر بر نیات حسنه بود خواند. روسیه که جام پیروزی را بزمین زده بود «۱» نه فقط سفیر جدیدی دارای افکار آزادیخواهانه برای ایران تعیین کرد، بلکه شروع به تخلیه نیروهای خود از قزوین و تبریز نمود.

اختلاف داخلی

اولین اشکالی که پیش آمد همانا منحل شدن دسته مجاهدین بود.

این اشخاص قابل تحسین بیشتر سربازان متمول بودند و پس از آنکه مخاصمات قطع شد روش و وضع تقریباً تهدید آمیزی اتخاذ نموده و دولت را تهدید نمودند که اگر تقاضاهای زیاد آنها را برای دادن حقوق اجابت نکند هر آینه شورش خواهند نمود. بالاخره وقتی که این قضیه هم فیصله یافت باز ملیون به دو دسته منقسم شدند. انقلابیون (اکنون آنها را اشتباهاً دموکرات میخوانند) با اعتدالیون جدا مخالف و دشمن بودند بدبختانه دسته انقلابیون بواسطه فعالیت و خشونت و تندى و بالاخره تشکیلات سری خود در مجلس تفوق حاصل نمود، هرچند که رؤسا و قاندين آنها هم عاقل تر نبودند. سردار اسعد با کمک انقلابیون توطئه‌ای بر علیه سپهدار چیده و تقی زاده قائد انقلابیون که با مجتهدین کربلا به مبارزه برخاسته بود مورد لعن و تکفیر آنها واقع شد، ولی سردار اسعد از او پشتیبانی مینمود. انقلابیون برای تهدید دشمنان خود قتل و ترور را پیش کشیدند. آخر الامر تقی زاده مجبور به ترک تهران شد و سپهدار هم فهمید که باید استعفا دهد. هم چنین رئیس مجلس که یکنفر اعتدالی بود از کار کناره گرفت.

یک کابینه افراطی

در تحت نظر سردار اسعد و حزب انقلابیون یک کابینه‌ای توسط مستوفی الممالک تشکیل شد. امید میرفت که این حزب پس از آمدن روی کار کمی حس مسئولیت پیدا کند ولی آنها فقط طالب «نان و آب» بودند و همان سیاست قتل و تهدید را ادامه دادند. بعلاوه نظریه افراطیون نسبت به حکومت

(۱) - در روسیه رسم است در موقع پیروزی پس از آنکه سلامتی هم نوشیدند گیلانهای مشروب را بزمین زده می‌شکنند (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۷

روسیه شدیدتر میشد و نواب حسین قلی خان که سفیر ایران بود بی جهت اشکالات زیادی می‌تراشید و حتی برای انجام کارها و مسائل جزئی از خود اراده نداشت. آخر الامر در تحت فشار روسیه مجبور به استعفا شد.

مسئله نیابت سلطنت ۱۹۱۰ م

پس از مرگ عضد الملک لازم شد که یک نایب السلطنه دیگری انتخاب شود. دموکرات‌ها قوای خود را جمع آوری نمودند تا شاید بتوانند این پست مهم را برای یکی از رفقای خودشان درست کنند. آنها چون از سردار اسعد تنفر داشتند به مستوفی الممالک رأی دادند. سردار نامبرده فوراً با آنها بنای خصومت را گذاشته و با سپهدار بار دیگر رابطه دوستی برقرار نمود. اکثریت زیادی به ناصر الملک که در آنوقت در انگلستان بود رأی دادند، ولی او از باب اینکه بین دو حزب عداوت حکمفرما بود از قبول نیابت سلطنت سرباز زد، ولی افکار عمومی دچار هیجان و اضطراب شده و بالاخره ناصر

الملک بایران برگشت و این پست عالی ولی طاقت فرسا و غیر قابل تشکر را قبول نمود. مستوفی الممالک در نتیجه عقائد عمومی مجبور به استعفا شد و سپهدار دوباره کابینه‌ای تشکیل داد. سردار اسعد هم به اروپا رفت.

کوشش شاه مخلوع ۱۹۱۱ م

در پائیز سال ۱۹۱۰ دولت ایران به سفارتخانه‌های روس و انگلیس گزارش داد که از روی اطلاعات واصله شاه مخلوع بین ترکمان‌های نزدیک استرآباد (گرگان فعلی) مشغول تبلیغات بمنظور مراجعت خود بایران است. بدین مناسبت آنها پیشنهاد کردند که مقرری او را قطع کنند، ولی سفارتخانه‌ها در این باب اعتراض کردند. در ماه ژوئیه ۱۹۱۱ شاه مخلوع با لباس مبدل از روسیه عبور کرده با اسلحه و مهمات به قصد آب‌های معدنی در نزدیکی استرآباد پیاده شد.

مراجعت شاه سابق تولید اضطراب و وحشت عجیبی در تهران نموده و یک چند حالت یاسی حکمفرما بود. بتدریج برای مبارزه با این پیش‌آمد تصمیماتی گرفته شد.

اولین قدمی که برداشته شد آن بود که سپهدار را که وفاداری او نسبت به نظامات جدید

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۸

مورد شک و تردید بود و ادار به استعفا کردند، بجای او صمصام السلطنه را سرکار آوردند و او هم میدانست که اگر شاه تاج و تخت خود را بدست بیاورد هیچ امید عفوی برای او باقی نخواهد بود. محمد علی شاه نیروئی فراهم کرده و بسوی تهران حرکت نمود، ولی مغلوب گردید. سالار الدوله نیز که با دسته‌ای از طوائف بدوی در همان زمان از سمت کرمانشاه حرکت کرده بود مغلوب شد. روسها بدون شک با شاه مخلوع مساعدت میکردند.

من بخاطر دارم که همکار روسی من در مشهد علنا برای شاه و بنفع او کار میکرد. مخصوصا بشاه اظهار داشته بود که بهتر است وی شهر مقدس مشهد را پایتخت کرده و قوای خود را در آنجا تمرکز دهد. خوشبختانه برای ایران حکومت انگلستان برای بازگشت شاه به تخت سلطنت هیچگونه تمایلی از خود بروز نداد و در آخر هم نظریه آنها باعث بیرون راندن محمد علی شاه از ایران باروپا گردید.

سوگواری شاه سابق که به نظم بوده و توسط برون ترجمه شده چنین است:

کنم جمله را شقه قصاب وار	اگر سوی تهران نمایم گذر
به توپ شریپنل به بندم قطار	همه خلق را از صغیر و کبیر
که کار مرا کرده از عقل زار	به برم سر نایب السلطنه
دو چشمان احمد شه نامدار	برآرم بچاقوی ذلت برون
سپهدار را می کنم پاربار	ز سردار اسعد بدرم جگر

میسون مالی آمریکائی ۱۹۱۱ م

مشکلات و گرفتاریهای مالی دولت ایران خیلی مهم بود. دولت برای گرفتن وام از سندیکاهای خصوصی کوششی بعمل آورد، ولی روسیه چون سیاست خود را در ایران بر بسط نفوذ قرار داده بود تمام آن عملیات را عقیم ساخت و اصرار میورزید که فقط از دو دولت باید قرض گرفته شود.

در کابینه دموکراتها بود که توانستند با دولت آمریکا قراردادی برای اعزام مستشاران بیغرض مالی به بندند. این هیئت تحت ریاست مستر مورگان شوستر در ماه مه ۱۹۱۱ بایران رسیدند. هیئت مزبور اوضاع تیره و تاریک کارها و جریان خراب امور را

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۵۹۹

تحت مذاقه قرار داده و شوستر دانست که این اصطبل اوژین «۱» که پر از رشوه و فساد است جز بوسائل غیرعادی پاک نمیشود بنابراین تقاضای اختیاراتی که در واقع او را یک دیکتاتور غیرمسئول قرار میداد نمود. این اختیارات بزودی از تصویب مجلس گذشت. پس از آن در صدد حامی و پشتیبان برای خود افتاد و چون زمام قدرت در دست دموکراتها بوده لذا متمایل باین دسته شده دفعتا با آنها متحد و یکی شد.

وظیفه مشکلی که او بعهدہ داشت و روسیه بآن بنظر بدخواهانه می نگرست تسهیل نشد بدان علت بود که وی دارای فقدان بصیرت در امور و عدم رعایت نزاکت و آداب بود.

قضیه ابا و امتناع او از ملاقاتهای مرسوم سفارتخانهها و اروپائیان ساکن کشور گواهی - است بر این معنی. نگارنده در این باب با یکی از اعضای مطلع هیئت میسیون آمریکائی که شوستر را بواسطه این عمل ملامت کرده بود صحبت داشتم و او باین عقیده بود که بسیاری از مشکلات موجوده را او خودش فراهم ساخته است. مثلا نائب السلطنه باو نصیحت داد که تا وقتی که از اصلاح تمامی امور فارغ نشده است در کارهای گمرکی دخالت نکند، ولی اینمرد اصلاحات خود را اول از همین اداره که نسبتا نمونه و سرمشق بود شروع کرد. بدین ترتیب باعث برانگیختن خصومت سخت افسران بلژیکی گردید و او در تمام مدتی که سر کار بود از حقائق امور بی اطلاع بود.

شوستر تصمیم گرفت یک ژاندارمری مخصوص خزانه داری تشکیل دهد و پیشنهاد فرماندهی آنرا به ماژورس. ب. استوکز که اتاشه نظامی بریتانیا بود و قراردادش منقضی میشد نمود. این افسر بطوری دوست خالص و فدائی ایران شده بود که هیچگونه روابط معاشرتی هم با روسها نداشت. چه معتقد بود که قوه شمالی نخواهد گذاشت که او باقی بماند. سفارت روس با تشکیل ژاندارمری تحت فرمان یکنفر مخوف برای سیاست روس که قرار بود در تمام ایران به فعالیت

بپردازد قهرا مخالف بود و بنابراین اعتراض سخت نمود. بعد از اصطکاک‌های که بعثت این انتصاب بوقوع پیوست به استوکنز امر شد که به هندوستان مراجعت نماید. شکست شوستر هر چند که عمدی نبود خیلی سخت

(۱) - سابقا بآن اشارت رفته است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۰

و شدید بوده است.

اولتیماتوم روس‌ها در نوامبر ۱۹۱۱ م

دولت روسیه تصمیم به اخراج شوستر گرفت، ولی برای اجرای آن بهانه‌ای که داشت خیلی ضعیف بود. دولت ایران تصمیم به توقیف دارائی شعاع السلطنه برادر شاه مخلوع که با او برای بدست آوردن تاج و تخت اخیرا معاونت و همکاری کرده بود گرفت. شوستر به ژاندارم‌های خزانه‌داری فرمان داد که دارائی عمده شعاع السلطنه را تصرف کنند، ولی جنرال قونسول روس بیک بهانه سست که شاهزاده به بانک روس مقروض است دو نفر از منشیان خود را به معیت ده قزاق روسی برای پیشدستی کردن بر اقدام شوستر سر املاک نامبرده فرستاد. این عده ژاندارم‌های مالیه را تهدید به شلیک نموده فرمان مراجعت دادند و سپس آنها را گرفته توقیف کردند. روز بعد یک دسته قوی تر از ژاندارم‌های مالیه بطرف املاک شعاع السلطنه حرکت نمودند. در آنجا عده‌ای از قزاق‌های ایرانی را دیده و فوراً همگی را خلع سلاح نمودند. بعدا نسبت دادند که قراول‌های ژاندارم مالیه تفنگ‌های خودشان را بطرف دو نفر افسر روسی که با او نیفورم بودند و از آنجا میگذشتند نشان کرده‌اند. ولی آیا این عمل واقعا اتفاق افتاده مورد شک و تردید است و شاید جعل این خبر برای تقویت یک سبب ضعیف یا بزرگ کردن یک بهانه کوچک بوده است. این مطلب واضح است که جنرال قونسول روسیه هم در بهانه و دلیلی که آورده و هم در اقدام خود هر دو راه خطا پیموده و کاملا با اشتباه رفته بود و مخصوصا که شعاع تبعه دولت ترکیه بود نه روسیه. ولی حماقت شوستر که یک عده زیادی از ژاندارم‌ها را برای بیرون کردن قراول پاسبان‌هایی که در تحت تعلیمات جنرال قونسول روس بانجا رفته بودند فرستاد کاملا یک قضیه بسیار ساده و روشنی را پیچیده و خراب کرده و ایران را در یک وضع تیره و بحرانی قرار داد. در ابتدا هیچ علائم و اماراتی ظاهر نبود و دموکراتها با وجد و شادی گمان میکردند که یک فتح بزرگی کرده‌اند، ولی این شادی آنها کم عمر و بیدوام بود. در پنجم ماه نوامبر روسیه یک اولتیماتومی بایران تسلیم نموده و تقاضای عذرخواهی و پوزش از جسارتی که نسبت به جنرال قونسول شده بود نمود. پس از آنکه این تقاضا قبول شد تقاضای دیگری برای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۱

عزل شوستر نمود. مجلس از قبول اولتیماتوم ثانوی سرباز زد و فریادهای «مرگ یا استقلال» بلند شد. در تبریز و رشت میلیون به سپاهیان روسی حمله‌ور شدند و آنها هم تلافی نموده کيفرهای سخت و شدید دادند. مخصوصا در تبریز علنا پیشوایان مذهبی و دیگر زعمای قوم را بدار آویختند. در اینموقع لشکریان روس بطرف تهران روانه شدند و ایرانیان که

از خیال باطل بیرون آمده بودند یگانه چاره را در لزوم تسلیم دیدند. لذا بفوریت کمیسیونی تشکیل شده و شرایط اولتیماتوم را قبول نمودند و بدین ترتیب پیشرفت بعدی مهاجمین متوقف شد.

عدم موفقیت شوستر در برقراری و بروی کار آوردن نظم و نظام معتدل و میانه‌ای خارج از هرج و مرج فوق العاده تاسف آور و باعث دلسردی و نومیدی دوستان ایران بوده- است. محققا انتخاب او برای این مقام موجب تأسف و حاکی از بدبختی بود، چه او صفات و مزایای فوق العاده‌ای که برای مواجهه با کارهای سخت و پیچیده لازم می‌باشد فاقد بود، ولی اگر شوستر بجای عدم کفایت و لیاقت لایق و برازنده هم بود هیچوقت روسیه نمیگذاشت او در کارش موفقیت حاصل کند. از اینجا باید گفت که او در تسمیه اعتدال خود به «اختناق ایران» محق بوده است.

بمباران مزار مشهد. مارس ۱۹۱۲ م

در میان عملیات روسها در ایران عملی که بیش از بمباران مزار امام رضا باعث بدنامی آنها باشد خیلی کم است. همانطور که سابقا در این فصل ذکر شد همقطار روسی من در شهر مقدس مشهد برای منافع شاه مخلوع جدا کار میکرد. او حتی تا اینقدر جلو رفت که یوسف هراتی را که یک اجنت (جاسوس) مفسد و بدنامی بود تحریک نمود که از مامن و پناه کنسولگری برله شاه تبلیغات نماید.

من این وقایع را به سفارت بریتانیا گزارش دادم و نتیجه این شد که مطابق تعلیمات سفیر روس یوسف و همکارانش از کنسولگری به خارج رانده شدند، ولی او فورا به مزار و مکان مقدس شتافت. همقطار من باز توانست او را در همان مکان استخدام نماید. چون او خود را در آن مکان مقدس مستقر ساخت توانست که عده زیادی زن و مرد را دور خود جمع نماید. از بین این عده صدها نفر از زائرین بودند که به نطق‌های مهیج مرتجعانه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۲

عکس گنبد طلای مزار امام رضا در بمباران روسها که علامت گلوله در گنبد نمودار است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۳

او گوش میدادند. اینجا بود که روسها اظهار داشتند که جان اتباع آنها در خطر افتاده و نیروهای زیاد به آنجا وارد گردند. اهالی عمده و بزرگان مشهد که من با آنها تماس نزدیک داشتم بطور وضوح دامی را که تعبیه شده بود دیدند و تمام کوشش آنان برای نجات از این بحران بی نتیجه ماند. روسها تصمیم به بمباران مزار مقدس که در دست جاسوسان خودشان بود گرفتند و آنها باین مطلب که توده مردم ساکت و آرام باشند یا نه هیچ اهمیت نمیدادند. در ۲۹ ماه مارس توپخانه آنها شروع به فعالیت و شلیک نمود. عملا هیچگونه مقاومتی بعمل نیامد. هرچند که یوسف هراتی و مردان وی مطابق تعلیماتی که بآنها داده شده بود چند تیری خالی کردند، ولی فقط یک عده زوار بی گناه و مردم بدبخت کشته و مجروح شدند. پس از آنکه تاریکی همه جا را فراگرفت یوسف و دیگر مزدوران و جاسوسان را در یک واگونی از یک دروازه که روسها در حصار شهر باز کرده و در تحت مراقبت و محافظت داشتند بخارج فرستادند. چند روز بعد یوسف

هراتی بمن نامه‌ای نوشته و شکایت کرد که همقطار من پاداش زحمات و خدمات او را بطور کافی نداده است. روس‌ها در اینموقع مقامات ایرانی را تحریک نمودند که وارد در عمل شوند. یوسف هراتی دستگیر شده و بدون محاکمه بقتل رسید و نعش او را برای عبرت مردم در کوچه‌ها گردانیدند.

چون نتوانستم از بمباران جلوگیری نمایم بر ضد آن بسختی اعتراض کرده بودم و روز بعد اصرار نمودم که از آن مزار دیدن نمایم. البته اجساد مقتولین و مجروحین را از آنجا برده بودند، ولی خسارات و زیانهای وارده بر اثر بمباران بی‌جهت که بدون آن روس‌ها معتقد بودند که در پی فرمان یک آدم احمقی رفته‌اند کاملاً ظاهر و آشکار بود.

خزانه حضرتی که دارای نفایس و هدایای گرانبهای امراء و سلاطین و دیگر زائرین بود به بانک روس انتقال داده شده بود. پس از بازدید نگارنده آنرا پس دادند، هرچند که بعضی از آن اشیاء قیمتی و گرانبها را دستبرد کرده و از بین برده بودند، ولی متولی حرم را با تهدید به مرگ حاضر کردند تا سندی را امضاء کند که تمام خزانه را تحویل گرفته است.

غرض، بازدید من بدرستی یا به غلط باعث اعاده خزانه شد. ایرانیان همیشه قادر نیستند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۴

که بین سفسطه و مغالطه و حقیقت موضوع فرق بگذارند «۱» و من نه فقط از ایرانیان بلکه از حاکم سنی هرات نامه‌های تشکرآمیزی دریافت کردم. همقطار من (قونسول روس) در اول گزارش داد که به خود مقبره و مزار هیچ گلوله‌ای اصابت نکرده ولی من گفتار ناصواب او را با فرستادن عکس‌هایی که مخصوصاً مطابق تعلیمات من برداشته شده بود به سفارتخانه و نیز سفارت بریتانیا در سن پترزبورگ تکذیب نمودم.

احساسات مردم در تمام ایران و تا یک اندازه در تمام دنیای اسلام برانگیخته شد، چه مشهد مرکز مهم زیارتی ایران است. مع التعجب این بمباران در لندن چون با حادثه وحشتناک تیتانیک «۲» مصادف شده بود خیلی کم جلب توجه نمود، چه مردم بریتانیا طبعاً در شرح آن واقعه شوم که تمام ستون‌های مطبوعات را بجای مقالات دیگر گرفته بود مستغرق بودند. ولی در نظر من بمباران این مزار که قبلاً از وقوع آن به سفارت اطلاع دادم و تمام جزئیات آنرا میدانستم و بعلاوه خود شاهد آن بودم یک تخطی و تجاوز علنی به حقوق یک ملت بی‌گناه بشمار آمده و مقاصد شومی را که روسیه در پرده سیاست داشت ظاهر و آشکار ساخت.

مطالعه در نظامات جدید ۱۹۰۹ م

پس از آنکه مشروطه دوباره در تهران برقرار شد مأمورینی برای اشغال پست‌های نیابت و ایالت، فرماندهی کل قوا، ریاست دیوان دادگستری و ریاست شهربانی به شهر وارد شدند. آنها مرا ملاقات کرده و اظهار داشتند که دولت بآنها اختیارات تام داده و آنها هم در نظر دارند که بدون فوت وقت باصلاح امور پرداخته و هرچیز را در جای خود قرار دهند و اضافه کردند که بآنها دستور داده شده که از من شور و اطلاع خواسته و کمک بگیرند. آنها اظهار داشتند که میخواهند استاندار و کارگزار یا نماینده وزارت امور خارجه را بفوریت معزول کنند و مایلند من با اقدامات

(۲) Titonic نام کشتی بزرگ مسافری و اقیانوس پیمای عظیم انگلیسی است که در وسط اقیانوس اطلس غرق شد و تمام مسافری آن از زن و مرد و بچه بجز عده معدود و انگشت شماری که نیمه مرده توسط کشتی مسافری دیگری نجات یافتند با رقت آورترین وضعی دستخوش امواج گشتند. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۵

آنها موافقت کنم. در جواب، من اظهار داشتم هر چند چرخ قدیم خراب و ناکافی بوده ولی باز بکار خود ادامه میداد. بنابراین من با عزل افسران قدیمی تا مادامی که جانشینان آنها اقلاً چند ماهی برای مطالعه در مسائل مختلف و درهم وقت نداشته باشند مخالفم.

نوواردین از خود عقل و هوش درستی نشان داده و با من در این قضیه موافقت نمودند که این افسران تا فصل بهار در مشاغل خود باقی بمانند. بدین ترتیب تهدید عزل آنها بمورد عمل گذارده نشد.

من طبعاً خیلی مایل بودم که در طرز کار و رفتار این «جاروهای جدید» مطالعه کنم و از تزریق این خون و افکار جدید آنها خیلی امیدوار بودم، ولی بعد بکلی دچار یأس و ناامیدی گردیدم. رئیس دادگستری بدبختانه فرزند آخرین متصدی و شاغل این پست بود و بزودی در همان طریق رشوه و ارتشاء افتاد و در این راه بقدری تجری پیدا کرد که مأمورین همقطارش تقاضای عزل او را در ظرف یکماه نمودند. رئیس اداره شهربانی از خود جدیت و فعالیت زیادی نشان داد، ولی در ضمن ناشیگری و فقدان بصیرت و مهارت خود را نیز ظاهر ساخت. در خیابانهای عمده مشهد مانند تمام نقاط ایران بالکون و ایوانهایی ساخته شده بود که بطرف خیابان جلو آمده و قسمتی از شارع عام را میگرفت. این بالکون‌ها را نامبرده بدون هیچ موجب و ضرورتی داد بیرحمانه خراب کردند و از این راه مالکین دچار خسارت زیاد گردیدند. از اوائل کار این افسر پر حرارت و جوش از قبول رشوه پرهیز مینمود، ولی بزودی او هم مانند رئیس قبلی فاسد شده و بالاخره چون در قتل رئیس بازرگانان روس دخالت داشت شبانه با کمال عجله از مشهد فرار کرد.

سرلشکر یا فرمانده قوا هیچوقت از یادم نمیروند، چه او گوئی از صفحات کتاب حاجی بابا بیرون آمده است. کمی بعد از ورود او به مشهد در دره گز اغتشاشی پیا شده و در نتیجه فرماندار آنجا را بیرون کردند. «قهرمان جنگ» در قوچان نیروئی جمع آوری نمود ولی تا وقتی که فرماندار بر سر پست خود برنگشت و آنجا را از آشوب طلبان پاک نساخت از حرکت خودداری نمود. او با نیروهای خود در عقب حاکم به دره گز روانه شد ولی بدبختانه هیئت از دهاتیان حامل تعارف و پیشکشی را دیده و آنها را اشتباها دشمن خیال

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۶

کرد که در کمین هستند. این پهلوان نامی ما قبل از آنکه ستادش بتواند او را از اشتباه بیرون آورد به تاخت به قوچان مراجعت نمود، او دوباره حرکت کرده و به مردانش ملحق گردید و بالاخره به دره گزر رسید. البته فتنه و آشوب پیش اینوقت کهنه و قدیمی شده بود، ولی او با اینصورت دستور داد دروازه‌ها را قفل کرده کلیدها را پیش او بیاورند.

پس از آن تلگرافی بدین مضمون برای نیابت سلطنت مخابره نموده که «پس از دوازده ساعت جنگ مأیوسانه تلفات زیادی به یاغیان وارد شده و دره گزر یکبار دیگر مطیع دولت ایران گردیده است» جواب آن تلگراف چنین بود که «اگر فرماندهان شیردل مانند فاتح دره گزر زیاد بودند همه در ایران سعادت‌مند میشدند». یک وقت دیگر قهرمان ما با بیست نفر از ملازمان خود به شکار رفته بود. یک عده از راهزنان تیرهائی بسوی او شلیک کردند.

وی با حال وحشت بطرف منزل گریخت و باز به تهران گزارش داد که وقتیکه در مرز افغان به نگهبانی مشغول بوده مورد حمله ۲۰۰ نفر افغانی شد ولی همگی آنها را خرد نموده و اینک آنرا برسم هدیه پست و ناچیزی از اخلاص و فداکاری خود تقدیم میدارد. این سرباز برجسته و عالیقدر مدت دو سال در مشهد باقی بوده و پس از آن بیک مقام عالیتیری منصوب گردید.

کفیل حکومت هرچند که مردی باشرافت بود ولی آدم خیالی و کله‌اش پر از طرح‌های عجیب و غریب بود. او وقتی بمن اظهار داشت که تمام مردم به پرداخت مالیاتی دوبرابر حالیه موافقت دارند و او فقط میخواهد یکهزار نفر سرباز مجهز با مسلسل داشته باشد تا بتواند خراسان را بهشت روی زمین گرداند. بعد اضافه کرد که او اطمینان دارد که من میتوانم یک قرضه‌ای بمبلغ دویست هزار لیره برای او ترتیب دهم تا بتواند مهمات و تجهیزات برای این نیرو مهیا کند. من باو تذکر دادم که اگر مردم به پرداخت دوبرابر مالیات موافقت دارند نصف مبلغی را که اظهار نموده برای تهیه چنین نیرو کافی است.

اما خیر، او نمیخواست جزئیات نقشه خود را تغییر دهد. متأسفم بگویم که او ترسو هم بود. یک شب بمن پیغامی بدین مضمون فرستاد که منشی او ویرا تهدید بقتل نموده و چون از اعضای شخصی خود اعتماد ندارد تقاضا کرده بود که چهار افسر هندی برای محافظت او روانه کنم. من بوی تذکر دادم که فرستادن هندیها برای محافظت او مقام ویرا متزلزل

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۷

خواهد ساخت. بدین سبب هم من از فرستادن آنها امتناع نمودم. نامبرده بدین جهت شبانه فرار کرد. اینها حقایقی بود که من روزانه با آن مواجه بوده و همه را جمع آوری مینمودم. در خاتمه این را اضافه میکنم که هرچند که این صاحب‌منصبان نظامات جدید یعنی مشروطه بدتر از اسلاف خود نبودند ولی سلف‌ها میدانستند که مردم را چگونه غارت کنند بدون آنکه حس عداوت و تنفر آنها را برانگیزند، در صورتیکه این جدیدیها نسبت به همه متکبر و گستاخ بوده و حتی بخود من گفتند که ایرانیان را باید مانند شتر کتک زد. بعلاوه اینها راجع بامور اداری یا فلاحت و کشاورزی و نیز راجع به حوزه مأموریت خود هیچگونه تجارب و معلوماتی نداشتند.

نائب السلطنه در ماه ژوئن ۱۹۱۲ برای مدت زیاده از یک سال ایران را ترک گفت و کابینه بختیاری در اینموقع خود را فرمانروای مطلق تصور مینمود، ولی چون در برقراری نظم و انتظام شکست کامل خورده و از حیثیت و مقامی که در میان احزاب و دستجات داشتند افتادند، بالاخره مصمم گشتند که سعد الدوله را که نقش‌های زیادی در سیاست ایران بازی کرده بود احضار نمایند و چون او به ایران برگشت بزودی نه فقط دوباره منفور مردم واقع شد، بلکه در نتیجه این پیش آمدها بختیارها که او را رقیب خود میدانستند با او به مخاصمت پرداختند. کابینه مجبور به استعفا گردید و علاء السلطنه که چندین سال بعنوان نماینده ایران در دربار سن جیمز خدمت میکرده مأمور تشکیل کابینه گردید.

بختیارها وقتی دیدند که زمام حکومت از دست آنها خارج میشود بر جسارت و نخوت و کبریائی که داشتند افزوده شده و باعث شد که یک وضع متخاصمانه‌ای نسبت به ژاندارمری اتخاذ کنند. «۱» اما فرماندهان سوئدی کاملاً قادر به مقاومت در مقابل این پیش آمد بودند، چنانکه افراد ایل مغلوب شده و مراکز آنها محاصره گردید. بالاخره رؤسا مجبور شدند که افراد مسلح خود را منحل ساخته و باین اهانت تن در دهند و در نتیجه نفوذ و قدرت آنها خاتمه یافت. این واقعه در تاریخ مشروطه اهمیتی بسزا دارد، چه آن

(۱) - در فصل هشتاد و هفت راجع به پیدایش این نیرو صحبت خواهیم کرد. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۸

خاتمه تسلط حکمروائی بختیاری‌ها را که خواب یک سلسله جدیدی را در ایران میدیدند خاتمه داد.

سالار الدوله

مرغ طوفانی سیاست ایران سالار الدوله برادر شاه و یک شخص حادثه‌جوی ترسو و ناراحت و بیقراری بود. او بواسطه ازدواج با دختر والی پشت کوه میتوانست از لرها نیروئی جمع‌آوری کند و اینها هم حاضر به خدمت او بودند بشرطی که جنگ کم باشد و غارت و چپاول زیاد. همانطور که قبلاً ذکر شد او در سال ۱۹۰۷ برای بدست آوردن تاج و تخت کوششی نمود اما مغلوب شد وقتی که شاه مخلوع در ناحیه ترکمان‌ها پیاده شد سالار الدوله دوباره با نیروی معتابهی از مردان قبائل بسوی تهران حرکت نمود، ولی بدست پیرم مغلوب شد. در سال ۱۹۱۲ این شاهزاده که نمیشد او را مغلوب ساخت کردستان را بتصرف درآورده و همدان را مورد تهدید قرار داد. فرمانفرما به حکومت کل کردستان منتخب شده و کرمانشاه را بر ضد او واداشته حمله متقابل‌ای نمود که باعث فرار سالار گردید. این ضربه باعث شد که او حیات یکنفر راهزن را پیش گرفته سبب بروز اغتشاش و ناامنی‌های محلی شده و از ثروتمندان باج سبیل بگیرد. پس از تشکیل کابینه علاء السلطنه تصمیم گرفته شد که با این شاهزاده مصالحه شود و بواسطه میانجی‌گری سفارت روس او را فرماندار گیلان ساختند. نائب السلطنه باو اجازه نداد که بطور مستقیم بر این شهرستان مهم حکومت کند و بالاخره او را از ایران بیرون

کردند. در مدت جنگ بین الملل اول سالار نقش مهمی را بازی نکرد. وقتیکه او در ماوراء بحر خزر میخواست وارد سرزمین ترکمانها شده و برای بدست آوردن تاج و تخت دست با اقدامات دیگری بزند بتوسط انگلیسها دستگیر شد.

رلی که او بازی کرد هم باعث اتلاف جان و هم مال مردم بیچاره کشور کردید و این ضعف و ناتوانی دولت ایران را ثابت کرد که نمیتوانست حتی در درون مرزهای خود نظم و انتظام برقرار سازد.

فعالیت‌های آلمان در خلیج فارس

برای توضیح و تشریح اهمیت خلیج فارس که کنترل و نظارت بر آن تقریباً با تسلط خاورمیانه مساوی میباشد یک کوشش ثابتی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۰۹

در سراسر این تاریخ بعمل آمده است. این حقیقت را یک نسل پیش در هندوستان درک نمیکردند و حتی امروز هم در انگلستان جز چند نفر از محققین مسائل آسیائی کسی اهمیت آنرا نمی‌شناسد. سیاستمداران برلین که منظورشان تحصیل راهی بود که آنها را از هامبورک به خلیج فارس برساند اهمیت این مسابقه و شرطبندی سیاسی و بازرگانی را خوب فهمیده بودند، لذا از یک نسل پیش مصمم شده بودند که به یک لشکرکشی به منظور تحصیل روابط و مناسبات و در صورت امکان بدست آوردن بندرگاه در خلیج فارس مبادرت کنند. البته مقصود آنها از بین بردن نفوذ بریتانیا و برقرار نمودن نفوذ آلمان بوده است. (۱)

این لشکرکشی در سال ۱۸۹۶ شروع شد و در آنموقع یک شرکت آلمانی بنام ونک هاوس (۲) در بندر لنگه تأسیس شده و شروع به معاملات صدف نمود. در سال بعد در بوشهر یک کنسولگری آلمان افتتاح شد. در سال ۱۹۰۰ یک میسیون آلمانی برای معاینه و بازرسی‌های مقدماتی اتصال خط آهن بغداد به کویت رسیدند. رئیس آنان به شیخ مبارک اظهار داشت که اگر انتهای این خط در خاک او قرار گیرد ثروت بی‌پایان بدست او خواهد آمد، ولی آن شیخ زیرک با آلمانها کنار نیامد و از فروش یک جایگاه و یا اجاره زمین بآلمانها خودداری نمود. حقیقت این است که او در سال قبل با بریتانیای کبیر یک معاهده سری بسته و مطابق آن قبول نموده بود که بدون رضایت بریتانیا هیچ قسمت از قلمرو خود را نه باجاره کسی دهد و نه بفروش رساند، ولی آلمان این عدم موفقیت را شکست قطعی نمی‌پنداشت. اقدام بعدی آلمان آن بود که ترکیه را اغوا نموده که یک نیروئی برای تصرف کویت بفرستد. اما بریتانیا از قضیه آگاه شده و حضور یک ناوشکن نقشه آنها را عقیم ساخت. اعضای خانواده مبارک و وهابی که در این کار دست داشتند همگی مغلوب نیروی دریائی بریتانیا گردیدند. پس از این نقشه دیگری که نقشه سومی باشد کشیده شد. توضیح اینکه در پشت جزیره بویان که خلیج کویت را از طرف شمال

(۱) - من از «تاریخ جنگ تایم» در این قسمت و فصل آتی کمک گرفته‌ام. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۰

احاطه میکند دو خلیج کوچک بنام خور عبد الله و خور زبیر وجود دارد که بطرف شمال تا بیست میلی بصره امتداد دارد. آلمانها مصمم شدند که انتهای خط آهن را در خور عبد الله قرار دهند و به این مسئله که آن در قلمرو خاک شیخ مبارک واقع میشد اهمیت ندادند. ترکها که جاسوسان آنها بودند در نقاط مختلف که جزیره بویان نیز جزو آن بود پست‌هائی درست کردند و با وجود اعتراض رسمی بریتانیای کبیر در آنجا باقی ماندند.

در این ضمن شرکت ونک هاوس که از دولت آلمان کمک میگرفت بسرعت توسعه یافت. در سال ۱۹۰۱ مرکز آن به بحرین انتقال یافت و شعبات آن در بصره و بندرعباس افتتاح شد. به محض اینکه آنها خود را در مرکز صید مروارید مستقر ساختند از سلطان که ادعاهای او در خلیج فارس خالی و واهی بود تقاضا نمود که انحصار صید مروارید را به یک سندیکای آلمانی واگذار نماید. او نزدیک بود که تقاضای اربابهای خود را بپذیرد و بعلاوه موضوع اجاره جزیره هالول نیز مورد مذاکره بود که بریتانیای کبیر مداخله نمود و این نقشه جدید را هم باطل ساخت.

کوشش‌های بعدی خیلی جدی‌تر بود. شیخ شرقه یکی از رؤسای قبیله که با او قرارداد موقتی بسته شده بود و بموجب عهدنامه ۱۸۹۲ متعهد شده بود که با هیچ دولتی جز بریتانیای کبیر وارد در معاهده‌ای نشود امتیاز استفاده از خاک سرخ حوالی جزیره ابو موسی را به سه نفر عرب واگذار نمود. دو نفر از این اعراب در بندر لنگه و سومی آنها در شرقه میزیستند. شرکت ونک هاوس این امتیاز را بدست آورد. ولی شیخ مطابق مواد عهدنامه فوراً آنرا لغو نمود. او آخر الامر یک دسته بزرگی از اتباع خود را برای بیرون کردن صاحبان امتیاز فرستاد این عمل باعث برخاستن یک طوفانی در مطبوعات آلمان شد، ولی چون این وضعیت قابل آن نبود که وزارت امور خارجه برلین از آن دفاع کند پس از یک اعتراض رسمی از اهمیت افتاد. یک کوشش دیگر آلمانها نیز باید در اینجا ذکر شود. آلمانها سعی نمودند که امتیاز آبیاری دره کارون را بدست بیاورند که در نتیجه آن یک حریم طولانی از رودخانه در خرمشهر بدست آنها بیفتد، ولی باز نفوذ زیاد بریتانیا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۱

در اینجا کار کرده و آلمانها نائل بمقصود نشدند.

در سال ۱۹۰۶ کمپانی هامبورگ آمریکا وارد خلیج فارس شد و شرکت لجویج و خودسر ونک هاوس نماینده او گردید و در اولین کشتی بخاری یقیناً احساساتی در مردم تولید کرد. سرنشینان آن از اعراب در داخل کشتی پذیرائی شایانی نمود و کاملاً توجه آنها را بطرف خود جلب نمودند. میزان تجارت در اول خیلی کم بود ولی بسرعت در بصره بر مقدار آن افزوده شد و علت آن بارگیری مواد زیادی برای راه آهن بود. درست قبل از بروز جنگ بین الملل اول وزارت امور خارجه بریتانیا مشغول مذاکرات و قرارداتی با آلمانها و نیز ترکها بود، که نتیجه تا جائیکه به آلمان مربوط بود این شد که

دولت مزبور یک موقع مستحکمی (اگر بگوئیم سیطره و نفوذ) در بصره آخرین ایستگاه خط آهن مقدر آینده بغداد بدست آورد.

در خود ایران نیز آلمانها در این بیست ساله اخیر برای بدست آوردن نفوذ کوششهای زیاد نمودند و شاید آخرین درجه موفقیت وی افتتاح یک کالچی در پایتخت بود که معلمین آن آلمانی بودند و دولت ایران سالیانه بآنها کمک خوبی مینمود. واردات آلمان که مخصوصا رنگهای مصنوعی بود بتدریج افزایش یافت و سفرای او در آبهای گل آلود تهران ماهی میگرفتند.

ایران قبل از جنگ بزرگ

در ظرف هفت سالی که بین قرارداد انگلیس و روس و بروز جنگ بین الملل فاصله بود ایران در یک حال تشنج و بسیار بدی قرار داشت. روسیه مانند یک دولت غارتگری با وی رفتار مینمود و دائما از موقع استفاده نموده و یا مواقع بحرانی ایجاد میکرد و برای دخالت خود بهانه‌هایی میتراشید. انگلستان برای جلوگیری از این اعمال و حرکات ژاندارمری سوئدی را تقویت نموده و سعی میکرد برای جنوب ایران حکام لایقی انتخاب نماید، نائب السلطنه فقط برای ترتیب جشن تاجگذاری شاه جوان که در ماه ژوئیه ۱۹۱۴ اتفاق افتاد بایران آمد و پس از آن دوباره بطرف اروپا حرکت کرد. مجلس شورای ملی تا خاتمه جنگ باز نشد و شاه هم در نطق خود بیطرفی ایران را اعلام داشت. در مدت این هفت سال امیران و شاهزاده گان مانند حکام

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۲

و ملاکین از کمک و امداد بعوائد دولت استنکاف نموده و نیز مثل مستمری خورها از خون کشور خود را فربه میکردند. شرح زیر نمونه‌ایست از افکار و روحیه آنان:

«فرمانفرمای خراسان پیرمردی بود بسیار متمول و املاک زیادی در نیشابور داشت و اولادی هم نداشت. وی طوری بیرحمانه به تمامی طبقات ظلم و ستم روا میداشت که من یکوقت او را سخت مؤآخذه کرده و گفتم که چرا باید یک شخص ثروتمندی مثل او اینطور مردم را بیرحمانه بیچابد. در جواب گفت صاحب، حق با شماست ولی من در تمام عمرم این کار را کرده‌ام، حال اگر بخوام آنرا ترک کنم تمام مشغولیت و سرگرمی و لطف زندگانی من از دستم خواهد رفت.»

راستی اگر روسیه عملیات خود را برای تملک شمال ایران که آن عبارت بود از حمایت ملاکین عمده و بازرگانان در خراسان، قبول و جمع آوری عوائد و درآمدهای متعلقه بدولت ایران از اتباع ایرانی در آذربایجان، خرید دهات و قصبات در ولایت استراباد (گرگان فعلی) به قیمت‌های اسمی بوسیله فشار زیاد و وارد کردن اتباع روسی برای کار کردن در آنجا و بالاخره تشبث بوسائل وقیح و نگفتنی دیگر را همینطور ادامه میداد هرآینه ایران در مدت یک نسل بکلی محو و نابود میشد، ولی اضمحلال و انهدام روسیه (یعنی روسیه تزاری) شانس دیگری یا بخت و اقبالی بایران برای نجات داد.

از یک قالی کرمانی برداشته شده

فصل هشتاد و پنجم اولین سال جنگ بزرگ (بین المللی)

دیروز سوءقصدی به گراهام «۱» قونسول انگلیس شد. نامبرده جراحت خفیفی برداشت ولی یک هندی کشته شد. البته آن کار من بود، چون ترور تنها وسیله باقیمانده است.

اقتباس از یک نامه سر راه گرفته شده که بدست سیلر «۲» یک مأمور آلمانی نوشته شده بود.

وضعیت ایران در شروع جنگ بزرگ

دولت ایران در زمانی که جنگ شروع شد در نهایت سکون و آرامش بود، بطوریکه بایستی بیطرفی کامل خود را اعلام نموده و مانند دیگر دولتهای بیطرف «از جنگ خارج مانده و فاتح را تشکیل دهد». غالب امیران و خوانین «۳» تصمیم گرفتند که تا حد امکان از طرفی و حتی از هر دو طرف پول بگیرند. بااستثنای معدودی بقیه آنها احساسات موافق یا مخالفی نسبت به هیچیک از متحاربین نداشتند و هیچ در تحت نفوذ میهن پرستی نبودند. در عین حال اشغال عملی قسمتهای شمالی ایران توسط روسیه دشمنی توده مردم را برانگیخته بود و انگلیسها از اتحاد و موافقت جنگی با قوه شمالی متحمل صدمات زیادی شده ولی در ضمن از نام نیکی که از رفتار روشن و منصفانه و نیز صداقت و درستی بدست آورده بودند و آن یگانه میراث پربهای آن در شرق است استفاده زیادی بردند. شاه هم جوان بود. البته میل داشت رفتارش

(۱)-Grahame

(۲)-Seiler

(۳)- بایستی مراد رؤسای عشائر باشند. (مترجم)

را خوب کند اما قادر نبود که وزرای خود را که بعضی هشتاد ساله بودند تحت کنترل در آورد. در میان اهالی شهر و قصبات که بعد از امراء و خانها و خانزادهها زیاد بحساب گذارده میشوند نسبت به ترکان در جاهای معینی اظهار همدردی شده اغلب میگفتند «بگذارید مسیحیان همدیگر را از بین برده و نبود شوند». در میان ایرانیان یک بغض و عداوت آمیخته به خوف و ترس نسبت بروسها وجود داشت. اما در مراکز و مقامات مطلع احساسی که وجود

داشت این بود که میگفتند بریتانیای کبیر مغلوب کننده ناپلئون بالاخره جنگ را خواهد برد ولی رویهمرفته ما از اینکه متفق روسیه منفور بودیم خیلی مورد تنفر واقع شدیم.

نیروی نظامی در آن زمان شامل بریگاد قزاق بود که در تحت فرماندهان روسی قرار داشت. عده این دستجات در حدود هشت هزار نفر بود که مرکز ستاد آن در تهران و دستجات آن در تبریز، قزوین و همدان و جاهای دیگر بودند. ژاندارمری سوئدی به هفت هزار نفر بالغ بوده و در اغلب شهرهای مختلف ایران مخصوصاً فارس دسته‌هایی داشت.

اینها شوارع عمومی و جاده‌های عمده را حفاظت میکردند. دستجات سربازان دولت ایران که فقط افسران ایرانی داشتند باید دانست که دارای ارزش نظامی نبوده و از هر دو طرف متحارب در ظرف مدت جنگ کاملاً نادیده انگاشته میشدند. این دستجات نه فقط بی‌ثمر بودند بلکه در واقع یک خطر جدی برای جاده‌هایی که محافظت میکردند بشمار می‌آمدند، زیرا که آنها تحت رؤسای غارتگرشان دزدیهائی بندوبست کرده و باج سیل میگرفتند.

اما نیروی دریائی و آن در ایران اصلاً وجود خارجی نداشت.

تجاوزات روس و ترک در آذربایجان

در بروز جنگ بزرگ بین الملل، ایران بطوریکه ذکر شد بیچاره بود. چه او عملاً نه قشونی داشت که بتوان بآن اعتماد نمود و نه پول و بدتر از همه یک روح جنگی هم بین ایرانیان وجود نداشت و چون قادر بدفاع خاک خود از هجوم متحاربین نبود نواحی شمال غربی و غرب ایران از جزرومد آرتش‌های روس و ترک صدمات و خسارات هنگفت زیاد دید. در ابتدای امر بنظر مستبعد می‌آمد که ایران که دوردست واقع شده بود صحنه جنگ گردد. لیکن در واقع

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۵

موقعیت جغرافیائی آن طوری بود که ایجاب میکرده جنگ در خاک آن جریان و دامنه پیدا کند مگر اینکه اهالی برای حفظ بیطرفی خود جنگ کنند.

در آخر فصل هفتاد و نهم راجع به مرز ایران و ترکیه سخن رفت. ابهام و نامعلومی آن باعث برانگیختن نیروی سنی شد که به تجاوز و حمله علیه شیعه ضعیف‌تر پردازد و نیز ذکر شد که در اکتبر ۱۹۱۴ شب پیش از شروع محاصره بین روسیه و ترکیه این مسائل سرحدی که از مدتی معوق مانده بود بالاخره بروی کاغذ آورده شد، ولی در این موقع بایستی آنها قضیه را به حکمیت سخت و شدید جنگ واگذار کنند. یک نگاه به نقشه نشان میدهد که یک پیشرفت در خاک ایران بهر یک از دو طرف وضعیت مساعدی داده میتواند جناح دشمن را بخطر انداخته و برای عملیات بعدی صحرائی بازداشته باشد. ترکان در ظرف ده سال قبل از جنگ چنانکه در فصل ۸۳ ذکر شد منافع کنترل و نظارت بر معابر مختلف نقاط شمالی مرز مورد بحث را خوب تشخیص داده و از ضعف ایران در اینموقع استفاده نموده و توانستند تمام پست‌های نظامی خود را حرکت داده جلو بیاورند. تا اینکه تمام مواضع سوق الجیشی را در مغرب دریاچه ارومیه در تحت تصرف درآوردند. بعبارت دیگر در صورت جنگ بین روسیه و ترکیه، آنها نه فقط میتوانستند بمرز غربی حمله کنند بلکه قادر

بودند بدشت بازی که در غرب و شمال دریاچه قرار دارد دست‌اندازی کنند. این تجاوزات ترک کاملاً مورد دقت نظر اولیای امور روسیه بوده و مضطربانه منتظر فرصتی برای آوردن نیروهای خود در آنجا بودند. آنها هم مانند رقیب خود از ضعف و بی‌نظمی داخل ایران استفاده نمودند. در سال ۱۹۰۹ وقتی که دسته مشروطه‌خواه تبریز سخت در تحت فشار قرار داده شده و دچار قحط و غلا گردید همانطور که در فصل ۸۳ ذکر شد موقع آنها هم رسید. روسیه قشون خود را بحمايت بریتانیای کبیر که از قتل‌عام اروپائیان بدست تبریزیان گرسنه می‌ترسید وارد آذربایجان نموده و بطرف تبریز حرکت داده محاصره را خاتمه داد. از این وقت لشکریان روس در بین جلفا شهر سرحدی روس و تبریز که در سال ۱۹۱۶ خط‌آهن بدانجا امتداد داده شد باقیمانند. محافظین نیرومند قونسولگری نیز

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۶

در سرحد در خوی و ارومیه (رضائیه فعلی) قرار داده شد. ترکان هم بغوریت بطور مقابله بمثل در ساوجبلاغ در جنوب دریاچه یک عده نیرو مستقر نمودند.

عملیات روس و ترک در آذربایجان و ماوراء قفقاز

در بروز مخاصمات در این قسمت از صحنه جنگ روس‌ها از خود قدرت بیشتری نشان داده و بنای تعرض را گذاشته ترکان را به پشت وان راندند. کردها هرچند از دو طرف مرز بعده زیاد دور ترکها جمع شده بودند، ولی اساساً بیشتر بطمع غارت و چپاول جلب شده و چون تبریز را بیدفاع دیدند در ژانویه ۱۹۱۵ وارد آنجا شدند و بعداً بطرف شمال در امتداد جاده جلفا پیش رفتند، ولی یک فوج روسی آنها را ریشه کن کرده و تبریز را در ۳۰ ژانویه پس گرفتند. جنگهای ارومیه (رضائیه فعلی) خیلی سخت تر بود. کردهای مهاجم که در جلوی خود آشوریهای مسیحی «ترگوار» را میراندند بشهر حمله کردند و امیدوار بودند که تعصب خود را بوسیله یک قتل‌عام سکنه فروبشانند. اما مسیحیان ارومیه که توسط قونسول روس مجهز شده و یک دسته کوچکی از قشون روس و هم مذهبان ترگوارشان بآنها پیوسته دشمن را عقب راندند. بدبختانه روسها بواسطه موقعیت تهدید آمیزشان در ماوراء قفقاز مجبور شدند افواج ماوراء سرحدی خود را عقب بکشند تا بتوانند در مقابل ترکها در «ساریقامیش» مقاومت نمایند و بنابراین در حدود ده هزار مسیحی برای مصونیت به خاک روسیه پناهنده شدند و بقیه زیر نفوذ و در اختیار مجید السلطنه فرماندار ایرانی باقیمانند که چند بار ترتیب قتل‌عام آنها را داد.

در بهار سال ۱۹۱۵ روسها رضائیه را دوباره تصرف کرده و تاوان پیش رفتند. آسوریهای کردستان هم بآنها پیوسته و در حالیکه سرود جنگی خود را بدین مضمون میخواندند:

«ما روی کوهها با غیظ و خشم برای جنگ جلو میرویم، دلهای ما همه آرزوی دیدار دشتهای حاصلخیز موصل را در جلو دارد.

شهر زیبای نینوا پسران خود را می‌طلبد، ما برای پیکار بنام توانای مارشیمون پیش میرویم.»

اکراد به پشتیبانی نیروهای ترک از موصل بآنها حمله کردند. آشوری‌ها

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۷

شجاعانه از خود دفاع کردند، ولی بطرف کوهها رانده شدند. در پائیز آنها خود را باختیار یکی از این دو شق ناگزیر دیدند که یا مهاجرت کنند و یا نابود شوند. چون خود و موایشان در برف تلف میشدند شق اول را اختیار نمودند. این عشائر بعده بیست هزار نفر وسط کردها را شکافته بسلامت که بطور موقت بود با فامیل و موایش خود به نزدیک ارومیه رسیدند و در خاک ایران باقی ماندند. اینها گاهی به دشمنان خود کردها حمله برده و خدمات دیگری به روسها میکردند، تا در پائیز ۱۹۱۷ علائم تجزیه و تفریق در بین محافظین آنها شروع به بروز و ظهور نمود.

وقتیکه ترکیه در اواخر پائیز ۱۹۱۴ اعلان جنگ داد عموماً تصور میکردند که بواسطه صعوبت و سختی‌های موخش یک اردو کشی زمستانی در منطقه کوهستانی که بین ارز روم و قارص واقع است نبردهای جدی تا رسیدن موسم بهار در نخواهد گرفت، لیکن کارفرمایان آلمانی امیدوار بودند که در اثر مبادرت بیک حمله جدی در جبهه قفقاز روسیه را در جبهه جنگ لهستان ضعیف کرده و وادارش سازند که لشکریانش را از هم جدا کرده و برای تقویت جبهه قفقاز روانه دارد. حقیقت اینست که روسیه خود را برای ورود ترکیه به جنگ حاضر نکرده بود. چنانکه آرتش‌های دوم و سوم قفقازی و نیز قسمت سوارنظام خود را به صحنه اصلی فرستاده بود، از اینرو برای تهیه نیروی کافی بمنظور مقابلی با ترکها به مشکلات زیادی برخورد.

سرحد روسیه و ترکیه عبارت بود از سدی از کوه بزرگ دارای قله‌هائی بارتفاع یازده هزار پا که از دریای سیاه تا کوه آارات امتداد دارد. قارص و ارز روم مراکز عمده نظامی بفاصله ۱۰۰ میل مواجه یکدیگر بودند. روسها از خط آهنی که از تفلیس تا قارص و از آنجا به ساریکامیش موضع مستحکمی نزدیک زنجیره جبال اصلی که از سطح دریا ۶۷۲۰ پا ارتفاع داشت ممتد بود استفاده زیادی نمودند. در حقیقت تمامی دشت مرتفع-است. قارص در ارتفاع ۵۷۲۰ و ارز روم بارتفاع ۶۲۵۰ پا قرار گرفته. ترکان برای ارتباط با ارز روم هیچ خط آهن نداشتند. نیروها و مهمات از راه دریا از قسطنطنیه به طرابوزان که یک حاده صافی آنرا به ارز روم متصل مینمود فرستاده میشد. در این جا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۸

یک راه آهن سبکی در ۴۰ میلی اول این جاده ساخته شده بود در صورتیکه در مشرق ارز روم فقط کوره‌راهی وجود داشت نه جاده.

در تحت تعلیمات آلمانها نقشه یک لشکرکشی زمستانی کشیده شده بود. این مطلب معلوم بود که ساریکامیش توسط قشون عمده روس نگاهداری خواهد شد، زیرا که آن مشرف به قارص و بعلاوه بالای خط آهن و در فاصله چند میلی از مرز در خود جاده ارز روم واقع بود. نقشه این بود که روسها را در ساریکامیش با آرتش یازدهم ترک مشغول دارند و در همانموقع جناح راست آنها را بوسیله آرتش نهم و دهم به تله بیاندازند.

این نقشه بی‌باکانه و جاه‌طلبانه بود و تا اندازه‌ای هم موفقیت حاصل شد. علت شکست آن همانا دلیری و شجاعت روس‌ها بود. همچنین فقدان توپخانه متحرک و اشکال رسانیدن مهمات و آذوقه از یک برف ضخیم مانع بزرگی برای آرتش مهاجم بوده است.

آرتش یازدهم که حمله را شروع نمود روس‌ها را تا خرسون در امتداد ارس عقب راند که در حدود ۳۰ میل در جنوب ساریکامیش قرار داشت. در این ضمن آرتش نهم و دهم پس از کشمکش و زدوخورد سخت در برف عمیق در ارتفاعات بلند موفقانه در روز تولد مسیح به حوالی ساریکامیش رسیدند، اما نتوانستند بشهر داخل شوند. در جناح چپ آرتش اول حمله کرده و اردهان را که بوسیله چهارهزار روس دفاع میشد تصرف کرد.

تا اینجا نقشه ترک‌ها موفقانه بود. اما از اینجا وضعیت تغییر کرد. در ۲۹ دسامبر شاید بواسطه عدم موفقیت در رساندن مهمات و آذوقه آرتش دهم شروع به عقب‌نشینی نموده و در چند روز بعد هم آرتش اول از اردهان بیرون رانده شد. آرتش یازدهم برای نجات آرتش دهم سخت جنگید ولی در آخر هر دو فراری شدند. همچنین با تلفات وحشتناکی که بیشتر بواسطه عملیات جنگی و قسمتی هم بواسطه عقب‌نشینی به ارزروم بود. فلاکت و بدبختی ترک‌ها بواسطه حمله روس‌ها به خطوط مواصلاتی دریائی آنها زیادتر شد و در این رستاخیز یک ناوشکن و یک کشتی حمل و نقل وعده دیگری از جهازات کوچک ترکان در نزدیکی سینوپ غرق شدند.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۱۹

تصرف بصره نوامبر ۱۹۱۴ م

اکنون توجه خود را به جنوب غربی ایران معطوف میداریم.

قبل از اعلام جنگ توسط ترکیه حکومت هند بواسطه درک و خامت اوضاع و حتمی بودن جنگ یک تیپ سپاه به جزیره بحرین فرستاد. در شروع مخاصمات سپاه مزبور قلعه ترک را در «فو» گرفته بسوی شط العرب برای محافظت تصفیه گاههای نفت انگلیس و ایران در جزیره آبادان که اهمیت آن در فصل «نودم» ذکر شده رانند. سرتیب و. س. دلامن «۲» در هفته دوم نوامبر در ساحل ترکی رودخانه در نقطه‌ای درست بالای آبادان پیاده شده و پس از تلاقی با دشمن موضع خود را مستحکم نمود. این تیپ فوراً به یک لشکر تحت فرماندهی سرلشکر سرآرتوبارت «۳» ترقی داده شد و او هم ترک‌ها را در چند میلی بالای شط العرب در ساحل شکست داده و بصره را در ۲۳ نوامبر تصرف کرد. قرنه که در نقطه قدیمی ملتقای دجله و فرات قرار دارد در ۱۴ روز بعد پس از یک مقاومت سخت ترک‌ها به تصرف درآمد.

عملیات در حوالی اهواز برای محافظت لوله نفت

طول زیاد لوله نفت که از میدان نفتون به اهواز و آبادان بفاصله ۱۵۰ میل امتداد دارد آنرا بی‌نهایت قابل صدمه و خسارت قرار داده چنانکه پیش از تکمیل وسائل دفاعیه در چندین نقطه قطع و آتش زده شد، بعلاوه بیشتر عشائر و ایلات مجاور بواسطه تعصب مذهبی و تبلیغات آلمان با انگلیس‌ها دشمن شدند. ایل بختیاری که سالها با ما روابط خصوصی داشتند

اینوقت بکلی با ما دشمن شده بودند و قضیه طوری شده بود که مثلا پدر نسبت به انگلیس ها حس همدردی اظهار میکرد در صورتیکه اولادش با ما می جنگید.

پس از تصرف مظفرانه قرنه تصور میرفت که ترکان از جنگ فرسوده شده و جوش مبارزه آنان از بین رفته است، ولی قضیه اینطور نبود و از مدتی پیش معلوم بود که آنها در تهیه حمله‌ای در اهواز برای قطع کردن لوله نفت هستند. یک تیپ انگلیسی برای محافظت اهواز فرستاده شد. اینجا خبر وصول قشون دشمن در غرب رسید. یک نیروی اکتشافی بدانطرف فرستاده شد و آنها با کمال تعجب دیدند که عده دشمن در حدود دوازده

Fao-(۱)

W .S .Delamain-(۲)

Sir Arthur Barrett-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۰

هزار نفر به ضمیمه سه رژیمان سپاه ترک مییاشد. انگلیسهای که عقب نشسته بودند در یک موقعیت خطرناکی قرار گرفته و با وجود دلاوریهای زیاد باز نزدیک به محاصره بودند. رویهمرفته اینها تلفات زیادی را متحمل شدند، اما دشمن از خود عزیمتی برای حمله به قشون اصلی در اهراز نشان نداد. خصوصا وقتی که خبر شکست شبیه در چند میلی بصره را شنیدند بکلی از این خیال منصرف شدند. درعین حال نیروی قابل ملاحظه ترک در آن حوالی شروع به یک نمایش نظامی تهدیدآمیزی نمود.

در ماه آوریل ژنرال سرجان نیکسون «۱» به کمک سرلشکر سرآرتر بارت که صحت مزاجش مختل شده بود آمد و تقریبا به فوریت پیشرفت بطرف شمال آغاز شد.

در اینجا بیان این مطلب به تفصیل که آیا این اقدام او عاقلانه بود یا نه خارج از گنجایش کتاب است. ولی همینقدر مینویسم که بسیاری از اعتراضاتی که در این باب شده منشأ آن عدم اطلاع از این حقیقت بوده و نمیدانستند که مقصود آن اساسا جلوگیری از قشون ترک بوده است که از راه ایران بطرف افغان حرکت نکند و چنانچه ما به تصرف بصره قانع میشدیم و دفاع ایران را به روسیه واگذار میکردیم این عمل واقع میشد، یعنی ترکها خود را از راه ایران بافغانستان میرسانیدند و بمحض رسیدن قوای ترک با افسران آلمانی بافغان دیگر محال بود که امیر حبیب الله خان بتواند در جریان جنگ به معاهداتی که با انگلیس داشته است عمل نموده و وظائف خود را انجام دهد. خود او یا از امارت خلع شده بقتل میرسید و یا او را مجبور میکردند که به معیت ترکیه به هندوستان حمله برد.

احتمال قوی داشت که لشکریان ترک به معیت سپاه افغان و هزاران عشائر جنگی به هند حمله برده و با همان پادگان‌های تهی مغز ما که آشوب داخلی هند آنها را از کار باز میداشت بالاخره تولید مشکلات بزرگی برای ما بنمایند. همانطور که کشتی جنگی آمدن «۲» آنوقت راه عبور و مرور بحری را سد کرده و تولید آن همه خسارت نمود. از جمله اقدامات سرلشکر سرچارلز تون شنند «۳» رئیس کل قوا این بوده است که در این نقطه مهم تاریخی

(۱)- Sir John Nixon.

(۲)- Emden

(۳)- Sir Charles townshend

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۱

یعنی مداین در اثر دفاع ممتد طولانی و دلیرانه خود در کوت العماره لشکر انبوه ترک را مشغول نگاه داشت. تا قبل از سقوط کوت ترکها بخوبی میتوانستند شدیداً بایران حمله ببرند، ولی اتفاق اینطور افتاد که آنها قسمت اعظم و قتلشان را صرف نقطه مزبور نمایند و وقتی بخود آمدند که موقع از دست رفته و وسائل موفقیت را بروی خود مسدود دیدند.

وقتی که سرجان نیکسون فرماندهی نیرو را که دو لشکر بود بعهده گرفت ترتیب جبهه اینطور بود که او با یک دسته سپاه خود که مرکز آن بصره بود از جلو بسمت شمال غربی با دشمن که بغداد را مرکز قرار داده بود مقابل بوده است و یک گروهانی هم در اهواز طرف راست و دسته دیگری در نخيله طرف چپ قرار گرفته بودند. نیکسون چنین فرمان داد که اصل جنگ از اهواز شروع شود و لذا لشکر ۱۲ تحت ریاست سرلشکر سر جرج - گورینج «۱» گرد آمده و دشمن را متدرجا طرف عماره که قوای امدادی ترک در آنجا جمع بودند عقب نشانیدند. جنگهایی که در این میانه شد در نهایت شدت و سختی بود. رودخانه کرخه هم که در آن موسم دویست و پنجاه یارد پهنا داشت و علاوه بر عمق زیاد جریان آبش در نهایت درجه سرعت بود داخل در منطقه جنگ بوده است. گورینج لازم دید که به مهم قبیله بنی طرف که دشمن بود به پردازد. این بود که بدوا بطرف ساحل رودخانه روانه شد و مواضع مهم آنها را بکلی منهدم ساخت. نتایج عمومی این اقدامات که عبارت بود از یک سلسله عملیات نظامی سخت بر علیه ترکها و بدین وسیله جلوگیری و بازداشتن آنها از اینکه متوجه مراکز شده و قوای امدادی بدان سمت بفرستند خیلی عالی و قابل توجه بوده است. دشمن از ورود و حمله به خاک ایران باز داشته شده و هنگامیکه آنها بطرف عماره عقب نشستند محل مزبور که از مدتی پیش دست سرلشکر تون شنند بوده - است عده زیادی از آنان اسیر یا بکلی متفرق و پراکنده شدند. عشائر محلی که دشمن بودند سر باطاعت فرو آوردند. لوله‌های نفت ترمیم شده و مقدار استخراج نفت کماکان شروع گردید.

(۱)- Sir George Gorringe

مقصود اصلی دول مرکزی (یا آلمانها) این بود که اغتشاش و آشوب در ایران و افغان و نیز سرحدات هند برپا کرده و از این راه برای انگلیس و روس تولید مشکلات نمایند و بالاخره ایران را خواهی نخواهی داخل در جنگ عالمگیر کنند. این نقشه چنانکه ملاحظه میشود خالی از نقص و کاملاً درست بود، چنانچه آلمانها در اینکار موفق میشدند و دومین دولت مستقل اسلامی را بر علیه روس و انگلیس وارد در جنگ میکردند هرآینه اینموضوع تقویت می یافت که قسمت اعظم عالم اسلامی بدشمنان ما پیوسته و بر ضد ما داخل در جنگ میشدند. این مسئله فوائد عظیمه‌ای در آسیا بآلمانها عائد میداشت که از آن جمله اتحاد با افغانها و طغیان و آشوب عشائر متعصب سرحد شمال غربی هندوستان بوده است.

فعالیت نمایندگان آلمان در ایران بسی قابل ملاحظه بود. چنانکه در این باب اسنادی که بدست آمد ثابت نمود که آنها نقشه‌های بسیار وسیعی کشیده بودند که از جمله سازشهایی برای تهیه مهمات در آرتش هند، بپا کردن شورش در آن کشور و حمله به نمایندگان هیئت‌های انگلیسی در سراسر ایران بوده است. نقشه این عملیات تا آنجا که مربوط به ایران بود شامل دو قسمت است. عمال و نمایندگان آلمان با پولهای هنگفت زیاد، مسلسل و هفت تیر مجهز شده و با تفنگ‌های زیاد مأمور بودند عشائر و ایلات را تحت سلاح در آورند و در سرتاسر کشور آشوب و هرج و مرج راه بیندازند و نیز مأمور بودند که تمامی اتباع و رعایای روس و انگلیس را که در شهرهای ایران میزیستند بیرون کرده و اموالشان را غارت کنند و دیگر نمایندگان آنها را کشته و خزانه‌های بانک شاهنشاهی ایران را تصرف کرده و نیز اموال و نقود شرکت‌های روسی و انگلیس را از بین ببرند. این جماعت قدمهای وسیعتری برداشته یک هیئتی فراهم کردند که دستور داشتند خود را از راه ایران به افغان و بلوچستان برسانند و اوراقی را که یک کتاب میشد دست آنها دادند که در آن حدود انتشار دهند. اوراق و برگهای مزبور بامضای وزیر خارجه آلمان بعنوان امیر افغان و پادشاهان بومی هند نوشته شده بودند. مبلغین آلمانی بر علیه مسیحیت مشغول تبلیغات شده و بدیانت اسلام اظهار عقیده مینمودند و این مأمورین انتشار میدادند که ملت

آلمان دین اسلام را قبول کرده و حتی قیصر امپراطور آلمان داخل در دین اسلام شده تا این حد که اسم او را حاجی ویلهلم گذارده بودند. در صورتیکه همین قیصر بود که در آخر ژوئیه ۱۹۱۴ با خط خودش نوشت که اگر بریتانیا از جنگ اطریش و صربستان چشم‌پوشی کند و از دخول در آن خودداری نماید ممکن است ایران را آنها در عوض داشته باشند.

برگشت سفرای آلمان و اطریش با عده قابل ملاحظه‌ای از افسران در ماه مه همان سال به تهران وضعیت را خیلی سخت نمود. آنها برای اسرای بیشمار آلمانی و اطریشی که از حبس روس فرار کرده بودند مخصوصاً قرار دادند که در پایتخت جمع شوند.

رویه‌مرفته سفارتخانه‌های آنها در تهران شبیه به یک اردوگاه نظامی بود که مردان جنگی اروپا و ایرانی در آنجا به کثرت جمع بودند. طهران یک مخزنی شده بود از باروت و این جای تعجیبی نیست که ایرانیان در مقابل چنین پیش‌آمدهائی که از عهده علاج آن برنمی‌آمدند واقعات و مبهوت بودند.

فعالیت‌های واسموس

در میان وکلا و مأمورین آلمان در ایران واسموس فوق‌العاده زبردست بود و بیش از همه توانست در کار خود موفقیت حاصل نماید. در چند سال قبل از جنگ او در بوشهر قنصل بود. نامبرده بواسطه پذیرائی‌های زیاده از حد و دادن هدایا و تحف زیاد به تنگستانی‌ها و قبائل مجاور توانست مردم آن حدود را بطرف آلمانها جلب کرده و یک پارتی‌های خیلی قوی تشکیل دهد. وقتی که جنگ بزرگ شروع شد واسموس به مرخصی رفته بود ولی او در ژانویه ۱۹۱۵ با یک دسته کوچک آلمانی و هندیهای شورش طلب در شوشتر دوباره ظاهر شد. واسموس برای تبلیغات ضد انگلیسی مثل ریک پول خرج میکرد. بعد رو بمشرق بسمت نواحی پشت سر بوشهر حرکت کرد. یکی از خان‌های دوست انگلیس او را دستگیر کرد ولی واسموس فرار کرد. در همین اوان قونسل آلمانی در بوشهر توقیف شده و به هندوستان تبعید شد. واسموس با موفقیت قابل ملاحظه‌ای یک اتحادیه ضد انگلیسی ترتیب داد، هرچند که در آن ناحیه دسته موافق انگلیس هم وجود داشت. از سپاهیان هندی دسته مختصری در آن ناحیه اقامت داشتند که مأمور مراقبت و حفاظت جان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۴

اتباع انگلیس و سیم تلگراف و نیز ایستگاه تلگراف بی‌سیم از حمله و دستبرد عشائر و ایلات بودند، ولی عداوت و خصومت تنگستانی‌ها انگلیس‌ها را مجبور کرد که بر عده دسته مزبور بیفزایند. دفاع و حفاظت بوشهر برای این زحمت داشت که مرکز سیم تلگراف در رشایر پنج یا شش فرسخی واقع شده و دیگر اینکه مقر مأمورین سیاسی (بالیوزخانه) و سایر منازل انگلیسی‌ها از هم پراکنده و بفاصله زیاد واقع شده بودند، و بدینجهت تنگستانی‌ها باآسانی میتوانستند بآن جزیره حمله بیاورند، زیرا بوشهر را میتوان اینطور تعریف کرد که آن قطعه شن‌زاری است بمساحت هفت میل مربع معروف به مشیله که گاهگاهی آب آنرا میپوشاند. حمله‌ای که در ماه ژوئیه رخ داد سبب شد که دو نفر افسر انگلیسی کشته شوند. وضع مخالفت آمیز سخت دولت ایران منجر باین شد که بریتانیا بوشهر را موقتا اشغال نماید و این موقع خوبی بآلمانها برای تبلیغ داد و آنها هم از آن استفاده زیاد کردند. در ماه سپتامبر حمله دیگری به بوشهر اتفاق افتاد و انگلیس‌ها اینوقت خط دفاعی برای خود ترتیب داده و بعد از نبرد خیلی سختی دشمن را با تلفات زیاد بوسیله آتش توپخانه از مشیله منهزم ساختند. از طرف ما فقط یک فرمانده انگلیسی و یک فرمانده هندی در اثر حمله دلیرانه سوارانظام کشته شدند.

واسموس در فارس هم آشوبی بپا کرد. در ماه مارس او وارد شیراز شد. استاندار شیراز مخبر السلطنه بود که تحصیل کرده برلین و از طرفداران جدی و آلمان دوست‌های قوی بود. افسران ایرانی و سوندی ژاندارمری نیز با آلمانها همراه بودند و در سرتاسر فارس برای آلمانها کار میکردند. برای یک شاهد مثال جامعی میگوئیم که لوندبرگ یکی از افسران ژاندارمری سوندی بطرف بوشهر حرکت نمود و در آنجا قونسل آلمان را ملاقات نموده و مقدار زیادی مهمات جنگی

که برای استعمال پارتیه‌های آلمانی در داخله اختصاص یافته بود از او گرفته و حمل نمود. او تمام این بسته‌های مهمات را تا شیراز آورد و بنابراین حادثه‌جویان آلمان را قادر ساخت که دستجات خود را مسلح ساخته در کشوری که حقوق از آن می‌گرفت تولید هرج و مرج نمایند.

با یک چنین رفقا و همراهان قوی و مقتدر واسموس در آنجا توانست کارهای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۵

بزرگی بنماید و البته سادگی و زودباوری شیرازیها هم بیشتر باو کومک میداد. حماقت و سادگی کسانی که گول او را می‌خوردند از مثال زیر معلوم می‌شود تا چه اندازه بوده است.

واسموس یک تاجر متمول شیرازی را جلب و اغوا نمود که جاسوس آلمان شده و باو خبر داد که قیصر شخصا با بی‌سیم باو خبری خواهد فرستاد. نامبرده وارد اطاقی شد که واسموس تلگرافی را مخابره میکرد و دستگاه تلگراف را به تیری وصل نموده بود.

واسموس با کمال جرئت به تاجر مزبور خبر داد که الآن قیصر خودش شخصا در دفتر تلگراف برلین حاضر شده و میخواهد با او صحبت کند. بعد باو گفت که زمین را سه مرتبه بوسه زند. پس از چند تق‌تق مخابره باو خبر داد که اینک قیصر از حال او پرسش میکند و دیگر مطابق رسوم ایران باو اظهار داشت که درازای این اظهار مرحمتی که از طرف قیصر آلمان باو شده مبلغ هنگفتی باو تقدیم شود. بالاخره از راه همین نیرنگ یک حواله‌ای معادل ده هزار لیره واسموس از آن تاجر دریافت نمود. قیصر با کمال بزرگواری مبلغ مزبور را قبول نموده و قول داد که عکس خودش را بوسیله تلگراف بی‌سیم برای آن بازرگان بفرستد، حقیقه این عکس در ظرف دو روز بدان شخص رسید. نامبرده بدین خیال موهوم که مورد توجه امپراطور آلمان واقع شده است مشعوف بود. تا در نوامبر سال ۱۹۱۶ با ورود نگارنده به شیراز تمام این نقشه‌ها بهم خورده و بساط حقه‌بازی برچیده شد، تاجر نامبرده بمن شکایت میکرد و میگفت «من گه خوردم».

در پائیز سال ۱۹۱۵ هنوز قونسول آلمان وسترو (۱) بهمراهی افسران سوئدی و ایرانی و اعضای ژاندارم اهالی را بر ضد انگلیسها تحریک و به فتنه و فساد خود ادامه میداد.

مخبر السلطنه بر اثر نفوذ بریتانیا به تهران احضار شد، ولی قوام الملک هم که بعد از او به سمت فرماندار کل معین شده بود اقتداری در کار خود نشان نداد. این مرد با وجود نفوذ خانوادگی چند صد ساله و ریاست ایل خمسه معهدا نمیتوانست در مقابل ژاندارمری که دارای اسلحه خوب و توپهای خود کار شنیدر بودند جنگ و مقاومت نماید. علامت رسیدن موقع بحرانی و خطرناک قتل نایب کنسول افتخاری انگلیس نواب غلامعلی خان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۶

در روز روشن بود. این واقعه در ماه اکتبر رخ داد. ماه بعد طوفان و رستاخیز عمومی برپا شد. دستجات ضد انگلیس به سرکردگی قونسول آلمان و ژاندارمری برای دست زدن به عملیات نظامی و پیکار عازم شدند. بدو آنها سیم تلگراف را قطع نموده و نیرو و توپ در نقاط مختلف فرماندهی و مواضع نظامی قرار دادند. قونسول گری انگلیس که یکی از هدف‌های ممکن الوصول آنها بود سخت مورد تهدید و خطر واقع شد. اعضای «انجمن ملی حفظ استقلال ایران» که در تحت تعلیمات قونسول آلمان کار میکردند به سرهنگ دوم و. ف. او. کونر «۱» اطلاع دادند که یا تسلیم شود و یا حاضر به بمباران گردد.

او. کونر مجبور به تسلیم گردید. بنابراین تمام اتباع انگلیسی را گرفته تحت الحفظ بطرف بندر فرستادند. خانم فرگسون «۲» زوجه ناظم بانک روح مخصوصی در کالبد بانوان انگلیس دمید بطوریکه هیچ نگرانی و اضطراب از خود نشان نمیدادند. حتی وقتیکه در کازرون از طرف یک دسته مردم وحشی نسبت بآنها بی‌احترامی‌هایی شد اطوار و صفات ویژه‌ای که از آنها در چنان موقع و همچنین در حین بازرسی و تحقیقات سخت دیده شد حقیقتاً اثبات اعتبار نژاد انگلیس بوده است. عاقبت این دسته را جدا کرده خانم‌ها را به بوشهر فرستاده و مردان را در اهرم قلعه مستحکم زائر خضر یکی از رؤسای نامی تنگستان زندانی نمودند. در این جا با آنها بد سلوک نکردند، لیکن از حیث بهداشت صدمه زیادی بآنها رسید، تا بالاخره پس از هفت ماه اسارت با اسرای آلمانی معاوضه شدند.

در اینمیان به قوام الملک در فارس خبر دادند که دولت ایران به انگلستان اعلان جنگ داده است. وقتی که او از حقیقت امر باخبر شد تا مدتی مقابل ژاندارمری پافشاری کرده و دفاع نمود، ولی پس از آنکه مهمات جنگی او تمام شد ناچار بطرف لنگه هزیمت اختیار نمود و از آنجا به بوشهر رفته سرپرسی کاکس را ملاقات کرد. املاک و مستغلات او تا حدی به غارت رفت، ولی خراب و ویران نشد. ژاندارمری دشمن بزرگ او را در شیراز به استانداری معین نمود، بعلاوه یکنفر از رؤسای عرب را که در کندوزنجیر

W .F .O .Conner-(۱)

Mrs .Ferguson-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۷

قوام بود بر ایلات خمسه رئیس کردند. این سال در فارس تا آنقدریکه مربوط به انگلیس‌ها بوده در نهایت سختی و تیرگی گذشت.

دستجات آلمانی در کرمانشاه اصفهان، یزد و کرمان

راه عمده‌ای که دستجات آلمانی وارد ایران میشدند بین کرمانشاه و همدان بود. در ماه آوریل ۱۹۱۵ ترکها با قشون چریک خود در کرمانشاه شروع به پیشرفت نمودند و البته این واقعه ایجاب مینمود که اتباع و رعایای انگلیس بطرف همدان رانده شوند. قونسول آلمان در کرمانشاه پشت کار غریبی از خود نشان داده عشائر و ایلات آنجا را جمع‌آوری نموده و جدا مشغول تبلیغات گردید. حتی او به قونسول‌های انگلیس و روس هنگامی که با یک اسکورت ایرانی از همدان به کرمانشاه برمیگشتند حمله برده و آنها را بعقب راند. یکی دیگر از جاسوسان آلمانی یک بازرگان آلمانی بود بنام پوگین «۱» که لباس ایرانی پوشیده و خود را بظاهر مسلمان جلوه میداد. این مرد در اغوای قسمت زیادی از اهالی اصفهان که علما هم در آن داخل بودند موفقیت زیاد حاصل نمود. وی بآنها میگفت که ملت آلمان بدین اسلام درآمده و قیصر نیز حقیقتاً «حاجی» است. قتل و ترور سلاح مطلوبی شمرده میشد و اول از همه نایب قونسول روسیه در اصفهان هدف قرار گرفته و کشته شد.

بعدا جنرال قونسول انگلیس مسترج. گراهام زخمی شد، ولی مصدر هندی او بقتل رسید.

همانطور که در سرفصل جاری اشاره شد اصفهان بقدری خطرناک شده بود که تمام اتباع اروپائی آنجا در اول پائیز شهر را ترک نمودند و رهسپار اهواز شدند. اینجا هم مانند شیراز ژاندارمری‌ها تحت نفوذ صاحب‌منصبان سوئدی بتمام معنی جزء قوای آلمان محسوب میشدند. در همین اوان دسته‌ای قوی از سربازان چریک با جمعی آلمانی و اطریشی مراکز مهم غرب، مرکز و جنوبی ایران را دیدن نمودند. در یزد آنها خزانه بانک شاهنشاهی را غارت کرده و کلنی‌ها و مهاجرین را بخارج راندند. در کرمان نیز برنامه‌ای مشابه آن بمورد عمل گزارده شد. فرماندار کل آنجا که یک رئیس بختیاری بود بنظر می‌آمد که موافق متفقین باشد، ولی در حقیقت معلوم شد او یک آدم اشتراکی مسلک بوده و مقید به

Pugin-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۸

پر کردن جیبش مییابد، بعلاوه میخواست خود را از هر مسئولیتی دور دارد. جماعتی که دور دشمن را گرفته بودند تماما مردمی بودند جوشی و پرسروصدا چنانکه یکنفر از بابوهای بنگال در این میانه ریش و سیبیل خود را مثل مسلمانها درست کرده و نامش را هم داود علی خان گزارده و وارد کرمان شد و از او استقبال و پذیرائی شایانی بعمل آمد. بعد از چندی دکتر زوک‌مایر «۱» پروفیسور تاریخ طبیعی که باو اجازه داده شده بود در سال ۱۹۱۱ بلوچستان انگلیس را سیاحت کند با عده‌ای از سپاهیان چریک در چنین هنگامه‌ای وارد شده و بالاخره با جمعی از آلمانیها و اطریشیا که عده آنها بالغ بر سی نفر بود و نیز باضافه هفتاد نفر ایرانی حرکت کرده و قسمت اعظم آنها بطرف افغان و بلوچستان روانه شدند.

ژاندارمری نیز بآنها پیوست و این قوا رویهمرفته یک قوه مهمی شده و خیلی زود آنها نیروی خود را با قتل فرخ خان برادرزاده آقا خان و نیز تأسیس یک حکومت ترور به معرض نمایش گذاشتند.

حکم احضار دسته ژاندارمری به شیراز که از تهران صادر شده بود در این موقع باعث هیجان عمومی شده و اعتراض سختی به تهران نمودند و دامنه آن توسعه یافته نزدیک به یک انقلاب شد. کمیته‌ای که در رأس این جنبش بود تقاضای ابقای ژاندارمها، خروج افراد انگلیس و روس و تسلیم بانک و دفاتر تلگراف را مینمود. در اینموقع در مخیله احدی این مطلب خطور نمیکرد که بتوان با تعلیمات صادره از کمیته مخالفت نمود. مخصوصا در زمانی که فرماندار کل برای کمک حاضر به بلند کردن یک انگشت نیز نبود. بنابراین اتباع انگلیس و روس کرمان را ترک گفته و سالما به بندر عباس رسیدند.

مقدرات ایران در این موقع باریک و بحرانی

در پائیز ۱۹۱۵ بحران فوق به تهران سرایت نمود. بواسطه خطری که برای سفارتخانه‌های متفقین وجود داشت روسها در ماه مه در بندر انزلی (پهلوی) نیرو پیاده کرده و بطرف قزوین روانه گردیدند.

از آنجا هم بواسطه اینکه بر اهمیت و باریکی موقع افزوده شده بود بطرف رودخانه کرج بفاصله ۲۵ میلی تهران حرکت نمودند. وزیر امور خارجه ایران طرفدار دشمن بود،

Dr. Zugmayer (۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۲۹

یعنی همان دشمنی که تصمیم گرفته بود دسته گلی را که در قسطنطنیه به آب داده بود اینجا هم نظیر آنرا تکرار نموده و دولت ایران را به حقه با متحدین همراه ساخته وارد در جنگ نماید. استنادی که میکردند این بود که لشکر روس به تهران هجوم آورده و اعلیحضرت را دستگیر خواهند نمود. سفرای دشمن با نیروهای عجیب مختلف خود پایتخت را ترک گفته و پیشوای دموکراتها و افسران آنها بعلاوه بعضی از اعضای کابینه که حقوق بگیر آنها بودند بایشان ملحق شدند، در حالیکه انتظار داشتند که شاه هم پشت سر آنها حرکت خواهد نمود.

در ۱۵ نوامبر یک آزمایش زور آزمائی بین دو نیروی متخاصم بعمل آمد. شاه مضطرب با حال رقت آوری از هر طرف چاره می‌جست. یک مرتبه هم ظاهرا تصمیم گرفت که پایتخت را ترک گفته به شاه عبد العظیم که وزرای مختار متحدین در آنجا بانتظار او جمع بودند حرکت کند، ولی وزیر مختار انگلیس و روس صریحا با او اظهار داشتند که اگر شاه بیطرفی خود را بشکند و به نمایندگان متحدین به پیوند هر آینه تخت و تاج او در معرض خطر خواهد افتاد. در همین حال فرمانفرما یک شاهزاده قاجار در صحنه ظاهر شده و خود را به شاه رسانیده اظهار داشت که کاری نکند که سلسله قاجاریه منقرض گردد. دلائلی که او خاطر نشان نمود بقدری عاقلانه و منطقی بود که شاه را اقناع کرده و بالاخره حاضر شد که در پایتخت باقی ماند. معهدا وقتیکه شب شد او بغتتا هراسان شده میل کرد سوار بر اسب شده خود را به آلمانها برساند، ولی فرمانفرما که مواظب او بود او را از این حرکت خارج از عقل بازداشت. کمی که از این قضیه گذشت او

کابینه جدیدی تشکیل داد و تا چندین ماه ممکن بود گفت که سیاست ایران نسبت به متحدین یک سیاست بیطرفانه نافی بود. در آن موقع شایعات زیادی درباره یک اتحاد و اتفاق در جریان بود.

عملیات موفقانه روس در همدان، قم و کاشان

وزرای مختار دشمن بالاخره مایوس شده بطرف قم روانه شدند و آنجا را مرکز قرار داده تاخت و تازهای چند بیفایده‌ای بردند تا آنکه در ماه دسامبر دو ستون از نیروهای روس بآنها حمله برده و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۰

قوای آنها را در جاده همدان نزدیک تهران و هم چنین در قم شکست داده منهزم ساختند.

قبل از انتهای سال روس‌ها کاشان را تصرف کرده و اصفهان را مورد تهدید قرار دادند.

عملیات روس و انگلیس در ایران شرقی

از جمله مخاطراتی که لازم بود از آن جلوگیری بعمل آورد از ناحیه میسیون‌هایی بود از دشمن که از خاک ایران بطرف افغانستان یا بلوچستان حرکت مینمودند، لذا در این امر مراقبت و کوشش زیادی بعمل آمد. در خراسان جمع کثیری از اهل هزاره بودند که قسمت اعظم آنها جزء سپاه هندی بوده و دوباره عده‌ای از آنها را به خدمت داخل نموده بودند. اینها خود یک عده زیاد و کافی میشدند. در سیستان نیز از عشائر و ایلات بلوچی و گرازیر عده زیادی بطور چریک داخل در قشون شدند. این دسته که بتدریج ترقی کرده و دارای اوصاف نظامی بود در گشت و پاسبانی سرحدات افغان خدمات خوبی انجام دادند. در قسمت شمال قزاق‌های روسی بکار برده شده و آخرین انتظامی که بعمل آمد همانا قبضه کردن خط قسمت شمال به قائن بوده است که بروس‌ها واگذار شده بود. قسمت جنوبی نیز به عهده انگلیس‌ها واگذار شد. مرکز مهم نظامی انگلیس‌ها قاجه در مرز بلوچستان ایران بوده است. در سیستان، دهنه باغی در لوت و نیز در نه، و آخر از همه در بیرجند و نواحی مجاور آن پست‌هایی نظامی گذاشته شد. مسئله رساندن خواروبار و آذوقه باین دستجات یکی از مسائل بغرنج و خیلی مشکل بوده، لیکن بتدریج مسئله فوق بطور دلخواه و رضایت‌بخشی حل شده و تمام نقاط سرحدی که تقریباً چهارصد میل عرض آن میشد آرتش در موقع لزوم نگاهبانی میشد.

میسیون اعزامی آلمان به افغانستان

ایران چون یک کشور بسیار وسیعی است کاپیتان ا. نیدرمایر (۱) که یک پارچه آتش بوده و ریاست میسیون آلمانی را بر عهده داشت میتوانست با یک حرکت سریع قبل از اینکه دستجاتی منظم شوند از مرز افغان عبور کند. این افسر متهور شجاع در ۱۹۱۳ چندین هفته در مشهد مهمان من شده بود و عازم بود که بطرف شمال ایران مسافرت کند و ظاهراً داشت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۱

برای بعضی جهات مخصوص زمان جنگ خود را حاضر میساخت. از هیت مزبور در هرات بگرمی پذیرائی شد ولی بعد بتدریج از اهمیت آنها کاسته شده و از نظر مردم افتادند.

زیرا اعضای هیئت، افغانها را پست و وحشی شمرده و حتی در ردیف حبشیها قرار میدادند.

بعلاوه هر چیزی را که در آنجا میدیدند علناً انتقاد کرده و بد میگفتند. این حرکت کاملاً باعث تنفر مردم میشد. پس از چند هفته اقامت این هیئت سی و چهار نفری بسوی کابل حرکت نمودند. در آنجا نیز از ایشان با کمال احترام پذیرائی شد. معهذاً وقتی که آنها مقصودشان را اظهار داشتند امیر جواب مطالب آنها را به تأخیر انداخته و دستور داد که مجمعی مرکب از نمایندگان قبائل و عشائر که خود کاری بود که خیلی طول میکشید تشکیل شود. بعد هم جلسات و مذاکرات زیادی با آلمان و نیز شور و مشورت‌های تمام نشدنی با مشاورین و معتمدین خود در این باب بعمل آورد. تا آنکه حضرات بتدریج فهمیدند که بی‌کمک قشون ترک ممکن نیست امیر را جلب کرده و از وی استفاده نمود. عاقبت برای اعضای میسیون در حال یاس این فکر پیدا شد که کودتائی در آنجا ترتیب دهند. اعلیحضرت آخر الامر آنها را جواب داده و گفت که تا وقتی که یک عده زیادی از قشون ترک با سازوبرگ وارد کابل نشود صلاح نمیداند از حکومت هند رشته ارتباط خود را قطع نماید. میسیون تیرشان به سنگ خورده و در آخر با عده کمی دوباره از مرز گذشتند. نیدرمایر نیز لباس زنانه پوشیده و بدین سبب از توقیف خود جلوگیری نمود.

یک دسته دیگر از آلمانها در ماه ژوئیه به قائن رسید، ولی بواسطه ورود عده‌ای قزاق روسی برگشته مقدار زیادی اسلحه و مهمات جنگی بجا گذاشتند. قدری پائین تر در جنوب هیئتی که قبلاً ذکر نمودیم تهیه زیادی دیده بودند که از راه خبیص از صحرای لوت عبور کنند. چون این راه پیچ خورده به جاده معروفی میرسید که فقط در آنجا آب بود هیئت مزبور در نزدیکی ده سلم (یا ده ملا) به سواران پاسبان هندی برخوردند. یکی از آلمانها گرفتار شده و بقیه با نهایت تردستی بطرف کرمان برگشتند. آخرین کوششی که از آنها بعمل آمد این بود که برای عبور از بم بمنظور رفتن نزد بهرام خان بمپوری به نظر تاخت و تازهای به بلوچستان انگلیس کوششهایی بعمل آوردند. اما بلوچهای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۲

طماع پس از اینکه از میسیون دشمن که شامل دکتر بیاج «۱» یک عتیقه‌شناس استرالیائی با یک افسر پروسی بودند با گرمی تمام پذیرائی نموده نقشه را طوری کشیدند که آنها را یک روز پس از حرکت در میان راه لخت کردند. دکتر بیاج و همراهانش خیلی خوشوقت شدند که توانستند با یک عده سرباز چریک که همراه داشتند فرار کنند. در سال ۱۹۱۶ استاندار کرمان دکتر بیاج را نزد من در بندر عباس فرستاد و او بمن اظهار داشت که با یک توصیه بعنوان من بایران آمده است. من نهایت درجه از او احترام بعمل آورده تا این درجه که از مقامات عالی هند خواستم که دکتر مزبور را اجازه دهند به مطالعات خویش در این حدود ادامه دهد. او مردی نبود که با سردار آدم کش بلوچ با موفقیت معامله کند.

در انتهای سال ۱۹۱۵ نفوذ آلمانها در جنوب ایران باستثنای حدود بنادر بدرجه کمال بود. یک دلیل سختی اوضاع این بوده است که از میان هیفده شعبه بانک شاهنشاهی ایران هفت شعبه آن بدست دشمن و دستجات آنها افتاده بود. این شعب عبارت بودند از شعبه بانک کرمانشاه، همدان، سلطان آباد (اراک)، اصفهان، یزد، شیراز و کرمان. آلمانها از صندوق بانک یکصد هزار لیره غارت کردند و این غیر از خساراتی بود که به ابنیه و عمارات و دیگر راهها وارد کردند. بعلاوه تلگرافخانهها را تصرف کرده و بیشتر لوازم و اسباب آنها را معدوم میکردند، ولی چون از خطوط تلگرافی استفاده مینمودند خرابیهای وارده بر آن نسبتا کمتر بوده- است. عده آنها بطوریکه تخمین زده شد عبارت بود از سیصد نفر آلمانی و اطریشی و پنجاه نفر ترک و آشوب طلبهای هند و بالغ بر یکهزار نفر هم سربازان چریک ایرانی بودند. اینها تا وقتی مهیب و هولناک بنظر میآمدند که برای جلوگیری قوه‌ای که از او بترسند در مقابل نبود، اما در سمت شمال وضعیت بالنسبه تسلی بخش بوده است. واقعا باید از قوای روس ممنون بود که آنها یک دفعه بنای حمله سخت را گذاشته قوای غیرمنظم دشمن و همراهان او را با قوای ژاندارم بکلی متفرق ساخته و بریک موقع سخت باریکی فائق آمدند و معلوم گردید که تمام نمایندگان دو دشمن با حال فضاحت پس زده و کنار کشیدند.

Dr. Biach-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۳

از یک قالی کرمانی برداشته شده

فصل هشتماد و ششم ۱۹۱۶- یک سال پر جدرومد

حرکت سرپرسی سایکس خیلی قابل ملاحظه بود و شایسته است که در روایات آرتش هندوستان در این صد ساله اخیر یا بیشتر ثبت شود.

لرد کریو در مجلس لردها، ۲۰ فوریه ۱۹۱۷.

کشمکش بین روس و ترک در مغرب ایران

در جاهای مختلف جاده تاریخی که بغداد را به قلب ایران مربوط میکند جدرومد جنگ در سال ۱۹۱۶ میلادی قابل بسی توجه بوده است. ابتدا موفقیت با ترکها بود که پس از عقب نشینی انگلیسیها از طیسفون فوراً از مرز ایران گذشته و به کرمانشاه حمله برده آنجا را بتصرف در آوردند. سپس به حدود مجاور همدان حمله بردند اما آنها را بحال خود باقی نگذاشتند، چه در ماه مارس آرتش روس که بواسطه فتح نمایان ارزروم بسی مغرور بود پیش رفته و دشمن را تا کردند

عقب راند. تقریباً در همین هنگام یک ستون دیگر روسی طوائف متخاصم بختیاری را از اصفهان بیرون کرده و خطوط ارتباطیه روس و انگلیس را باهم متصل نمود.

در تابستان ترکها دوباره پیش رفتند. چنانکه در نتیجه تصرف کوت نیروهای دشمن آزاد شده و در حدود دوازده هزار نفر پیاده‌نظام و چهار هزار سوارنظام و ۵۴ عرابه توپ

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۴

که بوسیله دو هزار نفر سرباز چریک تقویت میشدند برای حمله به روس‌ها روانه شدند.

روسها فقط میتوانستند شش هزار پیاده‌نظام، شش هزار قزاق و ۱۹ عرابه توپ جمع‌آوری نمایند. بنابراین ترکها میتوانستند نیروی ضعیف‌تر را با وارد آوردن تلفاتی از جلوی خود برانند، زیرا توپخانه آنها بر دشمن تفوق داشت، یعنی در حدود سه برابر روسها بود.

کرمانشاهان و بعد همدان تخلیه شده و عقب‌نشینی تا کوههای سلطان بولاق که مشرف به قزوین است ادامه داشت. این وقت تهران مورد تهدید و مخاطره دشمن واقع شد.

تخلیه شهر در ابتدا از طرف سفارت انگلیس توصیه شد، ولی بعد نظریه بهتری پیدا شده و فقط زنان و بانوان فرار شد بطرف انزلی (پهلوی فعلی) حرکت کنند که از آنجا هم بعد از چند هفته اقامت به طهران مراجعت کردند.

با اینحال موقع خیلی باریک و سخت بود، زیرا روسها قادر به تجدید قوا و رساندن نیروی امدادی در این صحنه کوچک جنگ نبودند، بلکه کمک آنها اساساً محدود بود باینکه جای تلفات وارده در قشون را پر کنند. لباس قزاق‌های روسی خیلی کلفت و ضخیم و برای مناطق گرم ابداً مناسب نبود و لذا از بیماری متحمل صدمات زیاد شده و عده زیادی از اسبانشان تلف شدند. اما این مطلب بطور عموم فهمیده شد که این فرار و عقب‌نشینی امری نیست که دائمی باشد. با اینکه خبر دادند که افسران آلمانی با آرتش ترک خیال حمله به تهران را دارند با این وصف تا آخر سال تغییری در وضعیت روی نداد.

روس‌ها در تحت فرماندهی ژنرال باراتوف فرمانده قزاق مواضع خود را در دست نگاه داشتند و بتدریج ضایعات و تلفات خود را جبران و ترمیم نمودند.

یک هیئت اعزامی به جنوب ایران

پس از بحرانی که در فصل اخیر ذکر شد مسئله برقراری قانون و حفظ امنیت و انتظام را دولت ایران جدا تحت نظر گرفته و در اول سال ۱۹۱۶ قرار شد میسیون بدین منظور بطرف جنوب اعزام دارند. وظیفه آنها این بود که یکدسته قوای در

حدود یازده هزار نفر که ایرانی باشند ترتیب داده و بجای ژاندارمری که بیشتر آنها تحت نفوذ صاحب‌منصبان سوئدی خود برای مقاصد و منظوری که عملاً در نظر داشتند بدشمن ملحق شده و یا در نتیجه نرسیدن

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۵

حقوق متفرق شده بودند قرار دهند. مقصود هیئت برقراری قانون و اعاده امنیت و نظم بود و قرار شد بطوریکه منافع دولتین ایران و انگلیس ایجاب کند قوایی پدید آورند. در شمال هم همینطور قرار شد تیپ قزاق مشغول انجام وظیفه باشد. تجهیز این دو قوه و نگهداری آنها در مدت جنگ قرار شد بدست انگلیس و روس صورت گیرد. بعلاوه یک کمسیون مختلط مالی معین گردید که مسئله فوق را تحت نظر بگیرند و بالاخره پس از پیدا شدن توافق نظر قرار شد که دولتین مزبور ماهیانه دویست هزار تومان از این بابت بدولت ایران بدهند.

نگارنده برای فرماندهی کل میسیون انگلیسی تعیین شده و در ژانویه سال ۱۹۱۶ وارد دهلی گردیدم. در آنجا امر تأسیس و ترتیب قوای مزبور بمن محول شد. قسمت وزارت خارجه آنوقت تحت کنترل و نظارت بود و برطبق اطلاعاتی که سریعاً بدست آوردم معلوم شد که خیلی کم ممکن است در این باب بمن مساعدت و همراهی شود و به ملاحظه اینکه آلمانها تمام رعایای انگلیس را از داخله ایران بیرون کرده بودند چندان امیدوار نبودم که بتوانم از اهالی ایران قوایی جمع آوری نمایم و یا از حدود بنادر که امن بود بتوانم بداخله ایران حرکت کنم. در آن ایام آنچه که محل حاجت من بود ابتدا در هندوستان یافت نمیشد. مثلاً یکی از چیزهایی که با کمال ادب پیشنهاد کرده و برای خودم تقاضا نموده بودم چند عدد توپ کوهستانی بوده است. جوابی که در این باب ابتدا بمن رسید یأس آور بود. در آخر قرار شد همین قدر بمن همراهی شود دو عدد از توپهای سرپر بمن بدهند. مسلسل سنگین هم چیزی حاضر نبود و بمن اطلاع دادند که در هندوستان چیزی بطور ذخیره باقی نیست. بالاخره من با سه نفر صاحب منصب انگلیسی و سه تن افسر هندی و نیز بیست نفر از صاحب‌منصبان جزو هندی بطرف ایران حرکت کردم. از سوارنظام هند مرکزی هم بیست و پنج نفر سوار هندی بمن داده شد که همراه من باشند. این بود کمکی که بمن داده شد و ظاهراً چنین مینمود که آن برای انجام خدمتی که بمن سپرده شده بود کافی نبود، لیکن دیدم که هندوستان آنچه موجود داشته برای عراق عرب فرستاده است و من هم امیدوار بودم که اگر خرابی جنوب ایران آنطوریکه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۶

در دهلی معلوم میشد نباشد ممکن است کمک زیادتری نسبت بمن بعمل آید.

بالجمله من در ماه مارس وارد بندرعباس شدم. در اینجا پذیرائی که از من رسماً بعمل آمد از طرف دوست قدیمی خودم دریابگی حکمران کل بنادر بوده است که بهمین نیت از بوشهر به بندر مزبور آمده بود. مستر و. ر. هوسن مرحوم نایب قونسول و نیز شجاع نظام نایب الحکومه از هیئتی که همراه بودند استقبال کرده و در تمام مدت اقامت کمال مساعدت و همراهی را نسبت بانها مبذول داشتند.

عملیات سرباز گیری به محض ورود ما شروع شد و در عرض بیست و چهار ساعت اول پنجاه و سه نفر پس از امتحان در دفتر آنجا نام نویسی نمودند. معذک دسته ضد انگلیس هم وجود داشت که خیلی مهم هم بوده است، چنانکه روز بعد اتفاق افتاد که تمام نفرات مذکور فوق آمده و تمام پولهایی را که از بابت حقوق بطور مساعده گرفته بودند حاضر شدند پس بدهند، برای اینکه مایل نبودند با آنها جنگ کنند. این وضع دامنه اش بالا گرفت و حقیقتاً از کاپیتان ر. س. راک باید ممنون بود که بروز لیاقت داده نفرات خود را با تحمل و بردباری خاصی اداره نموده.

رضایت خاطر آنها را کاملاً جلب نمود. باری تمرین های نظامی منظم با برپا نمودن اردوگاهی در نایبند در سه میلی مشرق بندرعباس شروع گردید. دوازده روز که از ورود ما گذشت پرچم سه رنگ ایران بر فراز اردوگاه با تشریفات مخصوص برافراشته شد. از این به بعد دیگر هیچوقت دیده نشد که سربازان پشت به خدمت کنند و طولی نکشید که تا این درجه کارشان بالا گرفت که توانستند بندرعباس و قسمت جاده کاروان رو را از دزدان و غارتگران محافظت نمایند.

قتل در لنگه، پنج گور و سقوط کوت العماره

در بیان مشکلاتی که پس از ورود ما به بندرعباس در عرض چند هفته پیش آمد خالی از اهمیت نیست که دو سانحه کوچک و نیز یک حادثه خیلی بزرگ را از نظر خوانندگان بگذرانیم. محافظینی که حکومت لنگه از تنگستانی ها ترتیب داده بوده به تحریک آلمانها یکی از مأمورین محترم قدیمی و پیر انگلیس را با دو برادرش را بقتل رسانیده و بعد به هفت نفر سپاهی هند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۷

که در آنجا بودند حمله برده دو نفر را مقتول و چهار نفر را مجروح ساختند و بعد خود را از معرکه بیرون کشیده و غایب گردیدند. مخصوصاً در همین تاریخ باز در نزدیکی مکران دو نفر از صاحب منصبان جوان انگلیس بنام ستوان هوغز (۱) و هورست (۲) بقتل رسیدند.

این بار نیز قتل آنها در نتیجه تحریکاتی بوده است که از طرف عمال و نمایندگان آلمانی بدست یکنفر بنام ریند (۳) که خود نیز بدست سپاهیان خود کشته شد بعمل آمد. بالاخره در ماه آوریل خیر سقوط کوت العماره هم رسید و آن نه تنها یک آبروریزی و ننگی بود بلکه برای ارتش انگلیس بزرگترین حادثه و مصیبتی بود که تا آنوقت در آسیا رویداده بود. اثر مجموعی حوادث و پیش آمدهای ناگوار فوق که در ماه میشوم آوریل واقع شد نهایت درجه طاقت فرسا بود، ولی تحمل و بردباری که در نهاد نژاد انگلیسی است موقع را محفوظ نگاهداشت. با اینکه تعصبات مذهبی غیرقابل تردید و سختی در مکران انگلیس حکمفرما بود و جمعی از ماها را هم سخت پریشان و متوحش ساخته بود، ولی تمام آن بی نتیجه مانده و نتوانست از خط ایران تأثیری در هندوستان بخشد.

حرکت یک میسیون به مکران

در سال ۱۹۱۶ یک هیئت نظامی تحت فرماندهی ماژورت. ح.

کیز «۴» از اداره سیاسی بسوی مرزهای بلوچستان حرکت نمود تا از دسائس و آنتریک‌های آلمانها در آنحدود جلوگیری کرده و بوسیله قرارهای صلح آمیز با سران محل و فرونشاندن آتش فساد آنها را از حمله و هجوم بازدارد. نامبرده در ماه آوریل با اسکورتی مرکب از یک دسته پیاده‌نظام و عده‌ای از سپاهی‌های محلی از گوادر روانه شده و در بلوچستان ایران به تائی قطع مسافت مینمود. او در نزدیکی خاش.

ژنرال دایر «۵» را ملاقات نمود. از آنجا راه مغرب را پیش گرفته و در بمپور بهرام خان را دیدار کرده و بالاخره در فوریه سال ۱۹۱۷ به چاه بهار رسید. در تمام این اماکن و نقاط بواسطه حسن انتظامات سیاسی و تدابیر عقلی که بدرجه کمال بود و دیگر بواسطه عملیات دایر هیچ‌گونه حادثه سوء و تصادمی روی نداد. یک سردار بلوچی در نامه‌اش چنین نوشته

(۱)–Hughes.

(۲)–Horst.

(۳)–Rind.

(۴)–Major T. H. Keyes.

(۵)–General Dyer.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۸

بود که او ناخن و محاسنش را به آرزوی شهادت با حنارنک بسته است، ولی در نامه دیگرش مینویسد که او برای هیئت نظامی مشغول جمع آوری علف و سوخت بوده است. نتایج حاصله از میسیون فوق حقیقتاً رضایت‌بخش بوده است و مخصوصاً با تمام رؤسای نامی آن حدود روابط و مناسبات دوستانه ایجاد گردید با در نظر گرفتن این حقیقت که بلوچستان ایران سالها بود که یاغی و روابط خود را قطع نموده بود و بهرام خان هم سر به طغیان برداشته و به بلوچستان انگلیس حمله سرتاسری براه بود باید گفت که خدمات کیز جالب توجه و در خور تقدیر بوده است.

خط جنگی شرقی ایران در ۱۹۱۶ م

در فصل گذشته اشاره‌ای به انتظامات و ترتیبات معجلانه‌ای که برای جلوگیری از عبور آلمانها از سرحد افغان داده شد بعمل آمد. در ابتدای سال ۱۹۱۶ سرتیپ ر. ای. دایر برای محافظت این خط تعیین گردید. خطوط ارتباطیه این نقاط وسیعه ولی مغشوش و خطرناک دائماً مورد هجوم و حملات عشائر واقع شده و از آنجمله مخصوصاً عشایر دمانی و اسماعیل‌زائی‌ها بودند که منازل و خانه‌های مسکونی را ویران کرده و کاروانها و شتران را غارت میکردند.

دایر متوجه این نکته شد که قبل از هر چیز لازم است کار این راهزنان صحرائی را خاتمه دهد، لذا با قوای خویش بآنها حمله برده و منهدمشان ساخت و خاش را که دهکده‌ای بشمار می‌آمد ولی کرسی نشین سرحدی می‌باشد تصرف نمود. ایل دمانی و اسمعیل زائی قبول اطاعت نمودند ولی از قراردادی که امضا کرده بودند تخلف نموده دوباره بنای تمرد و شرارت را گذاشتند. لذا دایر دوباره بآنها حمله برده و هزاران اغنام و مواشی آنها را گرفته و خسارات و تلفات زیادی بآنها وارد آورد. نتیجه این شد که این ایلات دزد و راهزن تسلیم شده و مانند سربازان داوطلب زیر سلاح آمده مشغول خدمت گردیدند. این خط یا باصطلاح انگلیس‌ها کوردون «۱» اینوقت دارای یک اسکادران سوارنظام هندی بود متمرکز در بیرجند و یک اسکادران که در دهنه باغی جمع بودند، که ۱۲۰۰ نفر سرباز

(۱) - در نظام، کوردون خطی است که بفاصله‌های معین پاسبانهائی ایستاده و از عبور بیگانه ممانعت میکنند. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۳۹

داوطلب ضمیمه آنها بود و سیستان مرکز این پادگان بوده است، لیکن آنها در تمام نقاط سرحدی یعنی از Rum واقع در بخش قائن تا گورک در لوت تقسیم شده و بهمه این حدود مستولی و مسلط بوده‌اند.

موفقیت قوام الملک و مرگ ناگهانی او

این مطلب در فصل پیش ذکر شد که قوام الملک فرار کرده و در بوشهر سرپرسی کاکس را ملاقات نموده و از وی مقداری تفنگ و سایر مهمات جنگی و نیز مبلغی پول تقاضا نمود که باو داده شود و ضمناً اظهار داشت که اگر بدین ترتیب باو کمک شود وی میتواند ژاندارم‌های یاغی و دشمنان دیگر را مغلوب نموده و نفوذ حکومت ایران را در فارس مستقر خواهد ساخت.

اگر دقت کنیم می‌بینیم او هیچ گزافه و اغراق نگفته بود. نماینده او تفنگ و مهمات جنگی را که من از هند آورده بودم تحویل گرفت. بعلاوه کاکس چند توپ که از ترکها گرفته شده بود با چند نفر توپچی هندی با اختیار او گذاشت. قوام حرکت نمود و مقداری که از لنگه دور شد رؤسای عشائر عرب که راجع به توپخانه و سایر مهمات جنگی او چیزهای اغراق آمیز شنیده و مرعوب شده بودند به نزد او آمده و قبول اطاعت نمودند «۱» خلاصه با کمک آنها قوام ژاندارمری را در لار کاملاً مغلوب نموده و سپس با غرور سرشاری بطرف شیراز روانه شد. ولی مقدر نشده بود که او به کاخ و کاشانه‌اش برسد، چه هنگامیکه در دنبال غزالی اسب می‌تاخت طوری سخت بزمین خورد که گردنش بکلی خورد شد. ولی وی خدمتی را که بعهد گرفته بود با تمام رسانید و پسرش که در آن وقت ۲۸ سال داشت توانست وارد شیراز شده و به سرکوبی رؤسای اشرار و مفسده جویان بپردازد.

اوضاع سیاسی در کرمان

پس از مطالعه اوضاع عمومی در بندرعباس آرزو داشتم به حالات کرمان عطف توجه نمایم تا بدین ترتیب عملیات دسته‌های آلمانی

(۱) - نایب الحکومه بندرعباس بمن خبر داد که حتی در یک نامه خصوصی به پسرش اظهار داشته بود که دو آتشبار کامل توپخانه و سی هزار تفنگ که برای هر یک پانصد گلوله و فشنگ تهیه شده حاضر کرده‌اند، باید دانست که قوه پروپاگاندا و تبلیغ در ایران خیلی زیاد است. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۰

را در جنوب ایران عقیم نمایم. بعلاوه باید بیکی از شهرهای مهم ایران ورود کنم که در آنجا مدت چندین سال قونسول بوده و در نتیجه اقامت زیاد و روابط و آشنائی با اهالی انتظار داشتم که بتوانم بدون تصادمی در آنجا سربازگیری نموده و یک بریگاد کرمانی تشکیل دهم.

کابینه دوستم فرمانفرما آنقدر دوام نکرد و جانشین او سپهدار تشکیل کابینه‌ای داد که یک بیطرفی خیراندیشی را حفظ نموده و کمک قابل توجهی به جریان امور نمود.

هیئت آلمانی در کرمان آنچه کردند که سردار ظفر بختیاری استاندار کرمان را با خود همراه کنند نتوانستند و نیز زحمت‌ها کشیدند که سردار نصرت رئیس قشون کرمان و یکی از متنفذین محل را جلب و موافق خود کنند ولی خوش‌بختانه موفق نشدند.

درعین حال استاندار بختیاری که مردم را از تعدیات زیاد به تنگ آورده بود سردار نصرت با او مخالف بوده است. وقتیکه آلمانها دیدند که سردار نصرت نوه وکیل الملک «۱» دوست و همراه انگلیسی‌هاست چندروز پس از پیاده شدنم به بندرعباس خواستند با بمب دستی کار این مرد را تمام کنند، ولی اتفاقا بمب به بعضی از همراهانش اصابت کرده و خود با جراحت خفیفی از میان گردوغباری که فضا را تاریک کرده بود گریخت.

فرار میسیون آلمانی از کرمان و دستگیری آنها در شیراز

اوضاع از حالا تغییر نموده و امور برخلاف میل دشمن بنای جریان را گذاشت. آری موفقیت قوام الملک، هزیمت دسته‌ای که از خط لوت به ده سلم وارد شده بودند، شکست بیاج در بمپور، اعمال و حرکات نفرت‌انگیز آلمانها و اطیشی‌ها در کرمان و بالاخره پیاده شدن میسیون نگارنده در بندرعباس تماما سبب گردید که موفقیت آلمانها در کرمان رو به ضعف و تزلزل گذارد. اتفاق افتاد که یکی از هواخواهان زرننگ سردار نصرت تیری چند بطرف قلعه «۲» خالی کرد و این سبب شد که بختیارها به هیجان آمده دست به تفنگ و شلیک گذاردند. سردار ظفر متلون یک دفعه تحت فشار افراد ایل قرار گرفته و آنها هم دموکراتها و ژاندارمری را خلع سلاح کردند. دسته زوج مایر که در بم بود بطرف

(۱) - ده هزار میل در ایران صفحه ۷۰ - (مؤلف)

(۲) - گویا مراد دار الحکومه باشد (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۱

سیرحان فرار کرد، ولی در اثنای راه مورد حمله بختیاری واقع شد، دکتر بیاج دستگیر و مبلغی هم پول که همراه داشتند بغارت رفت. دسته‌ای هم که در کرمان توقف داشت راه سیرجان را پیش گرفت، لیکن در وسط راه گرفتار ایل بوچاقچی که زیر فرمان سردار نصرت بودند شده صدمات و خسارات زیادی از طرف آنها متحمل شدند. قوام بنا به پیشنهاد و اشاره نگارنده وارد این کشمکش شده توانست عملاً تمامی این دسته را که مرکب از هفت تن آلمانی و اطریشی، دوازده نفر ترک و چند نفر افغانی که از آرتش فرار نموده بودند دستگیر نموده و در قلعه شیراز زندانی کند، من هفت ماه بعد آنها را ملاقات نمودم.

حرکت بسوی کرمان ۲۸۰ میل

قبل از اینکه مدت توقفم در بندرعباس طول بکشد دریافتم عده‌ای از دوستان کرمانی من که علاقمند به امنیت و حسن انتظام کشورند از حرکت من بآن شهرستان خوشحال بوده و حاضرند مرا به حسن استقبال به پذیرند. رؤسای دوایل صحرائشین آن استان هیئتی تحت ریاست منسوبین خودشان با نامه‌های چندی به نزد من فرستادند. من مراتب را بمقامات رسمی خود گزارش داده و ضمناً اظهار داشتم که اگر یک اسکورت با توپهای کوهستانی و یک اسکادران سواره و پانصد پیاده در اختیار من گذارده شود امیدوارم بتوانم آلمانها را بخارج رانده و نفوذ و اقتدار دولت ایران را در آن استان برقرار ساخته و تأسیس پلیس جنوب را که بعداً بهمین نام خوانده شد ادامه دهم. پیشنهاد مزبور مورد قبول واقع گردید و در آخر ماه آوریل یک قسمت توپخانه کوهستانی شماره ۳۳ تحت فرماندهی ماژور ر. س. راتول «۱» و یک دسته از نیزه‌داران شماره ۱۵ تحت فرماندهی ماژور س. م. بروس «۲» و نیز یک جناح ۱۲۴ نفری بلوچ تحت فرمان سرهنگ دوا. ف. تویک «۳» از بوشهر وارد بندرعباس شدند. این دسته خیلی کوچک یا آرتش مختصر در ایام جنگ بزرگ مسافتی که سیر کرده و پیشروی که کرده الحاق قابل ذکر و شاید بتواند ادعا کند که خدمتی را که انجام داده است درخور همه نوع تقدیر می‌باشد، چه قسمت اعظم این سپاهیان

Major R. S. Rothwell-(۱)

Major S. M. Broce-(۲)

E. F. Twigg-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۲

در جریان سه سال بعد پنجهزار میل مسافت را طی و محافظت نموده و نیز در میدان نبرد (چنانکه در نتیجه معلوم میشود) موفقیت‌هایی که حاصل نمودند قابل بسی توجه است.

ولی بدبختانه اینها جز یک دسته ارتش خشک و خالی چیز دیگری با آنها نبوده است.

یعنی از ملزومات و وسائل نقلیه و یا افسران خزانهدار و امثال آن اسمی نبود و هیچ کمکی هم در این باب نشده بود و لذا این قسمت یعنی فراهم کردن مایحتاج و لوازم و مهمات مزبور دوش خود ما بار بود و به وظائف سنگینی که داشتیم ضمیمه گردید.

واقعا از سردار نصرت و نایب‌الحکومه عباسی باید خیلی ممنون بود که همراهی کرده و آذوقه و خواربار و علیق را از اماکن و نقاط چندی تهیه کرده و بتدریج حمل نمودند.

در ضمن و کلا و نمایندگانی به آبادیهائی که در خط سیر ما واقع شده بودند فرستادیم تا به آنها حالی کنند که این حرکت ما دوستانه است و مقصود حفظ امنیت طرق و دائر کردن امور بازرگانی است. عمده نگرانی ما سر مسئله نقلیه بوده است. گرمای بندرعباس در آخر ماه مارس تا این درجه سخت و شدید میشود که هیچ مکاری و شترداری از داخله ایران از خوف ناخوشی و مرگ و میر، مالها و چهارپایان خود را بطرف گرمسیر حرکت نمی دهند و شترانی هم که در محلدن جز گندم و جو خیلی کم بارهای دیگر حمل میکنند و محمولات تجارتنی بوسیله الاغ حمل میشود. این حیوان هم علاوه بر اینکه خیلی سست حرکت میکند صندوقها و بسته‌های بزرگ و سنگین را نمی‌تواند حمل نماید. مکاریان و صاحبان دو قسم و سائط نقلیه فوق اینطور نیست که در یک ساعت مخصوص حرکت کنند و بهر چیزی که روی نظم و ترتیب صحیحی باشد بنظر بد نگاه کرده و غضبناک میشوند.

چنانچه فشاری در این میانه بآنها داده میشد کوشش میکردند که حیوانات خودشان را جا گذاشته فرار کنند. یا اگر مورد حمله واقع میشدیم یقینا همین کار را میکردند، یعنی چهارپایان‌شان را گذاشته و میرفتند.

در سابق گفتیم که برای اداره حمل و نقل یک افسر هم موجود نبود، لیکن خوشبختانه ما یکنفر مأمور قابل تلگراف را در خدمت داشتیم و نیز ناظم بانک کرمان در بستن کنتراهای لازم کمک فراوان بما نمود. بواسطه کمی آب در بعضی منازل و دیگر اشکال اداره کردن تعداد زیاد نقلیه که قطار و ردیف هم نیستند و همچنین چون مجبور بودیم برای

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۳

آرتش کرمان اسلحه، خواربار ذخیره علیق و لوازم و مهمات حمل کنیم تصمیم گرفته شد که در دو ستون حرکت کنیم. چنانکه ستون اولی در ۱۷ ماه مارس بندرعباس را ترک گفته عازم کرمان گردید. این راه و خط سیری که بود در دو حصه یا دو منطقه واقع شده بود. اولی که از وسط گرمسیر میگذرد مرکب از هشت منزل ولی نهایت درجه گرم و مالاریائی بود، در حالیکه حصه بعدی آن شبهای بسیار سرد داشت و این باعث بروز تب و نوبه گردید. در دهات و قصبات ما را با کمال محبت می‌پذیرفتند و هیچ اتفاق نیفتاد که آبادی‌شان را ترک گفته به نقاط کوهستانی فرار بکنند.

راستی یکی از خوانین آن سامان بمن در ضمن ملاقات بطور خصوصی گفت که در مواقع عبور آرتش ایران از این حدود دیاری باقی نمیماند، بلکه مردم آبادیهای خودشان را گذاشته بیرون می‌روند.

البته این یک موضوعی بود که من آن را از پیش تجربه داشته و میدانستم. در اوایل، گرما شدید و طاقت فرسا بود، چه حد متوسط حرارت ۱۱۰ درجه فارنهایت (۶۱ درجه سانتیگراد تقریباً) بود اما سایبان و پناهگاه آسانی پیدا می‌شد و شبها هم هوا سرد بوده است. عبور ما در این راه به تنگ زندان مخوف افتاد که بسیاری از کاروانها را سیل ناگهانی به ته دره برده بود. بخت بمانی کرد و قوای ما سالما از تنگه عبور کرده وارد آبادی پور احمدی شدند. خان حاکم اینجا که از سران معروف دزدان و غارتگران بود برای ما خواربار تهیه کرد و فرستاد اگرچه معلوم بود از روی رضا و رغبت نیست. دو روز بعد ما وارد دولت آباد شدیم. در این محل یک عده از دوستان قدیمی از ما پذیرائی کرده و نامه‌هایی هم بامضای وجوه اهالی آنجا مشعر بر تهنیت ورود بمن دادند.

تا اینجا اندیشه و اضطرابی که در ما بود مرتفع شد و از این نقطه به بعد هر قدر که جلو میرفتیم امیدواری ما بیشتر و علائم فتح و پیروزی نمودارتر میگردید. در هر منزلی رفقا و دوستان بما ملحق شده در صورتیکه آب و هوای این نقاط کوهستانی متصل بهم اگرچه قابل اطمینان نبود اما بعد از حرارت و گرمای طاقت فرسای بنادر برای ما فوق العاده مطبوع و فرح بخش بوده است. باری ما از سلسله جبال زیبای لاله‌زار گذشته و ناحیه بردسیر را از گذار قافانو که ارتفاع آن بالغ بر نه هزار پا از سطح دریا می‌باشد پیموده پس از چند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۴

روز سردار نصرت با عده‌ای از نجبای کرمان با استقبال ما آمده و ما را از وسط بازار کرمان با کمال احترام عبور دادند. اداره تلگراف و بانک بسرعت شروع بکار کردند. شهر کرمان یکمرتبه امن و امان شده و آشوب طلبان یا فرار کرده و یا ناپدید گردیدند. یکی از ملاکین کرمان بمن گفت تا شب قبل از ورود شما سی تن از رعایای خود را برای محافظتم گذارده بودم، ولی بعد از ورود قوای شما شبها بدون هیچ پاسبانی براحت خواب میکنم.

ورود نیروی بریتانیا در کرمان و خوش آمد و استقبال شایانی که از ما بعمل آمد یکی از واقعاتی است که از چند جهت دارای اهمیت است. نخست اینکه آن نشان داد که دولت انگلیس تصمیم گرفته است که با استقرار امنیت در طرف جنوب و اعاده نظم و انتظام در آن صفحات دولت ایران را یاری کند، در صورتیکه این امر ایادی سفیر انگلیس را در تهران تأیید و تقویت مینموده است. چیزیکه اهمیت آن شاید بیش از همه باشد تأثیر این قضیه در بلوچستان و افغانستان بوده است. چه وقایع ایران عکس العملی که در این اماکن و بلاد بخشید زیاده از آن مقداری بود که عموماً تصور میکردند. ذکر این نکته خالی از اهمیت نیست که مسئله استقرار امنیت و آسایش در جنوب ایران و اعاده نظم در آن صفحات بدست آرتش انگلیس وضعیت سرحد افغان و شمال غربی هند را بهبود بخشید و بر رونق آن افزود و موقع داد که از قوای آن نواحی برای امداد بخارج فرستاده شود که در غیر اینصورت لازم بود تمامی آنها را در خود هند بمنظور دفاع داخلی نگاهدارند.

پس از ورود نیرو و بکرمان بزودی تصمیم حرکت بشیراز گرفته شد.

برای رفتن بدان صوب دو راه است که یکی از آن دو که من آن را پسندیدم در امتداد خط تلگراف یزد و از آنجا از خط اصفهان و شیراز که در ده بید متصل میشود واقع بود. در این راه اولاً اطمینان داشتم که آذوقه و خواربار فراهم خواهد شد و دیگر ارتباط بین ما با مقامات سیاسی و اولیای امور محفوظ میبماند. اما جاده سیرجان و نیریز یعنی راه دیگر البته بشیراز نزدیکتر بود ولی در این راه سیم تلگراف نبود و نیز معلوم نبود سیورسات یعنی آذوقه و علیق وجود داشته باشد و در صورت یافت شدن هم احتمال خطر در میان بود. حتی گزارشی که از این راه رسیده بود اشعار داشت که بزحمت میتوان خواربار بدست آورد. بعلاوه این راه از آبادیهائی میگذشت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۵

که ایلات عرب در آنجا سکونت داشتند و آنها از قویترین ایلات و عشائر بشمار میآمدند.

مخصوصاً ایل بهارلو که با آلمانها همراه بوده و تشکیل سپاهیان محلی آنها را داده بودند این مسئله از عقل دور بود که با چارپایان کرایه‌ای از نقاط بیلاقی آنها عبور کنیم که صاحبان آنها باسانی ممکن بود که با اندک تحریکی بطرف آن ایلات جلب شده و اسباب زحمت ما را فراهم سازند. پس از تبادل نظر زیاد با افسران و صاحب منصبانی که بودند بالاخره نظریه من مورد توجه واقع شد و قرار شد که برطبق آن عمل شود. بالجمله کلنل ج. ل. فارن «۱» را که بعد از ورود ما به کرمان بلافاصله شروع بکار کرده بود با سه نفر صاحب منصب دیگر در آنجا گذاشتیم که مشغول تشکیلات کرمان باشند. نامبرده در این وظیفه‌ایکه بعهد او گذاشته شده بود کاملاً هم موفق گردید. البته نظر به روابط دوستانه سکنه آن شهرستان با ما، مخاطره و بیم اینجا خیلی کم بود. و الا اگر الفت و علاقه مردم اینجا نسبت بمان نبود او را تنها گذاشتن خالی از مخاطره نبوده است. ولی باید دانست که این پیشرفت او مزید بر اعتبار او و ستادش گردید.

بالاخره ستون در ۲۸ ژوئیه بطرف یزد که مقصد اولی بود روانه گردید. این راه تماماً در یک دشت وسیعی واقع شده که نگارنده مکرراً از آنجا گذشته است. در دو نقطه یکی بهرام آباد و دیگری انار که دو محل عمده است اداره تلگراف می‌باشد که بدست مأمورین یا تلگرافچی‌های لایق ارمنی اداره میشد. روزها که هوا گرم بود برای این که جای سایه‌ای داشته باشیم وسط روز به پناه باغها می‌رفتیم و از تماشای درخت‌های پسته زیادی که با ترتیب خاص قابل ملاحظه‌ای که در کشت آنها رعایت شده بود محظوظ میشدیم.

اهالی انار مخصوصاً در انتظار هجوم و حمله ایل بهارلو به آن حدود بودند. چنانکه کمی پس از حرکت سپاهیان ما این هجوم هم واقع شد. آنها از من خواستند که قسمتی از قوای خودمان را آنجا بگذاریم در صورتیکه این مسؤل آنها قابل اجابت نبود. ولی بآن‌ها گفتم که تیپ کرمان شروع به سربازگیری نموده و در موقع خود به کمک آنها خواهد آمد. در

اینجا من متوجه این نکته شدم که وظیفه‌ای را که بعهدہ گرفته‌ام بیش از اندازه‌ای که خیال میکردم سنگین و اوضاع آن سامان زیاده از حدی که تصور می‌رفت خراب است.

Colonel G. I. Farran-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۶

اعراب و سائر عشائر متصل حمله آورده و استعدادشان هم از حیث قوه و عده چندین برابر بود.

در ۱۴ اوت به یزد رسیدیم و در آنجا اتباع و رعایای انگلیس که تازه بازگشته بودند از آرتش ما استقبال کردند. البته سایر طبقات هم از ما پذیرائی بعمل آوردند. دکتر واث «۱» جزو میسیون مذهبی فوراً بیمارستانش را در اختیار من گذاشت و نظیر آن را دکتر کار «۲» در اصفهان با من معمول داشت، یعنی بیمارستانش را بمن واگذاشت، البته وظیفه‌ام در مقابل این همه محبت و مهربانی که از اتباع انگلیس نسبت بما شد حق شناسی و سپاس گذاری است.

حرکت به اصفهان ۱۹۰ میل

ما در اوائل این فصل اوضاع و احوالی که پیش از این آرتش حکم فرما بود از نظر تغییری که یکدفعه در حالت نظامی و جنگی روی داد کاملاً بیان نمودیم. چون فرمانده کل قوای روسی در اصفهان تقاضائی از جنرال قونسول ما نموده و آن مورد قبول واقع شده بود لذا بمن تلگراف شد که با نیروی خودم باو ملحق گردم، چه مشار الیه مورد تهدید سخت جمع کثیری از ایل بختیاری واقع شده و بواسطه کمک نظامیان ترک و صاحب‌منصبان آلمانی با توپهای صحرائی که داشتند بر جرئت و جسارت ایل مزبور افزوده شد بود. برای مقابله با این حریف فرمانده مزبور کلنل بیلومستونف «۳» قوائی که در اختیار داشت عبارت بود از ششصد نفر قزاق و دو توپ صحرائی که در خود اصفهان بود و یکعده نیروی امدادی که در کاشان و قم متفرق بوده‌اند.

اتباع انگلیس به اصفهان بازگشته و جماعت زیادی هم از ارامنه‌ای که در اصفهان سکونت داشته مسلماً اگر ترکها آن شهرستان را تصرف میکردند تمام ارامنه آنجا را قتل عام مینمودند. برای همین مسئله من عازم شدم که همراهی کرده این پایتخت قدیم ایران را از چنگ دشمن نجات دهم. اگر این اقدام را نکرده بودم اروپائیها و نیز ارامنه شاید از آن دیار بطرف یزد فرار کرده و در بین راه اصفهان و یزد علاوه بر اینکه از دزدان و راهزنان بی‌رحم صدمات زیادی میدیدند در خود یزد هم بواسطه کمی خواربار و مایحتاج

Dr .Whit-(۱)

Dr .Car-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۷

زندگانی کار طوری سخت میشد که یقیناً آرتش من در عرض یک هفته پس از ورود آنها مجبور بحرکت میشد. علاوه این نکته بر من معلوم بود که اگر اصفهان تحت تصرف دشمن درآید قهراً قوای من در شیراز گرفتار شده و مورد حمله عشایر و ایلاتی که عده آنها زیادتر است واقع خواهند گردید. بنابراین دیدم قبل از تأمین اصفهان و خلاصی آن از چنگ دشمن خطاست بطرف شیراز حرکت کنم. این را هم لازم میدانم تذکر دهم که در صورت بروز یک سانحه و حمله ناگهانی جای محفوظی هم نبوده است که بآنجا عقب نشینی کنیم، هم چنین وسائل نقلیه یعنی کاروانهای آزموده‌ای هم نداشتیم و آن معلوم است باعث کندی و عقب افتادن عملیات یک نیرو میگردد. اینها بود نظریات من و پس از تبادل نظر و مذاکرات زیاد بمن دستور رسید که فوراً بسمت اصفهان حرکت کنم.

هنوز توقف داشتم که خبر رسید در اصفهان یک عده قاطر خریداری شده و توسط سواران هندی فونسول خانه به یزد فرستاده شده و در عرض راه یعنی در عقدا واقع در شصت میلی شمال غربی یزد یکصد و پنجاه نفر دزدان ایل لشنی آنها را گرفته‌اند. بنابراین فوراً یک دسته سوار نظام به‌مراهی عده‌ای پیاده نظام سوار قاطر شده برای استرداد مال‌های غارتی و تعقیب دزدان روانه شدند. آنها لشنی‌ها را منهزم و قاطرها را بماند رسانیدند که در آن وقت بی‌نهایت برای ما مفید و کارآمد بوده‌اند و ما هم بلافاصله یک عده قاطرچیهای قابلی که محل اعتماد بودند فراهم کردیم.

بالاخره ما حرکت کرده و راهی را که روانه شدیم منزل اول آن تپه‌هائی است از شن و ریک و بقیه آن تماماً صاف و هموار می‌باشد. هنگام حرکت خبر رسید که روس‌ها عده‌ای از بختیاریهای دشمن را شکست داده ولی یک‌عده زیادی از آرتش دشمن که از سپاهیان محلی و چریک بوده‌اند با توپخانه آلمانها وارد دم بینه شده‌اند که در هشتاد میلی شمال غربی اصفهان واقع است. از ما خواستند که در رسیدن باصفهان تعجیل نمائیم و بنابراین در حرکت خیلی شتاب کردیم. ما از ناحیه‌ای گذشتیم که اثر پای دزدان در هر نقطه آن ظاهر بود. بعلاوه راجع به ناامنی راهها یک سلسله اخبار موحشی بما میرسید. کاروان‌ها چنانکه عموماً همین‌طور بوده است از آرتش ما استفاده نموده در مشایعت ما می‌آمدند. در تمام راه اطلاعاتی که از عشایر دزد و راهزن و رؤسای آنها بدست آوردیم بعدها برای ما خیلی مفید

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۸

واقع شده و بدرد ما خورد.

وضعیت اصفهان

ما در یازدهم سپتامبر وارد اصفهان شدیم. اتباع انگلیس و روس و نیز ارامنه آنجا و عمال و مأمورین عالی‌رتبه ایران از ما استقبال شایانی کرده و به کمال محبت پذیرائی نمودند. در اینجا خبر رسید که دشمن از دم بینه رو به هزیمت نهاده و

علت اصلی این شکست و هزیمت دشمن بنا به عقیده عموم شایعات اغراق آمیزی بوده است که راجع با استعداد جنگی و آرتش ما انتشار پیدا کرده بود.

روس‌ها به مناسبت ورود ما مجلس جشن و ضیافت باشکوهی ترتیب داده و در آنجا از من خواهش شد که تلگرافی مشترک بامضای خود با همقطارانم دائر بر تقدیم مراتب اعزاز و احترام به پیشگاه اعلیحضرت تزار ترتیب داده توسط ژنرال باراتوف ارسال داریم. نظر بآنچه که بعدا به فاصله کمی اتفاق افتاد من آن تلگراف را ذیلا به نظر خوانندگان میرسانم.

در شهر قدیمی اصفهان که قلب کشور ایران است آرتش روس تحت فرمان کاماندان بیلو مستونوف و قوای انگلیس زیر فرمان ژنرال سایکس اینک بهم اتصال پیدا نمودند. مطابق رسومی که هیئت قزاق از زمان تأسیس تا بحال داشته و بانان و نمک از میهمانان خود پذیرائی مینمودند، اکنون ما ورود متفقین عزیزمان را خوش آمد گفته و با صدای رعد آسای توپ‌ها، قشون متفقین در اصفهان بسلامتی سرداران بزرگ نامی قوای متفقین و سلامتی ژنرال باراتوف فرمانده سپاهیان متفق در ایران جامهای خود را می‌نوشند. اینک بمناسبت این مجلس جشن و بر اثر احساسات درونی صمیمانه، ژنرال سایکس و این جانب از حضرت اشرف محترما تمنا نموده و به مقام محترم آن فرمانده کل قشون نیرومند قفقاز معروض میداریم که بخاک پای سلاطین محبوب ما احساسات بیکران چاکرانه و فداکارانه ما را تقدیم نموده و معروض دارند که همه ما در آفتاب سوزان ناحیه مرکزی و جنوبی ایران برای حفظ منافع مشترک نقد جان خود را بکف دست نهاده و با کمال افتخار حاضر شده که آنرا نثار نمائیم.

چند روز بعد از طرف تزار جواب تلگراف فوق که مبنی بر اظهار مرحمت ملوکانه بوده بما رسید.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۴۹

دسته افسران روسی و انگلیسی در اصفهان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۰

روسها در مهمانداری ما نهایت اهتمام را بجا آورده و ساعت بساعت بر محبت آنها افزوده شده و ما را سر میز دعوت کرده و پشت سرهم بزدن ساغر مشغول بوده و رقصهای عجیب و جذاب قزاق‌های روسی را تماشا مینمودیم. در اصفهان در چنین روزی در سال ۱۹۱۵ بود که اتباع انگلیسی را مجبور کرده بودند که از شهر خارج شوند و بدینجهت مراسم جشنی که در اینموقع بعمل آمد دو مقابل بوده است. ساغرهائی که در این مجالس زده میشد با شلیک توپ توام بوده است و این صدا و غرش توپ طبیعتا موجب وحشت و بهت اهالی در شهر میشد. میهمانی دومی که بافتخار ما داده شد از طرف حکمران پسر ظل السلطان بوده است. سفره این مهمانی در عمارت چهل ستون تاریخی انداخته شد. در اینجا خاطراتی از سلسله درخشان صفوی بیاد ما آمد که ترقی و اعتلاء آنها شگفت‌انگیز و انحطاط و سقوطشان مایه تأسف و رقت بوده است.

سان دو ستون در میدان شاهی بعمل آمد و نگارنده از نظر تفرقه و انحلالی که بعداً در قشون روس رویداد هرگز آنرا فراموش نمی‌کنم. من فرماندهی این سان قشون را از لحاظ یک افسر ارشد برحسب خواهش آنها قبول نمودم. من هم با کمال دقت کلمات و جملات طولانی یا بهتر بگویم تحیات و «به سلامت» ها را که مجبور بودم در روسی ادا کنم درست آموخته و در این زبان حاضر کردم. سربازان بطرز خوبی حرکت کرده و گذشتند. اسکادران سواره بنگال به تاخت حرکت نمود، در صورتیکه اسکادران اول قزاق بطریق عادی حرکت نموده و دومین در راه پیاده شده تیرهایی خالی کردند. دسته سوم نیز به تاخت گذشت. رویهمرفته بین افسران مواسات و برادری زیاد وجود داشت، برعکس بین افراد هندی و قزاق گرداب بسیار عمیقی حائل بود.

در پایتخت صفوی یعنی اصفهان ما اوضاع را بطور وضوح جالب توجه دیدیم.

چه قبل از اینکه ستون در آنجا ظاهر شود بسیاری از سکنه متمول دارائی قابل حمل خودشان را بسته و مهیا بودند که به مجرد اطلاع فرار کنند. لیکن بواسطه اتصال قوای انگلیس و روس بیکدیگر وضع بکلی تغییر کرد و آن باعث سکون و آسایش خیال اهالی گردید. زیرا ما هرچند یک ستون کوچکی بودیم ولی ظاهراً در جلوگیری از

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۱

حمله منظور ترکها موفق شده بودیم. از این رو وضعیت در اصفهان بطور قابل ملاحظه‌ای بهبود یافته و ما توانستیم توجه خود را به تأمین راههای بازرگانی معطوف داریم.

روسها تحت تعلیمات فرمانده جدی که داشتند جاده بزرگ و اصلی تهران را کم و بیش امن نموده بودند، ولی برای حفاظت راه شیراز و نیز راهی که از جبال بختیاری به اهواز میرفت چندان جدیتی ننمودند. یگانه اهمیتی که در این باب بعمل آوردند فقط به دسته‌های اشرار و راهزنان این ناحیه حملات کوچکی بمنظور سرکوبی بعمل آوردند که چندان خالی از موفقیت هم نبوده است و اگر این قزاق‌های روسی نبودند دولت ایران برای دفع این اشرار و راهزنان هیچ تهبیه‌ای نداشت. هرچند که یک نیروئی از قزاقهای ایران تحت تعلیمات معلمین روسی تشکیل شد. اما این نفرات جدید از لحاظ مادی و لوازم و اسباب خوب نبودند. در هر حال مدتی لازم بود که آنان زیر دست معلمین و مشاقان خوب تعلیم بگیرند تا اینکه بتوانند در میدان جنگ حاضر به خدمت شوند.

روس‌ها از بختیاریها بهیچ وجه صرف نظر نکرده و تمام هستی لیدرهای متخاصم را ضبط کردند. از جمله مایملک بی‌بی مریم خواهر سردار ظفر را که دل مهمی را بازی کرده بود غارت نمودند. آنها تمام فروش و اثاثیه، اسبان و نیز نقود و جواهراتی را که بدست می‌آوردند یا فروخته و یا خود نگاه میداشتند. اما اراضی و خانه‌ها را جزو املاک خالصه امپراطوری تزار قرار داده و بمعرض حراج و مزایده میگذاشتند و این در حقیقت یکی از اقداماتی بود که قابل ایراد و اعتراض بوده است. قزاق‌ها هر جا که میرفتند از مردم هر چیز که می‌خریدند قیمت و بهای آنرا نمی‌دادند و این اگرچه عادت معمول ایران بوده - است معهداً راه تویخ و ملامت و هرگونه شکایت را مفتوح میساخت.

هیچ طائفه‌ای در ایران بقدر آرامنه با ما گرم نگرفتند. رئیس مذهب آنها بمن اظهار داشت که وقتیکه خبر ورود ترک باصفهان بما رسید به متنها درجه در تشویش و اضطراب بودیم. لذا رئیس کلیسا تلگرافی به گراندووک نیکلا کرده و از وی حفاظت فرقه آرامنه را تقاضا نمود. او هم اظهار داشته بود که بیشتر سلامتی جامعه آرامنه بسته به ورود ستون ما به اصفهان است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۲

گشایش جاده اهواز

اوقات اقامت آرتش در اصفهان مسئله باز کردن راه اهواز پیش آمد، در اینجا راهی است متعلق به لینیچ که قدری دورتر هم میباشد، ولی در همه جا از خاک بختیاری گذشته و درست امن بوده است، بهمین جهت در حدود شانزده هزار لنگه بار از این خط عبور داده شده و تا قهوه رخ آخرین منزلی که تحت حکومت بختیاری است رسانیده و در آنجا تمامی این بارها جمع شده و نمیتوانستند جلوتر حرکت بدهند، چه از آنجا تا اصفهان که پنجاه میل مسافت دارد بواسطه جعفر قلی یکی از سرکرده‌های اشرار بند بوده است. بازرگانان اصفهانی نهایت درجه در مرارت و زحمت بودند، چه نه تنها نقدینه‌های آنها در وقفه بود بلکه بسته‌های بازرگانی آنان ماهها در صحرا افتاده و از جهاتی ضایع و خراب شده نفله میشدند، چون این مطلب از خارج معلوم بود که قشون روس در باز کردن راه مزبور ابداء داخل نخواهد شد لذا توقعی که بود از سپاهیان ما بوده است که فقط آنها برای نگاهداری و حفظ منافع بازرگانی انگلیس و ایران در این باب اقدامی کنند. بنابراین یکدسته از قوا باساز و برک تمام بطرف قهوه رخ اعزام شدند و آنها سه هزار شتر و قاطر بی بار با خود برداشته بودند. این راه که در دره زاینده‌رود واقع میباشد تماما صحرا و زمین هموار و مسطح میباشد، ولی یک معبر خیلی صعب العبوری دارد که بخود قهوه رخ کشیده شده است. این کاروان جسیم و بزرگ اول صبح فردای روز ورود بار کرده و بطرف اصفهان مراجعت نمود. اسکورت کاروان پس از پاک کردن حاده از راهزنان دید که جعفر قلی اتباع خود را جمع نموده و در بعضی تپه‌های پست واقع در دامنه معبر مزبور آماده برای جنگ است. لذا اسکورت اول کاروان را تحت پشتیبانی عده‌ای پاسبان بجلو فرستاده و بعد یکدفعه به اشرار که عده‌شان در حدود سیصد نفر و همگی مسلح و جنگی بودند حمله برد. ولی آنها در تپه‌های کوچک و پست پراکنده شده و آنجاها را سنگر قرار دادند. بدین جهت هدف گیری بسوی آنان رضایت بخش نبود. با وصف احوال تمامی آنها را بکلی قلع و قمع و پراکنده ساخته و بارها را سالما وارد اصفهان نمودند. عده تلفات جعفر گویا بیست نفر بوده است.

جعفر قلی که مقدر شده بود عملیات او بدست سپاهیان انگلیسی مقطوع شود در نتیجه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۳

این اقدام ظاهرا دچار وحشت شده بهر حال باقیمانده مال التجاره نیز بدون هیچ آسیب و نقصانی باصفهان رسید و این جاده تا مدت چندین ماه امن و آرام بوده است.

زمانیکه من وارد کرمان شدم عبید الله افندی که گویا از طرف ترکها سفیر افغان بود با دو تن آلمانی که از عشق آباد فرار کرده بودند دیدم در آنجا هستند. عید الله در مجلس اول ترکیه نماینده بود و زبان انگلیسی را خوب میدانست. وقتی هم بریاست یک هیئت اعزامی به لندن رفته و آنجا را سیاحت کرده بود. او بطوریکه اظهار میداشت با دولت انگلیس سخت دشمن بود، ولی افراد انگلیس را دوست میداشت، چنانکه مناسبات بین من و او در جریان احوال بقدریکه ممکن بود روشن بوده و باهم خیلی گرم بودیم. این اتباع دشمن دیرینه طبعاً مشغول مزاحمت و فتنه بودند و من با تصویب اولیای امور ایران تصمیم گرفتم که آنها را به هندوستان تبعید کنم. بعلاوه بعضی افراد اطریشی مجروح هم که در سیرجان عقب مانده بودند بنا بود خارج شوند. ولی اشکال کار در تهیه یک اسکورت نظامی تا بندر بوده است و تضعیف یا تقلیل قوه و نیروی خود را نیز صلاح نمیدیدم. فارن هم طبعاً با این قضیه که من این اسرا را در کرمان بگذارم بکلی مخالف بود و اشکالات او هم بقدر کفاف کما فی السابق بود. لذا من مطالب را به هندوستان مخابره کرده و گزارش دادم که هرچند ترتیب چندان رضایت بخش نبود ولی یکنفر شاهزاده ایرانی را که سالهاست می شناسم و ساکن کرمان است استخدام نموده ام که این اسرا را تحت حفاظت گرفته از راه سیرجان به بندرعباس ببرد. بدبختانه پس از ورود این هیئت به سیرجان اخبار پیشرفت آرتش ترک رسید در صورتیکه چندین هفته بود که راه بغداد را ایل بهارلو مسدود کرده بود. نتیجه این شد که شاهزاده مزبور مردد و دودل شده، حتی وقتیکه حسین خان رئیس ایل بوچاقچی باو پیشنهاد تسلیم اسرا را نمود وی هیچ مخالفتی ابراز نکرد و حتی با آن دسته نیز موافقت نمود. بدین ترتیب حسین خان اسرا را آزاد کرده و آنان را با خود به تلال و جبال برد و در آنجا به جمع آوری افراد طائفه خویش و قسمتی از دزدان و راهزنان به منظور حمله به انگلیس ها مشغول شد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۴

در این اثنا مقامات رسمی هند یک دسته پیاده نظام بریاست یک افسر انگلیسی برای تحت نظر گرفتن اسرا فرستادند. یک دسته دیگر مرکب از هفتاد پیاده برای محافظت کاروان حامل مهمات و اسلحه جنگی برای تیپ کرمان فرستاده شد، همچنین یک دسته سومی که برای تقویت اسکورت اصلی بوده است. کاروان مزبور سلامت بکرمان رسید، هرچند که در یک مسافتی مورد تعقیب عده ای از افراد بهارلو واقع گردید. باری این اسکورت بعد ۱۴۰ نفر که با یک توپ کوهستانی و عده ای توپچی تقویت می شد به سعید آباد شهر سیرجان حرکت نمود. چند روز بعد ماژور ل. س. واگستف با دو دسته متحد دیگر بعد پنجاه نفر تیرانداز از راه بافت به سیرجان آمد، حسین خان و عبید الله بطرف داراب فرار کردند و دسته کرمان در تعقیب خود نتوانست آنها را بگیرد. اینجا قسمت اول حادثه خاتمه یافت.

حسین خان پس از دو هفته از فرارش به مدد عده ای از مردان عشائر و اسرای آزاد شده ناگهان سعید آباد را گرفت. بی شک او با سکنه شهر در ارتباط بوده است. چه آن ها ویرا استقبال نموده و بروی اردوی سپاهیان انگلیس نیز شلیک نمودند. با وجودیکه زمینهای اطراف شهر برهنه و خالی از پناه و حفاظ بود و اکتف فوراً به حمله پرداخت و چون در طرف شمال شهر دیوارهایی وجود داشت وی با استفاده از توپخانه پیاده نظام موفق شد که با پیشرفت تدریجی خود در

شامگاهان به شهر وارد شود. حسین خان و همدستان او در تاریکی شب فرار نمودند. این واقعه یعنی اولین پیروزی درخشان مسلح که در ایالت کرمان توسط نیروهای هندی بدست آمد در بهبود موقعیت اثر نیکویی داشت.

چه اخبار این موفقیت بطور مبالغه آمیزی در تمام جنوب ایران پراکنده شد.

وضعیت فارس

پس از مرگ تأسف آور قوام الملک پسر او بعد از تحکیم و بهبود موقعیت خود در شیراز به گشایش روابط دوستانه با دشمن دیرینه و اجدادی خود صولت الدوله رئیس طائفه قشقائی که از شخصیت‌های مبرز در جنوب ایران بود پرداخت. فرمانفرما با نیروی خود یعنی محافظین شخصی که به تعداد دویست نفر با دو مسلسل سنگین بودند در فصل تابستان به اصفهان رسیده بود. در آنجا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۵

قونسول جدید انگلیس سرهنگ دو ح. گوق «۱» با ناظم بانک و عده‌ای از مأمورین تلگرافخانه که مأمور گشایش مجدد ادارات خود در شیراز بودند نیز باو پیوستند. حضرت اشرف نماینده (معاون) خود را برای انجام مهم امور بشیراز فرستاده بود. این شخص دارای سابقه بدو مشهور به فساد اخلاق بود. وی دست به تعدیاتی زد و به عبارت روشن قلق‌هائی گرفت که ارتکاب آن در آلمان بکلی برخلاف مصلحت و عقل بوده است. در همین اوان صولت در قومیشه با فرمانفرما ملاقات نمود. وی بطوریکه ملاحظه کرد با او خوب رفتار نشد و از وی احتراماتی که لازم بود بعمل نیامد و چون وی مایل نبود که مبلغ ده هزار لیره‌ای که حضرت اشرف بعنوان تعارف یا حق‌الورود انتظار دریافت آن را داشت تقدیم کند بهمین سبب منصب ریاست ایل قشقائی باو اعطا نشد. بنابراین وی فوراً به شیراز مراجعت نموده و مصمم گشت که باعث اغتشاش گردد. در نتیجه وقتی فرمانفرما به ده بید رسید مستحضر شد که نماینده و معاون او توقیف شده و اگر او هم جلوتر برود مورد حمله و هجوم نیروهای متحده صولت، قوام و ژاندارمری خواهد گردید. چون در ده بید هیچگونه سازوبرگی وجود نداشت حضرت اشرف به آباده عقب‌نشینی نموده و در آنجا وارد مذاکرات شد که در نتیجه آن آخر کار اکثریت دشمنان را بخود جلب نمود.

نتیجه‌ای که از این عمل عائد شد آن بود که او دوباره بطرف شیراز حرکت نموده و در ماه اکتبر بآنجا رسید. در یک منزلی شیراز قوام از او استقبال نمود. صولت هم با حال عبوسی به قبيله خود رفت.

حرکت بسوی شیراز ۳۲۶ میل

در اواخر ماه اکتبر موقعیت روس‌ها خیلی تحکیم یافته بود و این قضیه آشکار بود که ترک‌ها دیگر بهیچوجه نمی‌توانند کوچکترین پیشرفتی در ایران بنمایند. بنابراین چون وجود ستون در شیراز ضروری بود تصمیم به حرکت آن بدان صوب گرفته شد. اما اشکال راجع به آذوقه و علیق بود که آنهم در سایه جدیت مأمورین تلگراف خیلی کم شده بود، چه آن از اصفهان برای قسمت این راه تهیه شده بود. ولی قونسول بما اطلاع داد که در شیراز آذوقه هیچ

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۶

نیست. بدین جهت ما مقداری گندم با خود همراه بردیم.

در قومیشه فرماندار از ما درخواست کرد که عده‌ای گوسفند و اموال مسروقه دیگر را که دزدان به یکی از دهات واقع در چند میلی جاده برده‌اند پس بگیریم. بنظر میرسید که زدن ضربت به دزدان از لحاظ عدالت و امنیت کار عاقلانه‌ای باشد. بنابراین در حرکت شتاب شده و قریه مزبور محاصره گردید. دزدان اسیر شده و اموال مسروقه پس گرفته شد. دو تن از اسرا که جزو سردسته‌های دزدان بودند به مقامات صلاحیت‌دار محلی تحویل داده شد ولی آنها پس از مدتی بواسطه رشوه هنگفتی که دادند آزاد شدند افسوس این است وضع کشور ایران!!

وقتی ما وارد شهرستان فارس شدیم یک افسر و چندین سوار از ژاندارم‌های سوئدی را ملاقات کردیم و در تمام راه پست‌هایی که توسط این نیروها نگاهداری میشد بازرسی نمودیم. در ایزد خاست باده آن که روی یک صخره مجزائی بشکل یک کشتی بنا شده بود ما دریافتیم که در منطقه‌ای واقع شده‌ایم که دزدان آنجا را کاملاً به باد یغما داده‌اند. قبایل بویر احمدی بدون ترس از مجازات از چهار معبر از طرف مغرب حمله مینمودند. نتیجه این شده بود که جاده کاملاً متروک شده و ما در تمام مدت حرکت فقط یک کاروان در جاده مشاهده نمودیم.

در آباد ما محمد علی خان قشقائی را ملاقات نمودیم. نامبرده ادعا میکرد که برای انگلیس‌ها خدمات زیادی نموده و از این رو تقاضای پول هنگفتی مینمود. من باین شخص اعتماد ننمودم و این عدم اعتماد من در سال ۱۹۱۸ که او بر علیه انگلیس‌ها حمله کرد بر من کاملاً ثابت شد که درست بوده است. آباد شهر کوچکی است که در ۱۵۰ میلی جنوب اصفهان یا تقریباً در نیمه راه شیراز واقع شده و بواسطه موقعیت و وسعت خود پس از شیراز مهمترین مرکز و پایگاه ما در فارس شد. اهالی آنجا که بین آنها عده زیادی بهائی و دموکرات بودند هیچوقت با ما مناسبات دوستانه نداشتند.

نواحی فارس شمالی خیلی مرتفع است. ارتفاع متوسط آن به شش هزار پا میرسد.

جلگه مرتفع که ارتفاع آن افزایش مییابد در تنگه کولی کش بالغ بر نه هزار پا

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۷

میشود. کمی جنوب تر قریه ده بید واقع است که در ارتفاع ۷۵۰۰ پا قرار دارد. در آنجا یک بازرسی انگلیسی تلگراف معمولاً ساکن بود. در فصل تابستان اینجا برای اداره ایلات و عشائر که هزاران نفر آنها در این نواحی چادر میزدند یک مرکز مهمی بود. هرچند که این نواحی خیلی باز و سهل العبور بود ولی پس از سرازیر شدن از ده بید ما وارد بیک سلسله از تپه‌هایی کوتاه پریچ و خم شدیم که بین آنها معابر و در بندهای زیادی بود. ما نزدیک مقبره کورش کبیر خیمه زدیم و

بعدا با زحمت زیادی از معبر صعب العبوری که در امتداد رودخانه تاریخی پلوار در کوهستان از سنگ بریده شده عبور نمودیم. چون معلوم شد که ارابه‌های ما از این معبر غیر قابل عبور است یک دسته از همراهان ما از راه مشرق قادر آباد از تنگ کمین که بعدا شارع عام شد بطرف مشرق حرکت نمودند.

در تخت جمشید ما توقف کردیم که هم ستون استراحتی نموده و هم بتوانند خرابه‌های تاریخی آنجا را مشاهده کنند. بالاخره در یازدهم ماه نوامبر وارد شیراز شدیم. در آنجا فرمانفرما، قوام الملک و اشخاص برجسته با تشریفات زیادی از ما استقبال نمودند و بدین ترتیب ما یک حرکت کامل یکهزار میلی را در قلب کشور ایران بانجام رسانیدیم.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۸

عیش مکن که خال رخ هفت کشور است

تا آب ما که منبعش الاه اکبر است

شیراز و آب رکنی و آن باد خوش نسیم

فرقت زاب خضر که ظلمات جای اوست

حافظ

فصل هشتاد و هفتم اعاده نظم در جنوب ایران - ۱۹۱۷

منشاء ژاندارمری سوئدی

در سال ۱۹۱۰ جاده کاروان رو اصلی بوشهر، شیراز، اصفهان بواسطه وجود دائمی دستجات دزدان و غارتگران مسدود گردید.

شیراز مخصوصا مرکز بلوا و شورش ننگین بود که کلیمی‌ها را کشته و اموالشان را بغارت می‌بردند. این اغتشاشات را صولت الدوله بدین منظور برپا کرده بود تا قوام الملک را که سعی داشت امنیت و انتظامی در خود شهر و حول و حوش آن برقرار سازد بدنام کند.

دولت انگلستان بواسطه خسارات بیشمار که دائم بر بازرگانی وی وارد میشد مجبور شد که تصمیم بگیرد یک نیروی کوچکی از سربازان انگلیسی را برای حفظ امنیت باین ناحیه اعزام دارد. بنابراین در خزان سال ۱۹۱۱ این کار بی ارزش به «اسب سواران هند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۵۹

مرکزی» واگذار گردید. در همین اوان انگلیس‌ها تمایل دولت ایران را درباره تشکیل ژاندارمری تحت نظر افسران سوئدی تأیید و تقویت نمودند، هرچند از این نظر که روس‌ها در شمال ایران قوای قزاق را تحت نظر افسران روسی

تربیت نموده و مدت یک نسل بود که آن وجود داشت مناسب بود که این کار به افسران انگلیسی سپرده شود. این اشتباه که در آنوقت رخ داد خیلی برای ما گران تمام شد.

افسران سوئدی- مشی و رویه و عدم موفقیت آنها

افسران سوئدی که عده آنها بیست نفر بود و در ماه اوت ۱۹۱۱ بایران رسیدند با مشکلات زیادی مواجه شدند. این افسران هیچگونه اطلاعی از کشور ایران و مردم و زبان آن نداشتند.

بعلاوه بطرز سلوک با مسلمان نیز آشنا نبودند. دولت روسیه که قوای قزاق را در دست داشت با ایجاد نیروی جدید که رقیبی برای او بود به چشم دوستانه نمی‌نگریست. دولت ایران هم هرچند شائق بود که این افسران در کار خود موفقیت حاصل کنند معهما اغلب بآنها کمک‌های لازم را نمیداد. مخصوصا موضوع پرداخت حقوق خیلی نامرتب بود. اما برعکس سفارت انگلیس از این نیرو پشتیبانی نموده و بآنها از طریق دادن مساعده و طرق دیگر کمک مینمود. چه میدانست که در صورت عدم موفقیت این دسته در اعاده نظم و امنیت، ایران به ولایات متعددی که دزدان و غارتگران آنها را جاروب کرده‌اند منحل خواهد شد.

در مرحله اول دسته نادرستی برای ژاندارمری نام‌نویسی کرده، ولی بتدریج افراد بهتری بآنها پیوستند و بر اثر آن بنای ترقی و پیشرفت را گذاشتند. سوئدی‌ها افراد خود را بخوبی تعلیم میدادند، ولی در مواقع غیررسمی و غیررژه نتیجه این تعلیمات کمتر از طرف افراد بظهور میرسید. سوئدی‌ها پرداخت حقوق نفرات را به افسران ایرانی محول داشتند که آن باعث اختلاس زیادی گردید. سوئدی‌ها خود را فقط بعنوان یک معلم و راهنما محسوب میداشتند، ولی در شمال ایران کاملا و زیاده از حد موفقیت بدست آورده و همانطور که در فصل هشتم و چهارم ذکر شد قضیه بختیاری را در تهران با کمال خوبی فیصله دادند، بدین جهت بر اعتبار و شهرت این نیرو بطور قابل ملاحظه‌ای افزوده شد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۰

اما در فارس آنها مواجه با عدم موفقیت گردیده و ملتفت نبودند که در آنجا با یک مسئله بسیار جدی و خطیری مواجه میباشند. سرهنگ یالمارسون «۱» درخواست نمود که هزار و پانصد نفر برای نگاهبانی جاده و هزار و هشتصد نفر برای تشکیل یک دسته سیار برای او فرستاده شود و حال آنکه عده‌ای که وی بدان احتیاج داشت دو برابر آن عده بود. بعلاوه افسران سعی داشتند که عده‌شان را پیش از تکمیل تعلیم و تربیت، در جنگ بکار ببرند و این نتایجی که بار آورد فلاکت بار بوده است. چنانکه در یک مواجهه با قشقایی‌ها نزدیک شیراز این ژاندارمها بدون اینکه ضربه‌ای بدشمن وارد کنند تسلیم شده و خلع سلاح گردیدند.

اساسا اشتباه سوئدیها در این بود که برای حفظ امنیت یک جاده پست‌ها و پاسگاه‌های بزرگ یا کوچک در امتداد آن پیا کرده هیتی از سربازان را زیاد یا مختصر در آنها مستحفظ میگذاشتند و کوچکترین این پست‌ها که چهار یا پنج میل از هم فاصله داشت فقط توسط هشت نفر محافظت میشد و تصدیق میکنید که آن، عشائر و ایلات غارتگر را برای ربودن

چنین طعمه‌ای اغوا مینمود. چنانکه مکرر در مکرر آنها را دستگیر کرده و تفنگ هائی که چشم بدان دوخته بودند بدون تلفات از آنها میگرفتند. این مستحفظین و پادگان‌ها که آنها را برای تعلیم به مراکز و پاسگاههای عمده نبرده بودند هیچگونه عقیده‌ای به انضباط نداشتند. آنها از کاروانها در حین عبور باج راه میگرفتند و هیچ از قراسوران یا سربازهای محلی که جانشین آنها شده بودند بهتر نبودند، در حالیکه دولت ایران برای آنها متحمل بودجه سنگینی شده و مبالغ هنگفتی صرف آنها مینمود. این مطلب را نمی‌توان بطور وضوح فهمید که تنها طریقه حفظ امنیت یک جاده در ایران حملات ناگهانی توسط ستونهای تعلیم دیده سیار به عشائر مهاجم و غارتگر است. تعجب در این است که ایرانیان این طریقه را «کریکت» که یکنوع بازی است خیال میکنند که اگر به هدف اصابت کند تصادفی است. فرمانفرما همیشه اظهار میداشت که ما نباید عشائر را

(۱) Colonel Hjalmarson.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۱

مجازات کنیم مگر هنگامیکه با دسته غارتگران آنها مواجه شویم و یا آنها را تعقیب نمائیم. زائد است گفته شود که چون فواصل خیلی زیاد و از هم دور بودند و این غارتگران همگی سیار بودند ما بدون اینکه بتوانیم نتیجه رضایت بخشی بگیریم هم اسبان و هم مردان خود را خسته میکردیم و تازه آنوقت می‌توانستیم به صحنه دزدی برسیم و بعد، از روی نشان یاردپا آنها را تعقیب نمائیم. ولی بزودی وقتیکه این عشائر بویژه خوانین و رؤسای آنها فهمیدند که این دزدی و غارتگری دیر یا زود منتج به تنبیه و مجازات سخت خواهد شد قهرا از این شکار که خیلی شیفته آن بودند طمع بریده و پیرامون آن نگشتند.

تحویل ژاندارمری نوامبر ۱۹۱۶ م

زمانیکه ستون ما به شیراز رسید قوای ژاندارمری بعده سه هزار نفر از سرحد فارس تا خود شیراز و از آنجا تا کازرون که رویهمرفته به مسافت سیصد میل بود منتشر بودند. افسران سوئدی در اینجا متصدی کار نبودند. یکی از مسائل بسیار سخت و مشکلی که با آن مواجه بودیم عبارت بود از اینکه من از حیث سازوبرگ و نیز افسر در مضیقه بودم. فی الواقع باستثنای خود ستون که «۱» فقط در مواقع ضروری و خطر میتوانست یک افسری کمک بدهد من افسر ستاد خود و یک مشاور سیاسی برای اداره ستون و دو قوه‌ای که در کرمان و بندرعباس در نمو و ازدیاد بودند در اختیار داشتم. بعلاوه در فارس بکمک دو افسر موقتی که جلوتر از ستون به شیراز

(۱) - از گزارشی که کمیسیون بین‌النهرین داده اینک قسمتی را که مربوط باینجانب است نقل مینمایم.

«از سر تیپ موریس استفسار شد که آیا راجع باین موضوع که ژنرال سایکس از حیث سازوبرگ و نیز افسر در مضیقه است اطلاعی دارید؟ در پاسخ گفت آری بی شک او در مضیقه بوده است. ولی ما به مجرد اطلاع به حکومت هند سخت فشار آوردیم که اقدامات فوری بعمل آورد و اینک امیدوارم که اوضاع از حالا تغییر کرده و آن رضایت بخش باشد.»

من باید بگویم که حکومت هند در تمام مدت از همه جهت و از هر حیث از من تقویت و پشتیبانی نمود.

چنانکه از وقتی که در تحت فرماندهی کل قوای هند در عوض وزارت امور خارجه قرار گرفتم اوضاع بسرعت بهبود یافته و آن رو به ترقی نهاد. در عین حال بواسطه بازرسی دو گانه حکومت هند و سفارت انگلیس در تهران موانع و عوائقی در کار من ایجاد میشد. این مطلب معروف است که هیچ نوکری نمی تواند بدو ارباب خدمت کند، ولی برای من گاهی اتفاق می افتاد که می بایست سه نفر را خدمت نمایم. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۲

آمده بودند مشغول تجهیز قوای بودم. دولت ایران در این زمان البته با ما معاند نبوده لیکن با تحویل گرفتن ژاندارمری موافقت نداشت و در نتیجه فرمانفرما هم نمیتوانست بمن اجازه این عمل را بدهد. اغلب افسران ایرانی هواخواه آلمان بودند. این افسران او کونر با اتباع انگلیسی را در سال قبل توقیف نموده و در نتیجه بعداً قوام را از شیراز بیرون کردند و این عمل یک قانونی برای آنها شده بود. بعلاوه آنها در اوائل سال با صولت قراردادی با شرائط زیر منعقد نموده و امضاء کردند:

۱- در تمام مواردی که مربوط به کشور ایران باشد بویژه در مورد جنگ بر علیه روس ها و انگلیس ها ما (امضاء کنندگان ذیل) متعهد میشویم که از هیچگونه حمایت و کمک نسبت بیکدیگر کوتاهی نکنیم.

۲- در موقع مقتضی ما با دستجات خود قیام نموده و جنگ را بر علیه دو دولت نامبرده شروع خواهیم نمود.

۳- دوستان و دشمنان هریک از دو طرف، مشترک یعنی دوستان و دشمنان طرف دیگر خواهند بود.

برای تحویل گرفتن اداره ژاندارمری بدون داشتن یک ستاد کافی بنظر می آمد که از عهده ام خارج است. باید این راهم بخاطر آورد که اگر آنان از اینکه در اختیار من درآمده و جزو پلیس جنوب قرار گیرند سرباز می زدند چون دارای توپخانه صحرائی و مسلسل بوده و نیز عده شان زیاد بود میتوانستند دست بهر عملی بزنند. بعبارت دیگر هرگاه من آنها را تحویل نگرفته و بآنها حقوق نمی پرداختم هرآینه یا از ما بزودی گسسته و بدشمنان ما می پیوستند و یا آنکه به دزدان عادی تبدیل شده مایحتاج و آذوقه و خوارباری را که حیات شیراز وابسته بآن بود در راه غارت مینمودند.

یک اشکال سخت دیگر آن بود که در ظرف مدت تشکیلات جدید یا تعلیم مجدد این واحدها ممکن نبود جاده کاروان رو را بدون مستحفظ و نگهبان باقی گذاشت. علاوه بر مسئولیت های دیگر یک مسئولیت بیرحمانه دیگری بمن محول شده بود یعنی بواسطه کمبود ارزاق مجبور بودم که از خارج فارس گندم بخرم. با وصف احوال چون معروف است

که بهترین روش‌ها دلاورانه‌ترین آنهاست لذا من روز بعد از ورود خود به شیراز افسران ایرانی را جمع کرده و بآنها شرح دادم که در نظر گرفته شده آنها جزو تفنگداران جنوب ایران یعنی پلیس جنوب قرار گیرند. این نیرو برای دولت شاهنشاهی ایران تشکیل شده و تابعیت ایرانی دارد. آنچه که توانستم خبر بگیرم اکثریت صاحبمنصبان و افراد از اینکه حقوق آنها از این به بعد مرتب پرداخت خواهد شد جلب شده و فهمیدند که ما برای منافع ایران کار می‌کنیم. اما یک اقلیت مهمی که شامل افراد فعالی بودند باین تغییر با چشم خصومت می‌نگریستند. چه بآنها تذکر داده شده بود که باین هرج و مرج خاتمه داده خواهد شد در صورتیکه آنها از این اوضاع استفاده می‌کردند.

من تجدید تشکیلات مجدد ژاندارمری را به نیت تبدیل آن به تیپ فارس به یک کانادائی جدی و با پشت کاری محول نمودم. کوشش‌های ما در ابتدا به پرداخت حقوق، جیره‌بندی و ملبس نمودن افرادی که در لباس مندرس بوده و گرسنگی کشیده بودند تمرکز داشت. در موقع حرکت سپاهیان ما در سرتاسر فارس در هر مرکزی بامور آنجا رسیدگی نموده و توانستیم به کارهای آن قسمت تا جایی که مربوط به احتیاجات اولیه بود سر و صورتی بدهیم و در همان هنگام یک افسر انگلیسی به کازرون فرستاده شد که تا حوائج و نیازمندیهای آن محل را معین کند.

مسئله ارتباطات

برای اینکه به خوانندگان در درک وضعیت حقیقی جنوب ایران کمکی شده باشد مناسب میدانیم از چگونگی ارتباطات آن صفحات شرحی مذکور داریم. باید دانست که راهها در این جا فقط نشان و جاپائی بودند که بوسیله حیوانات و چهارپایان کاروان‌ها ساخته شده بودند و اینان در ایران یگانه مهندسین میباشند. «۱» در بعضی نقاط جاده‌های عرابه‌رو وجود داشته اما دائما مواجه

(۱) - این وضعیت که مؤلف بدان اشاره کرده مربوط بزمان تألیف کتاب است، ولی مدتهاست که تغییرات عظیمه‌ای در طرق و شوارع ایران روی داده و پیشرفتهای شگفت‌انگیزی در آن حاصل شده است. من شرحی مبسوط در این باب در حاشیه صفحه ۳۶ جلد اول کتاب مذکور داشته‌ام و خوانندگان میتوانند بآنها مراجعه کنند. (مترجم).

با خطر از پا افتادن و خراب شدن بوده است. از بندرعباس دو جاده اصلی بطرف داخله وجود دارد که از آن دو یکی راه تنگ زندان است که ما از همان راه بکرمان رفتیم و دیگری در طرف انتهای غربی آن که از تنگ زاغ و گاکوم (تاروم) به سیرجان میرود که تقریبا بدون آذوقه و خواربار بود. علت عمده آن این بود که قبائل عرب احشام و اغنام ده‌نشینان را بغارت برده و در بعضی موارد، آن بیچاره‌ها منازل و خانه‌هایشان را ترک گفته و فرار نموده بودند. ولی از لحاظ سیل و دیگر مخاطرات، این جاده سالم‌تر بود.

شهر سیرجان بهترین نقطه‌ای بود که بعنوان نقطه التقاء یا محل تقاطع بما خدمت میکرد. باستانهای قسمت‌های شن‌زار درست پشت بندرعباس، تنگ زاغ و چند قسمت دیگر این سرزمین برای اتوموبیل‌رانی مناسب بود. خوش‌بختانه از این وسائل حمل و نقل سریع از کویت برای ما رسید که صدها میل از وسط بیابان بطرف بم حرکت نموده و به کرمان آمدند و این یک شاهکار و عمل خطیری بود که رانندگان آنها میتوانستند از آن بخود بیالند. از آن به بعد بتدریج جاده‌هایی قابل عبور برای موتور در تمام اطراف مهیا ساختیم. چنانکه از کرمان ما راههایی به یزد، بم و سیرجان که آن از گردنه سخت و مشکلی عبور میکرد احداث کردیم. در سیرجان جاده قابل عبوری بطرف جنوب به حاجی آباد که در ۲۵ میلی شمال تنگ زاغ بود ساختیم. هم‌چنین جاده دیگری بطرف مغرب به نیریز که یک گردنه صعب العبوری در این راه واقع بود که گاهی بارتفاع یکهزار و دوست پا میرسید ساخته شد و آن با کمک ماژور علی دوست صوبه‌دار افسر یک رژیمان مهندس برای عبور عرابه و اتوموبیل بطرز عجیبی مهیا گردید. بالاخره از شیراز به نیریز، به خان زینیان در سر راه بوشهر و هم‌چنین طرف شمال به اصفهان راههایی مفتوح گردیدند. در قسمت شمالی ما بواسطه بودن یک شاهراه از ساختن دو پل بروی رودخانه پلوار احتراز کردیم. باید دانست که مسافرت در ایران با موتور خاصه در وهله اول خطرات زیادی در برداشته است. ولی ما رویهمرفته بیش از هزار میل جاده‌های اصلی ساختیم و هیچیک از کارهایی که کرده بودیم در نظر چارواداران و دهقانان بقدر اینکار پسندیده نیامد. خان‌ها هم آرزوی روزی را می‌کشیدند که بتوانند اتوموبیل یا عرابه‌ای خریده براحتی املاکشان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۵

را سرکشی کنند. بدبختانه تنگ زاغ که بمنزله شریان اصلی یا گردن بطری حاده بود هیچوقت شکافته نشد. چه دسته‌های کارگر و مأموریتی که برای ترکاندن و خرد کردن کوه لازم بود تا آخر پائیز ۱۹۱۸ در دسترس نبود. پس از متارکه جنگ هم عملیات موقوف شد. عمده کار ترکاندن چهارصد پا کوه بود و انجام بقیه کار در حدود قدرت کارگران ایرانی که تحت نظر مهندسین اروپائی کار میکردند بود، ما یک جاده اسفالتی بطول شش میل در اراضی شن‌زار ساحل دریا ساختیم. در جاهای دیگر از وسط گدوکه‌ها و گردنه‌ها راهها بریده، صخره‌ها را ترکانده، جاده‌ها را از سنگ‌ها پاک نموده، پل‌های جدید ساخته و یا قدیمی‌ها را مرمت نمودیم. ولی ما بواسطه مخارج عظیم جاده کاملی درست نکردیم. زیرا با وجود کمبود مواد و لوازم بویژه آب برای کوبیدن و سفت کردن جاده، کمبود آذوقه و خواربار و نیز کارگر انجام آن مشکل بود. اتوموبیل‌های سواری باآسانی از سطح سخت جاده عبور مینمودند، ولی بارکش‌های بزرگ و سنگین در جاده فرورفته شیار عمیقی باقی میگذاشتند. روشن‌تر بگویم راههای جنوب ایران فقط برای وسائل حمل و نقل سبک مناسب و برای باری‌های سنگین نامناسب بودند.

شورش در کازرون

تازه ما بزحمت توانسته بودیم که ژاندارمری را تحویل بگیریم و افسران انگلیسی مذکور هم تازه از کازرون مراجعت کرده بودند که مواجه با یک وضعیت بسیار مشکلی شدیم. ما در اول مدارک و دلائلی از یک توطئه وسیعی بر ضد خودمان که تحت نظر صولت با کمک عده‌ای از افسران ژاندارمری و یکی از افسران عمده قوام صورت گرفته بود

بدست آوردیم. سه افسر ایرانی که سر حلقه توطئه بودند توقیف شدند. قونسول انگلیس قوام را تحریک به اخراج مشاور خطرناک خود نمود. این توطئه به نتیجه نرسید.

چندین سال پیش ناصر دیوان یکی از سران کازرون شورشی بر علیه ژاندارمری کرده بود. در موقع حاضر این مرد بطوریکه بعدها بر ما محقق شد که توسط صولت اغوا شده بود خائنانه به پادگان پلیس جنوب حمله برده و آنها را لخت نموده و فرار کرد.

درعین حال فرماندار را نیز گرفته و حبس نمودند. نامبرده با قبائل متمرّد و یاغی که پشت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۶

بوشهر سکنی داشتند متصل در ارتباط بود و این سبب شده بود که موقع باریک و خطرناک گردد. در ابتدا این شورش بنظر میآمد که چندان دارای اهمیت سیاسی نباشد و امید میرفت که اقدامات فوری موقع را از خطر نجات بخشد، ولی در حقیقت دامنه شورش تا وقتی که حقائق تازه‌ای کشف نشد در توسعه بود و نتوانستیم بر آن فائق آئیم.

بین شیراز و کازرون دو معبر یا گردنه بسیار سخت و مشکلی وجود دارد که یکی از آن دو کتل پیره‌زن است که از ارتفاع ۷۴۰۰ پا میگذرد و بعد در یک سرایشی چهار میلی سه هزار پا از ارتفاع آن کاسته میشود. بعد از آن گردنه دختر است که دارای شیب خیلی تندی بوده و بایستی از آن بالا رفت، در اینموقع فصل زمستان فرارسیده و برف باریده بود. بنابراین تصمیم گرفته شد که یک نیروی شامل قسمت عمده ستون و یک دسته از پلیس جنوب فرستاده شود که در صورت عدم مقاومت به کازرون حمله برند، ولی اگر گردنه جنگل دار بالا که پر از درخت است بدست دشمن افتاده باشد با کمال احتیاط عمل کنند. من از این قسمت کشور دو بار عبور نموده و کاملاً به وضع آنجا آشنا بودم و میدانستم که اگر کوهستانیها به ناصر دیوان پیوسته باشند با یک نیروی کوچکی عبور خصمانه از آنجا غیر ممکن خواهد بود. حقیقتاً مقاومت آنها شدیدتر از آنچه که پیش‌بینی میشد بوده و سلسله جبال بوسیله صدها تفنگچی حفاظت میشد. خوشبختانه قبل از اینکه ستون وارد تپه‌ها شود از پیشرفت آنها جلوگیری شد و بزودی فهمیده شد که برای روبرو شدن با این وضعیت یک نیروی عظیمی لازم است. بنابراین پس از جنگ و زدوخورد جزئی که بهر دو طرف تلفات جزئی وارد آمد فرمان عقب‌نشینی به شیراز داده شد.

این یگانه موقعی بود که این ستون در تمام مدت خدمت سه سال خود در ایران به عدم موفقیت برخورد کرد.

نتیجه شورش این شد که تفنگداران جنوب ایران (پلیس جنوب) جاده را فقط تا چند میلی آنطرف خانه زینان محافظت میکردند و فاصله بین این قریه تا نزدیکی بوشهر بر ضد حکومت ایران در شورش بودند و تا وقتیکه بتوان رئیس قشقائی را که سلسله جنبان این شورش بود شکست داده و مغلوبش ساخت برای افتتاح مجدد جاده کاروان‌رو

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۷

بین بوشهر و شیراز بطور دائمی امید چندانی نبود.

اسرای آلمانی

این مطلب در پیش گفته شد که آلمانی‌ها و اطریشی‌هائی که از کرمان فرار کرده بودند بوسیله قوام دستگیر و توقیف شدند.

وقتی که فرمانفرما وارد شیراز شد آنها را در قلعه‌ای که بر کاخ ایالتی مسلط بود دید که توسط اعراب قوام محافظت و پاسبانی میشوند، درست از اسرا نگاهداری شود وی اعتماد زیادی بآنها نداشت. حضرت اشرف بدین عقیده بود که بایستی ما مسئولیت این اسرا بعهده بگیریم.

بنابراین ما برای یافتن خانه‌ای که بشود از آن محافظت نمود به تلاش افتادیم. چون نتوانستیم چنین خانه‌ای پیدا کنیم در آخر او بعد از رسیدن اوامر و تعلیمات سریع از تهران راجع باین قضیه خود شخصا آنها را تحویل گرفت. این اسرا بدست خدمتگزاران خودشان و بوسایل دیگر با دشمنان ما رابطه یافته مشغول آنتریک شدند. بنابراین تصمیم گرفته شد که آنها را بطرف شمال تا سرحد فارس برده و به مقامات روسی تحویل دهند.

برای نیروی کوچک من که مجبور بود قسمت شده و برای حفاظت اسرا و جلوگیری از کوشش‌هائی که به منظور نجات آنها که ممکن بود بمورد عمل گذارده شود یک خطر قطعی بود، ولی رویهمرفته نتیجه‌ای که از حرکت دادن این اسرا بدست آمد بسیار عالی و نیکو بود.

در میان اوراق و کاغذهایی که بدست ما افتاد یکی سیاه قلمی بود که یک افسر آلمانی کشیده و نشان داده بود که ایرانی از یک خوک، یک روباه، یک گفتر، یک خرگوش و یک کرکس یا لاشخور بوجود آمده. یعنی لاشخور تخم گذارده و از آن ایرانی پیدا شده است.

یادداشت روزانه زوک‌مایر هم یک داستان عجیب دیگری بود. تصرف تهران بدست ترکان، ورود کشورهای اسکانندیناوی در جنگ برله متحدین، شکست‌های پی‌درپی ستون بدست بختیاری‌ها و دیگر قبائل و بالاخره اسارت من نزدیک ده بید تماما نتیجه زودباوری و بی‌تزویری بوده است. این اسناد باعث سرگرمی زیاد ما گردید.

برسمیت شناختن پلیس جنوب مارس ۱۹۱۷ م

زمستان بدون حادثه حمله‌ای از کازرون سپری شد و موفقیت ما در ماه ژانویه بواسطه رسیدن تلگرافی از نخست‌وزیر وقت وثوق الدوله که از مساعی و زحمات من در اعاده نظم و امنیت

تشکر نموده بود بهتر شد. در ۲۱ مارس پلیس جنوب از طرف دولت ایران برسمیت شناخته شد. این عمل طبعاً کمک قابل ملاحظه‌ای به پیشرفت امور نمود. فرمانفرما هم در یک مجلس پذیرائی یک نطق عالی برای افسران ایرانی که جمع بودند ایراد نمود و در وحدت منافع دو دولت و نیز و داد و دوستی که از قدیم بین آنها موجود بود شرحی سخن راند.

ورود قوای امدادی آوریل ۱۹۱۷

من گزارش داده بودم که در بهار هنگامیکه ایلیات چادر نشین باراضی مرتفعه و کوهستانها برمیگردند اگر قوای من تقویت نشود وضعیت من خیلی خطرناک خواهد شد. بنابراین نیروی امدادی فرستاده شد و در آوریل کلنل ای. اف. اورتون «۱» و کلنل ج. ب. گران «۲» با یک اتومبیلی که سفر عجیبی از کویته نموده بود وارد شدند. قبل از اینکه جاده نیریز ساخته شود گردنه نزدیک آنرا با اقدامات متحده یک رژیم پیاده‌نظام و عده‌ای از طناب کشهای قوی درست کرده بودند. مدتی بعد قوای کمکی وارد شدند. این نیروها شامل یک اسکادران از تیراندازان سواره برمه که از گاکوم آمده بودند و همچنین سه اسکادران از دسته ۱۶ راجپورت که در تحت فرماندهی کلنل ج. ر. وانرن «۳» بود که بر فرماندهی من افزوده شد. این کمکی که از این افراد مجرب بما رسید قابل وصف نیست. ما ساعت‌های متمادی کار نموده بودیم و هنوز حس میکردیم که کارهای ما تمام نشده است. راجع بحساب هزینه‌ها خیلی اضطراب داشتیم، چه که فرصت نظارت کافی در آن نبود، ولی در آخر کار معلوم شد که بطور رضایت بخشی انجام یافته است.

حقیقت اینکه ستاد من که از یک نفر به هشت نفر و بعدا به ۱۲ نفر ازدیاد یافت و این‌ها هم از صبح تا شام مشغول کار بودند خود گویای وضعیت ما بود.

تشکیلات پلیس جنوب

من رئیس مطالب تشکیلات پلیس جنوب را در این جا ذکر میکنم و زیاده بر این محال است بتوان در این باب صحبت داشت. ما فکر مینمودیم که همان حقوقی که سوندیها برای ژاندارمری معین کرده بودند پردازیم.

Colonel E .F .Orton-(۱)

Colonel G .P .Grant-(۲)

Colonel C .R .Vanrenen-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۶۹

بعلاوه در بین آن‌ها رسوم و عاداتی چند از قبیل دخل‌های متفرقه و سوء استفاده‌هایی بود که توجه دقیق لازم داشت. در اوائل امر، افراد حضور افسران انگلیسی حقوق خود را دریافت میکردند و آنها با وجود توطئه و دسیسه‌های خصمانه با افسران بنای دوستی را گذاشتند و از انصاف شخصی و صداقت انگلیسی قدردانی می نمودند. مخارج این نیرو گراف

و آن خیلی برای ما گران تمام میشد و این در نتیجه بعد مسافت دو مرکز ستاد واقعه در کشور و هم‌چنین گرانی خواربار در محل بواسطه ملخ‌خوارگی و خشکسالی و نیز هرج‌ومرج بوده است. بعلاوه کسانی که با ما طرف معامله بودند هیچگونه نظر خوب و مساعدی با ما نداشتند. در مدت ده سال قبل از جنگ بین الملل ارزش یک ریال مساوی ۴ پنس بود، ولی در اینموقع بواسطه جریان روبل کاغذی در شمال ایران و ترقی بهای نقره، کمبود سکه و محدود شدن بازرگانی، یک ریال به ارزش ۸ پنس رسید. بنابراین مخارج ما بیول هندی یعنی روپیه دو برابر شد.

پلیس جنوب ایران باین منظور تشکیل شد که عده آن یازده هزار نفر باشد، ولی آخرین و حداکثر عده آن‌ها به هشت هزار نفر بیشتر نرسید. این نیرو به دو بریگاد یکی در نواحی فارس و دیگری در نواحی بندرعباس و یک رژیمان در کرمان تقسیم شده بود.

وظیفه بریگاد فارس از همه مشکل‌تر بود، چه آن‌ها مجبور بودند با ایل بسیار نیرومند قشقائی، اعراب قوی و دیگر قبائل کوچک و هم‌چنین راهزنان لشنی، چهارراهی و طوطکی دست‌وپنجه نرم کنند. بنابراین در مقابل یک رژیمان کرمان بآنها دور رژیمان سوار نظام داده شد. رویهمرفته دو بریگاد کرمان و فارس هر یک مقرر بود که از سه باتالیون پیاده‌نظام، یک توپخانه کوهستانی مشتمل بر چهار عرابه توپ، یک دسته توپخانه صحرائی، یک قسمت مسلسل و دسته‌ای از مهندسین استحکامات تشکیل شود. طریقی که افسران جوان انگلیسی و رفقای غیررسمی آنها بکار می‌پرداختند، پیشقدمی آن‌ها، صبر و بردباری و رفتاری را که در مقابل آنتریک و دسیسه‌های خصمانه دائمی نشان میدادند باعث شد که من از داشتن چنین هموطنانی که در بحبوحه جنگ بزرگ قوه‌ای تشکیل داده و با وجود تغییرات اوضاع اینطور خوب از آب درآمده و خود را یک وجودهای گرانبهایی برای کشور ایران نمایش دادند بخود بیالم.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۰

قشقائی‌ها

از جمله مسائل بسیار مهمی که ما با آن مواجه شدیم یکی مناسبات با قشقائی‌ها، ایلات خمسه و دیگر قبائل بدوی و چادر نشین بود.

البته مهمترین آنها قشقائی‌ها بودند که از نژاد ترکمان می‌باشند و زبان ترکی را هنوز در بین خود نگاه داشته‌اند. عده این ایل در این ایام در حدود یکصد و سی هزار نفر است.

قشلاق و بیلاق قشقائی‌ها خیلی از هم دور است و آنها بیش از هر ایل و قبیله دیگری در ایران راه پیمائی میکنند. مهاجرت زمستانی آنها تا گله‌دار نزدیک خلیج فارس ادامه می‌یابد و نقل و انتقال آنها در تابستان در حوالی قومیشه ۲۰۰ میل شمالی تر است و آنها در این قسمت با بختیارها اتصال می‌یابند. چندین نواحی و بلوکاتی که فارس در آن، قسمت شده کاملاً در دست قشقائی‌ها بوده و آنها بدین ترتیب یک جمعیت یکصد هزار نفری از ده‌نشین‌ها را در کنترل داشته‌اند. مطابق رسوم، هر خانواری در این ایل یک مرد جنگی تهیه میکند، اما در حقیقت بیشتر بواسطه سختی از لحاظ خواربار

هیچوقت بیش از پنج هزار قشقائی برای جنگ حاضر نبوده‌اند. قشقائی‌ها ۲۵ هزار تفنگ موزر در تصرف داشتند، بعلاوه در موقعی که با ما وارد نبرد میشدند مقدار زیادی مهمات در اختیار داشتند. مهمترین طوائف و ایلات مهم آنها عبارت بودند از در شوری، کشکولی، فارسی‌مدان، شش بلوکی، صفی‌خانی و گله‌زن اوغری. نیروی بدنی آنها خوب و در شجاعت آنها حرفی نبود.

مناسبات ما با صولت عموما کش‌دار بود. مراجعه بکتابهای آبی ده سال قبل از جنگ نشان میداد که او نمونه کامل یک بادیه‌نشین یعنی غیرقابل اطمینان. کینه‌جو، بدگمان، طماع، حریص و در بعضی مواقع دارای اخلاق بچه‌گانه بود. وی با بودن ما در فارس مخالف بود. زیرا میدانست که اگر ما موفق باعاده نفوذ حکومت ایران در فارس بشویم مقام «پادشاهی بی‌تاج» او از بین خواهد رفت. هم‌چنین منبع بزرگ ثروت او که از راههای نکوهیده و گرفتن باج سیل از ملاکین بدست می‌آمد قطع خواهد شد.

وی یک اکراه مغلوب نشدنی در پرداخت هر مالیاتی از خود نشان می‌داد در صورتی که آنرا بتمام کمال جمع میکرد و در نتیجه او بسیار ثروتمند شده بود. رویه و مشی ما با او این بود که بقدر مقدور با وی دوست باشیم و بتمام وسائل ممکنه او را از غارت و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۱

ملاقات با قشقائی‌ها

نشسته: - سرهنگ فریزرهانتر.

سرهنگ اورتون.

ژنرال سرپرسی. سایکس.

صولت الدوله.

سرهنگ ۲ ح. کوق. علیخان (برادر صولت)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۲

راهزنی بازداریم. مخصوصا از بهم خوردن مناسبات با او پرهیز نمائیم.

ورود قوای امدادی و نیز تصرف بغداد در بهبود موقعیت محلی ما تأثیری بسزا بخشید و بدین جهت صولت از خود ابراز تمایلی برای موافقت حاصل کردن با ما نشان داد.

ما هم که آرزوی غیر از این نداشتیم ترتیب ملاقاتی با او در نزدیکی خانه زینیان دادیم.

اما او مایل به آمدن شیراز نبود، چه در آن صورت مجبور ملاقات با فرمانفرما که باو کاملاً بی‌اعتنا بود می‌گردید. وقتی من او را ملاقات کردم بنظرم یک شخص خوش قیافه چهل ساله آمد که چانه‌ای کوچک و رفتاری کاملاً متفرعن و خودپسندانه داشت. برای یک نفر رئیس بدوی اطلاعاتی از حوادث و وقایع که او خود اظهار داشت نسبتاً مهم و قابل ملاحظه بود و او ظاهراً از مراوده با صاحب‌منصبان نظامی و کشوری انگلیسی در سال‌های گذشته استفاده کرده بود. ما راجع بمسائل مختلف بطرز و آئین بدوی‌ها بحث کردیم و او ابا داشت از اینکه در اولین ملاقات جوابی بآنها دهد. روزها را او در یک چادر دو پوشه می‌گذرانید، ولی شبها از ترس قتل هیچوقت دو شب متوالی در یک قسمت معین اردوی خود نمی‌خوابید. بلکه هرشب در یک جا بیهوش می‌کرد. عاقبت الامر پس از مذاکرات زیاد با ما یک قراردادی بست که نسبت بدولت ایران مطیع و وفادار بوده مالیات مقرر را پرداخته و افراد قبایل را از راهزنی ممانعت نماید. ما هم در مقابل از طرف فرمانفرما موافقت نمودیم که اگر او به عهد خود وفا کرد ما هم در مقابل او را بسمت ایلخانی بشناسیم.

نتیجه این ملاقات رضایت‌بخش بود، چه در اثر آن صولت از دشمنی علنی با ما در مدت تابستان ۱۹۱۷ در موقعیکه ما ضعیف بوده و نه فقط مشغول تجهیز پلیس جنوب بلکه ساختن راههای ارتباطی و نیز پستهای نگهداری بعلاوه ساختن جاده‌های اتومبیل‌رو بودیم دست کشید. صولت یقیناً افراد قبایل خود را از راهزنی در گذشته‌ها به نسبت زیادی ممانعت نمود و دست ما را برای مقابله با دیگر قبائل مزاحم آزاد گذاشت. ما میدانستیم که این موافقت همیشگی نیست و صولت کاملاً غیرقابل اعتماد است. همچنین ما از این قضیه آگاه بودیم که عدم ابراز خصومت با ایل قشقائی که شاید قوی‌ترین ایلات در ایران

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۳

باشد بصرفه ما خواهد بود.

ایلات خمسه

از لحاظ اهمیت پس از قشقائی‌ها ایلات خمسه یا پنج‌قبیله‌ای می‌باشند که احشام خود را در منطقه وسیعی در مشرق منطقه تحت اشغال قشقائی‌ها می‌چرانیدند. این ایلات در زمستان به نواحی بندرعباس و لار کوچ می‌کنند و در تابستان به حوالی نیریز و ده‌بید نقل و انتقال می‌یابند. این پنج قبیله عبارتند از عرب، آینلو، بهارلو، باصری و نفر. عرب‌ها که نصف این ایلات را تشکیل می‌دهند خود نیز بدو دسته شیبانی و جباره تقسیم می‌شوند. اینان کسانی هستند که از نجد و عمان مهاجرت نموده‌اند، ولی چهار عشیره دیگر از احفاد ترکان هستند. زبان عمومی آنها عربی مخلوط با فارسی، ترکی و لری است. عده آنها رویهم هفتاد هزار نفر است و می‌توانند در موقع احتیاج سه هزار نفر تجهیز کنند. این افراد بخوبی قشقائی‌ها مجهز نیستند و اسلحه‌های مختلف بدون داشتن مهمات زیاد در اختیار دارند. خمسه‌ای‌ها متهاجم زائیده شده‌اند.

بهارلوئی‌ها مخصوصاً در جاده‌ای که بطرف داخل از بندرعباس منشعب میشود و از آنجا از کرمان به یزد میرود بطوریکه در فصل هشتاد و ششم ذکر شد مرتباً راهزنی میکردند.

در موقع ورود ما به شیراز قوام که ریاست خمسه‌ای‌ها را داشت مصمم به یک مسافرت برای استقرار امنیت و نظم در منطقه حکمرانی خود که مشتمل بر لارستان، سبا، فسا و کوهستان است بود. در فسا دویست نفر ژاندارم وجود داشت. چون او مایل بود که در این مسافرت حتی الامکان قوی باشد بنابراین لازم بنظر آمد که این نیرو را بدون تأخیر تجهیز نموده و وجه بآنها پرداخته دنبال او روانه کنیم. وی در مسافرت خود کاملاً موفق شد و بهارلوها را که نمیخواستند از او اطاعت کنند بطور سختی مجازات نموده نظم را برقرار نمود و مالیات را جمع‌آوری کرد. مناسبات شخصی ما با قوام که پدر و پدر بزرگش را من میشناختم خوب بود. ما او را دوست داشتیم و نظریات او را پسندیده و او را یک آدم درستی میدانستیم. وی همچنین یک تیرانداز ماهری بود.

تغییر در سیاست ایران ژوئن ۱۹۱۷

کابینه وثوق الدوله که سیاست بیطرفی خیراندیشی را نسبت به بریتانیای بزرگ ادامه داده بود در ماه ژوئن سقوط کرد. کابینه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۴

جدید در تحت نخست‌وزیری علاء السلطنه جانشین او شد. نخست‌وزیر شخصا با انگلیسها درست بوده و رفتار دوستانه‌ای داشت، ولی اعضاء کابینه همگی با ما دشمن بودند. برای شاهد مثال کافی است همین قدر ذکر شود که پلیس جنوب چنانکه در بالا دیده شد بوسیله دولت ایران به رسمیت شناخته شده بود، ولی کابینه جدید از شناسائی آن امتناع ورزید. این حرکت ناروا و غیرقابل تصدیق بود و بر مشکلات نگارنده مادتا افزود.

عملیات بر ضد ایلات راهزن در ۱۹۱۷ م

در موقع تعلیم پلیس جنوب وظیفه حمله به عشائر راهزن کلیتا به عهده دستجات هندی قرار گرفت و آنها بویژه بریگاد کرمان و پادگان ایرانی آباده خدمات خوبی انجام دادند. سیاست عمومی ما این بود که در مراکز مهم پادگان‌های قوی و کافی برای تنبیه قبائلی که راهزنی کرده و مقصر بودند قرار دهیم و در برداشتن صورت جامع و دقیقی از تمام دزدی‌ها و دستجات مقصرین منتهای جدیت و کوشش را بکار بریم و این بزودی ثابت نمود که قبائل ویژه معینی بودند که از راه راهزنی امرار معاش مینمودند و قبائل دیگر اتفاقاً و گاهگاه دستجات راهزن به جاده‌ها میفرستادند. ما تصمیم گرفتیم که تمام کوشش‌های خود را روی قبائل راهزن متوجه کنیم که آن بمنزله یک خطاری به قبائل تازه کار خواهد بود. چه بدون دادن نمونه محال بود که به این قبائل بتوان فهماند که باید براهزنی و غارت خاتمه دهند. ژاندارم‌ری اگر بطور کلی صحبت شود یک نیروی غیرمتحرک بود و نمی‌توانست در مناطق دور از جاده‌ها به حمله به پردازد. بعلاوه دزدی یک عادت دیرینه این سرزمین بوده و چادرنشینان که با سنن قدیم مأنوس بودند از این نظامات جدید تنفر داشتند.

کشور ایران بواسطه ناامنی از حیث جان و مال به فقر و بدبختی کشیده شده و چادرنشینهای بدوی هم که مرتکب این گونه تعدیات و تجاوزات پشت سرهم میشوند مادتا جمعیت ایران را از حیث عده و دارائی تقلیل داده‌اند. ما این را بطور مثال ذکر میکنیم که در سیرجان آنطور که من در بیست سال پیش خبر داشتم مردم چندین هزار شتر خوب داشتند، ولی تمام آنها به غارت رفته بود و در مدت جنگ بزرگ حتی ده نفر هم از این شتران برای نمونه باقی نمانده بود. احشام هم همینطور به مقدار یک پنجم عده قدیم تقلیل یافته بود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۵

این جریان در همه جا و در تمام جنوب ایران بویژه پس از مرگ ناصرالدین شاه که قبائل بدوی ترسشان از دولت رفت ادامه داشت. اگر این وضعیت در ظرف ده بیست سال ادامه یابد ده‌نشینان ایرانی که فلاح صبور و نیک انجام بوده و بمنزله ستون فقرات ایران بشمار میروند نابود شده و جای خود را به این جماعت بدوی خواهند داد.

در فارس ایالت قدرت مقاومت با قشقائی‌ها را که در تحت فرمان صولت بودند نداشت. سال‌به‌سال نیز قدرت شیطانی این رئیس ایل افزایش می‌یافت، درحالی که راهزنان مقلد و فرمانبردار او از حیث عده دوبرابر میشدند. آنان از ملاکین تقاضای پرداخت پول و آذوقه میکردند. اگر آن بیچارگان به این تقاضاهای باج سیل تسلیم نمی‌شدند قصبه‌شان غارت میشد. عده کمی از بزرگزادگان ایرانی از این حقایق آگاه بودند، اما دولت ایران در طی سال‌های زیادی که من اطلاع داشتم کوششی برای دفع این قضیه مشکل و اساسی نکرده بود.

در میان راهزنانی که این حرفه پست را پیشه کرده بودند کورشولی‌ها بودند که از ایل قشقائی جدا شده و بعلاوه بجای مسافرت و مهاجرت به مقتضای فصل از مناطق پست به مناطق مرتفعه فقط به چند میلی حرکت مینمودند. رئیس آنها یک دسته راهزن فرستاده و ششصد رأس گوسفند از حوالی ده‌بید به غارت برده بودند و او نیز از پس دادن آنها بکلی امتناع نمود. شاید منظور از این تهاجم و راهزنی به مبارزه طلبیدن افراد پادگان هندی بود. چه این بدویان خصائل جنگی هندیان را که دارای پاهای نازک بودند مورد تحقیر قرار میدادند. برای اینکه به آنها درس عبرتی داده شود فرمان حرکت سپاه از ده‌بید بآن طرف که سی میل مسافت داشت داده شد. ولی این مسافت بیش از آنچه که در اول خیال میکردیم بود. سپاهیان، دشمن را در انتظار خود یافتند و با آنکه آنها خسته و گرسنه بودند باز به نبرد چند ساعته پرداخته و به دژ کورشولی در دشت باز حمله نمودند. عشائر تا وقتی که این نیروها به سیصد یاردی قلعه رسیده و بواسطه زدن سرنیزه به تفنگ‌هایشان آنها را مورد تهدید قرار دادند قلعه را نگاه داشتند، ولی در اینموقع به تپه‌ها رو بهزیمت نهادند. چون ما قبلاً پیش‌بینی کرده و در دو جناح خود عده‌ای تیرانداز

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۶

قرار داده بودیم بنابراین به راهزنان در موقع عقب‌نشینی تلفات سختی وارد آمد و این یک درس عبرت سختی برای کورشولی‌ها بود، چه آنها ۲۳ نفر مقتول باضافه عده بسیاری زخمی از خود باقی گذاشتند. در صورتیکه از طرف انگلیس‌ها یکی کشته و دو نفر مجروح شده بودند. تصرف ۲۰۰ رأس از احشام یک وثیقه و گروی کافی برای این بود

که تمام ۶۰۰ رأس گوسفند نامبرده را پس بدهند. این پیروزی نمایان بر حیثیت و اعتبار سرهنگ ۲ و. ب. پ. ویلیامز و افسران و مردانش افزود. بعلاوه چون همه از طول راهی که سپاهیان پیموده با عده کوچک آنها، موقعیت مستحکم کورشولی‌ها که انتظار حمله را میکشیدند و نیز از قبائل مجاور کمک‌هائی دریافت داشته بودند باخبر بودند این فتح یک اثر معنوی و روحی نیز دربر داشت. از این زمان یک فصل جدیدی شروع شده و جاده کاروان‌رو که شاید مدت دو سال بود که متروک شده بود دوباره بطور ناگهان براه افتاده و کاروان‌ها در آن به آمدوشد پرداختند و صاحبان آنها نیز در همه حال از اعاده این امنیت جدید قدردانی مینمودند.

در پائیز نیروی مزبور به بریگاد کرمان که در تحت فرماندهی فارن به سرعت به یک نیروی کارآمدی تبدیل شده بود پیوسته و متحدا شروع به عملیات نمودند. اولین عشیره‌ای که برای سرکوبی در نظر گرفته شد عشیره لشنی از بدنام‌ترین راهزنان جنوب ایران بود. من موقعیکه در کرمان قونسول بودم مرتباً خلاف کاریهای آنان را گزارش میدادم. دولت ایران به فرمانده کل دستور داده بود که این قبیله را در فصل بهار مجازات و تنبیه نماید، ولی این امر از عهده قدرت او خارج بود. در پائیز بقدری کاسه شرارت آنها لبریز شده بود که بیک دسته از افسران ایرانی در نزدیکی انار حمله نمودند. فارن یک اسکادران از بریگاد خود را با یک توپخانه کوهستانی بآن محل فرستاد. ستون هم سه ساعت پس از صدور فرمان به حرکت ۱۵۰ میلی پرداخت. این نیروهای تازه تربیت شده در تحت فرماندهی یک افسر شجاع جوان بنام کاپیتان د. ن. کار از خود ابراز لیاقت نموده به راهزنان حمله برده و علاوه بر وارد آوردن تلفات زیاد اموال غارت شده بسیاری را که شامل یک گاری پست بود پس گرفتند. آخر الامر فارن یک اسکادران از تیراندازان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۷

سوار برمه با یک اسکادران دیگر از پلیس جنوب، یک دسته پیاده‌نظام و یک توپخانه ۲ تپیه نموده و خود را برای همکاری با ستون مقیم فارس آماده ساخت.

نقشه عملیات بخوبی طرح شده بود و باعث افزایش زیادی به اعتبار اورتون و گرانت گردید. دو ستون از فارس در یک زمان، یکی از قوام‌آباد (در شمال شیراز) و دیگری از نیریز سرزمین لشنی‌ها را مورد هجوم قرار دادند. ستونی که از قوام‌آباد بطرف مشرق از ارسنجان به تشت اولین ده لشنی‌ها حرکت نموده بود در تحت فرماندهی راتول قرار داشت. آنها این دو را مانند دیگر دهات که روز بعد مشاهده نموده بکلی خالی از سکنه یافتند. خوشبختانه لشنی‌ها تصمیم گرفتند که در خوجه جمالی قریه‌ای بالای تپه‌ها مقاومت کنند. نیروهای ما توانستند در حدود سی نفر بآنها تلفات وارد سازند.

این نیروها بعداً بیک نیروی کوچک تحت فرماندهی بروس ملحق شده و بطرف نیریز حرکت کردند. هرچند که عده تلفات کم بود، ولی تمام غله‌ها و خرمن‌ها را به مقدار زیادی نابود و نیز قلعه‌های زیادی خراب و ویران شده بودند. لشنی‌ها یک درس خوبی که استحقاق آنها داشتند آموختند که هرگز از خاطر نخواهند برد.

اورتون فرماندهی این دو نیروی مختلط را در نیریز بدست گرفته و بطرف شمال به سرزمین‌هائی حرکت نموده که پای هیچ سرباز ایران بدانجا نرسیده بود. او از قصبات زیادی عبور نمود که از دزدان و راهزنانی که این شغل طبیعی آنها بوده

مسکون بود. وی به دزدان اخطاریه‌هایی داد و همچنین به اعراب لب محمدی که مورد سوءظن در راهزنی بودند ولی هیچگونه دلیل مقنعی در دست نبود اخطار نمود. در هرات خوره ده‌نشینان بما بطور سختی شکایت نمودند که این اعراب از ۷ سال پیش در سه چهار میلی قریه چادر زده و از آن وقت به بعد متدرجا خود را به قریه نزدیک نموده و حالیه ادعاهائی نسبت به آب و زمین پیدا کرده‌اند. اینان حتی دو قصبه کوچک را نیز اشغال نموده بودند. این قضیه فقط یک نمونه تنهائی از این اعمال تجاوزکارانه ایلات چنانکه در بالا شرح آن داده شد بود.

اورتون به حرکت خود بسوی مروس ادامه داده و در آنجا با فارن که ستون وی یک مرکز دزدان را در جاوازین ریشه کن نموده بود تلاقی نمود. وی بعدا یک دسته از دزدان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۸

را در حوالی شهر بابک به سختی مجازات نموده و یکی از استحکامات تقریبا نفوذناپذیر آنها را تصرف نمود.

اورتون در مراجعت بمقر خود بیک حرکت سریع دیگری برای سرکوبی و مجازات دسته‌ای از چهارراهی‌ها که اخیرا مرتکب چند فقره راهزنی شده بودند پرداخت. ویلیامز با دستجات سواره دزدان را در سه قریه غافل گیر نموده و در نتیجه تلفات جدیدی بآنها وارد آورده و مقدار زیادی از احشام و دیگر اموال مسروقه را مسترد داشت. دژ اصلی چهارراهی‌ها ویران شد و رئیس آنها که دستگیر گردید التزام داد که دیگر براهزنی نپردازد و بنابراین با اخطار شدید و جدی آزاد شد. این عملیات در اعاده امنیت و استقرار عدالت اثر بسیار نیکوئی داشت، از این تاریخ به بعد بین این قبایل دزد و راهزن مشاهده یک ستون کوچک که بین تپه‌های ناهموار حرکت نموده و عدالت را با کمال موفقیت برقرار میساختند یک قانونی پریشان کننده شده بود و این برای آنها مفید و نافع بوده است.

فائده بزرگ و بی‌پایان برای نفرات (وابسته) پلیس جنوب از این قضایا آن بود که از سربازان کار آزموده و کهنه کار استفاده‌های زیادی برده و آموختند که چه قسم حرکت نموده، چگونه خیمه برافراشته و بالاخره چه نوع جنگ کنند. اما برای حکومت ایران و آن برقراری نظم و امنیت در جنوب ایران بود که بسرعت انجام گرفت، ولی مادام که هر حاکمی در ایران خود عملا یک دزد و راهزنی بیش نبوده و هیچگونه کوششی برای بهبود اوضاع اتباع خود نمی کند افزودن امنیت مخصوصا برای طبقه حاکمه که خون ملت را می مکند سود بیشتری دارد. باری در آخر سال ۱۹۱۷ در جاده اصلی و عمومی جنوب ایران دزدی و راهزنی عملا موقوف شده بود و امنیت آنجا از آنقدر که من در ده سال پیش دیده بودم بمراتب بیشتر و رضایت‌بخش تر گردیده بود. اما افسوس! این وضعیت رضایت‌بخش قضایا فقط نشانه‌ای از سکوت و آرامشی قبل از طوفان بوده است.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۷۹

از ظرف سفالین لعابدار

فصل هشتماد و هشتم اضمحلال روسیه و مأموریت ژنرال دنسترویل «۱»

وادی بی‌پایان را بی‌منت راه‌نما گزاره کردم.

نه در آغاز حرکت دلیل راهی هادی من بود و نه میدانستم از این بیابان بکر که سراسر پر از مخافت بود و همه‌جا زحمات طاقت‌فرسا با من مواجه میگشت چگونه بیرون آیم.

ملکه پریان، کتاب ۶. بند ۱.

لشکرکشی موفقانه بهار روس‌ها در ۱۹۱۷ م

غم‌افزاترین سال‌ها در تاریخ روسیه با لشکرکشی موفقانه آنها در ایران غربی شروع شد. ترکها همانطوریکه قبلا گفته شد در سال ۱۹۱۶ همدان را در تصرف داشتند و در قزوین با روس‌ها در نبرد بودند، در موسم زمستان موقعیت ما در تمام بین‌النهرین کاملا تغییر نمود. بجای ستون‌های ضعیف با سازوبرگ بد و نیز بواسطه وضعیات نامساعد استثنائی آب و هوای آن منطقه که در جلو کوت شکست خورده بودند حال ما یک تصویر بشاش از یک نیروی غیرقابل مقاومتی تحت فرماندهی امیدبخش ژنرال سراستانلی ماد «۲» در مقابل خود داشتیم. وی کوت را در ماه فوریه پس گرفت و بدین ترتیب حیثیت و مقام از دست رفته انگلیس را بطور مشعشعی اعاده داد. در همان ماه بغداد تسلیم شد و دوستان ما آنرا یک پیروزی بزرگ محسوب داشتند و دشمنان از دست دادن آنرا یک واقعه اسفناک شمردند.

مظفریت و پیروزی در کوت واکنش قوی و شدیدی در موقعیت ایران داشت.

(۱)-Dunstervills.

(۲)-Sir Stanleymaude.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۰

یعنی ترکها در ایران غربی دیگر نمیتوانستند موقعیت خود را حفظ کنند. زیرا از طرفی انگلیس‌ها در بین‌النهرین پیشرفت مینمودند و روسها بزودی آرتش سیزدهم آنها را در شاهراه تاریخی تعاقب نموده و آنان را از مرکز بیرون میگرداند. روزی که بغداد تصرف شد ترکها کرمانشاه را تخلیه نموده و پس از دفاع بسیار سختی از گردنه پایتاق در یازدهم ماه مارس در حالیکه خسته و فرسوده شده و از گرسنگی نیز در رنج بودند بقصر شیرین رسیدند، ولی انتظام آنها بکلی کسسته نشده بود. در اینموقع انگلیس‌ها با وجود کوششی که برای قطع رابطه نیروهای فراری ترکیه نمودند ولی آن به نتیجه نرسید.

یک نیروی مشتمل بر دو بریگاد که از بغداد فرستاده شده بود در ۲۵ مارس به جبل حمرین رسید ولی دید که این کوه بوسیله نیروهای بزرگی از لشکر ۱۸ اشغال شده و تا وقتی که لشکر ۱۳ در عقب‌نشینی خود به محل امنی نرسید این لشکر مواضع خود را ترک نمود. روسها چون راه را خالی دیدند یک اسکادران قزاق در ۲ آوریل حرکت نموده و در قزل

رابطه به انگلیسها پیوستند، ولی شب بعد دوباره مراجعت نمودند. در اینموقع حفظ تماس و اتصال بین دو نیرو وجود نداشت. ولی انگلیسها به متفقین خود برای برقرار شدن و تحکیم مواضع خود در رود دیاله کمک میکردند.

تجزیه یا انحلال آرتش روس در ایران

ماه مارس ۱۹۱۷ که بواسطه تسخیر بغداد قابل یادداشت است، همچنین شاهد خلع تزار و انتشار اولین فرمان مشهور آرتش (شماره یک «۱») که مقدمه انقراض و اضمحلال امپراطوری روس بود نیز میباشد. نیروهائی که متجاوز از مدت ۲ سال با چه لجاجت و سرسختی جنگیده بودند روحیهشان فاسد شده و شرافت و دیسپلین نظامی خود را بکلی از دست دادند. در ماه ژوئن ۱۸۱۷ من یک ناظر افسرده این رژیم نو و نظامات جدید بودم. قزاقها در اصفهان که در سال پیش نیروی خوبی بودند حالیه از نگهبانی و قراول دادن امتناع نموده به افسران خود سلام نداده و حتی آنها را از اردوگاهها نیز بیرون کردند. بعضی

(۱) - این دستور به سربازان القاء گردید که چون از حیث حقوق سیاسی با افسران مساوی هستند بنابراین نباید بآنها سلام بدهند، و آن بوسیله سویتها به مجمع سربازان و کارگران انتشار یافت. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۱

از آنها به دزدی در سرگردنهها رفته و عدهای دیگر تا آنجا که شراب و عرق بگیریشان میآمد مست شده و در گوشه و کنار میافتادند. نگاهبانی جادهها از بین رفت و تمام ناحیه اطراف اصفهان دوباره پر از دستههای راهزن گردید.

قبل از پائیز آرتش روس در تمام ایران از هم پاشیده و وضعیت افسران آرتش الحاق قابل ترحم بود، چه آنها برای جلوگیری از نابودی بهر کاری تن درمیدادند.

مطابق پیمانی که در یرست لیتوسک در سوم مارس ۱۹۱۸ امضا شد مقرر گردید که ایران از قشون روس و ترکیه تخلیه شود. در زمستان ۱۸-۱۹۱۷ این حرکت و نقل و انتقال شروع گردید. روسها قبل از تخلیه سنگرهای خود مهمات و سازوبرگ خویش را به ترکها فروخته و بعد بطرف شمال حرکت مینمودند، در حالیکه برای بدست آوردن غذا و سوخت خانهها را غارت مینمودند. یکی از رفقای من در تبریز اینطور بمن نوشت «سربازان روس در اینجا هزارها سرگردان میباشند و تفنگهای خود، مهمات، ذخائر اسبها و در حقیقت آنچه را که از آن بشود پولی بدست آورد میفروشند. قیمت اسب به چند شلینگ رسیده بود. در صورتیکه قیمت علوفه بقدری گران بود که چهارپایان مانند یک هدیه ای ثمین و گرانبها بودند.» ایران غربی و شمالی غربی در حقیقت بواسطه ضعف و بیچارگی دولت متحمل خسارات سنگینی شد. حالت قحطی در سراسر کشور که از غله و مواشی و حیوانات خالی شده بود استیلا یافت.

سقوط و اضمحلال روسیه به منزله تهدید جدی برای امپراطوری هندوستان

وقتی که روسیه در طرف متفقین می‌جنگید ارتش او در سمت جنوب از جبهه اروپا تا حدود قفقاز و شمال غربی ایران امتداد داشت، تا در سال ۱۹۱۷ که انتهای جناح چپ ارتش روس با جناح راست ارتش انگلیس در بین‌النهرین تقریباً بهم اتصال یافت، بعبارت دیگر نیروهای روس از نزدیک شدن آلمان و اطریش و یا ترکیه به مرزهای هندوستان جلوگیری مینمود.

قبل از جنگ بزرگ، آلمان در تعقیب نقشه دورودراز خود برای حکومت بر دنیا توانسته بود کنترل راه آهن بغداد یک وسیله محکم و قوی را بدست آورد، چون سیاستمداران انگلیس نیز تسلیم تقاضاهای آلمان شده بودند آلمان بدون شک ممکن بود نفوذ و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۲

بازرگانی خود را نیز به خلیج فارس امتداد دهد. این راه جنوبی برای پیشرفت آلمانی‌ها بواسطه تصرف بغداد مسدود شده بود، ولی پیشوایان آلمان شاید از این حیث خوشوقت بودند که دیدند یک راه شمالی که قبلاً تکمیل و تمام شده بود اکنون تقریباً در چنگال آنها قرار دارد. این راه در سرتاسر دریای سیاه کشیده تا باتوم، تفلیس و باکو در دریای خزر امتداد داشت. دنباله آن در شرق دورتر خط آسیای مرکزی بود که از عشق‌آباد، مرو (محل تلاقی با کوشک که بفاصله سهل‌الوصولی از هرات واقع شده) عبور نموده از بخارا و سمرقند و تاشقند مرکز اداری متصرفات روسیه در آسیای مرکزی میگذرد.

تقریباً تعداد صد و ده هزار نفر از اسرای آلمانی و اطریشی در داخل ترکستان روسیه نگاهداری میشدند. من در سال ۱۹۱۵ صدها از آنها را در تاشقند دیدم. باری همینکه راه ارتباط و مواصلات برقرار میشد نسبتاً تجهیزات این جنگجویان ورزیده و تربیت شده بیک نیروی قوی آسان بود و میشد آنها را بطرف کابل حرکت داده و افغان‌ها را برای سهم داشتن از غارتیهای سنگین و قیمتی هند دعوت نمود.

با در نظر گرفتن مراتب بالا موقع برای امپراطوری انگلیس باریک و خطرناک بود. امیر حبیب‌الله خان در مقابل قوی‌ترین فشارهای معنوی و مذهبی بیطرفی افغانستان را حفظ نموده بود و بفرمانده هیئت اعزامی آلمانها در کابل بطور مناسبی چنین جواب داد که ارتش آلمان قبل از آنکه وی جرئت نقض معاهدات و قراردادهای خود را با بریتانیای کبیر بکند بایستی در معرکه ظاهر شود و این لاقلاً امکان داشت که لشکریان دشمن در همانوقت بمرزهای افغانستان رسیده و یک دولت متفق ما را مغلوب نمایند.

ارمنستان، گرجستان و جمهوری آذربایجان

وقتی تجزیه امپراطوری روسیه شروع گردید هیئت اعزامی نظامی فرانسه و انگلیس در قفقاز امیدوار بودند که خط دفاعی این ناحیه را بوسیله ارتش روسیه که مخصوصاً برای اعزام بجنوب در نظر گرفته شده بود با کمک ارمنه وان،

آشوریهای ارومیه و رئیس کرد قبیله شکاک که کوهستانهای این حوالی را در دست داشت نگاهداری کنند. اما بتدریج معلوم شد که در این نقشه راجع بعواملی که در نظر گرفته شده بود تدریجی بعمل آمده و برای موفقیت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۳

در آن و نگاهداری این عناصر باید اقدامات معینی بوسیله انگلیس ها بجا آورده شود.

در این اوان ارمنی ها و گرجستانی ها تصمیم گرفتند که استقلال خود را مطالبه کنند و ایالت سومی در تحت نام جمهوری آذربایجان که باکو پایتخت آن معین شد بوجود آمد.

سبب اعزام میسیون دسترویل ژانویه ۱۹۱۸ م.

اعزام سپاهیان زیادی از ارتش انگلیس برای حمایت و پشتیبانی گرجستانی ها و ارمنی ها غیرممکن بود، چه بغداد از باکو ۸۰۰ میل فاصله داشت، بعلاوه بیشتر راه ارتباط و مواصلات خراب و ناهموار بود و در بعضی نواحی و نقاط هم که راهش کوبیده و هموار شده بود خیلی بد تعمیر شده و از سرتاسر مناطق قحطی زده شمال غربی ایران عبور می نمود. بنابراین مقامات صلاحیتدار تصمیم گرفتند که یک هیئت اعزامی نظامی به منظور تجدید تجهیزات دسته های مختلفی که در آن ناحیه بودند فرستاده شود که آنها را برای مقابلی با ترکان آماده کند. چون معلوم بود که ترکها آن قدرتی را که در دو سال قبل نشان داده بودند حالا دارا نیستند و چنین امید میرفت که گرجی ها و ارمنه برای دفاع از اوطان خود دلیرانه خواهند جنگید، ولی ارمنه در هر صورت چنین کاری نکردند. انقلاب جرئت و جسارت مردم را برده بود. آنها حاضر برای یاری و کمک بودند ولی برای اوطان خود حاضر بمرگ نبودند. اعزام میسیون یکی از آن قمارهای بزرگ در جنگ بود. هیئت مزبور در انجام مقصود اصلی موفق نشد، ولی چنانکه بعد معلوم خواهد شد بعلت نتایج حاصله موجه گردید و ثابت شد که حق بجانب وی بود. سردار این هیئت ماژور ژنرال ال، سی دسترویل پهلوان داستان «استالکی» اثر کیپلینگ «۱»، مردی خوش جثه، جدی و فعال با شخصیت نافذ بود. اطلاعات و معلومات ذی قیمتی راجع باهالی روس و زبان روسی داشت و درعین حال دارای مشربی بس شوخ و ظریف بوده است.

حمله به انزلی از راه ایران فوریه ۱۹۱۸ م

نقشه اصلی این بود که نیروئی شامل ۱۵۰ افسر و ۳۰۰ سرباز خارج از صف از تمام جبهه ها انتخاب شوند، مثلا شش افسر از پلیس جنوب تهیه شد. چون وقت خیلی تنگ و حائز اهمیت بسیار بود بدین جهت قبل از اینکه اعضای این میسیون جمع شوند دسترویل از بغداد با یک

(۱) - Kipling.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۴

دسته جلودار شامل ۱۲ افسر در چهار اتومبیل سواری که حامل اشیاء و اموال، ذخائر و مهمات آن‌ها بود و ۳۶ اتومبیل فردباری که حامل پول‌های مسکوک بودند عازم حرکت از راه ایران گردید.

هدف فوری این میسیون انزلی (بندر پهلوی فعلی) بود. سرزمینی که خط سیر این هیئت بود دارای اختلافات خیلی زیاد بوده و هر قسمتش بکلی مغایر قسمت‌های دیگر بود.

ملاحظه کنید طرف خانقین که ۹۴ میل شمال شرقی بغداد است جاده سهل العبور بود، زیرا که آن از دشت مسطحی که خاکش از جنس شن بود میگذشت و هوا هم خوشبختانه خشک بود. فاصله خانقین که در مرز ایران واقع شده تا همدان ۲۴۰ میل است. جاده بطور یکنواخت بر ارتفاع خود میافزاید و زنجیره جبال پشت سرهم بزایوه قائمه تقاطع میکند.

پس از عبور از کرمانشاه به همدان میرسد که در ارتفاع ۶۲۸۰ پا مییابد. در طول این قسمت راه اتومبیل‌ها توانستند بواسطه وضعیت مساعد هوا بخوبی عبور کنند و این جاده در تمام مدت سال کمی سفت و محکم و مضبوط بوده است. قسمت سوم راه که از همدان تا انزلی است ۲۶۷ میل مییابد که از جاده‌ای شوسه که بوسیله یک کمپانی راهسازی روسی در چند سال قبل درست شده بود میگذشت، ولی آن بواسطه استفاده و بکار رفتن زیاد در مدت جنگ خیلی خراب شده بود. این راه تا بقزوین از فلات خشک و برهنه ایران عبور می‌کند و بعد پس از صعود بجلال البرز دوباره به جنگلهای انبوه گیلان که دارای آب و هوای مالاریائی است سرازیر میشود.

آنچه تا اینجا راجع به جاده گفته شد کافی است ولی باید موقعیت محلی را اکنون تحت مطالعه گرفته شرحی در اطراف آن صحبت داشت. مابین مرز ایران و کرمانشاه خطر حمله و هجوم از طرف کردها و سنجاییها در بین بود، ولی این حمله برای نیروئی که در نظر این قبائل خیلی بزرگ جلوه مینمود جزئی بود. قطع نظر از اینکه راهزنان و غارتگران غالباً در اواسط زمستان در اماکن و منازل خود مانده معلوم بود که از عبور آنها از کشور ایران جز جنگلیها که نقش کاملاً مهمی در صحنه ایران بازی می‌نمودند هیچگونه مانعی دیگر وجود نداشت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۵

کوچک خان و جنگلی‌ها.

اولین بار که من راجع به جنگلی‌ها و پیشوای آنها چیزی شنیدم در سال ۱۹۱۷ بود که در تهران بودم. این مرد در اوائل یک نفر طلبه و بعدها عامل سپهدار شده بود. وی در سال ۱۹۰۹ در حرکت بسوی تهران بعنوان ریاست و پیشوائی بر یکصد تن شرکت نمود. آخر الامر به گیلان برگشته و در آنجا او عمل پرسود گرفتن ایرانیان ثروتمند و نگاهداشتن آنها را برای پرداخت خون‌بها یا باج سیل ادامه داد. در آن اوان مخصوصاً امین الدوله یکی از رجال عمده کشور باسارت وی درآمده بود. وی یک اتحادیه‌ای بنام اتحاد اسلام تشکیل داد. اعضای این اتحادیه قسم یاد کرده بودند که تمام متجاوزین خارجی را از خاک مقدس ایران بیرون کنند و تا وقتی که این وظیفه‌شان را بانجام نرسانده‌اند سر خود را نتراشیده و ریش را حنا نبنند. لفظ جنگلی بمنظور اهانت باین اشخاص اطلاق میشد. پیروان او شاید در حدود سه هزار نفر بودند، ولی

نفوذ و شهرت او خیلی خارق العاده بود. بدون شک محرک کوچک خان احساسات میهن دوستی بود. او جدا اظهار میداشت که نمی تواند خود را در شمار بهترین اشخاص قرار دهد، بلکه خود را در شمار پست ترین افراد محسوب می دارد. او هیچگونه تردیدی در اذیت و آزار رساندن به دولت ایران که وی را بدترین بدکاران میدانست نداشت. او قول خود را در معامله با انگلیسی ها که آنها را بطور مساعد تحت مضیقه و فشار میگذارد نگاه می داشت. کوچک خان کارش بواسطه عبور دستجات تجزیه شده آرتش روس که تفنگ و مهمات و سازوبرگ خود را در مقابل غذا باو می فروختند خیلی آسان شده بود. بعلاوه او با دشمن در مراد و اتصال دائم بود و از کمک و معاونت یک افسر جدی و فعال آلمانی استفاده نموده و چندین مشاق اطریشی که با مسلسل سنگین مجهز بودند در اختیار خود داشت. حکومت ایران در مقابل این جنبش تقریبا ناتوان بود و اگر راهنماییهای بریتانیای کبیر نبود احتمال میرفت که سلطنت را منقرض کند.

اکنون برمیگردیم بشرح حادثاتی که برای میسیون اتفاق افتاد و مینویسیم که پس از همدان بجهت حمل و نقل نفرات روسی که با کمال بی نظمی بسوی شمال می رفتند جاده مسدود شده بود. اینها هیچگونه خصومت علنی بر علیه افسران ما ابراز نمیداشتند،

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۶

ولی بطور وضوح نشان میدادند که دیگر مایل نیستند انگلیس ها را بنظر متفق بنگرند.

تکیه کلام طوطی واری که اظهار میداشتند این بود «ما با آلمان صلح نموده ایم و فقط شما مایلید که جنگ را ادامه دهید». پیش بینی شده بود که از طرف کوچک خان از میسیون ممانعتی بعمل خواهد آمد، ولی جز چند جنگجو که مسلح بودند کس دیگری دیده نشد و میسیون وارد رشت شد و از طرف کنسول و مدیران بانک استقبال گردید. از کرسی نشین گیلان جاده از ساحل پست دریا بطرف غازیان که مرکز کسب و کار و در طرف مقابل مرداب انزلی بود ادامه داشت. مساحت ۲۰ میل جاده از درون جنگل پر از درخت و خفه میگذرد، ولی این حادثه جویان بدون برخورد به مقاومتی و بدون وقوع سانحه ای به بندر مهم ایران در بحر خزر رسیدند.

عقب نشینی بسوی همدان

در این موقع کوشش برای رسیدن به باکو منجر بعدم موفقیت گردید. روسهای بلشویک که در بندر انزلی بودند و با کوچک خان همکاری می نمودند بدون شک در تحت نفوذ جاسوسان آلمان و ترکیه قرار گرفته بودند.

اینان کاملا کنترل بندر، کشتی رانی، تلگراف و نفت را در دست داشتند و از هدف و منظور این میسیون کاملا آگاه بودند. بعلاوه از حکومت بلشویک باکو امریه ای دریافت داشته بودند که از پیشرفت این میسیون بدان صوب ممانعت کنند. اینها با آنکه اتومبیلهای زره پوش زیاد در اختیار داشتند و برای جلوگیری از میسیون نامبرده همه نوع قوه حاضر داشتند معهدا در این امر تأمل و تردید نموده از حکومت باکو عده ای گارد و نگهبان سرخ برای این منظور تقاضا نمودند.

نگهبانان سرخ نیز از باکو فرستاده شدند ولی خیلی دیر باین صحنه رسیدند. جنگلی‌ها هم حاضر نبودند خود را بخطر اندازند، بنابراین روسها را ترغیب مینمودند که آتش را از محوطه‌های شاه‌بلوطهای آنان دور سازند. اگر به ضعف و ناتوانی واقعی این میسیون پی برده می‌شد مسلماً در عرض چند روز مورد حمله قوای بیشمار جنگلی‌ها و نگهبانان سرخ هردو واقع شده و تا آخرین نفر نیست و نابود میشدند. علیهذا تصمیم دانسترویل به اینکه به همدان مراجعت نموده و در انتظار موقع مناسب دیگری باشد چاره‌ناپذیر بوده است، ولی او بواسطه طالع مساعد خود هر چند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۷

که به حیثیتش لطمه‌ای وارد نشده بود سلامتی فرار نمود. ولی بطوریکه بعداً قضیه کشف شد و حقیقت امر ظاهر گردید مسلم شد که میسیون مواجه با یک شکست حتمی شده بود و شاید اگر به پیشرفت خود از انزلی ادامه میداد دچار فلاکت میگردید. دانسترویل متوجه شد که اینکار مهم او جز قماری بیش نبوده و اینکه که با وضعیت دشواری مواجه شده اگر گلاویز گردد ممکن است فاتح درآید.

در زمستان متعاقب آن وضعیت وی رضایت‌بخش نبود. بدنامی این شکست در موقعیت محلی ما تقریباً از همه حیث عکس‌العمل شدیدی بخشید. چون برف سنگین هم راه همدان به بغداد را مسدود کرده بود و از طرف دیگر احتمال بروز عملیات خصمانه از طرف نیروی ترکها از آنجا تا غرب تا فصل خاتمه زمستان نمیرفت و تا آنوقت هم نیروی کمکی انگلیسی می‌توانست برسد. در این موقع وضعیت داخلی ایران هم بحرانی بود.

کوچک خان را مردم بنظر یک قهرمان ایران می‌نگریستند. پشتیبان او رعایای وی، آلمانی‌ها و ترکها بوده و اگر او در آنموقع بسوی تهران حرکت کرده بود شهر مانند یک سیب رسیده بدست او میافتاد. ولی او و پیروانش صفات لازمه را فاقد بودند و بهمین جهت آخر الامر وقتی که کوچک خان عازم حرکت به تهران شد دیگر وقت خیلی گذشته بود.

ژنرال باراتوف و بیچراکوف

وقتی دانسترویل در همدان بود با ژنرال باراتوف و بیچراکوف دارای روابط و مناسبات نزدیک بود. همانطوریکه قبلاً ذکر شد ژنرال باراتوف رل مهمی در نگاهداشتن ترکها از پیشروی در مدخل ایران بازی کرده بود. در این موقع او شاهد انحلال و تجزیه سریع و تند نیروی خود بود و چون او سرمایه و وجهی نداشت از طرف انگلیسها باو کمک مالی میشد. ژنرال بیچراکوف نیز قادر بود که فرماندهی خود را بر ۱۲۰۰ نفر نیروی دست نخورده و سالم خود بواسطه نفوذ و شخصیتی که داشت حفظ کند. ولی او هم شاید دقایق پراضطرابی را میگذرانید. در ماه مارس آخرین نفرات باراتوف ویرا ترک نمودند. قزاق‌های بیچراکوف هم مضطرب شده و فرمانده آنها مایل شد که بقیه آرتش خود را بروسیه بفرستد. اگر او قصد خود را بموقع اجراء

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۸

گذاشته و نیروهایش را فرستاده بود یقیناً جنگلی‌ها قزوین را تصرف می‌نمودند و شاید ترک‌ها برای حرکت به تهران با آنان همکاری مینمودند. خوشبختانه دسترویل توانست که فرمانده شجاع روسی را تشجیع کند که نیروهای خود را تا ورود نیروهای انگلیسی بآن صحنه از آنجا خارج نکند. همچنین بیچراکوف موافقت و قبول نمود که در صورت درخواست از او به کوچک خان نیز حمله نماید.

محافظت خطوط ارتباطی دسترویل

در این موقع ژنرال سرویلیام مارشال برای حفظ خطوط ارتباطی وارد عملیات شد. این اقدام بواسطه دو عمل مشعشعانه که در آوریل بموقع اجراء گذارده شد خیلی اثر بخشید. حمله اول به سنجاییها بود که در شمال جاده قصر شیرین به کرمانشاه سکونت داشته و رئیس آنها از آلمانها کمک مالی دریافت مینمود. این قبیله از حیث نفرات، ذخائر و حیوانات اهلی دچار تلفات شدیدی گردیدند. هواپیماها نیز از نیروهای زمینی پشتیبانی نموده و شکست آنها را مبدل به قلع و قمع نمود. عملیات مرحله دوم اهمیت بیشتری داشت و به منظور بیرون کردن ترکها از ناحیه قره‌تپه و قفری و راندن آنها بشمال خانقین و قصر شیرین بود و آن با وجود صعوبت منطقه عمل با کمال موفقیت انجام گرفت. البته این عملیات کمک های مهم عده‌ای بود که بطور مستقیم بعمل آمد و درعین حال دسترویل بواسطه ورود اولین هواپیما مستقیماً تقویت شد. چه هواپیما آنوقت یک اثر خیلی مهمی در روحیه افراد داشت. همچنین یک اسکادران از نیروهای دسته ۱۴ اسواران و سی نفر از همپ شایر و چهار اتومبیل زره‌پوش به کمک رسیدند.

سرباز گیری

دسترویل قمار جسورانه و دلیرانه خود را با یک عده نیروی قریب به صفری ادامه میداد. چه در آخر ماه مه قشقائیها نیروهای مرا بخود مشغول ساخته بودند و شایعات زیادی راجع به فلاکت آنها که دولت ایران را در تحت نفوذ قرار می‌داد در تهران بحد وافر اشاعت یافته بود. به علی‌رغم این خسارات و زیانها دسترویل فقط و فقط با نیروی شخصیت خود با ساختن راه برای کمک بمردم قحطی‌زده و آشنائی با پیشوایان کشور نه فقط توانست موقعیت خود را حفظ کند بلکه موفق شد که

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۸۹

خویشتن را بر دشمنانش تحمیل نماید. یک قدم مفیدی که در این راه برداشته شد سرباز گیری بود، کلنل ر. ل. کنیون «۱» قونسول لایق انگلیس در کرمانشاه قبلاً نیروئی از کردها برای محافظت جاده‌ها تا حوالی مرز ترکیه تشکیل داده بود. دسترویل نیز در این موقع نیروهای همانندی در همدان و بعداً در قزوین تشکیل داد. او از این نیروها انتظار زیادی نداشت و آنها هم بیش از انتظار کاری صورت ندادند، ولی با موقعیت او که عملاً سپاه جنگجویی وجود نداشت باید تصدیق کرد که قوای مزبور باین بازی یا قمار جسورانه او کمک نمودند.

ترکها که دو لشکر ضعیف در نزدیکی دریاچه ارومیه موجود داشتند از آنجا خطی را بطرف جنوب تا سقز و سنه در اختیار داشتند. دسته کوچکی پیش قراول در بیجار مراقب آنها بود و همان باعث تشکیل یک دسته انگلیسی در آن ناحیه گردید در زنجان نیز همین عمل با موفقیت صورت گرفت. در هر دو مورد این قوا با مخالفت شدید روبرو شدند و افسران جوان در مقابل از خود لیاقت بخرج دادند که بر اعتبار آنها بسی افزود. در صورتیکه ترکها در اینموقع از خود ابتکاری نشان ندادند.

ورود کمک و لشکرکشی بر ضد جنگلی‌ها

بعد از عقب‌نشینی دنسترویل طولی نکشید که جنگلی‌ها بانک رشت را تصاحب نموده مدیر آنجا و قونسول انگلیس را توقیف نمودند. در ماه مارس آنان خود را برای تصرف قزوین که از ایشان در آنجا استقبال بعمل آمد حاضر ساختند، معلوم است که پس از تصرف قزوین آنان در ۹۰ میلی پایتخت قرار گرفتند. اما بیچراکوف ناگهان بطرف شمال حرکت کرده و درست بموقع جلوی آنها را گرفت. صمصام السلطنه بختیاری که جدا و علنا مخالف با متفقین بود آنوقت در رأس دولت ایران قرار داشت و کوشش نمود که بیچراکوف را مجبور بخروج از ایران کند، ولی نامبرده که میدانست چگونه در اینموقع رفتار کند چنین اظهار داشت که وی مایل است هرچه زودتر ایران را ترک کند ولی تأخیر او بعلت وجود نیروهای کوچک خان است.

در ماه ژوئن یک ستون مرکب از اسواران چهاردهم، یک آتشبار، یک هزار تفنگچی

Colonel R. L. Kennion-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۰

هامپشایر و نیم فوج گورخه (سربازان هندی) از بغداد باین صوب اعزام شدند. پیاده‌نظام و باروبنه توسط ۵۰۰ اتومبیل باری فرد حمل گشت. آخر الامر به بیچراکوف اجازه حمله به جنگلی‌ها داده شد. جنگلی‌ها یک موضع مستحکم طبیعی در منجیل در سفیدرود که مسافرین تهران آنجا را می‌شناسند در تصرف داشتند. انفجار فقط چند خمپاره رعب و وحشتی در دلها انداخت و جنگلی‌ها با تلفات زیاد بطرف مساکن و منازلشان روانه شدند. کوچک خان تا اندازه‌ای به اعاده روحیه آنان موفق گردید، یعنی بآنها چنین گفت که جنگجویان روس آنها را مغلوب کرده‌اند نه انگلیس‌ها. او انگلیسها را بنام قابل استهزاء میخواند. نتیجه این شد که وقتی بیچراکوف ایران را برای رفتن بقفقاز تخلیه می‌نمود دنسترویل هم قدم‌بقدم او را متابعت نموده و امکانه نظامی را پشت سر او اشغال میکرد و توانست بدین ترتیب جاده را با نیروی کم خود در تحت تصرف درآورد.

جنگلی‌ها نیز در تحت نفوذ و تعلیمات آلمانها تصمیم گرفتند یک کوشش دیگری برای آزمایش صحت گفتار ارباب خود بنمایند. در ۲۰ ماه ژوئیه نیروهای عمده آنها بدسته انگلیس‌ها که در خارج شهر رشت اردو زده و دارای ۴۵۰ تفنگچی و دو عرابه توپ و نیز دو اتومبیل زره‌پوش بودند حمله نمودند. در همانحال یک دسته سپاه نیرومند دیگر آنها

به کنسولگری انگلیس یورش برده و شهر را نیز تصرف نمودند، ولی جنگلی‌ها با دادن تلفات سخت شکست خوردند. کنسولگری شجاعانه آزاد شد و بالاخره دشمن در خارج بازار بمباران شده و در نتیجه این موفقیت کوچک خان پیشنهاد صلح داد. با پیشنهاد او موافقت شد و او با انگلیس‌ها کنتراتی بست که برنج مورد نیاز آنها را تأمین نماید. او باین خوش بود که پولی در آورد تا اینکه جریان حوادث موقع مناسبی باو بدهد که بتواند از آب گل‌آلود ماهی بگیرد.

کوشش دلاورانه برای دفاع باکو

دسترویل در اینموقع آماده بود که پرهیجان‌ترین قسمت حادثه جوئی بزرگ خود را آغاز کند. حکومت بلشویک باکو از بین رفته و بجای آن حکومتی بروش «دیکتاتوری خزر مرکزی» تشکیل شده بود. عملیات ناحیه باکو با تاریخ ایران ارتباطی ندارد ولی ذکر خلاصه‌ای از وقایع آنجا شاید چندان از موضوع خارج نباشد. حکومت جدید تقاضای مساعدت و کمک نمود و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۱

دسترویل هم که در این موقع بکنترل بندر غازیان و انزلی دست یافته بود فوراً در جواب یک دسته کوچکی بدان صوب روانه داشت و بتدریج نیز هر موقع به قوای دسترسی پیدا می‌کرد به امداد دسته مزبور میفرستاد. وی در ضمن سه کشتی با ظرفیت کافی برای حمل تمام نیروی خود فراهم کرده محفوظ داشت که چنانچه حادثه‌ای رخ دهد و مجبور به تخلیه آنجا شود وسائل حرکت داشته باشد. خلاصه وی در اول ماه اوت ستاد خود را به باکو منتقل نمود. موقعیت نظامی از همان روز حرکت یأس آور بود. ترکها چون با مخالفت و مقابلی شدیدی مواجه نشدند سپاه باکو را که مرکب از آرامنه بود از جلو خودشان رانده بودند.

بیچراکوف هم که فرماندهی آرتش سرخ واگذار باو شده بود نیروهای خود را از باکو بطرف دربند عقب کشید و این عمل تا جائیکه مربوط به شانس موفقیت دسترویل بود مهلک بوده است.

نیروهای دشمن در نزدیکی باکو موضع گرفته و در هر موقع که میخواستند قادر به بمباران شهر و بندر بودند، ولی خوشبختانه توپهای سنگین در اختیار نداشتند. یگانه عقیده ساخلو این بود که انگلیسی‌ها بایستی جنگ را در تحت نظر گرفته و شروع به نبرد کنند و درعین حال تمامی وسایل زندگی و خواربار طرف احتیاج عمومی را فراهم کنند.

آذوقه خیلی کم بود و حتی بقدر سدجوع پیدا نمیشد. چون عده نفرات انگلیسی‌ها در باکو هیچوقت از ۱۲۰۰ نفر تجاوز نکرده بود این مطلب صاف و روشن بود که در صورتی که قوای محلی دلاورانه پیکار نکنند شهر بطور حتم می‌باید سقوط کند. در حقیقت نیروی بزرگ ترکها بایستی آنجا را بدون محاصره گرفته باشد.

در ۱۴ ماه سپتامبر وقتی که ترکان حمله عمومی را در باکو شروع نمودند نیروهای مقیم آنجا ترس و جبن ذاتی خود را نشاندادند. گرچه انگلیسی‌ها شجاعت ملی خود را بروز دادند و عده تلفات در آخرین نبرد بالغ بر بیست درصد عده اصلی شد معهداً ناگزیر به تخلیه شدند. جای شکر است که در نتیجه حسن انتظامات و عملیات ستاد آرتش و نیز بواسطه

فقدان جسارت در بین دشمن این عقب‌نشینی به نحو مطلوبی صورت گرفته و افراد قشون همگی سالما و بدون وقوع حادثه دیگری به بندر انزلی رسیدند. بدین ترتیب داستانی از قهرمانی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۲

یک‌عده پایان رسید و کسانی که در بحبوحه جنگ گذشته خدمت کرده‌اند می‌توانند از آنها به بهترین وجهی قدردانی کنند.

در اوایل فصل پاییز نیروهای اضافی انگلیسی بسوی شمال غربی ایران برای جلوگیری از خطر تهدید ترکها در صورت پیشروی از آذربایجان اعزام شدند. نقشه این بود که جاده سنه، بیجار، زنجان و انزلی را مفتوح نگاهدارند. در حقیقت این تهدید وجود خارجی پیدا نکرد، زیرا نیروهای دشمن در تمام طول این خط عقب‌نشینی می‌نمودند.

در مارس ۱۹۲۱ این نیرو هنوز جاده اصلی بغداد را مفتوح نگاهداشته و از ایران در مقابل بلشویک‌ها دفاع می‌نمود. ولی بالاخره در ۱۹۲۱ این نیروها عقب‌نشینی نمودند.

فرار ارامنه آشوری از ارومیه.

در فصل هشتاد و پنجم راجع باموال و دارائی آشوریها شرحی گفته شد. تغییر رژیم روسیه آنها را در یک حال خطرناکی باقی گذارد، چه آنها ممکن بود بوسیله دشمن آباء و اجدادی خود بکلی منهدم و نابود شوند. آنها مورد حمله ترکان، ایرانیان و نیز اکراد واقع شدند و با وجودیکه وقایع و اتفاقات هم بیشتر بر علیه آنها بود مدت سه ماه از خود دفاع نمودند. در این اوان یک‌دسته از قوای انگلیسی در بیجار بود که بیش از صد میل با آشوریان فاصله نداشت. علیهذا قرار بر این شد که یک‌عده از آشوریها از خطوط ضعیف ترکها عبور نموده و کمک‌هائی از حیث مهمات و پول از انگلیسی‌ها دریافت نمایند. یک هوانورد انگلیسی بارومیه پرواز کرد و در آن‌جا پس از اینکه از بین یک شلیک پی‌درپی آتش شدید دشمن خود را نجات داد مورد نوازش و احترام مسیحیان حق شناس واقع شده و بقدری او را بوسیدند که مشرف بمرگ گردید. نامبرده برای آقا پطروس ژنرال آنان حامل پیامی از طرف دنسترویل بود. در نتیجه قوای از مسیحیان خطوط ترکها را شکافته و دسته انگلیس‌ها را ملاقات نمودند. ولی بواسطه اشاعه شایعات بی‌اساس و دروغ راجع به فلاکت آنان که به افراد عمده قبائل رسید آنها هم خانواده و گله خود را جمع نموده با حال وحشت‌زده‌ای به بیجار فرار کردند، در صورتیکه ایرانیان و نیز ترکها و اکراد آنها را تعقیب مینمودند. انگلیس‌ها در مدت مساعدت و کمک باین مردم بدبخت از هیچ اقدامی فروگذار نکردند، ولی قبل از اینکه این طائفه از طرف مقامات

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۳

انگلیسی و مصادر امور پذیرفته شود عده زیادی بضرر تیغ و نیز از قحطی و خستگی در عرض راه جان سپردند و عده نفوسشان به پنجاه هزار نفر (که شاید نصف عده اصلی نفوس آنها بوده باشد) تقلیل یافت

این خروج و جلای وطن آرامنه در یک درام جالب توجهی بقلم دو کین سی چنان روشن بیان شده که آن مهاجرت یا فرار مغولان تورگو را از ولگا به ایلی تحت - الشعاع قرار داده است. امروز تشکیلات آشوریها کاملاً تازه شده، کارهای تعلیم و تربیتی و بهداشت و بازگشت محاسن اخلاقی در میان آنها که بوسیله مهربانی آمیخته با سخت گیری صورت گرفته در عالم نوع پروری یک موفقیت قابل ملاحظه ای بشمار میرود که خود پناهندگان آشوری نیز بآن قیمت گذارده و قدردانی میکنند.

میسون نظامی در تحت فرمان سرلشکر سرویلفرید مالسون

حکومت هندوستان علاوه بر میسون دسترویل میسون دیگری به ماوراء قفقاز فرستاد. خطر عمومی که برای هندوستان پیش آمده بود در فصل پیش مذکور افتاد. بنابراین هدف میسون مالسون این بود که بلشویکها را از کنترل و دست یافتن بر قسمت غربی جاده آسیای مرکزی و همچنین بندر کراسنودسک بازدارد.

در تابستان ۱۹۱۸ یک دسته کوچکی از سربازان هندی که من با ارسال چند افسر صفی و خارج صفی بآنان کمک نموده بودم بمشهد فرستاده شد. آنها مأمور بودند که در اولین وهله خطوط نظامی شرق ایران را که از طرف روسیه تخلیه شده بود اشغال کنند. این را هم نباید نگفته گذاشت که خط آهنی که چندین سال قبل از جنگ بسوی نوشکی ساخته شده بود ادامه یافته در سال ۱۹۱۷ به دلباندین و در بهار سال ۱۹۱۸ به مرز ایران رسید. از سر این خط آهن یک سرویس بارکشی های موتوری بسوی شهر های بیرجند و مشهد که فاصله آن بالغ بر ۴۰۰ میل بود درست شد. خوش بختانه در این جاده به موانع بزرگ طبیعی برخورد نشد و آن دائماً اصلاح میشد تا اینکه حالیه یکی از دارائی های پرقیمت دولت ایران بشمار میرود.

از اقامت سربازان هندی در شهر مدتی نگذشته بود که حکومت بلشویک عشق آباد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۴

برانداخته شد. روسها و ترکمانان که خود را بنام اقلیت یا منشویک می نامیدند بر ضد بلشویکها بودند و برای از بین بردن دشمن مشترک از انگلستان تقاضای کمک و پشتیبانی نمودند و در عوض موافقت شد که بندر کراسنودسک تحویل ما شود. اگر کومک انگلیس ها نبود یقیناً آنان بدست نیروهای بلشویک که از تاشقند اعزام میشدند از پا درمیآمدند، با وجود طول خارق العاده این خط ارتباط که از قطه بوده و بالغ بر ۱۱۰۰ میل طول داشت به استدعای آنها جواب مساعد داده شد.

سرلشکر سرویلفرید مالسن به فرماندهی هیئت نظامی که بنا بود بتعقیب عملیات قطعی و مخاطره آمیز پردازد منصور گشت. شرح موضوع از حدود بحث این کتاب خارج است، ولی من چند سطری بوقایع برجسته تخصیص میدهم. ترکمن های متفق قابل اعتماد نبودند، چه از وسوسه غارتگری خودداری نمی توانستند کرد. بنابراین بار واقعی هرگونه تعهدی بر دوش عده قلیل افراد انگلیسی و هندی واقع میگشت و اینان نیز با نجابت تعهدات خود را تحمل کردند. بعلت

وضع طبیعی دشت، طرفین در اطراف راه آهن متمرکز شدند و تاکتیکهای مختلفی نمیشد بکار زد و هر دسته که باندازه کفایت استعداد می یافت سعی میکرد حمله نموده و رابطه حریف را قطع کند.

در ماههای اوت و سپتامبر در کاخه ایستگاه نزدیک مرز ایران که من بخوبی میشناسم سه جنگ در گرفت، حمله بلشویکها در جنگ اول با تلفات سنگینی عقب رانده شد و سومین درگیری روحیهشان را بکلی خراب کرد. سقوط بادکوبه باعث اعزام قوای امدادی شده و در اکتبر پیشروی بطرف دوشاک انجام گرفته و دشمن از این مرکز مهم بیرون رانده شد. متفقین ما روسها و ترکمانها دست به چپاول زدند و وقتی حمله متقابل بلشویکها شروع شد قشون ما پشتیبانی نداشت و در خطر مقابله با کثرت جمعیت قرار گرفته بود. ولی شجاعتشان باعث نجات از وخامت اوضاع گشته و در بلشویکها چنان تأثیر کرد که بالاخره به چارجوی کنار رود جیحون عقب نشستند. در بهار سال ۱۹۱۹ هیئت به مشهد مراجعت کرد و در پائیز سال ۱۹۲۰ به هندوستان بازگشت.

بحریه انگلیس در بحر خزر

برای تکمیل شرح کارهای انگلیسها در سرحدات شمالی ایران از خدمات فرمانده د. ت. نوریس (۱) نیز باید ذکری شود.

Commandor D. T. Noris-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۵

این افسر باتفاق چند افسر جزو کارمندان دریائی در تابستان ۱۹۱۸ به انزلی رسیده و مشغول تجهیز چند کشتی بخاری شدند. پس از تخلیه بادکوبه او به کراسنودسک رفته و توسط منشویکها با گرمی پذیرائی شد. در این بندر پایگاه دریائی ایجاد کرده و به تسلیح کشتیهای تجارتي مشغول شد بطوریکه در اواخر اکتبر ۱۹۱۸ چهار کشتی مهیا و مجهز برای کارزار داشت. در این فاصله هم با ژنرال بیچراکوف رابطه برقرار کرده و این ژنرال ناوگان مرکزی خزر را که همکار قابل اعتمادی برای دنسترویل نبود با انگلیسها همراه ساخت این دو ناوگان متحد در ۱۷ نوامبر در باکو ظاهر شده و باراندازهای ویران را تصرف کردند. ترکها از شهر خارج شده و انگلیسها آنرا تصرف کردند. پس از این واقعه طولی نکشید که ناوگان مرکزی خزر که مرکز دسیسه بلشویکها و سرچشمه خطر شده بود سعی کرد فرار کند، ولی مجبور به تسلیم بانگلیسها گشت.

نوریس که استعدادش با چند ناوچه موتوری ساحلی و یک واحد هواپیمائی و چند کشتی مجهز بازرگانی افزوده شده بود مشغول تسخیر تمام بحر خزر گشت. در بهار سال ۱۹۱۹ پس از آنکه یخها ناوگان بلشویکها را در حاجی طرخان رها کردند قسمت اعظم کشتیهای دشمن به الکساندرسک حرکت کردند. نوریس در ۲۱ ماه مه خود را در آنجا حاضر کرده و ناوگانش با کمک توانای هواپیمائی سی فروند از کشتیهای جنگی را مورد حمله قرار داد و چهارده فروند آنها را نابود ساخت. بحریه بلشویکها محققا مغلوب شد و تا موقع عقب نشینی انگلیسها در ماه اوت و واگذاری

ناوگان به روس‌ها که زحماتشان را نوریس با خرابی پایگاه آشورده کم کرده بود تفوق انگلیس‌ها در بحر خزر بی‌مدعی بود و یک صفحه درخشان دیگری بر اقدامات بحریه انگلستان افزوده شده بود.

ضمناً افراشتن پرچم سفید یادداشت آنتونی جنکینسون «۱» را بخاطر می‌آورد که مینویسد «صلیب قرمز سن جرج را برافراشت در پرچم‌های ما که من تصور میکنم هرگز قبل از آن در دریای خزر دیده نشده بود.»

Antony Genkinson-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۶

از یک لنترمسی

فصل هشتم و نهم محاصره شیراز توسط قشقایی‌ها و آخرین شکست آنها

ها، قبائل وحشی که در آن تنگه‌ها زندگی میکنند آزادی خدا و کشمکش یگانه قانونشان میباشد

لرمونتوف، اسمعیل بیک

ابراز خصومت به انگلیس‌ها در جنوب ایران

خصومت دولت ایران و دمکراتها در ابتدا پس از افتادن کابینه وثوق الدوله در ژوئن ۱۹۱۷ ظاهر شد. در مدت پائیز و زمستان بر شدت آن افزود و هم افراد و هم افسران پلیس جنوب بنابر سائقه طبیعی تحت تأثیر قرار گرفتند. پیشوای تبلیغات ضد انگلیسی مخبر السلطنه بود که طولی نکشید بوزارت داخله منصوب گشت. آلت اجرای کارهایش فخر السلطنه یکی از دمکراتهای دو آتسه بود و تصور میرفت که از آلمانها کمکهای مادی دریافت مینمود.

شرح زیر نمونه‌ای از تأثیر آن تبلیغات است:

جاده شیراز و اصفهان که شش ماه امن بود دفعتاً توسط اعراب مشهدی جان خانی مورد حمله واقع شد. اینها بیکی از پاسگاههای پلیس جنوب حمله کرده و چندین کاروان را غارت کردند. یک اسکادران از تیراندازان سوار برمه با راه پیمائی سریع از شیراز عزیمت و شدیداً قبایل را تنبیه کردند و عده‌ای از شتران غارتی را پس گرفتند. مطلب قابل ملاحظه این است که پیش از وقت اعراب همه شترها را بااستثنای آنانی که محمولات پلیس

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۷

جنوب را حمل میکردند رها کرده بودند. چند ماه بعد مشهدی جان خان به کلنل گرانت اعتراف نمود که در مدت غیبت او فخر السلطنه طایفه‌اش را اغوا نموده و از جانب دولت ایران حکم کرده بود که بهر صورت که ممکن بشود به

انگلیس‌ها حمله کرده و مزاحمتشان را فراهم آورند. یک طرز دیگر ابراز خصومت دولت ایران این بود که کسانیرا که برای فروش آذوقه بانگلیس‌ها نزدیک میشدند باقسام مجازات و آزارهای شدید تهدید نموده و تنبیه میکردند. بالاخره نماینده وزارت امور خارجه ایران در شیراز مأمور شد بابت قبائل غارتگری که تنبیه شده بودند مطالبه غرامت نماید.

مبادله یادداشت بین دولتین انگلیس و ایران

در ماه مارس درست ده روز قبل از اینکه پرده آخرین عملیات جنگ بین الملل در فرانسه بالا رود دولت انگلیس یادداشتی جهت دولت ایران فرستاد. پس از تذکر باظهارات رسمی اخیر دولت انگلیس که استقلال ایران را بطور دائمی تضمین نماید در یادداشت، از ایران تقاضا کرده بود رفتار دوستانه پیش گرفته و سرحدات کشور را برای جلوگیری از مراجعت جاسوسهای دشمن حراست کند. همچنین شناسائی رسمی پلیس جنوب تا خاتمه جنگ درخواست شده بود، با توجه باینکه دولتین پس از آن نسبت به تشکیل یک قوه متحد الشکلی مذاکره خواهند کرد، بالاخره ذکر شده بود تا اختتام جنگ قشون انگلیس سرحدات آذربایجان را حفاظت خواهد کرد. در ازاء مناسبات دوستانه کمک مالی سرشار و همچنین تعلیق قرار داد منفور ۱۹۰۷ وعده داده شد.

در ماه آوریل موقعیکه در چشم ناظر عادی عقب‌نشینی قشون انگلیس در مقابل نیروی غلبه‌ناپذیر دشمن دلالت بر نزدیکی پیروزی آلمان مینمود دولت ایران جواب داد که فرستادن قشون انگلیس به ایران سعی در نگاهداری بیطرفی کشور را کاملاً بیهوده خواهد ساخت. بعلاوه پلیس جنوب را قوه خارجی شناخته و آنرا تهدیدی باستقلال و تمامیت ایران می‌شمارد. در خاتمه اظهار امیدواری نموده بود که حکومت بریتانیا ایران را واگذارده و آنرا تخلیه نمایند و اجازه دهند ایران به اصلاحات لازمه پردازد. ولی بنابر معمول تنها پیشنهادی که رد نشده بود موضوع استعانت مالی بود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۸

یادداشت دولت بریتانیا و پاسخ دولت ایران بنابر دستور تهران در شیراز و نقاط دیگر منتشر گشت. نتایج آن مبسوط بود. دوستان ما مایوس شدند در حالیکه دشمنانمان مسرور شده و از غرور و نخوت باد به آستین انداختند. در صورتیکه عدم رضایت در پلیس جنوب باعث شروع دلنگرانی شدید و ایجاد موقعیت بحرانی جدید گردید. تصور می‌رود که تسلیم یادداشت بدان جهت بجا آورده شد که یک فوج از قشون انگلیس که در همدان حضور داشت از آن پشتیبانی کند. ولی باید متذکر شد که یک لشکر حداقل قوه‌ای بود که برای تهدید دشمنان کثیر و امیدوار ساختن دوستان ما کفایت میکرد و با اوضاع جاریه تا موقع برداشت خرمن غیرممکن بود با کمبود وسائل حمل و نقل قوای عظیمی در کشور وارد کرد

فرار افراد پلیس جنوب

پس از شنیدن جواب دولت ایران من مقامات مسئول را مطلع ساختم که فرار دسته جمعی از پلیس جنوب ممکن است زیاد اتفاق افتد و بدبختانه پیشگوئی من به حقیقت پیوست. یک هفته نگذشت که یک افسر جزء و ده سوار از آبادیه فرار کردند. دوازده نفر دیگر هم در جاده نزدیک ده‌بید فرار نمودند و در هر مورد فراریان اسب و اسلحه را همراه می‌بردند.

فراریان آباده از خود سندی جا گذاشتند که مدلل میساخت فرارشان جنبه سیاسی دارد. فراریان توسط یک افسر انگلیسی بنام کاپیتان وینتر (۱) و یکدسته افراد که وفاداریشان مشکوک بود و دو نفر آنها هم در راه فرار کردند تعقیب شدند. بهرجهت شش نفر از فراریان نزدیک اصفهان دستگیر گشتند و من دستور اعدام آنها را صادر نمودم. حکم مزبور توسط نایب سرهنگ ت. و. هایگ (۲) سرکنسول انگلیس که همراهی‌های دائمی ذیقیمت بود اجراء گردید. وقتی خبر این فرارها رسید دو گردان از شانزدهمین دسته راجپوت‌ها (سربازان هندی) از شیراز به آباده اعزام گشت، چه حمایت افسران صف و خارج صف منفرد انگلیسی بی‌نهایت مورد احتیاج بود و حضور این قوا از اتفاقات سوء جلوگیری کرد.

Captain Winter-(۱)

Lieut. Colonel T. W. Haig-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۶۹۹

تنبیه و مجازات عشایر در سر خطوط مواصلات

اداره اطلاعات ما بسیار خوب و منظم بود و طولی نکشید که ما دانستیم با اتحاد قبائل جنوبی ایران به سرکردگی قشقائیه‌ها مواجه خواهیم شد. بعلاوه کشف شد که ایشان در اواخر ماه مه که در اطراف شیراز علف فراوانست بما حمله خواهند کرد. ما امید داشتیم قوام الملک اقلا بتواند بعضی از قبائل عرب را بی‌طرف نگاهدارد، ولی میدانستیم لایو محمدی‌ها که از تقصیرشان در دزدی دلایل زیادی در دست داشتیم و هم‌چنین همسایه ایشان چاهکی‌ها که حین ارتکاب دزدی در موقع بازدید شخص من تقصیرشان فاش شده بود با دشمنان ما موافقت کرده‌اند.

در شمال قسمتی از چهارراهی‌ها که سال گذشته از تنبیه سالم جسته بودند دستبردهای متوالی میزدند. چنین بنظر می‌آمد که اگر به آنهایی که در حوالی نیریز متمرکز بودند یک ضربه شدید و سختی وارد شود باعث نجات پادگان کوچک انگلیسی که مقیم آن مرکز مهم بودند خواهد شد. بعلاوه پس از آن، از حمله قشقائیه‌ها با عده غلبه‌ناپذیر آنها در موقع افتتاح مخاصمات در امان خواهند بود و دیگر قبائل عرب عموماً دلسرد شده و جرئت پیوستن به قشقائیه‌ها را نخواهند داشت.

اولین اقدامی که شد فرستادن تفنگچیان سوار برمه به نیریز بود تا کمکی بآنان باشد. قوای متحده با یکدوره راه‌پیمائی‌های سریع تحت فرماندهی نایب سرهنگ گرانت هریک از قبائل نامبرده را غافلگیر کرده و تنبیه مناسب نمودند. ضمناً مقدار زیادی از اشیاء غارتی بچنگ آمد و دلائل و نشانه‌های تقصیر لایو محمدی‌ها هم کشف شد. در ضمن این عملیات که هم خوب طرح شد و هم اجرا شد افراد سوار در عرض ۱۹ روز ۴۲۱ میل طی طریق نمودند و این حرکت سریع که معمولاً در شب انجام میگرفت باعث آن شد که ستون قوای دشمن را غافلگیر کند. در صورتیکه کارهای شایان دقت اطلاعات بسرپرستی صوبه‌دار میجر علی دوست یکی از افراد شاخص قشون هند توانست وسائل اجرای عملیات را در

منطقه ناشناس و نقشه برداری نشده فراهم کند. بقسمی که من مترصد بودم قبائلی که در این عملیات سرکوبی شدند و نیز همسایگانیشان به صولت نه پیوستند و باین ترتیب نتایج عملیات فوق خیلی خوب و عالی بود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۰

اوضاع در ماه مه ۱۹۱۸

برای جلوگیری از وقوع هرگونه نزاع و تصادم با رئیس مقتدر ایل قشقائی که کازرونی‌ها به سرپرستی ناصر دیوان و ابواب جمع قبائل دشتستان و دشتی و عشائر ناراضی عرب با او همراه بودند هرگونه کوششی بعمل آمد. عقب‌نشینی قوای متفقین در فرانسه شاید دشمنان ما را جرئت بخشید تا به فعالیت و کوشش خود بپردازند. شکی نیست که صولت اگر توسط همه هیئت دولت پشتیبانی و استظهار نمیشد اقلاً چند نفر از اعضای کابینه پشتیبان او بودند. تصمیم وی به مبارزه جوئی بر علیه ما، اعلامیه‌ای «۱» که صادر کرد، لحن نامناسب تلگرافهاییکه توسط صمصام السلطنه بختیاری نخست‌وزیر مخابره میکرد و کاغذهای محرمانه‌ای که صولت به معاضدین خود نوشته و بسیاری از آنها را من خواندم همه دلالت میکرد بر اینکه او تصور مینمود در حمله به انگلیسها و پلیس جنوب اطاعت از اوامر دولت میکند. همچنین نیاستی در اینجا نفوذ قاده واسموس را فراموش کرد.

قوای شگرفی که در اختیار صولت بود در شروع کارزار ۴۵۰۰ نفر از نخبه مردان جنگی قبیله قشقائی و ۱۵۰۰ کازرونی و بهمین تعداد از ابوا بجمعی دشتی، دشتستانی و سایر نقاط بودند و رویهمرفته عده‌شان به ۷ تا ۸ هزار نفر میرسید و آن تا وقتیکه معلومش شد قدرت شکست دادن ما را ندارد بهمین مقدار باقی ماند. افراد قبائل باموز مسلح بودند و تجهیزات بسیاری داشته و دلیرانه می‌جنگیدند. بعلاوه تحرک و استتارشان در تپه‌ها قابل ملاحظه بود. وضع انگلیس‌ها از هر وقت دیگر محکمتر بود، چه افراد حاضر در شیراز جمعا از حیث تعداد به ۲۲۰۰ نفر میرسید. «۲» ثلث این عده افراد تازه واردی

(۱) - قسمتی از این اعلامیه که بتاريخ ۲۲ ماه مه بود چنین است «من بهمه اعلام میدارم که قشون پلیس جنوب که در نزد حکومت ایران رسمیتی ندارد باعث آن شده که قشقائیها و ساکنین کازرون، دشتی، دشتستانی و سایر نقاط بموجب دستور دولت ایران برای دفاع اسلام اقدام نمایند». (مؤلف)

(۲) - این قوا تشکیل میشد از: یک اسکادران پانزدهمین دسته نیزه‌داران بنگالی تحت فرمان ماژور س. م. بروس. سه اسکادران تفنگچیان سوار برمه (افراد غالباً پنجابی بودند) تحت فرمان نائب سرهنگ ح. ر.

دایر، سی و هشتمین آتشبار کوهستانی تحت فرمان س. ر. ویلیز، شانزدهمین دسته راجپوت‌ها تحت فرمان نائب سرهنگ ج. ر. وانرن و صد و بیست و چهارمین دسته بلوچ‌ها تحت فرمان نائب سرهنگ ب. ف. ر.

هولبروک. (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۱

بودند که کمتر از شش ماه تعلیمات داشتند. آتشبار کوهستانی هم تماما از سربازان جوان مرکب شده بود و جنگ دیدگانشان به هندوستان مراجعت کرده بودند. دویست نفر هندی (بانضمام پادگان ده‌بید) در آباده متوقف بودند. تعداد افراد ایرانی پلیس جنوب در شیراز اندکی بیشتر از قشون هندی بود، ولی چون دولت ایران به انگلیس‌ها اعلام مخاصمه نموده بود و همچنین بواسطه تبلیغات سوء زیاد وجود آنان باعث خطر برای امنیت انگلیس‌ها گردیده بود. افسران و افراد در پست‌های دوردست یا سرپیچی کرده و یا تسلیم شدند، ولی ویلیامز و دسته دلیر افسران صفی و خارج صف انگلیسی در شیراز با بی‌باکی و مراقبت دائم مانع سرکشی گشتند. بهر صورت مجبورا دسته‌های قشون هندی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۲

در بین مواضع حساس صفوف ایرانیان قرار داده شدند و این خود عمل خطرناکی از جهت پخش کردن قشون محسوب میشد و با وجود این پشتیبانی مثل آن بود که افسران روی دهانه آتش‌فشان خفته باشند.

قوام در حدود دو هزار نفر عرب در اطراف شیراز جمع کرده بود. اینان قشقائی‌ها را دشمن داشته و از انگلیس‌ها بیزار بودند و اگر پیش از آنکه فاتح معلوم شود دست اندرکار نمیشدند به حمله طرف فرسوده مبادرت مینمودند و جدا به اشکالات مالی افزودند.

بعلاوه باعث کمبود همه‌گونه مهمات و خواربار و مایحتاج نیز می‌شدند.

حال خوبست توجهی به شیراز و فرمانفرما بنمائیم. وضع حضرت والا خیلی مشکل بود، چه بین کابینه تهران و تقاضاهای ما در محل گیر افتاده بود و شاید تنها او بود که میتوانست این موقع باریک را حفظ کند. در بسیاری مسائل او محققا نمی‌توانست با ما موافقت کند، ولی تا اندازه تحت تأثیر پسرانش واقع شده و در آخر راه مناسب را اختیار میکرد. ساکنین شیراز توسط ملایان برعلیه انگلیس‌ها تحریک شده و به جهاد دعوت و موعظه میشدند. تهدید به مرگ آزادانه ابراز میشد و اعلاناتی در بازار منتشر می‌گشت که مردم را بقیام دعوت می‌نمود. در زیر بطور نمونه یکی از این اعلانات را ذکر مینمائیم:

«ای مردم شیراز! ای مردم غفلت‌کار خفته! ای مردم نادان! ای مردم لامذهب، بی‌ناموس و تنبل! از زنان پست‌تر مباشید! خائنین را بقتل برسانید! دشمنان را در خانه‌شان بکشید! تمام دشمنان خارجی را بقتل برسانید!»

اشکالات تهیه آذوقه

در اینموقع خرمن جمع میشد و موضوع تهیه آذوقه مشکل میگشت.

ذخیره علیق بسیار کم و منابع منطقه عملیات تماما مصرف شده بود. از طرفی کاه و یونجه هم باندازه‌ای پر حجم و مزارع اطراف کم وسعت بود که اگر هم خریداری میشد وقت و کار برای حمل با الاغ و تحویل آن آنقدر زیاد بود که با مصرف آن مطابقت نمیکرد. حقیقتا موضوع علیق باندازه‌ای مهم شده بود که بیش از یکبار ما راجع به امکان مسئله دل فکار خارج فرستادن قشون سوار یا نابود کردن اسبهایشان صحبت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۳

کردیم. خوش بختانه جیره کافی جهت افراد فراهم بوده و نایب سرهنگ ر. ت. مک انری «۱» در فراهم کردن آسیاها و سایر کارها جدیت زیادی بخرج داد.

اردوگاه شیراز

ما در یک حلقه‌ای از باغهای حصاردار شمال شرقی شیراز مستقر شده بودیم. از این جهت از هر حیث جز تیراندازی از دور تأمین داشتیم.

و بعلت انتظار اغتشاش چاهها حفر کرده و بتدریج موقعیت خود را با بنای برجها و ایجاد راههای عبور داخلی مستحکم ساخته بودیم. بین این اردوگاه و شهر میدان خالی بفاصله قریب یک میل وجود داشت. یک شکاف ربع میلی هم بین این میدان و ناحیه باغها بود.

قونسولگری و اداره تلگراف در اردوگاه بود، ولی منزل اعضاء بانک را که در خارج قرار گرفته بود می بایستی تخلیه کنیم. صفوف پلیس جنوب قریب نیم میل در جنوب اردو و نزدیک شهر واقع بود.

شروع تعرض توسط صولت الدوله

در تاریخ دهم ماه مه دسته‌ای از قشقائی‌های دره شوری قسمتی از وسائل نقلیه پلیس جنوب را در خانه زینیان بیست و شش میلی غربی شیراز غارت کردند. مهاجمین فوراً تعقیب و دستگیر شدند.

در اینوقت کلانترشان تهدید حمله به پست خانه زینیان کرد مگر اینکه گرفتار شدگان رها شوند. چون با این تقاضای تحریک آمیز موافقت نشد قشقائی‌ها کاروانسرا را محاصره و شروع به تیراندازی کردند، ولی سروان ا. و. ویل دلیرانه بخارج هجوم آورده و موقتا متفرقشان ساخت و دسته‌ای از قوای پلیس جنوب با پشتیبانی قوای هند بدان صوب مأموریت یافتند و ایشان هم حول وحوش خانه زینیان را از وجود دشمن پاک کرده تلفات چندی وارد آوردند و تعدادی از عسائر و گوسفندان را دستگیر ساختند.

آنان بعد بشیراز مراجعت کرده و پست‌خانه زینیان را با ساختمان محکمش رها کرده و به پادگان پلیس جنوب سپردند. صولت راجع باین واقعه با فرمانفرما شروع به مکاتبات تندی نمود و او هم در تلاش جلب همراهی کابینه افتاد. مضمون این تلگرافهای رسمی‌شان رضایت‌بخش بود، ولی پیغامهای صمصام السلطنه به صولت بطور وضوح برای

(۱) - R. T. Mc Energy

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۴

تشجیع او بود. منظور ما این بود که گفتگوها را آنقدر طول بدهیم تا ستون تحت فرماندهی گران‌ت وارد شده و این عمل با موفقیت انجامید یعنی اعلام تعرض صولت در ۲۳ مه، همان‌روزیکه گران‌ت به شیراز رسید دریافت گشت.

قوای تحت فرماندهی ماژور ژنرال ج. آ. دوگلاس که در بوشهر متوقف بودند در مدت تابستان زیاد شده بودند، ولی بواسطه آب و هوای سخت و اشکال منطقه بما اطلاع دادند که اقلاً تا اکتبر از جانب آنها کمکی وصول نخواهد شد. یک دسته کوچکی مرکب از دو قسمت سوار، قسمتی از آتشبار کوهستانی و چهارصد پیاده در اوایل ماه ژوئیه به سیرجان فرستاده شد تا کرمان را آرام نگاهدارد. وقتی ما مبارزه طلبی صولت را قبول کردیم بخوبی میدانستیم که یا بایستی او را در هم بشکنیم و یا توسط قشقائیا نابود شویم.

عملیات ده شیخ ۲۵ ماه مه

قسمت علیای دره شیراز تا شش میل کاملاً مسطح است، ولی رشته کوههای اطراف در کاروانسرای چنار راهدار متصل شده و از اینجا جاده وارد ناحیه کوهستانی پر از تپه و گردنه شده تا ده شیخ که دهکده‌ای در ۱۶ میلی شیراز است ادامه می‌یابد. جاده اصلی بطرف مغرب تا خانه زینیان و کازرون امتداد می‌یابد، ولی راه فرعی بطرف جنوب به ناحیه کوچکی معروف به خانه خبیص می‌رود. صولت در این محل کنار رودخانه قره‌قاج خیمه زده بود. در اطرافش ۴۵۰۰ نفر از افراد ایل بودند در حالیکه ۱۵۰۰ نفر از کازرونیها خانه زینیان را در محاصره داشتند. نقشه صولت محققاً این بود که انگلیس‌ها را مستقیماً متوجه خانه زینیان بکند و در این صورت برایش ممکن میشد خط عقب‌نشینی ما را از خانه خبیص یا خبیص قطع کرده و ستون را به همراهی کازرونیها محاصره کند.

بر ما جنگ قاطعی تحمیل شده بود و هرچه زودتر ما می‌توانستیم جواب این مبارز طلبی را بدهیم بهتر بود. از این جهت هیچ استراحتی به افراد ستون داده نشد و در ۲۳ ماه مه آنان خارج شدند و فردای آنروز هم در حالیکه عده‌شان به ۱۶۰۰ نفر ازدیاد یافته بود در تحت فرماندهی اورتون برای حمله به قشقائیا عازم شدند. اینها شب را در چنار راهدار توقف کرده و صبح زود با سرعت بجلو تاختند، ولی نزدیک ده شیخ به مقاومت شدیدی

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۵

برخوردند. اورتون نقشه صولت را فهمید که می‌خواهد ویرا به خانه زینیان طرف مغرب بکشانند. بنابراین او برای خنثی کردن آن نقشه کم کم بجنوب طرف اردوی قشقائیه متوجه شد. در مرکز صحنه عملیات تپه مرتفع کوه پهان قرار داشت که بطرف جنوب تا هشت هزار پا ارتفاع میگرفت و دسته کوچکی از دشمن آنرا محافظت میکرد.

تپه‌ای که قلعه آن ۲۵۰۰ پا از ده شیخ بالاتر بود بوسیله جنگجویان دلاور «۱۲۴» بلوچی تسخیر شد. ستون آهسته بطرف گردنه سقاوی که مجاور ارتفاعات اطراف دره قره آقاچ بود پیش رفت. بروس که بعدا در گیرودار کشته شد با فوجش بطرف مغرب کوه پهان و عمده قوا طرف مشرق آن حرکت کردند.

ما بعدها شنیدیم قشقائیه انتظار داشتند بر «هندی» منفور باسانی تفوق حاصل کنند و پیشاپیش غنائم را تقسیم کرده بودند و حتی راجع به تصرف قاطرهای خوب آتشبار بینشان نزاع شده بود. اینها از حیث عده سه برابر انگلیسها بودند و یک مسلسل هم داشتند که باعث تلفاتی چند شد و مهمات زیادی مصرف کردند. اینان چندبار یورش موحشی مخصوصا در جناح چپ بردند، ولی عملیات درخشان آتشبار و پشتیبانی توپهای لوپس از این جناح اوضاع وخیم را نجات بخشید، در نتیجه از یورشها جلوگیری بعمل آمده و دشمن را دور نگاهداشته و از دقت در هدف گیری تیرهاشان کاست و ستون که بسیار گسترده شده بود به آهستگی طرف ارتفاعات حرکت کرد. دایر با دو فوج قسمتی را متصرف شد و آنوقت توقف کرد تا عمده قوا بالا آمده و ضمنا مهماتش هم که تمام شده بود برسد. قشقائیه که متوجه توقف و قطع آتش شدند بخیال آنکه انگلیسها عقب نشینی کرده‌اند با قوه زیادی به کوه حمله کردند، ولی دایر شجاع پس از اتمام مهماتش افراد خود را از خط آتش کنار کشیده و دستور داد بروی زمین دراز کشیده و خود را مهیای حمله با سرنیزه کنند. وقتی دشمن از روبرو بالای تپه رسید از اسبها پیاده شده و چهارپایان را در قله رها کردند. در اینوقت افراد دایر از جا جسته و با سرنیزه حمله کردند و در نتیجه ۳۶ نفر را کشتند.

در گرمای سخت روزهای بلند تابستان افراد خسته و تشنه آنقدر پیشروی کردند

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۶

تا در دشمن آثار فتور پدیدار شده و از سماجت دفاعشان کاسته شد. دشمن بکرات و دفعات منتهای سعی و کوشش را نمود تا مگر در ستون رخنه کند ولی شکست خورده و دلیران خود را ده ده از دست داد. هدف ما در اینموقع اردوگاه صولت و چادرهای سفید و بزرگش بود که اول از دور به توپ بسته شده و پس از آنکه قشقائیه در غروب آفتاب در گردوغبار فرار ناپدید شدند تصرف گشت. عملیات ده شیخ باین قسم خاتمه پذیرفت.

قشقائیه که ۲۵۰ کشته و ۴۵۰ زخمی در مقابل تلفات ما که ۱۸ کشته و ۳۳ زخمی بود دادند دچار ضربت سختی گشتند و این شکست نه تنها از جهت تلفات سنگینی بود که بر آنها وارد آمد بلکه بیشتر بعلت از دست دادن اعتقاد مقبول و مشهور شکست ناپذیری ایشان بود. اعتبار سربازان هندی که بر آنها فائق آمده بودند بهمان میزان افزایش یافت.

تمام مردان جنگی از اورتن گرفته تا سربازان خسته و کوفته شایان تمجید بودند و وقتی تبریکات صمیمانه رئیس کل قوا در هندوستان رسید مورد قدردانی قرار گرفت.

اورتون شبانه خبر خوش روز را برای من فرستاد و تقاضا کرده بود دو توپ باقی مانده را با یکدسته پیاده برایش بفرستم که مبادا صبح قشقایها مراجعت کرده و حمله کنند. گرچه فرستادن آخرین ذخیره ما در شیراز باعث پیدایش این گمان میشد که ما در زحمت افتاده‌ایم و تا چند روز هم هیچ ایرانی پیروزی ما را باور نمی‌کرد بیک دسته دشمن فرصت عالی میداد که بر اردوگاه تقریباً بی‌دفاع ما در شیراز حمله کنند. معذک من تصمیم گرفتم کمک را بفرستم، چه پیروزی یا شکست نهائی ما در این جا فقط و فقط به عملیات ستون اعزامی بستگی داشت. در ضمن من اورتون را از اوضاع خطرناک شیراز مستحضر ساختم.

شورش در خانه زینیان

در حینی که ستون با قشقایها مشغول جنگ بود در فاصله چند میلی در خانه زینیان یک خیانت در شرف وقوع بود. ویل در ۲۳ ماه مه گزارش داده بود که تا هروقت لازم باشد میتواند مقاومت کرده پست خود را نگاه دارد. ما هم امیدوار بودیم روز پس از پیروزی او را از آنجا منتقل سازیم، ولی تقدیر برخلاف این بود. صولت کاغذی برای افسران ایرانی پادگان فرستاد باین مضمون که او از طرف

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۷

دولت ایران مأموریت یافته است انگلیسی‌ها را بیرون کند و اینکار اکنون در شیراز با موفقیت انجام یافته و در آن شهر آنان یا کشته و یا گرفتار شده‌اند. این نامه یک توطئه قبلی را آشکار ساخته و باعث شورش پادگان شد. ویل «۱» و سارجنت کومبر «۲» خائنه کشته شدند. دروازه‌ها روی کازرونی‌ها باز شده تفنگ و مهمات و انبارها غارت شدند، آخرسر هم شورش کنندگان را لخت کرده و بیرون راندند.

اورتون پس از رسیدن به ده شیخ جزئیات این شورش را از افسران و افراد پادگان که اغلب آنها به شیراز برگشته بودند شنید. تمام ایشان محاکمه نظامی شده و سه افسر صف باضافه یازده نفر افسران و افراد خارج صف اعدام شدند.

عملیات احمد آباد ۱۶ ژوئن

چند روز پس از مراجعت ستون به شیراز معلوم شد که شیرازیهای مخالف، تصرف خانه زینیان را جبران شکست قشقایها محسوب میداشتند. برای دشمن از هرسو از دشتی و دشتستانی و سایر نقاط کمک وافر میرسید و طولی نکشید که صولت توانست به خانه خبیص مراجعت کند. کازرونی‌ها و تفنگ‌چیان دیگر بتدریج باغهای بزرگ و حصاردار شمال غربی اردوگاه را متصرف شده و راههای آب را بریدند و باین ترتیب نه تنها شیراز را از آب محروم کردند بلکه آسیاها را نیز از کار انداختند. پول بسیار کم شد، ولی ما از داشتن شخص قابلی مانند فرگوسن رئیس بانک شاهنشاهی خوشوقت بودیم، چه سالها تجربه او در شیراز از بسیاری جهات بما کمک کرد.

در تمامی مدت، کمبود آذوقه نگرانی شدیدی در ما ایجاد کرد. ما از حیث تلفاتی هم که در نتیجه و با از چند نفر افراد پرقدرو قیمت خود دادیم در رنج و ملال بودیم، گرچه در مورد ما تلقیح واکسن از شدت بلای و با کاست. پلیس جنوب ایران شاید بزرگترین مایه اضطراب ما بود و ما بتدریج افسران و بعضی افراد را مرخص مینمودیم، ولی تصمیم به نگاهداری این نیرو داشتیم.

از دست دادن خانه زینیان و متعاقب آن اجتماع ما در حوالی باغهای حصاردار دشمن را به شهر نزدیکتر ساخت. بقسمی که گفته شد کازرونی‌ها باغات و قشائیه‌ها تپه‌های

Captain .E Will-(۱)

Sergeant Comber-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۸

کم ارتفاع دوره جنوبی دره شیراز را اشغال کردند. دسیسه و توطئه و نیرنگ و آنتریک در شیراز خطرناکتر شد و ما کشف کردیم که قشائیه‌ها با کمک شیرازیه‌ها خیال داشتند در روز ۱۷ ژوئن به ما حمله کنند. ما تصمیم گرفتیم که این نقشه را با حمله و یورش با تمام قوا بدشمنان خطرناک خود در خارج شهر برهم زنیم. در جنوب غربی شیراز یک رده دهکده‌های محصور (حصاردار) بفاصله ربع میل از هم قرار گرفته که آخرین آنها احمدآباد است.

ما تصمیم گرفتیم که تا احمدآباد رانده و از آنجا آهسته عقب‌نشینی کنیم تا قشائیه‌ها از تپه‌ها به تعداد زیاد سرازیر شده و فرصت ضربه سختی بما بدهند. قشون صبح زود حرکت کرده و کازرونی‌ها را تنبیه سختی نموده و آنها را وادار به عقب‌نشینی به ارتفاعات پرنشیب کوه برفی کرد. دورتر از احمدآباد هم هندیه‌ها دشمن را با تلفات چندی از تپه‌ها رانده و کاروانسرای چنار راهدار که پر از افراد مسلح بود با نتیجه خوب به توپ بسته شد.

موقع ظهر عقب‌نشینی شروع شد و بقسمی که انتظار میرفت هجوم سواران قشائیه هم آغاز گشت. آتش بسیار شدیدی که بروی آنها گشوده شد باعث گردید که عده زیادی از آنها با حال تاخت بسوی منطقه شمالی میدان مخصوصا باغ جنت فراری شوند. اورتون با پیش‌بینی صحیح و همیشگی خود قسمتهای نیرومندی از افراد خود را در بین توقف‌گاه نظامیان و این باغ مستقر کرده بود که جلوتر از همه تحت فرماندهی وانرنن در نزدیک استخر آبی واقع و ارزش خود را ثابت نمود.

تفنگ چپان سوار برمه‌ای در حین عقب‌نشینی خطی را انتخاب کردند که از تیررس این باغها میگذشت. بدین جهت در حین دفاع از حمله خوبی که توسط سیصد نفر قشائیه شده بود از جناح دچار آتش تیر شدند. دایر و یکی از افسرانش بسختی مجروح شدند و در بین افراد و افسران هم تلفاتی واقع شد. ولی هولبروک فوری تعدادی از بلوچی‌های خود را بدان طرف حرکت داده و بدین ترتیب سواران برمه‌ای به عقب‌نشینی ادامه دادند.

گرچه آنها یعنی سواران برمه‌ای ۱۹ نفر تلفات دادند، ولی یورش جسورانه قشقائیه‌ها هم فرصت مناسبی برای استعمال مسلسل‌ها داد و حداکثر استفاده از آنها بعمل آمد. دایر و افسر هم قطارش خوشبختانه معالجه شدند. بطوریکه ما حساب نمودیم تلفات دشمن

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۰۹

۲۰۰ کشته و ۳۰۰ زخمی بود ولی بعدها شنیدیم که از این عده بیشتر بوده است. همچنین عشائر تعداد زیادی اسبهای خوبشان را که از حیث ارزش با افراد قبیله برابر است از دست دادند. نظامیان به توقفگاه خود برگشتند، در حالیکه از عملیات خود نتایج نیکوئی که گرفته بودند خوش و راضی بودند. صولت بدوستان خود در شهر نوشت که تلفاتش فقط یک مهتر بوده در صورتیکه صدها هندی کشته شده‌اند و ایرانی آنقدر خوش‌باور- است که ابتدا اینموضوع را کاملاً راست می‌پنداشت.

تصرف مراکز مهم در شیراز ۱۷ ژوئن

استحضار و اطلاع ما بسیار صحیح بود و بلوای منتظره اتفاق افتاد، ولی صولت نتوانست از آن پشتیبانی کند، چه اینکه مشغول تسلیت و دل‌داری افراد مأیوس ایل خود بود. به هندیها و اعضاء پلیس جنوب حمله شد. بازارها را بستند و ملاحهای خشک و متعصب فتوا صادر کردند که کشتن هرکسی که با انگلیسها مربوط است جازز می‌باشد. دسته‌های مردها و بچه‌ها با نوحه در خیابانها راه افتادند. نزد ما موضوع تصرف سه عمارت از نقاط مهم شیراز مطرح شد و ما متوجه شدیم که اگر بزودی این کار را نکنیم بهترین کمینگاه را برای تیراندازی شبانه بدست دشمنان داده‌ایم. ما راجع باین موضوع با دلنگرانی گفتگو کردیم و چون من میدانستم شیرازیها همیشه تصور میکردند این سه نقطه مشرف بر شهر است مصمم شدم باز خطر متفرق ساختن قوا را تحمل کنم و دستور دادم بلادرنگ آن نقاط تصرف شوند.

نصف شب به این تصمیم مبادرت شد و تا ساعت دو بعد از نیمه شب پاس‌های هندی و پلیس جنوب که از موقع فهمیدن موفقیت ستون و دشمنی اهالی نسبت بخودشان رفتارشان تغییر کرده بود در آن نقاط مستقر شده بودند. صبح شیرازیها برخاسته و دیدند نقاط مهم توسط دسته‌های ما اشغال شده است. بنابراین آشوبها تمام شده و بازارها باز شد و احساس اینکه انگلیسها واقعا مشغول شکست دادن قشقائیها هستند منتشر گشت.

انتصاب ایلخانی جدید و متفرق شدن دشمن

وقتی من به شیراز آمدم و متوجه شدم که بایستی با قشقائیها جنگ کنم دقت نمودم که با برادر بزرگتر و رقیب صولت الدوله سردار احتشام طرح دوستی بریزم. او قبلاً دوبار به ایلخانی منصوب شده

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۰

بود، ولی برادر کوچکترش لیاقت بیشتری نشان داد و او از مقام خود کنار رفت. از ابتدای تصادفات من به فرمانفرما اصرار میکردم صولت را معزول و برادرش را منصوب کند، ولی شاهزاده پیر مکار مایل نبود رنجش تهران را فراهم سازد. خوش بختانه دشمن در ۱۹ ژوئن سیم تلگراف را قطع کرد و من توانستم موافقت فرمانفرما را در این تغییر و تبدیل بدست بیاورم، چه متوجهش ساختم که با قطع سیم، او در اجرای منافع حقیقی دولت مطلق و آزاد است. وقتی این قضیه اساسی حل شد قوام محققا تحت تأثیر دو ضربت سختی که بدشمن منفورش وارد شده بود راضی با اتفاق با ما شد. فرمانفرما بالاترین هنر سیاسی خود را بکار زد. محمد خان کشکولی دشمن خونین صولت با ششصد نفر از همراهان خود وارد شد و پس از آن چیزی نگذشت برادر ناتنی صولت بنام علی خان او را ترک نموده به برادرش سردار احتشام پیوست.

در ۲۹ ماه ژوئن به تپه‌ای که در یک میلی محیط شهر واقع بود و بر محوطه باغات تسلط داشت حمله شد و ما هم آنرا بتوپ بستیم. در حدود سی نفر به کازرونی‌ها تلفات وارد شد. در حالیکه بما هیچ آسیبی وارد نشد و بعلاوه ملاحظه شد که روحیه آنها هم خراب شده است.

بزودی این تفنگ‌چیان که بایشان سهم بزرگی از نفائس و ذخائر انگلیسی و ثروت شیراز وعده داده شده بود، ولی تاکنون جز صدها نفر تلفات چیز دیگری ندیده بودند شروع به تفرقه نمودند. قشقائیا هم حصه غارت بیشتری را انتظار داشتند شکایت کردند که جز تلفات سنگین اسب و نفرات در جنگ با انگلیس‌ها طرفی نه بسته‌اند. بعلاوه اینها بواسطه نگاهداشتن احشام و گوسفندان خود در سرزمین‌های پست که علف‌های آن‌رو با تمام گذارده بود هزاران راس از احشام خود را در اثر بروز امراض مسریه از دست دادند.

بین قشقائیا و کازرونی‌ها هم بر سر خرمن‌های غارت شده نزاع دائم در جریان بود که باعث ریخته شدن خون‌هایی هم میشد. کازرونی‌ها هم با سایر متحدین و قسمت عمده‌ای از خود قشقائیا عهدشکنی کرده و متفرق شدند. بدین طریق فساد و انحلال در بین آنها بروز نمود.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۱

نشسته از سمت چپ: نصر الله خان - کلنل ج. پ. کرانت - کلنل ی. ف اورتون. سر تپ سرپرسی سایکس. کلنل ح. بردن. ر. واترفیلد (مشاور مالی). کلنل همیلتون.

مرکز ستاد. شیراز. ۱۹۱۸

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۲

عملیات چنار راهدار ۷ و ۸ ژوئیه

حال لازم بود که ضربه‌ای به بقیه قوای صولت وارد ساخته و با ایلخانی جدید برای تعقیب صولت نقشه‌ای طرح شود. رسم کهن چنین بود که اطرافیان شخص معزول از او روی بگردانند و شاغل مقام جدید داری او را غارت کند. در تعقیب اجرای این رسم موافقت شد که اورتن به صولت حمله کرده و او را از اردوی خود چند میل در جنوب ده شیخ بیرون براند. از این رو قرار شد قشقائیا که به ایلخانی جدید پیوسته بودند از کوه سیاخ بطرف جنوب عبور کرده و خط عقب‌نشینی صولت را قطع نمایند، در حالیکه قوام هم قسمتی از اعراب خود را میفرستاد تا به اردوی دشمن بتازند. همراهان صولت دلاورانه جنگیدند و به اطراف اردوی انگلیس‌ها در چنار راهدار شبانه حمله کرده و صبح باهستگی عقب نشستند. متفقین عرب ما خیلی دیر در صف خود در جناح چپ انگلیسها حاضر شدند و بدین جهت به تیراندازی از فاصله دور خود را قانع ساختند. سردار احتشام در سیاخ دیر رسید ولی همراهانش دو سه نفر از جنگجویانرا کشتند. وقتی اورتون به گردنه سقاولی رسید و دره را دید اثر و صدائی از دشمن پدیدار نبود. قشقائیا با سر بطرف فیروزآباد فرار کرده بودند.

تعاقب صولت الدوله

پس از فرار صولت، سردار احتشام و قوام موافقت کردند که او را تعقیب نموده و در مرکزش فیروزآباد مورد حمله قرار دهند. ما قسمتی از آتشبار کوهستانی و دو مسلسل از پلیس جنوب با مقداری اسلحه و مهمات همراهشان فرستادیم. ستون مأمور مرکب میشد از هشتصد عرب، ششصد و پنجاه قشقائی و چهارصد و پنجاه کشکولی بریاست محمد علی خان. قوام با معاونت علی دوست رئیس کل این قوا بود. او قشون را جمع نگاهداشته و پیشقراولان صولت را از پیش رانده و وارد دره فیروزآباد شد. در اینجا قشقائیا مقاومت مختصری نشان دادند، ولی روحیه‌شان خراب شده بود و هنگام شب فرار کردند. صولت، فقط با تنی چند از مردمی که با وی وفادار مانده بودند بحال بدی فرار کرد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۳

دفاع آباده - یک واقعه پهلوانی

در فارس بعد از شیراز مرکز عمده پلیس جنوب آباده بود.

پادگان آنجا مرکب از ۶۰۰ نفر میشد و بقسمی که گفته شد من دسته کوچکی از قشون هندی را با دستور تصرف قلعه خستی و حفاظت کلیه ذخیره مهمات و آذوقه بآنجا فرستادم. شهر کوچک آباده تحت تأثیر عسائر اطراف قرار گرفته بود و در جزو ایلات محمد علی خان قشقائی بود که بدستور صولت ۶۰۰ نفر قوایی جمع کرده و اعلامیه‌ای صادر کرد که دولت ایران او را مأمور ساخته تا «خارجیان و کفار» را بیرون براند. با وجود این در حمله شتاب نداشت و امیدوار بود که مقصود خود را آسان‌تر به چنگ آورد.

شخص دوم این صحنه صولت السلطنه برادر سردار احتشام بود که مدتها سعی کرد که از جنگ و جدال جلوگیری کند. بدبختانه رسیدن قافله پول مسکوک از اصفهان جهت بانک شیراز باعث شد او همه چیز را جز حب پول فراموش کند و

او هم به دشمن پیوست. در ۱۸ ژوئن یک کاغذ جعلی توسط محمد علی خان تهیه شد باین مضمون که همه انگلیسی‌ها در شیراز کشته شده‌اند و این مدرک همراهانش را آماده جنگ ساخت و به آباده حمله کردند. در این موقع پلیس جنوب هم نافرمانی را شروع کرد و هر کس را که تصور میکردند از طرفداران انگلیس‌هاست می‌کشند. عده قلیل افسران صف و خارج صف انگلیسی خوش‌بختانه توانستند خود را به قسمت‌های برسانند، ولی تا چهار روز اول بعلت حملات دائم و وحشت و اضطراب وضعیت آنها خیلی وخیم بود.

در دوم ژوئیه دشمن موفق شد تمام آب‌نهرها را بیک جوی انداخته و پهای دیوار قلعه بفرستد. کاپیتان گوین گرفتار با کمال شجاعت در تحت حمایت آتش‌شیدیدی جسورانه از قلعه بیرون آمد. سارجنت ل. بارنز نیز او را همراهی کرد و در حینی که گرفتار مشغول اصلاح شکستی بود که در دیوار احداث شده بود به سختی مجروح گردید.

ماژور و. ا. ک. فریزر (۱) از دسته سواران هند مرکزی که فرمانده بود شخصا

(۱) Major W. A. K. Fraser

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۴

دلاوران به نجات آنان آمده و شکست دیوار را ترمیم و اصلاح نمودند. اضافه بر تمام این مشکلات مرض و با در بین سربازان راجپوتی‌ها انتشار یافت، ولی از سرایت آن جلوگیری بعمل آمد، چنانکه عده مرگ‌ومیر آن فقط سه تن بود. اما عده مرگ‌ومیر در بین دشمن خیلی زیاد بوده است. در بین اولین قربانی‌ها محمد علی خان بود که مرگ او باعث پراکندگی نیروهایش شد، ولی شورشیان با کمال ناامیدی جنگیدند. بعلاوه باید ذکر نمود که آنان دو راه زیرزمینی کردند که تا یک یا ردی سنگر و خندق‌های مخالف ما رسید، ولی در شب ۱۶ و ۱۷ ژوئیه شورشیان فرار نمودند و در صبح روز بعد آباده نجات یافت.

پادگان آنجا دفاع عالی نموده و یقیناً عده‌ای از دشمن را مساوی عده خود بقتل رسانیده بودند.

استخلاص آباده

روزی که در چنار راهدار عملیات اتفاق افتاد قاصدی از آباده به شیراز رسیده و کاغذی از فریزر (۱) با خود داشت که اوضاع آنجا را تشریح کرده تقاضای مساعدت فوری را نموده بود. سی و شش ساعت پس از مراجعت لشکریان فاتح یک ستون هندی و یک اسکادران و دور سد از نیروهای پلیس جنوب بفرماندهی ویلیامز (۲) بطرف شمال حرکت کردند. گرمای هوا بشدت بود و چندین فقره آفتاب‌زدگی حادث شد ولی ویلیامز تعجیل کرده و پس از ۱۸۰ میل راه‌پیمائی در مدت ۱۶۹ ساعت به آباده رسید و با گرمای تابستان، این کار بسیار شایان تقدیر بوده است. اتفاق افتاد که یاغیان از نزدیک شدن ستون مستحضر شده و باین ترتیب از تنبیه جستند. اینمطلب قابل توجه است که حرکت ویلیامز به اوضاع اصفهان نیز کمک کرد، چه آنجا هم توسط غارتگران بختیاری تهدید شده بود. هایک موقعیت دشوار و

خطرناکی را با شجاعت و مهارت مقابلی کرد. با وجود این تمام مساعی خود را در استخلاص آباد بکار برد و چندروز پس از رسیدن ویلیامز یک افسر روسی با صد نفر قزاق ایرانی و یک قبضه توپ کوهستانی و دو مسلسل در صحنه عملیات حاضر شده و آماده کمک در صورت لزوم گشتند. خوش بختانه ویلیامز در آن هنگام کاری نداشته جز اینکه از

Fraser-(۱)

Williams-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۵

زحماتی که کشیده بودند اظهار تشکر و امتنان نماید.

آخرین شکست ایل قشقائی در اکتبر ۱۹۱۸

سردار احتشام برای استقرار خود در فیروزآباد کار آسانی در پیش نداشت، چه از طرفی از جانب انگلیسی ها مأمور شده بود و از طرفی هم دسیسه های داخلی ایل دائما برقرار بود. ما بدقت ناظر اوضاع بودیم و روزی که قاصدی خبر آورد صولت الدوله ۱۵۰۰ نفر که بیشترشان از افرادی که با ما نه جنگیده بودند جمع کرده و ایلخانی جدید را محاصره کرده است تعجب نمودیم. اورتون «۱» با ستون خود عازم شده و بسرعت به جنوب سرازیر شد.

دره فیروزآباد در جنوب تنگه دراز و باریکی قرار گرفته و قشقائی ها امیدوار بودند که انگلیسی ها را در پیچ و خم آن بدام بیندازند، ولی ستون از روی تپه ها و از جاده مشکلی عبور کرده و با وجود آنکه دشمن در بعضی نقاط مستقر شده بود دلاوران هندی تأمل ننموده بآنها یورش بردند و در هر مورد بآنها تلفاتی وارد ساختند. دایر که پیش قراول بود از بین بوته ها خود را به درون دره وارد کرده و بدون آنکه از حضور او مطلع شوند قصبه متروک ده بارم را تصرف نمود. پس از آن گشتی های خود را بجلو فرستاد، ولی بزودی اینها به تاخت برگشتند در حالیکه ششصد نفر قشقائی به دنبالشان بود. دایر از موقعیت استثنائی و اتفاقی خود حداکثر استفاده را برای استعمال هشت مسلسل لویس و آتش تفنگ خود نمود و بدین ترتیب در عرض چند دقیقه ۱۰۳ تن کشته در دشت باقیماند و زخمیها را هم دشمن از معرکه بیرون برد.

این ضربت ناگهانی به مبارزه با قشقائی ها خاتمه داد و صولت الدوله که بالاخره قدرتش درهم شکسته شده بود ناچار فرار نمود.

رفتار پسندیده پلیس جنوب

در ماه سپتامبر ما نیروی پلیس جنوب فیروزآباد را از قرار ۲۵ سواره و صد پیاده افزودیم و دسته کوچک مقیم آنجا تحت فرماندهی یک افسر شجاع و با تصمیم ایرانی بنام محمد تقی خان رفتاری شایسته از خود نشان داد.

قشقائیهائی که با سردار احتشام متحد شده بودند قابل اعتماد نبودند و در نتیجه ایلخانی

Orton-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۶

جدید کاملاً به پلیس جنوب متکی بود. محاصره چندین روز بطول انجامید و دشمن عماراتی را که بیش از بیست یارد از قلعه سردار فاصله نداشت به تصرف درآورد، ولی مدافعین تمام حملات را دفع نموده چهل نفر تلفات در مقابل یک کشته و سه تن زخمی بدشمن وارد نمودند. این رفتار با وضع قطع کامل رابطه و نداشتن هیچ امید کمک بی شک ثابت میساخت که پلیس جنوب آتیه خوبی در پیش دارد.

ناخوشی عمومی بزرگ آنفلوانزا (ذات الریه)

جنگ با قشقائیهائی که هنوز تمام نشده بود که غالب و مغلوب هر دو مبتلای بلای وحشتناک آنفلوانزا در سال ۱۹۱۸ شده و بزمین ریختند. این بیماری به تلخترین و ناگوارترین شکلی در فارس ظهور نمود. در ابتدا ما باور نمی کردیم که این مرض چنین مقدر شده که یک خمس از جمعیت آن نواحی را قتل عام کرده و نیروهای نظامی ساکن شیراز و فیروزآباد را با همان حدت از بین ببرد. خوش بختانه پیش بینی سرهنگ ح. بردن «۱» مایه تشکر بود، زیرا لوازم آسایش طبی را بحد وافر تهیه نموده بود. بعلاوه افسران بهداری و صفی غالباً به قیمت جان خود خویشتن را وقف نجات افراد می کردند. از پنجاه هزار نفر جمعیت شیراز ده هزار نفر تلف شدند. ذکر اینمطلب شرم آور است ولی با وجود این باید گفت که مقامات ایرانی کفن را احتکار نمودند و ما هم بقدری مشغول مواظبت افراد خود بودیم که نتوانستیم جهت مردم شهر کاری بکنیم. ایشان هم ناامیدانه صد صد بجانب مساجد خزیده و در آنجا جان می سپردند. تلفات ما رقت بار بود و بیش از ششصد نفر انگلیسی و هندی از این بلای عمومی که تاکنون نظیرش دیده نشده بود قربانی شدند. فرمانفرما بزحمت جان بدربرد و پس از رفع نفاهتش از او ملاقات کردیم و او با فرانسو عجیب خود بیان کرد که نصف شیراز مرده است.

وقتی که خبر متار که جنگ بما رسید بزحمت توانستیم شلیک شادی نمائیم و افرادی که مسلح نبودند با مشقت خود را از زمین بلند کردند که خوشحالی کنند. با تمام اینها موفقیت با هر معنی که داشت مانند یک داروی مقوی شفادهنده ای بود و ستون بتدریج

Colonel H. Burden-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۷

روحیه عالی خود را که باعث پیروزی پشت سرهم او شده بود به دست آورد.

موقعیت در کرمان

در تمام مدت محاصره، موقعیت کرمان یکی از نگرانی‌های عمده ما بشمار میرفت. فارن «۱» هیچ سپاه انگلیسی در شهر نداشت، ولی در نتیجه کوشش‌های او و مساعی کنسول انگلیس مستر س. پ. اسکراین «۲» وضعیت این استان آرام مانده و بریگاد آنجا باوفا باقی ماند، بقسمی که وقتی پس از شش هفته قطع مواصلات باب رابطه مفتوح شد ما حبر بسیار مسرت‌بخشی دریافت کردیم مشعر بر اینکه ایالت کرمان و بندرعباس از طوفانی که در فارس برپا شده بود بیخطر دررفته است.

افتتاح جاده بوشهر- شیراز

در فصل حاضر اشاره‌ای به نیروهای مقیم بوشهر بعمل آمد. وقتی ستون تحت فرماندهی من در شیراز محاصره شد پادگان بوشهر که عبارت از یک اسکادران سوارنظام، دو دسته توپخانه کوهستانی، و یک باتالیون پیاده‌نظام و در تحت فرماندهی مائور ژنرال دو گلاس «۳» تقویت شده و دو باتالیون بآنها افزایش یافت.

رسیدن این قوا محققا به ممانعت همراهی قبائل اطراف با صولت کمک کرد. در تابستان پیشروی دیگری بعمل نیامد، ولی مرکز عملیات منظم گشت. ناخوشی عمومی و موحش انفلوانزا در اکتبر بآنجا هم سرایت کرد ولی چندان سخت و مرگبار نبود و رویهمرفته کشتار افراد در میان قشون به بیش از دو درصد بالغ نگشت، در صورتیکه در شیراز به هیجده درصد رسید. ضمنا همه افراد مبتلا را ضعیف نموده و برای عملیات سنگین نامناسب ساخت و مجبور بودند که کاملا قوای تحلیل رفته را باز یابند. تلفات نواحی اطراف بمراتب بیشتر بود و فرصت مقاومت را کمتر میساخت.

قوایی که جهت افتتاح جاده بکار رفت از بیست هزار نفر مرد جنگی و همراهان کمتر نبود. در نتیجه مقدار هنگفت آذوقه‌ای که برای اینها لازم میشد یکی از نگرانیهای مهم قشون کشی بود. اشکال بزرگ حمل و نقل با ساخت یک خط راه آهن سبک به برازجان که در ۳۷ میلی بوشهر بود کمتر شد. تا برازجان این راه در جلگه مسطح عبور مینمود.

Farran-(۱)

Mr .C .P .Skrine-(۲)

Major -General Douglas-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۸

از آنجا عرابه و گاریها در زمین ناهموار و خراب به دالیکی که در دامنه رشته جبال پیچ در پیچ قرار داشت تردد مینمودند.

در اواخر ماه اکتبر نظامیان دست بکار جاده‌سازی شدند، چه تهیه راه شتر رو پیش از پیشروی بطرف کازرون ضروری بنظر میرسید. مقاومت منظمی در طول راه نمودار نشد، ولی تنگه کمارج را یکصد الی یکصد و پنجاه نفر تفنگچی متهورانه محافظت میکردند.

بآنها شبانه از کمینگاهها تیر خالی میکردند و گاهی هم حمله به گشتی‌ها و پاسدارها میشد.

وقتی قشون به کمارج رسید کازرون که هدف عملیات بعدی بود بفاصله ۲۰ میل قرار داشت. ستون شیراز تحت فرماندهی اورتون در این مدت از نفاخت ناخوشی بیرون آمده و از دو گردنه پیره‌زن و دختر عبور کرده در وسط زمستان میان کنل را در روز ۲۷ ژانویه یعنی درست همان روزی که نیروهای دیگر وارد کازرون شدند اشغال نمود. دشمن دیرین ما ناصر دیوان درحالیکه بیشتر پیروانش از او روی گردانده بودند فرار نمود.

کفیل حکومت جدید که تازه وارد شده بود به معیت معاریف محل به پیشواز ژنرال ا. م. س. السمی (۱) و لشکریانش آمدند. این قشون کشتی که مستلزم کار دشوار و دایم برای همه افراد و درجه‌داران بود با موفقیت برقراری نظم و قانون را تکمیل کرده و جاده کاروان‌رو را مفتوح ساخت.

انگلیس‌ها فعالیت‌های مفید خود را ادامه دادند و در ماه مارس ۱۹۱۹ وقتی دستور مراجعت قشون داده شد جاده هموار شتررو که اتوموبیل هم ممکن بود از آن عبور کند تا شیراز ساخته شده بود آنهم در یکی از ناهموارترین مناطق آسیا. امید است این جاده‌ها که باعث آسایش همه طبقات است مرتب نگاه داشته شود، ولی ایران پیش از آنکه یک وزارت‌خانه قابل برای کارهای عام‌المنفعه ایجاد کند کارهای بسیار دیگری در پیش دارد که باید آنها را انجام دهد.

نتیجه

برای من مشکل است که ارزش حقیقی مساعی دلاورانه افسران

General A .M .S .Elsmie-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۱۹

و افراد لشگریان تحت فرماندهی خود را بسنجم و از طرفی هم نباید کارهای مفید قوای مقیم بوشهر را از خاطر برد. ولی بطوریکه در مقاله‌های روزنامه تایمز (۱) توضیح داده شده از جنبه مخصوصی ستون تحت فرمان من راه هندوستان را محافظت میکرد. عمل این لشکر بکارهای دسته‌های کوچکی که توسط آلمانها اداره میشد و سعی در محو کردن تمدن مختصری که هنوز در ایران جنوبی باقی مانده بود میکرد خاتمه داد. بعلاوه کمک به عدم موفقیت نمایندگان آلمان در دربار امیر نمود. اگر عکس موضوع را در نظر بگیریم دیده میشود که در صورت شکست ما، چنانکه در همان اوان به شکست نیز خیلی نزدیک بودیم نتایج وخیمی در هندوستان و ایران بروز میکرد. در پنجاب بقسمی که فعلا بر ما معلوم

شده روحیه انقلابی در غلیان بود و در ژوئن سال ۱۹۱۸ تکرار واقعه‌ای نظیر حادثه کوت العماره ممکن بود تولید طغیان تعصب نماید یعنی همان عاملی که آنقدر در بهار سال ۱۹۱۶ باعث بیم ما بود.

بعلاوه در ایران ممکن بود حکومت که بما در نهان نظر خصمانه‌ای داشت اعلان جنگ بما بدهد. در صورتی که پس از اطمینان از پیروزی ما شاه در انداختن کابینه مخالف تشجیع شده و کابینه موافقی بروی کار آورد. در آخر کار وقتی دولت بریتانیا با ایران قرارداد بست فارس و کرمان امن، جاده‌ها باز و ایلات نسبت به حکومت تهران مطیع بودند، در صورتیکه لااقل ده سال میگذشت که به دستورهای دولت ایران اعتنائی نمیشد.

ما لااقل میتوانیم اینرا حقا ادعا کنیم که وظائف و کارهامان را بخوبی انجام دادیم و نیز میتوانیم بگوئیم که به رعیت و دهقان کمک کردیم که کاشانه‌اش را در سرزمین بومی خود نگاهدارد. یکی از شیرین‌ترین خاطرات من از ایران یاد کشاورزانی است که در دهکده‌ای که زیاده از یک نسل بر اثر فشار و حملات و تعدیات ایلات بایر افتاده بود زمین را شخم میزدند در اینمیان از یک پیر محاسن سفید صاف دلی شنیدم که گفت «این از برکت شماست» خدا کند ایران تخمی را که ما کاشته‌ایم از آن نتیجه گرفته و حاصل بردارد.

(۱) - شماره‌های ۲۶ و ۲۷ فوریه سال ۱۹۱۷ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۰

شیر و خورشید، نشان ایران

فصل نودم ایران پس از جنگ بزرگ (۱۹۱۴)

حقیقت بالاخره خود را ظاهر و آشکار میسازد و چون با امید توام شد کیست که آنرا پیروی ننماید؟.

وردزورت، پارسا

نمایندگان ایران در کنفرانس صلح

از زمان متار که جنگ وقایع بسیاری که در ایران تاثیر داشته اتفاق افتاده است و اگرچه درباره حوادث جاریه نمیتوان قضاوت تاریخی نمود، ولی ضبط آنها بنظر پسندیده و مستحسن می‌آید، بعلاوه در نظر دارم شرحی بطور اختصار از اوضاع اقتصادی و جریان امور مالی کنونی کشور بنظر خوانندگان این کتاب برسانم.

نخستین مسئله‌ای که اهمیتی بسزا دارد ورود هیئت نمایندگان ایران به پاریس بود که دعاوی ایران را به انجمن صلح عرضه دارد. این دعاوی در یک جزوه‌ای انتشار یافته و آن به سه قسمت استقلال سیاسی، قضائی و اقتصادی تقسیم شده و

حق برگرداندن متصرفات سابق و دریافت غرامات نیز جزو آن بوده است. در سرلوحه قسمت اول تقاضای الغاء فوری قرار داد ۱۹۰۷ انگلیس و روس بود که در این درخواست باید گفت محق

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۱

بوده‌اند و تا آنجا که مربوط به بریتانیا بود قبول هم شده بود، ولی سایر تقاضاها مانند برداشتن گاردهای قونسولی و برانداختن محاکم کارگذاری بنظر غیرعملی می‌آیند و علت آنهم مخاطراتی است که اتباع اروپائی ساکن ایران دائما مواجه با آن می‌باشند. در کتابهای آبی گزارشهای سوء رفتار با اروپائی‌ها توسط دزدان و راهزنان و خطر کشته شدن با تیرهای اتفاقی در مواقع اغتشاش و بلواهای همیشگی و اتفاقات ناپسند دیگر که از امور غیرعادی شمرده نمی‌شوند درج است و این اوضاع هنوز برقرار و ادامه دارد. وقتی من هفت ماه با خانواده‌ام در مشهد بسر می‌بردم اغلب در باغ قونسولگری گلوله افتاده و گاهی از بین درختان در بالای سرمان می‌گذشت و یا جلوی ما در زمین فرومی‌نشست. چون از بهبودی اوضاع خبری نیست صحبت بیرون بردن مستحفظین قونسونگریها نیز خیال بی‌اساسی است.

همچنین غیرعادلانه است اگر اروپائیان در محاکم ایرانی محاکمه شوند.

حتی تا این اواخر یعنی تا سال ۱۹۱۷ حاکم اصفهان با راهزنان اطراف حوزه حکمرانی خود همدست بود و از اینکار او دو منفعت میبرد یکی اجاره دادن جاده‌های مختلف در عوض مبلغ معینی در روز و یکی هم بابت حصه معینی از غارتی‌ها. مثال دیگر چند سال قبل در خراسان یکی از فرمانداران محلی که از شاهزادگان بزرگ بود یکدسته راهزن در اختیار داشت، ولی بختش یاری نکرد دزدان بقافله‌ای طمع کردند که یک دسته از مستحفظین قونسولخانه از سپاهیان هند در دنبال آن بودند که به آنها حمله برده و همگی را دستگیر کردند و من وقتی دلائل ارتباط فرماندار را با دزدان به استاندار ارائه دادم تنها جوابی که داد این بود که «صاحب! شما میدانید که این عادت شاهزادگان است» در نتیجه تحقیقات و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۲

رسیدگی به همکار روسی من پیشکشی داده شد و او از کمک در عزل و انداختن فرماندار مقصر امتناع نمود. بدیهی است تا وقتی که ایران مملکت خود را منظم نکرده حق محاکمه اتباع اروپائی را نمیتوان باو واگذار کرد.

حال به ذکر قسمت دوم تقاضاهای ایران می‌پردازیم. بی‌خبر از این حقیقت که هرج و مرج دائمی و فساد در داخله کشور حکومت میکند ایران درخواست داشت که حدود قلمرو حکومتش بوسعت ایام گذشته بازگردد و جیحون سرحد شرقی کشور شاهنشاهی شناخته شود. واضحتر بگوئیم ایران در شرق، مرو و ایالات ماوراء خزر و خیه را خواستار بود. در شمال غربی نیز ادعای قفقاز تا سرحد در بند را بانضمام ایروان شهر مهم ارمنستان و باکو را می‌نمود. در مغرب هم مایل بود که آسیای صغیر را تا حدود فرات ضمیمه کند. بدین ترتیب تمام ولایت کردستان و مراکز مهم دیار بکر و موصل را میخواست شامل حکومت خود نماید.

ادعای غرامت در قسمت سوم وارد مرحله مشکلی دیگری می‌شد. همچنان که در سابق بیان داشتیم قشونهای روس و عثمانی در پیشرویها و عقب‌نشینیهای خود در مغرب و شمال غربی ایران و دسته لشگریان متفرق روسی و آشوریهای فراری همه علاوه بر غارت آذوقه و مایحتاج خسارات هنگفت و تلفات جانی نیز وارد آوردند، در حقیقت ایران غربی در سال ۱۹۱۸ بیشتر از همین جهت دچار قحطی شد. از طرف دیگر شکی نیست که قشون روس ایران را از تسلط ترکها نجات داد و در درجه دوم استقرار نظم و امنیت در جنوب ایران و صرف مبالغ خطیر توسط دول متحارب و پیشرفت وسائل ارتباط در ایران جنوبی و شرقی و مرکزی این کشور را غنی‌تر از سابق ساخت.

خیلی جای تأسف است که به هیئت نمایندگی ایران اجازه داده نشد تا تقاضاهای خود را به کنفرانس صلح تقدیم نماید. نپذیرفتن ایشان چنین وانمود شد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۳

که بر اعضاء هیئت توهین وارد آمده است، ولی بیشتر بایستی از این مسئله تأسف داشت که ایران به علت فقدان کامل سیاستمداران قابل چنین دعاوی عجیب و غریبی از طرف نمایندگان اقامه داشت. گرچه ایران در نتیجه این عدم مراعات تناسب که از طرف دولت آن کشور ابراز شد خساراتی ندید، زیرا وضع مالی کشور را توسط فیروز میرزا نصرت الدوله در پیشگاه انجمن عالی مطرح شد و حرفهای او را که به عنوان وزیر خارجه هیئت وزیران جدید به اروپا آمده بود با دلسوزی تمام گوش دادند.

قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۱۹

کمی پیش از ختم جنگ سرچارلز مارلینگ «۱» ایران را ترک گفت و سفیر دیگری بجای او بنام سرپرسی کاکس «۲» تعیین شد. از اعمال این شخص چنین برمی‌آید که امیدهای خطیری از ایران و بین‌النهرین داشته است. نه ماه تبادل نظر بین بریتانیا و ایران انجام گرفت تا در نتیجه قرارداد زیر جمع و تدوین شد.

شماره یک- قرارداد بین حکومت بریتانیای کبیر و ایران

مقدمه- نظر به روابط محکم دوستی که از قدیم بین دولتین ایران و انگلیس موجود بوده است و نظر به اعتقاد کامل به اینکه مسلماً منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آینده استحکام این روابط را ایجاب مینماید و از آنجائیکه ترقی و سعادت ایران باید بحد کمال پیشرفت کند بین دولت ایران از یکطرف و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه بریتانیای کبیر به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر می‌شود:

Sir Charles Marling-(۱)

Sir Percy Cox-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۴

۱- دولت انگلستان با قطعیت هر چه تمامتر تعهداتی را که در سابق نسبت به احترام مطلق از استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می نماید.

۲- انگلستان به خرج دولت ایران خدمت مستشاران متخصص را که جهت قسمت های تابعه ادارات ایرانی لازم تمیز داده شود پس از مشورت با دولت ایران فراهم خواهد ساخت. این مستشاران بنابر قرارداد استخدام شده و به ایشان اختیارات کافی اعطا خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشاران خواهد بود.

۳- دولت انگلستان به هزینه دولت ایران تعداد صاحب منصبان و مقدار ذخایر و مهمات نوع جدیدی را که لزوم و کفایت آن توسط یک کمیسیون مختلط از متخصصین نظامی ایران و انگلیس تصدیق شود در اختیار دولت ایران خواهد گذاشت. این کمیسیون که فوری جمع خواهند شد به منظور تخمین اختیارات قشون متحد الشکلی است که دولت ایران در نظر دارد جهت استقرار و حفظ نظم در داخله کشور و سرحدات آن تشکیل دهد.

۴- دولت انگلستان برای تهیه وسائل نقدی اصلاحات مذکور در مواد ۲ و ۳ این قرارداد پیشنهاد تهیه یا ترتیب انجام قرضه کافی را به دولت ایران می نماید و تضمین مناسب آن توسط دولتین در مطالعه عوائد گمرکی با منابع دیگری که در دسترس دولت ایران باشد جستجو خواهد شد. در مدت تکمیل مذاکرات این وام دولت انگلستان از بابت آن بطور مساعده وجوه لازم برای شروع اصلاحات مذکور خواهد پرداخت.

۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل به احتیاج مبرمی که دولت ایران برای توسعه وسائل حمل و نقل هم برای پیشرفت بازرگانی و هم جهت جلوگیری از قحطی دارا می باشد حاضر است به منظور تشویق اقدامات مشترک ایران و انگلیس با دولت ایران در زمینه ساختمان راه آهن یا انواع دیگر حمل و نقل همکاری نماید، ولی همیشه مشروط است

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۵

بر آنکه مسائل مربوط توسط متخصصین مطالعه شده و مورد موافقت دولتین قرار گیرد تا طرحهایی که لازم تر، سهل تر و مفیدتر باشد اجرا شود.

۶- دولتین موافقت مینمایند که فوری هیئت مختلط متخصصین برای مطالعه و تجدیدنظر در تعرفه گمرکی موجود تعیین شود تا مجددا تنظیم آن برپایه حفظ منافع حقه کشور و سعادت آن استوار گردد.

در تهران- در تاریخ ۹ اوت ۱۹۱۹ به امضاء رسید.

قرارداد دوم ترتیب دریافت قرضه را که بمبلغ ۲ میلیون لیره و از قرار نرخ ۷٪ و بمدت بیست سال تعیین شده بود معلوم میکرد.

دو مراسم هم بود که در اوّلی دولت بریتانیا برای تجدیدنظر در کلیه قراردادهای موجوده بین دو دولت و ترمیم خسارات وارده در ایام جنگ و رسیدگی بهرگونه دعوی حقهای نسبت بسرحدات وعده همکاری میداد. در مراسم دوم اظهار شده بود که بریتانیای کبیر مخارج نگاهداری قشون انگلیس را در خاک ایران برای حفاظت بیطرفی کشور مطالبه نخواهد کرد و در ازاء تقاضا داشت که ایران ترمیم خسارات وارده از اقامت قشون را در حراست نکند.

بنظر قابل تأسف است که این قرارداد گرچه قبل از تصویب عهدنامه صلح تنظیم شده بود به فوریت به انجمن اتفاق ملل تسلیم نشد. بقول لردگری اف فالادن «۱» «این نمونه مساعدت بیک کشور ضعیفی بود که حقا انجمن اتفاق ملل بایستی در آن مداخله داده شود و جای تأسف بسیار است که دخالتی بانجمن داده نشد.» نتیجه حذف این امر تأثیر غلطی بود که در دنیا مخصوصا فرانسه و آمریکا ایجاد گشت مبنی بر آنکه ما ایران را یک لقمه چرب اختصاصی حساب میکنیم. انجام هرکاری در کشوری نظیر ایران آنقدر دشوار است که فقدان دلسوزی از طرف این دو دولت ممکن است باعث گسیخته شدن قرارداد شود. قطع نظر از اینموضوع در صورت وجود محیط اعتماد مشترک، قرارداد بسیار نافع است. ایران محتاج دست زورمند فداکاری است و بریتانیای کبیر تنها همسایه‌ای است

Lord Grey of Falladan-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۶

که میتواند ویرا با شرائط سخاوتمندانه‌ای کمک کند همچنانکه بکرات و دفعات در گذشته دیده شده دست خود را برای همراهی پیش آورده است. باز هم در اینجا باید گفت که در کومک و کار کردن برای ایران، صلح آسیا و آرامش مرزهای ما بدون شک نهفته است. اعلیحضرت پادشاه ایران در پائیز سال ۱۹۱۹ از انگلستان دیدن کرد و از طرف کلیه طبقات استقبال شایانی از او بعمل آمد. چند باری هم که ایشان به قرارداد اشاره‌ای نمودند از آن قدردانی کردند. بالاخره اعلیحضرت زمستان را در فرانسه گذرانده و از راه بغداد در بهار سال بعد بایران معاودت کردند.

بنظر شخص خارج از جریان چنین میرسد که کار اصلی فراخواندن و تشکیل فوری مجلس و پیشنهاد تصویب قرارداد بوده است، ولی این عمل انجام نگرفت. دلیلی که بر آن اقامه شد ترس و ثوق الدوله از سقوط و عدم انتخاب مجدد وی بود، چه بنا بر مواد قانون اساسی رئیس الوزراء باید استعفای خود را به مجلس جدید تقدیم دارد. بهر صورت پس از مراجعت شاه به ایران کابینه و ثوق الدوله که وجهه ملی خود را از دست داده بود ساقط شد و بجای آن هیئت وزیران دیگری که شامل وزیرای طرفدار آلمان در دوره جنگ بود انتخاب شدند. این کابینه تصمیم گرفت که قرارداد را تا تصویب مجلس معلق تلقی نماید. اینک که مجلس فراخوانده شده بایستی تأمل کرد و دید که آن، قرارداد را تصویب خواهد کرد؟ بعبارت دیگر نجات ایران در دست خود ایرانیان است و امید میرود که فوائد کلی این قرارداد را بحال ایران تاریخی دریابند.

مالیه و تعرفه گمرکی

تشریح اوضاع مالی ایران در حال حاضر کار دشواری است همان قسم که گفته شد باید از جنگ بزرگ شکر گزار بود که مبالغ هنگفتی پول که بیشتر آن طلا بود توسط دول متحارب در ایران خرج شد. نرخ مبادله نیز بقدری مناسب گشت که مبلغ چهار میلیون و ششصد و پنجاه و نه هزار لیره وام به نصف رسید. قرضه سی و پنج میلیون و سیصد هزار روبل به صفر تنزل کرد. «۱»

(۱) - من در اینجا صورت قروض را از سالنامه (the Stateson's join Book) سال ۱۹۲۱ استخراج و ضمیمه میکنم، با تمام اقساط عقب افتاده که در جمع وارد شده مجموع قروض ایران را در ۳۱*

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۷

بی شک طبقات زیادی منافع کلان بردند و با وجود آنکه پول در کشور ایران بیشتر شده بود دولت قادر بجمع آوری مالیات نبود. چندین سال است که این وضعیت ادامه دارد. بعلاوه مبالغی هم که حقیقتاً بخزانه دولت میرسد اغلب در راه ناچیزترین امور صرف میشود.

دسامبر سال ۱۹۲۰ بقرار زیر است:

صورت قروض / مبلغ اصلی / پس افتاده

۱/ قرضه روس از قرار ۵٪ وام سال ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲ (روبل) / ۰۰۰، ۰۰۰ / ۳۲ / ۱۷۰، ۲۲۳، ۳۱

۲/ قرضه روس «یک کاسه شده» از قرار ۷٪ وام سال ۱۹۱۱ (قران) / ۰۰۰، ۰۰۰ / ۶۰ لیره / ۵۰۱، ۵۲۴، ۳۱

۳/ قرضه هندی از قرار ۵٪ / ۲۸۱، ۳۱۴ / شلینگ و ۴ پنس / ۴۲۱، ۱۸۰

۴/ قرضه بانگ شاهنشاهی ایران از قرار ۵٪ وام ۸ ماه مه ۱۹۱۱ لیره / ۰۰۰، ۰۰۰ / ۲۵، ۰۰۰ / ۱، ۰۶۱، ۲۲۳، ۱

۵/ مساعده انگلیس از ۱۹۱۲ تا ۱۹۱۴ از قرار ۷٪ لیره / ۰۰۰، ۰۰۰ / ۴۹۰ / ۰۰۰، ۴۹۰

۶/ مساعده روس (روبل) / ۰۰۰، ۵۰۰ / ۸۹۱، ۰۰۰ / ۱، ۲۵۰، ۵۷۶، ۱

۷/ مساعده انگلیس از ۱۹۱۵ تا ۱۹۱۷ لیره / ۰۰۰، ۸۱۷ / ۸۱۷، ۰۰۰

۸/ ایضا (قران) / ۰۰۰، ۰۰۰ / ۱، ۰۰۰، ۰۰۰

۹/ ایضا سال ۱۹۱۸ (قران) / - / ۰۰۰، ۵۰۰، ۹۲

۱۰/قرضه انگلیس ۹ اوت سال ۱۹۱۹ لیره/ ۰۰۰،۰۰۰،۰۰۰/۲ هنوز پرداخت نشده

صورت فوق اوضاع مالی را آنچنان که باید روشن میسازد. اقساط وام روسی و مساعده آنها خیلی عقب افتاده است. از قرضه شماره (۱) مبلغ ۲۰۸ ر ۵۰۳ ر ۲ روبل عقب افتاده. از شماره (۲) از سال ۱۹۱۴ چیزی پرداخت نشده و بدین ترتیب ۹۴۸، ۱۱۰، ۳۵ قران پس افتاده است. بنابراین مبالغ مذکور باید بجمع بالا افزوده شود. کوپن‌ها و منافع شماره‌های (۳) و (۴) و (۵) تا تاریخ تنظیم پرداخت شده است و ترتیبی برای پرداخت شماره‌های ۷ و ۸ تاکنون داده نشده است. شماره ۹ مساعده جدیدی است که از ماه اوت ۱۹۱۸ جمع شده است. شماره ۱۰ قرضه‌ایست که بموجب ماده یکم قرارداد وام برقرار شده و باقساط پس از استقرار مشاور مالی انگلیس و شروع اجرای وظائف خود در تهران قابل پرداخت است. (مؤلف)

مترجم: از مطالبات فوق آنچه متعلق بانگلیس‌ها بود در سالهای بعد تماما پرداخت گردیده و آنچه که متعلق بروسیه بوده است از طرف دولت شوروی مطابق قرارداد ۱۹۲۱ بایران بخشیده شد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۸

در سال ۱۹۲۰ یک مشاور مالی انگلیسی بنام مستر سیدنی آرمیتاژسمیت «۱» که در امور شرقی بی تجربه و کارمند خزانه‌داری کل بود توسط دولت ایران استخدام شد.

وقتی نامبرده به تهران رسید تصور میرفت که اشکالات اساسی اوضاع را درک نموده باشد.

تا اندازه‌ای ممکن بود که او وقت خود را با صرفه در راه نظارت پولی که جهت هزینه بریگاد قزاق و سایر مخارج بایران پرداخت میشد صرف کند، ولی تا وقتی که قرارداد از تصویب مجلس نگذشته او البته قادر بانجام کلیه وظائف خود نبود. یک تعرفه کمرکی جدید هم توسط نمایندگان دولتمن طرح شده بود که هم‌چنان در انتظار تصویب است تا آنکه قانونا قابل اجرا گردد.

هیئت نظامی ایران و انگلیس

در بین مسائل عمده‌ای که در دنباله قرارداد ایران و انگلیس می بایستی حل گردد موضوع تشکیل قشون متحد الشکل جهت ایران بود. از این رو یک هیئت نظامی مرکب از افسران ایرانی و انگلیسی منتخب شده و گزارش متحدی تهیه کردند، خطرات احتمالی داخلی و خارجی که ممکن بود ایران را تهدید کند در نظر گرفته شد. در ضمن قوای موجود در آنوقت (پلیس جنوب شش هزار نفر - لشکر قزاق هشت هزار - تشکیلات ژاندارمری سوندی هشت هزار و چهار صد نفر) مورد دقت قرار گرفت. بعلاوه در مواصلات و منابع کشور و اوضاع مالی آن تماما رسیدگی شد. پس از تشریح اوضاع جاریه هیئت تشکیل و تاسیس دو نیرو را پیشنهاد کرد، بدین ترتیب که نیروی آرتش تحت اداره وزارت جنگ و نیروی تامینیه با اختیار وزارت کشور تاسیس گردد و وجود هیچ قوه دیگری در کشور مجاز نباشد. عده کل این نیروها را شصت هزار نفر تعیین نمودند، ولی بعدا همه فهمیدند که مالیه ایران تحمل هزینه این نیرو را نخواهد داشت، مگر اینکه

کشور از توسعه منابع ثروت خود استفاده کند یعنی امری که اتفاقش بدون امنیت داخلی مشکل مینمود. در نتیجه پیشنهاد شد که قوای نامبرده را قبلا به تعداد ۴۰ هزار نفر تشکیل دهند و با هزینه سالانه ۱۵ میلیون

Mr Sydney Armitage Smith-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۲۹

تومان شروع بکار نمایند.

بعدا قرار شد مشاور کامل نظامی که یک افسر ایرانی با او ارتباط خواهد داشت انگلیسی باشد، ولی رئیس کل ستاد یک افسر ایرانی تعیین گردد. محققا توصیه این پیشنهاد از آنجهت بود که میخواستند ایرانیان پایه و اساس این نیرو را از ابتدا تحت اداره بگیرند. زیرا فعلا (یعنی زمان تالیف کتاب. مترجم.) هیچ افسر ایرانی نیست که لیاقت اشغال این مقام را داشته باشد، ولی از طرفی میل یاد گرفتن و قبول راهنمایی امیدواری میدهد که پس از مدتی افسران لایق ایرانی برای ستاد تربیت شوند.

پلیس جنوب که تاکنون پنج سال تحت تعلیمات افسران انگلیسی گذرانیده بودند انتظار میرفت در این موقع رل مهمی را بازی نموده و مقام شامخی را احراز نمایند.

جای خوشوقتی است که ذکر کنیم این نیروها پس از اعلان متار که جنگ چندین بار بواسطه عملیات جنگی خود را مشهورتر نموده و در بین افسران سرافراز شده بودند.

برای شاهد مثال یکی از واقعات مهم سال ۱۹۱۹ را ذکر میکنیم. در آن سال دسته‌های مختلف راهزنان در ولایت اصفهان متحد شده دهکده‌ای را نزدیک شهر اشغال کردند.

حاکم بختیاری درخواست کومک کرد و دو ستون کوچک یکی از شیراز و دیگری از کرمان حرکت کرده و پس از سیصد میل راه پیمائی در اصفهان بهم نزدیک شدند. در آن جا به راهزنان حمله کرده دسته‌های متحد و رؤسای آنها را اسیر کرده و مقدار زیادی غنیمت از ایشان گرفتند. در نتیجه اینکار شایان تقدیر دولت ایران خود را قادر باعدام نایب حسین یافت. این شخص سالها کاشان و اطراف آن را دچار ناامنی ساخته بود و حتی توسط دولت ضعیف مرکزی به قراسورانی راهها منصوب شده بود. در مورد دیگر در ژوئیه ۱۹۲۰ بود. شیخ حسین نامی که مدتها حکومت بوشهر را قابل اعتنا نمیدانست و دائما در جاده بازرگانی راهزنی میکرد مورد حمله پلیس جنوب قرار گرفته خود و پسرش هر دو کشته شدند. اما راجع به دیویزیون قزاق ابتدا در راندن بلشویک‌ها از مشهد سر و رشت کار خوبی انجام داد، ولی روحیه‌اش بعدا متزلزل شده و عاقبت با کمال خفت و افتضاح از بین خطوط انگلیسها در رشت عقب‌نشینی کردند. در نتیجه این

اتفاق افسران روسی استعفا داده و قوای متفرق قزاق جزو واحدهای ژنرال دیکسن «۱» در آمدند و محققا بعلمت اوضاع آشفته آنها وظیفه سنگینی برای این ژنرال در پیش بود.

گزارش هیئت نظامی معوق و موکول به انتخابات مجلس شورای ملی است. پس از تشکیل مجلس هم ممکن است کوشش‌های سختی جهت مخالفت اجرای پیشنهادات ایشان بکار رود و چنانچه این طرح مقبول نیفتد چندان امیدی به پیشرفت و ترقی ایران نخواهد بود.

جمهوری آذربایجان

در تجزیه عمومی امپراطوری روسیه باکو پایتخت دولت تاتاری آذربایجان قرار گرفت و استقلال آن موافق قاعده در ماه مه ۱۹۱۸ اعلام گشت. باید دانست که این دولت با آذربایجان ایران ادا اتصالی نداشت.

بطوریکه در فصل هشتاد و هشت ذکر شد ژنرال دنسترویل «۲» سعی کرد این شهر را در مقابل ترکها حفظ کند، ولی مجبور شد در سپتامبر همان سال آن را ترک گوید، شش هفته بعد ترکها نیز بنوبه خود پس از اعلام ختم جنگ در ۳۱ اکتبر عقب نشستند. از این تاریخ جمهوری مزبور با دول فاتح مناسبات ظاهری دوستی داشت، ولی رفتارشان با پناهندگان ترک که مورد تعقیب متفقین بودند بسیار صمیمانه بود. بهمین سبب ترکها حکومت آنجا را در تاریخ ژانویه سال ۱۹۲۰ مخصوصا برسمیت شناختند. پس از چند ماه بلشویکها کودتا کرده و باکو به چنگشان افتاد و از آنجائیکه مایل به همدستی با میلیون ترک بودند تصرف باکو گام تازه‌ای در این راه بشمار میرفت. شاید هم برای بدست آوردن نفت باکو که پربهاتر از هر معدن طلائی بود نگران و در اضطراب بودند.

هجوم بلشویکها به ایران

در ماه آوریل ۱۹۲۰ پانزده فروند کشتی که شامل نیروی دریائی دنیکن «۳» بحر خزر بود از باکوبه انزلی فرار کردند. در نتیجه مذاکرات با مقامات مسؤل ایرانی که نماینده نظامی انگلیس نیز در آن شرکت جست

Dickson-(۱)

Dunsterville-(۲)

Denikin-(۳)

قرار شد کشتی‌ها خلع سلاح شده و توقیف شوند. پس از کودتای باکو روزنامه‌های تهران محققا با الهام پول بلشویک‌ها تبلیغاتی شروع کردند. مثلا روزنامه نیم‌رسمی ایران بنا بقول خبرنگار «تایمز» ثابت میکرد که «اصول تعالیم بلشویسم بی‌اندازه شبیه به دستورهای قرآن است و متمم نوظهور کارهائی است که رسول خدا در عالم مذهب شروع کرده بود.» در ماه مه بلشویکها همانطور که انتظار میرفت بحریه دنیکن را تعقیب کردند.

به محض ورود یک‌دسته سیزده‌تائی از کشتیهایشان انزلی را بمباران نمودند. افراد قسمت انگلیسی که پانصد نفر و در جزو آخرین دسته از صفوف طولانی و وضعی بودند که در شمال غربی ایران مستقر بوده و واسطه اتصال بین النهرین و بحر خزر بودند ابتدا برشت و بعد به قزوین عقب‌نشینی کردند. بلشویکها با فرصت رشت را تصرف کرده و در تحت ریاست میرزا کوچک خان شخص زرنگی که از آب تیره و گل آلود خوب ماهی میگرفت حکومت موقتی تشکیل دادند. تهران متوحش شده و بلافاصله انگلیسها مورد سرزنش قرار گرفتند که چرا از خاک مقدس ایران دفاع نمیکنند. دولت سخت بمسکو و هم چنین به انجمن تازه اتفاق ملل اعتراض نمود، ولی نمایندگان فرانسه به صراحت اظهار داشتند چون قرارداد ایران و انگلیس به انجمن تسلیم نشده لذا رسیدگی به قضیه ایران از صلاحیت او خارج است. روزنامه «تایمز» جریان امر را بی‌پروا یک «مسخره‌بازی باشکوه» توصیف کرد.

خلاصه بلشویکها و جنگلی‌ها بطرف مشرق تا مشهدسر پراکنده شدند. ولی مصادف با حمله بریگاد قزاق گشتند. قزاقها رشت را تصرف کردند، ولی بقسمی که ذکر شد بالاخره با روحیه خرابی به سنگرهای انگلیسها در دو منزلی جنوب شهر عقب‌نشینی کردند. در موقع تحریر کتاب - مارس ۱۹۲۱ - هنوز بلشویکها ایران را تهدید می‌کنند. عده آنها ۸۵۰۰ نفر و بالنسبه منظم و دارای توپخانه صحرائی و مسلسل میباشند.

ارمنستان.

شکست اروپا در ارمنستان در مجاهدت بی‌رغبت و بی‌تناسبی که در جلب دوستی ارمنی‌ها بکار رفت از هر کجا واضحتر مییاشد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۲

همیشه در دوران ساسانیان و همینطور در حکومت سلطان عبد الحمید حمایت اروپائیان از رعایای مسیحی باعث غضب فرمانروایان ایشان میگشت و نتیجه شوم آن کشتار دسته‌جمعی آنها میشد. من کمی پس از قتل عام ۱۸۹۶ در اسلامبول و طرابوزان بودم.

قصابی مشابه دیگری در سال ۱۹۰۹ در تعقیب آن بعمل آمد. ولی هیچیک از این تجاوزات به حقوق انسانیت قابل مقایسه با کشتارهای فجیع ایام جنگ نبود. این قصابی‌های متوالی بقدری موحش و با موفقیت کامل انجام گرفت که در موقع ختم جنگ فقط چند درصد از ارامنه باقی مانده بودند. اکثر آنها را بانواع زجرهای دلخراش یا بوسیله گرسنگی و تشنگی و یا وسائل دیگری که شیطان نفس آدمی میتواند تصور و اجرا کند کشته بودند.

پس از پیروزی متفقین بازماندگان ارامنه بآرزوی تشکیل دولت ارمنی تشویق شدند. تقاضای ایشان خیلی زیاد و مفصل بود، چه نه تنها درخواست الحاق ایالت ایروان را میکردند بلکه شش ایالت اناتولی را که عبارت از سیواس، ارزروم، خارپوت، دیار بکر، بیتلیس و وان را نیز ادعا مینمودند. متأسفانه در این ایالات اکثریت با کردها میباشد. اینها ارامنه را کشته و زمینهایشان را تصاحب کرده بودند و از انتقام بیداد گریهائی که در حق ایشان روا داشته بودند می ترسیدند. از اینرو کردها ناسازگار شده و بیم قتل عامهای تازه‌ای میرفت و بوضوح پیوست که بخاطر استفاده خود ارامنه بهتر- است تقاضایشان کم و معتدل باشد. بهر صورت قلمرو کوچک حکومت جدید در اطراف مرکز اقامت اسقف اعظم در اچمیازین و ایروان تشکیل شد که از شمال، قارص را جزو خود گرفته و از جنوب تا رود ارس امتداد یافته و با ایران همسایه میگشت. اگر امتناع کمال پاشا از اطاعت از اسلامبول و تمایل بلشویکها به همدستی با وی نبوده بازماندگان ارمنی فرصتی برای رفع مصائب خود داشتند. ولی در دسامبر ۱۹۲۰ بعلت مراجعت قسطنطین پادشاه و عکس العملهای نامناسب این امر در اوضاع سیاسی آسیای صغیر ارامنه دوباره مستاصل شده و گرفتار ناامیدی شدند و با استعداد کمتر پس از مدتی تحمل مبارزه بالاخره مورد حمله قوای بسیار و فراوان ترکها قرار گرفته قارص و الکساندر ویول

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۳

اسلحه و مهمات خود را تسلیم کردند. در نتیجه دولت آنها استعفا داد و دسته افراطی که یک حکومت سویتی (شوروی) تشکیل داد جانشین آنها شد. مسئله سرحدات این دولت به حکمیت رئیس جمهور ویلسن واگذار شده بود و او در اینمدت مشغول تهیه رای یا فتوای خود بود که با اوضاع کنونی شوخی‌ای بیش نبود. انتظار میرفت که از باری که روی دوش ملل فاتح قرار گرفته بود امریکا سهمی قبول نموده و با قیمومت خود بارمنستان کمک کند، ولی او شانه خالی کرد و فقط غذا و لباس زیادی پخش نمود. شاید مردم امریکا روزی متوجه شوند که با امتناع خود باعث نابودی یکی از قدیمترین کلیساهای مسیحی شده‌اند.

مواصلات و حمل و نقل

قسمت عمده مال التجاره ایران توسط کاروانهای شتر، قاطر و الاغ حمل میشود «۱». در ایام جنگ هزارها از این حیوانات مورد استفاده قرار گرفت و مرگ و میر در بین شترها خیلی زیاد بود. از طرفی همانطور که گفته شد جنگ نعمت جاده‌های بهتر را بایران اعطا کرد. مهمترین آنها جاده شوسه‌ایست که انتهای خط آهن سبک بغداد تا قره‌تو (نزدیک خانقین) را در سرحد ایران با کرمانشاه و همدان وصل میکند. در شهر اخیر با جاده روسی که از قزوین به رشت و انزلی میرود پیوسته و نیز جاده غیر شوسه‌ای قزوین را بتهران متصل میکند. جاده بغداد- همدان راه تاریخی بزرگ ایران است و دایر شدن آن از وسط سلسله زاگرس اگر مرتباً تعمیر و نگاهداری شود ارزش بسیاری برای امور بازرگانی و کشوری دربر دارد. یکی دیگر از جاده‌هاییکه در نتیجه جنگ برای عبور اتوموبیل ساخته شد راهی است که از مرز کشور های بریتانیائی تا به مشهد میرود. در بین سالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۸ دولت هندوستان از نوشکی راه آهنی به دزداب (زاهدان) کشید. از انتهای این خط نزدیک سرحد ایران و بلوچستان یک جاده موتور رو و قریب ششصد میل به بیرجند، قائن و مشهد احداث شده و با راه عشق‌آباد که از قوچان میگذرد متصل میشود. ایران جنوبی دارای جاده شیراز و بوشهر و چند

راه دیگر که در فصول ۸۷ و ۸۹ ذکر شد می‌باشد. بالاخره جاده دیگری از اهواز از وسط کوه‌های بختیاری به اصفهان می‌رسد و همچنانکه در فصل ۸۶ گذشت توسط ستون

(۱) - امروز این وضعیت بکلی سپری شده و تمام ایران دارای جاده‌های شوسه و خط آهن سرتاسری است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۴

نیروی من در ۱۹۱۶ افتتاح شد و آن واقعا از جاده بوشهر قبل از جنگ هم بدتر بود ولی کمپانی لینچ «۱» دو پل روی آن ساخته و تعمیرات چند دیگری هم انجام داده و مناسب عبور قاطرهای باربری شده است. در دوران جنگ یک خط راه آسان‌تری در بین کوهها کشف شد که به منافع مشترک ایران و بریتانیا امید است بزودی ساخته شود.

راه آهن

در دوره‌های اخیر بکرات مسئله راه آهن در ایران مورد توجه قرار گرفته بود و ما قبلا اشاره‌ای به رویتر نمودیم که میخواست در سال ۱۸۷۲ امتیاز ساختن راه آهن ایران را بگیرد. سالهای درازی تهران شکارگاه صیادان امتیاز بود، گرچه صیدی بدام نمی‌آوردند و تنها موفقیتی که بدستشان افتاد همان ساختن راه آهن بطول چهار میل از تهران تا بقعه مبارکه شاهزاده عبد العظیم بود. در سال ۱۹۱۲ اصولا اوضاع تغییر کرد، چه بجای امتیاز خواهانی که بخاطر منافع شخصی طالب موافقت بودند دولتین بریتانیا و روسیه در صحنه ظاهر شدند.

شکی نیست که روسیه شایق ساختن راه آهن سرتاسری ایران بود. شخص تزار باینکار مانند راه آهن سرتاسری سیبری علاقه نشان میداد و محافل نظامی هم بامید دسترسی به بندرعباس یا چاه‌بهار باین امر اظهار تمایل مینمودند. حکومت بریتانیا در محظور افتاده بود، چه محققا با تاسیس راه آهنی که در صورت بروز جنگ قشون روس را نزدیک سرحدات هندوستان می‌آورد مخالف بود. از طرف دیگر از مذاکره در این باب نیز نمی‌توانست خودداری کند. در سال ۱۹۱۲ یک سوسیته برای بررسی و مطالعات مرکب از نمایندگان انگلیسی و فرانسوی و روسی بمنظور مقبول ساختن راه آهن سرتاسری ایران تشکیل و قرار شد که مقدمتا یک رشته خط آهن از آلیات واقع بر کنار راه آهن قفقاز در جنوب باکو تا تهران کشیده شود. بررسی‌های مربوط برای اجرای این منظور تا اوائل جنگ امتداد یافت. علاوه بر این طرح مهم دولت روسیه در ۱۹۱۳ امتیاز احداث راه آهنی را از منتها الیه خط روسیه در جلفا تا تبریز بدست آورد و حقوق دیگری نیز از قبیل رساندن این خط تا قزوین و ایجاد رشته‌ای تا کنار ارومیه و یک

(۱) - Lynch.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۵

ماده هم دایره به اجازه کشتی رانی در دریاچه ارومیه ضمیمه آن امتیاز بود، همانطور که قبلاً ذکر شد خط آهن جلفا به تبریز در سال ۱۹۱۶ افتتاح شد.

در ضمن انگلیسها هم به فعالیت پرداختند و یک سندیکائی که شرکتهای «گرین وی» و «لینچ» جزو آن بودند جهت ساختن راه آهن در جنوب ایران بدولت ایران این طور پیشنهاد کردند:

الف- از خرمشهر یا خورموسی به خرم آباد یا بروجرد.

ب- از بندرعباس به کرمان.

ج- از بندرعباس به شیراز.

د- از بندرعباس به خرمشهر.

اصل عمده ای که در این تقاضا مراعات شده بود انحصار ساختمان راه آهن در جنوب ایران بود. این پیشنهاد شامل حق و امتیازی برای ساختن بنادر در جاهای لازم بود.

علاوه مستلزم انتشار سهام دولتی به اعتبار راه آهن و بهره آن و هرگونه عوائد موجود دیگر دولت میشد.

سندیکا در نظر گرفته بود که اولین خط آهن را از محمره یا خورموسی شروع کند. خورموسی خلیج خوبی بود که بتازگی بررسی شده و معلوم شده بود که چندین میل در داخل خاک بجانب رود کارون امتداد دارد و هم چنین از لحاظ استعداد گودی و مصونیت از بادهای سخت بسیار عالی بود. سندیکا پیشنهاد کرد که در وهله اول راه آهن را تا دزفول ساخته و بدین ترتیب جلگه حاصلخیز خوزستان را قابل استفاده گرداند، سپس از بین تپه های خرم آباد کشانده و از آنجا به بروجرد یکی از شهرهای منطقه نفوذ روس برساند. نقشه برداری اینکار قبل از جنگ شروع شد ولی ایلات سر راه در راه موفقیت نقشه برداران اشکالات بسیاری ایجاد کرده و مانع انجام کارشان شدند. نتایج جنگ بکلی اوضاع را دگرگون ساخته و بنظر میرسد که در شرائط تازه این طرح در حال وقفه و معوق بماند.

شکی نیست که اگر راه آهن بداخله ایران کشیده شود بندر آن بندرعباس خواهد بود. مطالعه یک خط آهن هم که از ناحیه رودبار و گردنه کم ارتفاع گیشو گذشته و

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۶

به ریگان، بم و کرمان برسد چندین سال قبل توسط من پیشنهاد و در نتیجه نقشه برداری شد.

خط بندرعباس به شیراز هم مطالعه شده ولی هنوز مساحی نشده است. هم چنین خط شیراز - محمره (خرمشهر فعلی) که بهیچوجه در آمد کافی نخواهد داشت، چه در داخله کشور وارد شده و بیشتر موازی ساحل است (۱)».

تنها حل رضایت‌بخش مسئله حمل و نقل ساختن راه آهن در ایران است و در این مورد هم ایران برای خط آهن نوشکی به دزداب بایستی مدیون جنگ باشد. پس از ختم جنگ یک دسته کامل انگلیسی که سرچارلز گرین وی «۲» هم در بین آنها بود نقشه برداری خط کرمانشاه و همدان به قزوین را شروع کردند. از اینجا مطالعه برای امتداد خط طرف غرب به تبریز و بشمال جهت انزلی و به شرق یعنی تهران ممکن است دنبال شود. پس از تکمیل بررسی دولت ایران حق خواهد داشت که از این دسته برای ساختن خط آهن بصورت خط آهن دولتی یا شرکت خصوصی دعوت نماید. ساختن راه آهن در ایران دارای اهمیت حیاتی است. تأثیر آن محققا کشور را بانتقال از وضع تمدن قرون وسطائی به قرن بیستم کمک سریعی خواهد کرد و باعث سعادت، آبادانی و امنیت خواهد شد. ولی بسیار دشوار است که معلوم کرد سرمایه‌داری در تحت شرائط عادی چه قسم منفعت خود را از اینکار برداشت خواهد کرد. محققا در آنموقع واردات زیاد خواهد بود، ولی مسافر و صادرات ناچیز است. در هندوستان رودخانه‌های سیلابی بمنظور آبیاری با موفقیت کامل سدبندی شده و وسائل زندگانی اساسا ترقی کرده است، ولی در ایران از این راه کار زیادی نمیتوان انجام داد. بعبارت اخری مملکت ایران از حیث باران در مضیقه است و بهمین جهت کشور لزوما محکوم به جمعیت کم میباشد. یگانه چیزی که باعث تغییر اوضاع خواهد شد همانا کشف مواد معدنی قابل استفاده و قابل صدور است. در غیر اینصورت من نمیدانم چگونه بدون کمک مادی یا امتیاز ممکن است راه آهن ساخته شود. همین مسئله در طرحهای اولیه محققا مورد دقت قرار گرفته بود

(۱) - ظاهرا خط شیراز - محمره بر اثر اشتباه مطبعه در اینجا ذکر شده چه دربند (د) خط بندرعباس - محمره ذکر شده و این خط موازی ساحل خواهد بود. (مترجم)

(۲) - Sir Charles Greenway

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۷

دوستان ایران با کمال صداقت گمان دارند که تاده سال دیگر ایران دارای خط آهنی بشود که از طرفی با هندوستان و از طرف دیگر با اروپا اتصال پیدا کند، زیرا اغراق نیست اگر بگوئیم تا مسئله حمل و نقل یا ساختن راه آهن حل نشود امید پیشرفت و ترقی اساسی نخواهد بود.

حمل و نقل موتوری

من در اینجا مناسب میدانم که توجه خود را به مطبوعات که تبلیغات خود را به پشتیبانی از حمل و نقل مال التجاره بوسیله بارکش های موتوری در داخل ایران نموده بودند معطوف دارم. در زمان جنگ مقامات نظامی بعلت لزوم فوری، نه از لحاظ بازرگانی مایحتاج خود را با وسائل موتوری حمل و نقل مینمودند.

چون معادن نفت باکو نزدیک بود در موقع مأموریت نظامی دنسترویل ممکن شد که در انزلی نفت بدست آورد، ولی بطور کلی وسائل موتوری در ایران فقط برای مسافرت و حمل پست و بارهای سبک وزن بهادار و گران میتواند بکار رود. اغلب جاده‌ها برای حمل و نقل های سنگین مناسب نیست یا اگر هم باشد زود خراب میشود. بعلاوه مقادیر زیاد

بنزین و سوخت لازم که برای این منظور بایستی بداخل کشور حمل شده و در آنجاها ذخیره شود این نقشه را معوق خواهد ساخت و مانع از بهره دادن این طرح میشود.

محاسبه ساده‌ای از وزن بنزین در هر میل راه‌پیمائی برای اثبات این مدعا کافی است.

اشکال تعمیر که رقم بزرگی خواهد بود و تهیه رانندگان کاری نیز از موانع بزرگ این امر است.

بنادر

مهمترین بندر خلیج فارس بندرعباس و بوشهر و در مصب رود کارون بندر خرمشهر میباشند. بندرعباس دارای یک لنگرگاه عمیق و فراخی است که جزائر هرمز و قشم آنرا از طوفانهای سخت محافظت میکند. کشتی‌ها از دو میلی ساحل لنگر میاندازند و ارتباط با خشکی توسط قایقهای کوچک محلی است که هم گران و هم غیرمکفی است بعمل می‌آید. در نائبند سه میلی مشرق این بندر یک بارانداز چوبی جهت استفاده پلیس جنوب ساخته شده و یک جاده شوسه هم در اردوگاه احداث گشته همچنین آب آشامیدنی گوارائی نیز یافتند. ولی اگر بنا باشد راه آهنی از

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۸

این بندر بداخله کشور کشیده شود در چند میلی مغرب بندر حالیه یعنی جائیکه کشتیها در ۵۰۰ یاردی ساحل میتوانند لنگر بیناندازند تأسیسات بندری احداث خواهد شد، با وجود هوای ناسازگار آنجا بندرعباس مرکز پیشرفت ایران جنوبی خواهد شد، چه از آنجا بترتیب پنج جاده تقریباً سهل العبور بداخله کشور شروع میشود.

مقامات نظامی انگلیس مبالغ هنگفتی جهت مناسب ساختن پیاده کردن بار کشتی‌ها در بوشهر صرف نمودند و چون جاده شیراز هم بهتر شده است امیدواری بتوسعه مفصل این بندر در آتیه بسیار است. در اینجا کشتی‌ها در سه یا چهار میلی ساحل لنگر میاندازند، ولی هرگز راه آهنی از این بندر روی کتل‌ها ساخته نخواهد شد. با اینحال این ناحیه پر ثروت‌تر از اطراف بندرعباس است.

محمره در مصب رود کارون و در ساحل راست این رود واقع شده و از موقع افتتاح باب تجارت کارون اهمیت این شهر رو به افزایش گذارده مخصوصاً بعلت استقرار تأسیسات شرکت نفت ایران و انگلیس در دره کارون رونق آن بیشتر شده است. محمره در چند میلی زیر دست بصره واقع شده و محتمل است که در اثر نزدیکی با این بندر معظم به رو نقش لطمه وارد آید، ولی با اینوصف همیشه اهمیت بازرگانی خود را حفظ خواهد کرد، زیرا بندر یکی از نواحی پرنعمت است.

در بحر خزر بندر مهم آن واقع در گوشه جنوب غربی، پهلوی است. این بندر در مغرب دو دماغه کوچک شنی مقابل غازیان در دماغه شرقی واقع شده است. بین ایندو دماغه یا باز و مرداب قرار گرفته که دویست یارد پهنای آنست و ورود بآنجا بعلت وجود سد شنی از طرف دریا مشکل است. اخیراً انزلی از رونق افتاده و غازیان که دارای انبارها و باراندازهایی میباشند و با رشت نیز توسط جاده شوسه متصل است رواج گرفته، حتی قبل از جنگ غازیان محل اقامت

روسها و جای اداره کشتی رانی و انبارهای تجارتي و مهمانخانه ایشان بود. در جنوب شرقي بحر خزر بندر گز مهمترين بندرهای شمالي است، زیرا مرداب مانع دخول کشتی ها نیست و مدخل آن نیز توسط دولت روسیه از جهت ارتباط با پایگاه دریائی جزیره آشورده پاک شده و با آنکه تجارت مفصلی دارد ولی باز پهای پهلوی نمیرسد، من خاطرات ناگواری که در موقع سوار شدن و پیاده شدن در بنادر بوشهر، بندرعباس و انزلی یا پهلوی برایم پیش

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۳۹

آمده بیاد دارم و تصور میکنم هیچ کجا سوء اداره و بی عرضگی ایرانیها واضح تر از بندرگاه های کاملابی سرپرستان در نظر مسافری نمودار نشود.

اداره تلگراف هند و اروپا در ایام جنگ بزرگ

پیش از شروع شرح بازرگانی در ایران من مصمم هستم از منافع عمده بریتانیا در این کشور شرح مجملی بیان کنم. در فصل هشتم شرح دادم که چگونه ایران بعلت واقع بودن در راه بین هند و اروپا توانست بوسیله مجاهدات انگلیسی ها شبکه تلگرافی خوبی بدست آورد. در دوران جنگ این اداره تحت شرایط بسیار دشواری که کمتر کسی مثل من میتواند درست بداند وظایف خود را انجام داد. اعضاء و کارمندان، شجاعت و علاقه و اشتیاق و هوشیاری قابل توجهی از خود بروز دادند. خواه در موارد اغفال ترکها در «فاو» برای ارسال پیغامهای مهم یا پنهان کردن آفرارها از نظر دسته های غارتگر آلمانی و یا تهیه وسائل برای حفظ ارتباط قسمت تحت فرماندهی من یا خرید آذوقه و قرار دادن در سر راه ستون من یا کسب اخبار مهم بخوبی از عهده برآمدند. چه بسا خطراتی که آنها با آن مواجه شدند. اعضاء آنها در شیراز زندانی شده و در چاه بهار مورد حمله قرار گرفتند و ماهها مکرر در زیر تعدی شدید و ترس زندگی نمودند. در اصفهان، یزد و کرمان و بعضی نقاط دیگر آنها مجبور شدند ادارات و پستهای خود را رها کرده و با خانواده خود در مناطق ناامن مسافرت کنند. با تمام این احوال نامساعد گزارش اداره نشان میداد که در ایام جنگ در قسمت ازدیاد کابل ۱۶ درصد، خطوط تلگراف ۳۸ درصد و در سیم کشی ۲۸ درصد افزایش یافته است. در تمام مقامات، از مدیر کلها گرفته تا غلامهای تلگرافخانه که بکار پائیدن سیم مشغول بودند و غالباً لختشان کرده و کتکشان میزدند، اداره تلگرافخانه هند و اروپا باعث سربلندی کشور بوده و کارهای شایان تقدیری در اعتبار خود دارند.

بانک شاهنشاهی ایران

خواندن گزارش کارهای تجارتي غالباً مایه کسالت و ملال است ولی از میان آنها گزارشات بانک شاهنشاهی در ایران در ایام جنگ بی اندازه جالب توجه میباشد. در میان وقایع مختلفی که در ایران روی داده و من آنها را ذکر نموده ام تصور زیادی لازم نیست تا معلوم شود که چه خطرات و مشکلاتی برای اعضاء دلیر وابسته

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۰

بانک شاهی چه در زمان تخلیه تبریز در زمستان ۱۹۱۵ و چه هنگام عملیات شیراز در تابستان ۱۹۱۸ پیش آمده است. من تصور نمیکنم بانکداری هرگز تحت این شرایط و با این خطرها و مشکلات انجام گرفته باشد، یا آنکه بانک خدمت مهمتری انجام داده باشد. پول نقره ایران فراوان و دارای حجم زیاد است و در نتیجه مساعی قابل تقدیر کارمندان بانک بود که مقدار هنگفت پول مورد احتیاج قوای انگلیس و روس و هم‌چنین ایرانیانی که با ما همراه بودند تهیه شده و در دسترس قرار گرفت. علاوه بر این مدیران و کارکنان بانک همگی مستشاران سیاسی و باهوش گرانبھائی بودند و مکرر باضافه تصدی و انجام کار خود شغلھای قنصلی و یا کارمندان سیاسی را تقبل مینمودند.

شرکت نفت انگلیس و ایران

از آخرین و مهمترین اقدامات تجارتي در ایران تأسیس شرکت نفت انگلیس و ایران است که تاریخچه آن خود داستانی در تجارت شمرده میشود. از معادن نفت باکو تا خلیج فارس در خاک قفقاز و آذربایجان و در طرف سرحد ایران و ترکیه یکرشته معادن نفت نهفته است. اکنون وجود آن بمقدار فراوان در مراکز بسیاری مخصوصاً نزدیک خلیج فارس ثابت شده است، ولی تا بیست سال پیش تنها علائم وجود این ماده چند چاه بی‌اسلوب دستی بوده که چندین قرن گذشته حفر شده و مورد استفاده محلی بوده.

در سال ۱۹۰۱ دولت ایران به یکنفر استرالیائی بنام مستر داری «۱» امتیازی اعطا کرد که بموجب آن مبلغ ۲۰ هزار لیره دریافت داشته و معادل همین مبلغ هم سهام داشته باشد و از منافع خالص سالیانه ۱۶ درصد ببرد. امتیاز نامه حق انحصار حفر چاه و استخراج نفت را در تمام ایران باستثنای ولایات آذربایجان، گیلان، مازندران، استر-آباد و خراسان بمدت شصت سال از سال ۱۹۰۱ واگذار میکرد. پس از اندکی مطالعه معرفت الارضی حفاری در نزدیک قصر شیرین در سرحد ترکیه شروع شد. انتخاب این محل علاوه بر آنکه چون در مرز ترکیه واقع بود احتیاج به پرداخت عوارض گمرکی به ترکها داشت بواسطه موانع بازرگانی و جغرافیائی نیز خوب نبود، زیرا مستلزم هزینه زیاد برای

Mr. Darcy-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۱

حمل و نقل دستگاههای سنگین حفاری و همچنین اشکال پرداخت قیمت گزاف جهت لوله‌کشی بمسافت ۳۰۰ میل تا خلیج آنهم در داخل منطقه سکونت ایلات غارتگر بود.

بالاخره چاهها به ذخائر کافی نفت رسید و ظاهراً تازه در اینموقع مشاورین صاحب‌امتیاز متوجه شدند که قریب ۳۰۰ هزار لیره پول سره انگلیسی بعلت عدم اطلاع از اوضاع محلی بهدر رفته است.

بدین سبب داری از کمپانی نفت برمه طلب مساعدت نمود و یک سندیکای جدیدی تشکیل شد که فوراً در منطقه بختیاری شروع به کاوش نفت نمودند- محلی که از بیست سال قبل از آن وجود نفت در آن محل گزارش داده شده

بود. بالاخره استخراج نفت در محل میدان «نفتون» حاليه شروع شد. مدتها عمليات بدون حصول كوچكترين موفقيتي ادامه داشت و حتى نزديك بود اعلاميه‌اي راجع به تعطيل عمليات در آن منطقه صادر شود كه بگفته يك محل «جوش» نفت سوراخ شده و به منبع نفت بزرگي برخوردند و اوضاع بهبود يافت. پيشروان اوليه اين اقدام حق بزرگي دارا هستند، چه نه تنها از آب و هواي سخت آن ناحيه و بي قوت و غذائي و بي خانماني در مشقت بودند بلکه تعديلات جسورانه ايالات را نيز بايستي تحمل کنند. بختاريها با وجود آنکه بعنوان حفظ و حراست اروپائيان پول و کمک خرج هنگفتي دريافت مینمودند باز موانع بيشماری در سر راه عمليات داوطلبان اوليه شرکت قرار داده و بالاخره به کليه شکايات با بي قيدي توجه مینمودند. مدير کارگاه بدفعات توسط بختاريهاي محافظش تهديد شده و تا قسمت کوچک نگاهبانان قشون هندی در محل وارد نشدند و رؤسای بختياری پول نقد و سهام بيشتری دريافت نداشتند امنيت برای ساکنين بریتانیائي آنسامان میسر نشد.

يك وقت خطر بزرگي برای اين تأسيسات مهم پيش آمد و چيزی نمانده بود كه آن بدست بيگانگان بيفتد، ولي لردسلبورن (۱) و مستر. ج. پرتی من (۲) اهميت آنرا برای امپراطوري انگلستان متوجه شده و مجاهدت ايشان سبب ماندن سهام در دست

Lord Selborne-(۱)

Mr .E .G .Pretymen-(۲)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۲

انگلیسها شد. بعدها در سال ۱۹۰۹ شرکت نفت ایران و انگلیس تاسیس و لردستراتکونا (۱) بریاست اولین هیئت مدیره آن انتخاب شد. در ابتدا شرکت با سرمایه ۲ میلیون لیره شروع بکار کرده و متعاقب آن پیشرفتهای زیادی حاصل گشت. يك لوله نفت از چاهها تا قریه ویس نزديك رود کارون کشیده شد و از آنجا از وسط اهواز عبور کرده به جزیره آبادان در مصب شط العرب و چند ميل زیردست خرمشهر رسید. در این جزیره يك پالشگاه كه قادر به تصفيه مقادير فراوان نفت خام باشد ساخته شد.

جهت توسعه كامل تأسيسات تهیه هزینه بيشتری لازم بود و وقتی كه وزارت دریا داری انگلستان حاضر شد كه پرداخت كمبود سرمایه را جهت تکمیل شرکت برای انجام تقبلات خود بمنظور تهیه سوخت مایع بجهت نیروی دریائی بر عهده گیرد فصل جدیدی در تاریخ عمليات شرکت گشوده شد. هیئتی برای تهیه گزارش و رسیدگی موضوع روانه شدند و آنها هم گزارش بسیار مساعدی دادند كه در تعقیب آن در ۱۹۱۴ دولت بریتانیا موافقت كرد مبلغ دو میلیون لیره برای توسعه شرکت بکار اندازد.

در ایام جنگ شرکت نفت خدمات شایانی بدولت انگلیس نمود و سوخت مایع جهت کشتی‌هایی که در دریا‌های مشرق و مدیترانه خدمت می‌کردند تهیه نموده بعلاوه در زمینه استفاده از رودخانه‌های بین‌النهرین جهت حمل و نقل نیز خدمات نیکوئی انجام داد.

همچنین شرکت بنزین، نفت خام و سفید و دیگر مواد بمقادیر خیلی زیادی برای صحنه‌های جنگ مخصوصاً بین‌النهرین تهیه نمود. اگر این سوختها نبود بواسطه کمبود کشتیهای حماله نفت و بالاخره عملی نبودن آوردن این مواد حیاتی جنگی از مراکز دوردست غیر ممکن بود که انگلیسها در صحنه بین‌النهرین در لشکرکشی خود به پیروزی و موفقیت برسند.

از موقع اعلام صلح اقدامات مفصل‌تر دیگری هم در مؤسسات نفت بعمل آمده است.

سرمایه معجز شرکت نفت ایران و انگلیس به بیست میلیون لیره ترقی داده شده و از لحاظ تولید، تصفیه، پخش و فروش نفت عملیات شرکت توسعه عالمگیری یافته است. سرمایه‌ای که دولت

Lord Strathcona-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۳

بریتانیا فعلاً در شرکت دارد بالغ بر پنج میلیون لیره است، ولی ارزشی که در بازار دارد میگویند بمراتب بیش از قیمت مبلغ اصلی است که در شرکت گذاشته شده است.

از این شرح مختصر میتوان دریافت که در نتیجه پشتکار و پیش‌بینی و اطلاعات فنی کسانی که مسئول اداره شرکت بوده از آنچه در ابتدا بنظر ناچیز و مایه مصیبت و گرفتاری بود اکنون برای امپراطوری اهمیت بزرگی پیدا کرده است و میشود باور کرد که در آتیه نه تنها منافع سهام ایران از این راه افزون خواهد شد بلکه برای ملت انگلیس نیز منبع عائدی بزرگی خواهد بود.

بازرگانی

پیش از شروع جنگ بزرگ بین دولت انگلیس و روس رقابت شدید بازرگانی در ایران موجود بود. موقعیت دولت روسیه در این رقابت مساعدتر بود، چه ایالات شمالی ایران پرثروت‌تر و پرجمعیت‌تر از سایر نواحی ایران بوده و مجاور سرحد امپراطوری روسیه قرار گرفته بودند. بعلاوه سکنه مسلمان طرفین مرز دارای طرز زندگی یکسان و حوائج مشابه هستند. روسیه در استفاده از این موقعیت مناسب از خود مهارت زیادی نشان داد. روسیه در تعرفه گمرکی خود به منفعت مواد خام حاصله از ایران رجحانی قائل شد. مثل پنبه ایران که مقادیر زیادی به مسکو حمل میکرد. در صورتیکه گمرک آن یک ششم گمرک پنبه آمریکا بود. این پنبه تبدیل به چیت شده و از فروش هر عدل در ایران برای تجار حق الزحمه

معین میگشت. بعلاوه هرایرانی که بروسیه سفارش جنس میداد فقط بایستی یک پیش قسط پرداخته و بقیه قیمت را پس از تحویل جنس اگر مایل بود عدل تادیه نماید. از تاجر در اینصورت ۸٪ منفعت مطالبه میشد. معلوم نبود که این روش برای خزانه‌داری روسیه بهره‌ای داشته باشد، ولی برای فروشندگان ایرانی بسیار مطلوب بود، چه سرمایه کلانی در دست نداشتند. تقاضاهای بازرگانی روسیه از ایران برای پنبه، پشم، قالی، خشکبار و گندم و جو تدریجا صادرات ایران را ترقی داد تا آنجا که صادرات ایران با واردات از روسیه برابر و مساوی شد. بدین ترتیب بازرگانی ایران در یک زمینه کاملا سالمی قرار گرفت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۴

برعکس بازرگانی با انگلستان چندان رضایت‌بخش نبود، چه تمام آن از اجناس وارداتی تشکیل میشد. محصولات ایران در بازار بمبئی ارزش زیادی نداشتند چه تارهای پنبه ایران کوتاه و چرم آن کشور بعلت خشکی هوا جنس پستی بود. بنابراین فقط یگانه مواد صادره از ایران پشم، تریاک، پسته، قالی و گاهی هم گندم بود. من وقتی قونسول مقیم کرمان بودم متوجه شدم قالی‌های این ناحیه به بازار عمده آن یعنی اسلامبول از راه خشکی و از طریق تبریز فرستاده میشود، چه تجارت در دست بازرگانان شهر اخیر اداره میشد. پس از مدتها موفق شدم ذهن کند و کودن بازرگانان را متوجه کنم که اگر قالی‌شان را از راه بندرعباس به مقصد حمل کنند با نصف قیمت کرایه به بازار خواهد رسید. باین ترتیب صادرات این بندر ترقی کرد. بطور کلی جریان بازرگانی صحیحی از هیچ طرف برقرار نیست و تا مواد معدنی قابل استفاده کشف و استخراج نشود بازرگانی ایران و انگلیس برپایه صحیحی متکی نخواهد شد. مسئله نفت یک بحث مجزائی است و اگر بخواهیم آنرا فقط بعنوان صادرات محسوب داریم به صادرات ایران کمک زیادی نمیکند هرچند که عوائد و منافع ایران را زیاد میکند.

یکی از خطاهای حکومت سویتی روسیه قطع باب بازرگانی با ایران است.

بنابراین فعلا بازرگانی هند و ایران رواج کامل دارد و مخصوصا تقاضای پارچه و منسوجات زیاد است. محتمل است که این وضع مدتی دوام یابد و باتباع انگلیسی فرصت مطالعه کامل کشور و رسیدگی به منابع ثروت آن را بدهد. از شکست‌های گذشته میتوان فهمید که انجام این کار بسرعت میسر نیست. ایران از مسافرینی که صدها فرسنگ اراضی را از هرسو می‌بینند که خشک و باثرافتاده و خیال میکنند که میشود آنها را از اقسام غلات مستور و خرم و سرسبز نمود خیلی در زحمت است. در صورتیکه کمبود باران محصول غله را محدود میکند و تجربه در تحت شرائط همانند در بلوچستان انگلیس ثابت کرده که ساختن سدهائی در ایران که هزینه ساختمانی خود را درآوردند اشکالات فراوانی دارد. اخیرا من مقالاتی را خواندم که تأسیس کارخانه‌های قند را در ایران توصیه میکرد، چه خاک کشور مستعد حاصل‌خیزی جهت کشت چغندر را دارا میباشد و تنها اشکال در اینجا آنست

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۵

که منابع آب محدود و آنقدری هم که موجود است تقریباً تمام آن جهت کشت غلات صرف میشود. البته نواحی هم در ایران یافت میشود که آب و زمین هردو فراوان است، ولی در آنجاها هم یا حمل و نقل دشوار و یا کارگر کمیاب است. کارخانه قندی که بیست و پنج سال قبل توسط بلجیکها در اطراف تهران باز شده بود تا اندازه‌ای بعلت دسایس روسها موفقیت حاصل نکرد، ولی بیم کم شدن سطح کاشت غلات در اطراف تهران برای خاطر محصول چغندر علت اساسی آن بود.

اوضاع فعلی

اوضاع فعلی راجع باوضاع کشوری که باندازه اوضاع ایران در تغییر- است مشکل بتوان نظر قطعی اظهار نمود، ولی کسانی که از علائم و قرائن استنباط مسائل میکنند شاید بتوانند بعضی از حقائق و نکات را تمیز دهند. بر سر کار آمدن ایرانیانی که با دشمنان ما معاضدت میکردند، محکم شدن سرکیسه ما و شل شدن سرکیسه بلشویکها و تبلیغات آنها مطالب واقعی مؤثر در اوضاع هستند. ایران مثل همیشه از انگلستان یا هردولت دیگر بدون تعارف پول قبول خواهد کرد ولی چیز دیگر جز حمایت و پشتیبانی آنهم در موقع ضرورت و پیش آمدهای مهم قبول نمیکند. ایران از نگاهداری ۳۶۰۰ نفر قشون انگلیسی در قزوین که مانع حرکت بلشویکها به پایتخت شدند اظهار امتنان نموده و اگر بلشویکها چند هفته ساکت نمانند تقاضای مراجعت انگلیسها را به بغداد خواهد نمود. فرزندان ایران از زمین بی حاصل و بایر و لم یزرع خود بقدری غره هستند که باور نمیکند ممکن است خارجی تصرف آنرا آرزو نکند و تا وقتی که ما صداقت خود را با تخلیه ایران به اثبات نرسانیم در قلب خویش بدگمانی را حفظ میکنند. در ایران بنا بگفته معروف، کینه‌ورزی به یک مأمور درست مادامیکه در شغل و کار خود باقی است امر عادیست و نیز برداشتن چراغ و جستن وی و تقاضای مراجعتش وقتی که کار از کار گذشته است. عبارت دیگر ایرانیان ممکن نیست متوجه نظر صادقانه و بیغرضانه انگلیسها شوند مگر آنکه در اشکالاتی که با آن مواجه شوند دخالت ننماییم و آنوقت چراغها فروخته خواهد شد.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۶

ما آمادگی خود را به کمک کردن به ایران نشان داده‌ایم، ولی آیا مجلس یاری ما را قبول کرده و قرارداد را تصویب خواهد کرد؟ شاید بکند ولی برای موفقیت نتایج آن خیلی چیزهای دیگر لازم خواهد بود. ایرانیها در بحث و جدل بی نتیجه استادان قدیمی بشمار میروند و من از آن بیم دارم که اوضاع واقعی را درک نکرده و از هر قسم نظارت لازم که برای بقای وجود دولتشان ضروری است ابا کنند. بموجب مواد قرارداد بریتانیای کبیر دست همراهی بسوی ایران دراز کرده ولی این معاونت شامل خرج نگاهداری قشون انگلیسی و پلیس جنوب تا مدت نامحدودی نمیشد. اگر هم چنین باشد دلیلی ندارد که بر بار طاقت فرسای مالیات دهندگان انگلیس چندین میلیون لیره در سال افزوده شود. به عبارت دیگر ما قوه و استطاعت ادامه این عملیات پرخرج را نداریم.

آیا ایران سرسپرده تبلیغات بلشویکها خواهد شد؟ جواب این سؤال بسیار دشوار است. ما پیشنهاداتی از مسکو می‌شنویم که بموجب آن بلشویکها تمام قروض ایران را بخشیده و راه آهن، جاده و سایر امتیازات ارضی را واگذار میکنند. برای

خسارات حاصله از هجوم بلشویکها نیز غرامت قبول میکنند. در مقابل موادی بوده که معادل شناختن اصول سویتی در ایران است. همچنین تقاضای ایجاد تعداد بی‌حصری نمایندگی‌های قونسولی یعنی فرصت بسیار برای تبلیغات تقاضا شده بود. کودتای قزاق‌ها که در موقع طبع کتاب خبر آن رسید کابینه‌ای سرکار آورده است که در نظر گرفته پیشنهادات روس‌ها و انگلیس‌ها هر دو را رد کرده و پس از تخلیه ایران از قشون انگلیسی جهت دفاع کشور در تحت اداره افسران خارجی ارتش منظمی ایجاد کند. آیا این کابینه جدید باتکاء دیویزیون بی‌اعتبار قزاق برای دفاع ایران از حمله بلشویکها قدرتی خواهد داشت؟ من که شک دارم. به عقیده من ایران ممکن است انگشت‌های خود را در دیک پاتیل گرم و جوشان روسیه کمونیست سوزانده و سپس سخت پشیمان گردد. بیش از این نمی‌توان تکرار کرد که عده اوباش و دزدان در کشور زیاد است و دعوت به غارتگری ممکن است و سوسه‌ای بشود که از آن جلوگیری ممکن نباشد و ایران در این صورت تجربه تلخی خواهد چشید. شق دیگر آنست که بلشویک‌ها که منظور غائی خود را وصول

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۷

به هندوستان قرار داده‌اند با ایران از در دوستی در آیند ولی بهر صورت اتباعشان از چپاول خودداری نخواهند کرد.

آیا اگر ما قشون خود را بیرون برده و پلیس جنوب را منحل کنیم ایران قادر خواهد بود که تنها بر پای خود ایستاده و از خویش دفاع کند؟ یک مراجعه‌ای به تاریخ ایران بطور وضوح ثابت مینماید که ایران از ابتدای اعطای مشروطیت که ابتدا برای دریافت آن حاضر نبود بطور کامل توسط حمایت انگلستان هدایت شده و هر نخست‌وزیری نیز متکی بآن بوده است. البته لازمه متفرق ساختن قشون این نخواهد بود که ایران از هم پاشیده شود ولی تا وقتیکه ایرانیان خانه خود را منظم نکنند سال بسال جمعیت روستاها و شهرها تقلیل خواهد یافت و تمام کشور بطرف بدویت میرود، چنانکه هم اکنون آثار آن نیز هویدا شده است. آنوقت مثلا وقتیکه قشقائی‌ها دانستند که دیگر از انگلیس‌ها میشود بیمناک نبود منافع انگلستان بیش از گذشته مورد تعرض قرار خواهد گرفت. مسلم است که اقدامات لازمه جهت حفظ اتباع و بازرگانی بعمل خواهد آمد ولی شاید هم این اقدامات بی‌ثمر بمانند بر روی هم اوضاع ایران بسی تیره و تاریک است.

یک استدعا

اینک وظیفه من پایان رسید و در آینده باید بیشتر ناظر وقایع ایران بود و آنها را یادداشت کنم. برای من واضح است تا وقتیکه طبقات عالی جامعه ایران خود را اصلاح نکنند و مثل دیگر کشور آسیائی یعنی ژاپن از امتیازات خود دست نکشند ترقی حقیقی نصیب ایران نخواهد شد. مثل ترکی است که میگویند «ماهی از سر می‌کند» بنابراین تا مادامیکه اشراف ایران از غارت هموطنان خود دست برندارند و نخواهند که از ثمره آن روستا بر روی روستا به ثروت خود بیفزایند، تا مادامیکه دسته‌های کثیر نوکرهای بیکاره خود را از خدمت نرانند و خودشان با امانت و درستی برای اعتلاء ایران بکار نپردازند محققا روزگاری تیره در پیش دارند و حقا شایسته سیاه‌روزی هستند و کشورشان نیز همان سرنوشت ایشانرا در پیش خواهد داشت.

زیرا طبقات متوسط و عالی صلاحیت در دست گرفتن حکومت و اداره کشور را ندارند. در

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۸

قرون وسطی اروپا نیز در زیر فشار ظلم خوانین دزد مثل ایران امروز هم شده بود و با وجود این با متانت گرچه بکندی انجام گرفت بجانب روشنائی و آزادی رهسپار شد، دلیلی نیست که ایران نیز پیروی از این راه نکند، اما وقت تنگ است.

من مطالب را آنطور که هستند نگاشتم و با این عمل خود ممکن است افراد شاخص و ممتازی را که در صحنه ایران هستند آزرده باشم، ولی سالها قبل ماتیوپاریس «۱» پیر عاقل گفته است «عمل نویسندگان تاریخ بسیار دشوار است. اگر راست بنویسند باعث برانگیختن مردم میشوند و اگر آنچه نقل میکنند دروغ باشد خدا را بخشم می آورند.»

من هر چند که اوضاع کنونی مبهم باشد از امیدواری دست بردار نیستم و از ایران استدعا میکنم که حقیقت آنچه نگاشته‌ام از جانب یک دوست قدیمی و صادق به‌پذیرد و در این دوران جدیدی که اکنون طالع است وظیفه خود را چنانکه شایسته گذشته درخشانش باشد انجام دهد.

Mathew Paris-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۴۹

یک سینی مسی قدیم

آخرین مقاله

جائیکه سخن پادشاه است قوت هست و کیست که باو بگوید چه میکنی؟

کتاب جامعه باب ۸. آیه ۴.

قرارداد پوتسدام، ۱۹۱۱- اطلاعات جدید راجع به فعالیت‌های جنگی آلمان‌ها در ایران- صعود رضا خان به تخت سلطنت- سیاست رضا شاه- الغاء قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۲۱- دومین هیئت مالی آمریکا ۲۵-۱۹۲۲- ایران و روسیه- روابط ایران و ترکیه- ایران و افغانستان- ایران و عراق- الغاء کاپیتولاسیون ۱۹۲۸- تعرفه گمرکی ۱۹۲۸- راه آهن سرتاسری ایران- ایران و مسئله هوانوردی- راه هوایی به هندوستان- اوضاع مالی- موقعیت ایران در ۱۹۳۰

قرارداد پوتسدام

قرارداد ایران و انگلیس در ۱۹۰۷ تا حدی به تفصیل در این کتاب ذکر شده است. طبیعتاً این قرارداد به مذاق آلمانها که قیصرشان بنابر اثبات تاریخ در مزاج تزار نفوذی داشت خوش آیند نبود. روابط روس و انگلیس در ایران ابداً حسنی نداشت، چه پس از امضاء معاهده روسیه سعی میکرد منطقه خود را ضمیمه خاکش نماید در صورتیکه انگلستان باعدم

موفقیت، نفوذ خود را در نگاهداری استقلال ایران بکار می‌برد. در آسیا پیروزی ژاپن امیدهای آزادی و بهبود را مژده میداد و انگلیس‌ها هم با این آرزوها همراهی نشان میدادند در صورتیکه روس‌ها یک‌باره برای رواج سلطنت مستبده ساعی بودند.

با وجود آنکه تزار مایل به نگاهداری «اتحاد سه‌گانه» بود معذکک در جلب مساعدت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۰

آلمان نیز تلاش میکرد. در نتیجه تأثیر این تمایلات و شخصیت قوی تر قیصر وقتیکه در ۱۹۱۰ به پوتسدام مسافرت کرد باب گفتگوهائی باز کرد که منجر به عقد قرارداد پوتسدام گشت. بموجب آن روسیه متعهد میشد که آلمانها را برای ساختمان و ایجاد خط آهن برلین - بغداد پشتیبانی کند و آلمان نیز تعهد میکرد که از منافع روسیه در ایران حمایت نماید. در آنموقع روسیه سخت به طرح‌های ساختن راه آهن که یکی از آنها شامل راه آهن تهران - خانقین بود مشغول بود. اشتیاق روسیه از اینجا معلوم میشود که آلمان ملتزم شده بود یک شاخه‌ای از خط آهن بغداد به خانقین را در مرز ایران بکشد و بدین ترتیب یک اتصالی بین این دو خط آهن برقرار شود (خط آهن برلین - بغداد و تهران - خانقین). در قرارداد موافقت دیگری که مایه وحشت بریتانیا شده بود ترتیب داده بودند، باین نحو که اگر روسیه در مدت دو سال نتوانست ساختمان راه آهن تهران - خانقین را جهت تکمیل خط تا بغداد شروع کند آلمان اجازه دارد برای تقاضای امتیاز اقدام کند

وقتیکه قرارداد فوق در سال ۱۹۱۱ منتشر شد بریتانیا و فرانسه شدیداً اعتراض نموده و توجه روسیه را به تهدید نقض شدن «اتحاد سه‌گانه» جلب کردند که در نتیجه آن قرارداد کاغذ پاره‌ای میشد. محققاً این عمل برای فراست سیاسی تزار اعتباری فراهم نکرده و بهر صورت موقتا اتحاد را سست نمود.

اطلاعات جدید راجع به فعالیت های جنگی آلمان‌ها در ایران

در مدت ده سالی که از جنگ گذشته اطلاعات جدیدی راجع به فعالیت آلمانها و سیاست ایشان در ایران بدست آمده است که متمم توضیحاتی است که من در جای دیگر این کتاب نوشته‌ام. «۱»

(۱) - رجوع به مجلد دوم یعنی کتاب حاضر صفحه ۶۲۲ و غیره و همچنین به کتب زیر: «با فیلد مارشال فون در گولتز پاشا در ایران و بین النهرین» از نایب سرهنگ «هانس فون کیسلینک» چاپ ۱۹۲۳ دیتریخ و لپیتریک.

«سیاست شرقی آلمان در ایران» این اثر گرانبها در شماره ماه ژوئن سال ۱۹۲۳ مجله «تجدیدنظر در دنیای مسلمان» (Vol. ۱۹۲۸) منتشر شد. همچنین unter der Clutsonne Irans از «اوسکار فون» نیدرمایر «چاپ مونیخ سال ۱۹۲۸ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۱

ما اطلاعات بسیاری راجع به کنفرانسی که در برلین تشکیل شد بدست آوردیم. در این انجمن نیدرمایر رئیس هیئت اعزامی به ایران و افغانستان و زوگ مایر که فعالیت‌هایی در جنوب ایران بعهدہ او بود با زیمرمان «۱» کارمند وزارت امور خارجه آلمان و آقای تقی‌زاده و سون هایدن «۲» جهانگرد سوئدی و چند مطلع دیگر ملاقات کرده و مشاوره انجام گرفت. کارمندان میسیون مرکب از دویست نفر مبلغ بودند و جعبه‌های پول که شامل سکه‌های انگلیسی، ترکی به ارزش شصت هزار لیره و قران ایرانی میشد در اختیار داشتند. اسکناس هم که با خط و رقم فارسی چاپ شده بود با خود داشتند ولی ممکن نبود آنرا خورد کنند. اسلحه و دستگاه‌های تلگراف بی‌سیم هم فراهم کرده بودند.

نقشه کار آنها ایجاد یک رشته ایستگاه‌ها در سرتاسر عراق، ایران و افغانستان تا هندوستان بود. بنابراین مقرر شده بود همینکه کارهای مقدماتی تکمیل شد هیئت از معلمین آلمانی به مبلغین پیوسته و افراد نظامی را که در موقع حمله عمومی به هندوستان کمک خواهند کرد مشق دهند.

این هیئت حتی در استانبول دچار اشکال شد، چه انور پاشا اصرار داشت که افرادش از افسران ترک انتخاب شوند. زوگ مایر در یادداشت‌های بسیار جالب توجه خود شکایت میکند که ترک‌ها بهیچ وجه برای کمک مایل نبودند. تسلیحات و دستگاه‌های بی‌سیم آلمانها در کارمندان گمرک رومانی تولید سوءظن کرده و ضبط شدند، از این جهت یکی از اعضاء هیئت معین شد که در آتیه ملزومات را با رشوه از گمرک بگذرانند. در حلب اشکالات زیادی برای افراد هیئت پیش آمد، چه نیدر مایر میخواست تشکیلات نظامی بدهد. بالاخره اینها در اوایل سال ۱۹۱۵ به بغداد رسیدند. در اینجا هم ترک‌ها خواستند از خدمات ایشان بر علیه انگلیس‌ها در جنگ استفاده کنند. پس از فرار آنها با اشکال از این تزییقات دچار خصومت عامل ترک‌ها در سرحد ایران که مشغول جنگ با سنجاییها بود شدند، چه او از قبول حراست ایشان سرباز زد. بالاخره همینکه از مرز گذشتند

(۱) Zimmermann.

(۲) Sven Heden.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۲

افسران سوئدی ژاندارمری که شرافت خود را به طلای آلمانی «۱» فروخته بودند از هیئت پذیرائی شایانی بعمل آوردند و این تنها حامی و پشتیبان سفت و محکمی بود که تا آنوقت بدست آوردند.

نیدرمایر در یادداشت‌های خود نگاشته که عدم امکان عبور از سرحد ایران و افغان را او زود دریافت. وی در نزدیک نائین در شمال غربی یزد وارد کویر لوت شد و در طبس همراهان خود را به سه دسته تقسیم کرده وظیفه دسته اول مرکب از افراد بیمار و شترهای ناخوش این بود که بسوی شمال عزیمت کرده و توجه مأمورین روسی را که مواظب جاده قائن - بیرجند بودند جلب کنند. دسته دوم شامل شترهائی که جعبه‌های پر از سنگ بار داشتند بود و موظف بود به

جنوب حرکت کرده تا توجه انگلیسها را جلب کنند. خود نیدرمایر با قاطرهای سبکبار بطرف شرق حرکت کرد و در ضمن قطار شتر ملزومات همراه داشت که در موقع لزوم میتوانست از آنها صرف نظر کند.

دسته مستقلی که تحت ریاست واگنر «۲» قبل از نیدرمایر به قائن رسیده بود توسط قزاقهای روسی عقب رانده شده و چمدانها و پول خود را از دست داده بودند. نیدرمایر برای جمع آوری آنها بلدروانه کرده و رؤسای آلمانی را مجبور ساخت. اما این واقعه سبب شده بود که سربازان مزدور ایرانی همراه آنها روحیه خود را ببازند. بدین طریق مجبورا اکثر آنها را مرخص کردند. پس از تأخیری که بعلت این پیش آمد حاصل شده بود در نتیجه نقشه ماهرانه و سرعت حرکت نیدرمایر موفق شد از نزدیکی با نگاهبانان دوری نموده و از مرز افغان عبور کرده در ۲۴ اوت ۱۹۱۵ وارد هرات گردید. عبور وی از کویر آنهم در عین گرمای تابستان عمل بسیار بزرگی بود.

در اواخر سال ۱۹۱۵ فون در گولتز «۳» بریاست کل قوای آلمان و ترک در عراق و ایران برقرار گشت. دستوراتی «۴» که به این فیلد مارشال کهنه کار راجع بایران داده شده

(۱) - زوک مایر در یادداشتهای روزانه خود بتاريخ، ۱۳/۳/۱۵، چنین مینویسد «ژاندارمری کاملا با ماست و از آلمانها پول گرفته است» (مؤلف).

Wagner-(۲)

Von der Goltz-(۳)

(۴) - دستورات و احکام صادره به فن در گولتز و نیز معاهده با نظام السلطنه هردو در «سیاست شرقی و غیره» صفحات ۹۸-۱۰۱ ذکر شده است. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۳

بود عبارت بود از بیرون کردن نیروهای روس و انگلیس که به جبر و عنف وارد ایران شده اند و تشکیل یک آرثشی با همکاری نیروهای نظامی دولت ایران»

نظام السلطنه حاکم کرمانشاه با پرداخت ماهی چهار هزار لیره خریده شده و بمقام «ریاست نهضت ملی استخلاص ایران» منصوب گشت. علاوه بر این بایستی با کمک یک ستاد آلمانی ریاست قوای آلمانی و ترک را که با روسها و انگلیسها مشغول جنگ بودند عهده دار شود. نظام السلطنه هم بسهم خود راضی شد که فوراً چهار هزار نفر جمع آوری کند. از عهد نامه نظام السلطنه مهمتر قراردادی بود که با مستوفی الممالک رئیس الوزراء بسته شده بود که بموجب آن وعده همراهی کامل ایران بآلمانها داده میشد. هم چنین قول میدادند که قشون ایران تجهیز عمومی شده و در تحت فرمان فون در گولتز گذارده شود.

در ژانویه سال ۱۹۱۶ فیلد مارشال نامبرده با ستاد معتبر و عده‌ای از قوای ترک‌ها به کرمانشاه وارد شد. پس از آنکه دانست ۲۵۰۰ نفر افراد ژاندارمری و شاید ۲ هزار نفر هم داوطلب آنهم در مراکز مختلف پراکنده هستند در صورتیکه بوی اطمینان داده بودند که ۳۵ هزار نفر ایرانی بکمک آلمانها حاضر جنگ میباشند بسیار متغیر شد. بعلاوه ایلات چنانکه نظام السلطنه قول حتمی داده بود قیام نکردند. بالاخره قشون ترک همراه وی نیز با نظر خوشی پذیرائی نشدند.

سرهنگ بوپ «۱» و معلمین او به تعلیم داوطلبان مشغول شدند، ولی از آنجائیکه فاقد اسلحه و لوازم کار بودند نتوانستند جلب قلوب بنمایند و رفتارشان با ترک‌ها و ایرانیان چنان با حقارت و خفت بود که مانع پیشرفتشان شد. فون در گولتز در فوریه سال ۱۹۱۶ با کمال دقت اوضاع را چنین خلاصه کرد «هرج و مرج در ایران برپاست. هیچ کاری نمیشود کرد. کثافت، حرص و آز در اندوختن مال و ترس و جبن رائج است. خرج زیاد و عایدی نامعلوم است» چند روز پس از نوشتن این گزارش روس‌ها آلمانها را از کرمانشاه رانده و کارخانه‌های تهیه لوازمشان را نابود کردند.

اینک خوبست بر سر داستان هیئت دیگر «۲» که در تحت فرمان گری زینگر «۳» بود

Colonel Bopp-(۱)

(۲)- دسایس آلمان در ایران. هولدرواستوگتون، ۱۹۱۸. (مؤلف)

Grie Singer-(۳)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۴

برویم. این شخص که یادداشتهایش منتشر شده یکی از افراد دسته زوگ مایر بود که امید داشت مقدمات حمله مهمی را بکمک قبایل بلوچستان ایران بر علیه بلوچستان انگلیس فراهم کند. او داستان جالب توجه فعالیت‌های آلمان‌ها را در اصفهان، کرمان ذکر نموده و در آن از ایرانیها، بنگالیها و رفقای خودش بنحوی یاد میکند که عدم توانائی او را برای چنین وظیفه دشواری ثابت میدارد. پس از هفت ماه توقف در کرمان در فوریه ۱۹۱۶ وی عازم بم شده و در آنجا دکتر بیاج را ملاقات میکند و عدم موفقیت نقشه‌اش در بلوچستان باعث این یادداشت میشود. «خوابهای خوش تسخیر قلمرو انگلیس با کمک بلوچ‌های شجاع همه دود شده نابود گشت.» پس از چندی باز میخوانیم «ما حالا حقیقتا به بد تله‌ای افتاده‌ایم» و قضایای بعد صحت پیشگویی او را ثابت کردند.

قبل از ختم این موضوع باید از مقدار هنگفت مطبوعات تبلیغاتی که تعداد کثیری را من در کرمان گرفتم چیزی گفته شود. بنظر میرسد که ۲۸ رساله بزبانهای فارسی، ترکی، عربی و هندوستانی برای تبلیغات در آسیا طبع شده بودند. یک لیستی «۱» بدست ما افتاد که تعداد مراکز و نمایندگان موظف و تعداد زیاد مطبوعاتی که برایشان فرستاده میشد نشان میداد و معلوم میداشت که تبلیغات آلمانها با مهارت بیشتر و وسعت زیادتری از تبلیغات انگلیسی‌ها اداره میشد. در هر صورت این عقیده عقیده خود نیدر مایر بود.

در ایران غالباً سلسله‌های سلاطین توسط سربازان موفق و کامیاب تأسیس شده است، ولی رضا خان افسر دیویزیون شکست «۲» خورده قزاق بود. این قشون پس از آنکه بخفت و افتضاح از مقابل بلشویک‌ها عقب نشست و در امان خطوط انگلیسها قرار گرفته و نزدیک قزوین اردو زد اینجا یک افسر انگلیسی مأمور شد روحیه ایشانرا دوباره اعاده کند و تحقیقا در این وظیفه موفق گردید، چه وقتی سید ضیاء الدین طباطبائی با افسران این قشون ارتباط حاصل کرده و پیشنهاد تسخیر تهران را نمود رضا خان سه هزار نفر از قزاقهای ایرانی را به تهران آورده و در فوریه ۱۹۲۱ بقسمی که نوشته شد زمام حکومت را در دست گرفت. یک افسر انگلیسی که در ۱۹۲۰

(۱) - رجوع به کتاب سیاست شرقی و غیره صفحات ۱۱۹-۱۱۰ (مؤلف)

(۲) - مجلد دوم یعنی کتاب حاضر صفحه ۷۲۹-۷۳۰ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۵

رضا خان را در قزوین دیده بود اینطور او را توصیف نموده است «یکی از مبرزترین و مقبولترین ایرانیانی بود که من تا آنوقت دیده بودم. بسیار خویشتن دار بود ولی وقتی من تعارفش کردم که با وسیله مونوری خودم اطراف اردو را باو نشان بدهم شکفته شد و بیش از یکساعت پیایی از من سؤال میکرد و من متعجب بودم که چطور باین تندی مشکلترین مطالب و نکات را متوجه میشود.» (۱)

رضا خان که بمقام وزارت جنگ منصوب شد قوت نفس عجیبی از خود نشان داد، باضافه از مداخله اجانب بی‌اندازه رشک میرد. برای اطمینان از فداکاری قشون اصرار ورزید تا بعضی از قسمتهای وزارت دارائی به وزارت جنگ منتقل گردد و باین ترتیب مواجب افسران و افراد خود را تأمین کرد. وی پس از محکم ساختن مقام خود خویشتن را از دست سید (نخست‌وزیر) خلاص کرد و جانشین سید هم همگی دست‌نشانده این شخصیت نافذ بودند تا بالاخره وی در سال ۱۹۲۳ خودش بمقام ریاست وزرائی رسید.

فهمیدن روابط و مناسبات او با سلطان احمد شاه چندان سخت نیست. شاه مدتهای طولانی در اروپا اقامت کرده و در مراجعت یک وجود عاطل و بی‌اثری شده بود. نکته‌سنجان خارجی متوجه شدند که حتی در مواقع رسمی هم بزرگان و شاهزادگان برای تعظیم به وزیر خوش‌اقبال و تازه روی کار آمده حتی پشت خود را به شاه مینمودند. در سال ۱۹۲۳ که شاه ظاهراً بر جان خود بیم داشت ایران را ترک کرد و باروپا رفت و همانجا ماند تا در سال ۱۹۳۰ فوت نمود.

در بهار سال ۱۹۲۴ ایران که از رفتار، ترکیه سرمشقی گرفته بود علاقه و احساسات شدیدی نسبت به جمهوریت کشور بریاست رضا خان ابراز داشت. مطبوعات بشدت با سلطنت مخالفت کرده و تلگرافات فراوان راجع به تقاضای تأسیس جمهوریت و اخبار نمایش‌های هواخواهان زیاد از ولایات میرسید. رضا خان که از شدت احساسات عمومی متأثر شده

بود به تقاضاهای عمومی رضایت داده و تصور میرفت که مجلس هم موافقت خواهد کرد، ولی در اینموقع مجلس کبیر ملی نه تنها خلافت را برهم زد بلکه آئین اسلام را

(۱) -22. P. Eorbes Leith, by F. A. C. Checkmate.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۶

رضا شاه

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۷

منسوخ کرد. ایران برای پیروی از این امر حاضر نبود و مجتهدین از نفوذ خود بوسیله بازرگانان تهران که بعلت تشنجات سیاسی در نوروژ ضرر هنگفت دیده بودند بخوبی استفاده کرده و دفعتاً نهضت درهم شکست. رضا خان با مهارت سیاست خود را تغییر داده و نظر مجتهدین را قبول کرد و اعلام داشت که استقرار جمهوریت در ایران مخالف مذهب شیعه است.

ظاهراً از نفوذ شدید رضا خان هیچ کاسته نشده بود، چه در ماه فوریه ۱۹۲۵ از مجلس تقاضای اختیارات مطلق کرده و با آن موافقت شد. احساسات عمومی به منفعت یک حکومت مقتدر در خلع پادشاه غائب در اکتبر ۱۹۲۵ بحد اعلا نمودار گشت. یک مجلس مؤسسان تشکیل شده و رضا خان را در دسامبر ۱۹۲۵ بسلطنت انتخاب کرد. بدین ترتیب یک رعیت گمنام مازندرانی با کروفر و تشریفات لازمه بر تخت سیروس کبیر و شاه عباس کبیر تکیه زده و عنوان رضا شاه پهلوی را بر خود گذاشت.

سیاست رضا شاه

پادشاه جدید از ابتدا تصمیم گرفت قدرت خود را در تمام ولایات ایران تثبیت کند. ایلات را خلع سلاح کرده و نظم و قانون را برقرار سازد. وی نیز مانند مصطفی کمال با وجود آنکه در حفظ استقلال کامل کشور خود میکوشید برای استفاده از افکار و اختراعات اروپا نیز حاضر و آماده بود.

وی نیز مانند اسلاف مشهور کشور خود اساس قدرت خود را بر قشون گذاشت.

افسران و افراد پلیس جنوب و دیویزیون قزاق را دوباره بخدمت پذیرفته و قشون ملی به تعداد چهل هزار نفر جمع آوری کرد که مشق دیده تر و مجهزتر از هر قشونی بود که در این اواخر تحت اداره ایرانیان قرار داشت. یکی از مشکل ترین مسائلی که پیش آمد موضوع شیخ خزعل بود که بر اعراب «محیسن» ساکن اهواز تا شط العرب ریاست داشت. وی عملاً سالیان دراز بود که مستقل بود، هر چند در اوقاتی که با فرستادگان و نمایندگان بریتانیایی رفتار مینمود چنین وانمود میکرد که حکومت و فرمانروایی شاه را قبول دارد.

وی مدام نیروی خود را در خدمت و مساعدت شرکت نفت ایران و انگلیس بکار میبرد و در ایام جنگ گذشته با وجود بیطرفی خدمات شایانی به انگلیس ها نمود.

رضا خان تصمیم داشت قدرت دولت را در این سامان برقرار کند، در صورتیکه شیخ خزعل از اشاراتی پی برده بود که مقصود ملغی کردن امتیازات مختلفی است که او در

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۸

زمان سلسله قاجاریه بدست آورده بود، بنابراین از روی نادانی و بی بصیرتی از قبول سیاست جدید شانه خالی کرد. بالاخره در سال ۱۹۲۵ توقیف شده و بتهران فرستاده شد و در آنجا ظاهرا با او بخوبی رفتار نمودند.

پس از انتقال شیخ به تهران عدم رضایت در خوزستان ظاهر شد، چه ظلم و فساد افسران ایرانی که به حکومت این ولایت تازه منصوب شده بودند رعایا را بنافرمانی میراند. این ناحیه عملا نسل ها بود که از استقلال داخلی برخوردار میشد و از عراق که به خلاصی خود از حکومت ترکیه شادمانی میکرد فقط بوسیله شط العرب جدا بود. آشوب خاموش شد و رضا خان که از علل آن مستحضر گشت استاندار را معزول ساخت.

در لرستان نیز بین عشائر غارتگر آشوبی ظاهر گشت که علت آن بیشتر به رنجش از ساختن جاده در محال ایشان بود که مقدمه ساختن راه آهن در آن نقطه میشد.

قشون ایرانی تلفات سنگینی دید ولی بالاخره قراردادی بسته شد و حل مسئله لرستان اکنون یکی از مشکل ترین مسائل است و احتمال می رود بهمین طور باقی بماند.

برای ساکن ساختن مردم در طول راه بوسیله ساختن قصبات و عوامل مختلف دیگر کوشش هائی بعمل آمده ولی تا بحال این سیاست مقرون به موفقیت نشده است.

کار خلع سلاح ایلات اسما در سال ۱۹۲۵ خاتمه یافت. قشقائی ها گردن نهاده و قسمت عمدۀ تفنگ های خود را تسلیم کردند، گرچه چهار سال بعد باز سرکشی کردند و بدین جهت از هر گوشه کشور سیل قشون بدان سو روانه شد. تقاضای عشایر عبارت بود از مراجعت رئیس شان صولت الدوله، الغاء حکومت نظامی و عدم اجبار در پوشیدن لباس فرنگی در ضمن این درخواست ها توقع تقلیل مالیات را نیز داشتند.

شاه در اینجا نیز همان قدرت همیشگی خود را نشان داد و بالاخره ترتیبی بکار داده شد، ولی در این قضیه و قضیه لرها و در حقیقت تمام قبائل و عشائر ایران روش جدید منفور خواهد بود و موضوع احتیاج بمراقبت دائمی توأم با سخت گیری و مهارت و صداقت و درستی را دارد.

ایران تحت یک حکومت نظامی اداره میشود، مثلاً تمام جنوب ایران زیر امر فرمانده قشون جنوب است که ستادش در شیراز واقع شده. ملاها نیز مثل رؤسای ایلات قدرت

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۵۹

خود را برای اعمال نفوذهای شیطانی از دست داده‌اند. یکی از تغییراتی که داده شده اینست که برای ثبت ازدواج و طلاق، ادارات و دفاتر رسمی دولتی باز شده است. در این کارهای متجددانه از ترکیه تقلید شده. شاه اصرار در استعمال کلاه لبه‌دار جدید معروف به کلاه پهلوی که ظاهراً بسیار منفور است دارد. استعمال وسائل نقلیه موتوری به نسبت عجیبی رو بافزایش است. حقیقتاً حتی اشخاص بی‌چیز هم شروع به مسافرت کرده‌اند و در نتیجه از قبل از جنگ امید بیشتری برای آتیه میتوان داشت. آیا اوضاع فعلی باعث رضایت دهاقین و رعایا خواهد شد یا خیر مورد شک است، ولی بنظر میرسد که ماشین، تأثیر عظیمی بمراتب بیش از هراختراع دیگری در آتیه ایران خواهد داشت.

الغاء قرارداد ایران و انگلیس ۱۹۲۱

وقتی طبع دوم این کتاب انتشار یافت سرنوشت قرارداد (۱۹۱۹) ایران و انگلیس هنوز معلوم نبود، ولی نشانه‌های شومی هم ظاهر شده و به نسبتی که ماهها میگذشت احساسات بر علیه قرارداد افزوده میشد. سپهدار کار را بجائی رساند که تاریخ ۲۹ فوریه ۱۹۲۱ را برای افتتاح مجلس تعیین نمود. فردای آنروز رضا خان حکومت را بدست گرفته و اعضای کابینه سپهدار را توقیف کرد. در ۲۶ فوریه درست همان روزیکه قرارداد ایران و روس در مسکو بامضاء رسید کابینه جدید الغاء قرارداد را اعلام داشت. هیچ چیز در اینموقع که بیش از این شکست قابل ملاحظه باشد وجود نداشت. مجلس از این تصمیم کابینه پشتیبانی کرده و در تمام مدت جلسه نسبت به انگلستان ابراز خشونت و خصومت بعمل آمد. لرد کرزون واضع قرارداد بشدت شکست خود را حس کرد و بقول نویسنده شرح حالش «بر آرزوهای تباه شده خویشتن نماز وحشت غم‌انگیزی بجا آورد.» (۱)

همانطور که قبلاً نیز شرح دادم (۲) ایرانیان قرارداد روس و انگلیس را در حکم تقسیم ایران بین دو نیروی رقیب میدانستند. در این عقیده سببی هم در کار بود که موافقت و سازشی که در ۱۹۱۵ میان روس و انگلیس بعمل آمد آنرا تقویت کرد. بموجب این سازش دست روسیه در نقطه خودش باز گذاشته شد و سپس قرار شد روسیه هرچه را صلاح

(۱) - زندگانی لرد کرزون از ازل رونالدشی (Earl Ronaldshay) جلد سوم صفحه ۲۲۳ (مؤلف)

(۲) - مجلد حاضر صفحه ۵۸۳ و ۵۸۴ (مؤلف)

دانست در قسطنطنیه بعمل آورده و درازای آن منطقه بیطرف در ایران بمنطقه بریتانیا اضافه شود. با وجود اینها اگر در سیاست چهل ساله گذشته ما دقت شود کسی نمیتواند مساعی بیغرضانه دولت انگلیس را که ایران را از افتادن در حال هرج و مرج نومیدانه باز داشته است انکار کند، چه محققا انگلستان بدفعات ایران را نجات داده است. اوضاع ایران پس از جنگ بزرگ شبیه باوضعی بود که پس از جنگ دوم افغانستان باعث اضطراب و نگرانی بسیار انگلستان شده بود و در هردو مورد با ظهور مرد توانائی، امیر عبد الرحمن در افغانستان و رضا شاه در ایران، که ثابت کردند منجی کشورشان میباشند مشکلاتی که وجود داشت تماما حل گردید.

دومین هیئت مالی آمریکائی ۲۵-۱۹۲۲

در فصل ۸۴ عدم موفقیت مستر مورگان شوستر در سال ۱۹۱۱ شرح داده شد، ولی یازده سال بعد اوضاع بکلی تغییر یافت. ایران در فوریه ۱۹۲۱ قرارداد ایران و انگلیس را لغو ساخته و در همان ماه روسیه تمام قروض و مطالبات خود را بموجب عهدنامه‌ای که امضاء شد بایران واگذار نمود. انگلیس‌ها هرچند که از پیش آمد اوضاع موقتا ناراضی بودند از آمدن مستشار مالی دکتر میلیسپو «۱» که بتدریج بر اوضاع مشکل مسلط شد خوشحال گشتند.

مستشار آمریکائی با کومک شاه کارهای مفید زیادی انجام داد. میلیسپو در کتاب خود راجع باین موضوع میگوید که عایدات زیاد شدند، صرفه جوئی بعمل آمد، اعتبار دولت بالا رفت و اصل تعدیل بودجه و افزودن مالیات برای ازدیاد مخارج مورد قبول پارلمان قرار گرفت. «۲»

چند ماه قبل از انقضای قرارداد دکتر میلیسپو دولت ایران تصمیم گرفت از اختیاراتش بکاهد. دولت در نظر داشت که در صورت بروز اختلاف بین او و وزیر دارائی موضوع به هیئت وزیران یا مجلس شورایی ارجاع شود ولی میلیسپو درخواست میکرد که مثل کنترات سابق او حق ارجاع به مجلس و منحصرأ به مجلس باشد. دولت ایران آنرا رد کرد و تصمیم گرفت مشاورین مالی دیگر مانند آلمانی و سویسی که اختیاراتشان دقیقا محدود

Dr. Millspaugh-(۱)

(۲)- رجوع شود به «وظیفه و کار امریکائیان در ایران» ۱۹۲۶ صفحه ۱۳۰. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۱

باشد استخدام کند

ایران و روسیه

راجع به هجوم و حمله بلشویک‌ها به ولایات خزر شرحی در سابق بطور اختصار ذکر شد. اطلاعات بعدی ثابت نمود که مانند زمان سلطنت پطر کبیر روس‌ها برای تصرف گیلان و مازندران و مجزا کردن این ولایات از ایران کوششهایی نمودند.

پس از پیاده شدن روس‌ها در پهلوی و تصرف رشت در ماه مه ۱۹۲۰ در حالیکه پلیس به «۱» متجاوزین ملحق گشته بود قزاق‌های ایرانی که مستحفظ بودند محاصره و خلع سلاح شدند، خواربار مصادره و به باکو حمل شد. ملاکین حبس و جریمه شدند. و حتی از تجاوز به مساجد خودداری نمودند. تا ماه ژوئیه بلشویک‌ها تمام ایالت گیلان را متصرف شده بودند در صورتیکه انگلیس‌ها به پیروی از دستور منع حمله به متجاوزین پس از خراب کردن پل منجیل به حوالی قزوین عقب‌نشینی کردند.

بلشویک‌ها با تهدید تهران از این خط سعی کردند که از راه کوتاهتر ولی مشکل‌تر مازندران بطرف پایتخت حرکت کنند. پیشروی ایشان باعث وحشت اهالی شده و شاه عازم حرکت به اصفهان گردید، ولی این تهدید آنها هیچوقت عملی نشد. حقیقت این بود که بلشویک‌ها از نعمت‌های فراوان مازندران مست شده و بهیچوجه حاضر نبودند از کوه‌های صعب و دشتهای بی‌آبادی که تهران را حفظ میکرده عبور کنند.

دیویزیون قزاق قسمی که گفته شد در گیلان پیشروی کرده مجددا رشت را تصرف و به بندر انزلی (پهلوی) حمله کرد. واقعا اینطور خیال میشد که متجاوزین را بکلی بیرون خواهند راند، ولی بلشویک‌ها بواسطه دریافت کمک به یک شیخون و حمله شبانه دست زده و ایرانیان را شکست دادند و آنها هم با حال وحشت‌زده‌ای به خطوط انگلیس‌ها که امن بود پناه بردند.

با وجود این پیروزی کامل و موفقیت قطعی، رهبران بلشویک‌ها بالاخره گزارش دادند که نتوانسته‌اند با مردم کنار بیایند، چه اهالی با بی‌احترامی به قرآن و کشف حجاب

(۱)-

.Revue du Monde Musulman, Le Bolchevisme et l'Islam, vol. lli, Dec. 1922

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۲

مخالفت مینمایند و بالاخره آنها اوضاع را چنین تشریح کردند که بعلت نبودن کارگران صنایع، ایران جهت تبلیغات بلشویکی هیچ مناسب نیست. در نتیجه تصمیم گرفته شد که گیلان اشغال شده تخلیه شود و با ایران دوستی برقرار گردد.

پروفیسور توین بی «۱» در کتاب مفید خود بنام «نظری باوضاع بین المللی» متذکر میشود که روسیه سویت پس از انقلاب بلشویکی «با نگرانی افق بین المللی را واریسی کرد تا شکافی در حلقه محاصره خصمانه بیابد ... یکی از این صحنه‌ها را آلمان، دیگری را چین و سومی را ممالک اسلامی تمیز داد.» (۲)

در موقع ختم جنگ وضع انگلیس و بودن قشونش در جنوب، شمال و شمال شرقی ایران و هم‌چنین در قفقاز فرصتی به رقیبان سیاست وی میداد که وانمود کنند لرد کرزن قرارداد ایران و انگلیس را به ملت ناراضی ایران تحمیل میکند. شاید هم عدم توجه به شدت نهضت‌های ملی در ایران و ترکیه باعث آن شد که طبیعتاً هر دو کشور انگلستان را که عراق، فلسطین، سوریه و عربستان را از عثمانی جدا کرده بود دشمن واقعی بدانند.

در نتیجه جای تعجب زیادی نیست که ایران و ترکیه متوجه روسیه شدند.

نتیجه فوری فعالیت‌های روسیه سویت عقد پنج عهدنامه بود که «ترکیه، ایران و افغانستان را با روسیه شوروی مربوط میساخت و تنها جدائی این رشته یک عهدنامه مستقیم بین ایران و ترکیه بود.» قراردادی که روسیه در سال ۱۹۲۱ با ایران منعقد ساخت از مدارک و اسناد بسیار مهم شمرده میشود. بموجب آن آنچه دستگاه تزار و متفقین غربی او انجام داده بودند مورد رد و انکار قرار گرفته و منتشر شد بعلاوه تمام قروضی را که دولت ایران به حکومت تزاری داشت بخشیده و بانک استقراضی را به ملت ایران واگذار کرد. چندین جاده به اضافه راه آهن جلفا- تبریز، بارانداز و کشتیهای دریایچه ارومیه، جزیره آشوراده و بندر غازیان مقابل انزلی همگی بایران داده شد. هم‌چنین روسیه از حقوق خود راجع به کاپیتولاسیون دست کشید. تنها استثنائی که در واگذاری کلیه حقوق بایران بعمل آمد مسئله شیلات در سواحل بحر خزر در ایران بود که آنهم بعدها با توافق حل شد.

(۱)-Toynbee

(۲)- چاپ ۱۹۱۸ صفحه ۳۵۸. (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۳

در عهدنامه فوق ذکر شده بود که یک قرارداد گمرکی هم مبادله خواهد شد، ولی بععل نظریات اقتصادی مسکو این مسئله تولید اشکال نموده و روابط طرفین بقدری تیره شد که در سال ۱۹۲۶ از صادرات ایران بروسیه جلوگیری بعمل آمد و این امر باعث خسارات هنگفتی به کشاورزان و تجار ایرانی گشت.

در سال ۱۹۲۷ بالاخره قرار موقتی بکار داده شد و بموجب آن صادرات ایران بروسیه سالیانه محدود به مبلغ ۵۰ میلیون روبل و واردات از روسیه نود درصد صادرات تعیین گشت.

این قرارداد در ژانویه ۱۹۲۸ امضاء و مبادله شد. بزودی پس از آن بندر انزلی بالاخره بایران تسلیم گشت «۱» و بافتخار شاه آنرا «پهلوی» نام گذاردند.

در طی جریان مذاکرات فوق بدیهی است که احساسات دوستانه سابق ایران نسبت بروسیه تغییر یافت. تا اندازه‌ای این امر مربوط به روشن شدن این موضوع بود که روسیه سویت اساسا دولت مهاجمی میباشد، در صورتیکه انگلستان حسن نیت خود را ثابت نموده بود. گذشته از این بغیر از مسئله مذهب بین ایران که برای قبول و اتخاذ تمدن اروپا مصمم گشته و روسیه سویت که مخصوصا از این تمدن رو گردانیده بود مغاک عظیمی ایجاد شد.

روابط ایران و ترکیه

من در سابق نشان دادم که چگونه ایران از نهضت ترکیه در قبول تمدن اروپائی پیروی نمود، ولی ایران این نکته را هرگز فراموش نخواهد کرد که حاصل خیزترین ولایاتش مورد ترکانازی و غارت قرار گرفت.

بعلاوه احساسات شدیدی بین فرق مذهبی سنی و شیعه حکمفرما است. این احساسات غالبا با تجاوزات سرحدی تحریک شده و گرچه فعلا بیشتر سرحدات ایران با کشور عراق مجاور است باز هنوز کردهای متمرد و یاغی در هر سه کشور منتشر شده‌اند

در ۱۹۲۶ عهدنامه صلح دائمی بین ایران و ترکیه منعقد شد و قرار بود که پس از امضای آن راجع به گمرک و مبادلات پستی مذاکره شروع شود، ولی روابط حسنه دولتین بعلت سرکوبی کردها بمنظور «ترک ساختن» ایشان قدری مغشوش شد. در نتیجه سرحدات

(۱) - بندر مذکور در سال ۱۹۲۰ تصرف شده بود. رجوع شود به جلد دوم کتاب یعنی کتاب حاضر صفحه ۷۳۰ و ۳۱ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۴

به حالت آشوب افتاد و از هر دو طرف شکایت شروع گردید. در اکتبر ۱۹۲۷ بحران به منتها درجه رسید، چه ترکها خیال میکردند دسته‌ای از قشون آنها را که کردها در خاک ترکیه گرفتار کرده بودند در ایران باسارت نگاهداشته‌اند و این مسئله باعث تهدید قطع روابط شد، ولی پس از دادن توضیحات گفتگو برای قرارداد بطور پایان‌ناپذیری ادامه یافته و این مسئله یعنی مسئله کردها ممکن است تا چندین سال سرچشمه برودت بین دولتین باقی بماند.

ایران و افغانستان

افغانستان پیش از جنگ بزرگ مواظب اغتشاشات و گرفتاریهای ایران بود و امیر امید داشت که خراسان را که زمانی جزو ایالات مؤسس سلسله بود بچنگ آورد. ایران هم از طرف دیگر با بی‌اعتنائی به افغانستان نظر کرده و او را یک

کشور عاری از تمدن و تربیت می‌شمرد و هروقت بین دولترین مناسباتی برقرار می‌شد ایران از نشان دادن احساسات خود دریغ نمی‌کرد. لیکن اوضاع پس از جنگ بزرگ تغییر کرد و سه ایالت اسلامی در تصمیم اینکه رعایای خود را وارد تمدن غربی کنند متحد شدند. در سال ۱۹۲۳ عهدنامه‌ای نظیر قرارداد با ترکیه با افغانستان منعقد گشت.

در ۱۹۲۹ امیر امان الله در مراجعت از سفرا و پای خود هم مصطفی کمال و هم رضا شاه را دیدن کرد و این جای هراسیدن است که موفقیت ایشان در اروپائی ساختن رعایایشان امان الله را هم تشویق نموده تا رعایای بکلی عقب افتاده و متعصب خود را به راه تنگ و باریک تمدن اروپائی سوق دهد. مصطفی کمال فینه را برانداخت و رضا شاه هم کلاه پهلوی را بجای کلاه ایرانی متداول ساخت. کاریکاتور مجله «پانچ» لندن وقتی تصویر یک افغانی آتشی را کشیده بود که کلاه رسمی اروپائی را با خشم بزمین زده و لگدمال میکند واقعا علت سقوط امان الله را درست تشریح کرده بود.

ایران و عراق

در ابتدا این فرض بنظر عاقلانه می‌آمد که دولت ایران جانشینی بریتانیا را بعنوان دولت قیم بجای ترکیه سنی که دشمن دیرین بود با روی خوش بپذیرد ولی ابا چنین فرضی درست در نیامد. در عراق بیش از نیمی از جمعیت شیعه هستند که در اطراف مشاهد متبرکه کربلا، نجف، سامره و کاظمین سکنی

Punch-(۱)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۵

دارند. مجتهدین که کلماتشان در کارهای مذهبی ایران نافذ است و بیشترشان ایرانی و از اخلاف ایرانیان هستند این شهرها را مرکز تعصب قرار داده‌اند. اینان نسبت به ترکها خوش بین نبودند، ولی با انگلیس‌ها هم روی آشتی نداشتند، چه فهمیده بودند که تحت حکومت دولت قیم و برقراری نظم و قانون از نفوذ و امتیازات ایشان کاسته خواهد شد.

مجتهدین در بلوای سال ۱۹۲۰ فعالیت زیادی نشان دادند و دوباره در سال ۱۹۲۲ یکی از پیشوایان بزرگ کاظمین خصومت شدیدی نسبت به قرارداد انگلیس و عراق ابراز داشت تا حدی که فتوایی صادر کرد مشعر بر اینکه کسانی که از جنگ با دستور و نظام جدید روی بگردانند حق بخاک سپرده شدن در قبرستان مسلمین را ندارند. بعدا در همان سال با تهدید تشبیهات سخت شرکت در انتخابات منع شد و در نتیجه مجتهد خصومت پیشه بعنوان زیارت مکه به عدن روانه گشت. برسم اعتراض سخت نسبت به انگلیسی‌ها نه نفر از اعظم مجتهدین و پیشوایان از عراق به ایران آمده و در آنجا با برانگیختن تعصب هم وطنان خود احساسات شدیدی بر ضد قیمومت یعنی قیمومت انگلیس در عراق ایجاد کردند. اگرچه زمان چنانچه غالباً ثابت کرده که داروی تمام دردهاست مجتهدین با انزجار بسیاری شنیدند که عراق از مهاجرت آنها متأثر نشده و به جنبش و قیام در نیامده- است. همچنین متوجه شدند که هرچه بیشتر در خارج توقف کنند بیشتر کیسه‌شان تهی خواهد شد، از این رو برای مراجعت به عراق حسرت می‌خورند. انگلیسی‌ها هم که از کم شدن زوار پول

خرج کن متأسف بودند حاضر به مامشات و نرمی شدند. بالاخره در ۱۹۲۳ مجتهدین پس از تقبل عدم شرکت در سیاست بموطن خود برگشتند. زاهد آتش‌پاره کاظمین «۱» هم در مشهد مقدس معتکف شد.

حال خوبست به مسائل موجوده بین دو حکومت به پردازیم. خوشبختانه مرزهای بین دو کشور تحدید و تیرهای مرزی درست قبل از شروع جنگ بین الملل اول نصب «۲» شده بود. با وجود این، وقایع سرحدی مختلفی روی میداد که مهمترین آنها آشوب کردهای

(۱) - مراد مرحوم آیه الله خالصه‌ای است که در مخالفت و ضدیت با انگلیسها بسیار سخت و شدید بوده (مترجم)

(۲) - کتاب حاضر، صفحه ۵۲۴ و ۲۵ (مؤلف).

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۶

ایرانی به سرکردگی سالار الدوله «۱» یاغی منع ناپذیر بود. پس از زدو خورد مختصری مدعی ناپهلوان سلطنت قجری از سرحد ایران رانده شده و بعراق وارد و در آنجا دستگیر شد. در نتیجه قرار دوستانه‌ای دولت ایران کلیه قروض سالار را با شهریه‌ای میپردازد و او هم در ازاء تحت نظر مراقبین در حیفا زندگی میکند.

مسئله شط العرب از تجاوزات سرحدی اهمیت بیشتری داشت. انتظام این امر بنا بر عهدنامه ارزروم «۲» است که کمیسیون سرحدی ۱۹۱۴ نیز آنرا قبول نموده است.

سرحد در طول مخالف جریان آب از یک نقطه‌ای دو میل پائین تر از «فاو» موقع مد ساحل ایران معلوم شده و بعبارت دیگر تمام پهنای آب با قابل کشتی‌رانی آن به عراق واگذاشته شده است. در نتیجه ورود به کارون و بندر محمره یا برای رسیدن به اهواز فقط پس از گذشتن از آبهای متعلق به عراق میسر میگشت. این اشکال بارز برای ایران چون بنادر بسیاری در خلیج فارس داراست قابل تحمل است. در صورتیکه شط العرب تنها راه رسیدن عراق به خلیج میباشد.

وزیر دارائی ایران در ۱۹۲۸ به آبادان آمده و اصرار نمود تا گمرکخانه عراق از جزیره مزبور به کرجی‌های گمرکی چند یارد فاصله در طرف آبهای متعلق به عراق منتقل شود وی همچنین راجع به لنگر انداختن کشتی‌های جنگی خارجی در لنگرگاه آنجا بدون اجازه رسمی دولتی اعتراض نمود، ولی چون این اعتراض نسبت به کشتی‌های توپدار انگلیسی که بخرج دولت بریتانیا مأمور جلوگیری از قاچاق بودند مطبوع و ملاطفت - آمیز تلقی نشد مورد قبول واقع نگشت.

موضوعی که شاید پس از مهاجرت مجتهدین شدیدترین احساسات را در ایران تحریک کرد موضوع تابعیت عده زیاد ایرانیان ساکن عراق بود. در سال ۱۹۲۴ به اشخاصی که مایل به ترک تابعیت عراق بودند فرصت کوتاهی داده شد تا اقدام کنند. موضوعی که باین نحو پیش آمد در زندگی هزاران نفر که یا بی‌خبر بودند و یا قادر به پرداخت پول تمبر

(۱) - رجوع به کتاب حاضر صفحه ۶۰۸ (مؤلف)

(۲) - کتاب حاضر صفحه ۵۲۴ و ۲۵ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۷

تذکره نبودند تأثیر داشت. اضافه بر اشکالات موجوده دولت ایران برای کسانی که تابعیت آنها محرز شده بود تقاضای حقوق کاپیتولاسیون میکرد، در صورتیکه خود مشغول الغاء این حق بود. دولت ایران اظهار داشت که تا اعطاء این حق از شناسائی دولت عراق خودداری خواهد کرد. در مقابل این تقاضای شاق حکومت عراق جواب میداد که تحت سلطه ترکها چنین حقی برای ایرانیان در عراق وجود نداشته و نه آنکه ایران در کشور خود به رعایای عراق چنین امتیازی خواهد داد. بالاخره اظهار داشتند که تعداد رعایای ایران در عراق بقدری زیاد است که داشتن چنین امتیازی جدا مایه از هم پاشیدن دستگاه اداری و دادگستری این کشور میشود.

حقانیت عراق در این موضوع غیرقابل انکار بود ولی غرور ایرانیان باقی ماند تا در ۱۹۲۹ انگلستان بمجمع اتفاق ملل مراجعه کرده و تقاضای الغاء قرارداد قضائی عراق و انگلیس را که بموجب آن بعضی امتیازات جهت بیگانگان اروپائی قائل شده بود کرد. ایران متوجه شد که با این عمل اصل موضوع تقاضای وی منتفی شده و بالنتیجه تبادل نظر و مذاکرات بین دولین شروع گشت که بالاخره منجر به فرستادن هیئتی برای تبریک سال سوم تاجگذاری شاه از طرف ملک فیصل شد. در مهمانی که به افتخار نمایندگان داده شد شناسائی رسمی عراق اعلام شد و این کار کمک بزرگی به برقراری صلح و تهیه موجبات ترقی در خاورمیانه نمود.

الغاء کاپیتولاسیون در ۱۹۲۸

هیچ نمونه‌ای برای دریافتن تحول و تغییری که در روابط بین شرق و غرب رویداده است بهتر از اصرار با موفقیت دول آسیائی جهت برانداختن روشی که بموجب آن محاکم کشوری نمی‌توانستند اتباع اروپائی را محاکمه کنند نیست. اولین ضربه‌ای که به این دستگاه وارد آمد توسط ترکیه در سال ۱۹۱۴ بود که برافتادن کلی آن با موافقت مشترک در انجمن صلح لوزان تأیید شد. بموجب عهدنامه و رسای نیز حق کاپیتولاسیون در چین از آلمان، اتریش و هنگری سلب شد.

دولت شوروی بقسمی که ذکر شد در ۱۹۲۱ از حق ویژه کاپیتولاسیون خود در ایران صرف نظر کرد. این انصراف جهت ایران اهمیت خاصی داشت، چه بنابر معاهده ترکمن - چای که در ۱۸۲۸ بین روسیه و ایران بسته شده بود این سیستم بطرز شدیدی بایران تحمیل گردیده بود. پرظاهر بود که ایران بدون تشکیلات مجدد و وضع قانون و اصلاح کامل

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۸

دوائر قضائی که بار دوم بعمل آمده نمیتوانست اروپائیان را در محاکم خود محاکمه نماید.

دولت راجع به مسئله قوانین توجه خاصی مبذول داشت و در سال ۱۹۲۷ رسماً از طرف شاه اجازه اجرای مقررات قضائی جدید که براساس حقوق فرانسه استوار شده بود داده شد.

اعلیحضرت از این موقع استفاده کرده و علناً به نخست‌وزیر دستور داد الغاء کاپیتولاسیون را مسجل کند. در دنباله این دستور یادداشتی به سفارتخانه‌ها فرستاده شد که کاپیتولاسیون از سال ۱۹۲۸ یعنی درست یک سده پس از انعقاد عهدنامه ترکمان چای ملغی خواهد شد. در مذاکراتی که در تعقیب این یادداشت پیش آمد در حفظ بعضی تضمینات برای اروپائیان مقیم ایران اصرار شد. دولت ایران که قطعاً درک کرده بود که ابتدای کار قضات محاکم آزموده نخواهند بود برای تامین نظریات دول آمادگی عاقلانه‌ای نشان داد، ولی در ازاء میخواست که دول مزبور اصل الغاء کاپیتولاسیون را قبول کنند. از جمله شرایط یکی راجع به حکمیت اجباری هرمرافعه بین ایرانیان و بیگانگان بود مشروط بر اینکه یکی از طرفین تقاضای ارجاع آنرا بنمایند. شرایط دیگر جلوگیری از توقیف و بازداشت یا حبس بیگانگان در زندانهای ایران بود. فرانسه که در ایران دارای اتباع زیادی نبود در شناختن الغاء کاپیتولاسیون تعجیل کرد و بریتانیای کبیر هم که در تمام طول مدت مذاکرات روش دوستانه‌ای اتخاذ کرده بود بالاخره رضایت خود را اعلام داشت.

در حین تحریر کتاب حاضر منابع موثق اظهار میدارند غالب قضات از قوانین جدید بی‌اطلاع بوده و در صدور احکام اغلب نقض آنها را دستور میدهند. بدیهی است که قضات صالح با تصویب مجلس خلق نخواهند شد و امید میرود که در آینده قوانین بدرستی و صحت اجرا شود. ولی بیم آن هست که این آینده قدری طول بکشد.

تعرفه گمرکی ۱۹۲۸

راجع به مسئله گمرکات و مخصوصاً تعرفه‌ای که در سال ۱۹۰۳ تهیه شده بود ما در سابق صحبت نمودیم. در آنوقت بعلت چربیدن کفه نفوذ روسها گمرک به منفعت محصولات نفتی و قند و شکر ترتیب داده شده و از رواج امتعه انگلیسی مانند چای جلوگیری میکرد «۱»

(۱) - کتاب حاضر صفحه ۵۴۱.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۶۹

ایران تصمیم گرفت که تعرفه گمرکی جدیدی تنظیم کند. این قانون درست در همان روزی که کاپیتولاسیون ملغی شد وارد مرحله عمل گردید. بموجب آن حداعلای میزان گمرکی در حق همه کشورها برقرار میشد مگر آنهایی که بنابر قرارداد جداگانه شرایط مناسبی بدست می‌آوردند.

دولت ایران حداقل میزان گمرکی را برای دولتهائی که با او قرارداد منعقد کرده بودند می‌شناخت، ولی حق افزودن میزان تعرفه خود را بر ضد دولی که بر صادرات ایران گمرک اضافه تحمیل میکردند حفظ میکرد. در این قرارداد الغاء

کلیه عهدنامه‌های موجوده که حقوق ایران را نسبت به استقلال اقتصادی محدود میساخت گنجانده شده و این موضوع یک اصل مهم تدوین قرارداد بود. بریتانیای کبیر و سایر دول این قرارداد را بطوریکه بایدوشاید امضا کردند.

راه آهن سرتاسری ایران

من طرح‌های مختلف راه آهن را که پس از جنگ بدولت ایران پیشنهاد شده بود مشروحا ذکر کردم. شاه با راه آهن تهران-همدان-خانقین که براه آهن عراق متصل میشد موافقت نمود، زیرا مایل بود خط آهن از یکی از بندرهای خلیج فارس شروع شده و سرتاسر ایران را پیموده و به بحر خزر منتهی گردد. در نتیجه بندر خورموسی تنگه دریائی بی‌آبادی و غیرمسکون را در کنار خلیج فارس انتخاب کرد و ساختن خط آهنی را در حدود ۱۵۰ میل تا دزفول به مقاطعه داد. در شمال طول کوتاهتری از بندر گز در منتهی الیه گوشه جنوب شرقی بحر خزر به مقاطعه داده شد. این خط به موازات ساحل تا پای دامنه البرز و شروع اوج گرفتن آن کشیده میشود.

اولین کلنگ این کار شگرف در پائیز ۱۹۲۷ بر زمین خورد و عمل از هردو بندر توسط شرکت مختلط آلمانی و آمریکائی و دخالت جزئی فرانسوی و انگلیسی شروع شد. در نوامبر ۱۹۲۹ قسمت شمالی از بندر گز تا ساری برای بهره‌برداری توسط شاه افتتاح یافت و هنوز مشغول کار است. در ژانویه ۱۹۳۰ قطعه راه آهن از بندر شاهپور

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۰

که اسم مناسب و جدید خورموسی میباشد به دزفول توسط اعلیحضرت مفتوح شد. بعلت طوفان و بارانهای شدید قطار شاهانه «دوبار از خط خارج شده و بالاخره لکوموتیو آتش گرفت.» «۱» در روز اول ماه مه سندیکا از ادامه کار خودداری کرد، زیرا دولت قریب ششصد هزار لیره بدهی پس افتاده داشت، ولی جواب ایران الغاء قرارداد بود.

این وقفه بهر صورت قبل از ادامه این کار عظیم فرصت مطالعه بیشتری خواهد داد. برای روشن شدن موضوع خوبست قدری به جزئیات به پردازیم. برای اینکه بندر شاهپور را بصورت بندر درآورند و آنرا از حملات موج‌های گل در موقع جزرومد مصون دارند میلیونها پول لازم است. در شمال دزفول مطابق نقشه خط آهن به فلات ایران صعود نموده و پس از عبور از رشته کوه‌های متوازی یکی بعد از دیگری به بروجرد که در ۳۵۶ میلی ساحل است میرسد. در این مسیر، راه آهن از نواحی میگذرد که چندین هزار عشائر غارتگر سکونت دارند. از بروجرد تا تهران ۳۷۴ میل راه است و باین ترتیب تا پایتخت ۷۳۰ میل فاصله خواهد شد. قابل توجه است که جاده کاروان‌رو بوشهر- شیراز- اصفهان- کاشان- قم- تهران بعلت اشکالات طبیعی چندین میل در طرف مشرق خط آهن قرار خواهد گرفت. قطعه شمالی فقط ۳۰۰ میل طول دارد، ولی ثلث آن از داخل سلسله جبال البرز میگذرد. از این مقدار فقط ۲۵ میل تونل دارد.

مخارج ساختن این اثر شگرف و عظیم کاملاً به ۵۰ میلیون لیره خواهد رسید. با توجه به قلت جمعیت، وسعت زیاد اراضی بائر، فقدان صادرات، فقر و عقب‌افتادگی، من خیال میکنم که راه آهن اگر هم تمام شود از عهده استهلاک هزینه

خود برنخواهد آمد چه رسد باینکه نفعی هم بدهد. در مقابل تصور میکنم پیشنهاد صرف پول موجود در راه ساختن و نگاهداری جاده‌ها بمراتب بهتر باشد.

ایران و هواپیمائی

در بین عوامل جدیدی که در ایران در کار هستند یکی هواپیمائی - است. تقریباً دو سال قبل شرکت آلمانی یونکرس خطی به باکو در شمال، بغداد در غرب، مشهد در شرق و در جنوب به بوشهر ایجاد کرد. در سال اول

(۱) - رجوع شود به تایمز ۳۰/۶/۹ (مؤلف)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۱

فقط سیصد نفر ایرانی جرئت پرواز پیدا نمودند، ولی در سال دوم این عده به سه هزار نفر ازدیاد یافت و هر ساله بتدریج بر تعداد مسافرین و کالا افزوده خواهد شد. ایران با داشتن هوای خشک و نمایانی شگفت‌انگیز و نیز فواصل زیاد آن بهترین کشور جهت توسعه هواپیمائی است. بغیر از این وجه مسئله نظم و قانون با وجود هواپیما تقویت خواهد شد و ایرانیان بقسمی که تاکنون سابقه نداشته است قادر به مسافرت به اقصی نقاط میگردند.

جاده هوائی به هندوستان

از جمله مسائل مهمی که ایران بایستی با بریتانیا حل کند یکی موضوع جاده هوائی یکسره به هندوستان بود که قسمتی از آن از ایران میگذشت. این راه از قاهره و بغداد گذشته و از آنجا بر فراز عراق به اول خلیج میرسد و از این نقطه می‌باید به بلوچستان انگلیس برسد. بهترین خط عبور از کناره ساحل ایران و عبور از بنادر بوشهر، بندرعباس و جاسک بوده و از جاسک رو بمشرق سیم تلگراف هند و اروپا از کنار ساحل میگذرد و بدون شک دارای ارزش بسیاری جهت هوانوردان است.

پروازهای اکتشافی و مقدماتی بزودی پس از خاتمه جنگ از قاهره تا کراچی انجام گرفت و ایران نه تنها مقررات هوائی بین المللی را در ۱۹۱۹ قبول کرده بود بلکه یک موافقت‌نامه موقتی را هم در سال ۱۹۲۵ دائر باعطای حق عبور از کناره ساحل به انگلیسی‌ها امضا کرد. بموجب مواد آن ایران از سرویس هوائی مجانا و بدون دادن کمک خرج استفاده میکرد و همچنین مالک کلیه فرودگاههائی میشد که دولت انگلستان می‌ساخت.

چون ایران مصمم شده بود بهر قیمتی که شده کاپیتولاسیون را ملغی کند تصمیم گرفت که از این امتیاز استفاده نموده و بوسیله آن بر حکومت انگلیس فشار آورد. در نتیجه تعقیب این سیاست دفعهٔ اعلام داشت که اجازه عبور هوائی از سواحل جنوبی کشور نخواهد داد، ولی نسبت به خط هوائی که از مرکز ایران بگذرد مساعد است. بالاخره در سال ۱۹۲۸

وقتی که کاپیتولاسیون ملغی شد ایران با کمپانی «راههای هوایی امپراطوری» قراری بست که طبق شرایط آن اعتراض خود را نسبت به عبور از نقاط ساحلی پس می‌گرفت.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۲

در بهار سال ۱۹۲۹ سرویس یکسره هوایی افتتاح شد و با یونکرس نیز گفتگو شد تا سرویس هوایی بغداد و بوشهر با این سرویس تلافی و برخورد نماید. بدین ترتیب یک رابطه جدید و ذی‌قیمتی با دنیای خارج جهت ایران ایجاد شد.

اوضاع مالی

بموجب لایحه‌ای که در مارس ۱۹۳۰ به مجلس تقدیم شده معیار و واحد طلا بایستی جانشین نقره رائج موجود بشود و بنابر مواد آن، واحد بایستی یک ریال طلا باشد که قابل قسمت به صد دینار بوده باشد. بنابراین دو سکه طلا ضرب خواهد شد یکی پهلوی که بمقدار لیره زر انگلیسی طلای ناب خواهد داشت و یکی هم نیم پهلوی.

بعلاوه برای تکمیل پول رائج چهار قسم سکه نقره، سه قسم سکه نیکل و دو جور سکه مسی ضرب می‌شود. واحد سیم، ریال خواهد بود که با پهلوی به بیست ریال قابل تبدیل است. تاریخ این تغییر مهم و مبادله هنوز معلوم نشده ولی از فحوای قانون برمی‌آید که در طی سال ۱۹۳۱ اجرا خواهد شد. مشکل است که پهلوی طلا در دسترس آزاد قرار داده شود، ولی در نظر است تعادل باین طریق محفوظ گردد که مبادله به نرخ ثابت با کشوری که واحد طلا قبول کرده مثلاً لندن برقرار گردد. شاید لیره در حدود ۲۰ ریال ارزش ثابت داشته باشد (۱)

دولت ایران متوجه اشکالاتی که از تغییر مبنای نقره به مبنای طلا پیش می‌آید هست و از قرار اطلاع مشغول انباشتن اسعار خارجی است تا نرخ مبادله خود را ثابت نگاهدارد. محققاً کار دشواری در پیش است و مستلزم اداره دقیقانه متخصصین ارزی است که ضمناً بایستی از هرگونه تأثیرات سیاسی بر کنار باشند.

در تعقیب این تغییرات دولت ایران احساس کرده که انتشار اسکناس بایستی توسط بانک خودش انجام گیرد، در صورتیکه این حق منحصر به بانک شاهنشاهی ایران بود و از این رو به بانک اخیر پیشنهاد افتتاح باب مذاکرات را نمودند. در نتیجه بانک حاضر

(۱) - شرحی که مؤلف در بالا راجع بضرر سکه نوشته بر طبق قانونی است که در اسفند ۱۳۰۸ مطابق مارس ۱۹۳۰ هنگام طبع سوم کتاب بتصویب مجلس رسیده ولی بعداً این قانون بموجب قانون مصوب ۲۲ اسفند ۱۳۱۰ اصلاح شده از جمله سکه طلای پهلوی که معادل ۲۰ ریال بوده معادل ۱۰ ریال شده و دیگر سکه طلای نیم پهلوی که معادل ۱۰ ریال بوده معادل ۵۰ ریال شده است. (مترجم)

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۳

شد با دریافت دویست هزار لیره در تاریخ بیستم مارس ۱۹۳۱ یعنی موقع شروع جمع آوری اسکناس‌های خودش از حقوق خویش صرف‌نظر کند. دولت ایران هم در مقابل موافقت کرده که تعهد بانک را دائر به پرداخت حق الامتیاز از منافع خالص خود ملغی کند.

این‌طور معلوم میشود که دولت ایران تصور می‌کند بانک شاهنشاهی ایران تقاضاهای او را بطرز رضایت‌بخشی اجابت کرده است. بالاخره بریتانیا باوضع مالی ایران کمک نمود باین ترتیب که ادعاهای خود را راجع به ۴/۵ میلیون لیره به دو میلیون لیره تقلیل داده و آنرا بصورت پرداخت سالانه ۱۸۰ هزار لیره تا ۲۵ سال قبول کرد. دولت ایران این معامله سخاوتمندانه را پنج سال قبل پذیرفت ولی قانون آن هنوز از مجلس نگذشته است.

اهمیت شرکت نفت ایران و انگلیس در این کتاب مشروحا ذکر شده و قابل توجه است که شاه در این اواخر مراکز بسیاری از صنایع نفت و مخصوصا پالایشگاه آبادان را دیدن کرد. اعلیحضرت نسبت به کلیه تأسیسات بازدید شده اظهار رضایت فرمود و بعلت منافع سرشار فعلی شرکت واضح است که مبلغ هنگفت حق امتیازی که بدولت ایران پرداخت میشود یکی از ارکان مالی او را تشکیل میدهد.

اوضاع ایران در سال ۱۹۳۰

همانطور که بیان کردیم اوضاع ایران به تندی و شاید بسیار هم تند دارد تغییر میکند، در هر صورت این تحول و تغییر عمل بسیار دشواری است. حکام و استانداران قدیمی با طمعی که داشتند کارهای خود را توسط کارمندان محلی بانجام رسانیده و بهر ترتیبی بود ثروتی اندوخته و املاکی در اطراف موطن اصلی خود بچنگ می‌آوردند، امروزه بجای فرزندان خانواده‌های معروف و مشهور، عمال نظامی از تهران به اطراف فرستاده میشوند که اغلب هم بزودی تغییر مأموریت می‌یابند. اینان بر مردمی که بر آنها حکومت میکنند کمتر علاقه دارند، برعکس با اهالی ولایات بطور حقاقت رفتار کرده و پول‌هایی را که بچنگ می‌آورند یا در تهران و یا در اروپا خرج میکنند.

علاوه بر این میزان مالیات‌ها بالا رفته و تماما بدون چون‌وچرا وصول میشود، در صورتیکه در زمان قدیم معمول بود که با مأمور وصول مالیات تباخی کنند و اغلب

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۴

این عمل با تملق و شاید دادن یک پیشکش صورت‌پذیر بود. مالیات جدیدی بصورت مالیات بر درآمد از سه تا چهار درصد از منافع خالص بر شرکتها وضع شده است اعم از آنکه مراکز شرکت‌ها در ایران باشد یا خارج آن، بهمین قسم پیشه‌وران، بازرگانان و کسبه بطور عموم بایستی برای شروع بکار تحصیل پروانه بکنند و برای این کار بدرجات مختلف تقسیم میشوند، محققا نتیجه فشار این مالیات‌ها بالا رفتن هزینه زندگی خواهد بود.

حال خوبست به موضوع دیگری توجه نمایم. در نظر شاه نسبت به مدارس خارجی یعنی هیئت‌های تبلیغی نشانه بارزی راجع به روش سیاسی او بدست می‌آوریم. ابتدا تصمیم گرفته شد که در اجرای برنامه دولتی که شامل شرعیات بود

اصرار نمایند. البته میسیون‌های مسیحی نسبت به این موضوع اعتراض کردند و بالاخره تصمیم گرفته شد که در ساعات تدریس نه احکام اسلامی تعلیم شود و نه احکام مسیحی. از زمانی که این موافقت حاصل شده است مدارس خارجی رسماً شناخته «۱» شده و شاه از کار ایشان اظهار رضایت کرده است.

قابل ملاحظه است که هیئت مبلغین کلیسا در اصفهان مدرسه شبانه‌روزی بر طبق مدارس «۲» عمومی انگلستان دائر کرده‌اند. ایرانیان خیلی به تعلیم و تربیت اخلاقی احتیاج دارند و رؤس تعلیمات این مدارس به منفعت شایان ایران تمام میشود.

دولت هم سالیانه یکصد نفر شاگرد به اروپا روانه میکند تا شش سال در آنجا تحصیل کنند و درعین حال در بالا بردن سطح فرهنگ در خود ایران نیز کوشش میشود.

انتخاب اخیر ایران به عضویت انجمن اتفاق ملل باعث مزید اعتبارش در دنیا گشته و فرصت خواهد داد که ایران رل مهمی را در سیاست خاورمیانه بازی کند. یک چنین خوش آیندی که تا اندازه‌ای در نتیجه قبول شدن ترقیات اخیر اوست محققاً به افزایش غرور ملی در ایران کمک کرده و موقعیت شاه را نیز مستحکم میکند.

علاوه بر این تولید احساسات ملی که بالا بدان اشاره شد با نمایشگاه صنایع

(۱) - ولی این مدارس چندی بعد تمام بامر شاهانه بسته شدند (مترجم)

(۲) - Publicschool.

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۵

ایران در لندن تأیید شده و بدنیا ثابت خواهد کرد که چگونه هوش و فطانت ایرانی در طی قرون گذشته فروزان بوده و تا چه حد شگرفی در اروپا مؤثر واقع شده است.

در پایان سخن اکنون بر ایران شاه مصمم و وطن پرستی سلطنت می کند و دوستان بسیار وی برای اعلیحضرت دعای خیر کرده و طول عمر او را برای ادامه عملیات و کارهای نافع و مفیدش خواهانند.

پایان

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۷

تنظیم فهرست اعلام از زهرا دلاوری

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۷۹

آذربایجان: ۹، ۷۴، ۷۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۴۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۹۶، ۱۹۸، ۲۵۳، ۲۵۴، ۳۲۹، ۳۵۹، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۱، ۴۳۲، ۴۵۲، ۴۵۸، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۷۷، ۵۸۸، ۶۱۲، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۹۲، ۶۹۷، ۷۳۰، ۷۴۰

آرارات (کوه): ۵۲۵، ۶۱۷

آرمیناژ سمیت (سیدنی): ۷۲۸

آریائی‌ها: ۲۱۳

آریقا: ۵۱۳

آزاد خان افغانی: ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲

آزف: ۳۵۴

آزو: ۱۱۵

آستارا: ۴۶۳

آستان رضوی: ۱۸۵

آسیا: ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۵، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۷۶، ۷۸، ۸۵، ۹۰، ۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۱۴، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۵، ۳۱۱، ۳۲۹، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۹۶، ۴۳۳، ۴۵۰، ۴۶۹، ۴۷۸، ۵۰۹، ۵۱۴، ۵۱۷، ۵۲۸، ۵۷۶، ۵۸۳، ۶۳۷، ۶۸۲، ۷۱۸، ۷۲۲، ۷۳۲، ۷۴۹، ۷۵۴

آشورده (جزیره): ۳۰۶، ۴۹۷، ۶۹۵، ۷۳۸، ۷۶۲

آشوریه‌ها: ۶۹۳

آصف الدوله: ۴۶۱، ۴۶۶، ۴۹۰

آغاز جغرافی جدید (کتاب): ۱۰، ۱۱، ۱۲

آغا محمد خان: ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷،
۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۵۹

آقا خان - اعتماد الدوله: ۶۲۸، ۴۹۸

آقاسی (حاجی میرزا): ۴۷۴، ۴۸۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۰

آق قویونلو: ۲۰۰، ۲۲۷، ۲۲۸

آکستفه: ۴۶۱

آکسفورد: ۱۹۶، ۵۷۸

آلاتوش تکین: ۱۰۱، ۱۰۲

آلان (طائفه): ۱۲۴

آلبرت: ۲۹۶

آلبو کرک: ۲۶۴

آل بویه - دیلمیان: ۳۱، ۳۲، ۸۱

آلپ ارسلان (عضد الدین ابو شجاع): ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۳

آلیتکین: ۲۸، ۳۵

آلتمش (شمس الدین): ۱۲۱

آل جلایر: ۱۹۸، ۲۰۰

آل زیار: ۳۲، ۸۱

آلفوس (رود): ۵۵۲

آلمان: ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۴، ۵۲۹، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۲، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۳۰،
۶۳۱، ۶۴۲، ۶۶۲، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۹۷، ۷۱۹، ۷۲۶، ۷۵۰، ۷۶۲، ۷۶۷

آل مظفر (سلسله): ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۰

آلیخانوف: ۵۱۷

آمریکا: ۸۶، ۹۹، ۵۹۸، ۶۱۱، ۷۲۵، ۷۴۳، ۷۴۹

آمودریا: ۴۲۳، ۵۱۴

آناتولی: ۱۴۱

آنتونی: ۲۵۵

آندوره: ۷۲۱

آنسیلکوپیدیا (کتاب): ۲۴

آواراس: ۴۵۲

آیلپارس خان: ۳۸۲

آیماق خان زند: ۴۰۰

آینلو: ۶۷۳

|

ابراهیم: ۷، ۸، ۴۶

ابراهیم خان (حاجی): ۳۸۴، ۳۹۸، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۷، ۴۳۹، ۵۱۹، ۵۲۳

ابراهیم میرزا: ۲۲۷

ابرقو: ۴۱۶

ابری: ۴۲

ابريشم (پل): ۳۹۹

ابلستين: ۱۳، ۱۴۴

ابليس: ۲۶۱

ابن الاثير (عز الدين): ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۵، ۲۰۷،

ابن حوقل: ۱۱

ابن خرداذبه: ۱۱

ابن سينا: ۸۱، ۸۷

ابن عطاش: ۶۵

ابن وهاب: ۱۰

ابو اسحاق: رجوع شود به اينجو

ابو الحسن، حاجي ميرزا: ۴۴۷، ۴۸۶

تاريخ ايران، متن ج ۲، ص: ۷۸۱

ابو الخير، ابو سعيد: ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۹، ۲۱۰

ابو الفتح خان: ۴۰۸، ۴۰۹

ابو الفيض خان: ۳۸۱

ابو بكر ميرزا: ۷۵، ۱۹۷

ابو ريحان: ۸۱

ابو علي سينا: ۲۸، ۳۳، ۸۱

ابو محمد عبد الله: ۵۱

ابو موسی (جزیره): ۶۱۰

ابیورد- بوارد: ۳۹، ۳۵۶، ۳۵۷

اتابکان فارس (سلسله): ۷۵، ۷۶

اتابک سعد- اتابک اعظم: ۷۵، ۱۲۲، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۷۸

اترار: ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۹۰

اترک (رودخانه): ۲۴۹، ۵۱۴، ۵۱۵

اتریش: رجوع شود به اتریش

اتوک: ۳۷۳

اپولیه: ۳۸

اچمیازین: ۴۵۳، ۴۶۲، ۷۳۲

اچی سون (معاهده): ۴۵۶، ۴۶۵، ۴۹۹

احتشام، سردار: ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵

احمد آباد: ۷۰۷، ۷۰۸

احمد آغا: ۳۲۷

احمد پاشا: ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۵۹

احمد شاه: ۲۵، ۲۸، ۳۲، ۳۳، ۶۳، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۵۳، ۳۱۸، ۳۶۰، ۳۹۹،

۴۰۰، ۴۳۴، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۹۵، ۵۹۸، ۷۵۵

احمدی: ۵۰۴

احمر (بحر): ۲۶۲، ۵۴۸

آدریانویل: ۴۹۳

ادوارد اول: ۵۲، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۸، ۳۰۸، ۵۶۹

ادوگی، امیر: ۱۹۶

اراک: ۱۲۲، ۲۹۱، ۶۳۲

اران: ۱۶۴

اربرسکک: ۱۵۰

اربن دوم: ۵۹

ارپا: ۱۶۵

ارتما: ۲۶۳

ارتودکس: ۱۸، ۱۳۳، ۳۵۳

ارس (رود): ۱۷۸، ۲۴۵، ۲۵۷، ۳۴۰، ۳۶۰، ۴۰۰، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۵۱، ۴۵۵، ۴۶۱، ۴۶۲، ۵۰۹، ۷۳۲

ارسطو: ۸۲

ارسلان شاه - عباد الدین قره ارسلان:

۴۳، ۵۶، ۶۴، ۷۳

ارسنجان: ۶۷۷

اردبیل: ۱۵، ۱۱۵، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۵۱، ۳۶۴، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۷۳

اردلان: ۳۶۰، ۴۲۲، ۴۸۶

ارزروم: ۴۵۸، ۴۹۹، ۵۰۵، ۵۲۵، ۵۴۱، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۳۳، ۷۳۲، ۷۶۶

ارزو: ۱۴۹

ارغون: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۵۰، ۱۵۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۲

۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۵، ۲۸۱

ارنمیز (رودخانه): ۲۰۳

ارک: ۶

ارکانجل: ۳۵۴

ارمنستان: ۱۵، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۵۱، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۹۹، ۶۸۲، ۷۲۲، ۷۳۱، ۷۳۳

ارنبورگ: ۳۸۸، ۴۵۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۴

اروپا: ۲، ۹، ۱۲، ۱۵، ۴۹، ۵۵، ۵۸، ۷۸، ۸۵، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۷، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۶۸، ۱۸۳،
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۹، ۲۱۹، ۲۴۶، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۷۳، ۲۷۵، ۳۰۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۹۶، ۴۲۳،
۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۳، ۴۹۴، ۴۹۸، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۹۰،
۵۹۷، ۵۹۸، ۶۱۱، ۶۸۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۳۱، ۷۳۹، ۷۴۸، ۷۵۵، ۷۶۳، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵

ارومیه (دریاچه): ۱۳۸، ۲۳۲، ۲۵۳، ۴۹۲، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۸۲، ۶۹۲، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۶۲

ازالز: ۱۸۴

ازبک: رجوع کنید به اوزبک

از هرات تا اورنبورک (کتاب): ۵۰۹

اساسن‌ها - ملاحظه اسمعیلی: ۶۴

اسپارتکوس: ۲۱

اسپانیا: ۱۵۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳

استاجلو (طائفه): ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۴۴، ۲۴۷

استانبول: ۷۵۱

استرآباد (خلیج): ۳۹۰

استرآباد- گرگان فعلی: ۳۰، ۴۰، ۱۷۹، ۱۹۸، ۲۴۸، ۲۵۷، ۳۳۴، ۳۶۳، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۰، ۳۲۹، ۴۰۰، ۴۲۵، ۴۵۷، ۴۹۵، ۵۹۷، ۶۱۲، ۷۴۰

استوارت، خانم ویلیز: ۲۹۵

استوا قوچان: ۱۱۰

استوکز، ماژورس ب: ۵۹۹

استیل: ۲۶۸، ۲۷۰

استین: ۲۹۸

اسحق خان: ۴۵۶

اسد الله: ۳۱۸

اسد بن عبد الله: ۲۵

اسرائیل: ۳۹، ۴۰

اسرائیل اوری: ۳۰۸

اسعد، حاجی علی قلی خان سردار اسعد:

۵۹۰، ۵۹۲، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸

اسفراین: ۱۰۷، ۲۴۹

اسفندیار: ۳۰

اسکات: ۴۵

اسکاندیناوی (شبه جزیره): رجوع کنید به سوئد

اسکراین، سن. پ: ۳۹، ۷۱۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۳

اسکندر کبیر: ۹، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۶۹، ۱۹۶، ۲۰۰، ۳۰۲، ۳۱۲، ۵۲۸

اسکندرون (خلیج): ۱۴۷

اسکندریه: ۵۲۸

اسلاو: ۱۲

اسلامبول: ۷۸، ۲۱۲، ۳۵۲، ۳۵۳، ۷۳۲، ۷۴۴

اسماعیل زائی ها: ۶۳۸

اسمعیل - اسماعیل: ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۴۴، ۲۶۴، ۲۶۵، ۳۲۹

۳۲۹، ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۱۰، ۴۲۲، ۴۳۸، ۴۸۶، ۴۹۶

اسمعیلیه - اسماعیلیه (فرقه): ۲۳، ۴۹، ۵۲، ۷۴، ۸۵، ۸۶، ۱۲۳، ۱۳۳، ۱۵۰، ۱۷۹، ۲۰۸، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۳، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۷۸

اشاقه باش: ۳۹۹

اشرف: ۲۸۰، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۸۳

اصطخر فارس: ۱۱

اصطخری: ۱۱

اصفهان: ۲۸، ۲۹، ۳۶، ۵۴، ۶۵، ۷۵، ۸۱، ۸۶، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۹۶، ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰،

۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۷، ۳۰۸، ۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۵، ۳۳۶،

۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۹، ۳۸۰، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۲۰، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۷۳، ۴۹۲،

۵۲۹، ۵۳۴، ۵۴۳، ۵۷۶، ۵۸۲، ۵۸۹، ۵۹۰، ۶۲۷، ۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۵،

۶۵۸، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۹۶، ۶۹۸، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۳۹، ۷۵۴، ۷۶۱، ۷۷۰، ۷۷۴

اصلاندوز: ۴۵۵، ۴۶۱

اطریش: ۲۳۵، ۳۵۲، ۳۵۳، ۶۲۳، ۶۴۱، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۵، ۶۶۷

اطلس (اقیانوس): ۶۰۴

اعراب: ۶۴۶، ۶۷۷، ۶۹۶، ۷۱۲

افتخار عالم شيعه (کتاب): ۷، ۲۵۱، ۲۵۸

افراسياب: ۸۴، ۴۲۰

افريقای جنوبي: ۵۱، ۵۴۴

افسيوس: ۵۷

افشار، احمدلو: ۲۲۸، ۳۵۶

افشين: ۱۵، ۱۶

افضل الدين: ۳۳

افغان: ۵۲، ۷۸، ۱۷۵، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۱، ۳۳۶، ۳۴۳، ۳۴۵، ۳۹۹، ۴۳۵، ۴۴۳، ۴۶۹، ۴۷۷، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۵، ۴۹۰

تاريخ ايران، متن ج ۲، ص: ۷۸۴

۵۰۲، ۵۸۲، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۴۱، ۶۵۳، ۶۸۲

افغانستان: ۶۶، ۱۷۱، ۱۹۷، ۲۲۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۵، ۳۶۹، ۳۹۷، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۷، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۶۴، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۲۰، ۶۳۰، ۶۴۴، ۶۸۲، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۴

افلاطون: ۸۲

افندي، عباس: ۴۹۴

افندي، عبيد الله: ۶۵۳

اقبال: ۱۴۱

اقصى البلاد: ۱۵۲

اکبر خان مغول: ۲۳۷، ۲۴۶، ۴۸۳

اكس لاشپل: ٢

اگسبرگ: ٢٠٣

الافرنك: ١٤١، ١٦٢

البرز (سلسله جبال): ٥٢، ١٥٤، ٤٨٤، ٧٦٩، ٧٧٠

البيروني: ٢٤، ٣٠، ٣٢، ٨٠، ٨١

التجن: ٤٦

التون، جان: ٣٨٨، ٣٨٩، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٤

الجامع الاعظم (مسجد): ٢٢٢

الحاكم با امر الله: ٥١، ٥٨

الدوزي: ٥١

الساندري، ونيس تيوا، د.: ٢٤٣

السمي، ا. م. س: ٧١٨

الغ بيك: ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧

الغو: ١٤٣

الفخري (كتاب): ١٣٧

الفينستون، مونستورات: ٤٤٤، ٤٧٦

القاص ميرزا: ٢٣٧

القائم با امر الله: ٤١

الكامل (كتاب): ٢٠٧

الكساندر: ٤٣٣، ٤٤٢

الكسيس: ٣٠٥، ٣٠٩

الكسيوز: ٦٠

الكندرى: ٤٤

الگك (رودخانه): ٢٠٣

الله اكبر (سلسله جبال): ٣٥٦

المسترشد: ٧٢

المستعصم بالله: ١٣٤

الموت (قلعه): ٥٣، ٦٦، ١٣٩

الموت (كوهستان): ٥٢

الوند: ٢٢٧

اللهوردى خان: ٢٥١، ٢٥٤، ٢٧٣

اللهوردىخان (پل): ٢٨، ٢٩٢

الثاريوس: ٢٥٧

الياس، خواجه اوغلان: ١٧١، ١٧٣

اليزابت: ٩١، ٢٠٣، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٦، ٢٦٧

اليس: ٤٤٨

اليس (پادشاه): ٥٥٢

تاريخ ايران، متن ج ٢، ص: ٧٨٥

ام البلاد: ۳۷۱

امام‌های عمان (کتاب): ۵۰۷

امامقلی خان: ۲۷۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۵۶، ۳۸۳

امان الله خان: ۳۲۶، ۳۳۲، ۳۴۱

امبری: ۲۲۲

امپریس: ۳۸۵

امریکا: ۵۷، ۴۹۴

امسک: ۵۱۱

امسن (ده): ۲۰۷

امیر: ۴۸۹، ۵۱۸، ۵۷۶، ۶۸۲، ۷۱۹، ۷۶۴

امیر آباد: ۴۶۸

امیر امان الله: ۷۶۴

امیربها: ۵۷۶

امیر حبیب الله خان: ۶۸۲

امیر حسین: ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴

امیر عبد الرحمن: ۷۶۰

امیر علی: ۱۹۴

امیر نصر سامانی: ۸۰

امیر نظام، میرزا تقی خان: ۴۸۹، ۴۹۴، ۴۹۷، ۴۹۸

امیر نوح: رجوع کنید به سامانی

امین الدوله: ۶۸۵

امین السلطان: ۵، ۶، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۶۷

انار (محل): ۶۴۵

انجاسیا: ۴۵۵

انجمن جغرافیائی آسیائی (مجله): ۲۶، ۸۲، ۱۷۵، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۳۱، ۲۶۱، ۲۶۲، ۳۰۵

انجیل: ۳۹۵

انجیلتو: ۲۳۴

اندرونیکوس: ۱۵۸

انزلی (بندر): ۴۵۴، ۴۹۵، ۵۸۹، ۵۹۲، ۶۲۸، ۶۳۴، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۵، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۳۷

۷۳۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳

انطاکیه: ۴۷، ۶۰، ۶۱، ۱۲۵

انطونیس: ۱۲

انقلاب ایران (کتاب): ۵۶۲

انگلیس: ۴، ۴۴، ۵۲، ۵۷، ۷۸، ۸۶، ۹۷، ۱۳۳، ۱۴۰، ۱۴۵، ۱۵۳، ۱۵۸، ۱۸۴، ۲۰۳، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۷

۲۶۸، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۶، ۲۹۵، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۵۱، ۳۹۷، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰

۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۰۸

۵۱۳، ۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲

۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۱۳، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۴، ۶۲۶

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۶

۶۶۱، ۶۵۸، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۵۳، ۶۵۲، ۶۵۰، ۶۴۸، ۶۴۶، ۶۴۴، ۶۳۸، ۶۳۷، ۶۳۶، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۳۳، ۶۳۱، ۶۲۹، ۶۲۸، ۶۲۷،
۶۶۵، ۶۷۵، ۶۷۹، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۱۷، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۳۰،
۷۳۸، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۷، ۷۷۱، ۷۷۳، ۷۷۴

انگلیس و روسیه در مشرق (کتاب): ۴۳۳، ۴۷۷

انگلندم: ۲۴۱

انورپاشا: ۷۵۱

انوشنگین: ۴۶، ۶۷

انوشیروان: ۱۶۵، ۲۴۰، ۳۶۲، ۵۳۶، ۵۳۷

انوری: ۶۹، ۷۲، ۹۱

اوان: ۲۳۹، ۲۴۰

اوترم، سرجیمز: ۵۰۴، ۵۰۵

اودسا: ۵۲۹، ۵۹۵

اودونوان، ی: ۵۰۹، ۵۱۶

اورال (رودخانه): ۱۰۸، ۱۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴

اورتون: ای. اف: ۶۶۸، ۶۷۱، ۶۷۷، ۶۷۸، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۸

اورشلیم: ۲۲۶

اورقون (دره): ۱۲۷

اورنبورک: ۵۱۰

اورنگ زیب: ۳۱۳، ۴۲۵

اوزبکها: اوزبیک: ۱۹۷، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۴۸، ۳۰۲، ۳۰۵، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۳۳، ۳۵۶، ۳۷۱، ۳۹۷،

۴۲۳، ۴۲۵، ۵۱۱، ۵۱۲

اوزبکيه شرقی - سفید (طائفه): ۱۷۹

اوزلی، سرگور: ۴۵۵

اوزن حسن - دراز حسن: ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۲۷

اوزین: ۵۵۲

اوست - اورت (فلات): ۵۱۱

اوسن. د: ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹

اوش (ناحیه): ۱۰۵

اوکلند، لرد: ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۳

اوکونر: ۶۲۶، ۶۶۲

اوگتای: ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۲

اوگوست: ۸۵

اولجاتیو - الجاتیو: رجوع شود به خدا بنده (سلطان محمد)

اولزگی‌ها: ۳۲۷

اولنجی شاهی - چمن شاهی: ۲۳۰

اولناریوس ادم: ۳۰۱، ۳۰۲

اولیویه. ج، ا: ۴۱۹

اورناس: ۴۳

اونکت‌ها: ۱۰۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۷

اویس حسین: ۱۶۵، ۱۹۶

اویفور: ۹۷، ۱۰۲

اویلین جان: ۳۰۹

اهواز: ۲۲، ۵۰۵، ۵۳۳، ۵۳۴، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۱۹، ۶۲۱، ۶۲۷، ۷۳۳، ۷۴۲، ۷۵۷، ۷۶۶

ایتویک، ای. بی: ۲۱۳

ایران: در اکثر صفحات

ایرانشاه: ۵۶، ۶۴

ایران شرقی (کتاب): ۵۰۹

ایبید (کتاب): ۳۰۷

ایتالیا: ۲۵۷

ایچسون (معاهدات): ۴۴۸

ایروان: ۲۴۵، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۲۹، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۴، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۲، ۴۶۳، ۷۲۳

ایزدخاست: ۶۵۶

ایسیک قول: ۵۱۳

ایسلند: ۵۸

ایلخانی: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۶۱، ۴۶۸، ۶۷۲، ۷۰۹، ۷۱۲

ایلک خان: ۲۹، ۳۶

ایلی (دره): ۵۱۲، ۶۹۳

ایمریشیا: ۴۵۵

اين پيس: ۲۵۶

اينجو، ابو اسحاق: ۱۳، ۱۶۶

اينسون روز: ۱۶۷

اينوسنت چهارم: ۹۷

ايوان (كتاب): ۵۳۳

ايوبي، صلاح الدين: ۵۱

ايوچي، طائفه: ۹۷

ب

باب: ۵۹، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳

بابا (كوه): ۳۱۱

بابا علي بيك: ۳۵۶، ۳۵۷

باير: ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۷

بابك: ۸، ۱۵

بايزانس: ۱۵۸

بايون، اورسل: ۴۵

باتو: ۹۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۲۰۳

باتوم: ۶۸۲

بادو كوبه: ۶۹۴

باراتوف (ژنرال): ۶۳۴، ۶۴۸، ۶۸۷

بارید: ۷۹

باربرو، جوزافا: ۲۰۲، ۲۱۹

باربیر دومینار: ۲۰۹

بارت، سرآرتز: ۶۱۹، ۶۲۰

بارکزائی، (برادران): ۴۴۳

بارکزائی (طائفه): ۴۹۹

بارته، سارجنت. ل.: ۷۱۳

بارهبرو- ابن الیهود: ۲۰۸

باز- ناز (قریه): ۸۲

باسیدو- باسادور: ۵۰۸

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۸

باشیبانی خان: ۱۹۸

باصری: ۶۷۳

باغهای فحول کبیر (ک): ۲۹۵

بافیلد مارشال فون در گولتز پاشا در ایران و بین النهرین (کتاب): ۷۵۰

بافین، ویلیام: ۲۷۴

باقر خان: ۵۸۸

باکو: ۲۴۰، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۶۴، ۴۲۶، ۴۵۵، ۵۹۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۲۲، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۶۱، ۷۷۰

بالارد (ژنرال): ۵۰۴

بالد، سن ولی: ۵۷

بالتیک (دریا): ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴

بالیوزخانه: ۶۲۴

بایدو: ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳

بایدوف، م. گری: ۴۶۵، ۴۶۶

بایزید: ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۳۸، ۲۴۱

بایقال (دریاچه): ۹۸

بتون، سرهنری لیندسی: ۴۴۶، ۴۷۳

بجنورد: ۴۲۲، ۴۹۰

بحرین: ۳۰۹، ۵۰۷

بخارا: ۲۷، ۲۸، ۳۶، ۴۷، ۸۱، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۳، ۱۷۸، ۲۰۶، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۰۲، ۳۸۱، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۲۳، ۴۵۰، ۴۴۸، ۴۵۶، ۴۸۰، ۵۱۰، ۵۱۳، ۵۱۵، ۵۲۶

بختیاری: ۳۲۶، ۴۰۰، ۴۳۹، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۰۷، ۶۳۳، ۶۴۷، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۹، ۶۶۷، ۶۷۰، ۶۸۹، ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۴۱

سردار ظفر بختیاری: ۶۴۰

بختیاری (کوه): ۴۳۰، ۵۳۴

بختیاری (ایل): ۵۶۱، ۵۹۰، ۶۱۹، ۶۴۶

بدخشان: ۲۴۸

بدلی، جان. ف.: ۳۳۳

بدیتون: ۸۹

برازجان: ۵۰۴

براق حاجب: ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۴۲، ۱۴۳

برامکه: ۴۸، ۴۹

براهوئی، ناصر خان: ۵۱۸

بردسیر: ۶۴۳

بردود، سرجرج: ۲۹۴، ۲۹۵

بردیا: ۵

برکیارق: ۵۴، ۵۵، ۶۴

برلاس (حاجی): ۱۶۸، ۱۶۹

برلین: ۶۰۹، ۶۱۰، ۷۵۰، ۷۵۱

برمکیان: ۳

برمه: ۷۱۴

برنابی، سروان ف: ۵۰۹

برنز (الکساندر): ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷

بروجرد: ۵۲۰، ۷۳۵، ۷۷۰

بروس، پ. ح.: ۳۳۳، ۷۰۵

بروست، م: ۳۱۶

بروس، س، م: ۶۴۱، ۶۷۷، ۷۰۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۸۹

بروسکی: ۴۷۰

بروسه (بندر): ۱۸۴

بروسه، م: ۳۵۵

بروکسل: ۵۶۳، ۵۷۶

بروکمان: ۳۰۲

برون (کتاب): ۱۳، ۲۸، ۲۱۰

برون، پروفیسور ادوارد: ۹، ۲۸، ۳۹، ۵۰، ۷۹، ۸۱، ۸۴، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۸، ۷۱۶

بری، ویلیام: ۳۰۹

بریجز - سرجونز هر فورد: ۴۳۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷

بریتانیای کبیر، بریتانیا: ۲۵۷، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۱، ۳۵۵، ۳۸۸، ۳۹۱، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۳، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۴، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۹۱، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۴، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۴۴، ۶۷۳، ۶۹۴، ۷۱۹، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۷، ۷۶۰، ۷۶۴، ۷۶۶، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۱، ۷۷۳

بزرگمهر: ۵۳۷

بصره: ۱۴، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۲۳، ۴۴۴، ۵۶۵، ۵۸۳، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۹، ۶۲۰، ۷۳۸

بغاز یا تنگه کلارنس: ۵۸۳

بغاوند: ۳۶۳

بغراخان: ۲۸

بغداد: ۱، ۳، ۵، ۶، ۷، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۳، ۳۶، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۵۴، ۵۵، ۶۱، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۸۰، ۸۹، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۲۸، ۲۴۸، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۳۵، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۲۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۰، ۴۵۸، ۴۹۹، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۸۴، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۲۱، ۶۳۳، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۷، ۷۳۳، ۷۴۵، ۷۵۰، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۵۱

بقراط: ۸۲

بکر (دیار): ۷۲۲، ۷۳۲

بکوویچ (کنت): ۵۱۰

بکاع: ۲۴۸

بگجیت: ۱۷۱

بگی جان: ۴۲۳

بلخ: ۲۲، ۲۵، ۳۶، ۶۸، ۶۹، ۷۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۲۱۰، ۲۲۹، ۲۴۸، ۳۷۰،

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۰

۳۸۱

بلشویکها: ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۳۰، ۷۵۴، ۷۶۱، ۷۶۲

بلغار (طوائف): ۱۲۰

بلقاتیگین: ۳۵

بلوقلجی (دکتر): ۳۱۱، ۳۱۲، ۵۲۱

بلوچستان: ۲۷، ۴۴۷، ۵۰۸، ۵۱۸، ۵۲۶، ۵۳۶، ۵۸۱، ۵۸۳، ۶۲۲، ۶۲۸، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۴۴، ۷۳۳، ۷۴۴، ۷۵۴، ۷۷۱

بلوچی: ۳۳۷، ۳۶۲، ۵۶۰، ۶۴۱، ۷۰۵، ۷۰۸

بم: ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۸، ۴۴۰، ۴۸۶، ۶۳۱، ۶۴۰، ۶۶۴، ۷۳۶، ۷۵۴

بمبئی: ۴۰۶، ۴۳۸، ۴۷۷، ۴۸۶، ۵۰۴

بمپور: ۴۲۲، ۶۳۷، ۶۴۰

بناپارت، ناپلئون: ۱۹۰، ۳۹۶، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۶، ۶۱۴

بند امير: ۳۴

بندر عباس: ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱، ۳۰۹، ۳۳۷، ۴۰۵، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۲۱، ۵۴۰، ۵۸۲، ۶۱۰، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۶، ۶۳۹،
۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۵۳، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۷۳، ۷۱۷، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۴، ۷۷۱

بندر لنگه: ۶۰۹

بنگاليها: ۴۸۳، ۷۵۴

بنی شيان: ۴۲۲

بنی معن: ۵۰۷

بويان (جزيره): ۶۰۹، ۶۱۰

بوپ سرهنگ: ۷۵۳

بوتلو: ۲۷۵

بوداس: ۱۴۷

بورو، لردان: ۴۸۳

بوريج: ۸

بوستان: ۲۱۳

بوشهر: ۱۳۸، ۲۸۰، ۳۹۴، ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۱۱، ۴۱۵، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۹۱، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۲۸، ۵۲۹، ۶۰۹، ۶۲۳، ۶۲۴،
۶۲۶، ۶۴۱، ۶۵۸، ۶۶۶، ۶۶۷، ۷۰۴، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۹، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲

بوقا: ۱۵۱

بولو، موسيو: ۵۰۲

بويد (امرا): ۳۴

بوير نورها: ۹۹، ۱۰۱

بهداران: ۱۸۷

بهدار شاه (امیر): ۵۷۹

بهارستان: ۵۸، ۵۸۷

بهارلو (طائفه): ۲۲۸، ۶۴۵، ۶۵۴، ۶۷۳

بهاء الدین: ۲۱۰، ۲۱۱

بهاء الله: ۴۹۳، ۴۹۴

بهائی: ۶۵۶

بهبود خان: ۲۵۹

بهبهان: ۳۳۷، ۳۶۳، ۵۷۷

بهرات: ۸۲

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۱

بهرام آباد: ۶۴۵

بهرام خان بمپوری: ۶۳۱، ۶۳۷، ۶۳۸

بهرام چوبین: ۲۵

بهرام شاه: ۶۳، ۶۶

بهرام گور: ۳۲

بهاد: ۱۹۸

بهشت گم شده (کتاب): ۲۶۶

بیات: ۴۲۲

بیاچ: ۶۳۲، ۶۴۰، ۶۴۱، ۷۵۴

بیان سلدوز: ۱۶۸

بیوس: ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴

بی بی مریم: ۶۵۱

بیت المقدس (ارض مقدس): ۲، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۸۶، ۱۵۲

بتلیس: ۷۳۲

بیجار: ۶۹۲

بیچراکوف: ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۵

بید (ده): ۶۴۴، ۶۹۸

بیرجند: ۵۸۲، ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۹۳، ۷۳۳

بیزانت: ۴۵، ۵۸، ۲۹۷

بیزانس: ۴۵

بیزلی، دیموند: ۱۰، ۵۷، ۵۸، ۶۲، ۹۸، ۱۴۶

بیسمارک: ۴۱۳

بیکفورد: ۱۶

بی جی، سر ویلیام: ۴۴۷

بین النهرین: ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۶۸، ۲۰۰، ۲۳۵، ۶۸۰، ۶۸۱، ۷۲۳، ۷۴۲

پ

پاپ: ۱۲۸، ۱۴۵، ۱۵۲، ۲۰۱

پادشاه ساز، حاجی ابراهیم: ۴۱۵

پارتیها- اشکانیان: ۳۴۵، ۵۴۷

پارکاس: ۲۷۴

پاریس: ۳۶۹، ۴۳۸، ۴۸۸، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۵، ۵۶۶، ۵۶۷

پاریس، ماتیو: ۹۷، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۳۳، ۷۴۸

پاسکیویچ (ژنرال): ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵

پاشا: رجوع کنید به احمد پاشا پاشا، عبد الله: ۳۸۸

پاشا، فرهاد: ۲۴۸

پاشا، کمال: ۷۳۲

پالاتینسک: ۵۱۱

پالمرستون، لرد: ۴۸۵، ۵۲۵

پامیر: ۷۸

پانتئون: ۲۱۹

پانچ (مجله): ۷۶۴

پانی پات: ۳۹۸

پایتاق (گردنه): ۶۸۰

پاینده خان: ۴۴۳

پپیس: ۳۱۰

پتان: ۳۱۲

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۲

پترک، ویلیام قرق: ۶۹

پتن گر: ۶۱۸

پرتغال: ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶

پرتی من، مستر. ا. ج: ۷۴۱

پرسپلیس: ۳۴

پرستر جان: ۱۰۱

پرفیسور هنری کودریر (کتاب): ۱۴۶

پروسکی (ژنرال - کنت): ۴۸۰، ۵۱۱، ۵۱۴

پهان (کوه): ۷۰۵

پهلوی: ۷۲۲، ۷۳۸، ۷۶۱، ۷۶۳

پیران ویسه: ۴۲۰

پیر محمد: ۱۸۸

پیره بازا: ۴۵۴

پیره زن (گردنه): ۶۶۶، ۷۱۸

پیزانه: ۵۹

پیزنها: ۵۹

پسی: ۱۸۴

پیشاور: ۴۳۵، ۴۴۴، ۴۷۵، ۴۷۶

پیلگریمس: ۲۷۴

پیلوس، هکاتوم: ۲۴۵

پیوس، لوی: ۵۸

ت

تاتارستان: ۴۴۹، ۴۴۸

تاتار- تاتاریان: ۷۳، ۷۶، ۹۷، ۹۸، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۴۷، ۱۸۷، ۲۰۳، ۲۲۶، ۷۳۰

تاتانونگ: ۱۰۲

تاج گزاری شاه سلیمان سوم (کتاب): ۳۰۶

تاج محمد: ۵۲۰

تاجند: ۶۸

تاجیک‌ها: ۱۰۸

تارتاروس: ۹۷

تارم (رود): ۶۷

تاریخ انقلاب اخیر ایران (کتاب): ۳۱۱، ۳۲۰

تاریخ ایران (کتاب، سرجان ملکم): ۸۱، ۱۶۹، ۴۳۳، ۴۴۷

تاریخ بخارای (کتاب): ۲۷، ۱۶۷

تاریخ جنگ تایم (کتاب): ۶۰۹

تاریخ جهانگشا (کتاب): ۹۶، ۱۱۶، ۲۰۷

تاریخ رشیدی- تاریخ مغولهای آسیای مرکزی (کتاب): ۱۶۷، ۱۹۴، ۲۳۰

تاریخ گرجستان (کتاب): ۳۱۶، ۳۵۵

تاریخ محمد ابراهیم (کتاب): ۳۳

تاریخ مصور انگلیس (کتاب): ۱۸۴

تاشقند: ۵۱۴، ۶۸۲، ۶۹۴

تاشی (یلوی): ۶۷

تالپوش: ۱۵۲

تامپسون: ۳۸۲

تاورنیر: ۹۵

تاورنیه: ۲۵۷، ۳۰۱، ۳۷۶

تایمز: ۷۷۰

تبت: ۵۸۰

تبریز: ۷۸، ۸۵، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۳

۲۰۰، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵، ۳۰۴، ۳۲۲، ۳۴۱، ۳۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۸

۴۹۲، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۴۰، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۶، ۶۰۱، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۷۳۴، ۷۳۵

۷۴۰، ۷۴۴

تپلسیه: ۳۳۷

تتار: ۱۱۴

تت، ج. پ: ۱۷۶

تجدید نظر در دنیای مسلمانان (کتاب):

تجن: ۴۶۸

تخت طاووس: ۳۷۸، ۳۸۰

تذکره سلاطین (کتاب): ۳۹

تربت حیدری: ۴۲۱

تربیزون: ۲۰۲

ترشیز: ۲۰، ۱۷۵، ۴۲۲، ۴۶۸

تردیلا، بنجامین: ۷۰

ترغای: ۱۴۱، ۱۶۹

ترقوب بهادر: ۱۷۲

ترکان خاتون: ۵۴

ترک (ایلات): ۲۹، ۷۵، ۱۴۴، ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۳۵، ۵۶۰، ۶۲۱، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۶، ۶۵۱، ۶۵۳، ۶۷۳، ۶۸۰، ۶۸۳، ۶۸۷، ۶۹۲، ۷۳۰، ۷۵۳.

ترکستان: ۲۷، ۳۹، ۷۸، ۱۰۲، ۱۷۵، ۲۰۳، ۲۳۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۶۰، ۶۸۲

ترکستان چین: ۶۷

ترک (شهر): ۱۷۹

ترکمن چای (عهدنامه): ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۴۲، ۷۶۷، ۷۶۸

ترکمن‌ها: ۱۱۵، ۱۹۸، ۳۷۵، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۲۰، ۴۲۵، ۴۵۶، ۴۶۹، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۵۵، ۵۶۰، ۶۰۸، ۶۷۰، ۶۹۴

ترکهای جریلی: ۲۴۹

ترکی (ایالت): ۲۳۴، ۶۷۳

ترکیه: ۱۶۹، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۵۱، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۶۴، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۶، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۹۹، ۵۰۰،
۵۱۶، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۸، ۵۶۳، ۵۶۵، ۵۸۶، ۵۹۲، ۶۰۰، ۶۰۹، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۹، ۶۵۳، ۶۸۱، ۶۸۶، ۶۸۹، ۷۴۰، ۷۵۵،
۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۷

ترمذ: ۱۰۹، ۱۱۰

ترمیز: ۱۸۶

تروتیزکا: ۵۱۰

تزار: ۲۴۰، ۲۴۲، ۳۰۸، ۳۳۴، ۳۶۴، ۴۴۰، ۴۳۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۶۴۸، ۶۵۱، ۶۸۰، ۷۳۴، ۷۴۹، ۷۶۲

تصرف قفقاز بدست روسیه (کتاب): ۴۲۶

تغتمش: ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۷

تکریت: ۱۸۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۴

تکسیرا، پدرو: ۲۶۳

تکش: ۷۳

تلکو (طائفه): ۲۲۸

تگودار اوغلو: ۱۵۰

تمبورلین: ۱۸۴

تموچین: ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲

تنگ زاغ: ۶۶۴

تنگستان: ۶۲۶

تنگستانی‌ها: ۵۰۳، ۶۲۳، ۶۲۴

تینسون (شاعر): ۱

توپال عثمان: ۳۶۱، ۳۶۲

توتوش: ۵۴، ۵۵

تود، ماژور. د- سرگوراوزلی- د. آرسی تود: ۴۴۸، ۴۷۳، ۴۸۴، ۵۱۱

تودور: ۲۳۸

توراء: ۳۹۵

توران شاه: ۵۶

تورتسه: ۵۷

تورگو: ۶۹۳

توری، مستر گرین: ۲۵۶

توزک: ۱۷۲

تفلیس: ۱۲۳، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۴، ۴۶۰، ۵۲۹، ۶۱۷، ۶۸۲

تقاق: ۳۹

تقی زاده: ۵۷۷، ۵۹۶، ۷۵۱

تولوی: ۱۲۰

تولی: ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹

توماس، سر: ۲۶۸

تون: ۵۲، ۸۶، ۱۵۰، ۲۴۹، ۳۲۸

تونس: ۵۱

تون شند (سرلشکر): ۶۲۰، ۶۲۱

تونو کین: ۱۴۹، ۱۵۰

تویک، ا.ف: ۶۴۱

توین بی (پروفیسور): ۷۶۲

تهران: ۱۵، ۳۳، ۱۸۵، ۳۴۵، ۳۶۹، ۳۷۸، ۳۹۹، ۴۱۷، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۴۰، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۵۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۰، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۸۸، ۴۹۰، ۴۹۵، ۵۰۷، ۵۲۸، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۶۶، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۴، ۶۰۶، ۶۰۸، ۶۱۴، ۶۲۳، ۶۲۵، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۴، ۶۵۱، ۶۵۹، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۰، ۶۹۸، ۷۰۲، ۷۱۰، ۷۱۹، ۷۲۸، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۵۰، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۳

تیپو صاحب: ۴۳۳

تیلست: ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۴۲

تیلوس، ایمنه: ۶۰

تیمور اوغلان، بایسنقرین شاهرخ بن تیمور گورکانی - تیمور لنگ - تاملان:

۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۵

۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۴، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۹۸، ۳۳۸، ۳۷۸، ۳۹۹، ۴۱۶، ۴۲۱، ۴۲۳، ۵۲۰

تیمور، توزک: ۱۶۷، ۱۷۲

تیمور جهان - شاه جهان: ۱۴۱، ۱۶۵، ۳۱۳

تیموری (ایلات): ۵۶۰

تیودا: ۲۰۲

تئوفيلوس (امپراطور): ۱۶

تيول (رودخانه): ۲۰۳

تيووله - رابى بنجمن: ۶۳

تى يانگ خان: ۱۰۱، ۱۰۲

ج

جات - زط (شهر): ۱۴

جاتها - طايفه جات - كولى ها: ۱۴، ۱۵

جاسك: ۲۶۹، ۲۷۱، ۷۷۱

جاكوبى: ۱۸۸

جامى، عبد الرحمن: ۸۴، ۱۹۸، ۲۱۶، ۲۱۶

جان خانى (مشدى): ۳۰۲، ۶۹۶

جانيزى (نيكى چرى): ۲۵۰

جامع التواريخ (كتاب): ۱۱۸، ۲۰۸

چايوك (قلعه): ۳۸۲

جته: ۱۱۴، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۴

جبرئيل: ۲۵۸

جبه: ۱۰۰، ۱۰۷

جرالد، فيتز: ۸۶، ۲۱۸

جرجان (دره): ۱۷۷

جرج سوم: ۴۴۵

جرماغون: ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱

جرنوفه - زرافه (محل): ۱۸۵

جروم: ۵۷

جرون (جزیره): ۲۶۲، ۲۶۳

جعفر (امام ع): ۳۶۵

جعفر قلی خان: ۳، ۳۹۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۲۲، ۴۲۹، ۴۹۰، ۶۵۲

جغتای: ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹

جلال آباد: ۳۷۲، ۴۸۳

جلال الدوله: ۵۷۷

جلال الدین (سلطان): ۲۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۷۲، ۲۰۷، ۲۰۸

۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲

جلایر، حسین: ۱۶۵

جلایریه: ۱۶۵

جلفا: ۳۲۵، ۵۸۸، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۶۲، ۷۳۴، ۷۳۵

جمال الدین (سید): ۱۶۴، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۷۱، ۵۷۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۶

جمال بک: ۳۹۳

جمنا (رود): ۳۷۳

جنت (باغ): ۷۰۸

جنتلمن (مجله): ۳۸۹

جند: ۴۴، ۱۰۵

جنکین سن، آنتونی: ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۹، ۲۵۲، ۳۰۱، ۵۱۰، ۶۹۵

جنگ در افغانستان: ۴۳۳

جنگل سیاه (مجله): ۵۰۴

جنوا: ۵۹

جید، خواجه علی - جنید: ۲۲۷

جوجی: ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۷۹، ۲۰۳

جونز، سرویلیام: ۲۱۸

جوین: ۲۰۷

جوینی، ۲۰۷

جوینی، عطامک: ۱۳۲

جهانشاه قرقویونلو: ۶۹، ۲۰۰، ۲۲۷، ۳۷۸

جهانگشای جوینی (کتاب): ۱۱۱

جهانگشای نادری (کتاب): ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۶۰، ۳۸۷، ۳۹۴

جهانگیر خان (میرزا): ۱۸۸، ۱۹۴، ۵۷۷، ۵۸۷

جیحون (رود): ۲۵، ۳۶، ۴۷، ۱۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۳، ۷۲۲

جیرفت: ۳۳، ۷۰، ۱۴۸

جیمز: ۲۸۰

چاسر: ۷۹

چالادآن (بنگك): ۲۳۳

چارلز اول: ۲۸۱

چارلز دوم: ۳۰۹، ۳۱۰

چانيزرى ها: ۲۳۳

چاه بابل: ۹۰

چاه بهار: ۵۰۷، ۵۸۲، ۷۳۴، ۷۳۹

چاهقوره: ۱۵۰

چاهكى ها: ۶۹۹

چغاتار: ۱۱۱

چغرى بيك: ۴۰، ۴۳، ۴۴

چكامه نهم: ۲۴۰

چكش لر: ۵۱۴، ۵۱۵

چلكن (جزيره): ۳۹۳

چناران: ۴۶۸

چنار راهوار (محل): ۷۰۴، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۴

چتتمور: ۱۲۹، ۱۳۱

چنگيز خان مغول: ۷۳، ۹۸، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹

۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۳، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۰۳، ۲۰۸، ۳۳۸، ۳۷۱، ۳۸۱

چوپا: ۱۴۳

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۷

چهار ایماک (قوم): ۳۱۲، ۳۱۳

چهارباغ: ۲۸۹

چهار مقاله عروضی: ۸۷، ۹۰

چهریق: ۴۹۲

چهل ستون - تخت جمشید: ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۶۵۰

چیترا: ۵۸۳

چیرو: ۵۳۸، ۵۴۲

چین: ۱۰، ۵۶، ۱۰۱، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۰، ۱۹۵، ۵۱۱، ۷۶۲

ح

حاجب - رئیس خلوت: ۵۷

حاجی آباد: ۶۶۴

حاجی بابا: ۴۴۶، ۶۰۵

حاجی بابا در انگلستان (کتاب): ۴۴۷

حاجی طرخان: ۲۴۰، ۳۳۳، ۳۹۰، ۴۶۲

حافظ، خواجه شمس الدین محمد: ۱۶۶، ۱۷۸، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۳۹۳، ۴۱۳، ۶۵۸

حالیه (بندر): ۳، ۷۳۸

حجاز: ۷، ۲۱، ۴۱، ۴۵

حجر الاسود: ۲۴

حبشه: ۵۶، ۲۱۳

حبشی‌ها: ۶۳۱

حبیب الله خان: ۶۲۰

حسن (میرزا): ۶، ۱۶۴، ۱۸۰، ۱۸۱، ۵۶۷

حسن بن زید: ۲۲

حسن بن علی: ۲

حسن بن علی اطروش: ۲۹

حسن بیگ: ۲۰۰

حسن علی میرزا: ۲۰۰، ۴۵۷، ۴۵۸

حسین ابن علی (ع): ۱۸، ۲۱۹

حسین، شاه سلطان حسین: ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۸، ۲۷۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۳،

۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۶، ۳۸۶، ۳۹۸

حسین قلی خان قاجار- میرزا حسین خان: ۳۰۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۳، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۸۵، ۴۹۱، ۵۳۱، ۵۴۳، ۶۵۳،

۶۵۴

حکیم الملک: ۵۴۴

حلب: ۸۵، ۱۲۵، ۱۳۷، ۱۸۲، ۲۵۵، ۲۶۸

حمدان- قرمسط: ۲۴

حمزین (جبل): ۶۸۰

حمزه میرزا: ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۹۰، ۵۱۵

حمص (جنگ): ۱۴۴، ۱۴۵

حیدر میرزا: ۲۲۷، ۲۴۴، ۲۴۸

حیرت نامه (کتاب): ۴۴۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۸

خ

خاران: ۵۲۳

خاریوت: ۷۳۲

خارک (جزیره): ۲۷۸، ۴۰۵، ۴۴۵، ۴۸۰، ۵۰۳

خاصه ای (آیت الله): ۷۶۵

خاطرات جغرافیائی (کتاب): ۴۴۷

خاطرات عبد الکریم (کتاب): ۳۵۵

خاف: ۱۱۲، ۵۸۲

خاقانی - خاقان مغول: ۹۱، ۹۸، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۴۰

خالد: ۳، ۱۴۴

خانقین: ۱۵، ۶۸۴، ۶۸۸، ۷۵۰، ۷۶۹

خاورمیانه: ۶۰۸، ۶۲۲

خانیکوف: ۵۰۷

خیص: ۲۲، ۲۴، ۴۴۰، ۷۰۴

ختا: ۲۴۰

ختائی (طوائف): ۹۹

ختن: ۱۰۲

خجند: ۵۱۳، ۱۰۵

خدابنده (سلطان محمد): ۱۴۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۹، ۲۶۰

خدایار خان عباسی: ۳۸۰

خراسان: ۴، ۵، ۶، ۸، ۱۹، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۵، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۵۳، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۲، ۸۹، ۹۵، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۹، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۹۶، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۷، ۳۲۲، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۸۱، ۳۸۵، ۳۹۰، ۴۰۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۷۳، ۴۷۷، ۵۱۵، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۲۴، ۵۵۰، ۵۵۳، ۵۵۸، ۵۶۰، ۵۷۴، ۶۱۲، ۷۲۱، ۷۴۰، ۷۶۴

خرمشهر - محمره: ۵۰۳، ۵۰۵، ۵۲۵، ۵۳۳، ۵۴۰، ۶۱۰، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۶۶

خرم آباد: ۱۷۹، ۷۳۵

خزاعی (عشیره): ۶

خزر (دریا): ۹۵، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۸۶، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۷، ۳۲۰، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۰، ۳۵۵، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۲۰، ۴۵۶، ۴۶۳، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۲۶، ۶۸۲، ۶۸۶، ۶۹۴، ۶۹۵، ۷۲۲، ۷۳۰، ۷۳۸، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۹

خزعل (شیخ): ۷۵۸، ۷۵۷، ۵۹۰

خسرو خان - خسرو پرویز: ۷۹، ۹۲، ۳۱۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۷۹۹

۴۲۲

خسرو میرزا: ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۸۹

خسرو و شیرین (داستان): ۹۲، ۲۹۹

خضر، زائر: ۶۲۶

خلف: ۳۵

خلیج فارس: ۱۰، ۲۲، ۱۹۲، ۲۴۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۳۰۹، ۳۵۲، ۳۸۷، ۳۹۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۲۲، ۴۴۴، ۴۸۰، ۵۰۳، ۵۰۷، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۹، ۵۴۴، ۵۸۳، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۱، ۶۶۲، ۶۷۰، ۶۸۲، ۷۳۷، ۷۴۰، ۷۶۶، ۷۶۹

خلیل خان، حاجی: ۴۳۸

خلیل سلطان: ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۲۵

خواتون: ۴۸

خوارزم: ۴۰، ۶۴، ۷۲، ۷۵، ۸۱، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۳، ۱۷۴، ۲۰۳، ۴۴۸

خوارزمشاه: ۲۸، ۷۳، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۲۶

خوارزمشاهیان: ۴۵، ۴۶، ۷۳، ۸۱

خواندمیر (نوه میرخواند): ۲۰۸

خورموسی (بندر): ۷۳۵، ۷۶۹، ۷۷۰

خوزستان: ۳۳، ۱۵۷، ۲۴۸، ۷۵۸

خوقند: ۵۱۲، ۵۱۳

خونسار: ۳۳۶

خوی: ۶۱۶

خیام (عمر خیام): ۴۴، ۴۷، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱

خیبر (تنگه): ۴۸۱، ۴۸۳

خیوه: ۱۸، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۲۰، ۱۳۳، ۲۳۹، ۳۵۶، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۹، ۳۹۶، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۸۱، ۴۸۳، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۶، ۷۲۲

داد گشت: ۵۲۳

دادمور کاتن (سر): ۲۵۶

داراب: ۶۵۴

دارابگرد: ۴۱۶

دار الفنون: ۵۶۳، ۵۶۸

دارسی (مستر): ۷۴۰، ۷۴۱

داریوش: ۱۰۷، ۵۴۹

داغستان: ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۵۵

دالگورکی (پرنس): ۴۹۹، ۵۰۰

دالیکي: ۷۱۸

دامغان: ۱۰۷، ۱۲۳، ۳۴۵، ۴۰۷، ۴۲۰

دانوب: ۱۱۵

داود علی خان: ۱۴۰، ۶۲۸

دایر: ۶۳۷، ۶۳۸، ۷۰۰، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۵

دایرة المعارف اسلامی (کتاب): ۳۱۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۰

دجله: ۱، ۱۳۴، ۳۶۲، ۶۱۹

دجیل: ۱۳۴

دختر (گردنه): ۶۶۶، ۷۱۸

درانی، احمد خان: ۳۹۷، ۴۲۱

درباره کمپانی هند شرقی (کتاب):

۲۵۶

دریند: ۳۳۴، ۳۶۴، ۴۲۶، ۴۵۵

در شوری (قبیله): ۶۷۰

در گولتر (فون): ۷۵۳

دروا خان: ۳۱۳

دریا بیگی: ۶۲۶

دزداب: ۷۳۳، ۷۳۶

دزفول: ۷۶۹، ۷۷۰

دسایس آلمان در ایران: ۷۵۳

دسپنا- مریم: ۱۴۰، ۱۴۱

دسلاند، دولیه: ۲۵۷

دغیس: ۱۴۲

دفتر وقایع جان اوایلین (کتاب): ۳۰۹

دکن: ۱۹۵، ۲۲۵

دلامن، و. س: ۶۱۹

دلپاندین: ۶۹۳

دلفارد (تنگه): ۳۳، ۱۴۸

دماغه امید: ۴۴

دمانی (عشایر): ۶۳۸

دمشق: ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۶۹، ۱۸۲، ۱۹۲، ۲۹۷

دموکراتها: ۵۹۷، ۶۲۹، ۶۵۶

دمیاط: ۱۱۵

دن: ۴۳۶

دنسترویل: ۶۷۹، ۶۸۳، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۵، ۷۳۰، ۷۳۷

دنسیون راس: ۹۶، ۱۹۴

دنیکن: ۷۳۰، ۷۳۱

دوران، سرمورتیمر- سرهنری- دوراند:

۸۶، ۳۵۵، ۳۹۶، ۴۸۳، ۵۴۳

دورویتر، بارون جولیوس: ۵۳۱، ۵۳۴، ۵۳۵

دوست محمد خان: ۴۵۸، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۸، ۵۲۰

دوسیلوا ای میگورا، دون گارسیا: ۲۷۰

دوقوز خاتون: ۱۳۸

دو کین سی: ۶۹۳

دو گلاس ج. آ (ژنرال): ۷۰۴، ۷۱۷

دولوال، پیتر: ۲۵۷

دولت شاه: ۷۹

دومینیکان فریارا نسلم: ۱۲۸

دهانه غور: ۳۶۴

دهلی: ۱۲۲، ۱۸۱، ۱۹۰، ۳۱۴، ۳۷۲، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۱، ۳۸۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸

ده هزار میل (کتاب): ۲۷، ۴۳، ۱۲۷، ۱۴۶، ۲۶۷، ۲۸۴، ۴۰۰، ۴۸۶، ۴۹۳، ۵۱۶، ۵۲۳، ۶۴۰

دیاز، بارتولومی: ۲۶۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۱

دیاله (رود): ۶۸۰

دیتز (دکتر): ۲۹۸

دیلیم، سید حسنی: ۲، ۳، ۳۲

دیلمی، فخر الدوله: ۳۰، ۳۴

دیلمیان: ۲۸، ۳۶

دیکسن، ژنرال: ۷۳۰

دیمز، لانک ورت: ۲۶۲، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۴

دینار ملک: ۷۰

دیوان ناصر خسرو (کتاب): ۷۸، ۷۱۸

دئون، شوالیه: ۳۳۲

ذ

ذو القدر (طائفه): ۲۲۸

ذونگاريا، اقوام: ۱۲۰

ر

راتول، ر. س: ۶۴۱، ۶۷۷

راجپوت: ۳۵

راس، ای. دی: ۳۹، ۵۰۹

رافع بن هرثمه: ۴، ۵، ۲۵، ۲۶

راک، ر. س: ۶۳۶

رانجیت سینگ - سینگه: ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۷۶، ۴۸۱

راولینسون: ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۵۳، ۴۷۳، ۴۸۷، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۲۳

راونستن: ۲۶۱

رایمون: ۵۲

ربیع، خواجه: ۴۹۱

رزان: ۸۴

رژیمانها: ۴۶۱

رستم خان: ۲۱، ۱۷۹، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۰۲، ۴۴۶

رشت: ۳، ۵۲، ۳۳۴، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۵۷، ۴۹۵، ۵۷۷، ۵۸۹، ۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۳، ۷۶۱

رشید الدین فضل الله: ۷۲، ۱۶۸، ۲۰۸

رضا خان - رضا شاه کبیر: ۴۶۴، ۷۲۲، ۷۴۹، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۴

رضا (ع) - امام رضا: ۱، ۴، ۷، ۸، ۸۷، ۲۱۹، ۲۵۸، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۴۰، ۶۰۱، ۶۰۲

رضا قلی میرزا: ۳۵۷، ۳۷۰، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۸، ۴۴۱، ۴۴۲

رکن الدین: ۱۳۳

رکھیل، و: ۱۰

رلی: ۲۰۱

رو: ۲۷۰

روبروکی، ویلیام: ۹۸، ۱۴۶،

روبنر، ویلیام: ۲۶۹

رودبار: ۷۳۵

رودس: ۱۸۵

رودکی: ۸۰، ۹۰

روسیه-روس: ۱۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۲۰،

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۲

۱۲۱، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۹، ۲۵۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳،
۳۶۳، ۳۶۴، ۳۸۵، ۳۸۸، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۴، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۳۶، ۴۴۱، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸،
۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۸۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۷، ۵۰۹، ۵۱۰،
۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۹، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۴۱، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۰، ۵۶۴، ۵۶۹، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۸۰،
۵۸۱، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۸، ۶۱۱، ۶۱۲،
۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۲۰، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۵،
۶۸۷، ۶۹۰، ۷۲۰، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۷، ۷۳۰، ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۳، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۳،

روضه الصفا: ۲۰۸

روم: ۱، ۴۲، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۸۵، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸، ۲۱۹، ۲۵۵، ۴۵۹، ۴۸۹، ۶۱۸، ۶۳۹

رومانوس، دیوژن: ۴۵

رومانی: ۴۷۶

رونالدشی، ارل: ۷۵۹

رویترا: ۷۳۴

روی فری پرا: ۲۷۴

ری: ۱۲، ۲۸، ۳۴، ۴۶، ۷۵، ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۲۳

ریزان: ۸۲

ریکی (بندر): ۴۰۵، ۴۱۵

ریگان: ۷۳۶

ریند: ۶۳۷

رئیس حامد: ۲۶۵

ز

زاب (پل): ۱۵۹

زاره (قله): ۱۷۶

زاگروس (جبال): ۲۳۵، ۷۳۳

زاهدان: ۱۷۶

زاینده رود: ۳۲۵

زبردست خان: ۳۲۶

زییده: ۵، ۵۴

زرافشان (دره حاصل خیز): ۲۸، ۱۰۶

زردشت: ۱۶، ۱۹

زردشتی‌ها: ۳۲۴

زرنج: ۱۷۶

زعفرانلو: ۴۲۲

زکریا: ۲۴

زکی خان: ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۳۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۳

زلیخا: ۲۱۸

زمانشاه: ۴۲۳، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۳

زنج: ۲۱

زنجان: ۱۱۵، ۲۹۹، ۴۰۹، ۴۹۴، ۶۸۹، ۶۹۲

زند- خاندان زندیه: ۴۰۱، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۱۵، ۴۱۸

زندگانی سرجان ملکم: ۴۳۳

زندگانی و مسافرتها (کتاب): ۵۰۹، ۵۱۵

زنگبار: ۵۶، ۵۰۸

زنگی: ۷۲

زنگیان: ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۶

زنو، کاترینو: ۲۰۲

زوزن: ۵۲، ۱۱۲

زوزنی، خواجه رضی الدین: ۱۲۶

زیار (آل): ۲۹، ۴۰

زیمنس (کمپانی): ۵۲۹

زین العابدین: ۱۷۸

زینگر، گری: ۷۵۳

زینیان: ۷۰۴، ۷۰۶

ژ

ژاپن: ۵۴۵، ۵۸۰، ۷۴۷، ۷۴۹

ژاکوبی: ۲۰۸

ژرمنی: ۶۰

ژنو: ۲۴۰

ژنوا: ۱۶۰

ژوبر: ۴۴۱

ژون: ۱۲۸

س

ساتی بیک: ۱۴۱، ۱۶۵

سان جوانی پولو (گنبد): ۲۱۹

سادوزائی: ۴۸۲، ۵۰۲

سارایی: ۱۶۸

ساردو: ۱۴۸

ساردینا (جزیره): ۵۹

ساری: ۷۶۹، ۴۰۹، ۲۲

ساریکامیش - ساریکامیس: ۶۱۸، ۶۱۷

ساسانیان: ۷۹، ۳۳۰، ۷۲۲

ساسانی (قصر): ۵۳۶

ساکسونها: ۵۷

سالار الدوله: ۷۶۶، ۶۰۸، ۵۹۸، ۵۷۶، ۴۹۱، ۴۹۰

سالی: ۱۶۸

سامان: ۲۵

سامانی (امیر نوح): ۲۵، ۲۷، ۲۹، ۳۶، ۸۱

سامره: ۷۶۴، ۳۶۱، ۲۹۷، ۱۹، ۱۴

سامسون: ۴۸۰

سام میرزا: ۳۸۶، ۳۰۱

ساموری: ۱۹۵

سامیها: ۵۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۴

سان پدرو: ۲۷۴

سانسکریت: ۳۳۷

سانسون: ۲۵۷

ساوجبلاغ: ۶۱۶

ساوه - سبا - سابه: ۵۵، ۱۱۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۶۷۳

سایکس، سرپرسی: ۶۶۱، ۶۴۸، ۶۷۱، ۷۱۱

سبتای: ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۴

سبز (شهر): ۱۶۸

سبزوار: ۱۱۰، ۱۷۵، ۲۴۹، ۳۹۹، ۴۲۲، ۴۸۵

سبکتکین: ۲۹، ۳۵

ستار خان: ۵۸۸

ستراتکونا (لرد): ۷۴۲

ستمگری یامد (رساله): ۳۱۰

ستودارت (کلنل): ۴۷۳، ۴۸۰، ۵۱۳

ستیل مان (اسقف): ۳۲۶

سراج الدوله: ۴۳۵

سربندی (طائفه): ۵۲۰

سریزن: ۱۴۸

سرخس: ۷، ۷۳، ۸۶، ۱۶۲، ۵۱۵، ۴۶۸

سردار (قلعه): ۷۱۶

سرزمینهای خلافت شرقی (کتاب): ۱۰، ۱۲

سرگذشت سندباد ملاح (داستان): ۱۱

سرینگام پاتام: ۴۳۴

سعادت خان: ۳۷۳

سعد الدوله: ۵۷۶، ۵۷۹، ۶۰۷

سعد بن زنگی: ۱۴، ۲۱۲، ۷۰، ۲۱۱

سعد وقاص: ۲۹۵

سعدی، شرف الدین: ۷۵، ۱۱۹، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴

سعیدآباد: ۶۵۴

سفرنامه سرتماس هربرت: ۲۷۵

سفرهای ونیسی در ایران (کتاب): ۲۱۹

سفلهای ولگا (دره): ۱۶۸

سفید (دریا): ۲۳۹

سفید (قله): ۱۷۹

سقاوی (گردنه): ۷۱۲

سقز: ۶۸۹

سقطمری: ۲۶۴

سک، الکساندر: ۵۲۹، ۶۹۵

سکرین، ح: ۵۰۹

سکوبلف (ژنرال): ۵۱۶

سلبورن: ۷۴۱

سلجوقیان: ۳۳، ۳۵، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۵۵، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۸، ۶۹، ۷۲، ۷۵، ۱۳۸

سلطان آباد: رجوع کنید به اراک سلطان بولاق (کوه): ۶۳۴

سلطان شاه: ۷۳، ۵۶

سلطانیه: ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۴۷

سلغر: ۷۵

سلماس: ۲۴۵، ۲۵۳

سلمانی، عبد الملک: ۳۵

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۵

سلم (ده) - ده ملا: ۶۳۱، ۶۴۰

سلویوز (آنیاس): ۲۰۱

سلیسی: ۲۰۱

سلیمان (حضرت): ۴۷۱

سلیم مهیب (سلطان): ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۵۴

سلیمان خان: ۱، ۱۰، ۱۱، ۲۴، ۴۴، ۱۶۵، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۹۸، ۴۲۳، ۴۳۲

سلیمان (کوه): ۳۵

سلیمانیه: ۴۸۶

سمبار: ۵۱۷

سمرقند: ۴، ۲۵، ۳۶، ۳۸، ۴۶، ۴۷، ۶۳، ۶۴، ۶۹، ۷۴، ۹۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴،

۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۶، ۲۲۲، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۰، ۴۴۸، ۵۱۳، ۵۲۶، ۶۸۲

سمرنه: ۱۸۴، ۸۹

سمیر چید: ۵۱۲

سنت پترز بورع: ۴۸۹

سنت جرج: ۲۳۹

سنجاییها: ۶۸۴

سن جان: ۱۸۴

سن جرج: ۶۹۵

سنجر (سلطان) - بقره: ۵۴، ۵۵، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۸۹، ۹۱، ۱۱۰، ۱۶۲، ۲۲۰

سنجر (ملك الشعرا): ۹۰

سن جیمز: ۴۴۷، ۶۰۷

سند (رود): ۱۴، ۲۷، ۱۱۳، ۱۲۱، ۱۶۹، ۳۷۳، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۸، ۴۴۳، ۴۸۶

سن سلویه: ۵۷

سنقور - سنقر: ۷۵

سن گوتار (کوه): ۳۱۱

سن لوی: ۹۷، ۱۱۵، ۱۲۹

سنه (جاده): ۶۸۹، ۶۹۲

سن هلنه: ۵۷

سورت (بندر): ۲۶۹، ۲۷۱

سوریه: ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۵۲، ۵۵، ۵۷، ۶۱، ۶۵، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۳۸، ۴۴، ۷۶۲

سوقاسن‌ها: ۱۲۰

سونک (سلسله): ۱۲۱

سون‌هایدن: ۷۵۱

سوئد - اسکاندینای: ۲، ۳۳۱، ۳۵۱

سهراب گورگان (کتاب): ۴۱۹

سیاحت‌نامه انگلیسی قدیم (کتاب): ۲۵

سیاخ (کوه): ۷۱۲

سیاست شرقی آلمان در ایران (کتاب):

۷۵، ۷۵۰

سیاست‌نامه: ۴۸، ۸۵

سیاه (دریا): ۳۵۲، ۳۵۳، ۶۱۷

سیری: ۶۷، ۷۳۴

سیچقان نیل: ۱۹۶

سیمون (رود): ۶۸، ۷۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۱۳۱، ۵۱۴

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۶

سیراکوس: ۵۷

سیرجان: ۳۳، ۱۴۹، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۶۶، ۷۰۴

سیرداریا (دره): ۵۱۲، ۵۲۶

سیردریا: ۴۲۳

سيروس كبير: ٧٥٧

سيستان: ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٦، ٢٧، ٣٣، ٣٥، ٤٣، ٥٨، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ٣٢٠، ٣٢٨، ٣٣٢، ٣٤٨، ٣٥٩، ٣٩٩،
٤٢٢، ٤٤٠، ٤٧٤، ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٣، ٥٢٤، ٥٢٩، ٥٤٤، ٥٨٣، ٥٣٠، ٥٣٩

سيستاني، ملك محمود: ٣٢٨

سي سيانوف (ژنرال): ٤٥٣، ٤٥٤

سيف الدين: ٦٦، ١٧٢

سيف (سلطان بن سيف): ٣٠٩

سيگناك: ١٠٥

سيلر: ٦١٣

سيليزي: ٩٦

سيمرچي: ٥١٣

سيمونيچ (كنت): ٤٧٩، ٤٨٠

سينكر: ٢٦٣

سينوپ: ٦١٨

سيواس: ١٨٢، ١٨٣، ٧٣٢

ش

شاخي: ٤٦٠

شاديلو: ٤٢٢

شاردن: ٩٥، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٧٧، ٢٨٤، ٢٨٦، ٣٠١، ٣٠٦، ٣٠٧

شارل اول: ٢٧٧

شارل دوازدهم سویدی: ۱۲۵

شارل دوم: ۴۳۷

شارلز پنجم: ۲۴۶

شارلمان: ۱، ۲، ۵۸

شارل هفتم: ۲۳۵

شاسر: ۸۶

شاش (محل): ۳۵

شام: ۶، ۴۷، ۵۲، ۶۱، ۱۳۸، ۱۵۸

شاملو (طائفه): ۲۲۸، ۲۴۴، ۲۴۷

شانسلر، ریچارد: ۲۳۹

شانگ قین: ۱۴۶

شاه اسمعیل (مسجد): ۲۴۱

شاهپور (بندر): ۷۶۹، ۷۷۰

شاهجهان: ۱۱۰، ۱۶۶

شاهرخ: ۱۱۱، ۱۸۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۲۰، ۲۲۴، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۲۷، ۴۲۹، ۶۰۰

شاهرود: ۴۷۷، ۴۸۰

شاهزاده عبد العظیم: ۷۳۴

شاهسونها: ۲۵۱، ۴۶۰

شاهنامه: ۸۲، ۸۴

شاپشلر (سید علی خان): ۳۵۵، ۳۵۸

شب دوازدهم: ۲۵۶

شجاع الدین - شاه شجاع: ۱۲۶، ۱۶۶

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۷

۱۷۸، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۵۷، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴

شجاع نظام: ۶۳۶

شرح مسافرتی از هرات به خیوه (کتاب):

۵۰۹

شرح و بیان راجع به اقوام وحشی (کتاب):

۱۰

شرف الدین مظفر: ۱۶۶، ۱۷۹، ۱۸۸

شرق نزدیک: ۴۹

شرقه (شیخ): ۶۱۰

شرلی، سررابرت: ۲۴۶، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۴

شستر (کتاب): ۳۳۷

شش بلوکی: ۶۷۰

ششمین سفر در ایران (کتاب): ۲۶، ۳۰

شط العرب: ۴۰۵، ۵۰۵، ۶۱۹، ۷۴۲، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۶

شعاع السلطنه: ۵۷۰، ۶۰۰

شقاقی، صدیقی یا صادق خان: ۴۲۷، ۴۳۰

شکاک (قبیله): ۶۸۲

شکسپیر، سروان سر. ر: ۸۶، ۸۹، ۵۱۱، ۵۱۲

شکی: ۴۵۵

شماخی: ۲۴۰، ۳۶۰

شمال (دریای شمال): ۳۵۴

شمخه قرب: ۱۱۵

شمس العمالی، امیر: ۳۰

شوروی: ۷۶۷

شوری (دره): ۷۰۳

شوستر، مستر مورگان: ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۰

شوش: ۲۹۱

شوشتر: ۱۷۹، ۱۹۶، ۵۳۴، ۶۲۳، ۷۶۰

شهرت و نام (کتاب): ۲۳۹

شهریار صفوی: ۲۲۶

شیبانی (سلسله): ۲۰۳،

شیبانی، محمد- شاهی بیگ خان: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۳۰۲

شیخ الاسلام ترک: ۵۶۴

شیخ الجبل: ۵۳، ۱۵۰

شیخ الرئيس: ۵۷۷

شیخ بهایی: ۲۵۸

شیخ جام: ۲۱۶، ۲۳۷

شیخ حسن: ۱۶۵

شیخ حسین: ۷۲۹

شیخ (ده): ۷۱۲

شیخ علی خان: ۴۰۲

شیسته (قلعه): ۴۲۴، ۴۲۶

شیراز: ۳۲، ۷۵، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۷۰، ۲۹۹، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۴۶، ۳۶۳، ۳۸۷، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۲۰، ۴۹۱، ۵۰۱، ۵۰۴، ۵۲۹، ۵۵۲، ۵۷۶، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۴۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۸

۶۴۱، ۶۴۴، ۶۴۷، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۷۳، ۶۶۷، ۶۶۶، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۵۸، ۷۷۰

شیر علی خان: ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۳

شیل: ۴۷۳

شیلینگک: ۲۷۲

شینزی: ۶۷

شیروان- شروان: ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۸، ۲۵۳، ۳۲۲، ۳۳۴، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۴۵۵، ۴۶۰

شیرین: ۹۲

شیرین و فرهاد (داستان): ۹۳

صادق، امام جعفر صادق: ۲۳، ۲۴

صادق خان: ۴۳۲

صالح بن نصر: ۲۰، ۲۱

صباح، حسن: ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۱۳۲

صدر الدین خواجه علی: ۲۲۶

صدیق خان: ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹

صربستان: ۶۲۳

صربیه: ۱۸۳

صفار: ۲۰

صفاریان: ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۷۹

صفوی (سلسله): ۲۰۱، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۱، ۲۳۷، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۲۹، ۳۵۸، ۳۹۹، ۴۲۵، ۶۵۰

صفی الدین (شیخ): ۲۲۶

صفی خانی: ۶۷۰

صفی قلی خان: ۳۱۸

صفی میرزا (شاه): ۲۵۹، ۲۸۱، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۳۸

صمصام السلطنه بختیاری: ۵۸۹، ۵۹۸، ۵۹۰، ۶۸۹، ۷۰۰، ۷۰۳

صور اسرافیل: ۵۹۵

صوفی باختری: ۲۳۵

صولت الدوله - سردار احتشام: ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۸، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۵، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶،
۷۰۷، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۱۷، ۷۵۸

صيد محمد: ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۰۶

ض

ضرغام (دره): ۶۸

ظفر (سردار): ۶۵۱

ظفرنامه رشید الدین یزدی: ۱۶۷

ظل السلطان: ۲۸۹، ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۷۷، ۶۵۰

ظهیر الدین: ۲۰۳

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۰۹

ط

طاق کسری (خرابه): ۹۱، ۵۳۶

طالا (جزیره): ۱۳۸

طالش: ۳، ۴۵۵، ۴۶۰، ۴۶۳

طالش بیک: ۴۶۰

طاهر ذو الیمین: ۱۸، ۱۹، ۶۰

طاهری (سلسله): ۶، ۱۹، ۲۰، ۲۵

طباران: ۸۲، ۸۴

طباطبائی، سید ضیاء الدین: ۷۵۴

طبرستان: ۲۲، ۲۹، ۴۰، ۵۱، ۸۲

طبری: ۱۴، ۱۵

طبرس: ۵۲، ۸۶، ۱۴۹، ۲۴۹، ۴۱۰، ۴۱۶

طبقات سلاطین اسلامی: ۱۲۱

طخارستان: ۲۲، ۲۴۸

طرابلس: ۵۲

طرابوزان: ۱۶۰، ۱۸۵، ۵۶۶، ۶۱۷، ۷۳۲

طرسوس: ۹

طنحاجار: ۱۱۰، ۱۵۶

طغرل بیگ، رکن الدین ابو طالب - قوش:

۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۷۳، ۷۵، ۱۰۱

طغرل سوم: ۷۳

طق (خندق): ۵۱۶، ۵۱۷

طلوع جغرافیای جدید (کتاب): ۱۷، ۵۸

طوس: ۲۹، ۴۰، ۸۲، ۸۹، ۹۱، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۵۲، ۲۰۹

طهماسب (شاه طهماسب صفوی) - طهماسب میرزا: ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۹،

۳۱۳، ۳۱۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۶، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۸۶

طیسفون: ۶۳۳

ع

عادلشاه: ۳۹۸، ۴۱۹

عالی قاپو - علی قاپو: ۲۸۶

عباس آباد: ۴۶۲

عباس آقا: ۵۷۸

عباس شاه دوم: ۳۰۴

شاه عباس کبیر - شاه عباس صفوی:

۲۸۰، ۲۷۷، ۲۷۶، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۵، ۲۵۴، ۲۵۳، ۲۵۰، ۲۴۹، ۲۴۸، ۲۴۷، ۲۴۶، ۲۴۲، ۲۲۴، ۸۷

۲۸۷، ۲۹۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۲۹، ۳۵۹، ۳۶۶، ۳۹۹، ۷۵۷

عباس میرزا: ۲۴۷، ۳۰۶، ۳۰۸، ۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۶۴۲

عباسه: ۳

عباسیان (سلسله): ۱، ۸، ۵۰، ۱۳۴

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۰

عبد البها: ۴۹۴، ۴۹۶

عبد الحمید، سلطان: ۷۳۲

عبد الرزاق: ۱۹۵، ۲۶۳

عبد الکریم: ۳۸، ۳۸۲

عبد اللطیف: ۱۹۷

عبد الملک: ۲۸، ۲۹

عبد الله خان: ۱۶۸، ۲۴۰، ۲۴۲، ۴۱۶

عبد الله دوم: ۲۴۸

عبد المجید بلشاه: ۲۴۶

عیید الله: ۲۲۹، ۲۳۹، ۶۵۴

عثمان: ٢٣٨، ١٠٢، ٧٤، ٤٦٦

عثمانيها: ٥٥، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٤٢، ٢٥٠، ٢٥٤، ٣٦٠، ٣٨٧، ٥٦٥، ٧٢٢، ٧٦٢

عجيف: ١٥، ١٦

عدن: ٧٦٥

عراق: ١٢، ٢٤، ٢٨، ٣٤، ٣٥، ٥٥، ٥٦، ٧٣، ١٤٧، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٩، ٢٤٨، ٣٥٩، ٤١٠، ٤٩٩، ٦٣٥، ٧٤٩، ٧٥١، ٧٦٢، ٧٦٤

٧٧١، ٧٦٩، ٧٦٧، ٧٦٦، ٧٦٥

عرب (قوم): ١٠، ١٢، ٧٨، ١٠٨، ١٨٨، ٣٢٤، ٥٦٠، ٦٧٣، ٧٠٢، ٧١٢

عرب (دريا): ٥٨٣

عربستان: ٦، ٤٣، ٢٥٩، ٢٦٤، ٣٢١، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٣١، ٣٣٦، ٤٧٣، ٧٦٢

عروة الوثقى (مجله): ٥٦٤

عزها: ٧٠

عشق آباد: ٣٩، ١٠٨، ٥٢٦، ٦٨٢، ٦٩٣، ٧٣٣

عضد الدوله: ٣٠، ٣٣

عضد الملك: ٥٩٧، ٥٩٥

عطار، فريد الدين: ٩٢، ٩٤، ٢١٠، ٢١٢

عظاملك، علاء الدين: ٦٦، ٧٤، ٧٥، ٩٦، ١٠٨، ٢٠٧، ٢٠٨

عكا: ٥٢، ١٥٢، ٤٩٤

علاء الدوله: ٨١، ١٩٧، ٢٢٦، ٥٧٧

علاء الدين محمد: ٧٣، ١٠٧

علاء السلطنة: ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٧٤

علی: ۶، ۷، ۲۳، ۴۹، ۷۴، ۱۴۱، ۲۵۸

علی (آل- خاندان): ۲۲، ۲۹

علی اصغر خان: ۵۴۳، ۵۶۸

علی الرضا: ۷

علی بن ابی طالب (ع): ۱۸، ۲۱، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۲۸، ۳۵۸، ۳۶۰

علی بن بویه: ۳۲

علی حسن بن اسحق: ۴۴

علی خان (برادر صولت): ۵۲۰، ۶۷۱، ۷۱۰

علی دوست: ۶۶۴، ۶۹۹، ۷۱۲

علی (سلطان علی): ۲۲۷

علمشیر: ۲۰۸، ۲۱۶

علی قلی خان: ۲۴۴، ۳۹۴

علی محمد (سید): ۴۹۱

علی مراد: ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰

علی نقی خان: ۴۰۹

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۱

علویان: ۷

عماد الدین، ابوق لنجار: ۴۳

عمان: ۴۳، ۵۶، ۵۰۸

عمر شیخ میرزا: ۱۹۷، ۲۰۳

عمر (مسجد): ۶۱

عموریہ: ۱۶

عمرو بن لیث: ۲۰، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۵

عیسائی (قبیلہ): ۱۰۱

عیسی خان: ۵۰۲

عیسی مسیح: ۲۵۲

عین الدولہ: ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۸، ۵۸۹

غ

غازان خان - ایلخان بزرگ: ۱۴۱، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۲۰۸، ۳۹۰

غازیان: ۶۸۶، ۷۳۸

غازیان (بندر): ۶۹۱، ۷۶۲

غالی مالائی (جزیرہ): ۱۰

غجدوان (جنگ): ۲۳۰

غزالی: ۴۴، ۸۹

غزنہ: ۲۹، ۳۶، ۳۹، ۴۶، ۶۶، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۲، ۴۸۳

غزنویان: ۳۵، ۴۰، ۶۶

غزنوی، محمود: ۳۱۱

غزها: ۴۰، ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۵، ۱۱۰

غلجائی (قبیلہ): ۳۱۴، ۳۱۹، ۴۴۰

غور: ۵۲، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۲۴۰، ۲۴۱

غور (رود): ۳۴۰

غور (سلسلہ): ۶۶، ۷۴، ۹۱، ۴۵۷، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۸۵

غوری جهانسوز: ۶۸

غیاث الدین، پیر علی: ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۷۴

غیلی چی: ۴۲۲

ف

فاو: ۷۳۹، ۷۶۶

فایان: ۲۵۶

فاتح خان: ۴۵۸، ۴۷۵

فارس: ۱۱، ۲۱، ۲۳، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۵۶، ۷۴، ۷۵، ۱۲۶، ۱۳۸، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۰، ۲۷۳، ۳۳۶، ۳۶۲، ۳۸۶، ۳۸۷،

۳۸۹، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۳۰، ۴۳۲، ۴۷۲، ۶۲۴، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۹، ۶۵۶، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۳، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۷۷، ۷۱۳،

۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۵۱، ۷۵۴

فارسی مدان: ۶۷۰

فارن ج. ل (کنئل): ۶۴۵، ۶۵۳، ۶۷۶، ۶۷۷، ۷۱۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۲

فاز محل: ۸۳

فاطمہ: ۲۶۰، ۳۹۸

فاطمہ (ع): ۱۸، ۴۹

فاطمیون (سلسله): ۴۵، ۵۱، ۵۲، ۵۶، ۶۱، ۸۶

فالادن، لردگری اف: ۷۲۵

فتح علیخان: ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۴۲

فتحعلیشاه: ۱۵۸، ۲۷۸، ۳۴۴، ۳۷۸، ۴۰۷، ۴۰۰، ۴۳۰، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۵۴،

۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲

فتلغ شاه چغارتای- فتلغ ترکان: رجوع شود به جغتای

فخر الدین- فخر الملک: ۶۵، ۱۵۶، ۱۶۶

فخر السلطنه: ۶۹۶، ۶۹۷

فدران، وارنوس: ۳۲۶

فرات: ۱۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۹، ۷۲۲

فرانسه: ۳۲، ۷۸، ۱۵۳، ۲۵۷، ۲۷۷، ۲۷۸، ۳۰۷، ۳۵۳، ۳۵۴، ۴۲۹، ۴۳۳، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۹، ۴۶۴، ۵۰۰،

۵۷۸، ۶۸۲، ۶۹۷، ۷۰۰، ۷۱۶، ۷۲۶، ۷۳۱، ۷۵۰، ۷۶۸

فرانسیسکاس: ۱۲۷، ۱۵۲

فرح آباد: ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۴۴

فرخ خان: ۵۶۷، ۶۲۸

فردریک دوم: ۹۷

فردوس گمشده: ۲۶۱

فردوسی، ابو القاسم: ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۹۱

فرعون: ۲۱۸

فرغانه: ۲۵، ۱۹۷

فرگوسن: ۶۲۶، ۷۰۷

فرمانفرما: ۴۷۲، ۴۷۳، ۵۴۳، ۵۸۶، ۶۰۸، ۶۲۹، ۶۴۰، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۶۰، ۶۶۲، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۷۲، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۱۰، ۷۱۶

فروسن، سینکلرو: ۲۶۳

فرهاد: ۹۲

فره (شهر): ۳۱۸، ۴۴۳

فریرا، روی: ۲۷۵

فریر د کتر ژ. ب: ۲۸۹، ۳۵۵، ۴۸۴

فریزر، و. ا. ک: ۷۱۳، ۷۱۴

فریس لند: ۱۲۱

فسا: ۶۷۳

فسطاط (خرابه): ۵۱

فضل بن سهل - فضل برمکی: ۳، ۴، ۵، ۶، ۷

فلات ایران: ۹۴

فلسطین: ۱۶، ۲۱۲، ۷۶۲

فن الیاس: ۱۶۷

فو: ۶۱۹

فوستر، و: ۲۶۸

فیروز آباد: ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۶

فیروز الدین: ۴۴۳

فیروز میرزا: ۴۳۵، ۴۵۷، ۴۵۸

فیصل (ملک): ۷۶۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۳

فیلیپ سوم: ۲۷۰

فین (حمام): ۴۹۸

فینکن شتاین: ۴۴۱، ۴۴۲

ق

قآن: ۱۳۱

قابوس نامه (کتاب): ۲۷، ۸۷، ۱۳۰

قایل پادشاه اوغلان: ۱۷۳

قاجار: ۲۲۸، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۷، ۴۳۰، ۴۵۶، ۴۶۸، ۴۹۰، ۵۴۸، ۶۲۹، ۷۵۸

قاردوچی: ۴۲۲

قارص: ۲۵۳، ۳۸۸، ۶۱۷، ۷۳۲

قارص وارضروم (کتاب): ۳۳۳

قادس: ۱۸۵

قازان خان: ۱۶۸

قازیک: ۵۸۲

قافانو: ۶۴۳

قاهره: ۵۱، ۵۲، ۸۶، ۱۵۷، ۲۹۱، ۲۹۷، ۷۷۱

قايماڻي: ۳۱۲

قائم مقام: ۴۷۴، ۴۸۹

قائن: ۵۲، ۸۶، ۵۸۳، ۵۸۴، ۶۳۰، ۶۳۹، ۷۳۳

قاورد (ملڪ): ۴۳، ۴۴، ۴۶، ۵۶

قبيچاق (دشت): ۱۲۰

قبيچاق (طائفه): ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۶۸، ۱۸۱

قبرس: ۵۷، ۲۴۳

قتلغ خان: ۱۲۶، ۱۲۷

قجرها- قاجار: ۴۰۲، ۴۰۷، ۴۱۷

قرآن (ڪتاب): ۹، ۱۰

قراياغ: ۲۴۷، ۲۴۸، ۴۵۰، ۴۵۵

قراچار خان: ۱۶۹

قراختائي- قراختائيان: ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۲۶

قرا عثمان: ۲۰۰

قراقورم: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۶

قراقويونلو- قرايوسف- صاحبان سفندان سياه: ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲

قرائي، اسحق خان: ۴۲۱، ۴۲۲

قرائي (ايل): ۴۵۶

قراييت ها (قبيله): ۱۰۱

قره العين: ۴۹۵

قرقیز (دشت): ۱۰۴

قرقیز - قبیله تاتار میانی: ۵۱۰، ۵۱۲

قره تپه: ۶۸۸

قره داغ: ۴۶۱

قره قاچ: ۷۰۴

قرنه: ۶۱۹

قرغن خان: ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹

قرل آروات: ۵۱۶

قرلباس (رمان): ۳۵۵

قرلباش - سرخ سر: ۲۲۸، ۳۹۹

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۴

قرل رباط: ۶۸۰

قروین: ۵۲، ۱۰۷، ۱۱۵، ۲۱۹، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۶، ۳۲۷، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۲، ۴۰۱، ۴۳۰، ۴۹۴، ۵۸۰،
۵۹۰، ۵۹۶، ۶۱۴، ۶۲۸، ۶۳۴، ۶۷۹، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۸۹، ۷۳۱، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۶۱

قسطنطین: ۵۷، ۷۳۲

قسطنطنیه: ۴۲، ۵۹، ۶۰، ۱۴۱، ۲۰۱، ۲۰۲، ۳۲۹، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۷، ۴۳۳، ۴۴۲، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۳۱، ۵۶۴،
۵۶۵، ۵۶۷، ۶۱۷، ۶۲۹، ۷۶۰

قسطلی: ۱۸۴، ۱۸۸

قشائی، محمد علی خان: ۶۵۶

قشقائى ھا: ۶۶۰، ۶۶۶، ۶۷۳، ۶۷۵، ۶۸۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۱۰، ۷۱۲، ۷۱۶، ۷۴۷

قشيم (جزيره): ۲۷۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۷۳۷

قصر شيرين: ۵۸۲، ۶۸۰، ۶۸۸، ۷۴۰

قطب الدين محمد: ۶۷، ۱۷۶

قفرى: ۶۸۸

قفقاز: ۹۱، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۸۱، ۳۳۳، ۴۵۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۴۸، ۵۹۰، ۵۹۳، ۶۹۳، ۷۲۲، ۷۳۴، ۷۴۰، ۷۶۲

قلاوون: ۱۵۱

قلب آسيا (كتاب): ۳۹، ۵۰۹

قليج ارسلان داود: ۶۰

قلى خان، على: ۲۴۷

قم: ۲۸، ۳۵، ۵۱، ۵۵، ۱۱۴، ۱۱۶، ۳۳۲، ۳۴۱، ۴۳۹، ۵۷۱، ۵۷۲، ۶۲۹، ۶۴۶، ۷۷۰

قميش خان: ۴۲۱

قندهار: ۱۷۴، ۱۹۴، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۲، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۹، ۳۷۰

۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۹۷، ۴۱۶، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۹۹، ۵۰۲، ۵۲۰، ۵۲۳

قوام: ۶۲۷، ۶۵۵، ۶۶۲، ۶۶۵، ۶۶۷، ۶۷۳، ۷۰۲، ۷۱۰، ۷۱۲

قوام آباد: ۶۷۷

قوام الدين (حاجى): ۴۱۳

قوام الملك: ۴۱۳، ۴۳۹، ۵۵۲، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۹۹

قويلاى بارتام بهادر: ۹۹، ۱۲۱، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۵۳

قوپكان: ۳۵۶

قوتو کوه، شیقی: ۱۱۲

قور پلتا: ۱۲۷، ۱۹۰

قور (سد رودخانه): ۳۴

قوچان: ۱۰۷، ۳۹۴، ۴۲۲، ۴۶۸، ۷۳۳

قو قاجین: ۱۵۳

قومیشه: ۶۵۶، ۶۷۰

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۵

قوو: ۱۸۳

قوی (سلسله): ۲۰۴

قهستان (شهر): ۱۹، ۵۲، ۱۵۰، ۱۵۴

قهقهه: ۳۵۶

قهوه رخ: ۶۵۲

قیان: ۱۴۳

قیرخلو: ۳۵۶

قیرو: ۱۴۲

قیساریه: ۱۴۱، ۱۴۲

قیس (جزیره): ۷۰

قیسر: ۶۲۳، ۶۲۷، ۷۵۰

قین (سلسله): ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۲۰

ک

کابل: ۲۲، ۱۷۴، ۲۰۴، ۳۱۳، ۳۷۲، ۳۸۰، ۴۳۵، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۵۰، ۴۵۸، ۴۶۹، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱، ۴۸۳، ۴۹۹، ۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۱، ۶۸۲، ۷۳۹

کاپیتولاسیون: ۴۶۴، ۷۲۲، ۷۶۲، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۱

کاترین: ۳۳۲، ۳۴۲، ۴۲۴، ۴۲۶، ۴۵۱

کاتولیک: ۱۸۸

کاتون، سردومور: ۲۸۱

کارامانیا: ۲۰۱، ۲۰۲

کارپی ئی (کتاب): ۹۸

کارپینی (میسون): ۱۴۶، ۱۸۸

کار، د. ن: ۴۶۴، ۶۷۶

کارنال: ۴۸۱

کارنل: ۳۶۸

کارون (دره): ۲۱، ۶۱۰

کارون (رود): ۵۰۵، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۸۳، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۴۲، ۷۶۶

کازرون: ۱۳۸، ۴۱۵، ۶۲۶، ۶۶۳، ۶۶۵، ۶۶۶، ۷۰۴، ۷۱۸

کاشان: ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۴۸، ۲۹۷، ۳۳۲، ۳۳۶، ۴۱۰، ۴۹۸، ۵۹۲، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۴۶، ۷۲۹، ۷۷۰

کاشغر: ۲۸، ۴۷، ۱۰۲

کاظمین: ۷۶۴

کافرستان: ۳۱۳

کافه: ۶۹۴

کاکس، سرپرسی: ۶۲۶، ۶۳۹، ۷۲۳

کامادی: ۱۴۸، ۱۴۹

کامبیز: ۵

کامپل: ۴۷۲

کامران میرزا: ۴۴۳، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۲

کانتون: ۱۰، ۱۱

کانسی، جوزف. د: ۱۴۵

کاؤل (پروفیسور): ۸۵، ۸۶، ۲۱۱، ۲۱۵

کایو، دیاگو: ۲۶۱

کپرولو، عبد الله پادشاه: ۳۶۳

کتاب الہند: ۸۱

کتاب راہ: ۱۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۶

کراچی: ۵۲۹، ۷۷۱

کراسوفسکی: ۴۶۲

کرائیت (طایفہ): ۱۳۸

کربلا: ۳۴، ۲۱۹، ۲۵۴، ۴۰۷، ۴۹۱، ۵۴۷، ۵۵۱، ۷۶۴

کرپورتو، سررابرت: ۴۷۱

کرت، ابراهام: ۳۹۵

کرج: ۴۶

کرج (رودخانه): ۵۹۱، ۶۲۸

کردستان: ۱۲۵، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۹۶، ۳۰۳، ۴۲۲، ۴۵۸، ۵۶۰، ۶۰۸، ۶۱۶، ۷۲۲

کرزن (لرد): ۲۵۷، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۷، ۳۷۸، ۵۳۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۷۵۹، ۷۶۲

کرسپو، نیکولو: ۲۰۲

کرسول، آ. ث: ۲۱۹

کرک - آلفونسو دالبو کرک: ۲۶۳، ۲۶۵

کرکوک - قیرکوک: ۳۶۱، ۳۶۲

کرمان: ۲۱، ۲۷، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۴۳، ۵۱، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۷۰، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۶۶، ۱۹۶،
۲۰۰، ۲۹۶، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۴۸، ۳۵۹، ۴۰۰، ۴۰۸، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۴۰، ۴۶۸،
۴۸۶، ۴۹۴، ۵۴۰، ۵۵۰، ۵۶۵، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۶۲۸، ۶۳۲، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۵۴، ۶۶۱، ۶۶۴، ۶۶۷،
۶۶۹، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۶، ۷۰۴، ۷۱۷، ۷۱۹، ۷۲۹، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۹، ۷۴۴، ۷۵۴

کرمانشاه: ۲۳۵، ۳۶۰، ۵۰۰، ۵۲۸، ۵۴۰، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۷۵۳، ۶۸۰، ۶۸۴، ۶۸۸، ۶۸۹

کرمان (مسجد): ۵۶

کرمانی، افضل: ۳۳

کروترو: ۶۲۸

کروزینسکی، فادر: ۳۳، ۲۸۷، ۳۰۹، ۳۱۱، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۳۸

کروزینسکی (کتاب): ۳۳۵، ۳۳۹

کریستی: ۴۴۷، ۴۵۵

کریمخان: ۲۷۸، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳

کست: ۲۸۹

کشکولی: ۶۷۰

کشمیر: ۳۹۸، ۴۴۳

کلات نادری: ۱۷۵، ۳۵۶، ۳۵۸، ۳۹۸

کلاویجو، ری کانزلزدی: ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۹۴

کلبرت: ۲۷۷

کلکته: ۱۹۵، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۶۵

کلهر (ایل): ۲۳۵

کلیکیه: ۱۴۲

کمارج (تنگه): ۴۰۲، ۷۱۸

کمان: ۳۹

کملولانگفلو: ۱۳۶

کمپفر: ۲۵۷

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۷

کندر: ۴۴

کندو: ۶۲۶

کنیون، ر. ل (کلنل): ۶۸۹

کواتار: ۵۱۹

کوت: ۲۳۸، ۶۳۳

کوت العماره: ۶۲۱، ۶۳۷

کوتون، سردومور: ۲۸۰

کوچک خان - میرزا کوچک خان: ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۷۳۱

کوردون: ۶۳۸

کورشولی‌ها: ۶۷۶

کورو: ۱۱۵

کوروش کبیر: ۵، ۳۶۶، ۵۲۷، ۶۵۷

کوست: ۲۸۲

کوفه: ۵، ۲۴

کولی کش (تنگه): ۶۵۶

کومبر، سارجنت: ۷۰۷

کونوک: ۲۶۹، ۲۷۱

کونولی: ۵۱۳

کوهبنان - قوهبنان: ۱۴۹

کوهستان: ۶۷۳

کوهستک: ۲۷۲

کوهک: ۵۱۹

کوهندل خان: ۴۷۵، ۴۷۶، ۵۰۲

کوهیک (رودخانه): ۲۰۴

کویت: ۵۸۴، ۶۰۹

کهنه (قلعه): ۳۵۶

کی، ژ. و: ۴۳۳، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۸۱

کیابزرگ امید: ۱۳۲

کیان (سلسله) - کیانیان: ۲۱، ۴۲۲

کیانی، جلال الدین محمد: ۱۷۱

کیپلینگ: ۶۸۳

کیچز (لرد): ۵۱۶، ۵۸۳

کیز: ۶۳۸

کیسلینگ، هانس فون: ۷۵۰

کیکائوس بن اسکندر بن قابوس: ۳۰، ۸۷

کین نیر: ۴۴۷

گ

گاردان (ژنرال): ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵

گاکوم - تاروم: ۶۶۴، ۶۶۸

گالن: ۸۲

گاله: ۱۰

گایت: ۲۹۸

گبن - گبون: ۴۲، ۱۲۱، ۲۰۱

گجرات: ۲۶۲

گرانت، ج. پ. (کلنل): ۶۶۸، ۶۷۷، ۶۹۷، ۶۹۹، ۷۰۴، ۷۱۱

گراندو ک: ۳۰۲، ۳۰۶

گراهام، ج. (مستر): ۶۱۳، ۶۲۷

گرجستان: ۴۲، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۵۱، ۲۵۴، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۲۷، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۹۹، ۴۲۳،

۴۲۴، ۴۲۶، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۸۲

گرجی (طایفه): ۱۲۴، ۳۱۴، ۳۱۷

گرگان: رجوع شود به استرآباد

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۱۸

گرگان (رودخانه): ۳۹۹

گرکوز: ۱۳۱

گرگین خان: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷

گرمسیر (شهر): ۱۴۷

گری، سرادوار: ۵۸۵

گریفت، گوین (کاپیتان): ۷۱۳

گریوس، ژان: ۱۹۶

گرینلا، ژان: ۱۸۴

گرین وی، سرچارلز: ۷۳۵، ۷۳۶

گزارش کشاورزی خراسان (کتاب): ۵۵۵

گز (بندر): ۷۳۸، ۷۶۹

گز (دره): ۳۵۶، ۶۰۵

گشتاسب: ۱۹

گلستان (عهدنامه): ۲۱۳، ۴۴۸، ۴۵۲، ۴۵۹

گلناباد: ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۸

گلو (کوه): ۳۳۷

گله زن اوغری: ۶۷۰

گمبرون (بندر): ۲۷۵، ۲۸۰

گناباد: ۳۲۳

گنبد - صوفیه: ۲۱۹

گنبد قابوس: ۳۰، ۳۱

گنجه (شهر): ۹۱، ۱۲۵، ۲۴۸، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۲۴، ۴۵۴، ۴۶۰، ۴۶۱

گوا: ۲۶۵

گواتار (بندر): ۵۲۳، ۵۲۴

گوادر: ۵۰۸، ۵۱۹

گویی (صحرا): ۹۸

گوت لند: ۱۲۱

گوتیک: ۲۱۹

گوچلک: ۱۰۲، ۱۰۴

گوچلوق: ۷۴

گودپاتيله: ۱۸۰

گورخه: ۶۹۰

گورخان- گوركان: ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۱۰۲، ۱۹۶، ۱۹۸، ۳۷۵، ۵۱۷

گورخانی- آقای جهان: ۶۷

گورك: ۶۳۹

گوركانی: رجوع شود به تیمور

گورینج، سرجرج: ۶۲۱

گوق، ح: ۶۵۵، ۶۷۱

گوك تپه: ۵۱۶

گوكلان: ۵۱۷

گوگچه: ۴۵۲، ۴۵۹، ۴۶۰

گولد اسمید، سرفردريك (ژنرال): ۵۱۹، ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴

گومشتگین: ۴۶

گوهرشاد آغا: ۱۹۵، ۱۹۷

گوهرشاد (مسجد): ۲۰۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲

گیخاتو: ۱۴۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۶۲

گیورکی دوازدهم: ۴۵۱، ۴۵۲

گیشو: ۷۳۵

گیلان: ۱۶۴، ۱۷۸، ۲۲۷، ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۷، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۰۱، ۴۵۴، ۶۰۸، ۶۸۴، ۶۸۵، ۷۴۰، ۷۶۱

۷۶۲

گیو ک: ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۱

گی لو استرانج: ۱۰

ل

لابو محمدی: ۶۹۹

لاتین: ۱۹۶

لاجازو: ۱۴۷

لاداخ: ۹۸

لار: ۲۸۰، ۳۴۸، ۴۰۵، ۶۷۳

لارستان: ۳۲۶، ۶۷۳

لارنس، سرجان: ۵۰۲

لازارف (ژنرال): ۴۵۱

لاق (قبیله): ۴۰۰

لاله زار (سلسله جبال): ۶۴۳

لانکاستر، تیم آنرد: ۱۸۴

لانگلی، جو فری. د: ۱۵۸

لاهور: ۴۳۵، ۴۷۶

لبنان: ۵۱

لبون: ۱۲۷

لرستان: ۷۶، ۱۲۶، ۲۴۸، ۳۲۴، ۳۶۰، ۳۶۳، ۴۷۳، ۷۵۸

لرمونتوف: ۶۹۶

لزگیها: ۱۲۴، ۳۳۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۹۳

لزیكها: ۱۷۸

لطفعلی خان: ۳۰۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۴۰

للبوكرك: ۲۷۶

لمب، چارلز: ۴۴۷

لندن: ۲۴۱، ۲۶۷، ۲۷۱، ۲۷۲، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۶۵، ۴۷۲، ۵۲۹، ۵۳۸، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۸۵، ۶۰۴، ۶۵۳، ۷۶۴، ۷۷۵

لنكاستر، جمز: ۲۶۸

لنكران: ۴۶۰، ۴۶۳

لنگرود: ۳۹۰، ۳۹۳

لوانت - سواحل شرقی مدیترانه: ۱۲، ۲۵۶

لوبرون: ۲۵۷

لوت (بیابان): ۱۵۰، ۳۲۰، ۳۴۸، ۴۱۶، ۴۲۲، ۵۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۹

لوت (ماژور): ۵۱۹

لوديانا: ۴۴۳، ۴۵۷

لوسین: ۴۴۲

لوگوس، میخائیل پالئو: ۱۴۰، ۱۴۱

لوماقین (ژنرال): ۵۱۶

لوندبرگ: ۶۲۴

لوی: ۱۲۹

لویس: ۷۰۵

لوئی چهاردهم: ۲۷۸، ۳۱۰

لوئی یازدهم: ۴۲۹

لهستان: ۱۲۱، ۲۵۵، ۳۵۱، ۳۵۳، ۶۱۷

لیاخوف (سرهنگ): ۵۸۷

لیال، سرآلفرد: ۵۰۹

لیدر، آقا خان: ۱۳۳

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۰

لیگ فتر: ۹۶

لیگ فریب: ۱۸۶

لیلان: ۳۶۲

لیلی و مجنون (داستان): ۹۲، ۲۹۹

لیوم: ۶۱

لین پول: ۴۰، ۱۲۰

لینچ: ۵۳۳، ۵۳۴، ۶۵۲، ۷۳۴، ۷۳۵

لیندسی: ۴۵۵

لینک جیمز: ۲۶۹، ۲۷۳

لینک وود (مستر): ۵۲۹

م

ماد، ژنرال سراسنالی: ۶۷۹

مادیها: ۵۴۶

مارتا (دختر حیدر): ۲۲۷

مارتین (دکتر): ۲۹۸

مارسیز: ۵۲۸

مارشال، سرویلیام: ۶۸۸

مارشیمون: ۶۱۶

مارلو: ۱۸۴، ۲۴۲

مارلینک، سرچارلز: ۷۲۳

مارکوپولو: ۵۰، ۵۳، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۴، ۲۶۲، ۲۹۷، ۲۹۹

مازاروویچ: ۴۵۸

مازندران: ۱۰۸، ۱۲۲، ۱۷۷، ۱۹۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۰، ۲۷۹، ۳۳۴، ۳۳۳، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۷۰، ۳۸۵، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۲۰، ۴۹۷، ۷۴۰

۷۶۱، ۷۵۷

ماژور، ت. ح. کیز: ۶۳۷

ماسیند (دماغه): ۲۶۴

ماکو: ۴۹۲

مالسون، سرویلفرید: ۶۹۳، ۶۹۴

مامون- عبد الله: ١، ٢، ٥، ٧، ٨، ٩، ١٢، ١٣، ١٥، ١٦، ١٩، ٢٥، ٢٨، ٥٨، ٢١٩

مانوئل: ٢٦٤

ماوراء النهر: ٢٦، ٢٧، ٣٩، ٤٤، ٤٣، ١٠٥، ١٢٠، ١٢٩، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٦، ١٥٧، ١٦٧، ١٦٨، ١٧١، ١٧٤، ١٧٩، ١٩٠، ١٩٥،

١٩٧، ٢٠٤، ٢٢٩، ٢٣١

ماهون: ٢٢٣، ٢٢٤

ماير، زوك: ٦٢٨، ٦٤٠، ٦٦٧، ٧٥١، ٧٥٤

ماير، نيدر: ٦٣١

مايو، لرد: ٥٢١

مبارز الدين محمد: ١٦٦

مبارك، شيخ: ٦٠٩، ٦١٠

مبرى: ١٦٧

متوكل: ١٣، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١

مجارستان: ١٢١، ٣٥٣

مجد الدوله: ٣٤، ٣٥

مجله انجمن آسيائي همايوني: ٣٩، ٣٥٥

مجمع الجزائر: ١٩٢، ٢٠٢

مجيد السلطنه: ٦١٦

محمد (ص): ٤٩١

محمد آباد: ٣٥٦

محمد ابراهيم: ٤٣، ٦٣

محمد ولی میرزا: ۴۵۶

محمد یوسف: ۵۰۲، ۵۰۶

محمود (پسر میرویس): ۳۱۷، ۳۱۸

محمود پنجم: ۳۶۰

محمود خلف: ۳۶

محمود شاه- ملک محمود: ۲۹، ۳۵، ۳۷، ۴۱، ۵۴، ۵۵، ۶۶، ۷۳، ۸۱، ۸۲، ۸۴، ۱۵۷، ۱۸۲، ۲۰۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۱، ۴۳۵، ۴۴۳، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۷۰، ۴۷۵

محمود غزنوی: ۳۴

مخبر السلطنه: ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۹۶

مخبر الدوله: ۵۳۰

مداگاسکار: ۱۱

مداین: ۶۲۱

مدیترانه (دریا): ۱، ۳۸، ۵۹، ۶۰، ۳۵۴

مدیترانه شرقی: ۲۴۰

مدینه: ۳۴، ۴۵، ۲۳۸

مراتا: ۳۷۱

مراد (جزیره): ۳۰۹

مراد چهارم: ۲۵۴، ۳۰۳، ۳۳۹، ۳۸۸

مراد میرزا السلطان: ۳۰۴، ۴۹۰، ۵۱۵

مراغه: ۱۱۵، ۲۰۹، ۳۴۲

مراکز نمایندگی تجارتی انگلیس در هند (کتاب): ۲۷۱

مراکش: ۲۵۳

مراویه: ۹۶

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۲

مرتضی قلی خان: ۴۲۰، ۴۲۶

مرج الصغر: ۱۵۸

مرداویج: ۲۹

مرغاب (رودخانه): ۱۸۶، ۲۲۹

مرقیته (طائفه): ۱۰۴

مرگ: ۳۱۱

مرگان: ۲۳۸

مرو: ۷، ۱۹، ۶۸، ۷۰، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۳۷، ۱۶۲، ۱۸۵، ۲۲۹، ۳۹۹، ۴۲۳، ۴۶۸، ۵۱۵، ۵۱۷، ۶۸۲، ۷۲۲

مروانها: ۶۹

مروس: ۶۷۷

مزوپوتامیا: ۱۶۸

مسافرت ایران: ۴۱۹

مسافرت با اسب خیوه (کتاب): ۵۰۹

مسافرت با کاروان: ۴۸۴

مسافرت به شیراز: ۴۰۵

مسافرت گرجستان، ایران و غیره (کتاب): ۴۷۲

مسافرت مارکوپولو (کتاب): ۴۴۷

مسافرت‌های افغانستان (کتاب): ۴۴۷

مسافرت‌های ونیزی‌ها در ایران: ۲۴۳

مستعصم عباسی: ۱۱۹، ۱۳۷، ۴۶۱

مستعلی: ۵۲

مستنصر: ۵۲

مستوفی الممالک: ۵۹۶، ۵۹۷، ۷۵۳

مستوف، کلنل نیلو: ۶۴۶، ۶۴۸

مسجد شاه: ۲۸۴

مسعود: ۳۹، ۴۰، ۴۱

مسقط شهر: ۱۰، ۵۰۸

مسقطی، سید سعید: ۵۰۸

مسکو: ۱۶۹، ۱۷۹، ۱۸۱، ۲۴۰، ۲۴۲، ۳۶۳، ۴۶۹، ۴۷۱، ۷۳۱، ۷۵۹، ۷۶۳

مسکوی گراندوک: ۲۳۹، ۳۰۵

مسیح: ۵۰، ۵۸، ۱۲۷، ۱۴۷، ۶۱۸

مسیحی: ۱۸۸، ۶۹۲، ۷۷۴

مسئله شرق میانه: ۵۳۸

مشهد: ۴، ۴۴، ۸۲، ۱۵۲، ۱۶۴، ۲۱۶، ۲۱۹، ۳۲۸، ۳۲۹، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۸، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۴۴، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۸۹، ۳۹۰،
۳۹۸، ۳۹۹، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۳۲، ۴۵۶، ۴۹۰، ۴۹۱، ۵۰۲، ۵۱۵، ۵۸۹، ۶۰۱، ۶۰۳، ۶۰۵، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۲۱، ۷۲۹، ۷۳۱، ۷۳۳،
۷۷۰

مشیر الدوله: ۵۷۲

مصر: ۸، ۳۸، ۴۷، ۵۱، ۵۲، ۸۶، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۶، ۱۸۲، ۲۰۱، ۲۱۳، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۶۲، ۳۸۶، ۴۳۷،
۵۶۴، ۵۶۵

مصطفی کمال: ۲۰۲، ۷۵۷، ۷۶۴

مظفر (خاندان): ۱۷۹

مظفر الدین شاه: ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۱، ۵۷۴

معاهدات هرترلت (کتاب): ۴۰۶

معتصم: ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶

معتضد: ۲۴، ۲۶

معتمد: ۱۸، ۲۳، ۲۶

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۳

معجم البلدان (کتاب): ۲۰۹

معز الدوله: ۳۳، ۳۴

معزی، امیر: ۹۰

مغان (دشت): ۱۱۵، ۳۶۵، ۴۲۴، ۴۲۶

مغول: ۷۸، ۹۲، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۵۱،
۱۵۳، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۳۷، ۲۶۸، ۳۰۳، ۳۷۱، ۳۷۹

مغولستان (عشایر): ۱۲۰

مغولها: ۷۶، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۵،
۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۲۰، ۶۹۳

سلسله مغوليه هند: ۲۰۵

مقتدى: ۵۴

مقدسى: ۱۱، ۱۲

مك انرى. ر. ت: ۷۰۳

مكتفى بالله: ۷۲

مكدونلده، سرحان: ۴۶۴، ۴۶۵

مكران: ۱۲۲، ۶۳۷

مك ماهون، كلنل - سرهنرى: ۵۲۴

مك لين ژنرال: ۵۲۴

مكه: ۲۴، ۴۵، ۲۳۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۷۶۵

ملا محمد على: ۴۹۵

ملتان: ۲۴، ۱۱۴، ۱۲۲

ملك المتكلمين: ۵۷۷، ۵۸۷

ملك سياه (كوه): ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴

ملكشاه، جلال الدين ابو الفتح: ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۶، ۶۷

ملك، سرجان: ۱۶۷، ۱۹۰، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۳۸، ۳۹۸، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۷، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۱، ۴۴۴، ۴۴۵،
۴۴۶، ۴۴۷، ۴۵۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸

منتصر: ۲۰

منجیل پل: ۷۶۱

منچستر: ۱۳۳

منچو، قوم: ۱۲۰

منچیکوف: ۴۶۰

منصور دوم: ۲۳، ۲۸، ۲۹

منصور شاه: ۱۷۹، ۱۸۰

منطق الطیر (منظومه): ۹۴

منعان: ۱۷۸

منگیستان، جزیره: ۱۰۸

منگو تیمور: ۹۶، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۴۵

منگولیا- جند: ۱۶۸

موت همبل: ۵۷

موتوجن: ۱۱۳

مودود: ۴۰

مور: ۳۴، ۱۸۸

مورچه خوار: ۴۹، ۳۴۵

مور کوتون سردوا: ۲۸۷

موری، مستر: ۵۰۱

مورلیس: ۶۶۱

موریه (جیمز): ۴۱۷، ۴۱۹، ۴۴۶، ۴۴۸

موزه بریتانی: ۷۸، ۸۶، ۸۹

موزه ویکتوریا و آلبرت: ۲۹۹

موسل: ۲۹۷، ۲۹۸

موسندام: ۲۶۴

موسی کاظم: ۲۳، ۲۴، ۱۴۱، ۱۶۵، ۲۲۶

موسیونوز: ۵۷۶

موصل: ۲۵۴، ۳۸۸، ۷۲۲

موفق: ۲۱، ۲۲، ۲۳

مولانای رومی: ۲۱۸

مونفرا، کنراد: ۵۲

مون کارونیو. ژون. د: ۱۵۲

مونیت: ۳۳۳، ۴۴۶

موید الملک: ۵۵

موید الدوله: ۳۰، ۷۳

میرزا مهدی: ۲، ۲۵، ۵۰، ۴۱۳، ۴۹۲

مهدی علی خان: ۴۳۵، ۴۳۷

مهرا تاها: ۴۳۴

مهرداد: ۱۸۳

مهلیان: ۳۶۳

میان کتل: ۷۱۸

میران شاه: ۱۹۴

میر حسن خان: ۴۱۶، ۴۲۲

میرخواند: ۱۹۸، ۲۰۸

میرزا آقاسی: ۴۵۶

میرزا مهدی خان: ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۹۵

میرزا محمد تقی خان: ۳۶۲

میرزا محمد علی: ۴۹۴

میرزا هاشم: ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۶

میرزا یحیی - صبح ازل: ۴۹۳، ۴۹۴

میر عالم خان: ۳۹۹، ۵۲۱

میر عباس: ۳۷۲

میر عبد الله: ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۳۵

میر فحنای (کتاب): ۴۰۵

میر نجم - نجم ثانی: ۲۳۰

میرویس: ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۴۱، ۳۶۹

میسیون - بدر بار ایران (کتاب): ۴۳۳

میش مست (قبیله): ۴۲۲

میکائیل: ۳۰، ۳۹

میلتون اورمز: ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۲

میلسپو دکتر: ۷۶۰

میلیون القداح عبد الله: ۵۰

میناب: ۲۶۲

مین تو: ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶

مین گولب: ۴۵۵

ن

ناپلس: ۵۷

ناپلئون: رجوع کنبد به بناپارت نات: ۴۸۳

ناد علی (ترعه): ۵۲۴

نادر علی مردان شاملو: ۳۷۲

نادر: ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۹، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۵

۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۹، ۴۲۱، ۴۲۵، ۴۳۲، ۴۳۹، ۴۴۰

نادر قلی شاه: ۳۲۰، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۶، ۳۷۸، ۳۷۹

۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۴۲۵، ۴۳۰، ۴۳۸، ۴۵۳، ۵۰۷، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۵۱

ناروین: ۱۵۲

ناصر الدین شاه: ۸۶، ۴۸۸، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۹، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۴۳، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۶۷۵

ناصر الملك: ۷۳، ۱۰۴، ۱۱۵، ۱۲۳، ۱۳۳، ۴۲۲، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۷

ناصر خسرو: ۵۱، ۸۵، ۸۶

ناصر دیوان: ۶۶۵، ۶۶۶، ۷۰۰

نایب حسین: ۷۲۹

نائبند: ۱۵۰

نایمان-بازیگ: ۱۰۱

نایمان-قبیله: ۱۰۱، ۱۰۲

نبی خان: ۴۳۸

نجف: ۳۴، ۱۶۴، ۲۱۹، ۲۵۴، ۲۵۸، ۵۴۷، ۵۵۱، ۵۶۴، ۵۷۵، ۵۸۹، ۷۶۴

نجم الدین: ۳۹

نخجوان: ۳۶۰، ۴۵۱، ۴۶۲، ۴۶۳

نخشب: ۱۰۹

نرماشیر: ۷۰، ۳۲۰، ۳۲۲، ۴۴۰، ۴۲۶

نرمندی رابرت: ۶۰

نروژ: ۵۸، ۳۵۱

نسا (شهر): ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲

نصر الله خان، میرزا نصر الله خان: ۳۳۶، ۳۷۵، ۳۷۹، ۴۲۱، ۵۷۲، ۷۱۱

نصرت الدوله، فیروز میرزا: ۷۲۳

نصرت، سردار: ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۴

نصر (ناصر): ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۷۴

نصیر الدین: ۲۰۹

نظام السلطنه: ۷۵۳

نظام الملک: ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۵۵، ۶۵، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۳۷۵

نظامی عروضی سمرقندی: ۷۹، ۸۲، ۸۷، ۹۰

نظامی گنجوی: ۹۰، ۹۱، ۹۲

نظری باوضاع بین المللی (کتاب): ۷۶۲

نعمت الله (شاه): ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵

نفتون: ۷۴۱

نفر: ۶۷۳

نقد علی بیگ: ۲۵۶، ۲۸۰

نکو پولیز: ۱۸۳

نواب حسین قلی خان: ۵۹۷

نواب غلامعلی خان: ۶۲۵

نوا (سواحل): ۴۶۹

نوح: ۳۵

نوح اول: ۲۸

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۶

نوح دوم: ۲۸، ۲۹

نوجین‌ها: ۶۷

نور الدین، سید: ۲۲۴

نوروز: ۱۵۶، ۱۶۶

نورمن‌ها: ۳۸، ۳۹، ۵۹، ۷۸

نوریس، د. ت: ۶۹۴، ۶۹۵

نور (مستر): ۵۴۱

نوسکی: ۷۳۶

نوشیروان: رجوع کنید به انوشیروان

نوکی، میرزا رضا: ۵۶۵

نولز: ۱۸۳

نومبرگ: ۲۰۳

نه: ۶۳۰

نھاوند: ۵۷۶

نی الیاس: ۹۶، ۱۹۴

نیدر مایر، اسکارفون (کاپیتان): ۶۳۰، ۷۵۰، ۷۵۱

نیریز: ۶۴۴، ۶۶۴، ۶۶۸، ۶۷۷

نیسا، شهاب الدین: ۲۰۸

نیسا (ناحیه): ۳۹

نیس، کالوجون: ۲۰۲

نیسه: ۶۰، ۶۱

نیشابور: ۱۹، ۲۰، ۲۶، ۲۸، ۲۹، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۶۸، ۶۹، ۷۳، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۴، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۴۲، ۲۱۰، ۲۴۹، ۳۵۸، ۴۲۲، ۴۳۲، ۴۶۸، ۶۱۲

نیفوزن (بارون): ۴۰۵

نیکسون، سرجان: ۶۲۰، ۶۲۱

نیکلا (تزار): ۱۵۱، ۱۶۲، ۴۶۰، ۴۶۶، ۶۵۱

نیکوبار (جزائر): ۱۰

نیکه (بندر): ۱۸۴

نیگی چیزیها (اقوام): ۳۶۰

نیل (رود): ۳۴۹

نیل، سرجان م. (کلنل): ۴۷۳، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۸۵

نیول، ج: ۵۳۵

و

واتر فیلد، ح. بردن. ر: ۷۱۱

واتسون، ر. ج: ۴۳۳

واثق: ۱۳، ۱۶، ۱۷

واحه مرو (کتاب): ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۶

وارتما، لودویکودی: ۲۶۳

وارنیگ، ای. اس: ۴۰۵

واستوگتون، هولدر: ۷۵۳

واسموس: ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۷۰۰

واگستف. ل. س: ۶۵۴

وامبری، آرمی نیوس: ۲۷، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۲۶

وان: ۶۸۲، ۷۳۲

وانرنن. ج. ر.: ۶۶۸، ۷۰۰، ۷۰۸

وانگ خان: ۱۰۱

وائت: ۶۴۶

وثوق الدوله: ۶۶۷، ۶۷۳، ۶۹۶، ۷۲۶

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۷

وختانگ: ۳۱۴

ودرون (کاپیتان): ۳۹۱، ۳۹۳

ودسک. کراسنو: ۵۱۴، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵

وردزورت: ۷۲۰

وزیر علی: ۴۳۴

وسترو: ۶۲۵

وسی سیلی: ۳۸

وشمگیر، قابوس: ۳۰، ۳۴، ۸۱

وطواط، رشید الدین: ۷۲

وظیفه و کار آمریکائیان در ایران (کتاب):

۷۶۰

وکیل الملک: ۶۴۰

ولاستون: ۴۹۲

ولسلی (لرد): ۴۳۴

ولگا (رود): ۱۲، ۱۲۷، ۱۹۲، ۲۴۰، ۳۸۹، ۴۳۶، ۶۹۳

ولیزیک، دیتریخ: ۷۵۰

ولید: ۴۴

ولینسکی، آرتمی: ۳۰۹

ونکهاوس (شرکت آلمانی): ۶۰۹، ۶۱۱

ونیس - ونیز: ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۴۳

وودروف: ۳۹۰

وهایی: ۶۰۹

ویتوی: ۲۶۲

ویتکاوچ: ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۵۰۷

ویرحیل سولیز (کتاب): ۲۰۳

ویس (شیخ): ۴۰۹، ۴۱۰

ویس (قریه): ۵۳۳، ۷۴۲

ویس نیخ، هربرت: ۲۷۶

ویکتوریا: ۲۹۶

ويل، او: ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۰۷

ويلسن: ۷۳۳

ويلهلم (حاجي): ۶۲۳

ويليامز، و. ب. پ: ۶۷۶، ۶۷۸، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۱۴

ويتتر (كاپيتان): ۶۹۸

وين (دانشگاه): ۲۹۸

وينس: ۵۹

ويول (الكساندر): ۷۳۲

◦

هاروت: ۹۰

هارون الرشيد: ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۸، ۱۴، ۲۵، ۴۱، ۵۸، ۲۱۹

هاشم (حاجي): ۴۱۱

هاگك: ۳۸۲

هامپتون، سوت: ۵۷

هامپشاير: ۶۹۰

هامبورگك: ۳۰۲، ۶۰۹، ۶۱۱

هامر، جوزف فن: ۱۶۷

هانتر، فريزر: ۶۷۱

هانري، جلد دوم (كتاب): ۳۹۸

هانری سوم: ۹۷

هانوی، جوناس: ۳۲۰، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۷۸

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۸

۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۶، ۴۰۰

هایک، ب. و: ۶۹۸، ۷۱۴

هپتون: ۱۴۲، ۱۴۵

هتون: ۱۲۹

هخامنشیان: ۵، ۳۳۰

هرات: ۲۱، ۲۵، ۲۹، ۴۴، ۶۶، ۸۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۷، ۱۴۲، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۴، ۱۹۴، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۲۹، ۲۳۵، ۲۴۸،

۲۴۹، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۴۴، ۳۵۹، ۳۸۰، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۳۵، ۴۵۷، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۸۴،

۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۹۹، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۳

هراتی، یوسف: ۶۰۱، ۶۰۳

هراکلیوس: ۴۲۳، ۴۲۴

هریرت، سرتماس: ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۲

هریرت (کتاب): ۲۵۷، ۲۵۹

هرکول: ۵۵۲

هرمت، پتر: ۵۹

هرمز (جزیره): ۴۳، ۷۰، ۱۴۹، ۱۵۴، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،

۲۷۶، ۳۰۱، ۵۰۷، ۷۳۷

هزار اسپ: ۷۲، ۹۱

هزار و یک شب (کتاب): ۱

هزاره‌ای (ایلات): ۵۶۰

هزاره مغول: ۳۱۲

هستینگ، جیمز: ۲۸۲

هشتادان (دشت): ۵۲۴

هکلیوت (انجمن): ۲۶۳

هلم لزگی هاشماخی: ۳۲۲

هلند: ۲۷۵، ۳۸۹، ۴۰۵

همالیا: ۱۸۱

همایون، حمیده بیگم: ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۳۱۳

همپ شایر: ۶۸۸

همدان: ۵، ۲۹، ۳۲، ۴۶، ۷۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۳۴، ۳۰۳، ۳۴۰، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۹۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۰، ۵۲۸، ۵۶۴، ۶۱۴، ۶۲۷، ۶۲۹،
۶۳۰، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۷۹، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۹، ۷۳۳، ۷۳۶، ۷۶۹

همیلتون: ۷۱۱

هند: ۲۷، ۳۹، ۴۰، ۷۴، ۷۸، ۸۴، ۹۷، ۱۱۴، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۲،
۲۳۷، ۲۴۶، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۵، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۷۱،
۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۹، ۳۹۳، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۷، ۴۳۳، ۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳،
۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰، ۴۶۵

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۲۹

۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۶، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۶، ۵۲۰، ۵۲۳، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۴۴،
۵۴۵، ۵۵۵، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۵، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۹، ۶۰۹، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۳، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۵، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۱، ۶۸۱،
۶۸۲، ۶۹۳، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۱۳، ۷۱۹، ۷۲۱، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۹، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۷۱

هند (اقیانوس): ۱۱، ۲۶۲

هندو کش: ۱۱۳، ۱۱۴، ۳۱۲، ۴۶۷

هنری چهارم - سرهنری الز: ۱۸۴

هنری سوم: ۱۳۳، ۱۸۴

هنری هوارت: ۹۶

هنگری: ۷۶۷

هوارت (کتاب): ۱۳۸، ۱۴۵

هوارس: ۲۴۰

هورست: ۶۳۷

هوسن، و. ر. (مستر): ۶۳۶

هوگز (ستوان): ۶۳۷

هونها: ۹۷

هولاگو خان: ۵۳، ۹۶، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۰،

۱۷۹، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۹۸، ۴۶۱، ۴۸۶

هومر: ۸۵

هولبروک، ب. ف. ر.: ۷۰۰، ۷۰۸

هولدیج، سرتوماس (کلنل): ۵۲۳

هولستین: ۳۰۱، ۳۰۲

هولستین (هیئت): ۳۸۸

هیاطله (نوجین ها): ۹۹

هیتون (پادشاه ارمنستان): ۱۵۵

هیرث. ف: ۱۰

هیروودوت: ۱۴۶

هیلمند (رود): ۵۲۱، ۵۲۴

ی

یادگار میرزا: ۱۹۷

یارقند: ۱۰۲

یار محمد خان: ۴۷۰، ۴۷۶، ۴۷۸، ۴۸۰، ۴۸۴، ۴۹۰، ۴۹۹، ۵۲۰

یاقوت بن عبد الله - یاقوت: ۷، ۱۱۰، ۲۰۸، ۲۰۹

یالمارسون: ۶۶۰

ییرم - ییرم: ۵۸۹، ۵۹۵، ۶۰۸

یحیی: ۲، ۳، ۴

یرموت: ۱۲۱

یرمولوف: ۴۵۷، ۴۵۹

یزد: ۵۱، ۱۴۸، ۱۶۶، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۳۷، ۴۱۰، ۴۱۶، ۴۶۸، ۴۸۶، ۴۹۴، ۵۸۲، ۶۲۷، ۶۳۲، ۶۴۶، ۶۶۴، ۷۳۹

یزید دوم: ۵۷

یسوگای: ۹۹، ۱۰۱

تاریخ ایران، متن ج ۲، ص: ۸۳۰

یعقوب لیث: ۱۸، ۲۲، ۲۳، ۲۵، ۷۹، ۲۰۱، ۳۵۷، ۵۶۶

یکن محمد پاشا: ۳۸۸

يموت: ۵۱۷

ينكى چرى: رجوع كنيد به جانيزرى

يوخارى باش: ۳۹۹

يوسف شاه اول: ۱۴۳

يوسف على: ۲۱۸، ۲۴۵، ۳۹۸، ۳۹۹

يول: ۱۴۸، ۲۴۶

يولاتان: ۵۱۷

يونان: ۹، ۳۸، ۵۷، ۵۵۲

يونكرس: ۷۷۰، ۷۷۲